مرکز القائمیه اصفهان للبحوث والتحریات الکمبیوتریة

السلام علیک یا صاحب الزمان

بازار کتاب

المجلد، ٣

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

علامه مجلسی

العربية

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار المجلد ۳ : کتاب توحید – ۱

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.-

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

**[ترجمه]

کتاب التوحید

باب ۱ ثواب الموحدین و العارفین و بیان وجوب المعرفه و علته و بیان ما هو حق معرفته تعالی

الأخبار

«۱»

یـد، التوحیـد لی، الأمـالی للصـدوق حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَـدَ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیُّ عَـنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْـحَاقَ النَّهَاوَنْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِیِّ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ یَحْیَی بْنِ الْحُسَـیْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ طَلْحَهَ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ عِکْرِمَهَ (۱) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَـالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ بَشِـیراً لَا یُعَـذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحِّداً أَبَـداً وَ إِنَّ أَهْلَ التَّوْحِیدِ لَیَشْـفَعُونَ فَیُشَـفَّعُونَ ثُمَّ قَالَ صـلی الله علیه و آله إِنَّهُ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِقَوْمٍ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی دَارِ الـدُّنْیَا إِلَی النَّارِ فَیَقُولُونَ یَا رَبَّنَا کَیْفَ تُـدْخِلُنَا النَّارَ وَ قَـدْ کُنَّا نُوَحِّدُکَ فِی دَارِ الـدُّنْیَا وَ کَیْفَ تُحْرِقُ بِالنَّارِ أَلْسِـنَتَنَا وَ قَـدْ نَطَقَتْ بِتَوْحِیدِکَ فِی

۱- بکسـر العین المهمله و سـکون الکاف و کسـر الراء المهمله هو مولی ابن عبّاس یکنی أبا عبد اللّه کان من علماء العامّه، سمع من ابن عبّاس، مات سنه ۱۰۵ و ۱۰۷ علی اختلاف و لم یرد من الاخبار أو علماء الرجال ما یدلّ علی توثیقه

دَارِ الدُّنْيَا وَ كَيْفَ تُحْرِقُ قُلُوبَنَا وَ قَدْ عَقَدَتْ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ وُجُوهَنَا وَ قَدْ عَفَّرْنَاهَا لَكَ فِي التُّرَابِ (۱) أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ أَيْدِيَنَا وَ قَدْ رَفَعْنَاهَا بِالدُّعَاءِ إِلَيْكَ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عِبَادِي سَاءَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَجَزَاؤُكُمْ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا عَفْوُكَ أَعْظَمُ أَمْ خَطِيئَتُنَا فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَلْ عَفْوِي فَيَقُولُونَ رَحْمَتُكَ أَوْسَعُ أَمْ ذُنُوبُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ رَحْمَتِي فَيَقُولُونَ إِقْرَارُنَا بِتَوْحِيدِكَ أَعْظَمُ أَمْ ذُنُوبُنَا فَيَقُولُ تَعَالَى بَلْ إِقْرَارُكُمْ بِتَوْحِيدِي أَعْظَمُ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا فَلْيَسَعْنَا عَفْوُكَ وَ رَحْمَتُكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَلَائِكَتِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُقِرِّينَ بِتَوْحِيدِي وَ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرِي وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ لَا أُصْلِيَ أَهْلَ تَوْحِيدِي أَدْخِلُوا عِبَادِيَ الْجَنَّةَ.

**[ترجمه]توحید، أمالی صدوق: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن کسی که مرا به حق پیغمبری فرستاده که خدا هرگز هیچ صاحب توحیدی را به آتش دوزخ عذاب نمی‌فرماید و به درستی که اهل توحید شفاعت می کنند و شفاعت ایشان قبول می شود. بعد از آن حضرت علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که گروهی را که در دار دنیا کردارهای ایشان بد بوده به سوی آتش دوزخ برند پس ایشان عرض می کنند

که ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش می کنی با آنکه ما در دار دنیا اقرار به یگانگی تو می کردیم و چگونه زبانهای ما را به آتش می سوزانی با آنکه در دار دنیا به یگانگی تو اقرار کرده و چگونه دلهای ما را می سوزانی با آنکه بر ذکر\\"لا إله إلا أنت\\" بسته شده و به آن اعتقاد کرده یا چگونه رویهای ما را می سوزانی با آنکه آنها را از برای تو در خاک مالیده ایم یا چگونه دستهای ما را می سوزانی با آنکه آنها را به دعا به سوی تو برداشته ایم پس خدای عزّ و جلّ می فرماید که ای بندگان من عملهای شما در دار دنیا بد بود و به این سبب جزای شما آتش جهنم است عرض می کنند که ای پروردگار ما عفو و گذشت تو بزرگتر است یا گناه ما؟! خدای عزّ و جلّ می فرماید: بلکه عفو من. عرض می کنند: رحمت تو وسیع‌تر است یا گناهان ما؟! خدای عزّ و جلّ می فرماید: بلکه رحمت من. عرض می کنند: اقرار ما به توحید تو بزرگتر است یا گناهان ما؟! خدای عزّ و جلّ می فرماید: بلکه اقرار شما به توحید من بزرگتر است.

عرض می کنند: ای پروردگار ما پس باید که عفو و رحمتت که هر چیزی را فرا گرفته ما را فرا گیرد. خدای عزّ و جلّ می فرماید: ای فرشتگان من به عزت و جلال خودم سوگند که هیچ آفریده را نیافریدم که در نزد من محبوب‌تر باشد از کسانی که از برای من به توحید من اقرار دارند و به اینکه خدایی غیر از من نیست. و سزاوار است بر من که اهل توحیدم را به آتش نسوزانم. بندگان مرا داخل بهشت کنید!. -[۱]. التوحید: ۲۹، أمالی صدوق: ۲۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله و حق على الظاهر أنه اسم أي واجب و لازم علي و يمكن أن يقرأ على صيغه الماضي المعلوم و المجهول قال الجوهري قال الكسائي يقال حق لك أن تفعل هذا و حققت أن تفعل هذا بمعنى و حق له أن يفعل كذا و هو حقيق به و محقوق به أي خليق له و حق الشيء يحق بالكسر أي وجب و قال يقال صليت الرجل نارا إذا أدخلته النار و جعلته يصلاها فإن ألقيته فيها إلقاء كأنك تريد الإحراق قلت أصليته بالألف و صليته تصليه و قال صلى فلان النار يصلى صليا احترق.

**[ترجمه]«و حَقٌّ عَلَيّ» ظاهر آن است كه اسم باشد؛ يعنى بر من واجب و لازم است. و ممكن است به صورت صيغه ماضى معلوم و مجهول خوانده شود. جوهرى به نقل از كسائى مى گويد: گفته مى شود «حَقٌّ لَكَ أَن تفعل هذا» و «حققت أن تفعل هذا» به يک معنا هستند. و «حق لهم أن يفعل كذا» و «هو حقيق به و محقوق به» يعنى شايسته است برايش. و «حق الشىء يحق» يعنى واجب است. و جوهرى گويد: گفته مى شود: «صليت الرجل نارا» وقتى او را داخل آتش كردى و او را طورى قرار دادى كه داخلش شود. پس اگر او را ناگهان در آتش انداختى گويى كه تو اراده سوزاندن كرده اى مى گويى: «أصليته» و «صليته تصليه» و «صلى فلان النار يصلى صليا» يعنى سوخت.

**[ترجمه]

«۲»

يد، التوحيد لى، الأمالى للصدوق الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْكِلَابِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (۲) عَنْ أَبِيهِ

ص: ۲

۱- عفّر وجهه بالتراب أى مرغه و دسه فيه.

۲- هو صاحب كتاب الجعفريات، المترجم فى ص ۱۹ من رجال النجاشىّ بأنّه سكن مصر و ولده بها، و له كتب يرويها عن أبيه، عن آبائه، منها: كتاب الطهاره، كتاب الصلاه، كتاب الزكاه، كتاب الصوم، كتاب الحجّ، كتاب الجنائز، كتاب الطلاق، كتاب النكاح، كتاب الحدود، كتاب الدعاء، كتاب السنن و الآداب، كتاب الرؤيا. أخبرنا الحسين بن عبيد اللّه قال: حدّثنا أبو محمّد سهل بن أحمد بن سهل، قال: حدّثنا أبو علىّ محمّد بن محمّد الاشعث بن محمّد الكوفىّ بمصر قراءه عليه، قال حدّثنا موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر قال: حدّثنا أبى بكتبه انتهى. أقول: و يسمى الجعفريات الاشعثيات أيضا لروايه محمّد بن محمّد الاشعث ذلك، و للعلامه النورىّ حول الكتاب و صاحبه كلام فى ج ۳ من المستدرک ص ۲۹۰.

عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ.

ما، الأمالی للشیخ الطوسی شیخ الطائفه عن الحسین بن عبید الله الغضائری عن الصدوق بالإسناد مثله- ما، الأمالی للشیخ الطوسی جماعه عن أبی المفضل عن أحمد بن إسحاق بن عباس بن إسحاق بن موسی بن جعفر عن أبیه عن جده عن أبیه موسی بن جعفر عن آبائه عن أمیر المؤمنین علیه السلام مثله.

**[ترجمه]توحید، أمالی صدوق:

ص: ۲

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عزّ و جلّ که می فرماید: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» - . الرحمن / ۶۰ -

{مگر پاداش احسان جز احسان است؟} یعنی آیا پاداش کسی که می گوید: لا- إله إلا- الله چیزی جز بهشت می باشد. - . التوحید: ۲۸، أمالی صدوق: ۳۱۶ -

این حدیث در أمالی طوسی از شیخ صدوق با همین سند و نیز با سند دیگری روایت شده است. - . أمالی طوسی: ۴۴۲ -

**[ترجمه]

«۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]أمالی طوسی: امام علی علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: قیمت بهشت، توحید است. - . أمالی طوسی: ۵۷۰ -

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع ل، الخصال فِي خَبَرِ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ وَ أَوْصَافِهِ صلی الله علیه و آله وَ جَعَلَ اسْمِي فِي التَّوْرَاةِ أُحَيْدَ فَبِالتَّوْحِيدِ حَرَّمَ أَجْسَادَ أُمَّتِي عَلَى النَّارِ.

**[ترجمه]علل الشرایع، خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نامم را در تورات «أُحید» قرار داد زیرا اجساد امّتم با یکتاپرستی بر آتش حرام می شوند. - . علل الشرایع ۱: ۱۵۵، الخصال: ۴۲۵ -

**[ترجمه]

«۵»

ثو، ثواب الأعمال يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ شَيْ ءٍ أَعْظَمَ ثَوَاباً مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَعْدِلُهُ شَيْ ءٌ وَ لَا يَشْرَكُهُ فِي الْأَمْرِ أَحَدٌ.

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: هيچ چيز نيست كه ثوابش بيشتر باشد از گواهى به: «لا إله إلا الله» (هيچ معبودى جز خدا نيست) زيرا كه چيزى با خداى عزّ و جلّ برابر نيست و در هيچ امرى احدى با او شريك نيست. - . ثواب الأعمال: ۲۲، التوحيد: ۱۹ -

**[ترجمه]

بيان

لعل التعليل مبني على أنه إذا لم يعدله تعالى شي ء لا يعدل ما يتعلق بألوهيته و كماله و وحدانيته شي ء إذ هذه الكلمه الطيبه أدل الأذكار على وجوده و وحدانيته و اتصافه بالكمالات و تنزهه عن النقائص و يحتمل أن يكون المراد أنها لما كانت أصدق الأقوال فكانت أعظمها ثوابا.

**[ترجمه]شايد تعليل بر اين مبنا باشد كه وقتى چيزى همتاى خداى متعال نمى شود پس چيزى همتاى آن چه متعلق به الوهيت و كمال و وحدانيت او مى باشد نيز نمى شود. زيرا اين كلمه پاک(لا إله إلا الله) بهترين ذكرى است كه دلالت بر وجود او و بر وحدانيت او و اتصاف او به كمالات و منزه بودنش از نقصها دارد. و ممكن است منظور اين باشد كه چون اين كلمه راست ترين سخن است پس از نظر ثواب نيز بزرگترين سخن است.

**[ترجمه]

«۶»

يد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضَمَاناً قَالَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ ضَمِنَ لَهُ إِنْ هُوَ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيٍّ علیه السلام بِالْإِمَامَةِ وَ أَدَّى مَا افْتَرَضَهُ عَلَيْهِ أَنْ يُسْكِنَهُ فِي جِوَارِهِ قَالَ قُلْتُ فَهَذِهِ

وَ اللَّهِ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشْبِهُهَا كَرَامَةُ الْآدَمِيِّينَ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اعْمَلُوا قَلِيلًا تَتَنَعَّمُوا كَثِيراً.

**[ترجمه]توحیـد: امام صادق علیه السّـلام فرمود: به راستی، خـدای تبارک و تعالی چیزی را برای مؤمن بر عهده گرفته است. گفتم: آن چه باشـد؟ فرمود: اگر مؤمن به پروردگاری خداونـد و پیامبری حضـرت محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و پیشوایی امام علی علیه السّـلام اقرار کنـد و آنچه را که خداونـد بر او واجب نموده به جا آورد، خداوند تعهّد نموده که او را در پناه خویش جای دهد. گفتم:

ص: ۳

به خدا سوگند که این بزرگی و بخشندگی ای باشد که همانند بزرگی آدمیان نیست. راوی در ادامه گوید:

امام صادق علیه السّلام فرمود: کردار اندکی انجام دهید و نعمت فراوانی به دست آرید. - . التوحید: ۱۹ -

**[ترجمه]

«۷»

یـد، التوحیـد الْهَمَـدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادٍ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ مَاتَ وَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً أَحْسَنَ أَوْ أَسَاءَ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

یـد، التوحیـد القطان عن السـکری عن الجوهری عن جعفر بن محمـد بن عماره عن أبیه عن جعفر بن محمـد عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله مثله.

**[ترجمه]توحید: از امام جعفر صادق علیه السـلام از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده باشد و خواه بدی کرده باشد داخل بهشت می شود. - . التوحید: ۳۰ -

این حدیث در کتاب توحید با سند دیگری نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۸»

یـد، التوحیـد ابْنُ الْوَلِيـدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْـبَاطٍ عَنِ الْبَطَـائِنِيِّ (۱) عَنْ أَبِي بَصِـيرٍ عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَا أَهْلٌ أَنْ أُتَّقَى وَ لَا يُشْرِكَ بِي عَبْدِي شَيْئاً وَ أَنَا أَهْلٌ إِنْ لَمْ يُشْـرِكْ بِي عَبْدِي شَـيْئاً أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّهَ وَ قَالَ علیه السـلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ وَ جَلَالِهِ أَنْ لَا

يُعَذِّبَ أَهْلَ تَوْحِيدِهِ بِالنَّارِ أَبَداً.

**[ترجمه]توحید: امام جعفر صادق علیه السلام، در باره آیه «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ» -. مدّثر / ۵۶ -

{اوست سزاوار ترس و سزاوار آمرزش}فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من شایسته آن هستم که تقوای من به جای آورده شود و بنده من، هیچ چیز را شریک من قرار ندهد. اگر بنده من، شریکی برای من قائل نشد، من شایسته آن هستم که وی را وارد بهشت کنم. و نیز فرمود: خداوند عزّ و جلّ به عزت و جلالش سوگند یاد کرده که به هیچ وجه موحّدان را با آتش دوزخ عذاب ندهد. -. التوحید: ۱۹ -

**[ترجمه]

«۹»

ید، التوحید السِّنَانِيُّ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ (۲) عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُوَحِّدِينَ عَلَی النَّارِ.

**[ترجمه]توحید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بدنهای صاحبان توحید را بر آتش دوزخ حرام گردانیده. -. التوحید: ۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ثو، ثواب الأعمال ید، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَی عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ

ص: ۴

۱- بالباء المفتوحه و الطاء المهمله المفتوحه و الالف ثمّ الهمزه المکسوره، هو علیّ بن أبی حمزه سالم المترجم فی ص ۱۷۵ من رجال النجاشیّ بقوله: علی بن أبی حمزه، و اسم أبی حمزه سالم البطائنی أبو الحسن، مولی الأنصار، کوفیّ. و کان قائد أبی بصیر یحیی بن القاسم، و له أخ یسمی جعفر بن أبی حمزه، روی عن أبی الحسن موسی و روی عن أبی عبد اللّه علیهما السلام، ثمّ وقف؛ و هو أحد عمد الواقفه، و صنف کتبا عده، منها: کتاب الصلاه، کتاب الزکاه، کتاب التفسیر و أکثره عن أبی بصیر، کتاب جامع فی أبواب الفقه- ثم ذکر طرقه إلی کتبه- و روی الکشّیّ فی ص ۲۲۵ من کتابه روایات تدل علی ذمه جدا-

۲- هو البطائنی المتقدم.

عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنِ الْحَجَّاجِ بْنِ أَرْطَاهَ (۱) عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ (۲) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: الْمُوجِبَتَانِ مَنْ مَاتَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ مَنْ مَاتَ یُشْرِکُ بِاللَّهِ شَیْئاً یَدْخُلُ النَّارَ.

**[ترجمه]ثواب الأعمال، توحید:

ص: ۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو چیز است که موجب دخول بهشت و دوزخ می شود؛ هر که بمیرد در حالی که گواهی دهد به اینکه غیر از خدا خدایی نیست داخل بهشت شود و هر که بمیرد در حالی که به خدا شرک بورزد داخل دوزخ شود. - . ثواب الأعمال: ۲۰، التوحید: ۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ثو، ثواب الأعمال لی، الأمالی للصدوق ید، التوحید بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ سَیْفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ مَنْ أَبَی أَنْ یَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

**[ترجمه]ثواب الأعمال، أمالی، توحید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در تفسیر «کلّ جبّار عنید» {هر زورگوی لجوجی} فرمود: آن کس باشد که از گفتن «لا إله إلا الله» سر بتابد. - . ثواب الأعمال: ۲۱، أمالی صدوق: ۱۶۶، التوحید: ۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

إشاره إلی قوله تعالی وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ

**[ترجمه]اشاره است به این سخن خداوند که می فرماید: «وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ» - . ابراهیم / ۱۵ - {و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد.}

**[ترجمه]

«۱۲»

ید، التوحید أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی بَکْرٍ الْخُوزِیُّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْخُوزِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَیْبَارِیِّ وَ یُقَالُ لَهُ الْهَرَوِیُّ وَ النَّهْرَوَانِیُّ وَ الشَّیْبَانِیُّ عَنِ الرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ بِالتَّوْحِیدِ إِلَّا الْجَنَّهُ (۳).

**[ترجمه]توحید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش کسی که خداوند نعمت توحید را به او عطا فرموده است جز بهشت نیست. - . التوحید: ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۳»

ید، التوحید وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ قَالَهَا مُخْلِصاً اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ قَالَهَا كَاذِباً عَصَمَتْ مَالَهُ وَ دَمَهُ وَ كَانَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ.

**[ترجمه]توحید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله» را سخن بزرگی دیدم که بر خدای عزّ و جلّ گرامی است. هر کس آن را از روی اخلاص بگوید مستحق بهشت گردد و هر کس آن را از روی دروغ بگوید مال و خونش محفوظ باشد ولی بازگشتش به سوی آتش دوزخ خواهد بود. - . التوحید: ۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: و من قالها کاذبا أی فی الإخبار عن الإذعان لها و التصدیق بها.

**[ترجمه]«کاذبا لها» یعنی در خبر دادن از اعتقاد به آن دروغ گوید.

**[ترجمه]

«۱۴»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ید، التوحید مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبَّاسٍ الطَّائِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي فِي سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي

ص: ۵

۱- حکی عن رجال الشیخ انه عده من أصحاب الباقر و الصادق علیهما السلام، و عن تقریب أن حجاج بن ارطاه الکوفیّ القاضی أحد الفقهاء، صدوق کثیر الخطاء و التدلیس، من السابعه، مات سنه خمس و أربعین أی بعد المائه. انتهی. أقول: لم نقف فی رجال الخاصّه علی ما یدلّ علی توثیقه.

۲- لم نقف علی اسمه و علی ما یدلّ علی توثیقه، نعم ربما یستفاد ممّا ورد فی ص ۲۷ و ۲۹ من رجال الکشّیّ فی ترجمه جابر

بن عبد اللّه كون الرجل إماميا حيث روى عن جابر حديث «على خير البشر، فمن أبى فقد كفر» و يأتى الحديث فى محله.

۳- تقدم مثله مع صدر تحت الرقم ۲.

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِی.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، توحید:

ص: ۵

امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند می فرماید: «لا إله إلا الله» دژ من است پس هر کس در آن داخل شود از عذابم در امان است. - . عیون أخبار الرضا ۲: ۱۴۴، التوحید: ۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ید، التوحید مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ النَّیْسَابُورِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزْرَجِیِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ (۱) قَالَ: کُنْتُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام حِینَ رَحَلَ مِنْ نَیْسَابُورَ وَ هُوَ رَاکِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ فَإِذَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَرْبٍ وَ یَحْیَی بْنُ یَحْیَی وَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَیْهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ قَدْ تَعَلَّقُوا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ فِی الْمُرَبَّعَهِ فَقَالُوا بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ حَدِّثْنَا بِحَدِیثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِیکَ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعَمَّارِیَّهِ وَ عَلَیْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ ذُو وَجْهَیْنِ وَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الْأَنْبِیَاءِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ سَیِّدُ الْعَابِدِینَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْحُسَیْنُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِی وَ مَنْ جَاءَ مِنْکُمْ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِی حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ فِی حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، توحید: اباصلت هروی روایت کرده: حضرت رضا علیه السّلام که از نیشابور کوچ می کرد من به همراه او بودم و آن جناب بر استری ابلق سوار بود، ناگاه محمّد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه با جماعتی از محدّثین و علماء اطرافش را گرفتند و لجام استر را بدست

گرفته گفتند: ای فرزند رسول خدا! به حقّ پدران پاکت سوگندت می‌دهیم حدیثی از پدر بزرگوارت برای ما بگو، حضرت در حالی که ردای دوروئی از خزّ بر دوش داشت سر مبارک از کجاوه بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح خدا موسی بن جعفر و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، صادق، جعفر بن محمّد، و گفت: حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علیّ، شکافنده علوم انبیاء، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور عبادت کنندگان علیّ بن الحسین، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور جوانان بهشتی حسین بن علیّ و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام که گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: شنیدم از جبرئیل که می گفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: به راستی که من خود معبودم، خدایی جز من نیست، پس مرا پرستش کنید که هر کس با شهادت به این کلمه «لا إله إلا الله» از روی خلوص بیاید،

وارد در قلعه و حصار من شده است، و هر کس که داخل در قلعه و حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود. -[۱]. عیون أخبار الرضا ۲: ۱۴۳، التوحید: ۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الشهبه فی الألوان البیاض الذی غلب علی السواد و قال المربع موضع القوم فی الربیع خاصه أقول یحتمل أن یکون المراد بالمربعه الموضع المتسع الذی کانوا یخرجون إلیه فی الربیع للتنزه أو الموضع الذی کانوا یجتمعون فیه للعب من قولهم ربع الحجر إذا أشاله و رفعه لإظهار القوه و سمعت جماعه من أفاضل نیسابور أن المربعه اسم للموضع الذی علیه الآن نیسابور إذ کانت البلده فی زمانه علیه السلام فی مکان آخر قریب من هذا الموضع و آثارها الآن معلومه و کان هذا الموضع من أعمالها و قراها و إنما کان یسمی بالمربعه لأنهم کانوا یقسمونه بالرباع

ص: ۶

۱- اسمه عبد السلام بن صالح و هو ثقه عند الخاصّه و العامّه، و من عدا الشیخ و العلامه فی القسم الثانی من الخلاصه صرحوا بکون الرجل إمامیا، و لکن الشیخ فی رجاله و العلامه فی القسم الثانی قالا: إنّه عامی

الأربعه فكانوا يقولون ربع كذا و ربع كذا و قالوا هذا الاصطلاح الآن أيضا دائر بيننا معروف فی دفاتر السلطان و غيرها و قال الجوهری المطرف و المطرف واحد المطارف و هی أرديه من خز مربعه لها أعلام قال الفراء و أصله الضم لأنه فی المعنی مأخوذ من أطرف أی جعل فی طرفيه العلمان و لكنهم استثقلوا الضمه فكسروه.

**[ترجمه]جوهری می گوید: «الشهبه» در میان رنگها یعنی سفیدی که بر سیاهی غلبه کرده. «المربع» جایگاه قوم در بهار. می گویم: ممکن است منظور از «المربعه» جای وسیعی باشد که در بهار برای تفریح به آنجا می روند. یا جایی باشد که برای بازی در آن جمع می شوند. چنانچه وقتی می گویند «ربع الحجر» یعنی سنگ را برای نشان دادن زورش بالا برد.

و از جماعتی از فضلای نیشابور شنیدم که «المربعه» اسم جایی است که الان نیشابور در آن است. زیرا در زمان امام رضا علیه السلام شهر نیشابور در مکانی دیگر نزدیک به این مکان فعلی قرار داشته و امروزه آثار آن مشخص است و این مکان فعلی از اطراف و روستاهای آن محسوب می شده است. و به این دلیل «مربعه» نامیده شده بود که آن را به چهار ربع تقسیم کرده بودند

ص: ۶

و می گفتند ربع فلان و ربع فلان. این فضلا گفتند که این اصطلاح الان نیز در میان ما در دفاتر سلطان و جاهای دیگر رایج است.

جوهری می گوید: «المطرف» واحد «المطارف» است و آن لباسی از خز می باشد که چهار گوش بوده و در اطرافش نشانه هایی هست. فرّاء گفته: اصل آن با ضمه است زیرا از نظر معنایی از کلمه(أُطرف) گرفته شده که یعنی در دو طرف آن دو نشانه قرار داده شد. ولی عرب تلفظ ضمه را سنگین دانسته آن را به کسره تبدیل کردند.

**[ترجمه]

«۱۶»

ثو، ثواب الأعمال مع، معانی الأخبار ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام يد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصُّوفِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوَيْهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَنَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَّارِيَّهِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَهُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

**[ترجمه]ثواب الأعمال، معانی الأخبار، عيون أخبار الرضا، توحيد: اسحاق بن راهویه گوید: هنگامی که امام رضا علیه السّلام

به نیشابور رسید و بر آن شد که از آنجا به جانب مأمون راهی شود، راویان حدیث نزد او گرد آمدند و گفتند: ای زاده پیامبر خدا، از میان ما رخت بر می بندی و برای ما روایتی باز گو نمی کنی که از محضر تو استفاده نماییم؟ امام رضا علیه السّلام از کجاوه خویش که در آن نشسته بود سر برآورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم جعفر بن محمّد علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم محمّد بن علی علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن حسین علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم حسین بن علی علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: از جبرئیل علیه السّلام شنیدم که فرمود: «لا إله إلا الله» دژ و پناهگاه من است؛ هر که به دژ من درآید از عذاب من آسودگی یابد، پس آنگاه که مرکب امام علیه السّلام به راه افتاد امام علیه السّلام ندا برآورد که «لا إله إلا الله» می بایست با شرایط آن باشد و من از شرایط آن هستم. - . ثواب الأعمال: ۲۶، معانی الأخبار: ۳۷۱، عیون أخبار الرضا۲: ۱۴۴، التوحید: ۲۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الصدوق رحمه الله من شروطها الإقرار للرضا علیه السلام بأنه إمام من قبل الله عز و جل علی العباد مفترض الطاعه علیهم.

**[ترجمه]صدوق - رحمه الله - می گوید: از جمله شرایط آن است که اقرار کند حضرت رضا علیه السلام از جانب خداوند امامی است که اطاعتش بر او واجب است. - . عیون أخبار الرضا۲: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۱۷»

ید، التوحید أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِیمٍ السَّرَخْسِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِیسَ الشَّامِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْرَائِیلَ عَنْ جَرِیرٍ (۱) عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ لَیْلَهً مِنَ اللَّیَالِی فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَمْشِی وَحْدَهُ لَیْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ یَکْرَهُ أَنْ یَمْشِیَ مَعَهُ أَحَدٌ قَالَ فَجَعَلْتُ أَمْشِی فِی ظِلِّ الْقَمَرِ فَالْتَفَتَ فَرَآنِی فَقَالَ مَنْ هَذَا قُلْتُ أَبُو ذَرٍّ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ قَالَ یَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ فَمَشَیْتُ مَعَهُ سَاعَهً فَقَالَ إِنَّ الْمُکْثِرِینَ هُمُ الْأَقَلُّونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَیْراً فَنَفَخَ فِیهِ بِیَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ وَرَاءَهُ وَ عَمِلَ فِیهِ خَیْراً قَالَ فَمَشَیْتُ مَعَهُ سَاعَهً فَقَالَ اجْلِسْ هَاهُنَا

۱- و فی نسخه: عن حریز.

وَ أَجْلَسَنِي فِي قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَةٌ فَقَالَ لِي اجْلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ قَالَ وَ انْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرَهُ وَ تَوَارَى عَنِّي فَأَطَالَ اللَّبْثَ ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ عليه السلام وَ هُوَ مُقْبِلٌ وَ هُوَ يَقُولُ وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ مَنْ تُكَلِّمُهُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ فَإِنِّي مَا سَمِعْتُ أَحَداً يَرُدُّ عَلَيْكَ شَيْئاً قَالَ ذَاكَ جَبْرَئِيلُ عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ فَقَالَ بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ نَعَمْ وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ-.

قال الصدوق رحمه الله يعنى بذلک أنه يوفق للتوبه حتى يدخل الجنه

**[ترجمه]توحید: ابوذر رحمه اللّه گفت: در شبی از شبها بیرون آمدم ناگاه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها می رود و هیچ آدمیزاده همراه آن حضرت نیست من چنان گمان کردم که آن حضرت ناخوش دارد که کسی با او برود ابوذر گفت: پس به دنبالش در ماهتاب می رفتم. پس آن حضرت ملتفت شد و مرا دید و فرمود: کیست اینکه می آید؟ گفتم: ابوذرم خدا مرا فدای تو گرداند! فرمود: ای ابوذر بیا! من ساعتی با آن حضرت رفتم فرمود: همانا آنها که مال بسیار دارند در روز قیامت کمترانند مگر کسی که خدا خیر و خوبی را به او عطا فرماید به اینکه در دار دنیا او را مالی روزی کند پس به دست راست و چپ و در پیش رو و پس سرش از آن بخشش کند و در آن خیر و خوبی را به عمل آورد که آن را در انواع نیکی صرف نماید. ابوذر گفت: ساعتی با آن حضرت رفتم پس فرمود که در اینجا بنشین

ص: ۷

تا من به سوی تو باز گردم. ابوذر گفت: حضرت در آن سنگستان روان شد و رفت تا آنکه او را ندیدم و از من پنهان شد و درنگ را طولی داد بعد از آن از آن حضرت شنیدم و حال آنکه رو آورده می آمد و می فرمود: و اگر چه زنا کند و هر چند که دزدی کند! ابو ذر گفت: چون آمد صبر نکردم تا آنکه عرض نمودم: ای رسول خدا! خدا مرا فدای تو گرداند در کنار این سنگستان چه کسی بود که با او سخن می گفتی؟ پس بدرستی که من نشنیده ام که کسی چیزی را بر تو رد کند و تو را جواب گوید. فرمود: اینک جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت: امت خود را بشارت ده به اینکه هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خدای عزّ و جلّ شریک نسازد داخل بهشت شود. فرمود: گفتم ای جبرئیل و اگر چه زنا کند و دزدی کند؟ گفت: آری و هر چند که شراب بیاشامد.

صدوق رحمه الله گفته: منظور این است که موفق به توبه می شود تا داخل بهشت گردد. -. التوحید: ۲۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری فیه المکثرون هم المقلون إلا من نفخ فیه یمینه و شماله أی ضرب یدیه فیه بالعطاء النفخ الضرب و الرمی.

أقول: یظهر من الأخبار أن الإخلال بکل ما یجب الاعتقاد به و إنکاره یوجب الخروج عن الإسلام داخل فی الشرک و التوحید

الموجب لدخول الجنه مشروط بعدمه (۱) فلا يلزم من ذلك دخول المخالفين الجنه (۲) و أما أصحاب الكبائر من الشيعه فلا استبعاد فی عدم دخولهم النار و إن عذبوا فی البرزخ و فی القيامه مع أنه ليس فی الخبر أنهم لا يدخلون النار و قد ورد فی بعض الأخبار أن ارتكاب بعض الكبائر و ترك بعض الفرائض أيضا داخلان فی الشرك فلا ينبغی الاغترار بتلك الأخبار و الاجتراء بها علی المعاصی و علی ما عرفت لا حاجه إلی ما تكلفه الصدوق قدس سره.

**[ترجمه]جزری می گوید: «المكثرون هم المقلون إلا من نفخ فيه بيمينه و شماله» يعنی كسی كه در دنيا دو دستش را برای بخشش و عطا بر هم بزند. «النفخ» زدن و پرتاب كردن.

مؤلف: از روايات معلوم می شود كه اخلال به هر چه اعتقاد به آن واجب است و انكارش باعث خروج از اسلام می شود داخل در شرك است، و توحيدی كه باعث ورود به بهشت می شود مشروط به عدم شرك است. بنا بر اين از اين حديث لازم نمی آيد كه مخالفين(غير شيعه) وارد بهشت شوند.

و اما هيچ استبعادی ندارد كه اهل گناهان كبيره از شيعيان وارد جهنم شوند، اگر چه در برزخ و قيامت عذاب می شوند. علاوه بر اينكه در اين حديث نمی گويد كه آنها داخل جهنم نمی شوند. ضمنا در بعضی روايات آمده است كه ارتكاب بعضی گناهان كبيره و ترك بعضی واجبات نيز داخل در شرك می باشند. پس سزاوار نيست كه به اينگونه احاديث فريفته شده و باعث جرأت بر گناهان شود. و با آنچه كه بيان شد نيازی به توجيه تكلف آميز صدوق – قدّس سرّه – نيز نيست.

**[ترجمه]

«۱۸»

ما، الأمالی للشيخ الطوسی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا الصَّادِقَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ تَوْحِيدُكَ لِرَبِّكَ قَالَ فَمَا أَعْظَمُ الذُّنُوبِ قَالَ تَشْبِيهُكَ لِخَالِقِكَ.

**[ترجمه]امالی طوسی: يكی از اصحاب امام صادق علیه السلام از ايشان پرسيد: كدامين عمل برتر است؟ فرمود: اينكه پروردگارت را يگانه بدانی. پرسيد: بزرگترين گناه چيست؟ فرمود: اينكه خالق خود را تشبيه كنی. - . امالی طوسی : ۶۸۷ –

**[ترجمه]

«۱۹»

يد، التوحيد أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ غَالِبٍ الْأَنْمَاطِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ غَزْوَانَ

ص: ۸

۱- و فی نسخه: و التوحید مشروط بعدمه.

۲- سیأتی فی أخبار البرزخ ما یدلّ علی دخول المخالفین الجنه إذا لم یکونوا ناصبین کروایه زید الکناسی عن الصادق علیه السلام و غیرها. ط.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَمَا رَجُلٌ مُسْتَلْقٍ عَلَی ظَهْرِهِ یَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ وَ إِلَی النُّجُومِ وَ یَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ لَکَ لَرَبّاً هُوَ خَالِقُکَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی قَالَ فَنَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ فَغَفَرَ لَهُ.

قال الصدوق رحمه الله و قد قال الله عز و جل أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی بذلک أ و لم یتفکروا فی ملکوت السماوات و الأرض و فی عجائب صنعها و لم ینظروا فی ذلک نظر مستدل معتبر فیعرفوا بما یرون ما أقامه الله عز و جل من السماوات و الأرض (۱) مع عظم أجسامها و ثقلها علی غیر عمد و تسکینه إیاها بغیر آله فیستدلوا بذلک علی خالقها و مالکها و مقیمها أنه لا یشبه الأجسام و لا ما یتخذه الکافرون إلها من دون الله عز و جل إذ کانت الأجسام لا تقدر علی إقامه الصغیر من الأجسام فی الهواء بغیر عمد و بغیر آله فیعرفوا بذلک خالق السماوات و الأرض و سائر الأجسام و یعرفوا أنه لا یشبهها و لا تشبهه فی قدره الله و ملکه و أما ملکوت السماوات و الأرض فهو ملک الله لها و اقتداره علیها و أراد بذلک أ لم ینظروا و یتفکروا فی السماوات (۲) و الأرض فی خلق الله عز و جل إیاهما علی ما یشاهدونهما علیه فیعلموا أن الله عز و جل هو مالکها و المقتدر علیها لأنهما مملوکه مخلوقه و هی فی قدرته و سلطانه و ملکه فجعل نظرهم فی السماوات و الأرض و فی خلق الله لها نظرا فی ملکوتها و فی ملک الله لها لأن الله عز و جل لا یخلق إلا ما یملکه و یقدر علیه و عنی بقوله وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی من أصناف خلقه فیستدلوا به علی أن الله خالقها و أنه أولی بالإلهیه من الأجسام المحدثه المخلوقه.

**[ترجمه]توحید:

ص: ۸

ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی مردی بر پشت خوابیده بود و به سوی آسمان و ستارگان می نگریست و می گفت: به خدا سوگند که تو را پروردگاری هست که آفریننده تو است. خداوندا مرا بیامرز. حضرت فرمود: پس خدای عزّ و جلّ به سوی او نظر رحمت فرمود و او را آمرزید.

صدوق - رحمه الله - می گوید: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «أ و لم ینظروا...» یعنی آیا در ملکوت آسمانها و زمین و در شگفتیهای خلقت آنها تفکر نکردند و در آن با نگاهی عبرت آمیز نظر نکردند تا وقتی می بینند این آسمانها و زمین را که خداوند با این بزرگی و سنگینی و بدون ستون و تکیه گاهی برپا داشته و بدون ابزاری آرامش بخشیده به اینها استدلال کنند بر خالق و مالک و برپا دارنده آنها و اینکه او شبیه اجسام و آنچه کافران معبود خود گرفته اند نیست؟! زیرا اجسام نمی توانند حتی جسم کوچکی را در هوا بدون تکیه گاهی و بدون ابزاری نگه دارند. پس با این مطلب خالق آسمانها و زمین و سایر اجسام را بشناسند و بدانند که خداوند شبیه مخلوقاتش نیست و مخلوقاتش نیز در قدرت و ملک خدا شبیه او نیستند.

و اما ملکوت آسمانها و زمین یعنی مالکیت و اقتدار خداوند بر آنها و منظور آیه این است که آیا در آسمانها و زمین تفکر نکردند از آن جهت که خداوند آنها را با آن عظمتی که مشاهده می کنند خلق کرده است پس بدانند که خداوند مالک و توانا بر آنهاست زیرا آنها مملوک و مخلوق و تحت قدرت و سلطنت و فرمانروایی او می باشند. پس خداوند در این آیه نظر کردن ایشان در امر خلقت آسمانها و زمین را نظر در ملکوت آسمانها و زمین و مالکیت خداوند برای آن دو، قرار داده است.

زیرا خداونـد خلق نمی کنـد مگر آنچه را که مالـك او و توانـای بر او است. و منظور از «و ما خلق الله من شـیء» یعنی از انواع مخلوقاتش تا به این انواع مخلوقات بر خالقیت خدا و اینکه او از اجسام

حادث شدهٔ مخلوق به معبود بودن سزاوارتر است، استدلال کنند.

**[ترجمه]

«۲۰»

یـد، التوحید عَبْدُ الْحَمِیدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی یَزِیدَ بْنِ مَحْبُوبٍ الْمُزَنِیِّ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ عِیسَـی الْبِسْـطَامِیِّ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَبْدِ الْوَارِثِ عَنْ شُعْبَهَ عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ عَنْ

ص: ۹

۱- و فی نسخه: و الأرضین.

۲- و فی نسخه: فی ملکوت السماوات.

أَبِی بَشِیرٍ الْعَنْبَرِیِّ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ مَاتَ وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ دَخَلَ الْجَنَّهَ.

**[ترجمه]توحید:

ص: ۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد در حالی که بداند خدا حق است داخل بهشت شود. - . التوحید: ۲۹ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ید، التوحید الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ مَالِکِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ حُصَیْنٍ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ هِلَالٍ(۱) عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: کُنْتُ رَدِفَ (۲) النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ یَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِی مَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ یَقُولُهَا ثَلَاثاً قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ لَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله هَلْ تَدْرِی مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَنْ لَا یُعَذِّبَهُمْ أَوْ قَالَ أَنْ لَا یُدْخِلَهُمُ النَّارَ.

**[ترجمه]توحید: معاذ بن جبل گفت: با پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مرکب هم‌ردیف آن حضرت بودم پس فرمود: ای معاذ آیا می دانی که حق خدای عزّ و جلّ بر بندگان چیست؟ و این سخن را سه مرتبه فرمود. گفتم: خدا و رسولش داناترند. رسول خدا فرمود: حق خدای عزّ و جلّ بر بندگان آن است که چیزی را با او شریک نسازند. سپس فرمود: آیا می دانی حق بندگان بر خدای عزّ و جلّ چون این را به جا آورند چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: آن است که ایشان را عذاب نکند. یا فرمود: آن است که ایشان را داخل آتش دوزخ نگرداند. - . التوحید: ۲۸ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِیِّ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرَئِیلَ سَیِّدِ الْمَلَائِکَهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ سَیِّدُ السَّادَاتِ جَلَّ وَ عَزَّ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مَنْ أَقَرَّ لِی بِالتَّوْحِیدِ دَخَلَ حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ عَذَابِی.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، علل الشرایع: امام عسکریّ از پدرش از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بزرگ فرشتگان جبرئیل گفت: خداوند عزّ و جلّ سرور سروران می

فرمایـد: منم که خود معبود یگانه و بی انبازم و معبودی نباشـد جز من، پس هر کس به یکتائی من اقرار کنـد داخل در قلعه من شده است، و هر کس که در قلعه و حصن من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود. -. عیون أخبار الرضا ۲: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ن، عیون أخبـار الرضا علیه السـلام ع، علل الشـرائع فِی عِلَلِ الْفَضْلِ عَنِ الرِّضَا علیه السـلام فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ بِرُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ وَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِیلَ لِعِلَلٍ کَثِیرَهٍ مِنْهَا أَنَّ مَنْ لَمْ یُقِرَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَجْتَنِبْ مَعَاصِیَهُ وَ لَمْ یَنْتَهِ عَنِ ارْتِکَابِ الْکَبَائِرِ وَ لَمْ یُرَاقِبْ أَحَداً فِیمَا یَشْتَهِی وَ یَسْتَلِذُّ مِنَ الْفَسَادِ وَ الظُّلْمِ فَإِذَا فَعَلَ النَّاسُ هَذِهِ الْأَشْیَاءَ وَ ارْتَکَبَ کُلُّ إِنْسَانٍ مَا یَشْتَهِی وَ یَهْوَاهُ مِنْ غَیْرِ مُرَاقَبَهٍ لِأَحَدٍ کَانَ فِی ذَلِکَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ وَ وُثُوبُ بَعْضِهِمْ عَلَی بَعْضٍ فَغَصَبُوا الْفُرُوجَ وَ الْأَمْوَالَ وَ أَبَاحُوا الدِّمَاءَ وَ النِّسَاءَ وَ قَتَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً مِنْ غَیْرِ حَقٍّ وَ لَا جُرْمٍ فَیَکُونُ فِی ذَلِکَ خَرَابُ الدُّنْیَا وَ هَلَاکُ الْخَلْقِ وَ فَسَادُ الْحَرْثِ وَ النَّسْلِ وَ مِنْهَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَکِیمٌ وَ لَا یَکُونُ الْحَکِیمُ وَ لَا یُوصَفُ بِالْحِکْمَهِ إِلَّا الَّذِی یَحْظُرُ الْفَسَادَ وَ یَأْمُرُ بِالصَّلَاحِ وَ یَزْجُرُ عَنِ الظُّلْمِ وَ یَنْهَی عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ لَا یَکُونُ

۱- و فی نسخه: عن الأسود بن بلال.

۲- الردف بالکسر: الراکب خلف الراکب کالردیف و المرتدف.

حَظْرُ الْفَسَادِ وَ الْأَمْرُ بِالصَّلَاحِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْفَوَاحِشِ إِلَّا بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَهِ الْآمِرِ وَ النَّاهِي فَلَوْ تُرِكَ النَّاسُ بِغَيْرِ إِقْرَارٍ بِاللَّهِ وَ لَا مَعْرِفَتِهِ لَمْ يَثْبُتْ أَمْرٌ بِصَلَاحٍ وَ لَا نَهْيٌ عَنْ فَسَادٍ إِذْ لَا آمِرَ وَ لَا نَاهِيَ وَ مِنْهَا أَنَّا وَجَدْنَا الْخَلْقَ قَدْ يُفْسِدُونَ بِأُمُورٍ بَاطِنَةٍ [(۱)] مَسْتُورَهٍ عَنِ الْخَلْقِ فَلَوْ لَا الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَشْيَتُهُ بِالْغَيْبِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ إِذَا خَلَا بِشَهْوَتِهِ وَ إِرَادَتِهِ يُرَاقِبُ أَحَداً فِي تَرْكِ مَعْصِيَةٍ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَهٍ وَ ارْتِكَابِ كَبِيرَهٍ إِذَا كَانَ فِعْلُهُ ذَلِكَ مَسْتُوراً عَنِ الْخَلْقِ غَيْرَ مُرَاقَبٍ لِأَحَدٍ وَ كَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ هَلَاكُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَلَمْ يَكُنْ قِوَامُ الْخَلْقِ وَ صَلَاحُهُمْ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ مِنْهُمْ بِعَلِيمٍ خَبِيرٍ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى آمِرٍ بِالصَّلَاحِ نَاهٍ عَنِ الْفَسَادِ وَ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ لِيَكُونَ فِي ذَلِكَ انْزِجَارٌ لَهُمْ عَمَّا يَخْلُونَ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ فَإِنْ قَالَ فَلِمَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَهُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ قِيلَ لِعِلَلٍ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَهُ لَجَازَ أَنْ يَتَوَهَّمُوا مُدَبِّرَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ إِذَا جَازَ ذَلِكَ لَمْ يَهْتَدُوا إِلَى الصَّانِعِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ كَانَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ إِنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ يُطِيعُ غَيْرَ الَّذِي أَمَرَهُ فَلَا يَكُونُونَ عَلَى حَقِيقَهٍ مِنْ صَانِعِهِمْ وَ خَالِقِهِمْ وَ لَا يَثْبُتُ عِنْدَهُمْ أَمْرُ آمِرٍ وَ لَا نَهْيُ نَاهٍ إِذْ لَا يَعْرِفُ الْآمِرَ بِعَيْنِهِ وَ لَا النَّاهِيَ مِنْ غَيْرِهِ وَ مِنْهَا أَنْ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ اثْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ أَوْلَى بِأَنْ يُعْبَدَ وَ يُطَاعَ مِنَ الْآخَرِ وَ فِي إِجَازَهِ أَنْ يُطَاعَ ذَلِكَ الشَّرِيكُ إِجَازَهُ أَنْ لَا يُطَاعَ اللَّهُ وَ فِي أَنْ لَا يُطَاعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَ بِجَمِيعِ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِثْبَاتُ كُلِّ بَاطِلٍ وَ تَرْكُ كُلِّ حَقٍّ وَ تَحْلِيلُ كُلِّ حَرَامٍ وَ تَحْرِيمُ كُلِّ حَلَالٍ وَ الدُّخُولُ فِي كُلِّ مَعْصِيَهٍ وَ الْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ طَاعَهٍ وَ إِبَاحَهُ كُلِّ فَسَادٍ وَ إِبْطَالُ كُلِّ حَقٍّ وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ لَجَازَ لِإِبْلِيسَ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّهُ ذَلِكَ الْآخَرُ حَتَّى يُضَادَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي جَمِيعِ حُكْمِهِ وَ يَصْرِفَ الْعِبَادَ إِلَى نَفْسِهِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ أَعْظَمُ الْكُفْرِ وَ أَشَدُّ النِّفَاقِ فَإِنْ قَالَ فَلِمَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ بِأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ قِيلَ لِعِلَلٍ مِنْهَا أَنْ يَكُونُوا قَاصِدِينَ نَحْوَهُ بِالْعِبَادَهِ وَ الطَّاعَهِ دُونَ غَيْرِهِ غَيْرَ مُشْتَبِهٍ عَلَيْهِمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ وَ

۱- و فی نسخه: قد یفسدون بأمور باطنه.

صَانِعِهِمْ وَ رَازِقِهِمْ وَ مِنْهَا أَنَّهُمْ لَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ لَمْ يَدْرُوا لَعَلَّ رَبَّهُمْ وَ صَانِعَهُمْ هَذِهِ الْأَصْنَامُ الَّتِي نَصَبَتْهَا لَهُمْ آبَاؤُهُمْ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النِّيرَانُ إِذَا كَانَ جَائِزاً أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِمْ مُشْتَبِهَةٌ (۱) وَ كَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْفَسَادُ وَ تَرْكُ طَاعَاتِهِ كُلِّهَا وَ ارْتِكَابُ مَعَاصِيهِ كُلِّهَا عَلَى قَدْرِ مَا يَتَنَاهَى إِلَيْهِمْ مِنْ أَخْبَارِ هَذِهِ الْأَرْبَابِ وَ أَمْرِهَا وَ نَهْيِهَا وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ أَنْ يَعْرِفُوا أَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ لَجَازَ عِنْدَهُمْ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْجَهْلِ وَ التَّغَيُّرِ وَ الزَّوَالِ وَ الْفَنَاءِ وَ الْكَذِبِ وَ الِاعْتِدَاءِ وَ مَنْ جَازَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ لَمْ يُؤْمَنْ فَنَاؤُهُ وَ لَمْ يُوثَقْ بِعَدْلِهِ وَ لَمْ يُحَقَّقْ قَوْلُهُ وَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ وَ وَعْدُهُ وَ وَعِيدُهُ وَ ثَوَابُهُ وَ عِقَابُهُ وَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ وَ إِبْطَالُ الرُّبُوبِيَّةِ.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، علل الشرایع: امام رضا علیه السلام فرمود: پس اگر کسی بپرسد چرا خلق مأمور به اقرار به خدا و انبیاء و حجّتهای او و دستورات نازله او شده اند؟ پاسخ داده می شود که برای علّتهائی بسیار که از آن جمله این است که: هر کس اقرار به خداوند عزّ و جلّ نداشته باشد، از نافرمانی او اجتناب نورزد و از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری ننماید و در آنچه شهوتش اقتضا می کند و لذّت می برد از فساد و ظلم، از کسی هراس نکند، و چون مردم چنین مفاسدی را بی پروا

انجام دهند و هر شخصی مرتکب اعمالی بشود که شهوتش را ارضاء می کند و هوای نفس او آن را طلب می نماید، بدون اینکه برای خود مراقبی بیندیشد و پاسبانی بر خود در نظر بگیرد، در این صورت نتیجه فساد همه مردم است، و اینکه بر یکدیگر برجهند، و به زور و تزویر از زنان کام حرام گیرند، و اموال و ثروت را به تاراج ببرند، و ریختن خون دیگران، و بهره گیری از زنان غیر را مباح شمرند، و یکدیگر را بدون جرم و به ناحقّ به قتل رسانند، و در اینها خرابی دنیا و نابودی خلق، و فساد و تباهی کشتها و نسلها است. و از جمله آن علل یکی این است که خداوند عزّ و جلّ حکیم و درستکار است، و حکیم نباشد و وصف به حکمت نگردد مگر آن کس که از فساد منع کند و به صلاح و درستی امر نماید، و از ظلم و ستم جلوگیری، و از زشتکاریها نهی کند.

ص: ۱۰

و منع از فساد و امر به صلاح و درستی و جلوگیری از زشتکاریها ممکن نیست مگر پس از اقرار به خداوند عزّ و جلّ و شناخت و آگاهی از امرکننده و بازدارنده، و چنانچه مردم بدون اقرار و ایمان به خداوند عزّ و جلّ و شناخت او رها می شدند، امر به کار درست و نهی از اعمال نادرست ثابت نبود، زیرا امرکننده و باز دارنده ای که بشناسند در کار نبود، و نیز ما می یابیم که مردمی در پنهان کارهای فاسد را دور از دیده دیگران انجام می دهند، پس اگر اقرار به پروردگار عزّ و جلّ و ترس از او در نهان نباشد هر کس در خلوت و نهان به شهوترانی خود و هر چه هوایش طلب کند بدون مراقبت و ترس از احدی خود را اشباع می کند، و چون بداند کسی از او آگاه نیست، در هتك حرمت و ارتکاب گناهان کبیره سرکشی می نماید، چون فعلش از دیده دیگران مستور است، و مراقبی ندارد، پس در آن هلاکت تمامی خلق خواهد بود، پس قوام و صلاح خلق ممکن نبود مگر به اقرار گرفتن از ایشان به وجود خداوند علیم و خبیر و دانای پنهان و پنهانتر، امرکننده به درستکاری و بازدارنده از فساد و تبهکاری، و آنکه هیچ چیز نهانی بر او پوشیده نخواهد بود تا اینکه در این اقرار جلوگیری باشد از آنچه در پنهان مرتکب خواهند شد از هر گونه فساد و تباهی. و چنانچه فردی بگوید: چرا اقرار به یکتائی خداوند و شناختن وحدانیت او بر خلق واجب است؟ گفته می شود: به جهات مختلفی که از جمله آنها این است که اگر بر آنها این اقرار و شناخت واجب نمی شد،

ممکن بود که دو مـدبّر یا بیشتر برای عالم تصور کنند و اگر چنین چیزی جایز بود راه شـناخت به خالق حقیقی خود از دیگری را نـداشت، زیرا هیچ انسانی نمی دانست، و گمان می‌کرد شاید کسـی را که آفریننده او نیست پرسـتش و اطاعت می کند و بر هیـچ کس معلوم نبود که کـدامیک او را خلق کرده است و امر کـدام را بایـد بپـذیرد و اطاعت نمایـد، و از منهیّات کـدام نهی کننـده بایـد خودداری کنند، چرا که امرکننده و نهی کننده واقعی را تشـخیص نمی دهند. و از جمله علل اینکه اگر ممکن بود که دو خدا باشد، هیچ کدام از آن دیگر سـزاوارتر به پرستش و اطاعت نبود، و در جواز اطاعت و فرمان بردن از هر یک از آن دو شـریک جواز فرمانبرداری از دیگر موجود بود و نتیجه این، جواز عـدم اطاعت «اللّٰه» مسلّم بود، و آن کفر به خـدا و تمامی انبیاء و کتب آسمانی آنان، و اثبات هر باطل و ترک اداء همه حقوق و حلال دانستن تمامی محرّمات، و تحریم همه مباحات، و ارتکاب کلّ معاصی و گناهان، و بیرون شدن از جمیع طاعات، و حلال کردن هر تباهی و فساد، و باطل نمودن هر حقّی بود. و دیگر اینکه اگر جایز باشـد که خـدا را یکتا نـدانیم و غیر او را هم خـدا بدانیم پس جایز است ابلیس ادّعا کند آن خدای دیگر منم تـا با تمامی احکام با خداونـد تعالی معارضه کنـد و مردم را به سوی خود بخوانـد، و در این، کفر عظیم‌تر و نفاق شدیـدتر خواهـد بود. و چنانچه سائلی بپرسـد: چرا واجب است بر آنان که اقرار کننـد به خـدا و به اینکه او را همانند نیست؟ جواب آن است کـه کـه علّتهـای بسـیاری دارد کـه از جملـه اینکـه بـه کسـی جز او رو نیاورنـد و عبـادت و اطـاعت غیر او نکننـد و امر پروردگارشان بر آنان مشتبه نباشد

ص: ۱۱

و غیر را رازق خود گمان نبرنـد، و دیگر اینکه اگر ندانند که او مانند و انبازی ندارد ممکن بود نفهمند و بتها را صانع و خالق خود انگارند همان چیزهائی که پدرانشان برای خود معبود قرار داده بودند از خورشـید و ماه و آتش و این قبیل موجودات، هر گـاه جـایز باشـد که خـدا نظیری داشـته باشـد و امر بر آنـان مشـتبه باشـد، و در این وضع فساد و تباهی و ترک همه واجبات و ارتکـاب کـلّ محرّمـات و گناهـان تـا آنجـا که خبر آن ارباب و فرمانشان از امر و نهی به ایشان رسـیده باشـد. دیگر اینکه اگر واجب نبود که بدانند خداوند همتائی ندارد هر آینه جایز بود که فکر کنند که بر او جاری است همه آنچه بر مخلوق او جاری است مثل واماندن و ندانستن و تغییر پذیرفتن و نابود

شدن، و دروغ پرداختن و سـتم و تعدّی نمودن، و هر کس چنین اموری بر او روا باشد امیدی به بقایش و اطمینانی به عدالت و درستیش نیست و گفتـار و امر و نهی و وعـد و وعیـد و ثواب و عقـابش محقّق نخواهـد بود، و در این صورت آن موجب فساد عالم و ابطال و براندازی ربوبیت او خواهد بود. - . عیون أخبار الرضا ۲: ۱۰۶، علل الشرایع ۱: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ثو، ثواب الأعمال أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ ابْنِ هَاشِمٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ جَمِیعاً عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی حَازِمٍ الْمَدِینِیِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَیْنا قَالَ کَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ کِتَاباً قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَیْ عَامٍ فِی وَرَقِ آسٍ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَی الْعَرْشِ ثُمَّ نَادَی

يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي أَعْطَيْتُكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي وَ غَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُونِي فَمَنْ لَقِيَنِي مِنْكُمْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي.

**[ترجمه]ثواب الأعمال: سعد بن سهل انصاری گوید که از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در باره این سخن خداوند عزّ و جلّ «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا» - . قصص/ ۴۶ - {و آن دم که [موسی را] ندا در دادیم، تو در جانب طور نبودی} پرسیدم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ دو هزار سال پیش از آفرینش آفریدگان، بر روی برگ درخت «مورد» که آن را رویانیده بود نوشته ای را نوشت. آنگاه آن را بر روی عرش نهاد و پس آنگاه ندا در داد: ای امّت محمّد! به درستی که مهر و رحمت من، بر خشمم پیشی گرفت؛ پیش از آنکه از من درخواستی کنید بر شما ببخشایم و پیش از آنکه آمرزش جویید از شما درگذرم؛ پس هر که مرا دیدار کند در حالی که گواهی دهد که معبودی جز من نیست و محمّد بنده و فرستاده من است، او را با مهر و رحمت خویش به بهشت در آورم. - . ثواب الأعمال: ۳۰ -

**[ترجمه]

«۲۵»

سن، المحاسن الْوَشَّاءُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ السَّوَّاقِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَا أَبَانُ إِذَا قَدِمْتَ الْكُوفَةَ فَارْوِ هَذَا الْحَدِيثَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَأْتِينِي كُلُّ صِنْفٍ مِنَ الْأَصْنَافِ فَأَرْوِي لَهُمْ هَذَا الْحَدِيثَ قَالَ نَعَمْ يَا أَبَانُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فَيُسْلَبُ مِنْهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا مَنْ كَانَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ.

سن، المحاسن ابن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن أبان بن تغلب مثله.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام خطاب به ابان بن تغلب فرمود: ای ابان وقتی وارد کوفه شدی این حدیث را روایت کن که: هر کس با اخلاص به «لا إله إلا الله» شهادت دهد بهشت بر او واجب می شود. ابان گوید عرض کردم: برای هر صنف و مذهبی از مردم که نزد من می آیند این را روایت کنم؟! امام علیه السلام فرمود: بله ای ابان! وقتی روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را جمع کند از همهٔ آنها «لا إله إلا الله» را می گیرد مگر کسانی که به این امر (تشیع) معتقد باشند.

این روایت در محاسن با سند دیگری نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۲۶»

سن، المحاسن صَالِحُ بْنُ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الصَّبَّاحِ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ

۱- فی نسخه: مشبها.

إِلَّا اللَّهُ فَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ قَالَ قُلْتُ فَعَلَامَ تَخَاصُمُ النَّاسِ إِذَا كَانَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَقَالَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَسُوهَا.

**[ترجمه]محاسن: ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود یک منادی ندا می دهد: هر کس به «لاإله الا الله» شهادت دهد

ص: ۱۲

داخل بهشت شود. ابان گوید: عرض کردم: اگر هر کسی که به «لا إله إلا الله» شهادت دهد وارد بهشت می شود پس شما بر چه اساسی با مردم [بر سر بطلان مذهبشان] نزاع می کنید؟! امام علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت شود [مذاهب باطل] آن را فراموش می کنند.

**[ترجمه]

«۲۷»

صح، صحیفه الرضا علیه السلام عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی.

**[ترجمه]صحیفه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جلّ می فرماید: «لا إله إلا الله» دژ من است پس هر کس در آن داخل شود از عذابم در امان است. - . صحیفه الرضا: ۳۹ -

**[ترجمه]

«۲۸»

ضا، فقه الرضا علیه السلام نَرْوِی أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِی رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام الْخَبَرُ حَقٌّ فَوَلَّى الرَّجُلُ مُدْبِراً فَلَمَّا خَرَجَ أَمَرَ بِرَدِّهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَذَا إِنَّ لِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شُرُوطاً أَلَا وَ إِنِّی مِنْ شُرُوطِهَا.

**[ترجمه]فقه الرضا: روایت می کنیم که مردی نزد امام باقر علیه السلام آمد و از ایشان در باره حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرموده: هر کس «لا- إله إلا- الله» بگوید داخل بهشت می شود، سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: آن حدیث حق است. آن مرد از نزد امام برگشت و خارج شد که امام دستور داد او را بازگردانند پس به وی فرمود: ای مرد برای «لا إله إلا الله» شرایطی است و همانا من از شرایط آن هستم. - . فقه الرضا : ۳۹۰ -

**[ترجمه]

«۲۹»

غو، غوالی اللئالی قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ إِنْ زَنَی وَ إِنْ سَرَقَ (۱).

**[ترجمه]غوالی اللئالی: از رسول خدا روایت است: هر کس «لاـ إله إلاـ الله» گوید داخل بهشت شود اگر چه سرقت و زنا کند. - . غوالی اللئالی ۱: ۴۱ -

**[ترجمه]

«۳۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ مُعَتِّبٍ مَوْلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام (۲) قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِیٌّ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لِلْجَنَّهِ مِنْ ثَمَنٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ مَا ثَمَنُهَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یَقُولُهَا الْعَبْدُ مُخْلِصاً بِهَا قَالَ وَ مَا إِخْلَاصُهَا قَالَ الْعَمَلُ بِمَا بُعِثْتُ بِهِ فِی حَقِّهِ وَ حُبُّ أَهْلِ بَیْتِی قَالَ فِدَاکَ أَبِی وَ أُمِّی وَ إِنَّ حُبَّ أَهْلِ الْبَیْتِ لَمِنْ حَقِّهَا قَالَ إِنَّ حُبَّهُمْ لَأَعْظَمُ حَقِّهَا.

**[ترجمه]امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: عرب بادیه نشینی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا آیا برای بهشت قیمتی وجود دارد؟ حضرت فرمود: بله. پرسید: قیمتش چیست؟ فرمود: «لاـ إله إلا الله» است که بنده از روی اخلاص بگوید. پرسید: اخلاصش چیست؟ فرمود: عمل کردن حقیقی به آنچه من به آن مبعوث شده ام و دوست داشتن اهل بیتم. گفت:

پدر و مادرم فدایت باد! و دوست داشتن اهل بیت

نیز از جمله حقوق[و شرایط] «لا إله إلا الله» است؟ فرمود: دوست داشتن آنها بزرگترین شرط آن است. - . امالی طوسی: ۵۸۳ -

**[ترجمه]

«۳۱»

کَنْزُ الْکَرَاجُکِیِّ، رُوِیَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ دَرَجَهَ اللِّسَانِ فَأَنْطَقَهُ بِتَوْحِیدِهِ مِنْ بَیْنِ الْجَوَارِحِ.

**[ترجمه]کنزالفوائد: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند ارزش زبان را بالا برد پس از میان جوارح انسان او را به توحید خود به گفتار آورد.

**[ترجمه]

«۳۲»

ضـا، فقه الرضـا عليه السـلام إِنَّ أَوَّلَ مَـا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ مَعْرِفَهُ الْوَحْـدَانِيَّهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ يَقُولُ مَا عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ.

**[ترجمـه]فقـه الرضـا: همانـا اولين چيزى كه خداونـد بر بنـدگانش فرض دانست و بر خلقش واجب كرد شـناخت وحـدانيت اوست. خداوند تبارك و تعالى مى فرمايد: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» - . انعام / ٩١ -

يعنى خدا را به حق معرفتش نشناختند. - . فقه الرضا: ۶۵ -

**[ترجمه]

«٣٣»

وَ نَرْوِى عَنْ بَعْضِ الْعُلَمَـاءِ عليهم السـلام أَنَّهُ قَـالَ: فِى تَفْسِـيرِ هَـذِهِ الْـآيَهِ هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَعْرِفَهِ إِلَّا الْجَنَّهُ (٣).

ص: ١٣

١- تقدم الحديث مسندا عن التوحيد تحت الرقم ١٧.

٢- فى الأمالى المطبوع: عن جابر بن عبد اللّه الأنصاريّ.

٣- تقدم الحديث مسندا عن التوحيد و الأمالى تحت الرقم ٢.

**[ترجمه]فقه الرضا: و از بعضی علما (معصومین) روایت می کنیم که در تفسیر آیهٔ «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسان» - . الرحمن / ۶۰ - {مگر پاداش احسان جز احسان است؟} فرمود: جزای کسی که خداوند با معرفت [به خود] به او نعمت داده جز بهشت نیست.

ص: ۱۳

**[ترجمه]

«۳۴»

وَ أَرْوِی أَنَّ الْمَعْرِفَهَ التَّصْدِیقُ وَ التَّسْلِیمُ وَ الْإِخْلَاصُ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ.

وَ أَرْوِی أَنَّ حَقَّ الْمَعْرِفَهِ أَنْ تُطِیعَ وَ لَا تَعْصِیَ وَ تَشْكُرَ وَ لَا تَكْفُرَ.

**[ترجمه]فقه الرضا: و روایت می کنم: معرفت یعنی تصدیق و تسلیم و اخلاص در نهان و آشکار. و روایت می کنم که حق معرفت آن است که اطاعت کنی و معصیت نکنی و شکر کنی و کفران نورزی.

**[ترجمه]

«۳۵»

مص، مصباح الشریعه قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ لَمَاتَ شَوْقاً إِلَیْهِ وَ الْعَارِفُ أَمِینُ وَدَائِعِ اللَّهِ وَ كَنْزُ أَسْرَارِهِ وَ مَعْدِنُ نُورِهِ وَ دَلِیلُ رَحْمَتِهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ مَطِیَّهُ عُلُومِهِ وَ مِیزَانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ قَدْ غَنِیَ عَنِ الْخَلْقِ وَ الْمُرَادِ وَ الدُّنْیَا فَلَا مُونِسَ لَهُ سِوَی اللَّهِ وَ لَا نُطْقَ وَ لَا إِشَارَهَ وَ لَا نَفَسَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لِلَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ مَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِی رِیَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَ مِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ إِلَیْهِ مُتَزَوِّدٌ وَ الْمَعْرِفَهُ أَصْلٌ فَرْعُهُ الْإِیمَانُ.

**[ترجمه]مصباح الشریعه: بدن عارف با خلق است و قلبش با خدا. اگر قلبش به اندازه چشم بر هم زدنی از خدا غافل شود او به جهت شوق به خدا می میرد. عارف امین امانتهای خدا، گنج اسرار او، معدن نور او، دلیل رحمت او بر خلقش، جایگاه علومش و ترازوی فضل و عدل خدا می باشد. عارف از خلق و خواسته ها و دنیا بی نیاز شده است پس مونسی جز خدا ندارد. و هیچ سخن و اشاره و نفسی جز به خدا و برای خدا و از خدا و همراه خدا ندارد. پس او در باغهای قداست الهی در گردش

است و از لطائف فضل خدا خوشه چین است. و معرفت تنه ای است که شاخه اش ایمان می باشد. - . مصباح الشریعه: ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۳۶»

جع، جامع الأخبار جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ قَالَ مَعْرِفَهُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ وَ مَا حَقُّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ أَنْ تَعْرِفَهُ بِلَا مِثَالٍ وَ لَا شَبَهٍ وَ تَعْرِفَهُ إِلَهاً وَاحِداً خَالِقاً قَادِراً أَوَّلًا وَ آخِراً وَ ظَاهِراً وَ بَاطِناً لَا كُفْوَ لَهُ وَ لَا مِثْلَ لَهُ فَذَاكَ مَعْرِفَهُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ.

**[ترجمه]جامع الأخبار: مردی نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: رأس علم چیست؟ فرمود: معرفت خدای تعالی چنانچه حق معرفت اوست. گفت: حق معرفت او چیست؟ فرمود: اینکه او را بشناسی به اینکه بی‌مثل و مانند است و اینکه خدائی است یگانه، آفریننده با قدرت، اولی است پیش از همه چیز و آخری است بعد از فناء همه چیز، وجود او با دلایل ظاهر است و ذات او به حقیقت نهان است. نه همتایی دارد و نه نظیری. پس این است معرفت خداوند حق معرفت او. - . جامع الأخبار: ۸ -

**[ترجمه]

«۳۷»

جع، جامع الأخبار قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله أَفْضَلُكُمْ إِيمَاناً أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَهً.

**[ترجمه]جامع الأخبار: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فاضل ترین شما از نظر ایمان فاضلترین شما است از نظر معرفت خداوند. - . جامع الأخبار: ۸ -

**[ترجمه]

«۳۸»

أَقُولُ، رَوَى الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِ صِفَاتِ الشِّيعَهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَحَدِهِمْ عليهم السلام أَنَّهُ قَالَ: بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَلَاهً مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ حَجّاً مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَدَقَهً مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صِيَاماً مِنْ بَعْضٍ وَ أَفْضَلُكُمْ أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَهً.

**[ترجمه]صفات الشیعه: از یکی از امامان علیه السّلام روایت شده است که فرمود:

بعضی از شما [دوستداران ما] نسبت به بعضی دیگر بیشتر نماز می خوانید و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر حجّ بجا می آورید، و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر صدقه می دهید. نیز بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر روزه می گیرید، ولی با فضیلت ترین شما کسی است که معرفتش بیشتر باشد. - . صفات الشیعه: ۹۳ -

**[ترجمه]

«۳۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنِ اللَّیْثِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَنْبَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ خَالِهِ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الرِّضَا علیه السلام لَمَّا دَخَلَ نَیْسَابُورَ وَ هُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ وَ قَدْ خَرَجَ عُلَمَاءُ نَیْسَابُورَ فِی اسْتِقْبَالِهِ فَلَمَّا صَارَ إِلَی الْمُرَبَّعَهِ تَعَلَّقُوا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ وَ قَالُوا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدِّثْنَا بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِینَ حَدِیثاً عَنْ آبَائِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْهَوْدَجِ وَ عَلَیْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ فَقَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ- عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ سَیِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَنِ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّ وَجْهُهُ قَالَ إِنِّی

أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِی عِبَادِی فَاعْبُدُونِی وَ لْیَعْلَمْ مَنْ لَقِیَنِی مِنْکُمْ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً بِهَا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ عَذَابِی قَالُوا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا إِخْلَاصُ الشَّهَادَهِ لِلَّهِ قَالَ طَاعَهُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلَایَهُ أَهْلِ بَیْتِهِ علیهم السلام.

**[ترجمه]أمالی طوسی: ابا صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است: چون امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستری رنگ وارد نیشابور شد، من به همراه حضرت بودم و دانشمندان نیشابور به استقبال حضرت آمدند و چون به مَرْبَعَه رسیدند، دست در افسار قاطر حضرت آویخته و گفتند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت، از آنها حدیثی برای ما نقل کن. پس حضرت که لباسی از جنس خَز بر

تن داشت، سر خود را از کجاوه بیرون آورده فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین سرور جوانان اهل بهشت، از پدرش امیر المؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: جبرئیل روح الأمین به من خبر داد که خداوند عزّ و جلّ که نام هایش مقدّس و ذاتش ارجمند است، فرمود: من

ص: ۱۴

الله هستم و خدایی جز من که یگانه هستم، نیست. پس ای بندگانم مرا بپرستید و کسی که با اخلاص شهادت لا إله إلا الله را می گوید و با آن مرا دیدار می کند، باید بداند که وارد دژ من شده و هر کس که وارد دژ من شود، از عذابم در امان می ماند. آنان از حضرت پرسیدند: اخلاص در مورد شهادت لا إله إلا الله چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، پیروی از خداوند، رسول او و ولایت اهل بیتش علیهم السلام است. - . أمالی الطوسی: ۵۸۹ -

**[ترجمه]

باب ۲ عله احتجاب الله عز و جل عن خلقه

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِیِّ خَادِمِ الرِّضَا علیه السلام (۱) قَالَ: قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَهِ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام لِمَ احْتَجَبَ اللَّهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ الْحِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِکَثْرَهِ ذُنُوبِهِمْ (۲) فَأَمَّا هُوَ فَلَا یَخْفَی عَلَیْهِ خَافِیَهٌ فِی آنَاءِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ قَالَ فَلِمَ لَا تُدْرِکُهُ حَاسَّهُ الْبَصَرِ قَالَ لِلْفَرْقِ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ الَّذِینَ تُدْرِکُهُمْ حَاسَّهُ الْأَبْصَارِ ثُمَّ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصَارُ أَوْ یُحِیطَ بِهِ وَهْمٌ أَوْ یَضْبِطَهُ عَقْلٌ قَالَ فَحُدَّهُ لِی قَالَ إِنَّهُ لَا یُحَدُّ قَالَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ کُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَی حَدٍّ فَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِیدُ احْتَمَلَ الزِّیَادَهُ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّیَادَهُ احْتَمَلَ النُّقْصَانُ فَهُوَ غَیْرُ مَحْدُودٍ وَ لَا مُتَزَایِدٍ وَ لَا مُتَجَزٍّ وَ لَا مُتَوَهَّمٍ.

**[ترجمه]علل الشرایع: محمّد بن عبد اللَّه خراسانی خادم امام رضا علیه السّلام نقل کرده: زندیقی به امام علیه السّلام گفت:

برای چه خدا از خلائق محجوب و مستور است؟ امام علیه السّلام فرمود: حجاب و پنهان بودن از خلائق به خاطر کثرت گناهان ایشان است امّا حقّ عزّ و جلّ هیچ پنهانی در لحظات شب و روز از او مخفی نمی باشد. زندیق گفت: پس چرا دیدگان او را نمی بینند؟ حضرت فرمود: تا فرق باشد بین او و مخلوقات؛ چه آن که مخلوقات را دیدگان درک می کنند ولی حقّ عزّ و جلّ منزّه است از این که چشم ها او را دیده یا وهم بر او محیط شده یا عقل او را ضبط و محصور نماید. زندیق گفت: او را برای من تعریف نما. حضرت فرمود: حقّ عزّ و جلّ تعریف نمی شود. زندیق عرضه داشت: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چه محدود باشد و تعریف شود به حدّی منتهی می گردد و آنچه احتمال تحدید در آن باشد احتمال زیاده نیز در او راه دارد و وقتی زیاده در آن محتمل بود، احتمال نقصان نیز دارد و چون حقّ عزّ و جلّ قابل زیاده و نقصان نیست پس محدود نبوده همان طوری که متزاید نیست و اجزاء نداشته و قابل توهّم نمی باشد. - . علل الشرایع ۱: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ حَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقَ عَنْ نَفْسِهِ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَنَاهُمْ بُنْيَةً عَلَى الْجَهْلِ فَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَنْظُرُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَا كَانُوا بِالَّذِينَ يَهَابُونَهُ وَ لَا يُعَظِّمُونَهُ نَظِيرُ ذَلِكَ أَحَدُكُمْ إِذَا نَظَرَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَوَّلَ مَرَّةٍ عَظَّمَهُ فَإِذَا أَتَتْ عَلَيْهِ أَيَّامٌ وَ هُوَ يَرَاهُ لَا يَكَادُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يُعَظِّمُهُ ذَلِكَ التَّعْظِيمَ.

**[ترجمه]علل الشرایع: ابو حمزه ثمالی گفت: محضر علی بن الحسین علیهما السّلام گفتم: برای چه خداوند عزّ و جلّ خود را از مخلوقات محجوب نمود؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند متعال مخلوقات را این طور ساخته که به او جاهل باشند چه آن که اگر حقّ عزّ و جلّ را مشاهده کنند دیگر او را عظیم نمی شمرند مثل این که هر گاه انسانی بیت اللّه الحرام را بار اوّل ببیند خیلی عظیم و بزرگ می شمرد ولی وقتی برای چند مرتبه به آنجا حاضر شد و آن بیت رفیع را مشاهده کرد دیگر آن را عظیم و بزرگ تلقّی نمی کند. - . علل الشرایع ۱: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد بالنظر الألطاف الخاصه التی تستلزم غایه العرفان و الوصول

ص: ۱۵

۱- لم نجد له ذکرا فی کتب الرجال

۲- لعل السؤال کان عن احتجابه تعالی عن القلوب، أو حمل علیه السلام السؤال علی ذلک، و ربما یؤید الأول سؤاله ثانیا بقوله: فلم لا تدرکه حاسه البصر؟

أي لو كـانت مبـذوله لعامه الناس لكانت لعـدم اسـتحقاقهم ذلك مورثا لتهاونهم بربهم أو النظر إلى آثار عظمته التى لا تظهر إلا للأنبياء و الأوصـياء عليهم السـلام كنزول الملائكه و عروجهم و مواقفهم و منازلهم و العرش و الكرسى و اللوح و القلم و غيرها على أنه يحتمل أن يكون دليلا آخر مع التنزل عن استحاله إدراكه بالبصر على وفق الأفهام العاميه.

**[ترجمه]شايد منظور از نظر، الطاف ويژه ای باشد كه نتيجه اش كمال شناخت و وصول باشد.

ص: ۱۵

يعنى اگر اينگونه الطاف به همه مردم عطا می شـد به دليل عـدم اسـتحقاق و شايسـتگی آنها موجب سـهل انگاريشان نسبت به پروردگارشان می شد.

يا اينكه منظور، نظر به آن آثار عظمت خـدا باشـد كه جز برای انبياء و اوصـياء ظاهر نمی شود ماننـد نزول، عروج، جايگاهها و منازل فرشـتگان و عرش و كرسـی و لوح و قلم و مانند آنها. علاوه بر آنكه ممكن است دليل ديگری باشد - صـرفنظر از محال بودن رؤيت خدا با چشم - بر طبق فهم های عاميانه.

**[ترجمه]

باب ۳ إثبات الصانع و الاستدلال بعجائب صنعه على وجوده و علمه و قدرته و سائر صفاته

الآيات؛

البقره: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْـداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»(۲۲) (و قـال تعـالى): «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمـاواتِ وَ الْـأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مـا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمـاءِ مِنْ مـاءٍ فَأَحْيـا بِهِ الْـأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِهـا وَ بَثَّ فِيهـا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْـرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»(۱۶۴)

يونس: «إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ»(۶) (و قال): «قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِی الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ»(۱۰۱)

الرعـد: «اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْـتَوى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَـخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَـمًّى يُدَبِّرُ الْـأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيـاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ*وَ هُوَ الَّذِی مَـدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِـیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِـی اللَّيْلَ النَّهـارَ إِنَّ فِی ذلِـكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِی الْأُكُلِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»(۲-۴)

إبراهيم: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الْـأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَـخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ*

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ* وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»(۳۲-۳۴)

الحجر: «وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ* وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ* إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ* وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ مَوْزُونٍ* وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ* وَ إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ* وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ* وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ»(۱۶-۲۳)

النحل: «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ* وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ‏ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ* وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ* وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ* وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ»(۴-۸) (و قال تعالى): «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ* يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ* وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ* وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»(۱۰-۱۶) (و قال تعالى): «وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ* وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ

الثَّمراتِ فَاسْلُكِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ* وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ قَدِیرٌ»(۶۵-۷۰) (و قال تعالی): «وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ»(۷۲) (و قال تعالی): «وَ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ* أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فِی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَناً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتاً تَسْتَخِفُّونَها یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَ یَوْمَ إِقامَتِکُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالًا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ أَکْناناً وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِیلَ تَقِیکُمْ بَأْسَکُمْ کَذلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ»(۷۸-۸۱)

الإسراء: «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ وَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِیلًا»(۱۲) (و قال تعالی): «رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحِیماً* وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِیَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً»(۶۶-۶۷)

طه: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّی* کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی* مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری»(۵۳-۵۵)

الأنبیاء: «أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ* وَ جَعَلْنا فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِیها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ* وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ* وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ»(۳۰-۳۳)

المؤمنون: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ* فَأَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ لَکُمْ فِیها فَواکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ* وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآکِلِینَ* وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِها وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ* وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ»(۱۸-۲۲) (و قال تعالی): «وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ* وَ هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»(۷۹-۸۰) (و قال تعالی): «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ* قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ* قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ‌ءٍ وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّی تُسْحَرُونَ»(۸۴-۸۹)

النور: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ* وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ* أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ* یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ* وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»(۴۱-۴۵)

الفرقان: «أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا* ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِیراً* وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً* وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً* لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَ نُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِیَّ کَثِیراً»(۴۵-۴۹) (و قال تعالی): «وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً* وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً»(۵۳-۵۴) (و قال تعالی): «تَبارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ

فِيها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِيراً* وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرادَ شُكُوراً»(۶۱-۶۲)

الشعراء: «أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ* إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»(۷-۸)

القصص: «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِياءٍ أَ فَلا تَسْمَعُونَ* قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ* وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(۷۱-۷۳)

العنكبوت: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ»(۴۴) (و قال تعالی): «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ»(۶۳) (و قال تعالی): «فَإِذا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ»(۶۵)

الروم: «وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ* وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ* وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ* وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ* وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ»(۲۰-۲۶) (و قال عز و جل): «وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(۴۶) (و قال تعالی): «اللَّهُ الَّذِی يُرْسِلُ الرِّياحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَيَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ كَيْفَ يَشاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ*

فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ»(۴۸-۵۰) (و قال تعالى): «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»(۵۴)

لقمان: «خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ* هذا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ»(۱۰-۱۱) (و قال تعالى): «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ* ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ* أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ* وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ»(۲۹-۳۲)

التنزيل: «أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ»(۲۷)

فاطر: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ* ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(۱-۲) (و قال تعالى): «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً»(۱۱) (و قال تعالى): «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابِيبُ سُودٌ* وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»(۲۷-۲۸)

يس: «وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ* وَ جَعَلْنا فِيها جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ* لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما

عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ* سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ* وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ* وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ* وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ* وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ* وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ* إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ»(۳۳-۴۴) (و قال تعالى): «أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ* وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ* وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُونَ»(۷۱-۷۳) (و قال سبحانه): «أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»(۷۷)

الصافات: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ»(۱۱)

الزمر: «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ* خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ يَخْلُقُكُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ»(۵-۶) (و قال تعالى): «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِی ذلِكَ لَذِكْرى لِأُولِی الْأَلْبابِ»(۲۱)

المؤمن: «هُوَ الَّذِی يُرِيكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»(۱۳) (و قال تعالى): «اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ* ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ* كَذلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كانُوا بِآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ* اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ* هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ

لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ* قُلْ إِنِّی نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِی الْبَيِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ* هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* هُوَ الَّذِی يُحْيِی وَ يُمِيتُ فَإِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(۶۱-۶۸) (و قال عز و جل): «اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ* وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فِی صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ* وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ فَأَيَّ آياتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ»(۷۹-۸۱)

السجده: «قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ* وَ جَعَلَ فِيها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتَها فِی أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَواءً لِلسَّائِلِينَ* ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ* فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی يَوْمَيْنِ وَ أَوْحى فِی كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ حِفْظاً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»(۹-۱۲) (و قال تعالى): «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَیْ ءٍ شَهِيدٌ* أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ مُحِيطٌ»(۵۳-۵۴)

حمعسق: «فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ»(۱۱) (و قال تعالى): «وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلى جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ»(۲۹) (و قال سبحانه): «وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ* إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلى ظَهْرِهِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ*أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِما كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ*وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِی آياتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ»(۳۲-۳۵)

الزخرف: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ *الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيها سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ* وَ الَّذِی نَزَّلَ

مِنَ السَّمـاءِ مـاءً بِقَـدَرٍ فَأَنْشَـرْنا بِهِ بَلْـدَةً مَيْتاً كَـذلِكَ تُخْرَجُونَ* وَ الَّذِى خَلَقَ الْـأَزْواجَ كُلَّهـا وَ جَعَـلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْـكِ وَ الْأَنْعـامِ ما تَرْكَبُونَ* لِتَسْـتَوُوا عَلى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْـتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُـبْحانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ* وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ»(۹-۱۴)

الجـاثيه: «إِنَّ فِى السَّمـاواتِ وَ الْـأَرْضِ لَآيـاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ* وَ فِى خَلْقِكُمْ وَ مـا يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آيـاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ* وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهـارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِها وَ تَصْـرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»(۳-۵) (و قال تعالى): «اللَّهُ الَّذِى سَـخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِىَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْـلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْـكُرُونَ* وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»(۱۲-۱۳) (و قال سبحانه): «وَ قالُوا ما هِىَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(۲۴)

الذاريات: «وَ فِى الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ*وَ فِى أَنْفُسِـكُمْ أَ فَلا تُبْصِـرُونَ»(۲۰-۲۱) (و قـال جل و علا): «وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْـدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ* وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ* وَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(۴۷-۴۹)

الطور: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْ ءٍ أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ* أَمْ خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لا يُوقِنُونَ»(۳۵-۳۶)

الرحمن: «الرَّحْمنُ* عَلَّمَ الْقُرْآنَ* خَلَقَ الْإِنْسانَ (إلى آخر الآيات)

الواقعه: «نَحْنُ خَلَقْنـاكُمْ فَلَوْ لا تُصَـدِّقُونَ* أَ فَرَأَيْتُمْ مـا تُمْنُونَ* أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخـالِقُونَ* نَحْنُ قَـدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْـبُوقِينَ* عَلى أَنْ نُبَـدِّلَ أَمْثـالَكُمْ وَ نُنْشِـئَكُمْ فِى مـا لا تَعْلَمُونَ* وَ لَقَـدْ عَلِمْتُمُ النَّشْـأَةَ الْأُولى فَلَوْ لا تَـذَكَّرُونَ* أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ* أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ* لَوْ نَشـاءُ لَجَعَلْنـاهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ* إِنَّا لَمُغْرَمُونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ* أَ فَرَأَيْتُمُ الْمـاءَ الَّذِى تَشْـرَبُونَ* أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُـوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ* لَوْ نَشـاءُ جَعَلْنـاهُ أُجاجـاً فَلَوْ لا تَشْـكُرُونَ* أَ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِى تُورُونَ* أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ* نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً

وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»(۵۷-۷۴)

الطلاق: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عِلْماً»(۱۲)

الملک: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَرى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ* وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ»(۳-۵) (و قال تعالى): «أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ بَصِيرٌ»(۱۹) (و قال سبحانه): «أَمَّنْ هذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ»(۲۱) (و قال تعالى): «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ* قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»(۲۳-۲۴) (و قال سبحانه): «قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ* قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ»(۲۹-۳۰)

المرسلات: «أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ* فَجَعَلْناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ* إِلى قَدَرٍ مَعْلُومٍ* فَقَدَرْنا فَنِعْمَ الْقادِرُونَ *وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ* أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً أَحْياءً وَ أَمْواتاً* وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً *وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»(۲۰-۲۸)

النبأ: «أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً* وَ الْجِبالَ أَوْتاداً* وَ خَلَقْناكُمْ أَزْواجاً* وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً* وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً*وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً *وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً *وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً* وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً* وَ جَنَّاتٍ أَلْفافاً»(۶-۱۶)

النازعات: «أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها* رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها* وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها* وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها* أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها* وَ الْجِبالَ أَرْساها* مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ »(۲۷-۳۴)

عبس: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ *أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا *ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ

شَقًّا* فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا* وَ عِنَباً وَ قَضْباً *وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلًا* وَ حَدائِقَ غُلْباً *وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا* مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ»(۲۵-۳۲)

الغاشیه: «أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ *وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ *وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ *وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»(۱۷-۲۰)

lt;meta info="- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُون - ۳. بقره / ۲۲ -

{همان [خدايى] كه زمين را براى شما فرشى [گسترده]، و آسمان را بنايى [افراشته] قرار داد و از آسمان آبى فرود آورد و بدان از ميوه ها رزقى براى شما بيرون آورد پس براى خدا همتايانى قرار ندهيد، در حالى كه خود مى دانيد.}

- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُون - [۲]. بقره / ۱۶۴ -

{راستى كه در آفرينش آسمانها و زمين، و در پى يكديگر آمدن شب و روز، و كشتيهايى كه در دريا روانند با آنچه به مردم سود مى رساند، و [همچنين] آبى كه خدا از آسمان فرو فرستاده، و با آن، زمين را پس از مردنش زنده گردانيده، و در آن هر گونه جنبنده اى پراكنده كرده، و [نيز در] گردانيدن بادها، و ابرى كه ميان آسمان و زمين آرميده است، براى گروهى كه مى انديشند، واقعا نشانه هايى [گويا] وجود دارد}

- إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُون - [۱]. يونس / ۶ -

{به راستى، در آمد و رفتِ شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمين آفريده، براى مردمى كه پروا دارند دلايلى [آشكار] است}

- قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُون - . يونس / ۱۰۱ -

{بگو: «بنگريد كه در آسمانها و زمين چيست؟» و [لى] نشانه ها و هشدارها، گروهى را كه ايمان نمى آورند سود نمى بخشد.}

- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ*وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُون - . رعد / ۲-۴ -

{خدا [همان] كسى است كه آسمانها را بدون ستونهايى كه آنها را ببينيد برافراشت، آن گاه بر عرش استيلا يافت و خورشيد و

ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می کند، و آیات [خود] را به روشنی بیان می نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید. و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن، کوه ها و رودها نهاد، و از هر گونه میوه ای در آن، جُفت جُفت قرار داد. روز را به شب می پوشاند. قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه هایی وجود دارد. و در زمین قطعاتی است کنار هم، و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می گردند، و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می دهیم. بی گمان در این [امر نیز] برای مردمی که تعقّل می کنند دلایل [روشنی] است}

- اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهارَ*

ص: ۱۶

وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ*وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّار - . ابراهیم / ۳۲-۳۴ -

{خداست که آسمانها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخّر کرد. و خورشید و ماه را- که پیوسته روانند- برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخّر شما ساخت. و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد، و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم پیشه ناسپاس است.}

-

وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَیَّنّاها لِلنّاظِرِینَ*وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجِیمٍ*إِلّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ*وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فِیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ*وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِینَ*وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ*وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ*وَ إِنّا لَنَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُون - . حجر / ۱۶-۲۳ -

{و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم. و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند. و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه های استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم. و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم. و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم. و بادها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، و شما خزانه دار آن نیستید. و بی تردید، این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم، و ما وارث [همه] هستیم}

- خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ*وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ*وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ*وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ*وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُون - . نحل / ۴- ۸ -

{انسان را از نطفه ای آفریده است، آن گاه ستیزه جویی آشکار است. و چارپایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آنها می خورید. و در آنها برای شما زیبایی است، آن گاه که [آنها را] از چراگاه برمی گردانید، و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می برید. و بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدنها بدان نمی توانستید برسید. قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است. و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]، و آنچه را نمی دانید می آفریند.}

- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ*وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ*وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*وَ أَلْقى فِی الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ*وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُون. - . نحل / ۱۰-۱۶ -

{اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد که [آب] آشامیدنی شما از آن است، و روییدنی [هایی] که [رمه های خود را] در آن می چرانید [نیز] از آن است. به وسیله آن، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] برای شما می رویاند. قطعاً در اینها برای مردمی که اندیشه می کنند نشانه ای است. و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخّر شده اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست. و [همچنین] آنچه را در زمین به رنگهای گوناگون برای شما پدید آورد [مسخّر شما ساخت]. بی تردید، در این [امور] برای مردمی که پند می گیرند نشانه ای است. و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید، و پیرایه ای که آن را می پوشید از آن بیرون آورید. و کشتیها را در آن، شکافنده [آب] می بینی، و تا از فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزارید. و در زمین کوه هایی استوار افکند تا شما را نجنباند، و رودها و راهها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید. و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند.}

- وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ*وَ إِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ*وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ*وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ*ثُمَّ كُلِی مِنْ كُلِّ

الثَّمَراتِ فَاسْلُكِی سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَیْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِير - . نحل / ۶۵ -۷۰ -

{و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید، قطعاً در این [امر] برای مردمی که شنوایی دارند نشانه ای است. و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است: از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست. و از میوه درختان خرما و انگور، باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این [ها] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است. و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه ها بخور، و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه [قدرت الهی] است. و خدا شما را آفرید، سپس [جان] شما را می گیرد، و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی [فرتوتی] بازگردانده می شود، به طوری که بعد از [آن همه] دانستن، [دیگر] چیزی نمی دانند. قطعاً خدا دانایِ تواناست.}

-

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُون - . نحل / ۷۲ -

{و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد، و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید. آیا [باز هم] به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر می ورزند؟}

- وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فِي جَوِّ السَّماءِ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ*وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ*وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُون - . نحل / ۷۸-۸۱ -

{و خدا شما را از شکم مادرانتان- در حالی که چیزی نمی دانستید- بیرون آورد، و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید. آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان، رام شده اند ننگریسته اند؟ جز خدا کسی آنها را نگاه نمی دارد. راستی در این [قدرت نمایی] برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی است. و خدا برای شما خانه هایتان را مایه آرامش قرار داد، و از پوست دامها برای شما خانه هایی نهاد که آن [ها] را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می یابید، و از پشمها و کرکها و موهای آنها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد]. و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه هایی فراهم آورده و از کوه ها برای شما پناهگاه هایی قرار داده و برای شما تن پوشهایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می کند، و تن پوشها [زره ها] یی که شما را در جنگتان حمایت می نماید. این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می گرداند، امید که شما [به فرمانش] گردن نهید.}

- وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكَمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلا - . اسراء / ۱۲ -

{و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن،] فضلی از پروردگارتان بجویید، و تا شماره سالها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.}

- رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً*وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كانَ الْإِنْسانُ كَفُوراً - . اسراء / ۶۶ -۶۷ -

{پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می آورد، تا از فضل او برای خود بجویید، چرا که او همواره به شما مهربان است. و چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید ناپدید [و فراموش] می گردد، و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهانید، رویگردان می شوید، و انسان همواره ناسپاس است}

- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيها سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّى كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى - . طه / ۵۳ - ۵۵ -

{همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت، و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد، پس به وسیله آن رُستنیهای گوناگون، جفت جفت بیرون آوردیم. بخورید و دامهایتان را بچرانید که قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه هایی است. از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.}

- أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ*وَ جَعَلْنا فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِيها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ*وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ*وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُون - . انبياء / ۳۰ -۳۳ -

ص: ۱۸

{آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی آورند؟ و در زمین کوه هایی استوار نهادیم تا مبادا [زمین] آنان [مردم] را بجنباند، و در آن راههایی فراخ پدید آوردیم، باشد که راه یابند. و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه های آن اعراض می کنند. و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند.}

- وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ*فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ لَكُمْ فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ*وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ*وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِها وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ*وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُون - . مؤمنون / ۱۸-۲۲ -

{و از آسـمان، آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم. پس برای شـما به وسـیله آن باغهایی از درختان خرما و انگور پدیـدار کردیم که در آنها برای شـما میوه های فراوان است و از آنها می خورید. و از طور سینا درختی برمی آید که روغن و نان خورشی برای خورندگان است. و البته برای شما در دامها [ی گلّه درس] عبرتی است: از [شـیری] که در شـکم آنهاست، به شـما می نوشانیم، و برای شما در آنها سودهای فراوان است و از آنها می خورید. و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.}

- وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ وَ هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ أَ فَلا تَعْقِلُون - . مؤمنون / ۷۹-۸۰ -

{و اوست آن کس که شـما را در زمین پدیـد آورد، و به سوی اوست که گردآورده خواهیـد شـد. و اوست آن کس که زنده می کند و می میراند، و اختلاف شب و روز از اوست. مگر نمی اندیشید؟}

- قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ*سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ*قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ*سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ*قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ*سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّی تُسْحَرُون - . مؤمنون / ۸۴ - ۸۹ -

{بگـو: «اگر می دانیـد [بگوییـد] زمین و هر که در آن است به چه کسـی تعلق دارد؟» خواهنـد گفت: «به خـدا.» بگو: «پس آیا عبرت نمی گیریـد؟» بگو: «پروردگار آسـمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» خواهنـد گفت: «خـدا.» بگو: «آیا پرهیزگاری نمی کنیـد؟» بگو: «فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می دانیـد [کیست آنکه] او پناه می دهد و در پناه کسی نمی رود؟» خواهند گفت: «خدا.» بگو: «پس چگونه دستخوش افسون شده اید؟»}

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ*وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ*أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ*یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ*وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیر - . نور / ۴۱- ۴۵ -

{آیا ندانسـته ای که هر که [و هر چه] در آسـمانها و زمین است برای خـدا تسبیـح می گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسـمان پر گشوده انـد [تسبیـح او می گوینـد]؟ همه سـتایش و نیـایش خود را می داننـد، و خـدا به آنچه می کننـد داناست. و فرمـانروایی آسـمانها و زمین از آنِ خـداست، و بـازگشت [همه] به سوی خـداست. آیا ندانسـته ای که خـدا [ست که] ابر را به آرامی می رانـد، سـپس میان [اجزاء] آن پیوند می دهد، آن گاه آن را متراکم می سازد، پس دانه های باران را می بینی که از خلال آن بیرون می آیـد، و [خـداست که] از آسـمان از کوه هایی [از ابر یـخ زده] که در آنجاست تگرگی فرو می ریزد و هر که را بخواهـد بـدان گزنـد می رسانـد، و آن را از هر که بخواهـد بـاز می دارد. نزدیـک است روشـنی برقش چشـمها را ببرد. خـداست که شب و روز را با هم جابجا می کنـد. قطعاً در این [تبـدیل] برای دیده وران [درس] عبرتی است. و خداست که هر

جنبنده ای را [ابتدا] از آبی آفرید. پس پاره ای از آنها بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهار [پا] راه می روند. خدا هر چه بخواهد می آفریند. در حقیقت، خدا بر هر چیزی تواناست.}

- أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا*ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِیراً*وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً*وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ*وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَ نُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِیَّ کَثِیرا - . فرقان / ۴۵- ۴۹ -

{آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد، آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم. سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی گیریم. و اوست کسی که شب را برای شما پوششی قرار داد و خواب را [مایه] آرامشی. و روز را زمان برخاستن [شما] گردانید. و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [باران] فرستاد و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم، تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آنچه خلق کرده ایم- از دامها و انسانهای بسیار- بنوشانیم.}

- وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً*وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیرا - . فرقان / ۵۳ -۵۴ -

{و اوست کسی که دو دریا را موج زنان به سوی هم روان کرد: این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو، مانع و حریمی استوار قرار داد. و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندیِ] نَسَبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست.}

- تَبارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ

ص: ۱۹

فِیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِیراً*وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُورا - . فرقان / ۶۱ -۶۲ -

{ [فرخنده و] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد. و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.}

-

أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ*إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِین - . شعراء / ۷- ۸ -

{مگر در زمین ننگریسته اند که چه قدر در آن از هر گونه جفتهای زیبا رویانیده ایم؟ قطعاً در این [هنرنمایی] عبرتی است و [لی] بیشترشان ایمان آورنده نیستند.}

- قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِياءٍ أَ فَلا تَسْمَعُونَ*قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ*وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون - . قصص / ۷۱-۷۳ -

{بگو: «هان، چه می پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟ آیا نمی شنوید؟» بگو: «هان، چه می پندارید اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی می آورد که در آن آرام گیرید، آیا نمی بینید؟» و از رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این [یک] بیارامید و [در آن یک] از فزون بخشی او [روزی خود] بجویید، باشد که سپاس بدارید.}

- خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِين - . عنکبوت / ۴۴ -

{خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفرید. قطعاً در این [آفرینش] برای مؤمنان عبرتی است.}

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُون - . عنکبوت / ۶۳ -

{و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان، آبی فروفرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟» حتما خواهند گفت: «اللَّه.» بگو: «ستایش از آنِ خداست با این همه، بیشترشان نمی اندیشند.}

- فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُون - . عنکبوت / ۶۵ -

{و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می ورزند.}

- وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ*وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ*وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ*وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ*وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ*وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُون - . روم / ۲۰-۲۶ -

{و از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید پس بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید. و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است. و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست. قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است. و از نشانه های [حکمت] او خواب شما

در شب و [نیم] روز و جستجوی شما [روزی خود را] از فزون بخشی اوست. در این [معنی نیز] برای مردمی که می شنوند، قطعاً نشانه هایی است. و از نشانه های او [اینکه] برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند، و از آسمان به تدریج آبی فرومی فرستد، که به وسیله آن، زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این [امر

هم] برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است. و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند پس چون شما را با یک بار خواندن از زمین فراخوانَد، بناگاه [از گورها] خارج می شوید. و هر که در آسمانها و زمین است از آنِ اوست همه او را گردن نهاده اند.}

- وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِیُذِیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُون - . روم / ۴۶ -

{و از نشانه های او این است که بادهای بشارت آور را می فرستد، تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزی] بجویید، و امید که سپاسگزاری کنید.}

- اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ*وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ*

ص: ۲۰

فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیر - . روم / ۴۸-۵۰ -

{خدا همان کسی است که بادها را می فرستد و ابری برمی انگیزد و آن را در آسمان- هر گونه بخواهد- می گستراند و انبوهش می گرداند، پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید. و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، رسانید، بناگاه آنان شادمانی می کنند. و قطعاً پیش از آنکه بر ایشان فروریزد، [آری،] پیش از آن سخت نومید بودند. پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در حقیقت، هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است، و اوست که بر هر چیزی تواناست.}

- اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّهً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ ضَعْفاً وَ شَیْبَهً یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیر - . روم / ۵۴ -

{خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوّت بخشید، سپس بعد از قوّت، ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد می آفریند و هموست دانای توانا}

- خَلَقَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ أَلْقی فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّهٍ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ*هذا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِی ما ذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلالٍ مُبِین - . لقمان / ۱۰- ۱۱ -

{آسمانها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوه های استوار بیفکند تا [مبادا زمین] شما را بجنباند، و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید، و از آسمان آبی فروفرستادیم و از هر نوع [گیاه] نیکو در آن رویانیدیم. این، خلق خداست. [اینک] به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند چه آفریده اند؟ [هیچ!] بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند.}

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ*ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ*أ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ*وَ إِذا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُور - . لقمان / ۲۹-۳۲ -

{آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد، و روز را [نیز] در شب درمی آورد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا وقت معلومی روانند و [نیز] خدا به آنچه می کنید آگاه است؟ این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است. آیا ندیده ای که کشتیها به نعمت خدا در دریا روان می گردند تا برخی از نشانه های [قدرت] خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این [قدرت نمایی،] برای هر شکیبای سپاسگزاری، نشانه هاست. و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند، و [لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند، و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند.}

- أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُون - . سجده / ۲۷ -

{آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می رانیم، و به وسیله آن کِشته ای را برمی آوریم که دامهایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟}

- الْحَمْدُ لِلَّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ*ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیم - . فاطر / ۱-۲ -

{سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست. هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و آنچه را که باز دارد، پس از [باز گرفتن] گشاینده ای ندارد، و اوست همان شکست ناپذیرِ سنجیده کار}

- وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْواجاً - . فاطر / ۱۱ -

{و خدا [ست که] شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه شما را جفت جفت گردانید.}

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابِيبُ سُودٌ*وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء - . فاطر / ٢٧- ٢٨ -

{آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه هایی که رنگهای آنها گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه ها، راهها [و رگه ها] ی سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ [آفریدیم]. و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم]. از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. آری، خدا ارجمندِ آمرزنده است.}

-

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ*وَ جَعَلْنا فِيها جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ*لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما

ص: ٢١

عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ*سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ*وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ*وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ*وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ*لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ*وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ*وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ*وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ*إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتاعاً إِلى حِين - . يس / ٣٣-٤۴ -

{و زمین مرده، برهانی است برای ایشان، که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند. و در آن [زمین] باغهایی از درختان خرما و تاک قرار دادیم و چشمه ها در آن روان کردیم. تا از میوه آن و [از] کارکردِ دستهایِ خودشان بخورند، آیا باز [هم] سپاس نمی گزارند؟ پاک [خدایی] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است. و نشانه ای [دیگر] برای آنها شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو می روند. و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیرِ آن عزیز دانا این است. و برای ماه منزلهایی معین کرده ایم، تا چون شاخکِ خشکِ خوشه خرما برگردد. نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند. و نشانه ای [دیگر] برای آنان اینکه: ما نیاکانشان را در کشتیِ انباشته، سوار کردیم. و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم. و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم و هیچ فریادرسی نمی یابند و رویِ نجات نمی بینند. مگر رحمتی از جانب ما [شامل آنها گردد] و تا چندی [آنها را] برخوردار سازیم}

- أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُون - . يس / ٧١-٧٣ -

{آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا آنان مالک آنها باشند؟ و آنها را برای ایشان رام

گردانیـدیم. از برخی شان سواری می گیرنـد و از بعضـی می خورنـد. و از آنها سودها و نوشـیدنیها دارند. پس چرا شـکرگزار نیستید؟}

–

أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِین – . یس / ۷۷ –

{مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه ای آفریده ایم، پس بناگاه وی ستیزه جویی آشکار شده است.}

– فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِینٍ لازِب – . صافات / ۱۱ –

{پس، [از کـافران] بپرس: آیـا ایشـان از نظر آفرینش سـخت ترنـد یا کسانی که [در آسـمانها] خلق کردیم؟ ما آنان را از گِلی چسبنده پدید آوردیم.}

– خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی أَلا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ*خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعام ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُون – . زمر / ۵ –۶ –

{آسـمانها و زمین را به حقّ آفریـد. شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسـخیر کرد. هر کدام تا مدّتی معیّن روانند. آگاه باش که او همان شکست ناپذیر آمرزنده است. شما را از نفسی واحد آفرید، سپس جفتش را از آن قرار داد، و برای شـما از دامها هشت قسم پدید آورد. شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی [دیگر] در تاریکیهای سه گانه [: مشیمه و رحم و شـکم] خلق کرد. این است خـدا، پروردگار شـما، فرمانروایی [و حکومت مطلق] از آنِ اوست. خدایی جز او نیست، پس چگونه [و کجا از حقّ] برگردانیده می شوید؟}

–

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابِیعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِأُولِی الْأَلْباب – . زمر / ۲۱ –

{مگر ندیـده ای که خـدا از آسـمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشـمه هایی که در [طبقات زیرینِ] زمین است راه داد، آن گاه به وسـیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آن گاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این [دگرگونیها] برای صاحبان خرد عبرتی است.}

– هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلَّا مَنْ یُنِیب – . غافر / ۱۳ –

{اوست آن کس که نشانه های خود را به شما می نمایاند و برای شما از آسمان روزی می فرستد، و جز آن کس که توبه کار

است [کسی] پند نمی گیرد.}

- اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ*ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ*کَذلِکَ یُؤْفَکُ الَّذِینَ کانُوا بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ*اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ*هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ

ص: ۲۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ*هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ*هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَإِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ - . غافر / ۶۱ - ۶۸ -

{خدا [همان] کسی است که شب را برای شما پدید آورد تا در آن آرام گیرید، و روز را روشنی بخش [قرار داد]. آری، خدا بر مردم بسیار صاحب تفضّل است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی دارند. این است خدا، پروردگار شما [که] آفریننده هر چیزی است: خدایی جز او نیست. پس چگونه [از او] بازگردانیده می شوید؟ کسانی که نشانه های خدا را انکار می کردند، این گونه [از خدا] رویگردان می شوند. خدا [همان] کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و آسمان را بنایی [گردانید] و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو نمود و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. این است خدا پروردگار شما! بلندمرتبه و بزرگ است خدا، پروردگار جهانیان. اوست [همان] زنده ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی آلایش گردانیده اید بخوانید. سپاس [ها همه] ویژه خدا پروردگار جهانیان است. بگو: «من نهی شده ام از اینکه جز خدا کسانی را که [شما] می خوانید پرستش کنم [آن هم] هنگامی که از جانب پروردگارم مرا دلایل روشن رسیده باشد، و مأمورم که فرمانبر پروردگار جهانیان باشم.» او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه از علقه ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی آورد، تا به کمال قوّت خود برسید و تا سالمند شوید، و از میان شما کسی است که مرگِ پیش رس می یابد، و تا [بالاخره] به مدّتی که مقرّر است برسید، و امید که در اندیشه فرو روید. او همان کسی است که زنده می کند و می میراند، و چون به کاری حکم کند، همین قدر به آن می گوید: «باش.» بی درنگ موجود می شود.}

- اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْکَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْکُلُونَ*وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْها حاجَةً فِی صُدُورِکُمْ وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ*وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ فَأَیَّ آیاتِ اللَّهِ تُنْکِرُونَ - . غافر / ۷۹ - ۸۱ -

{خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید. و در آنها برای شما سودهاست تا با [سوار شدن بر] آنها به مقصودی که در دلهایتان است برسید، و بر آنها و بر کشتی حمل می شوید. و نشانه های [قدرتِ] خویش را به شما می نمایاند. پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید؟}

- قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِى خَلَقَ الْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ*وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتَها فِى أَرْبَعَهِ أَيَّام سَواءً لِلسَّائِلِينَ*ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِىَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ*فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِى يَوْمَيْنِ وَ أَوْحى فِى كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ حِفْظاً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيم - . فصلت / ۹ - ۱۲ -

{بگو: «آيا اين شماييد كه واقعا به آن كسى كه زمين را در دو هنگام آفريد، كفر مى ورزيد و براى او همتايانى قرار مى دهيد؟ اين است پروردگار جهانيان.» و در [زمين]، از فراز آن [لنگرآسا] كوه ها نهاد و در آن خير فراوان پديد آورد، و مواد خوراكى آن را در چهار روز اندازه گيرى كرد [كه] براى خواهندگان، درست [و متناسب با نيازهايشان] است. سپس آهنگِ [آفرينشِ] آسمان كرد، و آن بخارى بود. پس به آن و به زمين فرمود: «خواه يا ناخواه بياييد.» آن دو گفتند: «فرمان پذير آمديم.» پس آنها را [به صورت] هفت آسمان، در دو هنگام مقرّر داشت و در هر آسمانى كار [مربوط به] آن را وحى فرمود، و آسمانِ [اين] دنيا را به چراغها آذين كرديم و [آن را نيک] نگاه داشتيم اين است اندازه گيرىِ آن نيرومند دانا.}

- سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِى الْآفاقِ وَ فِى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ أَلا إِنَّهُمْ فِى مِرْيَهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيط - . فصلت / ۵۳ - ۵۴ -

{به زودى نشانه هاى خود را در افقها [ى گوناگون] و در دلهايشان بديشان خواهيم نمود، تا برايشان روشن گردد كه او خود حقّ است. آيا كافى نيست كه پروردگارت خود شاهد هر چيزى است؟ آرى، آنان در لقاى پروردگارشان ترديد دارند. آگاه باش كه مسلماً او به هر چيزى احاطه دارد.}

- فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيه - . شورى / ۱۱ -

{پديدآورنده آسمانها و زمين است. از خودتان براى شما جفتهايى قرار داد، و از دامها [نيز] نر و ماده [قرار داد]. بدين وسيله شما را بسيار مى گرداند. چيزى مانند او نيست و اوست شنواى بينا.}

- وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّهٍ وَ هُوَ عَلى جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِير - . شورى / ۲۹ -

{و از نشانه هاى [قدرتِ] اوست آفرينش آسمانها و زمين و آنچه از [انواع] جنبنده در ميان آن دو پراكنده است، و او هر گاه بخواهد بر گردآوردنِ آنان تواناست.}

- وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِى الْبَحْرِ كَالْأَعْلام*إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلى ظَهْرِهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ*أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِما كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ*وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِى آياتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيص - . شورى / ۳۲- ۳۵ -

{و از نشانه هاى او سفينه هاى كوه آسا در درياست. اگر بخواهد باد را ساكن مى گرداند و [سفينه ها] بر پشت [آب] متوقّف مى مانند. قطعاً در اين [امر] براى هر شكيباى شكرگزارى نشانه هاست. يا به [سزاىِ] آنچه [كشتى نشينان] مرتكب شده اند هلاكشان كند، و [لى] از بسيارى درمى گذرد. و [تا] آنان كه در آيات ما مجادله مى كنند، بدانند كه ايشان را [روىِ] گريزى

نیست.}

– وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ*الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيها سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ*وَ الَّذِی نَزَّلَ

مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذلِكَ تُخْرَجُونَ*وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ*لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُون – . زخرف / ۹– ۱۴ –

{و اگر از آنان بپرسی: «آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟» قطعاً خواهند گفت: «آنها را همان قادر دانا آفریده است.» همان کسی که این زمین را برای شما گهواره ای گردانید و برای شما در آن راهها نهاد، باشد که راه یابید. و آن کس که آبی به اندازه از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم همین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید. و همان کسی که جُفتها را یکسره آفرید، و برای شما از کشتیها و دامها [وسیله ای که] سوار شوید قرار داد. تا بر پُشت آن [ها] قرار گیرید، پس چون بر آن [ها] برنشستید، نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگویید: «پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آنها نبود.» «و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.»}

– إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ فِی خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ – . جاثیه / ۳– ۵ –

{به راستی در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه هایی است. و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده [ها] پراکنده می گرداند، برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است. و [نیز در] پیاپی آمدن شب و روز، و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به [وسیله] آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و [همچنین در] گردش بادها [به هر سو،] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است.}

– اللَّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ – . جاثیه / ۱۲– ۱۳ –

{خدا همان کسی است که دریا را به سود شما رام گردانید، تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند، و تا از فزون بخشی او [روزی خویش را] طلب نمایید، و باشد که سپاس دارید. و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است.}

– وَ قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّون – . جاثیه / ۲۴ –

{و گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می میریم و زنده می شویم، و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.» و

[لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سِپرند.}

- وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ*وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُون - . ذاریات / ۲۰-۲۱ -

{و روی زمین برای اهل یقین نشانه هایی [متقاعد کننده] است، و در خود شما پس مگر نمی بینید؟}

- وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ*وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ*وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُون - . ذاریات / ۴۷- ۴۹ -

{و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم، و بی گمان، ما [آسمان] گستریم. و زمین را گسترانیده ایم و چه نیکو گسترندگانیم. و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.}

- أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ*أَمْ خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لا یُوقِنُون - . طور / ۳۵ - ۳۶ -

{آیا از هیچ خلق شده اند؟ یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟ آیا آسمانها و زمین را [آنان] خلق کرده اند؟ [نه،] بلکه یقین ندارند.}

- الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ - . رحمان / ۱-۳ - إلی آخر الآیات

{ [خدای] رحمان، قرآن را یاد داد. انسان را آفرید،} تا آخر سوره

- نَحْنُ خَلَقْناکُمْ فَلَوْ لا تُصَدِّقُونَ*أَ فَرَأَیْتُمْ ما تُمْنُونَ*أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ*نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ*عَلی أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَکُمْ وَ نُنْشِئَکُمْ فِی ما لا تَعْلَمُونَ*وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولی فَلَوْ لا تَذَکَّرُونَ*أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ*أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ*لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ*إِنَّا لَمُغْرَمُونَ*بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ*أَ فَرَأَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ*أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ*لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْ لا تَشْکُرُونَ*أَ فَرَأَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ*أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ*نَحْنُ جَعَلْناها تَذْکِرَةً

ص: ۲۴

وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِینَ*فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیم - . واقعه / ۵۷ - ۷۴ -

{ماییم که شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟ آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می ریزید دیده اید؟ آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم؟ ماییم که میان شما مرگ را مقدّر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست.

[و می توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت] آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم. و قطعاً پدیدار شدنِ نخستین خود را شناختید پس چرا سَر عبرت گرفتن ندارید؟ آیا آنچه را کِشت می کنید، ملاحظه کرده اید؟ آیا شما آن را [بی یاری ما] زراعت می کنید، یا ماییم که زراعت می کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می گردانیم،

پس در افسوس [و تعجّب] می افتید. [و می گویید:] «واقعا ما زیان زده ایم، بلکه ما محروم شدگانیم.» آیا آبی را که می نوشید دیده اید؟ آیا شما آن را از [دلِ] ابرِ سپید فرود آورده اید، یا ما فرودآورنده ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس نمی دارید؟ آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید؟ آیا شما [چوبِ] درختِ آن را پدیدار کرده اید، یا ما پدیدآورنده ایم؟ ما آن را [مایه] عبرت و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان قرار داده ایم. پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.}

- اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْما - . طلاق / ۱۲ -

{خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.}

- الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ*فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ*ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِیرٌ*وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ - . ملک / ۳- ۵ -

{همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید. در آفرینشِ آن [خدای] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی. باز بنگر، آیا خلل [و نقصانی] می بینی؟ باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد. و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم.}

-

أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ بَصِیرٌ - . ملک / ۱۹ -

{آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می زنند؟ جز خدای رحمان [کسی] آنها را نگاه نمی دارد، او به هر چیزی بیناست.}

- أَمَّنْ هذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُور - . ملک / ۲۱ -

{یا کیست آن که به شما روزی دهد اگر [خدا] روزی خود را [از شما] بازدارد؟ [نه]! بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.}

- قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِیلًا ما تَشْکُرُونَ*قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ - . ملک / ۲۳- ۲۴ -

{بگو: «اوست آن کس که شما را پدید آورده و برای شما گوش و دیدگان و دلها آفریده است. چه کم سپاس گزارید.» بگو:

«اوست که شما را در زمین پراکنده کرده، و به نزد او [ست که] گرد آورده خواهید شد.»}

- قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ*قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ - . ملک / ۲۹- ۳۰ -

{بگو: «اوست خدای بخشایشگر، به او ایمان آوردیم، و بر او توکّل کردیم. و به زودی خواهید دانست چه کسی است که خود در گمراهی آشکاری است.» بگو: «به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟»}

-

أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ*فَجَعَلْناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ*إِلى قَدَرٍ مَعْلُومٍ*فَقَدَرْنا فَنِعْمَ الْقادِرُونَ*وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ*أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً*أَحْياءً وَ أَمْواتاً*وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ*وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً*وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ - . مرسلات / ۲۰- ۲۸ -

{مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم؟ پس آن را در جایگاهی استوار نهادیم، تا مدّتی معیّن. و توانا آمدیم، و چه نیک تواناییم. آن روز وای بر تکذیب کنندگان. مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟ چه برای مردگان چه زندگان. و کوه های بلند در آن نهادیم و به شما آبی گوارا نوشانیدیم. آن روز وای بر تکذیب کنندگان.}

- أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً*وَ الْجِبالَ أَوْتاداً*وَ خَلَقْناكُمْ أَزْواجاً*وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً*وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً*وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً*وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً*وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً*وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً*لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً*وَ جَنَّاتٍ أَلْفافا - . نبأ / ۶ - ۱۶ -

{آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم؟ و کوه ها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]؟ و شما را جفت آفریدیم. و خواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم. و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. و بر فرازِ شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. و چراغی فروزان گذاردیم. و از ابرهای متراکم، آبی ریزان فرود آوردیم، تا بدان دانه و گیاه برویانیم، و باغهای درهم پیچیده و انبوه.}

- أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها*رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها*وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها*وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها*أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها*وَ الْجِبالَ أَرْساها*مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ - . نازعات / ۲۷- ۳۳ -

{آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد، و شَبَش را تیره و روزش را آشکار گردانید، و پس از آن، زمین را با غلتانیدن گسترد، آبش و چراگاهش را از آن بیرون آورد، و کوه ها را لنگر آن گردانید، [تا وسیله] استفاده برای شما و دامهایتان باشد.}

- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ

شَقًّا فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلًا وَ حَدائِقَ غُلْباً وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُم - . عبس / ۲۴- ۳۲ -

{پس انسان بايد به خوراك خود بنگرد، كه ما آب را به صورت بارشى فرو ريختيم آن گاه زمين را با شكافتنى [لازم] شكافتيم پس در آن، دانه رويانيديم. و انگور و سبزى، و زيتون و درخت خرما، و باغهاى انبوه، و ميوه و چراگاه، [تا وسيله] استفاده شما و دامهايتان باشد.}

- أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَت - . غاشيه / ۱۷- ۲۰ -

{آيا به شتر نمى نگرند كه چگونه آفريده شده؟ و به آسمان كه چگونه برافراشته شده؟ و به كوه ها كه چگونه برپا داشته شده؟ و به زمين كه چگونه گسترده شده است؟}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ج، الإحتجاج عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَهِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَهِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنِ الْقُلُوبُ عَلِيلَهٌ وَ الْأَبْصَارُ مَدْخُولَهٌ (۱)أ فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ أَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ انْظُرُوا إِلَى النَّمْلَهِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا وَ لِطَافَهِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا وَ ضَنَّتْ عَلَى رِزْقِهَا(۲) تَنْقُلُ الْحَبَّهَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا وَ فِي وُرُودِهَا لِصُدُورِهَا (۳) مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا مَرْزُوقَهٌ بِوَفْقِهَا لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ وَ لَا يَحْرِمُهَا الدَّيَّانُ وَ لَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا وَ فِي عُلْوِهَا وَ سُفْلِهَا وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً وَ لَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَباً فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا لَمْ يَشْرَكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يُعِنْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَهُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَهِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَهِ لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّيحُ وَ الْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَاءِ وَ الْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَهِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَ الْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى حُجَّهٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا وَعَوْا وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ

۱- و فی نسخه: و البصائر مدخوله

۲- و فی نسخه من الکتاب و الاحتجاج المطبوع: کیف صبت علی رزقها.

۳- و فی نسخه: لصدرها.

أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَهِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ وَ نَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ تَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا وَ تَقْضِيَ مِنْهُ شَهَوَاتِهَا وَ خَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً فَتَبَارَكَ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ يُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً وَ وَجْهاً وَ يُلْقِي بِالطَّاعَهِ إِلَيْهِ سِلْماً وَ ضَعْفاً وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَهً وَ خَوْفاً فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَهٌ لِأَمْرِهِ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفَسِ وَ أَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَ الْيَبَسِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عُقَابٌ وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَ كَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ الثِّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا وَ عَدَّدَ قِسَمَهَا فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.

**[ترجمه]احتجاج: اگر مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت حق اندیشه می نمودند، به راه مستقیم باز گشته، و از عذاب سوزان می ترسیدند، اما دلها بیمار، و دیده ها عیب‌ناک است. آیا به کوچک ترین چیزی که آفریده دقت نمی کنند که چگونه خلقتش را محکم، و ترکیبش را استوار کرد، و برای آن گوش و چشم قرار داد، و به استخوان و پوست آراست؟! مورچه را با جثّه کوچک، و ظرافت اندامش بنگرید، به گونه ای است که نمی توان او را با گوشه چشم دید، و به اندیشه درک کرد، چگونه به نرمی روی زمین راه می رود، و بر رزقش می جهد، دانه را به لانه می برد، و در قرارگاهش قرار می دهد، به تابستان برای زمستان جمع می کند، و به وقت آمدن برای زمان بازگشتن مهیّا می نماید، خدایش ضامن روزی او شده، و او را موافق حالش رزق داده، خداوند منّان از او غفلت ندارد، و پروردگار دیّان محرومش نمی گذارد، گرچه در میان سنگی خشک و سخت باشد! و اگر در مواضع جریان غذای او، در بالا ـ و پایین، و آنچه در درون اوست از جوانب اضلاع شکمش، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش بیندیشی، هر آینه از آفرینشش به تعجّب آیی، و از وصفش به رنج و تعب افتی. بلند مرتبه است خدایی که مورچه را به روی دست و پایش واداشت، و او را بر پایه این اعضا بنا کرد، کسی با او در این برنامه شریک نبود، و قدرتمندی در آفرینش آن او را کمک نداد. و اگر راههای اندیشه ات را تا رسیدن به انتهایش طی کنی، جز به این حقیقت نمی رسی که آفریننده مورچه همان آفریننده نخل خرماست، به خاطر دقت گونه گونی که در هر چیز، و پیچیدگی اختلافی که در هر زنده ای به کار گرفته شده است. بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف در عرصه گاه خلقتش نیست مگر اینکه نسبت به قدرت او مساویند، و چنین است آسمان و هوا، و باد و آب. به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، روان شدن این دریاها، وجود این کوههای بسیار، درازی این قلّه ها، و اختلاف این لغات و زبانهای گوناگون دقّت کن. وای به حال کسی که آفریننده را انکار، و تدبیر کننده را باور نداشته باشد.

بی خبران گمان می کنند که آنان همچون گیاه بیابانی بدون زارع اند، و صورتهای متنوّع آنان را آفریننده ای نیست، اینان برای مدّعای باطل خود دلیلی ندارند، و برای آنچه در باطن خود باور کرده اند تحقیقی ننموده اند. آیا ساختمانی بدون بنا کننده،

ص: ۲۶

یا جنایتی منهای جنایتکار ممکن است؟! و اگر می خواهی در رابطه با ملخ بگو، که خداوند برای او دو چشم قرمز، و دو حدقه تابان، و گوش پنهان آفریده، و برای او دهانی مناسب گشوده، و به او حسّی توانا عنایت کرده، و دو دندانی داده که با آنها می

چیند و جدا می کند، و دو داس که با آنها چیزی را می گیرد، کشاورزان برای زراعتشان از او بیم دارند، و برای دفع او گر چه با هم همدست شوند عاجزند، تا با جست و خیزهایش به کشتزار آید، و خواسته های خود را بر آورده نماید، در صورتی که جسم او به اندازه یک انگشت باریک بیش نیست! پس بزرگ و خجسته است خداوندی که هر کس در آسمانها و زمین است به اختیار و اضطرار به پیشگاهش سجده می برد، و برای او گونه و چهره بر خاک می ساید، و او را به حالت تسلیم و درماندگی اطاعت می کند، و از بیم و خوف عنان زندگی به دست او می نهد. پرندگان مسخّر فرمان اویند، شماره پر و بال و نفس زدن آنان را می داند، و پای آنان را در جای تری و خشکی استوار نموده است، روزی آنان را مقدر فرموده، و بر اصناف آنان آگاهی دارد. این کلاغ، این عقاب، این کبوتر، و این شتر مرغ است، هر پرنده ای را به نامش خوانده، و رزقش را ضامن گشته. ابر سنگین را به وجود آورد، و باران پی در پی از آن بریخت، و سهم هر سرزمین را معین فرمود، پس زمین را پس از خشکی سیراب کرد، و بعد از خشکسالی گیاهش را رویاند. - . الاحتجاج: ۲۰۴ -

**[ترجمه]

إيضاح

مدخوله أی معيوبه من الدخل بالتحريك و هو العيب و الغش و الفساد و فلق أی شق و البشر ظاهر جلد الإنسان و لا بمستدرك الفكر إما مصدر ميمى أى بإدراك الفكر أو اسم مفعول من قبيل إضافه الصفه إلى الموصوف (۱) أى بإدراك الفكر الذى يدركه الإنسان بغايه سعيه أو اسم مكان و الباء بمعنى فى أى فى محل إدراكه و الغرض المبالغه فى صغرها بحيث لا يمكن إدراك تفاصيل أعضائه لا بالنظر و لا بالفكر كيف دبت أى نشت و ضنت بالضاد المعجمه و النون أى بخلت و فى بعض النسخ صبت بالصاد المهمله و الباء الموحده على بناء المجهول إما على القلب أى صب عليها الرزق أو كنايه عن هجومها و اجتماعها على رزقها بإلهامه تعالى فكأنها صبت على الرزق و يمكن أن يقرأ على بناء المعلوم من الصبابه و هى حراره الشوق لصدرها الصدر بالتحريك رجوع المسافر من مقصده و الشاربه من الورد أى تجمع فى أيام التمكن من الحركه لأيام العجز عنها فإنها تخفى فى شده الشتاء لعجزها عن البرد و المنان هو كثير المن و العطاء و الديان القهار و القاضى و الحاكم و السائس و

۱- فى بعض النسخ: إلى الموصوف الخاص، و المراد بالفكر الذى يدركه الإنسان بغايه سعيه.

المجازی و الصفا مقصورا جمع الصفاه و هی الحجر الصلد الضخم الذی لا ینبت و الجامس الیابس الجامد قال الخلیل فی کتاب العین جمس الماء جمد و صخره جامسه لزمت مکانا انتهی و الضمیر فی علوها و سفلها إما راجع إلی المجاری أو إلی النمله أی ارتفاع أجزاء بدنها و انخفاضها علی وجه تقتضیه الحکمه و قال الجوهری الشراسیف مقاط الأضلاع و هی أطرافها التی تشرف علی البطن و یقال الشرسوف غضروف معلق بکل ضلع مثل غضروف الکتف لقضیت من خلقها عجبا القضاء بمعنی الأداء أی لأدیت عجبا و یحتمل أن یکون بمعنی الموت أی لقضیت نحبک من شده تعجبک و یکون عجبا مفعولا لأجله و لو ضربت أی سرت کما قال تعالی إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ غایاته أی غایات فکرک إلا سواء أی فی دقه الصنعه و غموض الخلقه أو فی الدلاله علی الفاطر و کمال قدرته و علمه و القلال بالکسر جمع قله بالضم و هی أعلی الجبل زعموا أنهم کالنبات أی کما زعموا فی النبات أو کنبات لا- زارع له حیث لا- ینسب إلی الزارع و إن نسب إلی ربه تعالی لما وعوا أی جمعوا و حفظوا و أسرج لها حدقتین أی جعلهما مضیئتین کالسراج و یقال حدقه قمراء أی منیره کما یقال لیله قمراء أی نیره بضوء القمر بهما تقرض بکسر الراء أی تقطع و المنجل کمنبر حدیده یقضب بها الزرع شبهت بها یداها و الذب الدفع و المنع فی نزواتها أی و ثباتها و خلقها کله الواو حالیه سلما بالکسر و بالتحریک أی استسلاما و انقیادا و أرسی أی أثبت أی جعل لها رجلین یمکنها الاستقرار بهما علی الأراضی الیابسه و الندیه و الهطل تتابع المطر و الدیم بکسر الدال و فتح الیاء جمع الدیمه بالکسر و هی المطر الذی لیس فیه رعد و لا برق و الجذوب قله النبات و الزرع.

**[ترجمه]«مدخوله» یعنی معیوب که از «دَخَل» به معنای عیب و ناخالصی و فساد گرفته شده است. «فلق» یعنی شکافت. «البشر» ظاهر پوست انسان. «لا بمستدرک الفکر» یا مصدر میمی است یعنی با ادراک فکر و یا اسم مفعول از قبیل اضافه صفت به موصوف است یعنی با ادراک فکری که انسان آن را با نهایت سعیش درک می کند. یا اسم مکان است و باء به معنای «فی» می باشد یعنی در محل ادراکش. و مقصود نشان دادن نهایت کوچکی آن است به گونه ای که درک جزئیات اعضایش نه با نگاه و نه با فکر ممکن نیست.

«کیف دبت» یعنی رشد کرد. «ضننت» یعنی بخل ورزید. و در بعضی نسخه ها «صبت» به صیغه مجهول آمده که یا مبنای بر قلب است یعنی رزق بر آنها ریخته شد یا کنایه از هجوم و اجتماع آنها به الهام خداوند بر رزقشان است آن چنان که گویا بر روی رزق ریخته می شوند. و ممکن است به صیغه معلوم از ریشه «الصبابه» خوانده شود که به معنای حرارت شوق است.

«لصدرها»، «الصدر» یعنی بازگشت مسافر از مقصدش و بازگشت آبخور از آبشخور، یعنی در ایامی که قدرت حرکت دارد برای آن موقع که از حرکت ناتوان است غذا جمع می کند زیرا او در شدت زمستان به دلیل ناتوانی در برابر سرما مخفی شده، حرکت نمی کند.

«المنّان» پرنعمت و بخشش گر. «الدیّان» یعنی چیره، قاضی، حاکم، تأدیب گر و مجازات

ص: ۲۷

ص: ۲۸

دهنده. «الصفا» جمع «الصفاه» یعنی سنگ سخت و ضخیمی که چیزی از آن نمی روید. «الجاس» یعنی خشک و بی حرکت. خلیل در کتاب «العین» گفته: «جمس الماء» یعنی بست و «صخره جامسه» یعنی بی حرکت و ثابت. پایان سخن خلیل. ضمیر در «علوها و سفلها» یا به مجاری برمی گردد و یا به مورچه. یعنی بالا و پایین رفتن اجزای بدنش بر طبق حکمت.

جوهری گفته: «الشراسیف» یعنی اطراف دنده ها که مشرف بر شکم است. و گفته می شود: «الشرسوف» یعنی غضروف آویزان به هر دنده مثل غضروف کتف. «لقضیت من خلقها عجبا»، «القضاء» یعنی اداء یعنی به شگفتی می رسی. و محتمل است که به معنای مرگ باشد یعنی از شدت تعجب می میری. و «عجبا» مفعول له آن باشد «و لو ضربت» یعنی سیر کنی. چنانچه خداوند متعال فرمود: «و إذا ضربتم فی الأرض». «غایاته» یعنی نهایت فکرت. «إلا سواء» یعنی در دقت ساخت و پیچیدگی خلقت یا در دلالت بر خالق و کمال قدرت و علم او. «القِلال» جمع «القُلّه» یعنی بلندترین جای کوه. «زعموا أنهم کالنبات» یعنی همانگونه که در مورد گیاه گمان می کنند یا همچون گیاهی که زارعی ندارد از آن جهت که به زارع نسبت داده نمی شود اگر چه به خدا نسبت داده شود. «لما وعوا» یعنی جمع و حفظ کردند. «و أسرج لها حدقتین» یعنی دو چشمش را همچون چراغ، نورانی قرار داد. و «حدقه قمراء» یعنی نورانی چنانچه وقتی گفته می شود «لیله قمراء» یعنی شب نورانی به نور ماه. «بهما تقرض» یعنی قطع می کند. «المِنجَل» بر وزن منبر، آهنی است که با آن کِشته را درو می کنند که دستان ملخ به آن تشبیه شده است. «الذب» یعنی دفع و منع. «فی نزواتها» یعنی حملاتش. در «و خلقها کله» واو حالیه است. «سلما» با کسره و با فتحه سین و لام یعنی از روی تسلیم و فرمان بری. «و أرسی» یعنی ثابت کرد یعنی برای او دو پا قرار داد که با آنها می تواند بر زمینهای خشک و مرطوب قرار گیرد. «المطل» یعنی پی در پی آمدن باران. «الدیَم» جمع «الدِیمه» یعنی بارانی که در آن رعد و برق نیست. «الجذوب» یعنی کمی گیاه و کِشت.

**[ترجمه]

«۲»

ج، الإحتجاج عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی قَالَ فَمَنْ لَمْ یَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ دَوَرَانُ الْفَلَکِ بِالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الْآیَاتُ الْعَجِیبَاتُ عَلَی أَنَّ وَرَاءَ ذَلِکَ أَمْراً هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ یُعَایِنْ أَعْمَی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا.

**[ترجمه]احتجاج: امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه کریمه «وَ مَنْ کانَ فِی هـذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی» {و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود.} فرمود: کسی که [در این سرا] آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد روز و شب و گردش فلک با خورشید و ماه و نشانه های شگفت - که اطراف آن عظیم تر از آن است - [و با چشم می بیند] او را هدایت و راهنمایی نکند چنین فردی در آخرت گمراهتر باشد. و فرمود: چنین شخصی از آنچه با چشم نمی بیند کورتر و گمراهتر است. - . الاحتجاج: ۳۲۱ -

**[ترجمه]

بیان:

لعل المراد على هذا التفسير فهو فی أمر الآخره التی لم یر آثارها أشد عمی و ضلاله.

ص: ۲۸

**[ترجمه]شاید بنا بر این تفسیر منظور آن باشد که او در امر آخرت که آثار خلقت را نمی بیند کور تر و گمراه تر است.

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ أَنَّهُ قَالَ: کَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی أَتَی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی صَانِعِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وُجُودُ الْأَفَاعِیلِ الَّتِی دَلَّتْ عَلَی أَنَّ صَانِعَهَا صَنَعَهَا أَ لَا تَرَی أَنَّکَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَی بِنَاءٍ مُشَیَّدٍ مَبْنِیٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِیاً وَ إِنْ کُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِیَ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ هُوَ شَیْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِی شَیْ ءٌ إِلَی إِثْبَاتِهِ وَ أَنَّهُ شَیْ ءٌ بِحَقِیقَهِ الشَّیْئِیَّهِ غَیْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا یُغَیِّرُهُ الزَّمَانُ قَالَ السَّائِلُ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَوْ کَانَ ذَلِکَ کَمَا تَقُولُ لَکَانَ التَّوْحِیدُ مِنَّا مُرْتَفِعاً (۱) فَإِنَّا لَمْ نُکَلَّفْ أَنْ نَعْتَقِدَ غَیْرَ مَوْهُومٍ لَکِنَّا نَقُولُ کُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَکٌ بِهَا تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ مُمَثَّلًا فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْیَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَیْنِ الْمَذْمُومَتَیْنِ إِحْدَاهُمَا النَّفْیُ إِذْ کَانَ النَّفْیُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَ الْعَدَمَ وَ الْجِهَهُ الثَّانِیَهُ التَّشْبِیهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْکِیبِ وَ التَّأْلِیفِ فَلَمْ یَکُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِینَ وَ الِاضْطِرَارِ مِنْهُمْ إِلَیْهِ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَیْرُهُمْ وَ لَیْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ کَانَ مِثْلُهُمْ شَبِیهاً بِهِمْ (۲) فِی ظَاهِرِ التَّرْکِیبِ وَ التَّأْلِیفِ وَ فِیمَا یَجْرِی عَلَیْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ یَکُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَی کِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَی بَیَاضٍ وَ قُوَّهٍ إِلَی ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَهٍ لَا حَاجَهَ بِنَا إِلَی تَفْسِیرِهَا لِثَبَاتِهَا وَ وُجُودِهَا قَالَ السَّائِلُ فَأَنْتَ قَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ أَحْدُدْهُ وَ لَکِنْ أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْإِثْبَاتِ وَ النَّفْیِ مَنْزِلَهٌ قَالَ السَّائِلُ فَقَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِذَلِکَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ کَذَلِکَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَی الْعَرْشِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ حَامِلًا لَهُ وَ لَا أَنَّ الْعَرْشَ مَحِلٌّ لَهُ لَکِنَّا نَقُولُ هُوَ حَامِلٌ لِلْعَرْشِ وَ مُمْسِکٌ لِلْعَرْشِ وَ نَقُولُ فِی ذَلِکَ مَا قَالَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فَثَبَّتْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ مَا ثَبَّتَهُ وَ نَفَیْنَا أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ وَ الْکُرْسِیُّ

ص: ۲۹

۱- و فی نسخه: لکان التوحید عنّا مرتفعا.

۲- و فی نسخه: إذ کان مثلهم شبیها لهم.

حَاوِياً لَهُ وَ أَنْ يَكُونَ عَزَّ وَ جَلَّ مُحْتَاجاً إِلَى مَكَانٍ أَوْ إِلَى شَيْ‏ءٍ مِمَّا خَلَقَ بَلْ خَلْقُهُ مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ السَّائِلُ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ أَنْ تَرْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَ بَيْنَ أَنْ تَخْفِضُوهَا نَحْوَ الْأَرْضِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَلِكَ فِي عِلْمِهِ وَ إِحَاطَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ سَوَاءٌ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ أَوْلِيَاءَهُ وَ عِبَادَهُ بِرَفْعِ أَيْدِيهِمْ إِلَى السَّمَاءِ نَحْوَ الْعَرْشِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرِّزْقِ فَثَبَّتْنَا مَا ثَبَّتَهُ الْقُرْآنُ وَ الْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله حِينَ قَالَ ارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هَذَا تُجْمِعُ عَلَيْهِ فِرَقُ الْأُمَّةِ كُلُّهَا.

يد، التوحيد الدقاق عن أبی القاسم العلوی عن البرمكی عن الحسين بن الحسن عن إبراهيم بن هاشم القمی عن العباس بن عمرو الفقيمی عن هشام بن الحكم مثله مع زيادة أثبتناها فی باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الزنادقة

**[ترجمه]احتجاج: هشام بن حكم گفت: از جمله سؤالات فرد زنديقی كه نزد امام صادق عليه السّلام بود پرسيد اين بود كه: چه دليلی بر آفريننده عالم وجود دارد؟ امام صادق عليه السّلام فرمود: افعال و كارهايی است كه دلالت بر صانع آن - همو كه عمل را انجام داده - می كند. مگر وقتی به ساختمان استوار مرتفعی می نگری ابتدا پی به سازنده آن - هر چند او را نديده باشی - نمی بری؟ پرسيد: او چيست؟ فرمود: او چيزی است خلاف اشياء ديگر، به كلام سابق خود بازمی گردم: او چيزی است كه موجب اثبات خود است، و او چيزی به حقيقت وجود است، غير از اينكه او جسم نيست، صورت ندارد، حسّ نمی شود، و ملموس نيست، نه با حواسّ پنجگانه درک شود و نه اوهام او را دريابد، نه گذشت زمان از او می كاهد، و نه زمان تغييرش می دهد.

پرسيد: ما هيچ قابل وهم و انديشه ای را نديده ايم جز آنكه مخلوق بوده است؟ امام صادق عليه السّلام فرمود: اگر كار همين گونه باشد كه شما قائليد، ديگر توحيد برای ما معنايی ندارد، زيرا ما مكلّف نشده ايم به چيزی كه در وهم نايد معتقد شويم، بلكه اعتقاد ما اين است: هر چه با حواسّ پنجگانه درک شود و همان آن را محدود سازد، مصوّر بوده و آن مخلوق است، و ناچار به اثبات صانع اشياء هستيم خارج از دو مورد مذموم: يكی نفی، كه نفی همان ابطال و عدم است، و جهت دوم تشبيه به صفات مخلوقاتی كه تركيب و تأليفشان ظاهر است، پس هيچ چاره ای نيست جز در اثبات صانع برای وجود مصنوعات، و اضطرار مصنوعات به ما می فهمانند كه آنها مصنوع و ساخته شده اند، و اينكه صانع آنها غير آنهاست و نه مانند آنها، زيرا مانند آنها شباهت دارد به آنها در ظاهر تركيب و تأليف و در حدوث آنها پس از آنكه نبودند، و انتقال آنها از كوچكی به بزرگی، و سياهی به سفيدی، و قوّت به ضعف، و احوال موجودی كه به جهت ثبات و وجودشان نيازی به تفسير ندارد. پرسيد: تو خود او را محدود ساختی وقتی وجود او را ثابت نمودی! فرمود: محدودش نساختم بلكه او را اثبات نمودم، زيرا اثبات و نفی هيچ شباهتی به هم ندارند.

پرسيد: پس در آيه «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» - . طه / ۵ - {خدای

رحمان بر عرش بر آمده است.} چه گويد؟

امام صادق عليه السّلام فرمود: اين گونه خود را وصف نموده، و او مسلط بر عرش است و از خلقش جداست بدون آنكه عرش حامل يا در بردارنده يا محلّ او باشد، بلكه ما معتقديم كه خود او حامل و در برگيرنده عرش است، و هم چنين در باره اين كلام خدا كه فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض» - . بقره / ۲۵۵ -

{کرسیِ او آسمانها و زمین را در بر گرفته} پس از عرش و کرسی ثابت کردیم آنچه خود اثبات فرموده و اینکه عرش و کرسی

ص: ۲۹

در بردارنده او باشند را نفی نمودیم، و اینکه خداوند عزّ وجلّ نیازمند مکانی یا چیزی از مخلوقاتش باشد، بلکه تمام خلق و آفریدگان او محتاج و نیازمند خداوند می باشند. پرسید: چه فرقی است میان اینکه دستان خود را به آسمان بالا برید یا به زمین پایین برید؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: این در علم و احاطه و قدرت او مساوی و برابر است، ولی خداوند عزّ و جلّ اولیا و بندگانش را امر فرموده دستان خود را رو به آسمان سمت عرش بالا برند، زیرا خداوند آن را معدن رزق قرار داده است، پس ما آنچه را آیات قرآن و سخنان رسول خدا که فرمود: «دستان خود را به سمت خدا بالا برید» اثبات کردند، ثابت کردیم، و این مورد اجماع امّت است. - . الاحتجاج: ۳۳۱ -

این حدیث همراه با قسمتی اضافه در کتاب توحید صدوق نیز روایت شده است که ما آن را در باب احتجاج امام صادق علیه السلام بر زندیقان آوردیم.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: و أنه شی ء بحقیه الشیئیه المراد بالشیئیه إما الوجود أو معنی مساوق له و علی التقدیرین فالمراد إما بیان عینیه الوجود أو قطع طمع السائل عن تعقل کنهه تعالی بل بأنه شی ء و أنه بخلاف الأشیاء و الجس بالجیم المس قوله فإنا لم نجد موهوما إلا مخلوقا أی یلزم مما ذکرت أنه لا تدرکه الأوهام أن کل ما یحصل فی الوهم یکون مخلوقا فأجاب علیه السلام بما حاصله أن مرادنا أنه تعالی لا یدرک کنه حقیقته العقول و الأوهام و لا یتمثل أیضا فی الحواس إذ هو مستلزم للتشبیه بالمخلوقین و لو کان کما توهمت من أنه لا یمکن تصوره تعالی بوجه من الوجوه لکان تکلیفنا بالتصدیق بوجوده و توحیده و سائر صفاته تکلیفا بالمحال إذ لا یمکن التصدیق بثبوت شی ء لشی ء بدون تصور ذلک الشی ء فهذا القول مستلزم لنفی وجوده و سائر صفاته عنه تعالی بل لا بد فی التوحید من إخراجه عن حد النفی و التعطیل و عن حد التشبیه بالمخلوقین ثم استدل علیه السلام بترکیبهم و حدوثهم و تغیر أحوالهم و تبدل أوضاعهم علی احتیاجهم إلی صانع منزه عن جمیع ذلک غیر مشابه لهم فی الصفات الإمکانیه و إلا لکان هو أیضا مفتقرا إلی صانع لاشتراک عله الافتقار.

قوله فقد حددته إذا ثبتت وجوده أی إثبات الوجود له یوجب التحدید إما

ص: ۳۰

بناء علی توهم أن کل موجود لا بد أن یکون محدودا بحدود جسمانیه أو بحدود عقلانیه أو باعتبار التحدد بصفه هو الوجود أو باعتبار کونه محکوما علیه فیکون موجودا فی الذهن محاطا به فأجاب علیه السلام بأنه لا یلزم أن یکون کل موجود جسما أو جسمانیا حتی یکون محدودا بحدود جسمانیه و لا أن یکون مرکبا حتی یکون محدودا بحدود عقلانیه أو لا یلزم کون حقیقته حاصله فی الذهن أو محدوده بصفه فإن الحکم لا یستدعی حصول الحقیقه فی الذهن و الوجود لیس من الصفات الموجوده المغایره التی تحد بها الأشیاء.

**[ترجمه]«أنه شیء بحقیقه الشیئیه» منظور از شیئیت یا وجود است و یا معنایی ملازم آن و منظور بنا بر هر دو احتمال یا بیان عینیت وجود است و یا قطع طمع پرسشگر از تعقل ذات خداوند متعال است با بیان اینکه خداوند شیء است و برخلاف اشیاء است.

«الجس» لمس کردن. «فإنا لم نجد موهوما إلا مخلوقا» یعنی از آنچه که ذکر کردی که اوهام خدا را درک نمی کنند، لازم می آید که هر چه در وهم می آید مخلوق باشد.

پس امام اینگونه جواب فرمود: منظور ما این است که کُنه حقیقت خداوند توسط عقول و اوهام و هم چنین با حواس درک نمی گردد زیرا این مستلزم تشبیه او به مخلوقات است نه اینکه تصور [و التفات به] او به هیچ وجهی ممکن نباشد که اگر اینگونه بود تکلیف ما به تصدیق به وجود او و توحید و سایر صفات او، تکلیف به امری محال بود زیرا تصدیق به ثبوت چیزی برای چیزی بدون تصور آن چیز [ولو در حدّ تصور اجمالی و التفات کلی به اصل وجود آن چیز] ممکن نیست. پس این قول مستلزم نفی وجود او و سایر صفات او می باشد. بنا بر این در توحید راهی نیست جز اینکه خداوند از حد نفی و تعطیلِ[اصل وجودش] و از حد تشبیه به مخلوقاتش خارج شود.

سپس امام علیه السلام به ترکیب و حدوث و گونه گونی حالات و تبدیل اوضاع مخلوقات بر احتیاجشان به صانعی منزه از همه این صفات و غیرمشابه با آنها در صفات امکانی استدلال فرمود که اگر این چنین نباشد [و صانع مشابه با مصنوعاتش باشد] خود او نیز نیازمند به صانعی دیگر می شود زیرا علت نیاز در او نیز پیدا شده است.

سخن زندیق که گفت: «فقد حدّدته إذا أثبتّ وجوده» یعنی اثبات وجود برای خدا موجب محدود کردن او می شود،

ص: ۳۰

که این اشکال یا بر اساس این توهم است که هر موجودی ناگزیر باید محدود به حدود جسمانی یا عقلانی باشد یا به اعتبار تعریف به صفت وجود است [یعنی زندیق گمان می کرد همین که خدا را به وجود نسبت دهیم او را تعریف کرده ایم و این خلاف ادعای امام است!] یا به این اعتبار است که بر خداوند حکم می شود پس یعنی در ذهن محاط شده است. امام علیه السلام پاسخ فرمود: لازم نیست هر موجودی جسم یا جسمانی باشد تا بگویی محدود به حدود جسمانیت است. و لازم نیست که هر موجودی مرکب باشد تا بگویی محدود به حدود عقلانی است. یا اینکه لازم نمی آید حقیقت خدا در ذهن حاصل شود و یا به صفتی محدود گردد زیرا برای حکم کردن نیاز نیست که حقیقت چیزی در ذهن حاصل شود [بلکه التفات به اصل

وجود او ولو به گونه اجمالی کافی است]. و وجود، از صفات موجود مغایر[با ذات] نیست که با آن اشیاء را محدود و تعریف می کنند [بلکه «وجود» اصل ثبوت شیء را می رساند و از ذات تعریفی ارائه نمی دهد.]

**[ترجمه]

«۴»

ج، الإحتجاج عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ عَلَی الصَّادِقِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ یَا ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَیْرُ مَصْنُوعٍ قَالَ لَسْتُ بِمَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ علیه السلام فَلَوْ کُنْتَ مَصْنُوعاً کَیْفَ کُنْتَ تَکُونُ فَلَمْ یُحِرِ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ جَوَاباً وَ قَامَ وَ خَرَجَ.

ید، التوحید الهمدانی عن علی عن أبیه عن العباس بن عمرو الفقیمی عن هشام مثله

**[ترجمه]احتجاج: هشام بن حکم گوید: ابن ابی العوجاء بر امام صادق علیه السلام داخل شد حضرت بهاو فرمود که ای پسر ابی العوجاء آیا تو مصنوعی یا غیر مصنوع؟ گفت: نه من مصنوع نیستم. امام علیه السلام فرمود: اگر مصنوع بودی چگونه می بودی؟ ابن ابی العوجاء هیچ جواب نگفت و برخاست و بیرون رفت. - . الاحتجاج: ۳۳۳ -

این حدیث در کتاب توحید هم روایت شده است. - . التوحید: ۲۹۳ -

**[ترجمه]

بیان

لما کان التصدیق بوجود الصانع تعالی ضروریا نبهه علیه السلام بأن العقل یحکم بدیهه بالفرق بین المصنوع و غیره و فیک جمیع صفات المصنوعین فکیف لم تکن مصنوعا (۱)

**[ترجمه]از آنجا که تصدیق به وجود صانع مطلبی بدیهی است امام علیه السلام به او یادآوری کرد که عقل بطور بدیهی به فرق مصنوع و غیرمصنوع حکم می کند و در تو تمام صفات مصنوع وجود دارد پس چگونه خود را مصنوع نمی دانی؟!

**[ترجمه]

«۵»

ج، الإحتجاج دَخَلَ أَبُو شَاکِرٍ الدَّیَصَانِیُّ وَ هُوَ زِنْدِیقٌ(۲)عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ دُلَّنِی عَلَی مَعْبُودِی فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ اجْلِسْ فَإِذَا غُلَامٌ صَغِیرٌ فِی کَفِّهِ بَیْضَةٌ یَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَاوِلْنِی یَا غُلَامُ الْبَیْضَةَ فَنَاوَلَهُ إِیَّاهَا فَقَالَ

۱- لاـ یخفی أن الروایه غیر مسوقه للتنبیه علی ما ذکره، بل إلزام له بالترجیح بلا مرجّح فان اختیاره عدم المصنوعیّه مع جواز مصنوعیّته قول بلا دلیل. ط.

۲- الزندیق بالکسر من الثنویّه أو القائل بالنور و الظلمه، أو من لا یؤمن بالآخره و الربوبیّه أو من یبطن الکفر و یظهر الایمان، أو هو معرّب زن دین أی دین المرأه. قاله فی القاموس. و فی المصباح: المشهور علی ألسنه الناس أن الزندیق هو الذی لا یتمسک بشریعه و یقول بدوام الدهر و العرب تعبر عن هذا بقولهم: ملحد، أی طاعن فی الأدیان. انتهی. و نقل عن مفاتیح العلوم: أن الزنادقه هم المانویّه و کانت المزدکیه یسمّون بذلک. أقول: و الظاهر أن الزندیق معرب لزنددین، و الزند اسم لکتاب المجوس جاء زردشت الذی یزعم المجوس أنّه نبی، أو معرّب زندیّ أی المنسوب إلی زند فاخذ کلمه واحده و زید علیه القاف و له نظائر.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا دَيَصَانِيُّ هَذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فِضَّةٌ ذَائِبَةٌ فَلَا الذَّهَبَةُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ وَ لَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَائِعَةِ فَهِيَ عَلَى حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ (۱) مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ فَيُخْبِرَ عَنْ إِصْلَاحِهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ (۲) فِيهَا دَاخِلٌ مُفْسِدٌ فَيُخْبِرَ عَنْ إِفْسَادِهَا لَا يُدْرَى لِلذَّكَرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلْأُنْثَى تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أَ تَرَى لَهَا مُدَبِّراً قَالَ فَأَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكَ إِمَامٌ وَ حُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ.

**[ترجمه]احتجاج: روزى فردى زنديق بنام أبو شاكر ديصانىّ بر امام صادق عليه السّلام وارد شده و گفت: اى جعفر بن محمّد مرا به معبود و خدايم راهنمايى و دلالت كن! امام صادق عليه السّلام فرمود: بنشين، در اين وقت پسر بچّه اى وارد شد كه با تخم مرغى بازى مى كرد، امام فرمود: اى پسر اين تخم مرغ را به من بده. آن را گرفت و فرمود:

ص: ۳۱

اى ديصانىّ، اين سنگرى است پوشيده، كه پوستى ضخيم دارد و زير آن پوسته اى نازك است، و زير آن طلايى است روان و نقره اى آب شده، و هيچ كدام با هم مخلوط نشده و به همان حال باقى است، نه مصلحى از آن خارج شده تا بگويد من آن را اصلاح كردم و نه مفسدى درونش رفته تا بگويد من آن را فاسد كردم، و معلوم نيست براى توليد نر آفريده شده يا ماده، ناگاه مى شكافد و طاوسى رنگارنگ بيرون مى دهد، آيا تو براى اين مدبّرى در مى يابى؟! راوى گويد: ديصانىّ مدّتى سر به زير افكند و سپس گفت: گواهى دهم كه معبودى جز خداى يگانه بى شريك نيست، و اينكه محمّد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجّت خدايى بر مردم و من از حالت پيشين توبه گزارم. - . الاحتجاج: ۳۳۳ -

**[ترجمه]

«۶»

يد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيَصَانِيَّ أَتَى بَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا اسْمُكَ فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ قَالَ لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ فَقَالُوا لَهُ عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ يَدُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنِ اسْمِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَ لَا تَسْأَلْنِي عَنِ اسْمِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اجْلِسْ وَ إِذَا غُلَامٌ صَغِيرٌ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ.

**[ترجمه]توحيد: ديصانى رفت تا بر در خانه امام صادق عليه السلام آمد و اذن خواست كه بر آن حضرت داخل شود او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست به حضرت گفت كه يا جعفر بن محمد مرا بر معبودم رهنمائى كن. امام صادق عليه السلام فرمود: اسم تو چيست؟ ديصانى از نزد حضرت بيرون آمد و او را به اسمش خبر نداد. يارانش به او گفتند: چرا وى را به اسم خود خبر ندادى؟ گفت: اگر به او گفته بودم كه اسمم عبد اللّه است مى گفت كه كيست آن كسى كه تو بنده اويى. گفتند: به سويش برگرد و به او بگو كه تو را بر معبودت دلالت كند و از نامت نپرسد. ديصانى به سوى حضرت برگشت و

گفت: ای جعفر بن محمد مرا بر معبودم دلالت کن و از نامم مپرس. امام صادق علیه السلام فرمود: بنشین. ناگاه پسر کوچکی آمد. تا آخر روایت قبلی. - . التوحید: ۳۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

قد أوردنا الخبر بتمامه فی باب القدره و تقریر استدلاله علیه السلام أن ما فی البیضه من الإحکام و الإتقان و الاشتمال علی ما به صلاحها و عدم اختلاط ما فیها من الجسمین السیالین و الحال أنه لیس فیها حافظ لها من الأجسام فیخرج مخبرا عن صلاحها و لا یدخلها جسمانی من خارج فیفسدها و هی تنفلق عن مثل ألوان الطواویس یدل علی أن له مبدأ غیر جسم و لا جسمانی و لا یخفی لطف نسبه الإصلاح إلی ما یخرج منها و الإفساد إلی ما یدخل فیها لأن هذا شأن أهل الحصن الحافظین له و حال الداخل فیه بالقهر و الغلبه.

ص: ۳۲

۱- فی الاحتجاج المطبوع: لا یخرج.

۲- فی الاحتجاج المطبوع: و لا تدخل.

**[ترجمه]تمام این حدیث را در باب «قدرت» آوردیم.

شرح استدلال امام علیه السلام اینگونه است که: آنچه در تخم هست از استحکام و اتقان و وجود آنچه موجب صلاح آن است و عدم اختلاط دو جسم سیال در آن - در حالی که نه از درون او چیزی به بیرون خبر می برد تا باعث اصلاحش شود و نه از بیرون چیزی بر او داخل می شود تا باعث فسادش گردد و در نهایت رنگهایی چون رنگهای طاووس از آن بیرون می آید - همه اینها دلالت دارد بر اینکه آن، آفریننده ای دارد که جسم و جسمانی نیست. و لطافت نسبت دادن اصلاح به آنچه از آن خارج شود و إفساد به آنچه در آن داخل شود امری پوشیده نیست زیرا این شأن محافظان یک قلعه و دشمنان مهاجم به آن است.

ص: ۳۲

**[ترجمه]

«۷»

ج، الإحتجاج عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ (۱)مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِيقَةَ قَالَ إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مِخْلَطاً يَقُولُ طَوْراً بِالْقَدَرِ وَ طَوْراً بِالْجَبْرِ فَمَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَباً دَامَ عَلَيْهِ فَقَدِمَ مَكَّةَ تَمَرُّداً وَ إِنْكَاراً عَلَى مَنْ يَحُجُّ وَ كَانَ يَكْرَهُ الْعُلَمَاءُ مُجَالَسَتَهُ وَ مُسَاءَلَتَهُ لِخُبْثِ لِسَانِهِ وَ فَسَادِ ضَمِيرِهِ فَأَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَائِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ وَ لَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سُعَالٌ أَنْ يَسْعُلَ أَ فَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام تَكَلَّمْ بِمَا شِئْتَ فَقَالَ إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ (۲) وَ تَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدَرِ وَ تُهَرْوِلُونَ حَوْلَهُ كَهَرْوَلَةِ الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا وَ قَدَّرَ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَ لَا ذِي نَظَرٍ فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَبُوكَ أُسُّهُ وَ نِظَامُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ وَ لَمْ يَسْتَعْذِبْهُ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يُصْدِرُهُ وَ هَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِتْيَانِهِ فَحَثَّهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَ زِيَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَ قِبْلَةً لِلْمُصَلِّينَ لَهُ فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ وَ مُجْتَمَعِ الْعَظَمَةِ وَ الْجَلَالِ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَأَحَقُّ مَنْ أُطِيعَ فِيمَا أَمَرَ وَ انْتُهِيَ عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَ زَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَ الصُّوَرِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ ذَكَرْتَ اللَّهَ (۳) فَأَحَلْتَ عَلَى غَائِبٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَيْلَكَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ يَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَ يَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ

ص: ۳۳

۱- عده السیّد المرتضی رحمه اللّه فی کتابه الأمالی ممن کان یتستر باظهار الإسلام و یحقن باظهار شعائره و الدخول فی جمله أهله دمه و ماله، و کان فی الباطن زندیقا ملحدا، و کافرا مشرکا، و قال: حکی ان عبد الکریم بن أبی العوجاء قال- لما قبض علیه محمّد بن سلیمان و هو والی الکوفه من قبل المنصور، و أحضره للقتل، و أیقن بمفارقه الحیاه-: لان قتلتمونی لقد وضعت

فی أحادیثکم أربعه آلاف حدیث مکذوبه مصنوعه.

۲- البیدر: الموضع الذی یجمع فیه الحصید و یداس و یدق

۳- فی الأمالی: ذکرت یا أبا عبد اللّه.

فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ فَهُوَ فِی كُلِّ مَكَانٍ أَ لَیسَ إِذَا كَانَ فِی السَّمَاءِ كَیفَ یكُونُ فِی الْأَرْضِ وَ إِذَا كَانَ فِی الْأَرْضِ كَیفَ یكُونُ فِی السَّمَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِی إِذَا انْتَقَلَ مِنْ مَكَانٍ اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ خَلَا مِنْهُ مَكَانٌ فَلَا یدْرِی فِی الْمَكَانِ الَّذِی صَارَ إِلَیهِ مَا حَدَثَ فِی الْمَكَانِ الَّذِی كَانَ فِیهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِیمُ الشَّأْنِ الْمَلِكُ الدَّیانُ فَلَا یخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا یشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ وَ لَا یكُونُ إِلَی مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَی مَكَانٍ.

لی، الأمالی للصدوق ابن مسرور عن ابن عامر عن عمه عن أبی أحمد محمد بن زیاد الأزدی عن الفضل بن یونس مثله- ع، علل الشرائع الهمدانی و المكتب و الوراق جمیعا عن علی عن أبیه عن الفضل مثله.

**[ترجمه]احتجاج: عیسی بن یونس گفت: ابن أبی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود و از یگانه پرستی برگشت، به او گفتند: چرا مذهب استادت را وانهادی و در وضعی درآمدی كه اصل و حقیقتی ندارد؟ گفت: استادم یک نواخت نبود، یک بار قائل به قدر می شد و بار دیگر معتقد به جبر، و من گمان ندارم بر سر عقیده ای بماند. باری وارد مكّه شد و هدفی جز سركشی و انكار حاجیان نداشت، به همین جهت علما از مجالست با او اكراه داشتند، روزی خدمت امام صادق علیه السّلام رسیده و با همفكرانش نزد آن حضرت نشسته و گفت: ای أبا عبد اللَّه، مجالس حكم امانت را دارد، و هر كه پرسشی دارد باید بگوید، به من اجازه می دهی سخن آغاز كنم؟ حضرت فرمود: هر چه خواهی بگو. ابن أبی العوجاء گفت: تا كِی گرد این خرمن می چرخید و به این سنگ پناه برید و پروردگار این خانه گلین را پرستید و چون شتر رم خورده دور آن دور زنید، هر كه در این كار اندیشد و آن را اندازه كند داند كه این قانون از غیر حكیم است و نه از صاحب نظری، جوابم را بگو كه تو آقا و سرور این امری و پدرت بنیاد و نظام آن بود!

امام علیه السلام فرمود: هر كه را خدا گمراه ساخته و دلش را كور نموده حقّ بر او تلخ آید و آن را شیرین نداند، و در نهایت شیطان دوستش شده و او را به وادی فلاكت افكنده و از آنجا خارجش نسازد! این خانه ای است كه خدا خلق خود را توسّط آن به پرستش واداشته تا فرمانبری ایشان را بیازماید و به تعظیم و زیارت آن تشویق كند، خداوند كعبه را مركز پیغمبران و قبله نمازگزاران ساخته، كعبه شعبه ای است از رضوان خدا و راهی است به آمرزش و غفران او، آن بر استواری كمال و بنیاد عظمت برجا است، خداوند آن را دو هزار سال پیش از گستراندن زمین آفریده، بنا بر این شایسته تر فردی كه باید از آن فرمان بُرد و از آنچه ممنوع ساخته باز ایستاد همان كسی است كه جانها و كالبدها را آفریده است!

ابن أبی العوجاء گفت: اینها كه گفتی حواله به نادیده و غایب بود! حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه كسی كه حاضر بر خلق خود است و از رگ گردن به ایشان نزدیكتر است، و كلامشان را می شنود و اشخاصشان را بیند و بر اسرارشان واقف است، نادیده و غایب است؟

ص: ۳۳

ابن أبی العوجاء گفت: پس او در همه جا هست!؟ پس اگر در آسمان باشد چگونه در زمین خواهد بود و اگر در زمین باشد در آسمان جایی ندارد؟!

امام صادق علیه السّلام فرمود: تو وصف و شرح مخلوق و آفریده ای را نمودی که در انتقال از مکانی به مکان دیگر جایی را فراگیرد و جای دیگر از او خالی شود و در جایی که آمد از جایی که بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشّأن و سلطان جزا بخش، نه مکانی از او خالی است و نه جایی او را فراگیرد، و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست. -. الاحتجاج: ۳۳۵ -

این حدیث در أمالی صدوق و علل الشرایع نیز روایت شده است. -. أمالی الصدوق: ۴۹۴، علل الشرایع۲: ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۸»

ید، التوحید الدَّقَّاقُ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَی بْنِ يُونُسَ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ وَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْآيَاتِ الْمُحْكَمَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَةِ وَ أَيَّدَهُ بِنَصْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لِتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ صَدَّقْنَا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بَعَثَهُ وَ كَلَّمَهُ فَقَامَ عَنْهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَنْ أَلْقَانِی فِی بَحْرِ هَذَا وَ فِی رِوَايَةِ ابْنِ الْوَلِيدِ مَنْ أَلْقَانِی فِی بَحْرِ هَذَا سَأَلْتُكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا لِی خُمْرَةً فَأَلْقَيْتُمُونِی عَلَی جَمْرَةٍ قَالُوا مَا كُنْتَ فِی مَجْلِسِهِ إِلَّا حَقِيراً قَالَ إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُءُوسَ مَنْ تَرَوْنَ.

**[ترجمه]توحید: مانند روایت قبلی را نقل کرده و در انتهایش این قسمت را اضافه دارد که فرمود: و کسی که خدا او را با آیات محکم و برهانهای روشن مبعوث گردانیده و به نصرتش او را تقویت داده و از برای رسانیدن پیغامهایش برگزیده گفتار او را باور داشتیم به اینکه پروردگارش او را مبعوث گردانیده و با او سخن گفته است. پس ابن ابی العوجاء از پیش آن حضرت بر خواست و رفت و به اصحاب خود گفت که چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟

و در روایت محمد بن حسن بن ولید چنین است که: چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟ من از شما خواستم که پاره‌ای حصیر برایم طلب کنید پس شما مرا بر پاره‌ای آتش افکندید. گفتند: در مجلسش نبودی مگر حقیر و کوچک. گفت: به درستی که او پسر کسی است که سرهای کسانی را که می بینید تراشیده است. -. التوحید: ۲۵۴ -

**[ترجمه]

بیان

الطوب بالضم الآجر و طعام وخیم غیر موافق و استوخمه أی لم یستمرئه و لم یستعذبه أی لم یدرک عذوبته و حاصل ما ذکره علیه السلام أنه تعالی إنما استعبدهم بذلک لیختبرهم فی إطاعتهم له و الاختبار فیما خفی وجه الحکمه فیه علی أکثر العقول مع أن لخصوص هذا المکان الشریف مزایا و شرائف لکونه محل الأنبیاء و قبله المصلین و سابقا فی الخلق علی جمیع الأرض و قد أشار علیه السلام بقوله فهو شعبه مع الفقرات التی بعدها إلی ما جعل الله فیه من الکمالات المعنویه و الأسرار الخفیه حیث جعله محلا لقربه و رضوانه و مهبطا لرحماته و غفرانه و ما أفاض علیه من أنوار جبروته و أخفی فیه من أسرار ملکوته و الاستواء الاعتدال و الورید هو العرق الذی فی صفحه العنق و بقطعه تزول الحیاه ففی التشبیه به دون سائر الأعضاء إشعار بکیفیه قربه بأن

قربه قرب بالعليه و التأثير و فيما بعدها من الفقر إشاره إلى جهه أخرى من قربه و هى

الإحاطه العلميه و الخمره بالضم حصيره صغيره من السعف أى طلبت منكم أن تطلبوا لى خصما ألعب به كالخمره فألقيتمونى علی جمره ملتهبه.

**[ترجمه]«الطوب» با ضمه یعنی آجر. «طعام وخیم» یعنی غذای غیرموافق. «استوخمه» یعنی او را گوارا نیافت. «لم یستعذبه» شیرینیش را درک نکرد. حاصل فرموده امام این است که: خداوند به این دلیل به حج خانه خود دستور داد تا اطاعت آنان را آزمایش کند و جنبهٔ آزمایش در آنچه که حکمت آن بر بیشتر عقول پنهان است قوی تر است. علاوه بر اینکه این مکان شریف مزایا و شرافتهایی دارد زیرا محل انبیاء و قبله نمازگزاران و اولین مکان مخلوق از زمین است. «فهو شعبه» و عبارات بعد از آن یعنی آنچه خداوند از کمالات معنوی و اسرار پنهان در این مکان (خانه خود) قرار داده به گونه ای که آنجا را محل تقرب و رضایت خود و مکان نزول رحمت و مغفرت خود ساخته و از انوار جبروتش بر آن فیض رسانده و از اسرار ملکوتش در آن پنهان داشته است.

«الإستواء» یعنی اعتدال. «الورید» رگی که در گردن است و با قطع آن حیات متوقف می شود. و در تشبیه به این رگ در میان سایر اعضا اشاره ای است به کیفیت نزدیکی خداوند به بنده به اینکه این نزدیکی با علیت و تأثیر است. و در عبارات بعد از این، اشاره به جهت دیگری از نزدیکی خدا شده که

ص: ۳۴

آن احاطهٔ علمی خداوند است.

«الخُمره» یعنی حصیر کوچکی از شاخه درخت خرما. یعنی من از شما خواستم حریفی برایم بیاورید که همچون حصیری با او بازی کنم اما شما مرا بر آتشی ملتهب انداختید.

**[ترجمه]

«۹»

ج، الإحتجاج وَ رُوِیَ أَنَّ الصَّادِقَ علیه السلام قَالَ لِابْنِ أَبِی الْعَوْجَاءِ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا تَقُولُ وَ لَیْسَ کَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَکْتَ.

**[ترجمه]احتجاج: امام صادق علیه السّلام به ابن أبی العوجاء فرمود: اگر حقّ آن باشد که تو می گویی - هر چند که آن نیست - ما و شما همگی رستگاریم، و اگر حقیقت چنان باشد که ما می گوییم - و چنان هم هست - ما رستگاریم و تو هلاک. - . الاحتجاج: ۳۳۶ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام م، تفسیر الإمام علیه السلام ج، الإحتجاج وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِی تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً الْآیَهَ جَعَلَهَا مُلَائِمَهً لِطَبَائِعِکُمْ مُوَافِقَهً لِأَجْسَادِکُمْ لَمْ یَجْعَلْهَا شَدِیدَهَ الْحَمْیِ وَ الْحَرَارَهِ فَتُحْرِقَکُمْ وَ لَا شَدِیدَهَ الْبُرُودَهِ فَتُجْمِدَکُمْ وَ لَا شَدِیدَهَ طِیبِ الرِّیحِ فَتُصَدَّعَ هَامَاتُکُمْ (۱) وَ لَا شَدِیدَهَ النَّتْنِ فَتُعْطِبَکُمْ (۲) وَ لَا شَدِیدَهَ اللِّینِ کَالْمَاءِ فَتُغْرِقَکُمْ وَ لَا شَدِیدَهَ الصَّلَابَهِ فَتَمْتَنِعَ عَلَیْکُمْ فِی حَرْثِکُمْ (۳) وَ أَبْنِیَتِکُمْ وَ دَفْنِ مَوْتَاکُمْ وَ لَکِنَّهُ جَعَلَ فِیهَا مِنَ الْمَتَانَهِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ تَتَمَاسَکُونَ وَ تَتَمَاسَکُ عَلَیْهَا أَبْدَانُکُمْ (۴)وَ جَعَلَ فِیهَا مِنَ اللِّینِ مَا تَنْقَادُ بِهِ لِحَرْثِکُمْ (۵) وَ قُبُورِکُمْ وَ کَثِیرٍ مِنْ مَنَافِعِکُمْ فَلِذَلِکَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشاً لَکُمْ ثُمَّ قَالَ وَ السَّماءَ بِناءً یَعْنِی سَقْفاً مِنْ فَوْقِکُمْ مَحْفُوظاً یُدَبِّرُ فِیهَا شَمْسَهَا وَ قَمَرَهَا وَ نُجُومَهَا لِمَنَافِعِکُمْ ثُمَّ قَالَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً یَعْنِی الْمَطَرَ یُنْزِلُهُ مِنْ عَلًا لِیَبْلُغَ قُلَلَ جِبَالِکُمْ وَ تِلَالَکُمْ وَ هِضَابَکُمْ وَ أَوْهَادَکُمْ (۶)ثُمَّ فَرَّقَهُ رَذَاذاً وَ وَابِلًا وَ هَطْلًا وَ طَلًّا لِتَنْشَفَهُ أَرْضُکُمْ (۷)وَ لَمْ یَجْعَلْ ذَلِکَ الْمَطَرَ نَازِلًا عَلَیْکُمْ قِطْعَهً وَاحِدَهً فَتَفْسُدَ أَرْضُکُمْ وَ أَشْجَارُکُمْ وَ زُرُوعُکُمْ وَ ثِمَارُکُمْ ثُمَّ قَالَ فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ یَعْنِی مِمَّا یُخْرِجُهُ مِنَ الْأَرْضِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً أَیْ أَشْبَاهاً وَ أَمْثَالًا مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِی لَا تَعْقِلُ وَ لَا تَسْمَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَقْدِرُ عَلَی شَیْ ءٍ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَی شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِیلَهِ الَّتِی أَنْعَمَهَا عَلَیْکُمْ رَبُّکُمْ.

۱- جمع الهامه و هی الرأس.

۲- أی فتهلککم.

۳- فی العیون: دورکم.

۴- فی العیون: و بنیانکم.

۵- فی العیون: لدورکم.

۶- جمع الوهده و هی الأرض المنخفضه. و الهوه فی الأرض.

۷- نشف الماء فی الأرض: ذهب و جری و سال.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، تفسیر منسوب، احتجاج: امام عسکریّ علیه السّلام در باره آیه: «الَّذِی جَعَلَ لَکَمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً» - . بقره / ۲۲ -

{همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد.} فرمود: یعنی خداوند زمین را متناسب با طبیعت، خوی و بدنهای شما قرار داد. آن را نه چنان داغ و سوزان نمود که شما را بسوزاند و نه چنان سرد که در آن یخ بزنید، باد آن نه چنان خوش‌بو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بدبو که شما را اذیّت کند، (و زمین)، نه همچون آب، نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا سازید و قبر بکنید، بلکه خداوند عزّ و جلّ، آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید باشد و بتوانید خود و ساختمانهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیّتی قرار داده است تا برای خانه سازی و قبر کندن و بسیار منافع دیگر شما مناسب باشد، پس به این خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است. سپس خداوند می فرماید: «وَ السَّماءَ بِناءً» مراد از «بناء» در اینجا سقف است. سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است. سپس می فرماید: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً» یعنی بارانی که از بالا فرو می فرستد تا به قلّه های کوه و تپّه و قعر درّه ها برسد، سپس این باران را به صورتهای مختلف، ریز و تند، درشت و شدید و نم نم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یک جا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت تمام زمینها، درختان، کشت و زرع و میوه های شما نابود می شد. و خداوند در ادامه می فرماید: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ» {و بدان از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد.} یعنی از آنچه از زمین می روید، برای شما رزق و روزی قرار داد. «فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً» { پس برای خدا همتایانی قرار ندهید.} یعنی از میان بتهایی که نه عقل دارند، نه می شنوند، نه می بینند و نه توانایی بر کاری دارند، شبیه قرار ندهید، و حال آنکه خود شما هم می دانید که آن بتها نمی توانند این نعمتهای فراوان و بزرگی را که خداوند تبارک و تعالی به شما عطا کرده، به شما بدهند. - . عیون أخبار الرضا ۱: ۱۲۵، تفسیر منسوب: ۱۲۲، الاحتجاج: ۴۵۶ -

ص: ۳۵

**[ترجمه]

بیان

الهضاب جمع الهضبه و هی الجبل المنبسط علی الأرض أو جبل خلق من صخره واحده و الرذاذ کسحاب المطر الضعیف أو الساکن الدائم الصغار القطر و الوابل المطر الشدید الضخم القطر و الهطل المطر الضعیف الدائم و تتابع المطر المتفرق العظیم القطر و الطل المطر الضعیف أو أخف المطر و أضعفه أو الندی أو فوقه و دون المطر کل ذلک ذکرها الفیروزآبادی.

**[ترجمه]«الهضاب» جمع «الهضبه» یعنی کوه گسترده بر زمین یا کوهی که از یک صخره واحد خلق شده است. «الرذاذ» باران ضعیف یا باران ساکن دائمی دانه ریز. «الوابل» باران شدید دانه درشت. «الهطل» باران ضعیف دائمی و پی در پی آمدن باران متفرق دانه درشت. «الطل» باران ضعیف یا سبک ترین و ضعیف ترین باران یا رطوبت یا بیشتر از رطوبت و کمتر از باران. همهٔ این موارد را فیروزآبادی ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۱۱»

يد، التوحيد لی، الأمالی للصدوق ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عليهما السلام أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَی حُدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكَوِّنْ نَفْسَكَ وَ لَا كَوَّنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ.

ج، الإحتجاج مرسلا مثله.

**[ترجمه]توحيد، أمالی صدوق، عيون أخبار الرضا: مردی خدمت امام رضا عليه السلام رسيد و گفت چه دليلی است بر حدوث عالم؟ فرمود تو نبودی و بود شدی تو می دانی كه خود را به وجود نياوردی و كسی هم كه مانند تو است تو را به وجود نياورده. - . التوحيد: ۲۹۳، أمالی الصدوق: ۲۸۸، عيون اخبار الرضا ۱: ۱۲۲ -

اين حديث در كتاب احتجاج هم روايت شده است. - . الاحتجاج: ۳۹۶ -

**[ترجمه]

«۱۲»

يد، التوحيد ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ أَبِی سَمِينَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ الصَّيْرَفِيِّ (۱) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا عليه السلام (۲)قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَی الرِّضَا عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَ رَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَ لَسْنَا وَ إِيَّاكُمْ شَرَعاً سَوَاءً وَ لَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ صُمْنَا وَ زَكَّيْنَا وَ أَقْرَرْنَا فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ (۳) أَ لَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجَوْنَا قَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِی كَيْفَ هُوَ وَ أَيْنَ هُوَ قَالَ وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِی ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ هُوَ أَيَّنَ الْأَيْنَ وَ كَانَ وَ لَا أَيْنَ وَ هُوَ كَيَّفَ الْكَيْفَ وَ كَانَ وَ لَا كَيْفَ فَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ وَ لَا بِأَيْنُونِيَّةٍ وَ لَا بِحَاسَّةٍ وَ لَا يُقَاسُ بِشَيْ ءٍ قَالَ الرَّجُلُ فَإِذَنْ

۱- هو محمّد بن علیّ بن إبراهيم بن موسی أبو جعفر القرشیّ مولاهم الصيرفی، هكذا عنونه النجاشیّ فی ص ۲۳۴ من رجاله و قال: ابن اخت خلّاد المقری، و هو خلّاد بن عيسی، و كان يلقب محمّد بن علی أبا سمينه، ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد فی شی ء، و كان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفه و نزل علی أحمد بن محمّد بن عيسی مده، ثمّ تشهّر بالغلو فخفی، و أخرجه أحمد بن محمّد بن عيسی عن قم و له قصه إلخ.

۲- غير معلوم حاله.

۳- و فی نسخه: و هو قولنا و كما نقول.

إِنَّهُ لَا شَيْ ءَ إِذَا لَمْ يُدْرَكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَيْلَكَ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا وَ أَنَّهُ شَيْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ فَأُخْبِرَكَ مَتَى كَانَ قَالَ الرَّجُلُ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمْكِنِّي فِيهِ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ فِي الْعَرْضِ وَ الطُّولِ وَ دَفْعُ الْمَكَارِهِ عَنْهُ وَ جَرُّ الْمَنْفَعَهِ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِياً فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوَرَانِ الْفَلَكِ بِقُدْرَتِهِ وَ إِنْشَاءِ السَّحَابِ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَ مَجْرَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُوم وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتْقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدِّراً وَ مُنْشِئاً قَالَ الرَّجُلُ فَلِمَ احْتَجَبَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ الْحِجَابَ عَلَى الْخَلْقِ (۱)لِكَثْرَهِ ذُنُوبِهِمْ فَأَمَّا هُوَ فَلَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ قَالَ فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَّةُ الْبَصَرِ قَالَ لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَّةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهْمٌ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ قَالَ فَحُدَّهُ لِي فَقَالَ لَا حَدَّ لَهُ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدٍّ وَ إِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَهَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَهَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَ لَا مُتَزَايِدٍ وَ لَا مُتَنَاقِصٍ وَ لَا مُتَجَزِّئٍ وَ لَا مُتَوَهَّمٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ إِنَّهُ لَطِيفٌ وَ سَمِيعٌ وَ بَصِيرٌ وَ عَلِيمٌ وَ حَكِيمٌ

۱- فی نسخه من التوحید: ان الاحتجاب عن الخلق.

ذَلِکَ إِنَّ خَالِقَنَا لَطِیفٌ لَا کَلُطْفِ خَلْقِهِ فِی صَنْعَتِهِمْ وَ قُلْنَا إِنَّهُ سَمِیعٌ لِأَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَیْنَ الْعَرْشِ إِلَی الثَّرَی مِنَ الذَّرَّهِ إِلَی أَکْبَرَ مِنْهَا فِی بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ لَا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ لُغَاتُهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِکَ إِنَّهُ سَمِیعٌ لَا بِأُذُنٍ وَ قُلْنَا إِنَّهُ بَصِیرٌ لَا بِبَصَرٍ لِأَنَّهُ یَرَی أَثَرَ الذَّرَّهِ السَّحْمَاءِ فِی اللَّیْلَهِ الظَّلْمَاءِ عَلَی الصَّخْرَهِ السَّوْدَاءِ وَ یَرَی دَبِیبَ النَّمْلِ فِی اللَّیْلَهِ الدُّجُنَّهِ وَ یَرَی مَضَارَّهَا وَ مَنَافِعَهَا وَ أَثَرَ سِفَادِهَا وَ فِرَاخَهَا وَ نَسْلَهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِکَ إِنَّهُ بَصِیرٌ لَا کَبَصَرِ خَلْقِهِ قَالَ فَمَا بَرِحَ حَتَّی أَسْلَمَ وَ فِیهِ کَلَامٌ غَیْرُ هَذَا. (۱)

ج، الإحتجاج رواه مرسلا عن محمد بن عبد الله الخراسانی إلی آخر الخبر

**[ترجمه]توحید، عیون أخبار الرضا: محمّد بن عبد اللّه خراسانیّ، خادم امام رضا علیه السّلام گوید: مردی زندیق بر آن حضرت وارد شد، و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمود: بگو ببینم، اگر حرف، حرف شما باشد (مطلب آن طور که می گوئید باشد)- هر چند که این طور نیست - آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟ مرد چیزی نگفت. امام علیه السّلام فرمود: و اگر حرف، حرف ما باشد - که حقّ هم همین است - آیا در این صورت شما به هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟

زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه تو گمان کرده ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیّت را او ایجاد کرده است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیّتی وجود نداشت، لذا با کیفیّت یا جا و مکان و حواسّ قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی باشد.

مرد گفت: حال

ص: ۳۶

که با هیچ حسّی از حواسّ پنجگانه قابل درک نیست پس اصلا نیست. حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواسّت از درک او عاجز است، ربوبیّت او را انکار می کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می شویم یقین می کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء.

مرد گفت: پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟ حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کِی نبوده است تا بگویم از کِی بوده است. مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ حضرت فرمود: وقتی به جسدم می نگرم و می بینم نمی توانم در طول و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می فهمم که این ساختمان بنا کننده ای دارد و به او معتقد می شوم، علاوه بر اینکه دوران فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینم، و لذا می فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده ای دارد.

مرد پرسید پس چرا پنهان است؟ حضرت فرمود: در پرده بودن او از خلق، به خاطر گناهان بسیار آنهاست، امّا خود او هیچ چیز پنهانی در شب و روز، برایش پنهان نیست.

پرسید: پس چرا چشم، او را نمی بیند؟ حضرت فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت هستند. مضافا به اینکه شأن او اجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید یا عقل، او را ادراک کند.

مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن. امام فرمود: حدّ و وصفی ندارد.

مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چیزی که حدّی دارد، وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیّت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیّت زیاد شدن را داشته باشد قابلیّت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

مرد پرسید: شما که می گوئید: او لطیف، سمیع، حکیم، بصیر و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم بینا باشد یا ظریف و دقیق باشد ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت گر و سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتّخاذ کند یا کاری کند اگر با دقّت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟ پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روح هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یکدیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات در ترکیب ظاهری اش لطفی از خالق لطیف و خبیر داراست، سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقّت کردیم و آن وقت گفتیم:

ص: ۳۷

خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلائق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آنها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنواست ولی بدون گوش. و گفتیم او بیناست ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطّلع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بیناست امّا نه مانند بینا بودن مخلوقات. راوی گوید: و این سؤال و جواب به همین منوال ادامه داشت تا آن زندیق مسلمان شد، و مطالب دیگری غیر از این هم در حدیث هست. - ۱. عیون أخبار الرضا ۱: ۱۲۰، التوحید: ۲۵۰ -

این حدیث در کتاب احتجاج نیز بصورت مرسل روایت شده است. - . الاحتجاج: ۳۹۶ -

**[ترجمه]

بیان

أوجدنی أی أفدنی کیفیته و مکانه و أظفرنی بمطلبی الذی هو العلم بهما هو أین الأین أی جعل الأین أینا بناء علی مجعولیه

الماهيات أو أوجد حقيقه الأين و كذا الكيف و الكيفوفيه و الأينونيه الاتصاف بالكيف و الأين قوله فإذن إنه لا شى ء هذا السائل لما كان وهمه غالبا على عقله زعم أن الموجود ما يمكن إحساسه فنفى الوجود عنه تعالى بناء على أنه عليه السلام نفى عنه أن يحس فأجاب عليه السلام بأنك جعلت تعاليه عن أن يدرك بالحواس دليلا على عدمه و نحن إذا عرفناه بتعاليه عن أن يدرك بالحواس أيقنا أنه ربنا بخلاف شى ء من الأشياء إذا المحسوسيه تستلزم أمورا كل منها مناف للربوبيه على ما برهن عليه فى محله قوله فأخبرنى متى كان الظاهر أنه سأل عن ابتداء كونه و وجوده و يحتمل أن يكون السؤال عن أصل زمان وجوده تعالى فعلى الأول حاصل جوابه عليه السلام أن ابتداء الزمان إنما يكون لحادث كان معدوما ثم صار موجودا و هو تعالى يستحيل عليه العدم و على الثانى فالمراد أن الكائن فى الزمان إنما يكون فيه بتغير و تبدل فى ذاته و صفاته لأن الزمان نسبه المتغير إلى المتغير فيكون بحال فى زمان لا يكون كذلك فى زمان آخر و هو متعال عن التغير فى الذات و الصفات قوله فلم احتجب توهم السائل أن احتجابه تعالى عباره عن كونه وراء حجاب فأجاب عليه السلام بأنا غير محجوبين عنه لإحاطه علمه بنا و كنه ذاته و صفاته محجوبه عنا لعجزنا و قصورنا عن إدراكه بأن يكون المراد بالذنوب الحجب الظلمانيه الإمكانيه و يحتمل أن يكون

ص: ٣٨

١- السفاد: الجماع.

المراد أن عدم ظهوره تعالی علی عامه الخلق کظهوره علی أولیائه لغایه المعرفه إنما هو لذنوبهم التی حالت بینهم و بین تلک المعرفه و إلا فهو تعالی قد تجلی لأولیائه فظهر لهم ظهورا فوق الإحساس و الجواب عن الإحساس ظاهر إذ الفرق بینه و بین خلقه و هو کونه غیر جسم و لا جسمانی و لا حاصلا فی جهه و مکان هو الذی صار سببا لعدم إمکان رؤیته قوله فحده یحتمل أن یکون المراد التحدید بالحدود الجسمانیه فحاصل جوابه علیه السلام أن الحد نهایه لشی ء ذی مقدار یمکن أن ینتهی إلی نهایه أخری بعد تلک النهایه فیزید مقداره و مثل هذا یمکن نقصانه لکون المقادیر قابله للانقسام فیکون ذا أجزاء فیکون محتاجا إلی أجزائه فیکون ممکنا فلا یکون صانعا بل یکون مصنوعا أو احتمال النقص ینافی الکمال الذی یحکم الوجدان باتصاف الصانع به و السحماء السوداء و الدجنه بکسر الجیم أی المتغیمه المظلمه و سیأتی تفسیر آخر الخبر فی باب معانی الأسماء قوله و فیه کلام غیر هذا أی قیل إنه لم یسلم أو فی الخبر تتمه ترکناها.

**[ترجمه]«أوجدنی» یعنی کیفیت و مکان او را برایم بیان کن و مرا به مقصودم که آگاهی از این دو مطلب است برسان. «هو أیّن الأین» یعنی او جا را جا قرار داد - بنابر مجعول بودن ماهیات - یا حقیقت مکان را ایجاد کرد و هم چنین است در مورد کیفیت.

«الکیفوفیه» و «الأینونیه» یعنی اتصاف به کیفیت و جا. «فإذن إنه لا شیء» از آنجا که وهم این پرسشگر بر عقلش غلبه داشت گمان می کرد که موجود آن چیزی است که احساس کردنش ممکن باشد پس چون امام علیه السلام محسوس بودن را از خداوند نفی کرد، این پرسشگر وجود را از خداوند نفی کرد. پس امام به او فرمود: تو برتری خداوند از محسوس شدن را دلیل بر عدمش قراردادی در حالی که ما وقتی برتری او را از محسوس شدن دانستیم یقین کردیم که او ربّ ما و برخلاف همه اشیاء است. زیرا محسوس شدن مستلزم اموری است که همهٔ آنها با ربوبیت منافات دارد - چنانچه در جای خود برهان این مطلب آمده است. -

«فأخبرنی متی کان» ظاهر آن است که او از ابتدایِ بودن و وجود خداوند سؤال کرد و احتمال دارد سؤالش از اصل زمانِ وجود خدا بوده است. پس بنا بر احتمال اول حاصل جواب امام این است که ابتدایِ زمان داشتن تنها برای موجود حادث است که معدوم بوده و سپس موجود شده است در حالی که عدم بر خدای متعال محال است. و بنابر احتمال دوم منظور امام این است که موجود در زمان تنها با تغیر و تبدّلی در ذات و صفاتش در زمان می باشد زیرا زمان نسبت متغیّر به متغیّر است پس موجود زمانی به یک حالتی در یک زمانی هست که در زمان دیگر به آن حالت نیست. در حالی که خداوند از تغیّر در ذات و صفات برتر است.

«فلم احتجب» پرسشگر گمان کرد احتجاب خداوند یعنی بودن او در پشت پرده ای، پس امام پاسخ فرمود که ما از او مخفی نیستیم زیرا علم او به ما احاطه دارد و کنه ذات و صفات او از ما پوشیده است زیرا از ادراک او عاجزیم. این معنا بنا بر این است که مراد از گناهان، حجابهای ظلمانی امکانی باشد. و ممکن است

ص: ۳۸

منظور این باشد که تنها علت عدم ظهور خداوند بر عامه مردم، آن چنان که بر اولیائش از جهت شدت معرفت ظهور دارد،

گناهـان آنهـا است که بین آنهـا و آن معرفت مـانع می شود و گر نه خداونـد برای اولیـائش به ظهوری بالا-تر از احساس، ظاهر گردیده است [یعنی از جهت شدت معرفت و یقین آنها به وجود خداوند.]

و جـواب از علت عـدم رؤیت خداونـد روشن است زیرا فرق بین او و خلقش جسم و جسـمانی نبودن است و اینکه در جهت و مکانی نیست و همین دلیل عدم امکان رؤیت او است. «فحدّه» ممکن است منظور او مشـخص کردن حدود جسمانی خدا باشد که حاصل جواب امام این است که: حدّ، نهایتی برای شیء مقداری است که ممکن است از آن نهایت

به نهـایت دیگری بعـد از آن برسـد پس مقـدارش زیـاد شود و مثـل چنین موجودی ممکن است که کم شود زیرا مقادیر، قابل انقسام هسـتند. پس چنین موجودی دارای اجزاء است پس محتاج به اجزایش است پس ممکن است پس نمی تواند صانع باشد بلکه مصـنوع است. یا اینکه احتمال نقصان با کمالی که وجدان صانع را به آن متصف می داند منافات دارد. «السـمحاء» سـیاه. «الدجنه» یعنی ابری و تاریک.

شرح آخر این حـدیث در باب «معانی اسـماء» خواهـد آمـد. «و فیه کلام غیر هذا» یعنی گفته شده که او مسـلمان نشد. یا اینکه حدیث تتمه ای دارد که نیاوردیم.

**[ترجمه]

«۱۳»

لی، الأمـالی للصـدوق أَحْمَـدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَـاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَـامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: دَخَلَ أَبُو شَاکِرٍ الـدَّیَصَانِیُّ عَلَی أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السـلام فَقَـالَ لَهُ إِنَّکَ أَحَـدُ النُّجُـومِ الزَّوَاهِرِ وَ کَانَ آبَـاؤُکَ بُـدُوراً بَـوَاهِرَ وَ أُمَّهَـاتُکَ عَقِیلَـاتٍ عَبَـاهِرَ وَ عُنْصُـرُکَ مِنْ أَکْرَمِ الْعَنَاصِـرِ وَ إِذَا ذُکِرَ الْعُلَمَاءُ فَبِکَ تُثْنَی الْخَنَاصِـرُ فَخَبِّرْنِی أَیُّهَا الْبَحْرُ الْخِضَمُّ الزَّاخِرُ مَا الـدَّلِیلُ عَلَی حُدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السـلام یُسْتَدَلُّ عَلَیْهِ بِأَقْرَبِ الْأَشْیَاءِ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ فَدَعَا الصَّادِقُ علیه السلام بِبَیْضَةٍ فَوَضَعَهَا عَلَی رَاحَتِهِ ثُمَّ قَالَ هَـذَا حِصْنٌ مَلْمُومٌ دَاخِلُهُ غِرْقِیٌّ رَقِیقٌ تُطِیفُ بِهِ فِضَّةٌ سَائِلَةٌ وَ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ ثُمَّ تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الطَّاوُسِ أَ دَخَلَهَا شَـیْ ءٌ قَالَ لَا قَالَ فَهَـذَا الدَّلِیلُ عَلَی حُدُوثِ الْعَالَمِ قَالَ أَخْبَرْتَ فَأَوْجَزْتَ وَ قُلْتَ فَأَحْسَـنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا لَا نَقْبَلُ إِلَّا مَا أَدْرَکْنَاهُ بِأَبْصَارِنَا أَوْ سَـمِعْنَاهُ بِآذَانِنَا أَوْ لَمَسْـنَاهُ بِأَکُفِّنَا أَوْ شَـمِمْنَاهُ بِمَنَاخِرِنَا أَوْ ذُقْنَاهُ بِأَفْوَاهِنَا أَوْ تُصُوِّرَ فِی الْقُلُوبِ بَیَاناً وَ اسْـتَنْبَطَتْهُ الرِّوَایَاتُ إِیقَاناً فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام ذَکَرْتَ الْحَوَاسَّ الْخَمْسَ وَ هِیَ لَا تَنْفَعُ شَیْئاً بِغَیْرِ دَلِیلٍ کَمَا لَا تُقْطَعُ الظُّلْمَةُ بِغَیْرِ مِصْبَاحٍ.

يد، التوحيد ابن الوليد عن الصفار عن ابن عيسى عن الحسين بن سعيد عن على بن منصور عن هشام بن الحكم مثله

**[ترجمه]أمالي صدوق: ابو شاكر ديصانى خدمت امام صادق عليه السلام رسيد و گفت تو اختر درخشانى و پدرانت ماههائى تابان و مادرانت بانوانى پارسا و شايان بودند و جوهرت گرامى ترين جوهر است و چون نام دانشمندان برند انگشتها بسوى تو خم شوند. اى درياى ژرف! دليل بر حدوث جهان چيست؟

امام صادق عليه السلام فرمود: به نزديكترين چيزى بدان دليل جويم، گفت: چيست؟ امام دستور داد تخم مرغى آوردند و آن را بر كف دست نهاد و فرمود: اين قلعه ايست اندود شده و درونش مايعى است رقيق و نظيف از نقره روان و طلاى آب شده و بشكافد و مانند طاوسى از آن بيرون آيد، آيا چيزى درونش رفته؟ گفت: نه فرمود: همين دليل است بر حدوث عالم. ابو شاكر گفت: خوب موضوعى را اختيار كردى و مختصر سخن نمودى و خوش گفتى، ولى تو مى دانى كه ما نپذيريم جز آنچه را به ديده بينيم يا به گوش خود بشنويم يا به دست خود بسائيم يا با بينى خود ببوئيم يا به دهان خود بچشيم يا در دل ما عيان باشد و يا افكار بطور يقين آن را استنباط كند.

امام صادق عليه السلام فرمود: حواس خمس را تذكر دادى حال آنكه آنها بدون راهنما سودى ندهند چنانچه تاريكى را بى چراغ روشن نتوان قطع كرد.

ص: ۳۹

اين حديث در كتاب احتجاج هم روايت شده است. - . الاحتجاج: ۳۹۶ -

**[ترجمه]

بيان

قال الجوهرى العقيله كريمه الحى و الدره عقيله البحر و قال الفيروزآبادى العبهر الممتلى الجسيم و العظيم الناعم الطويل من كل شى ء كالعباهر فيهما و بهاء الجامعه للحسن و الجسم و الخلق انتهى و العنصر الأصل قوله فبك تثنى الخناصر أى أنت تعد أولا قبلهم لكونك أفضل و أشهر منهم و إنما يبدأ فى العد بالخنصر و الثنى العطف و الخضم بكسر الخاء و فتح الضاد المشدده (۱) الكثير العطاء و قال الجوهرى زخر الوادى إذا امتد جدا و ارتفع يقال بحر زاخر و قال كتيبه ململمه مضمومه بعضها إلى بعض و قال الغرقئ قشر البيض التى تحت القيض و القيض ما تفلق من قشور البيض قوله عليه السلام: و هى لا تنفع شيئا بغير دليل أى هى عاجزه تتوقف إدراكها على شرائط فكيف تنفى ما لم تدركه بحسك (۲) كما أن البصر لا يبصر الأشياء بغير مصباح و يحتمل أن يكون المراد بالدليل العقل أى لا تنفع الحواس بدون دلاله العقل فهو كالسراج لإحساس الحواس و أنت قد عزلت العقل و حكمه و اقتصرت على حكم الحواس.

**[ترجمه]توضيح: «العقليه» زن كريمهٔ بزرگ قبيله و به مرواريد عقيله دريا گويند. فيروزآبادى گفته «العبهر» پر و بزرگ و عظيم و باريك و بلند از هر چيز و بهاء جامع زيبايى و اندام و اخلاق. «العنصر» اصل. «فبك تثنى الخناصر» يعنى تو قبل از آنها

شمرده می شوی زیرا برتر و مشهورتر از آنها هستی. و شروع در شمارش تنها با انگشت میانه است. «الثنی» خم شدن. «الخِضَّم» پربخشش. جوهری گفته «زخرالوادی» یعنی امتداد یافت و بلند شد. و گفته می شود «بحر زاخر». «کتیبه ململمومه» یعنی بعضی از آن بـه بعضـی دیگر چسبیـده است. «الغرقیء» پوسـته نـازک تخم که زیر قیض است و «القیض» آن پوسـته ای از تخم است که شکافته می شود. «هی لا تنفع شیئا بغیر دلیل» یعنی ناتوان است و ادراکش بستگی به شرایطی دارد، پس چگونه آنچه را که با حست درک نمی کنی انکار می نمایی؟! همچنان که چشم اشـیاء را بـدون چراغ نمی بیند. و ممکن است منظور از دلیل، عقل باشد یعنی حواس بدون راهنمایی عقل نفع نمی بخشند پس عقل به منزلهٔ چراغ برای احساس حواس است در حالی که تو عقل و حکمش را کنار گذاشتی و تنها بر حکم حواس اکتفا کردی.

**[ترجمه]

«۱۴»

م، تفسیر الإمام علیه السلام ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ عَنْ یُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَیَّارٍ عَنْ أَبَوَیْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ الرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ قَالَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً لِتَعْتَبِرُوا بِهِ وَ تَتَوَصَّلُوا بِهِ إِلَی رِضْوَانِهِ وَ تَتَوَقَّوْا بِهِ مِنْ عَذَابِ نِیرَانِهِ ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ أَخَذَ فِی خَلْقِهَا وَ إِتْقَانِهَا فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ

ص: ۴۰

۱- فی الصحاح: الخضم بوزن الهجف.

۲- بل المراد أن الحواس إنّما لها الإدراک التصوری و أمّا التصدیق و الحکم فللعقل. ط.

عَلِيمٌ وَ لِعِلْمِهِ بِكَلِّ شَيْ ءٍ عَلِمَ الْمَصَالِحَ فَخَلَقَ لَكَمْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ لِمَصَالِحِكَمْ يَا بَنِي آدَمَ.

**[ترجمه]تفسير منسوب، عيون أخبار الرضا: امام حسين عليه السّلام فرمود: پدرم امير مؤمنان در بيان گفتار خداوند عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» -. بقره / ۲۹ -

{اوست آن كسى كه آنچه در زمين است، همه را براى شما آفريد سپس به [آفرينش] آسمان پرداخت، و هفت آسمان را استوار كرد و او به هر چيزى داناست.} فرمود: او كسى است كه آفريد براى شما هر آنچه در زمين است تا بينديشيد و به خشنودى حقّ واصل گرديد، و خود را از عذاب آتش نگهداريد، «ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ» يعنى: به خلقت آسمان و استوار نمودن آن پرداخت، پس آن را هفت آسمان ترتيب داد، و او

ص: ۴۰

به هر چيزى دانا است، و از جهت دانش، او به همه چيز، صلاح خلق را ميداند، و براى شما آفريده است آنچه در زمين است، همه براى شما و مصلحت شما مى‌باشد اى فرزندان آدم! - [۱]. عيون أخبار الرضا ۲: ۱۵، تفسير منسوب: ۲۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الطَّالَقَانِيُّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ (۱) عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقَ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ نَوْعاً وَاحِداً فَقَالَ لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَوْهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ فَلَا تَقَعُ صُورَةٌ فِي وَهْمِ مُلْحِدٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا خَلْقاً وَ لَا يَقُولَ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ عَلَى صُورَةِ كَذَا وَ كَذَا إِلَّا وَجَدَ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ.

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: حسن بن فضّال گويد: من به حضرت رضا عليه السّلام عرضه داشتم اى فرزند رسول خدا، چرا خداوند مخلوقات خود را يک نوع نيافريد و آنها را گوناگون خلق فرمود؟ امام عليه السّلام در پاسخ فرمود: براى اينكه فكر نكنند خداوند عاجز است، و صورتى به ذهن ملحدى خطور نكند جز آنكه خداوند مانند آن صورت مخلوقاتى دارد، و نيز كسى نگويد: آيا خدا مى‌تواند به فلان صورت و شكل موجودى بيافريند، مگر اينكه مثل آن را در آفريدگان خداوند تبارك و تعالى بيابد، و با توجّه به انواع گوناگون خلقش دانسته شود كه خداوند بر هر چيزى تواناست. -. عيون أخبار الرضا ۲: ۸۱ -

**[ترجمه]

«۱۶»

م، تفسير الإمام عليه السلام مع، معاني الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّيعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی یَتَأَلَّهُ إِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِیعِ مَنْ سِوَاهُ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَیْ أَسْتَعِینُ عَلَی أُمُورِی کُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِی لَا تَحِقُّ الْعِبَادَهُ إِلَّا لَهُ الْمُغِیثُ إِذَا اسْتُغِیثَ وَ الْمُجِیبُ إِذَا دُعِیَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ علیه السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِی عَلَی اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَکْثَرَ عَلَیَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَیَّرُونِی فَقَالَ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَهً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ کُسِرَ بِکَ حَیْثُ لَا سَفِینَهَ تُنْجِیکَ وَ لَا سِبَاحَهَ تُغْنِیکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُکَ هُنَالِکَ أَنَّ شَیْئاً مِنَ الْأَشْیَاءِ قَادِرٌ عَلَی أَنْ یُخَلِّصَکَ مِنْ وَرْطَتِکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَذَلِکَ الشَّیْ ءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَی الْإِنْجَاءِ حَیْثُ لَا مُنْجِیَ وَ عَلَی الْإِغَاثَهِ حَیْثُ لَا مُغِیثَ.

**[ترجمه]تفسیر منسوب، معانی الأخبار: امام حسن عسکری علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» فرمود: الله همان کسی است که هر مخلوقی هنگام بریده شدن امید از هر که غیر او است و پاره شدن اسباب از همه آنچه سوای او باشد در نزد حاجتها و سختیها به سوی او پناه می‌برد. می گوئی: بسم الله، یعنی یاری می‌جویم بر همه کارهای خویش به خدایی که پرستش درست نباشد مگر از برای او؛ آنکه فریاد رسنده است هر گاه فریادرسی از او خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود. و این آن چیزی است که مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ای فرزند رسول الله مرا بر خدا دلالت و رهنمائی کن که او چیست؟ زیرا صاحبان جدال بر من بسیار شده اند و مرا حیران و سرگردان نموده اند. حضرت به آن مرد فرمود: ای بنده خدا هرگز بر کشتی سوارشده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا شده که کشتی بشکند در جایی که نه کشتی‌ای باشد که تو را برهاند و نه شنائی که تو را بی نیاز گرداند؟ گفت: آری. فرمود: آیا در آنجا و در آن زمان دلت باین رسیده که چیزی از چیزها قادر است بر اینکه تو را از ورطه هلاکتت برهاند؟ گفت: آری. فرمود: این همان خدائی است که قادر بر نجات دادن است در جایی که هیچ نجات دهنده نیست و فریاد رسنده است در جایی که فریاد رسنده‌ای نیست. - . تفسیر منسوب: ۲۱، معانی الأخبار:۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی أله إلیه کفرح فزع و لاذ و ألهه أجاره و آمنه.

ص: ۴۱

۱- بضم العین المهمله و سکون القاف و فتح الدال، هو أحمد بن محمّد بن سعید السبیعی الهمدانیّ الحافظ، المکنی بأبی العباس، ترجمه العامّه و الخاصّه فی کتب تراجمهم، و بالغوا فی إکباره و الثناء علیه، قال النجاشیّ فی ص ۶۸ من رجاله: أحمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد بن عبد اللّه بن زیاد بن عجلان، مولی عبد الرحمن بن سعید بن قیس السبیعی الهمدانیّ، هذا رجل جلیل فی أصحاب الحدیث، مشهور بالحفظ، و الحکایات تختلف عنه فی الحفظ و عظمه، و کان کوفیا زیدیا جارودیا علی ذلک مات. الخ.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفته: «أله إليه» بر وزن فرح، یعنی ترسید و پناه برد. «ألهه» یعنی پناه و امانش داد.

ص: ۴۱

**[ترجمه]

«۱۷»

ل، الخصال الْفَامِيُّ وَ ابْنُ مَسْرُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّهَ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِی يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ (۱)» وَ نَقْضِ الْهِمَمِ لَمَّا أَنْ هَمَمْتُ حَالَ بَيْنِی وَ بَيْنَ هَمِّی وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِی فَعَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِی قَالَ فَبِمَا ذَا شَكَرْتَ نَعْمَاءَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَی بَلَاءٍ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّی وَ أَبْلَی بِهِ غَيْرِی فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْعَمَ عَلَيَّ فَشَكَرْتُهُ قَالَ فَبِمَا ذَا أَحْبَبْتَ لِقَاءَهُ قَالَ لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدِ اخْتَارَ لِی دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِی أَكْرَمَنِی بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِی فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ.

يد، التوحيد الهمدانی عن علی عن أبيه عن محمد بن سنان عن أبی الجارود عن أبی جعفر عن أبيه عن جده علیه السلام مثله.

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: شنیدم از پدرم که از پدرش نقل می‌کرد: مردی حضور امیر المؤمنین ایستاد و گفت ای امیر المؤمنین! به چه چیزی خدای خود را شناختی؟ فرمود: به فسخ تصمیم‌ها و شکست همت‌ها، چون که گاهی همت گماشتم بر امری و میان من و مقصودم حایل شد و تصمیم گرفتم و قضاء با تصمیم مخالفت کرد، از اینجا دانستم تدبیر بـه دست دیگری است. گفت: چگونه نعمت او را شکر کردی؟ فرمود: نگاه کردم به بلایی که او از من دور کرد، و دچار دیگری نمود از این جا دانستم که به من نعمت بخشوده و او را شکر می‌کنم. گفت: از چه رو ملاقات وی را دوست داری؟ فرمود: چون دیدم فرشتگان و پیغمبران و انبیاء خود را به من ارزانی داشته، دانستم کسی که به این دین مقدس مرا گرامی داشته هرگز فراموشم نکند پس ملاقات او را دوست داشتم. - . الخصال: ۳۳ -

این حدیث در کتاب توحید هم روایت شده است. - . التوحید: ۲۳۶ -

**[ترجمه]

«۱۸»

يد، التوحيد مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَسِّنٍ الْمِيثَمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی مَنْصُورٍ الْمُتَطَبِّبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِی قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُقَفَّعِ (۲) فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ وَ أَوْمَی بِيَدِهِ إِلَی مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسْمَ الْإِنْسَانِيَّةِ (۳) إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ يَعْنِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاعٌ وَ بَهَائِمُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ

كَيْفَ أَوْجَبْتَ هَـٰذَا الِاسْمَ لِهَـٰذَا الشَّيْخِ دُونَ هَؤُلَاءِ قَالَ لِأَنِّی رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَ عِنْدَهُمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ مَا بُدٌّ مِنِ اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ لَا تَفْعَلْ فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ

۱- و فی نسخه: بفسخ العزائم.

۲- قیل: إن اسمه «روزبه» قبل الإسلام و عبد اللّه بعد الإسلام، و المقفع اسمه المبارک، و لقب بالمقفع لان الحجاج بن یوسف ضربه ضربا فتقفعت یده- و رجل متقفع الیدین أی متشنجهما- و قیل: هو المقفع بکسر العین، لعمله القفعه- بفتح القاف و سکون الفاء- و القفعه: شی ء یشبه الزنبیل بلا عروه و تعمل من خوص لیست بالکبیره. ذکر السیّد المرتضی فی ج ۱ ص ۸۹ من أمالیه ابن المقفع من جمله الزنادقه و الملاحده الذین یبطنون الکفر و یظهرون الإسلام.

۳- فی نسخه: وجب له اسم الإنسانیّه.

يُفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ فَقَالَ لَيْسَ ذَا رَأْيَكَ وَ لَكِنَّكَ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُكَ عِنْدِي فِي إِحْلَالِكَ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِي وَصَفْتَ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ أَمَّا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا فَقُمْ إِلَيْهِ وَ تَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلَلِ وَ لَا تَثْنِ عِنَانَكَ إِلَى اسْتِرْسَالٍ يُسَلِّمْكَ إِلَى عِقَالٍ وَ سِمْهُ مَا لَكَ أَوْ عَلَيْكَ قَالَ فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ بَقِيتُ وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ فَرَجَعَ إِلَيْنَا وَ قَالَ يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ مَا هَذَا بِبَشَرٍ وَ إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً وَ يَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ جَلَسْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْتَدَأَنِي فَقَالَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَ عَطِبْتُمْ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُونَ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدِ اسْتَوَيْتُمْ وَ هُمْ فَقُلْتُ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ أَيَّ شَيْ‌ءٍ نَقُولُ وَ أَيَّ شَيْ‌ءٍ يَقُولُونَ مَا قَوْلِي وَ قَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِدٌ فَقَالَ كَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَ قَوْلُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ يَقُولُونَ إِنَّ لَهُمْ مَعَاداً وَ ثَوَاباً وَ عِقَاباً وَ يَدِينُونَ بِأَنَّ لِلسَّمَاءِ إِلَهاً وَ أَنَّهَا عُمْرَانٌ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ قَالَ فَاغْتَنَمْتُهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمُ اثْنَانِ وَ لِمَا احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَقَالَ لِي وَيْلَكَ وَ كَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نُشُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كِبَرَكَ بَعْدَ صِغَرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمَكَ بَعْدَ إِبَائِكَ وَ إِبَاءَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهَتِكَ وَ كَرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ مِنْ ذِهْنِكَ وَ مَا زَالَ يَعُدُّ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ.

**[ترجمه]توحید: احمد بن محمد میثمی گفت: نزد ابو منصور طبیب بودم که گفت: مردی از اصحابم مرا خبر داد و گفت: من و ابن ابی العوجاء و عبد اللّه بن مقفّع در مسجد الحرام بودیم پس ابن مقفّع گفت: این خلق را می بینید - و با دستش به سوی محل طواف اشاره نمود -، از ایشان یک نفر نیست که من نام انسانیت را از برای او ثابت گردانم مگر آن شیخ که نشسته است یعنی جعفر بن محمد، اما بقیه، فرومایگان و چهار پایانند. ابن ابی العوجاء گفت: چگونه این نام را از برای آن شیخ ثابت می گردانی و از برای این گروه ثابت نمی دانی؟ گفت: زیرا من در نزد او چیزی چند دیده ام که آن را در نزد ایشان ندیده ام. ابن ابی العوجاء گفت: ناچار باید که آنچه را در شأن او گفتی از او امتحان کنیم تا معلوم شود. ابن مقفّع گفت: چنین مکن! زیرا که من می‌ترسم

ص: ۴۲

که آنچه را در دست داری بر تو فاسد گرداند. ابن ابی العوجاء گفت: اعتقاد تو این نیست و لیکن می‌ترسی که اعتقاد تو در قرار دادن او را در محلی که وصف کردی در نزد من سست گردد. ابن مقفّع گفت: حال که در باره من این توهم نمودی برخیز و به نزدش برو و آنچه میتوانی خود را از لغزش محافظت کن و عنان خویش را به سوی مدارا و سهل انگاری میل مده بلکه آن را محکم نگاه دار که به محض اندک سهل انگاری تو را به بندی مبتلی می‌کند که از آن خلاصی نداشته باشی. و برای آنچه بحث می‌کنی علامتی قرار بده که سود و زیانت مشخص باشد.

راوی می گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم. چون ابن ابی العوجاء به سوی ما

برگشت گفت: ای پسر مقفّع این آدمی‌زاده نیست! و اگر در دنیا روحانی‌ای باشد که چون خواهد در ظاهر صاحب جسم شود و چون خواهد در باطن روح صرف گردد همین شخص است. ابن مقفّع به وی گفت: چه وضع اتفاق افتاد که چنین می گوئی؟ گفت: در نزد او نشستم و چون در نزد او کسی غیر از من نماند ابتدائا فرمود: اگر امر به وضعی باشد که این گروه یعنی اهل طواف که مسلمانانند می گویند - و حال آنکه امر چنانست که ایشان می گویند- ایشان سالم اند و شما هلاك شده اید و اگر امر به وضعی باشد که شما می گوئید - و حال آنکه چنان نیست که شما می گوئید - شما و ایشان با هم برابرید. من به وی گفتم: خدا تو را رحمت کند ما چه می گوئیم و ایشان چه می گویند؟ قول من و قول ایشان نیست مگر یکی و فرقی ندارد. فرمود: چگونه قول تو و قول ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان می گویند که ایشان را معاد و ثواب و عقابی هست و به این اعتقاد دارند که آسمان را خدایی است و آنکه آسمان آبادان است و شما گمان می‌کنید که آسمان ویران است که هیچ کس در آن نیست. ابن ابی العوجاء گفت: من این را از او غنیمت شمردم و به او گفتم که اگر امر چنان باشد که تو می گوئی چه چیز خدا را منع کرده است از آنکه از برای خلق خود ظاهر شود و ایشان را به سوی عبادتش بخواند تا از ایشان دو نفر با هم اختلاف نکنند و چرا از ایشان مستور مانده و پیغمبران را بسوی ایشان فرستاده که اگر به خودی خود متوجه ایشان می‌شد برای ایمان به او نزدیک‌تر بود. وی به من فرمود: وای بر تو و چگونه از تو مستور شده آنکه قدرتش را در نفس تو به تو نموده تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی و بزرگت کرده بعد از آنکه کوچك بودی و توانائیت داده بعد از آنکه ناتوانی داشتی و ناتوانیت داده بعد از آنکه توانائی داشتی و بیمارت کرده بعد از آنکه تندرست بودی و تندرستت کرده بعد از آنکه بیمار بودی و خشنودیت نموده بعد از آنکه خشم داشتی و خشمت داده بعد از آنکه خوشنود بودی و اندوهت داده بعد از آنکه شادی داشتی و شادیت داده بعد از آنکه اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آنکه دشمنی داشتی و دشمنیت داده بعد از آنکه دوستی داشتی و عزمت داده بعد از آنکه سستی داشتی و سستیت داده بعد از آنکه عزم داشتی و دل بر آن گذاشته بودی و خواهشت داده بعد از آنکه ناخوشی داشتی و کراهتت داده بعد از آنکه خواهش داشتی و رغبتت داده بعد از آنکه ترس داشتی و ترس داده بعد از آنکه رغبت داشتی امیدواریت داده بعد از آنکه نومید بودی و نومیدیت داده بعد از آنکه امیدواری داشتی و آنچه در خیالت نبوده به خاطرت آورده و آنچه معتقد تو بوده از ذهنت دور ساخته و پیوسته قدرت خدا را که در نفس من بود بر من می‌شمرد و همه آن چیزی بود که من آن را دفع نمیتوانستم نمود تا آنکه گمان کردم که به زودی خدا بر من ظاهر شود! - . التوحید: ۱۲۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری رعاع الناس أی غوغاؤهم و سقاطهم و أخلاطهم الواحد رعاعه قوله و لا تثن من الثنی و هو العطف و المیل أی لا ترخ عنانك إلیه بأن تمیل إلی الرفق و الاسترسال و التساهل فتقبل منه بعض ما یلقی إلیك فیسلمك من التسلیم أو

الإسلام إلى عقال أی یعقلک بتلک المقدمات التی تسلمت منه بحیث لا یبقی لک مفر کالبعیر المعقول قوله و سمه ما لک أو علیک نقل عن الشیخ البهائی قدس الله روحه أنه من السوم من سام البائع السلعه یسوم سوما إذا عرضها علی المشتری و سامها المشتری بمعنی استامها و الضمیر راجع إلی الشیخ علی طریق الحذف و الإیصال و الموصول مفعوله و یروی عن الفاضل التستری نور ضریحه أنه کان یقرأ سمه بضم السین و فتح المیم المشدده أمرا من سم الأمر یسمه إذا سبره و نظر إلی غوره و الضمیر راجع إلی ما یجری بینهما و الموصول بدل عنه و قیل هو من سممت سمک أی قصدت قصدک و الهاء للسکت أی أقصد ما لک و ما علیک و الأظهر أنه من وسم یسم سمه بمعنی الکی (۱) و الضمیر راجع إلی ما یرید أن یتکلم به أی اجعل علی ما ترید أن تتکلم به علامه لتعلم أی شیء لک و أی شیء علیک فالموصول بدل من الضمیر قوله علیه السلام: و هو علی ما یقولون اعترض علیه السلام الجمله الحالیه بین الشرط و الجزاء للإشاره إلی ما هو الحق و لئلا یتوهم أنه علیه السلام فی شک من ذلک و العطب الهلاک قوله علیه السلام: لیس فیها أحد أی لها أو علیها أو بالظرفیه المجازیه لجریان حکمه و حصول تقدیره تعالی فیها و حاصل استدلاله علیه السلام أنک لما وجدت فی نفسک آثار القدره التی لیست من مقدوراتک ضروره علمت أن لها بارئا قادرا و کیف یکون غائبا عن الشخص من لا یخلو الشخص ساعه عن آثار کثیره یصل منه إلیه.

**[ترجمه]جزری گفته: «رعاع الناس» یعنی اراذل و اوباش. مفرد آن «رعاعه» است. «و لا تثن» از «ثنی» به معنای میل کردن گرفته شده یعنی عنان خود را به او وامگذار به این گونه که متمایل به مدارا و تساهل شوی و بعضی از مطالبش را قبول کنی۱

«فیسلمک إلی عقال» پس تو را با آن مقدماتی که از او قبول کردی مهار کند به گونه ای که راه فراری برایت نماند همچون شتر مهار شده. «وسمه مالک أو علیک» از شیخ بهائی - قدّس الله روحه - نقل شده که این از ریشه «السوم» است از «سام البائع السلعه یسوم سوما» وقتی که کالا را بر مشتری عرضه می کند. «و سامها المشتری» یعنی آن را دید و گرفت. و ضمیر به گونه حذف و ایصال به «الشیخ» برمی گردد، و موصول، مفعول آن است.

و از فاضل شوشتری - نوّر ضریحه - نقل است که به صورت «سَمَّه» می خوانده یعنی صیغه امر از «سمّ الأمر یسمّه» یعنی بررسی کرد و به عمقش نظر کرد. و ضمیر به آنچه که بین آن دو می گذرد برمی گردد و موصول بدل از آن است. و گفته شده از «سمت سمَّک» است یعنی قصد کردی قصدت را. وهاء برای سکت است یعنی آنچه را که به نفع یا ضرر تو است قصد کن. و آشکارتر آن است که از «وسم یسم سمّه» به معنای داغ و علامت[زدن بر چارپا]است. یعنی برای آنچه که قصد تکلم بدان را داری نشانه ای بگذار تا بدانی چه چیزی به نفع تو و چه چیزی به ضرر تو است. پس موصول بدل از ضمیر است. «وهو علی ما یقولون» این جمله حالیه را بین شرط و جزا قرار داد تا اشاره به آنچه که حق است بنماید و توهم نشود که امام علیه السلام در شک است. «العطب» هلاک شدن. «لیس فیها أحد» یعنی برای آنها یا مسلط بر آنها یا بنابر ظرفیت مجازی به دلیل جریان حکم و تقدیر خدا در آنها. و حاصل استدلال امام علیه السلام این است که: تو وقتی در نفس خود آثار قدرتی می بینی که یقینا مقدور تو نیست دانستی که برای آن آثار آفریننده توانایی هست و چگونه از انسان غایب باشد کسی که انسان ساعتی از آثار فراوانی که از او به وی می رسد خالی نیست.

**[ترجمه]

يـد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَـى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَـعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْـحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَصْـغَرَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسُ أَصْـغَرُ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الَّذِی یُسَمُّونَهُ الْوَلَغَ أَصْغَرَ مِنَ الْجِرْجِسِ وَ مَا فِی الْفِیلِ شَیْ ءٌ إِلَّا وَ فِیهِ مِثْلُهُ وَ فُضِّلَ عَلَی الْفِیلِ بِالْجَنَاحَیْنِ (۲).

ص: ۴۴

۱- بل الأظهر أنّه أمر من التسمیه کنایه عن تعیین ما هو مقبول عنده من المقدمات و ما لیس بمقبول.

۲- و بالرجلین، و خرطوم الفیل المصمت، و خرطومه مجوف نافذ للجوف، فإذا طعن به جسد الإنسان استقی الدم و قذف به إلی جوفه فهو کالبلعوم و الحلقوم و لذلک اشـتد عضها، و قویت علی خرق الجلود الغلاظ، و ممّا ألهمه اللّه تعالی أنّه إذا جلس علی عضو من أعضـاء الإنسان لا یزال یتوخی. بخرطومه المسام التی یخرج منها العرق، لانها أرق بشـره من جلـد الإنسان فإذا وجـدها وضـع خرطـومه فیهـا، و فیه من الشـره أن یمص الـدم إلی أن ینشـق و یمـوت، او إلی أن یعجز عن الطیران فیکـون ذلـک سـبب هلاکه، و من عجیب أمره أنّه ربما قتل البعیر و غیره من ذوات الاربع فیبقی طریحا فی الصحراء فتجتمع السباع حوله، و الطیر التی تاکل الجیف، فمن أکل منها شـیئا مات لوقته. قال وهب بن منبه لما أرسل اللّه تعالی البعوض علی النمرود اجتمع منه فی عسکره ما لا یحصـی عـددا فلما عاین النمرود ذلک انفرد عن جیشه و دخل بیته، و أغلق الأبواب و أرخی السـتور و نام علی قفاه مفکرا، فدخلت بعوضه فی أنفه و صـعدت إلی دماغه فعذب بها أربعین یوما، حتی أنّه کان یضرب برأسه الأرض و کان أعز الناس عنده من یضـرب رأسه ثمّ سـقطت منه کالفرخ و هی تقول: کـذلک یسـلط اللّه رسـله علی من یشاء من عباده، ثمّ هلک حینئـذ. و قد أودع اللّه فی مقدم دماغها قوه الحفظ، و فی وسطه قوه الفکر و فی مؤخره قوه الذکر، و خلق لها حاسه البصر، و حاسه اللمس، و حاسه الشم، و خلق لها منفذا للغذاء، و مخرجا للفضـله، و خلق لها جوفا و أمعاء و عظاما، فسبحان من قدر فهدی، و لم یخلق شیئا من المخلوقات سدی. قاله الدمیری فی کتابه حیاه الحیوان.

**[ترجمه]توحیـد: امام صادق علیه السـلام فرمود: خدای عزّ و جلّ خلقی را نیافریده که از بعوض کوچکتر باشد و جرجس از بعـوض کوچکـتر است و آنچه عرب آن را ولع مینامنـد کوچکـتر است از جرجس و در فیـل چیزی نیست مگر آنکه مثلش در ولع موجود است و با دو بال بر فیل زیادتی دارد. - . التوحید: ۲۸۳ -

ص: ۴۴

**[ترجمه]

بیان

قـال الفیروزآبـادی الجرجس بالکسـر البعوض الصـغار انتهی فـالمراد أن الجرجس أصـغر من سـائر أصـناف البعوض لیوافق أول الکلام و کلام أهل اللغه علی أنه یحتمل أن یکون الحصـر فی الأول إضافیا کما أن الظاهر أنه لا بد من تخصـیصه بالطیور إذ قد یحس من الحیوانـات ما هو أصـغر من البعوض إلا أن یقال یمکن أن یکون للبعوض أنواع صـغار لا یکون شـی ء من الحیوانات أصـغر منهـا و الولغ هنا بالغین المعجمه و فی الکافی بالمهمله و هما غیر مـذکورین فیما عنـدنا من کتب اللغه و الظاهر أنه أیضـا صنف من البعوض و الغرض بیـان کمـال قـدرته تعالی فإن القـدره فی خلق الأشـیاء الصـغار أکثر و أظهر منها فی الکبار کما هو المعروف بین الصناع من المخلوقین (۱) فتبارک الله أحسن الخالقین.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفته: «الجرجس» پشه کوچک. پس منظور یا این است که جرجس از سایر انواع پشه کوچک تر است تا با اول کلام و با سـخن اهل لغت موافق باشد. هر چند که ممکن است حصر در جمله اول اضافی باشد چنانچه ظاهر است که بایـد آن را به پرنـدگان تخصـیص زد چرا که حیوانات دیگری هسـتند که کوچک تر از پشه می باشـند. مگر آنکه گفته شود: شاید پشه انواع کوچکی داشته باشد که هیچ حیوانی کوچک تر از آن نباشد. «الولغ» اینجا با غین و در کافی با عین است و هر دو لفظ در کتابهای لغتی که نزد ما هست ذکر نشـده است و ظاهر آن است که آن نیز نوعی پشه است. و غرض از حدیث بیان کمـال قـدرت خداونـد است زیرا قـدرت در خلقت اشـیاء کوچـک بیشتر و آشـکارتر است نسـبت به اشـیاء بزرگ چنانچه بین سازندگان در مخلوقین معروف است. فتبارک الله أحسن الخالقین.

**[ترجمه]

«۲۰»

یـد، التوحیـد الدَّقَّاقُ عَنِ الْکُلَیْنِیِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِیثَ أَنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ حِینَ کَلَّمَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَادَ إِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی فَجَلَسَ وَ هُوَ سَاکِتٌ لَا یَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَأَنَّکَ جِئْتَ تُعِیدُ بَعْضَ مَا کُنَّا فِیهِ فَقَالَ أَرَدْتُ ذَاکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا أَعْجَبَ هَذَا تُنْکِرُ اللَّهَ وَ تَشْهَدُ أَنِّی ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ الْعَادَهُ

ص: ۴۵

١- هـذا بحسب الدقه و اللطف و كانه عليه السـلام فى هذا المقام، و أمّا بحسب القدره فالامر بالعكس من جهه توفيق الذرات و توديع القوى العظيمه الهائله، قال تعالى: لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ المؤمن: ٥٧. ط.

تَحْمِلُنِی عَلَی ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام فَمَا یَمْنَعُکَ مِنَ الْکَلَامِ قَالَ إِجْلَالًا لَکَ(۱) وَ مَهَابَهً مَا یَنْطِقُ لِسَانِی بَیْنَ یَدَیْکَ فَإِنِّی شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَاظَرْتُ الْمُتَکَلِّمِینَ فَمَا تَدَاخَلَنِی هَیْبَهٌ قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخَلَنِی مِنْ هَیْبَتِکَ قَالَ یَکُونُ ذَلِکَ وَ لَکِنْ أَفْتَحُ عَلَیْکَ بِسُؤَالٍ وَ أَقْبَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَوْ غَیْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ بْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ بَلْ أَنَا غَیْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام فَصِفْ لِی لَوْ کُنْتَ مَصْنُوعاً کَیْفَ کُنْتَ تَکُونُ فَبَقِیَ عَبْدُ الْکَرِیمِ مَلِیّاً لَا یُحِیرُ جَوَاباً وَ وَلَعَ بِخَشَبَهٍ کَانَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُوَ یَقُولُ طَوِیلٌ عَرِیضٌ عَمِیقٌ قَصِیرٌ مُتَحَرِّکٌ سَاکِنٌ کُلُّ ذَلِکَ صِفَهُ خَلْقِهِ (۲) فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام فَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَهَ الصَّنْعَهِ غَیْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَکَ مَصْنُوعاً لِمَا تَجِدُ فِی نَفْسِکَ مِمَّا یَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْکَرِیمِ سَأَلْتَنِی عَنْ مَسْأَلَهٍ لَمْ یَسْأَلْنِی عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَکَ وَ لَا یَسْأَلُنِی أَحَدٌ بَعْدَکَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَبْکَ عَلِمْتَ أَنَّکَ لَمْ تُسْأَلْ فِیمَا مَضَی فَمَا عِلْمُکَ أَنَّکَ لَا تُسْأَلُ فِیمَا بَعْدُ عَلَی أَنَّکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ نَقَضْتَ قَوْلَکَ لِأَنَّکَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَشْیَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سَوَاءٌ فَکَیْفَ قَدَّمْتَ وَ أَخَّرْتَ ثُمَّ قَالَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ أَزِیدُکَ وُضُوحاً أَ رَأَیْتَ لَوْ کَانَ مَعَکَ کِیسٌ فِیهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ هَلْ فِی الْکِیسِ دِینَارٌ فَنَفَیْتَ کَوْنَ الدِّینَارِ فِی الْکِیسِ فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ صِفْ لِیَ الدِّینَارَ وَ کُنْتَ غَیْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ هَلْ کَانَ لَکَ أَنْ تَنْفِیَ کَوْنَ الدِّینَارِ عَنِ الْکِیسِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ قَالَ لَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَالْعَالَمُ أَکْبَرُ وَ أَطْوَلُ وَ أَعْرَضُ مِنَ الْکِیسِ فَلَعَلَّ فِی الْعَالَمِ صَنْعَهً مِنْ حَیْثُ لَا تَعْلَمُ صِفَهَ الصَّنْعَهِ مِنْ غَیْرِ الصَّنْعَهِ فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْکَرِیمِ وَ أَجَابَ إِلَی الْإِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ بَقِیَ مَعَهُ بَعْضٌ فَعَادَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ أَقْلِبُ السُّؤَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اسْأَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی حُدُوثِ الْأَجْسَامِ فَقَالَ إِنِّی مَا وَجَدْتُ شَیْئاً صَغِیراً وَ لَا کَبِیراً إِلَّا وَ إِذَا ضُمَّ إِلَیْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَکْبَرَ وَ فِی ذَلِکَ زَوَالٌ وَ انْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَهِ الْأُولَی وَ لَوْ کَانَ قَدِیماً مَا زَالَ وَ لَا حَالَ لِأَنَّ الَّذِی یَزُولُ وَ یَحُولُ یَجُوزُ أَنْ یُوجَدَ وَ یُبْطَلَ فَیَکُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِی الْحُدُوثِ وَ فِی کَوْنِهِ فِی الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِی الْقِدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَهُ الْأَزَلِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقِدَمِ وَ الْعَدَمِ

۱- فی نسخه: إجلال لک.

۲- و فی نسخه: کل ذلک صنعه خلقه.

فِی شَیْ ءٍ وَاحِدٍ (۱) فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ هَبْکَ عَلِمْتَ فِی جَرْیِ الْحَالَتَیْنِ وَ الزَّمَانَیْنِ عَلَی مَا ذَکَرْتَ وَ اسْتَدْلَلْتَ عَلَی حُدُوثِهَا فَلَوْ بَقِیَتِ الْأَشْیَاءُ عَلَی صِغَرِهَا مِنْ أَیْنَ کَانَ لَکَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَی حُدُوثِهَا فَقَالَ الْعَالِمُ علیه السلام إِنَّمَا نَتَکَلَّمُ عَلَی هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ کَانَ لَا شَیْ ءَ أَدَلَّ عَلَی الْحُدُوثِ مِنْ رَفْعِنَا إِیَّاهُ وَ وَضْعِنَا غَیْرَهُ وَ لَکِنْ أَجَبْتُکَ (۲) مِنْ حَیْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا وَ نَقُولَ(۳) إِنَّ الْأَشْیَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَی صِغَرِهَا لَکَانَ فِی الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَی مَا ضُمَّ شَیْ ءٌ (۴) إِلَی مِثْلِهِ کَانَ أَکْبَرَ وَ فِی جَوَازِ التَّغْیِیرِ عَلَیْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ کَمَا بَانَ فِی تَغْیِیرِهِ دُخُولُهُ فِی الْحَدَثِ (۵) لَیْسَ لَکَ وَرَاءَهُ شَیْ ءٌ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ فَانْقَطَعَ وَ خَزِیَ فَلَمَّا أَنْ کَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ الْتَقَی مَعَهُ فِی الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِیعَتِهِ إِنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ علیه السلام هُوَ أَعْمَی مِنْ ذَلِکَ لَا یُسْلِمُ فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام مَا جَاءَ بِکَ عَلَی هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنُبْصِرَ مَا النَّاسُ فِیهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمْیِ الْحِجَارَهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ أَنْتَ بَعْدُ عَلَی عُتُوِّکَ وَ ضَلَالِکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ فَذَهَبَ یَتَکَلَّمُ فَقَالَ لَهُ لَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ یَدِهِ وَ قَالَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا تَقُولُ وَ لَیْسَ کَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا نَقُولُ وَ هُوَ کَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَکْتَ فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْکَرِیمِ عَلَی مَنْ مَعَهُ فَقَالَ وَجَدْتُ فِی قَلْبِی حَرَارَةً فَرُدُّونِی فَرَدُّوهُ وَ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ.

ج، الإحتجاج روی مرسلا بعض الخبر .

**[ترجمه]توحید: عبد الکریم بن ابی العوجاء در هنگامی که امام صادق علیه السلام با او سخن گفت در روز دوم به سوی حضرت برگشت و نشست و او سکوت کرده بود و هیچ نمی‌گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: گویا تو آمده‌ای بعضی از آنچه را که ما در آن بحث کرده بودیم برگردانی! گفت: ای فرزند رسول خدا این را اراده کرده ام. فرمود: چه عجیب است که تو خدا را انکار میکنی ولی گواهی می‌دهی که من پسر رسول خدایم! گفت: عادت

.ص: ۴۵

مرا بر این داشت. فرمود: پس چه چیز تو را از سخن گفتن باز می‌دارد؟ گفت: اجلال و مهابت تو که زبانم در پیش رویت یارای گفتن ندارد. زیرا که من علما را مشاهده نموده ام و با متکلمان مباحثه کرده ام و هرگز هیبت و ترسی در من داخل نشده مثل آنچه از هیبت تو در دل من داخل شده. حضرت فرمود: این می‌باشد و لیکن من با سؤالی راه را بر تو می گشایم و رو به او آورد و فرمود: تو مصنوعی یا غیر مصنوع؟ ابن ابی العوجاء گفت: بلکه من مصنوع نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود: برایم وصف کن که اگر مصنوع بودی چگونه می‌بودی؟ پس عبد الکریم زمانی طولانی باقی ماند که هیچ جواب نمی‌گفت و به چوبی که در پیش رویش بود ور می‌رفت و می گفت دراز و پهن و عمیق و کوتاه و متحرک و ساکن و هر یک از اینها صفت خلق او است. امام صادق علیه السلام فرمود: پس اگر چنان باشی که صفت صنعت را غیر از اینها ندانی نفس خود را مصنوع قرار ده به جهت آنچه در نفس خود می‌یابی از آنچه در آن حادث می شود از این امور.

عبد الکریم به آن حضرت گفت: مرا از چیزی سؤال کردی که کسی پیش از تو مرا از آن سؤال نکرده و هیچ کس بعد از تو نیز مرا از مثل آن سؤال نخواهد کرد. امام علیه السلام فرمود: گیرم که دانستی که در زمان گذشته از تو در باره آن سؤال نشده پس چه چیز تو را خبر داد که در آینده نیز از این سؤال نخواهی شد با آنکه تو ای عبد الکریم قول خود را شکستی زیرا که تو چنان می پنداری که چیزها از اول برابرند پس چگونه مقدّم داشتی و به تأخیر انداختی؟! بعد از آن فرمود: ای عبد الکریم تو را

وضوح و روشـنی بیفزایم. مرا خبر ده که اگر با تو کیسه باشـد که گوهرها در آن است پس گوینـده به تو گوید که آیا در این کیسه دیناری هست و تو بودن دینار را در کیسه نفی کنی و بگوئی که دینار در آن نیست پس گوینده به تو گوید که دینار را از برایم وصف کن و تو به صـفت آن عـالم نباشـی و نـدانی که آن چیست آیـا تو را روا باشـد که بودن دینار را در کیسه نفی کنی و حـال آنکه تـو نمی دانی؟ گفت: نه. فرمـود: این عـالم از کیسه بزرگـتر و درازتر و پهن تر است پس شایـد که در عـالم صنعتی باشد از آنجا که توصـفت صنعت را از غیر صنعت نمی دانی پس عبد الکریم منقطع و مغلوب شد و بعضی از اصحابش به سوی اسـلام اجابت کردند و بعضـی با او باقی ماندند. روز سوم خدمت امام آمد و گفت: من می خواهم پرسـش متقابلی به شما عرضه دارم، امام فرمود: از هر چه خواهی بپرس. گفت: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟

فرمود: من هیچ جسم خرد و درشتی در این جهان درک نمی کنم جز اینکه در صورت پیوست مثلش به آن بزرگتر می شود و این موضوع زوال و انتقال از حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود زوال و تحولی نمی پذیرفت، زیرا چیزی که زوال پذیرد و حالی به حالی شود رواست که یافت شود و نابود گردد، پس وجودش پس از نبود عین حـدوث است، در حالی که بودنش در ازل عین قدم او است و هرگز صفت ازلیت و عدم، و حدوث و قدم

ص: ۴۶

در یک چیز جمع نگردد.

عبـد الکریم گفت: فرض کن از نظر جریـان دو حـالت خردی و درشـتی و فرض دو زمـان چنـانچه فرمـودی و اسـتدلال کردی حـدوث اجسام را دانستی ولی اگر همه چیز به همان حال خردی می مانـد از چه راه شـما دلیل بر حدوث آن داشتی؟ امام علیه السـلام فرمود: مـا روی همین عـالم موجود گفتگو داریم و البته اگر آن را از میـان برداریم و عـالم دیگری که تو می گوئی به جـای آن گـذاریم دلیـل روشـنتری است بر حـدوث، زیرا دلیلی بهتر و روشـنتر بر حـدوث عالم از این نیست که ما آن را از بن برداریـم و عـالم دیگر بـه جـای آن گـذاریم ولی بـاز هـم روی فرض خـودت هم جـوابت را می دهم؛ اگر همه چیز این عـالم جسـمانی به حال خردی هم بپایـد این فرض صـحیح است که اگر بر هر خردی مثل آن افزوده شود بزرگتر خواهـد شد، همین صحت امکـان تغییر وضـع، آن را از قـدم بیرون آورد چنـانچه تغییر و تحول آن را در حـدوث کشانـد. دیگر دنبـال این سـخن چیزی نداری ای عبد الکریم حرفت تمام شد.

عبـد الکریم درمانـد و رسوا شد. در سال آینده ابن ابی العوجاء در حرم مکه به امام علیه السـلام برخورد و یکی از شـیعیان آن حضـرت به وی گفت: راسـتی ابن ابی العوجـاء راه مسـلمانی گرفته است؟ فرمود: او کوردل تر از این است که مسـلمان شود و چون چشـمش به امـام افتـاد گفت: ای آقـا و مولـای من. امـام به او فرمود: برای چه اینجـا آمـدی؟ گفت: برای عـادت بـدن و همراهی روش کشور و برای تماشای جنون و دیوانگی این مردم که سر تراشند و سنگ پرانند.

امام فرمود: ای عبد الکریم، تو هنوز به سرکشـی و گمراهی خود هستی، خواست شروع به سخن کند، امام فرمود: در حال حج جـدال روا نیست و ردای خود را از دسـتش کشـید و فرمود: اگر واقع مطلب آن است که تو گوئی - بـا اینکه آن نیست که تو گوئی - ما و تو هر دو نجات یافتیم و اگر واقع مطلب این است که ما معتقـدیم - و همین طور هم هست - ما نجات یافتیم و تو

هلاـک شـدی. عبـد الکریم رو به همراهان خود کرد و گفت: دلم دردی گرفت، مرا برگردانیـد، او را برگردانیدنـد و در منزل مرد، خدایش نیامرزاد. - . التوحید: ۲۹۶ -

قسمتی از این حدیث در کتاب احتجاج روایت شده است. - . الاحتجاج: ۳۳۶ -

**[ترجمه]

تنویر

لا یحیر جوابا بالمهمله أی لا یقدر علیه و الولوع بالشی ء الحرص علیه و المبالغه فی تناوله.

قوله: کل ذلک صفه خلقه أی خلق الخالق و الصانع و یمکن أن یقرأ بالتاء أی صفه المخلوقیه و الحاصل أنه لما سأل الإمام علیه السلام عنه أنک لو کنت مصنوعا هل کنت علی غیر تلک الأحوال و الصفات التی أنت علیها الآن أم لا أقبل یتفکر

۱- فی التوحید المطبوع: و لن یجتمع صفه الازل و العدم فی شی ء واحد.
۲- و فی نسخه: اجیبک.
۳- و فی نسخه: فنقول.
۴- و فی نسخه: ما ضم شی ء منه إلی شی ء منه.
۵- و فی نسخه: کما أن فی تغییره دخوله فی الحدث.

فی ذلک فتنبه أن صفاته کلها صفات المخلوقین و کانت معاندته مانعه عن الإذعان بالصانع تعالی فبقی متحیرا فقال علیه السلام إذا رجعت إلی نفسک و وجدت فی نفسک صفه المخلوقین فلم لا تذعن بالصانع فاعترف بالعجز عن الجواب و قال سألتنی عن مسأله لم یسألنی عنها أحد قبلک و لا یسألنی أحد بعدک قوله علیه السلام: هبک أی افرض نفسک أنک علمت ما مضی و سلمنا ذلک لک قال الفیروزآبادی هبنی فعلت أی احسبنی فعلت و اعددنی کلمه للأمر فقط و حاصل جوابه علیه السلام أولا أنک بنیت أمورک کلها علی الظن و الوهم لأنک تقطع بأنک لا تسأل بعد ذلک عن مثلها مع أنه لا سبیل لک إلی القطع به. و أما قوله علیه السلام: علی أنک یا عبد الکریم نقضت قولک یحتمل وجوها الأول أن یکون المراد أن نفیک للصانع مبنی علی أنک تزعم أن لا علیه بین الأشیاء و لا نسبه الوجود و العدم إلیها علی السواء و الاستدلال علی الأشیاء الغیر المحسوسه إنما یکون بالعلیه و المعلولیه فکیف حکمت بعدم حصول الشی ء فی المستقبل فیکون المراد بالتقدم و التأخر العلیه و المعلولیه أو ما یساوقهما.

الثانی أن یکون مبنیا علی ما لعلهم کانوا قائلین به و ربما أمکن إلزامهم بذلک بناء علی نفی الصانع من أن الأشیاء متساویه غیر متفاوته فی الکمال و النقص فالمراد أنک کیف حکمت بتفضیلی علی غیری و هو مناف للمقدمه المذکوره فالمراد بالتقدم و التأخر ما هو بحسب الشرف.

الثالث أن یکون مبنیا علی ما ینسب إلی أکثر الملاحده من القول بالکمون و البروز أی مع قولک بکون کل حقیقه حاصله فی کل شی ء کیف یمکنک الحکم بتقدم بعض الأشیاء علی بعض فی الفضل و الشرف.

قوله علیه السلام: و فی ذلک زوال و انتقال حاصل استدلاله علیه السلام إما راجع إلی دلیل المتکلمین من أن عدم الانفکاک عن الحوادث یستلزم الحدوث أو إلی أنه لا یخلو إما أن یکون بعض تلک الأحوال الزائله المتغیره قدیما أم لا بل یکون کلها حوادث و کل منهما محال أما الأول فلما تقرر عند الحکماء من أن ما ثبت قدمه امتنع عدمه و أما الثانی فللزوم التسلسل بناء علی جریان دلائل إبطاله فی الأمور المتعاقبه و یمکن

أن يكون مبنيا على ما يظهر من الأخبار الكثيره من أن كل قديم يكون واجبا بالذات و لا يكون المعلول إلا حادثا و وجوب الوجود ينافى التغير و لا يكون الواجب محلا للحوادث كما برهن عليه ثم قال ابن أبى العوجاء لو فرضنا بقاء الأشياء على صغرها لم يمكنك الاستدلال على حدوثها بالتغير فأجاب عليه السلام أولا على سبيل الجدل بأن كلامنا كان فى هذا العالم الذى نشاهد فيه التغيرات فلو فرضت رفع هذا العالم و وضع عالم آخر مكانه لا يعتريه التغير فزوال هذا العالم دل على كونه حادثا و إلا لما زال و حدوث العالم الثانى أظهر ثم قال و لكن أجيبك من حيث قدرت بتشديد الدال أى فرضت لأن تلزمنا أو بالتخفيف أى زعمت أنك تقدر أن تلزمنا و هو بأن تفرض فى الأول مكان هذا العالم عالما لا يكون فيه التغير فنقول يحكم العقل بأن الأجسام يجوز عليها ضم شى ء إليها و قطع شى ء منها و جواز التغير عليه يكفى لحدوثها بنحو ما مر من التقرير.

**[ترجمه]«لا يحير جواباً» نتوانست جواب بدهد. «الولوع بالشىء» حرص بر آن و مبالغه در رسيدن به آن. «كل ذلك صفه خلقه» يعنى خلقت خالق و سازنده. و ممكن است با تاء خوانده شود يعنى صفت مخلوقيت. نتيجه آنكه هنگامى كه امام از او سؤال كرد: اگر تو غيرمصنوع بودى آيا بر غير از اين احوال و صفاتى بودى كه الان هستى يا نه، او شروع به تفكر

ص: ۴۷

در اين مسأله كرد و متوجه شد كه صفات او تماماً صفات مخلوقات است ولى لجاجت او مانع از اقرار به صانع (خداوند) شد پس متحير ماند. آنگاه امام عليه السلام فرمود: چرا وقتى به خودت رجوع كردى و صفات مخلوقات را در خودت يافتى به صانع اعتراف نكردى؟! پس او به ناتوانى در جواب اقرار كرد و گفت: از من چيزى پرسيدى كه هيچ كس قبل از تو نپرسيده بود و بعد از تو نيز نخواهد پرسيد. «هبك» فرض كن. فيروزآبادى گفته: «هبنى فعلت» يعنى براى من فرض كن كه انجام دادم و مرا به حساب آور. اين كلمه فقط براى امر است. حاصل جواب امام عليه السلام اين است كه: اولاـ تو تمامى امورت را بر گمان و وهم بنا مى كنى زيرا تو با قاطعيت مى گويى كه بعد از اين هم كسى از تو چنين سؤالى نمى پرسد در حالى كه راهى براى قطع پيدا كردن به اين مطلب نيست.

«على أنك يا عبدالكريم نقضت قولك» اين جمله چند معنا مى تواند داشته باشد:

اول: اينكه تو صانع را نفى مى كنى مبنى بر اين گمان تو است كه عليّتى بين اشياء وجود ندارد و نسبت وجود و عدم به اشياء يكسان است در حالى كه استدلال برچيزهاى غيرمحسوس تنها با عليت و معلوليت ممكن است. پس تو چگونه به عدم حصول چيزى در آينده حكم كردى؟! بنا بر اين منظور از تقدم و تأخر، عليت و معلوليت يا چيزى مساوى اين دو مى باشد.

دوم: اينكه مبنى بر مطلبى باشد كه شايد آنها قائل به آن باشند و چه بسا بتوان آنها را بدان ملزم كرد و آن اينكه بنابر نفى صانع، اشياء در كمال و نقص تفاوتى ندارند پس تو چگونه به برترى من بر ديگران حكم كردى؟! و اين با مقدمهٔ ذكر شده - در كلام وى - منافات دارد. پس منظور از تقدم و تأخر آن نوعى باشد كه بر اساس شرف است.

سوم: اينكه مبنى بر مطلبى باشد كه به اكثر ملحدين نسبت داده مى شود و آن اعتقاد به كمون و بروز است. يعنى با وجود اعتقاد تو به اينكه هر حقيقتى در هر چيزى هست چگونه حكم به تقدم بعضى چيزها بر بعضى ديگر از جهت فضل و شرف

نمودی؟!

«وفی ذلک زوال و انتقال» حاصل استدلال امام یا به دلیل متکلمین برمی گردد که می گویند: عدم انفکاک از حوادث، حدوث را نتیجه می دهد یا به این استدلال برمی گردد که می گوید: از دو حال خارج نیست: یا بعضی از این احوال زوال پذیر و متغیر، قدیم هستند یا اینکه نه، همه آنها حادث هستند و هر دوی این احتمالات محال است. اولی به این دلیل که حکما گفته اند هر چیزی که قدم آن اثبات شود عدمش ممتنع است. و دومی به این دلیل که تسلسل لازم می آید بنا بر اینکه دلایل ابطال تسلسل در امور متعاقب جاری باشد. و ممکن است

ص: ۴۸

استدلال امام مبنی بر مطلبی باشد که از روایات زیادی به دست می آید و آن اینکه هر قدیمی واجب بالذات است و معلول جز حادث نمی تواند باشد و وجوب وجود با تغییر منافات دارد و واجب، محل حوادث نمی تواند باشد - چنانچه بر آن برهان آورده

شده - سپس ابن ابی العوجاء گفت: اگر ما اشیاء را بر همان حالت کوچکی خود فرض کنیم دیگر تو نمی توانی از روی تغییر آنها به حدوثشان استدلال کنی. پس امام علیه السلام اولا با پاسخی جدلی فرمود: سخن ما در همین عالمی بود که تغییرات آن را مشاهده می کنیم پس اگر تو برداشته شدن این عالم و قرار گرفتن عالمی دیگر به جای آن را فرض کنی که تغییر در آن راه نمی یابد، همین برداشته شدن و زوال این عالم دلالت بر حدوث آن دارد که اگر اینگونه نبود زایل نمی شد. حدوث عالم دوم هم که روشن تر است. اما من از راهی که گمان کردی مرا بدان ملزم می کنی جواب تو را می دهم و آن اینکه تو فرض کن از اول به جای این عالم، عالمی بوده که در آن تغییر نبوده، که من جواب می دهم: عقل حکم می کند به اینکه ممکن است چیزی به اجسام اضافه شود یا چیزی از آنها کم شود و امکان تغییر در آن برای حکم به حدوثش کافی است - به همان بیانی که گذشت. -

**[ترجمه]

«۲۱»

ید، التوحید ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ هِشَامٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقِیلَ لَهُ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ عَزَمْتُ فَفُسِخَ عَزْمِی وَ هَمَمْتُ فَنُقِضَ هَمِّی.

**[ترجمه]توحید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به فسخ تصمیم و نقض همت؛ عزم کردم و عزمم را فسخ نمود و قصد نمودم و قصدم را نقض فرمود. - . التوحید: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

یـد، التوحیـد المکتب عن الأسَدیِّ عَن البَرمَکیِّ عَن مُحَمَّدِ بن عَبدُ الرَّحمَنِ الخَزَّازِ عَن سُـلَیمَانِ بنِ جَعفَر عَن عَلیِّ بن الحَکَم عَن هِشَـامِ بن سَالِم قَالَ: حَضَـرْتُ مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلَ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ؟ قَالَ بِتَوْفِیقِهِ وَ إِرْشَادِهِ وَ تَعْرِیفِهِ وَ هِـدَایَتِهِ ،قَـالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْـدِهِ فَلَقِیتُ هِشَـامَ بْنَ الْحَکَمِ فَقُلْتُ لَهُ مَـا أَقُولُ لِمَنْ یَسْأَلُنِی فَیَقُولُ لِی بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ؟ فَقَالَ: إِنْ سَأَلَ سَائِـلٌ فَقَـالَ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ؟ قُلْتُ عَرَفْتُ اللَّهَ جَـلَّ جَلَـالُهُ بِنَفْسِـی لِأَنَّهَـا أَقْرَبُ الْأَشْـیَاءِ إِلَیَّ وَ ذَلِکَ أَنِّی أَجِـدُهَا أَبْعَاضاً مُجْتَمِعَهً، وَ أَجْزَاءً مُؤْتَلِفَهً، ظَـاهِرَهُ التَّرْکِیبِ، مَتِینَهَ الصُّنْعَهِ، مَبْنِیَّهً عَلَى ضُـرُوبٍ مِنَ التَّخْطِیـطِ وَ التَّصْوِیرِ ،زَائِـدَهً مِنْ بَعْـدِ نُقْصَانٍ وَ نَاقِصَهً مِنْ بَعْدِ زِیَـادَهٍ، قَـدْ أُنْشِـئَ لَهَـا حَوَاسُّ مُخْتَلِفَهٌ وَ جَوَارِحُ مُتَبَـایِنَهٌ مِنْ بَصَـرٍ وَ سَـمْعٍ وَ شَامٍّ وَ ذَائِقٍ وَ لَامِسٍ، مَجْبُولَهً عَلَى الضَّعْفِ وَ النَّقْصِ وَ الْمَهَانَهِ، لَا تُدْرِکُ وَاحِدَهٌ مِنْهَا مُدْرَکَ صَاحِبَتِهَا وَ لَا تَقْوَى عَلَى ذَلِکَ عَاجِزَهٌ عَنِ اجْتِلَابِ

ص: ۴۹

الْمَنَافِعِ إِلَيْهَا وَ دَفْعِ الْمَضَارِّ عَنْهَا وَ اسْتَحَالَ فِي الْعُقُولِ وُجُودُ تَأْلِيفٍ لَا مُؤَلِّفَ لَهُ وَ ثَبَاتِ صُورَةٍ لَا مُصَوِّرَ لَهَا فَعَلِمْتُ أَنَّ لَهَا خَالِقاً خَلَقَهَا وَ مُصَوِّراً صَوَّرَهَا مُخَالِفاً لَهَا فِي جَمِيعِ جِهَاتِهَا(۱) قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُه: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ.

**[ترجمه]توحید: هشام بن سالم گفت که در نزد محمد بن نعمان احول حاضر شدم پس مردی رو به او کرد و گفت: پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ گفت: به توفیق و ارشاد و تعریف و هدایتش. هشام می‌گوید: از نزد او بیرون رفتم و هشام بن حکم را ملاقات نمودم و به او گفتم: چه بگویم به کسی که از من سؤال می‌کند پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ هشام گفت: اگر سائلی سؤال کند و بگوید که پروردگار خود را به چه چیز شناختی می‌گویم: خدای جلّ جلاله را به نفس خود شناختم. زیرا که آن نزدیکترین چیزها است در نزد من و بیانش آن است که من آن را ابعاض مجتمع و اجزاء با یکدیگر آمیخته می یابم که ترکیبش ظاهر و ساختنش آشکار است و بر نوعی چند از مرزبندی و تصویر بنا شده و بعد از نقصان زیادتی دارد و بعد از زیادتی نقصان دارد و از برایش حواس مختلف و جوارح متباین ایجاد شده از دیده و گوش و بوینده و چشنده و لمس کننده که حواس پنجگانه باشد و بر ضعف و نقصان و خواری خلق شده و هیچ یک از آن حواس نمی‌تواند که دریافته حاسه دیگر را دریابد و بر آن قوت ندارد و عاجز است از کشیدن

ص: ۴۹

منفعتها به سوی خود و دفع کردن مضرتها از خود و از نظر عقول وجود تالیفی بدون مؤلف و ثبات صورتی که صورت دهنده ندارد محال است. پس دانستم که آن را آفریننده‌ای است که آن را آفریده و نگارنده‌ای که آن را نگاشته که با آن در همه جهاتش مخالفت دارد. خدای عزّ و جلّ فرموده: «و فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» - . ذاریات / ۲۱ - {و

در خود شما پس مگر نمی بینید؟} - . التوحید: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۲۳»

يد، التوحيد الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمَأْمُونِ الْقُرَشِيِّ (۲) عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ (۳) عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ إِنَّ لِي مَسْأَلَةً تَسْتَأْذِنُ لِي عَلَى صَاحِبِكَ فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا جَمَاعَةً مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمَا أَجَابُونِي بِجَوَابٍ مُشْبِعٍ فَقُلْتُ هَلْ لَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي بِهَا فَلَعَلَّ عِنْدِي جَوَاباً تَرْتَضِيهِ فَقَالَ إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَلْقَى بِهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ أَ تَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ لَهُ مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ لَكَ صَانِعاً فَقَالَ وَجَدْتُ نَفْسِي لَا تَخْلُو مِنْ إِحْدَى جِهَتَيْنِ إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلَا أَخْلُو مِنْ أَحَدِ مَعْنَيَيْنِ إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً أَوْ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً فَقَدِ اسْتَغْنَيْتُ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنْعَتِهَا وَ إِنْ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدُومَ لَا يُحْدِثُ شَيْئاً فَقَدْ ثَبَتَ الْمَعْنَى الثَّالِثُ أَنَّ لِي صَانِعاً وَ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَقَامَ وَ مَا أَجَابَ جَوَاباً.

**[ترجمه]توحید: هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیصانی به من گفت که مرا مسأله ایست آیا برایم از صاحبت(امام) اذن می‌طلبی؟ چرا که من جماعتی از علماء را از آن سؤال کردم و مرا به جواب سیرکننده جواب ندادند. من گفتم: آیا مایلی مرا

به آن مسأله خبر دهی شاید که در نزد من جوابی باشد که تو آن را بپسندی؟ ابو شاکر گفت: من دوست دارم که به واسطه آن أبا عبدالله(امام) را ملاقات کنم. پس از برایش رخصت طلبیدم و او داخل شد و به حضرت گفت: اجازه سؤال می‌دهی؟ فرمود: سؤال کن از آنچه برایت رخ داده. ابو شاکر گفت: دلیل بر اینکه تو را صانعی هست چیست؟ حضرت فرمود: من نفس خود را چنان یافتم که از دو حال خارج نیست؛ یا من آن را ساخته‌ام که از دو حال خارج نیست؛ یا آنست که من آن را ساخته ام در حالی که موجود بوده یا من آن را ساخته ام در حالی که معدوم بوده پس اگر من آن را ساخته باشم و موجود بوده به وجودش از ساختنش بی نیاز بوده‌ام و اگر معدوم بوده، تو می دانی که معدوم، چیزی را پدید نمی آورد پس معنی سوم ثابت شد و آن این است که مرا صانعی هست و آن پروردگار عالمیان است پس ابو شاکر برخاست و هیچ جواب نگفت. - . التوحید: ۲۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

هذا برهان متین مبنی علی توقف التأثیر و الإیجاد علی وجود الموجد و المؤثر و الضروره الوجدانیه حاکمه بحقیتها و لا مجال للعقل فی إنکارها.

**[ترجمه]این برهان استواری است مبنی بر توقف تأثیر و ایجاد بر وجود مؤثر و ایجاد کننده و ضرورت وجدان حکم به حق بودن آن می کند. و عقل هیچ راهی برای انکارش ندارد.

**[ترجمه]

«۲۴»

ید، التوحید أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ مَعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَعْقُوبَ الْهَاشِمِیِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ أَ لَیْسَ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَلَی فَقَالَ لَهُ أَنَا أَخْلُقُ فَقَالَ لَهُ کَیْفَ تَخْلُقُ قَالَ أُحْدِثُ فِی الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَلْبَثُ عَنْهُ فَیَصِیرُ دوابا [دَوَابَ فَأَکُونُ أَنَا الَّذِی خَلَقْتُهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

ص: ۵۰

۱- و فی نسخه: مخالفا لها فی جمیع صفاتها.

۲- لم نقف علی ترجمته.

۳- لعله هو أبو حفص الملقب بزحل الذی ترجمه النجاشیّ فی رجاله ص ۲۰۲ قال: عربی بصری مخلط، له کتاب.

عليه السلام: أَ لَيْسَ خَالِقُ الشَّيْ ءِ يَعْرِفُ كَمْ خَلَقَهُ قَالَ لَهُ بَلَى قَالَ فَتَعْرِفُ الذَّكَرَ مِنْهَا مِنَ الْأُنْثَى وَ تَعْرِفُ كَمْ عُمُرُهَا فَسَكَتَ.

**[ترجمه]توحید: مروان بن مسلم گفت: ابن ابی العوجاء بر امام صادق علیه السلام داخل شد و گفت: مگر نه این است که تو گمان می کنی خدا آفریننده هر چیزی است؟ امام علیه السلام فرمود: بلی. ابن ابی العوجاء گفت: من خلق می کنم و چیزی را می آفرینم. حضرت فرمود: چگونه خلق می کنی؟ گفت: در جای معین غائط می کنم و و درندگی می نمایم پس آن غائط جنبندگانی چند می شود پس من آن کسی باشم که اینها را خلق کرده ام! حضرت فرمود:

ص: ۵۰

آیا چنان نیست که آفریننده هر چیزی بداند که آفریده اش چند و چون است؟ گفت: بلی. فرمود: آیا تو می دانی کدام یک از آنها نر است و کدام ماده و می دانی عمر هر یک چقدر است؟! ابن ابی العوجاء خاموش شد. - . التوحید: ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

یـد، التوحیـد ابْنُ الْوَلِیـدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ مَنْصُورٍ (۱) قَالَ لِی هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ کَانَ زِنْدِیقٌ بِمِصْرَ یَبْلُغُهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَخَرَجَ إِلَی الْمَدِینَهِ لِیُنَاظِرَهُ فَلَمْ یُصَادِفْهُ بِهَا فَقِیلَ لَهُ هُوَ بِمَکَّهَ فَخَرَجَ الزِّنْدِیقُ إِلَی مَکَّهَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَارَبَنَا الزِّنْدِیقُ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الطَّوَافِ فَضَرَبَ کَتِفَهُ کَتِفَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ علیه السلام مَا اسْمُکَ قَالَ اسْمِی عَبْدُ الْمَلِکِ قَالَ فَمَا کُنْیَتُکَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَمَنِ الْمَلِکُ الَّذِی أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ أَ مِنْ مُلُوکِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوکِ الْأَرْضِ وَ أَخْبِرْنِی عَنِ ابْنِکَ أَ عَبْدُ إِلَهِ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الْأَرْضِ فَسَکَتَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ قُلْتُ لِلزِّنْدِیقِ أَ مَا تَرُدُّ عَلَیْهِ فَقَبَّحَ قَوْلِی فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَأْتِنَا فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَتَاهُ الزِّنْدِیقُ فَقَعَدَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ لِلزِّنْدِیقِ أَ تَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتاً وَ فَوْقاً قَالَ نَعَمْ قَالَ فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا قَالَ لَا قَالَ فَمَا یُدْرِیکَ بِمَا تَحْتَهَا قَالَ لَا أَدْرِی إِلَّا أَنِّی أَظُنُّ أَنْ لَیْسَ تَحْتَهَا شَیْ ءٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَیْقِنْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَصَعِدْتَ إِلَی السَّمَاءِ قَالَ لَا قَالَ فَتَدْرِی مَا فِیهَا قَالَ لَا قَالَ فَعَجَباً لَکَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَصْعَدْ إِلَی السَّمَاءِ وَ لَمْ تَجُزْ هُنَالِکَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاحِدٌ مَا فِیهِنَّ وَ هَلْ یَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا یَعْرِفُ فَقَالَ الزِّنْدِیقُ مَا کَلَّمَنِی بِهَذَا أَحَدٌ غَیْرُکَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَنْتَ فِی شَکٍّ مِنْ ذَلِکَ فَلَعَلَّ هُوَ أَوْ لَعَلَّ لَیْسَ هُوَ قَالَ الزِّنْدِیقُ وَ لَعَلَّ ذَاکَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَیُّهَا الرَّجُلُ لَیْسَ لِمَنْ لَا یَعْلَمُ حُجَّهٌ عَلَی مَنْ یَعْلَمُ فَلَا حُجَّهَ لِلْجَاهِلِ یَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ تَفَهَّمْ عَنِّی فَإِنَّا لَا نَشُکُّ فِی اللَّهِ أَبَداً أَ مَا تَرَی الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ یَلِجَانِ

ص: ۵۱

١- أورده النجاشیّ فی ص ١٧٦ من رجاله، قال: علی بن منصور أبو الحسن کوفیّ، سکن بغداد، متکلم، من أصحاب هشام، له کتب: منها کتاب التدبیر فی التوحید و الإمامه.

لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانُهُمَا فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا وَ لَا يَرْجِعَانِ فَلِمَ يَرْجِعَانِ وَ إِنْ لَمْ يَكُونَا مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَاراً وَ النَّهَارُ لَيْلًا اضْطُرَّا وَ اللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ إِلَى دَوَامِهِمَا وَ الَّذِي اضْطَرَّهُمَا أَحْكَمُ مِنْهُمَا وَ أَكْبَرُ مِنْهُمَا قَالَ الزِّنْدِيقُ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَ تَظُنُّونَهُ بِالْوَهْمِ فَإِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ وَ إِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمُ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ وَ الْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طِبَاقِهَا فَلَا يَتَمَاسَكَانِ وَ لَا يَتَمَاسَكُ مَنْ عَلَيْهِمَا فَقَالَ الزِّنْدِيقُ أَمْسَكَهُمَا وَ اللَّهِ رَبُّهُمَا وَ سَيِّدُهُمَا فَآمَنَ الزِّنْدِيقُ عَلَى يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ آمَنَتِ الزَّنَادِقَةُ عَلَى يَدَيْكَ فَقَدْ آمَنَتِ الْكُفَّارُ عَلَى يَدَيْ أَبِيكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اجْعَلْنِي مِنْ تَلَامِذَتِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ خُذْهُ إِلَيْكَ فَعَلِّمْهُ فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَ أَهْلِ الشَّامِ وَ حَسُنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

ج، الإحتجاج عن هشام بن الحكم مثله

**[ترجمه]توحید: هشام بن حکم گفت: زندیقی در مصر بود که از امام صادق علیه السلام خبر به او رسیده بود. پس به سوی مدینه روانه شد تا با آن حضرت مباحثه کند و چون به مدینه رسید حضرت را در آنجا نیافت. احوال پرسید به او گفتند که حضرت در مکه تشریف دارد، پس آن زندیق به سوی مکه بیرون آمد و ما در آن سفر با امام صادق علیه السلام بودیم آن زندیق به ما نزدیک شد و ما با امام صادق علیه السلام در طواف بودیم پس شانه اش را به شانه امام زد امام به او فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: اسم من عبد الملک است. فرمود: کنیه تو چیست؟ گفت: ابو عبد اللّه. حضرت فرمود: آن پادشاهی که تو بنده اوئی کیست آیا از پادشاهان آسمان است یا از پادشاهان زمین؟ و مرا خبر ده از پسرت که بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ زندیق خاموش شد. امام علیه السلام فرمود: آنچه خواهی بگو تا با تو مناظره شود. هشام بن حکم می گوید: من به آن زندیق گفتم: آیا جواب حضرت را نمی گوئی؟ زندیق قول مرا زشت شمرد. بعد از آن امام صادق علیه السلام به زندیق فرمود: چون از طواف فارغ شوم به نزد ما بیا. چون امام فارغ شد زندیق به خدمتش آمد و در پیش رویش نشست و ما در نزد او جمع بودیم، پس به آن زندیق فرمود: آیا می دانی که زمین را پایین و بالایی است؟ گفت: آری. فرمود: در زیر آن داخل شده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: پس چه می‌دانی که در زیر آن چه چیز است؟ گفت: نمی‌دانم مگر آنکه گمان دارم که در زیر آن چیزی نیست. امام علیه السلام فرمود: گمان، نشانه عجز است تا وقتی که یقین نداری. آنگاه فرموده: به آسمان بالا رفته‌ای؟ گفت: نه. فرمود: می‌دانی که در آن چه چیز است؟ گفت: نه. فرمود: از تو تعجب می کنم که به مشرق نرسیده و به مغرب نرسیده و در زیر زمین فرو نرفته و به آسمان بالا نرفته و از آنجا درنگذشته‌ای که آنچه را که در پس آنها است بشناسی با این حال تو آنچه را که در اینها است انکار می کنی! و آیا عاقل انکار می کند آنچه را که نمی‌داند؟! زندیق گفت: کسی غیر از تو به این طریق با من سخن نگفت. امام علیه السلام فرمود: پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه‌ای و می گوئی که شاید چنین باشد و شاید که چنین نباشد. زندیق گفت: شاید این گونه باشد. امام علیه السلام فرمود: ای مرد کسی را که نمیداند بر کسی که میداند حجتی نیست و جاهل را حجتی نیست. ای مرد مصری از من بفهم و یادگیر زیرا که ما هرگز در خدا شک نمی... کنیم. آیا آفتاب و شب و روز را نمی بینی که در یکدیگر داخل می‌شوند

و مکانشان جز همان مکانی که دارنـد نیست. پس اگر قـدرت بر این دارنـد که بروند و برنگردند چرا برمی گردند و اگر ناچار نباشـند چرا شب، روز نمی گردد و روزف شب نمی‌شـود؟ ای مرد مصـری به خـدا سوگنـد که اینهـا به سـوی دوامی که دارند ناچارنـد و کسـی که اینهـا را ناچـار گردانیـده از اینهـا اسـتوارتر و از اینهـا بزرگتر است. زنـدیق گفت: راست گفتی. امام علیه السـلام فرمود: ای مرد مصری آن عقیده‌ای که شما به سوی آن می‌روید و به وهم آن را گمان می کنید که دهر چنان باشد که ایشان را ببرد پس چرا ایشان را بر نمی گردانـد و اگر چنان باشد که ایشان را برگرداند چرا ایشان را نمی‌برد. پس اینها ناچارند و هیچ اختیار ندارند. ای مرد مصـری آسمان بلند شده و زمین پست شده، پس چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد و چرا زمین سرازیر نمی‌شود در بالای طبقات خود پس هیچ یک نتوانند که خود را نگاه دارند و هر که بر روی آنها است یکدیگر را نگاه ندارند. زنـدیق گفت: خـدا که پروردگار و سـید اینها است اینها را نگاه داشـته و زنـدیق بر دست امام صادق علیه السـلام ایمان آورد. حمران بن اعین به حضـرت گفت: فـدای تو گردم اگر زندیقان به دست تو ایمان آورند عجب نباشد زیرا که کافران به دست پـدرت ایمـان می آوردنـد. پس آن مؤمنی که بر دست امام صادق علیه السـلام ایمان آورده بود گفت: مرا از شاگردان خویش گردان. امـام صـادق علیه السـلام به هشـام بن حکم فرمـود: او را نزد خود بگیر و تعلیم ده. پس هشـام او را تعلیم داد و آن مرد معلم اهل مصـر و اهل شام شـد که ایمان را به ایشان تعلیم میـداد و پاکیش خوب شد به مرتبه‌ای که امام صادق علیه السـلام به آن خوشنود گردید. -. التوحید: ۲۹۳ -

این حدیث در کتاب احتجاج هم روایت شده است. -. الاحتجاج: ۳۳۴ -

**[ترجمه]

إيضاح

قوله علیه السـلام: فمن الملک لعله علیه السلام سلک أولا فی الاحتجاج علیه مسلک الجدل لبنائه علی الأمر المشهور عند الناس أن الاـسم مطابق لمعناه و یحتمل أن یکون علی سبیل المطایبه و المزاح لبیان عجزه عن فهم الواضـحات و رد الجواب عن أمثال تلـک المطایبـات أو یکون منبهـا علی مـا ارتکز فی العقول من الإذعـان بوجود الصانع و إن أنکروه ظاهرا لکفرهم و عنادهم ثم ابتـدأ علیه السـلام بـإزاله إنکـار الخصم و إخراجه منه إلی الشک لتسـتعد نفسه لقبول الحق فأزال إنکاره بأنه غیر عالم بما تحت الأرض و لیس له سبیل إلی الجزم بأن لیس تحتها شی ء ثم زاده بیانا بأن السماء التی لم یصعدها کیف یکون له الجزم و المعرفه بمـا فیهـا و ما لیس فیها و کـذا المشـرق و المغرب فلما عرف قبـح إنکاره و تنزل عنه و أقر بالشک بقوله و لعل ذاک أخـذ علیه السـلام فی هـدایته و قـال لیس للشاک دلیل و للجاهل حجه فلیس لک إلا طلب الـدلیل فاسـتمع و تفهم فإنا لا نشک فیه أبـدا و المراد بولوج الشمس و القمر غروبهما أو دخولهما بالحرکات

الخاصه فی بروجهما و بولوج اللیل و النهار دخول تمام کل منهما فی الآخر أو دخول بعض من کل منهما فی الآخر بحسب الفصول.

و حاصل الاستدلال أن لهذه الحرکات انضباطا و اتساقا و اختلافا و ترکبا فالانضباط یدل علی عدم کونها إرادیه کما هو المشاهد من أحوال ذوی الإرادات من الممکنات و الاختلاف یدل علی عدم کونها طبیعیه فإن الطبیعه العادمه للشعور لا تختلف مقتضیاتها کما نشاهد من حرکات العناصر کما قالوا إن الطبیعه الواحده لا تقتضی التوجه إلی جهه و الانصراف عنه و یمکن أن یقال حاصل الدلیل راجع إلی ما یحکم به الوجدان من أن مثل تلک الأفعال المحکمه المتقنه الجاریه علی قانون الحکمه لا یصدر عن الدهر و الطبائع العادمه للشعور و الإراده و إلی هذا یرجع قوله علیه السلام: إن کان الدهر یذهب بهم أی الدهر العدیم الشعور کیف یصدر عنه الذهاب الموافق للحکمه و لا یصدر عنه بدله الرجوع أو المراد أنه لم یقتضی طبعه ذهاب شی ء و لا یقتضی رده و بالعکس بناء علی أن مقتضیات الطبائع تابعه لتأثیر الفاعل القادر القاهر و یمکن أن یکون المراد بالذهاب بهم إعدامهم و بردهم إیجادهم و المراد بالدهر الطبیعه کما هو ظاهر کلام أکثر الدهریه أی نسبه الوجود و العدم إلی الطبائع الإمکانیه علی السواء فإن کان الشی ء یوجد بطبعه فلم لا یعدم فترجح أحدهما ترجح بلا مرجح یحکم العقل باستحالته و یجری جمیع تلک الاحتمالات فی قوله علیه السلام: السماء مرفوعه إلی آخر کلامه و قوله علیه السلام: لم لا تسقط السماء علی الأرض أی لا تتحرک بالحرکه المستقیمه حتی تقع علی الأرض و قوله و لم لا تنحدر الأرض أی تتحرک إلی جهه التحت حتی تقع علی أطباق السماء أو المراد الحرکه الدوریه فیغرق الناس فی الماء فیکون ضمیر طباقها راجعا إلی الأرض و طباق الأرض أعلاها أی تنحدر الأرض بحیث تصیر فوق ما علا منها الآن قوله علیه السلام: فلا یتماسکان أی فی صوره السقوط و الانحدار أو المراد فظهر أنه لا یمکنهما التمسک بأنفسهما بل لا بد من ماسک یمسکهما.

أقول: تفصیل القول فی شرح تلک الأخبار الغامضه یقتضی مقاما آخر و إنما نشیر فی هذا الکتاب إلی ما لعله یتبصر به أولو الأذهان الثاقبه من أولی الألباب

و سنبسط الكلام فيها فی كتاب مرآه العقول إن شاء الله تعالى.

**[ترجمه]«فمن الملک» شاید امام علیه السلام برای احتجاج علیه او در اول، بنابر امر مشهور در بین مردم که اسم مطابق معنایش است، راه جدل را پیموده. و ممکن است از راه شوخی و مزاح بوده تا ناتوانی او از فهم واضحات را نشان دهد. و او نیز جواب دادن به اینگونه شوخی ها را رد کرد و یا اینکه امام او را نسبت به اقرار به صانع که در عقول ثابت است متنبّه ساخت هر چند که آنها در ظاهر به دلیل کفر و عنادشان آن را انکار می کنند. سپس امام علیه السلام شروع به از بین بردن انکار وی و خارج ساختن او از آن حالت به سوی شک نمود تا اینکه نفسش آماده قبول حق شود. پس انکار وی را اینگونه از بین برد که او به آنچه زیرزمین است آگاه نیست و راهی ندارد که یقین کند چیزی زیر زمین نیست. سپس اینگونه افزود که آسمانی را که وی در آن بالا نرفته چگونه می تواند یقین و معرفت به آنچه در آن است و در آن نیست پیدا کند. پس هنگامی که وی زشتی انکارش را فهمید و از آن دست برداشت و به شک اقرار کرد و گفت: «لعل ذاک»، امام شروع به هدایت او کرد و فرمود: برای شک کننده دلیلی و برای جاهل، حجتی نیست پس تو راهی نداری جز طلب دلیل، پس گوش کن و بفهم! زیرا ما هرگز در خدا شک نمی کنیم. منظور از ولوج خورشید و ماه، غروب آنها یا داخل شدن آنها با حرکاتی

ص: ۵۲

خاص در برجهایشان است. و منظور از ولوج شب و روز داخل شدن تمام هر یک از آنها در دیگری یا بعضی از آنها در دیگری بر حسب فصلها است.

و حاصل استدلال این است که برای این حرکات، انضباط و نظم و اختلاف و ترکّب است. نظم آنها بر غیرارادی بودنشان دلالت دارد چنانچه ما از احوال مخلوقات صاحب اراده مشاهده می کنیم [که نظم همیشگی ندارند] و اختلاف این حرکات نشان می دهد که طبیعی نیستند زیرا مقتضیات طبیعت بدون شعور، مختلف نمی شود چنانچه از حرکات عناصر مشاهده می کنیم و چنانچه گفته اند: طبیعت واحد اقتضای توجه به جهتی و انصراف از آن را ندارد. و ممکن است گفته شود حاصل دلیل امام به این حکم وجدان برمی گردد که امثال اینگونه افعال محکم و استوار جاری بر اساس قانون حکمت، از دهر و طبایع بدون شعور و اراده صادر نمی شود و این سخن امام که «إن كان الدهر يذهب بهم» به همین مطلب برمی گردد. یعنی چگونه از دهر بدون شعور، رفتن موافق حکمت صادر می شود و به جای آن، بازگشتن صادر نمی شود؟! یا منظور این است که طبع آن نه مقتضی رفتن چیزی است و نه برگشتن آن و برعکس، بنا بر اینکه مقتضیات طبایع تابع تأثیر فاعل قادر مسلط هستند. و ممکن است منظور از بردن آنها، معدوم کردنشان و از بازگرداندن آنها، ایجاد کردنشان باشد. و منظور از دهر، طبیعت است چنانچه از ظاهر کلام اکثر دهریون مشخص است. یعنی نسبت وجود و عدم به طبایع امکانی یکسان است. پس اگر شیء به طبع خود ایجاد می شود پس چرا معدوم نمی شود. پس ترجح یکی از آنها ترجح بدون مرجح است که عقل، حکم به محال بودن آن می کند. و تمام این احتمالات در سخن امام «السماء مرفوعه» تا آخر سخن، مطرح است.

«لم لا تسقط السمآء على الأرض» یعنی با حرکت مستقیم حرکت نمی کند تا بر زمین بیفتد. «لم لا تنحدر الأرض» یعنی به جهت پایین حرکت نمی کند تا بر طبقات آسمان واقع شود. یا منظور حرکت دورانی است که مردم را در آب غرق کند. که ضمیر «طبقها» به زمین برگردد. «طباق الأرض» یعنی بالای زمین. یعنی زمین سرازیر شود به گونه ای بالای آن قسمتی که

اکنون بالا است قرار گیرد. «فلا یتماسکان» یعنی در صورت سقوط و سرازیر شدن یا منظور آن است که روشن شد که آن دو نمی توانند خودشان را نگه دارند بلکه حتما باید نگاه‌دارنده ای باشد که آنها را نگه دارد.

مؤلف: بسط سخن در شرح این روایات پیچیده مقام دیگری می طلبد. و ما در این کتاب تنها به اموری اشاره می کنیم تا شاید تیزهوشان از عقلا نسبت به آن بصیرت پیدا کنند.

ص: ۵۳

و به زودی سخن در باره این روایات را در کتاب مرآه العقول بسط خواهیم داد: إن شاء الله تعالی.

**[ترجمه]

«۲۶»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام لَمَّا تَوَعَّدَ (۱) رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْیَهُودَ وَ النَّوَاصِبَ فِی جَحْدِ النُّبُوَّهِ وَ الْخِلَافَهِ قَالَ مَرَدَهُ الْیَهُودِ وَ عُتَاهُ النَّوَاصِبِ (۲)مَنْ هَذَا الَّذِی یَنْصُرُ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً عَلَی أَعْدَائِهِمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِلَا عَمَدٍ مِنْ تَحْتِهَا وَ لَا عِلَاقَهٍ مِنْ فَوْقِهَا تَحْبِسُهَا مِنَ الْوُقُوعِ عَلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ یَا أَیُّهَا الْعِبَادُ وَ الْإِمَاءُ أُسَرَائِی وَ فِی قَبْضَتِی الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِکُمْ لَا مَنْجَی لَکُمْ مِنْهَا إِنْ هَرَبْتُمْ وَ السَّمَاءُ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ لَا مَحِیصَ لَکُمْ عَنْهَا إِنْ ذَهَبْتُمْ فَإِنْ شِئْتُ أَهْلَکْتُکُمْ بِهَذِهِ وَ إِنْ شِئْتُ أَهْلَکْتُکُمْ بِتِلْکَ ثُمَّ مَا فِی السَّمَاوَاتِ مِنَ الشَّمْسِ الْمُنِیرَهِ فِی نَهَارِکُمْ لِتَنْتَشِرُوا فِی مَعَایِشِکُمْ وَ مِنَ الْقَمَرِ الْمُضِی ءِ لَکُمْ فِی لَیْلِکُمْ لِتُبْصِرُوا فِی ظُلُمَاتِهِ وَ إِلْجَائِکُمْ بِالاسْتِرَاحَهِ بِالظُّلْمَهِ إِلَی تَرْکِ مُوَاصَلَهِ الْکَدِّ الَّذِی یَنْهَکُ (۳) أَبْدَانَکُمْ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ الْمُتَتَابِعَیْنِ الْکَادَّیْنِ عَلَیْکُمْ بِالْعَجَائِبِ الَّتِی یُحْدِثُهَا رَبُّکُمْ فِی عَالَمِهِ مِنْ إِسْعَادٍ وَ إِشْقَاءٍ وَ إِعْزَازٍ وَ إِذْلَالٍ وَ إِغْنَاءٍ وَ إِفْقَارٍ وَ صَیْفٍ وَ شِتَاءٍ وَ خَرِیفٍ وَ رَبِیعٍ وَ خِصْبٍ وَ قَحْطٍ وَ خَوْفٍ وَ أَمْنٍ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ الَّتِی جَعَلَهَا اللَّهُ مَطَایَاکُمْ لَا تَهْدَأُ (۴) لَیْلًا وَ لَا نَهَاراً وَ لَا تَقْتَضِیکُمْ عَلَفاً وَ لَا مَاءً وَ کَفَاکُمْ بِالرِّیَاحِ مَئُونَهَ تَسْیِیرِهَا بِقُوَاکُمْ الَّتِی کَانَتْ لَا تَقُومُ بِهَا لَوْ رَکَدَتْ عَنْهَا الرِّیَاحُ لِتَمَامِ مَصَالِحِکُمْ وَ مَنَافِعِکُمْ وَ بُلُوغِ الْحَوَائِجِ لِأَنْفُسِکُمْ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ وَابِلًا وَ هَطْلًا وَ رَذَاذاً (۵) لَا یُنْزِلُ عَلَیْکُمْ دَفْعَهً وَاحِدَهً فَیُغْرِقَکُم وَ یُهْلِکَ مَعَایِشَکُمْ لَکِنَّهُ یُنْزِلُ مُتَفَرِّقاً مِنْ عَلًا حَتَّی یَعُمَّ الْأَوْهَادَ وَ التِّلَالَ وَ التِّلَاعَ (۶)فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها فَیُخْرِجُ نَبَاتَهَا وَ ثِمَارَهَا وَ حُبُوبَهَا وَ بَثَّ فِیها

ص: ۵۴

۱- أی هدّد.

۲- العتاه. جمع للعاتی و هو المستکبر و من جاوز الحد.

۳- أی یدنف و یضنی.

۴- المطایا جمع للمطیه و هی الدابّه التی ترکب. و لا تهدأ أی لا تسکن.

۵- الوابل: المطر الشدید. الهطل- بفتح الهاء-: المطر الضعیف الدائم. و تتابع المطر المتفرق العظیم القطر. الرذاذ کسحاب: المطر

الضعيف، أو الساكن الدائم الصغار القطر كالغبار، أو هو بعد الطل.

۶- جمع للتلعه: ما ارتفع من الأرض و ما انهبط منها، من الاضداد. و لعلّ المراد فى الخبر المعنى الثانى.

مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ مِنْهَا مَا هُوَ لِأَكْلِكَمْ وَ مَعَايِشِكَمْ وَ مِنْهَا سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ حَافِظَةٌ عَلَيْكَمْ لِأَنْعَامِكَمْ لِئَلَّا تَشُذَّ عَلَيْكَمْ خَوْفاً مِنِ افْتِرَاسِهَا لَهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ الْمُرَبِّيَةِ لِحُبُوبِكُمْ الْمُبَلِّغَةِ لِثِمَارِكُمْ النَّافِيَةِ لركـد [لِرُكُودِ] الْهَوَاءِ وَ الْأَقْتَارِ عَنْكُمْ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ يَحْمِلُ أَمْطَارَهَا وَ يَجْرِي بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَصُبُّهَا مِنْ حَيْثُ يُؤْمَرُ لَآياتٍ دَلَائِلَ وَاضِحَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يَتَفَكَّرُونَ بِعُقُولِهِمْ أَنَّ مَنْ هَذِهِ الْعَجَائِبُ مِنْ آثَارِ قُدْرَتِهِ قَادِرٌ عَلَى نُصْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ آلِهِمَا عليهم السلام عَلَى مَنْ يَشَاءُ.

**[ترجمه]تفسیر منسوب: امام علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یهود و ناصبیان در انکار نبوت و خلافت وعدهٔ عذاب داد. آنها گفتند: چه کسی محمد و علی را علیه دشمنانشان یاری می کند؟ پس خداوند عزوجل نازل فرمود: همانا در آفرینش آسمانها و زمین بدون هیچ ستونی از زیرش و یا بندی از بالایش که آن را از افتادن روی شما نگه دارد [نشانه هایی برای شما است]. و شما ای بندگان من از زن و مرد، اسیران من هستید و زمین زیر شما در قبضه من است. اگر بگریزید هیچ پناهگاهی برای شما از آن نیست. و آسمان بالای سرتان در قبضه من است که اگر بروید هیچ راه فراری از آن برایتان نیست. پس اگر بخواهم شما را به آسمانها و اگر بخواهم به زمین هلاک می کنم. و نیز در آنچه که در آسمانهاست [نشانه هایی برای شما است] مثل خورشید نورانی در روزتان که برای کسب و کارتان پراکنده می شوید و ماه روشن در شب شما تا در تاریکی هایش ببینید و کشاندن شما به استراحت با تاریکی با ترک تلاش و رنجی که بدنهای شما را فرسوده سازد و نیز در آمد و شد شب و روز در پی هم که بدون تخلف بر شما وارد می شوند همراه با عجایبی که پروردگار شما در عالمش ایجاد می کند از سعادت و شقاوت و عزت و ذلّت و غناء و فقر و تابستان و زمستان و پاییز و بهار و فراوانی و قحطی و ترس و امنیت. و در کشتی هایی که در دریاها برای نفع مردم جاری می شود که این کشتی ها را مرکب هایی برای شما قرار داد که شب و روز خسته نمی شوند و از شما علف و آب نمی خواهند و بادها را به جای هر هزینه ای برای شما قرار داد که باعث حرکت آنها می شود. که اگر این بادها می ایستاد قوای شما بر آنها توانا نمی شد. همه اینها برای مصالح و منافع شما و برای رسیدن شما به نیازهایتان بود. و آن بارانی که خدا از آسمان نازل کرد؛ باران شدید یا ضعیف و دائمی و یا ضعیف. بارانی که یکباره بر شما نازل نمی شود تا غرقتان کند و زندگیتان را نابود سازد ولی بصورت متفرق از بالا بر شما فرود آید تا زمینهای پست و بلند را پوشش دهد. و به وسیله آن باران زمین را بعد از مرگش زنده ساخت و گیاهان و میوه ها و غلات زمین را خارج ساخت. و از هر جنبنده ای در زمین پراکنده ساخت

ص: ۵۴

که گروهی برای خوراک شما و گروهی حیواناتی وحشی [چون سگ] هستند که چارپایان شما را حفظ می کنند و خدا آنها را باز داشته از اینکه بر شما منحرف شوند و چارپایانتان را بدرند. و در جاری کردن بادها نشانه هاست؛ بادهایی که دانه های شما را پرورش دهند و باعث رسیدن میوه ها شوند و برای ساکن نشدن هوا مفید هستند. و ابر تسخیر شده ای که باران را حمل می کند و به اذن خدا جاری می سازد و آن را فرو می ریزد هر وقت امر شود. در همه اینها نشانه ها و دلایل روشنی برای گروهی است که تعقل می کنند و با عقلشان تفکر می کنند که کسی که این عجایب از آثار قدرت او است بر یاری محمد و علی و آل آنها علیه هر کسی که بخواهد، توانا است. - . تفسیر منسوب: ۵۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

الکادین من الکـد بمعنی الشـده و الإلحاح فی الطلب کنایه عن عدم تخلفهما و الباء فی قوله علیه السـلام: بالعجائب بمعنی مع و قوله و الأقتار کأنه جمع القتره بمعنی الغبره أی یـذهب الأغبره و الأبخره المجتمعه فی الهواء الموجبه لکثافتها و تعفنها و الضـمیر فی قوله أمطارها إما راجع إلی الأرض أو إلی السحاب للجمعیه.

**[ترجمه]«الکـادّین» از کـدّ به معنای شـدت و اصـرار در طلب است که کنایه از عـدم تخلف آنها است. باء در «بالعجائب» به معنـای همراه می باشـد. «الأقتـار» گویـا جمع القتره به معنای غبار است. یعنی بادها، غبارها و بخارهای جمع شـده در هوا را که باعث کثیفی و بدبویی آن می شود، می بَرند. ضمیر در «أمطارها» یا به زمین یا به ابرها برمی گردد.

**[ترجمه]

«۲۷»

جع، جامع الأخبار سُـئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام عَنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ فَقَالَ الْبَعْرَهُ تَدُلُّ عَلَی الْبَعِیرِ وَ الرَّوْثَهُ تَدُلُّ عَلَی الْحَمِیرِ وَ آثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَی الْمَسِیرِ فَهَیْکَلٌ عُلْوِیٌّ بِهَذِهِ اللَّطَافَهِ وَ مَرْکَزٌ سُفْلِیٌّ بِهَذِهِ الْکَثَافَهِ کَیْفَ لَا یَدُلَّانِ عَلَی اللَّطِیفِ الْخَبِیرِ.

**[ترجمه]جـامع الأخبار: از امیر المؤمنین علیه السـلام از اثبات صانع پرسـیدند. فرمود: پشـکل شتر بر شتر و سـرگین خر بر خر دلالـت می کنـد و جـای پـا دلالـت می کنـد بر راهرو. پس آسـمان بلنـد بـه این لطـافت و زمین پست به این غلظت چگـونه بر خداوند لطیف خبیر دلالت نمی‌کند؟! - . جامع الأخبار: ۷ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ قَالَ علیه السلام بِصُنْعِ اللَّهِ یُسْتَدَلُّ عَلَیْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالتَّفَکُّرِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ مَعْرُوفٌ بِالدَّلَالاتِ مَشْهُورٌ بِالْبَیِّنَاتِ.

**[ترجمه]جامع الأخبار: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: با آثار خدا بر وجودش استدلال شود، و با خردها اعتقاد به شناختش حاصل آید، و با تفکر حجّت او استوار گردد. خداوند با دلیلها معروف است و با حجتها مشهود است. - . جامع الأخبار: ۷ -

**[ترجمه]

«۲۹»

جع، جـامع الأخبـار سُـئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَـلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ مَـا الـدَّلِیلُ عَلَی إِثْبَـاتِ الصَّانِعِ قَـالَ ثَلَاثَهُ أَشْـیَاءَ تَحْوِیلُ الْحَالِ وَ ضَـعْفُ الْأَرْکَانِ وَ نَقْضُ الْهِمَّهِ.

أقول: سيأتی ما يناسب هذا الباب فی أبواب الاحتجاجات و أبواب المواعظ و الخطب و الحكم إن شاء الله تعالی و لنذكر بعد ذلك توحيد المفضل بن عمر و رساله الإهليلجه المرويتين عن الصادق عليه السلام لاشتمالهما علی دلائل و براهين علی إثبات الصانع تعالی و لا يضر إرسالهما لاشتهار انتسابهما إلی المفضل و قد شهد بذلك السيد بن طاوس و غيره (۱) و لا ضعف محمد بن سنان و المفضل لأنه فی محل المنع بل يظهر من الأخبار

ص: ۵۵

۱- قال ابن طاوس فی ص ۹ من كتابه كشف المحجه: و انظر كتاب المفضل بن عمر الذی أملاه عليه مولانا الصادق عليه السلام فيما خلق اللّه جلّ جلاله من الآثار، و انظر كتاب الإهليلجه و ما فيه من الاعتبار، فان الاعتناء بقول سابق الأنبياء و الأوصياء و الأولياء عليهم أفضل السلام موافق لفطره العقول و الاحلام. و قال فی ص ۷۸ من كتابه الأمان من أخطار الأسفار و الازمان: و يصحب معه كتاب الإهليلجه و هو كتاب مناظره مولانا الصادق عليه السلام الهندی فی معرفه اللّه جلّ جلاله بطريق غريبه عجيبه ضروريه، حتی أقر الهندی بالالهيه و الوحدانيه، و يصحب معه كتاب المفضل بن عمر الذی رواه عن الصادق عليه السلام فی معرفه وجوه الحكمه فی إنشاء العالم السفلی و أسراره، فانه عجيب فی معناه. أقول: و عدّ النجاشیّ من كتبه كتاب الفكر كتاب فی بدء الخلق و الحث علی الاعتبار وصيه المفضل، و ذكر طريقه إليه هكذا: أخبرنی أبو عبد اللّه بن شاذان، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيی عن أبيه، عن عمران بن موسی، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن سنان، عن المفضل. انتهی. و لعل المراد منه هو كتاب توحيده هذا.

الکثیره علو قدرهما و جلالتهما مع أن متن الخبرین شاهدا صدق علی صحتهما و أیضا هما یشتملان علی براهین لا تتوقف إفادتها العلم علی صحه الخبر.

ص: ۵۶

**[ترجمه]از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: دلیل بر اثبات خداوند چیست؟ فرمود: تغییر حال و ضعیف شدن عضوها و نقض همت. -. جامع الأخبار: ۹ -

مؤلف: احادیث مناسب این باب در ابواب احتجاجات، پندها، خطبه ها و حکمت ها خواهد آمد. إن شاء الله تعالی.

بعد از این ما توحید مفضل بن عمر و رساله اهلیلجه را که از امام صادق علیه السلام روایت شده اند ذکر می کنیم به دلیل اینکه شامل دلایل و برهانهایی بر اثبات خدای متعال هستند. و ارسال این دو روایت ضرری نمی زند به دلیل شهرت انتساب آنها به مفضل که سید بن طاووس و غیر او به این مطلب شهادت داده اند. و هم چنین ضعف محمد بن سنان اشکالی ایجاد نمی کند زیرا ضعیف بودن او صحیح نیست بلکه از روایات

ص: ۵۵

بسیاری جلالت و مرتبه بلند آنها روشن می شود. ضمن اینکه متن این دو حدیث گواهی صدق بر صحت محتوای آنها است و هم چنین شامل براهینی می باشند که مفیدِ علم بودن آنها متوقف بر صحت حدیث نیست.

ص: ۵۶

**[ترجمه]

باب ۴ الخبر المشتهر بتوحيد المفضل بن عمر

الأخبار

«۱»

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ بَعْدَ الْعَصْرِ جَالِساً فِی الرَّوْضَهِ بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ وَ أَنَا مُفَكِّرٌ فِيمَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ سَيِّدَنَا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله مِنَ الشَّرَفِ وَ الْفَضَائِلِ وَ مَا مَنَحَهُ وَ أَعْطَاهُ وَ شَرَّفَهُ بِهِ وَ حَبَاهُ (۱) مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ الْجُمْهُورُ مِنَ الْأُمَّهِ وَ مَا جَهِلُوهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ عَظِيمِ مَنْزِلَتِهِ وَ خَطَرِ مَرْتَبَتِهِ (۲) فَإِنِّی لَكَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ فَجَلَسَ بِحَيْثُ أَسْمَعُ كَلَامَهُ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِ الْمَجْلِسُ إِذَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فَتَكَلَّمَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ فَقَالَ لَقَدْ بَلَغَ صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ الْعِزَّ بِكَمَالِهِ وَ حَازَ الشَّرَفَ بِجَمِيعِ خِصَالِهِ وَ نَالَ الْحُظْوَهَ فِی كُلِّ أَحْوَالِهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ إِنَّهُ كَانَ فَيْلَسُوفاً ادَّعَى الْمَرْتَبَهَ الْعُظْمَى وَ الْمَنْزِلَهَ الْكُبْرَى وَ أَتَى عَلَى ذَلِكَ بِمُعْجِزَاتٍ بَهَرَتِ الْعُقُولَ وَ ضَلَّتْ فِيهَا الْأَحْلَامُ وَ غَاصَتِ الْأَلْبَابُ عَلَى طَلَبِ عِلْمِهَا فِی بِحَارِ الْفِكْرِ فَرَجَعَتْ خَاسِئَاتٌ وَ هِیَ حَسِيرٌ فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِدَعْوَتِهِ الْعُقَلَاءُ وَ الْفُصَحَاءُ وَ الْخُطَبَاءُ دَخَلَ النَّاسُ فِی دِينِهِ أَفْوَاجاً فَقَرَنَ اسْمَهُ بِاسْمِ نَامُوسِهِ فَصَارَ يَهْتِفُ بِهِ عَلَى رُءُوسِ الصَّوَامِعِ فِی جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَ الْمَوَاضِعِ الَّتِی انْتَهَتْ إِلَيْهَا دَعْوَتُهُ وَ عَلَتْ بِهَا كَلِمَتُهُ وَ ظَهَرَتْ فِيهَا حُجَّتُهُ بَرّاً وَ بَحْراً وَ سَهْلًا وَ جَبَلًا فِی كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ مُرَدَّداً فِی الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَهِ لِيَتَجَدَّدَ فِی كُلِّ سَاعَهٍ ذِكْرُهُ لِئَلَّا يُخْمَلَ أَمْرُهُ فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ دَعْ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَقَدْ تَحَيَّرَ فِيهِ عَقْلِی وَ ضَلَّ فِی أَمْرِهِ فِكْرِی وَ حَدِّثْنَا فِی ذِكْرِ الْأَصْلِ الَّذِی يَمْشِی بِهِ ثُمَّ ذَكَرَ ابْتِدَاءَ الْأَشْيَاءِ وَ زَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ بِإِهْمَالٍ لَا صَنْعَهَ فِيهِ وَ لَا تَقْدِيرَ وَ لَا صَانِعَ لَهُ وَ لَا مُدَبِّرَ بَلِ الْأَشْيَاءُ

تَتَكَوَّنُ مِنْ ذَاتِهَا بِلَا مُدَبِّرٍ وَ عَلَى هَذَا كَانَتِ الدُّنْيَا لَمْ تَزَلْ وَ لَا تَزَالُ.

**[ترجمه]روایت کرده است: محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر که گفت: روزی بعد از عصر نشسته بودم در روضه که میان قبر حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و منبر آن حضرت است، و من تفکّر می کردم در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن سیّد ما محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را، از شرف و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است، و مشرّف ساخته است او را به آن از آنچه نمی داند آنها را جمهور امّت و جاهلند و نمی دانند آن چه را حق تعالی به او عطا کرده است از فضیلت و عظم منزلت و بزرگی مرتبت، در این فکر بودم که ناگاه ابن ابی العوجاء که یکی از ملاحده آن زمان بود آمد و نشست در جایی که من کلام او را می شنیدم، چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و نزدیک او نشست، پس ابن ابی العوجاء اشاره کرد به ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و گفت: به تحقیق که صاحب این قبر به کمال مراتب عزّت رسید و جمیع خصلتهای شرف که در او مجتمع گردید و در همه احوال منزلت او به تضاعف می انجامید.

رفیقش گفت که: او فیلسوفی بود که دعوای مرتبه های بلند و منزلت ارجمند کرد، و برای اثبات آن معجزه چند آورد که بر عقل ها غالب آمده و فهم ها در آن کم شده و خردها در دریاهای تفکّر فرو رفتند و باز مانده برگشتند و چون استجابت کردند دعوت او را عقلاء و فصحاء و خطباء، داخل شدند مردم در دین او فوج فوج، پس مقرون گردانید نام خود را به نام خدای خود در اذان که ندا می کنند به آن بر صومعه ها و مسجدها در جمیع شهرها و مواضعی که دعوت او به آنها رسیده است. و آوازه او در آنجا بلند شده است، و حجّت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و دریا و صحرا و در هر شب و روز پنج نوبت تکرار می کنند در اذان و اقامه تا آن که نامش هر ساعت تازه گردد و پیغمبریش پنهان نماند. ابن ابی العوجاء گفت: بگذار نام محمّد را که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او درمانده است و سخن بگو در اصلی که محمّد خود را به او بلند کرده است. پس سخن در وجود صانع عالم تعالی شأنه گفتند و حرف را به جایی رسانیدند که این عالم را صانعی و این کارخانه را مدبّری نیست، بلکه همه چیز به طبع خود متکوّن می شوند بی مدبّری و صانعی و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود.

**[ترجمه]

بیان

الحوز الجمع و کل من ضمّ إلی نفسه شیئا فقد حازه و الحظوه بالضم و الکسر و الحاء المهمله و الظاء المعجمه المکانه و المنزله و الفیلسوف العالم و خساء

۱- أی أعطاه.

۲- الخطر: الشرف و ارتفاع القدر و المرتبه.

البصر أی کل و الناموس صاحب السر المطلع علی أمرک أو صاحب سر الخیر و جبرئیل علیه السلام و الحاذق و من یلطف مدخله ذکرها الفیروزآبادی و مراده هنا الرب تعالی شأنه و خمل ذکره خفی و الخامل الساقط الذی لا نباهه له و قوله الذی یمشی به أی یذهب إلی دین محمد صلی الله علیه و آله و غیره بسببه أو یهتدی به کقوله تعالی نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ(۱)و فی بعض النسخ یسمی إما بالتشدید أی یذکر اسمه أو بالتخفیف أی یرتفع الناس به و یدعون الانتساب إلیه.

**[ترجمه]«الحوز» جمع کردن. و هر کسی چیزی را به خود پیوند دهد گفته می شود: «حازه». «الحُظوه» با ضمه و کسره، مقام و منزلت. «الفیلسوف» عالم.

ص: ۵۷

«خسأ الصبر» ضعیف شد. «الناموس» صاحب سرّی که بر امر تو آگاه است یا صاحب سرّ نیکو. و نیز به معنای جبرئیل و ماهر و کسی که حیله اش پنهانی است. اینها را فیروزآبادی گفته. و منظور در اینجا پروردگار متعال است. «خمل ذکره» پنهان شد. «الخامل» افتاده ای که هیچ هوشیاری ندارد. «الذی یمشی به» یعنی به سبب آن به سوی دین حضرت محمد و غیر آن حضرت می روند یا بدان هدایت می شوند. مثل سخن خداوند: «نورا یمشی به فی الناس». در بعضی نسخه ها «یسمی» آمده که یا با تشدید است و یعنی نامش را ذکر می کند و یا بدون تشدید است که یعنی مردم با آن بالا می روند و ادعای انتساب به او را دارند.

**[ترجمه]

المفضل

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَلَمْ أَمْلِکْ نَفْسِی غَضَباً وَ غَیْظاً وَ حَنَقاً (۲) فَقُلْتُ یَا عَدُوَّ اللَّهِ أَلْحَدْتَ فِی دِینِ اللَّهِ وَ أَنْکَرْتَ الْبَارِئَ جَلَّ قُدْسُهُ الَّذِی خَلَقَکَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ وَ صَوَّرَکَ فِی أَتَمِّ صُورَهٍ وَ نَقَلَکَ فِی أَحْوَالِکَ حَتَّی بَلَغَ بِکَ إِلَی حَیْثُ انْتَهَیْتَ فَلَوْ تَفَکَّرْتَ فِی نَفْسِکَ وَ صَدَقَکَ لَطِیفُ حِسِّکَ لَوَجَدْتَ دَلَائِلَ الرُّبُوبِیَّهِ وَ آثَارَ الصَّنْعَهِ فِیکَ قَائِمَهً وَ شَوَاهِدَهُ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ فِی خَلْقِکَ وَاضِحَهً وَ بَرَاهِینَهُ لَکَ لَائِحَهً فَقَالَ یَا هَذَا إِنْ کُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْکَلَامِ کَلَّمْنَاکَ فَإِنْ ثَبَتَ لَکَ حُجَّهٌ تَبِعْنَاکَ وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ مِنْهُمْ فَلَا کَلَامَ لَکَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ فَمَا هَکَذَا یُخَاطِبُنَا وَ لَا بِمِثْلِ دَلِیلِکَ یُجَادِلُنَا وَ لَقَدْ سَمِعَ مِنْ کَلَامِنَا أَکْثَرَ مِمَّا سَمِعْتَ فَمَا أَفْحَشَ فِی خِطَابِنَا وَ لَا تَعَدَّی فِی جَوَابِنَا وَ إِنَّهُ لَلْحَلِیمُ الرَّزِینُ الْعَاقِلُ الرَّصِینُ لَا یَعْتَرِیهِ (۳) خُرْقٌ وَ لَا طَیْشٌ وَ لَا نَزَقٌ وَ یَسْمَعُ کَلَامَنَا وَ یُصْغِی إِلَیْنَا وَ یَسْتَعْرِفُ حُجَّتَنَا حَتَّی اسْتَفْرَغْنَا مَا عِنْدَنَا وَ ظَنَنَّا أَنَّا قَدْ قَطَعْنَاهُ أَدْحَضَ حُجَّتَنَا بِکَلَامٍ یَسِیرٍ وَ خِطَابٍ قَصِیرٍ یُلْزِمُنَا بِهِ الْحُجَّهَ وَ یَقْطَعُ الْعُذْرَ وَ لَا نَسْتَطِیعُ لِجَوَابِهِ رَدّاً فَإِنْ کُنْتَ مِنْ أَصْحَابِهِ فَخَاطِبْنَا بِمِثْلِ خِطَابِهِ.

**[ترجمه]مفضّل: چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم، از غایت خشم و غیظ ضبط خود را نتوانستم کرد [خطاب به او] گفتم: ای دشمن خدا! ملحد شدی در دین خدا و انکار کردی پروردگاری را که تو را آفریده است در نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است تو را به تمام ترین صورتی و تو را در احوال مختلفه گردانیده است تا به این حد رسانیده. اگر تفکّر نمائی در نفس خود و رجوع نمائی به حس خود، هر آینه خواهی یافت که دلایل پروردگاری و آثار صنعت باری تعالی شأنه

در تو قائم است و شواهد وجود و قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و لایح است.

ابن ابی العوجاء گفت: ای مرد! اگر تو از متکلّمانی با تو به آن طور سخن بگویم، اگر بر ما حجتی تمام کنی ما پیروی تو بکنیم. و اگر از ایشان نیستی با تو سخن گفتن سودی ندارد، و اگر از اصحاب جعفر بن محمّد صادقی او خود با ما چنین مخاطبه نمی کند و به این نوع دلیل با ما مجادله نمی کند، و از سخنان ما زیاده از آن چه تو شنیدی مکرر شنیده است و دشنام نداده در خطاب ما و او از اندازه سخن به در نرفته در جواب ما و او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاهت و غضب از جا به در نمی آورد. گوش می دهد سخنان ما را و می شنود حجت های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم می گوئیم و گمان می کنیم که حجت خود را بر او تمام کردیم، آنگاه باطل می کند حجت های ما را به اندک سخنی و حجت بر ما تمام می کند به مختصرترین کلامی، و نمی توانیم سخنان معجز نشان او را در مقام جواب برآئیم، اگر تو از اصحاب اویی به طور شایسته او با ما سخن بگو.

**[ترجمه]

بیان

و صدقک بالتخفیف أی قال لک صدقا لطیف حسک أی حسک اللطیف أی لم یلتبس علی حسک غرائب صنع الله فیک لمعاندتک للحق و فی بعض النسخ حسنک فالمراد بصدق الحسن ظهور ما أخفی الله فیه منه علی الناظر و علی الوجهین یمکن أن یقرأ صدقک بالتشدید بتکلف لا یخفی علی المتأمل و الرزین الوقور و الرصین بالصاد

ص: ۵۸

۱- الأنعام: ۱۲۲.

۲- الحنق: شده الاغتیاظ.

۳- أی لا یصیبه.

المهمله الحكم الثابت و الخرق بالضم ضد الرفق و النزق الطيش و الخفه عند الغضب و قوله استفرغنا لعله من الإفراغ بمعنى الصب قال الفيروزآبادی استفرغ مجهوده بذل طاقته و الإدحاض الإبطال.

**[ترجمه]«و صدقک» بدون تشدید یعنی به تو راست گفت. «لطیف حسک»: حس لطیفت. یعنی عجایب خلقت خدا در تو، بر حس تو پوشیده نیست به دلیل دشمنی ات با حق. و در بعضی نسخه ها «حسنک» آمده. پس منظور از «صدق الحسن» ظهور آنچه که خدا در او، از او مخفی داشته بر بیننده می باشد. و بنابر هر دو احتمال ممکن است که «صدّقک» با تشدید خوانده شود البته با تکلّفی که بر متأمل پوشیده نیست. «الرزین»: سنگین و باوقار. «الرصین»:

ص: ۵۸

حکم ثابت. «الخُرق»: ضدّ رفق و نرمی. «النزق»: سبک‌سری هنگام غضب. «استفرغنا»: شاید از افراغ به معنای ریختن باشد. فیروزآبادی گفته: «استفرغ مجهوده» تمام توانش را به کار برد. «الإدحاض»: باطل کردن.

**[ترجمه]

المفضل

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ مَحْزُوناً مُفَكِّراً فِيمَا بُلِيَ بِهِ الْإِسْلَامُ وَ أَهْلُهُ مِنْ كُفْرِ هَذِهِ الْعِصَابَهِ وَ تَعْطِيلِهَا (۱) فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَایَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَآنِی مُنْكَسِراً فَقَالَ مَا لَکَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا سَمِعْتُ مِنَ الدَّهْرِيِّينَ (۲) وَ بِمَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمَا فَقَالَ لَأُلْقِيَنَّ إِلَيْکَ مِنْ حِكْمَهِ الْبَارِئِ جَلَّ وَ عَلَا وَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ فِی خَلْقِ الْعَالَمِ وَ السِّبَاعِ وَ الْبَهَائِمِ وَ الطَّيْرِ وَ الْهَوَامِّ وَ كُلِّ ذِی رُوحٍ مِنَ الْأَنْعَامِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرَهِ الْمُثْمِرَهِ وَ غَيْرِ ذَاتِ الثَّمَرِ وَ الْحُبُوبِ وَ الْبُقُولِ الْمَأْكُولِ مِنْ ذَلِکَ وَ غَيْرِ الْمَأْكُولِ مَا يَعْتَبِرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ وَ يَسْكُنُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ الْمُلْحِدُونَ فَبَكِّرْ عَلَيَّ غَداً قَالَ الْمُفَضَّلُ فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً وَ طَالَتْ عَلَيَّ تِلْکَ اللَّيْلَهُ انْتِظَاراً لِمَا وَعَدَنِی بِهِ

فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ فَاسْتُوذِنَ لِی فَدَخَلْتُ وَ قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَمَرَنِی بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ ثُمَّ نَهَضَ إِلَى حُجْرَهٍ كَانَ يَخْلُو فِيهَا فَنَهَضْتُ بِنُهُوضِهِ فَقَالَ اتْبَعْنِی فَتَبِعْتُهُ فَدَخَلَ وَ دَخَلْتُ خَلْفَهُ فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ كَأَنِّی بِکَ وَ قَدْ طَالَتْ عَلَيْکَ هَذِهِ اللَّيْلَهُ انْتِظَاراً لِمَا وَعَدْتُکَ فَقُلْتُ أَجَلْ يَا مَوْلَایَ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَ لَا شَیْ ءَ قَبْلَهُ وَ هُوَ بَاقٍ وَ لَا نِهَايَهَ لَهُ فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَلْهَمَنَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا مَنَحَنَا وَ قَدْ خَصَّنَا مِنَ الْعُلُومِ بِأَعْلَاهَا وَ مِنَ الْمَعَالِی بِأَسْنَاهَا وَ اصْطَفَانَا عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ بِعِلْمِهِ وَ جَعَلَنَا مُهَيْمِنِينَ عَلَيْهِمْ بِحِكَمِهِ فَقُلْتُ يَا مَوْلَایَ أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَكْتُبَ مَا تَشْرَحُهُ وَ كُنْتُ أَعْدَدْتُ مَعِی مَا أَكْتُبُ فِيهِ فَقَالَ لِی افْعَلْ.

**[ترجمه]مفضّل گفت: از مسجد بیرون آمدم اندوهناک و متفکر در آنچه مبتلا شده اند به آن اسلام و مسلمانان از کفر این گروه ملحد بی دین، و شبهات ایشان در انکار صانع آسمان و زمین، پس رفتم به خدمت مولای خود امام جعفر صادق - صلوات اللّه علیه -، چون مرا شکسته خاطر یافت، پرسید که چیست تو را؟

چون سخن آن ملحدان و دهریان را به خدمتش گفتم فرمود که: بیان خواهم کرد برای تو از حکمت حضرت صانع جلّ و علا

در خلق عالم و درندگان و حیوانات و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از چهار پایان و گیاه ها و درختان میوه دار و غیر میوه دار و سبزی های مأکول و غیر مأکول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت گیرندگان و زیاده گردد به سبب آن معرفت مؤمنان و متحیّر گردند در آن ملحدان و کافران، فردا بامداد نیز به نزد ما بیا.

مفضّل گفت: از این مژده عدیم المثال شاد و خوش حال به منزل خود مراجعت نمودم و برای آن وعده دلنواز شب بر من دراز گشت.

مفضّل گفت: چون صبح شد، بامداد به خدمت آن نقاوه امجاد شتافتم و بعد از رخصت داخل شدم، و در خدمتش ایستادم. پس داخل حجره دیگر شد و مرا به خلوت طلبید چون در خدمتش نشستم، حضرت فرمود: ای مفضّل! گویا امشب تو دراز گذشت برای انتظار وعده ما؟

گفتم: بلی ای مولای من! گفت: ای مفضّل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود، و او باقی است و وجود او را نهایت نیست، و او است مستحق حمد و ستایش بر آنچه الهام کرد ما را، و مخصوص او است شکر و سپاس بر آنچه عطا کرد و مخصوص گردانید ما را به اعلای علوم و ارفع معالی ، و برگزید ما را بر جمیع خلق به علم خود، و گردانید ما را گواه بر ایشان به حکمت خود. پس رخصت طلبیدم که آنچه بفرمائید بنویسم.

**[ترجمه]

بیان

أسناها أی أرفعها أو أضوؤها و المهیمن الأمین و المؤتمن و الشاهد.

**[ترجمه]«أسناها»: بلندترینش یا نورانی ترینش. «المهیمن»: امین و مورد اعتماد دو گواه.

**[ترجمه]

یَا مُفَضَّلُ

إِنَّ الشُّكَّاكَ جَهِلُوا الْأَسْبَابَ وَ الْمَعَانِيَ فِي الْخِلْقَهِ وَ قَصُرَتْ أَفْهَامُهُمْ عَنْ تَأَمُّلِ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَهِ فِيمَا ذَرَأَ (۳)الْبَارِئُ جَلَّ قُدْسُهُ وَ بَرَأَ (۴) مِنْ صُنُوفِ خَلْقِهِ فِي

۱- العصابه: الجماعه من الرجال.

۲- الدهری: الملحد القائل: بأن العالم موجود أزلا و أبدا، لا صانع له.

۳- أی خلق.

۴- أي خلقه من العدم.

الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ السَّهْلِ وَ الْوَعْرِ (۱) فَخَرَجُوا بِقِصَرِ عُلُومِهِمْ إِلَى الْجُحُودِ وَ بِضَعْفِ بَصَائِرِهِمْ إِلَى التَّكْذِيبِ وَ الْعُنُودِ حَتَّى أَنْكَرُوا خَلْقَ الْأَشْيَاءِ وَ ادَّعَوْا أَنَّ كَوْنَهَا بِالْإِهْمَالِ لَا صَنْعَهَ فِيهَا وَ لَا تَقْدِيرَ وَ لَا حِكْمَهَ مِنْ مُدَبِّرٍ وَ لَا صَانِعٍ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ وَ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ فَهُمْ فِي ضَلَالِهِمْ وَ عَمَاهُمْ وَ تَحَيُّرِهِمْ بِمَنْزِلَهِ عُمْيَانٍ دَخَلُوا دَاراً قَدْ بُنِيَتْ أَتْقَنَ بِنَاءٍ وَ أَحْسَنَهُ وَ فُرِشَتْ بِأَحْسَنِ الْفُرُشِ وَ أَفْخَرِهِ وَ أُعِدَّ فِيهَا ضُرُوبُ الْأَطْعِمَهِ وَ الْأَشْرِبَهِ وَ الْمَلَابِسِ وَ الْمَآرِبِ (۲)الَّتِي يُحْتَاجُ إِلَيْهَا لَا يُسْتَغْنَى عَنْهَا وَ وُضِعَ كُلُّ شَيْ ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَوْضِعَهُ عَلَى صَوَابٍ مِنَ التَّقْدِيرِ وَ حِكْمَهٍ مِنَ التَّدْبِيرِ فَجَعَلُوا يَتَرَدَّدُونَ فِيهَا يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ يَطُوفُونَ بُيُوتَهَا إِدْبَاراً وَ إِقْبَالًا مَحْجُوبَهً أَبْصَارُهُمْ عَنْهَا لَا يُبْصِرُونَ بُنْيَهَ الدَّارِ (۳)وَ مَا أُعِدَّ فِيهَا وَ رُبَّمَا عَثَرَ بَعْضُهُمْ بِالشَّيْ ءِ الَّذِي قَدْ وُضِعَ مَوْضِعَهُ وَ أُعِدَّ لِلْحَاجَهِ إِلَيْهِ وَ هُوَ جَاهِلٌ بِالْمَعْنَى فِيهِ وَ لِمَا أُعِدَّ وَ لِمَا ذَا جُعِلَ كَذَلِكَ فَتَذَمَّرَ وَ تَسَخَّطَ وَ ذَمَّ الدَّارَ وَ بَانِيَهَا فَهَذِهِ حَالُ هَذَا الصِّنْفِ فِي إِنْكَارِهِمْ مَا أَنْكَرُوا مِنْ أَمْرِ الْخِلْقَهِ وَ ثَبَاتِ الصَّنْعَهِ (۴)فَإِنَّهُمْ لَمَّا غَرَبَتْ (۵) أَذْهَانُهُمْ عَنْ مَعْرِفَهِ الْأَسْبَابِ وَ الْعِلَلِ فِي الْأَشْيَاءِ صَارُوا يَجُولُونَ فِي هَذَا الْعَالَمِ حَيَارَى وَ لَا يَفْهَمُونَ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ إِتْقَانِ خِلْقَتِهِ وَ حُسْنِ صَنْعَتِهِ وَ صَوَابِ تَهْيِئَتِهِ وَ رُبَّمَا وَقَفَ بَعْضُهُمْ عَلَى الشَّيْ ءِ لِجَهْلِ سَبَبِهِ وَ الْإِرْبِ فِيهِ فَيُسْرِعُ إِلَى ذَمِّهِ وَ وَصْفِهِ بِالْإِحَالَهِ وَ الْخَطَإِ كَالَّذِي أَقْدَمَتْ عَلَيْهِ الْمَانَوِيَّهُ الْكَفَرَهُ وَ جَاهَرَتْ بِهِ الْمُلْحِدَهُ الْمَارِقَهُ الْفَجَرَهُ وَ أَشْبَاهُهُمْ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ الْمُعَلِّلِينَ أَنْفُسَهُمْ بِالْمُحَالِ فَيَحِقُّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ هَدَاهُ لِدِينِهِ وَ وَفَّقَهُ لِتَأَمُّلِ التَّدْبِيرِ فِي صَنْعَهِ الْخَلَائِقِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى مَا خُلِقُوا لَهُ مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ وَ صَوَابِ التَّعْبِيرِ بِالدَّلَالَهِ الْقَائِمَهِ الدَّالَّهِ عَلَى صَانِعِهَا أَنْ يُكْثِرَ حَمْدَ اللَّهِ مَوْلَاهُ عَلَى ذَلِكَ وَ يَرْغَبَ إِلَيْهِ فِي الثَّبَاتِ عَلَيْهِ وَ الزِّيَادَهِ مِنْهُ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ.

ص: ۶۰

۱- وعر الأرض: صلب و صعب السير فيه، ضد السهل.

۲- المآرب: الحوائج.

۳- و في نسخه: هيئه الدار.

۴- و في نسخه: إثبات الصنعه.

۵- في نسخه عزبت، و في نسخه اخرى: غبت، و في ثالثه: وعرت.

**[ترجمه]فرمود که ای مفضّل! آنانی که شک می کنند در وجود صانع عالم، جاهلند به اسباب و اغراض که در خلق عالم به عمل آمده، و قاصر است فهم های ایشان از دریافت حکمت ها که باری تعالی مرعی داشته در آفریدن اصناف مخلوقات

در دریا و صحرا و کوه و دشت.

پس به سبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده اند و به جهت ضعف بصیرت خود راه تکذیب و عناد گشوده اند تا آن که منکر شده اند که موجودات را خالقی هست و دعوی می کنند که عالم را مدّبری نیست، و آنچه واقع می شود از روی صنعت و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست.

حق تعالی بلندتر است از آنچه ایشان وصف می کنند و خدا لعنت کند ایشان را [که] از راه حق واضح به کدام سو می روند. پس ایشان در ضلالت و کوری و حیرت خود مانند کوری چندند که داخل شوند در سرائی که در نهایت استحکام و نیکوئی بنا شده باشد و فاخرترین فرشها در آن گسترده باشند و آنچه در کار باشد از انواع مأکول و مشروب و پوشیدنی و سایر چیزها که آدمی به آن محتاج است در آن مهیّا کرده باشند، و هر چیزی را در محل خود و جای مناسب خود قرار داده باشند به اندازه نیکو و تدبیر درست، پس آن کوران در آن سرای رفیع البنیان به جانب راست و چپ تردد کنند و داخل بیوت آن شوند با دیده های بسته که نه بنّای سرا را مشاهده نمایند و نه آنچه در آنجا برای اهلش مهیّا کرده اند و بسا باشد که کورانه پا زنند بر ظرفی یا چیزی که در موضع خود گذاشته شده و غایت احتیاج به او داشته باشند و ندانند که به چه جهت در آن موضع گذاشته اند و برای چه مهیّا کرده اند و به این سبب به خشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بناکننده سرا را.

[مذمّت پیروان مانی]

بعینه همین است حال این گروه که منکرند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون اذهان ایشان در نیافته است اسباب و علل و فواید اشیاء را می گردند در این عالم امکان، نادان و حیران و نمی فهمند، آنچه در این سرا به کار رفته از اتقان خلقت، و حسن صنعت و درستی نظام، و چون یکی از ایشان مطّلع گردد بر چیزی که سبب آن را ندانند و عقلش به حکمت آن نرسد مبادرت می نماید به مذمت آن و وصف می کند آن را به خطا و قلّت تدبیر چنانچه اصحاب مانی نقاش، و ملاحده فسقه که از دین به در رفته اند و اشباه ایشان از اهل ضلال که به خیال محال ترک بندگی خداوند ذی الجلال کرده اند.

پس لازم است بر کسی که خداوند بر او انعام کرده باشد به معرفت خود و هدایت کرده باشد به سوی دین خود و توفیق داده باشد او را که تأمل کند در تدبیری که در خلایق به کار رفته و دریابد که برای چه آفریده شد و تعبیر و تقریر نماید به براهینی که دلالت می کند بر صانع ایشان آن که بسیار حمد کند خدا را و مولای خود را بر این نعمت عظمی و تضرّع کند به درگاه خدا که او را ثابت بدارد بر این موهبت کبری، و زیاده گرداند هدایت او را زیرا که حق تعالی می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ» - . ابراهیم / ۷ -

{اگر شکر کنید البته زیاده می کنم نعمت شما را، و اگر کفران نعمت ما کنید به درستی که عذاب من سخت است.}

**[ترجمه]

بیان

قاتلهم الله أی قتلهم أو لعنهم أَنَّى يُؤْفَكُونَ كيف يصرفون عن الحق و قال الجوهری ظل يتذمر على فلان إذا تنكر له و أوعده انتهى و غربت بمعنى غابت و الإرب بالفتح و الكسر الحاجه و وصفه بالإحاله أی بأنه يستحيل أن يكون له خالق مدبر أو يستحيل أن يكون من فعله تعالى و المانويه فرقه من الثنويه أصحاب مانی الذی ظهر فی زمان سابور بن أردشير و أحدث دينا بين المجوسيه و النصرانيه و كان يقول بنبوه المسيح على نبينا و آله و عليه السلام و لا يقول بنبوه موسى على نبينا و آله و عليه السلام و زعم أن العالم مصنوع مركب من أصلين قديمين أحدهما نور و الآخر ظلمه و هؤلاء ينسبون الخيرات إلى النور و الشرور إلى الظلمه و ينسبون خلق السباع و الموذيات و العقارب و الحيات إلى الظلمه فأشار عليه السلام إلى فساد وهمهم بأن هذا لجهلهم بمصالح هذه السباع و العقارب و الحيات التی يزعمون أنها من الشرور التی لا يليق بالحكيم خلقها قوله عليه السلام: المعللين أی الشاغلين أنفسهم عن طاعه ربهم بأمور يحكم العقل السليم باستحالته قال الفيروزآبادی علله بطعام و غيره تعليلا شغله به.

**[ترجمه]«قاتلهم الله»: آنها را کشت یا لعنت کرد. «أنّى يؤفكون»: چگونه از حق روی گردان می شوند. جوهری گفته: «ظلّ يتذمّر على فلان»: وقتی بر او انکار کند و او را بترساند. «غربت»: غایب شد. «الإرب» با فتحه و کسره یعنی نیاز.

«و وصفه بالإحاله» یعنی به اینکه محال است که برای او خالقی مدبّر باشد یا محال است که از فعل خدای متعال باشد. «المانويه» گروهی از ثنویه از اصحاب مانی هستند که در زمان سابور پسر اردشیر ظاهر شد و دینی بین زرتشتی گری و مسیحیت پدید آورد و معتقد به نبوت مسیح بود ولی به نبوت موسی اعتقاد نداشت و می پنداشت عالم از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت ساخته شده است. آنها خوبی ها را به نور و بدیها را به ظلمت نسبت می دهند. و خلق درندگان و حیوانات موذی و عقربها و مارها را به ظلمت نسبت می دهند. پس امام علیه السلام به بطلان وهم آنها اشاره فرمود به اینکه علت وهمشان، جهل آنها به مصلحت این درندگان و عقرب ها و مارهایی می باشد که گمان می کنند شروری هستند که سزاوار نیست خالق حکیم آنها را خلق کند. «المعلّلين» یعنی خود را به جای اطاعت پروردگارشان

به اموری مشغول می کنند که عقل سلیم حکم به محال بودن آن می نماید. فیروزآبادی گفته: «علّله بطعام و غيره تعليلا»: او را بدان مشغول داشت.

**[ترجمه]

المفضل

يَا مُفَضَّلُ أَوَّلُ الْعِبَرِ وَ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْبَارِئِ جَلَّ قُدْسُهُ تَهْيِئَةُ هَذَا الْعَالَمِ وَ تَأْلِيفُ أَجْزَائِهِ وَ نَظْمُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكْرِكَ وَ مَيَّزْتَهُ بِعَقْلِكَ وَجَدْتَهُ كَالْبَيْتِ الْمَبْنِيِّ الْمُعَدِّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ فَالسَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ كَالسَّقْفِ وَ الْأَرْضُ مَمْدُودَةٌ كَالْبِسَاطِ وَ النُّجُومُ مَنْضُودَةٌ كَالْمَصَابِيحِ وَ الْجَوَاهِرُ مَخْزُونَةٌ كَالذَّخَائِرِ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ فِيهَا لِشَأْنِهِ مُعَدٌّ وَ الْإِنْسَانُ كَالْمُمَلَّكِ ذَلِكَ الْبَيْتَ وَ الْمُخَوَّلِ جَمِيعَ مَا فِيهِ وَ ضُرُوبُ النَّبَاتِ مُهَيَّأَةٌ لِمَآرِبِهِ وَ صُنُوفُ الْحَيَوَانِ مَصْرُوفَةٌ فِي مَصَالِحِهِ وَ مَنَافِعِهِ فَفِي هَذَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مَخْلُوقٌ بِتَقْدِيرٍ وَ حِكْمَةٍ وَ نِظَامٍ وَ مُلَائَمَةٍ وَ أَنَّ الْخَالِقَ لَهُ وَاحِدٌ وَ هُوَ الَّذِي أَلَّفَهُ وَ نَظَّمَهُ بَعْضاً إِلَى بَعْضٍ جَلَّ قُدْسُهُ وَ تَعَالَى جَدُّهُ وَ كَرُمَ وَجْهُهُ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْجَاحِدُونَ وَ جَلَّ وَ عَظُمَ عَمَّا يَنْتَحِلُهُ الْمُلْحِدُونَ.

**[ترجمه]پس حضرت فرمود که: ای مفضل! اول عبرتها و دلیلها بر صانع عالم تعالی شأنه، تهیّه و نظام این عالم است و تألیف اجزاء آن و نسق آن بر وجه کمال زیرا که اگر تأمل کنی در عالم به فکر خود و تمیّز کنی به عقل خود، خواهی یافت این عالم را مانند سرائی که بنا کرده اند و هر چه بندگان خدا را به آن احتیاج است مهیّا کرده اند، پس آسمان رفیع مانند سقف این خانه است و زمین وسیع مانند بساطی است که برای ایشان گسترانده اند و ستاره ها [ئی] که به حسن انتظام بر هم چیده اند مانند چراغها است که بر این طاق مقرنس آویخته اند و جواهر که در جبال و تلال مخزون است مانند ذخیره ها است که برای ایشان مهیّا ساخته اند، و هر چیزی را برای مصلحتی قرار داده. و انسان به منزله کسی است که این خانه را به او بخشیده اند و آنچه در آن هست به او واگذاشته اند، و انواع نباتات را برای او مقرر داشته اند، و انواع حیوانات را به جهت مصالح او آفریده اند.

پس این انتظام امور و اتّساق احوال، دلیل واضح است بر آن که عالم مخلوق است به تقدیر و حکمت و نظام و مصلحت و آن که خالق همه یکی است که این اصناف مخلوقات را با یکدیگر الفت داده و بعضی را به بعضی مربوط و محتاج گردانیده - جلّ قدسه، و تعالی جدّه، و کرم وجهه، و لا إله غیره، تعالی عمّا یقول الجاحدون و جلّ و عظم عمّا ینتحله الملحدون.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی نضد متاعه ینضده جعل بعضه فوق بعض فهو منضود انتهی و التخویل الإعطاء و التملیک قوله علیه السلام: و أن الخالق له واحد

ص: ۶۱

أقول: أشار عليه السلام بذلك إلى أقوى براهين التوحيد (۱) و هو أن ائتلاف أجزاء العالم و احتياج بعضها إلى بعض و انتظام بعضها ببعض يدل على وحده مدبرها كما أن ارتباط أجزاء الشخص بعضها ببعض و انتظام بعض أعضائه مع بعض يدل على وحده مدبره و قد قيل فی تطبيق العالم الكبير على العالم الصغير لطائف لا يسع المقام ذكرها و ربما يستدل عليه أيضا بما قد تقرر من أن المتلازمين إما أن يكون أحدهما عله للآخر أو هما معلولا عله ثالثه و سيأتی الكلام فيه فی باب التوحيد.

**[ترجمه]فيروزآبادی گفته: «نضد متاعه ينضده فهو منضود» يعنی بعضی از آن را بالای بعضی ديگر قرار داد. «التخويل»: بخشيدن و تمليك. «أن الخالق له واحد»:

ص: ۶۱

امام عليه السلام با اين كلام به قوی ترين برهان توحيد اشاره فرمود و آن اينكه به هم پيوستگی اجزاء عالم و احتياج بعضی از آنها به بعضی ديگر و نظم گرفتن بعضی به بعضی ديگر دلالت بر وحدت مدبّر آنها دارد. چنانچه ارتباط اجزاء شخص با يكديگر و نظم بعضی با بعضی ديگر دلالت بر وحدت مدبّر او دارد. و در تطبيق عالم كبير بر عالم صغير لطائفی گفته شده كه اينجا محل ذكرش نيست. و چه بسا بر آن،

اينگونه نيز استدلال شده است كه دو چيز متلازم يا اينكه يكی از آنها علت ديگری است يا اينكه هر دو معلول علت سومی هستند. و كلام در اين باره در باب توحيد خواهد آمد.

**[ترجمه]

يا مفضل

يَبْتَدِئُ يَا مُفَضَّلُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينُ فِی الرَّحِمِ وَ هُوَ مَحْجُوبٌ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ظُلْمَهِ الْبَطْنِ وَ ظُلْمَهِ الرَّحِمِ وَ ظُلْمَهِ الْمَشِيمَهِ حَيْثُ لَا حِيلَهَ عِنْدَهُ فِی طَلَبِ غِذَاءٍ وَ لَا دَفْعِ أَذًى وَ لَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَهٍ وَ لَا دَفْعِ مَضَرَّهٍ فَإِنَّهُ يَجْرِی إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يَغْذُوهُ كَمَا يَغْذُو الْمَاءُ النَّبَاتَ فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ غِذَاؤَهُ حَتَّى إِذَا كَمَلَ خَلْقُهُ وَ اسْتَحْكَمَ بَدَنُهُ وَ قَوِيَ أَدِيمُهُ عَلَى مُبَاشَرَهِ الْهَوَاءِ وَ بَصَرُهُ عَلَى مُلَاقَاهِ الضِّيَاءِ هَاجَ الطَّلْقُ بِأُمِّهِ فَأَزْعَجَهُ أَشَدَّ إِزْعَاجٍ وَ أَعْنَفَهُ حَتَّى يُولَدَ وَ إِذَا وُلِدَ صَرَفَ ذَلِكَ الدَّمَ الَّذِی كَانَ يَغْذُوهُ مِنْ دَمِ أُمِّهِ إِلَى ثَدْيَيْهَا فَانْقَلَبَ الطَّعْمُ وَ اللَّوْنُ إِلَى ضَرْبٍ آخَرَ مِنَ الْغِذَاءِ وَ هُوَ أَشَدُّ مُوَافَقَهً لِلْمَوْلُودِ مِنَ الدَّمِ فَيُوَافِيهِ فِی وَقْتِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَحِينَ يُولَدُ قَدْ تَلَمَّظَ وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ طَلَباً لِلرَّضَاعِ فَهُوَ يَجِدُ ثَدْيَيْ أُمِّهِ كَالْإِدَاوَتَيْنِ الْمُعَلَّقَتَيْنِ لِحَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَلَا يَزَالُ يَغْتَذِی بِاللَّبَنِ مَا دَامَ رَطْبَ الْبَدَنِ رَقِيقَ الْأَمْعَاءِ لَيِّنَ الْأَعْضَاءِ حَتَّى إِذَا تَحَرَّكَ وَ احْتَاجَ إِلَى غِذَاءٍ فِيهِ صَلَابَهٌ لِيَشْتَدَّ وَ يَقْوَى بَدَنُهُ طَلَعَتْ لَهُ الطَّوَاحِنُ مِنَ الْأَسْنَانِ وَ الْأَضْرَاسِ لِيَمْضَغَ بِهِ الطَّعَامَ فَيَلِينَ عَلَيْهِ وَ يَسْهُلَ لَهُ إِسَاغَتُهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ وَ كَانَ ذَكَراً طَلَعَ الشَّعْرُ فِی وَجْهِهِ فَكَانَ ذَلِكَ عَلَامَهَ الذَّكَرِ وَ عِزَّ الرَّجُلِ الَّذِی يَخْرُجُ بِهِ مِنْ حَدِّ الصِّبَا وَ شِبْهِ النِّسَاءِ وَ إِنْ كَانَتْ أُنْثَى يَبْقَى وَجْهُهَا نَقِيّاً مِنَ الشَّعْرِ لِتَبْقَى لَهَا الْبَهْجَهُ وَ النَّضَارَهُ الَّتِی تُحَرِّكُ الرِّجَالَ لِمَا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ.

ص: ۶۲

١- الـذی وصف علیه السـلام به هذا الدلیل هو أنّه أول الأدله أی أقرب الأدله منا إذا أردنا التفهم بالاسـتدلال، و أمّا کونه أقواها کما ذکره رحمه اللّه فلعل هناک ما هو أقوی منه و إن کان أبعد من أفهامنا کما بین فی محله. ط.

**[ترجمه]پس امام علیه السّلام فرمود که: ابتدا می کنم ای مفضّل به یاد کردن خلقت انسان پس عبرت گیر از آن.

اول عبرتها تدبیری است که حق تعالی در جنین می فرماید در رحم در حالی که او محجوب است در سه ظلمت؛ تاریکی شکم، تاریکی رحم، و تاریکی بچه دان در هنگامی که او را چاره نیست در طلب غذائی و نه در دفع اذیتی و بلائی، و نه در جلب منفعتی، و نه در دفع مضرّتی، پس جاری می شود به سوی او از خون حیض آن مقدار که غذای او شود چنانچه آب غذا می باشد برای نباتات.

[کیفیت ولادت جنین]

و پیوسته این غذا به او می رسد تا خلقش تمام می شود و بدنش مستحکم می شود، و پوستش قوّت مباشرت هوا به هم رساند، و از سردی و گرمی متضرّر نشود، و دیده اش تاب دیدن روشنائی به هم رساند، چون چنین شد مادرش را درد زائیدن از جا بر می آورد و او را بی تاب می کند تا از او متولد می شود.

[غذای نوزاد]

و چون از مضیق رحم به وسعتگاه جهان در آمد و به نوع دیگر از غذا محتاج شد، مدبّر حقیقی همان خون کثیف را که در رحم، غذای او بود به شیر لطیف مبدل می گرداند، و کسوت گلگون خون را از او کنده، لباس سفید شیر را بر او می پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش متبدّل می شود زیرا که در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق تر است. و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می شود به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیّاست و به الهام الهی زبان بیرون می آورد، و لبها را می جنباند و طالب غذا می شود، در آن وقت دو پستان مادر برای او مانند دو مشک کوچک آویخته است که هر وقت که طلب غذا کند برای او مهیّا باشد، پس مادام که بدنش تر و نازک است و امعایش باریک و اعضایش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ ندارد به این شیر اغتذا می نماید.

[روئیدن دندان کودک]

و چون نشو و نما کرد و بزرگ تر و قویتر شد و محتاج شد به غذائی که در آن صلابتی باشد تا بدنش محکم شود و اعضایش قوت گیرد، می رویاند از برای او آسیاهای خردکننده از دندانهای تیز که بخاید غذاهای صلب را و نرم کند که آسان باشد بر او فرو بردن آنها و بر این احوال نمو می کند تا به حدّ بلوغ می رسد.

[روئیدن مو در صورت مردان و حکمت آن]

و چون نشو و نما کرد و بزرگ تر و قویتر شد و محتاج شد به غذائی که در آن صلابتی باشد تا بدنش محکم شود و اعضایش قوت گیرد، می رویاند از برای او آسیاهای خردکننده از دندانهای تیز که بخاید غذاهای صلب را و نرم کند که آسان باشد بر او فرو بردن آنها و بر این احوال نمو می کند تا به حدّ بلوغ می رسد.

پس اگر مرد است مو به روی او می رویاند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است که به آن از حد طفلان و شباهت

زنـان بیرون می رود. و اگر زن باشـد رویش را از مو پـاک می نمایـد تـا حسن و نضـارت و طراوتش باقی مانـد و موجب میل مردان به سوی او گردد و به این جهت نسل انسان منقرض نگردد و نوع ایشان محفوظ باشد.

ص: ۶۲

**[ترجمه]

بیان

الأدیم الجلد و الطلق وجع الولاده و یقال أزعجه أی قلعه عن مکانه و یقال تلمظ إذا أخرج لسانه فمسح به شفتیه و تلمظت الحیه إذا أخرجت لسانها کتلمظت الأکل و الإداوه بالکسر إناء صغیر من جلد یتخذ للماء و الطواحن الأضراس و یطلق الأضراس غالبا علی المآخیر و الأسنان علی المقادیم کما هو الظاهر هنا و إن لم یفرق اللغویون بینهما و المراد بالطواحن هنا جمیع الأسنان و الإساغه الأکل و الشرب بسهوله.

**[ترجمه]«الأدیم»: جلد. «الطلق»: درد زایمان. «أزعجه»: او را از جایش کند. «تلمظ»: زبانش را بیرون آورد و با آن به لبانش زد. «تلمظت الحیه» مار زبانش را بیرون آورد. به معنای خوردن نیز هست. «الإداوه» با کسره، ظرف کوچکی از پوست که برای آب درست می کنند. «الطواحن»: دندانهای پیشین. اضراس غالبا بر دندانهای پسین اطلاق می شود و أسنان بر دندانهای پیشین. «الإساغه» خوردن و نوشیدن به آسانی.

**[ترجمه]

یا مفضل

اعْتَبِرْ یَا مُفَضَّلُ فِیمَا یُدَبَّرُ بِهِ الْإِنْسَانُ فِی هَذِهِ الْأَحْوَالِ الْمُخْتَلِفَهِ هَلْ تَرَی یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ بِالْإِهْمَالِ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ لَمْ یَجْرِ إِلَیْهِ ذَلِکَ الدَّمُ وَ هُوَ فِی الرَّحِمِ أَ لَمْ یَکُنْ سَیَذْوِی وَ یَجِفُّ کَمَا یَجِفُّ النَّبَاتُ إِذَا فَقَدَ الْمَاءَ وَ لَوْ لَمْ یُزْعِجْهُ الْمَخَاضُ (۱) عِنْدَ اسْتِحْکَامِهِ أَ لَمْ یَکُنْ سَیَبْقَی فِی الرَّحِمِ کَالْمَوْءُودِ فِی الْأَرْضِ وَ لَوْ لَمْ یُوَافِقْهُ اللَّبَنُ مَعَ وِلَادَتِهِ أَ لَمْ یَکُنْ سَیَمُوتُ جُوعاً أَوْ یَغْتَذِی بِغِذَاءٍ لَا یُلَائِمُهُ وَ لَا یَصْلُحُ عَلَیْهِ بَدَنُهُ وَ لَوْ لَمْ تَطْلُعْ عَلَیْهِ الْأَسْنَانُ فِی وَقْتِهَا أَ لَمْ یَکُنْ سَیَمْتَنِعُ عَلَیْهِ مَضْغُ الطَّعَامِ وَ إِسَاغَتُهُ أَوْ یُقِیمُهُ عَلَی الرَّضَاعِ فَلَا یَشْتَدُّ بَدَنُهُ وَ لَا یَصْلُحُ لِعَمَلٍ ثُمَّ کَانَ تَشْتَغِلُ أُمُّهُ بِنَفْسِهِ عَنْ تَرْبِیَهِ غَیْرِهِ مِنَ الْأَوْلَادِ وَ لَوْ لَمْ یَخْرُجِ الشَّعْرُ فِی وَجْهِهِ فِی وَقْتِهِ أَ لَمْ یَکُنْ سَیَبْقَی فِی هَیْئَهِ الصِّبْیَانِ وَ النِّسَاءِ فَلَا تَرَی لَهُ جَلَالَهً وَ لَا وَقَاراً فَقَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ یَا مَوْلَایَ فَقَدْ رَأَیْتُ مَنْ یَبْقَی عَلَی حَالَتِهِ وَ لَا یَنْبُتُ الشَّعْرُ فِی وَجْهِهِ وَ إِنْ بَلَغَ حَالَ الْکِبَرِ فَقَالَ ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ فَمَنْ هَذَا الَّذِی یَرْصُدُهُ حَتَّی یُوَافِیَهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَآرِبِ إِلَّا الَّذِی أَنْشَأَهُ خَلْقاً بَعْدَ أَنْ لَمْ یَکُنْ ثُمَّ تَوَکَّلَ لَهُ بِمَصْلَحَتِهِ بَعْدَ أَنْ کَانَ فَإِنْ کَانَ الْإِهْمَالُ یَأْتِی بِمِثْلِ هَذَا التَّدْبِیرِ فَقَدْ یَجِبُ أَنْ یَکُونَ الْعَمْدُ وَ التَّقْدِیرُ یَأْتِیَانِ بِالْخَطَإِ وَ الْمُحَالِ لِأَنَّهُمَا ضِدُّ الْإِهْمَالِ وَ هَذَا فَظِیعٌ (۲) مِنَ الْقَوْلِ وَ جَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ لِأَنَّ الْإِهْمَالَ لَا یَأْتِی بِالصَّوَابِ وَ التَّضَادَّ لَا یَأْتِی بِالنِّظَامِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَقُولُ الْمُلْحِدُونَ عُلُوّاً کَبِیراً وَ لَوْ کَانَ الْمَوْلُودُ یُولَدُ فَهِماً عَاقِلًا لَأَنْکَرَ الْعَالَمَ عِنْدَ وِلَادَتِهِ وَ لَبَقِیَ حَیْرَانَ تَائِهَ الْعَقْلِ (۳) إِذَا رَأَی مَا لَمْ یَعْرِفْ وَ وَرَدَ عَلَیْهِ

۱- المخاض: وجع الولاده و هو الطلق.

۲- فظع الامر: اشتدت شناعته و جاوز المقدار فی ذلک.

۳- أی ضائع العقل.

مَا لَمْ يَرَ مِثْلَهُ مِنِ اخْتِلَافِ صُوَرِ الْعَالَمِ مِنَ الْبَهَائِمِ وَ الطَّيْرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُشَاهِدُهُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ وَ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّ مَنْ سُبِيَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ هُوَ عَاقِلٌ يَكُونُ كَالْوَالِهِ الْحَيْرَانِ فَلَا يُسْرِعُ فِي تَعَلُّمِ الْكَلَامِ وَ قَبُولِ الْأَدَبِ كَمَا يُسْرِعُ الَّذِي يُسْبَى صَغِيراً غَيْرَ عَاقِلٍ ثُمَّ لَوْ وُلِدَ عَاقِلًا كَانَ يَجِدُ غَضَاضَةً إِذَا رَأَى نَفْسَهُ مَحْمُولًا مُرْضَعاً مُعَصَّباً بِالْخِرَقِ مُسَجًّى فِي الْمَهْدِ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي عَنْ هَذَا كُلِّهِ لِرِقَّةِ بَدَنِهِ وَ رُطُوبَتِهِ حِينَ يُولَدُ ثُمَّ كَانَ لَا يُوجَدُ لَهُ مِنَ الْحَلَاوَةِ وَ الْوَقْعِ مِنَ الْقُلُوبِ مَا يُوجَدُ لِلطِّفْلِ فَصَارَ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا غَبِيّاً غَافِلًا عَمَّا فِيهِ أَهْلُهُ فَيَلْقَى الْأَشْيَاءَ بِذِهْنٍ ضَعِيفٍ وَ مَعْرِفَةٍ نَاقِصَةٍ ثُمَّ لَا يَزَالُ يَتَزَايَدُ فِي الْمَعْرِفَةِ قَلِيلًا قَلِيلًا وَ شَيْئاً بَعْدَ شَيْ‌ءٍ وَ حَالًا بَعْدَ حَالٍ حَتَّى يَأْلَفَ الْأَشْيَاءَ وَ يَتَمَرَّنَ (۱)وَ يَسْتَمِرَّ عَلَيْهَا فَيَخْرُجَ مِنْ حَدِّ التَّأَمُّلِ لَهَا وَ الْحَيْرَةِ فِيهَا إِلَى التَّصَرُّفِ وَ الِاضْطِرَابِ إِلَى الْمَعَاشِ بِعَقْلِهِ وَ حِيلَتِهِ وَ إِلَى الِاعْتِبَارِ وَ الطَّاعَةِ وَ السَّهْوِ وَ الْغَفْلَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَ فِي هَذَا أَيْضاً وُجُوهٌ أُخَرُ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ يُولَدُ تَامَّ الْعَقْلِ مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ لَذَهَبَ مَوْضِعُ حَلَاوَةِ تَرْبِيَةِ الْأَوْلَادِ وَ مَا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ لِلْوَالِدَيْنِ فِي الِاشْتِغَالِ بِالْوَلَدِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَ مَا يُوجِبُ تَرْبِيَةً لِلْآبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ مِنَ الْمُكَافَاتِ (۲) بِالْبِرِّ وَ الْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عِنْدَ حَاجَتِهِمْ إِلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ ثُمَّ كَانَ الْأَوْلَادُ لَا يَأْلَفُونَ آبَاءَهُمْ وَ لَا يَأْلَفُ الْآبَاءُ أَبْنَاءَهُمْ لِأَنَّ الْأَوْلَادَ كَانُوا يَسْتَغْنُونَ عَنْ تَرْبِيَةِ الْآبَاءِ وَ حِيَاطَتِهِمْ (۳) فَيَتَفَرَّقُونَ عَنْهُمْ حِينَ يُولَدُونَ فَلَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ نِكَاحِ أُمِّهِ وَ أُخْتِهِ وَ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ مِنْهُ إِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُهُنَّ وَ أَقَلُّ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْقَبَاحَةِ بَلْ هُوَ أَشْنَعُ وَ أَعْظَمُ وَ أَفْظَعُ وَ أَقْبَحُ وَ أَبْشَعُ لَوْ خَرَجَ الْمَوْلُودُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ هُوَ يَعْقِلُ أَنْ يَرَى مِنْهَا مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ لَا يُحْسِنُ بِهِ أَنْ يَرَاهُ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ أُقِيمَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ مِنَ الْخِلْقَةِ عَلَى غَايَةِ الصَّوَابِ وَ خَلَا مِنَ الْخَطَإِ دَقِيقُهُ وَ جَلِيلُهُ.

**[ترجمه]عبرت گیر ای مفضل! در این انواع تدبیر که علیم قدیر در این احوال مختلفه برای ایشان به عمل می آورد آیا ممکن است که اینها بی مدبّری به عمل آید، اگر خون در رحم به جنین نمی رسید خشک می شد مانند گیاهی که از بی آبی خشک شود.

و اگر در هنگام کمال او درد زائیدن او را از رحم تنگ بیرون نمی کرد، همیشه در رحم مانند زنده که در گور باشد می ماند.

و اگر بعد از ولادت، شیر از برای او به هم نمی رسید، یا از گرسنگی می مرد، یا غذائی می خورد که ملایم بدن او نباشد و بدنش به آن اصلاح نیابد.

و اگر هنگام احتیاج به غذای غلیظ، دندان برای او نمی روئید، خائیدن غذا او را ممکن نبود و فرو بردن او را دشوار بود و اگر آن شیر همیشه غذای او می بود، بدنش محکم نمی شد و اعمال شاقه از او به عمل نمی آمد. و ایضا بایست مادر همیشه مشغول تربیت او باشد و از تربیت سایر اولاد بازماند.

[برنیامدن ریش و راز آن]

و اگر ریش به روی او نمی روئید، همیشه بر هیئت کودکان و زنان می ماند و او را جلالتی و وقاری که مردان را می باشد به هم نمی رسید.

مفضّل گفت: ای مولای من! دیده ام بعضی از مردان را که بر آن حالت می مانند و ریش بر نمی آورند تا پیر می شوند، چه حکمت است در این؟

حضرت فرمود که: این به واسطه آنچه است که دستهای ایشان پیش فرستاده و خدا ظلم کننده نیست بندگان خود را.

[اثبات خدا]

پس فرمود که: کیست آن که مترصد احوال انسان است و او را در هر حال و به آنچه مناسب اوست می رساند مگر آن خداوندی که او را از سرای عدم به ساحت وجود آورده و متکفّل مصالح او گردیده؟ اگر اشیاء به اهمال و بی مدبّری بر این نظام و نسق تواند بود، باید که تدبیر و تقدیر باعث اختلال امور گردد. و این سخن در غایت رسوائی و بطلان است و دلیل جهل گوینده آن است، و هر [ذی] عقل می داند که از خلاف تدبیر، انتظام نمی آید و تدبیر موجب اختلال امور نمی شود، خدا بلندتر است از آنچه ملحدان می گویند، بلندی بسیار.

[چرا نوزاد هنگام تولد فاقد عقل و قوه تشخیص است؟]

پس امام علیه السّلام فرمود که: اگر فرزند، دانا و عاقل متولد می شد، هر آینه دنیا در نظرش بسیار غریب می نمود و حیران می ماند به جهت آن که به ناگاه امری چند می دید که نمی دانست،

ص: ۶۳

و وارد می شد بر او غرایبی که مانند آنها مشاهده نکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهار پایان و غیر آنها و ساعت به ساعت و روز به روز. و عبرت بگیر برای این، از حال کسی که او را اسیر کنند و از شهری به شهری برند و او عاقل باشد مانند واله و حیران او را وحشتی می باشد با آن که اوضاع شبیه به آنها را بسیار دیده است و کسی را که در کودکی و نادانی اسیر کنند سخن و ادب زودتر می آموزد از کسی که در دانائی و بزرگی او را اسیر کنند.

و ایضا اگر عاقل متولد شود، مذلّتی در خود خواهد یافت از آن که نتواند به راه رفتن و او را بر دوش گیرند و در خرقه ها پیچند و در گهواره خوابانند و بر رویش جامه افکنند، و حال آن که ناچار است برای او این امور برای رقّت بدن و رطوبتی که در اعضای او است در هنگام متولد شدن.

و ایضا اگر دانا و کامل متولد می شد، آن شیرینی و وقعی که کودکان را در دلها می باشد او را نخواهد بود لهذا اول که به دنیا می آید نادان و غافل است از آنچه اهل دنیا در آن هستند و اشیاء را ملاقات می کند با ذهن ضعیفی و معرفت ناقص و روز به روز اندک اندک در دیدن هر چیز و ورود هر حال معرفتش زیاد می شود، و به امور غریبه الفت می گیرد، و بر احوال مختلف معتاد می شود، و به تدریج از حد تأمل و حیرت به مرتبه می رسد که به عقل خود تصرّف و تدبیر و چاره امور معاش خود می کند و عبرت می گیرد از احوالی که مشاهده می نماید و به سهو و غفلت مبتلا گردد و به طاعت و معصیت مکلّف می شود.

و ایضا اگر در حین ولادت عقلش کامل و اعضایش قوی می بود و در کار خود مستقل می بود، حلاوت تربیت اولاد زایل می شد و مصلحتی که پدر و مادر را در تربیت فرزندان هست به عمل نمی آمد. و حکمتی که در این تربیت است که بعد از

احتیاج پـدر و مادر به تربیت ایشان مکافات حقوق آباء و امّهات بکننـد، برطرف می شـد، و پدران و فرزندان به یکدیگر الفت نمی گرفتنـد زیرا که فرزنـدان از تربیت و محافظت ایشان مسـتغنی می بودند، پس در همان ساعت که از مادر متولد می شدند از ایشان جـدا می شدنـد، و کسـی پدر و مادر خود را نمی شـناخت و نمی توانست احتراز کرد از نکاح و خواسـتگاری مادر و خواهر و محرمان خود و کمتر قباحتی بلکه شنیع تر و قبیح تر از همه آنست که اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن آن، یعنی عورت مادر. آیا نمی بینی چگونه هر

امری از امور خلقت را بـاز داشـته بـا نهـایت صواب و حکمت و خالی گردانیـده خورد و بزرگ امور خود را از شوائب خطا و زلل.

**[ترجمه]

بیان

أ فرأیت أی أخبرنی قال الزمخشری لما کانت مشاهده الأشیاء و رؤیتها طریقا إلی الإحاطه بها علما و صحه الخبر عنها استعملوا أ رأیت بمعنی أخبر انتهی و یقال ذوی العود أی یبس و الموءود الذی دفن فی الأرض حیا کما کان المشرکون

ص: ۶۴

۱- أی یتعود و یتدرّب.

۲- و فی نسخه: من المکافاه.

۳- أی حفظهم و تعهّدهم.

يفعلون فی الجاهليه ببناتهم قوله عليه السلام: أو يقيمه أی عدم طلوع الأسنان قوله عليه السلام: ذلک بما قدمت أيديهم يحتمل أن يكون هذا لتعذيب الآباء و إن كان الأولاد يؤجرون لقباحه منظرهم أو للأولاد لما كان فی علمه تعالی صدوره عنهم باختيارهم و يرصده أی يرقبه قوله عليه السلام: فإن كان الإهمال أی إذا لم يكن الأشياء منوطه بأسبابها و لم ترتبط الأمور بعللها فكما جاز أن يحصل هذا الترتيب و النظام التام بلا سبب فجاز أن يصير التدبير فی الأمور سببا لاختلالها و هذا خلاف ما يحكم به عقول كافه الخلق لما نری من سعيهم فی تدبير الأمور و ذمهم من يأتی بها علی غير تأمل و رويه و يحتمل أن يكون المراد أن الوجدان يحكم بتضاد آثار الأمور المتضاده و ربما أمكن إقامه البرهان عليه أيضا فإذا أتی الإهمال بالصواب يجب أن يأتی ضده و هو التدبير بالخطإ و هذا أفظع و أشنع و المراد بالمحال الأمر الباطل الذی لم يأت علی وجهه الذی ينبغی أن يكون عليه قال الفيروزآبادی المحال من الكلام بالضم ما عدل عن وجهه انتهی و التيه الضلال و الحيره و الغضاضه بالفتح الذله و المنقصه و قوله عليه السلام: معصبا أی مشدودا و التسجيه التغطيه بثوب يمد عليه و الغبی علی فعيل قليل الفطنه و الاعتبار من العبره و ذكر فی مقابله السهو و الغفله و قوله ما قدر و ما يوجب كلاهما معطوفان علی موضع و قوله من المكلفات بيان لما يوجب أی لذهب التكاليف المتعلقه بالأولاد بأن يبروا آباءهم و يعطفوا عليهم عند حاجه الآباء إلی تربيتهم و إعانتهم لكبرهم و ضعفهم جزاء لما قاسوا من الشدائد فی تربيتهم قوله أن يری خبر لقوله أقل ما فی ذلک.

**[ترجمه]«أفرأيت»: به من خبر بده. زمخشری گفته: از آنجا كه مشاهده اشياء و ديدن آنها راهی برای احاطه به آنها از جهت علم و صحت خبر از آنها می باشد لفظ «أرأيت» را به معنای «خبر بده» استعمال كردند. «ذوی العود» يعنی خشكی و يبوست. «الموءود» كسی كه زنده به گور شده است. چنانچه مشركين

ص: ۶۴

در جاهليت با دخترانشان می كردند. «أو يقيمه» يعنی عدم روييدن دندانها. «ذلک بما قدمت أيديهم» احتمال دارد اين برای عذاب پدران باشد اگر چه فرزندان به دليل زشتی صورتشان اجر می برند يا برای عذاب فرزندان است به دليل آنچه كه در علم خداوند است كه كار بد با اختيار خودشان از آنها صادر می شود. «يرصده» مراقب او است. «فإن كان الإهمال» يعنی اگر اشياء، وابسته به اسباب خود و امور، مرتبط به علل خود نبودند چنانچه جايز است كه اين ترتيب و نظام كامل بدون سبب حاصل شود به همين گونه جايز بود كه تدبير در امور سبب اختلال آنها شود و اين خلاف چيزی است كه عقل همه مردم به آن حكم می كند زيرا ما سعی آنها را در تدبير امور می بينيم و نيز می بينيم كسی را كه بدون تأمل و فكر به امور زندگی می پردازد مذمت می كنند. و احتمال دارد منظور اين باشد كه وجدان به تضاد آثار امور متضاد حكم می كند و چه بسا اقامه برهان بر اين مطلب ممكن باشد. پس اگر اهمال و ندانم كاری باعث درستی می شود واجب است كه ضد آن يعنی تدبير باعث خطا شود و اين سخن بدتر و زشت تر است [از سخن اول].

و منظور از محال، امر باطلی است كه بر وجهی كه شايسته است بر آن باشد، ادا نمی شود. فيروزآبادی گفته: «المحال من الكلام» با ضمه، آن كلامی است كه از وجه خود منحرف شود. «التيه»: گمراهی و حيرت. «الغضاضه»: ذلت و نقص. «معصبا» بسته شده. «التسجيه» پوشاندن با پارچه ای كه بر او كشيده می شود. «الغبی» بر وزن فعيل يعنی كم هوش. «الإعتبار» از عبرت است و در مقابل آن سهو و غفلت ذكر می شود. «ما قدر و ما يوجب» هر دو معطوف بر «موضع» هستند. «من المكلفات» بيان

برای «ما یوجب» است. یعنی تکالیف متعلق به فرزندان به اینکه به

والدینشان نیکی کنند و در زمان احتیاج آنها به رسیدگی و توجه فرزندان - به دلیل پیری و ضعفشان - به آنها مهربانی کنند - در مقایسه با سختیهایی که آنها در تربیت فرزندان متحمل شدند - از بین می رفت. «أن یری» خبر برای «أقل ما فی ذلک» است.

**[ترجمه]

یا مفضل

اعْرِفْ یَا مُفَضَّلُ مَا لِلْأَطْفَالِ فِی الْبُکَاءِ مِنَ الْمَنْفَعَهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِی أَدْمِغَهِ الْأَطْفَالِ رُطُوبَهً إِنْ بَقِیَتْ فِیهَا أَحْدَثَتْ عَلَیْهِمْ أَحْدَاثاً جَلِیلَهً وَ عِلَلًا عَظِیمَهً مِنْ ذَهَابِ الْبَصَرِ وَ غَیْرِهِ فَالْبُکَاءُ یُسِیلُ تِلْکَ الرُّطُوبَهَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَیُعْقِبُهُمْ ذَلِکَ الصِّحَّهَ فِی أَبْدَانِهِمْ وَ السَّلَامَهَ فِی أَبْصَارِهِمْ أَ فَلَیْسَ قَدْ جَازَ أَنْ یَکُونَ الطِّفْلُ یَنْتَفِعُ بِالْبُکَاءِ وَ وَالِدَاهُ لَا یَعْرِفَانِ ذَلِکَ فَهُمَا دَائِبَانِ لِیُسْکِتَاهُ وَ یَتَوَخَّیَانِ فِی الْأُمُورِ مَرْضَاتَهُ لِئَلَّا یَبْکِیَ وَ هُمَا لَا یَعْلَمَانِ أَنَّ الْبُکَاءَ أَصْلَحُ لَهُ وَ أَجْمَلُ عَاقِبَهً فَهَکَذَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ مَنَافِعُ لَا یَعْرِفُهَا الْقَائِلُونَ

ص: ۶۵

بِالْإِهْمَالِ وَ لَوْ عَرَفُوا ذَلِكَ لَمْ يَقْضُوا عَلَى الشَّيْ ءِ أَنَّهُ لَا مَنْفَعَهَ فِيهِ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ لَا يَعْلَمُونَ السَّبَبَ فِيهِ فَإِنَّ كُلَّ مَا لَا يَعْرِفُهُ الْمُنْكِرُونَ يَعْلَمُهُ الْعَارِفُونَ (۱)وَ كَثِيرٌ مِمَّا يَقْصُرُ عَنْهُ عِلْمُ الْمَخْلُوقِينَ مُحِيطٌ بِهِ عِلْمُ الْخَالِقِ جَلَّ قُدْسُهُ وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُ فَأَمَّا مَا يَسِيلُ مِنْ أَفْوَاهِ الْأَطْفَالِ مِنَ الرِّيقِ فَفِي ذَلِكَ خُرُوجُ الرُّطُوبَهِ الَّتِي لَوْ بَقِيَتْ فِي أَبْدَانِهِمْ لَأَحْدَثَتْ عَلَيْهِمُ الْأُمُورَ الْعَظِيمَهَ كَمَنْ تَرَاهُ قَدْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الرُّطُوبَهُ فَأَخْرَجَتْهُ إِلَى حَدِّ الْبَلَهِ (۲) وَ الْجُنُونِ وَ التَّخْلِيطِ (۳)لَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَمْرَاضِ الْمُخْتَلِفَهِ كَالْفَالِجِ وَ اللَّقْوَهِ (۴) وَ مَا أَشْبَهَهُمَا فَجَعَلَ اللَّهُ تِلْكَ الرُّطُوبَهَ تَسِيلُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي صِغَرِهِمْ لِمَا لَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الصِّحَّهِ فِي كِبَرِهِمْ فَتَفَضَّلَ عَلَى خَلْقِهِ بِمَا جَهِلُوهُ وَ نَظَرَ لَهُمْ بِمَا لَمْ يَعْرِفُوهُ وَ لَوْ عَرَفُوا نِعَمَهُ عَلَيْهِمْ لَشَغَلَهُمْ ذَلِكَ عَنِ التَّمَادِي فِي مَعْصِيَتِهِ فَسُبْحَانَهُ مَا أَجَلَّ نِعْمَتَهُ وَ أَسْبَغَهَا عَلَى الْمُسْتَحِقِّينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ خَلْقِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُبْطِلُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

**[ترجمه]بشناس ای مفضّل منفعت گریه اطفال را و بدان که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث می نماید مانند کوری و امثال آن، پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می آورد و باعث صحّت بدن و سلامتی ابصار ایشان می گردد، پس چنانچه طفل به گریه منتفع می گردد و بر پدر و مادر منفعت آن پنهان است و ایشان سعی می کنند که او را ساکت گردانند و به هر حیله می خواهند او را خاموش کنند که از گریه باز ایستد به سبب آن که نمی دانند که گریه برای او اصلح است و عاقبتش نیکوتر است، هم چنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعت ها باشد که ملحدان که مذمت تدبیر خالق می کنند ندانند

ص: ۶۵

و اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست به سبب آن که حکمت آن را ندانند زیرا که بسیاری از آنها را که منکران نمی دانند عارفان می دانند و بسی از آنها که علم مخلوق از آن قاصر است و علم حق تعالی به آن احاطه کرده است.

[فایده و حکمت سرازیر شدن آب دهان اطفال]

و اما آبی که از دهان اطفال جاری می شود و اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی می گردد که در ابدان ایشان بماند، هر آینه احداث دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه می بینی کسی را که رطوبت بر او غالب می شود یا دیوانه و مخبّط می شود یا به فلج و لغوه و اشباه آن مبتلا می گردد.

پس خداوند علیم در کودکی مقرر گردانیده که این رطوبت از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان در بزرگی گردد. و تفضّل کرده است بر خلق خود به آنچه جاهلند به حکمت آن و لطف کرده است بر ایشان به آنچه نمی دانند آن را. و اگر بشناسند نعمتهای او را بر خود، هر آینه تفکّر در آنها مشغول گرداند ایشان را از ارتکاب معصیت او، منزّه است خداوندی که بزرگ و کامل است نعمتهای او بر مستحقین و غیر ایشان از خلق بی پایان، و بلندتر است از آنچه می گویند مبطلان و ملحدان بلندی بسیار.

**[ترجمه]

بیان

الـدءوب: الجدّ و التعب. و التوخّی: التحری و القصد. و قوله علیه السـلام: کل ما لا یعرفه أی مما لا یقصـر عنه علم المخلوقین و یقال أبطل أی جاء بالباطل.

**[ترجمه]«الـدؤب» تلاش و رنج. «التوخی» اقدام و قصد. «کل ما لا یعرفه» یعنی از آنچه که علم مخلوقات از آن کوتاه نیست. «أبطل»: باطل آورد.

**[ترجمه]

یا مفضل

انْظُرِ الْآنَ یَا مُفَضَّلُ کَیْفَ جُعِلَتْ آلَاتُ الْجِمَاعِ فِی الـذَّکَرِ وَ الْأُنْثَی جَمِیعاً عَلَی مَا یُشَاکِلُ ذَلِکَ فَجُعِلَ لِلـذَّکَرِ آلَهٌ نَاشِزَهٌ (۵)تَمْتَدُّ حَتَّی تَصِلَ النُّطْفَهُ إِلَی الرَّحِمِ إِذْ کَانَ مُحْتَاجاً إِلَی أَنْ یَقْذِفَ مَاءَهُ فِی غَیْرِهِ وَ خُلِقَ لِلْأُنْثَی وِعَاءٌ قَعِرٌ لِیَشْتَمِلَ عَلَی الْمَاءَیْنِ جَمِیعاً وَ یَحْتَمِلَ الْوَلَدَ وَ یَتَّسِعَ لَهُ وَ یَصُونَهُ حَتَّی یَسْتَحْکِمَ أَ لَیْسَ ذَلِکَ مِنْ تَدْبِیرِ حَکِیمٍ لَطِیفٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ.

**[ترجمه]اکنون نظر کن ای مفضّل که قـدیر ذو المنن چگونه آلات مجامعت را در مرد و زن آفریـده بر وجهی که مناسـب حکمت آن است، پس مرد را آلتی داده که منتشـر و بلند می شود با نطفه و به سبب آن به قعر رحم می رسد چون می باید که آب خـود را در دیگری بریزد و برای زن ظرف عمیقی آفریـده که آب مرد و زن هر دو در آنجـا جمع شود و گنجـایش فرزند داشـته باشـد در آن ظرف و مصون و محفوظ باشـد تا هنگامی که بدنش مسـتحکم شود و بیرون خرامد آیا این از تدبیر حکیم لطیف نیست سبحانه و تعالی عما یشرکون؟

**[ترجمه]

بیان

المشاکله: المشابهه و المناسبه، و اسم الإشاره راجع إلی ما مضی من التدبیر فی الخلق و یحتمل إرجاعه إلی الجماع.

۱- و فی نسخه: یعرفه العارفون.

۲- أی ضعف العقل و عجز الرأی.

۳- أی اضطراب العقل و اختلاله.

۴- اللقوه: عله ینجـذب لها شقّ الوجه إلی جهه غیر طبیعیه، فیخرج النفخه و البزقه من جانب واحد، و لا یحسن التقاء الشـفتین، و لا ینطبق احدی العینین.

۵- أی رافعه. و فی نسخه ناشره.

**[ترجمه]«المشاكله»: مشابهت و مناسبت. اسم اشاره به آنچه از تـدبير خداوند در خلق گذشت برمی گردد و احتمال دارد به جماع برگردد.

ص: ۶۶

**[ترجمه]

يا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعَ وَ تَدْبِيرِ كُلٍّ مِنْهَا لِلْإِرْبِ فَالْيَدَانِ لِلْعِلَاجِ وَ الرِّجْلَانِ لِلسَّعْيِ وَ الْعَيْنَانِ لِلِاهْتِدَاءِ وَ الْفَمُ لِلِاغْتِذَاءِ وَ الْمَعِدَهُ لِلْهَضْمِ وَ الْكَبِدُ لِلتَّخْلِيصِ (۱) وَ الْمَنَافِذُ لِتَنْفِيذِ الْفُضُولِ (۲) وَ الْأَوْعِيَهُ لِحَمْلِهَا وَ الْفَرْجُ لِإِقَامَهِ النَّسْلِ وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَعْضَاءِ إِذَا تَأَمَّلْتَهَا وَ أَعْمَلْتَ فِكْرَكَ فِيهَا وَ نَظَرَكَ وَجَدْتَ كُلَّ شَيْ ءٍ مِنْهَا قَدْ قُدِّرَ لِشَيْ ءٍ عَلَى صَوَابٍ وَ حِكْمَهٍ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْ فِعْلِ الطَّبِيعَهِ فَقَالَ سَلْهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّبِيعَهِ أَ هِيَ شَيْ ءٌ لَهُ عِلْمٌ وَ قُدْرَهٌ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أَمْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ فَإِنْ أَوْجَبُوا لَهَا الْعِلْمَ وَ الْقُدْرَهَ فَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ إِثْبَاتِ الْخَالِقِ فَإِنَّ هَذِهِ صَنْعَتُهُ وَ إِنْ زَعَمُوا أَنَّهَا تَفْعَلُ هَذِهِ الْأَفْعَالَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا عَمْدٍ وَ كَانَ فِي أَفْعَالِهَا مَا قَدْ تَرَاهُ مِنَ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَهِ عُلِمَ أَنَّ هَذَا الْفِعْلَ لِلْخَالِقِ الْحَكِيمِ وَ أَنَّ الَّذِي سَمَّوْهُ طَبِيعَهً هُوَ سُنَّهٌ فِي خَلْقِهِ الْجَارِيَهُ عَلَى مَا أَجْرَاهَا عَلَيْهِ.

**[ترجمه]تفكّر كن: ای مفضّل در همه اعضای بـدن و تـدبير آنها كه هر يک برای غرضـی و حاجتی آفريده شده اند؛ دسـتها برای كار كردن و پاها برای راه رفتن، چشمها برای ديدن، و دهان از برای غذا خوردن، و معده برای هضم كردن، و جگر برای جدا كردن اخلاط بدن، و منافذ بدن برای بيرون رفتن فضـلات تا هنگام دفع، و فرج برای حصول نسل و هم چنين جميع اعضـا اگر تأمل كنی در آنها و نظر و فكر خود را به كار فرمائی می دانی كه هر يک برای كاری خلق شده اند و برای مصـلحتی مهيّا گرديده اند.

[پندار واهی]

مفضّل گفت: گفتم ای مولای من! گروهی می گويند كه اينها از فعل طبيعت است.

حضـرت فرمود كه: بپرس از ايشان كه آيا اين طبيعت كه شـما می گوئيد علم و قدرت دارد بر اين افعال يا نه؟ پس اگر گويند كه علم و قـدرت دارد، پس به خـدا قائل شده اند و او را «طبيعت» نام كرده اند، زيرا كه معلوم است طبيعت را شـعوری و اراده نيست. و اگر گوينـد كه طـبيعت را علم و اراده نيست، پس معلوم است كه اين افعـال محكمه متقنه از طبيعت بی شـعور صـادر نمی شود چنانچه دانستی و ليكن عادت الهی جاری شده است كه اشـياء را با اسـباب جاری نمايد و جاهلان بر اين اسـباب نظر افكنده اند و از مسبب الاسباب غافل شده اند.

**[ترجمه]

إيضاح

قوله عليه السلام: فما يمنعهم لعل المراد أنهم إذا قالوا بذلك فقد أثبتوا الصانع فلم يسمونه بالطبيعه و هى ليست بذات علم و إراده و قدره قوله عليه السلام: علم أن هذا الفعل أى ظاهر بطلان هذا الزعم و الذى صار سببا لذهولهم أن الله تعالى أجرى عادته بأن يخلق الأشياء بأسبابها فذهبوا إلى استقلال تلك الأسباب فى ذلك و بعباره أخرى إن سنه الله و عادته قد جرت لحكم كثيره أن تكون الأشياء بحسب بادئ النظر مستنده إلى غيره تعالى ثم يعلم بعد الاعتبار و التفكر أن الكل مستند إلى قدرته و تأثيره تعالى و إنما هذه الأشياء وسائل و شرائط لذلك فلذا تحيروا فى الصانع تعالى فالضمير المنصوب فى قوله أجراها راجع إلى السنه و ضمير عليه راجع إلى الموصول.

**[ترجمه]«فما يمنعهم» ممکن است منظور این باشد که وقتی آنها به آن مطلب قائل شدند پس صانع را اثبات کردند پس به چه دلیل آن را طبیعت نامیدند در حالی که طبیعت علم و اراده و قدرت ندارد؟ «علم أن هذا الفعل» یعنی بطلان این گمان آشکار است. و آنچه که سبب گمراهی آنها شده این است که خداوند متعال عادتش را بر این جاری ساخته که اشیاء را با اسباب خودشان خلق می کند پس اینها قائل به استقلال این اسباب در خلقت شدند. به عبارت دیگر سنت و عادت خداوند به دلیل حکمتهای بسیار بر این جاری شده است که اشیاء در نظر اول مستند به غیرخداوند باشند و سپس بعد از تفکر و اعتبار دانسته شود که همه چیز مستند به قدرت و تأثیر خداوند است و این اشیاء تنها وسائل و شرائطی برای آن هستند. به همین دلیل در صانع متعال متحیر شدند. پس ضمیر منصوب در «أجراها» به «السنه» و ضمیر «علیه» به موصول برمی گردد.

**[ترجمه]

يا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي وُصُولِ الْغِذَاءِ إِلَى الْبَدَنِ وَ مَا فِيهِ مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّ الطَّعَامَ يَصِيرُ

ص: ۶۷

۱- التخليص: التصفيه و التمييز عن غيره، و ذلك لان الكبد يحيل الكيلوس الى الخلط، و يصفى الاخلاط كل واحد عن الآخر، و ينفذها الى البدن، كلها فى مجارى مهيأه له.

۲- أى لاخراج الفضول.

إِلَى الْمَعِدَهِ فَتَطْبُخُهُ وَ تَبْعَثُ بِصَفْوِهِ إِلَى الْكَبِدِ فِي عُرُوقٍ رِقَاقٍ وَاشِجهٍ بَيْنَهَا قَدْ جُعِلَتْ كَالْمُصَفِّي لِلْغِذَاءِ لِكَيْلَا يَصِلَ إِلَى الْكَبِدِ مِنْهُ شَيْءٌ فَيَنْكَأَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكَبِدَ رَقِيقَهٌ لَا تَحْتَمِلُ الْعُنْفَ ثُمَّ إِنَّ الْكَبِدَ تَقْبَلُهُ فَيَسْتَحِيلُ بِلُطْفِ التَّدْبِيرِ دَماً وَ يَنْفُذُ إِلَى الْبَدَنِ كُلِّهِ فِي مَجَارِيَ مُهَيَّأَهٍ لِذَلِكَ بِمَنْزِلَهِ الْمَجَارِي الَّتِي تُهَيَّأُ لِلْمَاءِ حَتَّى يَطَّرِدَ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ يَنْفُذُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مِنَ الْخَبَثِ وَ الْفُضُولِ إِلَى مَفَايِضَ قَدْ أُعِدَّتْ لِذَلِكَ فَمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ جِنْسِ الْمِرَّهِ الصَّفْرَاءِ جَرَى إِلَى الْمَرَارَهِ وَ مَا كَانَ مِنْ جِنْسِ السَّوْدَاءِ جَرَى إِلَى الطِّحَالِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْبِلَّهِ وَ الرُّطُوبَهِ جَرَى إِلَى الْمَثَانَهِ فَتَأَمَّلْ حِكْمَهَ التَّدْبِيرِ فِي تَرْكِيبِ الْبَدَنِ وَ وَضْعِ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مِنْهُ مَوَاضِعَهَا وَ إِعْدَادِ هَذِهِ الْأَوْعِيَهِ فِيهِ لِتَحْمِلَ تِلْكَ الْفُضُولَ لِئَلَّا تَنْتَشِرَ فِي الْبَدَنِ فَتُسْقِمَهُ وَ تَنْهَكَهُ فَتَبَارَكَ مَنْ أَحْسَنَ التَّقْدِيرَ وَ أَحْكَمَ التَّدْبِيرَ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ صِفْ نُشُوءَ [1]الْأَبْدَانِ وَ نُمُوَّهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ حَتَّى تَبْلُغَ التَّمَامَ وَ الْكَمَالَ فَقَالَ عليه السلام أَوَّلُ ذَلِكَ تَصْوِيرُ الْجَنِينِ فِي الرَّحِمِ حَيْثُ لَا تَرَاهُ عَيْنٌ وَ لَا تَنَالُهُ يَدٌ وَ يُدَبِّرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ سَوِيّاً مُسْتَوْفِياً جَمِيعَ مَا فِيهِ قِوَامُهُ وَ صَلَاحُهُ مِنَ الْأَحْشَاءِ وَ الْجَوَارِحِ وَ الْعَوَامِلِ إِلَى مَا فِي تَرْكِيبِ أَعْضَائِهِ مِنَ الْعِظَامِ وَ اللَّحْمِ وَ الشَّحْمِ وَ الْمُخِّ وَ الْعَصَبِ وَ الْعُرُوقِ وَ الْغَضَارِيفِ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْعَالَمِ تَرَاهُ كَيْفَ يَنْمِي بِجَمِيعِ أَعْضَائِهِ وَ هُوَ ثَابِتٌ عَلَى شَكْلٍ وَ هَيْئَهٍ لَا تَتَزَايَدُ وَ لَا تَنْقُصُ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ إِنْ مُدَّ فِي عُمُرِهِ أَوْ يَسْتَوْفِيَ مُدَّتَهُ قَبْلَ ذَلِكَ هَلْ هَذَا إِلَّا مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَهِ يَا مُفَضَّلُ انْظُرْ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ فِي خَلْقِهِ تَشْرِيفاً وَ تَفْضِيلًا عَلَى الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُ خُلِقَ يَنْتَصِبُ قَائِماً وَ يَسْتَوِي جَالِساً لِيَسْتَقْبِلَ الْأَشْيَاءَ بِيَدَيْهِ وَ جَوَارِحِهِ وَ يُمْكِنَهُ الْعِلَاجُ وَ الْعَمَلُ بِهِمَا فَلَوْ كَانَ مَكْبُوباً عَلَى وَجْهِهِ كَذَاتِ الْأَرْبَعِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَعْمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَعْمَالِ.

۱- بالنون المفتوحه و الشين الساكنه ثمّ الهمزه. أو بالنون و الشين المضمومتين و الواو الساكنه ثمّ الهمزه.

**[ترجمه]تفکّر کن: ای مفضّل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا به جمیع بدن، به درستی که اول غذا

ص: ۶۷

وارد معده می شود و معده آن را طبخ می دهد، هضم می کند و خالص آن را به جگر می فرستد در عروق باریکی چند که در میان معده و جگر هستند، و این عروق مانند پالایشند برای غذا که نرسد از ثقل غذا چیزی به جگر که باعث جراحت آن گردد زیرا که جگر نازک است و تاب غذای خشن و غلیظ را ندارد، پس جگر صافی غذا را قبول می کند و در آنها به لطف تدبیر حکیم خبیر مستحیل به خون و بلغم و صفرا و سودا می شود و از جگر راهها و مجاری به سوی سایر بدن هست که خون از آن مجاری و عروق به سایر بدن می رسد مانند مجاری که در زمین برای آب مهیّا کنند تا به همه زمین جاری گردد و آنچه خبائث و زیادتی هاست جاری می شود به سوی اوعیه ای که برای آنها خلق شده است و آنچه از صفرا است به سوی زهره می رود و سودا به سوی سپرز می رود، و رطوبت ها به سوی مثانه جاری می شود.

پس تأمل کن حکمت تدبیر حق تعالی را در ترکیب بدن و گذاشتن هر یک از اعضاء در جای خود و مهیّا کردن اوعیه و ظرفها در آن برای فضول اغذیه و اخلاط تا آن که این زیادتی ها و کثافتها در بدن پهن نشوند که مورث فساد بدن و دردها شوند.

پس صاحب برکت و نعمت است خداوندی که نیکو کرده است تقدیر را و محکم گردانیده است تدبیر را و او را است حمد و ستایش چنانچه اهل و مستحق آن است.

[مرحله آغازین رشد بدن و کیفیت تکوّن آن در رحم]

مفضّل گفت که: گفتم: وصف نما برای من نشو و نمو بدن را در همه احوال تا به حد تمام و کمال رسد.

حضرت امام علیه السّلام فرمود که: اول این تدبیر تصویر جنین در جایی که دیده ای نمی بیند و دستی بدان نمی رسد و در چنین جایی تدبیر آن را می کند تا او را از رحم بیرون می آورد با خلقت تمام و اعضای مستوی و حال آن که در او مخلوق شده آنچه قوام و صلاح بدن در آن است از اعضاء و جوارح و احشاء و کارکنان بدن و آنچه در اصل ترکیب بدن ضرور است از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و غضروفها، پس چون به سوی جهان بیرون آمد می بینی چگونه نمو می کند با همه اعضاء بر یک شکل و هیئت و یک نسبت که هر نسبتی که هر عضوی با سایر اعضاء داشته در کودکی در بزرگی تفاوت نمی کند تا آن که به حد اشدّ که نهایت قوّت بدن است برسد. اگر عمرش به آن حد برسد یا آن که پیش از آن حد مدّت عمر خود را تمام کند آیا می تواند بود چنین امری مگر از لطف حکمت و تدبیر خداوند قدیر؟!

[شرافت انسان بر دیگر حیوانات]

ای مفضّل! نظر کن در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن انسان را در خلقتش برای تشریف و تفضیل او بر سایر حیوانات زیرا که چنان خلق شده که راست می تواند ایستاد و درست می تواند نشست که کارها را به دستها و جوارح خود به

عمل آورد و توانـد کارها را چنانچه خواهـد به تقـدیم رساند اگر به روش چهار پایان به رو در افتاده بود هیچ یک از اعمال او مباشر نمی توانست شد.

ص: ۶۸

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی و شـجت العروق و الأغصان اشـتبکت و قال نکأ القرحه کمنع قشـرها قبل أن تبرأ فندیت انتهی و المفایض فی بعض النسـخ بالفـاء أی مجاری من فـاض المـاء و فی بعضـها بـالغین من غاض الماء غیضا أی نضب (۱) و ذهب فی الأرض و المغیض المکـان الـذی یغیض فیه و إلی فی قـوله إلی مـا فی ترکیب بمعنی مع و قـال الفیروزآبـادی الغضـروف کـل عظم رخو یؤکل و هو مارن الأنف(۲)و بعض الکتف و رءوس الأضـلاع و رهابه الصدر و داخل فوق الأذن انتهی و قوله تتزاید و لا تنقص أی النسبه بین الأعضاء و بلوغ الأشد و هو القوه أن یکتهل و یستوفی السنّ الذی یستحکم فیها قوَّته و عقله و تمیزه.

**[ترجمه]فیروزآبـادی گفته: «و شـجت العروق و الأعضـان»: پیـچ خورد. «نکأ القرحه»: پوست دمل را قبل از آنکه خوب شود کند پس آب آورد. «المفایض»: در بعضـی نسـخه ها با فاء یعنی مجاری که از «فاض الماء» گرفته شده. و در بعضی نسخه ها با غین است از «غاض الماء غیضا» یعنی در زمین فرو رفت. «المغیض»: مکانی که آب در آن فرو رود. «إلی ما فی ترکیب» إلی به معنـای همراه اسـت. فیروزآبـادی گفتـه: «الغضـروف»: هر اسـتخوان نرمی کـه خرده می شـود مثـل تیغه بینی، بعضـی از کتـف، سردنده ها، اسـتخوان پایین سـینه و نرمه گوش. «تتزاید ولا تنقص» یعنی نسـبت بین اعضاء. «بلوغ الأشدّ» اشدّ: قوت. یعنی مسـن شود و به سنی برسد که قوت و عقل و درکش محکم شود.

**[ترجمه]

یا مفضل

انْظُرِ الْآنَ یَا مُفَضَّلُ إِلَی هَذِهِ الْحَوَاسِّ الَّتِی خُصَّ بِهَا الْإِنْسَانُ فِی خَلْقِهِ وَ شُرِّفَ بِهَا عَلَی غَیْرِهِ کَیْفَ جُعِلَتِ الْعَیْنَانِ فِی الرَّأْسِ کَالْمَصَابِیحِ فَوْقَ الْمَنَارَهِ لِیَتَمَکَّنَ مِنَ مُطَالَعَهِ الْأَشْیَاءِ وَ لَمْ تُجْعَلْ فِی الْأَعْضَاءِ الَّتِی تَحْتَهُنَّ کَالْیَدَیْنِ وَ الرِّجْلَیْنِ فَتَعْرِضَهَا الْآفَاتُ وَ تُصِیبَهَا مِنْ مُبَاشَرَهِ الْعَمَلِ وَ الْحَرَکَهِ مَا یُعَلِّلُهَا وَ یُؤَثِّرُ فِیهَا وَ یَنْقُصُ مِنْهَا وَ لَا فِی الْأَعْضَاءِ الَّتِی وَسَطَ الْبَدَنِ کَالْبَطْنِ وَ الظَّهْرِ فَیَعْسُرَ تَقَلُّبُهَا وَ اطِّلَاعُهَا نَحْوَ الْأَشْیَاءِ فَلَمَّا لَمْ یَکُنْ لَهَا فِی شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مَوْضِعٌ کَانَ الرَّأْسُ أَسْنَی الْمَوَاضِعِ لِلْحَوَاسِّ وَ هُوَ بِمَنْزِلَهِ الصَّوْمَعَهِ لَهَا فَجَعَلَ الْحَوَاسُّ خَمْساً تَلْقَی خَمْساً لِکَیْ لَا یَفُوتَهَا شَیْ ءٌ مِنَ الْمَحْسُوسَاتِ فَخُلِقَ الْبَصَرُ لِیُدْرِکَ الْأَلْوَانَ فَلَوْ کَانَتِ الْأَلْوَانُ وَ لَمْ یَکُنْ بَصَرٌ یُدْرِکُهَا لَمْ یَکُنْ مَنْفَعَهٌ فِیهَا وَ خُلِقَ السَّمْعُ لِیُدْرِکَ الْأَصْوَاتَ فَلَوْ کَانَتِ الْأَصْوَاتُ وَ لَمْ یَکُنْ سَمْعٌ یُدْرِکُهَا لَمْ یَکُنْ فِیهَا إِرْبٌ (۳) وَ کَذَلِکَ سَائِرُ الْحَوَاسِّ ثُمَّ هَذَا یَرْجِعُ مُتَکَافِئاً فَلَوْ کَانَ بَصَرٌ وَ لَمْ یَکُنْ أَلْوَانٌ لَمَا کَانَ لِلْبَصَرِ مَعْنًی وَ لَوْ کَانَ سَمْعٌ وَ لَمْ یَکُنْ أَصْوَاتٌ لَمْ یَکُنْ لِلسَّمْعِ مَوْضِعٌ فَانْظُرْ کَیْفَ قَدَّرَ بَعْضَهَا یَلْقَی بَعْضاً فَجَعَلَ لِکُلِّ حَاسَّهٍ مَحْسُوساً یَعْمَلُ فِیهِ وَ لِکُلِّ

مَحْسُوسٍ حَاسَّةً تُدْرِكُهُ وَ مَعَ هَذَا فَقَدْ جُعِلَتْ أَشْيَاءُ مُتَوَسِّطَةً بَيْنَ الْحَوَاسِّ وَ الْمَحْسُوسَاتِ لَا يَتِمُّ الْحَوَاسُّ إِلَّا بِهَا كَمَثَلِ الضِّيَاءِ وَ الْهَوَاءِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ضِيَاءٌ يُظْهِرُ اللَّوْنَ لِلْبَصَرِ لَمْ يَكُنِ الْبَصَرُ يُدْرِكُ اللَّوْنَ

ص: ۶۹

۱- أی جری و سال. غار فی الأرض.

۲- أی طرف الانف، أو ما لان من طرفه.

۳- الارب: الحاجه.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ هَوَاءٌ يُؤَدِّی الصَّوْتَ إِلَی السَّمْعِ لَمْ يَكُنِ السَّمْعُ يُدْرِكُ الصَّوْتَ فَهَلْ يَخْفَی عَلَی مَنْ صَحَّ نَظَرُهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ أَنَّ مِثْلَ هَذَا الَّذِی وَصَفْتُ مِنْ تَهْيِئَهِ الْحَوَاسِّ وَ الْمَحْسُوسَاتِ بَعْضُهَا يَلْقَی بَعْضاً وَ تَهْيِئَهِ أَشْيَاءَ أُخَرَ بِهَا تَتِمُّ الْحَوَاسُّ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمْدٍ وَ تَقْدِيرٍ مِنْ لَطِيفٍ خَبِيرٍ.

**[ترجمه]اکنون نظر کن ای مفضّل به سوی این حواس که مخصوص شده است به آنها انسان در خلقت خود و شرف یافته به آنها بر غیر خود چگونه دیده ها را در سر او قرار داده است مانند چراغها که در بالای مناره برافروزند تا تواند همه اشیاء را مطالعه نماید، و دیده را در اعضای پائین تر قرار نداده مانند دستها و پاها که آفتها به آن برسد یا در مباشرت اول اعمال به آن جوارح علتی در آنها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار نداد مانند شکم و پشت که دشوار باشد به کار فرمودن آن در دیدن اشیاء و چون هیچ موضعی از برای این حاسّه مناسب تر از سر نبود در آنجا قرار داد که از همه اعضاء بلندتر است و آن را صومعه گردانیده برای حواس پنجگانه که محسوسات پنجگانه را درک نماید و ادراک هیچ یک از محسوسات از او فوت نشود.

پس چشم را آفرید که رنگها را دریابد. اگر دیده نمی بود که رنگها را احساس نماید، خلق رنگها بی فایده بود. و سمع را از برای ادراک صداها آفریده. اگر صدا می بود و گوش نمی بود که بشنود، آفریدن صدا بی نفع بود. و هم چنین است سایر حواس. اگر محسوسات می بودند و حواس نبودند، خلق آنها بی فایده بود و از آن جانب نیز چنین است. و اگر دیده می بود و صاحب رنگ که دیده می شود نمی بود، دیده را فایده نبود. و اگر گوش می بود و شنیدنی نمی بود، گوش بی فایده بود. پس نظر کن که چگونه هر چیزی را برای چیزی آفریده و برای هر حاسّه، محسوسی و برای هر محسوسی حاسّه مقرر ساخته. و ایضا در هر حسّی امری چند مقرر گردانیده که متوسط باشند میان حاسّه و محسوس که احساس بدون آنها حاصل نمی شود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن. اگر روشنی نباشد که رنگ برای دیده ظاهر شود دیده ادراک آن نمی کند.

ص: ۶۹

و اگر هوا نباشد که صدا را به سامعه برساند، سامعه ادراک صدا را نمی کند. آیا مخفی می ماند بر کسی که صحیح باشد نظرش و به کار فرماید فکرش را آن که مانند آنچه من وصف کرده ام از تهیّه حواس و محسوسات که هر یک با دیگری مطابق و موافق است و آن چه احساس حواس بر آنها موقوف است همه مهیّاست نمی باشد مگر به عمد و تقدیر از خداوند لطیف و خبیر.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: بعضها یلقی بعضا حال أو صفه بتأویل أو تقدیر.

**[ترجمه]«بعضها یلقی بعضا» حال است یا صفتی با تأویل یا تقدیر.

**[ترجمه]

یا مفضل

فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ فِیمَنْ عَدِمَ الْبَصَرَ مِنَ النَّاسِ وَ مَا یَنَالُهُ مِنَ الْخَلَلِ فِی أُمُورِهِ فَإِنَّهُ لَا یَعْرِفُ مَوْضِعَ قَدَمِهِ وَ لَا یُبْصِرُ مَا بَیْنَ یَدَیْهِ فَلَا یَفْرُقُ بَیْنَ الْأَلْوَانِ وَ بَیْنَ الْمَنْظَرِ الْحَسَنِ وَ الْقَبِیحِ وَ لَا یَرَی حُفْرَهً إِنْ هَجَمَ عَلَیْهَا(۱) وَ لَا عَدُوّاً إِنْ أَهْوَی إِلَیْهِ بِسَیْفٍ وَ لَا یَکُونُ لَهُ سَبِیلٌ إِلَی أَنْ یَعْمَلَ شَیْئاً مِنْ هَذِهِ الصِّنَاعَاتِ مِثْلِ الْکِتَابَهِ وَ التِّجَارَهِ وَ الصِّیَاغَهِ حَتَّی إِنَّهُ لَوْ لَا نَفَاذُ ذِهْنِهِ لَکَانَ بِمَنْزِلَهِ الْحَجَرِ الْمُلْقَی وَ کَذَلِکَ مَنْ عَدِمَ السَّمْعَ یَخْتَلُّ فِی أُمُورٍ کَثِیرَهٍ فَإِنَّهُ یَفْقِدُ رَوْحَ الْمُخَاطَبَهِ وَ الْمُحَاوَرَهِ وَ یَعْدَمُ لَذَّهَ الْأَصْوَاتِ وَ اللُّحُونِ الشَّجِیَّهِ [وَ] الْمُطْرِبَهِ وَ یُعْظِمُ الْمَئُونَهَ عَلَی النَّاسِ فِی مُحَاوَرَتِهِ حَتَّی یَتَبَرَّمُوا بِهِ (۲) وَ لَا یَسْمَعُ شَیْئاً مِنْ أَخْبَارِ النَّاسِ وَ أَحَادِیثِهِمْ حَتَّی یَکُونَ کَالْغَائِبِ وَ هُوَ شَاهِدٌ أَوْ کَالْمَیِّتِ وَ هُوَ حَیٌّ فَأَمَّا مَنْ عَدِمَ الْعَقْلَ فَإِنَّهُ یُلْحَقُ بِمَنْزِلَهِ الْبَهَائِمِ بَلْ یَجْهَلُ کَثِیراً مِمَّا یَهْتَدِی إِلَیْهِ الْبَهَائِمُ أَ فَلَا تَرَی کَیْفَ صَارَتِ الْجَوَارِحُ وَ الْعَقْلُ وَ سَائِرُ الْخِلَالِ (۳) الَّتِی بِهَا صَلَاحُ الْإِنْسَانِ وَ الَّتِی لَوْ فَقَدَ مِنْهَا شَیْئاً لَعَظُمَ مَا یَنَالُهُ فِی ذَلِکَ مِنَ الْخَلَلِ یُوَافِی خِلْقَهً عَلَی التَّمَامِ حَتَّی لَا یَفْقِدَ شَیْئاً مِنْهَا فَلِمَ کَانَ کَذَلِکَ إِلَّا لِأَنَّهُ خُلِقَ بِعِلْمٍ وَ تَقْدِیرٍ (۴).

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل! در حال کسی که نابیناست چه خللها در امور او به هم می رسد زیرا که پیش پای خود را نمی داند، و پیش روی خود را نمی بیند، و میان رنگها فرق نمی کند، و صورت نیک و بد را تمیز نمی کند، و اگر بر گودالی مشرف شود احتراز نمی تواند کرد. و اگر دشمنی بر روی وی شمشیر کشد امتناع نمی تواند نمود و هیچ صنعتی از او متمشّی نمی شود مانند کتابت و درودگری و زرگری حتی آن که اگر نه تندی فهم او باشد، به منزله سنگی خواهد بود که افتاده باشد.

[فواید سامعه]

و هم چنین کسی که سامعه ندارد، بسیاری از امور او مختّل است زیرا که از لذّت مخاطبه و محاوره و نغمات دل ربا و الحان راحت افزا محروم است، و در محاورت او کار بر مردم بسیار دشوار است، و دلتنگ می شوند از مکالمه او. و نمی شنود از اخبار و احادیث مردم سخنی گویا حاضری است مانند غایبان، و زنده ای است مانند مردگان.

و کسی که عقل ندارد مانند چهارپایان است، بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان می دانند، دیوانگان نمی دانند.

آیا نمی بینی که چگونه اعضاء و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چه او را ضرور است و از فقد آن خلل به احوال او راه می یابد همه در خلقت حاصل است؟ اینها همه دلیل است بر این که به تقدیر و تدبیر عالم خبیر آفریده شده است.

**[ترجمه]

بیان

روح المخاطبه بالفتح أی راحتها و لذتها و الشجو الحزن و لا یتوهم جواز الاستدلال به علی عدم حرمه الغناء مطلقا لاحتمال أن

یکون المراد الأفراد المحلله منها کما ذکرها الأصحاب و سیأتی ذکرها فی بابه أو یکون فائده إدراک تلک اللذه عظم الثواب فی ترکها لوجهه تعالی و قوله علیه السلام: یوافی خلقه خبر صارت.

**[ترجمه]«روح المخاطبه» با فتحه یعنی راحتی و لذت آن. «الشجو»: غم. و نباید توهم شود که با این می توان بر عدم حرمت مطلق غنا استدلال کرد زیرا احتمال دارد که منظور افرادی باشند که آن را حلال می دانند چنانچه اصحاب ذکر کرده اند و توضیح آن در باب مربوط به خودش خواهد آمد. یا اینکه فایده درک این لذت، بزرگی ثواب ترک آن به خاطر خدا باشد. «یوافی صبره» خبر «صارت» می باشد.

**[ترجمه]

المفضل

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ فَلِمَ صَارَ بَعْضُ النَّاسِ یَفْقِدُ شَیْئاً مِنْ هَذِهِ الْجَوَارِحِ فَیَنَالُهُ فِی

۱- أی انتهی إلیها بغته علی غفله منه.

۲- أی حتّی یملوا و یضجروا به.

۳- جمع الخله و هی الخصله.

۴- و فی نسخه: إلّا لانه خلق بعلم و بقدر.

ذَلِکَ مِثْلُ مَا وَصَفْتَهُ یَا مَوْلَایَ قَالَ علیه السلام ذَلِکَ لِلتَّأْدِیبِ وَ الْمَوْعِظَهِ لِمَنْ یَحِلَّ ذَلِکَ بِهِ وَ لِغَیْرِهِ بِسَبَبِهِ کَمَا قَدْ یُؤَدِّبُ الْمُلُوکُ النَّاسَ لِلتَّنْکِیلِ (۱) وَ الْمَوْعِظَهِ فَلَا یُنْکَرُ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ بَلْ یُحْمَدُ مِنْ رَأْیِهِمْ وَ یُصَوَّبُ مِنْ تَدْبِیرِهِمْ ثُمَّ لِلَّذِینَ یَنْزِلُ بِهِمْ هَذِهِ الْبَلَایَا مِنَ الثَّوَابِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِنْ شَکَرُوا وَ أَنَابُوا مَا یَسْتَصْغِرُونَ مَعَهُ مَا یَنَالُهُمْ مِنْهَا حَتَّی إِنَّهُمْ لَوْ خُیِّرُوا بَعْدَ الْمَوْتِ لَاخْتَارُوا أَنْ یُرَدُّوا إِلَی الْبَلَایَا لِیَزْدَادُوا مِنَ الثَّوَابِ فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ فِی الْأَعْضَاءِ الَّتِی خُلِقَتْ أَفْرَاداً وَ أَزْوَاجاً وَ مَا فِی ذَلِکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ التَّقْدِیرِ وَ الصَّوَابِ فِی التَّدْبِیرِ فَالرَّأْسُ مِمَّا خُلِقَ فَرْداً وَ لَمْ یَکُنْ لِلْإِنْسَانِ صَلَاحٌ فِی أَنْ یَکُونَ أَکْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ أَ لَا تَرَی أَنَّهُ لَوْ أُضِیفَ إِلَی رَأْسِ الْإِنْسَانِ رَأْسٌ آخَرُ لَکَانَ ثِقْلًا عَلَیْهِ مِنْ غَیْرِ حَاجَهٍ إِلَیْهِ لِأَنَّ الْحَوَاسَّ الَّتِی یَحْتَاجُ إِلَیْهَا مُجْتَمِعَهٌ فِی رَأْسٍ وَاحِدٍ ثُمَّ کَانَ الْإِنْسَانُ یَنْقَسِمُ قِسْمَیْنِ لَوْ کَانَ لَهُ رَأْسَانِ فَإِنْ تَکَلَّمَ مِنْ أَحَدِهِمَا کَانَ الْآخَرُ مُعَطَّلًا لَا إِرْبَ فِیهِ وَ لَا حَاجَهَ إِلَیْهِ وَ إِنْ تَکَلَّمَ مِنْهُمَا جَمِیعاً بِکَلَامٍ وَاحِدٍ کَانَ أَحَدُهُمَا فَضْلًا لَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ إِنْ تَکَلَّمَ بِأَحَدِهِمَا بِغَیْرِ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ مِنَ الْآخَرِ لَمْ یَدْرِ السَّامِعُ بِأَیِّ ذَلِکَ یَأْخُذُ وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأَخْلَاطِ وَ الْیَدَانِ مِمَّا خُلِقَ أَزْوَاجاً وَ لَمْ یَکُنْ لِلْإِنْسَانِ خَیْرٌ فِی أَنْ یَکُونَ لَهُ یَدٌ وَاحِدَهٌ لِأَنَّ ذَلِکَ کَانَ یُخِلُّ بِهِ فِیمَا یَحْتَاجُ إِلَی مُعَالَجَتِهِ مِنَ الْأَشْیَاءِ أَ لَا تَرَی أَنَّ النَّجَّارَ وَ الْبَنَّاءَ لَوْ شَلَّتْ إِحْدَی یَدَیْهِ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُعَالِجَ صِنَاعَتَهُ وَ إِنْ تَکَلَّفَ ذَلِکَ لَمْ یُحْکِمْهُ وَ لَمْ یَبْلُغْ مِنْهُ مَا یَبْلُغُهُ إِذَا کَانَتْ لَهُ یَدَانِ یَتَعَاوَنَانِ عَلَی الْعَمَلِ أَطِلِ الْفِکْرَ یَا مُفَضَّلُ فِی الصَّوْتِ وَ الْکَلَامِ وَ تَهْیِئَهِ آلَاتِهِ فِی الْإِنْسَانِ فَالْحَنْجَرَهُ کَالْأُنْبُوبَهِ (۲) لِخُرُوجِ الصَّوْتِ وَ اللِّسَانُ وَ الشَّفَتَانِ وَ الْأَسْنَانُ لِصِیَاغَهِ الْحُرُوفِ وَ النَّغْمِ أَ لَا تَرَی أَنَّ مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ لَمْ یُقِمِ السِّینَ وَ مَنْ سَقَطَتْ شَفَتُهُ لَمْ یُصَحِّحِ الْفَاءَ وَ مَنْ ثَقُلَ لِسَانُهُ لَمْ یُفْصِحِ الرَّاءَ وَ أَشْبَهُ شَیْ ءٍ بِذَلِکَ الْمِزْمَارُ الْأَعْظَمُ فَالْحَنْجَرَهُ یُشْبِهُ قَصَبَهَ الْمِزْمَارِ وَ الرِّئَهُ یُشْبِهُ الزِّقَّ الَّذِی یُنْفَخُ فِیهِ لِتَدْخُلَ الرِّیحُ وَ الْعَضَلَاتُ الَّتِی تَقْبِضُ عَلَی الرِّئَهِ لِیَخْرُجَ الصَّوْتُ کَالْأَصَابِعِ الَّتِی تَقْبِضُ عَلَی الزِّقِّ حَتَّی تَجْرِیَ الرِّیحُ فِی الْمِزْمَارِ وَ الشَّفَتَانِ

۱- نکّل به: صنع به صنیعا یحذّر غیره و یجعله عبره له.

۲- وزان أرجوزه: ما بین العقدتین من القصب.

وَ الْأَسْنَانُ الَّتِی تَصُوغُ الصَّوْتَ حُرُوفاً وَ نَغْماً کَالْأَصَابِعِ الَّتِی یَخْتَلِفُ فِی فَمِ الْمِزْمَارِ فَتَصُوغُ صَفِیرَهُ أَلْحَاناً غَیْرُ أَنَّهُ وَ إِنْ کَانَ مَخْرَجُ الصَّوْتِ یُشْبِهُ الْمِزْمَارَ بِالدَّلَالَهِ وَ التَّعْرِیفِ فَإِنَّ الْمِزْمَارَ بِالْحَقِیقَهِ هُوَ الْمُشَبَّهُ بِمَخْرَجِ الصَّوْتِ قَدْ أَنْبَأْتُکَ بِمَا فِی الْأَعْضَاءِ مِنَ الْغِنَاءِ فِی صَنْعَهِ الْکَلَامِ وَ إِقَامَهِ الْحُرُوفِ وَ فِیهَا مَعَ الَّذِی ذَکَرْتُ لَکَ مَآرِبُ أُخْرَی فَالْحَنْجَرَهُ لِیُسْلَکَ فِیهَا هَذَا النَّسِیمُ إِلَی الرِّئَهِ فَتَرَوَّحَ عَلَی الْفُؤَادِ بِالنَّفَسِ الدَّائِمِ الْمُتَتَابِعِ الَّذِی لَوِ احْتَبَسَ (۱) شَیْئاً یَسِیراً لَهَلَکَ الْإِنْسَانُ وَ بِاللِّسَانِ تُذَاقُ الطُّعُومُ فَیُمَیِّزُ بَیْنَهَا وَ یَعْرِفُ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا حُلْوَهَا مِنْ مُرِّهَا وَ حَامِضَهَا مِنْ مُزِّهَا وَ مَالِحَهَا مِنْ عَذْبِهَا وَ طَیِّبَهَا مِنْ خَبِیثِهَا وَ فِیهِ مَعَ ذَلِکَ مَعُونَهٌ عَلَی إِسَاغَهِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ الْأَسْنَانُ تَمْضَغُ الطَّعَامَ حَتَّی تُلِینَ وَ یَسْهُلَ إِسَاغَتُهُ وَ هِیَ مَعَ ذَلِکَ کَالسَّنَدِ لِلشَّفَتَیْنِ تُمْسِکُهُمَا وَ تَدْعَمُهُمَا مِنْ دَاخِلِ الْفَمِ (۲)وَ اعْتَبِرْ ذَلِکَ بِأَنَّکَ تَرَی مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ مُسْتَرْخِیَ الشَّفَهِ وَ مُضْطَرِبَهَا وَ بِالشَّفَتَیْنِ یَتَرَشَّفُ الشَّرَابَ (۳) حَتَّی یَکُونَ الَّذِی یَصِلُ إِلَی الْجَوْفِ مِنْهُ بِقَصْدٍ وَ قَدْرٍ لَا یَثُجُّ ثَجّاً فَیَغَصَّ بِهِ الشَّارِبُ أَوْ یَنْکَأَ فِی الْجَوْفِ ثُمَّ هُمَا بَعْدَ ذَلِکَ کَالْبَابِ الْمُطْبَقِ عَلَی الْفَمِ یَفْتَحُهُمَا الْإِنْسَانُ إِذَا شَاءَ وَ یُطْبِقُهُمَا إِذَا شَاءَ فَفِیمَا وَصَفْنَا مِنْ هَذَا بَیَانُ أَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ یَتَصَرَّفُ وَ یَنْقَسِمُ إِلَی وُجُوهٍ مِنَ الْمَنَافِعِ کَمَا تَتَصَرَّفُ الْأَدَاهُ الْوَاحِدَهُ فِی أَعْمَالٍ شَتَّی وَ ذَلِکَ کَالْفَأْسِ (۴) یُسْتَعْمَلُ فِی النِّجَارَهِ (۵)وَ الْحَفْرِ وَ غَیْرِهِمَا مِنَ الْأَعْمَالِ وَ لَوْ رَأَیْتَ الدِّمَاغَ إِذَا کُشِفَ عَنْهُ لَرَأَیْتَهُ قَدْ لُفَّ بِحُجُبٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ لِتَصُونَهُ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَ تُمْسِکَهُ فَلَا یَضْطَرِبَ وَ لَرَأَیْتَ عَلَیْهِ الْجُمْجُمَهَ بِمَنْزِلَهِ الْبَیْضَهِ کَیْمَا یَفُتَّهُ هَدُّ الصَّدْمَهِ وَ الصَّکَّهِ (۶)الَّتِی رُبَّمَا وَقَعَتْ فِی الرَّأْسِ ثُمَّ قَدْ جُلِّلَتِ الْجُمْجُمَهُ بِالشَّعْرِ حَتَّی صَارَ بِمَنْزِلَهِ الْفَرْوِ لِلرَّأْسِ (۷) یَسْتُرُهُ مِنْ شِدَّهِ الْحَرِّ

۱- و فی نسخه: لو حبس.

۲- دعم الشی ء: أسنده لئلا یمیل.

۳- رشّف الماء أی بالغ فی مصّه.

۴- الفاس: آله لقطع الخشب و غیره.

۵- وزان الکتابه: حرفه النجار.

۶- الصکه: الضرب الشدید أو اللطم.

۷- الفرو: شی ء کالجبه یبطّن من جلود بعض الحیوانات کالارانب و السمور.

وَ الْبَرْدِ فَمَنْ حَصَّنَ الدِّمَاغَ هَذَا التَّحْصِينَ إِلَّا الَّذِی خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ یَنْبُوعَ الْحِسِّ وَ الْمُسْتَحِقَّ لِلْحِیطَهِ وَ الصِّیَانَه بِعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْبَدَنِ وَ ارْتِفَاعِ دَرَجَتِهِ وَ خَطَرِ مَرْتَبَتِهِ.

**[ترجمه]مفضّل گفت: پس چرا بعضی از مردم این جوارح ایشان مفقود می باشد و آن اختلالها که فرمودید در احوال ایشان به هم می رسد؟

ص: ۷۰

حضرت فرمود که: این برای تأدیب و موعظه است برای آن کسی که مبتلا می شود و غیر آن، چنانچه پادشاهان تأدیب می کنند مردم را که ایشان ترک اعمال قبیحه بکنند و دیگران نیز از احوال ایشان پند گیرند، و مردم این را از ایشان می پسندند و انکار بر ایشان نمی کنند و در این باب تصویب رأی ایشان می نمایند. و باز حق تعالی این گروه را که به این بلاها مبتلا گردانیده اگر صبر کنند و به سوی خدا انابت نمایند بعد از مرگ آن قدر ثواب کرامت فرماید که در جنب آن ثواب ها بسیار سهل و حقیر می شمارند این بلاها را حتی آن که اگر ایشان را بعد از مرگ مردد گردانند میان آن که به دنیا برگردند، صحیح باشند یا مبتلا، هر آینه اختیار بلا را خواهند کرد برای آن که مثوبات ایشان مضاعف گردد.

[حکمت خلق برخی از اعضاء به صورت فرد یا جفت]

فکر کن ای مفضّل! در اعضائی که طاق و جفت آفریده شده اند، چه حکمت و تدبیر در آنها مرعی داشته، پس «سر» را یکی آفریده، زیرا که مصلحتی نیست در آن که آدمی را دو سر بوده باشد نمی بینی که اگر با سر آدمی سر دیگر تصور کنی هر آینه آن زیاد خواهد بود بر او بدون احتیاجی به سوی آن زیرا که حواسی که آدمی به آن محتاج است در یک سر مجتمع می تواند بود. و ایضا اگر چنین باشد اگر به یک سر سخن گوید، سر دیگر معطّل خواهد بود و حاجتی به او نخواهد بود. و اگر از هر دو سر یک سخن گوید یکی بی فایده و زاید خواهد بود و اگر به یکی سخن گوید به غیر سخنی که به دیگری گوید بر شنونده دشوار خواهد شد که متوجه کدام یک شود و اختلاف در فهم به هم خواهد رسید.

و دستها را جفت آفریده، زیرا که خیری نیست در آن که آدمی یک دست داشته باشد زیرا که خلل می رساند به آنچه مزاولت آنها نماید از اعمال، نمی بینی که نجّار و بنّا اگر یک دست ایشان شل شود نمی توانند که صناعت خود را به عمل آورند، و اگر به تکلّف و مشقّت به عمل آورند مانند کسی که دو دست دارد و هر دستی معاونت دست دیگر می کند به عمل نمی توانند آورد.

[قدرت تکلّم و عضوهای مربوط به صدا]

بسیار تفکّر کن ای مفضّل! در صدا و سخن و آلتها که قادر منّان برای آنها در انسان مقرر ساخته است، پس حنجره مانند لوله ای است از برای بیرون آمدن آواز، و زبان و دندانها و لبها آلتی چندند برای قطیع حروف و ظهور نغمات، نمی بینی کسی را که دندانهایش ریخته است «سین» را چنانچه می باید نمی تواند گفت، و کسی که لبش افتاده باشد «فاء» را درست نمی تواند ادا کند و کسی که زبانش سنگین شده «راء» را درست نمی تواند اظهار کرد. و شبیه ترین چیزها به ادوات اخراج حروف و

اصوات نـای انبـانی است که باد حنجره شبیه است به نای، و شـش شبیه است به انبانی که باد در آن می کننـد، و عضـلاتی که شش را می گیرنـد تا صدا بیرون آید مانند انگشـتان است که بر آن انبان می گذارند تا داخل شود باد در نای، و لبها و دندانها که حروف نغمات

ص: ۷۱

را تقطیع می کنند مانند انگشتان است که پیاپی بر دهان نای می گذارند تا صدای آن به الحان مختلفه بیرون آید.

و هر چنـد محلّ خروج صـدا را ما تشبیه کردیم به نای انبانی برای شـناسانیدن، اما در حقیقت آن را باید تشبیه به ادوات صوت کرد زیرا که آن مقـدم است بر این. و این منافع که مذکور شد از آن برخاسـته و آن خلقت صانع است و این مخلوق که از آن صنعت خالق برداشته، پس خبر داد تو را به منافعی که این اعضاء را هست در صنعت کلام و اخراج حروف.

[فواید دیگر این اعضا]

و در این اعضاء با این منافعی که مذکور شد منافع دیگر است، پس حنجره برای آن که نسـیم از خارج به شـش برسد و ترویح کند دل را و بادزنی باشد برای آن به آن نفس که پیاپی پیوسـته بر آن وارد می شود که اگر اندک زمانی آن نسیم حبس شود و به دل نرسد البته آدمی هلاک می شود.

و به زبان مزه های مختلف می چشد و میان آنها تمیز می کند که کدام تلخ است و کدام ترش و شیرین و کدام آب شور است و کدام شیرین و کدام گندیده و کدام پاکیزه و با این منافع، زبان یاوری است بر فرو بردن طعام و آب.

و دنـدانها خورد می کنـد غـذا را که آسـان شود فرو بردن آن. و دنـدانها بـا این منفعتها پشتیبانی است برای لبها که از انـدرون دهان نگاه می دارد آنها را که سست نشوند و نیاویزند.

[خلل هایی که فقدان برخی آلات مذکور پدید می آورد]

عبرت گیر برای این از حال کسـی که دنـدانهایش افتاده است، نمی بینی که لبهایش سـست و متحرک است و به لبها می مکد آب را که به تدریـج به گلو داخل شود که اگر به یک دفعه داخل شود در گلو بنـد می شود یا اندرون را مجروح می گرداند، و با این منافع لبها به مثابه دو در است که بر دهان بسـته می شونـد و هر گاه خواهنـد می گشاینـد و هر گاه خواهنـد می بندند، پس دانستی که به آنچه وصف کردیم برای تو بر هر یک از این اعضاء چندین منفعت عظیم مترتّب می شود چنانچه یک

آلت برای چندین عمل به کار آید مانند تیشه نجّاری که برای تراشیدن چوب و کندن زمین و غیر آن به کار می رود.

[دستگاه فهم و ادراک]

و اگر دماغ و مغزی که در سر است برای تو گشوده شود، خواهی دیـد آن را که پیچیـده شـده است به حجابی چند بعضـی بر

بالای بعضی برای آن که نگاه دارند آن را از عوارضی که موجب اختلال آن می گردد و برای آن که آن را محافظت کنند که متحرك و مضطرب نشود. و استخوان کاسه سر به منزله کلاه خودی است برای محافظت آن که اگر صدمه بر سر واقع شود یا بر جایی سائیده شود ضرری به آن نرسد. و به روی پوست سر موئی رویانیده که به مثابه پوستینی باشد برای آن و آن را از سرما و گرما محافظت نموده است،

ص: ۷۲

پس کی محافظت کرده است دماغ را چنین محافظتی مگر آن خداوندی که آن را آفریده و منبع حواس آدمی گردانیده و سزاوار محافظت و حراست است به سبب علوّ منزلت و بلندی درجه و علو مرتبت که نسبت به سایر اجزای بدن دارد.

**[ترجمه]

بیان

المز: بین الحلو و الحامض. و الثج: السیلان. و الغصص: أن یقف الشی ء فی الحلق فلم یکد یسیغه و الجمجمه: عظم الرأس المشتمل علی الدماغ. و البیضه: هی التی توضع علی الرأس فی الحرب. و الفت: الکسر و هد البناء: کسره و ضعضعه و هدته المصیبه أی أوهنت رکنه و الحیطه بالکسر الحیاطه و الرعایه.

**[ترجمه]«المز» بین شیرین و ترش. «الثج» جریان. «الغصص» اینکه چیزی در حلق بایستد و نتواند آن را فرو برد. «الجمجمه» استخوان سر که مغز را در بر می گیرد. «البیضه» چیزی است که در جنگ بر سر گذارند. «الفتّ» شکستن. «هدّ البناء» او را شکست و فرو ریزاند. «هدّته المصیبه» پایه اش را سست کرد. «الحیطه» حفظ و رعایت.

**[ترجمه]

یا مفضل

تَأَمَّلْ یَا مُفَضَّلُ الْجَفْنَ عَلَی الْعَیْنِ کَیْفَ جُعِلَ کَالْغِشَاءِ وَ الْأَشْفَارَ کَالْأَشْرَاجِ وَ أَوْلَجَهَا فِی هَذَا الْغَارِ وَ أَظَلَّهَا بِالْحِجَابِ وَ مَا عَلَیْهِ مِنَ الشَّعْرِ.

**[ترجمه]تأمل کن ای مفضّل پلک را بر چشم چگونه به منزله پرده به روی آن قرار داده که آویخته شود و کنار آن را که شفر می نامند مانند رسنها و حلقه ها تعبیه کرده که هر وقت که خواهند پرده را بیاویزند و هر گاه خواهند بالا کشند و دیده را در میان غاری قرار داده و به آن پرده و موهای مژه که بر آن رویانیده محافظت نموده.

**[ترجمه]

بیان

الجفن: غطاء العين من أعلى و أسفل. و الأشفار: هی حروف الأجفان التی علیها الشعر. و الأشراج: العری. و کأنه علیه السلام شبه الأشفار بالعری و الخیط المشدود بها فإن بهما ترفع الأستار و تسدل عند الحاجه إلیهما أو بالعری التی تکون فی العیبه من الأدم (۱) و غیره یکون فیها خیط إذا شدت به یکون ما فی العیبه محفوظا مستورا و کلاهما مناسب و الأول أنسب بالغشاء قال الجزری فی حدیث الأحنف فأدخلت ثیاب صونی العیبه فأشرجتها یقال أشرجت العیبه و شرجتها إذا شددتها بالشرج و هی العری انتهی و أولجها یعنی أدخلها.

**[ترجمه]«الجفن»: پوشش چشم از بالا و پایین. «الأشفار»: لبه های پلک که بر آن مژه می روید. «الأشراج»: حلقه ها. و گویا امام علیه السلام لبه های پلک را به حلقه ها و رشته بسته شده به آن تشبیه کرده به این دلیل که با این دو، پرده ها بالا

می رود و هنگام نیاز آویزان می شود. یا اینکه به حلقه هایی که بر در ظرف چرمی و غیر آن وجود دارد که در آن رشته ای است که وقتی با آن بسته شود آنچه که در ظرف است محفوظ می ماند، تشبیه کرده است. و هر دو مناسب است. و اولی مناسب تر با پرده است. جزری گفته: در حدیث أحنف «فأدخلت ثیاب صونی العیبه فأشرجتها» گفته می شود: «أشرجت العیبه و شرجتها» وقتی که با حلقه آن را محکم کنی. پایان. «أولجها»: آن را داخل کرد.

**[ترجمه]

یا مفضل

یَا مُفَضَّلُ مَنْ غَیَّبَ الْفُؤَادَ فِی جَوْفِ الصَّدْرِ وَ کَسَاهُ الْمِدْرَعَهَ الَّتِی هِیَ غِشَاؤُهُ وَ حَصَّنَهُ بِالْجَوَانِحِ وَ مَا عَلَیْهَا مِنَ اللَّحْمِ وَ الْعَصَبِ لِئَلَّا یَصِلَ إِلَیْهِ مَا یَنْکَؤُهُ مَنْ جَعَلَ فِی الْحَلْقِ مَنْفَذَیْنِ أَحَدُهُمَا لِمَخْرَجِ الصَّوْتِ وَ هُوَ الْحُلْقُومُ الْمُتَّصِلُ بِالرِّئَهِ وَ الْآخَرُ مَنْفَذُ الْغِذَاءِ وَ هُوَ الْمَرِیءُ الْمُتَّصِلُ بِالْمَعِدَهِ الْمُوصِلُ الْغِذَاءِ إِلَیْهَا وَ جَعَلَ عَلَی الْحُلْقُومِ طَبَقاً یَمْنَعُ الطَّعَامَ أَنْ یَصِلَ إِلَی الرِّئَهِ فَیَقْتُلَ مَنْ جَعَلَ الرِّئَهَ مِرْوَحَهَ الْفُؤَادِ لَا تَفْتُرُ وَ لَا تُخِلُّ لِکَیْلَا تَتَحَیَّزَ الْحَرَارَهُ فِی الْفُؤَادِ فَتُؤَدِّیَ إِلَی التَّلَفِ مَنْ جَعَلَ لِمَنَافِذِ الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ أَشْرَاجاً تَضْبِطُهُمَا لِئَلَّا یَجْرِیَا جَرَیَاناً دَائِماً فَیَفْسُدَ عَلَی الْإِنْسَانِ عَیْشُهُ فَکَمْ عَسَی أَنْ یُحْصِیَ الْمُحْصِی مِنْ هَذَا بَلِ الَّذِی لَا یُحْصَی مِنْهُ وَ لَا یَعْلَمُهُ النَّاسُ أَکْثَرُ مَنْ جَعَلَ الْمَعِدَهَ عَصَبَانِیَّهً شَدِیدَهً وَ قَدَّرَهَا

ص: ۷۳

۱- العیبه الزنبیل من أدم. ما تجعل فیه الثیاب کالصندوق. الادم: الجلود المدبوغه.

لِهَضْمِ الطَّعَامِ الْغَلِيظِ وَ مَنْ جَعَلَ الْكَبِدَ رَقِيقَةً نَاعِمَةً لِقَبُولِ الصَّفْوِ اللَّطِيفِ مِنَ الْغِذَاءِ وَ لِتَهْضِمَ وَ تَعْمَلَ مَا هُوَ أَلْطَفُ مِنْ عَمَلِ الْمَعِدَةِ إِلَّا اللَّهُ الْقَادِرُ أَ تَرَى الْإِهْمَالَ يَأْتِي بِشَيْ ءٍ مِنْ ذَلِكَ (۱) كَلَّا بَلْ هُوَ تَدْبِيرٌ مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ قَادِرٍ عَلِيمٍ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِيَّاهَا لَا يُعْجِزُهُ شَيْ ءٌ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

**[ترجمه]ای مفضّل! کی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که آن پرده دل است بر روی آن پوشانیده و دنده ها را بر بالای آن حافظ آن گردانیده با گوشت و پوستی که بر روی دنده ها رویانیده برای آن که از خارج چیزی بر او وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ کی در حلق دو منفذ قرار داده، که یکی محل بیرون آمدن صدا و نفس باشد که آن حلقوم است و متّصل است به شش و دیگری محل نفوذ غذا است که آن را مری می گویند و متصل است به معده و غذا را به معده می رساند. و بر حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام خوردن غذا مانع شود او را از آن که به شش برسد و آدمی را هلاک کند؟

کی شش را بادزن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و آن را سستی به هم نمی رسد و باز نمی ایستد برای آن که حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند؟ کی برای منافذ بول و غایط مانند بندهائی که در میان کیسه ها می باشد قرار داد، که هر وقت که خواهند بر هم آورند و هر وقت که بخواهند بگشایند که هر دو فضله دفع شوند؟ و اگر چنین نبود، همیشه این دو فضله جاری و متقاطر می بودند و عیش آدمی فاسد می شد.

آدمی چه قدر از این نعمتها را وصف تواند کرد؟! بلکه آنچه احصاء نمی کنیم زیاده است از آن که کردیم و آنچه مردم نمی دانند بیشتر است از آن که می دانند.

کی معده را عضوی عصبی در نهایت صلابت گردانیده از برای آن که

ص: ۷۳

طعامهای غلیظ را هضم تواند کرد؟ و کی جگر را نرم و نازک گردانیده برای آن که قبول نماید

خالص غذای لطیف را تا آن که در آنجا هضم دیگر یابد لطیف تر از هضم معده مگر خداوند قادر؟

آیا گمان می بری که بی مدبّری و مقدّری حکیم علیم چنین امور که مشتملند بر انواع حکمتها و مصلحتها به عمل تواند آمد؟ کلّا و حاشا، متمشّی نمی شود مگر از خداوند قادری که عالم است به اشیاء پیش از آفریدن آن ها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و خبیر است.

**[ترجمه]

تبیان

الجوانح: الأضلاع التی مما یلی الصدر و قوله علیه السلام: لا تخل من الإخلال بالشیء بمعنی ترکه و قوله تتحیّز إما من الحیز

أی تسکن أو من قولهم تحیزت الحیه أی تلوت.

**[ترجمه]«الجوانح»: استخوانهای پهلو نزدیک سینه. «لاتخل» از اخلال به چیزی به معنای ترک آن گرفته شده. «تتحيّز» یا از حيّز گرفته شده یعنی سکونت یافت. یا از این سخن عرب که گوید: «تحیزت الحيّه» یعنی بر خود پیچید.

**[ترجمه]

یا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ لِمَ صَارَتِ الْمُخُّ الرَّقِيقُ مُحَصَّناً فِی أَنَابِيبِ الْعِظَامِ هَلْ ذَلِكَ إِلَّا لِيَحْفَظَهُ وَ يَصُونَهُ لِمَ صَارَ الدَّمُ السَّائِلُ مَحْصُوراً فِی الْعُرُوقِ بِمَنْزِلَهِ الْمَاءِ فِی الظُّرُوفِ إِلَّا لِتَضْبِطَهُ فَلَا يَفِيضَ لِمَ صَارَتِ الْأَظْفَارُ عَلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ إِلَّا وِقَايَهً لَهَا وَ مَعُونَهً عَلَى الْعَمَلِ لِمَ صَارَ دَاخِلُ الْأُذُنِ مُلْتَوِياً كَهَيْئَهِ الْكَوْكَبِ (۲) إِلَّا لِيَطَّرِدَ فِيهِ الصَّوْتُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّمْعِ وَ لِيَتَكَسَّرَ حُمَّهُ الرِّيحِ فَلَا يَنْكَأَ فِی السَّمْعِ لِمَ حَمَلَ الْإِنْسَانُ عَلَى فَخِذَيْهِ وَ أَلْيَتَيْهِ هَذَا اللَّحْمَ إِلَّا لِيَقِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ فَلَا يَتَأَلَّمُ مِنَ الْجُلُوسِ عَلَيْهِمَا كَمَا يَأْلَمُ مَنْ نَحَلَ جِسْمُهُ وَ قَلَّ لَحْمُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَرْضِ حَائِلٌ يَقِيهِ صَلَابَتَهَا مَنْ جَعَلَ الْإِنْسَانَ ذَكَراً وَ أُنْثَى إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ مُتَنَاسِلًا وَ مَنْ خَلَقَهُ مُتَنَاسِلًا إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ مُؤَمِّلًا وَ مَنْ خَلَقَهُ مُؤَمِّلًا وَ مَنْ أَعْطَاهُ آلَاتِ الْعَمَلِ إِلَّا مَنْ خَلَقَهُ عَامِلًا وَ مَنْ خَلَقَهُ عَامِلًا إِلَّا مَنْ جَعَلَهُ مُحْتَاجاً وَ مَنْ جَعَلَهُ مُحْتَاجاً إِلَّا مَنْ ضَرَبَهُ بِالْحَاجَهِ وَ مَنْ ضَرَبَهُ بِالْحَاجَهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ بِتَقْوِيمِهِ مَنْ خَصَّهُ بِالْفَهْمِ إِلَّا مَنْ أَوْجَبَ لَهُ الْجَزَاءَ وَ مَنْ وَهَبَ لَهُ الْحِيلَهَ إِلَّا مَنْ مَلَّكَهُ الْحَوْلَ وَ مَنْ مَلَّكَهُ الْحَوْلَ إِلَّا مَنْ أَلْزَمَهُ الْحُجَّهَ مَنْ يَكْفِيهِ مَا لَا تَبْلُغُهُ حِيلَتُهُ إِلَّا مَنْ لَمْ يَبْلُغْ مَدَى شُكْرِهِ فَكِّرْ وَ تَدَبَّرْ مَا وَصَفْتُهُ هَلْ تَجِدُ الْإِهْمَالَ عَلَى هَذَا النِّظَامِ وَ التَّرْتِيبِ تَبَارَكَ اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ.

۱- فی نسخه: أ تری من الاهمال یأتی بشی ء من ذلک.

۲- أقول: فی بعض النسخ «اللولب» مکان الکوکب و هو آله من خشب أو حدید ذات محور، ذی دوائر ناتئه، و هو الذکر، أو داخله و هو الأنثی.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل چرا مغز نازک را در میان لوله های استخوان مضبوط گردانیده تا آن را حفظ نماید که ضایع نشود؟ چرا خون سائل را در رگها محسور گردانیده است مانند آب که در ظرفها جای دهند مگر از برای آن که ضبط نماید آن را که از بدن بیرون نرود و یا به جاها که نباید جاری نشود؟

چرا ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده است؟ مگر برای آن که نگاه دارنده آنها و یاور آنها می باشد در کارها. چرا میان گوش را پیچیده قرار داده مانند زندانها و دخمه ها؟ مگر برای آن که آواز از در آن جاری شود، تا به پرده گوش که محل قوه سامعه است برسد و سورت آن شکسته باشد که به آن پرده جراحتی و ضرری به هم نرسد.

چرا خداوند این گوشت را بر رانها و نشستگاهش قرار داده؟ مگر برای آن که در نشستن آزار به وی نرسد چنانچه کسی که بدنش در بیماری یا غیر آن کاهیده شده باشد اگر چیز نرمی حایل نباشد میان او و زمین که صلابت زمین به او نرساند آزار می کشد.

کی گردانیده است آدمی را نر و ماده، و مگر کسی که او را برای تناسل آفریده؟

و کی او را نسل آورنده آفرید؟ مگر آن کسی که او را صاحب امل و آرزو قرار داده که برای آن آرزوها تحصیل نسل نماید. و کی داده است به او آلات عمل، مگر آن که او را کار کن آفریده. و کی او را کار کن آفریده مگر آن که او را محتاج گردانیده؟ و کی او را محتاج گردانیده مگر آن که اسباب رفع حاجت او را مهیّا گردانیده و کی او را به فهمانیدن میان سایر حیوانات مخصوص گردانیده؟ مگر آن که مکلف گردانیده و پاداش عمل نیک و بد برای او مقرر گردانیده؟ و کی به او چاره بخشیده مگر آن که او را قوت چاره عطا کرده است. و کی قوت چاره او را عطا کرده است مگر آن که حجت را بر او تمام کرده. و کی متکفّل امری چند شده که چاره اش به آنها نمی رسد مگر آن خداوندی که به نهایت شکر نعمتهای او نمی تواند رسید.

فکر کن و تدبیر نما در آنچه از برای تو وصف کردم آیا بی صانعی چنین او را حاصل می تواند شد و چنین کارخانه منظم می تواند بود؟ تبارک اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ.

ص: ۷۴

**[ترجمه]

بیان

الکوکب: المحبس. و اطّرد الشی ء تبع بعضه بعضا و جری و قال الجوهری حمّه الحرّ معظمه و قوله علیه السلام: إلا من خلقه مؤمّلا إشاره إلی أن الأمل و الرجاء فی البقاء هو السبب لتحصیل النسل و لذا جعل الإنسان ذا أمل لبقاء نوعه قوله علیه السلام: إلا من ضربه بالحاجه أی سبّب له أسباب الاحتیاج و خلقه بحیث یحتاج قوله علیه السلام: إلا من توکّل بتقویمه أی تکفّل برفع حاجته و تقویم أوده و الحول القوّه.

**[ترجمه]«الكوكب»: زنـدان. «اطّرد الشـيء»: بعضـی از آن دنبال بعضـی دیگر رفت و جاری شـد. جوهری گفته: «حمّه الحر» یعنی بیشتر آن. «إلّا من خلقه مؤمّلا» اشاره به اینکه آرزو و امید به بقاء سبب تحصیل نسل است. و به همین دلیل انسان را برای بقاء نسـلش دارای امید کرد. «إلّا من ضـربه بالحاجه» یعنی اسباب احتیاج را برای او باعث شد و او را به گونه ای خلق کرد که محتاج باشد. «إلّا من توكّل بتقويمه» یعنی اقدام به رفع حاجت او و بر آوردن نیازش کرد. «الحول»: قوّت

**[ترجمه]

یا مفضل

أَصِفُ لَكَ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ الْفُؤَادَ اعْلَمْ أَنَّ فِيهِ ثُقَباً مُوَجَّهَةً نَحْوَ الثُّقَبِ الَّتِي فِي الرِّئَةِ تُرَوِّحُ عَنِ الْفُؤَادِ حَتَّى لَوِ اخْتَلَفَتْ تِلْكَ الثُّقَبُ وَ تَزَايَلَ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لَمَا وَصَلَ الرَّوْحُ إِلَى الْفُؤَادِ وَ لَهَلَكَ الْإِنْسَانُ أَ فَيَسْتَجِيزُ ذُو فِكْرٍ وَ رَوِيَّةٍ أَنْ يَزْعُمَ أَنَّ مِثْلَ هَذَا يَكُونُ بِالْإِهْمَالِ وَ لَا يَجِدُ شَاهِداً مِنْ نَفْسِهِ يَنْزِعُهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ لَوْ رَأَيْتَ فَرْداً مِنْ مِصْرَاعَيْنِ فِيهِ كَلُّوبٌ أَ كُنْتَ تَتَوَهَّمُ أَنَّهُ جُعِلَ كَذَلِكَ بِلَا مَعْنًى بَلْ كُنْتَ تَعْلَمُ ضَرُورَةً أَنَّهُ مَصْنُوعٌ يَلْقَى فَرْداً آخَرَ فَتُبْرِزُهُ لِيَكُونَ فِي اجْتِمَاعِهِمَا ضَرْبٌ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَ هَكَذَا تَجِدُ الذَّكَرَ مِنَ الْحَيَوَانِ كَأَنَّهُ فَرْدٌ مِنْ زَوْجٍ مُهَيَّأٌ (۱)مِنْ فَرْدٍ أُنْثَى فَيَلْتَقِيَانِ لِمَا فِيهِ مِنْ دَوَامِ النَّسْلِ وَ بَقَائِهِ فَتَبّاً وَ خَيْبَةً وَ تَعْساً لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخِلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَ الْعَمْدَ فِيهَا لَوْ كَانَ فَرْجُ الرَّجُلِ مُسْتَرْخِياً كَيْفَ كَانَ يَصِلُ إِلَى قَعْرِ الرَّحِمِ حَتَّى يُفْرِغَ النُّطْفَةَ فِيهِ وَ لَوْ كَانَ مُنْعَظاً أَبَداً كَيْفَ كَانَ الرَّجُلُ يَتَقَلَّبُ فِي الْفِرَاشِ أَوْ يَمْشِي بَيْنَ النَّاسِ وَ شَيْ ءٌ شَاخِصٌ أَمَامَهُ ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مَعَ قُبْحِ الْمَنْظَرِ تَحْرِيكُ الشَّهْوَةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ جَمِيعاً فَقَدَّرَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرَ ذَلِكَ لَا يَبْدُو لِلْبَصَرِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ لَا يَكُونُ عَلَى الرِّجَالِ مِنْهُ مَئُونَةٌ بَلْ جَعَلَ فِيهِ الْقُوَّةَ عَلَى الِانْتِصَابِ وَقْتَ الْحَاجَةِ إِلَى ذَلِكَ لِمَا قَدَّرَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ.

**[ترجمه]ای مفضّل! اکنون وصف می کنم برای تو احوال دل را: که سوراخ چند در آن هست مقابل سوراخ چند که در شش هست که باد زن دل است. اگر اینها مقابل یک دیگر نمی افتاد، هر آینه نسیم نفس به دل نمی رسید و آدمی هلاک می شد.

آیا تجویز می کند صاحب فکر و اندیشه که این قسم امور بدون تدبیر مدبّر حکیم به عمل آید؟ آیا عقل خود هیچ مانعی از این سخن باطل نمی یابد.

اگر ببینی یک تای دو در را که در آن قلّابی باشد آیا احتمال می دهی که این را عبث ساخته باشند؟ بلکه جزم می کنی که صانعی که این را ساخته است یکتای دیگر ساخته و قلّاب را برای آن ساخته که با تای دیگر جفت شود. هم چنین حیوان

نر گویا یک تاست که عقل حکم می کند که برای او جفتی ساخته اند که با او ضم شود و آلت در آلت دیگری داخل شود برای مصلحت توالد و تناسل.

پس هلاک و ناامیدی و عذاب برای آنها باد که دعوی فلسفه و حکمت می کنند چگونه کور شده اند از صنعتی تا آن که انکار صانع و مدبّر او نموده اند؟

آیا نمی دانند که اگر آلت مرد همیشه سست و آویخته می بود چگونه به قعر رحم می رسید که نطفه را در آنجا بریزد؟ و اگر پیوسته ایستاده می بود چگونه آدمی در میان رختخواب می گردید، یا میان مردم راه می رفت و چنین عمودی در پیش روی او ایستاده بود و با این قباحت منظر بایست همیشه شهوت بر مردان و زنان هر دو غالب باشد. پس حق تعالی چنین مقرر گردانیده که در اکثر اوقات خوابیده باشد و در هنگام احتیاج برخیزد برای مصلحت دوام نسل.

**[ترجمه]

توضیح

قال الجوهری: وزعته أزعه وزعا: کففته (۲) انتهی و الکلوب بالتشدید: حدیده معوجه الرأس و فی بعض النسخ کلون و هو فارسی قوله علیه السلام: مهیأه فی بعض النسخ بالیاء فلفظه من تعلیلیه و فی بعضها بالنون فمن تعلیلیه أو

ص: ۷۵

۱- و فی نسخه: کأنّه فرد من زوج مهنأ.

۲- لم نجد فی کلامه علیه السلام لفظه و زعته.

ابتدائیه أی إنما یتم عیشه بأنثی و علی التقدیرین یحتمل أن یکون بمعنی مع أن جوز استعماله فیه و قال الجوهری تبا لفلان تنصبه علی المصدر بإضمار فعل أی ألزمه الله هلاکا و خسرانا و قال التعس الهلاک یقال تعسا لفلان أی ألزمه الله هلاکا.

**[ترجمه]جوهری گفته: «وزعته أزعه وزعاً»: او را بازداشت. «الکلوب» با تشدید، آهنی سرکج و در بعضی نسخه ها «کلون» آمده که فارسی است. «مهیأه» در بعضی نسخه ها با یاء آمده پس «مِن» تعلیلیه است و در بعضی نسخه ها با نون است که «من» تعلیلیه یا ابتدائیه می شود.

ص: ۷۴

یعنی زندگی او تنها با زن کامل می شود. و در هر دو صورت ممکن است به معنای «مع» باشد اگر استعمال آن در معنای «مع» جایز باشد. جوهری گفته: «تبّاً لفلان» آن را بنابر مصدریت با اضمار یک فعل نصب می دهی یعنی خدا هلاکت و خسران را بر او لازم گرداند. و گفته: «التعس»: نابودی. گفته می شود: «تعسا لفلان» یعنی خدا هلاکش کند.

**[ترجمه]

یا مفضل

اعْتَبِرِ الْآنَ یَا مُفَضَّلُ بِعَظِیمِ النِّعْمَهِ عَلَی الْإِنْسَانِ فِی مَطْعَمِهِ وَ مَشْرَبِهِ وَ تَسْهِیلِ خُرُوجِ الْأَذَی أَ لَیْسَ مِنْ حُسْنِ التَّقْدِیرِ فِی بِنَاءِ الدَّارِ أَنْ یَکُونَ الْخَلَاءُ فِی أَسْتَرِ مَوْضِعٍ فِیهَا (۱) فَکَذَا جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَنْفَذَ الْمُهَیَّأَ لِلْخَلَاءِ مِنَ الْإِنْسَانِ فِی أَسْتَرِ مَوْضِعٍ مِنْهُ فَلَمْ یَجْعَلْهُ بَارِزاً مِنْ خَلْفِهِ وَ لَا نَاشِراً مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ بَلْ هُوَ مُغَیَّبٌ فِی مَوْضِعٍ غَامِضٍ مِنَ الْبَدَنِ مَسْتُورٌ مَحْجُوبٌ یَلْتَقِی عَلَیْهِ الْفَخِذَانِ وَ تَحْجُبُهُ الْأَلْیَتَانِ بِمَا عَلَیْهِمَا مِنَ اللَّحْمِ فَیُوَارِیَانِهِ فَإِذَا احْتَاجَ الْإِنْسَانُ إِلَی الْخَلَاءِ وَ جَلَسَ تِلْکَ الْجِلْسَهَ أَلْفَی ذَلِکَ الْمَنْفَذَ مِنْهُ مُنْصَبّاً مُهَیَّئاً لِانْحِدَارِ الثُّفْلِ فَتَبَارَکَ اللَّهُ مَنْ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ وَ لَا تُحْصَی نَعْمَاؤُهُ.

**[ترجمه]عبرت بگیر ای مفضّل: بر نعمتهای عظیم که حق تعالی را بر آدمی هست در خوردن و آشامیدن و فضلات به آسانی از او دفع شدن. آیا نمی بینی که از نیکوئی تقدیر خانه که آدمی بنا می کند آن است که بیت الخلاء در پنهان ترین جاهای خانه باشد؟ و هم چنین خالق قدیم و مدبّر حکیم در خانه بدن محل خروج فضله را که به منزلت بیت الخلای بدن است در پنهان ترین اعضاء قرار داده است و از پیش و پس نمایان نیست، بلکه پنهان گردانیده در موضع پنهانی از بدن که پوشیده و مستور است. آنها و الیتان با گوشتی که در آنهاست او را پوشانیده، پس هر گاه آدمی محتاج شود

به دفع فضله و کثافت بنشیند به آن نحو مخصوص، آن سوراخ ظاهر می شود برای آن که آن فضله و کثافت دفع شود، پس بسی صاحب نعمت و برکت است آن خداوندی که پیاپی است رحمت های او و احصا نمی شود نعمت های او.

**[ترجمه]

بیان

ألفی أی وجد و قوله علیه السلام: منصبا إما من الانصباب کنایه عن التدلی أو من باب التفعیل من النصب قال الفیروزآبادی نصب الشی ء وضعه و رفعه ضد کنصبه فانتصب و تنصب.

**[ترجمه]«ألفی»: یافت. «منصبا» یا از انصباب گرفته شده که کنایه از آویزان شدن است یا از باب تفعیل از ریشه نصب است. فیروزآبادی گفته: «نصب الشیء» آن را پایین برد و بالا برد؛ دو معنای متضاد. و نیز «نصّبه فانتصب و تنصّب» همین معنا را دارد.

**[ترجمه]

یا مفضل

فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ فِی هَذِهِ الْطَوَاحِنِ الَّتِی جُعِلَتْ لِلْإِنْسَانِ فَبَعْضُهَا حُدَادٌ لِقَطْعِ الطَّعَامِ وَ قَرْضِهِ وَ بَعْضُهَا عُرَاضٌ لِمَضْغِهِ وَ رَضِّهِ (۲) فَلَمْ یَنْقُصْ وَاحِدٌ مِنَ الصِّفَتَیْنِ إِذْ کَانَ مُحْتَاجاً إِلَیْهِمَا جَمِیعاً تَأَمَّلْ وَ اعْتَبِرْ بِحُسْنِ التَّدْبِیرِ فِی خَلْقِ الشَّعْرِ وَ الْأَظْفَارِ فَإِنَّهُمَا لَمَّا کَانَا مِمَّا یَطُولُ وَ یَکْثُرُ حَتَّی یُحْتَاجَ إِلَی تَخْفِیفِهِ أَوَّلًا فَأَوَّلًا جُعِلَا عَدِیمَیِ الْحِسِّ لِئَلَّا یُؤْلِمَ الْإِنْسَانَ الْأَخْذُ مِنْهُمَا وَ لَوْ کَانَ قَصُّ الشَّعْرِ وَ تَقْلِیمُ الْأَظْفَارِ مِمَّا یُوجَدُ لَهُ مَسٌّ مِنْ ذَلِکَ لَکَانَ الْإِنْسَانُ مِنْ ذَلِکَ بَیْنَ مَکْرُوهَیْنِ إِمَّا أَنْ یَدَعَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَتَّی یَطُولَ فَیَثْقُلَ عَلَیْهِ وَ إِمَّا أَنْ یُخَفِّفَهُ بِوَجَعٍ وَ أَلَمٍ یَتَأَلَّمُ مِنْهُ

۱- و فی نسخه: فی أستر موضع منها.

۲- رضّه: دقّه و جرشه.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل در این آسیاها که در دهان آدمی آفریده، بعضی را تیز کرده برای قطع کردن و بریدن و جدا کردن طعام، و بعضی را پهن آفریده برای خائیدن و خورد کردن طعام، چون به هر دو نوع احتیاج بود هر دو را آفریده و آنهائی که برای بریدن است در پیش دهان قرار داده، و آنها که برای خورد کردن است در عقب آنها قرار داده که از اینها میوه و گوشت و سایر مطعومات را قطع کند و چون داخل دهان گردد به آن آسیاها خورد شود.

[حکمت در نموّ مو و ناخن]

تأمل کن و عبرت بگیر در آفریدن مو و ناخنها که چون نمو می کنند و دراز می شوند و بسیار می شوند و باید تخفیف داد به تدریج، پس به این سبب آنها را بی حس گردانیده که از بریدن، الم نیابد و متأثر نشود، و اگر چنین نمی بود آدمی میان دو امر بد و ناملایم مردّد می شد یا آن که می گذاشت که دراز شوند و گران بودند بر او و اگر تخفیف می داد درد و الم می یافت.

**[ترجمه]

قَالَ الْمُفَضَّلُ

فَقُلْتُ فَلِمَ لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ خِلْقَهً لَا تَزِيدُ فَيَحْتَاجُ الْإِنْسَانُ إِلَى النُّقْصَانِ مِنْهُ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ فِی ذَلِكَ عَلَى الْعَبْدِ نِعَماً لَا يَعْرِفُهَا فَيَحْمَدَ عَلَيْهَا اعْلَمْ أَنَّ آلَامَ الْبَدَنِ وَ أَدْوَاءَهُ تَخْرُجُ بِخُرُوجِ الشَّعْرِ فِی مَسَامِّهِ (۱) وَ بِخُرُوجِ الْأَظْفَارِ مِنْ أَنَامِلِهَا وَ لِذَلِكَ أُمِرَ الْإِنْسَانُ بِالنُّورَهِ وَ حَلْقِ الرَّأْسِ وَ قَصِّ الْأَظْفَارِ فِی كُلِّ أُسْبُوعٍ لِيُسْرِعَ الشَّعْرُ وَ الْأَظْفَارُ فِی النَّبَاتِ فَتَخْرُجَ الْآلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ بِخُرُوجِهَا وَ إِذَا طَالا تَحَيَّرَا وَ قَلَّ خُرُوجُهُمَا فَاحْتُبِسَتِ الْآلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ فِی الْبَدَنِ فَأَحْدَثَتْ عِلَلًا وَ أَوْجَاعاً وَ مَنَعَ مَعَ ذَلِكَ الشَّعْرَ مِنَ الْمَوَاضِعِ الَّتِی يُضِرُّ بِالْإِنْسَانِ وَ يُحْدِثُ عَلَيْهِ الْفَسَادَ وَ الضَّرَرَ لَوْ نَبَتَ الشَّعْرُ فِی الْعَيْنِ أَ لَمْ يَكُنْ سَيَعْمَى الْبَصَرُ وَ لَوْ نَبَتَ فِی الْفَمِ أَ لَمْ يَكُنْ سَيَغَصُّ عَلَى الْإِنْسَانِ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ وَ لَوْ نَبَتَ فِی بَاطِنِ الْكَفِّ أَ لَمْ يَكُنْ سَيَعُوقُهُ عَنْ صِحَّهِ اللَّمْسِ وَ بَعْضِ الْأَعْمَالِ فَلَوْ نَبَتَ فِی فَرْجِ الْمَرْأَهِ أَوْ عَلَى ذَكَرِ الرَّجُلِ أَ لَمْ يَكُنْ سَيُفْسِدُ عَلَيْهِمَا لَذَّهَ الْجِمَاعِ فَانْظُرْ كَيْفَ تَنَكَّبَ الشَّعْرُ هَذِهِ الْمَوَاضِعَ لِمَا فِی ذَلِكَ مِنَ الْمَصْلَحَهِ ثُمَّ لَيْسَ هَذَا فِی الْإِنْسَانِ فَقَطْ بَلْ تَجِدُهُ فِی الْبَهَائِمِ وَ السِّبَاعِ وَ سَائِرِ الْمُتَنَاسِلَاتِ فَإِنَّكَ تَرَى أَجْسَامَهُنَّ مُجَلَّلَهً بِالشَّعْرِ وَ تَرَى هَذِهِ الْمَوَاضِعَ خَالِيَهً مِنْهُ لِهَذَا السَّبَبِ بِعَيْنِهِ فَتَأَمَّلِ الْخِلْقَهَ كَيْفَ تَتَحَرَّزُ وُجُوهَ الْخَطَإِ وَ الْمَضَرَّهِ وَ تَأْتِی بِالصَّوَابِ وَ الْمَنْفَعَهِ إِنَّ الْمَنَّانِيَّهَ (۲)وَ أَشْبَاهَهُمْ حِينَ اجْتَهَدُوا فِی عَيْبِ الْخِلْقَهِ وَ الْعَمْدِ عَابُوا الشَّعْرَ النَّابِتَ عَلَى الرَّكَبِ وَ الْإِبْطَيْنِ (۳) وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ رُطُوبَهٍ تَنْصَبُّ إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ فَيَنْبُتُ فِيهَا الشَّعْرُ كَمَا يَنْبُتُ الْعُشْبُ فِی مُسْتَنْقَعِ الْمِيَاهِ أَ فَلَا تَرَى إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ أَسْتَرَ وَ أَهْيَأَ لِقَبُولِ تِلْكَ الْفَضْلَهِ مِنْ غَيْرِهَا ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ تُعَدُّ ۹(۴)مِمَّا يَحْمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ مَئُونَهِ هَذَا الْبَدَنِ وَ تَكَالِيفِهِ لِمَا لَهُ فِی ذَلِكَ مِنَ الْمَصْلَحَهِ فَإِنَّ اهْتِمَامَهُ بِتَنْظِيفِ بَدَنِهِ وَ أَخْذِ مَا يَعْلُوهُ مِنَ الشَّعْرِ مِمَّا يَكْسِرُ بِهِ شِرَّتَهُ وَ يَكُفُّ عَادِيَتَهُ وَ يَشْغَلُهُ عَنْ بَعْضِ مَا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْفَرَاغُ مِنَ الْأَشَرِ وَ الْبِطَالَهِ تَأَمَّلِ الرِّيقَ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَنْفَعَهِ فَإِنَّهُ جُعِلَ يَجْرِی جَرَيَاناً دَائِماً إِلَى الْفَمِ لِيَبُلَّ الْحَلْقَ وَ اللَّهَوَاتِ فَلَا يَجِفَ

۱- المسامه: ثقبه و منافذ کمنابت الشعر.

۲- و فی نسخه: المانویه.

۳- الابطین: باطن الکتفین.

۴- و فی نسخه بعد.

فَإِنَّ هَذِهِ الْمَوَاضِعَ لَوْ جُعِلَتْ كَذَلِكَ كَانَ فِيهِ هَلَاكُ الْإِنْسَانِ ثُمَّ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُسِيغَ طَعَاماً إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي الْفَمِ بِلَّةٌ تُنْفِذُهُ تَشْهَدُ بِذَلِكَ الْمُشَاهَدَةُ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرُّطُوبَةَ مَطِيَّةُ الْغِذَاءِ وَ قَدْ تَجْرِي مِنْ هَذِهِ الْبِلَّةِ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ مِنَ الْمِرَّةِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ تَامٌّ لِلْإِنْسَانِ وَ لَوْ يَبِسَتِ الْمِرَّةُ لَهَلَكَ الْإِنْسَانُ وَ لَقَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنْ جَهَلَةِ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ ضَعَفَةِ الْمُتَفَلْسِفِينَ بِقِلَّةِ التَّمَيُّزِ وَ قُصُورِ الْعِلْمِ لَوْ كَانَ بَطْنُ الْإِنْسَانِ كَهَيْئَةِ الْقَبَاءِ يَفْتَحُهُ الطَّبِيبُ إِذَا شَاءَ فَيُعَايِنُ مَا فِيهِ وَ يُدْخِلُ يَدَهُ فَيُعَالِجُ مَا أَرَادَ عِلَاجَهُ أَ لَمْ يَكُنْ أَصْلَحَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُصْمَتاً مَحْجُوباً عَنِ الْبَصَرِ وَ الْيَدِ لَا يُعْرَفُ مَا فِيهِ إِلَّا بِدَلَالاتٍ غَامِضَةٍ كَمِثْلِ النَّظَرِ إِلَى الْبَوْلِ وَ حِسِّ الْعِرْقِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْثُرُ فِيهِ الْغَلَطُ وَ الشُّبْهَةُ حَتَّى رُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ سَبَباً لِلْمَوْتِ فَلَوْ عَلِمَ هَؤُلَاءِ الْجَهَلَةُ أَنَّ هَذَا لَوْ كَانَ هَكَذَا كَانَ أَوَّلَ مَا فِيهِ أَنَّهُ كَانَ يَسْقُطُ عَنِ الْإِنْسَانِ الْوَجَلُ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْمَوْتِ وَ كَانَ يَسْتَشْعِرُ الْبَقَاءَ وَ يَغْتَرُّ بِالسَّلَامَةِ فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ إِلَى الْعُتُوِّ وَ الْأَشَرِ ثُمَّ كَانَتِ الرُّطُوبَاتُ الَّتِي فِي الْبَطْنِ تَتَرَشَّحُ وَ تَتَحَلَّبُ فَيُفْسِدُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَقْعَدَهُ وَ مَرْقَدَهُ وَ ثِيَابَ بِذْلَتِهِ وَ زِينَتِهِ بَلْ كَانَ يُفْسِدُ عَلَيْهِ عَيْشَهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَعِدَةَ وَ الْكَبِدَ وَ الْفُؤَادَ إِنَّمَا تَفْعَلُ أَفْعَالَهَا بِالْحَرَارَةِ الْغَرِيزِيَّةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ مُحْتَبَسَةً فِي الْجَوْفِ فَلَوْ كَانَ فِي الْبَطْنِ فَرْجٌ يَنْفَتِحُ حَتَّى يَصِلَ الْبَصَرُ إِلَى رُؤْيَتِهِ وَ الْيَدُ إِلَى عِلَاجِهِ لَوَصَلَ بَرْدُ الْهَوَاءِ إِلَى الْجَوْفِ فَمَازَجَ الْحَرَارَةَ الْغَرِيزِيَّةَ وَ بَطَلَ عَمَلُ الْأَحْشَاءِ فَكَانَ فِي ذَلِكَ هَلَاكُ الْإِنْسَانِ أَ فَلَا تَرَى أَنَّ كُلَّ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ سِوَى مَا جَاءَتْ بِهِ الْخِلْقَةُ خَطَأٌ وَ خَطَلٌ.

**[ترجمه]چرا حق تعالی چنان نیافرید اینها را که بر یک اندازه باشند و بلند نشوند؟

حضرت فرمود که: خدا را در بلند شدن و بریدن آنها نعمت ها هست که اکثر مردم قدر آنها را ندانند و شکر خدای را بر آنها نمی کنند.

بدان که دردها و الم های بدن بیرون می رود به بیرون آمدن موها از مسامات آنها و به دراز شدن ناخنها از سر انگشتان و به این سبب امر کرده اند آدمی را به نوره مالیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و به بیرون آمدن آن دردها از بدن بیرون رود، و چون بلند شوند و نبریدند دیرتر دراز می شوند و دردها و مواد آنها در بدن محتبس می شوند و باعث بیماری ها و علت ها می گردند.

[حکمت تخصیص روئیدن مو به برخی اعضا]

و ایضا مو را در جایی چند که ضرر دارد نرویانیده، اگر مو در دیده روئیده می شد مورث کوری می شد، و اگر در میان دهان می روئید آشامیدن و خوردن بر این کس ناگوار می شد. و اگر در میان کف می روئید احساس اشیاء را به لمس نمی توانست کرد. و بعضی از اعمال به آسانی متمشّی نمی شد. و اگر در ذکر مرد می روئید، لذت جماع از مردن و زن فوت می شد، پس نظر کن که هر جا که مصلحت در روئیدن نیست نروئیده و این نه مخصوص به انسان است، بلکه در بهایم و درندگان و سایر حیوانات که نسل می آورند می بینی بدن های ایشان را که همه اعضاء را مو گرفته به غیر از این مواضع که ذکر شد به سبب این وجوه که مذکور شد از مو خالی است.

[رد بر پیروان مانی]

پس تأمل کن در خلقت قدیر حکیم که راه خطا و غلط و اعتراض به هیچ وجه در آن نیست و همگی بر وفق صواب و حکمت

است. و اصحاب «مانى» ملعون كه در خلقت قادر بى چون خواسته اند كه راه خطا پيدا كنند عيب كرده اند موئى را كه پشت زهار و زير بغل مى رويد و نمى دانند كه روئيدن اين موها به علت رطوبتى است كه بر اين مواضع ريخته مى شود و در آنها مو مى رويد مانند گياهى كه در جايى كه آب جمع مى شود از زمين مى رويد، نمى بينى كه اين مواضع پنهان تر و مناسب ترند براى قبول اين فضله از مواضع ديگر؟

و باز در روئيدن اين موها منفعت دينى هست انسان را كه او را مكلف ساخته اند به ازاله اينها كه مثاب گردد و اشتغال آن به اين اشغال بدنى مانع گردد كه او را از طغيان و فسادى كه لازم فارغ بودن آدمى است از اشتغال زيرا كه مانع مى شود او را بسيارى از غرور و ارتكاب معاصى و شرور.

[حكمت در دوام جريان آب دهان]

تأمل كن در آب دهان و منفعتى كه در آن هست زيرا كه حق تعالى چنين مقرر گردانيده كه هميشه جارى باشد در دهان كه تر كند كام و گلو را.

ص: ٧٧

اگر اين رطوبت نمى بود آنها فاسد و بى طراوت مى شدند، اگر اين رطوبت با غذا هضم نمى شد، در گلو گوارا نمى شد و اين رطوبت مركبى است از براى غذا كه آن را به معده مى رساند. و ايضا اين رطوبت به زهره مى رسد و موجب صلاح حال انسان است زيرا كه اگر زهره خشك شود آدمى هلاك مى شود. و به تحقيق كه گفته اند گروهى از جاهلان متكلمان و ضعفاء العقول فلاسفه به جهت قلّت تميز و قصور علم كه اگر شكم آدمى به هيئت قبا مى بود كه هر گاه طبيب خواهد بگشايد و اندرون آن را مشاهده نمايد و دست داخل كند و معالجه كند آنچه را كه خواهد، هر آينه اصلح بود از آن كه بسته اند و از ديده پنهان است و دست به آن نمى رسد و دردهاى اندرون را نمى توان شناخت مگر به دليل هاى غامض و علامتهاى مشتبه مانند نظر كردن به قاروره و بوئيدن عرق و اشباه اينها از علاماتى كه غلط و اشتباه در آنها بسيار مى شود، و بسا باشد كه اشتباه باعث كشتن مريض گردد.

و جواب اين شبهه آن است كه جاهلان بايد بدانند كه اگر چنين مى بود و اطّلاع بر امراض و معالجه آنها به اين آسانى مى بود، هر آينه مردم را ترس از مرگ و بيمارى نبود و علم به بقاى خود به هم مى رسانيدند و به سلامت و صحت خود مغرور مى گرديدند و موجب طغيان و فساد ايشان مى شد.

و مفسده ديگر اين كه پيوسته رطوبات شكم مترشح مى بود و هر جايى كه مى نشست و مى خوابيد ملوّث مى گردانيد و جامه اش هميشه تر و كثيف مى شد و عيش بر او فاسد مى گرديد. و مفسده ديگر اين كه معده و جگر و دل افعالى كه از اينها صادر مى شود به حرارت غريزى مى شود كه حق تعالى در جوف آدم محتبس گردانيده اگر در شكم فرج ها و رخنه ها مى بود كه توان گشود و اندرون شكم را ديد و دست را داخل جوف توان كرد، هر آينه برودت هوا به جوف مى رسيد و با حرارت غريزى مخلوط مى شد و عمل احشاى جوف باطل مى گرديد و آدمى هلاك مى شد.

پس بدان که هر چه اوهام به سوی آن می رود به غیر نحوی که خالق حکیم اشیاء را بر آن طریقه آفریده خطا و باطل است.

**[ترجمه]

ایضاح

الرکب بالتحریک منبت العانه و مستنقع الماء بالفتح: مجتمعه. و شره الشباب بالکسر: حرصه و نشاطه. و العادیه: الظلم و الشرّ. و الأشر بالتحریک: البطر و شده الفرح. و اللهوات جمع لهات و هی اللحمه فی سقف أقصی الفم و قوله علیه السلام: من المره بیان لموضع آخر. و عتا عتوا: استکبر و جاوز الحد. و یقال تحلب العرق أی سال. و الخطل: المنطق الفاسد المضطرب.

**[ترجمه]«الرَکَب»: رستنگاه شرمگاه. «مستنقع الماء»: محل جمع آب. «شره الشباب»: حرص و نشاط جوانی. «العادیه»: ظلم و بدی. «الأشر»: سرمستی و شدت شادی. «اللهوات»: جمع «لهات» و آن گوشتی در انتهای سقف دهان است. «من المره» بیان برای «موضع آخر» است. «عتا عتوا»: سرکشی کرد و از حد گذشت. «تحلب العرق»: جاری شد. «الخطل»: منطق فاسد مضطرب.

**[ترجمه]

یا مفضل

فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ فِی الْأَفْعَالِ الَّتِی جُعِلَتْ فِی الْإِنْسَانِ مِنَ الطَّعْمِ وَ النَّوْمِ وَ الْجِمَاعِ وَ مَا دُبِّرَ فِیهَا فَإِنَّهُ جُعِلَ لِکُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِی الطِّبَاعِ نَفْسِهِ مُحَرِّکٌ یَقْتَضِیهِ وَ یَسْتَحِثُّ بِهِ

ص: ۷۸

فَالْجُوعُ يَقْتَضِی الطَّعْمَ الَّذِی بِهِ حَيَاهُ الْبَدَنِ وَ قِوَامُهُ وَ الْكَرَى تَقْتَضِی النَّوْمَ الَّذِی فِيهِ رَاحَهُ الْبَدَنِ وَ إِجْمَامُ قُوَاهُ وَ الشَّبَقُ يَقْتَضِی الْجِمَاعَ الَّذِی فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ وَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى أَكْلِ الطَّعَامِ لِمَعْرِفَتِهِ بِحَاجَهِ بَدَنِهِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجِدْ مِنْ طِبَاعِهِ شَيْئاً يَضْطَرُّهُ إِلَى ذَلِكَ كَانَ خَلِيقاً أَنْ يَتَوَانَى عَنْهُ أَحْيَاناً بِالتَّثَقُّلِ وَ الْكَسَلِ حَتَّى يَنْحَلَ بَدَنُهُ فَيَهْلِكَ كَمَا يَحْتَاجُ الْوَاحِدُ إِلَى الدَّوَاءِ بِشَیْ ءٍ مِمَّا يَصْلُحُ بِبَدَنِهِ فَيُدَافِعُ بِهِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ ذَلِكَ إِلَى الْمَرَضِ وَ الْمَوْتِ وَ كَذَلِكَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى النَّوْمِ بِالتَّفَكُّرِ فِی حَاجَتِهِ إِلَى رَاحَهِ الْبَدَنِ وَ إِجْمَامِ قُوَاهُ كَانَ عَسَى أَنْ يَتَثَاقَلَ عَنْ ذَلِكَ فَيَدْمَغُهُ حَتَّى يَنْهَكَ بَدَنُهُ وَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَتَحَرَّكُ لِلْجِمَاعِ بِالرَّغْبَهِ فِی الْوَلَدِ كَانَ غَيْرَ بَعِيدٍ أَنْ يَفْتُرَ عَنْهُ حَتَّى يَقِلَّ النَّسْلُ أَوْ يَنْقَطِعَ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَا يَرْغَبُ فِی الْوَلَدِ وَ لَا يَحْفِلُ بِهِ فَانْظُرْ كَيْفَ جُعِلَ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِی بِهَا قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَ صَلَاحُهُ مُحَرِّكٌ مِنْ نَفْسِ الطَّبْعِ يُحَرِّكُهُ لِذَلِكَ وَ يَحْدُوهُ عَلَيْهِ (۱)وَ اعْلَمْ أَنَّ فِی الْإِنْسَانِ قُوًى أَرْبَعاً قُوَّهٌ جَاذِبَهٌ تَقْبَلُ الْغِذَاءَ وَ تُورِدُهُ عَلَى الْمَعِدَهِ وَ قُوَّهٌ مُمْسِكَهٌ تَحْبِسُ الطَّعَامَ حَتَّى تَفْعَلَ فِيهِ الطَّبِيعَهُ فِعْلَهَا وَ قُوَّهٌ هَاضِمَهٌ وَ هِیَ الَّتِی تَطْبُخُهُ (۲) وَ تَسْتَخْرِجُ صَفْوَهُ وَ تَبُثُّهُ فِی الْبَدَنِ وَ قُوَّهٌ دَافِعَهٌ تَدْفَعُهُ وَ تَحْدُرُ الثُّفْلَ الْفَاضِلَ بَعْدَ أَخْذِ الْهَاضِمَهِ حَاجَتَهَا تَفَكَّرْ فِی تَقْدِيرِ هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعَهِ الَّتِی فِی الْبَدَنِ وَ أَفْعَالِهَا وَ تَقْدِيرِهَا لِلْحَاجَهِ إِلَيْهَا وَ الْإِرْبِ فِيهَا وَ مَا فِی ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَهِ وَ لَوْ لَا الْجَاذِبَهُ كَيْفَ يَتَحَرَّكُ الْإِنْسَانُ لِطَلَبِ الْغِذَاءِ الَّتِی بِهَا قِوَامُ الْبَدَنِ وَ لَوْ لَا الْمَاسِكَهُ كَيْفَ كَانَ يَلْبَثُ الطَّعَامُ فِی الْجَوْفِ حَتَّى تَهْضِمَهُ الْمَعِدَهُ وَ لَوْ لَا الْهَاضِمَهُ كَيْفَ كَانَ يَنْطَبِخُ حَتَّى يَخْلُصَ مِنْهُ الصَّفْوُ الَّذِی يَغْذُو الْبَدَنَ وَ يَسُدُّ خُلَلَهُ وَ لَوْ لَا الدَّافِعَهُ كَيْفَ كَانَ الثُّفْلُ الَّذِی تُخَلِّفُهُ الْهَاضِمَهُ يَنْدَفِعُ وَ يَخْرُجُ أَوَّلًا فَأَوَّلًا أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ وَكَّلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِلَطِيفِ صُنْعِهِ وَ حُسْنِ تَقْدِيرِهِ هَذِهِ الْقُوَى بِالْبَدَنِ وَ الْقِيَامِ بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُ وَ سَأُمَثِّلُ لَكَ فِی ذَلِكَ مِثَالًا إِنَّ الْبَدَنَ بِمَنْزِلَهِ دَارِ الْمَلِكِ وَ لَهُ فِيهَا حَشَمٌ وَ صِبْيَهٌ وَ قُوَّامٌ مُوَكَّلُونَ بِالدَّارِ فَوَاحِدٌ لِإِقْضَاءِ حَوَائِجِ الْحَشَمِ وَ إِيرَادِهَا عَلَيْهِمْ وَ آخَرُ لِقَبْضِ مَا يَرِدُ وَ خَزْنِهِ إِلَى أَنْ يُعَالَجَ

۱- أی يبعثه و يسوقه إليه.

۲- و فی نسخه: و هی التی تطحنه.

وَ يُهَيَّأَ وَ آخَرُ لِعِلَاجِ ذَلِكَ وَ تَهْيِئَتِهِ وَ تَفْرِيقِهِ وَ آخَرُ لِتَنْظِيفِ مَا فِي الدَّارِ مِنَ الْأَقْذَارِ وَ إِخْرَاجِهِ مِنْهَا فَالْمَلِكُ فِي هَذَا هُوَ الْخَلَّاقُ الْحَكِيمُ مَلِكُ الْعَالَمِينَ وَ الدَّارُ هِيَ الْبَدَنُ وَ الْحَشَمُ هِيَ الْأَعْضَاءِ وَ الْقُوَّامُ هِيَ هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعُ وَ لَعَلَّكَ تَرَى ذِكْرَنَا هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعَ وَ أَفْعَالَهَا بَعْدَ الَّذِي وُصِفَتْ فَضْلًا وَ تَزْدَاداً وَ لَيْسَ مَا ذَكَرْتُهُ مِنْ هَذِهِ الْقُوَى عَلَى الْجِهَةِ الَّتِي ذُكِرَتْ فِي كُتُبِ الْأَطِبَّاءِ وَ لَا قَوْلُنَا فِيهِ كَقَوْلِهِمْ لِأَنَّهُمْ ذَكَرُوهَا عَلَى مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي صِنَاعَةِ الطِّبِّ وَ تَصْحِيحِ الْأَبْدَانِ وَ ذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا يَحْتَاجُ فِي صَلَاحِ الدِّينِ وَ شِفَاءِ النُّفُوسِ مِنَ الْغَيِّ كَالَّذِي أَوْضَحْتُهُ بِالْوَصْفِ الشَّافِي وَ الْمَثَلِ الْمَضْرُوبِ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَةِ فِيهَا.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل! در افعالی که حق تعالی در آدمی مقرر ساخته از خوردن، و خواب رفتن، و جماع کردن، و آنچه در هر یک از اینها تدبیر فرموده. به درستی که برای هر یک از اینها در نفس آدمی محرّکی قرار داده که مقتضی ارتکاب آن است و تحریص آدمی بر آن می نماید،

پس گرسنگی مقتضی طعام خوردن است که زندگی و قوام بدن به آن است. و ماندگی و بی خوابی محرّک بر خواب است که راحت بدن و استراحت قوتهای بدنی به آن است. و شهوت، محرّک بر جماع است که دوام نسل و بقای نوع انسانی به آن است. و اگر گرسنگی نبود و غذا خوردن برای آن بود که آدمی می داند که بدن به آن محتاج است و در طبع آدمی حالتی نبود که آدمی را مضطر گرداند به خوردن، هر آینه در بسیاری از اوقات کسالت و سستی می ورزید از خوردن غذا تا بدنش به تحلیل می رفت و هلاک می شد، چنانچه گاهی آدمی محتاج می شود به دوائی برای اصلاح بدن خود و مدافعه می نماید تا منجر شود به امراض مهلکه و مرگ.

و هم چنین اگر خواب رفتن به آن بود که می دانست که بدن و قوای آن برای استراحت به آن محتاج اند، هر آینه ممکن بود که از روی تثاقل یا حرص در اعمال مدافعه نماید تا بدنش بکاهد.

و اگر حرکت جماع برای محض هم رسانیدن فرزند بود، بعید نبود که سستی ورزد و نکند تا نسل کم شود یا منقطع گردد زیرا که هستند بعضی مردم که رغبت به فرزند و اعتنائی به شأن آن ندارند.

پس نظر کن که مدبّر علیم برای هر یک از این افعال که صلاح و قوام بدن به آنهاست محرّکی از نفس طبیعت برای آن مقرر گردانیده که آن را بر آن تحریص نماید و به فعل آن مضطر گرداند.

بدان که در آدمی چهار قوه است:

اول: «جاذبه» که قبول غذا می کند و وارد معده می گرداند.

دوم: «ماسکه» که طعام را نگاه دارد در معده و غیر آن تا طبیعت فعل خود را در آن به عمل آورد.

سوم: «هاضمه» که غذا را در معده طبخ می دهد. و خالص آن را جدا می کند و در جمیع بدن پهن می کند.

چهارم: «دافعه» که دفع می کند آنچه از ثقل غذا می ماند بعد از اخذ هاضمه خالص آن را به قدر حاجت منحدر می سازد.

پس تفکّر کن در تـدبیر این چهار قوّت که در بـدن و کارهای آنها برای آن که بـدن به همه محتاج است و آنچه از حکمت و تدبیر در آن مرعی شده.

و اگر جـاذبه نمی بـود، چگـونه حرکت می کرد آدمی برای طلب غـذا که قـوام بـدن به آن است؟ و اگر ماسکه نبود، چگونه طعام در جوف می مانـد تا معـده آن را هضم کنـد؟ و اگر هاضـمه نمی بود، چگونه غذا طبخ می یافت تا جدا شود از او آنچه خالص است و غـذای بـدن می شود و بدل آنچه از بدن به تحلیل می رود می شود؟ و اگر دافعه نمی بود، چگونه دفع می شـد به تدریج ثقل آنچه از هاضمه مانده است.

پس نمی بینی چگونه موکّل گردانیـده است حکیم قدیر برای تو به صـنع لطیف و حسن تقدیر خود این قوّتها را به بدن، و قیام نمودن آنهـا به آنچه صـلاح بـدن در آن است، از برای تو مثلی بیان کنم: به درستی که بـدن به منزله خانه پادشاه است. و او را در این خانه حشم، و غلامان و نوکران و خادمان هسـتند، و قوام و مـدبّران که موکلنـد به مصالح ایشان، یکی از برای رسانیدن ما یحتاج حشم و ملازمان به ایشان، و دیگری برای قبض آنچه وارد می شود و ضبط کردن تا هنگام حاجت

ص: ۷۹

و دیگری برای بـه عمـل آوردن آن و مهیـا کردن، و بـه هر یـک حصه او را رسانیـدن و دیگری برای پـاک کردن آن خـانه از کثافتها.

پس بـدان که «پادشـاه»، خلاـق حکیم است که پادشاه عالمیان است، و «خانه»، این بـدن است و «حشم»، اعضاء و جوارحنـد و «مدبران»، چهار قوه اند که مذکور شدند.

و احوال این قوا را بر وجهی که ما ذکر کردیم و به این توضیح شافی مبرهن ساختیم، مخالف آن طوری است که اطبا در کتب خود بیـان کرده انـد زیرا که ایشان بر وجهی ذکر کرده انـد که در آن اعمال ادویه و معرفت امراض به کار ایشان آیـد، و ما به نحوی ذکر کرده ایم که مرض شک و شـبهه را از نفوس خلایق دفع کند و غشا و کوری و سـبل حق ناشناسی را از پیش دیده ایشان بردارد تا از روی یقین و اذعان اقرار کنند به وجود و حکمت پروردگار عالمیان.

**[ترجمه]

تبیان

الطعم بالضم الأکل و الکرا: السـهر. و الجمام بالفتح: الراحه. یقال جمّ الفرس جمّا و جماما إذا ذهب إعیاؤه. و الشبق بالتحریک: شدّه شـهوه الجماع. و توانی فی حاجته أی قصّـر و لا یحفل به أی لا یبالی به و تحدر الثفل کتنصر أی ترسل و قوله علیه السلام: و لو لا الجاذبه یدلّ علی أن لها مدخلا فی شهوه الطعام و قوله علیه السلام: خلله کأنه بالضم جمع الخله و هی الحاجه أو بالکسر

أی الخلال و الفرج التی حصلت فی البدن بتحلّل الرطوبات قوله علیه السلام: و لعلک تری یحتمل أن یکون الغرض دفع توهّم السائل کون ذکر التمثیل بعد ذکر القوی و منافعها علی الوجه الذی ذکره الأطباء و اکتفوا به إطنابا و تکرارا و حاصله أن الأطباء إنما ذکروها علی ما یحتاجون إلیه فی صناعتهم من ذکر أفعال تلک القوی و سبب تعطلها و لذا لم یحتاجوا إلی ذکر ما أوردنا من التمثیل و نحن إنما ذکرنا هذا التمثیل لتتضح دلالتها علی صانعها و مدبرها إذ هذه مقصودنا من ذکرها و یحتمل أن یکون الغرض رفع توهم أن ذکره هذه القوی بعد کونها مذکوره فی کتب الأطباء فضل لا حاجه إلیه بأن الغرض مختلف فی بیاننا و بیانهم و بذلک یختلف التقریر أیضا فلذا ذکرنا هاهنا بهذا التقریر الشافی فالضمیر فی قوله وصفت علی بناء المجهول راجع إلی القوی و العائد محذوف أی وصفت به لکنه بعید.

**[ترجمه]«الطعم»: خوردن. «الکرا»: شب بیداری. «الجمام»: راحتی. «جمّ الفرس جمّا و جماما»: خستگیش برطرف شد. «الشَبَق»: شدت شهوت جماع. «توانی فی حاجته»: کوتاهی کرد. «لایحفل به»: به آن اعتنا نکرد. «تَحُدر الثفل»:

فرود آوردن به آهستگی. «لولا ـ الجاذبه» دلالت دارد بر اینکه این قوه در اشتهای غذا تأثیر دارد. «خلله» گویا با ضمه جمع «الخله» به معنای نیاز است یا با کسره است به معنای منافذی که با جاگیری رطوبت ها در بدن ایجاد می شود. «لعلک تری» ممکن است هدف، دفع توهم سائل باشد به اینکه بیان تمثیل امام بعد از بیان قوای بدن و منافع آن بر وجهی که اطباء گفته و به آن اکتفا کرده اند، طول دادن کلام و تکرار است، و حاصل جواب این است که: آنچه اطباء در این مورد گفته اند تنها بر وجهی بوده که در حرفه خود به آن نیاز داشته اند همچون عمل این قوا و سبب تعطیلیشان و به همین دلیل به ذکر تمثیلی که ما گفتیم نیاز نداشتند و ما این تمثیل را تنها به این علت بیان کردیم که دلالت این قوا بر سازنده و مدبر آنها واضح شود زیرا مقصود ما از ذکر این قوا همین بود.

و ممکن است هدف، رفع این توهم باشد که بیان این قوا با وجود ذکر آنها در کتابهای اطباء، زیاده گویی است و نیازی به آن نیست. و جوابش آنکه هدف ما و ایشان در بیان این مطالب مختلف است و به همین دلیل نوع بیان نیز مختلف می شود. پس ما اینجا با این بیان کافی مطلب را توضیح دادیم. پس ضمیر در «وصفت»

بنابر مجهول به «القوی» برمی گردد و عائد محذوف است یعنی «وصفت به» ولی این احتمال بعید است.

**[ترجمه]

یا مفضل

تَأَمَّلْ یَا مُفَضَّلُ هَذِهِ الْقُوَی الَّتِی فِی النَّفْسِ وَ مَوْقِعَهَا مِنَ الْإِنْسَانِ أَعْنِی الْفِکْرَ وَ الْوَهْمَ وَ الْعَقْلَ وَ الْحِفْظَ وَ غَیْرَ ذَلِکَ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ نُقِصَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْخِلَالِ الْحِفْظَ

ص: ۸۰

وَجْدَهُ كَيْفَ كَانَتْ تَكُونُ حَالُهُ وَ كَمْ مِنْ خَلَلٍ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي أُمُورِهِ وَ مَعَاشِهِ وَ تَجَارِبِهِ إِذَا لَمْ يَحْفَظْ مَا لَهُ وَ عَلَيْهِ وَ مَا أَخَذَهُ وَ مَا أَعْطَى وَ مَا رَأَى وَ مَا سَمِعَ وَ مَا قَالَ وَ مَا قِيلَ لَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ مِمَّنْ أَسَاءَ بِهِ وَ مَا نَفَعَهُ مِمَّا ضَرَّهُ ثُمَّ كَانَ لَا يَهْتَدِي لِطَرِيقٍ لَوْ سَلَكَهُ مَا لَا يُحْصَى وَ لَا يَحْفَظُ عِلْماً وَ لَوْ دَرَسَهُ عُمُرَهُ وَ لَا يَعْتَقِدُ دِيناً وَ لَا يَنْتَفِعُ بِتَجْرِبَةٍ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَعْتَبِرَ شَيْئاً عَلَى مَا مَضَى بَلْ كَانَ حَقِيقاً أَنْ يَنْسَلِخَ مِنَ الْإِنْسَانِيَّةِ أَصْلًا فَانْظُرْ إِلَى النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْخِلَالِ وَ كَيْفَ مَوْقِعُ الْوَاحِدَةِ مِنْهَا دُونَ الْجَمِيعِ وَ أَعْظَمُ مِنَ النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي الْحِفْظِ النِّعْمَةُ فِي النِّسْيَانِ فَإِنَّهُ لَوْ لَا النِّسْيَانُ لَمَا سَلَا أَحَدٌ عَنْ مُصِيبَةٍ وَ لَا انْقَضَتْ لَهُ حَسْرَةٌ وَ لَا مَاتَ لَهُ حِقْدٌ وَ لَا اسْتَمْتَعَ بِشَيْءٍ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا مَعَ تَذَكُّرِ الْآفَاتِ وَ لَا رَجَا غَفْلَةً مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا فَتْرَةً مِنْ حَاسِدٍ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ جُعِلَ فِي الْإِنْسَانِ الْحِفْظُ وَ النِّسْيَانُ وَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ مُتَضَادَّانِ وَ جُعِلَ لَهُ فِي كُلٍّ مِنْهُمَا ضَرْبٌ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَ مَا عَسَى أَنْ يَقُولَ الَّذِينَ قَسَّمُوا الْأَشْيَاءَ بَيْنَ خَالِقَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمُتَضَادَّةِ الْمُتَبَايِنَةِ وَ قَدْ تَرَاهَا تَجْتَمِعُ عَلَى مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْمَنْفَعَةُ.

**[ترجمه]ای مفضّل! چون دانستی قوای بدنی را، اکنون تأمل کن در قوّه ها که حق تعالی در نفس انسانی قرار داده و فوائد آنها را، مانند قوه مفکّره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها. اگر از این قوه ها حافظه را نمی داشت

ص: ۸۰

چگونه بود حال او و چه خلل ها داخل می شد در امور او و زندگانی او و معاملات او زیرا که در خاطرش نمی ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد او هست، چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته اند و به یاد نداشت که کی به او نیکی کرده و کی به او بدی کرده و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد. و اگر در راهی مرّات لا- یحصی عبور می کرد آن را نمی دانست. و اگر تمام عمر علمی را مذاکره و مباحثه می کرد به یادش نمی ماند، و به هیچ دین اعتقاد نمی کرد، و به هیچ تجربه منتفع نمی شد، و از هیچ امری از امور گذشته عبرت نمی توانست گرفت، بلکه چنین کسی سزاوار بود که مطلقا از انسانیت منسلخ گردد و نام انسانیّت را بر او اطلاق نکنند.

پس تأمل کن که به فوت یک قوّه از قوای نفسانی چه خللها در احوال او به هم می رسد، چه جای آن که همه آن ها از او فوت شود.

[فواید فراموشی]

و نعمت فراموشی در آدمی اگر تأمل کنی عظیم تر است از نعمت یادآوری، اگر فراموشی در آدمی نبود هیچ کس را از مصیبتی تسلّی حاصل نمی شد، و حسرت احدی منقضی نمی شد، و کینه هیچ کس از سینه اش زایل نمی شد، و به هیچ یک از نعمت های دنیا متمتّع نمی شد برای آن که آفاتی که بر او وارد شده همیشه در برابر او بود و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او غافل گردد، یا حسودی لحظه ای از فکر او بپردازد، پس نمی بینی که خداوند حکیم حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند، در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی توان کرد و هر دو در انتظام احوال آدمی ضرور است.

پس اگر تفکّر کنی این امور متضادّه موجب اقرار به وحدت صانع است نه تعدّد چنانچه مجوس از اینجا به غلط افتاده اند و به دو خدا قائل شده اند. تَعالَی اللَّهُ عَمَّا یقولون. زیرا که همچنان که در بدن آدمی این دو ضد، هر دو در کار است و صانع بدن باید که هر دو را قرار دهد تا صنعتش تمام باشد، هم چنین در عالم کبیر، اشیاء متضادّه که بعضی را خیر و بعضی را شر می نامند و وجود هر دو ضرور است و هر دو برای نظام کل، خیر است و در کار است و آن جاهلان نمی دانند.

**[ترجمه]

بیان

دون الجمیع أی فضلا عن الجمیع و یقال سلا عنه أی نسیه و قد مضی منا ما یمکن أن یستعمل فی فهم آخر الکلام فی موضعین فتذکر.

**[ترجمه]«دون الجمیع» یعنی چه رسد به همه. «سلاعنه»: آن را فراموش کرد. و قبلاـ بیانی از ما گـذشت که می توان در فهم آخر این کلام در هر دو موضع به کار گرفته شود. پس متذکر آن باش.

**[ترجمه]

یا مفضل

انْظُرْ یَا مُفَضَّلُ إِلَی مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِیعِ الْحَیَوَانِ مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الْجَلِیلِ قَدْرُهُ الْعَظِیمِ غَنَاؤُهُ أَعْنِی الْحَیَاءَ فَلَوْلَاهُ لَمْ یُقْرَ ضَیْفٌ وَ لَمْ یُوفَ بِالْعِدَاتِ وَ لَمْ تُقْضَ الْحَوَائِجُ وَ لَمْ یُتَحَرَّ الْجَمِیلُ (۱) وَ لَمْ یَتَنَکَّبِ الْقَبِیحُ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ حَتَّی إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَهِ أَیْضاً إِنَّمَا یُفْعَلُ لِلْحَیَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَیَاءُ لَمْ یَرْعَ حَقَّ وَالِدَیْهِ وَ لَمْ یَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَ لَمْ یُؤَدِّ أَمَانَهً وَ لَمْ یَعِفَّ عَنْ فَاحِشَهٍ (۲) فَلَا تَرَی کَیْفَ وُفِّیَ لِلْإِنْسَانِ جَمِیعُ الْخِلَالِ الَّتِی فِیهَا صَلَاحُهُ وَ تَمَامُ أَمْرِهِ.

**[ترجمه]نظر نما ای مفضّل به آنچه انسان مخصوص به آن شده از میان سایر حیوانات از خلق جلیل القدر، عظیم النفع که آن «حیا» است. اگر حیا نمی بود هیچ کس مهمانداری نمی کرد و وفا به وعده ها نمی نمود و حوائج مردم را بر نمی آورد و ارتکاب نیکی ها و اجتناب از قبایح و بدی ها نمی کرد. حتی بسیاری از امور واجبه را مردم از برای حیا به عمل می آورند، زیرا که بعضی از مردم هستند که اگر از مردم شرم نمی کردند رعایت حق پدر و مادر نمی کردند و صله رحم و احسان به خویشان نمی کردند و امانت های مردم را پس نمی دادند و ترک معاصی نمی کردند. پس نمی بینی که خدا چگونه عطا کرده است به آدمی هر خصلتی را که صلاح او در آن است و امر دنیا و آخرتش به آن تمام می شود.

**[ترجمه]

بیان

إقراء الضیف: ضیافتهم و إکرامهم. و التنکّب: التجنّب. و وفی علی بناء المجهول من التوفیه و هی إعطاء الشی ء وافیا.

۱- تحرّی: طلب ما هو أحری بالاستعمال فی غالب الظنّ: أو طلب أحری الامرین أی أولاهما.

۲- أی لم یکف و لم یمتنع عن فاحشه.

**[ترجمه]«إقراء الضيف»: مهمانی دادن و گرامی داشتن مهمان. «التنكّب»: دوری. «وفی» به صيغه مجهول از «التوفيه» به معنای دادن چيزی بطور كامل است.

**[ترجمه]

يا مفضل

تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ نَتِيجَهِ فِكْرِهِ وَ بِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَهِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَهِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْ ءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَهُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَهِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ (۱)وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَهِ وَ الْفِطْنَهِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْ ءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلِفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَهِ بِأَلْسُنٍ مُخْتَلِفَهٍ وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَهُ كَكِتَابَهِ الْعَرَبِيِّ وَ السُّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَهِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَهٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيُقَالُ لِمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ إِنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً فِعْلٌ أَوْ حِيلَهٌ فَإِنَّ الشَّيْ ءَ الَّذِي يَبْلُغُ بِهِ ذَلِكَ الْفِعْلَ وَ الْحِيلَهَ عَطِيَّهٌ وَ هِبَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي خَلْقِهِ(۲) فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِسَانٌ مُهَيَّأٌ لِلْكَلَامِ وَ ذِهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَداً وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّأَهٌ وَ أَصَابِعُ لِلْكِتَابَهِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَداً وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَهَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَهُ الْبَارِئِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

بيان

كلامه هاهنا مشعر بأن واضع اللغات البشر فتدبّر (۳).

يا مفضل

ذَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ (۴) فِيمَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَهُ وَ مَا مُنِعَ فَإِنَّهُ أُعْطِيَ عِلْمَ جَمِيعِ مَا فِيهِ

ص: ۸۲

۱- أی ذهب أثرها و انمحی.

۲- و فی نسخه: فی خلقته.

۳- و فی نسخه: فی خلقته.

۴- و فی نسخه فكر يا مفضل.

صَلَاحُ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَمِمَّا فِيهِ صَلَاحُ دِينِهِ مَعْرِفَهُ الْخَالِقِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالدَّلَائِلِ وَ الشَّوَاهِدِ الْقَائِمَهِ فِی الْخَلْقِ وَ مَعْرِفَهُ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ مِنَ الْعَدْلِ عَلَى النَّاسِ كَافَّهً وَ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ وَ مُوَاسَاهِ أَهْلِ الْخُلَّهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِکَ مِمَّا قَدْ تُوجَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ الْإِقْرَارُ وَ الِاعْتِرَافُ بِهِ فِی الطَّبْعِ وَ الْفِطْرَهِ مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ مُوَافِقَهً أَوْ مُخَالِفَهً وَ كَذَلِکَ أُعْطِیَ عِلْمَ مَا فِيهِ صَلَاحُ دُنْيَاهُ كَالزِّرَاعَهِ وَ الْغِرَاسِ (۱) وَ اسْتِخْرَاجِ الْأَرَضِينَ وَ اقْتِنَاءِ الْأَغْنَامِ وَ الْأَنْعَامِ وَ اسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ(۲) وَ مَعْرِفَهِ الْعَقَاقِيرِ(۳) الَّتِی يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَسْقَامِ وَ الْمَعَادِنِ الَّتِی يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ وَ رُكُوبِ السُّفُنِ وَ الْغَوْصِ فِی الْبَحْرِ وَ ضُرُوبِ الْحِيَلِ فِی صَيْدِ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ وَ الْحِيتَانِ وَ التَّصَرُّفِ فِی الصِّنَاعَاتِ وَ وُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَ الْمَكَاسِبِ وَ غَيْرِ ذَلِکَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَ يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ مِمَّا فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِهِ فِی هَذِهِ الدَّارِ فَأُعْطِیَ عِلْمَ مَا يُصْلِحُ بِهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ وَ مُنِعَ مَا سِوَى ذَلِکَ مِمَّا لَيْسَ فِی شَأْنِهِ وَ لَا طَاقَتِهِ أَنْ يَعْلَمَ كَعِلْمِ الْغَيْبِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ بَعْضُ مَا قَدْ كَانَ أَيْضاً كَعِلْمِ مَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ مَا فِی لُجَجِ الْبِحَارِ (۴)وَ أَقْطَارِ الْعَالَمِ وَ مَا فِی قُلُوبِ النَّاسِ وَ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَ أَشْبَاهِ هَذَا مِمَّا حُجِبَ عَلَى النَّاسِ عِلْمُهُ وَ قَدِ ادَّعَتْ طَائِفَهٌ مِنَ النَّاسِ هَذِهِ الْأُمُورَ فَأَبْطَلَ دَعْوَاهُمْ مَا بُيِّنَ مِنْ خَطَائِهِمْ (۵)فِيمَا يَقْضُونَ عَلَيْهِ وَ يَحْكُمُونَ بِهِ فِيمَا ادَّعَوْا عِلْمَهُ فَانْظُرْ كَيْفَ أُعْطِیَ الْإِنْسَانُ عِلْمَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ حُجِبَ عَنْهُ مَا سِوَى ذَلِکَ لِيَعْرِفَ قَدْرَهُ وَ نَقْصَهُ وَ كِلَا الْأَمْرَيْنِ فِيهِمَا صَلَاحُهُ تَأَمَّلِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ مَا سُتِرَ عَنِ الْإِنْسَانِ عِلْمُهُ مِنْ مُدَّهِ حَيَاتِهِ فَإِنَّهُ لَوْ عَرَفَ مِقْدَارَ عُمُرِهِ وَ كَانَ قَصِيرَ الْعُمُرِ لَمْ يَتَهَنَّأْ بِالْعَيْشِ مَعَ تَرَقُّبِ الْمَوْتِ وَ تَوَقُّعِهِ لِوَقْتٍ قَدْ عَرَفَهُ

۱- الغراس جمع المغروس: ما يغرس من الشجر.

۲- أی استخرجها.

۳- جمع للعقار: ما يتداوى به من النبات، الدواء مطلقا.

۴- اللجج جمع اللجّه: معظم الماء.

۵- و فی نسخه: ما يبين من خطائهم.

بَلْ كَانَ يَكُونُ بِمَنْزِلَهِ مَنْ قَدْ فَنِيَ مَالُهُ أَوْ قَارَبَ الْفَنَاءَ فَقَدِ اسْتَشْعَرَ الْفَقْرَ وَ الْوَجَلَ مِنْ فَنَاءِ مَالِهِ وَ خَوْفِ الْفَقْرِ عَلَى أَنَّ الَّذِی یَدْخُلُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ فَنَاءِ الْعُمُرِ أَعْظَمُ مِمَّا یَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْ فَنَاءِ الْمَالِ لِأَنَّ مَنْ یَقِلُّ مَالُهُ یَأْمُلُ أَنْ یَسْتَخْلِفَ مِنْهُ فَیَسْکُنَ إِلَى ذَلِکَ وَ مَنْ أَیْقَنَ بِفَنَاءِ الْعُمُرِ اسْتَحْکَمَ عَلَیْهِ الْیَأْسُ وَ إِنْ کَانَ طَوِیلَ الْعُمُرِ ثُمَّ عَرَفَ ذَلِکَ وَثِقَ بِالْبَقَاءِ (۱) وَ انْهَمَکَ فِی اللَّذَّاتِ وَ الْمَعَاصِی وَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ یَبْلُغُ مِنْ ذَلِکَ شَهْوَتَهُ ثُمَّ یَتُوبُ فِی آخِرِ عُمُرِهِ وَ هَذَا مَذْهَبٌ لَا یَرْضَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَا یَقْبَلُهُ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ عَبْداً لَکَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ یُسْخِطُکَ سَنَهً وَ یُرْضِیکَ یَوْماً أَوْ شَهْراً لَمْ تَقْبَلْ ذَلِکَ مِنْهُ وَ لَمْ یَحِلَّ عِنْدَکَ مَحَلَّ الْعَبْدِ الصَّالِحِ دُونَ أَنْ یُضْمِرَ طَاعَتَکَ وَ نُصْحَکَ فِی کُلِّ الْأُمُورِ وَ فِی کُلِّ الْأَوْقَاتِ عَلَى تَصَرُّفِ الْحَالاتِ (۲)فَإِنْ قُلْتَ أَ وَ لَیْسَ قَدْ یُقِیمُ الْإِنْسَانُ عَلَى الْمَعْصِیَهِ حِیناً ثُمَّ یَتُوبُ فَتُقْبَلُ تَوْبَتُهُ قُلْنَا إِنَّ ذَلِکَ شَیْ ءٌ یَکُونُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِغَلَبَهِ الشَّهَوَاتِ وَ تَرْکِهِ مُخَالَفَتَهَا مِنْ غَیْرِ أَنْ یُقَدِّرَهَا فِی نَفْسِهِ وَ یَبْنِیَ عَلَیْهِ أَمْرَهُ فَیَصْفَحُ اللَّهُ عَنْهُ وَ یَتَفَضَّلُ عَلَیْهِ بِالْمَغْفِرَهِ فَأَمَّا مَنْ قَدَّرَ أَمْرَهُ عَلَى أَنْ یَعْصِیَ مَا بَدَا لَهُ ثُمَّ یَتُوبَ آخِرَ ذَلِکَ فَإِنَّمَا یُحَاوِلُ خَدِیعَهَ مَنْ لَا یُخَادَعُ بِأَنْ یَتَسَلَّفَ التَّلَذُّذَ فِی الْعَاجِلِ وَ یَعِدَ وَ یُمَنِّیَ نَفْسَهُ التَّوْبَهَ فِی الْآجِلِ وَ لِأَنَّهُ لَا یَفِی بِمَا یَعِدُ مِنْ ذَلِکَ فَإِنَّ النُّزُوعَ مِنَ التَّرَفُّهِ وَ التَّلَذُّذِ (۳) وَ مُعَانَاهَ التَّوْبَهِ وَ لَا سِیَّمَا عِنْدَ الْکِبَرِ وَ ضَعْفِ الْبَدَنِ أَمْرٌ صَعْبٌ وَ لَا یُؤْمَنُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَعَ مُدَافَعَتِهِ بِالتَّوْبَهِ أَنْ یُرْهِقَهُ الْمَوْتُ فَیَخْرُجَ مِنَ الدُّنْیَا غَیْرَ تَائِبٍ کَمَا قَدْ یَکُونُ عَلَى الْوَاحِدِ دَیْنٌ إِلَى أَجَلٍ وَ قَدْ یَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهِ فَلَا یَزَالُ یُدَافِعُ بِذَلِکَ حَتَّى یَحِلَّ الْأَجَلُ وَ قَدْ نَفِدَ الْمَالُ فَیَبْقَى الدَّیْنُ قَائِماً عَلَیْهِ فَکَانَ خَیْرَ الْأَشْیَاءِ لِلْإِنْسَانِ أَنْ یُسْتَرَ عَنْهُ مَبْلَغُ عُمُرِهِ فَیَکُونَ طُولَ عُمُرِهِ یَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فَیَتْرُکَ الْمَعَاصِیَ وَ یُؤْثِرَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ فَإِنْ قُلْتَ وَ هَا هُوَ الْآنَ قَدْ سُتِرَ عَنْهُ مِقْدَارُ حَیَاتِهِ وَ صَارَ یَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فِی کُلِّ سَاعَهٍ یُقَارِفُ (۴)الْفَوَاحِشَ وَ یَنْتَهِکُ الْمَحَارِمَ قُلْنَا إِنَّ وَجْهَ التَّدْبِیرِ فِی هَذَا الْبَابِ هُوَ الَّذِی جَرَى

۱- کذا فی النسخ و الظاهر: ثم لو عرف ذلک وثق بالبقاء.

۲- و فی نسخه: علی تصرف الآیات.

۳- أی الکف من التنعّم و التلذّذ.

۴- أی یکتسب.

عَلَيْهِ الْأَمْرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ ذَلِكَ لَا يَرْعَوِي(۱) وَ لَا يَنْصَرِفُ عَنِ الْمَسَاوِي فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَرَحِهِ (۲) وَ مِنْ قَسَاوَةِ قَلْبِهِ لَا مِنْ خَطَإٍ فِي التَّدْبِيرِ كَمَا أَنَّ الطَّبِيبَ قَدْ يَصِفُ لِلْمَرِيضِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ فَإِنْ كَانَ الْمَرِيضُ مُخَالِفاً لِقَوْلِ الطَّبِيبِ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَأْمُرُهُ وَ لَا يَنْتَهِي عَمَّا يَنْهَاهُ عَنْهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِصِفَتِهِ وَ لَمْ يَكُنِ الْإِسَاءَةُ فِي ذَلِكَ لِلطَّبِيبِ بَلْ لِلْمَرِيضِ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ وَ لَئِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ تَرَقُّبِهِ لِلْمَوْتِ كُلَّ سَاعَةٍ لَا يَمْتَنِعُ عَنِ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَوْ وَثِقَ بِطُولِ الْبَقَاءِ كَانَ أَحْرَى بِأَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْكَبَائِرِ الْفَظِيعَةِ فَتَرَقُّبُ الْمَوْتِ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الثِّقَةِ بِالْبَقَاءِ ثُمَّ إِنَّ تَرَقُّبَ الْمَوْتِ وَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ يَلْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا يَتَّعِظُونَ بِهِ فَقَدْ يَتَّعِظُ بِهِ صِنْفٌ آخَرُ مِنْهُمْ وَ يَنْزِعُونَ عَنِ الْمَعَاصِي وَ يُؤْثِرُونَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ يَجُودُونَ بِالْأَمْوَالِ وَ الْعَقَائِلِ النَّفِيسَةِ فِي الصَّدَقَةِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ فَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ يُحْرَمَ هَؤُلَاءِ الِانْتِفَاعَ بِهَذِهِ الْخَصْلَةِ لِتَضْيِيعِ أُولَئِكَ حَظَّهُمْ مِنْهَا.

**[ترجمه]ص: ۸۱

تأمل كن اى مفضّل در سخن گفتن كه خدا بر آدمى به آن انعام كرده كه به آن تعبير مى كند از آنچه در ضمير او است و آنچه در دلش خطور مى كند و نتايج افكار خود را به آن بيان مى نمايد و ما فى الضمير ديگران را به آن مى داند. و اگر اين سخن گفتن نبود، انسان از باب چهار پايان بود كه از آنچه در خاطرش بود خبر نمى توانست داد و آنچه در خاطر ديگران بود نمى توانست دانست.

[فايده نوشتن]

و باز تأمّل كن اى مفضّل! در فوائد كتابت و نوشتن كه به آن ضبط كرده اند خبرهاى گذشتگان را براى حاضران، و ضبط مى نمايند اخبار حاضران را براى آيندگان و به آن باقيمانده است كتابها كه در علوم و آداب و غير آنها نوشته اند. و به نوشتن حفظ مى كند آدمى آنچه جارى مى شود ميان او و ديگران از معاملات و حساب. اگر نوشتن نبود منقطع مى شد اخبار بعضى از زمانها از بعضى و كسى كه به سفر مى رفت، خبرش به اهلش نمى رسيد. و علوم مندرس مى شد و آداب ضايع مى شد، و خلل عظيم در امور و معاملات مردم راه مى يافت، و فوت مى شد از ايشان آنچه محتاج بودند به نظر در آن از دين ايشان و رواياتى كه ايشان را ضرور است دانستن آنها.

اگر كسى گويد كه: گفتن و نوشتن از چيزهائى نيست كه خداوند در خلقت آدمى آفريده باشد، بلكه مردم به حيله و زيركى خود به هم رسانيده اند و اصلاحى است كه در ميان خود كرده اند و جارى شده است در ميان ايشان، لهذا مختلف مى شود و در امم مختلفه كه به لغتهاى مختلف سخن مى گويند و هم چنين كتابت مختلف مى باشد مانند خط عربى و سريانى و عبرانى و رومى و غير اينها و هر امّتى و گروهى به زبانى سخن مى گويند، و به خطى مى نويسند.

جواب مى گوئيم كه: هر چند آدمى را فى الجمله در گفتن و نوشتن فعلى چاره و تدبيرى هست. اما آنچه به آن به عمل مى آيد اين چاره ها و تدبيرها از صنعت كامله حق تعالى است و عطيّه اى است از خزاين رحمت او، زيرا كه اگر خدا به آدمى زبان گويا، و ذهن ادراك كننده امور نداده بود مانند ساير حيوانات قدرت بر سخن نداشت، و اگر كف و انگشتان كه آلت كتابت است به او نمى داد چگونه كتابت مى كرد چنانچه ساير حيوانات قدرت بر نطق و كتابت ندارند، پس اصل اينها همه از فطرت حكيم قدير است و تفضّلى است كه بر خلق خود كرده است، پس هر كه اين نعمتها را شكر

کند، ثواب می یابد و هر که کفران کند خدا بی نیاز است از شکر عالمیان و طاعت ایشان.

توضیح: کلام امام علیه السلام در اینجا اشاره به این دارد که واضع لغات، بشر است.

[تعلیم علوم]

تفکّر کن ای مفضّل در آنچه قادر علیم راه علم آن را به مردم داده و آنچه علمش را به مردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است،

ص: ۸۲

زیرا که هر چه صلاح دین و دنیای آدمی در دانستن آن است راهی برای آن گشوده، اما آنچه صلاح دین او در آن است معرفت خالق است تعالی شأنه به دلایل و شواهدی که در خلق اشیاء ظاهر گردانیده که دلالت می کند بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت و لطف و عدالت و رحمت و مغفرت او. و معرفت آنچه واجب است بر مردم دانستن آنها از عدالت بر کافه مردم، و نیکوئی کردن با پدر و مادر، و خیانت نکردن امانت را و رعایت فقرا و مساکین نمودن، و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان به لزوم اینها در طبع و فطرت همه امم است و عقل حکم می کند به نیکی و لزوم اینها، خواه مسلمان و خواه کافر، خواه مخالف و خواه مؤالف.

اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آن و آدمی را راه علم به آن داده مانند زراعت کردن و درخت کشتن و آباد کردن زمین ها و بیرون آوردن قناتها و نگاهداشتن چهارپایان و معرفت گیاهها و ریشه ها که به آن استشفا می نمایند از انواع بیماریها و دردها و بیرون آوردن معدن ها که انواع جواهر را بیرون می آورند، و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیل ها در صید کردن وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرّف در صنعت ها و وجوه متاجر و مکاسب و غیر آنها که شرحشان به طول می انجامد، و تعداد آنها دشوار است، و صلاح امور دنیای مردم در آنهاست.

[حکمت در آنچه آدمی از داشتن آن ممنوع شده]

پس داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنها است، و منع کرده است از آدمی دانستن امری چند را که از شأن و طاقت او نیست دانستن آنها مانند علم غیب و امور آینده و بعضی از امور گذشته مانند آنچه در بالای آسمان است، یا در زیر زمین است، یا در میان دریاهاست، یا در اقطار عالم هست، و آنچه در دلهای مردم است، و در رحمهای زنان است و اشباه اینها از آنچه علم آنها از خلق محجوب است.

و طایفه ای دعوی دانستن این امور می کند و خطاهائی که از ایشان صادر می شود در آنچه خبر می دهند و حکم می کنند، دعوای ایشان را باطل می گرداند و دروغ ایشان را ظاهر می سازد.

پس تفکّر کن که چگونه داده اند به آدمی علم آنچه آدمی در دین و دنیا به آن محتاج است و علم ما سوای آنها را از او منع کرده اند تا قدر خود را بشناسد و نقص خود را بداند و هر دو مقتضای مصلحت او است.

[حکمت مخفی بودن زمان عمر]

تأمّل کن ای مفضّل در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد زندگی بر او ناگوار خواهد بود برای آن که عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را نزدیک می داند

بلکه خواهد بود به منزله کسی که مالش فانی شده باشد، یا نزدیک به فنا رسیده باشد، پس پیوسته در غم تنگدستی و در ترس فنای مال است. و بیم تهی شدن کیسه زندگانی بر فرزند آدم زیاده از بیم تهی شدن خزانه دینار و در هم است، زیرا کسی که مالش فانی می شود، امید حصول عوض آن را دارد و کسی که به فنای عمر یقین به هم رسانید، ناامیدی بر او مستحکم می گردد.

و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا به هم می رساند و در لذّات دنیا و معاصی حق تعالی فرو می رود به امید آن که لذات خود را در می یابم و در آخر عمر تائب می شوم. و این مذهب و طریقه را خدا از بندگان خود نمی پسندد و قبول نمی کند. آیا نمی بینی که اگر بنده داشته باشی و چنان با تو معامله کند که یک سال به خشم آورد و یک روز یا یک ماه تو را خشنود گرداند از او این را قبول نمی کنی؟ و از جمله بندگان شایسته تو نخواهد بود و از او نمی خواهی مگر آن که در دل داشته باشد اطاعت و خیر خواهی تو را در همه امور و در جمیع احوال.

اگر گوئی که گاه هست مردی سالها به معصیت می گذارند و در آخر توبه می کند و توبه اش مقبول می شود.

جواب می گوئیم که: این امری است که آدمی را عارض می شود بنا بر غلبه شهوت و بر نیامدن با نفس و خواهشهای آن، بی آنکه در نفس خود این مخالفت را قرار بدهد و بنای امر خدا را بر آن گذارد، پس به این سبب خداوند غفور می بخشد و تفضّل می کند بر او به آمرزش. و اما کسی که بنای کار خود را بر این گذارد که در اکثر عمر خود معصیت می کنم و در آخر عمر توبه خواهم کرد، پس خواهد فریب دهد کسی که او را فریب نمی تواند داد او را به آن که در عاجل هر لذتی را که می خواهم در می یابم به امید آن که در آخر توبه خواهم کرد.

و ایضا معلوم نیست که وفا به این وعده خواهد کرد یا نه، زیرا که ترک ترفه و لذت نمودن و مشقت توبه را متحمّل گردیدن خصوصا در پیری و ضعف بدن، امری است به غایت صعب و ایمن نیست آدمی به مدافعه توبه از آن که مرگ او را دریابد و از دنیا بیرون رود بی توبه چنانچه کسی را بر مردی قرضی باشد و اجلی از برای آن قرار داده باشد و پیش از اجل قادر بر ادای دین باشد و پیوسته مداهنه نماید تا اجل دین برسد و مالش تهی شده باشد و قرض بر او بماند.

پس معلوم شد که بهترین اشیاء برای آدمی آن است که قدر عمر از او مستور باشد که در تمام عمر خود منتظر مرگ بوده باشد و به این سبب ترک معاصی کند و اختیار طاعات نماید.

اگر گوئی که: در این وقت که مدت زندگانی از او مستور است و در هر ساعت مترصّد مرگ است باز مرتکب فواحش می

شود و انتهاک محرمات می نماید، جواب گوئیم که وجه تدبیر در این باب آن است که به عمل آمده است،

ص: ۸۴

اگر آدمی با این حال ترک منهیات و بـدیها نکند از زیادتی طغیان و مزید قساوت قلب او خواهد بود نه از خطای تدبیر چنانچه طبیب گاهی برای بیمار وصف می کند دوائی را که منتفع گردد به آن، اگر مریض مخالفت قول طبیب نماید و به امر و نهی او عمل ننماید و از تدبیر او منتفع نگردد، تقصیر از طبیب نخواهد بود، بلکه کوتاهی از بیمار است که به گفته طبیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او نبرده.

و ایضـا هر گـاه آدمی با آن که هر ساعت مترقّب مرگ باشـد نفس خود را از معاصـی منع ننمایـد، هر گاه اعتماد بر طول عمر خود داشته سزاوارتر خواهد بود که کبایر فظیعه از او به ظهور رسد، پس ترقّب مرگ در هر حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن.

و ایضـا اگر صـنفی از مردم به سـبب ترصـد مرگ غافل می شدنـد و پندپـذیر نمی گردیدنـد گروهی متعظ می شونـد و ترک معاصی می نمایند و به این سبب به اعمال شایسته رغبت می نمایند و نفایس اموال و اسباب و امتعه و حیوانات تصدّق بر فقرا و مساکین می نمایـد، پس از عـدالت دور بود که این گروه را از این منفعت محروم گردانـد به سـبب آن که دیگران از آن بهره مند نمی گردند.

**[ترجمه]

بیان

انهمک الرجل فی الأمر أی جـدّ و لجّ .و التسـلّف: الاقتراض کأنه یجری معامله مع ربه بأن یتصـرّف فی اللذات عاجلا و یعد ربه فی عوضـها التوبه لیؤدّی إلیه آجلا و فی بعض النسخ یستسـلف و هو طلب بیع الشـی ء سلفا. و المعاناه: مقاساه العناء و المشقّه و یرهقه أی یغشاه و یلحقه. و انتهاک المحارم: المبالغه فی خرقها و إتیانها. و الارعواء: الکفّ عن الشی ء و قیل الندم علی الشی ء و الانصـراف عنه و ترکه. و المرح: شـدّه الفرح و قـال الفیروزآبـادی: العقیله من کـل شـی ء أکرمه و کریمه الإبـل و قال العقال ککتاب زکاه عام من الإبل.

**[ترجمه]«انهمک الرجل فی الأمر»: تلاش کرد و پایداری ورزید. «التسلّف»: قرض گرفتن. گویا او معامله ای با پروردگارش جـاری می سازد به اینکه فعلا در لـذتها تصرف کنـد و در عوض به پروردگارش وعـده توبه می دهـد که آن را در آینـده ادا کنـد. در بعضـی نسـخه ها «یستسـلف» آمـده به معنای طلب فروش چیزی به صورت سـلف. «المعاناه»: تلافی سـختی و مشـقت. «یرهقه»: آن را می پوشانـد و به آن می رسد. «انتهاک المحارم»: زیاده روی در انجام آنها. «الإرعواء»: دست برداشـتن از چیزی و گفته شده یعنی پشـیمانی از چیزی و روی گردانی از آن و ترک آن. «المرح»: شدت ابراز شادی. فیروزآبادی گفته: «العقیله» از هر چیزی، گرامی ترین آن و «کریمه الإبل». و گفته: «العقال» زکات یک سال از شتر.

**[ترجمه]

یا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَحْلَامِ كَيْفَ دَبَّرَ الْأَمْرَ فِيهَا فَمَزَجَ صَادِقَهَا بِكَاذِبِهَا فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَصْدُقُ لَكَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَكْذِبُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَنْفَعَةٌ بَلْ كَانَتْ فَضْلًا لَا مَعْنَى لَهُ فَصَارَتْ تَصْدُقُ أَحْيَاناً فَيَنْتَفِعُ بِهَا النَّاسُ فِي مَصْلَحَةٍ يَهْتَدِي لَهَا أَوْ مَضَرَّةٍ يَتَحَذَّرُ مِنْهَا(۳) وَ تَكْذِبُ كَثِيراً لِئَلَّا يَعْتَمِدَ عَلَيْهَا كُلَّ الِاعْتِمَادِ

ص: ۸۵

۱- أی لا یکف.

۲- مرح الرجل: اشتد فرحه و نشاطه حتّی جاوز القدر، و تبختر و اختال.

۳- و فی نسخه: یتحرز منها.

فَكَرْ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي تَرَاهَا مَوْجُودَةً مُعَدَّةً فِي الْعَالَمِ مِنْ مَآرِبِهِمْ فَالتُّرَابُ لِلْبِنَاءِ وَ الْحَدِيدُ لِلصِّنَاعَاتِ وَ الْخَشَبُ لِلسُّفُنِ وَ غَيْرِهَا وَ الْحِجَارَةُ لِلْأَرْحَاءِ (۱) وَ غَيْرِهَا وَ النُّحَاسُ لِلْأَوَانِي وَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ لِلْمُعَامَلَهِ وَ الْجَوْهَرُ لِلذَّخِيرَهِ وَ الْحُبُوبُ لِلْغِذَاءِ وَ الثِّمَارُ لِلتَّفَكُّهِ وَ اللَّحْمُ لِلْمَأْكَلِ وَ الطِّيبُ لِلتَّلَذُّذِ وَ الْأَدْوِيَهُ لِلتَّصْحِيحِ وَ الدَّوَابُّ لِلْحُمُولَهِ وَ الْحَطَبُ لِلتَّوَقُّدِ وَ الرَّمَادُ لِلْكِلْسِ وَ الرَّمْلُ لِلْأَرْضِ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يُحْصِيَ الْمُحْصِي مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ أَ رَأَيْتَ لَوْ أَنَّ دَاخِلًا دَخَلَ دَاراً فَنَظَرَ إِلَى خَزَائِنَ مَمْلُوَّهٍ مِنْ كُلِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ رَأَى كُلَّ مَا فِيهَا مَجْمُوعاً مُعَدّاً لِأَسْبَابٍ مَعْرُوفَهٍ لَكَانَ يَتَوَهَّمُ أَنَّ مِثْلَ هَذَا يَكُونُ بِالْإِهْمَالِ وَ مِنْ غَيْرِ عَمْدٍ فَكَيْفَ يَسْتَجِيزُ قَائِلٌ أَنْ يَقُولَ هَذَا فِي الْعَالَمِ وَ مَا أُعِدَّ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل! در خواب ها چگونه تدبیر کرده است حق تعالی که ممزوج گردانیده است راست آنها را به دروغ به جهت آن که اگر همه راست می بود، هر آینه همه مردمان پیغمبران بودند و انبیاء را امتیازی از سایر مخلوق انسانی نبود. و اگر همه دروغ بود، نفعی در آنها نبود بلکه فضول و بی فایده بود، پس چنین مقرر فرموده که گاهی راست باشد و مردم منتفع گردند از آن در مصلحتی که به سوی آن هدایت یابند یا مضرّتی که از آن احتراز نمایند و بسیار دروغ می باشد که اعتماد تمام بر آن ننمایند.

ص: ۸۵

[خلقت اشیا در جهت رفع نیاز انسان]

فکر کن در این اشیاء که می بینی در عالم برای مصالح بنی آدم، مهیا کرده مانند خاک برای بنا کردن و آهن برای صنعتها و چوب برای کشتی ها و غیر آن و سنگ برای آسیا و غیر آن، و مس برای اوانی، و طلا و نقره برای معاملات، و جواهر برای ذخیره گذاشتن، و دانه ها برای خوردن، و میوه ها برای تفکّه و لذّت یافتن، و گوشت برای خوردن، و بوی خوش برای لذّت بردن و دواها برای تصحیح بدن، و چهارپایان برای بار برداشتن و سوار شدن، و هیزم برای افروختن، و خاکستر برای ساروج ساختن، و ریگ برای فرش زمین و چه مقدار می توان احصا کرد از امثال این.

و خبر ده مرا اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند به سوی خزانه ها که مملو باشد از آنچه مردم به آنها محتاجند و هر چیز را به جای خود بیند و هر امر را موافق مصلحتی که خود داند یابد آیا توهم می کند که بدون تدبیر مدبّری و به غیر تقدیر مقدّری به عمل آمده باشد؟ پس چگونه تجویز می توان کرد که عالم با این وسعت که در هر امری از آن انواع مصلحت جاری شده بی مدبّری حکیم و صانعی علیم به وجود آید.

**[ترجمه]

بیان

التفکّه: التنعّم. الكلس بالكسر: الصاروج. قوله عليه السلام: للأرض أی لفرشها.

**[ترجمه]«التفکّه» خوشی. «الکلس» با کسره یعنی آهک. «للأرض» یعنی برای پوشاندن زمین.

**[ترجمه]

یا مفضل

اعْتَبِرْ يَا مُفَضَّلُ بِأَشْيَاءَ خُلِقَتْ لِمَآرِبِ الْإِنْسَانِ وَ مَا فِيهَا مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ خُلِقَ لَهُ الْحَبُّ لِطَعَامِهِ وَ كُلِّفَ طَحْنَهُ وَ عَجْنَهُ وَ خَبْزَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الْوَبَرُ (٢) لِكِسْوَتِهِ فَكُلِّفَ نَدْفَهُ وَ غَزْلَهُ وَ نَسْجَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكُلِّفَ غَرْسَهَا وَ سَقْيَهَا وَ الْقِيَامَ عَلَيْهَا وَ خُلِقَتْ لَهُ الْعَقَاقِيرُ لِأَدْوِيَتِهِ فَكُلِّفَ لَقْطَهَا وَ خَلْطَهَا وَ صُنْعَهَا وَ كَذَلِكَ تَجِدُ سَائِرَ الْأَشْيَاءِ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ فَانْظُرْ كَيْفَ كُفِيَ الْخِلْقَةَ الَّتِي لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ فِيهَا حِيلَةٌ وَ تُرِكَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ مَوْضِعُ عَمَلٍ وَ حَرَكَةٍ لِمَا لَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الصَّلَاحِ لِأَنَّهُ لَوْ كُفِيَ هَذَا كُلَّهُ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ مَوْضِعُ شُغُلٍ وَ عَمَلٍ لَمَا حَمَلَتْهُ الْأَرْضُ أَشَراً وَ بَطَراً وَ لَبَلَغَ بِهِ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ يَتَعَاطَى أُمُوراً فِيهَا تَلَفُ نَفْسِهِ وَ لَوْ كُفِيَ النَّاسَ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ لَمَا تَهَنَّئُوا بِالعَيْشِ وَ لَا وَجَدُوا لَهُ لَذَّةً أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ امْرَأً نَزَلَ بِقَوْمٍ فَأَقَامَ حِيناً بَلَغَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَطْعَمٍ وَ مَشْرَبٍ وَ خِدْمَةٍ لَتَبَرَّمَ (٣)بِالْفَرَاغِ وَ نَازَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى التَّشَاغُلِ بِشَيْ ءٍ فَكَيْفَ لَوْ كَانَ طُولُ

ص: ٨٦

١- جمع للرحى و هى الطاحون.

٢- الوبر للابل و الارانب و نحوها كالصوف للغنم.

٣- أى لتضجّر.

عُمُرِهِ مَكْفِيّاً لَا يَحْتَاجُ إِلَى شَيْ ءٍ وَ كَانَ مِنْ صَوَابِ التَّدْبِيرِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي خُلِقَتْ لِلْإِنْسَانِ أَنْ جُعِلَ لَهُ فِيهَا مَوْضِعُ شُغُلٍ لِكَيْلَا تَبَرَّمَهُ الْبِطَالَهُ وَ لِتَكُفَّهُ عَنْ تَعَاطِي مَا لَا يَنَالُهُ وَ لَا خَيْرَ فِيهِ إِنْ نَالَهُ وَ اعْلَمْ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ رَأْسَ مَعَاشِ الْإِنْسَانِ وَ حَيَاتِهِ الْخُبْزُ وَ الْمَاءُ فَانْظُرْ كَيْفَ دُبِّرَ الْأَمْرُ فِيهِمَا فَإِنَّ حَاجَهَ الْإِنْسَانِ إِلَى الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ حَاجَتِهِ إِلَى الْخُبْزِ وَ ذَلِكَ أَنَّ صَبْرَهُ عَلَى الْجُوعِ أَكْثَرُ مِنْ صَبْرِهِ عَلَى الْعَطَشِ وَ الَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْخُبْزِ لِأَنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِشُرْبِهِ وَ وُضُوئِهِ وَ غُسْلِهِ وَ غَسْلِ ثِيَابِهِ وَ سَقْيِ أَنْعَامِهِ وَ زَرْعِهِ فَجُعِلَ الْمَاءُ مَبْذُولًا لَا يُشْتَرَى لِتَسْقُطَ عَنِ الْإِنْسَانِ الْمَئُونَهُ فِي طَلَبِهِ وَ تَكَلُّفِهِ وَ جُعِلَ الْخُبْزُ مُتَعَذِّراً لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْحِيلَهِ وَ الْحَرَكَهِ لِيَكُونَ لِلْإِنْسَانِ فِي ذَلِكَ شُغُلٌ يَكُفُّهُ عَمَّا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْفَرَاغُ مِنَ الْأَشَرِ وَ الْعَبَثِ أَ لَا تَرَى أَنَّ الصَّبِيَّ يُدْفَعُ إِلَى الْمُؤَدِّبِ وَ هُوَ طِفْلٌ لَمْ يَكْمُلْ ذَاتُهُ لِلتَّعْلِيمِ كُلُّ ذَلِكَ لِيَشْتَغِلَ عَنِ اللَّعِبِ وَ الْعَبَثِ اللَّذَيْنِ رُبَّمَا جَنَيَا عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ الْمَكْرُوهَ الْعَظِيمَ وَ هَكَذَا الْإِنْسَانُ لَوْ خَلَا مِنَ الشُّغُلِ لَخَرَجَ مِنَ الْأَشَرِ وَ الْعَبَثِ وَ الْبَطَرِ إِلَى مَا يَعْظُمُ ضَرَرُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ قَرُبَ مِنْهُ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِمَنْ نَشَأَ فِي الْجِدَهِ وَ رَفَاهِيَهِ الْعَيْشِ وَ التَّرَفُّهِ وَ الْكِفَايَهِ وَ مَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ إِلَيْهِ.

اعْتَبِرْ لِمَ لَا يَتَشَابَهُ النَّاسُ وَاحِدٌ بِآخَرَ كَمَا يَتَشَابَهُ الْوُحُوشُ وَ الطَّيْرُ وَ غَيْرُ ذَلِكَ (۱)فَإِنَّكَ تَرَى السِّرْبَ مِنَ الظِّبَاءِ وَ الْقَطَا (۲) تَتَشَابَهُ حَتَّى لَا يُفَرَّقُ بَيْنَ وَاحِدٍ مِنْهَا وَ بَيْنَ الْأُخْرَى وَ تَرَى النَّاسَ مُخْتَلِفَهً صُوَرُهُمْ وَ خَلْقُهُمْ حَتَّى لَا يَكَادَ اثْنَانِ مِنْهُمْ يَجْتَمِعَانِ فِي صِفَهٍ وَاحِدَهٍ وَ الْعِلَّهُ فِي ذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَتَعَارَفُوا بِأَعْيَانِهِمْ وَ حُلَاهُمْ لِمَا يَجْرِي بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ لَيْسَ يَجْرِي بَيْنَ الْبَهَائِمِ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَهِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِعَيْنِهِ وَ حِلْيَتِهِ أَ لَا تَرَى أَنَّ التَّشَابُهَ فِي الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ لَا يَضُرُّهُمَا شَيْئاً وَ لَيْسَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ رُبَّمَا تَشَابَهَ التَوْأَمَانِ تَشَابُهاً شَدِيداً فَتَعْظُمُ الْمَئُونَهُ عَلَى النَّاسِ فِي مُعَامَلَتِهِمَا

۱- المراد بالتشابه التشابه العرفى كما يدلّ عليه بيانه الآتى، و أمّا التشابه الحقيقى فليس منه أثر لا فى الإنسان و لا فى غيره و قد قام عليه البرهان و ساعده التجارب العلمى. ط.

۲- السرب- بكسر السين و سكون الراء-: القطيع من الظباء و الطير و غيرها. و القطا جمع للقطاه: طائر فى حجم الحمام.

حَتَّى يُعْطَى أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ وَ يُؤْخَذُ أَحَدُهُمَا بِذَنْبِ الْآخَرِ وَ قَدْ يُحْدَثُ مِثْلُ هَذَا فِي تَشَابُهِ الْأَشْيَاءِ فَضْلاً عَنْ تَشَابُهِ الصُّورَهِ فَمَنْ لَطُفَ لِعِبَادِهِ بِهَذِهِ الدَّقَائِقِ الَّتِي لاَ تَكَادُ تَخْطُرُ بِالْبَالِ حَتَّى وَقَفَ بِهَا عَلَى الصَّوَابِ إِلاَّ مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ لَوْ رَأَيْتَ تِمْثَالَ الْإِنْسَانِ مُصَوَّراً عَلَى حَائِطٍ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ إِنَّ هَذَا ظَهَرَ هَاهُنَا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ لَمْ يَصْنَعْهُ صَانِعٌ أَ كُنْتَ تَقْبَلُ ذَلِكَ بَلْ كُنْتَ تَسْتَهْزِئُ بِهِ فَكَيْفَ تُنْكِرُ هَذَا فِي تِمْثَالٍ مُصَوَّرٍ جَمَادٍ وَ لاَ تُنْكِرُ فِي الْإِنْسَانِ الْحَيِّ النَّاطِقِ لِمَ صَارَتْ أَبْدَانُ الْحَيَوَانِ وَ هِيَ تَغْتَذِي أَبَداً لاَ تَنْمِي بَلْ تَنْتَهِي إِلَى غَايَهٍ مِنَ النُّمُوِّ ثُمَّ تَقِفُ وَ لاَ تَتَجَاوَزُهَا لَوْ لاَ التَّدْبِيرُ فِي ذَلِكَ فَإِنَّ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ فِيهَا أَنْ يَكُونَ أَبْدَانُ كُلِّ صِنْفٍ مِنْهَا عَلَى مِقْدَارٍ مَعْلُومٍ غَيْرَ مُتَفَاوِتٍ فِي الْكَبِيرِ وَ الصَّغِيرِ (۱)وَ صَارَتْ تَنْمِي حَتَّى تَصِلَ إِلَى غَايَتِهَا ثُمَّ يَقِفُ ثُمَّ لاَ يَزِيدُ وَ الْغِذَاءُ مَعَ ذَلِكَ دَائِمٌ لاَ يَنْقَطِعُ وَ لَوْ كَانَتْ تَنْمِي نُمُوّاً دَائِماً لَعَظُمَتْ أَبْدَانُهَا وَ اشْتَبَهَتْ مَقَادِيرُهَا حَتَّى لاَ يَكُونَ لِشَيْءٍ مِنْهَا حَدٌّ يُعْرَفُ لِمَ صَارَتْ أَجْسَامُ الْإِنْسِ خَاصَّهً تُثْقِلُ عَنِ الْحَرَكَهِ وَ الْمَشْيِ وَ يَجْفُو عَنِ الصِّنَاعَاتِ اللَّطِيفَهِ إِلاَّ لِتَعْظِيمِ الْمَئُونَهِ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ لِلْمَلْبَسِ وَ الْمَضْجَعِ وَ التَّكْفِينِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ لَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ لاَ يُصِيبُهُ أَلَمٌ وَ لاَ وَجَعٌ بِمَ كَانَ يَرْتَدِعُ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ يَتَوَاضَعُ لِلَّهِ وَ يَتَعَطَّفُ عَلَى النَّاسِ أَ مَا تَرَى الْإِنْسَانَ إِذَا عَرَضَ لَهُ وَجَعٌ خَضَعَ وَ اسْتَكَانَ وَ رَغِبَ إِلَى رَبِّهِ فِي الْعَافِيَهِ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ بِالصَّدَقَهِ وَ لَوْ كَانَ لاَ يَأْلَمُ مِنَ الضَّرْبِ بِمَ كَانَ السُّلْطَانُ يُعَاقِبُ الدُّعَّارَ (۲)وَ يُذِلُّ الْعُصَاهَ الْمَرَدَهَ وَ بِمَ كَانَ الصِّبْيَانُ يَتَعَلَّمُونَ الْعُلُومَ وَ الصِّنَاعَاتِ وَ بِمَ كَانَ الْعَبِيدُ يَذِلُّونَ لِأَرْبَابِهِمْ وَ يُذْعِنُونَ لِطَاعَتِهِمْ أَ فَلَيْسَ هَذَا تَوْبِيخٌ لِابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ ذَوِيِّهِ الَّذِينَ جَحَدُوا التَّدْبِيرَ وَ الْمَانَوِيَّهِ الَّذِينَ أَنْكَرُوا الْأَلَمَ وَ الْوَجَعَ لَوْ لَمْ يُولَدْ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلاَّ ذَكَرٌ (۳)فَقَطْ أَوْ إِنَاثٌ فَقَطْ أَ لَمْ يَكُنِ النَّسْلُ مُنْقَطِعاً وَ بَادَ مَعَ ذَلِكَ أَجْنَاسُ الْحَيَوَانِ فَصَارَ بَعْضُ الْأَوْلاَدِ يَأْتِي ذُكُوراً وَ بَعْضُهَا يَأْتِي إِنَاثاً لِيَدُومَ التَّنَاسُلُ وَ لاَ يَنْقَطِعُ لِمَ صَارَ الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَهُ إِذَا أَدْرَكَا نَبَتَتْ لَهُمَا الْعَانَهُ ثُمَّ نَبَتَتِ اللِّحْيَهُ لِلرَّجُلِ وَ تَخَلَّفَتْ عَنِ الْمَرْأَهِ لَوْ لاَ التَّدْبِيرُ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَمَا جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

۱- و فی نسخه:فی الکبر و الصغر.

۲- و فی نسخه:الدغار.

۳- و فی نسخه:ذکورا.

تَعَالَى الرَّجُلَ قَيِّماً وَ رَقِيباً عَلَى الْمَرْأَةِ وَ جَعَلَ الْمَرْأَةَ عِرْساً وَ خَوَلاً لِلرَّجُلِ أَعْطَى الرَّجُلَ اللِّحْيَةَ لِمَا لَهُ مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْجَلَالَةِ وَ الْهَيْبَةِ وَ مَنَعَهَا الْمَرْأَةَ لِتَبْقَى لَهَا نِظَارَةُ الْوَجْهِ وَ الْبَهْجَةُ الَّتِي تُشَاكِلُ الْمُفَاكَهَةَ وَ الْمُضَاجَعَةَ أَ فَلَا تَرَى الْخِلْقَةَ كَيْفَ يَأْتِي بِالصَّوَابِ فِي الْأَشْيَاءِ وَ تَتَخَلَّلُ مَوَاضِعَ الْخَطَإِ فَتُعْطَى وَ تَمْنَعُ عَلَى قَدْرِ الْإِرْبِ وَ الْمَصْلَحَةِ بِتَدْبِيرِ الْحَكِيمِ عَزَّ وَ جَلَّ.

**[ترجمه]عبرت بگیر به چیزی چند که آفریده شده اند برای حوائج آدمی و آنچه در آنها به ظهور آمده از تدابیر کثیره حسنه چنانچه آفریده است حبوب را که طعام او باشد و او را مکلّف گردانیده که آسیا کند و خمیر نماید و نان به عمل آورد، و کرک را برای پوشش او آفریده و او را مکلف گردانیده که ندّافی کند و بریسد و ببافد، و درخت را برای او خلق کرده و او را تکلیف نموده که غرس نماید و آب بدهد و قیام به تربیت او نماید. و عقاقیر را برای دوای او آفریده و او را تکلیف نموده که در محالّش پیدا کند و با دیگری مخلوط سازد و دواها را برای امراض ترتیب دهد. و همچنین سایر اشیاء بر این مثال است.

[اصلاح احوال در گرو کار و تلاش]

پس نظر نما در تدبیر علیم خبیر که آنچه در تحت قدرت آدمی نیست خود متکفّل گردیده و در هر چیزی برای انسان کاری و عملی و حرکتی که در تحت قدرت او داخل است گذاشته برای آن که صلاح او در این است زیرا که اگر جمیع امور او را کفایت می کردند که او را در اشیاء محل و شغلی و عملی نبود هر آینه بر روی زمین قرار نمی گرفت از وفور شر و بطر و طغیان و به این سبب مرتکب می شد امری چند را که موجب طلب نفس او باشد.

و ایضاً اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت می کردند، هر آینه گوارا نبود ایشان را زندگانی، و لذت از تعیّش نمی یافتند نمی بینی که اگر کسی مهمان شود نزد گروهی که متکفّل جمیع امور او شوند از خوردنی و آشامیدنی و خدمات هر آینه از فراغت دلتنگ شود و نفس او با او منازعه کند که به امری مشغول گردد، پس چگونه باشد حال او اگر

ص: ۸۶

در تمام عمر کفایت جمیع امور او کنند که به هیچ امری و عملی محتاج نباشد، پس از تدبیر صواب در این اشیاء که برای آدمی آفریده شده آن بود که در آنها برای او شغلی و عملی بماند تا آن که بطالت او را دلتنگ نگرداند و اشتغال او را مانع گردد از آن که متوجه تحصیل اموری چند شود که شدنی نیستند و اگر بشود خیر آن در آن نباشد.

[اهمیت آب و نان و فراوانی آب]

و بدان ای مفضّل! که سر معاش آدمی و زندگانی، نان و آب است، پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است امر را در این دو چیز زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب شدیدتر است از احتیاج به نان بنا بر آن که صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان زیرا که محتاج است به آب از برای خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامه ها و آب دادن چهار پایان و زراعتها، لذا آب را فراوان گردانیده که نباید خرید تا آن که آدمی را در تحصیل آن کلفتی و مشقتی نبوده باشد، و نان را چنان مقرّر فرموده که به چاره و حرکت تحصیل آن باید کرد تا آدمی را آن شغل از طغیان و ارتکاب به امور باطله باز دارد، نمی بینی که کودکی را که هنوز به حد فهم و ادراک و تعلّم نرسیده به معلّم

می دهند که از بازی و ارتکاب اموری چند که موجب فساد خود و اهل او می شود باز دارد؟ و هم چنین آدمی که اگر از شغل خالی باشد هر آینه از اندازه خود بیرون رود و مرتکب امری چند گردد که ضررش بر نفس او و دیگران عظیم باشد.

عبرت بگیر برای این از حال کسی که در رفاهیت و کفایت و نعمت و فراغ بال و حسن حال نشو و نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان و فساد؟ عبرت بگیر که چرا شبیه نیست احدی از مردم به دیگری چنانچه وحشیان و مرغان و غیر اینها به یک دیگر شبیه اند چنانچه - گله از آهو و اسفر و دراکه همه به یک دیگر شبیه اند چنانچه فرق میان هر یک از ایشان و دیگری نمی توان گذاشت و بنی آدم را نمی بینی که صورت ها و خلقت های ایشان مختلف است که دو تای ایشان بر یک صفت نیستند، و علّت و حکمتش آن است که مردم محتاجند که یکدیگر را به حالها و صفت ها بشناسند برای معاملاتی که در میان ایشان جاری می شود و در میان بهایم و مرغان اینها نمی باشد که یکدیگر را بشناسند، نمی بینی که مشابهت طیور و وحوش به یکدیگر هیچ ضرر به احوال ایشان نمی رساند و اگر دو توأم از بنی آدم به یکدیگر شبیه باشند بر مردم کار در معامله ایشان بسیار دشوار می شود

ص: ۸۷

به مرتبه که آنچه را که به یکی از ایشان باید داد به دیگری می دهند و یکی را که باید به گناهی مؤاخذه کنند دیگری را به عوض او مؤاخذه نمایند. و گاه است که مثل این اشتباه در مشابهت رخوت و البسه شخصی با دیگری به هم می رسد. پس کی لطف کرده است به بندگانش به این دقایق حکمتها که به هیچ خاطری خطور نکرده و همگی موافق مصلحت است مگر خداوندی که رحمتش همه چیز را فرا گرفته. اگر ببینی صورت انسانی را که بر دیواری کشیده اند و کسی گوید به تو این، بی مصوّری و نقاشی خود به هم رسیده البته قبول نخواهی نمود، پس چگونه انکار می کنی این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده اند و انکار نمی کنی در آدمی زنده سخنگو.

[فایده آلام و بیماری ها]

تفکّر کن که چرا بدنهای حیوانات با وجود غذا خوردن دائمی همیشه نمو نمی کند، بلکه به حدّی از بزرگی که رسیدند به همان حد می مانند و بزرگ تر نمی شوند برای آن که مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشان است که به حدی از بلندی و ضخامت بوده باشد تا به یکدیگر مشتبه نشوند و آن مصالحی که از

برای ایشان آفریده شده از ایشان فوت نشود. اگر پیوسته در نمو بودند آن مصالح فوت می شد لهذا به آن حد که رسیدند با وجود خوردن غذا نمو نمی کنند چرا بدن آدمی به خصوص از میان سایر حیوانات مانده می شود از حرکتها و راه رفتن و دشوار است بر او صنعت های لطیف مگر برای آن که مئونه عظیم باشد در آنچه مردم به آن محتاجند برای پوشیدن و رخت خواب و کفن کردن و اشباه اینها قوّتی به هم رسد و احوال منتظم گردد.

[راز ابتلای انسان به آلام]

و اگر آدمی را هرگز المی و دردی نمی رسید به چه چیز ترک می کرد فواحش و گناهان را؟ و به چه چیز تواضع می کرد

برای خدا و تضرّع می کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می کرد به مردم و بذل و صدقات به مساکین می نمود؟ نمی بینی کسی را که دردی عارض شد خضوع و شکستی می کند و رغبت می نماید به درگاه خدا و طلب عافیت می کند از شافی مرض، و دست می گشاید به دادن تصدّقها. و اگر آدمی از زدن متألم نمی شد به چه عقاب می کردند پادشاهان دزدان را و راه زنان را و به چه چیز ذلیل و فرمان بردار می کردند عاصیان و متمرّدان را؟ و به چه چیز کودکان علوم و صنعتها می آموختند، و به چه چیز ممالیک برای آقایان خود ذلیل می شدند و گردن به اطاعت ایشان می نهادند.

آیا اینها حجّت نیست برای ابن ابی العوجاء و امثال او از ملاحده و مانی نقّاش و اتباع او از گبران که انکار می کنند حکمت آلام و دردها را در عالم؟ اگر متولد نمی شد از انسان و سایر حیوانات، مگر نر یا ماده، هر آینه منقطع می شد نسل انسان و بر می افتادند حیوانات، لهذا علیم حکیم مقرر گردانیده که از هر نوعی از حیوانات نر و ماده هر دو به وجود آیند، چرا در هنگامی که مرد و زن به حد بلوغ رسیدند موی درشت بر زهار ایشان می روید. و بر روی مرد ریش می روید و بر روی زن نمی روید؟

ص:۸۸

برای آن که حق تعالی مرد را قیّم و کار فرمای زن گردانیده و زن را جفت او گردانیده و برای او آفریده، پس به این سبب مرد را ریش داده که موجب عزت و جلالت و مهابت او گردد و به زن نداده تا از نازکی رو و حسن و جمال که مناسب حال اوست و برای التذاذ همخوابگی مرد ادخل است برای او باقی ماند.

پس نمی بینی که حکیم علیم در هر امری آنچه به عمل آورده همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست.

**[ترجمه]

بیان

جنی الذنب علیه یجنیه جنایه جرّه إلیه و الجده بالتخفیف الغناء قوله علیه السلام: فی تشابه الأشیاء أی قد یشبه مال شخص بمال شخص آخر کثوب أو نعل أو دینار أو درهم فیصیر سببا للاشتباه و التشاجر و التنازع فضلا عن تشابه الصوره فإنه أعظم فسادا و المراد أن الناس کثیرا ما یشتبه علیهم أمر رجلین لتشابه لباسهما و مرکوبهما و غیر ذلک فیؤخذ أحدهما بالآخر فکیف مع تشابه الصوره قوله علیه السلام: و اشتبهت مقادیرها أی لم یعرف غایه ما ینتهی إلیه مقداره فیشتبه الأمر علیه فیما یرید أن یهیئه لنفسه من دار و دابه و ثیاب و زوجه قوله علیه السلام: و یجفو أی یبعد و یجتنب و لا یداوم علی الصناعات اللطیفه أی التی فیها دقه و لطافه قال الجزری و فی الحدیث اقرءوا القرآن و لا تجفوا عنه أی تعاهدوه و تبعدوا عن تلاوته انتهی.

و الحاصل أن الله تعالی جعل الإنسان بحیث تثقل عن الحرکه و المشی قبل سائر الحیوانات و تکل عن الأعمال الدقیقه لتعظم علیه مئونه تحصیل ما یحتاج إلیه فلا یبطر و لا یطغی أو لیکون لهذه الأعمال أجر فیصیر سببا لمعایش أقوام یزاولونها و الدعار فی بعض النسخ بالمهمله من الدعر محرکه الفساد و الفسق و الخبث و فی بعضها بالمعجمه من الدغره و هی أخذ الشیء اختلاسا و العرس بالکسر امرأه الرجل و الخول محرکه ما أعطاک الله من النعم و العبید و الإماء و المفاکهه الممازحه و المضاحکه قوله

علیه السلام: و تخلل مواضع الخطإ یحتمل أن تکون الجمله حالیه أی تأتی بالصواب مع أنها تدخل مواضع هی مظنه الخطإ من قولهم تخللت القوم أی دخلت خلالهم و یحتمل أن یکون المراد بالتخلل التخلف أو الخروج من خلالها لکن تطبیقهما علی المعانی اللغویه یحتاج إلی تکلف.

**[ترجمه]«جنی الذنب علیه یجنیه جنایه»: او را به سوی آن گناه کشاند. «الجده»: بی نیازی. «فی تشابه الأشیاء» یعنی گاهی مال کسی با مال دیگری مشتبه می شود مثل لباس و نعل و دینار و درهم و این باعث دعوا و نزاع می شود چه رسد به تشابه صورت ها که فسادش بیشتر است. منظور این است که چه بسا امر دو مرد به دلیل تشابه در لباس و مرکبشان و غیر آن بر مردم. مشتبه می شود چه رسد به وقتی که صورتهایشان مشابه باشد. «اشتبهت مقادیرها» یعنی نهایتی که مقدار او به آن منتهی می شد را نمی دانست پس در آنچه از خانه و مرکب و لباس و همسر که برای خود می خواست مهیا کند دچار اشتباه می شد. «یجفو»: دور می شود و اجتناب می کند و به حرفه های ظریفی که در آن دقت و لطافت هست ادامه نمی دهد. جزری گفته: در حدیث آمده: «اقرءوا القرآن ولاتجفوا عنه» یعنی بر آن مواظبت کنید و از تلاوتش دوری نکنید. حاصل آنکه خداوند متعال انسان را به گونه ای قرار داده که در مقایسه با سایر حیوانات حرکت و راه رفتنش کند است و از اعمال ظریف خسته می شود تا هزینه به دست آوردن آنچه که بدان نیاز دارد بر وی زیاد شود در نتیجه سرکشی و طغیان نکند. یا اینکه برای اینگونه اعمال مزدی وجود دارد که سبب معیشت گروههایی می باشد که بدان می پردازند.

«الدعار» در بعضی نسخه ها با عین از دعر به معنای فساد و فسق و خباثت می باشد و در بعضی نسخه ها با غین از دَغره به معنای گرفتن چیزی با ربودن. «العِرس» با کسره، همسر مرد. «الخَوَل» چارپایان و غلامان و کنیزانی که خدا به تو عطا کرده است. «المفاکهه» مزاح و شوخی. «تخلل مواضع الخطأ» ممکن است جمله حالیه باشد یعنی درست انجام می دهد با اینکه در مواضعی وارد می شود که گمان خطا در آن می رود از این سخن عرب که گویند: «تخللت القوم» یعنی در بین آنها داخل شدم. و ممکن است منظور از تخلل، تخلف یا خروج از بین آنها باشد ولی تطبیق این معنا بر معانی لغوی نیاز به تکلف دارد.

**[ترجمه]

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ

ثُمَّ حَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ فَقَامَ مَوْلاَیَ إِلَی الصَّلاَهِ وَ قَالَ بَکِّرْ إِلَیَّ غَداً

إنْ شَاءَ اللَّهُ فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ مَسْرُوراً بِمَا عَرَفْتُهُ مُبْتَهِجاً بِمَا أَوتِيتُهُ حامِداً لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ شَاكِراً لِأَنْعُمِهِ عَلَى مَا مَنَحَنِى بِمَا عَرَّفَنِيهِ مَوْلَاىَ وَ تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيَّ فَبِتُّ فِى لَيْلَتِى مَسْرُوراً بِمَا مَنَحَنِيهِ مَحْبُوراً بِمَا عَلَّمَنِيهِ.

تم المجلس الأول و يتلوه المجلس الثانى من كتاب الأدله على الخلق و التدبير و الرد على القائلين بالإهمال و منكرى العمد بروايه المفضل عن الصادق صلوات الله عليه و على آبائه.

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِى بَكَّرْتُ إِلَى مَوْلَاىَ فَاسْتُوذِنَ لِى فَدَخَلْتُ فَأَمَرَنِى بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُدِيرِ الْأَدْوَارِ (۱)وَ مُعِيدِ الْأَكْوَارِ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ وَ عَالَماً بَعْدَ عَالَمٍ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدْلاً مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّتْ آلَاؤُهُ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ قُدْسُهُ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فِى نَظَائِرَ لَهَا فِى كِتَابِهِ الَّذِى فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَ لِذَلِكَ قَالَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّمَا هِىَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيَّةً ثُمَّ قَالَ يَا مُفَضَّلُ الْخَلْقُ حَيَارَى عَمِهُونَ سُكَارَى فِى طُغْيَانِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَ بِشَيَاطِينِهِمْ وَ طَوَاغِيتِهِمْ يَقْتَدُونَ بُصَرَاءُ عُمْىٌ لَا يُبْصِرُونَ نُطَقَاءُ بُكْمٌ لاَ يَعْقِلُونَ سُمَعَاءُ صُمٌّ لاَ يَسْمَعُونَ رَضُوا بِالدُّونِ وَ حَسِبُوا أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَادُوا عَنْ مَدْرَجَهِ الْأَكْيَاسِ وَ رَتَعُوا فِى مَرْعَى الْأَرْجَاسِ الْأَنْجَاسِ كَأَنَّهُمْ مِنْ مُفَاجَأَهِ الْمَوْتِ آمِنُونَ وَ عَنِ الْمُجَازَاتِ مُزَحْزَحُونَ يَا وَيْلَهُمْ مَا أَشْقَاهُمْ وَ أَطْوَلَ عَنَاءَهُمْ وَ أَشَدَّ بَلَاءَهُمْ يَوْمَ لاَ يُغْنِى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ اللَّهُ قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَبَكَيْتُ لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ فَقَالَ لَا تَبْكِ تَخَلَّصْتَ إِذْ قَبِلْتَ وَ نَجَوْتَ إِذْ عَرَفْتَ ثُمَّ قَالَ أَبْتَدِئُ لَكَ بِذِكْرِ الْحَيَوَانِ لِيَتَّضِحَ لَكَ مِنْ أَمْرِهِ مَا وَضَحَ لَكَ مِنْ غَيْرِهِ فَكِّرْ فِى أَبْنِيَهِ أَبْدَانِ الْحَيَوَانِ وَ تَهْيِئَتِهَا عَلَى مَا هِىَ عَلَيْهِ فَلَا هِىَ صِلَابٌ كَالْحِجَارَهِ وَ لَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ لَا تَنْثَنِى وَ لَا تَتَصَرَّفُ فِى الْأَعْمَالِ وَ لَا هِىَ عَلَى غَايَهِ اللِّينِ وَ الرَّخَاوَهِ فَكَانَتْ

۱- و فى نسخه:الحمد للّه مدبر الادوار.

لاَ تَتَحامَلُ وَ لاَ تَسْتَقِلُّ بِأَنْفُسِهَا فَجُعِلَتْ مِنْ لَحمٍ رَخْوٍ تَنْثَنِی تَتَدَاخَلُهُ عِظَامٌ صِلاَبٌ يُمْسِكَهُ عَصَبٌ وَ عُرُوقٌ تَشُدُّهُ وَ يُضَمُّ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ وَ غُلِفَتْ (۱)فَوْقَ ذَلِكَ بِجِلْدٍ يَشْتَمِلُ عَلَى الْبَدَنِ كُلِّهِ وَ مِنْ أَشْبَاهِ ذَلِكَ هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِی تُعْمَلُ مِنَ الْعِيدَانِ (۲)وَ تُلَفُّ بِالْخِرَقِ وَ تُشَدُّ بِالْخُيُوطِ وَ يُطَّلَى فَوْقَ ذَلِكَ بِالصَّمْغِ (۳)فَيَكُونُ الْعِيدَانُ بِمَنْزِلَهِ الْعِظَامِ وَ الْخِرَقُ بِمَنْزِلَهِ اللَّحْمِ وَ الْخُيُوطُ بِمَنْزِلَهِ الْعَصَبِ وَ الْعُرُوقِ وَ الطِّلاَ بِمَنْزِلَهِ الْجِلْدِ فَإِنْ جَازَ أَنْ يَكُونَ الْحَيَوَانُ الْمُتَحَرِّكُ حَدَثَ بِالْإِهْمَالِ مِنْ غَيْرِ صَانِعٍ جَازَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ فِی هَذِهِ التَّمَاثِيلِ الْمَيِّتَهِ فَإِنْ كَانَ هَذَا غَيْرَ جَائِزٍ فِی التَّمَاثِيلِ فَبِالْحَرِیِّ أَنْ لاَ يَجُوزَ فِی الْحَيَوَانِ وَ فَكِّرْ بَعْدَ هَذَا فِی أَجْسَادِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا حِينَ خُلِقَتْ عَلَى أَبْدَانِ الْإِنْسِ مِنَ اللَّحْمِ وَ الْعَظْمِ وَ الْعَصَبِ أُعْطِيَتْ أَيْضاً السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ لِيَبْلُغَ الْإِنْسَانُ حَاجَتَهُ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ عُمْياً صُمّاً (۴)لَمَا انْتَفَعَ بِهَا الْإِنْسَانُ وَ لاَ تَصَرَّفَتْ فِی شَیْءٍ مِنْ مَآرِبِهِ ثُمَّ مُنِعَتِ الذِّهْنَ وَ الْعَقْلَ لِتَذِلَّ لِلْإِنْسَانِ فَلاَ تَمْتَنِعَ عَلَيْهِ إِذَا كَدَّهَا الْكَدَّ الشَّدِيدَ وَ حَمَلَهَا الْحِمْلَ الثَّقِيلَ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَدْ يَكُونُ لِلْإِنْسَانِ عَبِيدٌ مِنَ الْإِنْسِ يَذِلُّونَ وَ يُذْعِنُونَ بِالْكَدِّ الشَّدِيدِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ غَيْرُ عَدِيمِی الْعَقْلِ وَ الذِّهْنِ فَيُقَالُ فِی جَوَابِ ذَلِكَ إِنَّ هَذَا الصِّنْفَ مِنَ النَّاسِ قَلِيلٌ فَأَمَّا أَكْثَرُ النَّاسِ فَلاَ يُذْعِنُونَ بِمَا تُذْعِنُ بِهِ الدَّوَابُّ مِنَ الْحَمْلِ وَ الطَّحْنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لاَ يُغْرَوْنَ بِمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْهُ (۵)ثُمَّ لَوْ كَانَ النَّاسُ يُزَاوِلُونَ مِثْلَ هَذِهِ الْأَعْمَالِ بِأَبْدَانِهِمْ لَشُغِلُوا بِذَلِكَ عَنْ سَائِرِ الْأَعْمَالِ لِأَنَّهُ كَانَ يُحْتَاجُ مَكَانَ الْجَمَلِ الْوَاحِدِ وَ الْبَغْلِ الْوَاحِدِ إِلَى عِدَّهِ أَنَاسِیَّ فَكَانَ هَذَا الْعَمَلُ يَسْتَفْرِغُ النَّاسَ حَتَّى لاَ يَكُونَ فِيهِمْ عَنْهُ فَضْلٌ لِشَیْءٍ مِنَ الصِّنَاعَاتِ مَعَ مَا يَلْحَقُهُمْ مِنَ التَّعَبِ الْفَادِحِ فِی أَبْدَانِهِمْ وَ الضِّيقِ وَ الْكَدِّ فِی مَعَاشِهِمْ .

**[ترجمه]چون سخن بدينجا رسيد وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: برو فردا بامداد به نزد من بيا،

ص:۸۹

پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد كردم بر آنچه مولای من به من تعليم و تفضّل نمود و شب را به سر آوردم شاد و با نعمت به آنچه مولای من به من تعليم كرده بود.

مؤلف: مجلس اول تمام شد و مجلس دوم در ادامه آن می آيد در باره ادله بر خلق و تدبير و ردّ بر قائلان به اهمال و منكران قصد و هدف[در خلقت]، به روايت مفضل بن عمر از امام صادق صلوات الله عليه و على آبائه.

مجلس دوم: [در شگفتی های خلقت حيوانات]

مفضّل گفت كه: چون روز دوم شد بامداد به خدمت مولای خود شتافتم و بعد از استيذان، رخصت يافتم و رخصت جلوس فرمود، نشستم.

پس گفت: حمد می كنم خداوندی را كه مدبّر افلاک است، و بعد از هر قرنی، قرنی می آورد و بعد از هر زمانی زمانی انشاء می نمايد تا جزا دهد بدكاران را به مثل آنچه كرده اند و نيكوكاران را به اضعاف آنچه به عمل آورده اند، برای عدالت او، مقدّس است نامهای او، و بزرگ است نعمتهای او، و هيچ گونه ستم نمی كند مردم را و ليكن مردم بر خود ستم می كنند چنانچه خود فرموده: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ». - . زلزال / ۷- ۸ -

يعنی: هر كه بكند به قدر سنگينی ذرّه كار خيری می بيند او را، و هر كه كند به قدر سنگينی ذرّه كار بدی می بيند آن را. با

آیات بسیار که در این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرستاده، لهذا حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده که: همین اعمال شماست که در قیامت بر می گردد به سوی شما.

بعد از این سخنان ساعتی سر به زیر افکند پس فرمود: ای مفضّل! این خلق همه حیرانند و کورانند و مستانند و در طغیان خود تردّد می کنند. و به طواغیت و شیاطین خود اقتدا می نمایند، بینایان اند در ظاهر، و کورانند در باطن که هیچ نمی بینند، سخن گویانند و لیکن در حق گفتن لالند که هیچ نمی فهمند. و شنوایانند اما در شنیدن حق کرانند که هیچ نمی شنوند، راضی شده اند به دنیای دون و گمان می کنند که هدایت یافتگان اند، میل کرده اند از راه اصحاب زیرکی و کیاست و چریده اند در مراعی ارباب رجاست و نجاست، گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمنانند و از جزا و پاداش عمل بر کنارند، وای بر ایشان! چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت ایشان! و بسی دور و دراز خواهد بود عنا و مشقّت و محنت ایشان! و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت ایشان در روزی که فایده نبخشد یاری به یاری و یاری کرده نشود مگر کسی که خدا رحم کند او را.

مفضّل گفت: چون این مواعظ شافیه را از مولای خود استماع نمودم بگریستم. فرمود که: گریه مکن! که چون حق را قبول کردی خلاص شدی و چون پیشوایان خود را شناختی نجات یافتی. پس فرمود که: ابتدا می کنم برای تو به ذکر حیوان تا واضح گردد برای تو از غرایب حکمت های خلقت حیوان مثل آنچه دانستی از عجایب صنعت های غیر آن.

[کیفیت بنای بدن حیوانات]

فکر کن در بنای بدنهای حیوان که خالق انس و جان چگونه ترتیب داده است که نه بسیار صلب است مانند سنگ. اگر چنین می بود خم نمی شد و اعمال از او متمشّی نمی شد، و بسیار نرم نیست زیرا که اگر چنین می بود بر پا نمی توانست ایستاد،

ص:۸۹

و محلّ امور شاقّه نمی توانست شد، پس ظاهر بدن را گوشت نرم قرار داده است و در میانش استخوانهای صلب تعبیه کرده که آن را نگاه دارد و استخوانها را به عصبها و پیه ها و رگها بر یکدیگر بسته و محکم گردانیده که از یکدیگر نپاشد و بر روی همه پوستی کشیده که محافظت همه نماید.

و شبیه است به این خلقت صورتها که می سازند از چوبها و می پیچند به جامه ها و به یک دیگر می بندند چوبها را، ریسمانها و به روی آنها صمغی طلا می کنند، پس آن چوبها به مشابه استخوانهاست و جام ها به منزله گوشت، و ریسمانها به منزله اعصاب و عروق و صمغی که طلا می کنند به منزله پوست. اگر جایز باشد که حیوان زنده حرکت کننده خود به هم رسیده باشد بی صانعی، جایز خواهد بود که آن مثال بی جان بی صانعی به عمل آمده باشد، و هر گاه عقل در صورت بی جان تجویز ننماید که بی صانعی به وجود آید به طریق اولی در حیوان صاحب احساس و ادراک تجویز نخواهد نمود. پس بعد از این، تفکّر نما در بدن چهار پایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده و شنوائی و بینائی به او داده که آدمی در حاجت خود او را به کار تواند فرمود زیرا که اگر کر و کور می بود آدمی از آن منتفع نمی شد و به هیچ کار او نمی آمد و ذهن و عقلی که به انسان عطا فرموده به آن نداده تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردد و در هنگامی که خواهد

بارهای گران بر او بار کند و او را به امور شاقّه باز دارد امتناع ننماید.

اگر کسی گوید که، آدمی را غلامان هستند که با وجود عقل و شعور فرمان او می برند و امور شاقّه را به امر او متحمل می شوند، جواب گویم که: این صنف از مردم بسیار کمند. و اکثر مردم متحمّل نمی شوند امری چند را که چهارپایان رو بر نمی تابند از بار کشیدن و آسیا گردانیدن و اشباه آنها و قیام به این امور نمی توانند نمود.

و ایضاً اگر آدمیان متحمّل اموری شوند که چهار پایان متحمّل آنها هستند، هر آینه از سایر کارهای خود باز مانند زیرا که به جای هر شتری و استری جماعت بسیار از آدمیان می باید که کار آن را متحمّل شوند. پس همه مردم باید متوجه اعمال چهار پایان گردند و از صنعتها و اعمال خود باز مانند و تعبهای عظیم که بر ایشان وارد شود و تنگدستی و اضطراری که در معاش ایشان روی دهد.

**[ترجمه]

ایضاح

مدیر الأدوار لعل فیه مضافا محذوفا أی ذوی الأدوار أو الإسناد مجازی

ص:۹۱

۱- و فی نسخه:و علیت فوق ذلک.

۲- جمع العود و هی الخشب.

۳- أی یلطخ فوق ذلک بالصمغ.

۴- و فی نسخه:فانها لو کانت عما صما.

۵- و فی نسخه:و لا یعزون بما یحتاج إلیه منه.

و فی بعض النسخ بالباء الموحده و هو أظهر و الأكوار جمع كور بالفتح و هو الجماعه الكثيره من الإبل و القطيع من الغنم و يقال كل دور كور و المراد إما استئناف قرن بعد قرن و زمان بعد زمان أو إعاده أهل الأكوار و الأدوار جميعا فی القيامه و الأول أظهر و قال الجزری قيل للقرن طبق لأنهم طبق للأرض ثم ينقرضون فيأتی طبق آخر قوله عليه السلام: فی نظائر أی قالها فی ضمن نظائر لها أو مع نظائرها قوله صلی الله عليه و آله إنما هی أی المثوبات و العقوبات أعمالكم أی جزاؤها و العمه التحير و التردد و الحيد الميل و المدرجه المذهب و المسلك و زحزحه أبعده و الانثناء الانعطاف و الميل قوله عليه السلام: و لا يغرون فی بعض النسخ بالغين المعجمه و الراء المهمله علی بناء المفعول من قولهم أغريت الكلب بالصيد أی لا يؤثر فيهم الإغراء و التحريص علی جميع الأعمال التی يحتاج إليها الخلق من ذلك العمل الذی تأتی به الدواب و فی بعضها بالعين المهمله و الزای المعجمه من عزی من باب تعب أی صبر علی ما نابه و الأول أظهر و الفادح من قولهم فدحه الدين أثقله ثم اعلم أنه ينبغی حمل السؤال علی أنه كان يمكن أن يكتفی بخلق الحيوانات لأن بعضهم ينقادون و يطيعون بعضا فالجواب منطبق من غير تكلف.

**[ترجمه]«مدير الأدوار» ممكن است مضاف محذوفی در آن باشد يعنی «ذوی الأدوار» يا اينكه اسناد مجازی باشد.

در بعضی نسخه ها با باء آمده كه روشن تر است. «الأكوار» جمع كَور با فتحه به معنای تعداد زيادی شتر يا گله گوسفند. «كل دور كور» منظور يا شروع قرنی بعد از قرنی و زمانی بعد از زمانی يا بازگرداندن اهل

ص:۹۱

همه دورانها در قيامت است. و احتمال اول ظاهرتر است. جزری گفته: به قرن «طبق» گفته شده زيرا آنها طبقاتی برای زمين هستند و آنگاه منقرض می شوند و طبقه ديگری می آيند. «فی نظائر» يعنی آن را در ضمن نظايرش يا همراه با نظايرش بيان كرد. «انما هی» يعنی پاداش و عقاب اعمال شما يعنی جزای اعمال. «العمه»: تحير و ترديد. «الحيد»: ميل. «المدرجه»: مذهب و مسلك. «زحزحه»: دورش كرد. «الانثناء» انعطاف و ميل. «لايغرون» در بعضی نسخه ها با غين و راء به صيغه مجهول از اين سخن عرب كه گويند: «أغريت الكلب بالصيد» يعنی تحريك و تشويق آنها بر انجام تمامی اعمالی كه مردم به آن احتياج دارند - و از جمله آن اعمال چارپايان است - در آنها اثر نمی گذارد. در بعضی نسخه ها با عين و زاء آمده از «عزی» به معنای صبر كرد بر آنچه به او رسيد. و نسخه اول ظاهرتر است. «الفادح» از «فدحه الدين» به معنای سنگينش كرد، می باشد.

بدان كه شايسته است سوال را بر اين حمل كنيم كه ممكن بود خداوند به خلق حيوانات اكتفا كند زيرا بعضی از آنها از بعضی ديگر اطاعت می كنند. كه در اين صورت جواب بدون تكلف بر سؤال منطبق می شود.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِی هَذِهِ الْأَصْنَافِ الثَّلاَثَهِ مِنَ الْحَيَوَانِ وَ فِی خَلْقِهَا عَلَی مَا هِیَ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ صَلاَحُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَالْإِنْسُ لَمَّا قُدِّرُوا أَنْ يَكُونُوا ذَوِی ذِهْنٍ وَ فِطْنَهٍ وَ عِلاَجٍ لِمِثْلِ هَذِهِ الصِّنَاعَاتِ مِنَ الْبِنَاءِ وَ التِّجَارَهِ وَ الصِّيَاغَهِ (۱)وَ غَيْرِ ذَلِكَ خُلِقَتْ لَهُمْ أَكُفٌّ كِبَارٌ ذَوَاتُ أَصَابِعَ غِلاَظٍ لِيَتَمَكَّنُوا مِنَ الْقَبْضِ عَلَی الْأَشْيَاءِ وَ أَوْكَدُهَا هَذِهِ الصِّنَاعَاتُ وَ آكِلاَتُ اللَّحْمِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ مَعَايِشُهَا مِنَ الصَّيْدِ

خُلِقَتْ لَهُمْ أَكُفٌّ لِطَافٌ مُدَّمِجَهٌ (۲)ذَوَاتُ بَرَاثِنَ وَ مَخَالِيبَ تَصْلُحُ لِأَخْذِ الصَّيْدِ وَ لاَ تَصْلُحُ لِلصِّنَاعَاتِ وَ آكِلاَتُ النَّبَاتِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونُوا لاَ ذَاتَ صَنْعَهٍ وَ لاَ ذَاتَ صَيْدٍ خُلِقَتْ لِبَعْضِهَا أَظْلاَفٌ (۳)تَقِيهَا خُشُونَهَ الْأَرْضِ

۱- و فی نسخه:و الخیاطه.

۲- و فی نسخه:اکف لطاف مذبحه.

۳- جمع الظلف-بکسر الظاء و سکون اللام-و هو لما اجترّ من الحیوانات کالبقره و الظبی بمنزله الحافر للفرس.

إذَا حَاوَلَ طَلَبَ الرَّعْيِ وَ لِبَعْضِهَا حَوَافِرُ مُلَمْلَمَةٌ ذَوَاتُ قَعْرٍ كَأَخْمَصِ الْقَدَمِ تَنْطَبِقُ عَلَى الْأَرْضِ لِيَتَهَيَّأَ لِلرُّكُوبِ وَ الْحَمُولَةِ تَأَمَّلِ التَّدْبِيرَ فِي خَلْقِ آكِلاَتِ اللَّحْمِ مِنَ الْحَيَوَانِ حِينَ خُلِقَتْ ذَوَاتُ أَسْنَانٍ حِدَادٍ (۱)وَ بَرَاثِنَ شِدَادٍ وَ أَشْدَاقٍ وَ أَفْوَاهٍ وَاسِعَةٍ فَإِنَّهُ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طُعْمُهَا اللَّحْمَ خُلِقَتْ خِلْقَةً تُشَاكِلُ ذَلِكَ وَ أُعِينَتْ بِسِلاَحٍ وَ أَدَوَاتٍ تَصْلُحُ لِلصَّيْدِ وَ كَذَلِكَ تَجِدُ سِبَاعَ الطَّيْرِ ذَوَاتَ مَنَاقِيرَ وَ مَخَالِيبَ مُهَيَّأَةٍ لِفِعْلِهَا وَ لَوْ كَانَتِ الْوُحُوشُ ذَوَاتَ مَخَالِبَ كَانَتْ قَدْ أُعْطِيَتْ مَا لاَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِأَنَّهَا لاَ تَصِيدُ وَ لاَ تَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ لَوْ كَانَتِ السِّبَاعُ ذَوَاتَ أَظْلاَفٍ كَانَتْ قَدْ مُنِعَتْ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَعْنِي السِّلاَحَ الَّذِي بِهِ تَصِيدُ وَ تَتَعَيَّشُ أَ فَلاَ تَرَى كَيْفَ أُعْطِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الصِّنْفَيْنِ مَا يُشَاكِلُ صِنْفَهُ وَ طَبَقَتَهُ بَلْ مَا فِيهِ بَقَاؤُهُ وَ صَلاَحُهُ انْظُرِ الْآنَ إِلَى ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ كَيْفَ تَرَاهَا تَتْبَعُ أُمَّاتِهَا مُسْتَقِلَّةً بِأَنْفُسِهَا لاَ تَحْتَاجُ إِلَى الْحَمْلِ وَ التَّرْبِيَةِ كَمَا تَحْتَاجُ أَوْلاَدُ الْإِنْسِ فَمِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أُمَّهَاتِهَا مَا عِنْدَ أُمَّهَاتِ الْبَشَرِ مِنَ الرِّفْقِ وَ الْعِلْمِ بِالتَّرْبِيَةِ وَ الْقُوَّةِ عَلَيْهَا بِالْأَكُفِّ وَ الْأَصَابِعِ الْمُهَيَّأَةِ لِذَلِكَ أُعْطِيَتِ النُّهُوضَ وَ الاِسْتِقْلاَلَ بِأَنْفُسِهَا وَ كَذَلِكَ تَرَى كَثِيراً مِنَ الطَّيْرِ كَمِثْلِ الدَّجَاجِ وَ الدُّرَّاجِ وَ الْقَبَجِ (۲)تَدْرُجُ وَ تَلْقُطُ حِينَ يَنْقَابُ عَنْهَا الْبَيْضُ فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْهَا ضَعِيفاً لاَ نُهُوضَ فِيهِ كَمِثْلِ فِرَاخِ الْحَمَامِ وَ الْيَمَامِ وَ الْحُمَّرِ فَقَدْ جُعِلَ فِي الْأُمَّهَاتِ فَضْلُ عَطْفٍ عَلَيْهَا فَصَارَتْ تَمُجُّ الطَّعَامَ فِي أَفْوَاهِهَا بَعْدَ مَا تُوعِيهِ حَوَاصِلُهَا فَلاَ تَزَالُ تَغْذُوهَا حَتَّى تَسْتَقِلَّ بِأَنْفُسِهَا وَ لِذَلِكَ لَمْ تُرْزَقِ الْحَمَامُ فِرَاخاً كَثِيرَةً مِثْلَ مَا تُرْزَقُ الدَّجَاجُ لِتَقْوَى الْأُمُّ عَلَى تَرْبِيَةِ فِرَاخِهَا فَلاَ تَفْسُدَ وَ لاَ تَمُوتَ فَكُلٌّ أُعْطِيَ بِقِسْطٍ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ انْظُرْ إِلَى قَوَائِمِ الْحَيَوَانِ كَيْفَ تَأْتِي أَزْوَاجاً لِتَتَهَيَّأَ لِلْمَشْيِ وَ لَوْ كَانَتْ أَفْرَاداً لَمْ تَصْلُحْ لِذَلِكَ لِأَنَّ الْمَاشِيَ يَنْقُلُ قَوَائِمَهُ (۳)وَ يَعْتَمِدُ عَلَى بَعْضٍ فَذُو الْقَائِمَتَيْنِ يَنْقُلُ وَاحِدَةً وَ يَعْتَمِدُ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ ذُو الْأَرْبَعِ يَنْقُلُ اثْنَتَيْنِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ ذَلِكَ مِنْ خِلاَفٍ لِأَنَّ ذَا الْأَرْبَعِ لَوْ كَانَ يَنْقُلُ قَائِمَتَيْنِ مِنْ أَحَدِ جَانِبَيْهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى قَائِمَتَيْنِ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ

۱- و في نسخه:حيث جعلت ذوات أسنان.

۲- بالقاف و الباء المفتوحتين:طائر يشبه الحجل.

۳- كذا في النسخ و الظاهر أن الصحيح:ينقل بعض قوائمه.

لَمَا يَثْبُتُ عَلَى الْأَرْضِ كَمَا لاَ يَثْبُتُ السَّرِيرُ وَ مَا أَشْبَهَهُ فَصَارَ يَنْقُلُ الْيُمْنَى مِنْ مَقَادِيمِهِ مَعَ الْيُسْرَى مِنْ مَآخِيرِهِ وَ يَنْقُلُ الْأَخْرَيَيْنِ أَيْضاً مِنْ خِلاَفٍ فَيَثْبُتُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لاَ يَسْقُطُ إِذَا مَشَى أَ مَا تَرَى الْحِمَارَ كَيْفَ يَذِلُّ لِلطَّحْنِ وَ الْحَمُولَهِ وَ هُوَ يَرَى الْفَرَسَ مُودَعاً مُنَعَّماً وَ الْبَعِيرَ لاَ يُطِيقُهُ عِدَّهُ رِجَالٍ لَوِ اسْتَعْصَى كَيْفَ كَانَ يَنْقَادُ لِلصَّبِيِّ وَ الثَّوْرَ الشَّدِيدَ كَيْفَ كَانَ يُذْعِنُ لِصَاحِبِهِ حَتَّى يَضَعَ النِّيرَ عَلَى عُنُقِهِ وَ يَحْرِثَ بِهِ وَ الْفَرَسَ الْكَرِيمَ يَرْكَبُ السُّيُوفَ وَ الْأَسِنَّهَ بِالْمُؤَاتَاهِ لِفَارِسِهِ وَ الْقَطِيعَ مِنَ الْغَنَمِ يَرْعَاهُ رَجُلٌ وَاحِدٌ وَ لَوْ تَفَرَّقَتِ الْغَنَمُ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي نَاحِيَهٍ لَمْ يَلْحَقْهَا وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَصْنَافِ مُسَخَّرَهٌ لِلْإِنْسَانِ فَبِمَ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلاَّ بِأَنَّهَا عُدِمَتِ الْعَقْلَ وَ الرَّوِيَّهَ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ تَعْقِلُ وَ تُرَوِّي فِي الْأُمُورِ كَانَتْ خَلِيقَهً أَنْ تَلْتَوِيَ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَآرِبِهِ حَتَّى يَمْتَنِعَ الْجَمَلُ عَلَى قَائِدِهِ وَ الثَّوْرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَ تَتَفَرَّقُ الْغَنَمُ عَنْ رَاعِيهَا وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأُمُورِ (۱)وَ كَذَلِكَ هَذِهِ السِّبَاعُ لَوْ كَانَتْ ذَاتَ عَقْلٍ وَ رَوِيَّهٍ فَتَوَازَرَتْ عَلَى النَّاسِ كَانَتْ خَلِيقَهً أَنْ تَجْتَاحَهُمْ (۲)فَمَنْ كَانَ يَقُومُ لِلْأُسْدِ وَ الذِّئَابِ وَ النُّمُورَهِ وَ الدِّبَبَهِ لَوْ تَعَاوَنَتْ وَ تَظَاهَرَتْ عَلَى النَّاسِ أَ فَلاَ تَرَى كَيْفَ حُجِرَ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَ صَارَتْ مَكَانَ مَا كَانَ يُخَافُ مِنْ إِقْدَامِهَا وَ نِكَايَتِهَا تَهَابُ مَسَاكِنَ النَّاسِ وَ تُحْجِمُ عَنْهَا ثُمَّ لاَ تَظْهَرُ وَ لاَ تَنْتَشِرُ لِطَلَبِ قُوتِهَا إِلاَّ بِاللَّيْلِ فَهِيَ مَعَ صَوْلَتِهَا كَالْخَائِفِ لِلْإِنْسِ بَلْ مَقْمُوعَهٍ مَمْنُوعَهٍ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاَ ذَلِكَ لَسَاوَرَتْهُمْ فِي مَسَاكِنِهِمْ وَ ضَيَّعَتْ عَلَيْهِمْ (۳)ثُمَّ جُعِلَ فِي الْكَلْبِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ السِّبَاعِ عَطْفٌ عَلَى مَالِكِهِ وَ مُحَامَاهٌ عَنْهُ وَ حِفَاظٌ لَهُ فَهُوَ يَنْتَقِلُ عَلَى الْحِيطَانِ وَ السُّطُوحِ فِي ظُلْمَهِ اللَّيْلِ لِحِرَاسَهِ مَنْزِلِ صَاحِبِهِ وَ ذَبِّ الدَّغَّارِ عَنْهُ (۴)وَ يَبْلُغُ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِصَاحِبِهِ أَنْ يَبْذُلَ نَفْسَهُ لِلْمَوْتِ دُونَهُ وَ دُونَ مَاشِيَتِهِ وَ مَالِهِ وَ يَأْلَفُهُ غَايَهَ الْإِلْفِ حَتَّى يَصْبِرَ مَعَهُ عَلَى الْجُوعِ وَ الْجَفْوَهِ فَلِمَ طُبِعَ الْكَلْبُ عَلَى هَذَا

۱- أی نظر فی الأمور و تفکر فیها.

۲- أی تستأصلهم و تهلکهم.

۳- و فی نسخه:و ضیقت علیهم.

۴- و فی نسخه:و ذب الذعار عنه.

الْإِلْفِ إِلاَّ لِيَكُونَ حَارِساً لِلْإِنْسَانِ لَهُ عَيْنٌ بِأَنْيَابٍ وَ مَخَالِبَ وَ نُبَاحٌ هَائِلٌ لِيُذْعَرَ مِنْهُ السَّارِقُ وَ يَتَجَنَّبَ الْمَوَاضِعَ الَّتِی يَحْمِيهَا وَ يَخْفِرُهَا.

**[ترجمه]در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهار پایان و مرغان هر یک را آنچه مناسب حکمت وجود او است به او عطا کرده، پس آدمیان را مقدّر ساخته که صاحب عقل و زیرکی باشند و متوجه صنعتهائی شوند مانند بنّائی و زرگری و نجّاری و غیر اینها، لهذا خلق کرده است از برای ایشان دست های بزرگ با انگشتان غلیظ قوی که تواند چیزها را به دست گرفتن و این صنعت ها را به عمل آوردن.

و حیوانات گوشت خوار را مقدّر گردانیده که معاش ایشان از شکار باشد، برای ایشان دست ها آفریده در نهایت استحکام با ناخن ها و چنگال ها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعت های بشر به کار نمی آید.

و حیواناتی که علف خورند چون نه برای صنعت آفریده شده اند و نه برای شکار کردن برای ایشان سم ها آفریده که در چراگاه ها که چرند ناهمواری زمین به

ص:۹۲

ایشان ضرر نرساند و از برای چهارپایان سم ها آفریده گودی دارند مانند گودی کف پای آدمی که بر زمین منطبق می شود تا برای سواری و بار کردن مهیّا باشند.

تأمل کن تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات درنده و شکارکننده که چگونه آفریده است از برای ایشان نیشهای تند و برنده و چنگالهای محکم سخت و دهانهای گشاده، تا مناسب آن حالتی باشد که برای آن خلق شده اند و ایشان را اعانت کرده است به اسلحه و ادواتی چند که برای شکار شایسته باشد.

و هم چنین می یابی مرغان درنده را صاحب منقارها و چنگالها که موافق کار ایشان است. اگر وحشیان علف خوار را چنگال می داد هر آینه به ایشان داده بود چیزی را که به آن محتاج نیستند زیرا که شکار نمی کنند و گوشت نمی خورند. و اگر به درندگان سم ها می داد، هر آینه به ایشان داده بود چیزی را که به آن محتاج نبودند و از ایشان منع کرده بود چیزی را که به آن محتاجند یعنی حربه که به آن غذای خود را شکار نمایند و تعیّش کنند. آیا نمی بینی که از خزانه قدرت کامله خویش عطا کرده است به هر یک از این دو صنف حیوان آنچه مشاکل و مناسب صنف او و طبقه اوست بلکه بقاء و صلاح او در آن است.

[راز عدم احتیاج فرزندان حیوانات به پرستار]

اکنون نظر کن به سوی چهار پایان که بعد از ولادت چگونه از پی مادران خود می روند و محتاج نیستند به برداشتن و تربیت کردن چنانچه محتاجند به سوی آن اولاد آدمیان، پس به جهت آن که نداشتند مادران ایشان آنچه دارند مادران آدمیان از مدارا و علم به تربیت و قوّت بر آنها به کفهای پهن و انگشتان دراز که برای این کارها در کار است. به این سبب ایشان را

مقارن ولادت قوّت بر پا ایستادن و رفتار، حرکت نمودن بی مربّی و پرستار عطا فرموده که ضایع نشوند و بی تربیت تربیت مربیان به نهایت صلاح خود برسند. و چنین می یابی بسیاری از مرغان را مانند ماکو و تیهو و درّاج و کبک که در ساعتی از تخم بیرون می آیند و راه می روند و دانه بر می چینند، و آنها که ضعیفند و قدرت پرواز و رفتار ندارند مانند جوجه کبوتر اهلی و صحرائی و اشباه ایشان، خالق منّان در مادران ایشان زیادتی مهربانی قرار داده که دانه را در چینه دان خود جمع می کنند و در دهان جوجه های خود می ریزند تا هنگامی که خود به پرواز آیند. پس به این سبب خدای تعالی جوجه بسیار به ایشان نداده چنانچه به ماکیان و امثال ایشان داده تا مادر از عهده تربیت آنها تواند بر آمد و فاسد نشوند و نمیرند، پس هر یک بهره لایق و مناسب حال خود از تدبیر حکیم لطیف خبیر یافته اند.

[پای حیوانات و راه رفتن آنها]

نظر کن به سوی پاهای حیوانات که همه را جفت آفریده تا آن که رفتار بر ایشان آسان باشد و اگر طاق می بود مناسب آن نبود، زیرا که حیوانی که راه می رود چند پا را برمی دارد و اعتماد بر چند پای دیگر می کند، پس حیوانی که چهار پا دارد و دو پا را بر می دارد دو پا را می گذارد اما به خلاف یکدیگر که یک پا از یک جانب و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پیش و یکی از عقب زیرا که اگر دو پا را از یک جانب بردارد

ص:۹۳

نمی تواند ایستاد بر زمین چنانچه کرسی اگر دو پایه آن را از یک طرف بردارند نمی ایستد، پس دست چپ را با پای راست بر می دارد تا در راه رفتن نیفتد.

[نعمت فرمانبری حیوانات از انسان]

نمی بینی که درازگوش چگونه تن در می دهد به آسیا کردن و بار برداشتن با آن که می بیند که اسب از این خدمات معاف است و به رفاهیت می گذراند؟ و شتر با آن توانائی که اگر عاصی شود جمعی کثیر از مردان قوی به آن مقاومت نمی توانند نمود، چگونه منقاد کودکی می گردد؟ و گاو با آن قوّت چگونه اطاعت صاحبش می نماید تا خیش به گردنش می نهد و آن را به شخم کردن می دارد؟ و اسب عربی نجیب، الم و شمشیر و نیزه را متحمّل می شود برای موافقت صاحبش؟ و گلّه گوسفند را یک مرد می چراند، اگر آنها پراکنده شوند و هر یک به طرفی روند کی می تواند از پی همه برود و به دست آورد؟

و هم چنین جمیع اصناف حیوانات که مسخّر فرزند آدم گردیده اند، نیست مسخّر شدن آنها برای آدمی مگر آن که صاحب عقل و تدبیر نیستند، زیرا که اگر اینها صاحب عقل و رویّت می بودند هر آینه امتناع می نمودند از اکثر حوائج بنی آدم، تا آن که شتر اطاعت نمی کرد کسی را که سرش را می کشد، و گاو اگر عاصی می شد بر صاحبش، و گوسفندان پراکنده می شدند از نزد شبان خود، و هم چنین سایر حیوانات اطاعت صاحبان خود نمی کردند.

[لطف در بی شعوری درندگان]

و هم چنین درندگان اگر صاحب رویت و تدبیر می بودند و با یکدیگر اتفاق می کردند در ضرر بنی آدم، هر آینه در اندک وقتی همه را مستأصل می کردند و کی از عهده شیران و ببران و پلنگان و گرگان بر می آمد؟ و اگر با یکدیگر اتفاق می کردند و معاونت یکدیگر می نمودند هر آینه سزاوار بود که ایشان را مستأصل گردانند و کی می توانست مقاومت و مدافعت نماید با شیران و پلنگان و گرگان و خرسان اگر همه با یکدیگر در دفع بنی آدم اتفاق می نمودند و در قلع و قمع ایشان مظاهرت یکدیگر می کردند.

[لطف هراس درندگان از انسان]

نمی بینی که مدبّر حکیم و خالق علیم چگونه آنها را از این امور ممنوع گردانیده و به جای آن که آدمیان از آنها ترسند، آنها را از آدمیان گریزان و هراسان ساخته که از مساکن فرزندان آدم دوری می جویند و از منازل ایشان کناره می گیرند و از بیم ایشان برای طلب روزی خود شب بیرون می آیند و روز پنهان می شوند و به آن صولت و قوّتی که دارند بی آنکه از آدمی به ایشان ضرری رسیده باشد ترسان و متوحشند از ایشان، و اگر نه آن بود که حق تعالی آنها را عدیم العقل و نادان از بنی آدم ترسان آفریده، هر آینه در میان خانه های آدمیان بر روی ایشان بر می جستند و کار بر ایشان تنگ می کردند.

[لطف در خلق سگ و مهربانی او بر صاحبش]

و در میان این درندگان سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده که حمایت او نماید و در محافظت او نهایت سعی مبذول دارد، پس در شب تار بر بام و دیوار بر می آید برای پاسبانی خانه صاحبش و دفع کردن دزدان از او. و در محبّت صاحبش به مرتبه می رسد که جان خود را وقایه جان و مال و حیوانات او می گرداند و نهایت الفت با او به هم می رساند به حدّی که هر چند گرسنگی و جفا و تعب کشد از او جدا نمی شود، پس کی سگ را صاحب این خصلت ها گردانیده که پاسبان صاحبش باشد

ص:۹۴

به غیر آن خداوندی که در اصل خلقت آلات این کار به او عطا نموده از نیشهای برنده و چنگال های درنده و صدای بلند وحشت آورنده که دزدان از آن ترسند و پیرامون موضعی که در آنجاست نگردند.

**[ترجمه]

بیان

و أوكدها أی أوكد الأشياء و أحوجها إلى هذا النوع من الخلق هذه الصناعات و يحتمل إرجاع الضمير إلى جنس البشر فيكون فعلا أی ألزمها أو ألهمها هذه الصناعات و لا يبعد إرجاعه إلى الأكف أيضا قوله عليه السلام: مدمجه أی انضم بعضها إلى بعض قال الجوهری دمج الشیء دموجا إذا دخل فی الشیء و استحكم فيه و أدمجت الشیء إذا لففته فی ثوب و فی بعض النسخ مدبحه بالباء و الحاء المهمله و لعل المراد معوجه من قولهم دبح تدبيحا أی بسط ظهره و طأطأ رأسه و هو تصحيف و البراثن من السباع و الطير بمنزله الأصابع من الإنسان و المخلب ظفر البرثن و الململم بفتح اللامين المجتمع المدور المصموم و الأخمص

من باطن القدم ما لا يصيب الأرض و الشدق جانب الفم و الطعم بالضم الطعام و الأمات جمع الأم و قيل إنما تستعمل فی البهائم و أما فی الناس فيقال أمهات و يقال قاب الطير بيضته فلقها فانقابت و اليمام حمام الوحش و الحمر بضم الحاء و فتح الميم طائر و قد يشدد الميم و يقال مج الرجل الطعام من فيه إذا رمی به و المودع من الخيل بفتح الدال المستريح و نير الفدان بالكسر الخشبه المعترضه فی عنق الثورين قوله عليه السلام: يركب السيوف أی يستقبلها بجرأه كأنه يركبها أو بمعنی يرتكب مواجهتها و المواتاه الموافقه و الدببه كعنبه جمع الدب و يقال أحجم القوم عنه أی نكصوا و تأخروا و تهيبوا أخذه و ساوره واثبه و يقال حاميت عنه أی منعت منه و العين بالفتح الغلظ فی الجسم و الخشونه و الخفر المنع.

**[ترجمه]«أوكدها» يعنی نيازمندترين چيزها به اين نوع از خلقت، اين صنعت‌ها می باشند. ممكن است ضمير را به جنس بشر برگرداند كه در اين صورت فعل می شود يعنی اين صنعت‌ها را به آنها الهام كرد. و برگرداندن ضمير به «الأكف» نيز بعيد نيست. «مدمجه» يعنی بعضی از آنها به بعضی ديگر منضم شده است. جوهری گفته: «دمج الشیء دموجا» وقتی داخل چيزی شود و در آن محكم شود. «أدمجت الشیء»: آن را در لباسی پيچيدم. در بعضی نسخه ها «مدبحه» با باء و حاء آمده و شايد منظور از آن كج باشد از اين سخن عرب كه گويند: «دبح تدبيحا» يعنی پشتش را پهن و سرش را خم كرد. و تصحيف رخ داده است. «البراثن» در درندگان و پرندگان به منزلۀ انگشتان در انسان است. «المخلب» ناخن انگشت درندگان. «الململم» با فتحه دو لام، مجتمع و گرد. «الأحمض» آن قسمت از كف پا كه به زمين نمی رسد. «الشدق» كنار دهان. «الطُعم» با ضمه: غذا. «الأمّات» جمع أمّ، مادران. و گفته شده كه تنها در چهارپايان به كار می رود و در باره انسان أمّهات گفته می شود. «قاب الطير بيضته فانقابت» پرندۀ تخمش را شكافت. «اليمام»: كبوتر وحشی. «الحُمَر» پرنده ای است و گاهی ميم را با تشديد گويند. «مجّ الرجل الطعام من فيه» مرد غذا را از دهانش پرتاب كرد. «المودع من الخيل» آرميده. «نير الفدان» چوبی كه به گردن دو گاو می اندازند. «يركب السيوف» شمشيرها را با جرأت استقبال می كند گويا سوارشان می شود. يا به معنای يرتكب است يعنی با آنها روبرو می شود. «المواتاه» موافقت. «الدببه» بر وزن عنبه جمع دبّ يعنی خرس. «أحجم القوم» پشت كردند و عقب افتادند و از گرفتنش ترسيدند. «ساوره» به او حمله كرد. «حاميت عنه» از او دفاع كردم. «العَين» غلظت در جسم و خشونت. «الخفر»: منع.

**[ترجمه]

يا مفضل

يَا مُفَضَّلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الدَّابَّهِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَی الْعَيْنَيْنِ شَاخِصَتَيْنِ أَمَامَهَا لِتُبْصِرَ مَا بَيْنَ يَدَيْهَا لِئَلَّا تَصْدِمَ حَائِطاً أَوْ تَتَرَدَّی فِی حُفْرَهٍ وَ تَرَی الْفَمَ مَشْقُوقاً شَقّاً فِی أَسْفَلِ الْخَطْمِ وَ لَوْ شُقَّ كَمَكَانِ الْفَمِ مِنَ الْإِنْسَانِ فِی مُقَدَّمِ الذَّقَنِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ أَ لاَ تَرَی أَنَّ الْإِنْسَانَ لاَ يَتَنَاوَلُ الطَّعَامَ بِفِيهِ وَ لَكِنْ بِيَدِهِ تَكْرِمَهً لَهُ عَلَی سَائِرِ الْآكِلاَتِ فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ لِلدَّابَّهِ يَدٌ تَتَنَاوَلُ بِهَا الْعَلَفَ جُعِلَ خَطْمُهَا مَشْقُوقاً مِنْ أَسْفَلِهِ

ص:٩٥

لِتَقْبِضَ بِهِ عَلَى الْعَلَفِ ثُمَّ تَقْضَمُهُ وَ أَعِينَتْ بِالْجَحْفَلَهِ تَتَنَاوَلُ بِهَا مَا قَرُبَ وَ مَا بَعُدَ اعْتَبِرْ بِذَنَبِهَا وَ الْمَنْفَعِهِ لَهَا فِيهِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ الطَّبَقِ عَلَى الدُّبُرِ وَ الْحَيَاءِ جَمِيعاً يُوَارِيهِمَا وَ يَسْتُرُهُمَا وَ مِنْ مَنَافِعِهَا فِيهِ أَنَّ مَا بَيْنَ الدُّبُرِ وَ مَرَاقِّي الْبَطْنِ مِنْهَا وَضَرٌ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الذُّبَابُ وَ الْبَعُوضُ فَجُعِلَ لَهَا الذَّنَبُ كَالْمَذَبَّهِ تَذُبُّ بِهَا عَنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ وَ مِنْهَا أَنَّ الدَّابَّهَ تَسْتَرِيحُ إِلَى تَحْرِيكِهِ وَ تَصْرِيفِهِ يَمْنَهً وَ يَسْرَهً فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ قِيَامُهَا عَلَى الْأَرْبَعِ بِأَسْرِهَا وَ شُغِلَتِ الْمُقَدَّمَتَانِ بِحَمْلِ الْبَدَنِ عَنِ التَّصَرُّفِ وَ التَّقَلُّبِ كَانَ لَهَا فِي تَحْرِيكِ الذَّنَبِ رَاحَهٌ وَ فِيهِ مَنَافِعُ أُخْرَى يَقْصُرُ عَنْهَا الْوَهْمُ يُعْرَفُ مَوَاقِعُهَا فِي وَقْتِ الْحَاجَهِ إِلَيْهَا فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ الدَّابَّهَ تَرْتَطِمُ فِي الْوَحَلِ (۱)فَلَا يَكُونُ شَيْءٌ أَعْوَنَ عَلَى نُهُوضِهَا مِنَ الْأَخْذِ بِذَنَبِهَا وَ فِي شَعْرِ الذَّنَبِ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ كَثِيرَهٌ يَسْتَعْمِلُونَهَا فِي مَآرِبِهِمْ ثُمَّ جُعِلَ ظَهْرُهَا مُسَطَّحاً مَبْطُوحاً عَلَى قَوَائِمَ أَرْبَعٍ لِيَتَمَكَّنَ مِنْ رُكُوبِهَا وَ جُعِلَ حَيَاهَا بَارِزاً مِنْ وَرَائِهَا لِيَتَمَكَّنَ الْفَحْلُ مِنْ ضَرْبِهَا وَ لَوْ كَانَ أَسْفَلَ الْبَطْنِ كَمَكَانِ الْفَرْجِ مِنَ الْمَرْأَهِ لَمْ يَتَمَكَّنِ الْفَحْلُ مِنْهَا أَ لَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَأْتِيَهَا كِفَاحاً كَمَا يَأْتِي الرَّجُلُ الْمَرْأَهَ تَأَمَّلْ مِشْفَرَ الْفِيلِ وَ مَا فِيهِ مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ يَقُومُ مَقَامَ الْيَدِ فِي تَنَاوُلِ الْعَلَفِ وَ الْمَاءِ وَ ازْدِرَادِهِمَا (۲)إِلَى جَوْفِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَيْسَتْ لَهُ رَقَبَهٌ يَمُدُّهَا كَسَائِرِ الْأَنْعَامِ فَلَمَّا عَدِمَ الْعُنُقَ أُعِينَ مَكَانَ ذَلِكَ بِالْخُرْطُومِ الطَّوِيلِ لِيَسْدُلَهُ (۳)فَيَتَنَاوَلَ بِهِ حَاجَتَهُ فَمَنْ ذَا الَّذِي عَوَّضَهُ مَكَانَ الْعُضْوِ الَّذِي عَدِمَهُ مَا يَقُومُ مَقَامَهُ إِلَّا الرَّءُوفُ بِخَلْقِهِ وَ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا بِالْإِهْمَالِ كَمَا قَالَتِ الظَّلَمَهُ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَمَا بَالُهُ لَمْ يَخْلُقْ ذَا عُنُقٍ كَسَائِرِ الْأَنْعَامِ قِيلَ لَهُ إِنَّ رَأْسَ الْفِيلِ وَ أُذُنَيْهِ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَ ثِقْلٌ ثَقِيلٌ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ عَلَى عُنُقٍ عَظِيمَهٍ لَهَدَّهَا وَ أَوْهَنَهَا فَجَعَلَ رَأْسَهُ مُلْصَقاً بِجِسْمِهِ لِكَيْلَا يَنَالَ مِنْهُ مَا وَصَفْنَا وَ خَلَقَ لَهُ مَكَانَ الْعُنُقِ هَذَا الْمِشْفَرَ لِيَتَنَاوَلَ بِهِ غِذَاءَهُ فَصَارَ مَعَ عَدَمِهِ الْعُنُقَ مُسْتَوْفِياً مَا فِيهِ بُلُوغُ حَاجَتِهِ انْظُرِ الْآنَ كَيْفَ جُعِلَ حَيَاءُ الْأُنْثَى مِنَ الْفِيَلَهِ فِي أَسْفَلِ بَطْنِهَا فَإِذَا هَاجَتْ لِلضِّرَابِ

۱- أی تسقط فی الوحل.

۲- الازدراد:البلع.

۳- أی لیرسله و یرخیه.

ارْتَفَعَ وَ بَرَزَ حَتَّى يَتَمَكَّنَ الْفَحْلُ مِنْ ضَرْبِهَا فَاعْتَبِرْ كَيْفَ جُعِلَ حَيَاءُ الْأُنْثَى مِنَ الْفِيَلَهِ عَلَى خِلَافِ مَا عَلَيْهِ فِي غَيْرِهَا مِنَ الْأَنْعَامِ ثُمَّ جُعِلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْخَلَّهُ لِيَتَهَيَّأَ لِلْأَمْرِ الَّذِي فِيهِ قِوَامُ النَّسْلِ وَ دَوَامُهُ فَكِّرْ فِي خَلْقِ الزَّرَافَهِ وَ اخْتِلَافِ أَعْضَائِهَا وَ شِبْهِهَا بِأَعْضَاءِ أَصْنَافٍ مِنَ الْحَيَوَانِ فَرَأْسُهَا رَأْسُ فَرَسٍ وَ عُنُقُهَا عُنُقُ جَمَلٍ وَ أَظْلَافُهَا أَظْلَافُ بَقَرَهٍ وَ جِلْدُهَا جِلْدُ نَمِرٍ وَ زَعَمَ نَاسٌ مِنَ الْجُهَّالِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ نِتَاجَهَا مِنْ فُحُولٍ شَتَّى قَالُوا وَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ أَصْنَافاً مِنْ حَيَوَانِ الْبَرِّ إِذَا وَرَدَتِ الْمَاءَ تَنْزُو عَلَى بَعْضِ السَّائِمَهِ وَ يُنْتِجُ مِثْلُ هَذَا الشَّخْصِ الَّذِي هُوَ كَالْمُلْتَقَطِ مِنْ أَصْنَافٍ شَتَّى وَ هَذَا جَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ وَ قِلَّهُ مَعْرِفَتِهِ بِالْبَارِئِ جَلَّ قُدْسُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ صِنْفٍ مِنَ الْحَيَوَانِ يُلْقِحُ كُلَّ صِنْفٍ فَلَا الْفَرَسُ يُلْقِحُ الْجَمَلَ وَ لَا الْجَمَلُ يُلْقِحُ الْبَقَرَ وَ إِنَّمَا يَكُونُ التَّلْقِيحُ مِنْ بَعْضِ الْحَيَوَانِ فِيمَا يُشَاكِلُهُ وَ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهِ كَمَا يُلْقِحُ الْفَرَسَ الحماره [الْحِمَارُ] فَيَخْرُجُ بَيْنَهُمَا الْبَغْلُ وَ يُلْقِحُ الذِّئْبُ الضَّبُعَ فَيَخْرُجُ بَيْنَهُمَا السِّمْعُ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ فِي الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا عُضْوٌ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَمَا فِي الزَّرَافَهِ عُضْوٌ مِنَ الْفَرَسِ وَ عُضْوٌ مِنَ الْجَمَلِ وَ أَظْلَافٌ مِنَ الْبَقَرَهِ بَلْ يَكُونُ كَالْمُتَوَسِّطِ بَيْنَهُمَا الْمُمْتَزِجِ مِنْهُمَا كَالَّذِي تَرَاهُ فِي الْبَغْلِ فَإِنَّكَ تَرَى رَأْسَهُ وَ أُذُنَيْهِ وَ كَفَلَهُ وَ ذَنَبَهُ وَ حَوَافِرَهُ وَسَطاً بَيْنَ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْفَرَسِ وَ الْحِمَارِ وَ شَحِيجَهُ كَالْمُمْتَزِجِ مِنْ صَهِيلِ الْفَرَسِ وَ نَهِيقِ الْحِمَارِ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَتِ الزَّرَافَهُ مِنْ لِقَاحِ أَصْنَافٍ شَتَّى مِنَ الْحَيَوَانِ كَمَا زَعَمَ الْجَاهِلُونَ بَلْ هِيَ خَلْقٌ عَجِيبٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لِلدَّلَالَهِ عَلَى قُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يُعْجِزُهَا شَيْءٌ وَ لِيُعْلِمَ أَنَّهُ خَالِقُ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ كُلِّهَا يَجْمَعُ بَيْنَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَعْضَائِهَا فِي أَيِّهَا شَاءَ وَ يُفَرِّقُ مَا شَاءَ مِنْهَا فِي أَيِّهَا شَاءَ وَ يَزِيدُ فِي الْخِلْقَهِ مَا شَاءَ وَ يَنْقُصُ مِنْهَا مَا شَاءَ دَلَالَهً عَلَى قُدْرَتِهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ أَرَادَهُ جَلَّ وَ تَعَالَى فَأَمَّا طُولُ عُنُقِهَا وَ الْمَنْفَعَهُ لَهَا فِي ذَلِكَ فَإِنَّ مَنْشَأَهَا وَ مَرْعَاهَا فِي غَيَاطِلَ ذَوَاتِ أَشْجَارٍ شَاهِقَهٍ ذَاهِبَهٍ طُولاً فِي الْهَوَاءِ فَهِيَ تَحْتَاجُ إِلَى طُولِ الْعُنُقِ لِتَنَاوَلَ بِفِيهَا أَطْرَافَ تِلْكَ الْأَشْجَارِ فَتَتَقَوَّتَ مِنْ ثِمَارِهَا تَأَمَّلْ خَلْقَ الْقِرْدِ وَ شِبْهَهُ بِالْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ أَعْضَائِهِ أَعْنِي الرَّأْسَ وَ الْوَجْهَ وَ الْمَنْكِبَيْنِ وَ الصَّدْرَ وَ كَذَلِكَ أَحْشَاؤُهُ شَبِيهَهٌ أَيْضاً بِأَحْشَاءِ الْإِنْسَانِ وَ خُصَّ مِنْ ذَلِكَ بِالذِّهْنِ

وَ الْفِطْنَه الَّتِی بِهَا یَفْهَمُ عَنْ سَائِسِهِ مَا یُومِئُ إِلَیْهِ وَ یَحْکِی کَثِیراً مِمَّا یَرَی الْإِنْسَانَ یَفْعَلُهُ حَتَّی إِنَّهُ یَقْرُبُ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَ شَمَائِلِهِ فِی التَّدْبِیرِ فِی خِلْقَتِهِ عَلَی مَا هِیَ عَلَیْهِ أَنْ یَکُونَ عِبْرَهً لِلْإِنْسَانِ فِی نَفْسِهِ فَیَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ طِینَهِ الْبَهَائِمِ وَ سِنْخِهَا إِذْ کَانَ یَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهَا هَذَا الْقُرْبَ وَ أَنَّهُ لَوْ لاَ فَضِیلَهٌ فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهَا فِی الذِّهْنِ وَ الْعَقْلِ وَ النُّطْقِ کَانَ کَبَعْضِ الْبَهَائِمِ عَلَی أَنَّ فِی جِسْمِ الْقِرْدِ فُضُولاً أُخْرَی یُفَرِّقُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْإِنْسَانِ کَالْخَطْمِ وَ الذَّنَبِ الْمُسَدَّلِ وَ الشَّعْرِ الْمُجَلِّلِ لِلْجِسْمِ کُلِّهِ وَ هَذَا لَمْ یَکُنْ مَانِعاً لِلْقِرْدِ أَنْ یُلْحَقَ بِالْإِنْسَانِ لَوْ أُعْطِیَ مِثْلَ ذِهْنِ الْإِنْسَانِ وَ عَقْلِهِ وَ نُطْقِهِ وَ الْفَصْلُ الْفَاصِلُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْإِنْسَانِ بِالصِّحَّهِ هُوَ النَّقْصُ فِی الْعَقْلِ وَ الذِّهْنِ وَ النُّطْقِ.

**[ترجمه]ای مفضّل! تأمل کن در روی چهار پایان و حکمتها که حق تعالی به کار برده در آن. دیده های آنها را پیش رو قرار داده که برابر رو و پیش پای خود را ببینند، تا به دیواری بر نخورد و به چاهی نیفتد، و شقّ دهانش را از زیر قرار داده زیرا که اگر به روش آدمیان دهانشان در میان رو و بالای ذقن می بود هر آینه نمی توانستند که چیزی به دهان از زمین برگیرند چنانچه آدمی را دشوار است که به دهان چیزی از زمین تناول نماید، پس برای تشریف و تکریم و امتیاز ایشان از سایر حیوانات کف ها و انگشتان برای ایشان آفریده که طعام را به دست برگیرند و تناول نمایند و چون صلاح آنها در آن نبود که چنان دست ها داشته باشند، شقّ دهان ایشان را از زیر قرار داده

ص:۹۵

که علف را به دندان و به دهان برگیرند و پوزهای دراز با آنها داده که دهانشان به نزدیک و دور برسد.

[منافع دم حیوان]

عبرت بگیر از منافعی که حکیم علیم در دم حیوان قرار داده. اول: آن که ستری است بر عورت های آن که گشوده نباشد چنانچه آدمیان به جامه می پوشانند. دوم: آن که در میان دبر و شکم آن چرکی جمع می شود که پشه و مگس بر آن گرد می شوند، و به آن اذیّت می رسانند دم برای آنها مانند بادزنی است که آنها را از آن موضع و سایر مواضع دیگر می راند. سوم: آن که چون دست ها و پاهای آن مشغول است به برداشتن بدن آن به سبب حرکت دادن دم به جانب چپ و راست استراحت می یابد. و منافع بسیار دیگر در آن هست که در اوقات احتیاج معلوم می شود چنانچه در هنگامی که در گل فرو می رود و چاره ای برای بیرون آوردن آن بهتر نیست از آن که دمش را بگیرند و آن را بیرون آورند.

و در موی دمش منفعت های بسیار هست که مردم در حوائج خود به کار می برند. پس پشت چهار پایان را مسطّح گردانیده که بر رو افتاده باشند و بر چهار پا بایستند تا به آسانی سوار توان شد، و فرج ماده را از پس پشتش ظاهر گردانیده که نر به آسانی با او مجامعت تواند کرد و اگر در پائین شکمش می بود مانند فرج زنان هر آینه نر نمی توانست با او مجامعت نماید زیرا که نمی تواند که آن را به روش انسان بر پشت بخواباند و با آن مجامعت نماید.

[فیل و اعضای آن]

تأمل کن در خرطوم فیل و لطف و تدبیری که در آن به کار رفته زیرا که به منزله دست آن است در بر گرفتن علف و آب و ریختن آنها در شکم خود، و اگر خرطوم نبود نمی توانست چیزی را از زمین برگیرد زیرا که گردنی ندارد که دراز کند مانند

سایر چهار پایان. چون چنان گردنی نداشت او را اعانت کرده به این خرطوم دراز که به آن بلند کند و آنچه خواهد بردارد. پس کی به عوض آن عضو این عضو را به او کرامت فرموده به غیر آن کسی که به لطف خود آن را آفریده است. و چنین حکمتی چگونه بر سبیل اتفاق واقع می تواند شد، چنانچه ملحدان می گویند.

اگر کسی گوید که چرا او را مانند سایر چهار پایان گردنی در خور جثّه آن نداده؟ جواب گوئیم که: سر فیل و گوشهای آن امری است عظیم و باری است گران، اگر این بار را بر گردنی حمل می کردند هر آینه آن گردن را در هم می شکست و خراب می کرد، پس سر فیل را ملصق به بدنش گردانیده که این تعب آن را نباشد و به جای گردن، خرطوم را به او عطا فرموده که غذای خود را به آن برگیرد، پس بدون بار کردن، حاجت آن را بر آورده و امورش را منظم گردانیده.

اکنون نظر کن که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکمش آفریده که هر گاه شهوت مجامعت بر آن غلبه می نماید

ص:۹۶

بلند و ظاهر می گردد که مقاربت نر با آن به آسانی میسّر گردد.

پس عبرت بگیر که چگونه فیل را خداوند جلیل به خلاف سایر حیوانات چهار پا آفریده و به نحوی آفریده که امور غذا و مجامعت آن چنانچه باید و شاید میسّر است.

[حقیقت زرّافه]

تفکّر کن: در خلق زرّافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن به حیوانی از حیوانات زیرا که سرش به سر اسب می ماند، و گردنش به گردن شتر، و سمش به سم گاو، و پوستش به پوست پلنگ.

حضرت فرمود که: گروهی از جاهلان گمان برده اند که مجامعت چند نوع از حیوان با یک ماده چنین حیوانی متولد می شود، گفته اند سببش آن است که چون اصناف حیوانات صحرائی بر سر آب جمع می شوند، چند صنف آنها با یک ماده مقاربت می نمایند و این حیوان به وجود می آید، و هر عضوی از آن به حیوانی شبیه می گردد! و این سخن از جهالت قائلش ناشی شده و از قلّت معرفت او به قدرت خالق عالم جلّ شأنه زیرا که هیچ صنفی از حیوان با غیر صنف خود جمع نمی شود چنان که می بینی اسب بر شتر نمی جهد، و شتر با گاو جفت نمی شود، بلی اگر حیوانی در شکل با حیوانی شبیه باشد گاهی بر آن می جهد مانند درازگوش که بر اسب می جهد و از میان ایشان «استر» به هم می رسد، و گرگ با کفتار جفت می شود و از ایشان حیوانی به وجود می آید که آن را «سمع» می گویند، و حیوانی که از میان ایشان به هم می رسد اگر چه به هر دو حیوان شباهتی دارد اما چنان نیست که مانند زرّافه هر عضوی از آن شبیه به حیوانی باشد، بلکه مجموعش به مجموع آن دو حیوان شبیه است چنانچه استر سر و دم و گوشها و سم هایش حد وسطی است در میان این اعضاء از اسب و درازگوش حتّی آوازش گویا ممزوج گردیده از آواز آن دو حیوان، و این دلیل است بر آن که زرّافه از این حیوانات مختلفه به وجود نیامده، بلکه خلقی است از خلق های غریب صانع بی چون تا مردم را دلالت کند بر قدرت کامله اش که هیچ ممکن از آن بیرون نیست، و بدانند که خالق جمیع اصناف حیوانات یکی است. اگر خواهد اعضای چند حیوان را جمع می تواند کرد و اعضای

حیوانات را متفرّق می توانـد ساخت، و در خلقت، هر چه خواهد می افزاید و آنچه اراده نماید می کاهد و آنچه را اراده نماید قدرتش از آن عاجز نیست.

و سـبب درازی گردن آن، آن است که منشأ و مولـد و مرعی و چراگاه آن در بیشه ها است که درختهای بلند بسـیار می باشد، پس محتاج است به گردن بلند که به دهان خود برگ از درختان بسـیار بلند بگیرد و از میوه های آن غذاهای خود را تحصـیل نماید.

[خلقت بوزینه]

تأمل کن در خلقت بوزینه و مشابهت آن با انسان در بسیاری از اعضای آن، زیرا که سـرو رو و دوشها و سینه آن شبیه است به آدمی و احشاء و امعای وی مانند احشای آدمی است و خدا او را زیرکی و فهمی بخشیده

ص:۹۷

که هر اشاره که صاحبش می کنـد می یابـد، و اکثر حرکات آدمی را تقلیـد می کند، و در خلقت و شـمایل نهایت مناسـبت به انسـان دارد. و حکمت در خلقتش آن است که آدمی بدانـد که او از خلقت و طینت بهـایم و چهار پایان مخلوق شـده و صانع حکیم او را از سـایر حیوانـات به عقـل و نطق امتیاز داده. و اگر گویائی و نفس ناطقه مـدرکه او را نبود او نیز ماننـد سایر چهار پایـان و بهـایم بود، پس خـدا را بر این نعمت عظمی و موهبت کبری شـکر نمایـد و عقـل را در آنچه به کار او آیـد مصـروف گردانـد با آن که در جسم بوزینه زیادتی چنـد هست که آن را از انسان ممتاز می گردانـد مانند پوزه، دم و موئی که بدنش را فرا گرفته و بـا اینهـا اگر حق تعـالی او را عقل انسان و گویائی او می داد در نوع انسان داخل می بود، پس فرق میان او و انسان حقیقت نیست مگر به عقل و ادراک حقایق و نطق فایق.

**[ترجمه]

بیان

شخص البصـر ارتفع و شـخص الرجل بصـره إذا فتح عینیه و الخطم بالفتح من کل طائر منقاره و من کل دابه مقدم أنفه و فمه و قضم کسمع أکل بأطراف أسنانه و الجحفله بمنزله الشفه للبغال و الحمیر و الخیل و هی بتقدیم الجیم علی الحاء المهمله و الطبق محرّکه غطاء کلّ شـیء و الحیاء الفرج و المراد بمراقی البطن ما ارتفع منه من وسط أو قرب منه و الوضـر الدرن و المذبّه بکسـر المیم ما یذبّ به الذباب و بطحه ألقاه علی وجهه و کفحته کفحا و کفاحا إذا اسـتقبلته و المشـفر من البعیر کالجحفله من الفرس و قـال الجوهری الزرافه و الزرافه بفتـح الزای و ضـمها مخففه الفـاء دابّه یقـال لها بالفارسـیه أشتر گاو پلنگ و قال الفیروزآبادی :السـمع بکسـر السـین و سکون المیم ولد الذئب من الضبع لا یموت حتف أنفه کالحیه و عدوه أسرع من الطیر و وثبته تزید علی ثلاـثین ذراعا و قال شـحیج البغل و الحمار صوته و الغیاطل جمع الغیطل و هو الشـجر الکثیر الملتفّ قوله علیه السـلام: أن یکون أی خلق کـذلک لأن یکون عبره للإنسان و السـنخ بالکسـر الأصل قوله بالصـحه هو النقص فی العقل أی الفصل الصـحیح الذی یصلح واقعا أن یکون فاصلا و فی أکثر النسخ و هو و علی هذا لا یبعد أن تکون تصحیف القحه أی قله الحیاء.

**[ترجمه]«شخص البصر» بلند شد. «شخص الرجل بصره» چشمانش را باز کرد. «الخَطَم» منقار پرنده و پوزهٔ جنبنده. «قَضِمَ» با کنار دندانهایش خورد. «الحجفله» لب استر و الاغ و اسب. «الطَبَق» پوشش هر چیز. «الحیاء» فَرج. منظور از «مراقی البطن» قسمت برجسته شکم از وسط یا نزدیک وسط است. «الوضر» چرک. «المِذّبه» آنچه مگس را دور می کند. «بطحه» آن را بر صورتش انداخت. «کفحته کفحا و کفاحاً» به آن رو کردم. «المشفر» لب شتر. جوهری گفته: «الزَرافه والزُرافه» حیوانی است که در فارسی به آن «اشتر گاو پلنگ» گویند. فیروزآبادی گفته: «السمع» بچهٔ گرگ از کفتار که مانند مار به مرگ طبیعی نمی میرد و دویدنش سریعتر از پرنده است و پرشش به بیش از سی ذراع می رسد. «شحیج البغل و الحمار» صدای الاغ و استر. «الغیاطل» جمع «الغیطل»و آن درخت پرشاخه و تنیده در هم است. سخن امام «أن یکون» یعنی چنین آفریده شده تا عبرت انسان باشد. «السنخ» اصل. «بالصحه هو النقص فی العقل» یعنی آن ممیزه صحیحی که واقعا شایسته است که جدا کننده بین انسان و میمون باشد. و در اکثر نسخه ها «و هو» آمده که بنا بر آن بعید نیست «الصحه» تصحیف شده «القحه» باشد به معنای کمی حیاء.

**[ترجمه]

انْظُرْ یَا مُفَضَّلُ

إِلَی لُطْفِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ بِالْبَهَائِمِ کَیْفَ کُسِیَتْ أَجْسَامُهُمْ هَذِهِ الْکِسْوَهَ مِنَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ وَ الصُّوفِ لِیَقِیَهَا مِنَ الْبَرْدِ وَ کَثْرَهِ الْآفَاتِ وَ أُلْبِسَتْ قَوَائِمُهَا الْأَظْلَافَ وَ

ص:۹۸

الْحَوَافِرَ وَ الْأَخْفَافَ لِيَقِيَهَا مِنَ الْحَفَا إِذْ كَانَتْ لَا أَيْدِيَ لَهَا وَ لَا أَكُفَّ وَ لَا أَصَابِعَ مُهَيَّأَةً لِلْغَزْلِ وَ النَّسْجِ فَكَفُوا بِأَنْ جُعِلَ كِسْوَتُهُمْ فِي خِلْقَتِهِمْ بَاقِيَةً عَلَيْهِمْ مَا بَقُوا لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى تَجْدِيدِهَا وَ الِاسْتِبْدَالِ بِهَا فَأَمَّا الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ ذُو حِيلَةٍ وَ كَفٍّ مُهَيَّأَةٍ لِلْعَمَلِ فَهُوَ يَنْسِجُ وَ يَغْزِلُ وَ يَتَّخِذُ لِنَفْسِهِ الْكِسْوَةَ وَ يَسْتَبْدِلُ بِهَا حَالاً بَعْدَ حَالٍ وَ لَهُ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ مِنْ جِهَاتٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ يَشْتَغِلُ بِصَنْعَةِ اللِّبَاسِ عَنِ الْعَبَثِ وَ مَا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْكِفَايَةُ وَ مِنْهَا أَنَّهُ يَسْتَرِيحُ إِلَى خَلْعِ كِسْوَتِهِ إِذَا شَاءَ وَ لُبْسِهَا إِذَا شَاءَ وَ مِنْهَا أَنْ يَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْكِسْوَةِ ضُرُوباً لَهَا جَمَالٌ وَ رَوْعَةٌ فَيَتَلَذَّذُ بِلُبْسِهَا وَ تَبْدِيلِهَا وَ كَذَلِكَ يَتَّخِذُ بِالرِّفْقِ مِنَ الصَّنْعَةِ ضُرُوباً مِنَ الْخِفَافِ وَ النِّعَالِ يَقِي بِهَا قَدَمَيْهِ وَ فِي ذَلِكَ مَعَايِشُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ مِنَ النَّاسِ وَ مَكَاسِبُ يَكُونُ فِيهَا مَعَاشُهُمْ وَ مِنْهَا أَقْوَاتُهُمْ وَ أَقْوَاتُ عِيَالِهِمْ فَصَارَ الشَّعْرُ وَ الْوَبَرُ وَ الصُّوفُ يَقُومُ لِلْبَهَائِمِ مَقَامَ الْكِسْوَةِ وَ الْأَظْلَافُ وَ الْحَوَافِرُ وَ الْأَخْفَافُ مَقَامَ الْحِذَاءِ.

**[ترجمه]نظر کن ای مفضّل! به سوی لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات، چگونه بدن آنها را کسوت مو و کرک و پشم پوشانیده که آنها را از سرماها و آفت ها محافظت نماید و سم های شکافته

ص:۹۸

و ناشکافته به آنها داده که پاهای آنها نساید زیرا که آنها را دست ها و انگشتان نیست که توانند پشم یا پنبه برای خود بریسند و جامه ببافند یا نعل و کفش برای خود بسازند، پس کسوت ایشان را در خلقت ایشان قرار داده که تا زنده اند از ایشان جدا نمی شوند و محتاج نیستند به نو کردن و تبدیل نمودن آنها و چون انسان را دست ها و انگشتان و زیرکی داده است که از برای خود جامه و انواع البسه مهیّا گرداند لباس ذاتی در خلقت ایشان نیافریده و در این اعمال برای او مصلحت های بسیار است:

اول: آن که مشغول شدن به این اعمال و اشغال او را مانع گردد از ارتکاب ملاهی و مناهی و فسق و فساد و مضرّت عباد. دوم: آن که به کندن جامه در بعضی از اوقات او را راحتی و به پوشیدن در بعضی از حالات او را لذّتی می باشد. سوم: آن که پوشیدن انواع مختلفه از الوان جامه ها و عمامه ها و موزه ها و کفش ها و تبدیل کردن جامه ها، موجب زینت و جمال او می گردد. چهارم: آن که انواع کسب ها و معیشت ها به سبب صنایعی که متعلّق به اینهاست برای مردم به هم می رسد و قوت ایشان و عیال ایشان به این صنعت ها حاصل می شود و در حیوانات دیگر پشم و مو و کرک به جای لباس و سم به جای کفش و موزه است.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری :قال الکسائی رجل حاف بیّن الحفوه و الحفاء بالمد و هو الذی یمشی بلا خفّ و لا نعل و قال و أما الذی حفی من کثره المشی أی رقّت قدمه أو حافره فإنه حفّ بیّن الحفا مقصورا و أحفاه غیره انتهی قوله علیه السلام: و روعه من قولهم راعنی الشیء أعجبنی.

**[ترجمه]جوهری گفته: کسائی گفته: «رجل حاف بیّن الحفوه و الحفآء» کسی که بدون کفش و نعلین راه می رود. و اما به

کسی که بر اثر راه رفتن زیاد، پایش یا پای افزارش نازک شود «حفٍ بیّن الحفا» گفته می شود. «روعه» از «راعنی الشیء» یعنی مرا به عجب وا داشت.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِی خِلْقَهٍ عَجِیبَهٍ جُعِلَتْ فِی الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُمْ یُوَارُونَ أَنْفُسَهُمْ إِذَا مَاتُوا كَمَا یُوَارِی النَّاسُ مَوْتَاهُمْ وَ إِلَّا فَأَیْنَ جِیَفُ هَذِهِ الْوُحُوشِ وَ السِّبَاعِ وَ غَیْرِهَا لَا یُرَی مِنْهَا شَیْ ءٌ وَ لَیْسَتْ قَلِیلَهً فَتَخْفَی لِقِلَّتِهَا بَلْ لَوْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهَا أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ لَصَدَقَ فَاعْتَبِرْ ذَلِكَ بِمَا تَرَاهُ فِی الصَّحَارِی وَ الْجِبَالِ مِنْ أَسْرَابِ الظِّبَاءِ وَ الْمَهَا وَ الْحَمِیرِ وَ الْوُعُولِ وَ الْأَیَائِلِ وَ غَیْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُحُوشِ وَ أَصْنَافِ السِّبَاعِ مِنَ الْأُسْدِ وَ الضِّبَاعِ وَ الذِّئَابِ وَ النُّمُورِ وَ غَیْرِهَا وَ ضُرُوبِ الْهَوَامِّ وَ الْحَشَرَاتِ وَ دَوَابِّ الْأَرْضِ وَ كَذَلِكَ أَسْرَابُ الطَّیْرِ مِنَ الْغِرْبَانِ (۱)وَ الْقَطَا (۲)وَ الْإِوَزِّ (۳)وَ الْكَرَاكِی (۴)وَ الْحَمَامِ وَ سِبَاعِ الطَّیْرِ جَمِیعاً وَ كُلُّهَا لَا یُرَی مِنْهَا شَیْ ءٌ إِذَا

ص:۹۹

۱- جمع الغراب.

۲- جمع القطاه:طائر فی حجم الحمام.

۳- جمع الاوزّه:طائر مائیّ یقال له:الوزّه أیضا.

۴- جمع الکرکی:طائر کبیر أغبر اللون،طویل العنق و الرجلین،أبتر الذنب،قلیل اللحم، یأوی إلی الماء أحیانا.

مَاتَتْ إِلَّا الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَصِيدُهُ قَانِصٌ أَوْ يَفْتَرِسُهُ سَبُعٌ فَإِذَا أَحَسُّوا بِالْمَوْتِ كَمَنُوا (۱)فِی مَوَاضِعَ خَفِيَّةٍ فَيَمُوتُونَ فِيهَا وَ لَوْ لاَ ذَلِکَ لاَمْتَلَأَتِ الصَّحَارِی مِنْهَا حَتَّی تَفْسُدَ رَائِحَهُ الْهَوَاءِ وَ يُحْدَثُ الْأَمْرَاضُ وَ الْوَبَاءُ فَانْظُرْ إِلَی هَذَا الَّذِی يَخْلُصُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ عَمِلُوهُ بِالتَّمْثِيلِ الْأَوَّلِ الَّذِی مُثِّلَ لَهُمْ كَيْفَ جُعِلَ طَبْعاً وَ ادِّكَاراً فِی الْبَهَائِمِ وَ غَيْرِهَا لِيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ مَعَرَّهِ مَا يُحْدَثُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْفَسَادِ.

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل! در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده که در هنگام مردن جثّه خود را پنهان می کنند از مردم چنانچه مردم مرده های خود را پنهان می کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر اینها که هیچ یک به نظر نمی آید و اندک نیست که برای کمی پنهان باشد، بلکه اگر کسی گوید که از آدمی زیاده اند راست گفته.

نمی بینی در صحراها و کوه ها و گلّه های آهو و گوزن و گاو کوهی و بز وحشی و غیر اینها از وحشیان و اصناف درندگان از شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و غیر اینها. و انواع حشرات زیر زمین و روی زمین و فوج های پرندگان از کلاغ و کلنگ و کبوتر و اسفر و اردک و غاز و مرغان شکاری از جمیع اینها مرده و جیفه نمی یابی

ص:۹۹

مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده آن را هلاک کند.

هر یک از این حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند، در مواضع پنهان مخفی می شوند و در آنجا می میرند، اگر چنین نبود باید صحراها مملو از جیفه اینها می بود تا آن که هوا را متعفّن گرداند و طاعون ها و بیماری ها به سبب آن در میان مردم به هم رسد.

پس نظر کن که دفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم در قصّه کشتن قابیل، هابیل را و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند حق تعالی چگونه آن را طبیعی حیوانات گردانیده تا مردم از مفسده جیفه ایشان نجات یابند.

**[ترجمه]

توضیح

السرب بالكسر و السربه القطيع من الظباء و القطا و الخيل و نحوها و الجمع أسراب و المهاه البقره الوحشيه و الجمع مها و الوعل بالفتح و ككتف تيس الجبل و الجمع وعال و وعول و الأيل بضم الهمزه و كسرها و فتح الياء المشدده و كسيد الذكر من الأوعال و يقال هو الذی يسمی بالفارسيه گوزن و الجمع أياييل و القانص الصائد و خلص إليه وصل و المراد بالتمثيل ما ذكره الله تعالی فی قصه قابيل و المعره الأذی.

**[ترجمه]«السرب» و «السربه» دسته ای از حیواناتی چون کفتار و مرغ سنگخوار و اسب. جمع آن أسراب. «المهاه» گاو وحشی و جمع آن مها. «الوَعل» با فتحه و مانند کتف: آهوی کوهی. جمع آن وعال و وعول است. «الأيّل» با ضم و کسر همزه و نیز بر وزن سيّد: مذکر آهو است و گفته شده: همانی است که در فارسی به آن گوزن گویند. جمع آن أيائيل است. «القانص» شکارچی. «خلص اليه» رسید. و مراد از تمثیل آن چیزی است که خدا در قصه قابیل فرموده است. «المعرّه» اذیت.

**[ترجمه]

يا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي الْفَطَنِ الَّتِي جُعِلَتْ فِي الْبَهَائِمِ لِمَصْلَحَتِهَا بِالطَّبْعِ وَ الْخِلْقَهِ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ لِئَلَّا يَخْلُوَ مِنْ نِعَمِهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ لَا بِعَقْلٍ وَ رَوِيَّهٍ فَإِنَّ الْأُيَّلَ يَأْكُلُ الْحَيَّاتِ فَيَعْطَشُ عَطَشاً شَدِيداً فَيَمْتَنِعُ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ خَوْفاً مِنْ أَنْ يَدِبَّ السَّمُّ فِي جِسْمِهِ فَيَقْتُلَهُ وَ يَقِفُ عَلَى الْغَدِيرِ وَ هُوَ مَجْهُودٌ عَطَشاً فَيَعِجُّ عَجِيجاً عَالِياً وَ لَا يَشْرَبُ مِنْهُ وَ لَوْ شَرِبَ لَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَانْظُرْ إِلَى مَا جُعِلَ مِنْ طِبَاعِ هَذِهِ الْبَهِيمَهِ مِنْ تَحَمُّلِ الظَّمَاءِ الْغَالِبِ خَوْفاً مِنَ الْمَضَرَّهِ فِي الشُّرْبِ وَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَكَادُ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ الْمُمَيِّزُ يَضْبِطُهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ الثَّعْلَبَ إِذَا أَعْوَزَهُ الطُّعْمُ تَمَاوَتَ وَ نَفَخَ بَطْنَهُ حَتَّى يَحْسَبَهُ الطَّيْرُ مَيِّتاً فَإِذَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ لِتَنْهَشَهُ وَثَبَ عَلَيْهَا فَأَخَذَهَا فَمَنْ أَعَانَ الثَّعْلَبَ الْعَدِيمَ النُّطْقِ وَ الرَّوِيَّهِ بِهَذِهِ الْحِيلَهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ بِتَوْجِيهِ الرِّزْقِ لَهُ مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ الثَّعْلَبُ يَضْعُفُ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا يَقْوَى عَلَيْهِ السِّبَاعُ مِنْ مُسَاوَرَهِ الصَّيْدِ أُعِينَ بِالدَّهَاءِ (۲)وَ الْفِطْنَهِ وَ الِاحْتِيَالِ لِمَعَاشِهِ وَ الدُّلْفِينَ يَلْتَمِسُ صَيْدَ الطَّيْرِ فَيَكُونُ حِيلَتُهُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَأْخُذَ السَّمَكَ فَيَقْتُلَهُ وَ

۱- أي تواروا و اختفوا.

۲- الدهاء جوده الرأی و الحذق،المکر و الاحتیال.

يَشْرَحَهُ (١)حَتَّى يَطْفُوَ عَلَى الْمَاءِ يَكْمُنُ تَحْتَهُ وَ يُثَوِّرُ الْمَاءَ الَّذِي عَلَيْهِ حَتَّى لاَ يَتَبَيَّنَ شَخْصُهُ فَإِذَا وَقَعَ الطَّيْرُ عَلَى السَّمَكِ الطَّافِي وَثَبَ إِلَيْهَا فَاصْطَادَهَا فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْحِيلَهِ كَيْفَ جُعِلَتْ طَبْعاً فِي هَذِهِ الْبَهِيمَهِ لِبَعْضِ الْمَصْلَحَهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ خَبِّرْنِي يَا مَوْلاَيَ عَنِ التِّنِّينِ وَ السَّحَابِ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ السَّحَابَ كَالْمُوَكَّلِ بِهِ يَخْتَطِفُهُ حَيْثُمَا ثَقِفَهُ كَمَا يَخْتَطِفُ حَجَرُ الْمِغْنَاطِيسِ الْحَدِيدَ فَهُوَ لاَ يَطْلُعُ رَأْسَهُ فِي الْأَرْضِ خَوْفاً مِنَ السَّحَابِ وَ لاَ يَخْرُجُ إِلاَّ فِي الْقَيْظِ مَرَّهً إِذَا صَحَتِ السَّمَاءُ فَلَمْ يَكُنْ فِيهَا نُكْتَهٌ مِنْ غَيْمَهٍ قُلْتُ فَلِمَ وَكَّلَ السَّحَابَ بِالتِّنِّينِ يَرْصُدُهُ وَ يَخْتَطِفُهُ إِذَا وَجَدَهُ قَالَ لِيَدْفَعَ عَنِ النَّاسِ مَضَرَّتَهُ .

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل در زیرکی که حق تعالی در بهایم قرار داده برای مصلحت اینها بر آن مجعول گردانیده است آنها را به لطف شامل خود بدون عقلی و تفکری تا آن که هیچ مخلوق از خوان نعمت او بی بهره نباشد و هر آفریده به قدر قابلیت خود از خلقت خانه احسان او نصیبی وافر یابد چنانچه گوزن مار می خورد و بسیار تشنه می شود و خود را از آشامیدن جلوگیری می نماید برای آن که مبادا به واسطه خوردن آب سم در تمام جسدش سرایت بکند و او را بکشد لذا به غدیر آبی ممکن است برسد و از تشنگی ناله می کند اما آب نمی آشامد، چون اگر آشامید فوراً می میرد.

نگاه کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را مجبول گردانیده است بر آنکه صبر نماید بر چنین عطش غالبی از خوف مضرّت آن، و انسانی که در نهایت عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالباً منع نمی کند.

[حیله روباه]

و روباه وقتی که طعمه به دستش نیاید خود را به روش مرده می اندازد و شکمش را باد می کند به حیثیتی که مرغی که بر آن می گذرد گمان می کند که مرده است، پس به طمع آن که آن را بدرد و از گوشت او بخورد بر جثّه آن می نشیند، آنگاه روباه می جهد و آن را شکار می کند، پس خداوندی که او را محتاج به روزی گردانیده و آن را نطق و عقل نداده، طبع آن را برای تحصیل روزی بر این اصناف روباه بازی ها مجبول گردانیده، زیرا که روباه توانائی که سایر درندگان دارند در مغالبه و معارضه با شکار خود مانند شیر و ببر و پلنگ و امثال آنها ندارد، پس حکیم علیم به عوض آن توانائی، مزید فطنت و زیرکی به او ارزانی داشته که معاش خود را تحصیل تواند نمود.

[حیله دلفین برای شکار]

و دلفین که یکی از حیوانات دریائی است در میان آب چون خواهد که مرغی را شکار کند، ماهی را می کشد و

ص:۱۰۰

شکمش را می شکافد که بر روی آب بایستد و در زیر ماهی پنهان می شود و آب را حرکت می دهد که جثّه اش در آب نمایان نشود و چون مرغ از هوا می آید که ماهی مرده را شکار کند بر می جهد و مرغ را می گیرد، پس نظر کن که چگونه آن جانور ملهم شده است به چنین حیله برای مصلحت روزی خود. مفضّل گفت: خبر ده مرا ای مولای من! از افعی و ابر.

حضرت فرمود: كه ابر موكّل است به افعى كه هر جا آن را بيابد مى ربايد چنان كه سنگ مقناطيس آهن را مى ربايد، پس به اين سبب در فصولى كه ابر بسيار مى باشد، افعى سر از سوراخ بيرون نمى آورد، و در وسط تابستان كه ابر در آسمان نمى باشد، بيرون مى آيد.

مفضّل گفت: كه چرا ابر را موكّل به آن ساخته است؟ فرمود: براى آن كه دفع مضرّت آن از مردم بكند.

**[ترجمه]

بيان

قوله لاـ بعقل و رويه لعل المراد أن هذه الأمور من محض لطفه تعالى حيث يلهمهم ذلك لا بعقل و رويه و فى أكثر النسخ لا يعقل و مروته و هو تصحيف و المراد معلوم و الجهد الطاقه و المشقه أى أصابته مشقه عظيمه من العطش و العجيج الصياح و رفع الصوت و أعوزه الشىء أى احتاج إليه و التماوت إظهار الموت حيله و المساوره هى الوثوب على وجه الصيد و قال الفيروزآبادى :الدلفين بالضم دابّه بحريّه تنجى الغريق (۲)و قوله عليه السلام: يثور الماء أى يهيجه و يحركه و التنين حيّه عظيمه معروفه و ثقفه أى وجده و القيظ صميم الصيف من طلوع الثريا إلى طلوع سهيل و الصحو ذهاب الغيم.

**[ترجمه]«لابعقل و رويّه» شايد منظور آن است كه اين امور تنها لطف خداوند است كه به آنها بدون عقل و فكرى الهام نموده است. و در اكثر نسخه ها «لا يعقل و مروته» آمده كه تصحيف است و مراد، معلوم است. «الجهد» رنج و سختى يعنى رنج بزرگى به خاطر عطش به او رسيد. «العجيج»: فرياد و صدا را بلند كردن. «أعوزه الشىء»: بدان نيازمند شد. «التماوت»: از روى حيله خود را به مردم زدن. «المساوره»: پريدن به روى شكار. فيروزآبادى گفته: «الدُلفين»حيوانى دريايى است كه غريق را نجات مى دهد. «يثور الماء»: آب را به هيجان و حركت آورد. «التنين»: مارى بزرگ و معروف. «ثقفه»: او را يافت. «القيظ»: شدت تابستان از طلوع ثريا تا طلوع سهيل. «الصحو»: رفتن ابر.

مفضّل گفت: گفتم: اى مولاى من! وصف كردى از براى من از چهار پايان و غرايب خلقت ايشان آن مقدار كه كافى است براى كسى كه عبرت گيرد، مى خواهم وصف نمائى براى من غرايب خلق موران و مرغان را.

**[ترجمه]

المفضل

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ قَدْ وَصَفْتَ لِي مَوْلاَيَ مِنْ أَمْرِ الْبَهَائِمِ مَا فِيهِ مُعْتَبَرٌ لِمَنِ اعْتَبَرَ فَصِفْ لِيَ الذَّرَّةَ (۳)وَ النَّمْلَ وَ الطَّيْرَ فَقَالَ عليه السلام يَا مُفَضَّلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الذَّرَّةِ الْحَقِيرَةِ الصَّغِيرَةِ هَلْ تَجِدُ فِيهَا نَقْصاً عَمَّا فِيهِ صَلاَحُهَا

۱- أي يقطعه.

۲- و قيل:هو خنزير البحر،و هو دابه تنجی الغريق،و هو كثير بأواخر نيل مصر من جهه البحر الملح،لانه يقذف به البحر إلى النيل،و صفته كصفه الزقّ المنفوخ،و له رأس صغير جدا،و ليس فی دواب البحر ما له رئه سواه،فلذلک يسمع منه النفخ و النفس،و هو إذا ظفر بالغريق كان أقوى الأسباب فی نجاته،لانه لا يزال يدفعه إلى البر حتّى ينجيه،و لا يؤذی أحدا،و من طبعه الانس بالانسان و خاصّه بالصبيان.

۳- الذره:النحله الصغيره الحمراء.

فَمِنْ أَیْنَ هَذَا التَّقْدِیرُ وَ الصَّوَابُ فِی خَلْقِ الذَّرَّهِ إِلاَّ مِنَ التَّدْبِیرِ الْقَائِمِ فِی صَغِیرِ الْخَلْقِ وَ کَبِیرِهِ انْظُرْ إِلَی النَّمْلِ وَ احْتِشَادِهَا فِی جَمْعِ الْقُوتِ وَ إِعْدَادِهِ فَإِنَّکَ تَرَی الْجَمَاعَهَ مِنْهَا إِذَا نَقَلَتِ الْحَبَّ إِلَی زُبْیَتِهَا بِمَنْزِلَهِ جَمَاعَهٍ مِنَ النَّاسِ یَنْقُلُونَ الطَّعَامَ أَوْ غَیْرَهُ بَلْ لِلنَّمْلِ فِی ذَلِکَ مِنَ الْجِدِّ وَ التَّشْمِیرِ مَا لَیْسَ لِلنَّاسِ مِثْلُهُ أَ مَا تَرَاهُمْ یَتَعَاوَنُونَ عَلَی النَّقْلِ کَمَا یَتَعَاوَنُ النَّاسُ عَلَی الْعَمَلِ ثُمَّ یَعْمِدُونَ إِلَی الْحَبِّ فَیُقَطِّعُونَهُ قِطَعاً لِکَیْلاَ یَنْبُتَ فَیَفْسُدَ عَلَیْهِمْ (۱)فَإِنْ أَصَابَهُ نَدًی أَخْرَجُوهُ فَنَشَرُوهُ حَتَّی یَجِفَّ ثُمَّ لاَ یَتَّخِذُ النَّمْلُ الزُّبْیَهَ إِلاَّ فِی نشر [نَشَزٍ] مِنَ الْأَرْضِ کَیْ لاَ یُفِیضَ السَّیْلُ فَیُغْرِقَهَا (۲)فَکُلُّ هَذَا مِنْهُ بِلاَ عَقْلٍ وَ لاَ رَوِیَّهٍ بَلْ خِلْقَهٌ خُلِقَ عَلَیْهَا لِمَصْلَحَهٍ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْظُرْ إِلَی هَذَا الَّذِی یُقَالُ لَهُ اللَّیْثُ وَ تُسَمِّیهِ الْعَامَّهُ أَسَدَ الذُّبَابِ وَ مَا أُعْطِیَ مِنَ الْحِیلَهِ وَ الرِّفْقِ فِی مَعَاشِهِ فَإِنَّکَ تَرَاهُ حِینَ یُحِسُّ بِالذُّبَابِ قَدْ وَقَعَ قَرِیباً مِنْهُ تَرَکَهُ مَلِیّاً حَتَّی کَأَنَّهُ مَوَاتٌ لاَ حَرَاکَ بِهِ فَإِذَا رَأَی الذُّبَابَ قَدِ اطْمَأَنَّ وَ غَفَلَ عَنْهُ دَبَّ دَبِیباً دَقِیقاً (۳)حَتَّی یَکُونَ مِنْهُ بِحَیْثُ یَنَالُهُ وَثْبُهُ ثُمَّ یَثِبُ عَلَیْهِ فَیَأْخُذُهُ فَإِذَا أَخَذَهُ اشْتَمَلَ عَلَیْهِ بِجِسْمِهِ کُلِّهِ مَخَافَهَ أَنْ یَنْجُوَ مِنْهُ فَلاَ یَزَالُ قَابِضاً عَلَیْهِ حَتَّی یُحِسَّ بِأَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ وَ اسْتَرْخَی ثُمَّ یُقْبِلُ عَلَیْهِ فَیَفْتَرِسُهُ وَ یَحْیَا بِذَلِکَ مِنْهُ فَأَمَّا الْعَنْکَبُوتُ فَإِنَّهُ یَنْسِجُ ذَلِکَ النَّسْجَ فَیَتَّخِذُهُ شَرَکاً وَ مَصْیَدَهً لِلذُّبَابِ ثُمَّ یَکْمُنُ فِی جَوْفِهِ فَإِذَا نَشِبَ فِیهِ الذُّبَابُ (۴)أَجَالَ عَلَیْهِ یَلْدَغُهُ سَاعَهً بَعْدَ سَاعَهٍ فَیَعِیشُ بِذَلِکَ مِنْهُ فَکَذَلِکَ یُحْکَی صَیْدُ الْکِلاَبِ وَ الْفُهُودِ وَ هَکَذَا یُحْکَی صَیْدُ الْأَشْرَاکِ وَ الْحَبَائِلِ

ص:۱۰۲

۱- و یقطع الکفره و یقسمها أرباعا،لما الهم من أن کل نصف منها ینبت.

۲- قال الدمیری:یحفر قریته بقوائمه و هی ست،فإذا حفرها جعل فیها تعاریج،لئلا یجری إلیها ماء المطر،و ربما اتخذ قریه فوق قریه بسبب ذلک،و انما یفعل ذلک خوفا علی ما یدخره من البلل،و من عجائبه اتخاذ القریه تحت الأرض،و فیها منازل و دهالیز و غرف و طبقات معلقه، یملؤها حبوبا و ذخائر للشتاء.

۳- و فی نسخه:دب دبیبا رقیقا.

۴- أی وقع فیه.

فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدُّوَيْبَّهِ الضَّعِيفَهِ كَيْفَ جُعِلَ فِی طَبْعِهَا مَا لاَ يَبْلُغُهُ الْإِنْسَانُ إِلاَّ بِالْحِيلَهِ وَ اسْتِعْمَالِ الْآلاَتِ فِيهَا فَلاَ تَزْدَرِ بِالشَّیْءِ إِذَا كَانَتِ الْعِبْرَهُ فِيهِ وَاضِحَهً كَالذَّرَّهِ وَ النَّمْلَهِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ فَإِنَّ الْمَعْنَی النَّفِيسَ قَدْ يُمَثَّلُ بِالشَّیْءِ الْحَقِيرِ فَلاَ يَضَعُ مِنْهُ ذَلِکَ كَمَا لاَ يَضَعُ مِنَ الدِّينَارِ وَ هُوَ مِنْ ذَهَبٍ أَنْ يُوزَنَ بِمِثْقَالٍ مِنْ حَدِيدٍ .

**[ترجمه]حضرت فرمود كه، ای مفضّل! تأمل نما در روی «مورچه» صغير حقير آيا در آن نقصی می يابی از آن كه صلاح آن حيوان در آن است،

ص:۱۰۱

پس از كجاست اين حسن تقدير و لطف تصوير در آفريدن مور حقير مگر از تدبير مدبّری كه مساوی است در قدرت او صغير و كبير و جليل و حقير.

نظر كن به سوی «موران» و جمعيتی كه می كنند در جمع كردن و مهيّا كردن قوت خود كه گروهی از آنها متّفق شوند برای نقل كردن دانه ها به خانه های خود چنان چه جمعی از مردم متفق شوند در نقل طعام يا غير آن، بلكه جدّ و اهتمامی كه موران در اين امر می نمايند زياده از آدميان است، نمی بينی كه چگونه ياری يكديگر می نمايند در نقل دانه به سوراخها چنانچه آدميان در كارها معاونت يكديگر می نمايند، پس دانه ها را به دو نيم می كنند كه نرويد و ضايع نشود و چون رطوبتی در آنها به هم رسيد يا آبی در سوراخ آنها داخل شد، دانه ها را بيرون می آورند و به آفتاب می ريزند تا خشک شود و باز سوراخهای خود را در زمين های بلند می سازند كه محل عبور سيل نباشد كه غرق شوند! اينها همه بدون عقل و تفكّر از ايشان به عمل می آيد به الهام خالقی كه ايشان را آفريده و به مصالح خود راهنمايی نموده و از محض لطف كامل و مرحمت شامل.

[كيفيت حيله شير مگس]

نظر كن به سوی جانوری كه آن را «ليث» می نامند و عامه مردم «اسد الذباب» می گويند يعنی شير مگس و ببين كه حق جلّ و علا چه مقدار حيله و تدبير معاش به او داده، هر گاه احساس می نمايد كه مگس نزديک او نشست آن را مدتی مهلت می دهد و خود را مرده به آن می نمايد و حركت نمی كند تا آنكه دانست كه مگس مطمئن شد و از آن غافل گرديد، حركت هموارى می كند كه مگس خبر نيابد و چون به جايی رسيد كه به يک جستن آن را تواند گرفت بر می جهد و آن را می گيرد، و چون گرفت آن را به تمام پاهای خود نگاه می دارد كه مبادا از آن نجات يابد و پيوسته آن را چنين دارد تا هنگامی كه احساس نمايد كه ضعيف و سست شده آنگاه او را از هم می درد و طعمه خود می گرداند.

[عنكبوت و حيله اش]

و اما «عنكبوت» آن خانه كه می تند، دامی است كه برای شكار مگس می سازد و در ميانش پنهان می گردد و چون مگس در آن دام بند شد به نزديک آن می رود و ساعت به ساعت آن را می گزد و به همان زندگی می كند. و شكار كردن شير مگس، شكار كردن سگ شكاری و يوز است. و شكار كردن عنكبوت شكار كردن به دام است. و جمعی كه به تله و دام

شکار می کنند همین تدبیرها که عنکبوت و سایر حیوانات به کار می برند در شکار جانوران می کنند.

ص:۱۰۲

پس نظر کن به سوی اینجانور ضعیف مانند اسد الذباب و عنکبوت چگونه مدبّر علیم در طبع آنها حیله برای شکار کردن و تحصیل روزی خود نمودن قرار داده که آدمی بدون حیله ها و به کار بردن آلت ها به آن نتوان رسید. و حقیر مشمار چیزی را که به آن عبرت توان گرفت در امور عظیمه مانند مور حقیر و اشباه آن. زیرا که بسیار است که تمثیل می نمایند معنی نفیس را به چیزی حقیر و به این تمثیل نقصی در آن معنی نفیس به هم نمی رسد، چنانچه اگر طلا و نقره را در میزان با سنگ و آهن بسنجند سبب نقص آنها نمی گردد.

**[ترجمه]

بیان

الاحتشاد الاجتماع و الزبیه بالضم الحفره و النشر بالفتح و بالتحریک المکان المرتفع و قال الجوهری :اللیث الأسد و ضرب من العناکب یصطاد الذباب بالوثب انتهی و الموات بالفتح ما لا روح فیه و یقال ما به حراک کسحاب أی حرکه و الشرک بالتحریک حباله الصائد و یقال أحال علیه بالسوط یضربه أی أقبل قوله علیه السلام: فکذلک أی کفعل اللیث و قوله هکذا أی کالعنکبوت و الازدراء الاحتقار قوله علیه السلام: فلا یضع منه أی لا ینقص من قدر المعنی النفیس تمثیله بالشیء الحقیر قال الفیروزآبادی وضع عنه حط من قدره.

**[ترجمه]«الاحتشاد»: اجتماع. «الزُبیه»: سوراخ. «النشر»: مکان مرتفع. جوهری گفته: «اللیث»: شیر و گونه ای از عنکبوت که با پرش مگسها را شکار می کند. «الموات»: آنچه روح ندارد. «ما به حِراک»: حرکت ندارد. «الشَرَک»: دام شکارچی. «أحال علیه السوط یضربه»: شروع به زدن کرد. «فکذلک» یعنی مانند لیث. «هکذا» یعنی مانند عنکبوت. «الإزدراء»: کوچک شمردن. «فلا یضع منه» یعنی از ارزش معنای با ارزش به دلیل تمثیلش به چیز حقیر کم نمی شود. فیروزآبادی گفته: «وضع عنه»: از ارزشش کاست.

**[ترجمه]

تَأَمَّلْ یَا مُفَضَّلُ

جِسْمَ الطَّائِرِ وَ خِلْقَتَهُ فَإِنَّهُ حِینَ قُدِّرَ أَنْ یَکُونَ طَائِراً فِی الْجَوِّ خُفِّفَ جِسْمُهُ وَ أُدْمِجَ خَلْقُهُ فَاقْتَصَرَ بِهِ مِنَ الْقَوَائِمِ الْأَرْبَعِ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ مِنَ الْأَصَابِعِ الْخَمْسِ عَلَی أَرْبَعٍ وَ مِنْ مَنْفَذَیْنِ لِلزِّبْلِ وَ الْبَوْلِ عَلَی وَاحِدٍ یَجْمَعُهُمَا ثُمَّ خُلِقَ ذَا جُؤْجُؤٍ مُحَدَّدٍ لِیَسْهُلَ عَلَیْهِ أَنْ یَخْرِقَ الْهَوَاءَ کَیْفَ مَا أَخَذَ فِیهِ کَمَا جُعِلَ السَّفِینَهُ بِهَذِهِ الْهَیْئَهِ لِتَشُقَّ الْمَاءَ وَ تَنْفُذَ فِیهِ وَ جُعِلَ فِی جَنَاحَیْهِ وَ ذَنَبِهِ رِیشَاتٌ طِوَالٌ مِتَانٌ لِیَنْهَضَ بِهَا لِلطَّیَرَانِ وَ کُسِیَ کُلُّهُ الرِّیشَ لِیُدَاخِلَهُ الْهَوَاءُ فَیُقِلَّهُ وَ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ یَکُونَ طُعْمُهُ الْحَبَّ وَ اللَّحْمَ یَبْلَعُهُ بَلْعاً بِلَا مَضْغٍ نُقِصَ مِنْ خَلْقِهِ الْأَسْنَانُ وَ خُلِقَ لَهُ مِنْقَارٌ صُلْبٌ جَاسٍ یَتَنَاوَلُ بِهِ طُعْمَهُ فَلَا ینسجح (یَنْسَحِجُ) مِنْ لَقْطِ الْحَبِّ وَ لَا یَتَقَصَّفُ مِنْ نَهْشِ اللَّحْمِ وَ لَمَّا عَدِمَ

الْأَسْنَانَ وَ صَارَ يَزْدَرِدُ الْحَبَّ (۱)صَحِيحاً وَ اللَّحْمَ غَرِيضاً أَعِينَ بِفَضْلِ حَرَارَةٍ فِي الْجَوْفِ تَطْحَنُ لَهُ الطَّعْمَ طَحْناً يَسْتَغْنِي بِهِ عَنِ الْمَضْغِ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّ عَجَمَ الْعِنَبِ وَ غَيْرِهِ يَخْرُجُ مِنْ أَجْوَافِ الْإِنْسِ صَحِيحاً وَ يُطْحَنُ فِي أَجْوَافِ الطَّيْرِ لاَ يُرَى لَهُ أَثَرٌ ثُمَّ جُعِلَ مِمَّا يَبِيضُ بَيْضاً وَ لاَ يَلِدُ وِلاَدَةً لِكَيْلاَ يَثْقُلَ عَنِ الطَّيَرَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَتِ الْفِرَاخُ فِي جَوْفِهِ تَمْكُثُ حَتَّى تَسْتَحْكِمَ لَأَثْقَلَتْهُ وَ عَاقَتْهُ عَنِ النُّهُوضِ

ص:۱۰۳

۱- أی يبتلعه و يسرع.

وَ الطَّيَرَانِ فَجُعِلَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ مُشَاكِلاً لِلْأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ صَارَ الطَّائِرُ السَّائِحُ فِي هَذَا الْجَوِّ يَقْعُدُ عَلَى بَيْضِهِ فَيَحْضُنُهُ أُسْبُوعاً وَ بَعْضُهَا أُسْبُوعَيْنِ وَ بَعْضُهَا ثَلاَثَةَ أَسَابِيعَ حَتَّى يَخْرُجَ الْفَرْخُ مِنَ الْبَيْضَهِ ثُمَّ يُقْبِلُ عَلَيْهِ فَيَزُقُّهُ الرِّيحَ لِتَتَّسِعَ حَوْصَلَتُهُ لِلْغِذَاءِ ثُمَّ يُرَبِّيهِ وَ يُغَذِّيهِ بِمَا يَعِيشُ بِهِ فَمَنْ كَلَّفَهُ أَنْ يَلْقُطَ الطُّعْمَ وَ يَسْتَخْرِجَهُ بَعْدَ أَنْ يَسْتَقِرَّ فِي حَوْصَلَتِهِ وَ يَغْذُو بِهِ فِرَاخَهُ وَ لِأَيِّ مَعْنًى يَحْتَمِلُ هَذِهِ الْمَشَقَّهَ وَ لَيْسَ بِذِي رَوِيَّهٍ وَ لاَ تَفَكُّرٍ وَ لاَ يَأْمُلُ فِي فِرَاخِهِ مَا يَأْمُلُ الْإِنْسَانُ فِي وَلَدِهِ مِنَ الْعِزِّ وَ الرِّفْدِ (۱)وَ بَقَاءِ الذِّكْرِ فَهَذَا هُوَ فِعْلٌ (۲)يَشْهَدُ بِأَنَّهُ مَعْطُوفٌ عَلَى فِرَاخِهِ لِعِلَّهٍ لاَ يَعْرِفُهَا وَ لاَ يُفَكِّرُ فِيهَا وَ هِيَ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ انْظُرْ إِلَى الدَّجَاجَهِ كَيْفَ تُهَيَّجُ لِحِضْنِ الْبَيْضِ وَ التَّفْرِيخِ وَ لَيْسَ لَهَا بَيْضٌ مُجْتَمَعٌ وَ لاَ وَكْرٌ (۳)مُوَطًّأٌ بَلْ تَنْبَعِثُ وَ تَنْتَفِخُ وَ تُقَوْقِي وَ تَمْتَنِعُ مِنَ الطُّعْمِ حَتَّى يُجْمَعَ لَهَا الْبَيْضُ فَتَحْضُنُهُ وَ تُفْرِخُ فَلِمَ كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا إِلاَّ لِإِقَامَهِ النَّسْلِ وَ مَنْ أَخَذَهَا بِإِقَامَهِ النَّسْلِ وَ لاَ رَوِيَّهَ وَ لاَ تَفَكُّرَ لَوْ لاَ أَنَّهَا مَجْبُولَهٌ عَلَى ذَلِكَ اعْتَبِرْ بِخَلْقِ الْبَيْضَهِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْمُحِّ الْأَصْفَرِ الْخَاثِرِ وَ الْمَاءِ الْأَبْيَضِ الرَّقِيقِ فَبَعْضُهُ لِيَنْتَشِرَ مِنْهُ الْفَرْخُ وَ بَعْضُهُ لِيُغَذَّى بِهِ (۴)إِلَى أَنْ تَنْقَابَ عَنْهُ الْبَيْضَهُ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ نُشُوءُ الْفَرْخِ فِي تِلْكَ الْقِشْرَهِ الْمُسْتَحْصَنَهِ الَّتِي لاَ مَسَاغَ لِشَيْءٍ إِلَيْهَا لَجُعِلَ مَعَهُ فِي جَوْفِهَا مِنَ الْغِذَاءِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهَا كَمَنْ يُحْبَسُ فِي حَبْسٍ حَصِينٍ لاَ يُوصَلُ إِلَى مَنْ فِيهِ فَيُجْعَلُ مَعَهُ مِنَ الْقُوتِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهُ فَكِّرْ فِي حَوْصَلَهِ الطَّائِرِ وَ مَا قُدِّرَ لَهُ فَإِنَّ مَسْلَكَ الطُّعْمِ إِلَى الْقَانِصَهِ (۵)ضَيِّقٌ لاَ يَنْفُذُ فِيهِ الطَّعَامُ إِلاَّ قَلِيلاً قَلِيلاً فَلَوْ كَانَ الطَّائِرُ لاَ يَلْقُطُ حَبَّهً ثَانِيَهً حَتَّى تَصِلَ الْأُولَى إِلَى الْقَانِصَهِ لَطَالَ عَلَيْهِ وَ مَتَى كَانَ يَسْتَوْفِي طُعْمَهُ فَإِنَّمَا يَخْتَلِسُهُ اخْتِلاَساً لِشِدَّهِ الْحَذَرِ

۱- الرفد:النصيب،المعاونه.

۲- و في نسخه:فهذا من فعله يشهد بأنّه معطوف على فراخه.

۳- الوكر-بفتح الواو و سكون الكاف-:عش الطائر.

۴- و في نسخه:ليغتذى به.

۵- القانصه للطير:كالمعده للإنسان.

فَجُعِلَتِ الْحَوْصَلَةُ كَالْمِخْلَاةِ الْمُعَلَّقَةِ أَمَامَهُ لِيُوعِيَ فِيهَا مَا أَدْرَكَ مِنَ الطَّعْمِ بِسُرْعَةٍ ثُمَّ تُنْفِذُهُ إِلَى الْقَانِصَةِ عَلَى مَهْلٍ وَ فِي الْحَوْصَلَةِ أَيْضاً خَلَّةٌ أُخْرَى فَإِنَّ مِنَ الطَّائِرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَزُقَّ فِرَاخَهُ فَيَكُونُ رَدُّهُ لِلطُّعْمِ مِنْ قُرْبٍ أَسْهَلَ عَلَيْهِ.

**[ترجمه]پس حضرت فرمود: تأمل کن ای مفضّل! در جسم پرنـدگان و خلقت ایشان، زیرا که چون حق تعالی مقدّر فرموده که در هوا پرواز کنـد، جسـمش را سبک آفریـده و خلقش را منـدرج و در هم گردانیـده و از چهـار پـا که در سـایر حیوانات آفریـده و در آن دو پـا اکتفا نموده و از پنـج انگشت، به آن چهار داده و برای دفع بول و سـرگین هر دو یک سوراخ برای وی مقرر گردانیـده و سـینه اش را باریک و تنـد گردانیده که هوا را به آسانی بشـکافد به هیئتی که سـینه کشتی را می سازند برای شکافتن آب. و در بال و دمش پرهای دراز محکم آفریـده که آلت پرواز وی باشـد. و جمیع بدنش را لباس پر پوشانده که هوا در میان آنها داخل شود و در هوا بایستد. و چون مقرّر فرموده که طعمه خود را از دانه یا گوشت بر گیرد که بدون خائیدن فرو برد دنـدان برای آن نیافریده و به جای آن منقار صـلب خشـکی به او عطا فرموده که طعمه خود را به آن بگیرد و از چیدن دانه پـاره نشود و از دریـدن گوشت نشـکند. و چون دنـدان به آن نـداده و دانه را درست و گوشت را خـام می خورد آن را اعانت نموده به حرارت زیادی که در انـدرون آن قرار داده که طعمه را بدون خائیدن و پختن در اندک زمانی می گدازد چنانچه می بینی که دانه انگور و غیر آن از جوف آدمی درست بیرون می رود و در جوف مرغان چنان مضمحل می گردد که اثری از آن نمی ماند.

[سبب بر آمدن طیور از تخم]

و بـاز چنـان مقرر فرموده که تخم گذارنـد و از تخم جوجه بر آورنـد و به روش سـایر حیوانات فرزنـد نمی زاینـد زیرا که اگر فرزند در جوف آنها بماند تا مستحکم گردد، هر آینه آنها را سنگین کند از پرواز کردن و برخاستن مانع گردد،

ص:۱۰۳

پس هر جزوی از اجزای خلقت مرغ را مناسب و مشابه امری گردانیده که مقدّر شده که بر این حالت باشد.

و باز تأمل کن در آن که مرغی که پیوسـته در هوا پرواز و شنا می کند، برای مصلحت فرزند به هم رسانیدن بر روی تخم خود یـک هفته و بعضـی دو هفته و بعضـی سه هفته می نشـینند. و تخم هـا را در زیر بال خود می گیرد تا جوجه بر می آورد، چون جوجه از تخم بیرون آمد، باد در دهان جوجه می دهد تا چینه دانش گشاده گردد برای غذا، و غذای او را تحصیل می نماید و در گلوی آن می ریزد که به آن تربیت می یابـد و زنـدگانی کند، پس کی تکلیف کرده است آن جانور را که دانه را بر چینند و در چینه دان خود جمع کنـد و بعد از آن برای غذای فرزند خود برگرداند؟ و برای چه متحمّل این مشـقت می گردد؟ و حال این که صـاحب رویت و تفکّر نیست و در جـوجه خود امیـد نفعی که آدمی در فرزنـد خود می دارد از اعـانت و عزّت و بـاقی مانـدن نـام او در روزگار نـدارد، پس معلوم می شود که خداونـدی که او را آفریـده، در طبع آن میل به هم رسانیـدن و تربیت کردن جوجه قرار داده و آن را مجبول بر این امور گردانیـده بی علـتی که خود دانـد و بـدون تفکری که در عـاقبت آن نمـاید برای آن که نسلش باقی ماند و نوعش برطرف نشود و اینها همه از لطف خداوند حکیم است.

نظر کن به سوی ماکیـان که چگونه مست می شونـد و به هیجان می آینـد برای گرد آوری تخم و جوجه بر آوردن و حال آن که تخم جمع شده و آشیان مهیّائی برای خود ندارند، بلکه بر انگیخته می شود و باد می کند و فریاد می کند و چیزی

نمی خورد تـا آن که صـاحبش به ناچـار برای آن تخم جمع می کنـد و آن را در زیر بال خود می گیرد و جوجه بر می آورد، پس حکیـم علیـم ایـن حـالت را در آن قرار داده برای آن که نسـلش بـاقی بمانـد و آن را بی تفکّر و رویت بر این امر مجبـول گردانیده.

اعتبار بگیر با آفریدن تخم مرغ و آب غلیظ زرد و آب رقیق سـفید که در میان آن آفریده، بعضـی را برای آن که جوجه از آن به هم رسد، و بعضی برای آن که غذای آن جوجه باشد تا هنگامی که از تخم مرغ بیرون آید.

تأمل کن که چون باید جوجه در میان پوست محکمی تربیت یابد که راهی نباشد برای دخول چیزی در آن برای غذای آن در آن مـدت، در میان تخم چیزی آفریـده که تا هنگام بیرون آمـدن، غـذای آن باشد مانند کسـی که او را در قلعه حصـین حبس کننـد که از بیرون چیزی نتوان به انـدرون قلعه فرسـتاد بایـد که از آذوقه آنقدر در آن قلعه تهیه کنند تا موقع بیرون آمدن او را کافی باشد.

[چینه دان مرغان و منافع آن]

تفکّر کن در چینه دان مرغان و آنچه مقدّر ساخته است برای ایشان، زیرا که مسلک طعام به سوی چینه دان تنگ است و طعام در آن نفوذ نمی نماید مگر کم کم اگر مرغ حبه دوّم را نمی خورد تا حبّه اول به سنگدان برسد، هر آینه به طول می انجامید و کجـا می تـوانست استیفـاء طعمه خـود بکنـد و حـال آن که به تعجیـل می ربایـد دانه خـود را برای شـدت حـذری که دارد از شکارکنان آدمیان و درندگان حیوان،

ص:۱۰۴

پس چینه دان آن را برای آنماننـد توبره گردانیـده که در پیش آن آویخته که جا دهـد در آن هر طعمه ای که یابـد و هر دانه که به دسـتش آیـد در نهایت سـرعت، پس به تدریـج و تأنی آن دانه ها را به سـندان که به مثابه معـده وی است داخل کنـد تا هضم یابد و جزو بدنش شود.

و در چینه دان منفعت دیگر هست و آن منفعت آن است که بعضـی از مرغان محتاج می شوند به آن که طعام از دهان خود به دهان جوجه خود بریزند و از چینه دان طعام را برگردانیدن آسانتر است از آن که از سنگدان برگردانند.

**[ترجمه]

توضیح

أقلّه أی حمله و رفعه و جسا کدعا صـلب و یبس و یقال سـحجت جلده فانسحج أی قشرته فانقشر و التقصّف التکسّر و الغریض

الطریّ أی غیر مطبوخ و العجم بالتحریک النوی و حضن الطائر بیضته یحضنه إذا ضمّه إلی نفسه تحت جناحه و زقّ الطائر فرخه یزقّه أی أطعمه بفیه و تقوقی أی تصیح و المحّ بضم المیم و الحاء المهمله صفره البیض و فی بعض النسخ بالخاء المعجمه و قال الأصمعی أخثرت الزبد ترکته خاثرا و ذلک إذا لم تذبه و تنقاب أی تنفلق.

**[ترجمه]«أقلّه»: آن را برداشت و حمل کرد. «جسا»: سفت و خشک شد. «سحجت جلده فاسنحج»: پوستش را کندم پس پوست کنده شد. «التقصّف»:

شکستن. «الغریض الطریّ»: خام. «العَجَم»: هسته. «حضن الطائر بیضه یحضنه»: پرنده تخمش را زیر بالش به خود چسباند. «رزق الطائر فرخه یزّقه»: با دهانش به او غذا داد. «تقوقی»: فریاد می زند. «المحّ»: زردی تخم. و در بعضی نسخه ها با خاء آمده. اصمعی گفته: «اخثرت الزبد» آن را در حالت جامد رها کردم و ذوبش نکردم. «تنقاب» شکافت.

**[ترجمه]

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ

فَقُلْتُ یَا مَوْلاَیَ إِنَّ قَوْماً مِنَ الْمُعَطِّلَهِ یَزْعُمُونَ أَنَّ اخْتِلاَفَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَشْکَالِ فِی الطَّیْرِ إِنَّمَا یَکُونُ مِنْ قِبَلِ امْتِزَاجِ الْأَخْلاَطِ وَ اخْتِلاَفِ مَقَادِیرِهَا بِالْمَرَجِ وَ الْإِهْمَالِ فَقَالَ یَا مُفَضَّلُ هَذَا الْوَشْیُ الَّذِی تَرَاهُ فِی الطَّوَاوِیسِ وَ الدُّرَّاجِ وَ التَّدَارِجِ (۱)عَلَی اسْتِوَاءٍ وَ مُقَابَلَهٍ کَنَحْوِ مَا یَخُطُّ بِالْأَقْلاَمِ کَیْفَ یَأْتِی بِهِ الاِمْتِزَاجُ الْمُهْمَلُ عَلَی شَکْلٍ وَاحِدٍ لاَ یَخْتَلِفُ وَ لَوْ کَانَ بِالْإِهْمَالِ لَعَدِمَ الاِسْتِوَاءَ وَ لَکَانَ مُخْتَلِفاً تَأَمَّلْ رِیشَ الطَّیْرِ کَیْفَ هُوَ فَإِنَّکَ تَرَاهُ مَنْسُوجاً کَنَسْجِ الثَّوْبِ مِنْ سُلُوکٍ دِقَاقٍ قَدْ أُلِّفَ بَعْضُهُ إِلَی بَعْضٍ کَتَأْلِیفِ الْخَیْطِ إِلَی الْخَیْطِ وَ الشَّعْرَهِ إِلَی الشَّعْرَهِ ثُمَّ تَرَی ذَلِکَ النَّسْجَ إِذَا مَدَدْتَهُ یَنْفَتِحُ قَلِیلاً وَ لاَ یَنْشَقُّ لِتُدَاخِلَهُ الرِّیحُ فَیَقِلَّ الطَّائِرُ إِذَا طَارَ وَ تَرَی فِی وَسَطِ الرِّیشَهِ عَمُوداً غَلِیظاً مَتِیناً قَدْ نُسِجَ عَلَیْهِ الَّذِی هُوَ مِثْلُ الشَّعْرِ لِیُمْسِکَهُ بِصَلاَبَتِهِ وَ هُوَ الْقَصَبَهُ الَّتِی هُوَ فِی وَسَطِ الرِّیشَهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِکَ أَجْوَفُ لِیَخِفَّ عَلَی الطَّائِرِ وَ لاَ یَعُوقَهُ عَنِ الطَّیَرَانِ .

۱- قال الدمیری:التدرج کحبرج:طائر کالدرّاج یغرد فی البساتین بأصوات طیبه،یسمن عند صفاء الهواء و هبوب الشمال،و یهزل عند کدورته و هبوب الجنوب،یتخذ داره فی التراب اللین، و یضع البیض فیها لئلا یتعرض للآفات.و قال ابن زهر:هو طائر ملیح یکون بأرض خراسان و غیرها من بلاد فارس.

**[ترجمه]مفضّل گفت: گفتم که بعضی از ملاحده که عالم را بی مدبّری می دانند گمان می کنند که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت امتزاج اخلاط بدن است و اختلاف مقادیر بدون مقدّر قدیر صورت می گیرد.

[رنگ آمیزی پرهای مرغان]

حضرت فرمود: که ای مفضّل! این رنگ آمیزی های گوناگون که در پر و بال طاوس و درّاج ملاحظه می نمائی، با استوای اشکال و تقابل نظایر که نقّاشان بی نظیر از کشیدن شبیه آن به قلم تصویر و پرگار تقدیر به عجز و تقصیر معترفند چگونه از طبع بی شعور و امتزاج اخلاط بدون تقدیر مقدّر کلّ مقدور به ظهور می آید؟ تَعالَی اللَّهُ عَمَّا یقول الملحدون علّوا کبیراً.

[ساختمان پرهای طیور]

تأمل کن پرهای مرغ را، چگونه به هم بافته و مانند جامه های رشته و مو با هم تألیف یافته و به آن نحو در هم نشسته که چون می کشی اندک اندک گشوده می شود و از هم جدا نمی شود تا آن که باد در میان آنها داخل شود و در هنگام پرواز آن را در میان هوا نگاه دارد و می بینی در میان پر عمود غلیظ متینی مقرّر ساخته و اطراف آن را به پرها بافته تا آن که به صلابتی که دارد آنها را راست بدارد و باز آن عمود را مجوّف گردانیده که بر طایر سنگین نباشد و او را مانع از پرواز نگردد.

ص:۱۰۵

**[ترجمه]

بیان

المرج بالتحریک الفساد و الاضطراب و الاختلاط و فی بعض النسخ بالزای المعجمه و الأول أظهر و الوشی نقش الثوب و یکون من کل لون و السلوک جمع السلک و هو جمع السلکه بالکسر الخیط یخاط بها.

**[ترجمه]«المَرَج» فساد و اضطراب و اختلاط. در بعضی نسخه ها با زاء آمده ولی اولی ظاهرتر است. «الوشی» نقش لباس و از هر رنگی می باشد. «السلوک» جمع «السلک» و آن جمع «السلکه» به معنای نخ خیاطی است.

**[ترجمه]

هَلْ رَأَیْتَ یَا مُفَضَّلُ

هَذَا الطَّائِرَ الطَّوِیلَ السَّاقَیْنِ وَ عَرَفْتَ مَا لَهُ مِنَ الْمَنْفَعَهِ فِی طُولِ سَاقَیْهِ فَإِنَّهُ أَكْثَرُ ذَلِكَ فِی ضَحْضَاحٍ مِنَ الْمَاءِ فَتَرَاهُ بِسَاقَیْنِ طَوِیلَیْنِ كَأَنَّهُ رَبِیئَهٌ فَوْقَ مَرْقَبٍ وَ هُوَ یَتَأَمَّلُ مَا یَدِبُّ فِی الْمَاءِ فَإِذَا رَأَی شَیْئاً مِمَّا یَتَقَوَّتُ بِهِ خَطَا خُطُوَاتٍ رَقِیقاً (۱)حَتَّی یَتَنَاوَلَهُ وَ لَوْ كَانَ قَصِیرَ السَّاقَیْنِ وَ كَانَ یَخْطُو نَحْوَ الصَّیْدِ لِیَأْخُذَهُ یُصِیبُ بَطْنُهُ الْمَاءَ فَیَثُورُ وَ یُذْعَرُ مِنْهُ فَیَتَفَرَّقُ عَنْهُ فَخُلِقَ لَهُ ذَلِكَ الْعَمُودَانِ لِیُدْرِكَ بِهِمَا حَاجَتَهُ وَ لَا یَفْسُدَ عَلَیْهِ مَطْلَبُهُ تَأَمَّلْ ضُرُوبَ التَّدْبِیرِ فِی خَلْقِ الطَّائِرِ فَإِنَّكَ تَجِدُ كُلَّ طَائِرٍ طَوِیلِ السَّاقَیْنِ طَوِیلَ الْعُنُقِ وَ ذَلِكَ

لِیَتَمَکَّنَ مِنْ تَنَاوُلِ طُعْمِهِ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَوْ کَانَ طَوِیلَ السَّاقَیْنِ قَصِیرَ الْعُنُقِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ یَتَنَاوَلَ شَیْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ رُبَّمَا أُعِینَ مَعَ طُولِ الْعُنُقِ (۲)بِطُولِ الْمَنَاقِیرِ لِیَزْدَادَ الْأَمْرُ عَلَیْهِ سُهُولَهً لَهُ وَ إِمْکَاناً أَ فَلَا تَرَی أَنَّکَ لَا تُفَتِّشُ شَیْئاً مِنَ الْخِلْقَهِ إِلَّا وَجَدْتَهُ عَلَی غَایَهِ الصَّوَابِ وَ الْحِکْمَهِ.

**[ترجمه]ای مفضّل! آیا دیده ای آن مرغ را که پاهای دراز دارد و می دانی چه منفعت در پاهای دراز آن هست؟ نفعش آن است که اکثر اوقات در میان آب می باشد و تن آن بر روی آن پاهای دراز مانند دیده بانی است که بر بلندی ایستاده باشد و در کمین گاه جانوران آب است، هر گاه جانوری را دید که طعمه او می تواند شد آهسته آهسته گام بر می دارد تا آن را برباید. اگر پاهایش کوتاه می بود هر گاه به جانب شکار خود روان می شد شکمش به آب می رسید و آن را به حرکت می آورد و شکار آن رم می کرد، پس این دو پای بلند را به او داده که به حاجت خود رسد و مطلبش فاسد نگردد.

تأمل کن انواع تدبیر حکیم قدیر را در خلق مرغان به درستی که هر مرغ که پایش بلند است گردنش دراز است برای آن که طعمه خود را از زمین تواند گرفت اگر پایش بلند و گردنش کوتاه می بود، نمی توانست چیزی از زمین به سهولت بردارد و گاه هست که او را با گردن دراز و منقار بلند اعانت کرده که بر او کار آسانتر باشد، پس هر جزو از اجزای خلقت را که در آن تأمل می نمایی در نهایت صواب و حکمت می یابی.

**[ترجمه]

توضیح

ماء ضحضاح أی قریب القعر و الربیئه بالهمز العین و الطلیعه الذی ینظر للقوم لئلا یدهمهم عدو و لا یکون إلا علی جبل أو شرف و المرقب الموضع المشرف یرتفع علیه الرقیب و الذعر الخوف.

**[ترجمه]«ماء ضحضاح» آب غیرعمیق. «الربیئه» مراقب و شخصی که در جلو کاروان مراقب است تا دشمن به آنها حمله نکند. و جز بر کوهی یا بلندی نباشد. «المرقب» موضع بلندی که شخص مراقب بر آن بالا رود. «الذعر» ترس.

**[ترجمه]

أُنْظُرْ إِلَی الْعَصَافِیرِ

کَیْفَ تَطْلُبُ أُکُلَهَا بِالنَّهَارِ فَهِیَ لَا تَفْقِدُهُ وَ لَا هِیَ تَجِدُهُ مَجْمُوعاً مُعَدّاً بَلْ تَنَالُهُ بِالْحَرَکَهِ وَ الطَّلَبِ وَ کَذَلِکَ الْخَلْقُ کُلُّهُ فَسُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ الرِّزْقَ کَیْفَ قَوَّتَهُ (۳)فَلَمْ یَجْعَلْ مِمَّا لَا یُقْدَرُ عَلَیْهِ إِذْ جَعَلَ لِلْخَلْقِ حَاجَهً إِلَیْهِ وَ لَمْ یَجْعَلْهُ مَبْذُولاً وَ یُنَالُ بِالْهُوَیْنَا إِذْ کَانَ لَا صَلَاحَ فِی ذَلِکَ فَإِنَّهُ لَوْ کَانَ یُوجَدُ مَجْمُوعاً مُعَدّاً کَانَتِ الْبَهَائِمُ تَتَقَلَّبُ عَلَیْهِ وَ لَا تَنْقَلِعُ حَتَّی تَبْشَمَ فَتَهْلِکَ وَ کَانَ النَّاسُ أَیْضاً یَصِیرُونَ بِالْفَرَاغِ إِلَی غَایَهِ الْأَشَرِ وَ الْبَطَرِ حَتَّی یَکْثُرَ الْفَسَادُ وَ یَظْهَرَ الْفَوَاحِشُ

۱- و فی نسخه:خطوات رقیقات.

۲- و فی نسخه:اعین علی طول العنق.

۳- و فی نسخه:کیف قدّره.

أَ عَلِمْتَ مَا طُعْمُ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنَ الطَّيْرِ الَّتِي لاَ تَخْرُجُ إِلاَّ بِاللَّيْلِ كَمِثْلِ الْبُومِ وَ الْهَامِ (۱)وَ الْخُفَّاشِ قُلْتُ لاَ يَا مَوْلاَيَ قَالَ إِنَّ مَعَاشَهَا مِنْ ضُرُوبٍ تَنْتَشِرُ فِي هَذَا الْجَوِّ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْفَرَاشِ وَ أَشْبَاهِ الْجَرَادِ وَ الْيَعَاسِيبِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الضُّرُوبَ مَبْثُوثَةٌ فِي الْجَوِّ لاَ يَخْلُو مِنْهَا مَوْضِعٌ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّكَ إِذَا وَضَعْتَ سِرَاجاً بِاللَّيْلِ فِي سَطْحٍ أَوْ عَرْصَةِ دَارٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مِنْ هَذَا شَيْءٌ كَثِيرٌ فَمِنْ أَيْنَ يَأْتِي ذَلِكَ كُلُّهُ إِلاَّ مِنَ الْقُرْبِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ يَأْتِي مِنَ الصَّحَارِي وَ الْبَرَارِي قِيلَ لَهُ كَيْفَ يُوَافِي تِلْكَ السَّاعَةَ مِنْ مَوْضِعٍ بَعِيدٍ وَ كَيْفَ يُبْصِرُ مِنْ ذَلِكَ الْبُعْدِ سِرَاجاً فِي دَارٍ مَحْفُوفَةٍ بِالدُّورِ فَيَقْصِدُ إِلَيْهِ مَعَ أَنَّ هَذِهِ عِيَاناً تَتَهَافَتُ عَلَى السِّرَاجِ (۲)مِنْ قُرْبٍ فَيَدُلُّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّهَا مُنْتَشِرَةٌ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْجَوِّ فَهَذِهِ الْأَصْنَافُ مِنَ الطَّيْرِ تَلْتَمِسُهَا إِذَا خَرَجَتْ فَتَتَقَوَّتُ بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ وُجِّهَ الرِّزْقُ لِهَذِهِ الطُّيُورِ الَّتِي لاَ تَخْرُجُ إِلاَّ بِاللَّيْلِ مِنْ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَةِ فِي الْجَوِّ وَ اعْرِفْ مَعَ ذَلِكَ الْمَعْنَى فِي خَلْقِ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَةِ الَّتِي عَسَى أَنْ يَظُنَّ ظَانٌّ أَنَّهَا فَضْلٌ لاَ مَعْنَى لَهُ خُلِقَ الْخُفَّاشُ خِلْقَةً عَجِيبَةً بَيْنَ خِلْقَةِ الطَّيْرِ وَ ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ [بَلْ هُوَ إِلَى ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ] أَقْرَبُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ ذُو أُذُنَيْنِ نَاشِزَتَيْنِ وَ أَسْنَانٍ وَ وَبَرٍ (۳)وَ هُوَ يَلِدُ وِلاَداً وَ يَرْضِعُ وَ يَبُولُ وَ يَمْشِي إِذَا مَشَى عَلَى أَرْبَعٍ وَ كُلُّ هَذَا خِلاَفُ صِفَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ هُوَ أَيْضاً مِمَّا يَخْرُجُ بِاللَّيْلِ وَ يَتَقَوَّتُ مِمَّا يَسْرِي فِي الْجَوِّ مِنَ الْفَرَاشِ وَ مَا أَشْبَهَهُ وَ قَدْ قَالَ قَائِلُونَ إِنَّهُ لاَ طُعْمَ لِلْخُفَّاشِ وَ إِنَّ غِذَاءَهُ مِنَ النَّسِيمِ وَحْدَهُ وَ ذَلِكَ يَفْسُدُ وَ يَبْطُلُ مِنْ جِهَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا خُرُوجُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مِنَ الثُّفْلِ وَ الْبَوْلِ فَإِنَّ هَذَا لاَ يَكُونُ مِنْ غَيْرِ طُعْمٍ وَ الْأُخْرَى أَنَّهُ ذُو أَسْنَانٍ وَ لَوْ كَانَ لاَ يَطْعَمُ شَيْئاً لَمْ يَكُنْ لِلْأَسْنَانِ فِيهِ مَعْنًى وَ لَيْسَ فِي الْخِلْقَةِ شَيْءٌ لاَ مَعْنَى لَهُ وَ أَمَّا الْمَآرِبُ فِيهِ فَمَعْرُوفَةٌ

۱- جمع الهامه:نوع من البوم الصغير،تألف القبور و الاماكن الخربه،و تنظر من كل مكان أينما درت أدارت رأسها.و تسمى أيضا الصدى.

۲- أى تساقط عليه و تتابع.

۳- أضاف الدميرى له خصيصتين،و قال:يحيض و يطهر،و يضحك كما يضحك الإنسان.

حَتَّی إِنَّ زِبْلَهُ یَدْخُلُ فِی بَعْضِ الْأَعْمَالِ (۱)وَ مِنْ أَعْظَمِ الْإِرْبِ فِیهِ خِلْقَتُهُ الْعَجِیبَهُ الدَّالَّهُ عَلَی قُدْرَهِ الْخَالِقِ جَلَّ شَأْنُهُ وَ تَصَرُّفِهَا فِیمَا شَاءَ کَیْفَ شَاءَ لِضَرْبٍ مِنَ الْمَصْلَحَهِ فَأَمَّا الطَّائِرُ الصَّغِیرُ الَّذِی یُقَالُ لَهُ ابْنُ تُمَّرَهَ فَقَدْ عَشَّشَ فِی بَعْضِ الْأَوْقَاتِ فِی بَعْضِ الشَّجَرِ فَنَظَرَ إِلَی حَیَّهٍ عَظِیمَهٍ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ عُشِّهِ فَاغِرَهً فَاهَا لِتَبْلَعَهُ فَبَیْنَمَا هُوَ یَتَقَلَّبُ وَ یَضْطَرِبُ فِی طَلَبِ حِیلَهٍ مِنْهَا إِذَا وَجَدَ حَسَکَهً فَحَمَلَهَا فَأَلْقَاهَا فِی فَمِ الْحَیَّهِ فَلَمْ تَزَلِ الْحَیَّهُ تَلْتَوِی وَ تَتَقَلَّبُ حَتَّی مَاتَتْ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ لَمْ أُخْبِرْکَ بِذَلِکَ کَانَ یَخْطُرُ بِبَالِکَ أَوْ بِبَالِ غَیْرِکَ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ حَسَکَهٍ مِثْلُ هَذِهِ الْمَنْفَعَهِ الْعَظِیمَهِ أَوْ یَکُونُ مِنْ طَائِرٍ صَغِیرٍ أَوْ کَبِیرٍ مِثْلُ هَذِهِ الْحِیلَهِ اعْتَبِرْ بِهَذَا وَ کَثِیرٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ تَکُونُ فِیهَا مَنَافِعُ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِحَادِثٍ یُحْدَثُ بِهِ أَوْ خَبَرٍ یُسْمَعُ بِهِ انْظُرْ إِلَی النَّحْلِ وَ احْتِشَادِهِ فِی صَنْعَهِ الْعَسَلِ وَ تَهْیِئَهِ الْبُیُوتِ الْمُسَدَّسَهِ وَ مَا تَرَی فِی ذَلِکَ اجْتِمَاعَهُ مِنْ دَقَائِقِ الْفِطْنَهِ (۲)فَإِنَّکَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَمَلَ رَأَیْتَهُ عَجِیباً لَطِیفاً وَ إِذَا رَأَیْتَ الْمَعْمُولَ وَجَدْتَهُ عَظِیماً شَرِیفاً مَوْقِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْفَاعِلِ أَلْفَیْتَهُ غَبِیّاً جَاهِلاً بِنَفْسِهِ فَضْلاً عَمَّا سِوَی ذَلِکَ فَفِی هَذَا أَوْضَحُ الدَّلَالَهِ عَلَی أَنَّ الصَّوَابَ وَ الْحِکْمَهَ فِی هَذِهِ الصَّنْعَهِ لَیْسَ لِلنَّحْلِ بَلْ هِیَ لِلَّذِی طَبَعَهُ عَلَیْهَا وَ سَخَّرَهُ فِیهَا لِمَصْلَحَهِ النَّاسِ انْظُرْ إِلَی هَذَا الْجَرَادِ مَا أَضْعَفَهُ وَ أَقْوَاهُ فَإِنَّکَ إِذَا تَأَمَّلْتَ خَلْقَهُ رَأَیْتَهُ کَأَضْعَفِ الْأَشْیَاءِ وَ إِنْ دَلَفَتْ عَسَاکِرُهُ نَحْوَ بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ لَمْ یَسْتَطِعْ أَحَدٌ أَنْ یَحْمِیَهُ مِنْهُ أَ لَا تَرَی أَنَّ مَلِکاً مِنْ مُلُوکِ الْأَرْضِ لَوْ جَمَعَ خَیْلَهُ وَ رَجِلَهُ لِیَحْمِیَ بِلَادَهُ مِنَ الْجَرَادِ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی ذَلِکَ أَ فَلَیْسَ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَی قُدْرَهِ الْخَالِقِ أَنْ یَبْعَثَ أَضْعَفَ خَلْقِهِ إِلَی أَقْوَی خَلْقِهِ فَلَا یَسْتَطِیعُ دَفْعَهُ انْظُرْ إِلَیْهِ کَیْفَ یَنْسَابُ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ مِثْلَ السَّیْلِ فَیُغْشِی السَّهْلَ وَ الْجَبَلَ وَ الْبَدْوَ وَ الْحَضَرَ حَتَّی یَسْتُرَ نُورَ الشَّمْسِ بِکَثْرَتِهِ فَلَوْ کَانَ هَذَا مِمَّا یُصْنَعُ بِالْأَیْدِی

۱- قد ذکر الدمیری لاجزائه خواصا کثیره:منها ان طبخ رأسه فی إناء نحاس أو حدید بدهن زنبق و یغمر فیه مرارا حتّی یتهرّی و یصفی ذلک الدهن عنه،و یدهن به صاحب النقرس و الفالج القدیم و الارتعاش،و التورّم فی الجسد فانه ینفعه ذلک و یبرئه،و منها ان زبله إذا طلی به علی القوابی قلعها.و غیر ذلک من الفوائد.

۲- و فی نسخه:و ما تری فی اجتماعه من دقائق الفطنه.

مَتى كَانَ يَجْتَمِعُ مِنْهُ هَذِهِ الْكَثْرَةُ وَ فِي كَمْ مِنْ سِنِهِ كَانَ يَرْتَفِعُ فَاسْتَدِلَّ بِذَلِكَ عَلَى الْقُدْرَهِ الَّتِي لَا يَئُودُهَا شَيْءٌ وَ يُكْثِرُ عَلَيْهَا تَأَمَّلْ خَلْقَ السَّمَكِ وَ مُشَاكَلَتَهُ لِلْأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ خُلِقَ غَيْرَ ذِي قَوَائِمَ لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَشْيِ إِذَا كَانَ مَسْكَنُهُ الْمَاءَ وَ خُلِقَ غَيْرَ ذِي رِيَهٍ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَنَفَّسَ وَ هُوَ مُنْغَمِسٌ فِي اللُّجَّهِ وَ جُعِلَتْ لَهُ مَكَانَ الْقَوَائِمِ أَجْنِحَهٌ شِدَادٌ يَضْرِبُ بِهَا فِي جَانِبَيْهِ كَمَا يَضْرِبُ الْمَلَّاحُ بِالْمَجَاذِيفِ مِنْ جَانِبَيِ السَّفِينَهِ وَ كُسِيَ جِسْمُهُ قُشُوراً مِتَاناً مُتَدَاخِلَهً كَتَدَاخُلِ الدُّرُوعِ وَ الْجَوَاشِنِ لِتَقِيَهُ مِنَ الْآفَاتِ فَأُعِينَ بِفَضْلِ حِسٍّ فِي الشَّمِّ لِأَنَّ بَصَرَهُ ضَعِيفٌ وَ الْمَاءُ يَحْجُبُهُ فَصَارَ يَشَمُّ الطُّعْمَ مِنَ الْبُعْدِ الْبَعِيدِ فَيَنْتَجِعُهُ وَ إِلَّا فَكَيْفَ يَعْلَمُ بِهِ وَ بِمَوْضِعِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مِنْ فِيهِ إِلَى صِمَاخَيْهِ مَنَافِذَ فَهُوَ يَعُبُّ الْمَاءَ بِفِيهِ (۱)وَ يُرْسِلُهُ مِنْ صِمَاخَيْهِ (۲)فَتَرَوَّحَ إِلَى ذَلِكَ كَمَا يَتَرَوَّحُ غَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلَى تَنَسُّمِ هَذَا النَّسِيمِ فَكِّرِ الْآنَ فِي كَثْرَهِ نَسْلِهِ وَ مَا خُصَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى فِي جَوْفِ السَّمَكَهِ الْوَاحِدَهِ مِنَ الْبَيْضِ مَا لَا يُحْصَى كَثْرَهً وَ الْعِلَّهُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَتَّسِعَ لِمَا يَغْتَذِي بِهِ مِنْ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا يَأْكُلُ السَّمَكَ حَتَّى إِنَّ السِّبَاعَ أَيْضاً فِي حَافَاتِ الْآجَامِ عَاكِفَهٌ عَلَى الْمَاءِ أَيْضاً كَيْ تَرْصُدَ السَّمَكَ فَإِذَا مَرَّ بِهَا خَطِفَتْهُ فَلَمَّا كَانَتِ السِّبَاعُ تَأْكُلُ السَّمَكَ وَ الطَّيْرُ يَأْكُلُ السَّمَكَ وَ النَّاسُ يَأْكُلُونَ السَّمَكَ وَ السَّمَكُ يَأْكُلُ السَّمَكَ كَانَ مِنَ التَّدْبِيرِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَثْرَهِ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ سَعَهَ حِكْمَهِ الْخَالِقِ وَ قِصَرَ عِلْمِ الْمَخْلُوقِينَ فَانْظُرْ إِلَى مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ ضُرُوبِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْمَاءِ وَ الْأَصْدَافِ وَ الْأَصْنَافِ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ لَا تُعْرَفُ مَنَافِعُهَا إِلَّا الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ يُدْرِكُهُ النَّاسُ بِأَسْبَابٍ تُحْدِثُ مِثْلُ الْقِرْمِزِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا عَرَفَ النَّاسُ صِبْغَهُ بِأَنَّ كَلْبَهً تَجُولُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَوَجَدَتْ شَيْئاً مِنَ الصِّنْفِ الَّذِي يُسَمَّى الْحَلَزُونَ فَأَكَلَتْهُ فَاخْتَضَبَ خَطْمُهَا بِدَمِهِ فَنَظَرَ النَّاسُ إِلَى حُسْنِهِ فَاتَّخَذُوهُ صِبْغاً وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِمَّا يَقِفُ النَّاسُ عَلَيْهِ حَالاً بَعْدَ حَالٍ وَ زَمَاناً بَعْدَ زَمَانٍ

۱- أی شربه أو کرعه بلا تنفس.

۲- الصمخ:خرق الاذن الباطن الماضی إلی الرأس.

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ حَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ فَقَامَ مَوْلاَیَ علیه السلام إِلَی الصَّلاَهِ وَ قَالَ بَکِّرْ إِلَیَّ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی فَانْصَرَفْتُ وَ قَدْ تُضَاعَفُ سُرُورِی بِمَا عَرَّفَنِیهِ مُبْتَهِجاً بِمَا مَنَحَنِیهِ حَامِداً لِلَّهِ عَلَی مَا آتَانِیهِ فَبِتُّ لَیْلَتِی مَسْرُوراً مُبْتَهِجاً .

**[ترجمه]نظر کن به سوی گنجشک و امثال آن، چگونه هر روز به طلب روزی خود پرواز می کند و روزی خود را می یابد و چنان نیست که در یک جا برای ایشان مجتمع و مهیّا باشد، بلکه می باید به حرکت و جستجو بیابند. و هم چنین حیوانات و آدمیان روزی های خود را به سعی و طلب می یابند، پس تنزیه می کنم خداوندی را که روزی را چنانچه شاید و باید برای هر یک مقدّر ساخته و چنان نکرده که بعد از طلب نیابند زیرا که خلق به آن محتاجند و چنان نکرده است که به آسانی به دست ایشان آید و در یک جا برای ایشان مجتمع باشد زیرا که صلاح هیچ یک در آن نیست. و هم چنین حیوانات زیرا که اگر روزی خود را در یک مکان مجتمع یابند خود را بر آن می اندازند و چندان می خورند که هلاک شوند.

اما آدمیان اگر مبتلا به تحصیل روزی نباشند موجب بطر و طغیان و فساد ایشان می گردد و از فراغ خاطر مرتکب انواع قبایح و معاصی می گردند.

ص:۱۰۶

[حقیقت بوم و شب پره]

آیا می دانی که چیست طعمه این مرغان که بیرون نمی آیند مگر در شبها مانند بوم و شب پره؟

گفتم: نه ای مولای من! فرمود که: معاش ایشان از جانورانی است که در هوا می باشند مانند پشه و شب پره های کوچک و ملخ های ریزه و مگس عسل و اشباه اینها که در هوا منتشرند و هیچ موضع از آنها خالی نمی باشد.

و عبرت بگیر به آن که هر گاه در شب چراغی را بر افروزی بر بام یا عرصه خانه در ساعت جمع می شود در دور آن جانور بسیار، اگر اینها در هوا نباشند پس از کجا می آیند؟ اگر کسی گوید که از صحراها و بیابانها می آیند، جواب می گوئید که: در این زمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی می کنند؟ چگونه می بینند از مواضع به این دوری چراغی را که در میان خانه افروخته شده و خانه ها بر دور آن احاطه کرده که متوجه آن چراغ شوند با آن که مشاهد و محسوس است که از نزدیک آن چراغ هجوم می آورند، پس این دلیل است بر آن که این قسم جانوران در همه موضع در هوا می باشند، و آن مرغان که در شب بیرون می آیند و پرواز می کنند و دهان می گشایند و این جانوران را در میان هوا می ربایند و قوت خود می گردانند.

پس نظر کن برای مرغانی که در شب پرواز می کنند چنین روزی از این جانوران هوا برای ایشان مهیّا گردانیده. و گاه باشد که کسی گمان کند که در خلق جانوران هوا منفعتی نیست و از این مصلحت عظیم غافل باشد.

[امتیاز شب پره از طیور]

تأمل کن در غرائب خلقت شب پره که آن را متوسط گردانیده میان پرندگان و چهارپایان، بلکه به چهارپایان نزدیکتر است زیرا که دو گوش پهن دارد و دندان ها و کرک دارد و حامله می شود و فرزند می زاید و شیر می دهد و بول می کند و بر

چارپا راه می رود. و این ها همه خلاف خلقت و صفت سایر طیور است، و باز بر خلاف سایر مرغان در شب بیرون می آید و قوتش از جانوران هوا می باشد. و بعضی از نادانان گمان کرده اند که خفاش را غذائی نیست و غذای آن نسیم است! و این گمان از دو وجه باطل است:

اول: آن که از آن بول و فضله جدا می شود، و از نسیم چگونه بول و سرگین متولد می شود؟ دوم: آن که خدا برای آن دندان آفریده، اگر غذائی که محتاج به خائیدن باشد نداشت آفریدن دندان برای آن بی فایده بود و هیچ جزوی از اجزای خلق بی فایده نیست.

ص:۱۰۷

[منافع خفّاش]

و اما مصالح وجود خفّاش، پس معروف است حتی آن که فضله اش را در بعضی از اعمال و ادویه داخل می کنند و از اعظم مصالح وجود آن خلقت عجیب وی است که دلالت می کند بر قدرت خالق قدیر بر هر چه خواهد و به هر نحو که اراده نماید و مصلحت را در آن داند.

[ابن تمّره و حیله اش در کشتن مار]

و اما آن مرغ کوچک که «ابن تمّره» می نامند، و آن کوچکتر از گنجشک است در بعضی اوقات بر درختی آشیان ساخته بود، ناگاه نظر کرد مار عظیمی را مشاهده نمود که قصد آشیان آن دارد، دهان باز کرده که جوجه های آن را بلع نماید، از مشاهده این حالت مضطرب شد و چاره برای دفع چنین اندیشه می کرد، ناگاه نظرش بر حسکه افتاد و آن گیاهی است که از هر طرف از آن خارها نصب شده و در میان پشم بند می شود. پس با الهام حق تعالی حسکه را به منقار خود برداشت و در دهان مار افکند و در حلقش بند شد و اضطراب کرد و بر زمین غلطید تا مرد.

اگر من تو را به این امر عجیب خبر نمی دادم کجا به خاطر تو یا دیگری می رسید که از حسکه چنین منفعت عظیم متصور است یا از چنین مرغ کوچکی چنین حیله ممکن است که به ظهور آید و در بسیار از چیزها منفعت ها هست دانسته نمی شود مگر به حادثه که رخ نماید یا چیزی که شنیده شود.

[زنبور عسل]

تفکّر کن در امر نحل یعنی مگس عسل و اجتماع آنها در ساختن عسل و مهیّا گردانیدن خانه های مسدس و دقایق زیرکی که در آن به کار رفته. به درستی که چون در عمل تأمل نمائی در نهایت غرابت و لطافت است و عمل آورنده اش در غایت شرافت و لطافت و منفعت، و فاعلش را که ملاحظه می کنی در نهایت نادانی و غباوت است که خود را ادراک نمی تواند کرد چه جای امور دیگری. پس این امر دلیل است در نهایت وضوح بر آن که صواب و حکمت در این صنعت از زنبور نیست، بلکه از عالم به جمیع امور و مقدّر کل مقدور است که طبع آن حیوان را بر این صنایع غریبه مجبول گردانیده و برای مصالح

بنی آدم آن را مسخّر گردانیده.

[حقیقت ملخ و قوت و هجوم آن]

نظر کن به سوی جراد (یعنی ملخ) که در نهایت ضعف او را خداونـد دانا چه مقـدار توانا گردانیده که چون در خلقتش تأمل کنی مانند ضـعیف ترین اشیاء است و چون عسگری از آن مجتمع شوند و به سوی شهری از شهرها رو آورند هیچ کس از بشر بر دفع ایشان قادر نیست! و اگر سـلطانی از سـلاطین ذی شوکت سوار شود و پیاده لشکر خود را جمع کنـد که بلاد خود را از شرّ ملـخ حمایت نمایـد نتوانـد. آیا این از دلایل قـدرت خالق جلّ شأنه نیست که ضـعیف ترین خلق خود را فرسـتد به نزد قوی ترین خلق خود و او بر دفع آن قادر نباشد.

نظر کن به سوی آن در هنگامی که متوجه بلنـدی می شوند چگونه مانند سـیل بر روی زمین حرکت می کند و کوه و دشت و هـامون و شـهر و قری و بیابـان را فرو می گیرد به مرتبه که از بسـیاری نـور آفتـاب را می گیرد. اگر اینهـا را به دست می تـوان ساخت

ص:۱۰۸

در سـنین متوالیه و ازمنه متطـاوله جمیع خلق عشـری از اعشـار آن را نمی توانسـتند به عمل آورنـد، پس به این اسـتدلال کن بر قدرت توانائی که هیچ ممکن از قدرت او بیرون نیست و هیچ بسیار از توانائی او افزون نیست.

[خلقت ماهی و حکمت در بسیاری نسل آن]

تأمل کن خلقت ماهی را و مناسبت آن مر آن امری را که برای آن آفریده شده، به درستی که آن را بی پا آفریده برای آن که به راه رفتن محتاج نیست زیرا که مسکنش آب است و شش به آن نداده برای آن که نفس نمی تواند کشید در میان آب.

و به جای پا دو بال محکم به او داده که در دو پهلوی خود بر آب می زنـد چنانچه ملّاح از دو جانب کشتی مجازیف قرار داده که به حرکت آنها کشتی جاری می شود. و جسـمش را فلسـها پوشانیده که در میان یک دیگر داخل شده اند مانند حلقه های زره برای آن که او را از آفتها محافظت نمایـد و چون بینائی آن ضـعیف است و آب مانع دیدن وی است شامّه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از مسافت بعیـد احساس می نمایـد و طلب می کنـد. اگر او را چنین شامّه نمی بود به روزی خود نمی توانست رسـید. و از دهانش به سوی گوش هایش منفذها هست و دهان را از آب پر می کند و از گوش هایش بیرون می کند و به این راحت می یابد چنانچه حیوانات دیگر در نفس کشیدن به نسیم راحت می یابند.

اکنون تفکّر کن در بسـیاری نسل ماهی، چنانچه در جوف هر ماهی تخمهای بسیار می بینی که از بسیاری احصا نمی توان کرد و علّت این کثرت آن است که اکثر اصـناف حیوان غذای آنها ماهی هست، حتی درندگان که در نیستانها می باشند و در کنار آب می ایسـتند و در کمین مـاهی می باشند که چون پیـدا شونـد بربابنـد، و چون آدمیان و درنـدگان و مرغان همه ماهی می خورنـد و مـاهی نیز مـاهی می خورد، تـدبیر ملک قـدیر مقتضـی آن بود که با این کثرت آن را بیافرینـد، اگر خواهی وسـعت

حکمت خالق عالمیان و کوتاهی علم آدمیان را بدانی نظر کن به سوی آنچه در دریاها از انواع ماهیان و حیوانات آبی و صدفها و اصناف مخلوقات آفریده که عدد آنها را کسی احصا نمی تواند کرد و نمی توان دانست منافع آنها را مگر نادری از مردم که به مرور ازمنه و حدوث اسباب بر آن اطلاع به هم رسانده. مانند قرمز که مردم رنگ کردن به آن را از آن یافتند که سگی در کنار دریا می گردید و از این کرم خورد و دهانش رنگین شد به خون آن، و چون مردم دهان آن سگ را مشاهده نمودند، آن رنگ را پسندیدند و به این رنگ پی بردند. و اشباه آن بسیار است که مردم گاه گاه بر آن واقف می گردند و به مصالح آن پی می برند.

ص:۱۰۹

مفضّل گفت: چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: فردا بامداد بیا إن شاء اللّه! پس برگشتم شاد و مسرور و مبتهج و محبور به آنچه مولای من مرا از لطایف علوم و غرایب حکم بر من افاضه فرمود و خدا را بر این نعمت عظمی حمد و ثنا گفتم و شب به غایت شادی و سرور خفتم.

**[ترجمه]

بیان

البشم محركه التخمه و السأمه بشم كفرح و أبشمه الطعام و الفراش هی التی تقع فی السراج و الیعسوب أمیر النحل و طائر أصغر من الجراده أو أعظم و قوله علیه السلام: ناشزتین بالمعجمه أی مرتفعین و فی بعض النسخ بالمهمله أی مبسوطتین و السری السیر باللیل و قال الفیروزآبادی :و التمره كقبره و ابن تمره طائر أصغر من العصفور انتهی (۱)و فغر فاه أی فتحه و الحسک محركه نبات تعلق ثمرته بصوف الغنم قوله علیه السلام: غبیا جاهلا أی لیس له عقل یتصرف فی سائر الأشیاء علی نحو تصرفه فی ذلک الأمر المخصوص فظهر أن خصوص هذا الأمر إلهام من مدبر حكیم أو خلقه و طبیعه جبله علیها لیصدر عنه خصوص هذا الأمر لما فیه من المصلحه مع كونه غافلا عن المصلحه أیضا و لعل هذا یؤید ما یقال إن الحیوانات العجم غیر مدركه للكلیات (۲)و یقال دلفت الكتیبه فی الحرب أی تقدمت و یقال دلفناهم فالعساكر تحتمل الرفع و النصب و الرجل بالفتح جمع راجل خلاف الفارس و انساب جری و مشی مسرعا و لا یئودها أی لا یثقلها و لجه الماء معظمه و المجذاف ما تجری به السفینه و انتجع طلب الكلاء فی موضعه و حافات الآجام جوانبها و عكف علی الشیء أقبل علیه مواظبا و قال الفیروزآبادی :القرمز صبغ أرمنی یكون من عصاره دود فی آجامهم و قال الحلزون محركه دابه تكون فی الرمث أی بعض مراعی الإبل و یظهر من كلامه علیه السلام اتحادهما و یحتمل أن یكون المراد أن من صبغ الحلزون تفطنوا بإعمال القرمز للصبغ لتشابههما تم المجلس الثانی.

ص:۱۱۰

۱- قال الدمیری:التمّر:طائر نحو الاوزّ فی منقاره طول،و عنقه أطول من عنق الاوزّ.و فی المنجد:التم:طائر مائی شبیه بالاوزّ أطول منه عنقا.أقول:الظاهر أنّه غلط و صحیحه كما فی القاموس و غیره:التمّر بالراء.

۲- فیه ما لا یخفی فان إدراک الكلیات غیر الفكر الذی بمعنی الانتقال من النتیجه إلی المقدمات و منها إلی النتیجه،و كذا هو

غير قوه الفكر؛و الذى يلوح منه نفى قوه الفكر كالانسان و أمّا أصل الفكر و ادراك الكليات فلا.ط.

**[ترجمه]«البَشَم»: سوء هاضمه و سیری، «بَشَم و أبشمه الطعام». «الفراش» حشراتی که در چراغ افتند. «الیعسوب» ملکه زنبور و پرنده ای کوچکتر یا بزرگتر از ملخ. «ناشزتین»: مرتفع. در بعضی نسخه ها با سین آمده یعنی پهن شده. «السُری» رفتن در شب. فیروزآبادی گفته: «التمّره» بر وزن قبّره و «ابن تمّره» پرنده ای کوچکتر از گنجشک. «فغرفاه» دهانش را گشود. «الحَسَک» گیاهی که میوه آن به پشم گوسفند می چسبد. «غبیّا جاهلاً» یعنی اوعقلی ندارد که در سایر اشیاء همچون تصرفش در این امر خاص، تصرف کند پس معلوم می شود که این امر خاص الهامی از جانب مدبری حکیم یا خلقت و طبیعتی است که بر آن سرشته شده تا این امر خاص از آن به خاطر مصلحتی که دارد، صادر شود با اینکه خود او از این مصلحت نیز غافل است. و شاید این مطلب چیزی را که در باره حیوانات گفته می شود که آنها کلیات را درک نمی کنند، تأیید کند. «دلفت الکتیبه فی الحرب» یعنی پیش افتاد. و گفته می شود «دلفناهم» پس «العساکر» احتمال رفع و نصب دارد. «الرجل» با فتحه جمع راجل یعنی پیاده است. «انساب» با سرعت جاری شد و رفت. «لایؤودها» برایش سنگینی نکند. «لجّه المآء» قسمت اعظم آب. «المجذاف» آنچه کشتی توسط آن حرکت می کند. «انتجع» چراگاه را در جایی یافت. «حافات الآجام» اطرافش. «عطف علی الشیء» با مواظبت به آن توجه کرد. فیروزآبادی گفته: «القرمز» رنگی ارمنی از عصاره کرمی در نی هایشان. «الحلزون» جنبنده ای است که در بعضی چراگاههای شتر وجود دارد. و از کلام امام علیه السلام ظاهر می شود که این دو یکی هستند. و ممکن است منظور این باشد که از رنگ حلزون پی بردند به کاربرد کرم قرمز برای رنگش زیرا این دو مشابه بودند.

ص:۱۱۰

**[ترجمه]

اَلْمَجْلِسُ الثَّالِثُ

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ بَكَّرْتُ إِلَى مَوْلاَیَ فَاسْتُوذِنَ لِی فَدَخَلْتُ فَأَذِنَ لِی بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ فَقَالَ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اصْطَفَانَا وَ لَمْ يَصْطَفِ عَلَيْنَا اصْطَفَانَا بِعِلْمِهِ وَ أَيَّدَنَا بِحِلْمِهِ مَنْ شَذَّ عَنَّا (۱)فَالنَّارُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ تَفَيَّأَ بِظِلِّ دَوْحَتِنَا فَالْجَنَّةُ مَثْوَاهُ قَدْ شَرَحْتُ لَكَ يَا مُفَضَّلُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ وَ مَا دُبِّرَ بِهِ وَ تَنَقُّلَهُ فِی أَحْوَالِهِ وَ مَا فِيهِ مِنَ الاِعْتِبَارِ وَ شَرَحْتُ لَكَ أَمْرَ الْحَيَوَانِ وَ أَنَا أَبْتَدِئُ الْآنَ بِذِكْرِ السَّمَاءِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ الْفَلَكِ وَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الرِّيَاحِ وَ الْجَوَاهِرِ الْأَرْبَعَهِ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ الْهَوَاءِ وَ النَّارِ وَ الْمَطَرِ وَ الصَّخْرِ وَ الْجِبَالِ وَ الطِّينِ وَ الْحِجَارَهِ وَ الْمَعَادِنِ وَ النَّبَاتِ وَ النَّخْلِ وَ الشَّجَرِ وَ مَا فِی ذَلِكَ مِنَ الْأَدِلَّهِ وَ الْعِبَرِ فَكِّرْ فِی لَوْنِ السَّمَاءِ وَ مَا فِيهِ مِنْ صَوَابِ التَّدْبِيرِ فَإِنَّ هَذَا اللَّوْنَ أَشَدُّ الْأَلْوَانِ مُوَافَقَهً لِلْبَصَرِ وَ تَقْوِيَهً حَتَّى إِنَّ مِنْ صِفَاتِ الْأَطِبَّاءِ لِمَنْ أَصَابَهُ شَیْءٌ أَضَرَّ بِبَصَرِهِ إِدْمَانَ النَّظَرِ إِلَى الْخُضْرَهِ وَ مَا قَرُبَ مِنْهَا إِلَى السَّوَادِ (۲)وَ قَدْ وَصَفَ الْحُذَّاقُ مِنْهُمْ لِمَنْ كَلَّ بَصَرُهُ الْإِطْلاَعَ فِی إِجَّانَهٍ (۳)خَضْرَاءَ مَمْلُوَّهٍ مَاءً فَانْظُرْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ تَعَالَى أَدِيمَ السَّمَاءِ بِهَذَا اللَّوْنِ الْأَخْضَرِ إِلَى السَّوَادِ لِيُمْسِكَ الْأَبْصَارَ الْمُنْقَلِبَهَ عَلَيْهِ فَلاَ يَنْكِیَ فِيهَا بِطُولِ مُبَاشَرَتِهَا لَهُ فَصَارَ هَذَا الَّذِی أَدْرَكَهُ النَّاسُ بِالْفِكْرِ وَ الرَّوِيَّهِ وَ التَّجَارِبِ يُوجَدُ مَفْرُوغاً مِنْهُ فِی الْخِلْقَهِ حِكْمَهً بَالِغَهً لِيَعْتَبِرَ بِهَا الْمُعْتَبِرُونَ وَ يُفَكِّرَ فِيهَا الْمُلْحِدُونَ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی يُؤْفَكُونَ .

**[ترجمه]مفضّل گفت: که چون روز سوم بامداد به خدمت سید عباد و شفیع روز معاد شتافتم و رخصت طلبیده سعادت ملازمت یافتم، به دو زانوی ادب در خدمت مولای عرب و عجم نشستم، پس فرمود:

حمـد و سپاس خداونـدی را سـزا است که مـا را برگزیـد بر سـایر عبـاد، و دیگری را زیـادتی و شـرف بر ما نـداد و مخصوص گردانیـد مـا را به علم خود، و تقویت نمود مـا را به حلم خود. هر که از ما دوری گزینـد جهنّم جای او است و هر که در ظلال دوحه هدایت ما جا گیرد، بهشت مثوای او باشد.

ای مفضّل! شـرح کردم برای تو خلقت انسـان را و آنچه حق تعـالی از بـدو خروج از جزایر خالـدات عـدم تا دخول در عرصـه تسعین هرم از احوال مختلفه که بر او وارد سـاخته و آنچه در صـفحه تصویر او پرداخته. و هم چنین بیان کردم برای تو عجائب حکمتهای رحمان را در خلق و تصویر و تقدیر سایر انواع حیوان.

اکنون ابتدا می کنم به ذکر آسـمان و آفتاب و ماه و سـتارگان و فلک دوّار و لیل و نهار و سرما و گرما و عناصر چهارگانه که زمین است و آب و هوا و آتش و بـاران و سـنگ هـا و کوه هـا و معـادن و نباتات و درخت ها و آن چه در آنها ظاهر گردد از عبرتها.

[رنگ نیلی آسمان]

تفکّر نما در رنگ آسـمان آن را به این رنگ آفریده برای آن که موافق ترین رنگهاست بر آن که دیده، و نور بصـر را تقویت می نمایـد حتی آن که اطبّا می گوینـد که اگر کسـی را ضـعفی در دیـده پدیـد آمـده باشد باید که نظر کند به کمبود مایل به سیاهی، و بعضـی از طبیبان حاذق حکم کرده بود برای کسـی که کندی در بینائی او به هم رسـیده بود که پیوسـته نظر کند در تغار کبودی که مملو از آب باشد.

پس تفکّر کن که چگونه حق تعالی رنگ آسـمان را کبود مایل به سـیاهی گردانیده که مکرر نظر کردن به آسمان بر دیده ها ضرر نرسانـد، پس آن که حکما و دانایان بعـد از تجارب بسیاری پی به آن برده انـد چون در خلقت حکیم علیم نظر می کنی موافق آن می یابی. حکمت بالغه الهی در همه چیز ظاهر است، که عبرت گیرنـدگان از آن عبرت گیرند و تفکّر نمایند در این امر ملحدان. «قاتلهم الله أنی یؤفکون» -. توبه / ۳۰ - {خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟}

**[ترجمه]

بیان

اصـطفانا بعلمه أی اختارنا و فضـلنا علی الخلق بأن أعطانا من علمه ما لم یعط أحـدا و أیدنا بحلمه أی قوانا علی تبلیغ الرساله بما حلانـا به من حلمه لنصبر علی مـا یلقانـا من أذی النـاس و تکـذیبهم و الـدوحه الشـجره العظیمه و الصـخر الحجر العظـام و أدیم السـماء وجهها کما یطلق أدیم الأرض علی وجهها و یمکن أن یکون علیه السـلام شبهها بالأدیم و قوله علیه السلام: حِکْمَهٌ بالِغَهٌ بالرفع خبر مبتدإ محذوف أو بالنصب بالحالیه أو بکونه مفعولا لأجله.

۱- أی تحزّب و انفرد عنا.

۲- إدمان النظر:إدامته.

۳- الاجانه:إناء تغسل فیه الثیاب.

**[ترجمه]«اصطفانا بعلمه» یعنی ما را برگزید و بر سایر خلق برتری داد به اینکه از علمش آن مقدار به ما عطا فرمود که به هیچ کس نداد. «أیّدنا بحلمه»: ما را بر تبلیغ رسالت قوی ساخت به آنچه از حلمش در ما قرار داد تا بر اذیت و تکذیب مردم صبر کنیم. «الدوحه» درخت بزرگ. «الصخر» سنگ بزرگ. «أدیم السماء» روی آن چنانچه «أدیم الأرض» به روی زمین گفته می شود. و ممکن است امام آن را به چرم تشبیه کرده باشد. «حکمه بالغه» با رفع خبر مبتدای محذوف است یا منصوب است بنا بر حال بودن یا مفعول له بودن.

ص:۱۱۱

**[ترجمه]

یا مفضل

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ غُرُوبِهَا لِإِقَامَهِ دَوْلَتَيِ النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ فَلَوْ لاَ طُلُوعُهَا لَبَطَلَ أَمْرُ الْعَالَمِ كُلِّهِ فَلَمْ يَكُنِ النَّاسُ يَسْعَوْنَ فِي مَعَايِشِهِمْ وَ يَتَصَرَّفُونَ فِي أُمُورِهِمْ وَ الدُّنْيَا مُظْلِمَهٌ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَهَنَّئُونَ بِالْعَيْشِ مَعَ فَقْدِهِمْ لَذَّهَ النُّورِ وَ رَوْحَهُ وَ الْإِرْبُ فِي طُلُوعِهَا ظَاهِرٌ مُسْتَغْنٍ بِظُهُورِهِ عَنِ الْإِطْنَابِ فِي ذِكْرِهِ وَ الزِّيَادَهِ فِي شَرْحِهِ بَلْ تَأَمَّلِ الْمَنْفَعَهَ فِي غُرُوبِهَا فَلَوْ لاَ غَرْبُهَا لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ هَدْءٌ وَ لاَ قَرَارٌ مَعَ عِظَمِ حَاجَتِهِمْ إِلَى الْهَدْءِ وَ الرَّاحَهِ لِسُكُونِ أَبْدَانِهِمْ وَ جُمُومِ حَوَاسِّهِمْ وَ انْبِعَاثِ الْقُوَّهِ الْهَاضِمَهِ لِهَضْمِ الطَّعَامِ وَ تَنْفِيذِ الْغِذَاءِ إِلَى الْأَعْضَاءِ ثُمَّ كَانَ الْحِرْصُ يَسْتَحْمِلُهُمْ مِنْ مُدَاوَمَهِ الْعَمَلِ وَ مُطَاوَلَتِهِ عَلَى مَا يَعْظُمُ نِكَايَتُهُ فِي أَبْدَانِهِمْ فَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَوْ لاَ جُثُومُ هَذَا اللَّيْلِ لِظُلْمَتِهِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ هَدْءٌ وَ لاَ قَرَارٌ حِرْصاً عَلَى الْكَسْبِ وَ الْجَمْعِ وَ الاِدِّخَارِ ثُمَّ كَانَتِ الْأَرْضُ تَسْتَحْمِي بِدَوَامِ الشَّمْسِ بِضِيَائِهَا وَ تُحْمِي كُلَّ مَا عَلَيْهَا مِنْ حَيَوَانٍ وَ نَبَاتٍ فَقَدَّرَهَا اللَّهُ بِحِكْمَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ تَطْلُعُ وَقْتاً وَ تَغْرُبُ وَقْتاً بِمَنْزِلَهِ سِرَاجٍ يُرْفَعُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ تَارَهً لِيَقْضُوا حَوَائِجَهُمْ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ لِيَهْدَءُوا وَ يَقِرُّوا فَصَارَ النُّورُ وَ الظُّلْمَهُ مَعَ تَضَادِّهِمَا مُنْقَادَيْنِ مُتَظَاهِرَيْنِ عَلَى مَا فِيهِ صَلاَحُ الْعَالَمِ وَ قِوَامُهُ ثُمَّ فَكِّرْ بَعْدَ هَذَا فِي ارْتِفَاعِ الشَّمْسِ وَ انْحِطَاطِهَا لِإِقَامَهِ هَذِهِ الْأَزْمِنَهِ الْأَرْبَعَهِ مِنَ السَّنَهِ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْمَصْلَحَهِ فَفِي الشِّتَاءِ تَعُودُ الْحَرَارَهُ فِي الشَّجَرِ وَ النَّبَاتِ فَيَتَوَلَّدُ فِيهِمَا مَوَادُّ الثِّمَارِ وَ يَسْتَكْثِفُ الْهَوَاءُ فَيَنْشَأُ مِنْهُ السَّحَابُ وَ الْمَطَرُ وَ تَشْتَدُّ أَبْدَانُ الْحَيَوَانِ وَ تَقْوَى وَ فِي الرَّبِيعِ تَتَحَرَّكُ وَ تَظْهَرُ الْمَوَادُّ الْمُتَوَلِّدَهُ فِي الشِّتَاءِ فَيَطْلُعُ النَّبَاتُ وَ تَنَوَّرُ الْأَشْجَارُ وَ يَهِيجُ الْحَيَوَانُ لِلسِّفَادِ وَ فِي الصَّيْفِ يَحْتَدِمُ الْهَوَاءُ فَتَنْضَجُ الثِّمَارُ وَ تَتَحَلَّلُ فُضُولُ الْأَبْدَانِ وَ يَجِفُّ وَجْهُ الْأَرْضِ فَتَهَيَّأُ لِلْبِنَاءِ وَ الْأَعْمَالِ وَ فِي الْخَرِيفِ يَصْفُو الْهَوَاءُ وَ يَرْتَفِعُ الْأَمْرَاضُ وَ يَصِحُّ الْأَبْدَانُ وَ يَمْتَدُّ اللَّيْلُ فَيُمْكِنُ فِيهِ بَعْضُ الْأَعْمَالِ لِطُولِهِ وَ يَطِيبُ الْهَوَاءُ فِيهِ إِلَى مَصَالِحَ أُخْرَى لَوْ تَقَصَّيْتُ لِذِكْرِهَا لَطَالَ فِيهَا الْكَلاَمُ فَكِّرِ الْآنَ فِي تَنَقُّلِ الشَّمْسِ فِي الْبُرُوجِ الاِثْنَيْ عَشَرَ لِإِقَامَهِ دَوْرِ السَّنَهِ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ فَهُوَ الدَّوْرُ الَّذِي تَصِحُّ بِهِ الْأَزْمِنَهُ الْأَرْبَعَهُ مِنَ السَّنَهِ الشِّتَاءُ وَ الرَّبِيعُ وَ الصَّيْفُ وَ الْخَرِيفُ وَ يَسْتَوْفِيهَا عَلَى التَّمَامِ وَ فِي هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ دَوَرَانِ الشَّمْسِ تُدْرِكُ

ص:۱۱۲

الْغَلاَّتُ وَ الثِّمَارُ وَ تَنْتَهِی إِلَی غَایَاتِهَا ثُمَّ تَعُودُ فَیَسْتَأْنِفُ النُّشُوءُ وَ النُّمُوُّ أَ لاَ تَرَی أَنَّ السَّنَهَ مِقْدَارُ مَسِیرِ الشَّمْسِ مِنَ الْحَمَلِ إِلَی الْحَمَلِ فَبِالسَّنَهِ وَ أَخَوَاتِهَا یُکَالُ الزَّمَانُ مِنْ لَدُنْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی الْعَالَمَ إِلَی کُلِّ وَقْتٍ وَ عَصْرٍ مِنْ غَابِرِ الْأَیَّامِ وَ بِهَا یَحْسُبُ النَّاسُ الْأَعْمَالَ (۱)وَ الْأَوْقَاتَ الْمُوَقَّتَهَ لِلدُّیُونِ وَ الْإِجَارَاتِ وَ الْمُعَامَلاَتِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِنْ أُمُورِهِمْ وَ بِمَسِیرِ الشَّمْسِ یَکْمُلُ السَّنَهُ وَ یَقُومُ حِسَابُ الزَّمَانِ عَلَی الصِّحَّهِ انْظُرْ إِلَی شُرُوقِهَا عَلَی الْعَالَمِ کَیْفَ دُبِّرَ أَنْ یَکُونَ فَإِنَّهَا لَوْ کَانَتْ تَبْزُغُ فِی مَوْضِعٍ مِنَ السَّمَاءِ فَتَقِفُ لاَ تَعْدُوهُ لَمَا وَصَلَ شُعَاعُهَا وَ مَنْفَعَتُهَا إِلَی کَثِیرٍ مِنَ الْجِهَاتِ لِأَنَّ الْجِبَالَ وَ الْجُدْرَانَ کَانَتْ تَحْجُبُهَا عَنْهَا فَجُعِلَتْ تَطْلُعُ فِی أَوَّلِ النَّهَارِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَتَشْرُقُ عَلَی مَا قَابَلَهَا مِنْ وَجْهِ الْمَغْرِبِ ثُمَّ لاَ تَزَالُ تَدُورُ وَ تَمْشِی جِهَهً بَعْدَ جِهَهٍ حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی الْمَغْرِبِ فَتَشْرُقَ عَلَی مَا اسْتَتَرَ عَنْهَا فِی أَوَّلِ النَّهَارِ فَلاَ یَبْقَی مَوْضِعٌ مِنَ الْمَوَاضِعِ إِلاَّ أَخَذَ بِقِسْطِهِ مِنَ الْمَنْفَعَهِ (۲)مِنْهَا وَ الْإِرْبِ الَّتِی قُدِّرَتْ لَهُ وَ لَوْ تَخَلَّفَتْ مِقْدَارَ عَامٍ أَوْ بَعْضَ عَامٍ کَیْفَ کَانَ یَکُونُ حَالُهُمْ بَلْ کَیْفَ کَانَ یَکُونُ لَهُمْ مَعَ ذَلِکَ بَقَاءٌ أَ فَلاَ یَرَی النَّاسُ کَیْفَ هَذِهِ الْأُمُورُ الْجَلِیلَهُ (۳)الَّتِی لَمْ تَکُنْ عِنْدَهُمْ فِیهَا حِیلَهٌ فَصَارَ تَجْرِی عَلَی مَجَارِیهَا لاَ تَعْتَلُّ وَ لاَ تَتَخَلَّفُ عَنْ مَوَاقِیتِهَا لِصَلاَحِ الْعَالَمِ وَ مَا فِیهِ بَقَاؤُهُ اسْتَدِلَّ بِالْقَمَرِ فَفِیهِ دَلاَلَهٌ جَلِیلَهٌ تَسْتَعْمِلُهَا الْعَامَّهُ فِی مَعْرِفَهِ الشُّهُورِ وَ لاَ یَقُومُ عَلَیْهِ حِسَابُ السَّنَهِ لِأَنَّ دَوْرَهُ لاَ یَسْتَوْفِی الْأَزْمِنَهَ الْأَرْبَعَهَ وَ نُشُوءَ الثِّمَارِ وَ تَصَرُّمَهَا وَ لِذَلِکَ صَارَتْ شُهُورُ الْقَمَرِ وَ سِنُوهُ تَتَخَلَّفُ عَنْ شُهُورِ الشَّمْسِ وَ سِنِیهَا وَ صَارَ الشَّهْرُ مِنْ شُهُورِ الْقَمَرِ یَنْتَقِلُ فَیَکُونُ مَرَّهً بِالشِّتَاءِ وَ مَرَّهً بِالصَّیْفِ فَکِّرْ فِی إِنَارَتِهِ فِی ظُلْمَهِ اللَّیْلِ وَ الْإِرْبِ فِی ذَلِکَ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَاجَهِ إِلَی الظُّلْمَهِ لِهَدْءِ الْحَیَوَانِ وَ بَرْدِ الْهَوَاءِ عَلَی النَّبَاتِ لَمْ یَکُنْ صَلاَحٌ فِی أَنْ یَکُونَ اللَّیْلُ ظُلْمَهً دَاجِیَهً لاَ ضِیَاءَ فِیهَا فَلاَ یُمْکِنُ فِیهِ شَیْءٌ مِنَ الْعَمَلِ لِأَنَّهُ رُبَّمَا احْتَاجَ النَّاسُ إِلَی الْعَمَلِ بِاللَّیْلِ لِضِیقِ الْوَقْتِ عَلَیْهِمْ فِی تَقَصِّی الْأَعْمَالِ بِالنَّهَارِ (۴)أَوْ لِشِدَّهِ الْحَرِّ وَ إِفْرَاطِهِ فَیَعْمَلُ فِی ضَوْءِ الْقَمَرِ أَعْمَالاً

۱- و فی نسخه:و بها یحسب الناس الاعمار.

۲- أی بحصته و نصیبه من المنفعه.

۳- و فی نسخه:کیف کان یکون للناس هذه الأمور الجلیله.

۴- و فی نسخه:فی تقضی بعض الاعمال بالنهار.

شَتَّى كَحَرْثِ الْأَرْضِ وَ ضَرْبِ اللَّبِنِ وَ قَطْعِ الْخَشَبِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَجُعِلَ ضَوْءُ الْقَمَرِ مَعُونَةً لِلنَّاسِ عَلَى مَعَايِشِهِمْ إِذَا احْتَاجُوا إِلَى ذَلِكَ وَ أُنْساً لِلسَّائِرِينَ وَ جُعِلَ طُلُوعُهُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ دُونَ بَعْضٍ وَ نُقِصَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ وَ ضِيَائِهَا لِكَيْلَا تَنْبَسِطَ النَّاسُ فِي الْعَمَلِ انْبِسَاطَهُمْ بِالنَّهَارِ وَ يَمْتَنِعُوا مِنَ الْهُدْءِ وَ الْقَرَارِ فَيُهْلِكَهُمْ ذَلِكَ وَ فِي تَصَرُّفِ الْقَمَرِ خَاصَّةً فِي مُهَلِّهِ (۱)وَ مُحَاقِهِ وَ زِيَادَتِهِ وَ نُقْصَانِهِ وَ كُسُوفِهِ مِنَ التَّنْبِيهِ عَلَى قُدْرَهِ اللَّهِ خَالِقِهِ الْمُصَرِّفِ لَهُ هَذَا التَّصْرِيفَ لِصَلَاحِ الْعَالَمِ مَا يَعْتَبِرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ.

**[ترجمه]تفکّر نما ای مفضّل! در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار، اگر طلوع آفتاب نمی بود جمیع امور دنیا باطل می شد و نمی توانستند مردم سعی نمایند و تصرف کنند در امور معاش خود، و دنیا همیشه بر ایشان تار بود، و عیش ایشان بدون لذّت، و روح و روشنائی و نور گوارا نبود، و مصالح طلوع خورشید از آفتاب روشن تر است و احتیاج به بیان ندارد، بلکه تأمل کن در منافع غروب آفتاب که اگر آن نبود مردم را قرار و سکون میسّر نبود با شدّت احتیاجی که دارند به نوم و استراحت تا آن که ابدان ایشان از کلال بر آید، و حواس ایشان قوّت یابد، و قوّت هاضمه بر انگیخته شود برای هضم طعام و رسانیدن غذا به سوی اعضاء و اگر همیشه روز می بود، حرص مردم را بر آن می داشت تا آن که پیوسته کار کنند و بدنهای خود را بکاهند به درستی که بسیاری از مردم آن مقدار حرص بر جمع و کسب و ذخیره کردن اموال دارند که اگر تاریکی شب مانع نمی شد ایشان را، هر آینه قرار نمی گرفتند و چندان کار می کردند که خود را از کار می افکندند.

و ایضاً اگر شب در نمی آمد، زمین از حرارت آفتاب به مرتبه ای تفتیده می شد که حیوانات و نباتات ضایع می شدند، پس قادر خبیر به حکمت و تقدیر خود چنین مقدّر کرده که آفتاب گاهی طلوع کند و گاهی غروب کند به مانند چراغی که گاهی برای اهل خانه برافروزند که حوائج خود را به آن تمشیت دهند و گاهی بر گیرند که ایشان قرار گیرند و استراحت نمایند، پس نور و ظلمت که ضد یکدیگرند هر دو را برای نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم آفریده.

[حکمت فصول چهارگانه سال]

و ایضاً تفکّر نما در بلند و پست شدن آفتاب، برای آن که در هر سال چهار فصل مختلف پدید آید و تدبیر در مصلحت حکیم قدیر ظاهر گردد، پس در زمستان حرارت در باطن درخت و نبات پنهان می گردد که مادّه های میوه در آنها متولد گردد و در هوا کثافتی پدید آید که از آن ابر و باران در هوا متولد شود و ابدان حیوانات محکم شود و قوّت یابد.

و در بهار موادّی که در زمستان اشجار و نباتات متولّد شده به حرکت آیند، و گیاه ها و گل ها و شکوفه ها برویند و حیوانات برای فرزند به هم رسانیدن به حرکت آیند.

و در تابستان به سبب شدت حرارت هوا میوه ها پخته می شوند و رطوبات فاضله و اخلاط فاسده ابدان حیوانات به تحلیل روند و رطوبت روی زمین کم شود که اعمال و عمارات و غیره به آسانی میسّر گردد.

و در پائیز هوا صاف گردد و بیماری ها مرتفع گردد و بدن ها صحیح شود و شب ها دراز شود که اعمالی که در شب باید به عمل آید میسّر گردد، و اگر مصالح این فصول را استقصا نمائیم سخن به طول می انجامد.

اکنون تفکّر کن در گردیدن آفتاب به حرکت خاصه خود در بروج دوازده گانه یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و

سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و تدبیر صانع قدیر در آن، به درستی که به این دور تمام می شود سال و به عمل می آید فصول چهارگانه، یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان و در این مقدار از حرکت آفتاب غلّه ها و میوه ها می رسد

ص:۱۱۲

و کارشان تمام می شود و باز در سالدیگر نشو و نما از سر می گیرند. نمی بینی که سال شمسی مقدارش حرکت آفتاب است از اول حمل تا اول حمل؟ و به این سال و امثال آن پیمایند زمان ها را از زمانی که حق تعالی عالم را آفریده تا هر عصر و زمانی که خواهد. و به این ها حساب می کنند مردم عمرهای خود را و وقت های قرض ها و اجارات و معاملات و سایر امور خود را و به یک دوره آفتاب، یک سال تمام می شود و به این حساب مضبوط می گردد.

نظر کن در چگونگی تابیدن آفتاب که به چه نحو تدبیر کرده است حکیم وهّاب، به درستی که اگر در یک موضع آسمان ایستاده بود و تجاوز از آن نمی نمود هر آینه بسیاری از جهات از نور آن بهره ور نمی گردیدند و کوه ها و دیوارها و سقفها مانع می گردید تابش آن را و چون می خواست فیضش عام و نفعش تمام باشد چنان مقدّر ساخته که در اول روز از مشرق بر آید و بر آنچه مقابل آن است از جهت مغرب بتابد و پیوسته حرکت کند و بگردد به جاهای مختلف الاوضاع از نور خود بهره رساند تا به مغرب منتهی گردد و به جانب مشرق که در اول روز نتابیده بتابد، پس هیچ موضعی از مواضع نمی ماند که بهره خود را از نور خورشید نیابد زهی منعمی که در خوان احسانش گرده خورشید را به ذرات بر جمیع ساکنان معموره امکان از جماد و نبات و انسان و حیوان قسمت کرده و هیچ یک را بی بهره نگذاشته.

پس فرمود که: اگر آفتاب یک سال یا کمتر تخلف می ورزید و بر اهل جهان نمی تابید حال ایشان ابتر می بود، بلکه ایشان را در آن حال ثبات و بقا محال می نمود، پس مردم نمی بینند که این قسم امور جلیله که نزد ایشان در تحصیل آنها چاره و حیله نیست چگونه بر مجاری خویش جاری گردیده اند و جهت صلاح عالم و بقای نوع بنی آدم از اوقات خود تخلّف نورزیده اند.

استدلال کن به ماه که در آن دلایلی است نمایان بر وجود خداوند عالمیان که عامّه ناس در معرفت ماه ها به کار می فرمایند، و سال قمری را به آن می شناسند اما با سال شمسی که مبنی بر حرکت آفتاب است موافق نیست زیرا که سال قمری جمیع چهار فصل را فرا نمی گیرد و نشو و نمای ثمار و اشجار در آن مدت تمام نمی شود و به این سبب ماه ها و سال های قمری از ماه ها و سال ها شمسی تخلّف می ورزند و

ماهی از ماه های قمری مانند ماه مبارک رمضان گاه در زمستان گاه در تابستان می باشد.

[تابش ماه و برخی فواید آن]

تفکّر کن در روشنی و تابش ماه در ظلمت شب سیاه و منفعت آن زیرا که به آن بر مصلحتی که گفتیم که در تاریکی شب هست از برای استراحت حیوانات و سردی هوا برای صلاح ایشان و نباتات باز مصلحت در آن نبود که همیشه در نهایت ظلمت

باشد که هیچ روشنی در آن نباشد و هیچ عمل از اعمال در آن متمشّی نگردد، زیرا که بسیار است که مردم محتاج می شوند که در شب کار کنند برای تنگی وقت بر ایشان به جهت اتمام اعمال در روز، یا برای شدّت گرمی هوا در روز پس شب از جهت نور ماه بسیاری از اعمال را به عمل می آورند

ص:۱۱۳

مانند شخم کردن زمین و خشت مالیدن در شب و چوب بریدن و اشباه این اعمال، پس مدبّر لیل و نهار و خالق ظلمت و انوار نور ماه را یاوری گردانیده است برای مردم در معاش ایشان در هنگامی که محتاج به آن گردند و انسی گردانید برای مسافران که در شب ها حرکت کنند.

و باز چنان مقرر گردانیده که در بعضی از شب ها در تمام شب باشد و در بعضی مطلقا نباشد و نورش را کمتر از نور آفتاب گردانیده که اگر مانند آفتاب می بود منفعت شب بر طرف می شد و مردم مانند روز در معاش خود به حرکت خواهند بود و سکون و راحت بر ایشان حرام می شد و موجب هلاک ایشان می گردید. و در تغییر احوال ماه که گاه بدر است و گاه هلال و گاه در بوته محاق و گاه در عقده خسوف و وبال و در حینی زاید و در زمانی ناقص، تنبیهی است بندگان را بر قدرت خداوندی که خالق و مقدر وی است و بر وفق مصالح عباد به هر نحو که می خواهد او را می گرداند.

**[ترجمه]

إيضاح

الدوله بالفتح و الضم انقلاب الزمان و دالت الأيام دارت و الله يداولها بين الناس و هدأ كمنع هدءا و هدوءا سكن و يقال نكيت فى العدو نكايه إذا قتلت فيهم و جرحت و جثم الإنسان و الطائر و النعام يجثم جثما و جثوما لزم مكانه لم يبرح و المراد جثومهم فى الليل و التظاهر التعاون و نور الشجر أى أخرج نوره و حدم النار شده احتراقها و التقصى بلوغ أقصى الشىء و نهايته و الغابر الباقى و الماضى و المراد هنا الثانى و بزغت الشمس بزوغا شرقت أو البزوغ ابتداء الطلوع و قال الجوهرى :اعتل عليه و اعتله إذا اعتاقه عن أمر انتهى و ليله داجيه أى مظلمه.

**[ترجمه]«الدوله» با فتحه و ضمه یعنی دگرگونی زمان. «دالت الأیام»: گشت. «و الله یداولها بین الناس»: خداوند آن را میان مردم می گرداند. «هدأ هدءاً و هدوءاً»: ساکن شد. «نکیت فی العدوّ نکایه»: در میان دشمن کشتم و مجروح کردم. «جثم الانسان و الطائر والنعم یجثم جثما و جثوماً»: در جایش ماند و تکان نخورد و منظور ماندن آنها در شب است. «التظاهر»: یاری. «نوّر الشجر»: نور آن را خارج ساخت. «حدم النار»: شدت سوختنش. «التقصّی»: رسیدن به انتهای یک چیز. «الغابر»: باقی و رفته که در اینجا معنای دوم مراد است. «بزغت الشمس بزوغاً»: درخشید. یا «البزوغ» ابتدای طلوع است. جوهری گفته: «اعتلّ علیه و اعتلّه»: او را از امری آزاد کرد. «لیله داجیه»: تاریک.

**[ترجمه]

فِي النُّجُومِ وَ اخْتِلاَفِ مَسِيرِهَا فَبَعْضُهَا لاَ تُفَارِقُ مَرَاكِزَهَا مِنَ الْفَلَكِ وَ لاَ تَسِيرُ إِلاَّ مُجْتَمِعَةً وَ بَعْضُهَا مُطْلَقَةٌ تَنْتَقِلُ فِي الْبُرُوجِ وَ تَفْتَرِقُ فِي مَسِيرِهَا فَكُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَسِيرُ سَيْرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ أَحَدُهُمَا عَامٌّ مَعَ الْفَلَكِ نَحْوَ الْمَغْرِبِ وَ الْآخَرُ خَاصٌّ لِنَفْسِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ كَالنَّمْلَةِ الَّتِي تَدُورُ عَلَى الرَّحَى فَالرَّحَى تَدُورُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ النَّمْلَةُ تَدُورُ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ النَّمْلَةُ فِي تِلْكَ تَتَحَرَّكُ حَرَكَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِنَفْسِهَا فَتَتَوَجَّهُ أَمَامَهَا وَ الْأُخْرَى مُسْتَكْرَهَةٌ مَعَ الرَّحَى تَجْذِبُهَا إِلَى خَلْفِهَا فَاسْأَلِ الزَّاعِمِينَ أَنَّ النُّجُومَ صَارَتْ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ بِالْإِهْمَالِ مِنْ غَيْرِ عَمْدٍ وَ لاَ صَانِعٍ لَهَا مَا مَنَعَهَا أَنْ تَكُونَ كُلُّهَا رَاتِبَةً أَوْ تَكُونَ كُلُّهَا مُنْتَقِلَةً فَإِنَّ الْإِهْمَالَ مَعْنًى وَاحِدٌ فَكَيْفَ صَارَ يَأْتِي بِحَرَكَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ عَلَى وَزْنٍ وَ تَقْدِيرٍ فَفِي هَذَا بَيَانُ أَنَّ مَسِيرَ الْفَرِيقَيْنِ عَلَى مَا يَسِيرَانِ عَلَيْهِ بِعَمْدٍ وَ تَدْبِيرٍ وَ حِكْمَةٍ وَ تَقْدِيرٍ وَ لَيْسَ بِإِهْمَالٍ كَمَا تَزْعُمُ الْمُعَطِّلَةُ

۱- و فی نسخه:خاصّه فی تهلله.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ وَ لِمَ صَارَ بَعْضُ النُّجُومِ رَاتِباً وَ بَعْضُهَا مُنْتَقِلاً قُلْنَا إِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا رَاتِبَةً لَبَطَلَتِ الدَّلاَلاَتُ الَّتِي يُسْتَدَلُّ بِهَا مِنْ تَنَقُّلِ الْمُنْتَقِلَةِ وَ مَسِيرِهَا فِي كُلِّ بُرْجٍ مِنَ الْبُرُوجِ كَمَا قَدْ يُسْتَدَلُّ عَلَى أَشْيَاءَ مِمَّا يُحْدَثُ فِي الْعَالَمِ بِتَنَقُّلِ الشَّمْسِ وَ النُّجُومِ فِي مَنَازِلِهَا وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا مُنْتَقِلَةً لَمْ يَكُنْ لِمَسِيرِهَا مَنَازِلُ تُعْرَفُ وَ لاَ رَسْمٌ يُوقَفُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا يُوقَفُ بِمَسِيرِ الْمُنْتَقِلَةِ مِنْهَا بِتَنَقُّلِهَا فِي الْبُرُوجِ الرَّاتِبَةِ كَمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى سَيْرِ السَّائِرِ عَلَى الْأَرْضِ بِالْمَنَازِلِ الَّتِي يَجْتَازُ عَلَيْهَا وَ لَوْ كَانَ تَنَقُّلُهَا بِحَالٍ وَاحِدَةٍ لاَخْتَلَطَ نِظَامُهَا وَ بَطَلَتِ الْمَآرِبُ فِيهَا وَ لَسَاغَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ إِنَّ كَيْنُونَتَهَا (۱)عَلَى حَالٍ وَاحِدَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهَا الْإِهْمَالَ مِنَ الْجِهَةِ الَّتِي وَصَفْنَا فَفِي اخْتِلاَفِ سَيْرِهَا وَ تَصَرُّفِهَا وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَآرِبِ وَ الْمَصْلَحَةِ أَبْيَنُ دَلِيلٍ عَلَى الْعَمْدِ وَ التَّدْبِيرِ فِيهَا فَكِّرْ فِي هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِي تَظْهَرُ فِي بَعْضِ السَّنَةِ وَ تَحْتَجِبُ فِي بَعْضِهَا كَمِثْلِ الثُّرَيَّا وَ الْجَوْزَاءِ وَ الشِّعْرَيَيْنِ وَ سُهَيْلٍ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ بِأَسْرِهَا تَظْهَرُ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ لَمْ تَكُنْ لِوَاحِدٍ فِيهَا عَلَى حِيَالِهِ دَلاَلاَتٌ يَعْرِفُهَا النَّاسُ وَ يَهْتَدُونَ بِهَا لِبَعْضِ أُمُورِهِمْ كَمَعْرِفَتِهِمُ الْآنَ بِمَا يَكُونُ مِنْ طُلُوعِ الثَّوْرِ وَ الْجَوْزَاءِ إِذَا طَلَعَتْ وَ احْتِجَابِهَا إِذَا احْتَجَبَتْ فَصَارَ ظُهُورُ كُلِّ وَاحِدٍ وَ احْتِجَابُهُ فِي وَقْتٍ غَيْرِ وَقْتِ الْآخَرِ لِيَنْتَفِعَ النَّاسُ بِمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى حِدَتِهِ وَ كَمَا جُعِلَتِ الثُّرَيَّا وَ أَشْبَاهُهَا تَظْهَرُ حِيناً وَ تَحْجُبُ حِيناً لِضَرْبٍ مِنَ الْمَصْلَحَةِ كَذَلِكَ جُعِلَتْ بَنَاتُ النَّعْشِ ظَاهِرَةً لاَ تَغِيبُ لِضَرْبٍ آخَرَ مِنَ الْمَصْلَحَةِ فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأَعْلاَمِ الَّتِي يَهْتَدِي بِهَا النَّاسُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لِلطُّرُقِ الْمَجْهُولَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا لاَ تَغِيبُ وَ لاَ تَتَوَارَى فَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهَا مَتَى أَرَادُوا أَنْ يَهْتَدُوا بِهَا إِلَى حَيْثُ شَاءُوا وَ صَارَ الْأَمْرَانِ جَمِيعاً عَلَى اخْتِلاَفِهِمَا مُوَجَّهَيْنِ نَحْوَ الْإِرْبِ وَ الْمَصْلَحَةِ وَ فِيهِمَا مَآرِبُ أُخْرَى عَلاَمَاتٌ وَ دَلاَلاَتٌ عَلَى أَوْقَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْأَعْمَالِ كَالزِّرَاعَةِ وَ الْغِرَاسِ وَ السَّفَرِ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ أَشْيَاءَ مِمَّا يَحْدُثُ فِي الْأَزْمِنَةِ مِنَ الْأَمْطَارِ وَ الرِّيَاحِ وَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ بِهَا يَهْتَدِي السَّائِرُونَ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ لِقَطْعِ الْقِفَارِ (۲)

۱- في نسخه:ان كينونيتها.

۲- جمع القفر:الخلاء من الأرض،لا ماء فيه و لا ناس و لا كلاء.

الْمُوحِشَهِ وَ اللَّجِجِ الْهَائِلَهِ مَعَ مَا فِی تَرَدُّدِهَا فِی کَبِدِ السَّمَاءِ (۱)مُقْبِلَهً وَ مُدْبِرَهً وَ مُشْرِقَهً وَ مُغْرِبَهً مِنَ الْعِبَرِ فَإِنَّهَا تَسِیرُ أَسْرَعَ السَّیْرِ وَ أَحَثَّهُ أَ رَأَیْتَ لَوْ کَانَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ بِالْقُرْبِ مِنَّا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَنَا سُرْعَهُ سَیْرِهَا بِکُنْهِ مَا هِیَ عَلَیْهِ أَ لَمْ تَکُنْ سَتَخْطَفُ الْأَبْصَارَ بِوَهْجِهَا وَ شُعَاعِهَا (۲)کَالَّذِی یَحْدُثُ أَحْیَاناً مِنَ الْبُرُوقِ إِذَا تَوَالَتْ وَ اضْطَرَمَتْ فِی الْجَوِّ وَ کَذَلِکَ أَیْضاً لَوْ أَنَّ أُنَاساً کَانُوا فِی قُبَّهٍ مُکَلَّلَهٍ بِمَصَابِیحَ تَدُورُ حَوْلَهُمْ دَوَرَاناً حَثِیثاً لَحَارَتْ أَبْصَارُهُمْ (۳)حَتَّی یَخِرُّوا لِوُجُوهِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ قُدِّرَ أَنْ یَکُونَ مَسِیرُهَا فِی الْبُعْدِ الْبَعِیدِ لِکَیْلَا تَضُرَّ فِی الْأَبْصَارِ وَ تُنْکَأَ فِیهَا وَ بِأَسْرَعِ السُّرْعَهِ لِکَیْلَا تَتَخَلَّفَ عَنْ مِقْدَارِ الْحَاجَهِ فِی مَسِیرِهَا وَ جُعِلَ فِیهَا جُزْءٌ یَسِیرٌ مِنَ الضَّوْءِ لِیَسُدَّ مَسَدَّ الْأَضْوَاءِ إِذَا لَمْ یَکُنْ قَمَرٌ وَ یُمْکِنُ فِیهِ الْحَرَکَهُ إِذَا حَدَثَتْ ضَرُورَهٌ کَمَا قَدْ یَحْدُثُ الْحَادِثُ عَلَی الْمَرْءِ فَیَحْتَاجُ إِلَی التَّجَافِی فِی جَوْفِ اللَّیْلِ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ شَیْءٌ مِنَ الضَّوْءِ یَهْتَدِی بِهِ لَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یَبْرَحَ مَکَانَهُ فَتَأَمَّلِ اللُّطْفَ وَ الْحِکْمَهَ فِی هَذَا التَّقْدِیرِ حِینَ جُعِلَ لِلظُّلْمَهِ دَوْلَهٌ وَ مُدَّهٌ لِحَاجَهٍ إِلَیْهَا وَ جُعِلَ خِلَالَهَا شَیْءٌ مِنَ الضَّوْءِ لِلْمَآرِبِ الَّتِی وَصَفْنَا فَکِّرْ فِی هَذَا الْفَلَکِ بِشَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ نُجُومِهِ وَ بُرُوجِهِ تَدُورُ عَلَی الْعَالَمِ فِی هَذَا الدَّوَرَانِ الدَّائِمِ بِهَذَا التَّقْدِیرِ وَ الْوَزْنِ لِمَا فِی اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ هَذِهِ الْأَزْمَانِ الْأَرْبَعَهِ الْمُتَوَالِیَهِ عَلَی الْأَرْضِ وَ مَا عَلَیْهَا مِنْ أَصْنَافِ الْحَیَوَانِ وَ النَّبَاتِ مِنْ ضُرُوبِ الْمَصْلَحَهِ کَالَّذِی بَیَّنْتُ وَ شَخَّصْتُ (۴)لَکَ آنِفاً وَ هَلْ یَخْفَی عَلَی ذِی لُبٍّ أَنَّ هَذَا تَقْدِیرٌ مُقَدَّرٌ وَ صَوَابٌ وَ حِکْمَهٌ مِنْ مُقَدِّرٍ حَکِیمٍ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّ هَذَا شَیْءٌ اتَّفَقَ أَنْ یَکُونَ هَکَذَا فَمَا مَنَعَهُ أَنْ یَقُولَ مِثْلَ هَذَا فِی دُولَابٍ تَرَاهُ یَدُورُ وَ یَسْقِی حَدِیقَهً فِیهَا شَجَرٌ وَ نَبَاتٌ فَتَرَی کُلَّ شَیْءٍ مِنْ آلَتِهِ مُقَدَّراً بَعْضُهُ یَلْقَی بَعْضاً عَلَی مَا فِیهِ صَلَاحُ تِلْکَ الْحَدِیقَهِ وَ مَا فِیهَا وَ بِمَ کَانَ یُثْبِتُ هَذَا الْقَوْلَ لَوْ قَالَهُ وَ مَا تَرَی النَّاسَ کَانُوا قَائِلِینَ لَهُ لَوْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَ فَیُنْکِرُ أَنْ یَقُولَ فِی دُولَابٍ خَشَبٍ (۵)

۱- أی وسط السماء.

۲- أی ستذهب بها بتوقدها.

۳- حارت العین:اشتد بیاض بیاضها و سواد سوادها.

۴- و فی نسخه:کالذی بینت و لخصت لک آنفا.

۵- و فی نسخه:فی دولاب خسیس.

مَصْنُوعٍ بِحِيلَةٍ قَصِيرَةٍ لِمَصْلَحَةِ قِطْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ أَنَّهُ كَانَ بِلَا صَانِعٍ وَ مُقَدِّرٍ وَ يَقْدِرُ أَنْ يَقُولَ فِي هَذَا الدُّولَابِ الْأَعْظَمِ الْمَخْلُوقِ بِحِكْمَةٍ يَقْصُرُ عَنْهَا أَذْهَانُ الْبَشَرِ لِصَلَاحِ جَمِيعِ الْأَرْضِ وَ مَا عَلَيْهَا أَنَّهُ شَيْءٌ اتَّفَقَ أَنْ يَكُونَ بِلَا صَنْعَةٍ وَ لَا تَدْبِيرٍ لَوِ اعْتَلَّ هَذَا الْفَلَكُ كَمَا تَعْتَلُّ الْآلَاتُ الَّتِي تُتَّخَذُ لِلصِّنَاعَاتِ وَ غَيْرِهَا أَيُّ شَيْءٍ كَانَ عِنْدَ النَّاسِ مِنَ الْحِيلَةِ فِي إِصْلَاحِهِ.

**[ترجمه]فكر كن اى مفضّل! در ستارگان و اختلاف حركات ايشان، كه بعضى از جاى خود حركت نمى كنند و با يكديگر سير مى نمايند و از هم جدا نمى شوند و بعضى مطلق العنانند و از برجى به برج ديگر حركت مى كنند و در حركت از يكديگر جدا مى شوند و هر يک را دو حركت مختلف مى باشد يكى عام، كه همه كواكب به آن متحركند و آن حركت شبانه روزى است كه از مشرق به مغرب حركت مى كنند و ديگرى حركت خاصه است كه هر يک براى خود دارند كه آن حركت از مغرب به سوى مشرق است مانند مورى كه بر روى آسيا به جانب چپ حركت كند و آسيا را به جانب راست متحرك سازند. پس مور دو حركت مختلف مى كند يكى به اراده كه از پيش روى خود حركت مى كند و يكى به كراهت و جبر كه آسيا آن را به جبر پس مى گرداند.

پس سؤال كن از آن گروه كه دعوى مى كنند كه اين ستارگان به طبايع خود متحركند بى مدبّرى و بدون تقدير، صانعى، اگر چنين باشد كه ايشان مى گويند چرا همه ساكن نمى باشند، يا چرا همه از برجى به برجى منتقل نمى شوند. زيرا كه اهمال يک معنى است، پس چگونه از آن دو حركت مختلف به وزن معلومى و اندازه مقرّرى كه به عمل مى آيد، پس از اين ظاهر مى شود كه بناى اين دو حركت مختلف متّسق بر عمد و تقدير مدبّر خبير است و به بخت و اتفاق نيست چنانچه ملاحده مى گويند.

ص:۱۱۴

[حكمت در ثوابت و سيارات]

و اگر گويند كه: چرا بعضى از ستارگان ثابت اند و بعضى متغير؟

جواب مى گوئيم كه: اگر همه بر يک نسق مى بودند و اختلاف در اوضاع آنها نسبت به يكديگر نمى بود، هر آينه دلالتى كه اوضاع نجوم مى كند بر حوادث آينده و يكى از اسباب علوم انبياء و اوصياء - عليهم السّلام - است، برطرف مى شد و چنانچه استدلال منجّمان به انتقال آفتاب و ماه و ستارگان در بروج و منازل و اختلاف اوضاع ايشان نسبت به يكديگر از مقابله و مقارنه و تثليث و تربيع و تسديس بر امورى كه در عالم بعد از اين حادث شود، و اگر همه منتقل مى بودند و به حركات سريعه حركت مى كردند براى سير سيّارات منازل و بروج معلوم به هم نمى رسيد و نام ها و علامت هاى بروج برطرف مى شد، زيرا كه انتقال سيّارات را به محاذات صورى كه از ثوابت انتزاع كرده اند مى توان دانست، مانند مسافرى كه از منزلى به منزلى رود و از شهرى به شهرى منتقل گردد. و اگر همه ستارگان با هم حركت مى كردند يا حركات همه سريع مى بود اين معنى به عمل نمى آمد و مصالحى كه در اين انتقادات منظور است فوت مى شد و در آن وقت كسى مى توانست گفت كه چون حركات همه بر يک نسق است، بسا باشد كه مستند به طبيعت عديم الشعور باشد.

پس اختلاف این حرکات با اتساق و انتظام و موافق حکم و مصالح دلیل است بر آن که به اهمال و اتّفاق نیست بلکه به تقدیر قادر خلّاق است.

[ستارگان پنهان و حکمت اخفای آنها]

اکنون تفکّر کن در ستاره ها که بعضی از سال ظاهر می شوند و گاهی پنهان می شوند، مانند ثریا، و جوزا و دو شعرا و سهیل زیرا که اگر همگی در یک وقت ظاهر می شدند، استدلال به ظهور هر یک بر فصول و احوال مختلفه نمی توانست کرد چنانچه به طلوع بعضی استدلال می کنند بر نضج میوه ها، و به بعضی بر بار گرفتن شتران، و به بعضی به دخول بعضی از فصلها و چنانچه بعضی از کواکب را گاه باطن و پنهان قرار داده و بعضی را دایم الظهور گردانیده که هرگز پنهان نمی گردد مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره اند و جدی و فرقدان از جمله آنهاست برای آن که مصلحت در آن است که بعضی چنین باشند تا علامتی چند باشد برای دانستن قبله و جهات طرق و مسالک در دریا و صحرا زیرا که چون اینها در اکثر معموره ابدی الظهور و غالباً از دیده پنهان نمی شوند در استعلام سماوات و جهات طرق به آن هدایت می یابند و در آن دو امر مختلف در هر یک مصلحتی عظیم هست که اگر یکی به عمل نمی آید مصالح بسیار فوت می شود.

[منافع بی شمار ستارگان]

و در ستارگان منافع بی پایان هست زیرا که علامتند بر بسیاری از اعمال که اوقات آنها به کواکب معلوم می شود مانند زراعت کردن و درخت کشتن و سفر دریا و صحرا. و علامتند برای حدوث حوادث بسیار از وزیدن بادها، و باریدن باران ها، و ظهور سرما و گرما و به آنها هدایت می یابند مسافران در شب ها و به نور آنها منتفع می شوند در قطع بیابانهای تار و دریاهای زخار.

ص:۱۱۵

و قطع نظر از همه این منافع، در اصل حرکات اینها در میان آسمان گاه به سوی مشرق و گاه به سوی مغرب برای متفکران عبرت ها است، زیرا که اینها به سرعت حرکت می نمایند که فوق آن تصوّر نتوان کرد. و اگر نزدیک ما به این سرعت حرکت می کردند، هر آینه دیده ها را به وفور نور خود می ربودند چنانچه در جستن برق های متواتر که در جو حادث می شود خوف ذهاب ابصار هست.

و هم چنین اگر جماعتی در میان قبّه باشند که چراغ های بسیار افروخته باشند و به نهایت سرعت آن چراغ ها را بر دور ایشان گردانند. هر آینه دیده های ایشان حیران می شود به مرتبه که بر رو می افتد.

پس نظر کن که چگونه مقدّر ساخته است حکیم علیم که این کواکب با این سرعت حرکت می کنند و دور باشند که ضرر به دیده ها نرساند و مصلحتی که در حرکت سریعه ایشان هست به عمل آید و اندک نوری در ایشان قرار داده که در وقتی که آفتاب و ماه طالع نباشد کسی را در شب ها حرکتی ضرور شود به نور اینها منتفع گردد. و اگر انوار اینها نبودی آدمی در شب تار نمی توانست از جای خود حرکت کند.

پس تأمّل کن در لطف و حکمت علیم قادر که تاریکی را از برای مصلحت در قدری از زمان مقرّر ساخته برای آن که مردم به آن محتاجند و مخلوط به قدری از نور گردانیده که کار بر ایشان دشوار نشود.

تفکّر کن در این فلک که با آفتاب و ماه و ستارگان و برج های خود چگونه پیوسته بر دور عالم می گردد به حرکت مضبوطی که اختلاف در آن نمی شود و فصول چهارگانه به آن منتظم می گردد و اصناف حیوانات و نباتات به این تدبیر تربیت می یابند و به غایت کمال خود می رسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت به او صلاح یابد و نظام پذیرد بدون تدبیر مقدر حکیم می تواند بود؟

[تصادف، نه]

پس حضرت فرمود که: اگر کسی بگوید گاه باشد به اتفاق چنین شده باشد چه گوئیم؟

می گوئیم که: اگر این شخص دولابی را ببیند که می گردد و باغی را که مشتمل باشد بر اشجار و نباتات آب دهد و آلات و ادوات دولاب همه بر قانون حکمت و مطابق مصلحت باغ ساخته شده باشد، آیا احتمال می دهد که دولاب بی صانعی و مدبّری به هم رسیده باشد؟ و اگر او جرأت بر چنین قولی کند، مردم در حق او چه خواهند گفت؟

هر گاه عقل، در دولابی که از تخته چند ساخته اند

ص:۱۱۶

و به اندک حیله برای مصلحت قطعه از زمین پرداخته اند باور نکند که بی صانعی و مقدّر دانائی به عمل آمده باشد، چگونه تجویز این احتمال خواهد نمود و در این دولاب اعظم که مخلوق شده است به حکمتی چند که اذهان بشر قاصر است از ادراک عشری از اعشار آن از برای مصلحت جمیع زمین و آنچه بر روی آن است که گوید بی صنعت و تقدیر علیم حکیم قدیر به وجود آمده.

و اگر در این افلاک عظیمه خللی و رخنه پیدا شود که محتاج به مرمّت و اصلاح باشند، چنانچه آلاتی که مردم برای اعمال خود می سازند گاهی محتاج به مرمّت می شوند، کی چاره این می توانست کرد و کدام صانع از عهده این بر می آید؟

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: لا تفارق مراکزها لعل المراد أنه لیس لها حرکه بیّنه ظاهره کما فی السیارات أو لا تختلف نسب بعضها إلی بعض بالقرب و البعد بأن تکون الجمله التالیه مفسّره لها و یحتمل أن یکون المراد بمراکزها البروج التی تنسب إلیها علی ما هو المصطلح بین العرب من اعتبار محاذاه تلک الأشکال فی الانتقال إلی البروج و إن انتقلت عن مواضعها و علیه ینبغی أن یحمل قوله علیه السلام: و بعضها مطلقه تنتقل فی البروج أو علی ما ذکرنا سابقا من کون انتقالها فی البروج ظاهره بینه یعرفه کل أحد و

الأول أظهر كما سيظهر من كلامه عليه السلام قوله فإن الإهمال معنى واحد يحتمل أن يكون المراد أن الطبيعه أو الدهر اللذين يجعلونهما أصحاب الإهمال مؤثّرين كل منهما أمر واحد غير ذى شعور و إراده و لا يمكن صدور الأمرين المختلفين عن مثل ذلك كما مرّ أو المراد أن العقل يحكم بأن هذين الأمرين المتّسقين الجاريين على قانون الحكمه لا يكون إلا من حكيم راعى فيهما دقائق الحكم أو المراد أن الإهمال أى عدم الحاجه إلى العله و ترجيح الأمر الممكن من غير مرجح كما تزعمون أمر واحد حاصل فيهما فلم صارت إحداهما راتبه و الأخرى منتقله و لم لم يعكس الأمر و الأول أظهر (۱)كما لا يخفى قوله عليه السلام: لبطلت الدلالات ظاهره كون الأوضاع النجوميه علامات للحوادث قوله عليه السلام: فى البروج الراتبه يدل ظاهرا على ما أشرنا إليه من أنه عليه السلام راعى فى انتقال البروج محاذاه نفس الأشكال و إن أمكن أن يكون المراد بيان حكمه بطء الحركه ليصلح كون تلك الأشكال علامات للبروج و لو بقربها منها لكنه بعيد قوله عليه السلام: و الشعريين قال الجوهرى :الشعرى الكوكب الذى يطلع

ص:۱۱۷

۱- و ظاهر الخبر المعنى الأخير.

بعد الجوزاء و طلوعه فی شده الحر و هما الشعریان و الشعری العبور التی فی الجوزاء و الشعری القمیصاء التی فی الذراع تزعم العرب أنهما أختا سهیل انتهی و القفار جمع قفر و هو الخلأ من الأرض و خطف البرق البصر ذهب به و وهج النار بالتسکین توقدها و قوله حثیثا أی مسرعا و تجافی أی لم یلزم مکانه و برح مکانه زال عنه.

**[ترجمه]«لاتفارق مراکزها» شاید منظور آن است که برای آنها حرکت روشن و آشکاری چنانچه در سیارات هست، وجود ندارد. یا اینکه نسبت دوری و نزدیکی بعضی از ایشان از بعضی دیگر تغییر نمی کند. بنا بر اینکه جمله بعدی مفسّر آن باشد. و ممکن است منظور از مراکز ستارگان برجهایی باشد که به آنها نسبت داده می شود چنانچه بین عرب مصطلح است که در انتقال به برجها مقابل بودن با این شکلها را اعتبار می کنند اگر چه از جایگاهشان منتقل شوند. و خوب است که کلام امام علیه السلام که فرمود: «و بعضها مطلقه تنتقل فی البروج» بر این معنا حمل شود. یا بر معنایی که سابقا گفتیم که انتقال آنها در برجها ظاهر و آشکار است که هر کسی آن را می شناسد ولی احتمال اول ظاهرتر است چنانچه از کلام امام معلوم می شود.

«فان الإهمال معنی واحد» ممکن است منظور این باشد که طبیعت یا دهری که اصحاب إهمال مؤثر می دانند هر دوی آنها یک امر واحد بدون شعور و اراده هستند و صدور دو امر مختلف از مثل چنین چیزی ممکن نیست - چنانچه در سابق گذشت - یا منظور این است که عقل حکم می کند به اینکه مثل این دو امر پیوسته جاری بر قانون حکمت جز از حکیمی که ظرائف حکمت را در آنها رعایت کرده نمی باشد. یا منظور این است که اهمال یعنی عدم حاجت به علت و ترجیح امری ممکن بدون مرجِّح - چنانچه گمان می کنند - امر واحدی است که در هر دوی آنها حاصل است پس به چه دلیل یکی از آنها ثابت و دیگری متحرک شده است و چرا بر عکس نشده است؟ و احتمال اول ظاهرتر است - چنانچه پوشیده نیست -. «لبطلت الدلالات» ظاهر عبارت، بودن اوضاع نجومی، نشانه هایی برای حوادث است. «فی البروج الراتبه» ظاهراً بر آنچه قبلاـ اشاره کردیم دلالـت می کند که امام علیه السلام در انتقال برجها، مقابل شدن با خود شکلها را رعایت نمود اگر چه ممکن است منظور، بیان حکمت کندیِ حرکت باشد تا این اشکال بتوانند نشانه هایی برای برجها باشند ولو با نزدیکی به آنها ولی این احتمال بعید است. «الشعریین» جوهری گفته: «الشعری» ستاره ای است که بعد از جوزاء طلوع می کند

ص:۱۱۷

و طلوع آن در شدّت تابستان است و آنها دو شعریان هستند، یکی شعرای عبور که در جوزاء است و یکی شعرای قمیصاء که در ذراع است. و عرب گمان می کند که این دو خواهران سهیل هستند. «القفار» جمع قفر: زمین خالی و صاف. «خطف البرق البصر»: آن را برد. «وهج النار»: شعله کشیدن آتش. «حثیثا»: با سرعت. «تجافی»: در جایش قرار نگرفت. «برح مکانه»: از جایش رفت.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِي مَقَادِيرِ النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ كَيْفَ وَقَعَتْ عَلَى مَا فِيهِ صَلاَحُ هَذَا الْخَلْقِ فَصَارَ مُنْتَهَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا امْتَدَّ إِلَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَاعَةً

لاَ يُجَاوِزُ ذَلِکَ أَ فَرَأَيْتَ لَوْ کَانَ النَّهَارُ يَکُونُ مِقْدَارُهُ مِائَهَ سَاعَهٍ أَوْ مِائَتَیْ سَاعَهٍ أَ لَمْ يَکُنْ فِی ذَلِکَ بَوَارُ (۱)کُلِّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ نَبَاتٍ أَمَّا الْحَيَوَانُ فَکَانَ لاَ يَهْدَأُ وَ لاَ يَقِرُّ طُولَ هَذِهِ الْمُدَّهِ وَ لاَ الْبَهَائِمُ کَانَتْ تُمْسِکُ عَنِ الرَّعْیِ لَوْ دَامَ لَهَا ضَوْءُ النَّهَارِ وَ لاَ الْإِنْسَانُ کَانَ يَفْتُرُ عَنِ الْعَمَلِ وَ الْحَرَکَهِ وَ کَانَ ذَلِکَ سَيُهْلِکُهَا أَجْمَعَ وَ يُؤَدِّيهَا إِلَی التَّلَفِ وَ أَمَّا النَّبَاتُ فَکَانَ يَطُولُ عَلَيْهِ حَرُّ النَّهَارِ وَ وَهْجُ الشَّمْسِ حَتَّی يَجِفَّ وَ يَحْتَرِقَ وَ کَذَلِکَ اللَّيْلُ لَوِ امْتَدَّ مِقْدَارُ هَذِهِ الْمُدَّهِ کَانَ يَعُوقُ أَصْنَافَ الْحَيَوَانِ عَنِ الْحَرَکَهِ وَ التَّصَرُّفِ فِی طَلَبِ الْمَعَاشِ حَتَّی تَمُوتَ جُوعاً وَ تَخْمُدُ الْحَرَارَهُ الطَّبِيعِيَّهُ مِنَ النَّبَاتِ حَتَّی يَعْفَنَ وَ يَفْسُدَ کَالَّذِی تَرَاهُ يَحْدُثُ عَلَی النَّبَاتِ إِذَا کَانَ فِی مَوْضِعٍ لاَ تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ اعْتَبِرْ بِهَذِهِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ کَيْفَ يَتَعَاوَرَانِ الْعَالَمَ وَ يَتَصَرَّفَانِ هَذَا التَّصَرُّفَ مِنَ الزِّيَادَهِ وَ النُّقْصَانِ وَ الاِعْتِدَالِ لِإِقَامَهِ هَذِهِ الْأَزْمِنَهِ الْأَرْبَعَهِ مِنَ السَّنَهِ وَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْمَصَالِحِ ثُمَّ هُمَا بَعْدُ دِبَاغُ الْأَبْدَانِ الَّتِی عَلَيْهَا بَقَاؤُهَا وَ فِيهَا صَلاَحُهَا فَإِنَّهُ لَوْ لاَ الْحَرُّ وَ الْبَرْدُ وَ تَدَاوُلُهُمَا الْأَبْدَانَ لَفَسَدَتْ وَ أَخْوَتْ وَ انْتَکَثَتْ فَکِّرْ فِی دُخُولِ أَحَدِهِمَا عَلَی الْآخَرِ بِهَذَا التَّدْرِيجِ وَ التَّرَسُّلِ فَإِنَّکَ تَرَی أَحَدَهُمَا يَنْقُصُ شَيْئاً بَعْدَ شَیْءٍ وَ الْآخَرَ يَزِيدُ مِثْلَ ذَلِکَ حَتَّی يَنْتَهِیَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْتَهَاهُ فِی الزِّيَادَهِ وَ النُّقْصَانِ وَ لَوْ کَانَ دُخُولُ إِحْدَاهُمَا عَلَی الْأُخْرَی مُفَاجَأَهً لَأَضَرَّ ذَلِکَ بِالْأَبْدَانِ وَ أَسْقَمَهَا کَمَا أَنَّ أَحَدَکُمْ لَوْ خَرَجَ مِنْ حَمَّامٍ حَارٍّ إِلَی مَوْضِعِ الْبُرُودَهِ لَضَرَّهُ ذَلِکَ وَ أَسْقَمَ

۱- البوار:الهلاک و الکساد.

بَدَنَهُ فَلِمَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا التَّرَسُّلَ فِی الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ إِلاَّ لِلسَّلاَمَهِ مِنْ ضَرَرِ الْمُفَاجَأَهِ وَ لِمَ جَرَی الْأَمْرُ عَلَی مَا فِیهِ السَّلاَمَهُ مِنْ ضَرِّ الْمُفَاجَأَهِ لَوْ لاَ التَّدْبِیرُ فِی ذَلِکَ فَإِنْ زَعَمَ زَاعِمٌ أَنَّ هَذَا التَّرَسُّلَ فِی دُخُولِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ إِنَّمَا یَکُونُ لِإِبْطَاءِ مَسِیرِ الشَّمْسِ فِی الاِرْتِفَاعِ وَ الاِنْحِطَاطِ سُئِلَ عَنِ الْعِلَّهِ فِی إِبْطَاءِ مَسِیرِ الشَّمْسِ فِی ارْتِفَاعِهَا وَ انْحِطَاطِهَا فَإِنِ اعْتَلَّ فِی الْإِبْطَاءِ بِبُعْدِ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقَیْنِ سُئِلَ عَنِ الْعِلَّهِ فِی ذَلِکَ فَلاَ تَزَالُ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ تَرْقَی مَعَهُ إِلَی حَیْثُ رَقِیَ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ حَتَّی اسْتَقَرَّ عَلَی الْعَمْدِ وَ التَّدْبِیرِ لَوْ لاَ الْحَرُّ لَمَا کَانَتِ الثِّمَارُ الْجَاسِیَهُ الْمُرَّهُ تَنْضَجُ فَتَلِینُ وَ تَعْذُبُ حَتَّی یُتَفَکَّهَ بِهَا رَطْبَهً وَ یَابِسَهً وَ لَوْ لاَ الْبَرْدُ لَمَا کَانَ الزَّرْعُ یُفْرِخُ هَکَذَا وَ یَرِیعُ الرَّیْعَ الْکَثِیرَ الَّذِی یَتَّسِعُ لِلْقُوتِ وَ مَا یُرَدُّ فِی الْأَرْضِ لِلْبَذْرِ أَ فَلاَ تَرَی مَا فِی الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ مِنْ عَظِیمِ الْغَنَاءِ وَ الْمَنْفَعَهِ وَ کِلاَهُمَا مَعَ غَنَائِهِ وَ الْمَنْفَعَهِ فِیهِ یُؤْلِمُ الْأَبْدَانَ وَ یَمَضُّهَا وَ فِی ذَلِکَ عِبْرَهٌ لِمَنْ فَکَّرَ وَ دَلاَلَهٌ عَلَی أَنَّهُ مِنْ تَدْبِیرِ الْحَکِیمِ فِی مَصْلَحَهِ الْعَالَمِ وَ مَا فِیهِ.

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل! در مقادیر لیل و نهار که چگونه بر وفق مصلحت عباد تقدیر گشته، در اکثر معموره ها نهایتش از پانزده ساعت زیاده نیست، اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت می شد، هر آینه هر چه بر روی زمین است از حیوانات و نباتات هلاک می شدند اما حیوانات به جهت آن که در این مدت طویل قرار نمی گرفتند و ساکن نمی شدند و چهارپایان در روز به این درازی مشغول چرا می گردیدند و آدمیان در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت می شدند معلوم است که اینها باعث هلاک ایشان می شد.

و اما نباتات از حرارت آفتاب در این زمان طویل خشک می شد و می سوخت و هم چنین شب اگر صد ساعت یا دویست ساعت ممتد می شد حیوانات در این مدت از حرکت باز می ماندند و طلب معاش نمی توانستند کرد و از گرسنگی هلاک می شدند و حرارت طبیعیه نباتات کم می شد و فاسد و متعفن می شدند چنانچه بعضی از گیاه ها اگر در مکانی بروید که آفتاب بر آن نتابد هر آینه فاسد می گردد.

[سرما و گرما و منافع آن دو]

عبرت بگیر از سرما و گرما که پیاپی بر این عالم وارد می شود و به زیاده و نقصان و اعتدال در این جهان تصرّف می نمایند برای آن که چهار فصل در هر سال به هم رسد و مصالحی که مذکور شد و غیر آنها به عمل آید. و ایضاً این سرما و گرما دبّاغی می کنند بدن ها را و به اصلاح می آورند آنها را و اگر هر دو بر ابدان انسان و حیوان وارد نمی شدند هر آینه بدن ها فاسد و ضایع می شدند.

فکر کن در این مصلحت که از سرما به تدریج داخل گرما می شوند و به عکس، زیرا که سرما اندک اندک کم می شود تا گرما به نهایت می رسد و اگر به ناگاه از سرما به گرما دفعه داخل می شدند هر آینه ضرر می رسانید به بدن ها و احداث امراض مزمنه می کرد چنانچه اگر کسی از حمّام بسیار گرمی در هوای بسیار سردی داخل شود، به او ضرر عظیم می رساند و موجب بیماری او می شود غالباً،

ص:۱۱۸

پس حق تعالی این تدریج را در سرما و گرما مقرّر فرموده برای مصلحت بندگان حقیر. و این یک دلیل است برای وجود

حکیم قدیر.

[استدلال به بطوء حرکت خورشید بر صانع]

اگر کسی گوید که این تدریج و تأنی از جهت ابطاء حرکت خاصّه شمس است در پست شدن و بلند شدن، می پرسیم که علت ابطاء حرکت شمس چیست؟ اگر گویند که علت او بزرگی دایره ای است که آفتاب آن را به حرکت خاصّه قطع می کند باز از علّت آن می پرسیم تا آن که منتهی شود به آن که از حکمت صانع قادر علیمی است که به قدرت کامل و حکمت شامل این حرکت را بر قانون مصلحت منطبق گردانیده، زیرا که ترجیح بلا مرجح محال است و تسلسل علل، ممتنع و اشتمال صنعت بر حکمت، دلیل قاطع است بر علم و حکمت او.

و بدان که اگر گرما نمی بود میوه های تلخ پخته و شیرین نمی شدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع گردند و اگر سرما نمی بود زراعت در زیر زمین بسیار نمی ماند که جوجه بسیار کند و آنقدر حاصل به عمل آید که وفا به قوت انسان و حیوان کند و تخم زیاد آید که بار دیگر زراعت نمایند. پس نمی بینی که در هر یک از گرما و سرما چه منفعتها هست و هر یک با نفع عظیمی که دارند بدنها را می گزند و آدمی از آن متأثر و آن نیز موجب صلاح دین و دنیای خلق است.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: لا یجاوز ذلک أی فی معظم المعموره و قال الفیروزآبادی :

خوت الدار تهدمت و النجوم خیّا أمحلت فلم تمطر کأخوت و قال المنتکث المهزول و قال الترسل الرفق و التؤده انتهی قوله علیه السلام: ببعد ما بین المشرقین أی المشرق و المغرب کنایه عن عظم الدائره التی یقطع علیها البروج أو مشرق الصیف و الشتاء و الأول أظهر قوله علیه السلام: الجاسیه أی الصلبه و یتفکه بها أی یتمتع بها و الریع النماء و الزیاده و قال الجوهری :أمضنی الجرح إمضاضا إذا أوجعک و فیه لغه أخری مضنی الجرح و لم یعرفها الأصمعی.

**[ترجمه]«لایجاوز ذلک» یعنی در اکثر قسمت آباد زمین. فیروزآبادی گفته: «خوت الدار»: ویران شد. «خوت النجوم خیّا»: قحطی شد پس باران نیامد. مثل «أخوت». «المنتکث»: لاغر. «الترسّل»: مدارا و آرامش. «ببعد ما بین المشرقین» یعنی مشرق و مغرب، کنایه از بزرگی دایره ای که برجها بر روی آن قطع می شوند یا مشرق تابستان و زمستان، و احتمال اول ظاهرتر است.

«الجاسیه»: سخت. «یتفکّه بها»: از آن بهره می برد. «الریح»: رشد و زیادتی. جوهری گفته: «أمضّنی الجرح إمضاضاً»: مرا به درد آورد. و لغت دیگر آن «مضّنی الجرح» است که اصمعی آن را نشناخته است.

**[ترجمه]

وَ أُنَبِّهُکَ یَا مُفَضَّلُ

عَلَى الرِّيحِ وَ مَا فِيهَا أَ لَسْتَ تَرَى رُكُودَهَا إِذَا رَكَدَتْ كَيْفَ يُحْدِثُ الْكَرْبَ الَّذِي يَكَادُ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى النُّفُوسِ وَ يُحْرِضُ الْأَصِحَّاءَ وَ يَنْهَكُ الْمَرْضَى وَ يُفْسِدُ الثِّمَارَ وَ يُعَفِّنُ الْبُقُولَ وَ يُعْقِبُ الْوَبَاءَ فِي الْأَبْدَانِ وَ الْآفَةَ فِي الْغَلَّاتِ فَفِي هَذَا بَيَانُ أَنَّ هُبُوبَ الرِّيحِ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ فِي صَلَاحِ الْخَلْقِ وَ أُنَبِّئُكَ عَنِ الْهَوَاءِ بِخَلَّةٍ أُخْرَى فَإِنَّ الصَّوْتَ أَثَرٌ يُؤَثِّرُهُ اصْطِكَاكُ الْأَجْسَامِ فِي الْهَوَاءِ وَ الْهَوَاءُ يُؤَدِّيهِ إِلَى الْمَسَامِعِ وَ النَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ طُولَ

ص:١١٩

نَهَارِهِمْ وَ بَعْضَ لَيْلِهِمْ فَلَوْ كَانَ أَثَرُ هَذَا الْكَلَامِ يَبْقَى فِي الْهَوَاءِ كَمَا يَبْقَى الْكِتَابُ فِي الْقِرْطَاسِ لَامْتَلَأَ الْعَالَمُ مِنْهُ فَكَانَ يَكْرُبُهُمْ وَ يَفْدَحُهُمْ وَ كَانُوا يَحْتَاجُونَ فِي تَجْدِيدِهِ وَ الِاسْتِبْدَالِ بِهِ إِلَى أَكْثَرَ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي تَجْدِيدِ الْقَرَاطِيسِ لِأَنَّ مَا يُلْقَى مِنَ الْكَلَامِ أَكْثَرُ مِمَّا يُكْتَبُ فَجَعَلَ الْخَلَّاقُ الْحَكِيمُ جَلَّ قُدْسُهُ هَذَا الْهَوَاءَ قِرْطَاساً خَفِيّاً يَحْمِلُ الْكَلَامَ رَيْثَمَا يَبْلُغُ الْعَالَمُ حَاجَتَهُمْ ثُمَّ يُمْحَى فَيَعُودُ جَدِيداً نَقِيّاً وَ يَحْمِلُ مَا حَمَلَ أَبَداً بِلَا انْقِطَاعٍ وَ حَسْبُكَ بِهَذَا النَّسِيمِ الْمُسَمَّى هَوَاءً عِبْرَةً وَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَصَالِحِ فَإِنَّهُ حَيَاةُ هَذِهِ الْأَبْدَانِ وَ الْمُمْسِكُ لَهَا مِنْ دَاخِلٍ بِمَا تَسْتَنْشِقُ مِنْهُ وَ مِنْ خَارِجٍ بِمَا تُبَاشِرُ مِنْ رَوْحِهِ وَ فِيهِ تَطَّرِدُ هَذِهِ الْأَصْوَاتُ فَيُؤَدِّي بِهَا مِنَ الْبُعْدِ الْبَعِيدِ وَ هُوَ الْحَامِلُ لِهَذِهِ الْأَرَايِيحِ يَنْقُلُهَا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ أَ لَا تَرَى كَيْفَ تَأْتِيكَ الرَّائِحَةُ مِنْ حَيْثُ تَهُبُّ الرِّيحُ فَكَذَلِكَ الصَّوْتُ وَ هُوَ الْقَابِلُ لِهَذَا الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ اللَّذَيْنِ يَتَعَاقَبَانِ عَلَى الْعَالَمِ لِصَلَاحِهِ (۱)وَ مِنْهُ هَذِهِ الرِّيحُ الْهَابَّةُ فَالرِّيحُ تَرُوحُ عَنِ الْأَجْسَامِ وَ تُزْجِي السَّحَابَ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِيَعُمَّ نَفْعُهُ حَتَّى يَسْتَكْثِفَ فَيَمْطُرَ وَ تَفُضُّهُ حَتَّى يَسْتَخِفَّ فَيَتَفَشَّى وَ تُلْقِحُ الشَّجَرَ وَ تُسِيرُ السُّفُنَ وَ تُرْخِي الْأَطْعِمَةَ (۲)وَ تُبَرِّدُ الْمَاءَ وَ تَشُبُّ النَّارَ وَ تُجَفِّفُ الْأَشْيَاءَ النَّدِيَّةَ وَ بِالْجُمْلَةِ أَنَّهَا تُحْيِي كُلَّمَا فِي الْأَرْضِ فَلَوْ لَا الرِّيحُ لَذَوَى النَّبَاتُ (۳)وَ مَاتَ الْحَيَوَانُ وَ حُمَّتِ الْأَشْيَاءُ وَ فَسَدَتْ.

**[ترجمه]تنبیه می کنم تو را ای مفضّل بر منافعی که در باد هست، نمی بینی اگر چند گاه باد نوزد، موجب حدوث امراض می شود و نفس ها را می گیرد و بیماران را می گدازد و میوه ها را فاسد می گرداند و بقول و سبزی ها متعفّن می شوند و احداث مواد وباء و طاعون در ابدان می کند و آفت در غلّات پدید می آید، پس معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است.

[هوا و اصوات]

و تو را خبر می دهم از حکمت اصل هوا به درستی که صدا اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا حادث می گردد و هوا آن را به قوه سامعه می رساند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوائج و معاملات خود سخن می گویند،

ص:۱۱۹

اگر این سخن در هوا می ماند، چنانچه اثر کتابت در کاغذ می ماند هر آینه عالم پر می شد از صدا و کار بر مردم دشوار می شد و محتاج می شدند که هوا را تازه کنند مانند کاغذی که نوشته شد باید کاغذ دیگر را تحصیل کنند و زیاده از آن احتیاج می شد زیرا که آنچه ترک می کنند و نمی نویسند بسیار زیاده است از آنچه می نویسند، پس خلّاق حکیم این هوا را کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن می شود به قدر حاجت و باز محو می شود از اثر سخن و صاف و خالص می ماند برای سخن دیگر و کهنه و ضایع نمی شود.

و همین نسیم که او را هوا می نامند بس است برای عبرت تو اگر تفکّر کنی در مصالح آن، به درستی که حیات بدن ها به آن است که در جوف استنشاقش سبب زندگی است و از خارج مباشرتش بدن را به اصلاح می آورد و صداها را از راه های دور حامل می شود و می رساند و بوهای خوش را به شامه می رساند. نمی بینی که از هر طرف که باد از آن طرف می آید بوی خوش و صدا از آن طرف بیشتر می رسد و حامل این سرما و گرما که هر یک موجب صلاح عالمند هوا است و بادها که می وزد و هوا حادث می شود و باد باعث ترویج بدن ها است و ابرها را از موضعی به موضعی می برد و بر یکدیگر می چسباند

که همه افق را فرا گیرد و بعد از باران باد ابر را از هم می پاشد و درخت ها را آبستن می گرداند و آب ها را سرد می کند و کشتی ها را جاری می سازد و طعام ها و میوه ها را لطیف می گرداند و آتش را می افروزد و چیزهای تر را مانند جامه و غیر آن را خشک می کند. مجملًا حیات اشیاء به باد است و اگر باد نمی بود گیاه ها پژمرده می شدند و حیوانات می مردند و چیزها گرم و فاسد می شدند.

**[ترجمه]

توضیح

رکود الریح سکونها و الحرض فساد البدن و یقال نهکته الحمّی أی أضنّته و هزلته و قوله علیه السلام: و الهواء یؤدّیه یدل علی ما هو المنصور من تکیّف الهواء بکیفیه الصوت علی ما فصّل فی محله و یقال کربه الأمر أی شقّ علیه و فدحه الدین أی أثقله و ریثما فعل کذا أی قدر ما فعله و یبلغ إما علی بناء المجرد فالعالم فاعله أو علی التفعیل فالهواء فاعله و الروح بالفتح الراحه و نسیم الریح و اطرد الشیء تبع بعضه بعضا و جری و الأراییح جمع للریح و تزجی السحاب علی بناء الإفعال

ص:۱۲۰

۱- و فی نسخه اللذین:یعقبان علی العالم لصلاحه.

۲- أی صیرها رخوا أی متسعا.

۳- ذوی النبات:ذبل و نشف ماؤه.

أی تسوقه و تفضّه أی تفرّقه و التفشّی الانتشار و ترخی الأطعمه علی التفعیل أو الإفعال أی تصیرها رخوه لطیفه و تشبّ النار أی توقدها.

**[ترجمه]«رکود الریح» ساکن بودن باد. «الحرض» فساد بدن. «نهکته الحمّی»: تب او را لاغر کرد. «والهواء یؤدّیه» دلالت دارد بر قول صحیح مبنی بر اینکه هوا به کیفیت صوت، کیفیت می گیرد چنانچه در جای خودش توضیح داده شد. «کربه الأمر»: بر او سفت شد. «فدحه الدین»: دَین او را گرانبار کرد. «ریثما فعل کذا» اندازه ای که انجامش داد. «یبلغ» یا مجرد است و «العالم» فاعل آن است یا از باب تفعیل است که «الهواء» فاعلش است. «الروح»: خوشی و نسیم باد. «اطّرد الشیء»: قسمتی از آن به دنبال قسمتی دیگر رفت و جاری شد. «الأراییح»: جمع باد. «تزجی السحاب»: از باب إفعال یعنی او را راند.

ص:۱۲۰

«تفضه»: او را پراکنده کرد. «التفشّی»: انتشار. «ترخی الأطعمه»: از باب تفعیل یا إفعال یعنی آن را نرم و لطیف می کند. «تشبّ النار»: آتش را افروخت.

**[ترجمه]

فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ

فِیمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ هَذِهِ الْجَوَاهِرَ الْأَرْبَعَهَ لِیَتَّسِعَ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ مِنْهَا فَمِنْ ذَلِکَ سَعَهُ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ امْتِدَادُهَا فَلَوْ لَا ذَلِکَ کَیْفَ کَانَتْ تَتَّسِعُ لِمَسَاکِنِ النَّاسِ وَ مَزَارِعِهِمْ وَ مَرَاعِیهِمْ وَ مَنَابِتِ أَخْشَابِهِمْ وَ أَحْطَابِهِمْ وَ الْعَقَاقِیرِ الْعَظِیمَهِ وَ الْمَعَادِنِ الْجَسِیمَهِ غَنَاؤُهَا وَ لَعَلَّ مَنْ یُنْکِرُ هَذِهِ الْفَلَوَاتِ الْخَاوِیَهَ وَ الْقِفَارَ الْمُوحِشَهَ فَیَقُولُ مَا الْمَنْفَعَهُ فِیهَا فَهِیَ مَأْوَی هَذِهِ الْوُحُوشِ وَ مَحَالُّهَا وَ مَرْعَاهَا ثُمَّ فِیهَا بَعْدُ مُتَنَفَّسٌ وَ مُضْطَرَبٌ لِلنَّاسِ إِذَا احْتَاجُوا إِلَی الِاسْتِبْدَالِ بِأَوْطَانِهِمْ فَکَمْ بَیْدَاءَ وَ کَمْ فَدْفَدٍ حَالَتْ قُصُوراً وَ جِنَاناً بِانْتِقَالِ النَّاسِ إِلَیْهَا وَ حُلُولِهِمْ فِیهَا وَ لَوْ لَا سَعَهُ الْأَرْضِ وَ فُسْحَتُهَا لَکَانَ النَّاسُ کَمَنْ هُوَ فِی حِصَارٍ ضَیِّقٍ لَا یَجِدُ مَنْدُوحَهً عَنْ وَطَنِهِ إِذَا حَزَبَهُ أَمْرٌ یَضْطَرُّهُ إِلَی الِانْتِقَالِ عَنْهُ ثُمَّ فَکِّرْ فِی خَلْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ عَلَی مَا هِیَ عَلَیْهِ حِینَ خُلِقَتْ رَاتِبَهً رَاکِنَهً فَتَکُونُ مَوْطِناً مُسْتَقَرّاً لِلْأَشْیَاءِ فَیَتَمَکَّنُ النَّاسُ مِنَ السَّعْیِ عَلَیْهَا فِی مَآرِبِهِمْ وَ الْجُلُوسِ عَلَیْهَا لِرَاحَتِهِمْ وَ النَّوْمِ لِهُدُئِهِمْ وَ الْإِتْقَانِ لِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهَا لَوْ کَانَتْ رَجْرَاجَهً مُتَکَفِّئَهً لَمْ یَکُونُوا یَسْتَطِیعُونَ أَنْ یُتْقِنُوا الْبِنَاءَ وَ التِّجَارَهَ وَ الصِّنَاعَهَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ بَلْ کَانُوا لَا یَتَهَنَّئُونَ بِالْعَیْشِ وَ الْأَرْضُ تَرْتَجُّ مِنْ تَحْتِهِمْ وَ اعْتَبِرْ ذَلِکَ بِمَا یُصِیبُ النَّاسَ حِینَ الزَّلَازِلِ عَلَی قِلَّهِ مَکْثِهَا حَتَّی یَصِیرُوا إِلَی تَرْکِ مَنَازِلِهِمْ وَ الْهَرَبِ عَنْهَا فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ صَارَتْ هَذِهِ الْأَرْضُ تُزَلْزَلُ قِیلَ لَهُ إِنَّ الزَّلْزَلَهَ وَ مَا أَشْبَهَهَا مَوْعِظَهٌ وَ تَرْهِیبٌ یُرَهَّبُ بِهَا النَّاسُ لِیَرْعَوُوا وَ یَنْزِعُوا عَنِ الْمَعَاصِی وَ کَذَلِکَ مَا یَنْزِلُ بِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ فِی أَبْدَانِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ یَجْرِی فِی التَّدْبِیرِ عَلَی مَا فِیهِ صَلَاحُهُمْ وَ اسْتِقَامَتُهُمْ وَ یُدَّخَرُ لَهُمْ إِنْ صَلَحُوا مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِوَضِ فِی الْآخِرَهِ مَا لَا یَعْدِلُهُ شَیْءٌ مِنْ أُمُورِ الدُّنْیَا وَ رُبَّمَا عُجِّلَ ذَلِکَ فِی الدُّنْیَا إِذَا کَانَ ذَلِکَ فِی الدُّنْیَا صَلَاحاً لِلْخَاصَّهِ وَ الْعَامَّهِ ثُمَّ إِنَّ الْأَرْضَ فِی طِبَاعِهَا الَّذِی طَبَعَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَارِدَهٌ یَابِسَهٌ وَ کَذَلِکَ الْحِجَارَهُ وَ إِنَّمَا الْفَرْقُ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ الْحِجَارَهِ فَضْلُ یُبْسٍ فِی الْحِجَارَهِ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ أَنَّ الْیُبْسَ أَفْرَطَ عَلَی الْأَرْضِ قَلِیلًا حَتَّی تَکُونَ حَجَراً صَلْداً أَ کَانَتْ تُنْبِتُ هَذَا النَّبَاتَ الَّذِی بِهِ حَیَاهُ الْحَیَوَانِ

وَ كَانَ يُمْكِنُ بِهَا حَرْثٌ أَوْ بِنَاءٌ أَ فَلاَ تَرَى كَيْفَ تُنْصَبُ (۱)مِنْ يُبْسِ الْحِجَارَهِ وَ جُعِلَتْ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللِّينِ وَ الرَّخَاوَهِ وَ لِتَهَيَّأَ لِلاِعْتِمَادِ وَ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ جَلَّ وَ عَلاَ فِي خِلْقَهِ الْأَرْضِ أَنَّ مَهَبَّ الشَّمَالِ أَرْفَعُ مِنْ مَهَبِّ الْجَنُوبِ فَلِمَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَلِكَ إِلاَّ لِيَنْحَدِرَ الْمِيَاهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَتَسْقِيَهَا وَ تَرْوِيَهَا ثُمَّ تُفِيضَ آخِرَ ذَلِكَ إِلَى الْبَحْرِ فَكَأَنَّمَا يَرْفَعُ أَحَدُ جَانِبَيِ السَّطْحِ (۲)وَ يَخْفِضُ الْآخَرُ لِيَنْحَدِرَ الْمَاءُ عَنْهُ وَ لاَ يَقُومَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ جُعِلَ مَهَبُّ الشَّمَالِ أَرْفَعَ مِنْ مَهَبِّ الْجَنُوبِ لِهَذِهِ الْعِلَّهِ بِعَيْنِهَا وَ لَوْ لاَ ذَلِكَ لَبَقِيَ الْمَاءُ مُتَحَيِّراً عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَكَانَ يَمْنَعُ النَّاسَ مِنْ أَعْمَالِهَا (۳)وَ يَقْطَعُ الطُّرُقَ وَ الْمَسَالِكَ ثُمَّ الْمَاءُ لَوْ لاَ كَثْرَتُهُ وَ تَدَفُّقُهُ فِي الْعُيُونِ وَ الْأَوْدِيَهِ وَ الْأَنْهَارِ لَضَاقَ عَمَّا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ لِشُرْبِهِمْ وَ شُرْبِ أَنْعَامِهِمْ وَ مَوَاشِيهِمْ وَ سَقْيِ زُرُوعِهِمْ وَ أَشْجَارِهِمْ وَ أَصْنَافِ غَلاَّتِهِمْ وَ شُرْبِ مَا يَرِدُهُ مِنَ الْوُحُوشِ وَ الطَّيْرِ وَ السِّبَاعِ وَ تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْحِيتَانُ وَ دَوَابُّ الْمَاءِ وَ فِيهِ مَنَافِعُ أُخَرُ أَنْتَ بِهَا عَارِفٌ وَ عَنْ عِظَمِ مَوْقِعِهَا غَافِلٌ فَإِنَّهُ سِوَى الْأَمْرِ الْجَلِيلِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَنَائِهِ فِي إِحْيَاءِ جَمِيعِ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْحَيَوَانِ وَ النَّبَاتِ يَمْزُجُ بِالْأَشْرِبَهِ فَتَلِينُ وَ تَطِيبُ لِشَارِبِهَا وَ بِهِ تُنَظَّفُ الْأَبْدَانُ وَ الْأَمْتِعَهُ مِنَ الدَّرَنِ الَّذِي يَغْشَاهَا وَ بِهِ يُبَلُّ التُّرَابُ فَيَصْلُحُ لِلاِعْتِمَالِ (۴)وَ بِهِ يُكَفُّ عَادِيَهُ النَّارِ إِذَا اضْطَرَمَتْ وَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ بِهِ يُسِيغُ الْغَصَّانُ مَا غَصَّ بِهِ وَ بِهِ يَسْتَحِمُّ الْمُتْعِبُ الْكَالُّ فَيَجِدُ الرَّاحَهَ مِنْ أَوْصَابِهِ إِلَى أَشْبَاهِ هَذَا مِنَ الْمَآرِبِ الَّتِي تَعْرِفُ عِظَمَ مَوْقِعِهَا فِي وَقْتِ الْحَاجَهِ إِلَيْهَا فَإِنْ شَكَكْتَ فِي مَنْفَعَهِ هَذَا الْمَاءِ الْكَثِيرِ الْمُتَرَاكِمِ فِي الْبِحَارِ وَ قُلْتَ مَا الْإِرْبُ فِيهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ مُكْتَنَفٌ وَ مُضْطَرَبٌ مَا لاَ يُحْصَى مِنْ أَصْنَافِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْبَحْرِ وَ مَعْدِنِ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الْعَنْبَرِ وَ أَصْنَافٍ شَتَّى تُسْتَخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ وَ فِي سَوَاحِلِهِ مَنَابِتُ الْعُودِ وَ الْيَلَنْجُوجِ وَ ضُرُوبٍ مِنَ الطِّيبِ وَ الْعَقَاقِيرِ ثُمَّ هُوَ بَعْدُ مَرْكَبُ النَّاسِ وَ مَحْمِلٌ لِهَذِهِ التِّجَارَاتِ الَّتِي تُجْلَبُ مِنَ الْبُلْدَانِ الْبَعِيدَهِ كَمَثَلِ مَا يُجْلَبُ مِنَ اَلصِّينِ إِلَى اَلْعِرَاقِ وَ مِنَ اَلْعِرَاقِ

۱- و فی نسخه:نقصت.

۲- کذا فی النسخ و الظاهر:فکما یرفع أحد جانبی السطح.

۳- و فی نسخه:فکان یمنع الناس من اعتمالها.

۴- و فی نسخه:فیصلح للاعمال.

إِلَى الْعِرَاقِ (۱)فَإِنَّ هَذِهِ التِّجَارَاتِ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَحْمِلٌ إِلاَّ عَلَى الظَّهْرِ لَبَارَتْ (۲)وَ بَقِيَتْ فِي بُلْدَانِهَا وَ أَيْدِي أَهْلِهَا لِأَنَّ أَجْرَ حَمْلِهَا كَانَ يُجَاوِزُ أَثْمَانَهَا فَلاَ يَتَعَرَّضُ أَحَدٌ لِحَمْلِهَا وَ كَانَ يَجْتَمِعُ فِي ذَلِكَ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا فَقْدُ أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ تَعْظُمُ الْحَاجَةُ إِلَيْهَا وَ الْآخَرُ انْقِطَاعُ مَعَاشِ مَنْ يَحْمِلُهَا وَ يَتَعَيَّشُ بِفَضْلِهَا وَ هَكَذَا الْهَوَاءُ لَوْ لاَ كَثْرَتُهُ وَ سَعَتُهُ لاَخْتَنَقَ (۳)هَذَا الْأَنَامُ مِنَ الدُّخَانِ وَ الْبُخَارِ الَّتِي يَتَحَيَّرُ فِيهِ وَ يَعْجِزُ عَمَّا يُحَوَّلُ إِلَى السَّحَابِ وَ الضَّبَابِ أَوَّلاً أَوَّلاً وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ صِفَتِهِ مَا فِيهِ كِفَايَةٌ وَ النَّارُ أَيْضاً كَذَلِكَ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ مَبْثُوثَةً كَالنَّسِيمِ وَ الْمَاءِ كَانَتْ تُحْرِقُ الْعَالَمَ وَ مَا فِيهِ وَ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ ظُهُورِهَا فِي الْأَحَايِينِ لِغَنَائِهَا فِي كَثِيرٍ مِنَ الْمَصَالِحِ فَجُعِلَتْ كَالْمَخْزُونَهِ فِي الْأَخْشَابِ (۴)تُلْتَمَسُ عِنْدَ الْحَاجَهِ إِلَيْهَا وَ تُمْسَكُ بِالْمَادَّهِ وَ الْحَطَبِ مَا احْتِيجَ إِلَى بَقَائِهَا لِئَلاَّ تَخْبُوَ (۵)فَلاَ هِيَ تُمْسَكُ بِالْمَادَّهِ وَ الْحَطَبِ فَتَعْظُمَ الْمَئُونَهُ فِي ذَلِكَ وَ لاَ هِيَ تَظْهَرُ مَبْثُوثَةً فَتُحْرِقَ كُلَّ مَا هِيَ فِيهِ بَلْ هِيَ عَلَى تَهْيِئَةٍ وَ تَقْدِيرٍ اجْتَمَعَ فِيهَا الاِسْتِمْتَاعُ بِمَنَافِعِهَا وَ السَّلاَمَهُ مِنْ ضَرَرِهَا ثُمَّ فِيهِ خَلَّةٌ أُخْرَى وَ هِيَ أَنَّهَا مِمَّا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانِ لِمَا لَهُ فِيهَا مِنَ الْمَصْلَحَهِ فَإِنَّهُ لَوْ فَقَدَ النَّارَ لَعَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الضَّرَرِ فِي مَعَاشِهِ فَأَمَّا الْبَهَائِمُ فَلاَ تَسْتَعْمِلُ النَّارَ وَ لاَ تَسْتَمْتِعُ بِهَا وَ لَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ هَذَا هَكَذَا خَلَقَ لِلْإِنْسَانِ كَفّاً وَ أَصَابِعَ مُهَيَّأَةً لِقَدْحِ النَّارِ وَ اسْتِعْمَالِهَا وَ لَمْ يُعْطِ الْبَهَائِمَ مِثْلَ ذَلِكَ لَكِنَّهَا أُعِينَتْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْجَفَاءِ وَ الْخَلَلِ فِي الْمَعَاشِ لِكَيْلاَ يَنَالَهَا فِي فَقْدِ النَّارِ مَا يَنَالُ الْإِنْسَانَ وَ أُنَبِّئُكَ مِنْ مَنَافِعِ النَّارِ عَلَى خِلْقَةٍ صَغِيرَةٍ عَظِيمَ مَوْقِعِهَا وَ هِيَ هَذَا الْمِصْبَاحُ الَّذِي يَتَّخِذُهُ النَّاسُ فَيَقْضُونَ بِهِ حَوَائِجَهُمْ مَا شَاءُوا مِنْ لَيْلِهِمْ وَ لَوْ لاَ هَذِهِ الْخَلَّةُ لَكَانَ النَّاسُ تُصْرَفُ أَعْمَارُهُمْ بِمَنْزِلَهِ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَمَنْ كَانَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْتُبَ أَوْ يَحْفَظَ أَوْ يَنْسِجَ

۱- و فی نسخه:الی الصین.

۲- بارت أی کسدت.

۳- خنق:شدّ علی حلقه حتّی یموت.و اختنق مطاوع خنق.

۴- و فی نسخه:فی الاجسام.

۵- أی لئلا تخمد و تطفا.

فِي ظُلْمَهِ اللَّيْلِ وَ كَيْفَ كَانَتْ حَالُ مَنْ عَرَضَ لَهُ وَجَعٌ فِي وَقْتٍ مِنْ أَوْقَاتِ اللَّيْلِ فَاحْتَاجَ أَنْ يُعَالِجَ ضِمَاداً أَوْ سَفُوفاً أَوْ شَيْئاً يَسْتَشْفِي بِهِ (۱)فَأَمَّا مَنَافِعُهَا فِي نَضْجِ الْأَطْعِمَهِ وَ دَفَاءِ الْأَبْدَانِ وَ تَجْفِيفِ أَشْيَاءَ وَ تَحْلِيلِ أَشْيَاءَ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ فَأَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى وَ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تَخْفَى.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل: در جواهر چهارگانه که هر یک را حق تعالی به قدر احتیاج مردم آفریده از آن جمله زمین است که آن را وسیع گردانیده تا وفا کند به مساکن و مراعی و مزارع بنی آدم و منابت اخشاب و احطاب ایشان و به عمل آید از آن ادویه و عقاقیر عظیمه و معادن جسیمه المنفعه.

و گاه باشد که جاهلی گوید که چه منفعت متصوّر است در بیابانهای خالی و صحراهای وسیع و حال آن که اینها مأوای وحشیان و مسکن ایشان است و محل فرح و تمتع انسان است و موجب مزید وسعت ایشان است که اگر خواهند قری و اوطان خود را بدل توانند کرد. و بسا بیابان های بی آب و علف که در وقتی محل قصور و بساتین گردیده و مردم به آنجا نقل کرده اند و وطن ساخته اند.

و اگر این وسعت زمین نبود مردم مانند جمعی بودند که در حصار تنگی باشند که نتوانند بیرون رفت و قدرت بر تغییر اماکن نداشته باشند.

و باز قادر حکیم چون این زمین را از برای تعیّش انسان و حیوان قرار داده و ساکن گردانیده تا ممکن باشد مردم را بر روی آن راه رفتن برای اعمال خود و نشستن به جهت استراحت و خوابیدن به رفاهیّت و اعمال را نیکو و محکم به عمل آوردن و اگر پیوسته زمین در زیر ایشان متحرک و لرزان می بود، نمی توانستند ابنیه و صناعات و تجارات و اشباه اینها را نیک به عمل آورند، بلکه عیش بر آنها گوارا نبود. اگر پیوسته زمین در زیر ایشان حرکت می کرد.

رای این حال عبرت بگیر به آنچه به مردم می رسد در هنگام زلزله با آن که اندک وقتی می ماند تا آن که ترک منازل خود می کنند و می گریزند.

اگر کسی گوید: پس چرا گاهی زلزله می شود؟ جواب گوئیم که:

زلزله و اشباه آن موعظه و تخویفی است که خدا مردم را به آن می ترساند تا منزجر گردند از معاصی و هم چنین آنچه نازل می گردد به ایشان از بلاها در بدن های ایشان و اموال ایشان برای صلاح و استقامت ایشان است در دنیا و اگر صلاح یابند به عوض آنچه از ایشان فوت شده است در آخرت چیزی چند به ایشان می دهد که هیچ چیز از امور دنیا معادل آن نمی تواند بود، و اگر مصلحت او و سایر خلق در آن باشد که عوض را در دنیا به او بدهد می دهد.

[طبع زمین و سنگ]

و از جمله حکمت ها آن است که زمین را به طبع سرد و خشک آفریده و سنگ نیز سرد و خشک است و فرق میان آنها آن است که سنگ خشک تر است از سایر اجزای زمین. اگر سایر اجزای زمین در این مرتبه از یبس می بود همه سنگ سفت می

بود و گیاهی که حیات همه حیوانات به آن است نمی روئید

ص:۱۲۱

و شخم و بنا و هیچ یک از اعمال ضروریه متمشّی نمی شد پس یبس آن را از سنگ کمتر گردانیده و نرم و ملایم ساخته که اعمال ضروریه در آن به آسانی صورت یابد.

و از جمله تدبیر خطیر ملک قدیر آن است که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است و چون زمین از کرویت حقیقیه بیرون رفته است، طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب و به این سبب اکثر آبها مانند دجله و فرات از جهت شمال به جانب جنوب جاری شده اند و چون آب ها که در جوف زمین است تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمه ها و قنوات که جاری می کنند همه از شمال به جنوب می آید تا بر روی زمین می افتد و همه آب ها چنین بر روی زمین جاری می شود و در عمارت زمین به کار می رود و آنچه زیاد می آید به دریا می ریزد، پس چنانچه یک جانب بام را بلند و جانب دیگر را پست می گردانند که آب منحدر شود و بر روی آن نایستد، هم چنین حق تعالی جهت شمال را بلندتر از جهت جنوب گردانیده برای همین علت و اگر چنین نبود آب بر روی زمین می ایستاد و مردم را مانع می شد از اعمال ایشان و راه ها را مسدود می گردانید. و اگر این وفور آب در مجاری زمین و انهار نبود کار تنگ می شد زیرا که محتاجند به آب در آشامیدن خود و چهار پایان خود و آب دادن زراعات و درخت ها و اصناف غلات ایشان و آشامیدن وحشیان و مرغان و درندگان و تعیّش ماهیان و حیوانات آب است. و در آن منفعت های دیگر هست که می دانی، و اعظم منفعتش را نمی دانی زیرا که به غیر آن نفع معلوم که همه کس می داند که حیات هر چه بر روی زمین است از حیوانات و نباتات به آب است.

و منافع دیگر دارد مثل آن که ممزوج می سازند با اشربه و نرم و گوارا می گردد برای آشامیدن آن، و به آن بدن ها و جامه ها را از چرک پاک می گردانند، و به آن خاک را گل می سازند برای عمارت، و ضرر آتش افروخته را به آن دفع می کنند، و حمام ها به آن دایر است که مردم را از کلال و ماندگی باز می آورد، و منافع دیگر در آب هست که در هنگام احتیاج معلوم می گردد.

و اگر شک داری و در منفعت این آب های بسیار که در دریاها بر روی یکدیگر نشسته و گمان کنی که چندان منفعتی ندارد، پس بدان که مقر و مأوا و محل تعیّش اصناف ماهیان و حیوانات دریاست و معدن مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است. و بسیاری از ادویه و جواهر از دریا بیرون می آورند و در سواحل بحار عود بخور و انواع گیاه های خوشبو و عقاقیر و ادویه به عمل می آید.

و ایضاً دریا محلی است برای تجارات که از بلاد بعیده می آورند مثل آنچه از چین به عراق و از بصره به کوفه و از بلاد هند به بلاد دیگر می برند،

ص:۱۲۲

و اگر این تجارات را محملی به غیر از چهار پایان نبود، هر آینه بسیاری از حبوب و امتعه و عقاقیر و ادویه و غیر آنها در بلاد

خود می ماند و فاسد می شد و کسی از آنها منتفع نمی شد زیرا که اجرت حملش از ثمنش زیاد می شد، و هیچ کس متعرض حملش نمی شد و در این، دو مفسده می بود؛ یکی نایاب بودن بسیاری از اشیاء در اکثر بلاد با شدت احتیاج مردم به آنها و دیگری منقطع شدن معیشت تجّاری که این امتعه را نقل می کنند و به ارباح آنها تعیّش می نمایند.

[حکمت وسعت هوا]

و اما وسعت هوا پس حکمتش آن است که اگر این گشادگی را نمی داشت هر آینه نفس مردم می گرفت از کثرت ادخنه و ابخره که در هوا جمع می شد و هر آینه گنجایش آن نداشت که ابر و میغ و سایر کاینات جو از آن به عمل آید. و قبل از این اشاره به منافع اینها شد. و آتش نیز چنین است که اگر در هوا پهن می بود مانند نسیم و آب هر آینه عالم را می سوخت و چون پیوسته مردم را به آن احتیاج هست و اکثر مصالح ایشان موقوف است به آن پس گویا مخزون گردانیده او را در سنگ و آهن و چوب به اعتبار آن که استعداد وجود آن را در آنها قرار داده که هر وقت که خواهد تحصیل کنند و به فتیله و روغن و هیزم آن را نگاه دارند مادام که محتاج به ابقای آن باشند پس اگر همیشه می بایست آتش را به فتیله و روغن و یا به هیزم و پوش نگاهدارند، کار بر مردم دشوار می شد، و اگر مانند آب و هوا منتشر می بود عالم را می سوخت، پس به نحوی تقدیر آن فرموده که به منافع آن منتفع گردند و از مفاسد آن محترز باشند و باز تحصیل آتش را مخصوص انسان گردانیده برای شدت احتیاجی که به آن دارد در معاش خود.

و اما بهایم و سایر حیوانات، پس ایشان را به آتش تمتّعی نیست و در مصالح خود به کار نمی فرمایند و چون حق تعالی چنین مقدّر کرده است لهذا برای آدمی کف ها و انگشتان برای تحصیل آتش و استعمال آن عطا کرده است و به سایر حیوانات اینها را نداده و لیکن اعانت کرده است ایشان را به صبر بر مشقت ها و سرماها تا به ایشان نرسد از نیافتن آتش آنچه به آدمیان می رسد.

و تو را خبر دهم از منافع آتش به امر صغیری که منفعتش عظیم است و آن چراغی است که مردم می افروزند و شب ها در حوائج خود به کار می برند، اگر این نبود مردم در شب ها از باب مردگان قبرها بودند و در شب تار نمی توانستند کتابت و خیّاطی و نسّاجی کردن

ص:۱۲۳

و چگونه می شد حال کسی که او را دردی عارض شود در وقتی از اوقات شب و محتاج شود به ضمادی، یا سفوفی، یا دوائی دیگر که به آن استشفا نمایند. و منافع آتش در پختن طعامها و گرم کردن بدن ها و خشکانیدن چیزها و تحلیل اشیاء، زیاده از آن است که احصای آن توان نمود و از آن ظاهرتر است که محتاج به بیان باشد بلکه از آتش روشن تر است.

**[ترجمه]

تبیان

العقـاقير أصول الأـدويه و الغنـاء بالفتـح المنفعه و الخـاويه الخـاليه و الفدفـد الفلاه و المكان الصـلب الغليظ و المرتفع و الأرض المسـتويه و الفسـحه بـالضم السـعه و يقـال لی عن هـذا الأمر منـدوحه و منتـدح أی سـعه و حزبه أمر أی أصابه و الراتبه الثابته و الراكنه السـاكنه و هـدأ هـدءا و هـدوءا سـكن و قوله عليه السـلام: رجراجه أی متزلزله متحرّكه و التكفّئ الانقلاب و التمايـل و التحرك و الارتجاج الاضـطراب و الارعواء الرجوع عن الجهل و الكف عن القبيـح و الصـلد و يكسـر الصـلب الأملس قوله عليه السـلام: كيف تنصب كـذا فی أكثر النسـخ و النصب يكون بمعنی الرفع و الوضع و لعـل المراد هنـا الثانی و الظاهر أنه تصـحيف نقصت أو نحوه قوله عليه السـلام: إن مهبّ الشمال أرفع أی بعد ما خرجت الأرض من الكرويه الحقيقيه صار ما يلی الشمال منها فی أكثر المعموره أرفع مما يلی الجنوب و لذا تری أكثر الأنهار كدجله و الفرات و غيرهما تجری من الشـمال إلی الجنوب و لما كان الماء الساكن فی جوف الأرض تابعا للأرض فی ارتفاعه و انخفاضه فلـذا صارت العيون المتفجره تجری هكـذا من الشـمال إلی الجنـوب حـتی تجری علی وجه الأـرض و لـذا حكموا بفوقيّه الشـمال علی الجنوب فی حكم اجتمـاع الـبئر و البـالوعه و إذا تـأملت فيمـا ذكرنـا يظهر لک ما بينه عليه السـلام من الحكم فی ذلک و أنه لا ينافی كرويّه الأرض و التـدفّق التصـبّب قوله عليه السـلام: فـإنه سوی الأـمر الجليـل الضـمير راجع إلی الماء و هو اسم إن و يمزج خبره أی للماء سوی النفع الجليل المعروف و هو كونه سـببا لحياه كل شیء منافع أخری منها أنه يمزج مع الأشربه و قال الجوهری الحميم الماء الحار و قد استحممت إذا اغتسلت به ثم صار كل اغتسال

ص:۱۲۴

۱- الضـماد بالكسـر أن يخلط الأدويه بمائع و يلين و يوضع علی العضو،و أصل الضـمد الشد من باب ضـرب،يقال:ضمد رأسه و جرحه:إذا شـده بالضـماد،و هی خرقه يشـد بها العضو المئوف ثمّ قيل لوضع الـدواء علی الجرح و غيره و ان لم يشـد.و السـفوف بفتح السين:الأدويه المسحوقه اليابسه التی تطرح فی الضماد.

استحماما بأی ماء کان انتهی و الوصب محرکه المرض و المکتنف بفتح النون من الکنف بمعنی الحفظ و الإحاطه و اکتنفه أی أحاط به و یظهر منه أن نوعا من الیاقوت یتکون فی البحر و قیل أطلق علی المرجان مجازا و یحتمل أن یکون المراد ما یستخرج منه بالغوص و إن لم یتکون فیه و الیلنجوج عود البخور و من العراق أی البصره و إلی العراق أی الکوفه أو بالعکس قوله علیه السلام: و یعجز أی لو لا کثره الهواء لعجز الهواء عما یستحیل الهواء إلیه من السحاب و الضباب التی تتکون من الهواء أولا أولا أی تدریجا أی کان الهواء لا یفی بذلک أو لا یتسع لذلک الضباب بالفتح ندی کالغیم أو سحاب رقیق کالدخان و الأحایین جمع أحیان و هو جمع حین بمعنی الدهر و الزمان قوله علیه السلام: فلا هی تمسک بالماده و الحطب أی دائما بحیث إذا انطفأت لم یمکن إعادتها و الماده الزیاده المتصله و المراد هنا الدهن و مثله و دفاء الأبدان بالکسر دفع البرد عنها.

**[ترجمه]«العقاقیر»: ریشه های دواها. «الغَناء»: منفعت. «الخاویه»: خالی. «الفدفد»: فلات و مکان سخت و درشت و مرتفع و زمین مسطح. «الفسحه»: گشایش. «لی عن هذا الأمر مندوحه و منتدح» یعنی گشایشی. «حزبه أمر»: به او اصابت کرد. «الراتبه»: ثابت. «الراکنه»: ساکن. «هدأ هدءاً و هدوءاً»: ساکن شد. «رجراجه»: متزلزل و متحرک. «التکّفؤ»: واژگونی و کج شدن و تحرک. «الارتجاج»: جنبش. «الإرعواء»: رجوع از جهل و دست برداشتن از زشتی. «الصَلد» که به کسره هم خوانده شود: سخت و درشت. «کیف تنصب» در اکثر نسخه ها چنین آمده و نصب به معنای بالا بردن و پایین آوردن است و شاید در اینجا منظور معنای دوم باشد. و ظاهر آن است که آن تصحیف «نقصت» و مانند آن است.

«إن مهبّ الشمال أرفع» یعنی چون زمین کره حقیقی و صاف نیست، در اکثر معموره آن، شمال بلندتر از جنوب است و لذا اکثر رودها همچون دجله و فرات و غیر این دو از شمال به سمت جنوب جاری هستند و از آنجا که آب ساکن در دل زمین در ارتفاع و گودی تابع زمین است چشمه های جوشان نیز از شمال به جنوب جریان دارند تا آنجا که بر روی زمین جاری شوند و به همین دلیل فقها در بحث اجتماع چاه آب و چاه نجاست به بالا بودن شمال بر جنوب حکم کرده‌اند. و اگر در آنچه گفتیم تأمل کنی حکمتهایی که امام در این باره بیان فرمود برایت روشن می شود و می یابی که با کرویت زمین منافات ندارد.

«التدفّق»: ریختن. « فإنه سوی الأمر الجلیل» ضمیر به آب بر می گردد و آن اسم «إن» و «یمزج» خبر آن است. یعنی گذشته از نفع بزرگ معروف آب که سبب زندگی برای هر چیز است، منافع دیگری نیز دارد مثل اینکه با نوشیدنیها و داروها مخلوط شود.

جوهری گفته: «الحمیم»: آب داغ و «قد استحممت» یعنی با آب داغ خودم را شستم. سپس برای هر شستنی با هر آبی که باشد لغت استحمام به کار رفته است.

ص:۱۲۴

«الوَصَب» یعنی مرض. «المکتنف» به فتح نون از الکنف به معنای حفظ و إحاطه، و «اکتنفه» یعنی او را احاطه کرد. و از این کلام معلوم می شود که نوعی از یاقوت در دریا به وجود می آید. و گفته شده در اینجا لفظ یاقوت مجازا بر مرجان اطلاق شده است. و ممکن است منظور آنچه باشد که از دریا با غواصی بیرون می آید اگر چه در خود دریا پدید نیامده باشد. «الیلنجوج»: عود بخور. «من العراق» یعنی از بصره به سمت عراق یعنی کوفه یا برعکس. «یعجز» یعنی اگر کثرت هوا نبود به

علت تبدیل به ابر و مه ناتوان می شد. «اولا اولا» یعنی تدریجا. یعنی هوا کافی نبود و کم می آورد. «الضباب» رطوبتی همچون ابر(مه) یا ابر رقیقی همچون دود. «الاحایین» جمع أحیان که خود جمع حین است به معنای زمان و روزگار. «فلا هی تمسک بالماده و الحطب» یعنی دائما با ماده و چوب نگه داشته نشود به گونه ای که وقتی خاموش شود نتوان آن را دوباره ایجاد کرد. «الماده» یعنی زیادی متصل و منظور از آن در اینجا زمان و مانند آن است. «دفاء الأبدان» یعنی دفع سرما از آنها.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِي الصَّحْوِ (۱)وَ الْمَطَرِ كَيْفَ يَعْتَقِبَانِ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ لِمَا فِيهِ صَلَاحُهُ وَ لَوْ دَامَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَيْهِ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُهُ أَ لَا تَرَى أَنَّ الْأَمْطَارَ إِذَا تَوَالَتْ عَفِنَتِ الْبُقُولُ وَ الْخُضَرُ وَ اسْتَرْخَتْ أَبْدَانُ الْحَيَوَانِ وَ خَصِرَ الْهَوَاءُ فَأَحْدَثَ ضُرُوباً مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ فَسَدَتِ الطُّرُقُ وَ الْمَسَالِكُ وَ أَنَّ الصَّحْوَ إِذَا دَامَ جَفَّتِ الْأَرْضُ وَ احْتَرَقَ النَّبَاتُ وَ غِيضَ مَاءُ الْعُيُونِ وَ الْأَوْدِيَهِ فَأَضَرَّ ذَلِكَ بِالنَّاسِ وَ غَلَبَ الْيُبْسُ عَلَى الْهَوَاءِ فَأَحْدَثَ ضُرُوباً أُخْرَى مِنَ الْأَمْرَاضِ فَإِذَا تَعَاقَبَا عَلَى الْعَالَمِ هَذَا التَّعَاقُبَ اعْتَدَلَ الْهَوَاءُ وَ دَفَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَادِيَهَ الْآخَرِ (۲)فَصَلَحَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اسْتَقَامَتْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ وَ لِمَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَضَرَّهٌ الْبَتَّهَ قِيلَ لَهُ لِيَمُضَّ ذَلِكَ الْإِنْسَانَ (۳)وَ يُؤْلِمَهُ بَعْضَ الْأَلَمِ فَيَرْعَوِيَ عَنِ الْمَعَاصِي فَكَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا سَقِمَ بَدَنُهُ احْتَاجَ إِلَى الْأَدْوِيَهِ الْمُرَّهِ الْبَشِعَهِ لِيَقُومَ طِبَاعُهُ وَ يَصْلُحَ مَا فَسَدَ مِنْهُ كَذَلِكَ إِذَا طَغَى وَ أَشِرَ

ص:۱۲۵

۱- صحا يصحو صحوا و صحى يصحى صحا اليوم:صفا و لم يكن فيه غيم.

۲- أى ضرر الآخر.

۳- و فى نسخه:يمضّ ذلك الإنسان.

احْتَاجَ إِلَى مَا يَعَضُّهُ وَ يُؤْلِمُهُ لِيَرْعَوِيَ وَ يَقْصُرَ عَنْ مَسَاوِيهِ وَ يُثْبِتَهُ عَلَى مَا فِيهِ حَظُّهُ وَ رُشْدُهُ وَ لَوْ أَنَّ مَلِكاً مِنَ الْمُلُوكِ قَسَمَ فِي أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ قَنَاطِيرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ أَ لَمْ يَكُنْ سَيَعْظُمُ عِنْدَهُمْ وَ يَذْهَبُ لَهُ بِهِ الصَّوْتُ فَأَيْنَ هَذَا مِنْ مَطْرَةٍ رَوَاءٍ (۱)إِذْ يُعْمَرُ بِهِ الْبِلَادُ وَ يَزِيدُ فِي الْغَلَّاتِ أَكْثَرَ مِنْ قَنَاطِيرِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ كُلِّهَا أَ فَلَا تَرَى الْمَطْرَةَ الْوَاحِدَةَ مَا أَكْبَرَ قَدْرَهَا وَ أَعْظَمَ النِّعْمَةَ عَلَى النَّاسِ فِيهَا وَ هُمْ عَنْهَا سَاهُونَ وَ رُبَّمَا عَاقَتْ عَنْ أَحَدِهِمْ حَاجَةٌ لَا قَدْرَ لَهَا فَيَذْمُرُ (۲)وَ يَسْخَطُ إِيثَاراً لِلْخَسِيسِ قَدْرُهُ عَلَى الْعَظِيمِ نَفْعُهُ جَهْلاً بِمَحْمُودِ الْعَاقِبَةِ وَ قِلَّةَ مَعْرِفَةٍ لِعَظِيمِ الْغَنَاءِ وَ الْمَنْفَعَةِ فِيهَا تَأَمَّلْ نُزُولَهُ عَلَى الْأَرْضِ وَ التَّدْبِيرَ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ جُعِلَ يَنْحَدِرُ عَلَيْهَا مِنْ عُلْوٍ لِيَتَفَشَّى مَا غَلُظَ وَ ارْتَفَعَ مِنْهَا فَيُرْوِيَهُ وَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا يَأْتِيهَا مِنْ بَعْضِ نَوَاحِيهَا لَمَا عَلَا عَلَى الْمَوَاضِعِ الْمُشْرِفَةِ مِنْهَا وَ يَقِلُّ مَا يُزْرَعُ فِي الْأَرْضِ أَ لَا تَرَى أَنَّ الَّذِي يُزْرَعُ سَيْحاً (۳)أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ فَالْأَمْطَارُ هِيَ الَّتِي تُطْبِقُ الْأَرْضَ وَ رُبَّمَا تَزْرَعُ هَذِهِ الْبَرَارِيَ الْوَاسِعَةَ وَ سُفُوحَ الْجِبَالِ وَ ذُرَاهَا (۴)فَتُغِلُّ الْغَلَّةَ الْكَثِيرَةَ (۵)وَ بِهَا يَسْقُطُ عَنِ النَّاسِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْبُلْدَانِ مَئُونَةُ سِيَاقِ الْمَاءِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ وَ مَا يَجْرِي فِي ذَلِكَ بَيْنَهُمْ مِنَ التَّشَاجُرِ وَ التَّظَالُمِ حَتَّى يَسْتَأْثِرَ بِالْمَاءِ ذَوُو الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ وَ يُحْرَمَهُ الضُّعَفَاءُ ثُمَّ إِنَّهُ حِينَ قُدِّرَ أَنْ يَنْحَدِرَ عَلَى الْأَرْضِ انْحِدَاراً جُعِلَ ذَلِكَ قَطْراً شَبِيهاً بِالرَّشِّ لِيَغُورَ فِي قَعْرِ الْأَرْضِ فَيُرْوِيَهَا وَ لَوْ كَانَ يَسْكُبُهُ انْسِكَاباً كَانَ يَنْزِلُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلَا يَغُورُ فِيهَا ثُمَّ كَانَ يَحْطِمُ الزَّرْعَ الْقَائِمَةَ إِذَا انْدَفَقَ عَلَيْهَا فَصَارَ يَنْزِلُ نُزُولاً رَقِيقاً (۶)فَيُنْبِتُ الْحَبَّ الْمَزْرُوعَ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ وَ الزَّرْعَ الْقَائِمَ وَ فِي نُزُولِهِ أَيْضاً مَصَالِحُ أُخْرَى فَإِنَّهُ يُلَيِّنُ الْأَبْدَانَ وَ يَجْلُو كَدَرَ الْهَوَاءِ فَيَرْتَفِعُ الْوَبَاءُ الْحَادِثُ مِنْ ذَلِكَ وَ يَغْسِلُ مَا يَسْقُطُ عَلَى

۱- على زنه«حياء»:الماء الكثير المشبع.

۲- فى بعض النسخ«يتذمر و يسخط إيثارا للخسيس قدره على العظيم نفعه جميلا محمود العاقبه و قله معرفته لعظيم الغناء و المنفعه فيها.».

۳- السيح:الماء الجارى على وجه الأرض.

۴- سفح الجبل:أصله و أسفله.عرضه و مضطجعه الذى ينصب الماء.و ذرو الجبل:أعلاه.

۵- و فى نسخه:فتقل الغله الكثيره.

۶- و فى نسخه:فصار ينزل نزولا رفيقا.

الشَّجَرِ وَ الزَّرْعِ مِنَ الـدَّاءِ الْمُسَـمَّی بِالْيَرَقَانِ (۱)إِلَی أَشْـبَاهِ هَـذَا مِنَ الْمَنَـافِعِ فَـإِنْ قَالَ قَائِلٌ أَ وَ لَيْسَ قَـدْ يَكُونُ مِنْهُ فِی بَعْضِ السِّنِينَ الضَّرَرُ الْعَظِيمُ الْكَـثِيرُ لِشِـدَّةٍ مَـا يَقَعُ مِنْهُ أَوْ بَرَدٍ يَكُونُ فِيهِ تَحَطُّمُ الْغَلاَّـتِ وَ بَخُورَهٍ يُحْـدِثُهَا فِی الْهَوَاءِ فَيُوَلِّدُ كَـثِيراً مِنَ الْـأَمْرَاضِ فِی الْأَبْدَانِ وَ الْآفَاتِ فِی الْغَلَّاتِ قِيلَ بَلَی قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ الْفَرْطُ لِمَا فِيهِ مِنْ صَلَاحِ الْإِنْسَانِ وَ كَفِّهِ عَنْ رُكُوبِ الْمَعَاصِی وَ التَّمَادِی فِيهَا فَيَكُونُ الْمَنْفَعَهُ فِيمَا يَصْلُحُ لَهُ مِنْ دِينِهِ أَرْجَحَ مِمَّا عَسَی أَنْ يُرْزَأَ فِی مَالِهِ.

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل در منفعت ابر و صافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است و هر دو ضـرور است برای مصـلحت انسـان، و اگر یکی از اینهـا دایم می بود امور معـاش آنهـا مختـل می شـد زیرا که اگر همیشه بـاران می باریـد بقول و سبزه ها متعفّن می گردیدند و بدن حیوانات سـست می شد و هوا سرد می گشت و انواع بیماری ها در میان مردم حادث می شد، و راه عبور مردم مسـدود می گردید. و اگر هوا پیوسته صاف می بود و باران نمی بارید، زمین خشک می شد و گیاه ها می سوخت و آب چشـمه هـا و رودها برطرف می شـد و ضـرر بسیار از این جهات به مردم می رسـید و یبس بر هوا غالب می شـد و انواع مرض از یبوست در مردم به هم می رسـید و چون گاه چنان و گاه چنین است، هوا معتدل می ماند و هر یک دفع ضرر دیگری را می کند و همه اشیاء به صلاح و استقامت می باشد.

اگر کسـی گویـد که: چرا چنان نکردنـد که در هیـچ یک مضـرّتی نباشد که باید به دیگری به صـلاح آید؟ جواب گوئیم که: صلاح آدمی در آن است که در دنیا بعضی از مشقت ها و الم ها به او برسد تا ترک معاصی کند چنانچه هر گاه بدن آدمی را بیمـاری عـارض شود و محتاج شود به دواهای تلـخ ناگوار تا طبعش را به اصـلاح آورد و فسادی که در مزاجش به هم رسـیده است زایل گرداند، و هم چنین اگر روح او را شر و طغیانی عارض شود

ص:۱۲۵

محتاج می شود به امری چند که گزنده و الم رساننده باشد تا او به درد خود مشـغول گردد و از فتنه و فساد باز ایسـتد و وادارد او را به امری چند که موجب صلاح دنیا و عقبای اوست.

ای مفضّـل! اگر پادشاهی از پادشاهان قسـمت نمایـد بر اهل مملکت خود چنـدین هزار از همیان درهم و دینار، هر آینه در نظر مردم عظیم می نماید و آوازه کرم او به اطراف جهان می رسد و این بخشـش در جنب یک باران سیراب کننده چه نماید. زیرا که به آن شـهرها معمور می گردد و نموی که از آن در غلّات به هم می رسد و در اقالیم زمین اضـعاف اضعاف قناطیر ذهب و فضه است. آیا نمی بینی که یک باران چگونه قـدرش بزرگ است و به آن نعمت بر مردم عظیم است و ایشان غافلنـد از آن و با این نعمت های عظیم اگر کسـی را انـدک حاجتی در درگاه خـدا باشد و دیر به عمل آید به خشم می آید و آن را فراموش می کنـد و نمی داند که خیر او در این است و به حصول این لذت حقیر منفعت های خطیر از او فوت می شود و این نفع عاجل خسران آجل او می گردد.

[منافع نزولات آسمانی]

تأمـل کن در کیفیت نزول بـاران بر زمین و تـدبیر حکیم علیم در این، به درستی که مقـدّر فرموده که از بلنـدی بریزد تـا جمیع

پست و بلنـد زمین را فرا بگیرد و همه را سـیراب گرداند زیرا که اگر از جهت علوّ نمی بارید و از جهت دیگر می آمد هر آینه کوه هـا و تـل هـا و مواضع رفیعه را احاطه نمی کرد و زراعت های زمین کم می شـد. نمی بینی که زراعتی که به آب روان به عمـل می آیـد کمتر از زراعتی است که به آب بـاران به عمـل می آیـد؟ و چون باران هر کوه و دشت و هامون را می گیرد و زراعت دیم در دشت هـا و دامن هـای کوه و سـر تـل هـا به عمل می آیـد و نمو عظیم می کنـد، و از مردم در بسـیاری از بلاد مشـقت جاری کردن آب از موضـعی به موضـعی دیگر برداشـته شده و نزاعی که میان مردم در اجرای قنوات می باشد در میان ایشان نیست و تعدّی که ارباب قوّت و عزّت می کنند که آبها را متصـرّف می شوند و ضعفا را محروم می گردانند در آن بلاد نمی باشد.

و چـون مقرّر فرمـوده که بـاران از بالاـ بریزد مقـدّر سـاخته که قطره قطره بیایـد تـا به قعر زمین برسـد فرو رود و بـاران ارض را سیراب گردانـد، اگر به یـک دفعه می ریخت بر روی زمین جـاری می شـد و به اعمـاق ارض فرو نمی رفت، و ایضاً زراعتها و درختان را می شـکست اکنون که به تدریج و تأنی و قطره قطره می آید زمین را سـیراب می گرداند، و زراعات را می رویاند، و زمین را آبادان می گرداند و به زراعت ایستاده ضرر نمی رساند.

و در نزول مطر مصالـح دیگر بسیار است زیرا که: بـدن ها را نرم و ملایم می کنـد، و هوا را از کـدورت جلا می بخشد، وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا به هم می رسد زایل می گردند

ص:۱۲۶

و آفتی که در برگ درختـان و زراعت هـا به هم می رسـد که آن را «یرقـان» می نامنـد می شویـد و می برد. و امثـال این منافع بسیار است که ذکرش موجب تطویل کلام است.

و اگر کسـی گویـد که: در بعضـی از سـنوات از کـثرت نزول امطـار و ثلوج آفت هـا در زراعـات به هم می رسـد و برودتی یا فسـادی و عفونتی در هوا احـداث می نمایـد که موجب حـدوث امراض بر بـدن ها و آفت ها در زراعت ها می شود سـبب این چیست؟

جواب گوئیم که: چنین است اما گاه هست که حق تعالی صـلاح ادیان ایشان را هم می شـمارد از وفور اموال و استقامت ابدان ایشان، و مردم را به اینها مبتلا می گرداند تا موجب انزجار ایشان گردد از معاصی.

**[ترجمه]

بیان

یعتقبان أی یأتی کل منهما عقیب صاحبه و خصـر الهواء بکسر الصاد المهمله یقال خصر یومنا أی اشتد برده و ماء خاصر بارد و فی أکثر النسخ بالحاء المهمله و السـین من حسـر أی کل و هو لا یسـتقیم إلا بتکلف و تجوز و فی بعضها بالخاء المعجمه و الثاء المثلثه من قولهم خثر اللبن خثرا إذا غلظ و البشع الکریه الطعم الذی یأخذ بالحلق و القنطار معیار و یروی أنه ألف و مائتا أوقیه و

یقال هو مائه و عشرون رطلا و یقال هو ملء مسک الثور ذهبا قوله علیه السلام: و یذهب له به الصوت أی یملأ صیت کرمه و جوده الآفاق و الذمر الملامه و التهدد قوله لیتفشی التفشی الاتساع و الأظهر لیغشی بالغین المعجمه کما فی بعض النسخ و الحطم الکسر و الاندفاق الانصباب و الیرقان آفه للزرع و قوله مما عسی أن یرزأ من الرزء المصیبه.

**[ترجمه]«یعتقبان»: هر یک از آن دو بعد از دیگری می آید. «خصر الهواء»: گفته می شود: «خصر یومنا»: سرمایش زیاد شد. «ماء خاصر»: آب سرد. در اکثر نسخه ها با حاء و سین آمده از «حسر» یعنی خسته شد. و این نسخه جز با تکلف و مجاز گویی جور درنمی آید. در بعضی نسخه ها با خاء و ثاء آمده از این سخن عرب که گویند: «خثراللبن خثراً» وقتی غلیظ شود. «الشبع»: بد مزه ای که حلق را می گیرد. «القنطار»: معیار و روایت شده که معادل هزار و دویست أوقیه است و گفته می شود صد و بیست رطل است و گفته می شود یک پوست گاو پر از طلا است. «یذهب له به الصوت»: آوازهٔ کَرَمش آفاق را پر می کند. «الذمر»: ملامت و ترساندن. «لیتفشّی»، «التفشّی»: وسیع شدن. ظاهرتر آن است که «لیغشی» باشد چنانچه در

بعضی نسخه ها آمده. «الحطم»: شکستن. «الاندفاق»: ریختن. «الیرقان»: آفت برای زراعت. «ممّا عسی أن یرزأ» از «الرزء» به معنای مصیبت است.

**[ترجمه]

انْظُرْ یَا مُفَضَّلُ

إِلَی هَذِهِ الْجِبَالِ الْمَرْكُومَهِ (۲)مِنَ الطِّینِ وَ الْحِجَارَهِ الَّتِی یَحْسَبُهَا الْغَافِلُونَ فَضْلًا لَا حَاجَهَ إِلَیْهَا وَ الْمَنَافِعُ فِیهَا كَثِیرَهٌ فَمِنْ ذَلِكَ أَنْ یَسْقُطَ عَلَیْهَا الثُّلُوجُ فَیَبْقَی فِی قِلَالِهَا لِمَنْ یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ یَذُوبَ مَا ذَابَ مِنْهُ فَتَجْرِیَ مِنْهُ الْعُیُونُ الْغَزِیرَهُ الَّتِی تَجْتَمِعُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْعِظَامُ وَ یَنْبُتَ فِیهَا ضُرُوبٌ مِنَ النَّبَاتِ وَ الْعَقَاقِیرِ الَّتِی لَا یَنْبُتُ مِثْلُهَا فِی السَّهْلِ وَ یَكُونَ فِیهَا كُهُوفٌ وَ مَقَایِلُ لِلْوُحُوشِ مِنَ السِّبَاعِ الْعَادِیَهِ وَ یُتَّخَذَ مِنْهَا الْحُصُونُ

۱- الیرقان:آفه للزرع أو دود یسطو علی الزرع.

۲- المرکومه:المجتمعه من الطین و الحجاره بعضها فوق بعض.

وَ الْقِلاَعُ الْمَنِيعَهُ لِلتَّحَرُّزِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يُنْحَتَ مِنْهَا الْحِجَارَهُ لِلْبِنَاءِ وَ الْأَرْحَاءِ (۱)وَ يُوجَدَ فِيهَا مَعَادِنُ لِضُرُوبٍ مِنَ الْجَوَاهِرِ وَ فِيهَا خِلاَلٌ أُخْرَى لاَ يَعْرِفُهَا إِلاَّ الْمُقَدِّرُ لَهَا فِي سَابِقِ عِلْمِهِ.

**[ترجمه]نظر کن ای مفضّل به سوی این کوه ها که از خاک و سنگ بر روی هم نشسته و بلند شده و جاهلان گمان می کنند که زیادتی است در خلقت و احتیاجی به آنها نیست و این خطاست، بلکه منافع در آنها بسیار است از جمله آنها آن که برف ها بر قله کوه ها می نشیند و بعضی می ماند برای مردم و در عرض سال به قدر حاجت بر می گیرند و از آن منتفع می شوند و اکثرش آب می شود و از آن نهرها و چشمه های عظیم جاری می شود.

و ایضاً در این کوه ها اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه به عمل می آید که در زمین آنها به هم نمی رسند و ایضاً در آنها غارها و درّه ها برای تعیّش درندگان و وحشیان می باشد، و بر روی آنها قلاع منیعه و بروج مشیّده برای تحصّن از اعادی می سازند.

ص:۱۲۷

و دیگر آن که سنگ ها از آنها می برند و می تراشند برای عمارت ها و آسیاها. و ایضاً معادن انواع جواهر و فلزات می باشند. و در جبال و تلال منفعتی چند است که به غیر از قادر ذو الجلال که خالق آنهاست کسی دیگر نمی داند.

**[ترجمه]

تفسیر

المقایل فی بعض النسخ بالقاف و کأنه من القیلوله و فی بعضها بالغین و لعله من الغیل الشجر الملتف و فی بعض کتب اللغه المغاله العش و فی بعض النسخ معاقل جمع المعقل و هو الملجأ.

**[ترجمه]«المقایل» گویا از قیلوله باشد. و در بعضی نسخه ها با غین است و شاید از «الغیل» به معنای درخت پرشاخه و پیچیده درهم باشد. در بعضی کتابهای لغت، «المغاله» به معنای لانه است و در بعضی نسخه ها «معاقل» جمع المعقل به معنای پناهگاه آمده است.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِي هَذِهِ الْمَعَادِنِ وَ مَا يُخْرَجُ مِنْهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ الْمُخْتَلِفَهِ مِثْلِ الْجِصِّ وَ الْكِلْسِ وَ الْجِبْسِ (۲)وَ الزَّرَانِيخِ وَ الْمَرْتَكِ وَ القونیا (۳)[التُّوتِيَاءِ] وَ الزِّئْبَقِ وَ النُّحَاسِ وَ الرَّصَاصِ وَ الْفِضَّهِ وَ الذَّهَبِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّمُرُّدِ وَ ضُرُوبِ الْحِجَارَهِ وَ كَذَلِكَ مَا يُخْرَجُ مِنْهَا مِنَ الْقَارِ وَ الْمُومِيَا وَ الْكِبْرِيتِ وَ النِّفْطِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَسْتَعْمِلُهُ النَّاسُ فِي مَآرِبِهِمْ فَهَلْ يَخْفَى عَلَى ذِي عَقْلٍ أَنَّ هَذِهِ كُلَّهَا ذَخَائِرُ ذُخِرَتْ لِلْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ لِيَسْتَخْرِجَهَا فَيَسْتَعْمِلَهَا عِنْدَ الْحَاجَهِ إِلَيْهَا ثُمَّ قَصُرَتْ حِيلَهُ النَّاسِ عَمَّا حَاوَلُوا مِنْ صَنْعَتِهَا عَلَى حِرْصِهِمْ وَ اجْتِهَادِهِمْ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ لَوْ ظَفِرُوا بِمَا حَاوَلُوا مِنْ هَذَا الْعِلْمِ كَانَ لاَ مَحَالَهَ سَيَظْهَرُ وَ يَسْتَفِيضُ فِي الْعَالَمِ حَتَّى

تَكْثُرَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّهُ وَ يَسْقُطَا عِنْدَ النَّاسِ فَلاَ يَكُونَ لَهُمَا قِيمَهٌ وَ يَبْطُلَ الاِنْتِفَاعُ بِهِمَا فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ الْمُعَامَلاَتِ وَ لاَ كَانَ يَجْبِي السُّلْطَانُ الْأَمْوَالَ وَ لاَ يَدَّخِرُهُمَا أَحَدٌ لِلْأَعْقَابِ وَ قَدْ أُعْطِيَ النَّاسُ مَعَ هَذَا صَنْعَهَ الشَّبَهِ مِنَ النُّحَاسِ وَ الزُّجَاجِ مِنَ الرَّمْلِ وَ الْفِضَّهِ مِنَ الرَّصَاصِ وَ الذَّهَبِ مِنَ الْفِضَّهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ مِمَّا لاَ مَضَرَّهَ فِيهِ فَانْظُرْ كَيْفَ أُعْطُوا إِرَادَتَهُمْ فِيمَا لاَ ضَرَرَ فِيهِ وَ مُنِعُوا ذَلِكَ فِيمَا كَانَ ضَارّاً لَهُمْ لَوْ نَالُوهُ وَ مَنْ أَوْغَلَ فِي الْمَعَادِنِ انْتَهَى إِلَى وَادٍ عَظِيمٍ يَجْرِي مُنْصَلِتاً بِمَاءٍ غَزِيرٍ لاَ يُدْرَكُ غَوْرُهُ وَ لاَ حِيلَهَ فِي عُبُورِهِ وَ مِنْ وَرَائِهِ أَمْثَالُ الْجِبَالِ مِنَ الْفِضَّهِ تَفَكَّرِ الْآنَ فِي هَذَا مِنْ تَدْبِيرِ الْخَالِقِ الْحَكِيمِ فَإِنَّهُ أَرَادَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَنْ يُرِيَ الْعِبَادَ

۱- أی الطواحين.

۲- أی حجر الجصّ.

۳- فی نسخه:القونبا.و فی أخری:التوتيا.

قُدْرَتَهُ وَ سَعَةَ خَزَائِنِهِ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ شَاءَ أَنْ يَمْنَحَهُمْ كَالْجِبَالِ مِنَ الْفِضَّةِ لَفَعَلَ لَكِنْ لاَ صَلاَحَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فَيَكُونُ فِيهَا كَمَا ذَكَرْنَا سُقُوطُ هَذَا الْجَوْهَرِ عِنْدَ النَّاسِ وَ قِلَّةُ انْتِفَاعِهِمْ بِهِ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ قَدْ يَظْهَرُ الشَّيْءُ الطَّرِيفُ مِمَّا يُحْدِثُهُ النَّاسُ مِنَ الْأَوَانِي وَ الْأَمْتِعَةِ فَمَا دَامَ عَزِيزاً قَلِيلاً فَهُوَ نَفِيسٌ جَلِيلٌ آخِذُ الثَّمَنِ فَإِذَا فَشَا وَ كَثُرَ فِي أَيْدِي النَّاسِ سَقَطَ عِنْدَهُمْ وَ خَسَتْ قِيمَتُهُ وَ نَفَاسَةُ الْأَشْيَاءِ مِنْ عِزَّتِهَا.

**[ترجمه]تفکّر کن ای مفضّل در این معادن و آنچه بیرون می آید از آنها از جواهر مختلفه مانند: گچ و آهک و زرنیخ و مردار سنگ و سنگ سرمه و زیبق و مس و سرب و قلع و آهن و فولاد و نقره و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنگ ها، و انواع آنچه از آنها جاری می شود از قیر و مومیائی و گوگرد و نفت و غیر اینها از آنها که مردم به کار می فرمایند در حوائج خود آیا مخفی می تواند بود بر صاحب عقلی که اینها همه ذخیره ها می باشند که حق تعالی برای آدمی مهیا گردانیده و در زمین جا داده که در وقت احتیاج بیرون آورد و به کار فرماید. و باز چنان نکرده که آنچه متمنّای ایشان است از اینها به عمل آید و علم کیمیا را از مردم محجوب گردانیده، زیرا که طلا و نقره از معادن بسیار و به سهولت به عمل می آید و اگر به علم کیمیا همه کس به آسانی تحصیل آنها می توانست کرد، هر آینه اینها در عالم بسیار می شدند و قدرشان نزد مردم کم می شد، و قیمتی نمی داشتند و خرید و فروش و معاملات به این ها نمی شد و خراج پادشاهان به عمل نمی آمد، و کسی ذخیره برای اولاد خود نمی توانست کرد. و ایشان را الهام کرده است ساختن شبه از مس و آبگینه از ریگ و بیرون آوردن نقره از سرب و اشباه این صنعت ها که مضرّتی در دانستن آنها برای مردم نیست. پس نظر کن که حق تعالی چگونه داده است برای آدمیان مراد ایشان را در امری که ضرری در آن نیست و منع کرده است از ایشان امری چند را که مضرّ است برای ایشان.

و کسی که معادن را بسیار فرو برد منتهی می شود به رود عظیمی که پیوسته جاری است و غور آن را نمی توان دانست و چاره در عبور از آن نهر نمی توان کرد، و در جانب دیگر نهر کوه های نقره هست.

[علت کمی جواهر]

تفکّر کن در این تدبیر حکیم قدیر که خواسته بنماید به بندگان

ص:۱۲۷

کمال قدرت و وسعت خزائن خود را تا بدانند که اگر می خواست کوه های نقره برای ایشان بر روی زمین می آفرید و لیکن چون صلاح ایشان در آن نبود و این جوهر بی‌قدر می شد و انتفاع ایشان از آن برطرف می شد، لهذا به ایشان نداد و وفور شر را از ایشان منع کرد.

عبرت بگیر برای این امر به آن که گاه هست که در میان مردم ظرفی یا جامه یا متاعی به هم می رسد که غرابتی دارد تا عزیز و کمیاب است قیمتش بسیار می باشد و مردم طالب او می باشند به ثمن های بسیار و چون در میان مردم بسیار شد کم قیمت می شود و طلبکارش کم می شود و نفاست اشیاء از نایابی آنها می باشد.

**[ترجمه]

بیان

الکلس بالکسر الصاروج و الجبس بالکسر الجص و فی أکثر النسخ الجبسین و لم أجده فیما عندنا من کتب اللغه لکن فی کتب الطب کما فی أکثر النسخ و المرتک کمقعد المرداسنج و القونیا بالباء الموحده أو الیاء المثناه من تحت و لم أجدهما فی کتب اللغه لکن فی القاموس القونه القطعه من الحدید أو الصفر یرفع بها الإناء و فی بعض النسخ و التوتیاء و فی کتب اللغه أنه حجر یکتحل به (۱)و القار القیر و جبی الخراج جبایه جمعه و الإیغال المبالغه فی الدخول و الذهاب و انصلت مضی و سبق.

**[ترجمه]«الکلس» با کسره یعنی آهک. «الجبس» با کسره یعنی گچ. و در اکثر نسخه ها «الجبسین» آمده که ما در کتب لغت نزد خود آن را نیافتیم ولی در کتب طب آمده است. «المَرَتک»: مردار سنگ. «القونیا» با یاء و یا باء آن را در کتب لغت نیافتم ولی در قاموس گفته: «القونه»: قطعه ای از آهن یا برنج که ظروف را با آن وصله زنند. و در بعضی نسخه ها «التوتیا» آمده و در کتب لغت به معنای سنگی است که از آن سرمه کشند. «القار»: قیر. «جبی الخراج جبایه»: خراج را جمع کرد. «الإیفال»: مبالغه در ورود و خروج. «انصلت»: گذشت.

**[ترجمه]

فَکِّرْ یَا مُفَضَّلُ

فِی هَذَا النَّبَاتِ وَ مَا فِیهِ مِنْ ضُرُوبِ الْمَآرِبِ فَالثِّمَارُ لِلْغِذَاءِ وَ الْأَتْبَانُ لِلْعَلَفِ وَ الْحَطَبُ لِلْوُقُودِ وَ الْخَشَبُ لِکُلِّ شَیْءٍ مِنْ أَنْوَاعِ النِّجَارَهِ وَ غَیْرِهَا وَ اللِّحَاءُ وَ الْوَرَقُ وَ الْأُصُولُ وَ الْعُرُوقُ وَ الصُّمُوغُ لِضُرُوبٍ مِنَ الْمَنَافِعِ أَ رَأَیْتَ لَوْ کُنَّا نَجِدُ الثِّمَارَ الَّتِی نَغْتَذِی بِهَا مَجْمُوعَهً عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَکُنْ تَنْبُتُ عَلَی هَذِهِ الْأَغْصَانِ الْحَامِلَهِ لَهَا کَمْ کَانَ یَدْخُلُ عَلَیْنَا مِنَ الْخَلَلِ فِی مَعَاشِنَا وَ إِنْ کَانَ الْغِذَاءُ مَوْجُوداً فَإِنَّ الْمَنَافِعَ بِالْخَشَبِ وَ الْحَطَبِ وَ الْأَتْبَانِ وَ سَائِرِ مَا عَدَدْنَاهُ کَثِیرَهٌ عَظِیمٌ قَدْرُهَا جَلِیلٌ مَوْقِعُهَا هَذَا مَعَ مَا فِی النَّبَاتِ مِنَ التَّلَذُّذِ بِحُسْنِ مَنْظَرِهِ وَ نَضَارَتِهِ الَّتِی لَا یَعْدِلُهَا شَیْءٌ مِنْ مَنَاظِرِ الْعَالَمِ وَ مَلَاهِیهِ.

**[ترجمه]نظر کن ای مفضّل در نباتات و انواع منافعی که واهب حیات و خالق ارضین و سماوات در آنها مقرّر ساخته، پس میوه ها را برای غذا آفریده و کاه ها را برای علف حیوانات و هیزم را برای برافروختن آتش و چوب را برای اصناف نجّاری ها و پوست درختان و برگ و ریشه و ساق و صمغ آنها را برای انواع منفعت ها.

اگر میوه ها که می خوریم برای ما بی درخت بر روی زمین به هم می رسید و بر شاخ درختان نمی بود هر آینه خلل بسیار در امور معاش ما به هم می رسید هر چند از فواکه منتفع می شدیم زیرا که منافع چوب و هیزم و علف و کاه و غیر ذلک از ما فوت می شد. و اینها منفعت های عظیم است قطع نظر از التذاذی که آدمی را از دیدن گیاه های سبز و درختان خرم و گل های الوان و شکوفه های گوناگون حاصل می شود که هیچ لذتی را با آن برابر نمی توان کرد.

**[ترجمه]

بیان

لحاء الشجره بالکسر قشرها.

**[ترجمه]«لحاء الشجر» پوست درخت.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِی هَذَا الرَّیْعِ الَّذِی جُعِلَ فِی الزَّرْعِ فَصَارَتِ الْحَبَّهُ الْوَاحِدَهُ تُخَلِّفُ

۱- نقل فی کتب الطبّ عن الشیخ أنّه قال:أصل التوتیا دخان یرتفع حیث یخلص النحاس من الحجاره التی تخالطه و الآنک الذی یخالطه،و ربما صعد الاقلیمیا فکان مصعده توتیا جیدا و رسوبه قلیمیا.

مِائَة حَبَّةٍ وَ أَكْثَرَ وَ أَقَلَّ وَ كَانَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْحَبَّةُ تَأْتِي بِمِثْلِهَا فَلِمَ صَارَتْ تَرِيعُ هَذَا الرَّيْعَ إِلَّا لِيَكُونَ فِي الْغَلَّةِ مُتَّسَعٌ لِمَا يُرَدُّ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْبَذْرِ وَ مَا يَتَقَوَّتُ الزُّرَّاعُ إِلَى إِدْرَاكِ زَرْعِهَا الْمُسْتَقْبَلِ أَ لَا تَرَى أَنَّ الْمَلِكَ لَوْ أَرَادَ عِمَارَةَ بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ كَانَ السَّبِيلُ فِي ذَلِكَ أَنْ يُعْطِيَ أَهْلَهُ مَا يَبْذُرُونَهُ فِي أَرْضِهِمْ وَ مَا يَقُوتُهُمْ إِلَى إِدْرَاكِ زَرْعِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ تَجِدُ هَذَا الْمِثَالَ قَدْ تَقَدَّمَ فِي تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ فَصَارَ الزَّرْعُ يَرِيعُ هَذَا الرَّيْعَ لِيَفِيَ بِمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِلْقُوتِ وَ الزِّرَاعَهِ وَ كَذَلِكَ الشَّجَرُ وَ النَّبْتُ وَ النَّخْلُ يَرِيعُ الرَّيْعَ الْكَثِيرَ فَإِنَّكَ تَرَى الْأَصْلَ الْوَاحِدَ حَوْلَهُ مِنْ فِرَاخِهِ أَمْراً عَظِيماً فَلِمَ كَانَ كَذَلِكَ إِلَّا لِيَكُونَ فِيهِ مَا يَقْطَعُهُ النَّاسُ وَ يَسْتَعْمِلُونَهُ فِي مَآرِبِهِمْ وَ مَا يُرَدُّ فَيُغْرَسُ فِي الْأَرْضِ وَ لَوْ كَانَ الْأَصْلُ مِنْهُ يَبْقَى مُنْفَرِداً لَا يُفْرِخُ وَ لَا يَرِيعُ لَمَا أَمْكَنَ أَنْ يُقْطَعَ مِنْهُ شَيْءٌ لِعَمَلٍ وَ لَا لِغَرْسٍ ثُمَّ كَانَ إِنْ أَصَابَتْهُ آفَةٌ انْقَطَعَ أَصْلُهُ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ خَلَفٌ تَأَمَّلْ نَبَاتَ هَذِهِ الْحُبُوبِ مِنَ الْعَدَسِ وَ الْمَاشِ وَ الْبَاقِلَاءِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَإِنَّهَا تَخْرُجُ فِي أَوْعِيَةٍ مِثْلِ الْخَرَائِطِ لِتَصُونَهَا وَ تَحْجُبَهَا مِنَ الْآفَاتِ إِلَى أَنْ تَشْتَدَّ وَ تَسْتَحْكِمَ كَمَا قَدْ تَكُونُ الْمَشِيمَةُ عَلَى الْجَنِينِ لِهَذَا الْمَعْنَى بِعَيْنِهِ فَأَمَّا الْبُرُّ وَ مَا أَشْبَهَهُ فَإِنَّهُ يَخْرُجُ مُدْرَجاً فِي قُشُورٍ صِلَابٍ عَلَى رُءُوسِهَا مِثَالُ الْأَسِنَّهِ مِنَ السُّنْبُلِ لِيَمْنَعَ الطَّيْرَ مِنْهُ لِيَتَوَفَّرَ عَلَى الزُّرَّاعِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ أَ وَ لَيْسَ قَدْ يَنَالُ الطَّيْرُ مِنَ الْبُرِّ وَ الْحُبُوبِ قِيلَ لَهُ بَلَى عَلَى هَذَا قُدِّرَ الْأَمْرُ فِيهَا لِأَنَّ الطَّيْرَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ فِيمَا تُخْرِجُ الْأَرْضُ حَظّاً وَ لَكِنْ حُصِّنَتِ الْحُبُوبُ بِهَذِهِ الْحُجُبِ لِئَلَّا يَتَمَكَّنَ الطَّيْرُ مِنْهَا كُلَّ التَّمَكُّنِ فَيَعْبَثَ فِيهَا وَ يُفْسِدَ الْفَسَادَ الْفَاحِشَ فَإِنَّ الطَّيْرَ لَوْ صَادَفَ الْحَبَّ بَارِزاً لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَحُولُ دُونَهُ لَأَكَبَّ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْسِفَهُ أَصْلًا فَكَانَ يَعْرِضُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَبْشَمَ الطَّيْرُ فَيَمُوتَ وَ يَخْرُجَ الزَّرَّاعُ مِنْ زَرْعِهِ صِفْراً فَجُعِلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْوَقَايَاتُ لِتَصُونَهُ فَيَنَالَ الطَّائِرُ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً يَتَقَوَّتُ بِهِ وَ يَبْقَى أَكْثَرُهُ لِلْإِنْسَانِ فَإِنَّهُ أَوْلَى بِهِ إِذْ كَانَ هُوَ الَّذِي كَدَحَ فِيهِ وَ شَقِيَ بِهِ وَ كَانَ الَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَكْثَرَ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الطَّيْرُ تَأَمَّلِ الْحِكْمَهَ فِي خَلْقِ الشَّجَرِ وَ أَصْنَافِ النَّبَاتِ فَإِنَّهَا لَمَّا كَانَتْ تَحْتَاجُ إِلَى الْغِذَاءِ

الـدَّائِم كَحَاجِهِ الْحَيَوَانِ وَ لَمْ يَكَنْ لَهَا أَفْوَاهٌ كَأَفْوَاهِ الْحَيَوَانِ وَ لاَ حَرَكَهٌ تَنْبَعِثُ بِهَا لِتَنَاوُلِ الْغِـذَاءِ جُعِلَتْ أَصُولُهَا مَرْكُوزَةً فِى الْأَرْضِ لِتَنْزَعَ مِنْهَا الْغِـذَاءَ فَتُؤَدِّيَهُ إِلَى الْأَغْصَـانِ وَ مَـا عَلَيْهَـا مِنَ الْوَرَقِ وَ الثَّمَرِ فَصَارَتِ الْأَرْضُ كَالْأُمِّ الْمُرَبِّيَهِ لَهَا وَ صَارَتْ أُصُولُهَا الَّتِى هِىَ كَالْأَفْوَاهِ مُلْتَقِمَهً لِلْأَرْضِ (۱)لِتَنْزِعَ مِنْهَا الْغِذَاءَ كَمَا يُرْضِعُ أَصْـنَافَ الْحَيَوَانِ أُمَّهَاتُهَا أَ لاَ تَرَى إِلَى عَمَدِ الْفَسَاطِيطِ وَ الْخِيَم كَيْفَ تَمُدُّ بِالْأَطْنَابِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ لِتَثْبُتَ مُنْتَصِـبَهً فَلاَ تَسْقُطَ وَ لاَ تَمِيلَ فَهَكَـذَا تَجِـدُ النَّبَاتَ كُلَّهُ لَهُ عُرُوقٌ مُنْتَشِـرَهٌ فِى الْأَرْضِ مُمْتَدَّهٌ إِلَى كُلِّ جَـانِبٍ لِتُمْسِـكَهُ وَ تُقِيمَهُ وَ لَوْ لاَـ ذَلِكَ كَيْفَ كَانَ يَثْبُتُ هَـذَا النَّخْلُ الطِّوَالُ وَ الـدَّوْحُ الْعِظَامُ فِى الرِّيـحِ الْعَاصِفِ فَانْظُرْ إِلَى حِكْمَهِ الْخِلْقَهِ كَيْفَ سَبَقَتْ حِكْمَهَ الصِّنَاعَهِ فَصَارَتِ الْحِيلَهُ الَّتِى تَسْتَعْمِلُهَا الصُّنَّاعُ فِى ثَبَاتِ الْفَسَاطِيطِ وَ الْخِيَم مُتَقَدِّمَهً فِى خَلْقِ الشَّجَرِ لِأَنَّ خَلْقَ الشَّجَرِ قَبْلَ صَنْعَهِ الْفَسَاطِيطِ وَ الْخِيَم أَ لاَ تَرَى عَمَدَهَا وَ عِيدَانَهَا مِنَ الشَّجَرِ فَالصِّنَاعَهُ مَأْخُوذَهٌ مِنَ الْخِلْقَهِ.

**[ترجمه]فکر کن ای مفضّل در این ریعی که خدا در زراعت مقرّر فرموده که از یک دانه

ص:۱۲۹

صـد دانه بیشتر و کمتر به هم می رسـد و ممکن بود که هر دانه که بکارنـد یک دانه از آن به وجود آیـد، و اگر چنین می بود فائـده بر آن مترتب نمی شـد زیرا که می بایـد که تخم سال دیگر به عمل آیـد و قوت زراعت کننـدگان تا سال آینده حاصـل شود، نمی بینی که اگر پادشاهی خواهد شـهری از شهرها را آبادان کند، راهش آن است که تخمی به ایشان مساعده بدهد که ایشـان در زمین بپاشـند و بایـد که آذوقه ایشـان را تـا وقت حصول حاصل به ایشان بدهـد.پس نظر کن که آنچه عقلاء به فکر خود یافته اند و پیش از تفکّر و ادراک ایشان در صنعت مدبّر حکیم به عمل آمده، پس زراعت را آن مقدار ریع کرامت کرده که وفا به تخم ایشان و قوت زارعان بکند.

و هم چنین درخت خرما و سایر میوه ها از دور خود جوجه ها بر می آورد و بسـیار می شود که آنچه مردم قطع کننـد برای آن که در جای دیگر غرس نماینـد یا از برای حوائج دیگر به کار برند اصل درخت باقی باشد. و اگر آفتی به اصل درخت برسـد بدلی داشته باشد و صنفش برطرف نشود.

[حکمت در نموّ بعضی حبوب غلات]

تأمل کن در روئیدن بعضـی از دانه ها مانند عدس و ماش و باقلا و اشـباه اینها که در ظرفی چند مانند کیسه ها و خریطه ها می روینـد تـا آن خریطه هـا محـافظت نمایـد آنهـا را از آفت هـا تا هنگامی که مسـتحکم شود. چنانچه حق تعالی طفل را در میان مشـیمه برای همین جا داده که از آفت ها در رحم محفوظ ماند. و اما گندم و اشـباه آن را خدا در میان پوست صلبی قرار داده و بر سر هر دانه در میان خوشه نیزه آفریده که مرغان نتوانند آنها را از خوشه بربایند و ضرر به زراعات رسانند.

اگر کسی گوید که: مرغان دانه ها را گاهی می ربایند.

جواب می گوئیم که: بلی حکیم علیم چنین مقـدر سـاخته زیرا که مرغ نیز خلقی است از مخلوقات الهی و روزی می خواهـد و خـدا برای او آنچه از زمین می رویـد بهره مقرر سـاخته، و لیکن این حجابها و نیزه ها را برای دانه ها مقرّر گردانیـده که مرغان ضرر بسـیار نرساننـد و فسـاد فاحش از ایشان به وجود نیایـد، زیرا که اگر مرغان دانه ها را بی مانع و مزاحم می یافتنـد، همه را

ضایع می کردند و خود از بسیار خوردن می مردند، و زارعان به دستی تهی برمی گشتند، پس حق تعالی این وقایه ها را مقرّر فرموده که دانه ها را قدری محافظت نمایند و اندکی از آن را بعد از به عمل آوردن مرغان بخورند و اکثرش برای آدمیان بماند زیرا که ایشان احقند به آن و تعب کشیده اند و زحمت ها برده اند تا دانه را به عمل آورده اند. و ایضاً احتیاج ایشان زیاده از احتیاج مرغان است.

[خلقت نباتات و کیفیت وصول غذا به آنها]

تأمل کن حکمت حق تعالی را در آفریدن درخت ها و اصناف گیاه ها، زیرا که چون آنها محتاجند پیوسته به غذا

ص:۱۳۰

مانند احتیاج حیوانات، و آنها را دهانی مانند دهان حیوانات نیست و حرکت نمی توانند کرد مثل جانوران برای تحصیل غذا، لهذا ریشه آنها را در زمین مرکوز گردانیده که از زمین غذای خود را بیرون آورند و به شاخها و برگ ها میوه ها برسانند، پس زمین مانند مادر تربیت کننده است و ریشه ها مانند دهان می گیرند و شیر می مکند. نمی بینی که ستون خیمه ها را چگونه به طناب ها از هر جانب می کشند تا راست بایستد و نیفتد و به جایی میل نکند، و هم چنین درختان و سایر نباتات ریشه ها در زمین دارند که از هر جانب در زمین کشیده شد. که نگاه دارد از افتادن و میل کردن، اگر این نمی بود چگونه درخت های طویل عظیم مانند نخل و صنوبر و چنار بر پا می ایستادند و از بادهای تند نمی افتادند.

پس نظر کن به سوی حکمت حکیم که چگونه پیش از آن که بشر در صناعات خود تدبیر کنند بر طبق آن تقدیر فرموده، بلکه صنعت خیمه و اشباه آن را از روی خلق درخت و امثال آن برداشته اند زیرا که خلقت بر صنعت مقدم است.

**[ترجمه]

بیان

ینسفه بالکسر أی یقلعه و بشم الحیوان بشما من باب تعب اتخم من کثره الأکل و الکدح العمل و السعی و الشقا الشده و العسر شقی کرضی و الدوح بفتح الدال و سکون الواو جمع الدوحه و هی الشجره العظیمه.

**[ترجمه]«ینسفه»: آن را کند. «بشم الحیوان بشما»: از پرخوری، رودل کرد. «الکدح»: عمل و تلاش «الشقآء»: شدت و سختی. شَقِی بر وزن رَضِی. «الدّوح» جمع «الدوحه» درخت بزرگی است.

**[ترجمه]

تَأَمَّلْ یَا مُفَضَّلُ

خَلْقَ الْوَرَقِ فَإِنَّکَ تَرَی فِی الْوَرَقَهِ شِبْهَ الْعُرُوقِ مَبْثُوثَهً فِیهَا أَجْمَعَ فَمِنْهَا غِلاَظٌ مُمْتَدَّهٌ فِی طُولِهَا وَ عَرْضِهَا وَ مِنْهَا دِقَاقٌ تَتَخَلَّلُ

الْغِلاَـظَ مَنْسُوجَهٌ نَسْـجاً دَقِيقـاً مُعْجَمـاً لَوْ كَانَ مِمَّا يُصْـنَعُ بِالْأَيْـدِى كَصَـنْعَهِ الْبَشَـرِ لَمَا فُرِغَ مِنْ وَرَقِ شَـجَرَهٍ وَاحِـدَهٍ فِى عَامٍ كَامِلٍ وَ لَاحتِيـجَ إِلَى آلاَـتٍ وَ حَرَكَهٍ وَ عِلاَـجٍ وَ كَلاَـم فَصَارَ يَأْتِى مِنْهُ فِى أَيَّام قَلَائِلَ مِنَ الرَّبِيعِ مَا يَمْلَأُ الْجِبَالَ وَ السَّهْلَ وَ بِقَاعَ الْأَرْضِ كُلَّهَا بِلاَ حَرَكَهٍ وَ لاَ كَلاَمٍ إِلاَّ بِالْإِرَادَهِ النَّافِذَهِ فِى كُلِّ شَـىْءٍ وَ الْأَمْرِ الْمُطَاعِ وَ اعْرِفْ مَعَ ذَلِكَ الْعِلَّهَ فِى تِلْكَ الْعُرُوقِ الدِّقَاقِ فَإِنَّهَا جُعِلَتْ تَتَخَلَّلُ الْوَرَقَهَ بِأَسْـرِهَا لِتَسْـقِيَهَا وَ تُوصِلَ الْمَاءَ إِلَيْهَا بِمَنْزِلَهِ الْعُرُوقِ الْمَبْثُوثَهِ فِى الْبَـدَنِ لِتُوصِلَ الْغِذَاءَ إِلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْهَا وَ فِى الْغِلَاظِ مِنْهَا مَعْنًى آخَرُ فَإِنَّهَا تُمْسِكُ الْوَرَقَهَ بِصَلَابَتِهَا وَ مَتَانَتِهَا لِئَلَّا

ص:۱۳۱

۱- التقم الطعام:ابتلعه أو فى مهله.

تَنْهَتِکَ وَ تَتَمَزَّقَ فَتَرَی الْوَرَقَهَ شَبِیهَهً بِوَرَقهٍ مَعْمُولَهٍ بِالصَّنْعَهِ مِنْ خِرَقٍ قَدْ جُعِلَتْ فِیهَا عِیدَانٌ مَمْدُودَهٌ فِی طُولِهَا وَ عَرْضِهَا لِتَتَمَاسَکَ فَلاَ تَضْطَرِبَ فَالصِّنَاعَهُ تَحْکِی الْخِلْقَهَ وَ إِنْ کَانَتْ لاَ تُدْرِکُهَا عَلَی الْحَقِیقَهِ فَکِّرْ فِی هَذَا الْعَجَمِ وَ النَّوَی وَ الْعِلَّهِ فِیهِ فَإِنَّهُ جُعِلَ فِی جَوْفِ الثَّمَرَهِ لِیَقُومَ مَقَامَ الْغَرْسِ إِنْ عَاقَ دُونَ الْغَرْسِ عَائِقٌ کَمَا یُحْرَزُ الشَّیْءُ النَّفِیسُ الَّذِی تَعْظُمُ الْحَاجَهُ إِلَیْهِ فِی مَوَاضِعَ أُخَرَ فَإِنْ حَدَثَ عَلَی الَّذِی فِی بَعْضِ الْمَوَاضِعِ مِنْهُ حَادِثٌ وُجِدَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ ثُمَّ بَعْدُ یُمْسِکُ بِصَلاَبَتِهِ رَخَاوَهَ الثِّمَارِ وَ رِقَّتَهَا وَ لَوْ لاَ ذَلِکَ لَتَشَدَّخَتْ وَ تَفَسَّخَتْ وَ أَسْرَعَ إِلَیْهِ الْفَسَادُ وَ بَعْضُهُ یُؤْکَلُ وَ یُسْتَخْرَجُ دُهْنُهُ فَیُسْتَعْمَلُ مِنْهُ ضُرُوبٌ مِنَ الْمَصَالِحِ وَ قَدْ تَبَیَّنَ لَکَ مَوْضِعُ الْإِرْبِ فِی الْعَجَمِ وَ النَّوَی فَکِّرِ الْآنَ فِی هَذَا الَّذِی تَجِدُهُ فَوْقَ النَّوَاهِ مِنَ الرُّطَبَهِ وَ فَوْقَ الْعَجَمِ مِنَ الْعِنَبَهِ فَمَا الْعِلَّهُ فِیهِ وَ لِمَا ذَا یَخْرُجُ فِی هَذِهِ الْهَیْئَهِ وَ قَدْ کَانَ یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ مَکَانَ ذَلِکَ مَا لَیسَ فِیهِ مَأْکَلٌ کَمِثْلِ مَا یَکُونُ فِی السَّرْوِ وَ الدُّلْبِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ فَلِمَ صَارَ یَخْرُجُ فَوْقَهُ هَذِهِ الْمَطَاعِمُ اللَّذِیذَهُ إِلاَّ لِیَسْتَمْتِعَ بِهَا الْإِنْسَانُ فَکِّرْ فِی ضُرُوبٍ مِنَ التَّدْبِیرِ فِی الشَّجَرِ فَإِنَّکَ تَرَاهُ یَمُوتُ فِی کُلِّ سَنَهٍ مَوْتَهً فَیَحْتَبِسُ الْحَرَارَهَ الْغَرِیزِیَّهَ فِی عُودِهِ وَ یَتَوَلَّدُ فِیهِ مَوَادُّ الثِّمَارِ ثُمَّ تَحْیَا وَ تَنْتَشِرُ فَتَأْتِیکَ بِهَذِهِ الْفَوَاکِهِ نَوْعاً بَعْدَ نَوْعٍ کَمَا تَقَدَّمَ إِلَیْکَ أَنْوَاعُ الْأَطْبِخَهِ (۱)الَّتِی تُعَالَجُ بِالْأَیْدِی وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَتَرَی الْأَغْصَانَ فِی الشَّجَرِ تَتَلَقَّاکَ بِثِمَارِهَا حَتَّی کَأَنَّهَا تُنَاوِلُکَهَا عَنْ یَدٍ وَ تَرَی الرَّیَاحِینَ تَلَقَّاکَ فِی أَفْنَانِهَا کَأَنَّهَا تَجِیئُکَ بِأَنْفُسِهَا فَلِمَنْ هَذَا التَّقْدِیرُ إِلاَّ لِمُقَدِّرٍ حَکِیمٍ وَ مَا الْعِلَّهُ فِیهِ إِلاَّ تَفْکِیهُ الْإِنْسَانِ بِهَذِهِ الثِّمَارِ وَ الْأَنْوَارِ (۲)وَ الْعَجَبُ مِنْ أُنَاسٍ جَعَلُوا مَکَانَ الشُّکْرِ عَلَی النِّعْمَهِ جُحُودَ الْمُنْعِمِ بِهَا اعْتَبِرْ بِخَلْقِ الرُّمَّانَهِ وَ مَا تَرَی فِیهَا مِنْ أَثَرِ الْعَمْدِ وَ التَّدْبِیرِ فَإِنَّکَ تَرَی فِیهَا کَأَمْثَالِ التِّلاَلِ مِنْ شَحْمٍ مَرْکُومٍ فِی نَوَاحِیهَا وَ حَبّاً مَرْصُوفاً رَصْفاً کَنَحْوِ مَا یُنْضَدُ بِالْأَیْدِی (۳)

۱- و فی نسخه:کما تقدم إلیک أنواع الاخبصه.

۲- و فی نسخه:تفکه الإنسان بهذه الثمار و الأنوار.

۳- أی کنحو ما یضم بعضه إلی بعض متسقا بالایدی.

وَ تَرَى الْحَبَّ مَقْسُوماً أَقْسَاماً وَ كُلَّ قِسْمٍ مِنْهَا مَلْفُوفاً بِلَفَائِفَ مِنْ حُجُبٍ مَنْسُوجَةٍ أَعْجَبَ النَّسْجِ وَ أَلْطَفَهُ وَ قِشْرَةُ يَضُمُّ ذَلِكَ كُلَّهُ فَمِنَ التَّدْبِيرِ فِي هَذِهِ الصَّنْعَةِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَشْوُ الرُّمَّانَةِ مِنَ الْحَبِّ وَحْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْحَبَّ لاَ يَمُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً فَجُعِلَ ذَلِكَ الشَّحْمُ خِلاَلَ الْحَبِّ لِيَمُدَّهُ بِالْغِذَاءِ أَ لاَ تَرَى أَنَّ أُصُولَ الْحَبِّ مَرْكُوزَةٌ فِي ذَلِكَ الشَّحْمِ ثُمَّ لُفَّ بِتِلْكَ اللَّفَائِفِ لِتَضُمَّهُ وَ تُمْسِكَهُ فَلاَ يَضْطَرِبَ وَ غُشِيَ فَوْقَ ذَلِكَ بِالْقِشْرَةِ الْمُسْتَحْصِنَةِ لِيَصُونَهُ وَ يُحْصِنَهُ مِنَ الْآفَاتِ فَهَذَا قَلِيلٌ مِنْ كَثِيرٍ وَ هِيَ وَصْفُ الرُّمَّانِ وَ فِيهِ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا لِمَنْ أَرَادَ الْإِطْنَابَ وَ التَّذَرُّعَ فِي الْكَلاَمِ وَ لَكِنْ فِيمَا ذَكَرْتُ لَكَ كِفَايَةٌ فِي الدَّلاَلَةِ وَ الاِعْتِبَارِ.

**[ترجمه]تأمل کن ای مفضّل آفریدن برگ را که هر برگی مانند رگهای بدن از هر جانب کشیده، بعضی غلیظ و بزرگند که در طول و عرض برگ ممتد گردیده، و بعضی باریکند که در میان رگ های گنده بافته شده و به یکدیگر متّصل گردیده. اگر به دست می ساختند مانند صنعت آدمیان در عرض یک سال از ساختن یک برگ فارغ نمی توانست شد و هر آینه محتاج بودند به آلات بسیار و حرکات بی شمار و گفتگوها و مشورت ها و در اندک وقتی از فصل ربیع نسّاج قدرت بصیر و جمیع آن گل های بدیع برگ های منیع و گیاه و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه و شقایق نعمان آن قدر هویدا گردانیده که از وفورش صحرا و کوه و دشت به ستوه آمده بدون حرکت و سخن بلکه به محض قدرت کامله حکیم ذو المنن و امر مطاع خالق زمین و زمن، پس بدان علت آن رگهای ریزه را که در میان جمیع برگ پهن شده است برای آن که آب و غذا به توسط آن رگها در جمیع برگ جاری گردد. و در رگهای قوی حکمت دیگر هست که به صلابت و متانت خود برگ را نگاه دارد ص:۱۳۱

که پاره و پژمرده نشود، پس هر برگی شبیه است به برگها که به صنعت می سازند از جامه ها و در میانش چوب ها در طول و عرض تعبیه می کنند که آن را نگاه دارد و از هم نپاشد. پس صنعت حکیم حکایت از خلق می نماید اما کجا به آن می توان رسید.

[حکمت در هسته میوه ها و گیاه ها]

تفکّر کن در هسته و دانه میوه ها و یک حکمت در آنها آن است که قائم مقام درخت است که اگر آفتی به آن برسد بکارند تا درخت دیگر بروید چنانچه چیزهای نفیس را در دو جا ضبط می کنند که اگر به یکی آفتی برسد دیگری باقی باشد.

و حکمت دیگر آن است که به اعتبار صلابتی که دارد میوه ها را به آن لطافت و نرمی نگاه می دارد و اگر آن نمی بود میوه لطیف از هم می پاشید و فاسد می شد و بعضی دانه ها را می خورند و از بعضی روغن بیرون می آورند و در مصالح بسیار به کار می برند.

و چون فائده دانه های میوه ها را دانستی، اکنون تفکّر نما در آنچه در بالای دانه ها از رطب و انگور به عمل می آید، میوه ای در نهایت لذّت و حلاوت اگر مانند میوه سرو و چنار می بود آن لذتها که بنی آدم از این میوه می یابند فوت می شد، پس حکیم علیم این مطاعم لذیذه را در میوه ها برای تمتّع انسان و التذاذ او مقرر ساخته.

[حکمت های نهفته در بهار و خزان درخت ها]

تفکّر کن در انواع تدبیر علیم قدیر در اصناف شجر، به درستی که سالی یک مرتبه می میرد و حرارت غریزیّه در جوفش محتبس و پنهان می گردد و متولد می گردد در آن مواد میوه ها، پس در فصل ربیع زنده می شود و به حرکت می آید و انواع فواکه را که برای تو حاضر می سازد هر میوه را در وقتش چنانچه در ضیافت ها هر لحظه حلوای لطیفی و طعام ظریفی نزد تو آورند، چون نیک تأمل کنی درختان باردار انواع لطائف بی شمار به کف گرفته اند و نزد تو دراز کرده و در صحن باغ شاخه های گل و طبق های ریاحین و نسرین و یاسمین به دست برداشته اند و نزد تو

داشته اند که هر یک را خواهی بگیری اگر عقل داری چرا میزبان خود را نمی شناسی؟

و اگر هوشیاری چرا اصناف این لطایف را نمی فهمی و شکر ولی نعمت خود را نمی گذاری؟

این همه اطعمه و ثمار و ریاحین و انهار و فواکه الوان و اطعمه فراوان در باغ و بستان و کوه و هامان برای تو مهیّا کرده و تو منکر احسان و عاصی فرمان اوئی و به جای شکر، کفران و با نعمت، عصیان به جا می آوری؟

[شگفتی انار]

عبرت بگیر به خلق انار و آنچه در آن هویدا گردیده از آثار قدرت کریم غفّار به درستی که در میان آن مانند تل ها از پیه نصب کرده و در جمیع اطراف آن تل ها دانه های انار را منصوب گردانیده و به یکدیگر چسبانیده، گمان می کنی، به دست چیده اند

ص:۱۳۲

و دانه ها را چندین قسمت نموده و هر قسمتی را محجوب به لفافه گردانیده و آن لفافه را به لطافتی بافته اند که عقل در آن حیران است و جمیع اقسام را در میان پوست محکمی جا داده.

پس تدبیر شریف در این خلق لطیف آن است که اگر میان انار تمام دانه بود راه غذا به سوی دانه ها نبود، پس این پیه را در میان دانه قرار داده و ته دانه ها را در آن منصوب گردانیده که از آن راه غذا به هر دانه برسد و آن لفافه ها را برای حفظ دانه های لطیف که ضایع نشوند بر روی آنها کشیده و آن پوست را محکم بر روی همه کشیده که آن حباب به آن لطافت و طراوت از آفات سرما و گرما و غیر اینها محفوظ بماند.

آنچه گفتیم اندکی است از بسیار در حکمت های خلق انار و زیاده از این بسیار است برای کسی که اطناب در کلام نماید و آنچه گفتیم کافی است برای دلالت و اعتبار.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: معجما لعل المراد شدّه ارتباطها قال الفیروزآبادی :باب معجم کمکرم مقفل انتهی و یحتمل أن یکون کنایه عن خفائها کقوله صلی الله علیه و آله صلاه النهار عجماء و قوله علیه السلام: إن عاق دون الغرس أی غرس الأغصان عائق تغرس النوی بدلها و الشدخ الکسر و الغمز و المشدخ هو بسر یغمز و ییبس للشتاء و الدلب بالضم الصنار (۱)قوله علیه السلام: فیحتبس الحراره الغریزیه یدل علی أن الحراره الغریزیه لا- یختصّ بالحیوان بل یوجد فی النبات أیضا کما صرح به جماعه من المحققین و یقال رصفت الحجاره فی البناء رصفا أی ضممت بعضها إلی بعض و استحصف استحکم و التذرّع کثره الکلام و الإفراط فیه.

**[ترجمه]«معجماً» شاید منظور شدت ارتباطش باشد. فیروزآبادی گفته: «بابٌ مُعجِم»: در قفل شده. و ممکن است کنایه از پنهان بودنش باشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صلاه النهار عجمآء». «إن عاق دون الغرس» یعنی شاخه ها مانعی هستند که هسته ها به جای آنها کاشته می شوند. «الشدخ»: شکستن و فشار دادن. «المشدخ»: خرمای نارسی که می فشرند و برای زمستان خشک می کنند. «الدُلب»: درخت چنار. «فیحتبس الحراره الغریزیه» دلالت دارد بر اینکه حرارت غریزی مخصوص حیوان نیست بلکه در گیاهان نیز یافت می شود چنانچه جماعتی از محققان به آن تصریح کرده اند. «رصفت الحجاره فی البناء رصفاً»: بعضی از آنها را به بعضی دیگر متصل کردم. «استحصف»: محکم شد. «التذرّع»: پرگویی و افراط در سخن.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِی حَمْلِ الْیَقْطِینِ الضَّعِیفِ مِثْلَ هَذِهِ الثِّمَارِ الثَّقِیلَهِ مِنَ الدُّبَّاءِ وَ الْقِثَّاءِ وَ الْبِطِّیخِ وَ مَا فِی ذَلِکَ مِنَ التَّدْبِیرِ وَ الْحِکْمَهِ فَإِنَّهُ حِینَ قُدِّرَ أَنْ یَحْتَمِلَ مِثْلَ هَذِهِ الثِّمَارَ جُعِلَ نَبَاتُهُ مُنْبَسِطاً عَلَی الْأَرْضِ وَ لَوْ کَانَ یَنْتَصِبُ قَائِماً کَمَا یَنْتَصِبُ الزَّرْعُ وَ الشَّجَرُ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ یَحْمِلَ مِثْلَ هَذِهِ الثِّمَارِ الثَّقِیلَهِ وَ لَیَنْقَصِفُ قَبْلَ إِدْرَاکِهَا وَ انْتِهَائِهَا إِلَی غَایَتِهَا فَانْظُرْ کَیْفَ صَارَ یَمْتَدُّ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ لِیُلْقِیَ عَلَیْهَا ثِمَارَهَا فَتَحْمِلَهَا عَنْهُ فَتَرَی الْأَصْلَ مِنَ الْقَرْعِ وَ الْبِطِّیخِ مُفْتَرِشاً لِلْأَرْضِ ثِمَارُهُ مَبْثُوثَهً عَلَیْهَا وَ حَوَالَیْهِ کَأَنَّهُ هِرَّهٌ مُمْتَدَّهٌ وَ قَدِ اکْتَنَفَتْهَا أَجْرَاؤُهَا لِتَرْضِعَ مِنْهَا

۱- الصنار معرّب چنار.

وَ انْظُرْ كَيْفَ صَارَتِ الْأَصْنَافُ تُوَافِي فِي وَقْتِ الْمُشَاكِلِ لَهَا مِنْ حَمَارَّهِ الصَّيْفِ وَ وَقْدِهِ الْحَرِّ فَتَلَقَّاهَا النُّفُوسُ بِانْشِرَاحٍ وَ تَشَوُّقٍ إِلَيْهَا وَ لَوْ كَانَتْ تُوَافِي فِي الشِّتَاءِ لَوَافَقَتْ مِنَ النَّاسِ كَرَاهَةً لَهَا وَ اقْشِعْرَاراً مِنْهَا مَعَ مَا يَكُونُ فِيهَا مِنَ الْمَضَرَّهِ لِلْأَبْدَانِ أَ لَا تَرَى أَنَّهُ رُبَّمَا أَدْرَكَ شَيْءٌ مِنَ الْخِيَارِ فِي الشِّتَاءِ فَيَمْتَنِعُ النَّاسُ مِنْ أَكْلِهِ إِلَّا الشَّرِهَ الَّذِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْ أَكْلِ مَا يَضُرُّهُ وَ يُسْتَوْخِمْ مَغَبَّتَهُ.

**[ترجمه]تفكّر كن اى مفضّل در خلقت كدو و خربوزه و هندوانه و خيار و امثال اينها. چون خالق حكيم مقدّر فرموده كه ميوه هاى بزرگ از اينها به وجود آيد چنان كرده كه بر روى زمين پهن شوند، و اگر مانند زراعات و درختان ديگر راست مى ايستادند كجا تاب برداشتن اين ميوه هاى گران مى آوردند و پيش از رسيدن ميوه در حد كمال، در هم مى شكستند، پس نظر كن كه چگونه مقدّر ساخته كه بر روى زمين پهن گردد تا ميوه هاى خود را بر روى زمين گذارد و زمين حامل ميوه هاى آن گردد مى بينى يک بته از كدو و خربوزه را چند دانه به روبروى خوابيده و ميوه هايش بر دورش گذاشته مانند گربه كه خوابيده باشد و فرزندانش بر دورش گرد آمده باشند و پستان هاى او را در دهن گرفته و شير مى مكند.

ص:۱۳۳

[شدت گرما براى رسيدن ميوه ها در زمان نياز]

و ايضاً نظر كن كه اين ميوه ها در چه وقت مى رسد كه عين شدّت گرما و حرارت هواست و نفوس را نهايت اشتياق به امثال آنها هست، و اگر اينها در زمستان مى رسيدند هر آينه مردم از روى كراهت تناول مى نمودند، يا آن كه ضرر به بدنهاى ايشان مى رساندند.

نمى بينى كه نوعى از خيار در زمستان به هم مى رسد و مردم امتناع مى نمايند از خوردن آن مگر كسى كه بسيار حريص باشد و پروا نكند از خوردن چيزى كه به او ضرر رساند و رعايت عواقب امور نكند.

**[ترجمه]

توضيح

قال الفيروزآبادى :اليقطين ما لا ساق له من النبات و نحوه و القصف الكسر و قال الجوهرى :الجِرو و الجُرو و الجَرو ولد الكلب و السباع و الجمع أجرٍ و أصله أجرو على أفعل و جراء و جمع الجراء أجريه و الجرو و الجروه الصغير من القثاء انتهى و الحمارّه بتخفيف الميم و تشديد الراء و قد يخفّف فى الشعر شدّه الحرّ و فى الأساس ما لى أراك تشرح إلى كلّ رتبه و هو إظهار الرغبه إليها و فيه هو شره العين يطمع فى كل ما يراه يرمى نفسه عليه و يتمنّاه انتهى و استوخمه لم يجده مريئا موافقا و المغبّه العاقبه.

**[ترجمه]فيروزآبادى گفته: «اليقطين»: گياهى كه ساقه ندارد. «القصف»: شكستن. جوهرى گفته «الجِرو و الجُرو و الجَرو»: بچۀ سگ و حيوانات وحشى. و جمع آن «أجرٍ» كه اصلش «أجروُ» بر وزن أفعل بوده و نيز جمعش «جراء» و جمع «جراء»، «أجريه» است. «الجِرو و الجِروه» يعنى خيار كوچک. «الحمارّه» كه گاهى در شعر تشديد راء مى افتد يعنى شدت گرما. در كتاب «أساس» آمده: «مالى أراك تشره إلى كلّ رتبه» يعنى اظهار رغبت به چيزى. و از همين لغت آمده: «هو شره العين يطمع

فی کل ما یراه یرمی نفسه علیه و یتمنّاه» یعنی حریص چشم است و هر چه می بیند آرزویش می کند. «استوخمه»: آن را گوارا و موافق نیافت. «المغبّه»: عاقبت.

**[ترجمه]

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ

فِی النَّخْلِ فَإِنَّهُ لَمَّا صَارَ فِیهِ إِنَاثٌ یَحْتَاجُ إِلَی التَّلْقِیحِ (۱)جُعِلَتْ فِیهِ ذُكُورَةٌ لِلِّقَاحِ مِنْ غَیْرِ غِرَاسٍ فَصَارَ الذَّكَرُ مِنَ النَّخْلِ بِمَنْزِلَهِ الذَّكَرِ مِنَ الْحَیَوَانِ الَّذِی یُلْقِحُ الْإِنَاثَ لِتَحْمِلَ وَ هُوَ لَا یَحْمِلُ تَأَمَّلْ خِلْقَهَ الْجِذْعِ (۲)كَیْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَاهُ كَالْمَنْسُوجِ نَسْجاً مِنْ غَیْرِ خُیُوطٍ مَمْدُودَهٍ كَالسَّدَی وَ أُخْرَی مَعَهُ مُعْتَرِضَهٌ كَاللُّحْمَهِ (۳)كَنَحْوِ مَا یُنْسَجُ بِالْأَیْدِی وَ ذَلِكَ لِیَشْتَدَّ وَ یَصْلُبَ وَ لَا یَنْقَصِفَ مِنْ حَمْلِ الْقِنْوَانِ (۴)الثَّقِیلَهِ وَ هَزِّ الرِّیَاحِ الْعَوَاصِبِ إِذَا صَارَ نَخْلَهً وَ لِیَتَهَیَّأَ لِلسُّقُوفِ وَ الْجُسُورِ وَ غَیْرِ ذَلِكَ مِمَّا یُتَّخَذُ مِنْهُ إِذَا صَارَ جِذْعاً وَ كَذَلِكَ تَرَی الْخَشَبَ مِثْلَ النَّسْجِ فَإِنَّكَ تَرَی بَعْضَهُ مُدَاخِلًا بَعْضاً طُولًا وَ عَرْضاً كَتَدَاخُلِ أَجْزَاءِ اللَّحْمِ وَ فِیهِ

ص:۱۳۴

۱- التلقیح فی النخل:وضع طلع الذکور فی الاناث.

۲- الجذع:ساق النخله.

۳- السدی من الثوب:ما مد من خیوطه و هو خلاف اللحمه.و اللحمه ما نسج عرضا و هو خلاف سداه.

۴- القنوان جمع القنا و القنی و القنو-بکسر القاف و ضمها-:العذق و هو من النخل کالعنقود من العنب.

مَعَ ذَلِكَ مَتَانَهٌ لِيَصْلُحَ لِمَا يُتَّخَذُ مِنْهُ مِنَ الْآلَاتِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ مُسْتَحْصِفاً (۱)كَالْحِجَارَهِ لَمْ يُمْكِنْ أَنْ يُسْتَعْمَلَ فِي السُّقُوفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُسْتَعْمَلُ فِيهِ الْخَشَبَهُ كَالْأَبْوَابِ وَ الْأَسِرَّهِ وَ التَّوَابِيتِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ مِنْ جَسِيمِ الْمَصَالِحِ فِي الْخَشَبِ أَنَّهُ يَطْفُو عَلَى الْمَاءِ فَكُلُّ النَّاسِ يَعْرِفُ هَذَا مِنْهُ وَ لَيْسَ كُلُّهُمْ يَعْرِفُ جَلَالَهَ الْأَمْرِ فِيهِ فَلَوْ لَا هَذِهِ الْخَلَّهُ كَيْفَ كَانَتْ هَذِهِ السُّفُنُ وَ الْأَظْرَافُ تَحْمِلُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الْحَمُولَهِ وَ أَنَّى كَانَ يَنَالُ النَّاسُ هَذَا الْوَفْقَ (۲)وَ خِفَّهَ الْمَئُونَهِ فِي حَمْلِ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ كَانَتْ تَعْظُمُ الْمَئُونَهُ عَلَيْهِمْ فِي حَمْلِهَا حَتَّى يُلْقَى كَثِيرٌ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْبُلْدَانِ مَفْقُوداً أَصْلًا أَوْ عَسِراً وُجُودُهُ فَكِّرْ فِي هَذِهِ الْعَقَاقِيرِ وَ مَا خُصَّ بِهَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِنَ الْعَمَلِ فِي بَعْضِ الْأَدْوَاءِ فَهَذَا يَغُورُ فِي الْمَفَاصِلِ فَيَسْتَخْرِجُ الْفُضُولَ الْغَلِيظَهَ مِثْلَ الشَّيْطَرَجِ (۳)وَ هَذَا يَنْزِفُ الْمِرَّهَ السَّوْدَاءَ مِثْلَ الْأَفْتِيمُونِ (۴)وَ هَذَا يَنْفِي الرِّيَاحَ مِثْلَ السَّكْبِينَجِ وَ هَذَا يُحَلِّلُ الْأَوْرَامَ وَ أَشْبَاهِ هَذَا مِنْ أَفْعَالِهَا فَمَنْ جَعَلَ هَذِهِ الْقُوَى فِيهَا إِلَّا مَنْ خَلَقَهَا لِلْمَنْفَعَهِ وَ مَنْ فَطَّنَ النَّاسَ بِهَا إِلَّا مَنْ جَعَلَ هَذَا فِيهَا وَ مَتَى كَانَ يُوقَفُ عَلَى هَذَا مِنْهَا بِالْعَرَضِ وَ الِاتِّفَاقِ كَمَا قَالَ قَائِلُونَ وَ هَبِ الْإِنْسَانُ فَطَنَ لِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ بِذِهْنِهِ وَ لَطِيفِ رَوِيَّتِهِ وَ تَجَارِبِهِ فَالْبَهَائِمُ كَيْفَ فَطَنَتْ لَهَا حَتَّى صَارَ بَعْضُ السِّبَاعِ يَتَدَاوَى مِنْ جِرَاحِهِ إِنْ أَصَابَتْهُ بِبَعْضِ الْعَقَاقِيرِ فَيَبْرَأُ وَ بَعْضُ الطَّيْرِ يَحْتَقِنُ مِنَ الْحُصْرِ يُصِيبُهُ بِمَاءِ الْبَحْرِ فَيَسْلَمُ وَ أَشْبَاهُ هَذَا كَثِيرٌ وَ لَعَلَّكَ تُشَكِّكُ فِي هَذَا النَّبَاتِ النَّابِتِ فِي الصَّحَارِي وَ الْبَرَارِي حَيْثُ لَا أُنْسَ وَ لَا أَنِيسَ فَتَظُنُّ أَنَّهُ فَضْلٌ لَا حَاجَهَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ بَلْ هُوَ طُعْمٌ لِهَذِهِ الْوُحُوشِ وَ حَبُّهُ عَلَفٌ لِلطَّيْرِ وَ عُودُهُ وَ أَفْنَانُهُ حَطَبٌ فَيَسْتَعْمِلُهُ النَّاسُ وَ فِيهِ بَعْدُ أَشْيَاءُ تُعَالَجُ بِهِ الْأَبْدَانُ وَ أُخْرَى تُدْبَغُ بِهِ الْجُلُودُ وَ أُخْرَى تُصْبَغُ بِهِ الْأَمْتِعَهُ وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْمَصَالِحِ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَخَسَّ النَّبَاتِ وَ أَحْقَرَهُ

۱- أى مستحكما،و الحصيف:كل محكم لا خلل فيه.

۲- فى نسخه:هذا الرفق.

۳- و فى كتب الطبّ أنّه يزيل الطحال أكلا و ضمادا أيضا،و تعليقه على الاذن الوجعه يسكن وجعها.

۴- و له منافع اخرى معدوده فى كتب الطبّ كإسهاله البلغم و الصفراء،و نفعه من الصرع و التشنج الامتلائى،و النفخ و أصحاب السرطان و الجرب و غير ذلك،كما أن للسكبينج منافع اخرى مبينه فى محله.

هَذَا الْبَرْدِيُّ (۱)وَ مَا أَشْبَهَهَا فَفِيهَا مَعَ هَذَا مِنْ ضُرُوبِ الْمَنَافِعِ فَقَدْ يُتَّخَذُ مِنَ الْبَرْدِيِّ الْقَرَاطِيسُ الَّتِی يَحْتَاجُ إِلَيْهَا الْمُلُوكُ وَ السُّوقَةُ وَ الْحُصُرُ الَّتِی يَسْتَعْمِلُهَا كُلُّ صِنْفٍ مِنَ النَّاسِ وَ لَيُعْمَلُ مِنْهُ الْغُلُفُ الَّتِی يُوقَى بِهَا الْأَوَانِی وَ يُجْعَلُ حَشْواً بَيْنَ الظُّرُوفِ فِی الْأَسْفَاطِ (۲)لِكَيْلَا تَعِيبَ وَ تَنْكَسِرَ وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْمَنَافِعِ فَاعْتَبِرْ بِمَا تَرَى مِنْ ضُرُوبِ الْمَآرِبِ فِی صَغِيرِ الْخَلْقِ وَ كَبِيرِهِ وَ بِمَا لَهُ قِيمَةٌ وَ مَا لَا قِيمَةَ لَهُ وَ أَخَسُّ مِنْ هَذَا وَ أَحْقَرُهُ الزِّبْلُ وَ الْعَذِرَةُ الَّتِی اجْتَمَعَتْ فِيهَا الْخَسَاسَةُ وَ النَّجَاسَةُ مَعاً وَ مَوْقِعُهَا مِنَ الزُّرُوعِ وَ الْبُقُولِ وَ الْخُضَرِ أَجْمَعُ الْمَوْقِعِ الَّذِی لَا يَعْدِلُهُ شَیْ‌ءٌ حَتَّى إِنَّ كُلَّ شَیْ‌ءٍ مِنَ الْخُضَرِ لَا يَصْلُحُ وَ لَا يَزْكُو إِلَّا بِالزِّبْلِ وَ السَّمَادِ الَّذِی يَسْتَقْذِرُهُ النَّاسُ وَ يَكْرَهُونَ الدُّنُوَّ مِنْهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مَنْزِلَةُ الشَّیْ‌ءِ عَلَى حَسَبِ قِيمَتِهِ بَلْ هُمَا قِيمَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ بِسُوقَيْنِ وَ رُبَّمَا كَانَ الْخَسِيسُ فِی سُوقِ الْمُكْتَسَبِ نَفِيساً فِی سُوقِ الْعِلْمِ فَلَا تَسْتَصْغِرِ الْعِبْرَةَ فِی الشَّیْ‌ءِ لِصِغَرِ قِيمَتِهِ فَلَوْ فَطَنُوا طَالِبُوا الْكِيمِيَاءِ لِمَا فِی الْعَذِرَةِ لَاشْتَرَوْهَا بِأَنْفَسِ الْأَثْمَانِ وَ غَالَوْا بِهَا قَالَ الْمُفَضَّلُ وَ حَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ فَقَامَ مَوْلَایَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ قَالَ بَكِّرْ إِلَیَّ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَانْصَرَفْتُ وَ قَدْ تَضَاعَفَ سُرُورِی بِمَا عَرَّفَنِيهِ مُبْتَهِجاً بِمَا آتَانِيهِ حَامِداً لِلَّهِ عَلَى مَا مَنَحَنِيهِ فَبِتُّ لَيْلَتِی مَسْرُوراً.

**[ترجمه]تفكّر كن ای مفضّل در درخت خرما چون ماده دارد كه محتاج است كه نر را بر آن بجهانند، برای آن نری آفريده مانند مردان كه از برای آبستن كردن زنان خلق شده اند.

تأمل كن خلقت درخت خرما را كه چگونه از تار و پود بافته شده مانند جامه ها كه به دست می بافند برای آن كه صلب و محكم شود و از برداشتن خوشه های گران كه نشكند و از بادهای تند كسری بر آن راه نيابد و برای بناهای سقف ها و پل ها و غير آن به كار توان برد.

و هم چنين ساير چوب ها را كه ملاحظه می كنی بافته شده و اجزايش در طول و عرض در ميان يك ديگر داخل شده اند مانند تداخل تار و پود

ص:۱۳۴

و مع ذلك استحكامی دارد با نرمی كه از آن آلات و ادوات و درها و پنجره ها به عمل توان آورد زيرا كه اگر مانند سنگ، محكم و سنگين بود و در سقف ها به كار نمی توانست برد و درها و كرسی ها و صندوق ها و امثال آن از آن نمی توانست ساخت. و از مصالح عظيمه كه در چوب و تخته است، آن است كه بر روی آب می ايستد و از آن كشتی ها به عمل می آيد كه مانند كوه از بارهای گران در آن جا می دهند و از شهر به شهر نقل می كنند با نهايت خفّت مئونه و آسانی، و اگر اين نمی بود، كار بر مردم دشوار می شد در حمل و نقل بسياری از امتعه كه بدون كشتی نقل آن ها ميسّر نيست يا بسيار دشوار است.

[لطف وجود گياهان دارويی]

تأمل كن در عقاقير و ادويه كه هر يك را حكيم عليم برای امری آفريده و خاصيتی بخشيده، يكی در عروق و اعماق و مفاصل بدن نفوذ می كند و مواد غليظه سوداويّه و بلغميه را می كشد و دفع می كند مانند شاه ترّه و افتيمون. و ديگری بادها را دفع می كند مانند سكينج. و ديگری ورمها و اشباه آنها را به تحليل می برد.

کی این خاصیت ها و قوّت ها را در آنها قرار داده به غیر آن که آنها را آفریده است برای مصلحت عباد؟ و کی متفطّن ساخته مردم را که این منفعت ها در آن هست به غیر از آنکه این منافع را در آنها قرار داده؟ و کی می توانـد بود که مردم به عرض و اتّفاق اطّلاع بر این منافع جلیله به هم رسانیده باشند؟

[ملهم شدن حیوان عدیم العقل به مداوای خود]

و اگر تعلیم کنیم که انسـان به عقـل و تجربه به این خواص متفطّن توانـد شـد، حیوانـات و چهارپایـان چگونه متفطّن می شوند بـدون الهام خالق اینها، چنانچه بعضـی از درنـدگان مـداوا می کننـد جراحت خود را به بعضـی از عقاقیر و صـحّت می یابند. و بعضـی از طیور اگر قبضـی در طبعشـان به هم رسـد به آب دریـا حقنه می کننـد و باعث اطلاقشان می شود، و امثال این بسـیار است.

و شاید شک کنی منفعت این گیاه فراوان که در دشت و هامان می روید در مکانی چند که انسـی و انیسـی به هم نمی رسد و گمان کنی که زیادتی است و احتیاجی به آن نیست، و نه چنین است بلکه غذاهای وحشـیان است و دانه هایش علف پرندگان است و چوب و شاخش هیزم مسافران و شـهریان است و بسـیاری از آنها دوای امراض ابدان است. و به بعضی پوستها را دبّاغی می کنند و به بعضـی متاعها را رنگ می کنند و اشباه اینها از مصلحت ها بسیار است مگر نمی دانی که خسیس تر و بی قدرتر از گیاه ها

ص:۱۳۵

پیزر است وماننـد آن و در آن انواع منفعت ها است مثل آن که کاغذ از ایشان می سازند، و پادشاهان و رعایا به آن محتاجند و حصـیر از آن می سازنـد که هر صـنف از مردم آن را به کار می فرماینـد. و غلافها را برای محافظت ظروف آبگینه و غیر آن می سازند و ظروف که در صندوق ها گذارند در میانش پر می کنند که نشکند و اشباه این از منافع در آن بسیار است.

[منافع اخس اشیا]

پس عبرت بگیر بر آنچه مشاهده می نمائی از اصـناف منفعت ها در صغیر و کبیر خلق و آنچه قیمتی دارد و آنچه قیمت ندارد. و از عـذره انسان و سـرگین حیوانات چیزی خسـیس تر و حقیرتر نمی باشـد که اکثر آنها با دنائت نجاست را جمع کرده انـد و نفع آنهـا را در زراعـات و بقول و خضـراوات و فواکه به مرتبه ای است که هیـچ چیز به آن برابری نمی کنـد حتّی آن که هیچ یک از سبزی ها به صـلاح نمی آیـد و نموّ نمی کند. مگر به عذره و سـرگین که همه کس آنها را نجس و قذر می شـمارند و نزدیکشان نمی روند.

بدان که منزلت و منفعت هر چیز در خور قیمتش نمی باشد، بلکه دو قیمت و دو بازار می باشد، یکی بازار کسب و تجارت، و دیگری بـازار علم و معرفت، پس چیزی که قیمتش کم باشـد در بـاب علم و معرفت و اسـتدلال و اعتبار، آن را حقیر مشـمار و اگر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد از برای آنها، هر آینه بخرند آن را به گرانترین ثمن ها.

[خاتمه مجلس سوم]

مفضّل گفت: كه چون سخن بدينجا انجاميد و وقت زوال شد و مولاى من به نماز برخاست، گفت: فردا بامداد به نزد من بيا ان شاء اللّٰه.

من به منزل خود مراجعه كردم با يك عالم سرور و ابتهاج به آنچه مولايم به من بخشيد از خزائن علم و معرفت، و منعم حقيقى را شكر كردم به اين نعمت و شب را به اميد وعده صباح به انواع شادى و ارتياح به روز آوردم.

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام: ليصلح بيان لما يتحصل مما مر لا- للمتانه فقط و النزف النزح قوله عليه السلام: هب الإنسان أى سلمنا أنه كذلك و الحصر بالضم اعتقال البطن و السوقه بالضم الرعيه للواحد و الجمع و المذكر و المؤنث و الغلف بضمه و بضمتين و كركع جمع غلاف و الزبل بالكسر السرقين و قال الفيروزآبادى :السماد السرقين برماد و قال الجزرى هو ما يطرح فى أصول الزرع و الخضر من العذره و الزبل ليجود نباته أقول يدل ظاهرا على جواز استعمال العذرات النجسه فى ذلك و ربما يستدل به على تطهير الاستحاله.

ص:۱۳۶

۱- البردى:نبت رخو ينبت فى ديار المصر كثيرا،يمضغ أصله كقصب السكر و يتخذ منه القرطاس و قيل:له ورق كخوص النخل،فارسيه نوخ.

۲- جمع السفط:وعاء كالقفه أو الجوالق.

**[ترجمه]«لیصلح» بیان است برای آنچه که قبلا گفته شده نه فقط برای «متانه». «النزف»: کشیدن، خالی کردن. «هب الإنسان» یعنی گیریم که انسان چنان بود. «الحُصن»: بستن شکم. «السوقه»: برای مفرد و جمع و مذکر مؤنث به معنای رعیّت. «الغُلف» با یک یا دو ضمه و نیز بر وزن رُکَّع، جمع غلاف است. «الزِبل»: سرگین. فیروزآبادی گفته: «السماد»: سرگین در خاکستر و جزری گفته: آن کود انسانی و سرگینی است که در پای زراعت و سبزیجات می ریزند تا ثمرش خوب شود.

می گویم: ظاهر این کلام امام دلالت بر جواز به کار بردن مدفوعات نجس در این کار دارد و چه بسا از آن بر مُطهِّر بودن استحاله، استدلال شود.

ص:۱۳۶

**[ترجمه]

اَلْمَجْلِسُ الرَّابِعُ

قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ بَكَّرْتُ إِلَى مَوْلاَیَ فَاسْتُوذِنَ لِی فَأَمَرَنِی بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ فَقَالَ علیه السلام مِنَّا التَّحْمِیدُ وَ التَّسْبِیحُ وَ التَّعْظِیمُ وَ التَّقْدِیسُ لِلاِسْمِ الْأَقْدَمِ وَ النُّورِ الْأَعْظَمِ الْعَلِیِّ الْعَلاَّمِ ذِی الْجَلاَلِ وَ الْإِكْرَامِ وَ مُنْشِئِ الْأَنَامِ وَ مُفْنِی الْعَوَالِمِ وَ الدُّهُورِ وَ صَاحِبِ السِّرِّ الْمَسْتُورِ وَ الْغَیْبِ الْمَحْظُورِ وَ الاِسْمِ الْمَخْزُونِ وَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ وَ صَلَوَاتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَى مُبَلِّغِ وَحْیِهِ وَ مُؤَدِّی رِسَالاَتِهِ الَّذِی ابْتَعَثَهُ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ دَاعِیاً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِیراً لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیى مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ فَعَلَیْهِ وَ عَلَى آلِهِ مِنْ بَارِئِهِ الصَّلَوَاتُ الطَّیِّبَاتُ وَ التَّحِیَّاتُ الزَّاكِیَاتُ النَّامِیَاتُ وَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلاَمُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْبَرَكَاتُ فِی الْمَاضِینَ وَ الْغَابِرِینَ أَبَدَ الْآبِدِینَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِینَ وَ هُمْ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ قَدْ شَرَحْتُ لَكَ یَا مُفَضَّلُ مِنَ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْخَلْقِ وَ الشَّوَاهِدِ عَلَى صَوَابِ التَّدْبِیرِ وَ الْعَمْدِ فِی الْإِنْسَانِ وَ الْحَیَوَانِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ وَ غَیْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِیهِ عِبْرَةٌ لِمَنِ اعْتَبَرَ وَ أَنَا أَشْرَحُ لَكَ الْآنَ الْآفَاتِ الْحَادِثَةَ فِی بَعْضِ الْأَزْمَانِ الَّتِی اتَّخَذَهَا أُنَاسٌ مِنَ الْجُهَّالِ ذَرِیعَةً إِلَى جُحُودِ الْخَالِقِ وَ الْخَلْقِ وَ الْعَمْدِ وَ التَّدْبِیرِ وَ مَا أَنْكَرَتِ الْمُعَطِّلَةُ وَ الْمَنَانِیَّةُ (۱)مِنَ الْمَكَارِهِ وَ الْمَصَائِبِ وَ مَا أَنْكَرُوهُ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْفَنَاءِ وَ مَا قَالَهُ أَصْحَابُ الطَّبَائِعِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ كَوْنَ الْأَشْیَاءِ بِالْعَرَضِ وَ الاِتِّفَاقِ لِیَتَّسِعَ ذَلِكَ الْقَوْلُ فِی الرَّدِّ عَلَیْهِمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى یُؤْفَكُونَ اتَّخَذَ أُنَاسٌ مِنَ الْجُهَّالِ هَذِهِ الْآفَاتِ الْحَادِثَةَ فِی بَعْضِ الْأَزْمَانِ كَمِثْلِ الْوَبَاءِ وَ الْیَرَقَانِ (۲)وَ الْبَرَدِ وَ الْجَرَادِ ذَرِیعَةً إِلَى جُحُودِ الْخَلْقِ وَ التَّدْبِیرِ وَ الْخَالِقِ فَیُقَالُ فِی جَوَابِ ذَلِكَ إِنَّهُ إِنْ لَمْ یَكُنْ خَالِقٌ وَ مُدَبِّرٌ فَلِمَ لاَ یَكُونُ مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا وَ أَفْظَعُ فَمِنْ ذَلِكَ أَنْ یَسْقُطَ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ تَهْوِیَ الْأَرْضُ فَتَذْهَبَ سُفْلاً وَ تَتَخَلَّفَ الشَّمْسُ عَنِ الطُّلُوعِ أَصْلاً وَ تَجِفَّ الْأَنْهَارُ وَ الْعُیُونُ حَتَّى لاَ یُوجَدَ مَاءٌ لِلشَّفَهِ وَ تَرْكُدَ الرِّیحُ حَتَّى

ص:۱۳۷

۱- الظاهر:المانویه.

۲- الیرقان:مرض معروف یصیب الناس و یسبب اصفرار الجلد،و آفه للزرع،أو دود یسطو علی الزرع.و لعلّ المراد المعنی الثانی لذكره قبل ذلك.

تُحَمَّ الْأَشْيَاءُ وَ تَفْسُدَ وَ يَفِيضَ مَاءُ الْبَحْرِ عَلَى الْأَرْضِ فَيُغْرِقَهَا ثُمَّ هَذِهِ الْآفَاتُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا مِنَ الْوَبَاءِ وَ الْجَرَادِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مَا بَالُهَا لاَ تَدُومُ وَ تَمْتَدُّ حَتَّى تَجْتَاحَ كُلَّ مَا فِي الْعَالَمِ بَلْ تَحْدُثُ فِي الْأَحَايِينِ ثُمَّ لاَ تَلْبَثُ أَنْ تُرْفَعَ أَ فَلاَ تَرَى أَنَّ الْعَالَمَ يُصَانُ وَ يُحْفَظُ مِنْ تِلْكَ الْأَحْدَاثِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي لَوْ حَدَثَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا كَانَ فِيهِ بَوَارُهُ وَ يُلْذَعُ (۱)أَحْيَاناً بِهَذِهِ الْآفَاتِ الْيَسِيرَةِ لِتَأْدِيبِ النَّاسِ وَ تَقْوِيمِهِمْ ثُمَّ لاَ تَدُومُ هَذِهِ الْآفَاتُ بَلْ تَكْشِفُ عَنْهُمْ عِنْدَ الْقُنُوطِ مِنْهُمْ فَتَكُونُ وُقُوعُهَا بِهِمْ مَوْعِظَةً وَ كَشْفُهَا عَنْهُمْ رَحْمَةً وَ قَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعَطِّلَةُ مَا أَنْكَرَتِ الْمَنَانِيَّةُ (۲)مِنَ الْمَكَارِهِ وَ الْمَصَائِبِ الَّتِي تُصِيبُ النَّاسَ فَكِلاَهُمَا يَقُولُ إِنْ كَانَ لِلْعَالَمِ خَالِقٌ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَلِمَ يُحْدِثُ فِيهِ هَذِهِ الْأُمُورَ الْمَكْرُوهَةَ وَ الْقَائِلُ بِهَذَا الْقَوْلِ يَذْهَبُ بِهِ إِلَى أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَيْشُ الْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا صَافِياً مِنْ كُلِّ كَدَرٍ وَ لَوْ كَانَ هَكَذَا كَانَ الْإِنْسَانُ سَيَخْرُجُ مِنَ الْأَشَرِ وَ الْعُتُوِّ إِلَى مَا لاَ يَصْلُحُ فِي دِينٍ وَ دُنْيَا كَالَّذِي تَرَى كَثِيراً مِنَ الْمُتْرَفِينَ وَ مَنْ نَشَأَ فِي الْجِدَهِ وَ الْأَمْنِ يَخْرُجُونَ إِلَيْهِ حَتَّى أَنَّ أَحَدَهُمْ يَنْسَى أَنَّهُ بَشَرٌ أَوْ أَنَّهُ مَرْبُوبٌ أَوْ أَنَّ ضَرَراً يَمَسُّهُ أَوْ أَنَّ مَكْرُوهاً يَنْزِلُ بِهِ أَوْ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَرْحَمَ ضَعِيفاً أَوْ يُوَاسِيَ فَقِيراً أَوْ يَرْثِيَ لِمُبْتَلًى (۳)أَوْ يَتَحَنَّنَ عَلَى ضَعِيفٍ أَوْ يَتَعَطَّفَ عَلَى مَكْرُوبٍ فَإِذَا عَضَّتْهُ الْمَكَارِهُ وَ وَجَدَ مَضَضَهَا اتَّعَظَ وَ أَبْصَرَ كَثِيراً مِمَّا كَانَ جَهِلَهُ وَ غَفَلَ عَنْهُ وَ رَجَعَ إِلَى كَثِيرٍ مِمَّا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ وَ الْمُنْكِرُونَ لِهَذِهِ الْأُمُورِ الْمُؤْذِيَةِ بِمَنْزِلَةِ الصِّبْيَانِ الَّذِينَ يَذُمُّونَ الْأَدْوِيَةَ الْمُرَّةَ الْبَشِعَةَ وَ يَتَسَخَّطُونَ مِنَ الْمَنْعِ مِنَ الْأَطْعِمَةِ الضَّارَّةِ وَ يَتَكَرَّهُونَ الْأَدَبَ وَ الْعَمَلَ وَ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَفَرَّغُوا لِلَّهْوِ وَ الْبِطَالَةِ وَ يَنَالُوا كُلَّ مَطْعَمٍ وَ مَشْرَبٍ وَ لاَ يَعْرِفُونَ مَا تُؤَدِّيهِمْ إِلَيْهِ الْبِطَالَةُ مِنْ سُوءِ النُّشُوءِ وَ الْعَادَةِ وَ مَا تُعْقِبُهُمُ الْأَطْعِمَةُ اللَّذِيذَةُ الضَّارَّةُ مِنَ الْأَدْوَاءِ وَ الْأَسْقَامِ وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَدَبِ مِنَ الصَّلاَحِ وَ فِي الْأَدْوِيَةِ مِنَ الْمَنْفَعَةِ وَ إِنْ شَابَ ذَلِكَ بَعْضُ الْكَرَاهَةِ فَإِنْ قَالُوا وَ لِمَ لَمْ يَكُنِ الْإِنْسَانُ مَعْصُوماً مِنَ الْمَسَاوِي حَتَّى لاَ يَحْتَاجَ إِلَى أَنْ

۱- يلذع بالذال المعجمه و العين المهمله:يوجع و يولم.و فى بعض النسخ يلدغ بالدال المهمله و الغين المعجمه أى يلسع.

۲- كذا فى النسخ و الظاهر:المانويه.

۳- أى يرق و يرحم له.

یَلْذَعَهُ بِهَذِهِ الْمَکَارِهِ قِیلَ إِذًا کَانَ یَکُونُ غَیْرَ مَحْمُودٍ عَلَی حَسَنَهٍ یَأْتِیهَا وَ لاَ مُسْتَحِقٍّ لِلثَّوَابِ عَلَیْهَا فَإِنْ قَالُوا وَ مَا کَانَ یَضُرُّهُ أَنْ لاَ یَکُونَ مَحْمُوداً عَلَی الْحَسَنَاتِ مُسْتَحِقّاً لِلثَّوَابِ بَعْدَ أَنْ یَصِیرَ إِلَی غَایَهِ النَّعِیمِ وَ اللَّذَّهِ قِیلَ لَهُمُ اعْرِضُوا عَلَی امْرِئٍ صَحِیحِ الْجِسْمِ وَ الْعَقْلِ أَنْ یَجْلِسَ مُنْعَماً وَ یُکْفَی کُلَّ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ بِلاَ سَعْیٍ وَ لاَ اسْتِحْقَاقٍ فَانْظُرُوا هَلْ تَقْبَلُ نَفْسُهُ ذَلِکَ بَلْ سَتَجِدُونَهُ بِالْقَلِیلِ مِمَّا یَنَالُهُ بِالسَّعْیِ وَ الْحَرَکَهِ أَشَدَّ اغْتِبَاطاً وَ سُرُوراً مِنْهُ بِالْکَثِیرِ مِمَّا یَنَالُهُ بِغَیْرِ الاِسْتِحْقَاقِ وَ کَذَلِکَ نَعِیمُ الْآخِرَهِ أَیْضاً یَکْمُلُ لِأَهْلِهِ بِأَنْ یَنَالُوهُ بِالسَّعْیِ فِیهِ وَ الاِسْتِحْقَاقِ لَهُ فَالنِّعْمَهُ عَلَی الْإِنْسَانِ فِی هَذَا الْبَابِ مُضَاعَفَهٌ بِأَنْ أُعِدَّ لَهُ الثَّوَابُ الْجَزِیلُ عَلَی سَعْیِهِ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا وَ جُعِلَ لَهُ السَّبِیلُ إِلَی أَنْ یَنَالَ بِسَعْیٍ وَ اسْتِحْقَاقٍ فَیَکْمُلَ لَهُ السُّرُورُ وَ الاِغْتِبَاطُ بِمَا یَنَالُهُ مِنْهُ فَإِنْ قَالُوا أَ وَ لَیْسَ قَدْ یَکُونُ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَرْکَنُ إِلَی مَا نَالَ مِنْ خَیْرٍ وَ إِنْ کَانَ لاَ یَسْتَحِقُّهُ فَمَا الْحُجَّهُ فِی مَنْعِ مَنْ رَضِیَ أَنْ یَنَالَ نَعِیمَ الْآخِرَهِ عَلَی هَذِهِ الْجُمْلَهِ (۱)قِیلَ لَهُمْ إِنَّ هَذَا بَابٌ لَوْ صَحَّ لِلنَّاسِ لَخَرَجُوا إِلَی غَایَهِ الْکَلْبِ وَ الضَّرَاوَهِ عَلَی الْفَوَاحِشِ وَ انْتِهَاکِ الْمَحَارِمِ فَمَنْ کَانَ یَکُفُّ نَفْسَهُ عَنْ فَاحِشَهٍ أَوْ یَتَحَمَّلُ الْمَشَقَّهَ فِی بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ لَوْ وَثِقَ بِأَنَّهُ صَائِرٌ إِلَی النَّعِیمِ لاَ مَحَالَهَ أَوْ مَنْ کَانَ یَأْمَنُ عَلَی نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ مِنَ النَّاسِ لَوْ لَمْ یَخَافُوا الْحِسَابَ وَ الْعِقَابَ فَکَانَ ضَرَرُ هَذَا الْبَابِ سَیَنَالُ النَّاسَ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا قَبْلَ الْآخِرَهِ فَیَکُونُ فِی ذَلِکَ تَعْطِیلُ الْعَدْلِ وَ الْحِکْمَهِ مَعاً وَ مَوْضِعٌ لِلطَّعْنِ عَلَی التَّدْبِیرِ بِخِلاَفِ الصَّوَابِ وَ وَضْعُ الْأُمُورِ غَیْرَ مَوَاضِعِهَا وَ قَدْ یَتَعَلَّقُ هَؤُلاَءِ بِالْآفَاتِ الَّتِی تُصِیبُ النَّاسَ فَتَعُمُّ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ أَوْ یُبْتَلَی بِهَا الْبَرُّ وَ یَسْلَمُ الْفَاجِرُ مِنْهَا فَقَالُوا کَیْفَ یَجُوزُ هَذَا فِی تَدْبِیرِ الْحَکِیمِ وَ مَا الْحُجَّهُ فِیهِ فَیُقَالُ لَهُمْ إِنَّ هَذِهِ الْآفَاتِ وَ إِنْ کَانَتْ تَنَالُ الصَّالِحَ وَ الطَّالِحَ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذَلِکَ صَلاَحاً لِلصِّنْفَیْنِ کِلَیْهِمَا أَمَّا الصَّالِحُونَ فَإِنَّ الَّذِی یُصِیبُهُمْ مِنْ هَذَا یَرُدُّهُمْ (۲)نِعَمَ رَبِّهِمْ عِنْدَهُمْ فِی سَالِفِ

۱- و فی نسخه:علی هذه الخله.

۲- کذا فی النسخ و الظاهر:یذکرهم.

أَیَّامِهِمْ فَیَحْمَدُوهُمْ ذَلِکَ عَلَی الشُّکْرِ وَ الصَّبْرِ وَ أَمَّا الطَّالِحُونَ فَإِنَّ مِثْلَ هَذَا إِذَا نَالَهُمْ کَسَرَ شِرَّتَهُمْ وَ رَدَعَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِی وَ الْفَوَاحِشِ وَ کَذَلِکَ یَجْعَلُ لِمَنْ سَلِمَ مِنْهُمْ مِنَ الصِّنْفَیْنِ صَلاَحاً فِی ذَلِکَ أَمَّا الْأَبْرَارُ فَإِنَّهُمْ یَغْتَبِطُونَ بِمَا هُمْ عَلَیْهِ مِنَ الْبِرِّ وَ الصَّلاَحِ وَ یَزْدَادُونَ فِیهِ رَغْبَهً وَ بَصِیرَهً وَ أَمَّا الْفُجَّارُ فَإِنَّهُمْ یَعْرِفُونَ رَأْفَهَ رَبِّهِمْ (۱)وَ تَطَوُّلَهُ عَلَیْهِمْ بِالسَّلاَمَهِ مِنْ غَیْرِ اسْتِحْقَاقِهِمْ (۲)فَیَحُضُّهُمْ ذَلِکَ عَلَی الرَّأْفَهِ بِالنَّاسِ وَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَسَاءَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّ قَائِلاً یَقُولُ إِنَّ هَذِهِ الْآفَاتِ الَّتِی تُصِیبُ النَّاسَ فِی أَمْوَالِهِمْ فَمَا قَوْلُکَ فِیمَا یُبْتَلَوْنَ بِهِ فِی أَبْدَانِهِمْ فَیَکُونُ فِیهِ تَلَفُهُمْ کَمِثْلِ الْحَرَقِ وَ الْغَرَقِ وَ السَّیْلِ وَ الْخَسْفِ فَیُقَالُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ فِی هَذَا أَیْضاً صَلاَحاً لِلصِّنْفَیْنِ جَمِیعاً أَمَّا الْأَبْرَارُ فَلِمَا لَهُمْ فِی مُفَارَقَهِ هَذِهِ الدُّنْیَا مِنَ الرَّاحَهِ مِنْ تَکَالِیفِهَا وَ النَّجَاهِ مِنْ مَکَارِهِهَا وَ أَمَّا الْفُجَّارُ فَلِمَا لَهُمْ فِی ذَلِکَ مِنْ تَمْحِیصِ أَوْزَارِهِمْ وَ حَبْسِهِمْ عَنِ الاِزْدِیَادِ مِنْهَا وَ جُمْلَهُ الْقَوْلِ أَنَّ الْخَالِقَ تَعَالَی ذِکْرُهُ بِحِکْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ قَدْ یَصْرِفُ هَذِهِ الْأُمُورَ کُلَّهَا إِلَی الْخِیَرَهِ وَ الْمَنْفَعَهِ فَکَمَا أَنَّهُ إِذَا قَطَعَتِ الرِّیحُ شَجَرَهً أَوْ قَطَعَتْ نَخْلَهً أَخَذَهَا الصَّانِعُ الرَّفِیقُ وَ اسْتَعْمَلَهَا فِی ضُرُوبٍ مِنَ الْمَنَافِعِ فَکَذَلِکَ یَفْعَلُ الْمُدَبِّرُ الْحَکِیمُ فِی الْآفَاتِ الَّتِی تَنْزِلُ بِالنَّاسِ فِی أَبْدَانِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ فَیُصَیِّرُهَا جَمِیعاً إِلَی الْخِیَرَهِ وَ الْمَنْفَعَهِ فَإِنْ قَالَ وَ لِمَ یَحْدُثُ عَلَی النَّاسِ قِیلَ لَهُ لِکَیْلاَ یَرْکَنُوا إِلَی الْمَعَاصِی مِنْ طُولِ السَّلاَمَهِ فَیُبَالِغَ الْفَاجِرُ فِی رُکُوبِ الْمَعَاصِی وَ یَفْتُرَ الصَّالِحُ عَنِ الاِجْتِهَادِ فِی الْبِرِّ فَإِنَّ هَذَیْنِ الْأَمْرَیْنِ جَمِیعاً یَغْلِبَانِ عَلَی النَّاسِ فِی حَالِ الْخَفْضِ (۳)وَ الدَّعَهِ (۴)وَ هَذِهِ الْحَوَادِثُ الَّتِی تَحْدُثُ عَلَیْهِمْ تَرْدَعُهُمْ (۵)وَ تُنَبِّهُهُمْ عَلَی مَا فِیهِ رُشْدُهُمْ فَلَوْ أُخْلُوا مِنْهُمَا لَغَلَوْا فِی الطُّغْیَانِ وَ الْمَعْصِیَهِ کَمَا عَلَی النَّاسِ فِی أَوَّلِ الزَّمَانِ حَتَّی وَجَبَ عَلَیْهِمُ الْبَوَارُ بِالطُّوفَانِ وَ تَطْهِیرِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ

۱- و فی نسخه:فانهم یعرفون رحمه ربهم.

۲- و فی نسخه:من غیر استحقاق.

۳- خفض العیش:سهل و کان هنیئا.

۴- الراحه و خفض العیش.

۵- و فی نسخه:و هذه الحوادث التی تحدث علیهم تروعهم.

وَ مِمَّا يَنْتَقِدُهُ الْجَاحِدُونَ لِلْعَمْدِ وَ التَّقْدِيرِ الْمَوْتُ وَ الْفَنَاءُ فَإِنَّهُمْ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ النَّاسُ مُخَلَّدِينَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مُبَرَّءِينَ مِنَ الْآفَاتِ فَيَنْبَغِي أَنْ يُسَاقَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى غَايَتِهِ فَيُنْظَرَ مَا مَحْصُولُهُ أَ فَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ دَخَلَ الْعَالَمَ وَ يَدْخُلُهُ يَبْقَوْنَ وَ لاَ يَمُوتُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَ لَمْ تَكُنِ الْأَرْضُ تَضِيقُ بِهِمْ حَتَّى تُعْوِزَهُمُ الْمَسَاكِنُ وَ الْمَزَارِعُ وَ الْمَعَاشُ فَإِنَّهُمْ وَ الْمَوْتُ يُفْنِيهِمْ أَوَّلاً أَوَّلاً يَتَنَافَسُونَ فِي الْمَسَاكِنِ وَ الْمَزَارِعِ حَتَّى يَنْشَبَ بَيْنَهُمْ فِي ذَلِكَ الْحُرُوبُ وَ يُسْفَكَ فِيهِمُ الدِّمَاءُ فَكَيْفَ كَانَتْ تَكُونُ حَالُهُمْ لَوْ كَانُوا يُولَدُونَ وَ لاَ يَمُوتُونَ وَ كَانَ يَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْحِرْصُ وَ الشَّرَهُ وَ قَسَاوَةُ الْقُلُوبِ فَلَوْ وَثِقُوا بِأَنَّهُمْ لاَ يَمُوتُونَ لَمَا قَنِعَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ بِشَيْءٍ يَنَالُ وَ لاَ أَفْرَجَ لِأَحَدٍ عَنْ شَيْءٍ يَسْأَلُهُ وَ لاَ سَلاَ عَنْ شَيْءٍ مِمَّا يَحْدُثُ عَلَيْهِ ثُمَّ كَانُوا يَمَلُّونَ الْحَيَاةَ وَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا كَمَا قَدْ يَمَلُّ الْحَيَاةَ مَنْ طَالَ عُمُرُهُ حَتَّى يَتَمَنَّى الْمَوْتَ وَ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنْ قَالُوا إِنَّهُ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يُرْفَعَ عَنْهُمُ الْمَكَارِهُ وَ الْأَوْصَابُ حَتَّى لاَ يَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ وَ لاَ يَشْتَاقُوا إِلَيْهِ فَقَدْ وَصَفْنَا مَا كَانَ يُخْرِجُهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْعُتُوِّ وَ الْأَشَرِ الْحَامِلِ لَهُمْ عَلَى مَا فِيهِ فَسَادُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ إِنْ قَالُوا إِنَّهُ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ لاَ يَتَوَالَدُوا كَيْلاَ تَضِيقَ عَنْهُمُ الْمَسَاكِنُ وَ الْمَعَاشُ قِيلَ لَهُمْ إِذاً كَانَ يَحْرُمُ أَكْثَرُ هَذَا الْخَلْقِ دُخُولَ الْعَالَمِ وَ الاِسْتِمْتَاعَ بِنِعَمِ اللَّهِ وَ مَوَاهِبِهِ فِي الدَّارَيْنِ جَمِيعاً إِذَا لَمْ يَدْخُلِ الْعَالَمَ إِلاَّ قَرْنٌ وَاحِدٌ لاَ يَتَوَالَدُونَ وَ لاَ يَتَنَاسَلُونَ فَإِنْ قَالُوا كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ فِي ذَلِكَ الْقَرْنِ الْوَاحِدِ مِنَ النَّاسِ مِثْلَ مَا خَلَقَ وَ يَخْلُقُ إِلَى انْقِضَاءِ الْعَالَمِ يُقَالُ لَهُمْ رَجَعَ الْأَمْرُ إِلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ ضِيقِ الْمَسَاكِنِ وَ الْمَعَاشِ عَنْهُمْ ثُمَّ لَوْ كَانُوا لاَ يَتَوَالَدُونَ وَ لاَ يَتَنَاسَلُونَ لَذَهَبَ مَوْضِعُ الْأُنْسِ بِالْقَرَابَاتِ وَ ذَوِي الْأَرْحَامِ وَ الاِنْتِصَارِ بِهِمْ عِنْدَ الشَّدَائِدِ وَ مَوْضِعُ تَرْبِيَةِ الْأَوْلاَدِ وَ السُّرُورِ بِهِمْ فَفِي هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ كُلَّ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ سِوَى مَا جَرَى بِهِ التَّدْبِيرُ خَطَأٌ وَ سَفَاهٌ مِنَ الرَّأْيِ وَ الْقَوْلِ وَ لَعَلَّ طَاعِناً يَطْعُنُ عَلَى التَّدْبِيرِ مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى فَيَقُولُ كَيْفَ يَكُونُ هَاهُنَا تَدْبِيرٌ وَ نَحْنُ نَرَى النَّاسَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مَنْ عَزَّ بَزَّ فَالْقَوِيُّ يَظْلِمُ وَ يَغْصِبُ وَ الضَّعِيفُ يُظْلَمُ وَ يَسَامُ الْخَسْفَ وَ الصَّالِحُ فَقِيرٌ مُبْتَلًى وَ الْفَاسِقُ مُعَافًى مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ وَ مَنْ رَكِبَ فَاحِشَةً أَوِ انْتَهَكَ مُحَرَّماً لَمْ يُعَاجَلْ بِالْعُقُوبَةِ فَلَوْ كَانَ فِي الْعَالَمِ تَدْبِيرٌ لَجَرَتِ الْأُمُورُ عَلَى

الْقِيَاسِ الْقَائِمِ فَكَانَ الصَّالِحُ هُوَ الْمَرْزُوقَ وَ الطَّالِحُ هُوَ الْمَحْرُومَ وَ كَانَ الْقَوِيُّ يُمْنَعُ مِنْ ظُلْمِ الضَّعِيفِ وَ الْمُتَهَتِّكُ لِلْمَحَارِمِ يُعَاجَلُ بِالْعُقُوبَهِ فَيُقَالُ فِي جَوَابِ ذَلِكَ إِنَّ هَذَا لَوْ كَانَ هَكَذَا لَذَهَبَ مَوْضِعُ الْإِحْسَانِ الَّذِي فُضِّلَ بِهِ الْإِنْسَانُ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ حَمْلِ النَّفْسِ عَلَى الْبِرِّ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ احْتِسَاباً لِلثَّوَابِ وَ ثِقَةً بِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْهُ وَ لَصَارَ النَّاسُ بِمَنْزِلَهِ الدَّوَابِّ الَّتِي تُسَاسُ (۱)بِالْعَصَا وَ الْعَلَفِ وَ يُلْمَعُ لَهَا بِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَاعَةً فَسَاعَةً فَتَسْتَقِيمُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَعْمَلُ عَلَى يَقِينٍ بِثَوَابٍ أَوْ عِقَابٍ حَتَّى كَانَ هَذَا يُخْرِجُهُمْ عَنْ حَدِّ الْإِنْسِيَّهِ إِلَى حَدِّ الْبَهَائِمِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُ مَا غَابَ وَ لَا يَعْمَلُ إِلَّا عَلَى الْحَاضِرِ وَ كَانَ يَحْدُثُ مِنْ هَذَا أَيْضاً أَنْ يَكُونَ الصَّالِحُ إِنَّمَا يَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ لِلرِّزْقِ وَ السَّعَهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ يَكُونَ الْمُمْتَنِعُ مِنَ الظُّلْمِ وَ الْفَوَاحِشِ إِنَّمَا يَعِفُّ عَنْ ذَلِكَ لِتَرَقُّبِ عُقُوبَهٍ تَنْزِلُ بِهِ مِنْ سَاعَتِهِ حَتَّى يَكُونَ أَفْعَالُ النَّاسِ كُلُّهَا تَجْرِي عَلَى الْحَاضِرِ لَا يَشُوبُهَا شَيْءٌ مِنَ الْيَقِينِ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَحِقُّونَ ثَوَابَ الْآخِرَهِ وَ النَّعِيمَ الدَّائِمَ فِيهَا مَعَ أَنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ الَّتِي ذَكَرَهَا الطَّاعِنُ مِنَ الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ الْعَافِيَهِ وَ الْبَلَاءِ لَيْسَتْ بِجَارِيَهٍ عَلَى خِلَافِ قِيَاسِهِ بَلْ قَدْ تَجْرِي عَلَى ذَلِكَ أَحْيَاناً وَ الْأَمْرُ الْمَفْهُومُ فَقَدْ تَرَى كَثِيراً مِنَ الصَّالِحِينَ يُرْزَقُونَ الْمَالَ لِضُرُوبٍ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ كَيْلَا يَسْبِقَ إِلَى قُلُوبِ النَّاسِ أَنَّ الْكُفَّارَ هُمُ الْمَرْزُوقُونَ وَ الْأَبْرَارَ هُمُ الْمَحْرُومُونَ فيؤثرون [فَيُؤْثِرُوا] الْفِسْقَ عَلَى الصَّلَاحِ وَ تَرَى كَثِيراً مِنَ الْفُسَّاقِ يُعَاجَلُونَ بِالْعُقُوبَهِ إِذَا تَفَاقَمَ طُغْيَانُهُمْ وَ عَظُمَ ضَرَرُهُمْ عَلَى النَّاسِ وَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ كَمَا عُوجِلَ فِرْعَوْنُ بِالْغَرَقِ وَ بُخْتَنَصَّرُ بِالتِّيهِ وَ بُلْبَيْسُ بِالْقَتْلِ وَ إِنْ أُمْهِلَ بَعْضُ الْأَشْرَارِ بِالْعُقُوبَهِ وَ أُخِّرَ بَعْضُ الْأَخْيَارِ بِالثَّوَابِ إِلَى الدَّارِ الْآخِرَهِ لِأَسْبَابٍ تَخْفَى عَلَى الْعِبَادِ لَمْ يَكُنْ هَذَا مِمَّا يُبْطِلُ التَّدْبِيرَ فَإِنَّ مِثْلَ هَذَا قَدْ يَكُونُ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ وَ لَا يُبْطِلُ تَدْبِيرَهُمْ بَلْ يَكُونُ تَأْخِيرُهُمْ مَا أَخَّرُوهُ أَوْ تَعْجِيلُهُمْ مَا عَجَّلُوهُ دَاخِلًا فِي صَوَابِ الرَّأْيِ وَ التَّدْبِيرِ وَ إِذَا كَانَتِ الشَّوَاهِدُ تَشْهَدُ وَ قِيَاسُهُمْ يُوجِبُ أَنَّ لِلْأَشْيَاءِ خَالِقاً حَكِيماً قَادِراً فَمَا يَمْنَعُهُ أَنْ يُدَبِّرَ خَلْقَهُ فَإِنَّهُ لَا يَصِحُّ فِي قِيَاسِهِمْ أَنْ يَكُونَ الصَّانِعُ يُهْمِلُ صَنْعَتَهُ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثِ خِلَالٍ إِمَّا عَجْزٍ وَ إِمَّا جَهْلٍ وَ إِمَّا شَرَارَهٍ وَ كُلُّ هَذِهِ مُحَالٌ فِي صَنْعَتِهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱- ساس الدواب أی قام علیها و راضها.

وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَاجِزَ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَأْتِيَ بِهَذِهِ الْخَلاَئِقِ الْجَلِيلَهِ الْعَجِيبَهِ وَ الْجَاهِلَ لاَ يَهْتَدِي لِمَا فِيهَا مِنَ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَهِ وَ الشَّرِيرَ لاَ يَتَطَاوَلُ لِخَلْقِهَا وَ إِنْشَائِهَا وَ إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا وَجَبَ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ لِهَذِهِ الْخَلاَئِقِ يُدَبِّرُهَا لاَ مَحَالَهَ وَ إِنْ كَانَ لاَ تُدْرَكُ كُنْهُ ذَلِكَ التَّدْبِيرِ وَ مَخَارِجُهُ فَإِنَّ كَثِيراً مِنْ تَدْبِيرِ الْمُلُوكِ لاَ تَفْهَمُهُ الْعَامَّهُ وَ لاَ تَعْرِفُ أَسْبَابَهُ لِأَنَّهَا لاَ تَعْرِفُ دَخْلَهَ أَمْرِ الْمُلُوكِ وَ أَسْرَارَهُمْ فَإِذَا عُرِفَ سَبَبُهُ وُجِدَ قَائِماً عَلَى الصَّوَابِ وَ الشَّاهِدُ الْمِحْنَهُ وَ لَوْ شَكَكْتَ فِي بَعْضِ الْأَدْوِيَهِ وَ الْأَطْعِمَهِ فَيَتَبَيَّنُ لَكَ مِنْ جِهَتَيْنِ أَوْ ثَلاَثٍ أَنَّهُ حَارٌّ أَوْ بَارِدٌ أَ لَمْ تَكُنْ سَتَقْضِي عَلَيْهِ بِذَلِكَ وَ تَنْفِي الشَّكَّ فِيهِ عَنْ نَفْسِكَ فَمَا بَالُ هَؤُلاَءِ الْجَهَلَهِ لاَ يَقْضُونَ عَلَى الْعَالَمِ بِالْخَالِقِ وَ التَّدْبِيرِ مَعَ هَذِهِ الشَّوَاهِدِ الْكَثِيرَهِ وَ أَكْثَرُ مِنْهَا مَا لاَ يُحْصَى كَثْرَهً لَوْ كَانَ نِصْفُ الْعَالَمِ وَ مَا فِيهِ مُشْكِلاً صَوَابُهُ لَمَا كَانَ مِنْ حَزْمِ الرَّأْيِ وَ سَمْتِ الْأَدَبِ أَنْ يُقْضَى عَلَى الْعَالَمِ بِالْإِهْمَالِ لِأَنَّهُ كَانَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ وَ مَا يَظْهَرُ فِيهِ مِنَ الصَّوَابِ وَ الْإِتْقَانِ مَا يَرْدَعُ الْوَهْمَ عَنِ التَّسَرُّعِ إِلَى هَذِهِ الْقَضِيَّهِ فَكَيْفَ وَ كُلُّ مَا كَانَ فِيهِ إِذَا فُتِّشَ وُجِدَ عَلَى غَايَهِ الصَّوَابِ حَتَّى لاَ يَخْطُرُ بِالْبَالِ شَيْءٌ إِلاَّ وُجِدَ مَا عَلَيْهِ الْخِلْقَهُ أَصَحَّ وَ أَصْوَبَ مِنْهُ .

**[ترجمه]مفضّل گفت: که چون بامداد روز چهارم شد، به خدمت مولای خود شتافتم، چون رخصت دخول و جلوس یافتم به دو زانوی ادب در خدمت امام رفیع النّسب نشستم، پس فرمود که: از ما است تحمید و تنزیه و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه نام ها قدیمی تر است، و نوری که از سایر انوار عظیم تر است، یعنی خداوند علی علّام، صاحب جلال و اکرام و انشاکننده انام، و فانی کننده عالم ها و زمان ها و صاحب رازهای پنهان و علم غیبی که مخفی است از دیگران و نامهایش مخزون است نزد دوستانش، و علومش از اغیار مکنون است. و صلوات و برکات بلا نهایت بر رساننده وحی و اداکننده رسالت که فرستاده است او را بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب و دعوت کننده به سوی خدا به توفیق او و سراج منیر راه هدایت تا هر که گمراه گردد بعد از اتمام حجّت هلاک شده باشد و هر که به ایمان و هدایت زنده گردد از راه دلیل و برهان به منازل عرفان رسیده باشد. و درود بر آل بی مثال او باد. صلوات طیّبات و زاکیات و تحیات نامیات و سلام و رحمت و برکات ابد الابدین و دهر الداهرین. و ایشانند سزاوار هر تحیّت و کرامت.

شرح کردم برای تو ای مفضّل! دلیل ها برای وجود و علم و حکمت خالق اشیاء و شواهد بر تدبیر و تقدیر ملک قدیر در خلق انسان و حیوان و شجر و گیاه و غیر آن آن قدر که عبرت گیرد هر عاقلی.

و اکنون شرح می کنم برای تو آفت ها را که حادث می شود در بعضی از زمان ها و آنها را گروهی از جاهلان وسیله گردانیده اند برای انکار خلق و خالق و تدبیر و تقدیر و آنچه انکار می کنند و مخالف حکمت می دانند وقوع آنها را در این عالم ملاحده که به صانع قائل نیستند و اتباع مانی نقّاش که به دو خدا قائلند از مکاره و آلام و مصائب و مرگ و فنا. و آنچه طبیعیّان حکماء می گویند که اشیاء به طبایع خود می آیند و می روند بی مدبّری و صانعی، در این امور سخن می گوئیم تا ردّ اقوال ایشان بر تو آسان گردد. «قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ» - . توبه / ۳۰ - {خدا

آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟}

[آفات و بلاها]

گروهی از جاهلان و ملحدان آفت هائی را که در بعضی از زمان ها حادث می شود مانند وباء و طاعون و یرقان و انواع

بیماری ها و تگرگ و ملخ که زراعت و میوه ها را ضایع کنند، وسیله کرده اند برای انکار خلق و شبهه گردانیده در وجود خالق قدیر.

پس در جواب ایشان می گوئیم که: اگر خالقی و مدبّری در عالم نمی بود می بایست که زیاده از این فتنه و فساد و آفات و حوادث در جهان پدید آید، مثل آن که آسمان بر زمین بیفتد یا زمین به آب فرو رود، یا آفتاب از طلوع تخلّف نماید و هرگز طالع نشود، و نهرها و چشمه ها خشک شوند به نوعی که یک قطره آب در آنها به هم نرسد، و هوا راکد شود که مطلقاً باد حرکت نکند تا همه اشیاء فاسد گردد،

ص:۱۳۷

یا آب دریا بر زمین جاری گردد که عالم را غرق کند.

و باز این آفت ها که گاهی می رسد از طاعون و ملخ و امثال اینها، چرا دایم و ممتدّ نمی گردد تا آنچه در عالم هست مستأصل گرداند، بلکه گاهی به هم می رسد و زود برطرف می شود؟ نمی بینی که عالم از این احداث جلیله که موجب بوار و هلاک اهل عالم است محفوظ و مصون است و گاهی ایشان را به آفات قلیلی می گزد و می ترسانند برای تأدیب و تقویم ایشان و باز به زودی از ایشان زایل گرداند تا وقوع آنها پندی و نصیحتی باشد برای ایشان و ازاله اش رحمتی و نعمتی باشد بر ایشان.

[مفاسد عدم آفات]

و به تحقیق که انکار می کنند ملاحده و اتباع مانی مکاره و مصائبی را که به مردم می رسد و می گویند که اگر برای این عالم خالق رحیم و مهربانی باشد، چرا این امور ناخوش به ظهور می آید؟

و گوینده این سخن را گمان آن است که می باید عیش آدمی در دنیا از هر کدورتی خالص و صاف باشد و به هیچ المی مشوب و مخلوط نباشد، و اگر چنین بود آن مقدار شرّ و طغیان و فساد به هم می رسید که نه برای دنیا به کار می آید و نه برای آخرت چنانچه می بینی گروهی را که به ناز و نعمت بر آمده اند و در امنیت و توانگری و رفاهیت نشو و نما کرده اند به مرتبه از طغیان و کفران می رسند که گویا فراموش کرده اند که از جنس بشرند یا مربوب مدبّر قضا و قدرند، یا محتمل است که ضرری به ایشان برسد یا مکروهی بر ایشان نازل گردد، و به خاطر ایشان نمی رسد که ضعیف را رحم کنند، یا فقیری را دستگیری نمایند، یا اگر مبتلائی را بینند بر او رقّت کنند، یا نسبت به بیچاره مهربانی اظهار نمایند، یا تعطّفی برای مکروهی به عمل آورند و چون مکروهی ایشان را گزید و شدّت مصیبتی یا دردی را یافتند پند پذیر می گردند، و بسیاری از آنها را که جاهل و غافل بودند می فهمند و از کثرت معاصی و فسادها که که مرتکب بودند تائب و منزجر می گردند.

و گروهی که موذیات را در عالم نمی پسندند، مانند کودکانند که مذمّت می نمایند دواهای تلخ ناگوار را و به خشم می آیند از منع کردن ایشان از اطعمه لذیذ که ضرر می رساند به ایشان، و کسب آداب و علوم و صنعت ها را دشمن می دارند، و دوست می دارند که پیوسته احوال خود را به لهو و لعب و بطالت بگذرانند و هر طعام و شرابی که خواهند بخورند و بیاشامند

و نمی یابند که به بطالت نشو و نما کردن چه ضررها به دین و دنیا می رساند، و اطعمه و اشربه لذیذه ضاره چه دردها در ابدان ایشان احداث می نماید، و نمی فهمند که در تحصیل آداب حسنه و عواقب حمیده منظور است، و در آشامیدن دواهای تلخ منافع پسندیده می شود، بسا المها که راحت ها در عقب دارد، و بسا تلخی ها که شیرینی ها بار می آورد.

[اشکال هایی بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن ها]

اگر کسی گوید که: چرا آدمیان را همه معصوم نیافریدند که قادر بر معاصی و بدی ها نباشند تا آن که محتاج به تنبیه به این آلام و اسقام نباشند؟

ص:۱۳۸

جواب می گوئیم که: اگر چنین بودند همه بر حسنه مستحقّ ثواب و حمد و ستایش نمی شدند. و اگر گویند که: اگر خدا او را به نعیم و لذات بهشت رساند، چه ضرر می رسد به او که مستحق ثواب نباشد و او را بر حسنات ستایش نکند؟

جواب گوئیم که: شما عرض کنید بر مردی که بدنش و عقلش صحیح باشد و به تنعّم و رفاهیّت بنشیند و دیگری اسباب عیش او را آماده کند بدون سعی و عملی و استحقاقی، آیا قبول این امر می کند و طبعش به این حالت خسیس راضی می شود؟ اگر عقلش سلیم است البته به اندک نعمتی که به اندک سعی و حرکت بیابد راضی تر خواهد بود از آن که نعمت بسیار بدون سعی و استحقاق به دستش آید، هم چنین نعیم آخرت برای اهلش به آن کامل و تمام است که سعی در آن کرده اند و به استحقاق یافته اند، پس نعمت در این باب بر آدمی مضاعف گردیده که او را قوت سعی در دنیا داده اند و راه تحصیل درجات آخرت به او نموده اند و ثواب جزیل بر عمل و سعی او مقرر فرموده اند: کسی سرور و لذّت او در آخرت به این سبب مضاعف است. اگر گویند که: چون گفتی که عصمت به جبر منافات با استحقاق دارد، ممکن بود که بدون عصمت مردم را تکلیف نماید و به هر حال ایشان را به بهشت برد و هر که خواهد که نعیم اخروی با استحقاق بیابد، اطاعت کند و هر که نخواهد و به نعیم بی سعی راضی باشد بدون عمل ثواب بیابد.

جواب گوئیم که: اگر این راه بر مردم گشوده شود که با وجود گناه ثواب یابند و بیم عقاب نداشته باشند هر آینه در ارتکاب فواحش و معاصی اکثر خلق چندان مبالغه نمایند که فساد در زمین پیدا شود و یکدیگر را بکشند و ظلم و بیداد کنند و حکمت عدل حق تعالی باطل گردد و تدبیر به تعطیل مبدّل شود و فساد این امر در غایت ظهور است.

[اشکال دیگر]

و گاهی این ملاحده معطّله، در ابطال تدبیر و انکار خالق خبیر چنگ می زنند به آفت ها که در میان خلق به هم می رسد و نیکوکار و بد کار را فرو می گیرد و بدکار نجات می یابد.می گویند در تدبیر حکیم روا باشد که نیك و بد در اینها مساوی باشند، یا آن که حال بد کردار بهتر از حال نیکوکار باشد.

پس جواب می گوئیم که: این آفت ها و بلاها اگر چه به صالح و طالح هر دو می رسد، اما حق تعالی صلاح هر دو صنف را

در این دانسته، اما صالحان به سبب بلا متذکر می شوند نعمت های حق تعالی را که در حال صحّت به ایشان عطا کرده و این باعث شکر و صبر ایشان می گردد،

ص:۱۳۹

و اما طالحان و بد کرداران زیرا که چون این بلاها به ایشان رسد طغیان ایشان را کم می کند، و منع می نماید ایشان را از معاصی و فواحش. و اگر از آن بلا سلامتی یافتند برای دو صنف نفع می بخشد، زیرا که صلحا در برّ و نیکی و صلاح می افزایند و بصیرت ایشان زیاده می گردد، و فجّار و اشرار رأفت و رحمت پروردگار خود را می دانند و احسان ملک منّان بدون استحقاق ایشان، ترغیب می کند ایشان را بر نیکی و عفو نسبت به کسی که بدی کند به ایشان.

و شاید کسی گوید که: آنچه گفتیم در تلف شدن اموال است، پس چه می گوید در آنچه مردم در بدن های خود به آن مبتلا می شوند و موجب تلف شدن ایشان می گردد مانند: سوختن و غرق شدن به سیل و زلزله؟

در جواب می گوئیم که: در اینها نیز رعایت مصلحت هر دو صنف شده است، اما نیکان و ابرار زیرا که در مفارقت دنیا راحت می یابند از تکالیف آن و نجات می یابند از مکاره آن. و امّا اشرار و فجّار زیرا که کفّاره بعضی از گناهان ایشان می شود و ایشان را مانع می گردد از ازدیاد معاصی.

و مجمل سخن آن است که: خالق علیم و قادر حکیم هر یک از اینها را بر وجه مصلحت و از برای خیر و منفعت عباد به عمل می آورد و آنچه به ظاهرش می نماید به جهت خیر جاری می گرداند چنانچه اگر باد درخت عظیمی را بیندازد و صانع دانا آن را در منافع عظیمه مانند در و پنجره و ستون و غیر اینها به کار برد ضرر را به نفع مبدّل گردانیده، هم چنین مدبّر حکیم آفاتی که در ابدان و اموال مردم عارض می گردد همه را خیر و منفعت می گرداند.

اگر کسی گوید که اگر این مفاسد در ابدان و اموال عارض نمی شد چه می شد و چه مفسده لازم می آمد؟

جواب گوئیم که: اگر اینها نمی شد، مردم به سبب امتداد سلامت و رفاهیّت و نعمت میل می کردند به سوی معاصی، و فجّار در ارتکاب گناهان مبالغه می کردند، و صلحا در عبادت و طاعت و نیکی سست می شدند و غالب حال خلق آن است که در راحت حال و وفور نعمت آن دو حالت ایشان را عارض می گردد و این حوادث که بر ایشان حادث می شود ایشان را می ترساند و مانع می گردد ایشان را از معصیت و متنبّه می گرداند ایشان را که میل کنند به سوی امری که موجب رشد و صلاح ایشان باشد. و اگر اینها بر ایشان وارد نشود هر آینه از حد به در خواهند رفت در طغیان و معصیت، چنانچه طاغی شدند در زمان های گذشته تا واجب شد بر ایشان هلاک و بوار به طوفان و لازم شد پاک گردانیدن زمین از ایشان.

ص:۱۴۰

و از جمله چیزهائی که ملاحده انکار می کنند، مرگ و فنا است و گمان آن است که اگر مردم در این دنیا همیشه می بودند نمی مردند و به بلاها مبتلا نمی شدند بهتر بود.

چون به غایت این امر نظر کنی می دانی که خطا است، زیرا که اگر هر که داخل عالم شده و خواهد شد بمانند و نمیرند، هر آینه زمین بر ایشان تنگ شود و مزارع و اقوات کمی کند. اکنون که مرگ ایشان را فانی می کند در مساکن و مزارع با یکدیگر معارضه می کنند که جنگ ها میان ایشان به هم می رسد و خون ها ریخته می شود، و اگر متولّد می شدند و نمی مردند چگونه می شد حال ایشان؟ البته بر ایشان غالب می شد شر و حرص و قساوت و سنگینی دل. و اگر از مرگ نمی ترسیدند و امید حیات ابد به خود می داشتند، به هیچ چیز در دنیا قانع نمی شدند و به کسی چیزی نمی دادند و امری که بر ایشان واقع می شد هرگز فراموش نمی کردند و تسلّی نمی یافتند زیرا که به یاد مرگ مصائب و محن گوارا می شود و از زندگانی و سایر امور دنیا ملال به هم می رسانند، چنانچه می بینی که جمعی که عمرشان دراز شد، از زندگی ملول می شوند و آرزوی مرگ می کنند که از مشقت های دنیا راحت یابند.

اگر گویند ملال از حیات به سبب مکاره و تعب های دنیا است، اگر تعب ها و الم ها را از ایشان بردارند آرزوی مرگ نخواهند کرد. جوابش آن است که گفتیم که:اگر چنین می بودند ایشان را طغیانی به هم می رسید که ضرر به دین و دنیای ایشان و دیگران داشت.

و اگر گویند که: باید توالد و تناسل میان ایشان نشود تا به نمردن، مساکن و معاش بر ایشان تنگ نشود.

جواب گوئیم: در این صورت اکثر خلق از نعمت حیات و تمتّع به نعمت های دنیوی و اخروی واهب خیرات و مفیض برکات محروم می ماندند و جمیع نعمت ها مخصوص جماعت قلیلی می بود که اول از بیدای عدم به سرای وجود داخل شدند، و نعمت خداوند بی منّت باید که عام باشد هر یک از مواد قابله ممکنات به قدر قابلیت و استمداد بهره مند گردند.

[شبهه دیگر]

اگر گویند که: بایست در اول جمیع افراد بشر که تا انقراض عالم موجود شوند بیافریند و همه را در دنیا تا قیامت زنده بدارد.

جواب گوئیم که: همان مفسده تنگی مساکن و معایش عود می کرد. و ایضاً اگر توالد و تناسل نبود، انس گرفتن خویشان به یکدیگر و اعانت ایشان کردن یکدیگر را نزد شداید بر طرف می شد و لذّت تربیت فرزندان و سرور به ایشان نمی بود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و ثواب ها که بر اینها مترتّب می شد مفقود می شد، پس آنچه گفتیم دلیل است بر آن که آنچه در خاطرها گذرد از احتمالات به غیر آنچه تقدیر کرده است مدبّر ارضین و سماوات همه سفاهت رأی و محض خطاست.

[اشکال دیگر]

و شاید کسی طعن کند بر تدبیر علیم خبیر از جهت دیگر و گوید که: چگونه نظام این عالم به تدبیر باشد و حال آن که می بینیم در این دنیا مدار بر ظلم و فساد است و قوی بر ضعیف ستم می کند و مالش را غصب می کند و ضعفا پامال اقویا می گردند، و صالحان فقیر و مبتلا می باشند و فاسقان به عافیت و نعمت می گذرانند، و کسی که مرتکب فواحش و معاصی شود به زودی عقوبت به او نمی رسد. و اگر در عالم مدبّری می بود

ص:۱۴۱

بایست نیکان روزی فراوان یابند و بدان محروم گردند و اقویا نتوانند که به زیر دستان جور و ستم کنند بایست که هر یک مرتکب معصیتی شود، به زودی عقوبت آن را بیابد تا منزجر گردد و موجب تنبیه دیگران گردد.

جوابش آن است که اگر چنین می بود فضیلتی که انسان را بر سایر حیوانات هست که کارها را از اراده و اختیار به محض تحصیل رضای رب کریم به عمل آورند و اعتقاد به مثوبات اخروی داشته باشند و بدین جهت اتیان به طاعات و ترک منهیات نمایند برطرف می شد، و مردم مانند چهار پایان می بودند که ایشان را ساعت به ساعت به تخویف عصا و تازیانه و تطمیع علف و دانه کار فرمایند، و هیچ کس از روی یقین به ثواب و عقاب آخرت کار نمی کرد و به این سبب ایشان از حدّ انسانیّت بیرون می رفتند و به منزله چهارپایان و بهایم می شدند، و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل می شد و از ثواب آجل غافل می گردیدند.

و ایضاً صالحان عمل شایسته نمی کردند مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی ترک ظلم و فواحش و معاصی نمی کرد مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا آن که جمیع اعمال عباد به طاعات عبّاد بر امر حاضر جاری می شد و به یقین آخرت مطلقاً مثوب نبود و مستحق ثواب عقبی و نعیم دایم روز جزا نمی شدند با آن که این اموری که طعن کننده ذکر کرد از فقر و غنا و عافیت و بلا چنان نیست که همیشه بر خلاف قیاس او جاری باشد، بلکه گاهی بر وفق گمان او جاری می شود چنانچه می بینی بسیاری از صالحان مال فراوان دارند و به رفاهیّت زندگانی می کنند برای آن که مردم گمان نکنند که کفّار همیشه در نعمتند و ابرار پیوسته در زحمت، و این باعث شود که مردم اختیار فسق بر صلاح کنند و بسیاری از فسّاق چون فسق ایشان به نهایت رسید و ضرر ایشان بر مردم و برخورد بسیار شد در دنیا با ایشان عقوبات عظیمه نازل می شود، چنانچه نیز «فرعون» و اصحابش را به غرق هلاک کرد، و بخت النصر را به سرگردانی هلاک نمود و «بلبیس» را کشت.

و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثوبت جمعی از اخیار را برای مصالح بسیار تأخیر کند به دار القرار، موجب بطلان تدبیر عزیز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان زمین گاه است که انتقام بعضی از نافرمانان و انعام گروهی از مطیعان رابرای مصلحتی چند تأخیر می کنند و منافی تدبیر ایشان نیست، بلکه عقلا اینها را از تدبیرات حسنه ایشان می شمارند. و هر گاه براهین قطعیه و دلایل یقینیه دلالت کند بر آن که اشیاء را خالق حکیم قادری هست باید که آنچه بینند حمل بر حسن تدبیر او کنند زیرا که صانع خلق خود را مهمل و ضایع نمی گذارد مگر به یکی از سه وجه؛ اول آن که عاجز باشد. دوم آن که جاهل باشد به کیفیت تدبیر. سوم آن که شرارت او مانع باشد از ایصال خیر و نفع به عباد، و جمیع اینها در حقّ خالق عالم جلّ و علا محال است

ص:۱۴۲

زیرا که خالق چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال عاجز نمی باشد و نظام چنین که در عالم مشاهده می شود و مصالحی که در هر چیز به عمل آمده از جاهل به وجود نمی آید و چنین صانعی را به جهل نسبت نمی توان کرد و خداوند با این کمال و رفعت و با این لطف و رحمت و منعم به این جلایل نعمت به شرارت و خسّت منسوب نمی باشد.

پس معلوم شد که صانع این خلق به حسن تقدیر تدبیر خلق خود می نماید و هر چند عقل ما به مصالح بسیاری از آن نرسد زیرا که بسیاری از تدابیر ملوک و حکمت های افعال ایشان را عامّه رعایا نمی فهمند و اسباب آنها را نمی دانند که بر وجه حکمت واقع شده بود، و از بعضی احوال ملوک استدلال بر افعال و اعمال ملک الملوک می توان کرد.

و اگر دوائی را دو مرتبه یا سه مرتبه به کار برند و اثر حرارت یا برودت از آن مشاهده نمایند حکم می کنند که حارّ است یا بارد است و شک نمی کنند در آن، چرا این جاهلان آنقدر شواهد حکمت و صواب در هر چیز مشاهده می کنند که عقل از احصای عشری از اعشار آن به عجز و قصور معترف است و حکم به صواب تدبیر و وجود مدبّر قدیر خبیر نمی کنند. اگر به فرض محال، نصف آنچه در عالم موجود است وجه حکمت در آنها مخفی باشد، هر آینه عاقل نباید حکم به اهمال و عدم مدبّر ذو الجلال کند زیرا که وجوه حکمت و صواب که در نصف دیگر ظاهر است، کافی است برای حکم به حسن تدبیر و علم به وجود صانع قدیر، پس چگونه این توهّم توان کرد با آن که هر چه را تفتیش نمائی و به عقل صحیح در آن نظر کنی بر نهایت استقامت و کمال یابی و هر وضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تأمل آن وضعی که هست بکنی از آن نیکوتر است.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: للاسم الأقدم لعل المراد بالاسم المسمّی (1)أو المراد الاسم الذی أظهره و أثبته فی اللوح قبل سائر الأسماء أو المراد الاسم الذی یخص الذات فهو أسبق الأسماء فی الاعتبار و أشرفها کما یظهر من الآثار قوله و الغیب المحظور أی الممنوع عن غیره تعالی إلا من ارتضاه لذلک قوله بالعرض قال الفیروزآبادی :

عرض الشیء ظهر و العرض أن یموت الإنسان من غیر عله و الاجتیاح الاستیصال قوله علیه السلام: و یلذع یقال لذعته النار أی أحرقته و لذعه بلسانه أی أوجعه بکلام

ص:۱۴۳

۱- المراد بالاسم هو المسمی لکن لا ـ کما ذکره رحمه اللّه و أراد بالمسمی الذات بل کما تدلّ علیه الاخبار الآتیه فی أبواب الأسماء الحسنی تحکی عن المصداق المناسب لها و نفس المصداق اسم للذات عزت أسماؤه و أن الأسماء الملفوظه فی الحقیقه أسماء الأسماء،لکنه رحمه اللّه عد هذه الأخبار من المتشابهات و لذلک تکلف فی أمثال هذه الموارد بما تکلف؛و أمّا المعنیان الآخران فواضح الفساد کیف و الامام علیه السلام یوصف هذا الاسم بقوله:ذی الجلال و الإکرام...بعد عطف قوله:و النور الأعظم علیه؛فتأمل فیه.ط.

و فی بعض النسخ بإهمال الأول و إعجام الثانی من لدغ العقرب و یقال رثیت لفلان أی رقفت له و المضض محرکه وجع المصیبه قوله علیه السلام: إذا کان یکون غیر محمود یمکن أن یقرأ إذا بالتنوین و بدونها و علی الثانی یکون خبر کان محذوفا أی إذا کان الإنسان کذلک.

ثم اعلم أنه ینبغی أن تحمل العصمه المأخوذه فی السؤال علی غیر المعنی المشهور الذی سیأتی تحقیقه فی باب عصمه الأئمه علیهم السلام بل المراد العصمه بمعنی الإلجاء الذی لم یبق معه اختیار و لذا فرع علیه السلام علیه عدم استحقاق الثواب و إلا فالعصمه التی اتصفت بها الأنبیاء و الأئمه علیهم السلام لا ینافی ذلک کما سنحققه فی مقامه إن شاء الله تعالی و یمکن أن یقال علی تقدیر أن یکون المراد هذا المعنی أیضا بأنه إذا صار هذا عاما فی جمیع البشر لا یتأتی فی بعض المواد التی لا تستحق ذلک من نفوس الأشرار و الفجار إلا بالإلجاء الرافع للاستحقاق قوله علیه السلام: إلی غایه الکلب و الضراوه قال الجوهری :

دفعت عنک کلب فلان أی شره و أذاه و الکلب أیضا شبیه بالجنون و قال ضری الکلب بالصید ضراوه أی تعود أقول لما کان السؤال مبنیا علی فرض العصمه ظاهرا فتصحیح هذا الجواب فی غایه الإشکال و خطر بالبال وجوه الأول أن لا یکون السؤال مبنیا علی فرض العصمه بل یکون المراد أنه لما ذکرت أن العصمه تنافی الاستحقاق فنقول لم لم یبذل لهم الثواب علی أی حال بأن یکلفهم العمل لیستحقوا الثواب إن أرادوا استحقاقه و إلا أعطاهم من غیر استحقاق إذ کثیر من الناس یطلبون النعیم بغیر استحقاق فلا یکون علیهم فی الدنیا و الآخره سخط علی المخالفه و علی هذا الجواب ظاهر الانطباق علی السؤال کما لا یخفی.

الثانی أن یکون السؤال مبنیا علی فرض العصمه فی بعضهم و هم الذین یطلبون الثواب و لا یریدون استحقاقه کما هو ظاهر السیاق و یکون حاصل الجواب أنه لو کان المجبور علی الخیرات مثابا فمقتضی العدل أن یکون غیر المجبور الطالب للخیر و الاستحقاق غیر معاقب علی حال و إلا لکان له الحجه علی ربه بأنک لم تعصمنی کما عصمت غیری و منعت عنی اللطف بالبلایا و الصوارف عن المعاصی فی الدنیا ثم تعذبنی علی المعاصی

فعلى هـذا فلو علم غير المعصومين ذلك لـدعتهم الدواعى النفسانيه إلى غايه الفساد و هذا وجه وجيه لكن يحتاج إلى طى بعض المقدمات.

الثـالث أن يكون السؤال مبنيا على ذلك الفرض أيضا لكن يكون الجواب مبنيا على أنه قـد يسـتلزم المحال نقيضه إذ الكلام فى هـذا النوع من الخلق المسـمى بالإنسان الذى اقتضت الحكمه أن يكون قد ركبت فيه أنواع الشـهوات و الدواعى فلو فرضـته على غير تلك الحاله لكان من قبيل فرض الشـىء إنسانا و ملكا و هما لا يجتمعان فعلى هـذا يلزمه أيضا لفرض كونه إنسانا أن يدعوه عدم خوف العقاب و الفراغ إلى الأشـر و البطر و أنواع المعاصـى و حاصله يرجع إلى تغيير الجواب الأول إلى جواب آخر لا يرد عليه السؤال على غايه اللطف و الدقه.

و الردع الكف و المنع و قوله يغتبطون على البنـاء للفاعـل من الاغتباط و هو حسن الحال بحيث يتمنى غيره حاله و الحض الحث و التحريض و تمحيص الأـوزار تنقيصـها أو إزالتها قوله عليه السـلام: فإن قال و لم يحـدث على الناس أقول لما كان آخر الكلام موهما لأن هذه الأمور بعد حدوثها يصـيرها الله تعالى إلى الحكمه و الصـلاح سأل ثانيا ما السبب فى أصل الحدوث حتى يحتاج إلى أن يجعلـه الله صـلاحا و يحتمـل أن يكـون مراده أنـا علمنـا أن فى وجودهـا صـلاحا فهـل فى عـدمها فسـاد و الجـواب على التقـديرين ظـاهر و قـال الفيروزآبـادى :عوز الشـىء كفرح لم يوجـد و أعوزه الشـىء احتـاج إليه و الـدهر أحوجه و قال تناشـبوا تضـاموا و تعلق بعضـهم ببعض و نشـبه الأـمر كلزم زنه و معنى و قـال أفرجوا عن الطريق و القتيـل انكشـفوا و عن المكـان تركوه انتهى و المراد هنا عدم التخليه بين أحد و بين ما يريده قوله عليه السـلام: و لا سـلا عن شـىء أى لا ينسـى و يتسلى عن شىء من المصائب إذ بتذكر الموت تزول شده المحن من قولهم سلا عن الشىء أى نسيه و قال الجوهرى :بزه يبزه بزا سلبه و فى المثل من عز بز أى من غلب أخذ السلب و قال سامه خسفا و خسفا بالضم أى أولاه ذلا و قال الفيروزآبادى :

لمع بيده أشار و قال تفاقم الأمر عظم قوله عليه السـلام: و بخت نصر بالتيه أقول لعله إشاره إلى ما ذكره جماعه من المؤرخين أن ملكا من الملائكه لطم بخت نصر لطمه

ص:۱۴۵

و مسخه و صار فی الوحش فی صوره أسد و هو مع ذلک یعقل ما یفعله الإنسان ثم رده الله تعالی إلی صوره الإنس و أعاد إلیه ملکه فلما عاد إلی ملکه أراد قتل دانیال فقتله الله علی ید واحد من غلمانه (۱)و قیل فی سبب قتله أن الله أرسل علیه بعوضه فدخلت فی منخره و صعدت إلی رأسه فکان لا یقر و لا یسکن حتی یدق رأسه فمات من ذلک و بلبیس غیر معروف عند المؤرخین و التطاول هنا مبالغه فی الطول بمعنی الفضل و الإحسان و دخله الرجل مثلثه نیته و مذهبه و جمع أمره و بطانته قوله علیه السلام: و الشاهد المحنه أی بالشاهد یمکن امتحان الغائب.

**[ترجمه]«للاسم الأقدم» شاید مراد از اسم، مسمّی باشد. یا منظور اسمی باشد که قبل از سایر اسماء در لوح ثبت کره است. یا منظور اسمی باشد که مخصوص ذات است پس آن سابق ترین و شریف ترین اسامی از جهت اعتبار باشد چنانچه از روایات پیداست.

«الغیب المخطور» یعنی ممنوع از غیرخدا مگر کسی که خدا برای آن برگزیده باشد. «بالعرض»، فیروزآبادی گفته: «عرض الشیء»: آشکار شد. «العرض»: مردن انسان بدون علت. «الاجتیاح»: ریشه کن کردن. «یلذع»، گفته می شود: «لذعته النار»: آتش او را سوزاند. «لذعه بلسانه»: با سخنش او را آزار داد.

ص:۱۴۳

در بعضی نسخه ها «یلذع» آمده از «لذع العقرب» یعنی نیش زد. «رثیت لفلان»: دلم برایش سوخت. «المَضَض»: درد مصیبت. «إذا کان یکون غیر محمود» ممکن است که إذا با تنوین یا بدون آن خوانده شود که بنابر دوّمی خبر کان محذوف است یعنی «إذا کان الإنسان کذلک».

بدان که سزاوار است عصمت واقع در سؤال بر غیرمعنای مشهوری که در باب عصمت ائمه خواهد آمد حمل شود بلکه منظور عصمت به معنای مجبور کردنی است که اختیاری با آن نمی ماند و به همین دلیل از آن عدم استحقاق ثواب را نتیجه گرفت. وگرنه عصمتی که انبیاء و ائمه علیهم السلام به آن متصفند با ثواب منافاتی ندارد چنانچه در جای خود آن را اثبات می کنیم. إن شاء الله تعالی. و ممکن است گفته شود حتی با در نظر گرفتن این معنا نیز می توان گفت اگر این در تمام بشر باشد در بعضی مواردی که استحقاق آن وجود ندارد همچون نفوس اشرار و بدکاران، جز با اجباری که ثواب را بردارد، حاصل نمی شود. «إلی غایه الکلب و الضراوه»، جوهری گفته: «دفعت عنک کلب فلان» یعنی بدی و آزارش را از تو دور کردم. «الکلب» همچنین حالت شبیه به دیوانگی را گویند. «ضری الکلب بالصید ضراوه» به شکار عادت کرد.

از آنجا که سوال ظاهراً مبنی بر فرض عصمت است، تصحیح آن جواب در نهایت اشکال است و چند وجه به نظرم می رسد:

اول: اینکه سؤال مبنی بر فرض عصمت نباشد بلکه منظور این باشد که: از آنجا که گفتی عصمت با استحقاق ثواب منافات دارد، می گوییم: برای چه خدا ثواب را در هر حال به آنها نمی دهد یعنی به عمل تکلیفشان کند تا اگر آن را اراده کردند مستحق ثواب شوند وگرنه بدون استحقاق به آنها ثواب بدهد؟ زیرا کثیری از مردم نعمتها را بدون استحقاق طلب می کنند پس در دنیا و آخرت به خاطر مخالفتشان غضبی علیه آنها نباشد.

بر این فرض، جواب با سؤال منطبق می شود چنانچه پوشیده نیست.

دوم: اینکه سؤال مبنی بر فرض عصمت در بعضی مردم باشد و آنها کسانی هستند که ثواب را طلب می کنند ولی استحقاقش را اراده نمی کنند - چنانچه ظاهر سیاق است - و حاصل جواب چنین می شود که اگر مجبور بر عمل خیر پاداش داده شود، مقتضای عدل این است که غیر مجبوری که طالب خیر و استحقاق است در هیچ حالی عقاب نشود وگرنه او علیه پروردگارش حجت دارد که تو مرا همچون دیگران معصوم نساختی و لطف بلاـ و سایر عوامل بازدارنده از معاصی را از من منع کردی و حالا می خواهی بر گناهان عذابم کنی؟!

ص:۱۴۴

و اگر غیر معصومین این مطلب را بدانند تحریکات نفسانی آنها را به نهایت فساد می کشاند.

این وجه زیبایی است که البته به طی مقدماتی دارد.

سوم: اینکه سؤال مبنی بر همان فرض بالاـ باشد ولی جواب مبنی بر آن باشد که گاهی محال مستلزم نقیض خود است. زیرا سخن در این نوع از مخلوقات به نام انسان است که حکمت اقتضا کرده انواع شهوت ها و محرك ها در او باشد پس اگر تو او را بر غیر این حالت فرض کنی مانند این است که او را هم انسان و هم فرشته فرض کرده باشی در حالی که این دو با هم جمع نمی شوند و بنا بر این فرض نیز لازم می آید که در حال انسان فرض کردن خود، عدم ترس از عقاب، او را به بدی و سرکشی و انواع گناهان بکشاند.

حاصل این مطلب، تغییر جواب اول به جواب دیگری است - در نهایت ظرافت و دقت - که از آن سؤال نشده است.

«الردع»: منع و بازداشتن. «یغتبطون» از اغتباط به معنای نیك حالی که دیگران آن را آرزو کنند. «الحضّ»: تشویق و تحریك. «تمحیص الأوزار»: کم کردن یا از بین بردن آنها. «فإن قال و لم یحدث علی الناس» از آنجا که آخر کلام موهِم این مطلب بود که خداوند این امور را بعد از ایجاد شدنش به حکمت و صلاح تبدیل می کند، دوباره پرسید: علت اصل حدوث اینها چه بود تا اینکه نیاز باشد بعدا آن را صلاح قرار دهد؟ و ممکن است منظور این باشد که: ما دانستیم در وجود اینها صلاحی است اما آیا در عدمشان فساد است؟ و جواب بنا بر هر دو فرض روشن است.

فیروزآبادی گفته: «عوز الشیء»: یافت نشد. «أعوزه الشیء»: به آن محتاج شد. «أعوزه الدهر»: روزگار او را محتاج کرد. «تناشبوا»: متحد شدند و به یکدیگر پیوستند. «نشبه الأمر» از نظر وزن و معنا همچون «لزم» می باشد. «أفرجوا عن الطریق و القتیل»: آشکار شدند و «أفرجوا عن المکان»: ترکش کردند و منظور در اینجا وانگذاشتن شخص برای آنچه می خواهد، است.

«لا سلا عن شیء»: فراموش نمی کرد و از هیچ مصیبتی تسکین نمی یافت. زیرا با یاد مرگ از شدت رنجها کاسته می شود، از این سخن عرب که «سلا عن الشیء» یعنی فراموشش کرد.

جوهری گفته: «بَزّه یبزُّه بزّاً» آن را ربود و در مثل است که «من عزَّ بزّ»: کسی که غالب شود می رباید. «سامه خسفا و خُسفا»: او

را به ذلت افکند. فیروزآبادی گفته: «لمع بیده»: اشاره کرد. «تفاقم الأمر»: بزرگ شد.

«بخت نصّر بالتیه»، شاید اشاره به مطلبی باشد که بعضی مورّخان گفته اند که فرشته ای از فرشتگان به بخت نصّر ضربه ای زد

ص:۱۴۵

و او را مسخ کرد و در میان وحوش به شکل شیر شد با این حال عقل انسانی داشت سپس خداوند او را به صورت انسان بازگرداند و ملکش را به او داد پس وقتی به سلطنتش رسید ارادهٔ قتل دانیال کرد پس خدا او را به دست یکی از غلامانش کشت. و در علت قتلش گفته شده: خداوند پشه ای فرستاد که داخل بینی اش شد و به سرش رفت پس آرام و قرار نداشت آن چنانکه بر سرش می کوبید و به همین دلیل مُرد. «بلبیس» نزد مورخان معروف نیست. «التطاول» در اینجا مبالغه در «طول» به معنای فضل و احسان است. «دخله الرجل»: نیت و مذهب شخص، جمعیت و خدم و حشمش. «و الشاهد المحنه» یعنی با حاضر امکان امتحان غایب وجود دارد.

**[ترجمه]

وَ اعْلَمْ یَا مُفَضَّلُ

أَنَّ اسْمَ هَذَا الْعَالَمِ بِلِسَانِ الْیُونَانِیَّهِ الْجَارِی الْمَعْرُوفِ عِنْدَهُمْ قوسموس (۲)وَ تَفْسِیرُهُ الزِّینَهُ وَ کَذَلِکَ سَمَّتْهُ الْفَلَاسِفَهُ وَ مَنِ ادَّعَی الْحِکْمَهَ أَ فَکَانُوا یُسَمُّونَهُ بِهَذَا الِاسْمِ إِلَّا لِمَا رَأَوْا فِیهِ مِنَ التَّقْدِیرِ وَ النِّظَامِ فَلَمْ یَرْضَوْا أَنْ یُسَمُّوهُ تَقْدِیراً وَ نِظَاماً حَتَّی سَمَّوْهُ زِینَهً لِیُخْبِرُوا أَنَّهُ مَعَ مَا هُوَ عَلَیْهِ مِنَ الصَّوَابِ وَ الْإِتْقَانِ عَلَی غَایَهِ الْحُسْنِ وَ الْبَهَاءِ أَعْجَبُ یَا مُفَضَّلُ مِنْ قَوْمٍ لَا یَقْضُونَ صِنَاعَهَ الطِّبِّ بِالْخَطَإِ وَ هُمْ یَرَوْنَ الطَّبِیبَ یُخْطِئُ وَ یَقْضُونَ عَلَی الْعَالَمِ بِالْإِهْمَالِ وَ لَا یَرَوْنَ شَیْئاً مِنْهُ مُهْمَلاً بَلْ أَعْجَبُ مِنْ أَخْلَاقِ مَنِ ادَّعَی الْحِکْمَهَ حَتَّی جَهِلُوا مَوَاضِعَهَا فِی الْخَلْقِ فَأَرْسَلُوا أَلْسِنَتَهُمْ بِالذَّمِّ لِلْخَالِقِ جَلَّ وَ عَلَا بَلِ الْعَجَبُ مِنَ الْمَخْذُولِ مَانِی حِینَ ادَّعَی عِلْمَ الْأَسْرَارِ وَ عَمِیَ عَنْ دَلَائِلِ الْحِکْمَهِ فِی الْخَلْقِ حَتَّی نَسَبَهُ إِلَی الْخَطَإِ وَ نَسَبَ خَالِقَهُ إِلَی الْجَهْلِ تَبَارَکَ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ وَ أَعْجَبُ مِنْهُمْ جَمِیعاً الْمُعَطِّلَهُ الَّذِینَ رَامُوا أَنْ یُدْرَکَ بِالْحِسِّ مَا لَا یُدْرَکُ بِالْعَقْلِ فَلَمَّا أَعْوَزَهُمْ (۳)ذَلِکَ خَرَجُوا إِلَی الْجُحُودِ وَ التَّکْذِیبِ فَقَالُوا وَ لِمَ لَا یُدْرَکُ بِالْعَقْلِ قِیلَ لِأَنَّهُ فَوْقَ مَرْتَبَهِ الْعَقْلِ کَمَا لَا یُدْرِکُ الْبَصَرُ مَا هُوَ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ فَإِنَّکَ لَوْ رَأَیْتَ حَجَراً یَرْتَفِعُ فِی الْهَوَاءِ عَلِمْتَ أَنَّ رَامِیاً رَمَی بِهِ فَلَیْسَ هَذَا الْعِلْمُ مِنْ قِبَلِ الْبَصَرِ بَلْ مِنْ قِبَلِ الْعَقْلِ لِأَنَّ الْعَقْلَ هُوَ الَّذِی یُمَیِّزُهُ فَیَعْلَمُ أَنَّ الْحَجَرَ لَا یَذْهَبُ عُلُوّاً مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ أَ فَلَا تَرَی کَیْفَ وَقَفَ الْبَصَرُ

ص:۱۴۶

۱- سنشیر ان شاء اللّه إلی ما فی هذا النقل من الاختلاط و الوهن.

۲- و فی نسخه:فرسموس.

۳- أعوزه أی أعجزه و صعب علیه نیله.

عَلَی حَدِّهِ فَلَمْ یَتَجَاوَزْهُ فَکَذَلِکَ یَقِفُ الْعَقْلُ عَلَی حَدِّهِ مِنْ مَعْرِفَهِ الْخَالِقِ فَلاَ یَعْدُوهُ وَ لَکِنْ یَعْقِلُهُ بِعَقْلٍ أَقَرَّ أَنَّ فِیهِ نَفْساً وَ لَمْ یُعَایِنْهَا وَ لَمْ یُدْرِکْهَا بِحَاسَّهٍ مِنَ الْحَوَاسِّ وَ عَلَی حَسَبِ هَذَا أَیْضاً نَقُولُ إِنَّ الْعَقْلَ یَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَهٍ تُوجِبُ عَلَیْهِ الْإِقْرَارَ وَ لاَ یَعْرِفُهُ بِمَا یُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَهَ بِصِفَتِهِ فَإِنْ قَالُوا فَکَیْفَ یُکَلَّفُ الْعَبْدُ الضَّعِیفُ مَعْرِفَتَهُ بِالْعَقْلِ اللَّطِیفِ وَ لاَ یُحِیطُ بِهِ قِیلَ لَهُمْ إِنَّمَا کُلِّفَ الْعِبَادُ مِنْ ذَلِکَ مَا فِی طَاقَتِهِمْ أَنْ یَبْلُغُوهُ وَ هُوَ أَنْ یُوقِنُوا بِهِ وَ یَقِفُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ وَ لَمْ یُکَلَّفُوا الْإِحَاطَهَ بِصِفَتِهِ کَمَا أَنَّ الْمَلِکَ لاَ یُکَلِّفُ رَعِیَّتَهُ أَنْ یَعْلَمُوا أَ طَوِیلٌ هُوَ أَمْ قَصِیرٌ أَبْیَضُ هُوَ أَمْ أَسْمَرُ (۱)وَ إِنَّمَا یُکَلِّفُهُمُ الْإِذْعَانَ بِسُلْطَانِهِ وَ الاِنْتِهَاءَ إِلَی أَمْرِهِ أَ لاَ تَرَی أَنَّ رَجُلاً لَوْ أَتَی بَابَ الْمَلِکِ فَقَالَ اعْرِضْ عَلَیَّ نَفْسَکَ حَتَّی أَتَقَصَّی مَعْرِفَتَکَ (۲)وَ إِلاَّ لَمْ أَسْمَعْ لَکَ کَانَ قَدْ أَحَلَّ نَفْسَهُ الْعُقُوبَهَ فَکَذَا الْقَائِلُ إِنَّهُ لاَ یُقِرُّ بِالْخَالِقِ سُبْحَانَهُ حَتَّی یُحِیطَ بِکُنْهِهِ مُتَعَرِّضٌ لِسَخَطِهِ فَإِنْ قَالُوا أَ وَ لَیْسَ قَدْ نَصِفُهُ فَنَقُولُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ الْجَوَادُ الْکَرِیمُ قِیلَ لَهُمْ کُلُّ هَذِهِ صِفَاتُ إِقْرَارٍ وَ لَیْسَتْ صِفَاتِ إِحَاطَهٍ فَإِنَّا نَعْلَمُ أَنَّهُ حَکِیمٌ وَ لاَ نَعْلَمُ بِکُنْهِ ذَلِکَ مِنْهُ (۳)وَ کَذَلِکَ قَدِیرٌ وَ جَوَادٌ وَ سَائِرُ صِفَاتِهِ کَمَا قَدْ نَرَی السَّمَاءَ وَ لاَ نَدْرِی مَا جَوْهَرُهَا وَ نَرَی الْبَحْرَ وَ لاَ نَدْرِی أَیْنَ مُنْتَهَاهُ بَلْ فَوْقَ هَذَا الْمِثَالِ بِمَا لاَ نِهَایَهَ لَهُ لِأَنَّ الْأَمْثَالَ کُلَّهَا تَقْصُرُ عَنْهُ وَ لَکِنَّهَا تَقُودُ الْعَقْلَ إِلَی مَعْرِفَتِهِ فَإِنْ قَالُوا وَ لِمَ یُخْتَلَفُ فِیهِ قِیلَ لَهُمْ لِقِصَرِ الْأَوْهَامِ عَنْ مَدَی عَظَمَتِهِ (۴)وَ تَعَدِّیهَا أَقْدَارَهَا فِی طَلَبِ مَعْرِفَتِهِ وَ أَنَّهَا تَرُومُ الْإِحَاطَهَ بِهِ وَ هِیَ تَعْجِزُ عَنْ ذَلِکَ وَ مَا دُونَهُ فَمِنْ ذَلِکَ هَذِهِ الشَّمْسُ الَّتِی تَرَاهَا تَطْلُعُ عَلَی الْعَالَمِ وَ لاَ یُوقَفُ عَلَی حَقِیقَهِ أَمْرِهَا وَ لِذَلِکَ کَثُرَتِ الْأَقَاوِیلُ فِیهَا وَ اخْتَلَفَتِ الْفَلاَسِفَهُ الْمَذْکُورُونَ فِی وَصْفِهَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ فَلَکٌ أَجْوَفُ مَمْلُوٌّ نَاراً لَهُ فَمٌ یَجِیشُ بِهَذَا الْوَهَجِ وَ الشُّعَاعِ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ سَحَابَهٌ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ جِسْمٌ زُجَاجِیٌّ یُقْبِلُ نَارِیَّهً فِی الْعَالَمِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْهِ شُعَاعَهَا وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ صَفْوٌ

۱- السمره:لون بین السواد و البیاض.

۲- تقصی و استقصی المسأله:بلغ النهایه فی البحث عنها.

۳- و فی نسخه:و لا نحیط بکنه ذلک منه.

۴- المدی:الغایه و المنتهی.

لَطِيفٌ يَنْعَقِدُ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ أَجْزَاءٌ كَثِيرَةٌ مُجْتَمِعَةٌ مِنَ النَّارِ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ مِنْ جَوْهَرٍ خَامِسٍ سِوَى الْجَوَاهِرِ الْأَرْبَعِ ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي شَكْلِهَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ هِيَ بِمَنْزِلَةِ صَفِيحَةٍ عَرِيضَةٍ وَ قَالَ آخَرُونَ هِيَ كَالْكُرَةِ الْمُدَحْرَجَةِ وَ كَذَلِكَ اخْتَلَفُوا فِي مِقْدَارِهَا فَزَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّهَا مِثْلُ الْأَرْضِ سَوَاءً وَ قَالَ آخَرُونَ بَلْ هِيَ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ وَ قَالَ آخَرُونَ هِيَ أَعْظَمُ مِنَ الْجَزِيرَةِ الْعَظِيمَةِ وَ قَالَ أَصْحَابُ الْهَنْدَسَةِ هِيَ أَضْعَافُ الْأَرْضِ مِائَةٌ وَ سَبْعُونَ مَرَّةً فَفِي اخْتِلَافِ هَذِهِ الْأَقَاوِيلِ مِنْهُمْ فِي الشَّمْسِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمْ لَمْ يَقِفُوا عَلَى الْحَقِيقَةِ مِنْ أَمْرِهَا وَ إِذَا كَانَتْ هَذِهِ الشَّمْسُ الَّتِي يَقَعُ عَلَيْهَا الْبَصَرُ وَ يُدْرِكُهَا الْحِسُّ قَدْ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنِ الْوُقُوفِ عَلَى حَقِيقَتِهَا فَكَيْفَ مَا لَطُفَ عَنِ الْحِسِّ وَ اسْتَتَرَ عَنِ الْوَهْمِ فَإِنْ قَالُوا وَ لِمَ اسْتَتَرَ قِيلَ لَهُمْ لَمْ يَسْتَتِرْ بِحِيلَةٍ يَخْلُصُ إِلَيْهَا كَمَنْ يَحْتَجِبُ عَنِ النَّاسِ بِالْأَبْوَابِ وَ السُّتُورِ وَ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِنَا اسْتَتَرَ أَنَّهُ لَطُفَ عَنْ مَدَى مَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ كَمَا لَطُفَتِ النَّفْسُ وَ هِيَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ ارْتَفَعَتْ عَنْ إِدْرَاكِهَا بِالنَّظَرِ فَإِنْ قَالُوا وَ لِمَ لَطُفَ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً كَانَ ذَلِكَ خَطَأً مِنَ الْقَوْلِ لِأَنَّهُ لَا يَلِيقُ بِالَّذِي هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُبَايِناً لِكُلِّ شَيْءٍ مُتَعَالِياً عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فَإِنْ قَالُوا كَيْفَ يُعْقَلُ أَنْ يَكُونَ مُبَايِناً لِكُلِّ شَيْءٍ مُتَعَالِياً قِيلَ لَهُمُ الْحَقُّ الَّذِي تُطْلَبُ مَعْرِفَتُهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ هُوَ الْأَرْبَعَةُ أَوْجُهٍ فَأَوَّلُهَا أَنْ يُنْظَرَ أَ مَوْجُودٌ هُوَ أَمْ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ وَ الثَّانِي أَنْ يُعْرَفَ مَا هُوَ فِي ذَاتِهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ الثَّالِثُ أَنْ يُعْرَفَ كَيْفَ هُوَ وَ مَا صِفَتُهُ وَ الرَّابِعُ أَنْ يُعْلَمَ لِمَا ذَا هُوَ وَ لِأَيَّةِ عِلَّةٍ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ شَيْءٌ يُمْكِنُ الْمَخْلُوقَ أَنْ يَعْرِفَهُ مِنَ الْخَالِقِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرُ أَنَّهُ مَوْجُودٌ فَقَطْ فَإِذَا قُلْنَا كَيْفَ وَ مَا هُوَ فَمُمْتَنِعٌ عِلْمُ كُنْهِهِ وَ كَمَالُ الْمَعْرِفَةِ بِهِ وَ أَمَّا لِمَا ذَا هُوَ فَسَاقِطٌ فِي صِفَةِ الْخَالِقِ لِأَنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عِلَّةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِعِلَّةٍ لَهُ ثُمَّ لَيْسَ عِلْمُ الْإِنْسَانِ بِأَنَّهُ مَوْجُودٌ يُوجِبُ لَهُ أَنْ يَعْلَمَ مَا هُوَ كَمَا أَنَّ عِلْمَهُ بِوُجُودِ النَّفْسِ لَا يُوجِبُ أَنْ يَعْلَمَ مَا هِيَ وَ كَيْفَ هِيَ وَ كَذَلِكَ الْأُمُورُ الرُّوحَانِيَّةُ اللَّطِيفَةُ

فَإِنْ قَالُوا فَأَنْتُمُ الْآنَ تَصِفُونَ مِنْ قُصُورِ الْعِلْمِ عَنْهُ وَصْفاً حَتَّى كَأَنَّهُ غَيْرُ مَعْلُومٍ قِيلَ لَهُمْ هُوَ كَذَلِكَ مِنْ جِهَةٍ إِذَا رَامَ الْعَقْلُ مَعْرِفَةَ كُنْهِهِ وَ الْإِحَاطَةَ بِهِ وَ هُوَ مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى أَقْرَبُ مِنْ كُلِّ قَرِيبٍ إِذَا اسْتَدَلَّ عَلَيْهِ بِالدَّلاَئِلِ الشَّافِيَةِ فَهُوَ مِنْ جِهَةٍ كَالْوَاضِحِ لاَ يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ وَ هُوَ مِنْ جِهَةٍ كَالْغَامِضِ لاَ يُدْرِكُهُ أَحَدٌ وَ كَذَلِكَ الْعَقْلُ أَيْضاً ظَاهِرٌ بِشَوَاهِدَ وَ مَسْتُورٌ بِذَاتِهِ فَأَمَّا أَصْحَابُ الطَّبَائِعِ فَقَالُوا إِنَّ الطَّبِيعَةَ لاَ تَفْعَلُ شَيْئاً لِغَيْرِ مَعْنًى وَ لاَ تَتَجَاوَزُ عَمَّا فِيهِ تَمَامُ الشَّيْءِ فِي طَبِيعَتِهِ وَ زَعَمُوا أَنَّ الْحِكْمَةَ تَشْهَدُ بِذَلِكَ (۱)فَقِيلَ لَهُمْ فَمَنْ أَعْطَى الطَّبِيعَةَ هَذِهِ الْحِكْمَةَ وَ الْوُقُوفَ عَلَى حُدُودِ الْأَشْيَاءِ بِلاَ مُجَاوَزَةٍ لَهَا وَ هَذَا قَدْ تَعْجِزُ عَنْهُ الْعُقُولُ بَعْدَ طُولِ التَّجَارِبِ فَإِنْ أَوْجَبُوا لِلطَّبِيعَةِ الْحِكْمَةَ وَ الْقُدْرَةَ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ فَقَدْ أَقَرُّوا بِمَا أَنْكَرُوا لِأَنَّ هَذِهِ هِيَ صِفَاتُ الْخَالِقِ وَ إِنْ أَنْكَرُوا أَنْ يَكُونَ هَذَا لِلطَّبِيعَةِ فَهَذَا وَجْهُ الْخَلْقِ يَهْتِفُ بِأَنَّ الْفِعْلَ لخالق [لِلْخَالِقِ] الْحَكِيمِ وَ قَدْ كَانَ مِنَ الْقُدَمَاءِ طَائِفَةٌ أَنْكَرُوا الْعَمْدَ وَ التَّدْبِيرَ فِي الْأَشْيَاءِ وَ زَعَمُوا أَنَّ كَوْنَهَا بِالْعَرَضِ وَ الاِتِّفَاقِ وَ كَانَ مِمَّا احْتَجُّوا بِهِ هَذِهِ الْآفَاتُ الَّتِي تلد [تَكُونُ عَلَى] غَيْرِ مَجْرَى الْعُرْفِ وَ الْعَادَةِ كَالْإِنْسَانِ يُولَدُ نَاقِصاً أَوْ زَائِداً إِصْبَعاً أَوْ يَكُونُ الْمَوْلُودُ مُشَوَّهاً (۲)مُبَدَّلَ الْخَلْقِ فَجَعَلُوا هَذَا دَلِيلاً عَلَى أَنَّ كَوْنَ الْأَشْيَاءِ لَيْسَ بِعَمْدٍ وَ تَقْدِيرٍ بَلْ بِالْعَرَضِ كَيْفَ مَا اتَّفَقَ أَنْ يَكُونَ وَ قَدْ كَانَ أَرَسْطَاطَالِيسُ رَدَّ عَلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّ الَّذِي يَكُونُ بِالْعَرَضِ وَ الاِتِّفَاقِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَأْتِي فِي الْفَرْطِ مَرَّةً لِأَعْرَاضٍ تَعْرِضُ لِلطَّبِيعَةِ فَتُزِيلُهَا عَنْ سَبِيلِهَا وَ لَيْسَ بِمَنْزِلَةِ الْأُمُورِ الطَّبِيعِيَّةِ الْجَارِيَةِ عَلَى شَكْلٍ وَاحِدٍ جَرْياً دَائِماً مُتَتَابِعاً وَ أَنْتَ يَا مُفَضَّلُ تَرَى أَصْنَافَ الْحَيَوَانِ أَنْ يَجْرِيَ أَكْثَرَ ذَلِكَ عَلَى مِثَالٍ وَ مِنْهَاجٍ وَاحِدٍ كَالْإِنْسَانِ يُولَدُ وَ لَهُ يَدَانِ وَ رِجْلاَنِ وَ خَمْسُ أَصَابِعَ كَمَا عَلَيْهِ الْجُمْهُورُ مِنَ النَّاسِ فَأَمَّا مَا يُولَدُ عَلَى خِلاَفِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لِعِلَّةٍ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَوْ فِي الْمَادَّةِ الَّتِي يَنْشَأُ مِنْهَا الْجَنِينُ كَمَا يَعْرِضُ فِي الصِّنَاعَاتِ حِينَ يَتَعَمَّدُ الصَّانِعُ الصَّوَابَ فِي صَنْعَتِهِ فَيَعُوقُ دُونَ ذَلِكَ (۳)

۱- و فى نسخه:و زعموا أن المحنه تشهد بذلك.

۲- أى مقبحا.

۳- عاقه يعوقه عن كذا:صرفه و ثبطه و أخره عنه.و العائق:كل ما عاقك و شغلك.

عَائِقٌ فِی الْأَدَاهِ أَوْ فِی الْآلَهِ الَّتِی یَعْمَلُ فِیهَا الشَّیْ ءَ فَقَدْ یَحْدُثُ مِثْلُ ذَلِکَ فِی أَوْلَادِ الْحَیَوَانِ لِلْأَسْبَابِ الَّتِی وَصَفْنَا فَیَأْتِی الْوَلَدُ زَائِداً أَوْ نَاقِصاً أَوْ مُشَوَّهاً وَ یَسْلَمُ أَکْثَرُهَا فَیَأْتِی سَوِیّاً لَا عِلَّهَ فِیهِ فَکَمَا أَنَّ الَّذِی یُحْدِثُ فِی بَعْضِ الْأَعْمَالِ الْأَعْرَاضَ (۱)لِعِلَّهٍ فِیهِ لَا تُوجِبُ عَلَیْهَا جَمِیعاً الْإِهْمَالَ وَ عَدَمَ الصَّانِعِ کَذَلِکَ مَا یَحْدُثُ عَلَی بَعْضِ الْأَفْعَالِ الطَّبِیعِیَّهِ لِعَائِقٍ یَدْخُلُ عَلَیْهَا لَا یُوجِبُ أَنْ یَکُونَ جَمِیعُهَا بِالْعَرَضِ وَ الِاتِّفَاقِ فَقَوْلُ مَنْ قَالَ فِی الْأَشْیَاءِ إِنَّ کَوْنَهَا بِالْعَرَضِ وَ الِاتِّفَاقِ مِنْ قِبَلِ أَنَّ شَیْئاً مِنْهَا یَأْتِی عَلَی خِلَافِ الطَّبِیعَهِ [بِعَرَضٍ] یَعْرِضُ لَهُ خَطَأٌ وَ خَطَلٌ فَإِنْ قَالُوا وَ لِمَ صَارَ مِثْلُ هَذَا یَحْدُثُ فِی الْأَشْیَاءِ قِیلَ لَهُمْ لِیُعْلَمَ أَنَّهُ لَیْسَ کَوْنُ الْأَشْیَاءِ بِاضْطِرَارٍ مِنَ الطَّبِیعَهِ وَ لَا یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ سِوَاهُ کَمَا قَالَ قَائِلُونَ [اَلْقَائِلُونَ] بَلْ هُوَ تَقْدِیرٌ وَ عَمْدٌ مِنْ خَالِقٍ حَکِیمٍ إِذْ جَعَلَ الطَّبِیعَهَ تَجْرِی أَکْثَرَ ذَلِکَ عَلَی مَجْرًی وَ مِنْهَاجٍ مَعْرُوفٍ وَ یَزُولُ أَحْیَاناً عَنْ ذَلِکَ لِأَعْرَاضٍ تَعْرِضُ لَهَا فَیُسْتَدَلُّ بِذَلِکَ عَلَی أَنَّهَا مُصَرَّفَهٌ مُدَبَّرَهٌ فَقِیرَهٌ إِلَی إِبْدَاءِ الْخَالِقِ وَ قُدْرَتِهِ فِی بُلُوغِ غَایَتِهَا وَ إِتْمَامِ عَمَلِهَا فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ یَا مُفَضَّلُ خُذْ مَا آتَیْتُکَ وَ احْفَظْ مَا مَنَحْتُکَ وَ کُنْ لِرَبِّکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلَائِهِ مِنَ الْحَامِدِینَ وَ لِأَوْلِیَائِهِ مِنَ الْمُطِیعِینَ فَقَدْ شَرَحْتُ لَکَ مِنَ الْأَدِلَّهِ عَلَی الْخَلْقِ وَ الشَّوَاهِدِ عَلَی صَوَابِ التَّدْبِیرِ وَ الْعَمْدِ قَلِیلاً مِنْ کَثِیرٍ وَ جُزْءاً مِنْ کُلٍّ فَتَدَبَّرْهُ وَ فَکِّرْ فِیهِ وَ اعْتَبِرْ بِهِ فَقُلْتُ بِمَعُونَتِکَ یَا مَوْلَایَ أَقْوَی عَلَی ذَلِکَ وَ أَبْلُغُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی صَدْرِی فَقَالَ احْفَظْ بِمَشِیَّهِ اللَّهِ وَ لَا تَنْسَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَخَرَرْتُ مَغْشِیّاً عَلَیَّ فَلَمَّا أَفَقْتُ قَالَ کَیْفَ تَرَی نَفْسَکَ یَا مُفَضَّلُ فَقُلْتُ قَدِ اسْتَغْنَیْتُ بِمَعُونَهِ مَوْلَایَ وَ تَأْیِیدِهِ عَنِ الْکِتَابِ الَّذِی کَتَبْتُهُ وَ صَارَ ذَلِکَ بَیْنَ یَدَیَّ کَأَنَّمَا أَقْرَؤُهُ مِنْ کَفِّی وَ لِمَوْلَایَ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ کَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ فَقَالَ یَا مُفَضَّلُ فَرِّغْ قَلْبَکَ وَ اجْمَعْ إِلَیْکَ ذِهْنَکَ وَ عَقْلَکَ وَ طُمَأْنِینَتَکَ فَسَأُلْقِی إِلَیْکَ مِنْ عِلْمِ مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ بَیْنَهُمَا وَ فِیهِمَا مِنْ عَجَائِبِ خَلْقِهِ وَ أَصْنَافِ الْمَلَائِکَهِ وَ صُفُوفِهِمْ وَ مَقَامَاتِهِمْ وَ مَرَاتِبِهِمْ إِلَی سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی وَ سَائِرِ الْخَلْقِ مِنَ

۱- و فی نسخه:فکما ان الذی یحدث فی بعض الاعمال للاعراض.

الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى حَتَّى يَكُونَ مَا وَعَيْتَهُ جُزْءاً مِنْ أَجْزَاءٍ انْصَرِفْ إِذَا شِئْتَ مُصَاحَباً مَكْلُوءاً (۱)فَأَنْتَ مِنَّا بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ وَ مَوْضِعُكَ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوْضِعُ الْمَاءِ مِنَ الصَّدَى وَ لَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا وَعَدْتُكَ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً قَالَ اَلْمُفَضَّلُ فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِ مَوْلَايَ بِمَا لَمْ يَنْصَرِفْ أَحَدٌ بِمِثْلِهِ.

**[ترجمه]که نام این عالم به زبان یونانی که جاری و معروف است نزد ایشان «قوسموس» است و تفسیرش در لغت ایشان زینت است. و فلاسفه و مدّعیان حکمت عالم را چنین نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب انتظامی که در آن مشاهده کرده اند، پس راضی نشدند به آن که تقدیر و نظام نام کنند تا آن که او را زینت نامیدند تا خبر دهند که با اتقان و احکامی که دارد در غایت حسن و بها و زینت است.

تعجب کن ای مفضّل از گروهی که حکم نمی کنند بر صناعت طب به خطا با آن که می بینند که طبیبان خطای بسیار می کنند و حکم می کنند بر عالم به اهمال با آن که هیچ چیز آن را مهمل نمی یابند! بلکه تعجّب کن از اخلاق گروهی که دعوی حکمت می کنند و چون وجه صواب در امری از امور عالم بر ایشان مخفی ماند زبان می گشایند به مذمت خالق حکیم! و عجب است از «مانی» مخذول که دعوی اسرار می کند و چون بعضی از شواهد حکمت در خلق اشیاء بر او مخفی مانده نسبت داده است خلق را به خطا و خالق را به جهل، تبارک اللّه الحکیم الکریم و سبحان اللّه العلی العظیم.

و از همه عجب تر، ملاحده معطّله اند که می خواهند به حسّ ادراک کنند چیزی را که به عقل در نمی آید و چون حق تعالی را به حواس ادراک نمی توان کرد انکار می کنند و می گویند که آن چه را به حواس ظاهر ادراک نکنیم اقرار به وجودش نکنیم و چون گویند به ایشان که خدا به عقل مدرک نمی شود، می گویند که: چون می تواند بود که چیزی به عقل مدرک نگردد؟

جواب گوئیم که: او بالاتر از مرتبه ادراک عقل است چنانچه دیده مرتبه از ادراک دارد و بالاتر از مرتبه خود ادراک نمی تواند کرد و بدون شرایط رؤیت نمی تواند دید، هم چنین عقل بالاتر از مرتبه خود را ادراک نمی تواند کرد به درستی که اگر سنگی ببینی در هوا بلند شده می دانی که شخصی او را انداخته است و این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم می کند که سنگ به خودی خود بالا نمی رود.

ص:۱۴۶

نمی بینی که بصر در اینجا عاجز است و عقل حکم می کند و هم چنین عقل در معرفت خالق حدّی دارد که از آن نمی توان گذشت، چنانچه می داند که جانی دارد و آن را ندیده است و به حاسه از حواس، ادراک آن نکرده است و حقیقت آن را نمی داند.

و هم چنین به عقل می داند که صانعی دارد که او را ایجاد کرده اما احاطه به کنه ذات و صفات او نکرده.

اگر گویند که: چگونه بنده ضعیف را مکلّف ساخته که به عقل لطیف او را بشناسد و حال آن که عقل او قاصر است از احاطه به او؟

گوئیم که: معرفت خود را آن قدر به ایشان تکلیف نموده که در وسع ایشان هست و از عهده آن بر می آیند و آن معرفت آن است که یقین کند به وجود او و امر و نهی او را اطاعت نمایند، و تکلیف نکرده است ایشان را که او را به کنه ذات و صفات بشناسند. چنانچه پادشاه تکلیف نمی کند رعیّت خود را که بدانند که او دراز است یا کوتاه، یا سفید است یا سیاه، بلکه ایشان را مکلّف می سازد که اذعان کنند به پادشاهی او و قبول کنند فرمان او را. نمی بینی اگر مردی به در خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را به من بنما که خوب تو را بشناسم و گر نه طاعت تو را نمی کنم، هر آینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد. هم چنین اگر کسی گوید که: من اطاعت خالق نمی کنم تا او را به کنه بشناسم، هر آینه خود را در معرض سخط او در آورده خواهد بود.

اگر گویند که: ما او را وصف می کنیم که عزیز است و حکیم و جواد است و کریم؟

جواب گوئیم که: اینها همه صفات اقرار است نه صفات احاطه، زیرا که اذعان می کنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمی دانیم بلکه به وجهی تصور کرده ایم. و هم چنین «قدیر» و «جواد» و سایر صفات کمالیه او را اثبات می کنیم اما آن صفات را به کنه ندانسته ایم چنانچه آسمان را می بینیم و حکم به وجودش می کنیم اما حقیقت و جوهرش را نمی دانیم و دریا را می بینیم اما عمقش را و منتهایش را نمی دانیم و امر او بالاتر است از این مثال ها و مثل ها قاصر است از او و اما عقل را راهنمائی می کند به سوی معرفت او.

اگر گویند که: چرا مردم اختلاف کرده اند در ذات و صفات او؟

گوئیم: برای آن که اوهام و عقول قاصراند از رسیدن به ساحت و جلالت و عظمت او، چون از اندازه خود تجاوز کرده اند و طلب معرفت او نموده اند و می خواهند احاطه به کنه او کنند با آن که عاجزند از ادراک امری چند که در خفا از او پست ترند، لهذا حیران شده اند و هر یک به نادانی سخنی گفته اند.

از جمله چیزهائی که پست تر از ذات اقدس اوست و عقل عاجز است از معرفت آن، این آفتاب است که می بینی که بر عالم طالع می شود و کسی حقیقت او را نمی داند و به این سبب فلاسفه در حقیقت آن سخن های مختلف گفته اند: بعضی گفته اند که: فلکی است میان تهی و مملو از آتش است و دهانی دارد که این حرارت و شعاع از آن ساطع می شود. و بعضی گفته اند: مانند ابر است و بعضی گفته اند: از آبگینه است و قبول ناریّت از عالم می کند و شعاعش را بر عالم می افکند.

ص:۱۴۷

و بعضی گفته اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می شود، و بعضی گفته اند: اجزای بسیار است که از آتش مجتمع شده. و بعضی گفته اند: جوهر پنجم است به غیر از عناصر چهارگانه.

باز در شکلش اختلاف کرده اند: بعضی گویند: صفحه عریضی است. و گروهی گویند که: کره مدحرجه ای است. هکذا در مقدارش اختلاف دارند: بعضی گمان کرده اند که به قدر زمین است، و بعضی گفته اند کمتر از زمین است، و بعضی گفته اند که از جزیره عظیمه بزرگتر است، و اصحاب هندسه می گویند که: صد و هفتاد برابر زمین است، پس اختلاف اقوال در

آفتاب دلیل است بر آن که حقیقتش را درست نیافته اند و به گمان، سخنها گفته اند.

هر گاه که آفتاب دیده می شود و حسّ ادراک آن می کند و عقول حکماء از حقیقت آن عاجزند، چگونه توانند یافت حقیقت خداوندی را که به حس در نیاید و عقل و وهم به ساحت عزّتش راه نیابد؟

پس حضرت فرمود که: اگر کسی گوید که: چرا از خلق پنهان شده؟ جواب گوئیم که: مستتر و پنهان شدن ذات مقدس نه به آن معنی است که به اراده خود رامستور گردانیده، چنانچه پادشاهان یا دیگران به درها و پرده ها و دیوار پنهان می شود از رعیّت خود، بلکه معنیش آن است که ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک او تواند کرد، چنانچه «نفس ناطقه» که یکی از مخلوقات او است ادراک آن به فکر و نظر میسّر نیست.

اگر گویند که: چرا لطیف و متعالی گردیده است از ادراک اوهام.

گوئیم که: چون چیزی که خالق هر چیز باشد می باید که در صفات مباین همه باشد و بلندتر از همه چیز باشد.

اگر گویند: چه معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او؟

جواب گوئیم که: سؤالی که در اشیاء کنند و طلب معرفت او نمایند به چهار وجه می تواند بود: اول: آن که بدانند که موجود است یا نه. دوم: آن که بدانند کنه حقیقت ذاتش را. سوم: آن که بشناسند چگونگی و صفات او را. چهارم: آن که بدانند علت و غایت وجودش را.

و هیچ یک از این وجوه را در خالق نمی توان دانست به غیر آن که موجود است، و اما کنه ذات یا کنه صفات، پس دانستن آنها را محالات است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خالق جلّ شأنه علّت همه چیز است و او را علّت نیست، و غایت در چیزی می باشد که معلول علّت باشد و علم آدمی به آن که خدا موجود است، مستلزم آن نیست که کنه حقیقت و چگونگی او را بداند، بلکه در تصدیق به وجود، تصوّر به وجهی از وجوه کافی است. و هم چنین امور روحانیه لطیفه را می دانیم که موجودند و حقیقت آن را نمی دانیم.

ص:۱۴۸

اگر گویند که از قصور علم به او چنان وصف می کنید او را که گویا به هیچ وجه معلوم نیست.

جواب گوئیم که: از جهت کنه معرفت چنین است و احاطه به کنه ذات و صفات او میسّر نیست، اما از جهت دیگر به ما از همه چیز نزدیک تر است و آثارش در ما از همه چیز واضح تر است و به دلایل و براهین وجودش از همه چیز هویداتر است، پس او به یک جهت چنان واضح است که بر هیچ کس مخفی نیست، و به یک جهت چنان غامض است که احدی را به ساحت معرفتش راه نیست. و عقل نیز چنین است که به شواهد، ظاهر است و به ذات، مستور است.

و اما اصحاب طبایع می گویند که: طبیعت کاری را بی فایده نمی کند و سعی می کند که هر چیزی را به منتهای کمالش

برساند.

جواب ایشان این است که: طبیعت را کی چنین حکمتی عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال ایشان داده که تجاوز از حدّ قابلیّت هیچ چیز نکند و عقول بعد از تفکّر بسیار و تجارب بی شمار به این نمی تواند رسید. اگر طبیعت را چنین شعور و ادراکی که ورای عقول کافّه خلق است قرار می دهند، پس اقرار کردند به آنچه انکار کرده اند و به صانع حکیم علیم قائل شده اند و لیکن در نامش خطا کردند. و اگر طبیعت را بی شعور و اراده می دانند چنانچه ما می دانیم، پس نسبت این افعال منطبقه بر قوانین حکمت به طبع عدیم الشعور، امری است واضح البطلان و هر ذرّه از ذرّات ممکنات به زبان حال فریاد می کنند که من صانع حکیم قدیم علیمی دارم.

و طایفه از قدما، انکار عمد و تدبیر در اشیاء کردند و گمان کردند که به اتّفاق واقع می شود و عالم را مدبّر حکیمی نیست و از جمله چیزها که حجّت خود قرار می دادند آن بود که گاه هست از اناث، که فرزندان بر خلاف مجرای عادت متولد می شوند، مانند آدمی که یک عضوش ناقص است، یا یک عضوش زاید است، یا با خلقت مشوه و قبیح متولد می شود و بر خلاف خلقت انسان به وجود می آید، پس اینها را دلیل می کردند بر ابطال مدبّر حکیم و «ارسطاطالیس» رد کرد بر ایشان و گفت: چیزی که بالعرض و اتفاق پدید می آید تنها گاهی و به دلیل اموری که عارض بر طبیعت می شود و آن را از راه اصلی اش باز می دارد، پدید می آید و این به منزله امور طبیعی که دائما بر شکل واحدی جریان دارند نیست.

و تو ای مفضّل می بینی که اصناف حیوانات اکثر ایشان بر یک مثال و بر یک نهج می آیند که دو دست و دو پا و پنج انگشت دارند و آنچه نادراً بر خلاف این واقع می شود به سبب علتی است که در رحم حادث می شود، یا در مادّه که جنین از آن به هم می رسد عارض می گردد چنانچه بلا تشبیه صانعی که خواهد صنعتی را به عمل آورد و به اعتبار نقصی و علّتی که در آلات و ادوات او هست نوع دیگر شود

ص:۱۴۹

و این منافات با حکمت و تدبیر صانع ندارد.

و اگر گویند که: خدا قادر بود که این علّت را از رحم و از ماده زایل گرداند که مستوی الخلقه فرزند متولد شود.

جواب گوئیم که: برای آن نکرد که مردم بدانند که اشیاء به محض طبیعت به عمل نمی آید که همیشه بر یک نهج باشد و غیر آن نتواند بود، بلکه به تقدیر و عمد صادر می شود از خالق حکیم مبین که گاه چنان می کند گاه چنین و استدلال کنند بر آن که همه محتاجند به ایجاد خالق و قدرت او به نهایت کمال برسند. «فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ» - . مؤمنون / ۱۴ - { آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.}

ای مفضّل! بگیر آنچه به تو دادم، و حفظ کن آنچه به تو بخشیدم، و حمد کن نعمت های او را و شکر پروردگار خود را و مطیع دوستان او باش. به تحقیق که شرح کردم برای تو از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزوی از کل، پس تدبّر کن در آن و عبرت بگیر از آن.

من گفتم به یاری تو ای مولای من! قوت بر فهم و حفظ اینها می یابیم، پس دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت و فرمود که: حفظ کن به مشیّت خدا و فراموش مکن إن شاء اللَّه تعالی، پس غشی بر من عارض شد و افتادم، چون به هوش آمدم فرمود: چگونه می یابی خود را ای مفضّل؟

گفتم: به یاری و تقویت و تأیید مولای خود غنی شدم از کتابی که نوشته بودم و همه در نزد من چنان حاضر است که گویا از کف خود می خوانم. و مولای خود را حمد و شکر می گویم چنانچه سزاوار است.

پس فرمود: ای مفضّل! فارغ گردان دل خود را و جمع کن به سوی خود ذهن و عقل و اطمینان خود را و به زودی القا خواهم کرد به سوی تو از علم ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده است در آنها از عجایب مخلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدره المنتهی و سایر خلق از

جنیان و آدمیان از زمین هفتم و آنچه در زیر ثری است تا آنچه اکنون فرا گرفته ای جزوی از اجزای آن باشد. هر وقتی که خواهی برو و بیا با ما مصاحبی و در حفظ و حمایت خدایی و تو را نزد ما مکان بلند هست و دلهای مؤمنان تو را می طلبند مانند آن تشنه که آب طلب کند و آنچه را به تو وعده دادم از من سؤال مکن تا خود بگویم به تو ای مفضّل.

مفضّل گفت: پس برگشتم از نزد مولای خود با نعمتی و کرامتی که هیچ کس با چنین حالی بر نگشته بود.

**[ترجمه]

بيان

جاش البحر و القدر و غيرهما يجيش جيشا غلا قوله عليه السلام: قال أصحاب الهندسه أقول المشهور بين متأخّريهم أن جرم الشمس مائه و سته و ستون مثلا و ربع و ثمن لجرم الأرض و ما ذكره عليه السلام لعله كان مذهب قدمائهم مع أنه قريب من المشهور و الاختلاف بين قدمائهم و متأخّريهم فی أمثال ذلك كثير قوله عليه السلام: الحقّ الذی أی الأمور الحقّه الثابته التی تطلب معرفتها من بين الأشياء و فی بعض النسخ لحقّ أی ما يحقّ و ينبغی أن تطلب معرفته من أحوال الأشياء هو أربعه أوجه و قال الجوهری قولهم لقيته فی الفرط بعد الفرط إی الحين بعد الحين و الصدى بالفتح العطش.

ثم اعلم أن بعض تلك الفقرات تومئ إلی تجرّد النفس و الله يعلم و حججه صلوات الله عليهم أجمعين (۲).

۱- أی محفوظا.

۲- بل الی وجود أمور اخری غير النفس مجرده كما يشعر به قوله:و كذلك الأمور الروحانيه اللطيفه و منه يظهر أن وصف شیء بأنّه روحانی أو لطيف فی الاخبار يشعر بتجرده.ط.

**[ترجمه]«جاش البحر و القدر و غيرهما يجيش جيشا» به جوش آمد. «قال اصحاب الهندسه»، مشهور ميان متأخرين اهل هندسه آن است كه جرم خورشيد، صد و شصت و شش و سه هشتم برابرجرم زمين است. و آنچه كه امام عليه السلام فرموده شايد مذهب قدماى آنها باشد هر چند كه نزديك به قول مشهور است. و اختلاف بين قدما و متأخرين آنها در امثال اين موارد زياد است. «الحق الذى» يعنى امور حق و ثابتى كه شناختن آنها از ميان اشياء طلب مى شود. و در بعضى نسخه ها «لحقّ» يعنى آنچه از احوال اشياء كه طلب معرفت آن، حق و شايسته است چهارگونه است. جوهرى گفته: «لقيته فى الفرط بعد الفرط» يعنى زمانى بعد از زمان. «الصدى» عطش.

بدان كه بعضى از اين فرازها اشاره به تجرّد نفس دارد - . تجرد مورد اشاره مؤلف در اينجا كه بعضى متكلمين به آن قائلند تجرد به معناى غيريت و جدا بودن نفس از بدن است نه تجرد به معناى فلسفى به معناى بدون مكان و زمان و اجزا بودن است كه چنين تجردى تنها مختص خداى متعال است و ما سوى الله به حكم مخلوقيت و حدوثش همگى موجوداتى متجزى و داخل در زمان و مكان هستند. ر.ش به: \\"فراتر از عرفان\\"، حسن ميلانى. (مترجم) -

و خدا و حجتها - كه درود خدا بر آنان باد - مى دانند.

ص:۱۵۱

**[ترجمه]

باب ۵ الخبر المروى عن المفضل بن عمر فى التوحيد المشتهر بالإهليلجه

الأخبار

«۱»

حَدَّثَنِی مُحْرِزُ بْنُ سَعِيدٍ النَّحْوِيُّ بِدِمَشْقَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی مُسْهِرٍ (۱)بِالرَّمْلَهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كَتَبَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليهما السلام يُعْلِمُهُ أَنَّ أَقْوَاماً ظَهَرُوا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمِلَّهِ يَجْحَدُونَ الرُّبُوبِيَّهَ وَ يُجَادِلُونَ عَلَی ذَلِكَ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ وَ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ فِيمَا ادَّعَوْا بِحَسَبِ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَی غَيْرِهِمْ فَكَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ لِطَاعَتِهِ وَ أَوْجَبَ لَنَا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ بِرَحْمَتِهِ وَصَلَ كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ مَا ظَهَرَ فِی مِلَّتِنَا وَ ذَلِكَ مِنْ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْإِلْحَادِ بِالرُّبُوبِيَّهِ قَدْ كَثُرَتْ عِدَّتُهُمْ وَ اشْتَدَّتْ خُصُومَتُهُمْ وَ تَسْأَلُ أَنْ أَصْنَعَ لِلرَّدِّ عَلَيْهِمْ وَ النَّقْضِ لِمَا فِی أَيْدِيهِمْ كِتَاباً عَلَی نَحْوِ مَا رَدَدْتُ عَلَی غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَ الِاخْتِلَافِ وَ نَحْنُ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَی النِّعَمِ السَّابِغَهِ وَ الْحُجَجِ الْبَالِغَهِ وَ الْبَلَاءِ الْمَحْمُودِ عِنْدَ الْخَاصَّهِ وَ الْعَامَّهِ فَكَانَ مِنْ نِعَمِهِ الْعِظَامِ وَ آلَائِهِ الْجِسَامِ الَّتِی أَنْعَمَ بِهَا تَقْرِيرُهُ قُلُوبَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ أَخْذُهُ مِيثَاقَهُمْ بِمَعْرِفَتِهِ وَ إِنْزَالُهُ عَلَيْهِمْ كِتَاباً فِيهِ شِفَاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ مِنْ أَمْرَاضِ الْخَوَاطِرِ وَ مُشْتَبِهَاتِ الْأُمُورِ وَ لَمْ يَدَعْ لَهُمْ وَ لَا لِشَیْءٍ مِنْ خَلْقِهِ حَاجَهً إِلَی مَنْ سِوَاهُ وَ اسْتَغْنَی عَنْهُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً وَ لَعَمْرِی مَا أُتِیَ الْجُهَّالُ مِنْ قِبَلِ رَبِّهِمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَرَوْنَ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَ الْعَلَامَاتِ الْبَيِّنَاتِ فِی خَلْقِهِمْ وَ مَا يُعَايِنُونَ فِی مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الصُّنْعَ الْعَجِيبَ الْمُتْقَنَ الدَّالَّ عَلَی الصَّانِعِ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ فَتَحُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَبْوَابَ الْمَعَاصِی وَ سَهَّلُوا لَهَا سَبِيلَ الشَّهَوَاتِ فَغَلَبَتِ الْأَهْوَاءُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ اسْتَحْوَذَ

الشَّيْطَانُ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهِمْ وَ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ وَ الْعَجَبُ مِنْ مَخْلُوقٍ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يَخْفَى عَلَى عِبَادِهِ وَ هُوَ يَرَى أَثَرَ الصُّنْعِ فِي نَفْسِهِ بِتَرْكِيبٍ يَبْهَرُ عَقْلَهُ وَ تَأْلِيفٍ يُبْطِلُ حُجَّتَهُ (٢)

١- و فی نسخه:محمّد بن أبی مشتهر.

٢- و فی نسخه:و تالیف یبطل جحوده.

وَ لَعَمْرِی لَوْ تَفَكَّرُوا فِی هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ لَعَايَنُوا مِنْ أَمْرِ التَّرْكِيبِ الْبَيِّنِ وَ لُطْفِ التَّدْبِيرِ الظَّاهِرِ وَ وُجُودِ الْأَشْيَاءِ مَخْلُوقَةً بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ تَحَوُّلِهَا مِنْ طَبِيعَةٍ إِلَى طَبِيعَةٍ وَ صَنِيعَةٍ بَعْدَ صَنِيعَةٍ مَا يَدُلُّهُمْ ذَلِكَ عَلَى الصَّانِعِ فَإِنَّهُ لاَ يَخْلُو شَیْءٌ مِنْهَا مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرُ تَدْبِيرٍ وَ تَرْكِيبٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ لَهُ خَالِقاً مُدَبِّراً وَ تَأْلِيفٌ بِتَدْبِيرٍ يَهْدِی إِلَى وَاحِدٍ حَكِيمٍ وَ قَدْ وَافَانِی كِتَابُكَ وَ رَسَمْتُ لَكَ كِتَاباً كُنْتُ نَازَعْتُ فِيهِ بَعْضَ أَهْلِ الْأَدْيَانِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْكَارِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ يَحْضُرُنِی طَبِيبٌ مِنْ بِلاَدِ الْهِنْدِ وَ كَانَ لاَ يَزَالُ يُنَازِعُنِی فِی رَأْيِهِ وَ يُجَادِلُنِی عَلَى ضَلاَلَتِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَوْماً يَدُقُّ إِهْلِيلَجَةً لِيَخْلِطَهَا دَوَاءً احْتَجْتُ (۱)إِلَيْهِ مِنْ أَدْوِيَتِهِ إِذْ عَرَضَ لَهُ شَیْءٌ مِنْ كَلاَمِهِ الَّذِی لَمْ يَزَلْ يُنَازِعُنِی فِيهِ مِنِ ادِّعَائِهِ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَزَلْ وَ لاَ تَزَالُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ وَ أُخْرَى تَسْقُطُ نَفْسٌ تُولَدُ وَ أُخْرَى تَتْلَفُ وَ زَعَمَ أَنَّ انْتِحَالِی الْمَعْرِفَةَ لِلَّهِ تَعَالَى دَعْوَى لاَ بَيِّنَةَ لِی عَلَيْهَا وَ لاَ حُجَّةَ لِی فِيهَا وَ أَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ أَخَذَهُ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ وَ الْأَصْغَرُ عَنِ الْأَكْبَرِ وَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَ الْمُؤْتَلِفَةَ وَ الْبَاطِنَةَ وَ الظَّاهِرَةَ إِنَّمَا تُعْرَفُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ نَظَرِ الْعَيْنِ وَ سَمْعِ الْأُذُنِ وَ شَمِّ الْأَنْفِ وَ ذَوْقِ الْفَمِ وَ لَمْسِ الْجَوَارِحِ ثُمَّ قَادَ (۲)مَنْطِقُهُ عَلَى الْأَصْلِ الَّذِی وَضَعَهُ فَقَالَ لَمْ يَقَعْ شَیْءٌ مِنْ حَوَاسِّی عَلَى خَالِقٍ يُؤَدِّی إِلَى قَلْبِی إِنْكَاراً لِلَّهِ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی بِمَ تَحْتَجُّ فِی مَعْرِفَةِ رَبِّكَ الَّذِی تَصِفُ قُدْرَتَهُ وَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقَلْبُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِالدَّلاَلاَتِ الْخَمْسِ الَّتِی وَصَفْتُ لَكَ قُلْتُ بِالْعَقْلِ الَّذِی فِی قَلْبِی وَ الدَّلِيلِ الَّذِی أَحْتَجُّ بِهِ فِی مَعْرِفَتِهِ قَالَ فَأَنَّى يَكُونُ مَا تَقُولُ وَ أَنْتَ تَعْرِفُ أَنَّ الْقَلْبَ لاَ يَعْرِفُ شَيْئاً بِغَيْرِ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَهَلْ عَايَنْتَ رَبَّكَ بِبَصَرٍ أَوْ سَمِعْتَ صَوْتَهُ بِأُذُنٍ أَوْ شَمِمْتَهُ بِنَسِيمٍ أَوْ ذُقْتَهُ بِفَمٍ أَوْ مَسِسْتَهُ بِيَدٍ فَأَدَّى ذَلِكَ الْمَعْرِفَةَ إِلَى قَلْبِكَ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَنْكَرْتَ اللَّهَ وَ جَحَدْتَهُ (۳)

۱- و فی نسخه:احتاج.

۲- قاد الدابّه:مشی أمامها آخذا بقیادها.

۳- و فی نسخه:إذا أنكرت اللّه و جحدته.

لِأَنَّکَ زَعَمْتَ أَنَّکَ لاَ تُحِسُّهُ بِحَوَاسِّکَ الَّتِی تَعْرِفُ بِهَا الْأَشْیَاءَ وَ أَقْرَرْتُ أَنَا بِهِ هَلْ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَکُونَ أَحَدُنَا صَادِقاً وَ الْآخَرُ کَاذِباً قَالَ لاَ قُلْتُ أَ رَأَیْتَ إِنْ کَانَ الْقَوْلُ قَوْلَکَ فَهَلْ یُخَافُ عَلَیَّ شَیْءٌ مِمَّا أُخَوِّفُکَ بِهِ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ قَالَ لاَ قُلْتُ أَ فَرَأَیْتَ إِنْ کَانَ کَمَا أَقُولُ وَ الْحَقُّ فِی یَدِی أَ لَسْتُ قَدْ أَخَذْتُ فِیمَا کُنْتُ أُحَاذِرُ مِنْ عِقَابِ الْخَالِقِ بِالثِّقَةِ وَ أَنَّکَ قَدْ وَقَعْتَ بِجُحُودِکَ وَ إِنْکَارِکَ فِی الْهَلَکَةِ قَالَ بَلَی قُلْتُ فَأَیُّنَا أَوْلَی بِالْحَزْمِ وَ أَقْرَبُ مِنَ النَّجَاةِ قَالَ أَنْتَ إِلاَّ أَنَّکَ مِنْ أَمْرِکَ عَلَی ادِّعَاءٍ وَ شُبْهَةٍ وَ أَنَا عَلَی یَقِینٍ وَ ثِقَةٍ لِأَنِّی لاَ أَرَی حَوَاسِّیَ الْخَمْسَ أَدْرَکَتْهُ وَ مَا لَمْ تُدْرِکْهُ حَوَاسِّی فَلَیْسَ عِنْدِی بِمَوْجُودٍ قُلْتُ إِنَّهُ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّکَ عَنْ إِدْرَاکِ اللَّهِ أَنْکَرْتَهُ وَ أَنَا لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسِّی عَنْ إِدْرَاکِ اللَّهِ تَعَالَی صَدَّقْتُ بِهِ قَالَ وَ کَیْفَ ذَلِکَ قُلْتُ لِأَنَّ کُلَّ شَیْءٍ جَرَی فِیهِ أَثَرُ تَرْکِیبٍ لَجِسْمٌ أَوْ وَقَعَ عَلَیْهِ بَصَرٌ لَلَوْنٌ فَمَا أَدْرَکَتْهُ الْأَبْصَارُ وَ نَالَتْهُ الْحَوَاسُّ فَهُوَ غَیْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ لاَ یُشْبِهُ الْخَلْقَ وَ أَنَّ هَذَا الْخَلْقَ یَنْتَقِلُ بِتَغْیِیرٍ وَ زَوَالٍ وَ کُلُّ شَیْءٍ أَشْبَهَ التَّغْیِیرَ وَ الزَّوَالَ فَهُوَ مِثْلُهُ وَ لَیْسَ الْمَخْلُوقُ کَالْخَالِقِ وَ لاَ الْمُحْدَثُ کَالْمُحْدِثِ .

**[ترجمه]«أهلیلجه» - . ترجمه حدیث اهلیلجه از کتاب «توحید اهلیلیجه: گفتگوی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی پیرامون اثبات وجود خدا، تالیف و ترجمه جناب آقای سید محمد موسوی» گرفته شده است. -

مفضل بن عمر جعفی به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشت و در آن اعلام نمود، عده ای از اهل این ملت ظاهر شده اند که ربوبیت را انکار کرده، و بر آن مجادله و بحث می کنند و از آن حضرت خواست که عقیده آنان را مردود و باطل سازد، و بر علیه آنها و آنچه ادعا می کنند استدلال کند به همان گونه که بر دیگران استدلال می نماید.

پس امام علیه السلام برای او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم؛

اما بعد از حمد خدا، که خداوند ما و شما را به اطاعت خویش موفق ساخته و با انجام اطاعت، بهشت خویش را به رحمتش برای ما واجب نمود. نامهٔ تو رسید و در آن نوشته ای آنچه را که آشکار شده در میان ملت ما، و آنها گروهی از اهل الحاد و انکار پروردگار هستند و اینکه تعدادشان بسیار و دشمنی شان بسیار سخت شده است.

و درخواست کرده ای تا رویّه و استدلالی بر رد اعتقاد آنها با توجه به آنچه در اختیارشان است، بنویسم همان طور که بر دیگر افراد از اهل بدعت و اختلاف بیان کردم و ما شکر می کنیم خدا را بر نعمتهای بسیار و دلایل بالغ و رسا و امتحان شایسته نزد خاصه و عامه.

از نعمت های بزرگ و عنایت های گسترده خداوند تعالی که به آنها عنایت کرده، این است که قلوب آنها را به ربوبیّت خویش آرام و راسخ ساخته است و از معرفت آنها پیمان گرفته و بر آنها کتابی نازل فرموده که در آن شفاء است برای چیزی که در سینه هاست، از مرض های فکری و امور شبهه ناک و خداوند هیچ یک از آنها را نیازمند دیگران قرار نداده است، ولی از دیگران بی نیاز است و خداوند بی نیاز و ستوده است.

به جانم سوگند که جاهلان از جانب پروردگارشان نیامده اند و آنان راهنمائی های آشکار و نشانه های روشن را در مخلوقات می بینند، و ملکوت آسمانها و زمین و خلقت عجیب و هماهنگ و محکم که نشانه ای از خالقشان است را، مشاهده می کنند،

امّا آنها مردمی هستند که درهای نافرمانی را بر جان خویش گشوده انـد و راه تمایلات را بر خود هموار کرده انـد، پس افکار خود ساخته شان بر قلب و روحشان غلبه نموده و در اثر ظلمشان، شیطان بر آنها مسلط شده است. و این چنین است که خداوند بر قلب های سرکشان گمراهی را تثبیت کرده است.

و تعجب از مخلوقی است که گمـان می کنـد، خداونـد از بنـدگانش پنهـان است در حـالی که اثر و نشانـهٔ خلقت را در وجود خویش بـا ترکیبی می بینـد که عقلش را مبهوت می سـازد، و به گونه ای وجودش تـألیف شـده است، که دلیـل او را باطل می سازد.

ص:۱۵۲

به جانم سوگند اگر در این گونه امور بزرگ تفکر کنند ، همچون وجود ترکیب روشن و لطافت تدبیر آشکار، و وجود اشیاء مخلوقه پس از آنکه وجود نداشتند، سپس از یک حالت و طبیعت به حالت و طبیعت دیگر دگرگون شده اند، و اینکه مخلوقی بعـد از مخلوقی به وجود آمـده، دلیلی را مشاهـده خواهنـد کرد که آنان را به سازنـده هـدایت خواهـد کرد، به طوری که هیچ موجودی نیست مگر آنکه در او اثر و نشـانه ای از تـدبیر و ترکیبی نهفته است، که راهنمایی می کنـد بر اینکه او خالقی تـدبیر کننده و هماهنگ کننده ای سازنده دارد و انسان را به خداوند واحد حکیم راهنمایی می کند.

نامـهٔ تو به دسـتم رسـید و اکنون برای تو نامه ای نوشـته ام که در آن با یکی از اهل ادیان و مـذاهب الحادی مناظره کرده ام، و آن هنگامی بود که پزشـکی از سرزمین هند نزد من آمده و همواره در دفاع از فکرش با من نزاع می کرد و بر گمراهی خود با من، منـاظره می نمود. روزی او دانـهٔ هلیله ای را خورد می کرد تـا آن را به عنوان دارو مخلوط کنـد، تا رفع نیاز خویش سازد. ناگهـان سـخنی از افکـارش را گفت که همواره بـا آن در ادعـایش، بـا من مناظره می کرد مبنی بر اینکه دنیا همواره و همیشه،ماننـد درختی است که می رویـد و هنگامی دیگر می افتـد؛ کسـی تولـد می یابد و کسـی دیگر می میرد، و گمان می کرد که اعتقـاد من بر معرفت الهی، ادعـایی است که من دلیلی برای آن نـدارم و این اعتقادی است که، آخری از اولی و کوچک تر از بزرگ تر گرفته است، اشـیای مختلف و هماهنگ و ظاهر و باطن فقط با حواس پنجگانه قابل درک هسـتند، مشاهـدهٔ با چشم، شنیـدن با گوش، بوئیدن با بینی و چشیـدن با دهان و لمس نمودن با اعضاء و جوارح می باشد. سپس سـخنش را بر اصـلی که خود وضع کرده بود، کشانـد و در حالی که می خواست خـدا را انکار کند گفت: هیچ یک از حواس من، مرا بر خالقی که به قلبم راه یابد، راهنمایی نمی کند.

سپس گفت: به من خبر بده، به چه وسیله استدلال می کنی در شناخت پروردگارت که قدرت و پروردگاریش را توصیف می کنی. زیرا قلب انسان همه چیزها را با راهنمایی حواس پنجگانه که برای تو توصیف کردم می شناسد؟

من گفتم: با عقلی که در قلبم است و نشانه ای که با آن، در شناخت پروردگارم دارم استدلال می کنم.

طبیب هنـدی گفت: چگونه این طور می گویی، در حـالی که می دانی قلب انسـان، چیزی را جز از طریق حواس پنجگانه نمی شناسـد؟ آیا پروردگارت را به چشم دیـده ای یا صدایش را با گوش شـنیده ای یا بوی او را بوئیده ای یا او را با دهان چشـیده

ای، یا با دست او را لمس نموده ای تا حواست، چنین شناختی را به قلب تو برسانند؟

من گفتم: به نظر تو هنگامی که تو خداوند را انکار می کنی

ص:۱۵۳

- زیرا گمان می کنی که او را با حواس خودت که با آنها چیزها را می شناسی، احساس نمی کنی - و من به وجود او اقرار می کنم، آیا به ناچار نباید یکی از ما دو نفر درست گفته و دیگری اشتباه کند؟

طبیب گفت: بله.

گفتم: اگر سخن تو راست باشد، آیا از آن عذاب الهی که تو را می ترسانم بر من باکی هست؟

طبیب گفت: خیر.

گفتم: اگر آن طور که من می گویم حق با من باشد آیا من با عقیده ام به چیزی دست نیازیده ام که با اطمینان از عذاب خالق، ترسیده و تو با انکار و نفی خویش در هلاکت افتاده ای؟

طبیب گفت: بله.

گفتم: پس کدام یک از ما سزاوارتر است به دور اندیشی و نزدیک تر است به نجات و رستگاری؟

گفت: تو، جز اینکه تو بر این اعتقادات مدعی و شبهه ناک هستی ولی من بر اعتقادم مطمئن و بر یقین می باشم زیرا حواس پنجگانه ام خدا را درک نکرده اند و آنچه را که حواس من، آن را درک نکند، از نظر من موجود نیست.

گفتم: هنگامی که حواس تو از ادراک خداوند ناتوان گشت، او را انکار کردی، در حالی که هنگامی که حواس من از ادراک خداوند ناتوان گشت، او را باور کردم.

طبیب گفت: چگونه اینگونه است؟

گفتم: زیرا هر چیز که در آن اثری از ترکیب باشد حتما جسم بوده یا آنچه چشم بتواند آن را ببیند رنگ است پس آنچه چشمها آن را دیده و یا حواس به آنها دست یافته اند، در واقع آن چیز غیر از خداوند منزه می باشد. زیرا او شبیه مخلوقات نیست و این مخلوقات با تغییر و زوال، دگرگون می شوند و هر چیزی که شبیه به تغییر و زوال باشد، مانند آن چیز است و در حالی که مخلوق مانند خالق و ایجاد شده مانند ایجاد کننده نیست.

**[ترجمه]

شرح

قوله عليه السلام: و البلاء المحمود عند الخاصّه و العامّه أى النعمه التى يحمدها و يقر بها الخاصّ و العامّ لنا و هو العلم أو النعم التى شملت الخاصّ و العامّ كما سيفصّله عليه السلام بعد ذلك قوله عليه السلام: ما أُتِيَ الجهّال أى ما أتاهم الضرر و الهلاك إلا من قبلهم قال الفيروزآبادى :أُتِيَ كعنى أشرف عليه العدو و قال الجزرى فى حديث أبى هريره فى العَدْوَى أنّى قلت أُتِيتَ أى دهيت و تغير عليك حسك فتوهمت ما ليس بصحيح صحيحا قوله عليه السلام: استحوذ الشيطان أى غلب و استولى قوله عليه السلام: و صنيعه أى إحسان و يحتمل أن يراد بها هنا الخلقه المصنوعه قوله عليه السلام: لجسم بفتح اللام أى البته هو جسم و كذا قوله للون و يدل على أن التركيب الخارجى إنما يكون فى الجسم و أن المبصر بالذات هو اللون قوله عليه السلام: أشبه التغيير أى المتغير أو ذا التغيير بتقدير مضاف.

ص:۱۵۴

**[ترجمه]«البلاء المحمود عند الخاصّه و العامّه» یعنی نعمتی که خاص و عام آن را سپاس می گوید و بدان اقرار می کند، و آن علم است. یا منظور نعمتهایی است که خاص و عام را در برگرفته چنانچه امام بعد از این آنها را شرح می دهد. «ما أُتِیَ الجهّال» یعنی ضرر و هلاکت به جاهلان نرسید جز از ناحیه خودشان. فیروزآبادی گفته: «أُتِیَ» بر وزن عنی: دشمن بر او دست یافت. و جزری در حدیث أبی هریره در «العدوی»(شکایت) گفته: هر چه گفتم علیه تو شد یعنی فریب خوردی و حس تو علیه تو تغییر یافت پس آنچه را صحیح نبود صحیح پنداشتی. «استحوذ الشیطان»: غلبه یافت و مسلط شد. «صنیعه»: احسان، و ممکن است منظور از آن در اینجا خلقت مصنوع باشد. «لَجسم» به فتحه لام یعنی حتما جسم است. و همچنین «لَلون». و این کلام دلالت دارد بر اینکه ترکیب خارجی تنها در جسم است و آنچه که ذاتا دیده می شود رنگ است. «أشبه التغییر» یعنی متغیر یا صاحب تغییر - به تقدیر مضاف -.

**[ترجمه]

متن

قَالَ إِنَّ هَذَا لَقَوْلٌ وَ لَکِنِّی لَمُنْکِرٌ مَا لَمْ تُدْرِکْهُ حَوَاسِّی فَتُؤَدِّیَهُ إِلَی قَلْبِی فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْمَقَالَهِ وَ لَزِمَ هَذِهِ الْحُجَّهَ قُلْتُ أَمَّا إِذَا أَبَیْتَ إِلاَّ أَنْ تَعْتَصِمَ بِالْجَهَالَهِ وَ تَجْعَلَ الْمُحَاجَزَهَ حُجَّهً فَقَدْ دَخَلْتَ فِی مِثْلِ مَا عِبْتَ وَ امْتَثَلْتَ مَا کَرِهْتَ حَیْثُ قُلْتَ إِنِّی اخْتَرْتُ الدَّعْوَی لِنَفْسِی لِأَنَّ کُلَّ شَیْءٍ لَمْ تُدْرِکْهُ حَوَاسِّی عِنْدِی بِلاَ شَیْءٍ قَالَ وَ کَیْفَ ذَلِکَ قُلْتُ لِأَنَّکَ نَقَمْتَ عَلَیَّ الاِدِّعَاءَ وَ دَخَلْتَ فِیهِ فَادَّعَیْتَ أَمْراً لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً وَ لَمْ تَقُلْهُ عِلْماً فَکَیْفَ اسْتَجَزْتَ لِنَفْسِکَ الدَّعْوَی فِی إِنْکَارِکَ اللَّهَ وَ دَفْعِکَ أَعْلاَمَ النُّبُوَّهِ وَ الْحُجَّهَ الْوَاضِحَهَ وَ عِبْتَهَا عَلَیَّ أَخْبِرْنِی هَلْ أَحَطْتَ بِالْجِهَاتِ کُلِّهَا وَ بَلَغْتَ مُنْتَهَاهَا قَالَ لاَ قُلْتُ فَهَلْ رَقِیتَ إِلَی السَّمَاءِ الَّتِی تَرَی أَوِ انْحَدَرْتَ إِلَی الْأَرْضِ السُّفْلَی فَجُلْتَ فِی أَقْطَارِهَا (۱)أَوْ هَلْ خُضْتَ فِی غَمَرَاتِ الْبُحُورِ (۲)وَ اخْتَرَقْتَ نَوَاحِیَ الْهَوَاءِ فِیمَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَ تَحْتَهَا إِلَی الْأَرْضِ وَ مَا أَسْفَلَ مِنْهَا فَوَجَدْتَ ذَلِکَ خَلاَءً مِنْ مُدَبِّرٍ حَکِیمٍ عَالِمٍ بَصِیرٍ قَالَ لاَ قُلْتُ فَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ الَّذِی أَنْکَرَهُ قَلْبُکَ هُوَ فِی بَعْضِ مَا لَمْ تُدْرِکْهُ حَوَاسُّکَ وَ لَمْ یُحِطْ بِهِ عِلْمُکَ قَالَ لاَ أَدْرِی لَعَلَّ فِی بَعْضِ مَا ذَکَرْتَ مُدَبِّراً وَ مَا أَدْرِی لَعَلَّهُ لَیْسَ فِی شَیْءٍ مِنْ ذَلِکَ شَیْءٌ قُلْتُ أَمَّا إِذْ خَرَجْتَ مِنْ حَدِّ الْإِنْکَارِ إِلَی مَنْزِلَهِ الشَّکِّ فَإِنِّی أَرْجُو أَنْ تَخْرُجَ إِلَی الْمَعْرِفَهِ قَالَ فَإِنَّمَا دَخَلَ عَلَیَّ الشَّکُّ لِسُؤَالِکَ إِیَّایَ عَمَّا لَمْ یُحِطْ بِهِ عِلْمِی وَ لَکِنْ مِنْ أَیْنَ یَدْخُلُ عَلَیَّ الْیَقِینُ بِمَا لَمْ تُدْرِکْهُ حَوَاسِّی قُلْتُ مِنْ قِبَلِ إِهْلِیلَجَتِکَ هَذِهِ قَالَ ذَاکَ إِذاً أَثْبَتُ لِلْحُجَّهِ لِأَنَّهَا مِنْ آدَابِ الطِّبِّ الَّذِی أُذْعِنُ بِمَعْرِفَتِهِ (۳)قُلْتُ إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ آتِیَکَ بِهِ مِنْ قِبَلِهَا لِأَنَّهَا أَقْرَبُ الْأَشْیَاءِ إِلَیْکَ وَ لَوْ کَانَ شَیْءٌ أَقْرَبَ إِلَیْکَ مِنْهَا لَأَتَیْتُکَ مِنْ قِبَلِهِ (۴)لِأَنَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ أَثَرَ تَرْکِیبٍ وَ حِکْمَهٍ وَ شَاهِداً یَدُلُّ عَلَی

۱- و فی نسخه:فدرت فی أقطارها.

۲- و فی نسخه:هل غصت فی غمرات البحور.

۳- و فی نسخه:لانها من أداه الطبّ الذی أدعی معرفته.

۴- و فی نسخه:لا نبأتک من قبله.

الصَّنْعَهِ الـدَّالَّهِ عَلَى مَنْ صَـنَعَهَا وَ لَمْ تَكَنْ شَـيْئاً وَ يُهْلِكَهُـا حَتَّى لاَ تَكُونَ شَـيْئاً قُلْتُ فَأَخْبِرْنِى هَلْ تَرَى هَـذِهِ إِهْلِيلَجَهً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَ فَتَرَى غَيْبَ مَا فِى جَوْفِهَا قَالَ لاَ قُلْتُ أَ فَتَشْـهَدُ أَنَّهَا مُشْـتَمِلَهٌ عَلَى نَوَاهٍ وَ لاَ تَرَاهَا قَالَ مَا يُدْرِينِى لَعَلَّ لَيْسَ فِيهَا شَـىْءٌ قُلْتُ أَ فَتَرَى أَنَّ خَلْفَ هَذَا الْقِشْرِ مِنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ غَائِبٌ لَمْ تَرَهُ مِنْ لَحْمٍ أَوْ ذِى لَوْنٍ قَالَ مَا أَدْرِى لَعَلَّ مَا ثَمَّ غَيْرُ ذِى لَوْنٍ وَ لاَ لَحْمٍ قُلْتُ أَ فَتُقِرُّ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَهَ الَّتِى تُسَـمِّيهَا النَّاسُ بِالْهِنْدِ مَوْجُودَهٌ لِاجْتِمَاعِ أَهْلِ الاِخْتِلاَفِ مِنَ الْأُمَمِ عَلَى ذِكْرِهَا قَالَ مَا أَدْرِى لَعَلَّ مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ بَاطِلٌ قُلْتُ أَ فَتُقِرُّ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ فِى أَرْضٍ تَنْبُتُ قَالَ تِلْكَ الْأَرْضُ وَ هَذِهِ وَاحِدَهٌ وَ قَدْ رَأَيْتُهَا قُلْتُ أَ فَمَا تَشْهَدُ بِحُضُورِ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ عَلَى وُجُودِ مَا غَابَ مِنْ أَشْبَاهِهَا قَالَ مَا أَدْرِى لَعَلَّهُ لَيْسَ فِى الـدُّنْيَا إِهْلِيلَجَهٌ غَيْرُهَا فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِالْجَهَالَهِ قُلْتُ أَخْبِرْنِى عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ أَ تُقِرُّ أَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْ شَـجَرَهٍ أَوْ تَقُولُ إِنَّهَا هَكَذَا وُجِدَتْ قَالَ لاَ بَلْ مِنْ شَـجَرَهٍ خَرَجَتْ قُلْتُ فَهَلْ أَدْرَكَتْ حَوَاسُّكَ الْخَمْسُ مَـا غَـابَ عَنْـكَ مِنْ تِلْـكَ الشَّجَرَهِ قَالَ لاَ قُلْتُ فَمَا أَرَاكَ إِلاَّ قَـدْ أَقْرَرْتَ بِوُجُودِ شَـجَرَهٍ لَمْ تُـدْرِكْهَا حَوَاسُّكَ قَالَ أَجَلْ وَ لَكِنِّى أَقُولُ إِنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ وَ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَهَ (۱)شَىْءٌ لَمْ تَزَلْ تُدْرَكُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِى هَذَا شَـىْءٌ تَرُدُّ بِهِ قَوْلِى قُلْتُ نَعَمْ أَخْبِرْنِى عَنْ هَـذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ هَلْ كُنْتَ عَايَنْتَ شَـجَرَتَهَا وَ عَرَفْتَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ هَـذِهِ الْإِهْلِيلَجَهُ فِيهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَلْ كُنْتَ تُعَايِنُ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَهَ قَـالَ لاَـ قُلْتُ أَ فَمَـا تَعْلَمُ أَنَّكَ كُنْتَ عَايَنْتَ الشَّجَرَهَ وَ لَيْسَ فِيهَا الْإِهْلِيلَجَهُ ثُمَّ عُـدْتَ إِلَيْهَا فَوَجَـدْتَ فِيهَا الْإِهْلِيلَجَهَ أَ فَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ فِيهَا مَا لَمْ تَكُنْ قَالَ مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أُنْكِرَ ذَلِكَ وَ لَكِنِّى أَقُولُ إِنَّهَا كَانَتْ فِيهَا مُتَفَرِّقَهً قُلْتُ فَأَخْبِرْنِى هَلْ رَأَيْتَ تِلْكَ الْإِهْلِيلَجَهَ الَّتِى تَنْبُتُ مِنْهَـا شَـجَرَهُ هَـذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ قَبْـلَ أَنْ تُغْرَسَ قَـالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَـلْ يَحْتَمِلُ عَقْلُكَ أَنَّ الشَّجَرَهَ الَّتِى تَبْلُغُ أَصْـلُهَا وَ عُرُوقُهَا وَ فُرُوعُهَا وَ لِحَاؤُهَا وَ كُلُّ ثَمَرَهٍ جُنِيَتْ (۲)وَ وَرَقَهٍ سَقَطَتْ أَلْفَ أَلْفِ رِطْلٍ كَانَتْ كَامِنَهً فِى هَذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ قَالَ مَا

ص:۱۵۶

۱- و فى نسخه:و الأشياء المؤتلفه.

۲- جنى الثمر:تناوله من شجرته.

يَحْتَمِلُ هَذَا الْعَقْلُ وَ لاَ يَقْبَلُهُ الْقَلْبُ قُلْتُ أَقْرَرْتَ أَنَّهَا حَدَثَتْ فِي الشَّجَرَهِ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي لاَ أَعْرِفُ أَنَّهَا مَصْنُوعَهٌ فَهَلْ تَقْدِرُ أَنْ تُقَرِّرَنِي بِذَلِكَ قُلْتُ نَعَمْ أَ رَأَيْتَ أَنِّي إِنْ أَرَيْتُكَ تَدْبِيراً أَ تُقِرُّ أَنَّ لَهُ مُدَبِّراً وَ تَصْوِيراً أَنَّ لَهُ مُصَوِّراً قَالَ لاَ بُدَّ مِنْ ذَلِكَ قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَهَ لَحْمٌ رُكِّبَ عَلَى عَظْمٍ فَوُضِعَ فِي جَوْفٍ مُتَّصِلٍ (۱)بِغُصْنٍ مُرَكَّبٍ عَلَى سَاقٍ يَقُومُ عَلَى أَصْلٍ فَيَقْوَى بِعُرُوقٍ مِنْ تَحْتِهَا عَلَى جِرْمٍ مُتَّصِلٍ بَعْضٌ بِبَعْضٍ قَالَ بَلَى قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَهَ مُصَوَّرَهٌ بِتَقْدِيرٍ وَ تَخْطِيطٍ وَ تَأْلِيفٍ وَ تَرْكِيبٍ وَ تَفْصِيلٍ مُتَدَاخِلٍ بِتَأْلِيفِ شَيْءٍ فِي بَعْضِ شَيْءٍ بِهِ طَبَقٌ بَعْدَ طَبَقٍ وَ جِسْمٌ عَلَى جِسْمٍ وَ لَوْنٌ مَعَ لَوْنٍ أَبْيَضُ فِي صُفْرَهٍ وَ لَيِّنٌ عَلَى شَدِيدٍ (۲)فِي طَبَائِعَ مُتَفَرِّقَهٍ وَ طَرَائِقَ مُخْتَلِفَهٍ وَ أَجْزَاءٍ مُؤْتَلِفَهٍ مَعَ لِحَاءٍ تَسْقِيهَا وَ عُرُوقٍ يَجْرِي فِيهَا الْمَاءُ وَ وَرَقٍ يَسْتُرُهَا وَ تَقِيهَا مِنَ الشَّمْسِ أَنْ تُحْرِقَهَا وَ مِنَ الْبَرْدِ أَنْ يُهْلِكَهَا وَ الرِّيحِ أَنْ تَذْبِلَهَا (۳)قَالَ أَ فَلَيْسَ لَوْ كَانَ الْوَرَقُ مُطَبِّقاً عَلَيْهَا كَانَ خَيْراً لَهَا قُلْتُ اللَّهُ أَحْسَنُ تَقْدِيراً لَوْ كَانَ كَمَا تَقُولُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا رِيحٌ يَرُوحُهَا وَ لاَ بَرْدٌ يُشَدِّدُهَا وَ لَعَفِنَتْ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَوْ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَرُّ الشَّمْسِ لَمَا نَضِجَتْ وَ لَكِنْ شَمْسٌ مَرَّهً وَ رِيحٌ مَرَّهً وَ بَرْدٌ مَرَّهً قَدَّرَ اللَّهُ ذَلِكَ بِقُوَّهٍ لَطِيفَهٍ وَ دَبَّرَهُ بِحِكْمَهٍ بَالِغَهٍ قَالَ حَسْبِي مِنَ التَّصْوِيرِ فَسِّرْ لِيَ التَّدْبِيرَ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّكَ تَرَيَنَّهُ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ الْإِهْلِيلَجَهَ قَبْلَ أَنْ تَعْقِدَ إِذْ هِيَ فِي قِمَعِهَا مَاءٌ بِغَيْرِ نَوَاهٍ وَ لاَ لَحْمٍ وَ لاَ قِشْرٍ وَ لاَ لَوْنٍ وَ لاَ طَعْمٍ وَ لاَ شِدَّهٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ لَوْ لَمْ يَرْفُقِ الْخَالِقُ ذَلِكَ الْمَاءَ الضَّعِيفَ الَّذِي هُوَ مِثْلُ الْخَرْدَلَهِ فِي الْقِلَّهِ وَ الذِّلَّهِ وَ لَمْ يُقَوِّهِ بِقُوَّتِهِ وَ يُصَوِّرْهُ بِحِكْمَتِهِ وَ يُقَدِّرْهُ بِقُدْرَتِهِ هَلْ كَانَ ذَلِكَ الْمَاءُ يَزِيدُ عَلَى أَنْ يَكُونَ فِي قِمَعِهِ غَيْرَ مَجْمُوعٍ بِجِسْمٍ وَ قِمَعٍ وَ تَفْصِيلٍ فَإِنْ زَادَ زَادَ مَاءً مُتَرَاكِباً غَيْرَ مُصَوَّرٍ وَ لاَ مُخَطَّطٍ وَ لاَ مُدَبَّرٍ بِزِيَادَهِ أَجْزَاءٍ وَ لاَ تَأْلِيفِ أَطْبَاقٍ قَالَ قَدْ أَرَيْتَنِي مِنْ تَصْوِيرِ شَجَرَتِهَا وَ تَأْلِيفِ خِلْقَتِهَا وَ حَمْلِ ثَمَرَتِهَا وَ زِيَادَهِ أَجْزَائِهَا وَ تَفْصِيلِ تَرْكِيبِهَا أَوْضَحَ

۱- و فی نسخه:موضوع علی جرم متصل.

۲- فی نسخه:و لین مع لین و لین علی شده.

۳- ذیل النبات.قل ماؤه و ذهبت نضارته.

الدَّلَالَاتِ وَ أَظْهَرَ الْبَيِّنَهِ عَلَى مَعْرِفَهِ الصَّانِعِ وَ لَقَدْ صَدَقْتَ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ مَصْنُوعَهٌ وَ لَكِنِّی لَا أَدْرِی لَعَلَّ الْإِهْلِيلَجَهَ وَ الْأَشْيَاءَ صَنَعَتْ أَنْفُسَهَا قُلْتُ أَ وَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ وَ الْإِهْلِيلَجِهِ حَكِيمٌ عَالِمٌ بِمَا عَايَنْتَ مِنْ قُوَّهِ تَدْبِيرِهِ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَهَلْ يَنْبَغِی لِلَّذِی هُوَ كَذَلِكَ أَنْ يَكُونَ حَدَثاً قَالَ لَا قُلْتُ أَ فَلَسْتَ قَدْ رَأَيْتَ الْإِهْلِيلَجَهَ حِينَ حَدَثَتْ وَ عَايَنْتَهَا بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئاً ثُمَّ هَلَكَ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئاً قَالَ بَلَى وَ إِنَّمَا أَعْطَيْتُكَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ حَدَثَتْ وَ لَمْ أُعْطِكَ أَنَّ الصَّانِعَ لَا يَكُونُ حَادِثاً لَا يَخْلُقُ نَفْسَهُ قُلْتُ أَ لَمْ تُعْطِنِی أَنَّ الْحَكِيمَ الْخَالِقَ لَا يَكُونُ حَدَثاً وَ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ حَدَثَتْ فَقَدْ أَعْطَيْتَنِی أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ مَصْنُوعَهٌ فَهُوَ عَزَّ وَ جَلَّ صَانِعُ الْإِهْلِيلَجِهِ وَ إِنْ رَجَعْتَ إِلَى أَنْ تَقُولَ إِنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا وَ دَبَّرَتْ خَلْقَهَا فَمَا زِدْتَ أَنْ أَقْرَرْتَ بِمَا أَنْكَرْتَ وَ وَصَفْتَ صَانِعاً مُدَبِّراً أَصَبْتَ صِفَتَهُ وَ لَكِنَّكَ لَمْ تَعْرِفْهُ فَسَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ قَالَ كَيْفَ ذَلِكَ قُلْتُ لِأَنَّكَ أَقْرَرْتَ بِوُجُودِ حَكِيمٍ لَطِيفٍ مُدَبِّرٍ فَلَمَّا سَأَلْتُكَ مَنْ هُوَ قُلْتَ الْإِهْلِيلَجَهُ قَدْ أَقْرَرْتَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَكِنَّكَ سَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ وَ لَوْ عَقَلْتَ وَ فَكَّرْتَ لَعَلِمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ أَنْقَصُ قُوَّهً مِنْ أَنْ تَخْلُقَ نَفْسَهَا وَ أَضْعَفُ حِيلَهً مِنْ أَنْ تُدَبِّرَ خَلْقَهَا قَالَ هَلْ عِنْدَكَ غَيْرُ هَذَا قُلْتُ نَعَمْ أَخْبِرْنِی عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجِهِ الَّتِی زَعَمْتَ أَنَّهَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا وَ دَبَّرَتْ أَمْرَهَا كَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا صَغِيرَهَ الْخِلْقَهِ صَغِيرَهَ الْقُدْرَهِ نَاقِصَهَ الْقُوَّهِ لَا تَمْتَنِعُ أَنْ تُكْسَرَ وَ تُعْصَرَ وَ تُؤْكَلَ وَ كَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا مَفْضُولَهً مَأْكُولَهً مُرَّهً قَبِيحَهَ الْمَنْظَرِ لَا بَهَاءَ لَهَا وَ لَا مَاءَ قَالَ لِأَنَّهَا لَمْ تَقْوَ إِلَّا عَلَى مَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا أَوْ لَمْ تَصْنَعْ إِلَّا مَا هَوِيَتْ قُلْتُ أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ إِلَّا التَّمَادِیَ فِی الْبَاطِلِ فَأَعْلِمْنِی مَتَى خَلَقَتْ نَفْسَهَا وَ دَبَّرَتْ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَوْ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ خَلَقَتْ نَفْسَهَا بَعْدَ مَا كَانَتْ فَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَبْيَنِ الْمُحَالِ كَيْفَ تَكُونُ مَوْجُودَهً مَصْنُوعَهً ثُمَّ تَصْنَعُ نَفْسَهَا مَرَّهً أُخْرَى فَيَصِيرُ كَلَامُكَ إِلَى أَنَّهَا مَصْنُوعَهٌ مَرَّتَيْنِ وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّهَا خَلَقَتْ نَفْسَهَا وَ دَبَّرَتْ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ إِنَّ هَذَا مِنْ أَوْضَحِ الْبَاطِلِ وَ أَبْيَنِ الْكَذِبِ لِأَنَّهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ لَيْسَ بِشَیْءٍ فَكَيْفَ يَخْلُقُ لَا شَیْءَ شَيْئاً وَ كَيْفَ تَعِيبُ قَوْلِی إِنَّ شَيْئاً يَصْنَعُ لَا شَيْئاً وَ لَا تَعِيبُ قَوْلَكَ إِنَّ لَا شَیْءَ يَصْنَعُ لَا شَيْئاً فَانْظُرْ أَیُّ الْقَوْلَيْنِ أَوْلَى بِالْحَقِّ قَالَ

ص:١٥٨

قَوْلَكَ قُلْتُ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ قَالَ قَدْ قَبِلْتُهُ وَ اسْتَبَانَ لِي حَقُّهُ وَ صِدْقُهُ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَ الْإِهْلِيلَجَةَ لَمْ يَصْنَعْنَ أَنْفُسَهُنَّ وَ لَمْ يُدَبِّرْنَ خَلْقَهُنَّ وَ لَكِنَّهُ تَعَرَّضَ لِي أَنَّ الشَّجَرَةَ هِيَ الَّتِي صَنَعَتِ الْإِهْلِيلَجَةَ لِأَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْهَا قُلْتُ فَمَنْ صَنَعَ الشَّجَرَةَ قَالَ الْإِهْلِيلَجَةُ الْأُخْرَى قُلْتُ اجْعَلْ لِكَلَامِكَ غَايَةً أَنْتَهِي إِلَيْهَا فَإِمَّا أَنْ تَقُولَ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيُقْبَلُ مِنْكَ وَ إِمَّا أَنْ تَقُولَ الْإِهْلِيلَجَةُ فَنَسْأَلُكَ قَالَ سَلْ قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِهْلِيلَجَةِ هَلْ تَنْبُتُ مِنْهَا الشَّجَرَةُ إِلَّا بَعْدَ مَا مَاتَتْ وَ بَلِيَتْ وَ بَادَتْ قَالَ لَا قُلْتُ إِنَّ الشَّجَرَةَ بَقِيَتْ بَعْدَ هَلَاكِ الْإِهْلِيلَجَةِ مِائَةَ سَنَةٍ فَمَنْ كَانَ يَحْمِيهَا وَ يَزِيدُ فِيهَا وَ يُدَبِّرُ خَلْقَهَا وَ يُرَبِّيهَا وَ يُنْبِتُ وَرَقَهَا مَا لَكَ بُدٌّ مِنْ أَنْ تَقُولَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهَا وَ لَئِنْ قُلْتَ الْإِهْلِيلَجَةُ وَ هِيَ حَيَّةٌ قَبْلَ أَنْ تَهْلِكَ وَ تَبْلَى وَ تَصِيرَ تُرَاباً وَ قَدْ رَبَّتِ الشَّجَرَةَ وَ هِيَ مَيْتَةٌ إِنَّ هَذَا الْقَوْلَ مُخْتَلِفٌ قَالَ لَا أَقُولُ ذَلِكَ قُلْتُ أَ فَتُقِرُّ بِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ أَمْ قَدْ بَقِيَ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ قَالَ إِنِّي مِنْ ذَلِكَ عَلَى حَدٍّ وُقُوفٍ مَا أَتَخَلَّصُ إِلَى أَمْرٍ يَنْفُذُ لِي فِيهِ الْأَمْرُ قُلْتُ أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ إِلَّا الْجَهَالَةَ وَ زَعَمْتَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْحَوَاسِّ فَإِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّهُ لَيْسَ لِلْحَوَاسِّ دَلَالَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ لَا فِيهَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِالْقَلْبِ فَإِنَّهُ دَلِيلُهَا وَ مُعَرِّفُهَا الْأَشْيَاءَ الَّتِي تَدَّعِي أَنَّ الْقَلْبَ لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا بِهَا .

**[ترجمه]گفت: این حرف قابل قبولی است، ولی من از این جهت انکار خدا نمودم که تا هر چیزی را با حواسم درک نکنم، به قلبم وارد نمی شود. از این جهت به این عقیده چسبیده ام و چنین دلیلی را برگزیده ام.

گفتم: اما اگر همچنان انکار می کنی، فقط برای اینکه بر نادانی خودت پافشاری کنی و مخالفت کردن را دلیل خودت قرار داده ای، در این صورت وارد چیزی شده ای که بر آن ایراد می گرفتی و پیروی چیزی را کرده ای که آن را ناخوشایند می دانستی زیرا تو می گفتی: من این ادعا را برای خویش انتخاب نموده ام چون هر چیزی که حواس من آن را درک نکند، نزد من هیچ است.

گفت: چگونه این چنین است؟

گفتم: زیرا تو با ادعای من مخالفت کردی و آن را ردّ کردی و چیزی را ادعا نمودی که بر آن احاطۀ علمی نداشتی و از روی آگاهی اظهار نظر نکردی، پس چگونه به خودت اجازه دادی که ادعای انکار خداوند کرده و نشانه های نبوت و دلایل واضح را منکر شوی و بر من در باره آنها ایراد بگیری؟ به من خبر بده آیا به تمام جهات احاطه داری و تا پایان آنها رفته ای؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا به آسمانی که می بینی بالا رفته ای؟ و آیا درون زمین پایین رفته ای و در گوشه های آن گردش کرده ای؟ و آیا به اعماق اقیانوس ها فرو رفته ای و در اطراف جو در بالای آسمان و پایین آن تا زمین و پایین تر از آن رفته ای، تا آن را از تدبیر کنندۀ حکیم و آگاه و بینائی خالی بیابی؟

گفت: خیر.

گفتم: پس از کجا می دانی؟ شاید آنچه را که قلب تو انکار می کند در جایی باشد که حواس تو، آنها را نشناخته و به آنها اطلاع ندارد.

گفت: نمی دانم شاید در بعضی از جاهایی که گفتی مدبّر باشد و من نمی دانم. شاید هم در هیچ جایی که گفتی، چیزی نباشد.

گفتم: اکنون که از مرحلهٔ انکار درآمده و وارد مرحلهٔ شک و تردید شدی، امیدوارم که به مرحلهٔ معرفت خداوند نیز، وارد شوی.

گفت: از آن جهت به شک افتاده ام که تو از من در مورد چیزی سؤال کردی که بر آن احاطه علمی نداشتم، امّا چگونه در من یقین به آنچه حواسّم آنها را نمی شناسد به وجود آید؟

گفتم: از جانب این هلیله ات.

گفت: در این صورت دلیل خوبی آورده ای، زیرا این هلیله از مواد طبابتی است که من به آن معرفت دارم.

گفتم: می خواهم برای تو دلیلی از طریق هلیله بیاورم، زیرا نزدیکترین چیزها به تو است و اگر چیزی از آن به تو نزدیکتر بود، از آن ناحیه برایت دلیل می آوردم، زیرا در هر چیزی نشانه ای از ترکیب و حکمت، و شاهدی است که دلالت می کند

ص:۱۵۵

بر ساخته شده ای که آن نشان دهندهٔ سازندهٔ اوست که او را ساخته در حالی که قبلًا چیزی نبوده و آن را نابود می سازد به گونه ای که دیگر چیزی نباشد.

گفتم: به من بگو آیا این هلیله را می بینی؟

گفت: آری.

گفتم: آیا غیب و نهان و آنچه درون آن است را می بینی؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا شهادت می دهی که این دانه مشتمل بر هسته ای است که آن را نمی بینی؟

گفت: نمی دانم، شاید در آن هیچ چیزی نباشد.

گفتم: به نظر تو پشت این پوست هلیله چیزی مثل گوشت یا رنگ پنهان نیست که آن را نمی بینی؟

گفت: نمی دانم، شاید در آنجا رنگ یا گوشتی نباشد.

گفتم: آیا اقرار می کنی که این دانه هلیله که مردم در هند آن را به این نام نامیده اند وجود دارد زیرا تمامی امتهای مختلف بر

وجود آن اتحاد و اتفاق دارند؟

گفت: چه می دانم، شاید اجتماع آنان بر این مطلب باطل باشد.

گفتم: آیا اقرار می کنی که این دانه هلیله از زمین می روید؟

گفت: آن زمین است و این دانه هلیله که آن را می بینم.

گفتم: آیا با حضور این دانه هلیله بر وجود دانه های هلیله دیگری که شبیه آن است و اکنون غایب می باشند شهادت می دهی؟

گفت: نمی دانم، شاید در دنیا غیر از این دانه هلیله نباشد.

از آنجا که او به اظهار نادانی متمسک شد به او گفتم: به من خبر بده از این دانه هلیله آیا اقرار می کنی که این دانه از درختی پدید آمده است یا می گویی همین طوری پیدا شده است؟

گفت: خیر بلکه از درختی پدید آمده است.

گفتم: آیا حواس پنجگانه تو آنچه را از این درخت از تو پنهان است، شناخته ؟

گفت: خیر.

گفتم: پس جز این نیست که الان اقرار به وجود درختی کردی که با حواس پنجگانه آن را نشناخته ای؟

گفت: بلی، ولی من می گویم: دانهٔ هلیله و چیزهای دیگر چیزهایی هستند، که همواره قابل شناخت هستند. آیا تو مطلبی داری که این نظر من را مردود نماید؟

گفتم: بله، به من خبر بده از این دانهٔ هلیله، آیا درختش را دیده و آن را پیش از آنکه این دانه هلیله را داشته باشد، شناخته ای؟

گفت: بله

گفتم: آیا آن موقع این دانه هلیله را می دیدی؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا وقتی که تو این درخت را می بینی، در حالی که هلیله ای بر آن نیست و سپس بازگشته و دانه هلیله ای بر روی آن یافته ای، آیا نمی دانی که بر درخت چیزی پدید آمده که قبلاً نبوده است؟

گفت: نمی توانم این مطلب را انکار کنم ولی من می گویم: این دانه بر درخت، به طور پراکنده بوده است.

گفتم: به من بگو آیا آن دانه هلیله ای که از آن، درختی می روید قبل از کاشتنش دیده ای؟

گفت: بله.

گفتم: آیا عقل تو احتمال می دهد، آن درختی که صاحب تنه و ریشه ها و شاخه ها و پوست و تمام میوه های رسیده و برگ هایی به وزن هزار هزار رطل که از آن می ریزد همگی در این دانه هلیله مخفی شده است؟

ص:۱۵۶

گفت: عقل این احتمال را نمی دهد و قلب نیز آن را قبول نمی کند.

گفتم: آیا اقرار می کنی که اینها بر درخت ایجاد می شود؟

گفت: بله ولی من نمی دانم که اینها ساخته شده است. آیا تو می توانی مرا به اقرار به این مطلب واداری؟

گفتم: بله، آیا اگر من به تو تدبیر را ارائه کردم، اقرار خواهی کرد که آن تدبیر، تدبیر کننده ای دارد و اگر تصویری به تو نشان دادم اقرار می کنی که تصویر کننده ای دارد؟

گفت: ناچار از این اقرار هستم.

گفتم: آیا تو نمی دانی که این دانه هلیله گوشتی دارد که بر استخوانی پوشیده شده و در درون پوستی به آن متصل کار گذاشته شده و آن غلاف بر شاخه ای قرار داده شده و آن شاخه نیز بر تنه ای بر پا شده که با ریشه ها و آوندهایی از زیرش تقویت می شود به طوری که همگی به هم متصل هستند؟

گفت: بله.

گفتم: آیا نمی دانی که این دانه هلیله به گونه ای طرّاحی شده که در آن اندازه و مرزبندی و تألیف و ترکیب و اجزائی معین هر کدام در یکدیگر ادغام شده اند، به گونه ای که هر کدام لا یه لا یه و مقداری بر مقدار معین و رنگی بر طبیعت های متفاوت و شیوه های مختلف و اجزائی که به یکدیگر پیوسته شده و به همراه پوستی آن را آبیاری می کند و آوندهایی که آب در آن جریان دارد و برگی که آن را می پوشاند و آن را از سوختن در حرارت خورشید حفظ می کند و از نابودی در سرما نگه می دارد و مانع می شود تا باد آن را بیافکند؟

گفت: آیا این طور نیست که اگر برگ آن بر آن کاملا پیچیده می گشت، بهتر بود؟

گفتم: خداوند بهترین تقدیر کننده است. اگر آن طور که می گویی می شد، باد به آن دانه نمی رسید که آن را تازه کند و نیز

سرما نمی رسید تا محکمش سازد و در این هنگام متعفن و فاسد می شد و اگر گرمی آفتاب به آن نمی رسید رشد نمی کرد، لیکن یک بار خورشید، یک بار باد و بار دیگر سرما وارد می شود و خداوند آن را با قدرت لطیف خود و حکمت کاملش انجام داده است.

گفت: تصویر این دانه برایم کافی است، اکنون برایم تفسیر کن تدبیری را که گمان می کنی در آن می بینی.

گفتم: آیا دانه هلیله را پیش از آنکه منعقد شود دیده ای، هنگامی که در پوست لطیفش به صورت آب است بدون آنکه هسته ای و گوشتی یا پوست ضخیمی یا رنگی یا طعمی و یا سختی داشته باشد؟

گفت: بله.

گفتم: به نظر تو اگر خالق، رعایت این آب ضعیف را که در کمی مقدار و ضعف مانند دانۀ خردلی است نکند، و با نیروی خویش آن را تقویت و با حکمتش آن را طرّاحی و با قدرتش آن را تقدیر نکند، آیا این آب که در پوستۀ خودش مانده بود زیاد می شد بدون اینکه با جسم یا پوسته یا اجزاء دیگری جمع شود؟ پس به فرض اگر چیزی به آن اضافه شود آیا آن اضافی، غیر از آبی متراکم است که طراحی و برنامه ریزی و تدبیری در زیاد شدن اجزاء یا هماهنگ شدن اجزائش ندارد؟

گفت: تو به من نشان دادی که تصویر درخت، چگونگی و ترکیب خلقتش و باردهی و افزایش اجزائش و جزئیات ترکیبی آن، واضح ترین

ص:۱۵۷

راهنما و آشکارترین نشانه بر شناخت سازنده آن می باشد و تو راست گفتی که این چیزها ساخته شده اند، اما من نمی دانم چه بسا این دانه هلیله و دیگر اجزاء، خودشان خود را ساخته باشند.

گفتم: آیا تو نمی دانی که سازنده اشیاء و هلیله با آن نیرو و تدبیری که دیدی همچنان حکیم و آگاه است؟

گفت: بله.

گفتم: آیا شایسته است کسی که این چنین است خود نیز پدید آمده باشد؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا تو هلیله را هنگامی که پدید می آید دیده ای و آن را پس از آنکه نبود مشاهده کرده ای و سپس دیده ای که از بین رفته مانند اینکه اصلا نبوده است؟

گفت: بله، به شما گفتم که هلیله پدید آمده، امّا نگفتم که پدید آورندۀ آن دیگر پدید نیامده و خود را نساخته است؟

گفتم: آیا تو به من نگفتی که سازندۀ حکیم، خودش پدید نمی آید و معتقد شدی که هلیله پدید آمده است. پس در واقع گفته ای که هلیله پدید آمده پس خداوند عزوجل سازنده هلیله است و اگر بازگشت به این گفته کردی که هلیله خودش، خود را ساخته و خلقتش را تنظیم نموده پس تو چیزی افزون نگفتی جز اینکه به آنچه انکار می نمودی اقرار کردی و سازندۀ مدبّری را به صفتش توصیف نمودی امّا او را به غیر اسمش نامیدی.

گفت: چگونه؟

گفتم: زیرا تو اقرار کردی به وجود حکیم لطیف و مدبری، و وقتی از تو سؤال کردم او کیست؟ گفتی که هلیله است. پس تو در واقع به خداوندسبحان اقرار کردی ولی با نام دیگری او را نامیدی. و البته اگر تعقل کرده و می فهمیدی، می دانستی که هلیله ناتوان تر است از اینکه، خود را ایجاد کند و بیچاره تر از این است که خلقت خود را تنظیم و تدبیر کند.

گفت: غیر از این مطلب دلیل دیگری را داری؟

گفتم: بله، به من بگو این دانه هلیله ای که گمان می کنی خود را ایجاد کرده و کار خود را مهیا نموده است چرا خود را با خلقتی کوچک، کم قدرت، کم توان ساخته به گونه ای که جلوی شکسته شدن و جوشیدن و خوردن خویش را نمی تواند بگیرد و چرا خود را پست و خوردنی، تلخ مزه، بدقیافه و بدون آب و رنگ ساخته است؟

گفت: زیرا هلیله نمی تواند مگر اینکه خود را [با همین صفات] بسازد یا جز آنچه که دارا می باشد نمی تواند بسازد.

گفتم: از آنجا که جز به باطل رفتن را نمی پذیری، پس به من بگو چه موقع خود را ساخته و خلقتش را تنظیم نموده؛ آیا پیش از آنکه به وجود آید خود را ساخته یا پس از آنکه به وجود آمده است؟ اگر تو گمان می کنی که این دانه هلیله خودش را ایجاد کرده پیش از آنکه به وجود آید، که این مطلب واضح ترین باطل و روشن ترین دروغ است! زیرا پیش از آنکه ایجاد شود، چیزی نیست، پس چگونه چیزی که نیست، چیزی را ایجاد کند؟ پس چگونه به این گفته من ایراد گرفتی که گفته ام: چیزی، چیزی را که نیست ایجاد کرده است، در حالی که ایراد به گفته خودت نمی گیری که می گویی: چیزی که نیست، چیزی را که نیست به وجود می آورد؟ پس ببین کدام یک از این دو نظر برتر در حقیقت است.

گفت: سخن تو.

ص:۱۵۸

گفتم: پس چرا آن را قبول نمی کنی؟

گفت: آن را پذیرفته ام و حقیقت و درستی آن برایم روشن شده است که اشیاء متفاوت و هلیله خود را نساخته اند و در پیدایش خویش نقشی نداشته اند، امّا من معتقدم که آن درخت است که این دانه هلیله را ساخته زیرا از آن گرفته شده است.

گفتم: پس چه کسی درخت را ساخته است؟

گفت: هلیله دیگری.

گفتم: باید برای سخن خودت نهایتی قرار دهی که یا خواهی گفت آن نهایت خداوند منزه است پس از تو پذیرفته می شود و یا خواهی گفت هلیله دیگری که دوباره سؤال می کنم.

گفت: سؤال کن.

گفتم: به من بگو که این دانه هلیله آیا پس از آنکه از بین رفت و نابود شد درخت از آن به وجود آمده است؟

گفت: خیر.

گفتم: درخت بعد از صد سال از نابودی دانه هلیله باقی می ماند. پس چه کسی از آن مخافظت کرده و بر آن می افزاید و خلقتش را کنترل نموده و تربیتش ساخته و برگ هایش را می رویاند. تو ناچاری بگویی: همان دانه هلیله، این کارها را می کند. و اگر بگویی: دانه هلیله پیش از آنکه پوسیده شده و خاک گردد، زنده بوده است و وقتی درخت را پرورش داده مرده بوده است این دو سخن با هم اختلاف دارند.

گفت: چنین چیزی را نمی گویم.

گفتم: آیا اقرار می کنی که خداوند مخلوقات را خلق کرده یا اینکه هنوز در وجودت شکی در این مورد داری؟

گفت: من این مطلب را متوجه شدم، ولی آن قدر قوت قلب پیدا نکردم تا در این کار پیش بروم.

گفتم: حالا که هنوز در جهالت خودت ماندی و معتقدی که اشیاء را با حواس باید درک کنی به تو خبر می دهم که حواس نمی توانند بر اشیاء راهنمایی کنند و در حواس معرفتی نیست مگر به وسیلهٔ قلب. زیرا قلب راهنمای حواس است و معرفی کننده اشیائی به حواس است که تو ادعا کردی قلب بدون حواس آنها را نمی شناسد.

**[ترجمه]

شرح

قوله علیه السلام: و امتثلت قال الفیروزآبادی :امتثل طریقته تبعها فلم یعدها قوله نقمت علی أی عبت و کرهت قوله من لحم قال الفیروزآبادی :لحم کل شیء لبّه قوله تلک الأرض أی أشار إلی الأرض و قال أقرّ بوجود هذه الأرض التی أری و الإهلیلجه الواحده التی فی یدی قوله کانت فیها متفرّقه لعله اختار مذهب أنکساغورس و من تبعه من الدهریه القائلین بالکمون و البروز و أن کل شیء کامن و یومئ إلیه جوابه قوله علیه السلام: فی قمعها قال الفیروزآبادی :القمع محرکه بثره تخرج فی أصول الأشفار و قال القمع بالفتح و الکسر و کعنب ما التزق بأسفل التمره و البسره و نحوهما انتهی و علی التقدیرین استعیر لما یبدو من الإهلیلجه ابتداء فی شجرها من القشره الرقیقه الصغیره التی فیها ماء و الأول أبلغ قوله علیه السلام: غیر مجموع بجسم أی هل کان

يزيد بغير أن يضم إليه جسم آخر من خارج أو قمع آخر مثله أو بغير قمعه

ص:١٥٩

أی قلعه و تفصیله أی تفریقه لیدخل فیه شیء أو یضم إلی شیء قوله علیه السلام: فإن زاد أی فإن سلم أنه کان یمکن أن یزید بطبیعته بغیر ما ذکر کانت زیادته ماء متراکبا بعضه فوق بعض فقط کما کان أولا لا بتخطیط و تصویر و تدبیر و تألیف إذ یحکم العقل بدیهه أن مثل تلک الأفاعیل المختلفه المنطبقه علی قانون الحکمه لا تصدر عن طبیعه عادمه للشعور و الإراده قوله علیه السلام: فهل ینبغی إشاره إلی ما یحکم به الوجدان من أن من کان علی هذا المبلغ من العلم و الحکمه و التدبیر لا یکون ممکنا محدثا محتاجا فی العلم و سائر الأمور إلی غیره إلا أن یفیض علیه من العالم بالذات و هو إقرار بالصانع قوله و لم أعطک غفل الهندی عما کان یلزم من اعترافیه قوله علیه السلام: و إن رجعت أی إن قلت إن الصانع القدیم الحکیم هو طبیعه الإهلیلجه صنعت هذا الشخص منها فقد أقررت بالصانع و سمیته الطبیعه إذ هی غیر حکیم و لا ذات إراده فقد أقررت بالصانع و أخطأت فی التسمیه أو المراد أنک بعد الاعتراف بالخالق الحکیم القدیم لو قلت إنه هذه الإهلیلجه فقد أقررت بما أنکرت أی نقضت قولک الأول و قلت بالنقیضین و لا محمل لتصحیحه إلا أن تقول سمیت ما أقررت به بهذا الاسم و هذا لا یضرنا بعد ما تیسر لنا من إقرارک و یحتمل أن یکون هذا کلاما علی سبیل الاستظهار فی المجادله أی إن تنزلنا عما أقررت به من قدم الحکیم و حدوث الإهلیلجه یکفینا إقرارک بکون الخالق حکیما إذ معلوم أنها لیست کذلک فقد سمیت الصانع الحکیم بهذا الاسم قوله علیه السلام: مفضوله إذ ظاهر أن کثیرا من المخلوقات أفضل و أشرف منها قوله علیه السلام: هو الذی خلقها أی لا بد أن یکون مربیها هو خالقها فإن قلت إن الخالق و المربی واحد و هی الإهلیلجه خلقت عند کونها حیه و ربت بعد موتها فالقول مختلف إذ خلقها تدریجی و عند خلق أی مقدار من الشجره لا بد من انقلاب بعضها شجره فلم تکن الإهلیلجه باقیه بعد تمام خلق ذلک المقدار و الخلق و التربیه ممزوجان لا یصلح القول بکونها حیه عند أحدهما میته عند الآخر و یحتمل أن یکون المراد أن القول بأن الخالق و المربی واحد و القول بأن الإهلیلجه بعد موتها ربت متنافیان لأن موتها عباره عن استحالتها بشیء آخر فالمربی شیء آخر سوی الإهلیلجه و فی بعض النسخ و قد رأیت الشجره قوله

ما أتخلص أى ما أصل إلى أمر يجرى فيه أمرى أى حكمى و يمكننى أن أحكم بصحته ثم لما علم عليه السلام أن سبب توقفه اقتصاره على حكم الحواس بين عليه السلام أن الحواس داخله تحت حكم العقل و لا بد من الرجوع إلى العقل فى معرفه الأشياء.

متن: فَقَالَ أَمَّا إِذْ نَطَقْتَ بِهَذَا فَمَا أَقْبَلُ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّخْلِيصِ وَ التَّفَحُّصِ مِنْهُ بِإِيضَاحٍ وَ بَيَانٍ وَ حُجَّةٍ وَ بُرْهَانٍ قُلْتُ فَأَوَّلُ مَا أَبْدَأُ بِهِ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ رُبَّمَا ذَهَبَ الْحَوَاسُّ أَوْ بَعْضُهَا وَ دَبَّرَ الْقَلْبُ الْأَشْيَاءَ الَّتِى فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ مِنَ الْأُمُورِ الْعَلَانِيَهِ وَ الْخَفِيَّهِ فَأَمَرَ بِهَا وَ نَهَى فَنَفَذَ فِيهَا أَمْرُهُ وَ صَحَّ فِيهَا قَضَاؤُهُ قَالَ إِنَّكَ تَقُولُ فِى هَذَا قَوْلًا يُشْبِهُ الْحُجَّهَ وَ لَكِنِّى أُحِبُّ أَنْ تُوضِحَهُ لِى غَيْرَ هَذَا الْإِيضَاحِ قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْقَلْبَ يَبْقَى بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ يَبْقَى بِغَيْرِ دَلِيلٍ عَلَى الْأَشْيَاءِ الَّتِى تَدُلُّ عَلَيْهَا الْحَوَاسُّ قُلْتُ أَ فَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الطِّفْلَ تَضَعُهُ أُمُّهُ مُضْغَهً لَيْسَ تَدُلُّهُ الْحَوَاسُّ عَلَى شَيْءٍ يُسْمَعُ وَ لَا يُبْصَرُ وَ لَا يُذَاقُ وَ لَا يُلْمَسُ وَ لَا يُشَمُّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَأَيَّهُ الْحَوَاسِّ دَلَّتْهُ عَلَى طَلَبِ اللَّبَنِ إِذَا جَاعَ وَ الضَّحِكِ بَعْدَ الْبُكَاءِ إِذَا رَوِىَ مِنَ اللَّبَنِ وَ أَيُّ حَوَاسِّ سِبَاعِ الطَّيْرِ وَ لَاقِطِ الْحَبِّ مِنْهَا دَلَّهَا عَلَى أَنْ تُلْقِىَ بَيْنَ أَفْرَاخِهَا اللَّحْمَ وَ الْحَبَّ فَتَهْوَى سِبَاعُهَا إِلَى اللَّحْمِ وَ الْآخَرُونَ إِلَى الْحَبِّ وَ أَخْبِرْنِى عَنْ فِرَاخِ طَيْرِ الْمَاءِ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِرَاخَ طَيْرِ الْمَاءِ إِذَا طُرِحَتْ فِيهِ سَبَحَتْ وَ إِذَا طُرِحَتْ فِيهِ فِرَاخُ طَيْرِ الْبَرِّ غَرِقَتْ وَ الْحَوَاسُّ وَاحِدَهٌ فَكَيْفَ انْتَفَعَ بِالْحَوَاسِّ طَيْرُ الْمَاءِ وَ أَعَانَتْهُ عَلَى السِّبَاحَهِ وَ لَمْ تَنْتَفِعْ طَيْرُ الْبَرِّ فِى الْمَاءِ بِحَوَاسِّهَا وَ مَا بَالُ طَيْرِ الْبَرِّ إِذَا غَمَسْتَهَا فِى الْمَاءِ سَاعَهً مَاتَتْ وَ إِذَا أَمْسَكْتَ طَيْرَ الْمَاءِ عَنِ الْمَاءِ سَاعَهً مَاتَتْ فَلَا أَرَى الْحَوَاسَّ فِى هَذَا إِلَّا مُنْكَسِراً عَلَيْكَ وَ لَا يَنْبَغِى ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ إِلَّا مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ جَعَلَ لِلْمَاءِ خَلْقاً وَ لِلْبَرِّ خَلْقاً أَمْ أَخْبِرْنِى مَا بَالُ الذَّرَّهِ الَّتِى لَا تُعَايِنُ الْمَاءَ قَطُّ تُطْرَحُ فِى الْمَاءِ فَتَسْبَحُ وَ تَلْقَى الْإِنْسَانَ ابْنَ خَمْسِينَ سَنَهً مِنْ أَقْوَى الرِّجَالِ وَ أَعْقَلِهِمْ لَمْ يَتَعَلَّمِ السِّبَاحَهَ فَيَغْرَقُ كَيْفَ لَمْ يَدُلَّهُ عَقْلُهُ وَ لُبُّهُ وَ تَجَارِبُهُ وَ بَصَرُهُ بِالْأَشْيَاءِ مَعَ اجْتِمَاعِ حَوَاسِّهِ وَ صِحَّتِهَا أَنْ يُدْرِكَ ذَلِكَ بِحَوَاسِّهِ كَمَا أَدْرَكَتْهُ الذَّرَّهُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِى لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْقَلْبَ الَّذِى هُوَ مَعْدِنُ الْعَقْلِ فِى الصَّبِيِّ الَّذِى وَصَفْتُ وَ غَيْرِهِ مِمَّا سَمِعْتَ مِنَ الْحَيَوَانِ

ص:۱۶۱

هُوَ الَّذِی یُهَیِّجُ الصَّبِیَّ إِلَی طَلَبِ الرَّضَاعِ وَ الطَّیْرَ اللاَّقِطَ عَلَی لَقْطِ الْحَبِّ وَ السِّبَاعَ عَلَی ابْتِلاَعِ اللَّحْمِ قَالَ لَسْتُ أَجِدُ الْقَلْبَ یَعْلَمُ شَیْئاً إِلاَّ بِالْحَوَاسِّ قُلْتُ أَمَّا إِذْ أَبَیْتَ إِلاَّ النُّزُوعَ إِلَی الْحَوَاسِّ فَإِنَّا لَنَقْبَلُ نُزُوعَکَ إِلَیْهَا بَعْدَ رَفْضِکَ لَهَا وَ نُجِیبُکَ فِی الْحَوَاسِّ حَتَّی یَتَقَرَّرَ عِنْدَکَ أَنَّهَا لاَ تَعْرِفُ مِنْ سَائِرِ الْأَشْیَاءِ إِلاَّ الظَّاهِرَ مِمَّا هُوَ دُونَ الرَّبِّ الْأَعْلَی سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی فَأَمَّا مَا یَخْفَی وَ لاَ یَظْهَرُ فَلَیْسَتْ تَعْرِفُهُ وَ ذَلِکَ أَنَّ خَالِقَ الْحَوَاسِّ جَعَلَ لَهَا قَلْباً احْتَجَّ بِهِ عَلَی الْعِبَادِ وَ جَعَلَ لِلْحَوَاسِّ الدَّلاَلاَتِ عَلَی الظَّاهِرِ الَّذِی یُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَی الْخَالِقِ سُبْحَانَهُ فَنَظَرَتِ الْعَیْنُ إِلَی خَلْقٍ مُتَّصِلٍ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ فَدَلَّتِ الْقَلْبَ عَلَی مَا عَایَنَتْ وَ تَفَکَّرَ الْقَلْبُ حِینَ دَلَّتْهُ الْعَیْنُ عَلَی مَا عَایَنَتْ مِنْ مَلَکُوتِ السَّمَاءِ وَ ارْتِفَاعِهَا فِی الْهَوَاءِ بِغَیْرِ عَمَدٍ یُرَی وَ لاَ دَعَائِمَ تُمْسِکُهَا لاَ تُؤَخَّرُ مَرَّةً فَتَنْکَشِطَ وَ لاَ تُقَدَّمُ أُخْرَی فَتَزُولَ وَ لاَ تَهْبِطُ مَرَّةً فَتَدْنُوَ وَ لاَ تَرْتَفِعُ أُخْرَی فَتَنْأَی [(۱)](#)لاَ تَتَغَیَّرُ لِطُولِ الْأَمَدِ وَ لاَ تَخْلُقُ [(۲)](#)لِاخْتِلاَفِ اللَّیَالِی وَ الْأَیَّامِ وَ لاَ تَتَدَاعَی مِنْهَا نَاحِیَةٌ وَ لاَ یَنْهَارُ مِنْهَا طَرَفٌ مَعَ مَا عَایَنَتْ مِنَ النُّجُومِ الْجَارِیَهِ السَّبْعَهِ الْمُخْتَلِفَهِ بِمَسِیرِهَا لِدَوَرَانِ الْفَلَکِ وَ تَنَقُّلِهَا فِی الْبُرُوجِ یَوْماً بَعْدَ یَوْمٍ وَ شَهْراً بَعْدَ شَهْرٍ وَ سَنَةً بَعْدَ سَنَةٍ مِنْهَا السَّرِیعُ وَ مِنْهَا الْبَطِیءُ وَ مِنْهَا الْمُعْتَدِلُ السَّیْرِ ثُمَّ رُجُوعُهَا وَ اسْتِقَامَتُهَا وَ أَخْذُهَا عَرْضاً وَ طُولاً وَ خُنُوسُهَا عِنْدَ الشَّمْسِ وَ هِیَ مُشْرِقَةٌ وَ ظُهُورُهَا إِذَا غَرَبَتْ وَ جَرَی الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فِی الْبُرُوجِ دَائِبَیْنِ لاَ یَتَغَیَّرَانِ فِی أَزْمِنَتِهِمَا وَ أَوْقَاتِهِمَا یَعْرِفُ ذَلِکَ مَنْ یَعْرِفُ بِحِسَابٍ مَوْضُوعٍ وَ أَمْرٍ مَعْلُومٍ بِحِکْمَهٍ یَعْرِفُ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّهَا لَیْسَتْ مِنْ حِکْمَهِ الْإِنْسِ وَ لاَ تَفْتِیشِ الْأَوْهَامِ وَ لاَ تَقْلِیبِ التَّفَکُّرِ فَعَرَفَ الْقَلْبُ حِینَ دَلَّتْهُ الْعَیْنُ عَلَی مَا عَایَنَتْ أَنَّ لِذَلِکَ الْخَلْقِ وَ التَّدْبِیرِ وَ الْأَمْرِ الْعَجِیبِ صَانِعاً یُمْسِکُ السَّمَاءَ الْمُنْطَبِقَهَ أَنْ تَهْوِیَ إِلَی الْأَرْضِ وَ أَنَّ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ وَ النُّجُومَ فِیهَا خَالِقُ السَّمَاءِ ثُمَّ نَظَرَتِ الْعَیْنُ إِلَی مَا اسْتَقَلَّهَا مِنَ الْأَرْضِ فَدَلَّتِ الْقَلْبَ عَلَی مَا عَایَنَتْ فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِعَقْلِهِ أَنَّ مُمْسِکَ الْأَرْضِ الْمُمْتَدَّهِ [(۳)](#)أَنْ تَزُولَ أَوْ تَهْوِیَ فِی الْهَوَاءِ وَ هُوَ یَرَی الرِّیشَهَ یُرْمَی بِهَا فَتَسْقُطُ مَکَانَهَا وَ هِیَ فِی الْخِفَّهِ عَلَی

۱- أی فتبعد.و فی نسخه:فتنأی فلا تری.

۲- أی لا تبلی و لا ترث.

۳- و فی نسخه:أن ممسک الأرض الممهده.

مَا هِیَ عَلَیْهِ هُوَ الَّذِی یُمْسِکُ السَّمَاءَ الَّتِی فَوْقَهَا وَ أَنَّهُ لَوْ لاَ ذَلِکَ لَخَسَفَتْ بِمَا عَلَیْهَا مِنْ ثِقْلِهَا وَ ثِقْلِ الْجِبَالِ وَ الْأَنَامِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الْبُحُورِ وَ الرِّمَالِ فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِدَلاَلَهِ الْعَیْنِ أَنَّ مُدَبِّرَ الْأَرْضِ هُوَ مُدَبِّرُ السَّمَاءِ ثُمَّ سَمِعَتِ الْأُذُنُ صَوْتَ الرِّیَاحِ الشَّدِیدَهِ الْعَاصِفَهِ وَ اللَّیِّنَهِ الطَّیِّبَهِ وَ عَایَنَتِ الْعَیْنُ مَا یُقْلَعُ مِنْ عِظَامِ الشَّجَرِ وَ یُهْدَمُ مِنْ وَثِیقِ الْبُنْیَانِ وَ تُسْفِی (۱)مِنْ ثِقَالِ الرِّمَالِ تُخَلِّی مِنْهَا نَاحِیَهً وَ تَصُبُّهَا فِی أُخْرَی بِلاَ سَائِقٍ تُبْصِرُهُ الْعَیْنُ وَ لاَ تَسْمَعُهُ الْأُذُنُ وَ لاَ یُدْرَکُ بِشَیْءٍ مِنَ الْحَوَاسِّ وَ لَیْسَتْ مُجَسَّدَهً تُلْمَسُ وَ لاَ مَحْدُودَهً تُعَایَنُ فَلَمْ تَزِدِ الْعَیْنُ وَ الْأُذُنُ وَ سَائِرُ الْحَوَاسِّ عَلَی أَنْ دَلَّتِ الْقَلْبَ أَنَّ لَهَا صَانِعاً وَ ذَلِکَ أَنَّ الْقَلْبَ یُفَکِّرُ بِالْعَقْلِ الَّذِی فِیهِ فَیَعْرِفُ أَنَّ الرِّیحَ لَمْ تَتَحَرَّکْ مِنْ تِلْقَائِهَا وَ أَنَّهَا لَوْ کَانَتْ هِیَ الْمُتَحَرِّکَهَ لَمْ تَکْفُفْ عَنِ التَّحَرُّکِ وَ لَمْ تَهْدِمْ طَائِفَهً وَ تُعْفِی أُخْرَی (۲)وَ لَمْ تَقْلَعْ شَجَرَهً وَ تَدَعُ أُخْرَی إِلَی جَنْبِهَا وَ لَمْ تَصُبَّ أَرْضاً وَ تَنْصَرِفُ عَنْ أُخْرَی فَلَمَّا تَفَکَّرَ الْقَلْبُ فِی أَمْرِ الرِّیحِ عَلِمَ أَنَّ لَهَا مُحَرِّکاً هُوَ الَّذِی یَسُوقُهَا حَیْثُ یَشَاءُ وَ یُسَکِّنُهَا إِذَا شَاءَ وَ یُصِیبُ بِهَا مَنْ یَشَاءُ وَ یَصْرِفُهَا عَمَّنْ یَشَاءُ فَلَمَّا نَظَرَ الْقَلْبُ إِلَی ذَلِکَ وَجَدَهَا مُتَّصِلَهً بِالسَّمَاءِ وَ مَا فِیهَا مِنَ الْآیَاتِ فَعَرَفَ أَنَّ الْمُدَبِّرَ الْقَادِرَ عَلَی أَنْ یُمْسِکَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ هُوَ خَالِقُ الرِّیحِ وَ مُحَرِّکُهَا إِذَا شَاءَ وَ مُمْسِکُهَا کَیْفَ شَاءَ وَ مُسَلِّطُهَا عَلَی مَنْ یَشَاءُ وَ کَذَلِکَ دَلَّتِ الْعَیْنُ وَ الْأُذُنُ الْقَلْبَ عَلَی هَذِهِ الزَّلْزَلَهِ وَ عَرَفَ ذَلِکَ بِغَیْرِهِمَا مِنْ حَوَاسِّهِ حِینَ حَرَّکَتْهُ فَلَمَّا دَلَّ الْحَوَاسُّ عَلَی تَحْرِیکِ هَذَا الْخَلْقِ الْعَظِیمِ مِنَ الْأَرْضِ فِی غِلَظِهَا وَ ثِقْلِهَا وَ طُولِهَا وَ عَرْضِهَا وَ مَا عَلَیْهَا مِنْ ثِقْلِ الْجِبَالِ وَ الْمِیَاهِ وَ الْأَنَامِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ وَ إِنَّمَا تَتَحَرَّکُ فِی نَاحِیَهٍ وَ لَمْ تَتَحَرَّکْ فِی نَاحِیَهٍ أُخْرَی (۳)وَ هِیَ مُلْتَحِمَهٌ جَسَداً وَاحِداً وَ خَلْقاً مُتَّصِلاً بِلاَ فَصْلٍ وَ لاَ وَصْلٍ تَهْدِمُ نَاحِیَهً وَ تَخْسِفُ بِهَا وَ تُسَلِّمُ أُخْرَی فَعِنْدَهَا عَرَفَ الْقَلْبُ أَنَّ مُحَرِّکَ مَا حُرِّکَ مِنْهَا هُوَ مُمْسِکُ مَا أُمْسِکَ مِنْهَا وَ هُوَ مُحَرِّکُ الرِّیحِ وَ مُمْسِکُهَا وَ هُوَ مُدَبِّرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ أَنَّ الْأَرْضَ لَوْ کَانَتْ هِیَ الْمُزَلْزِلَهَ لِنَفْسِهَا لَمَا تَزَلْزَلَتْ وَ لَمَا تَحَرَّکَتْ وَ لَکِنَّهُ الَّذِی دَبَّرَهَا وَ خَلَقَهَا حَرَّکَ مِنْهَا مَا شَاءَ ثُمَّ نَظَرَتِ الْعَیْنُ إِلَی الْعَظِیمِ مِنَ الْآیَاتِ مِنَ السَّحَابِ

ص:۱۶۳

۱- سفت و أسفت الریح التراب:ذرته أو حملته.

۲- عفت الریح المنزل:درسته و محته.و یمکن أن یکون من أعفی إعفاء أی ترکه.

۳- و فی نسخه:و إنها تحرک ناحیه و تمسک عن اخری.

الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بِمَنْزِلَهِ الدُّخَانِ لاَ جَسَدَ لَهُ یُلْمَسُ بِشَیْءٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ یَتَخَلَّلُ الشَّجَرَهَ فَلاَ یُحَرِّکُ مِنْهَا شَیْئاً وَ لاَ یَهْصِرُ مِنْهَا غُصْناً وَ لاَ یَعْلَقُ مِنْهَا بِشَیْءٍ یَعْتَرِضُ الرُّکْبَانُ فَیَحُولُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ مِنْ ظُلْمَتِهِ وَ کَثَافَتِهِ وَ یَحْتَمِلُ مِنْ ثِقْلِ الْمَاءِ وَ کَثْرَتِهِ مَا لاَ یُقْدَرُ عَلَی صِفَتِهِ مَعَ مَا فِیهِ مِنَ الصَّوَاعِقِ الصَّادِعَهِ وَ الْبُرُوقِ اللاَّمِعَهِ وَ الرَّعْدِ وَ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ وَ الْجَلِیدِ مَا لاَ تَبْلُغُ الْأَوْهَامُ صِفَتَهُ وَ لاَ تَهْتَدِی الْقُلُوبُ إِلَی کُنْهِ عَجَائِبِهِ فَیَخْرُجُ مُسْتَقِلاًّ فِی الْهَوَاءِ یَجْتَمِعُ بَعْدَ تَفَرُّقِهِ (۱)وَ یَلْتَحِمُ بَعْدَ تَزَایُلِهِ تُفَرِّقُهُ الرِّیَاحُ (۲)مِنَ الْجِهَاتِ کُلِّهَا إِلَی حَیْثُ تَسُوقُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ رَبِّهَا یَسْفُلُ مَرَّهً وَ یَعْلُو أُخْرَی مُتَمَسِّکٌ بِمَا فِیهِ مِنَ الْمَاءِ الْکَثِیرِ الَّذِی إِذَا أَزْجَاهُ (۳)صَارَتْ مِنْهُ الْبُحُورُ یَمُرُّ عَلَی الْأَرَاضِی الْکَثِیرَهِ وَ الْبُلْدَانِ الْمُتَنَائِیَهِ لاَ تَنْقُصُ مِنْهُ نُقْطَهٌ (۴)حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی مَا لاَ یُحْصَی مِنَ الْفَرَاسِخِ فَیُرْسِلَ مَا فِیهِ قَطْرَهً بَعْدَ قَطْرَهٍ وَ سَیْلاً بَعْدَ سَیْلٍ مُتَتَابِعٌ عَلَی رِسْلِهِ حَتَّی یَنْقَعَ الْبِرَکُ (۵)وَ تَمْتَلِئَ الْفِجَاجُ وَ تَعْتَلِیَ الْأَوْدِیَهُ بِالسُّیُولِ کَأَمْثَالِ الْجِبَالِ غَاصَّهً بِسُیُولِهَا مُصَمَّخَهَ الْآذَانِ لِدَوِیِّهَا وَ هَدِیرِهَا (۶)فَتُحْیَا بِهَا الْأَرْضُ الْمَیْتَهُ فَتُصْبِحُ مُخْضَرَّهً بَعْدَ أَنْ کَانَتْ مُغْبَرَّهً وَ مُعْشِبَهً بَعْدَ أَنْ کَانَتْ مُجْدِبَهً قَدْ کُسِیَتْ أَلْوَاناً مِنْ نَبَاتٍ عُشْبٍ نَاضِرَهٍ زَاهِرَهٍ مُزَیِّنَهٍ مَعَاشاً لِلنَّاسِ وَ الْأَنْعَامِ فَإِذَا أَفْرَغَ الْغَمَامُ مَاءَهُ أَقْلَعَ وَ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ حَیْثُ لاَ یُعَایَنُ وَ لاَ یُدْرَی أَیْنَ تَوَارَی فَأَدَّتِ الْعَیْنُ ذَلِکَ إِلَی الْقَلْبِ فَعَرَفَ الْقَلْبُ أَنَّ ذَلِکَ السَّحَابَ لَوْ کَانَ بِغَیْرِ مُدَبِّرٍ وَ کَانَ مَا وَصَفْتُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ مَا احْتَمَلَ نِصْفَ ذَلِکَ مِنَ الثِّقْلِ مِنَ الْمَاءِ وَ إِنْ کَانَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُهُ لِمَا احْتَمَلَهُ أَلْفَیْ فَرْسَخٍ أَوْ أَکْثَرَ وَ لَأَرْسَلَهُ فِیمَا هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِکَ وَ لَمَا أَرْسَلَهُ قَطْرَهً بَعْدَ قَطْرَهٍ بَلْ کَانَ یُرْسِلُهُ إِرْسَالاً فَکَانَ یَهْدِمُ الْبُنْیَانَ وَ یُفْسِدُ النَّبَاتَ وَ لَمَا جَازَ إِلَی بَلَدٍ وَ

۱- و فی نسخه:ینفجر بعد تمسکه.

۲- و فی نسخه:تصفقه الریاح.

۳- ازجاه أی دفعه برفق.

۴- و فی نسخه:لا تقطر منه قطره.

۵- بکسر الباء و فتح الراء جمع برکه:مستنقع الماء،الحوض.

۶- و فی نسخه:و مصممه الاذان لدویها و هدیرها.

تَرَکَ آخَرَ دُونَهُ فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِأَعْلاَمِ الْمُنِیرَهِ الْوَاضِحَهِ أَنَّ مُدَبِّرَ الْأُمُورِ وَاحِدٌ وَ أَنَّهُ لَوْ کَانَ اثْنَیْنِ أَوْ ثَلاَثَهً لَکَانَ فِی طُولِ هَذِهِ الْأَزْمِنَهِ وَ الْأَبَدِ وَ الدَّهْرِ اخْتِلاَفٌ فِی التَّدْبِیرِ وَ تَنَاقُضٌ فِی الْأُمُورِ وَ لَتَأَخَّرَ بَعْضٌ وَ تَقَدَّمَ بَعْضٌ وَ لَکَانَ تَسَفَّلَ بَعْضُ مَا قَدْ عَلاَ وَ لَعَلاَ بَعْضُ مَا قَدْ سَفَلَ وَ لَطَلَعَ شَیْءٌ وَ غَابَ فَتَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِهِ أَوْ تَقَدَّمَ مَا قَبْلَهُ فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِذَلِکَ أَنَّ مُدَبِّرَ الْأَشْیَاءِ مَا غَابَ مِنْهَا وَ مَا ظَهَرَ هُوَ اللَّهُ الْأَوَّلُ خَالِقُ السَّمَاءِ وَ مُمْسِکُهَا وَ فَارِشُ الْأَرْضِ وَ دَاحِیهَا وَ صَانِعُ مَا بَیْنَ ذَلِکَ مِمَّا عَدَدْنَا وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِمَّا لَمْ یُحْصَ وَ کَذَلِکَ عَایَنَتِ الْعَیْنُ اخْتِلاَفَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ دَائِبَیْنِ جَدِیدَیْنِ لاَ یَبْلَیَانِ فِی طُولِ کَرِّهِمَا وَ لاَ یَتَغَیَّرَانِ لِکَثْرَهِ اخْتِلاَفِهِمَا وَ لاَ یَنْقُصَانِ عَنْ حَالِهِمَا النَّهَارُ فِی نُورِهِ وَ ضِیَائِهِ وَ اللَّیْلُ فِی سَوَادِهِ وَ ظُلْمَتِهِ یَلِجُ أَحَدُهُمَا فِی الْآخَرِ حَتَّی یَنْتَهِیَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَی غَایَهٍ مَحْدُودَهٍ مَعْرُوفَهٍ فِی الطُّولِ وَ الْقِصَرِ عَلَی مَرْتَبَهٍ وَاحِدَهٍ وَ مَجْرًی وَاحِدٍ مَعَ سُکُونِ مَنْ یَسْکُنُ فِی اللَّیْلِ وَ انْتِشَارِ مَنْ یَنْتَشِرُ فِی اللَّیْلِ وَ انْتِشَارِ مَنْ یَنْتَشِرُ فِی النَّهَارِ وَ سُکُونِ مَنْ یَسْکُنُ فِی النَّهَارِ ثُمَّ الْحَرُّ وَ الْبَرْدُ وَ حُلُولُ أَحَدِهِمَا بِعَقِبِ الْآخَرِ حَتَّی یَکُونَ الْحَرُّ بَرْداً وَ الْبَرُّ حَرّاً فِی وَقْتِهِ وَ إِبَّانِهِ فَکُلُّ هَذَا مِمَّا یَسْتَدِلُّ بِهِ الْقَلْبُ عَلَی الرَّبِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِعَقْلِهِ أَنَّ مُدَبِّرَ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ هُوَ الْوَاحِدُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ الَّذِی لَمْ یَزَلْ وَ لاَ یَزَالُ وَ أَنَّهُ لَوْ کَانَ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ آلِهَهٌ مَعَهُ سُبْحَانَهُ لَذَهَبَ کُلُّ إِلَهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَفَسَدَ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَی صَاحِبِهِ وَ کَذَلِکَ سَمِعَتِ الْأُذُنُ مَا أَنْزَلَ الْمُدَبِّرُ مِنَ الْکُتُبِ تَصْدِیقاً لِمَا أَدْرَکَتْهُ الْقُلُوبُ بِعُقُولِهَا وَ تَوْفِیقِ اللَّهِ إِیَّاهَا وَ مَا قَالَهُ مَنْ عَرَفَهُ کُنْهَ مَعْرِفَتِهِ بِلاَ وَلَدٍ وَ لاَ صَاحِبَهٍ وَ لاَ شَرِیکٍ فَأَدَّتِ الْأُذُنُ مَا سَمِعَتْ مِنَ اللِّسَانِ بِمَقَالَهِ الْأَنْبِیَاءِ إِلَی الْقَلْبِ .

**[ترجمه]«امتثلت» فیروزآبادی گفته: «امتثل طریقته»: از آن پیروی کرد و بازنگشت. «نقمت علی»: عیب دانستی و کراهت داشتی. «من لحم»: فیروزآبادی گفته: «لحم کل شی ء»: مغز آن.

«تلک الأرض» یعنی اشاره به زمین کرد و گفت اقرار می کنم به وجود این زمینی که می بینم و به این دانه هلیله ای که در دستم است. «کانت فیها متفرّقه»: شاید مذهب أنکساغورس و پیروان دهری او را که قائل به کمون و بروز بوده و هر چیزی را مخفی می دانستند، اختیار کرد و جواب او اشاره به این مذهب است.

«فی قمعها»: فیروزآبادی گفته: «القَمَع» دانه ای که از ریشه مژه ها خارج شود. و گفته: «القمع» با فتحه و کسره و نیز بر وزن «عنب» آنچه که به پایین رطب یا خرمای نارس و مانند اینها می چسبد. و بنا بر هر دو احتمال برای پوسته نازک حاوی آب هلیله که در ابتدای رویش آن بر درختش ظاهر می شود استعاره گرفته شده است. و احتمال اول بلیغ تر است.

«غیر مجموع بجسم» یعنی آیا بدون اضافه شدن جسمی دیگر از خارج و یا پوسته ای دیگر اضافه می شود؟ یا بدون کندنش

ص:۱۵۹

و جدا کردنش تا اینکه چیزی در آن داخل شود یا به چیزی اضافه شود؟

«فإن زاد» یعنی به فرض که آن آب به طبیعت خود و بدون عواملی که ذکر شد اضافه می شد، در این صورت فقط آبی متراکم و انباشته بر هم می شد مثل آب اول، بدون هیچ طراحی و شکل و تدبیر و تألیفی، زیرا عقل به بداهت حکم می کند که اینگونه افعال مختلف منطبق بر قانون حکمت از طبیعت بدون شعور و اراده صادر نمی شود.

«فهل ینبغی»: اشاره است به حکم وجدان مبنی بر اینکه کسی که در این حد از علم و حکمت و تدبیر است، ممکن و حادث و محتاج در علم و سایر امور به دیگران نیست مگر آنکه از عالِم بالذات به آن افاضه شود و این إقرار به صانع است.

«و لم أعطک»: آن هندی از لازمه دو اعترافش غافل شد.

«و إن رجعت»: یعنی اگر بگویی صانع قدیم حکیم همان طبیعت هلیله است که این دانه هلیله را ساخته پس اقرار به صانع کردی و اسمش را طبیعت گذاشتی زیرا او غیر حکیم و بدون اراده است. پس به صانع اقرار کردی اما در نام‌گذاریش به خطا رفتی. یا منظور این است که تو بعد از اقرار به خالق حکیم قدیم، اگر بگویی که او، این هلیله است پس به آنچه انکار می کردی اقرار کرده ای یعنی قول اولت را نقض کردی و به نقیضین قائل شدی و راهی برای تصحیح آن نداری مگر آنکه بگویی: آنچه را بدان اقرار کردم به این نام نامیدم، و این ضرری به ما نمی زند بعد از آنکه اقرار تو برای ما حاصل شد. و ممکن است این کلامی باشد برای احتیاط در مناظره، یعنی اگر از اقرار تو به قدم حکیم و حدوث هلیله بگذریم اقرار تو به حکیم بودن خالق برای ما کافی است، زیرا معلوم است که هلیله حکیم نیست پس تو صانع حکیم را به این نام نامیدی.

«مفضوله»: زیرا روشن است که بسیاری از مخلوقات افضل و اشرف از آن هستند. «هو الذی خلقها»: یعنی چاره ای نیست جز اینکه مربی آن خالق آن باشد. پس اگر بگویی خالق و مربی یکی هستند و او همان هلیله است که هنگام حیاتش خلق کرده و بعد از مرگش پرورش داده پس کلام مختلف می شود زیرا خلق آن تدریجی است و هنگام خلقِ مقداری از درخت چاره ای نیست از اینکه بخشی از آن به درخت تبدیل شود پس هلیله بعد از تمام شدن خلقِ آن مقدار باقی نمی ماند، در حالی که خلق و پرورش با هم هستند و سزاوار نیست که گفته شود هلیله هنگام انجام یکی زنده و هنگام انجام دیگری، مرده است. و ممکن است منظور این باشد که قول به واحد بودن خالق و مربی با قول به مربی بودن هلیله بعد از مرگ با هم منافات دارند زیرا مرگ آن یعنی استحاله اش به چیز دیگر، پس مربی، چیز دیگری غیر از هلیله است. در بعضی نسخه ها «و قد رأیت الشجره» آمده است.

ص:۱۶۰

«ما أتخلص» یعنی به مطلبی نمی رسم که حکمم در آن جاری شود و بتوانم به صحت آن حکم کنم. سپس از آنجا که امام علیه السلام دانست سبب توقف او، محدود بودن فکرش به احکام حواس است روشن ساخت که حواس تحت حکم عقل هستند و در معرفت اشیاء چاره ای از رجوع به عقل نیست.

ادامه گفت: از آنجا که چنین مطلبی را گفتی، پس من نیز از تو نمی پذیرم مگر با کنکاش و دقت و بیان روشن و دلیل و استدلال محکم.

گفتم: اولین استدلال و دلیلی که می آورم این است که تو می دانی گاهی تمامی حواس یا برخی از آنها از کار می افتد، ولی در همین حال قلب به تدبیر اشیاء پرداخته و اشیاء مضر و نافع را در امور آشکار و نهان می شناسد. پس به آنها فرمان داده یا از آنها باز می دارد و فرمانش مؤثر و قضاوتش درست است.

گفت: سخن تو شبیه دلیل است، ولی من دوست دارم به شکلی دیگر این مطلب را برایم، روشن نمایی.

گفتم: آیا تو نمی دانی که قلب انسان بعد از نابودی حواس نیز باقی می ماند؟

گفت: البته، ولی قلب در این هنگام بدون وجود راهنمایی که بر اشیاء دلالت کند باقی می ماند، زیرا که حواس بر اشیاء دلالت و راهنمایی می کرد.

گفتم: آیا تو نمی دانی که کودک توسط مادرش زمین گذاشته می شود در حالی که پاره ای گوشت است و حواس، او را بر هیچ چیز شنیدنی یا دیدنی یا چشیدنی یا لمس کردنی یا بوئیدنی راهنمایی نمی کند؟

گفت: بله.

گفتم: پس کدام حواس او را هنگام گرسنگی به جستجوی شیر یا هنگامی که از شیر سیر شده به خندیدن بعد از گریه راهنمایی می کند؟ و کدامیک از حواس پرندگان وحشی و پرندۀ دانه خوار را راهنمایی می کند تا میان جوجه هایشان گوشت و دانه بیافکنند، امّا جوجه های پرنده گوشت خوار به گوشت میل کرده و بقیه به سوی دانه می روند؟ و به من خبر بده از جوجه های مرغ دریا، آیا تو نمی دانی که اگر جوجه های مرغ دریایی در آب بیافتند شنا می کنند ولی اگر جوجه های پرندگان خشکی در آب بیافتند غرق می شوند در حالی که حواس هر دو یکی است، پس چگونه مرغ دریا از حواسش بهره می برد و در شنا از او کمک می گیرد ولی مرغ خشکی از حواسش در آب استفاده نمی کند؟ و مرغ خشکی را چه می شود، که اگر آن را زمانی در آب فرو بری می میرد ولی مرغ دریایی را اگر زمانی از آب بازداری می میرد؟ این مثال جز علیه تو نیست زیرا اینها نیست مگر از جانب مدبّر حکیمی که برای آب مخلوقاتی و برای خشکی نیز مخلوقاتی قرار داده است.

یا به من بگو مورچه را چه می شود در حالی که هیچگاه آب را ندیده، اگر در آب افکنده شود شنا می کند، اما اگر انسانی که پنجاه ساله و قوی ترین و عاقل ترین آنها می باشد و شنا یاد ندارد در آب بیافتد، غرق می شود؟ چرا عقل و ادراک و تجربه ها و آگاهی وی از امور با وجود انباشت حواس و سلامت این حواس، او را راهنمایی نکرد تا با حواسش شنا را بشناسد همان طور که مورچه آن را فهمید، اگر اینها تنها از جانب حواس است؟

آیا سزاوار نیست که بفهمی قلبی که منبع عقل، در کودکی است که توصیف کردم - و غیر از آن کودک در حیوانات مختلف -،

ص:۱۶۱

عامل تحریک کودک برای درخواست شیر و جوجه پرنده دانه خوار برای گرفتن دانه و جوجه پرندگان گوشت خوار برای برداشتن گوشت است؟

گفت: گمان نمی کنم که قلب چیزی را بدون حواس درک کند؟

گفتم: از آنجا که تو چیزی را قبول نمی کنی مگر اشتیاق به حواس پس ما اشتیاق تو را می پذیریم پس از آنکه خودت آن را طرد کردی، و در مورد حواس به تو جوابی می دهیم تا نزد تو معلوم شود که حواس چیزی از امور را درک نمی کند مگر ظاهر اشیاء را که غیر از خداوند منزه می باشد، ولی آنچه که پنهان بوده و آشکار نیست را درک نمی کند. و دلیل آن نیز این است که خالق حواس برای آنها قلبی قرار داده که با آن بر بندگان احتجاج می کند و برای حواس راهنمایی کردن بر امور ظاهری را قرار داده تا با آن بر خالق منزه استدلال شود.

پس چشم به مخلوقات نگاه می کند به یکدیگر متصل هستند. پس حواس، قلب را راهنمایی می کند به آنچه می بیند، در این حالت قلب در آنچه چشم مشاهده کرد تفکر می کند، در ملکوت آسمان و بلندای آن، در فضای بدون ستونی که دیده شود و بدون پایه هایی که آن را حفظ کند. خورشید عقب نمی رود که آسمان شکافته شود و پیش نمی آید تا نابود شود؛ یک باره پایین نمی آید تا نزدیک شود و یک باره فاصله نمی گیرد که زمین دور افتد. هستی به سبب مدت طولانی تغییر نمی کند و با گذشت شب ها و روزها کهنه و فرسوده نشده و بخشی از آن خراب نمی شود، و بخشی دیگر منهدم و نابود نمی شود. علاوه بر اینکه چشم، ستارگان هفتگانه را در مسیرهای مختلف مشاهده می کند که در افلاکی می چرخند و در برج های خود هر روز پس از روز دیگر و ماهی پس از ماه و سالی پس از سال حرکت می کنند. برخی به سرعت و برخی آهسته و برخی متوسط حرکت می کنند و سپس بازگشته و به حالت مستقیم قرار می گیرند و هر کدام در طول و عرض قرار می گیرد. هنگامی که خورشید طلوع کرد پنهان می شوند و هنگامی که خورشید غروب کرد، ستارگان آشکار می شوند و حرکت خورشید و ماه در برج ها به صورت دائمی است در حالی که در زمان و وقت خویش تغییر نمی کنند.

کسی که این مطالب را درک می کند به دلیل شناخت حساب قرار داده شده و امر معلومی است که با حکمت می باشد و افراد خردمند می دانند که این حکمت از حکمت بشری یا تخیل و گردش تفکر نیست.

پس قلب وقتی چشم او را بر آنچه مشاهده نمود، راهنمایی کرد، می فهمد که برای این مخلوقات و تدبیر و امر شگفت آور، سازنده ای است که آسمان بلند مرتبه را حفظ می کند تا به سوی زمین فرو نریزد. و آن که خورشید و ستارگان را در آسمان قرار داده خالق آسمان می باشد.

پس چشم آنچه بر سطح زمین است را مشاهده می کند و قلب را به آنچه دیده راهنمایی می کند و قلب با عقلش می فهمد، نگهدارندۀ زمین گسترده که آن را از نابودی و سرگردانی در فضا نگه می دارد - در حالی که می بیند یک پر با وجود سبکی وزن در هوا رها می شود به جایگاه خویش در سطح زمین باز می گردد -

ص:۱۶۲

همان کسی است که آسمان بالای زمین را حفظ می کند و اگر آن را حفظ نمی کرد در این صورت زمین تمامی اجسام سنگین و کوهها و مردم و درختان و دریاها و ریگزارها را در خود می بلعید. پس قلب با راهنمایی چشم می فهمد که مدبّر زمین، همانا مدبّر آسمان است.

و نیز گوش، صدای طوفان سهمگین و نسیم ملایم را شنیده و چشم آنچه را که طوفان از درختان تنومند و ساختمانهای محکم بر می کَند، مشاهده می کند و طوفان، شن های روان را با خود می برد؛ ناحیه ای را خالی کرده و به جای دیگری منتقل می نماید بدون آنکه چشمی حرکت دهندهٔ آن را ببیند یا گوشی صدای آن را بشنود و یا هیچ یک از حواس آن را درک نماید و نه جسمی قابل لمس دارد و نه حدودی قابل مشاهده کردن، بنابراین چشم و گوش و همچنین دیگر حواس ظاهری، چیزی بیشتر از این نیست که قلب را به وجود سازنده و صانعی راهنمایی می کنند به این گونه که قلب با عقل درون خود فکر می کند، پس می داند که باد از پیش خود حرکت نمی کند و اگر باد خودش حرکت می کرد ، هیچگاه از حرکت باز نمی ایستاد. و نیز دسته ای را نابود نمی کرد، در حالی که دستهٔ دیگر سالم بمانند و همچنین یک درخت را از جا نمی کند در حالی که درخت دیگری در کنار آن را رها سازد و به سرزمینی وارد نمی شد، در حالی که سرزمین دیگری را رها سازد.

پس وقتی قلب در مسأله باد فکر کند خواهد دانست، باد دارای محرّکی است که آن را هر جا خواست می کشاند و هر جا خواست ساکن می گرداند، و به هر کس خواست آن را می زند و از هر کس خواست باز می دارد، پس وقتی قلب به باد توجه کند می فهمد که به آسمان و آیاتی که در آن است متصل می باشد، بنابراین خواهد فهمید مدبّر توانایی که زمین و آسمان را حفظ می کند همانا خالق و حرکت دهندهٔ آن است؛ هرگاه خواست آن را حرکت می دهد و هرگاه خواست آن را باز می دارد و بر هر کس خواست، مسلط می نماید.

و همچنین چشم و گوش، قلب را به زلزله راهنمایی می کنند و قلب با کمک حواسّ دیگر، هنگام زلزله، از آن آگاه می شود. وقتی حواس ما را به درک حرکت این مخلوق بزرگ در سطح زمین با وجود شدت و سنگینی و وسعت طولی و عرضی آن و آنچه از سنگینی کوهها و آبها و انسانها و دیگر موجودات بر سطح آن است، آشنا نمود، و می فهمد که در یک منطقه می لرزد ولی در منطقهٔ دیگر ثابت است، و نیز می فهمد هر یک از این یک پیکرهٔ واحد و هماهنگ هستند و خلقتی مرتبط با یکدیگر دارند بدون فاصله یا نقطهٔ اتصال، و زلزله منطقه ای را نابود کرده و آن را فرو می بلعد و جای دیگر را سالم می گذارد، در این هنگام است که قلب می فهمد که آن که لرزش آن را تحریک کرده همانا نگهدار لرزش آن در جای دیگر است، و او محرک باد و بازدارندهٔ آن و نیز مدبّر آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست می باشد. و می داند که اگر زمین خودش را می لرزاند در این صورت نمی لرزید و حرکت نمی کرد ولی آن که آن را اداره و تدبیر کرده آن مقدار که می خواهد آن را می لرزاند.

ص:۱۶۳

سپس چشم به آیات بزرگ از جمله ابری که میان آسمان و زمین مانند دود معلّق است، نظاره می کند، در حالی که جسمی ندارد تا با سطح زمین و کوهها در تماس باشد، امّا میان درختان می رود ولی هیچ چیزی از درختان را حرکت نداده و جذب هیچ شاخه ای نمی شود و به جای دیگری از درخت، آویزان نمی گردد. درون کاروآنها می رود و با تاریکی و غلظتش میان آنان قرار می گیرد و آن چنان مقدار بسیاری آب با خود حمل می کند که قابل توصیف نیست، با آنکه در آن صاعقه وحشتناک و آذرخش های درخشان و تندر و برف و سرما و قطرات شبنم است که اوهام به توصیف آن نمی رسد و قلبها به باطن شگفتیهای آن نمی رسد. پس ابرها بعد از تفرقه در آسمان گرد می آیند و بعد از آنکه از بین رفته اند ادغام می شوند و

بادها آنها را در تمامی جهات با اذن خداوند به سوی جایی می رانند. گاهی پایین و گاهی بالا می رود، در حالی که حامل آن مقدار آبی است که اگر آن را یک دفعه رها سازد، دریاها از آن ساخته می شود. از سرزمین های بسیار و شهرهای دور دست می گذرد ولی یک قطره از آن کم نمی شود، تا اینکه به مکانی با چندین فرسخ فاصله می رسد، پس آب موجود درونش را قطره قطره سیلابی بعد از سیلاب پی در پی و یا به آرامی فرو می فرستد تا آبگیرها پر شده و چشمه سارها سیراب شوند و درّه ها پر از سیلاب شده مانند کوهها بالا آیند و گوش ها را از غرّش و همهمه خود پر می کنند، و با آن زمین مرده را زنده می سازد و زمین پس از آنکه غبار آلود بود، سرسبز شده و پس از آنکه خشک بود چراگاه می گردد، در حالی که گیاهان با رنگ های متنوع، تازه و زیبا و سرسبز می روید تا برای زندگی انسانها و چهارپایان بکار روند.

وقتی ابرها از آبیاری فارغ شدند، از بارش باز می مانند و پراکنده می شوند و به گونه ای می روند که به چشم دیده نشده و نمی توان فهمید کجا پنهان شده اند. پس چشم این را به قلب منتقل می کند و قلب می فهمد که این ابر اگر بدون مدبّر بود و آنچه را توصیف کردم از پیش خودش انجام داده بود، نمی توانست نصف این چنین آب سنگین را در خود تحمّل کند، و نیز اگر خودش از جایی فرستاده شده بود نباید دو هزار فرسخ یا بیشتر راه طی نماید، بلکه آن را به مکان نزدیک تری می فرستاد و هرگز آن را قطره قطره فرو نمی فرستاد بلکه یک دفعه فرستاده و ساختمان و درختان را نابود می ساخت و هرگز از شهری عبور نمی کرد

ص:۱۶۴

و شهر دیگری را رها نمی ساخت تا در این نقطه خاص فرود آید. پس قلب با نشانه های آشکار و روشن می فهمد که مدبّر این امور واحد است و اگر دو یا سه گانه بودند در این صورت در طول این دورانها و از ازل و ابتدای هستی در تدبیر، اختلاف پیش آمده و در کارها دچار تناقض می شدند و برخی پیش افتاده و برخی دیگر عقب می افتاد و گاهی برخی که بالا بوده، پایین می رفتند و آنچه بالا بود به پایین کشیده می شد، و نیز چیزی طلوع کرده و پنهان می شد و سپس از وقت، تأخیر حاصل می شد، یا پیش از وقت واقع می گشت.

در نتیجه قلب به این ترتیب خواهد دانست که مدبّر همه چیز خواه اموری که پنهان هستند یا آشکار همانا خداوند یکتا که اول است می باشد، او خالق آسمان و نگهدارندهٔ آن و گستراننده زمین و پهن کنندهٔ آن و سازندهٔ آنچه میان آن دو و آنچه برشمردیم و نیز چیزهای دیگر که قابل شمارش نیست، می باشد.

و همچنین چشم، گردش دائمی شب و روز را می بینند که تکرار شده و با وجود تکرار مکررشان کهنه نمی شوند، و در اثر کثرت گردششان تغییر نمی کنند و از حالتی که دارند نقصانی پیدا نمی کنند، خواه روز در نور و روشنائیش یا شب در تاریکی و سیاهیش. یکی در دیگری فرو می رود تا اینکه هر کدام از آن دو به هدفی که معین شده و در مدت بلند و کوتاهی که شناخته شده است، برسد، با ترتیبی یکسان و روشی معین، در حالی که آنها که در شب ساکن هستند، سکون یافته و آنها که در شب پراکنده می شوند حرکت می نمایند و نیز آنانکه در روز اهل جنبش هستند، به جنبش افتاده و آنانکه در روز ساکن هستند، سکون می یابند.

همچنین گرما و سرما و و رفتن هر کدام پشت سر دیگری تا اینکه گرما به سرما و سرما در وقت ایام خودش به گرما تبدیل می شود.

تمام اینها مواردی هستند که قلب را بر وجود پروردگار منزه و برتر، راهنمایی می کنند، و قلب با تعقلش می فهمد کسی که این اشیاء را تدبیر می کند همانا خداوند یکتا و مقتدر حکیم است که همواره بوده و خواهد بود و نیز اگر در آسمآنها و زمین خدای دیگری همراه او بود، در این صورت هر خدایی با آنچه خلق کرده بود از بقیه فاصله می گرفت برخی بر دیگران غلبه می کرد و در این هنگام هر کدام قلمرو دیگری را تباه می ساخت. و گوشها نیز از کتابهای آسمانی نازل شده توسط این مدبّر همین را شنیده که مطابق با چیزی است که قلب به وسیله تعقل و توفیق الهی دریافت

کرده، و آنچه از باطن معرفت الهی بیان شده که خداوند بدون فرزند و همنشین و شریک است. پس گوش آنچه را از زبان و سخنان انبیاء شنیده به قلب منتقل می سازد.

**[ترجمه]

قوله علیه السلام: ربما ذهب الحواسّ إما بالنوم کما سیأتی أو بآفه فإن العقل لا محاله یدلّه علی أن یشیر إلی بعض ما یصلحه و یطلب ما یقیمه بأی وجه کان علی أن ذهاب الحواسّ الخمس لا ینافی بقاء النطق قوله علیه السلام: إلا النزوع إلی الحواسّ أی الاشتیاق إلیها و الحاصل أنا نوافقک و نستدلّ لک بما تدلّ علیه الحواسّ و إن کنت رفضتها و ترکتها و سلمت فیما مضی کونها معزوله عن بعض الأشیاء فنقول إن حکم

ص:۱۶۵

العقل بوجود الصانع إنما هو من جهه ما دلته الحواس عليه مما نشاهده من آثار صنعه تعالى قوله عليه السلام: فتنكشط الانكشاط الانكشاف و قوله تعالى: وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ (۱)أى قلعت كما يقلع السقف و لعل المراد بالتأخر تأخر ما يحاذى رءوسنا بحيث يرى ما وراءه و بالتقدم أن يتحرك جميعها حركه أينيه حتى يخرج من بينها و يحتمل أن يكون المراد فيهما معا أما الأول أو الثانى و يكون التعبير عن أحدهما بالانكشاط و عن الآخر بالزوال لمحض تفنن العباره و على التقادير المراد بالزوال الزوال عنا و عن محاذاتنا قوله عليه السلام: و لا يتداعى قال الجوهرى تداعت الحيطان للخراب أى تهادمت و قال انهار أى انهدم قوله عليه السلام: ثم رجوعها إشاره إلى ما يعرض للمتحيره من الرجعه و الاستقامه و الإقامه و قوله عليه السلام: و أخذها عرضا و طولا إشاره إلى كونها تاره عن جنوب المعدل و تاره عن شمالها و كون بعضها تاره عن جنوب منطقه البروج و تاره عن شمالها و إلى حركه المائل فى السفليين و عرض الوراب و الانحراف و الاستواء فيهما (۲)و إلى ميل الذروه و الحضيض فى المتحيره و خنوسها غيبتها و استتارها تحت شعاع الشمس قوله عليه السلام: المنطبقه أى المحيطه بجميع الخلق و فى بعض النسخ المظله و استقلها أى حملها و رفعها قوله عليه السلام: متصله بالسماء أى داخله فى ذلك النظام شبيهه بها فيه قوله عليه السلام: يلمس بشىء لعل المراد الاصطكاك الذى يحصل منه صوت و فى بعض النسخ كشىء و يحتمل أن يكون تصحيف يشبه بشىء و قال الفيروزآبادى الهصر الجذب و الإماله و الكسر و الدفع و الإدناء و عطف شىء رطب كغصن و نحوه و كسره من غير بينونه و قال الجليد ما يسقط على الأرض من الندى فيجمد انتهى و قوله عليه السلام: أزجاه أى دفعه و الرسل بالكسر التأنى و الرفق و ينقع بالياء على المعلوم أو بالتاء على المجهول و البرك كعنب جمع بركه و هى معروفه و الفجاج بالضم الطريق الواسع بين جبلين و بالكسر جمع الفج بمعناه و الاعتلاء الارتفاع و قوله عليه السلام: غاصه أى ممتلئه و المصمخه لعلها مشتقه من الصماخ أى

۱- التكوير:۱۱.

۲- فى نسخه:و عرض الوراب و الانحراف و الالتواء فيهما.

تؤدی الصماخ و الأظهر مصممه قوله علیه السلام: من نبات بالإضافه علی أن یکون مصدرا أو بالتنوین لیکون عشب بدل بعض له و الإقلاع عن الأمر الکف عنه و الکر الرجوع قوله علیه السلام: مع سکون من یسکن فی اللیل أی جعل فی معظم المعموره طول کل منهما و قصره علی حد محدود لا یتجاوزه لئلا تفوت مصلحه کل منهما من السکون فی اللیل و الانتشار فی النهار و یحتمل أن یکون إشاره إلی أصل الحکمه فی حصول اللیل و النهار قوله علیه السلام: و انتشار من ینتشر فی اللیل کالخفاش و البعوضه و سائر ما ینتشر فی اللیل من الهوام و کالخائف و المسافر الذی تصلحه حرکه اللیل قوله: إِذاً لَذَهَبَ أی لو کان معه آلهه کما یقولون لذهب کل إله منهم بما خلقه و استبد به و امتاز ملکه عن ملک الآخرین و وقع بینهم التجاذب و التغالب کما هو حال ملوک الدنیا إذ یستحیل کونهما واجبین کاملین و هذا شأن الناقص و یحتمل أن یکون الغرض نفی الآلهه الناقصه الممکنه التی جعلوها شریکا للواجب تعالی شأنه و سیأتی الکلام فیه فی باب التوحید و فی بعض النسخ هکذا و لعلا بعضهم علی بعض و لأفسد کل واحد منهم علی صاحبه و کذلک سمعت الأذن ما أنزل الله من کتبه علی ألسن أنبیائه تصدیقا لما أدرکته العقول بتوفیق الله إیاها و عونه لها إذا أرادت ما عنده أنه الأول لا شبیه له و لا مثل له و لا ضد له و لا تحیط به العیون و لا تدرکه الأوهام کیف هو لأنه لا کیف له و إنما الکیف للمکیف المخلوق المحدود المحدث غیر أنا نوقن أنه معروف بخلقه موجود بصنعه فتبارک الله و تعالی اسمه لا شریک له فعرف القلب بعقله أنه لو کان معه شریک کان ضعیفا ناقصا و لو کان ناقصا ما خلق الإنسان و لاختلفت التدابیر و انتقضت الأمور مع النقص الذی یوصف به الأرباب المتفردون و الشرکاء المتعانتون قال قد أتیتنی.

متن: فَقَالَ قَدْ أَتَیْتَنِی مِنْ أَبْوَابٍ لَطِیفَهٍ بِمَا لَمْ یَأْتِنِی بِهِ أَحَدٌ غَیْرُکَ إِلاَّ أَنَّهُ لاَ یَمْنَعُنِی مِنْ تَرْکِ مَا فِی یَدِی إِلاَّ الْإِیضَاحُ وَ الْحُجَّهُ الْقَوِیَّهُ بِمَا وَصَفْتَ لِی وَ فَسَّرْتَ قُلْتُ أَمَّا إِذَا حَجَبْتَ عَنِ الْجَوَابِ (۱)وَ اخْتَلَفَ مِنْکَ الْمَقَالُ فَسَیَأْتِیکَ مِنَ الدَّلاَلَهِ مِنْ قِبَلِ نَفْسِکَ خَاصَّهً مَا یَسْتَبِینُ لَکَ أَنَّ الْحَوَاسَّ لاَ تَعْرِفُ شَیْئاً إِلاَّ بِالْقَلْبِ فَهَلْ رَأَیْتَ فِی الْمَنَامِ أَنَّکَ تَأْکُلُ

۱- فی نسخه:أما إذ حجبت عن الجواب.

وَ تَشْرَبُ حَتَّی وَصَلَتْ لَذَّهُ ذَلِکَ إِلَی قَلْبِکَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَلْ رَأَیْتَ أَنَّکَ تَضْحَکُ وَ تَبْکِی وَ تَجُولُ فِی الْبُلْدَانِ الَّتِی لَمْ تَرَهَا وَ الَّتِی قَدْ رَأَیْتَهَا حَتَّی تَعْلَمَ مَعَالِمَ مَا رَأَیْتَ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ مَا لاَ أُحْصِی قُلْتُ هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً مِنْ أَقَارِبِکَ مِنْ أَخٍ أَوْ أَبٍ أَوْ ذِی رَحِمٍ قَدْ مَاتَ قَبْلَ ذَلِکَ حَتَّی تَعْلَمَهُ وَ تَعْرِفَهُ کَمَعْرِفَتِکَ إِیَّاهُ قَبْلَ أَنْ یَمُوتَ قَالَ أَکْثَرَ مِنَ الْکَثِیرِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ حَوَاسِّکَ أَدْرَکَ هَذِهِ الْأَشْیَاءَ فِی مَنَامِکَ حَتَّی دَلَّتْ قَلْبَکَ عَلَی مُعَایَنَهِ الْمَوْتَی وَ کَلاَمِهِمْ وَ أَکْلِ طَعَامِهِمْ وَ الْجَوَلاَنِ فِی الْبُلْدَانِ وَ الضَّحِکِ وَ الْبُکَاءِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ قَالَ مَا أَقْدِرُ أَنْ أَقُولَ لَکَ أَیُّ حَوَاسِّی أَدْرَکَ ذَلِکَ أَوْ شَیْئاً مِنْهُ وَ کَیْفَ تُدْرِکُ وَ هِیَ بِمَنْزِلَهِ الْمَیِّتِ لاَ تَسْمَعُ وَ لاَ تُبْصِرُ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی حَیْثُ اسْتَیْقَظْتَ أَ لَسْتَ قَدْ ذَکَرْتَ الَّذِی رَأَیْتَ فِی مَنَامِکَ تَحْفَظُهُ وَ تَقُصُّهُ بَعْدَ یَقَظَتِکَ عَلَی إِخْوَانِکَ لاَ تَنْسَی مِنْهُ حَرْفاً قَالَ إِنَّهُ کَمَا تَقُولُ وَ رُبَّمَا رَأَیْتُ الشَّیْءَ فِی مَنَامِی ثُمَّ لاَ أُمْسِی حَتَّی أَرَاهُ فِی یَقَظَتِی کَمَا رَأَیْتُهُ فِی مَنَامِی قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ حَوَاسِّکَ قَرَّرَتْ عِلْمَ ذَلِکَ فِی قَلْبِکَ حَتَّی ذَکَرْتَهُ بَعْدَ مَا اسْتَیْقَظْتَ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا دَخَلَتْ فِیهِ الْحَوَاسُّ قُلْتُ أَ فَلَیْسَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَعْلَمَ حَیْثُ بَطَلَتِ الْحَوَاسُّ فِی هَذَا أَنَّ الَّذِی عَایَنَ تِلْکَ الْأَشْیَاءَ وَ حَفِظَهَا فِی مَنَامِکَ قَلْبُکَ الَّذِی جَعَلَ اللَّهُ فِیهِ الْعَقْلَ الَّذِی احْتَجَّ بِهِ عَلَی الْعِبَادِ قَالَ إِنَّ الَّذِی رَأَیْتُ فِی مَنَامِی لَیْسَ بِشَیْءٍ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ الَّذِی یُعَایِنُهُ صَاحِبُهُ وَ یَنْظُرُ إِلَیْهِ لاَ یَشُکُّ فِیهِ أَنَّهُ مَاءٌ فَإِذَا انْتَهَی إِلَی مَکَانِهِ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً فَمَا رَأَیْتُ فِی مَنَامِی فَبِهَذِهِ الْمَنْزِلَهِ قُلْتُ کَیْفَ شَبَّهْتَ السَّرَابَ بِمَا رَأَیْتَ فِی مَنَامِکَ مِنْ أَکْلِکَ الطَّعَامَ الْحُلْوَ وَ الْحَامِضَ وَ مَا رَأَیْتَ مِنَ الْفَرَحِ وَ الْحَزَنِ قَالَ لِأَنَّ السَّرَابَ حَیْثُ انْتَهَیْتُ إِلَی مَوْضِعِهِ صَارَ لاَ شَیْءَ وَ کَذَلِکَ صَارَ مَا رَأَیْتُ فِی مَنَامِی حِینَ انْتَبَهْتُ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی إِنْ أَتَیْتُکَ بِأَمْرٍ وَجَدْتَ لَذَّتَهُ فِی مَنَامِکَ وَ خَفَقَ لِذَلِکَ قَلْبُکَ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَی مَا وَصَفْتُ لَکَ قَالَ بَلَی قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی هَلِ احْتَلَمْتَ قَطُّ حَتَّی قَضَیْتَ فِی امْرَأَهٍ نَهْمَتَکَ (۱)عَرَفْتَهَا أَمْ لَمْ تَعْرِفْهَا قَالَ بَلَی مَا لاَ أُحْصِیهِ قُلْتُ أَ لَسْتَ وَجَدْتَ لِذَلِکَ لَذَّهً عَلَی قَدْرِ لَذَّتِکَ فِی یَقَظَتِکَ فَتَنْتَبِهَ وَ قَدْ أَنْزَلْتَ الشَّهْوَهَ حَتَّی تَخْرُجَ مِنْکَ بِقَدْرِ مَا تَخْرُجُ مِنْکَ فِی الْیَقَظَهِ هَذَا کَسْرٌ لِحُجَّتِکَ فِی السَّرَابِ قَالَ مَا یَرَی الْمُحْتَلِمُ فِی مَنَامِهِ شَیْئاً إِلاَّ مَا کَانَتْ

۱- قضی منه نهمته أی شهوته.

حَوَاسُّهُ دَلَّتْ عَلَيْهِ فِي الْيَقَظَهِ قُلْتُ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَوَّيْتَ مَقَالَتِي وَ زَعَمْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْقِلُ الْأَشْيَاءَ وَ يَعْرِفُهَا بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ وَ مَوْتِهَا فَكَيْفَ أَنْكَرْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ يَقْظَانُ مُجْتَمِعَهً لَهُ حَوَاسُّهُ وَ مَا الَّذِي عَرَّفَهُ إِيَّاهَا بَعْدَ مَوْتِ الْحَوَاسِّ وَ هُوَ لاَ يَسْمَعُ وَ لاَ يُبْصِرُ وَ لَكُنْتَ حَقِيقاً أَنْ لاَ تُنْكِرَ لَهُ الْمَعْرِفَهَ وَ حَوَاسُّهُ حَيَّهٌ مُجْتَمِعَهٌ إِذَا أَقْرَرْتَ أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الاِمْرَأَهِ بَعْدَ ذَهَابِ حَوَاسِّهِ حَتَّى نَكَحَهَا وَ أَصَابَ لَذَّتَهُ مِنْهَا فَيَنْبَغِي لِمَنْ يَعْقِلُ حَيْثُ وَصَفَ الْقَلْبَ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِالْأَشْيَاءِ وَ الْحَوَاسُّ ذَاهِبَهٌ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ الْقَلْبَ مُدَبِّرُ الْحَوَاسِّ وَ مَالِكُهَا وَ رَائِسُهَا (1)وَ الْقَاضِي عَلَيْهَا فَإِنَّهُ مَا جَهِلَ الْإِنْسَانُ مِنْ شَيْءٍ فَمَا يَجْهَلُ أَنَّ الْيَدَ لاَ تَقْدِرُ عَلَى الْعَيْنِ أَنْ تَقْلَعَهَا وَ لاَ عَلَى اللِّسَانِ أَنْ تَقْطَعَهُ وَ أَنَّهُ لَيس يَقْدِرُ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ أَنْ يَفْعَلَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَسَدِ شَيْئاً بِغَيْرِ إِذْنِ الْقَلْبِ وَ دَلاَلَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الْقَلْبَ مُدَبِّراً لِلْجَسَدِ بِهِ يَسْمَعُ وَ بِهِ يُبْصِرُ وَ هُوَ الْقَاضِي وَ الْأَمِيرُ عَلَيْهِ وَ لاَ يَتَقَدَّمُ الْجَسَدُ إِنْ هُوَ تَأَخَّرَ وَ لاَ يَتَأَخَّرُ إِنْ هُوَ تَقَدَّمَ وَ بِهِ سَمِعَتِ الْحَوَاسُّ وَ أَبْصَرَتْ إِنْ أَمَرَهَا ائْتَمَرَتْ وَ إِنْ نَهَاهَا انْتَهَتْ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْفَرَحُ وَ الْحَزَنُ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْأَلَمُ إِنْ فَسَدَ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ بَقِيَ عَلَى حَالِهِ وَ إِنْ فَسَدَ الْقَلْبُ ذَهَبَ جَمِيعاً حَتَّى لاَ يَسْمَعُ وَ لاَ يُبْصِرُ قَالَ لَقَدْ كُنْتُ أَظُنُّكَ لاَ تَتَخَلَّصُ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ وَ قَدْ جِئْتَ بِشَيْءٍ لاَ أَقْدِرُ عَلَى رَدِّهِ قُلْتُ وَ أَنَا أُعْطِيكَ تَصَادِيقَ مَا أَنْبَأْتُكَ بِهِ وَ مَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ فِي مَجْلِسِكَ السَّاعَهَ قَالَ افْعَلْ فَإِنِّي قَدْ تَحَيَّرْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ قُلْتُ أَخْبِرْنِي هَلْ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْ تِجَارَهٍ أَوْ صِنَاعَهٍ أَوْ بِنَاءٍ أَوْ تَقْدِيرِ شَيْءٍ وَ تَأْمُرُ بِهِ إِذَا أَحْكَمْتَ تَقْدِيرَهُ فِي ظَنِّكَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَلْ أَشْرَكْتَ قَلْبَكَ فِي ذَلِكَ الْفِكْرِ شَيْئاً مِنْ حَوَاسِّكَ قَالَ لاَ قُلْتُ أَ فَلاَ تَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ قَلْبُكَ حَقٌّ قَالَ الْيَقِينُ هُوَ فَزِدْنِي مَا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ يُزِيلُ الشُّبَهَ مِنْ قَلْبِي .

**[ترجمه]«ربما ذهب الحواسّ» یا با خواب چنانچه خواهد آمد یا با آفتی. زیرا عقل دائما انسان را به هر وجهی که باشد به بعضی مصالحش راهنمایی می کند و آنچه را باعث قوام او می باشد، طلب می کند علاوه بر اینکه تعطیلی حواس پنجگانه منافاتی با بقای عقل ندارد. «إلا النزوع إلی الحواسّ»: یعنی اشتیاق به آنها. و حاصل کلام آنکه ما با تو موافقت می کنیم و از آنچه حواس بر آن دلالت می کند برایت استدلال می آوریم گر چه تو قبلا اصالت حواس را کنار گذاشتی و پذیرفتی که حواس از بعضی اشیاء برکنارند. پس می گوییم حکم عقل

ص:۱۶۵

به وجود صانع تنها از جهتی است که حواس با مشاهده آثار صنع خداوند، آن را بدان راهنمایی می کنند. «فتنکشط»: «الانکشاط» یعنی آشکار شدن، و سخن خداوند «وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَتْ» - . تکویر / ۱۱ - یعنی کنده شود چنانچه سقف کنده می شود. و شاید منظور از تأخر آسمان، عقب رفتن آنچه باشد که بالای سر ماست به گونه ای که پشتش پیدا شود و منظور از تقدمش، آن باشد که تمام آن با حرکتی مکانی تکان بخورد به گونه ای که آنچه در بین آن است خارج شود. و ممکن است منظور در هر دو عبارت یا احتمال اول و یا احتمال دوم باشد و تعبیر در عبارت اول به انکشاط و در دومی به زوال صرفا برای تفنن در تعبیر باشد. و بنا بر همه احتمالات منظور از زوال، جابجا شدن از بالای سر ما می باشد.

«و لا یتداعی»: جوهری گفته: «تداعت الحیطان للخراب»: فرو ریخت. «انهار»: نابود شد. «ثم رجوعها» اشاره به بازگشت و استقامت و ایستادن سیارات. «و أخذها عرضا و طولا» اشاره به بودن سیارات گاهی در جنوب معدّل و گاهی در شمال آن و بودن بعضی از آنها یک بار در جنوب منطقه البروج ویک بار در شمال آن و اشاره به حرکت مایل در دو سُفلی و مدار کج و انحراف و استواء آن دو و اشاره به میل بلندی و پستی در سیارات. «خنوسها»: پنهان شدن آنها زیر شعاع خورشید. «المنطبقه»:

محیط به جمیع خلق. و در بعضی نسخه ها «المظله» آمده. «استقلها»: آن را حمل کرد و بالا برد. «متصله بالسماء»: داخل در آن نظام و شبیه به آسمان در آن نظام. «یلمس بشی ء»: شاید منظور اصطکاکی باشد که صوتی از آن حاصل شود. و در بعضی نسخه ها «کشی ء» آمده و ممکن است تصحیف «یشبه بشی ء» باشد. فیروزآبادی گفته: «الهصر»: جذب، خمیده کردن، شکستن، دفع کردن، نزدیک کردن، خم کردن چیز تَر مثل شاخه و مانند آن و شکستن آن بدون جدا کردنش. «الجلید»: شبنمی که بر زمین بیافتد و یخ ببندد. «أزجاه»: دفعش کرد. «الرسل» با کسره یعنی مکث و مدارا. «ینقع» با یاء به صیغه معلوم یا با تاء به صیغه مجهول. «البرک» بر وزن عنب جمع «برکه» که معنایش معروف است. «الفجاج» با ضمه، راه وسیع بین دو کوه، و با کسره، جمع «الفج» به همان معناست. «الاعتلاء»: ارتفاع. «غاصه»: پر. «المصمخه»: شاید مشتق از صماخ باشد، یعنی به

ص:۱۶۶

سوراخ درونی گوش می رسد. و ظاهر تر آن است که «مصممه» باشد. «من نبات» نبات مضاف الیه است بنا بر اینکه مصدر باشد یا تنوین دارد که «عشب» بدل بعض برای آن می شود. «الإقلاع عن الأمر»: دست برداشتن از کار. «الکر»: رجوع. «مع سکون من یسکن فی اللیل»: یعنی بلندی و کوتاهی شب و روز را در اکثر قسمت آبادان زمین به اندازه ای معین قرار داده که از آن تجاوز نمی کند تا مصلحت هیچ یک از آنها همچون استراحت در شب و یا کار در روز از دست نرود و ممکن است اشاره به اصل حکمت در پیداش شب و روز باشد. «و انتشار من ینتشر فی اللیل»: مثل خفاش و پشه و سایر جنبندگانی که در شب منتشر می شوند و مثل شخص خائف و مسافری که حرکت در شب برای او شایسته است. «إِذاً لَذَهَبَ»: یعنی اگر چنانچه آنها می گویند همراه خدا خدایانی دیگر بودند هر خدایی مخلوقاتش را می آورد و تنها برای خودش می گرفت و ملک خود را از ملک دیگران جدا می کرد و بین خدایان نزاع و کشمکش در می گرفت چنانچه حالت پادشاهان دنیا است زیرا واجب بودن و کامل بودن هر دو خدا محال است و این شأن موجودِ ناقص است. و ممکن است مقصود نفی خدایان ناقص و ممکنی باشد که شریک خدای متعال قرار می دهند. و کلام در این باره در باب توحید خواهد آمد.

و در بعضی نسخه ها چنین آمده:

و بعضی ایشان بر بعضی دیگر غلبه می یافت و هر کدام کار آن دیگری را خراب می کرد. و همچنین گوشها شنیدند آنچه را خداوند از کتابهایش بر زبان پیامبرانش نازل کرد تا - به توفیق و یاری خدا - تصدیق کننده آن چیزی باشد که عقلها آن را درک کرده اند که وقتی معرفت خدا را اراده کردند بدانند که او اول است و شبیه و مثل و ضدی برایش نیست و چشمها به او احاطه نیابند و اوهام او را درک نکنند که چگونه است. زیرا او چگونگی ندارد و چگونگی تنها برای مخلوق محدود حادث کیفیت دار معنا دارد. جز اینکه ما یقین داریم که او به دلیل خلقش شناخته و به دلیل صنعتش اثبات می شود. پس والاست خدا و اسمش بلند است و شریکی ندارد. پس قلب به عقل خود دانست که اگر همراه خدا شریکی بود ضعیف و ناقص بود. و اگر ناقص بود انسان را خلق نمی کرد و تدبیر امور دچار اختلاف می شد و امور از هم می گسیخت و همچنین نقصی بر خدا لازم می آمد که خدایان مختلف و شرکای درگیر با هم، به آن توصیف می شوند.

[اسرار خواب]

گفت: مباحث ظریفی را گفتی که هیچ کس جز تو به من نگفته است، لیکن این مطالب مرا از اعتقادم بر نمی گرداند، مگر با دلایلی روشن تر و استدلال قوی تر از آنچه برای من توصیف و تشریح کردی.

گفتم: چون از پذیرش مطالب من بازمانده ای و سخنان تو دو گانه شده است پس در این صورت دلایل قابل قبولی از سوی خودت به طور خاص می آورم، تا برای تو روشن شود که حواس پنجگانه چیزی را درک نمی کنند مگر بوسیله قلب.

ص:۱۶۷

آیا تو در خواب دیده ای که غذا می خوری و آب می نوشی تا جایی که لذت آن به قلبت برسد؟

گفت: بله.

گفتم: آیا دیده ای که خنده یا گریه کرده یا در شهرهایی بگردی که آنها را ندیده و یا دیده ای، تا جایی که آثار آنچه را در بیداری دیده ای بشناسی؟

گفت: بله بی‌شمار دیده ام.

گفتم: آیا هیچ یک از خویشاوندانت از جمله برادر یا پدر یا خویشاوندی که پیش از این فوت نموده است را دیده ای تا اینکه او را بشناسی و به جا آوری مانند اینکه پیش از مرگش می شناختی؟

گفت: بسیار زیاد.

گفتم: پس به من بگو کدامیک از حواس تو این مطالب را در خواب درک می کند تا قلبت را راهنمایی کند بر مشاهدهٔ مردگان و سخن گفتن با آنها، یا خوردن غذای آنان یا گردش در شهرها یا خندیدن و گریه کردن و غیر از این کارها؟

گفت: من نمی توانم به تو بگویم که کدامیک از حواس من یا بخشی از آن، این مطالب را درک می کند و یا چگونه درک می کند در حالی که مانند مرده ای است که نمی شنود و نمی بیند.

گفتم: به من بگو هنگامی که بیدار می شوی آیا آنچه را در خواب دیده ای را به یاد می آوری و آن را پس از بیداری برای برادرانت بازگو می کنی، بدون آنکه حرفی را جا بیاندازی؟

گفت: همین طور است که می گویی و گاهی چیزی را در خواب می بینم، سپس یک روز نمی گذرد که در بیداری همان طور که در خواب دیده ام آن را مشاهده می کنم.

گفتم: به من بگو کدامیک از حواس تو چنین آگاهی را در قلبت قرار داده تا جایی که بعد از بیداری آن را به یاد آوری؟

گفت: این مسأله ربطی به حواس ندارد.

گفتم: آیـا شایسـتهٔ تو نیست از آنجـا که در این مورد حواس را بی اثر می دانی، بـدانی آن که این امور را مشاهـده کرده و در خواب تو به خـاطر می سپارد، قلب تو است که خداونـد عقلی را در آن گذاشـته که بـا آن عقل بر بنـدگان حجت را تمام می نماید؟

گفت: آنچه را که در خواب دیدم چیزی نیست و آنها فقط مانند سـراب هسـتند که کسی آن را می بیند و به آن نگاه می کند و هیچ شـکی ندارد که آب است، اما وقتی به محل سـراب می رسد، آن را هیچ چیزی نمی یابد، پس آنچه در خواب می بینم این گونه است.

گفتم: چگونه خوابی را که می بینی تشبیه به سـراب می کنی در حالی که در خواب غذای شـیرین و ترش می خوری یا شادی و حزن می بینی؟

گفت: زیرا هرگاه به سـراب دست می یابم هیـچ می نمایـد و همین طور وقتی بیـدار می شویم آنچه را در خواب دیده ام، هیچ می گردد.

گفتم: به من بگـو اگر مسـأله ای را بگویم که لـذت آن را در خواب حس کنی و قلبت برای آن به تپش افتـد، آیـا متوجه نمی شوی که مسأله همین است که برایت توصیف کردم؟

گفت: بله.

گفتم: به من بگو آیا هرگز محتلم شده ای تا جایی که شهوتت را در زنی بریزی خواه او را بشناسی یا خیر؟

گفت: بله بسیار دیده ام.

گفتم: آیا در خواب لذتی یافته ای به اندازهٔ لذت همان عمل در بیداری و سـپس بیدار شوی در حالی که شهوتت فرو ریخته و از تو به مقدار منی در بیداری خارج شود؟ این حالت درهم شکنندهٔ دلیل تو در باره سراب است.

گفت: شخص محتلم در خوابش چیزی نمی بیند، مگر چیزی را که حواس وی در بیداری دیده است.

ص:۱۶۸

گفتم: چیزی نیـافزودی مگر آنکه گفته مرا تقـویت نمـودی و اقرار کردی که قلب، اشـیاء را بـا عقـل می فهمـد و پس از آنکه حواس از بین رفت و نابود شـد آن اشـیاء را می شـناسد پس چگونه انکار نمودی که قلب در بیداری در حالی که تمام حواس کار می کند، اشـیاء را می شـناسد. پس چه چیزی پس از مرگ حواس، اشـیاء را به قلب می شناساند در حالی که نمی شنود و نمی بیند. بنا بر این شایسته است که تو شناخت را برای قلب هنگامی که حواس کار می کنند انکار نکنی، زیرا تو اقرار کردی که قلب وقـتی حواس خودش را از دست داد، به زنی نگـاه می کنـد تـا اینکه بـا او در آمیخته و کـام خویش را می گیرد. پس جـایی که قلب حواس خود را از دست داده، به شـناخت اشـیاء می پردازد. بنـا بر این برای عاقـل شایسـته است بدانـد، این قلب

است که گرانندهٔ حواس و مالک و رئیس و قضاوت کننده بر حواس است. پس انسان هر چقدر هم جاهل باشد این را می فهمد که دست، توان درآوردن چشم یا قطع زبان خویش را ندارد و اینکه هیچ یک از حواس نسبت به بدن کاری را انجام نمی دهند مگر با اجازه و فرمان و کنترل قلب، زیرا خداوند تعالی قلب را گردانندهٔ جسم و بدن قرار داده، به طوری که با قلب می شنود و می بیند و این قلب است که فرمانده و قاضی بر بدن است و بدن از قلب پیش نمی افتد همان طور که از قلب عقب نمی افتد. و به وسیله قلب است که حواس می شنوند یا می بینند، اگر فرمان داد پیروی می کنند و اگر نهی کرد باز می مانند و به وسیلهٔ قلب است که شادی و اندوه یا درد وارد می شود، اگر هر یک از حواس خراب شد قلب قدرت تشخیص خود را از دست نمی دهد ولی اگر قلب خراب شد تمامی حواس بی خاصیت شده و تا جایی که دیگر نمی شنوند و نمی بینند.

گفت: من گمان می کردم از این ورطه خلاصی نیابی و مطلبی آوردی که توان مردود ساختن آن را ندارم.

گفتم: من تأیید آنچه را که به تو گفتم و آنچه در خوابت دیده ای را در همین مجلس خواهم گفت.

گفت: همین کار را بکن که من در این مسأله سرگردان مانده ام.

گفتم: به من بگو آیا تا حالاـ شده پیش خودت محاسبه کنی در باره تجارت، فن، ساختمان سازی یا اینکه چیزی را اندازه بگیری و حساب و کتاب کنی یا به خودت دستور دهی، البته هنگامی که حسابش را در ظن و گمانت کاملا انجام داده باشی؟

گفت: بله.

گفتم: آیا در این فکر قلبت را شریک با حواست کرده ای؟

گفت: نه.

گفتم: آیا تو نمی دانی آنچه را که قلبت به تو خبر می دهد حق است.

گفت: حتما همین طور است، بیشتر برایم بگو تا شک از بین برود و شبهه از قلبم برطرف شود.

**[ترجمه]

خفق القلب اضطرابه و النهمه بلوغ الهمّه فی الشیء و النهم بالتحریک إفراط الشهوه فی الطعام أقول قد عرفت أن القلب یطلق فی مصطلح الأخبار علی النفس الناطقه و لما کان السائل منکرا لإدراک ما سوی الحواسّ الظاهره نبّهه علیه السلام علی خطائه بمدرکات الحواسّ الباطنه التی هی آلات النفس.

ص:۱۶۹

۱- الرائس:الوالی،فی مقابله المرءوس للمستولی علیه.

أَقُولُ: ذَکَرَ اَلسَّیِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِی کِتَابِ النُّجُومِ مِنْ هَذِهِ الرِّسَالَهِ جُمْلَهً لَیْسَتْ فِیمَا عِنْدَنَا مِنَ النُّسَخِ فَلْنَذْکُرْهَا:

قُلْتُ أَخْبِرْنِی هَلْ یَعْرِفُ أَهْلُ بِلاَدِکَ عِلْمَ النُّجُومِ قَالَ إِنَّکَ لَغَافِلٌ عَنْ عِلْمِ أَهْلِ بِلاَدِی بِالنُّجُومِ قُلْتُ وَ مَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِهِمْ بِهَا فَقَالَ إِنَّا نُخْبِرُکَ عَنْ عِلْمِهِمْ بِخَصْلَتَیْنِ تَکْتَفِی بِهِمَا عَمَّا سِوَاهُمَا قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی وَ لاَ تُخْبِرْنِی إِلاَّ بِحَقٍّ قَالَ بِدِینِی لاَ أُخْبِرُکَ إِلاَّ بِحَقٍّ وَ بِمَا عَایَنْتُ قُلْتُ هَاتِ قَالَ أَمَّا إِحْدَی الْخَصْلَتَیْنِ فَإِنَّ مُلُوکَ الْهِنْدِ لاَ یَتَّخِذُونَ إِلاَّ الْخِصْیَانَ قُلْتُ وَ لِمَ ذَاکَ قَالَ لِأَنَّ لِکُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مُنَجِّماً حَاسِباً فَإِذَا أَصْبَحَ أَتَی بَابَ الْمَلِکِ فَقَاسَ الشَّمْسَ وَ حَسَبَ فَأَخْبَرَهُ بِمَا یَحْدُثُ فِی یَوْمِهِ ذَلِکَ وَ مَا حَدَثَ فِی لَیْلَتِهِ الَّتِی کَانَ فِیهَا فَإِنْ کَانَتِ امْرَأَهٌ مِنْ نِسَائِهِ قَارَفَتْ شَیْئاً یَکْرَهُهُ أَخْبَرَهُ فَقَالَ فُلاَنٌ قَارَفَ کَذَا وَ کَذَا مَعَ فُلاَنَهَ وَ یَحْدُثُ فِی هَذَا الْیَوْمِ کَذَا وَ کَذَا قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْخَصْلَهِ الْأُخْرَی قَالَ قَوْمٌ بِالْهِنْدِ بِمَنْزِلَهِ الْخَنَّاقِینَ عِنْدَکُمْ یَقْتُلُونَ النَّاسَ بِلاَ سِلاَحٍ وَ لاَ خَنْقٍ وَ یَأْخُذُونَ أَمْوَالَهُمْ قُلْتُ وَ کَیْفَ یَکُونُ هَذَا قَالَ یَخْرُجُونَ مَعَ الرِّفْقَهِ وَ التُّجَّارِ بِقَدْرِ مَا فِیهَا مِنَ الرَّجَّالَهِ فَیَمْشُونَ مَعَهُمْ أَیَّاماً لَیْسَ مَعَهُمْ سِلاَحٌ وَ یُحَدِّثُونَ الرِّجَالَ وَ یَحْسُبُونَ حِسَابَ کُلِّ رَجُلٍ مِنَ التُّجَّارِ فَإِذَا عَرَفَ أَجْمَعُهُمْ مَوْضِعَ النَّفْسِ مِنْ صَاحِبِهِ وَکَزَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ صَاحِبَهُ الَّذِی حَسَبَ بِهِ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ فَیَقَعُ جَمِیعُ التُّجَّارِ مَوْتَی قُلْتُ إِنَّ هَذَا أَرْفَعُ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ إِنْ کَانَ مَا تَقُولُ حَقّاً قَالَ أَحْلِفُ لَکَ بِدِینِی أَنَّهُ حَقٌّ وَ لَرُبَّمَا رَأَیْتُ بِبِلاَدِ اَلْهِنْدِ قَدْ أُخِذَ بَعْضُهُمْ وَ أُمِرَ بِقَتْلِهِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی کَیْفَ کَانَ هَذَا حَتَّی اطَّلَعُوا عَلَیْهِ قَالَ بِحِسَابِ النُّجُومِ قُلْتُ فَمَا سَمِعْتُ کَهَذَا عِلْماً قَطُّ وَ مَا أَشُکُّ أَنَّ وَاضِعَهُ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ فَأَخْبِرْنِی مَنْ وَضَعَ هَذَا الْعِلْمَ الدَّقِیقَ الَّذِی لاَ یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لاَ بِالْعُقُولِ وَ لاَ بِالْفِکْرِ قَالَ حِسَابُ النُّجُومِ وَضَعَتْهُ الْحُکَمَاءُ وَ تَوَارَثَهُ النَّاسُ (۱).

۱- إلی هنا انتهی ما یختص به کتاب النجوم،و یشترک سائر النسخ من قوله:فاذا سألت الرجل منهم....

متن: قُلْتُ أَخْبِرْنِی هَلْ یَعْلَمُ أَهْلُ بِلَادِکَ عِلْمَ النُّجُوم قَالَ إِنَّکَ لَغَافِلٌ عَنْ عِلْم أَهْلِ بِلَادِی بِالنُّجُوم فَلَیْسَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِذَلِکَ مِنْهُمْ قُلْتُ أَخْبِرْنِی کَیْفَ وَقَعَ عِلْمُهُمْ بِالنُّجُومِ وَ هِیَ مِمَّا لاَ یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لاَ بِالْفِکْرِ قَالَ حِسَابٌ وَضَعَتْهُ الْحُکَمَاءُ وَ تَوَارَثَتْهُ النَّاسُ فَإِذَا سَأَلْتَ الرَّجُلَ مِنْهُمْ عَنْ شَیْءٍ قَاسَ الشَّمْسَ وَ نَظَرَ فِی مَنَازِلِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ مَا لِلطَّالِعِ مِنَ النُّحُوسِ وَ مَا لِلْبَاطِنِ مِنَ السُّعُودِ ثُمَّ یَحْسُبُ وَ لاَ یُخْطِئُ وَ یُحْمَلُ إِلَیْهِ الْمَوْلُودُ فَیَحْسُبُ لَهُ وَ یُخْبِرُ بِکُلِّ عَلاَمَةٍ فِیهِ بِغَیْرِ مُعَایَنَةٍ وَ مَا هُوَ مُصِیبُهُ إِلَی یَوْمِ یَمُوتُ قُلْتُ کَیْفَ دَخَلَ الْحِسَابُ فِی مَوَالِیدِ النَّاسِ قَالَ لِأَنَّ جَمِیعَ النَّاسِ إِنَّمَا یُولَدُونَ بِهَذِهِ النُّجُوم وَ لَوْ لاَ ذَلِکَ لَمْ یَسْتَقِمْ هَذَا الْحِسَابُ فَمِنْ ثَمَّ لاَ یُخْطِئُ إِذَا عَلِمَ السَّاعَةَ وَ الْیَوْمَ وَ الشَّهْرَ وَ السَّنَةَ الَّتِی یُولَدُ فِیهَا الْمَوْلُودُ قُلْتُ لَقَدْ تَوَصَّفْتَ عِلْماً عَجِیباً (۱)لَیْسَ فِی عِلْمِ الدُّنْیَا أَدَقُّ مِنْهُ وَ لاَ أَعْظَمُ إِنْ کَانَ حَقّاً کَمَا ذَکَرْتَ یُعْرَفُ بِهِ الْمَوْلُودُ الصَّبِیُّ وَ مَا فِیهِ مِنَ الْعَلاَمَاتِ وَ مُنْتَهَی أَجَلِهِ وَ مَا یُصِیبُهُ فِی حَیَاتِهِ أَ وَ لَیْسَ هَذَا حِسَاباً تُولَدُ بِهِ جَمِیعُ أَهْلِ الدُّنْیَا مَنْ کَانَ مِنَ النَّاسِ قَالَ لاَ أَشُکُّ فِیهِ قُلْتُ فَتَعَالَ نَنْظُرْ بِعُقُولِنَا کَیْفَ عَلِمَ النَّاسُ هَذَا الْعِلْمَ وَ هَلْ یَسْتَقِیمُ أَنْ یَکُونَ لِبَعْضِ النَّاسِ إِذَا کَانَ جَمِیعُ النَّاسِ یُولَدُونَ بِهَذِهِ النُّجُوم وَ کَیْفَ عَرَفَهَا بِسُعُودِهَا وَ نُحُوسِهَا وَ سَاعَاتِهَا وَ أَوْقَاتِهَا وَ دَقَائِقِهَا وَ دَرَجَاتِهَا وَ بَطِیئِهَا وَ سَرِیعِهَا وَ مَوَاضِعِهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ مَوَاضِعِهَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ دَلاَلَتِهَا عَلَی غَامِضِ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ الَّتِی وَصَفْتَ فِی السَّمَاءِ وَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْبُرُوجِ فِی السَّمَاءِ وَ بَعْضَهَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ کَذَلِکَ النُّجُومُ السَّبْعَةُ مِنْهَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ مِنْهَا فِی السَّمَاءِ فَمَا یَقْبَلُ عَقْلِی أَنَّ مَخْلُوقاً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَدَرَ عَلَی هَذَا قَالَ وَ مَا أَنْکَرْتَ مِنْ هَذَا قُلْتُ إِنَّکَ زَعَمْتَ أَنَّ جَمِیعَ أَهْلِ الْأَرْضِ إِنَّمَا یَتَوَالَدُونَ بِهَذِهِ النُّجُوم فَأَرَی الْحَکِیمَ الَّذِی وَضَعَ هَذَا الْحِسَابَ بِزَعْمِکَ مِنْ بَعْضِ أَهْلِ الدُّنْیَا وَ لاَ شَکَّ إِنْ کُنْتَ صَادِقاً أَنَّهُ وُلِدَ بِبَعْضِ هَذِهِ النُّجُوم وَ السَّاعَاتِ وَ الْحِسَابِ الَّذِی کَانَ قَبْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَزْعُمَ أَنَّ ذَلِکَ الْحَکِیمَ لَمْ یُولَدْ بِهَذِهِ النُّجُوم کَمَا وُلِدَ سَائِرُ النَّاسِ قَالَ وَ هَلْ هَذَا الْحَکِیمُ إِلاَّ کَسَائِرِ النَّاسِ قُلْتُ أَ فَلَیْسَ یَنْبَغِی أَنْ یَدُلَّکَ عَقْلُکَ عَلَی أَنَّهَا قَدْ خُلِقَتْ قَبْلَ هَذَا الْحَکِیمِ الَّذِی زَعَمْتَ أَنَّهُ وَضَعَ هَذَا الْحِسَابَ وَ قَدْ زَعَمْتَ أَنَّهُ وُلِدَ بِبَعْضِ هَذِهِ النُّجُومِ قَالَ بَلَی

۱- و فی نسخه:لقد وصفت علما عجیبا.

قُلْتُ فَكَيْفَ اهْتَـدَى لِوَضْعِ هَـذِهِ النُّجُومِ وَ هَلْ هَـذَا الْعِلْمُ إِلاَّ مِنْ مُعَلِّمٍ كَانَ قَبْلَهُمَا وَ هُوَ الَّذِي أَسَّسَ هَذَا الْحِسَابَ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّهُ أَسَاسُ الْمَوْلُودِ وَ الْأَسَاسُ أَقْدَمُ مِنَ الْمَوْلُودِ وَ الْحَكِيمُ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّهُ وَضَعَ هَذَا إِنَّمَا يَتْبَعُ أَمْرَ مُعَلِّمٍ هُوَ أَقْدَمُ مِنْهُ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهُ مَوْلُوداً بِبَعْضِ هَـذَا النُّجُومِ وَ هُوَ الَّذِي أَسَّسَ هَـذِهِ الْبُرُوجَ الَّتِي وُلِـدَ بِهَـا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ فَوَاضِعُ الْأَسَاسِ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ أَقْدَمَ مِنْهَا هَبْ أَنَّ هَذَا الْحَكِيمَ عُمِّرَ مُذْ كَانَتِ الدُّنْيَا عَشَرَةَ أَضْعَافٍ هَلْ كَانَ نَظَرُهُ فِي هَذِهِ النُّجُومِ إِلاَّ كَنَظَرِكَ إِلَيْهَا مُعَلَّقَةً فِي السَّمَاءِ أَ وَ تَرَاهُ كَانَ قَادِراً عَلَى الدُّنُوِّ مِنْهَا وَ هِيَ فِي السَّمَاءِ حَتَّى يَعْرِفَ مَنَازِلَهَا وَ مَجَارِيَهَا نُحُوسَهَا وَ سُعُودَهَا وَ دَقَائِقَهَا وَ بِأَيَّتِهَا تَكْسِفُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ بِأَيَّتِهَا يُولَدُ كُلُّ مَوْلُودٍ وَ أَيُّهَا السَّعْدُ وَ أَيُّهَا النَّحْسُ وَ أَيُّهَا الْبَطِيءُ وَ أَيُّهَا السَّرِيعُ ثُمَّ يَعْرِفَ بَعْدَ ذَلِكَ سُعُودَ سَاعَاتِ النَّهَارِ وَ نُحُوسَـهَا وَ أَيُّهَا السَّعْدُ وَ أَيُّهَا النَّحْسُ وَ كَمْ سَاعَةٍ يَمْكُثُ كُلُّ نَجْمٍ مِنْهَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ تَغِيبُ وَ أَيِّ سَاعَةٍ تَطْلُعُ وَ كَمْ سَاعَةً يَمْكُثُ طَالِعاً وَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ تَغِيبُ وَ كَمِ اسْـتَقَامَ لِرَجُلٍ حَكِيمٍ كَمَا زَعَمْتَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ السَّمَاءِ مِمَّا لاَ يُدْرَكُ بِـالْحَوَاسِّ وَ لاَ يَقَعُ عَلَيْهِ الْفِكْرُ وَ لاَ يَخْطُرُ عَلَى الْأَوْهَـامِ وَ كَيْفَ اهْتَـدَى أَنْ يَقِيسَ الشَّمْسَ حَتَّى يَعْرِفَ فِي أَيِّ بُرْجٍ وَ فِي أَيِّ بُرْجٍ الْقَمَرُ وَ فِي أَيِّ بُرْجٍ مِنَ السَّمَـاءِ هَـذِهِ السَّبْعَةُ السُّعُودُ وَ النُّحُوسُ وَ مَـا الطَّالِعُ مِنْهَـا وَ مَا الْبَاطِنُ وَ هِيَ مُعَلَّقَةٌ فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ لاَ يَرَاهَا إِذَا تَوَارَتْ بِضَوْءِ الشَّمْسِ إِلاَّ أَنْ تَزْعُمَ أَنَّ هَـذَا الْحَكِيمَ الَّذِي وَضَعَ هَـذَا الْعِلْمَ قَدْ رَقِيَ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَنَا أَشْـهَدُ أَنَّ هَـذَا الْعَالِمَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى هَـذَا الْعِلْمِ إِلاَّ بِمَنْ فِي السَّمَاءِ لِأَنَّ هَـذَا لَيْسَ مِنْ عِلْمِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ مَا بَلَغَنِي أَنَّ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَقِيَ إِلَى السَّمَاءِ قُلْتُ فَلَعَلَّ هَذَا الْحَكِيمَ فَعَلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يَبْلُغْكَ قَالَ وَ لَوْ بَلَغَنِي مَا كُنْتُ مُصَدِّقاً قُلْتُ فَأَنَا أَقُولُ قَوْلَكَ هَبْهُ رَقِيَ إِلَى السَّمَاءِ هَلْ كَانَ لَهُ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ مَعَ كُلِّ بُرْجٍ مِنْ هَـذِهِ الْبُرُوجِ وَ نَجْمٍ مِنْ هَذِهِ النُّجُومِ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ إِلَى حَيْثُ يَغِيبُ ثُمَّ يَعُودَ إِلَى الْآخَرِ حَتَّى يَفْعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا فَإِنَّ مِنْهَا مَا يَقْطَعُ السَّمَاءَ فِي ثَلاَثِينَ سَـنَةً وَ مِنْهَا مَا يَقْطَعُ دُونَ ذَلِكَ وَ هَلْ كَانَ لَهُ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَجُولَ فِي أَقْطَارِ السَّمَاءِ حَتَّى يَعْرِفَ مَطَالِعَ السُّعُودِ مِنْهَا وَ النُّحُوسِ

وَ الْبَطِیءَ وَ السَّرِیعَ حَتَّی یُحْصِیَ ذَلِکَ أَوْ هَبْهُ قَدَرَ عَلَی ذَلِکَ حَتَّی فَرَغَ مِمَّا فِی السَّمَاءِ هَلْ کَانَ یَسْتَقِیمُ لَهُ حِسَابُ مَا فِی السَّمَاءِ حَتَّی یُحْکِمَ حِسَابَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ مَا تَحْتَهَا وَ أَنْ یَعْرِفَ ذَلِکَ مِثْلَ مَا قَدْ عَایَنَ فِی السَّمَاءِ لِأَنَّ مَجَارِیَهَا تَحْتَ الْأَرْضِ عَلَی غَیْرِ مَجَارِیهَا فِی السَّمَاءِ فَلَمْ یَکُنْ یَقْدِرُ عَلَی إِحْکَامِ حِسَابِهَا وَ دَقَائِقِهَا وَ سَاعَاتِهَا إِلَّا بِمَعْرِفَهِ مَا غَابَ عَنْهُ تَحْتَ الْأَرْضِ مِنْهَا لِأَنَّهُ یَنْبَغِی أَنْ یَعْرِفَ أَیَّ سَاعَهٍ مِنَ اللَّیْلِ یَطْلُعُ طَالِعُهَا وَ کَمْ یَمْکُثُ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ أَیَّهَ سَاعَهٍ مِنَ النَّهَارِ یَغِیبُ غَائِبُهَا لِأَنَّهُ لَا یُعَایِنُهَا وَ لَا مَا طَلَعَ مِنْهَا وَ لَا مَا غَابَ وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ یَکُونَ الْعَالِمُ بِهَا وَاحِداً وَ إِلَّا لَمْ یَنْتَفِعْ بِالْحِسَابِ أَ لَا تَزْعُمُ أَنَّ ذَلِکَ الْحَکِیمَ قَدْ دَخَلَ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرَضِینَ وَ الْبِحَارِ فَسَارَ مَعَ النُّجُومِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فِی مَجَارِیهَا عَلَی قَدْرِ مَا سَارَ فِی السَّمَاءِ حَتَّی عَلِمَ الْغَیْبَ مِنْهَا وَ عَلِمَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ عَلَی قَدْرِ مَا عَایَنَ مِنْهَا فِی السَّمَاءِ قَالَ وَ هَلْ أَرَیْتَنِی أَجَبْتُکَ إِلَی أَنَّ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَقِیَ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَدَرَ عَلَی ذَلِکَ حَتَّی أَقُولَ إِنَّهُ دَخَلَ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرَضِینَ وَ الْبُحُورِ قُلْتُ فَکَیْفَ وَقَعَ هَذَا الْعِلْمُ الَّذِی زَعَمْتَ أَنَّ الْحُکَمَاءَ مِنَ النَّاسِ وَضَعُوهُ وَ أَنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ مَوْلُودُونَ بِهِ وَ کَیْفَ عَرَفُوا ذَلِکَ الْحِسَابَ وَ هُوَ أَقْدَمُ مِنْهُمْ .

أقول: فی نسخه السید ابن طاوس هاهنا زیاده.

قَالَ أَ رَأَیْتَ إِنْ قُلْتُ لَکَ إِنَّ الْبُرُوجَ لَمْ تَزَلْ وَ هِیَ الَّتِی خَلَقَتْ أَنْفُسَهَا عَلَی هَذَا الْحِسَابِ مَا الَّذِی تَرُدُّ عَلَیَّ (۱)قُلْتُ أَسْأَلُکَ کَیْفَ یَکُونُ بَعْضُهَا سَعْداً وَ بَعْضُهَا نَحْساً وَ بَعْضُهَا مُضِیئاً وَ بَعْضُهَا مُظْلِماً وَ بَعْضُهَا صَغِیراً وَ بَعْضُهَا کَبِیراً قَالَ کَذَلِکَ أَرَادَتْ أَنْ تَکُونَ بِمَنْزِلَهِ النَّاسِ فَإِنَّ بَعْضَهُمْ جَمِیلٌ وَ بَعْضَهُمْ قَبِیحٌ وَ بَعْضَهُمْ قَصِیرٌ وَ بَعْضَهُمْ طَوِیلٌ وَ بَعْضَهُمْ أَبْیَضُ وَ بَعْضَهُمْ أَسْوَدُ وَ بَعْضَهُمْ صَالِحٌ وَ بَعْضَهُمْ طَالِحٌ قُلْتُ فَالْعَجَبُ مِنْکَ إِنِّی أُرَاوِدُکَ مُنْذُ الْیَوْمِ عَلَی أَنْ تُقِرَّ بِصَانِعٍ فَلَمْ تُجِبْنِی إِلَی ذَلِکَ حَتَّی کَانَ الْآنَ أَقْرَرْتَ بِأَنَّ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنَازِیرَ خَلَقْنَ أَنْفُسَهُنَّ قَالَ لَقَدْ بَهَتَّنِی بِمَا لَمْ یَسْمَعِ النَّاسُ مِنِّی قُلْتُ أَ فَمُنْکِرٌ أَنْتَ لِذَلِکَ قَالَ

۱- فی نسخه:ما الذی یرد علی.

أَشَدَّ إِنْكَارٍ قُلْتُ فَمَنْ خَلَقَ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنَازِيرَ إِنْ كَانَ النَّاسُ وَ النُّجُومُ خَلَقْنَ أَنْفُسَهُنَّ فَلاَ بُدَّ مِنْ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُنَّ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ أَوْ خَلَقْنَ أَنْفُسَهُنَّ أَ فَتَقُولُ إِنَّهَا مِنْ خَلْقِ النَّاسِ قَالَ لاَ قُلْتُ فَلاَ بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهَا خَالِقٌ أَوْ هِيَ خَلَقَتْ أَنْفُسَهَا فَإِنْ قُلْتَ إِنَّهَا مِنْ خَلْقِ النَّاسِ أَقْرَرْتَ أَنَّ لَهَا خَالِقاً فَإِنْ قُلْتَ لاَ بُدَّ أَنْ يَكُونَ لَهَا خَالِقٌ فَقَدْ صَدَقْتَ وَ مَا أَعْرَفَنَا بِهِ وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّهُنَّ خَلَقْنَ أَنْفُسَهُنَّ فَقَدْ أَعْطَيْتَنِي فَوْقَ مَا طَلَبْتُ مِنْكَ مِنَ الْإِقْرَارِ بِصَانِعٍ ثُمَّ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي بَعْضُهُنَّ قَبْلَ بَعْضٍ خَلَقْنَ أَنْفُسَهُنَّ أَمْ كَانَ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَإِنْ قُلْتَ بَعْضُهُنَّ قَبْلَ بَعْضٍ فَأَخْبِرْنِي السَّمَاوَاتُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ النُّجُومُ قَبْلَ الْأَرْضِ وَ الْإِنْسِ وَ الذَّرِّ خُلِقْنَ أَمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ الْأَرْضَ قَبْلُ أَ فَلاَ تَرَى قَوْلَكَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمْ تَزَلْ قَدْ بَطَلَ حَيْثُ كَانَتِ السَّمَاءُ بَعْدَ الْأَرْضِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ أَقُولُ مَعاً جَمِيعاً خُلِقْنَ قُلْتُ أَ فَلاَ تَرَى أَنَّكَ قَدْ أَقْرَرْتَ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ شَيْئاً قَبْلَ أَنْ خُلِقْنَ وَ قَدْ أَذْهَبْتَ حُجَّتَكَ فِي الْأَزَلِيَّهِ قَالَ إِنِّي لَعَلَى حَدِّ وُقُوفٍ مَا أَدْرِي مَا أُجِيبُكَ فِيهِ لِأَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ الصَّانِعَ إِنَّمَا سُمِّيَ صَانِعاً لِصِنَاعَتِهِ وَ الصِّنَاعَهُ غَيْرُ الصَّانِعِ وَ الصَّانِعُ غَيْرُ الصِّنَاعَهِ لِأَنَّهُ يُقَالُ لِلرَّجُلِ الْبَانِي لِصِنَاعَتِهِ الْبَنَّاءُ وَ الْبِنَاءُ غَيْرُ الْبَانِي وَ الْبَانِي غَيْرُ الْبِنَاءِ وَ كَذَلِكَ الْحَارِثُ غَيْرُ الْحَرْثِ وَ الْحَرْثُ غَيْرُ الْحَارِثِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ إِنَّ النَّاسَ خَلَقُوا أَنْفُسَهُمْ فَبِكَمَالِهِمْ خَلَقُوهَا أَرْوَاحَهُمْ وَ أَجْسَادَهُمْ وَ صُوَرَهُمْ وَ أَنْفَاسَهُمْ أَمْ خَلَقَ بَعْضَ ذَلِكَ غَيْرُهُمْ قَالَ بِكَمَالِهِمْ لَمْ يَخْلُقْ ذَلِكَ وَ لاَ شَيْئاً مِنْهُمْ غَيْرُهُمْ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي الْحَيَاهُ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ أَمِ الْمَوْتُ قَالَ أَ وَ تَشُكُّ أَنَّهُ لاَ شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنَ الْحَيَاهِ وَ لاَ أَبْغَضُ إِلَيْهِمْ مِنَ الْمَوْتِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي مَنْ خَلَقَ الْمَوْتَ الَّذِي يُخْرِجُ أَنْفُسَهُمُ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّهُمْ خَلَقُوهَا فَإِنَّكَ لاَ تُنْكِرُ أَنَّ الْمَوْتَ غَيْرُ الْحَيَاهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَذْهَبُ بِالْحَيَاهِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ غَيْرُهُمْ فَإِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْحَيَاهَ وَ لَئِنْ قُلْتَ هُمُ الَّذِينَ خَلَقُوا الْمَوْتَ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّ هَذَا لَمُحَالٌ مِنَ الْقَوْلِ وَ كَيْفَ خَلَقُوا لِأَنْفُسِهِمْ مَا يَكْرَهُونَ إِنْ كَانُوا كَمَا زَعَمْتَ خَلَقُوا أَنْفُسَهُمْ هَذَا مَا يُسْتَنْكَرُ مِنْ ضَلاَلِكَ إِنْ تَزْعُمْ أَنَّ النَّاسَ قَدَرُوا عَلَى خَلْقِ أَنْفُسِهِمْ بِكَمَالِهِمْ وَ أَنَّ الْحَيَاهَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ خَلَقُوا مَا يَكْرَهُونَ لِأَنْفُسِهِمْ

قَالَ مَا أَجِدُ وَاحِداً مِنَ الْقَوْلَيْنِ يَنْقَادُ لِی وَ لَقَدْ قَطَعْتَهُ عَلَیَّ قَبْلَ الْغَایَهِ الَّتِی کُنْتُ أُرِیدُهَا قُلْتُ دَعْنِی فَإِنَّ مِنَ الدُّخُولِ فِی أَبْوَابِ الْجَهَالاَتِ مَا لاَ یَنْقَادُ مِنَ الْکَلاَمِ وَ إِنَّمَا أَسْأَلُکَ عَنْ مُعَلِّمِ هَذَا الْحِسَابِ الَّذِی عَلَّمَ أَهْلَ الْأَرْضِ عِلْمَ هَذِهِ النُّجُومِ الْمُعَلَّقَهِ فِی السَّمَاءِ .

أقول: رجعنا إلی ما فی النسخ المشهوره.

قَالَ مَا أَجِدُ یَسْتَقِیمُ أَنْ أَقُولَ إِنَّ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَضَعَ عِلْمَ هَذِهِ النُّجُومِ الْمُعَلَّقَهِ فِی السَّمَاءِ قُلْتُ فَلاَ بُدَّ لَکَ أَنْ تَقُولَ إِنَّمَا عَلَّمَهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ بِأَمْرِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ مُدَبِّرُهُمَا قَالَ إِنْ قُلْتُ هَذَا فَقَدْ أَقْرَرْتُ لَکَ بِإِلَهِکَ الَّذِی تَزْعُمُ أَنَّهُ فِی السَّمَاءِ قُلْتُ أَمَّا أَنَّکَ فَقَدْ أَعْطَیْتَنِی أَنَّ حِسَابَ هَذِهِ النُّجُومِ حَقٌّ وَ أَنَّ جَمِیعَ النَّاسِ وُلِدُوا بِهَا قَالَ الشَّکُّ فِی غَیْرِ هَذَا قُلْتُ وَ کَذَلِکَ أَعْطَیْتَنِی أَنَّ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی أَنْ یَغِیبَ مَعَ هَذِهِ النُّجُومِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فِی الْمَغْرِبِ حَتَّی یَعْرِفَ مَجَارِیَهَا وَ یَطْلُعَ مَعَهَا إِلَی الْمَشْرِقِ قَالَ الطُّلُوعُ إِلَی السَّمَاءِ دُونَ هَذَا قُلْتُ فَلاَ أَرَاکَ تَجِدُ بُدّاً مِنْ أَنْ تَزْعُمَ أَنَّ الْمُعَلِّمَ لِهَذَا مِنَ السَّمَاءِ قَالَ لَئِنْ قُلْتُ أَنْ لَیْسَ لِهَذَا الْحِسَابِ مُعَلِّمٌ لَقَدْ قُلْتُ إِذاً غَیْرَ الْحَقِّ وَ لَئِنْ زَعَمْتُ أَنَّ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ عَلَّمَ مَا فِی السَّمَاءِ وَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ لَقَدْ أَبْطَلْتُ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لاَ یَقْدِرُونَ عَلَی عِلْمِ مَا وَصَفْتُ لَکَ مِنْ حَالِ هَذِهِ النُّجُومِ وَ الْبُرُوجِ بِالْمُعَایَنَهِ وَ الدُّنُوِّ مِنْهَا (۱)فَلاَ یَقْدِرُونَ عَلَیْهِ لِأَنَّ عِلْمَ أَهْلِ الدُّنْیَا لاَ یَکُونُ عِنْدَنَا إِلاَّ بِالْحَوَاسِّ وَ مَا یُدْرَکُ عِلْمُ هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِی وَصَفْتُ بِالْحَوَاسِّ لِأَنَّهَا مُعَلَّقَهٌ فِی السَّمَاءِ وَ مَا زَادَتِ الْحَوَاسُّ عَلَی النَّظَرِ إِلَیْهَا حَیْثُ تَطْلُعُ وَ حَیْثُ تَغِیبُ فَأَمَّا حِسَابُهَا وَ دَقَائِقُهَا وَ نُحُوسُهَا وَ سُعُودُهَا وَ بَطِیئُهَا وَ سَرِیعُهَا وَ خُنُوسُهَا وَ رُجُوعُهَا فَأَنَّی تُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ أَوْ یُهْتَدَی إِلَیْهَا بِالْقِیَاسِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی لَوْ کُنْتَ مُتَعَلِّماً مُسْتَوْصِفاً لِهَذَا الْحِسَابِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَحَبُّ إِلَیْکَ أَنْ تَسْتَوْصِفَهُ وَ تَتَعَلَّمَهُ أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ قَالَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ إِذْ کَانَتِ النُّجُومُ مُعَلَّقَهً فِیهَا حَیْثُ لاَ یَعْلَمُهَا أَهْلُ الْأَرْضِ

۱- و فی نسخه:فاما الدنو.

قُلْتُ فَافْهَمْ وَ أَدِقَّ النَّظَرَ وَ نَاصِحْ نَفْسَکَ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ حَيْثُ كَانَ جَمِيعُ أَهْلِ الدُّنْيَا إِنَّمَا يُولَدُونَ بِهَذِهِ النُّجُوم عَلَى مَا وَصَفْتَ فِي النُّحُوسِ وَ السُّعُودِ أَنَّهُنَّ كُنَّ قَبْلَ النَّاسِ قَالَ مَا أَمْتَنِعُ أَنْ أَقُولَ هَذَا قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَکَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ قَوْلَکَ إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَزَالُوا وَ لاَ يَزَالُونَ قَدِ انْكَسَرَ عَلَيْكَ (۱)حَيْثُ كَانَتِ النُّجُومُ قَبْلَ النَّاسِ فَالنَّاسُ حَدَثٌ بَعْدَهَا وَ لَئِنْ كَانَتِ النُّجُومُ خُلِقَتْ قَبْلَ النَّاسِ مَا تَجِدُ بُدّاً مِنْ أَنْ تَزْعُمَ أَنَّ الْأَرْضَ خُلِقَتْ قَبْلَهُمْ قَالَ وَ لِمَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَرْضَ خُلِقَتْ قَبْلَهُمْ قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْ لَمْ تَكُنِ الْأَرْضُ جَعَلَ اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِرَاشاً وَ مِهَاداً مَا اسْتَقَامَ النَّاسُ وَ لاَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْأَنَامِ وَ لاَ قَدَرُوا أَنْ يَكُونُوا فِي الْهَوَاءِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَجْنِحَةٌ قَالَ وَ مَا ذَا يُغْنِي عَنْهُمُ الْأَجْنِحَةُ إِذَا لَمْ تَكُنْ لَهُمْ مَعِيشَةٌ قُلْتُ فَفِي شَكٍّ أَنْتَ مِنْ أَنَّ النَّاسَ حَدَثٌ بَعْدَ الْأَرْضِ وَ الْبُرُوجِ قَالَ لاَ وَ لَكِنْ عَلَى الْيَقِينِ مِنْ ذَلِکَ قُلْتُ آتِيکَ أَيْضاً بِمَا تُبْصِرُهُ قَالَ ذَلِکَ أَنْفَى (۲)لِلشَّكِّ عَنِّي قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي تَدُورُ عَلَيْهِ هَذِهِ النُّجُومُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ هَذَا الْفَلَکُ قَالَ بَلَى قُلْتُ أَ فَلَيْسَ قَدْ كَانَ أَسَاساً لِهَذِهِ النُّجُوم قَالَ بَلَى قُلْتُ فَمَا أَرَى هَذِهِ النُّجُومَ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّهَا مَوَالِيدُ النَّاسِ إِلاَّ وَ قَدْ وُضِعَتْ بَعْدَ هَذَا الْفَلَکِ لِأَنَّهُ بِهِ تَدُورُ الْبُرُوجُ وَ تَسْفُلُ مَرَّةً وَ تَصْعَدُ أُخْرَى قَالَ قَدْ جِئْتَ بِأَمْرٍ وَاضِحٍ لاَ يُشْكِلُ عَلَى ذِي عَقْلٍ أَنَّ الْفَلَکَ الَّذِي تَدُورُ بِهِ النُّجُومُ هُوَ أَسَاسُهَا الَّذِي وُضِعَ لَهَا لِأَنَّهَا إِنَّمَا جَرَتْ بِهِ قُلْتُ أَقْرَرْتَ أَنَّ خَالِقَ النُّجُوم الَّتِي يُولَدُ بِهَا النَّاسُ سُعُودُهُمْ وَ نُحُوسُهُمْ هُوَ خَالِقُ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ خَلَقَهَا لَمْ يَكُنْ ذَرْءٌ قَالَ مَا أَجِدُ بُدّاً مِنْ إِجَابَتِکَ إِلَى ذَلِکَ قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَکَ أَنْ يَدُلَّکَ عَقْلُکَ عَلَى أَنَّهُ لاَ يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِ السَّمَاءِ إِلاَّ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ وَ الذَّرْءَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ وَ أَنَّهُ لَوْ لاَ السَّمَاءُ وَ مَا فِيهَا لَهَلَکَ ذَرْءُ الْأَرْضِ .

**[ترجمه]«خفق القلب» اضطراب قلب. «النهمه»: نهايت همت در چيزى. «النَهَم»: افراط شهوت در غذا.

مؤلف: دانستى كه قلب در اصطلاح روايات گاهى بر نفس ناطقه اطلاق مى شود. و از آنجا كه سؤال كننده منكر ادراک چيزى غير از حواس ظاهرى بود، امام عليه السلام با ذكر مدركات حواس باطنى كه ابزار نفس هستند او را بر خطايش آگاه ساخت.

مؤلف: سيد بن طاووس - قدّس الله روحه - در كتاب نجوم، مطلبى را از اين حديث نقل كرده كه در نسخه هاى موجود نزد ما نيست پس آن را نقل مى كنم:

گفتم: به من بگو آيا مردم سرزمين تو آگاهى به علم نجوم دارند؟

گفت: تو از آگاهى مردم سرزمين من به علم نجوم غافلى.

گفتم: آنها چقدر علم نجوم مى دانند.

گفت: من به تو ميزان علم آنها به نجوم را با دو صفت مى گويم كه از ديگر توصيفات بى نياز سازد.

گفتم: پس بگو ولى جز راست چيزى را نگو.

گفت: به آئين خودم سوگند كه جز راستى و آنچه را كه مشاهده كرده ام نگويم.

گفتم: خوب بگو.

گفت: اما اولین صفت این است که پادشاهان هند جز افراد اخته استخدام نمی کنند.

گفتم: چرا؟

گفت: زیرا هر یک از رجال درباری منجّم محاسبه گری دارد. صبح که می شود آن منجم نزد دربار پادشاه می آید و خورشید را مقایسه نموده و محاسبه میکند و سپس آنچه در آن روز اتفاق می افتد را خبر می دهد و نیز آنچه را در شب گذشته اتفاق افتاده گزارش می دهد و اگر یکی از زنان پادشاه کار ناخوشایندی انجام داده آن را گزارش می دهد،

منجم می گوید: فلان شخص این چنین و آن چنین با فلان زن پادشاه انجام داده و در این روز این و آن اتفاق می افتد.

گفتم: صفت دوم را بگو.

گفت: مردمی در هند هستند که مانند راهزنان در نزد شما هستند و مردم را بدون اسلحه یا طناب به قتل می رسانند و اموالشان را بر می دارند.

گفتم: چگونه این کار را می کنند؟

گفت: آنها با کاروانیان و تجّار به اندازه تعداد کسانی که در کاروان هستند، همراه می شوند و روزهایی را با آنان سپری می کنند در حالی که اسلحه ای همراهشان نیست و با کاروانیان هم صحبت می شوند و حساب هر کسی از تجّار را محاسبه می کنند پس وقتی همگی دانستند که چطور هم صحبتش خواهد مرد هر کدام به همان طریق که محاسبه کرده بود به همراهش پریده و با یک حمله او را می کشند پس به این ترتیب همهٔ تجّار می میرند.

گفتم: اگر راست بگویی این مطلب مهمتر از صفت اولی است.

گفت: به آئینم سوگند می خورم که راست است و گاهی من در سرزمین هند دیده ام که بعضی از این راهزنها را گرفته و سپس اعدام کرده اند.

گفتم: به من بگو ببینم آنان چگونه به این مطالب آگاه می شوند.

گفت: بر اساس حساب نجوم.

گفتم: چنین علمی را هرگز نشنیده بودم و شک ندارم که به وجود آورندهٔ این علم شخص حکیم و دانایی بوده، پس به من بگو چه کسی این علم دقیق را ایجاد کرده که با حواس یا عقل ها و فکرها شناخته نمی شود.

گفت: حساب نجوم را حکماء ایجاد کرده اند و مردم آن را به ارث برده اند. - . پایان نقل از کتاب نجوم سید بن طاووس و

بازگشت به نسخه های دیگر. -

ص:۱۷۰

گفتم: به من بگو آیا مردم سرزمین تو آگاهی به علم نجوم دارند؟

گفت: تو از آگاهی مردم سرزمین من به علم نجوم غافلی. زیرا کسی عالم تر از ایشان به آن نیست.

گفتم: پس به من بگو چه کسی این علم دقیق را ایجاد کرده که با حواس یا عقل ها و فکرها شناخته نمی شود؟

گفت: حساب نجوم را حکماء ایجاد کرده اند و مردم آن را به ارث برده اند. هرگاه کسی از آنان در باره چیزی سؤال کند منجم با خورشید مقایسه کرده و به منازل خورشید و ماه و آنچه طالع نحس است و یا باطن سعد نگاه می کند، سپس مجاسبه نموده و اشتباه نمی کند، کودک و نوزاد را نزد منجم می برند و او هر نشانه ای را که در کودک بوده و آنچه بر سر وی تا روز مرگش می آید بدون مشاهده کردن می گوید.

گفتم: چگونه حساب نجوم در زاد و ولد افراد وارد شد؟

گفت: زیرا تمام مردم بر اساس علم نجوم متولد می شوند و اگر این چنین نبود این علم اقامه نمی شد پس از این جهت است که اگر، منجم، آگاهی از ساعت، روز، ماه و سالی که کودک در آن متولد شده داشته باشد اشتباه نمی کند.

گفتم: علم عجیبی را برای من تشریح کردی که اگر راست بگویی در جهان ظریف‌تر و بزرگ‌تر از آن علم نیست با این علم کودک نوزاد شناخته شده و نشانه ها و پایان عمر و آنچه در زندگی به آن دچار می شود معلوم می گردد. آیا این حسابی نیست که تمام مردم دنیا از هر نوعی بر اساس آن متولد شده اند؟

گفت: در آن تردید ندارم.

گفتم: پس بیا با عقل هایمان توجه کنیم که چگونه مردم، این علم را فرا گرفتند و آیا می توان قبول کرد که علم متعلق به یکی از این انسانها باشد، البته اگر که همهٔ مردم بر اساس این علم نجوم متولد شده اند چگونه سعد و نحس ساعتها و زمانها، دقیقه ها و درجه ها، کندی یا سرعت آن و محل قرار گرفتن آنها در آسمان یا در زیر زمین را دانسته است و راهنمایی بر امور مبهم از موارد مذکور که در آسمان و زیر زمین گفتم را شناخته است. در واقع تو می دانی که برخی از این بروج در آسمان و برخی در زیر زمین می باشند و همین طور ستارگان هفت گانه برخی در زیر زمین هستند و برخی در آسمان می باشند پس عقل من قبول نمی کند که مخلوقی از مردم زمین بر این علم توانا باشد.

گفت: چگونه چنین چیزی را انکار می کنی؟

گفتم: تو ادعا می کنی که تمام مردم روی زمین به وسیلهٔ این نجوم متولد می شوند، پس شخص حکیمی که این علم را ایجاد

کرده به ادعـای تو یکی از مردم ساکن دنیا است و تردیـدی نیست که اگر راست بگویی بایـد او به وسـیلهٔ یکی از سـتاره ها و ساعتهـا و حسـابی که قبل از او وجود داشـته به وجود آمـده است مگر اینکه گمان کنی که چنین حکیمی ماننـد دیگر مردم به وسیلهٔ این ستارگان به وجود نیامده است.

گفت: آیا این حکیم جز مانند دیگر مردمان نیست؟

گفتم: آیـا شایسـته نیست که عقلت تو را راهنمـایی کنـد که این علم نجوم پیش از این شـخص حکیمی که گمـان می کنی به وجود آورنـده علم نجوم است، خلق شـده باشـد، در حـالی که تو ادّعا می کنی او به وسـیلهٔ یکی از این سـتارگان متولـد شـده است؟

گفت: بله.

ص:۱۷۱

گفتم: پس چگونه به علم این سـتارگان رسیده است و آیا این علم جز از طریق معلّمی پیش از آنها بوده و او همان کسی است که این محاسـبات را ایجاد کرده که تو گمان می کنی اساس تولد بر آن است، در حالی که این اساسی پیش از متولدین است و حکیمی که تو گمان می کنی این علم را ایجاد کرده پیرو فرامین معلمی نبوده که پیش از خودش بوده و او همان کسی بوده که وی را بر اساس یکی از این محاسبات نجومی متولد نموده است.

و او همان کسـی است که اساس این بروج را پدیـد آورده تا دیگر مردمان بر اساس آنها متولد شده اند بنابراین شایسـته اسـت که ایجاد کنندهٔ این اساس پیش از آن بوده باشد.

فرض کنیم این حکیم ده برابر عمر مردم دنیا عمر داشـته باشد، آیا آگاهی او از این نجوم جز مانند تو نسبت به نجوم است که وابسـته به آسمان می باشد، پس آیا به گمان تو می تواند به ستارگان نزدیک شود، در حالی که ستارگان در آسمان هستند تا جایگاه و محل گردش سـتارگان را دیده و فرجام نیک و دقائق آنها را بشـناسد و بداند که به وسـیلهٔ کدامیک، خورشـید و ماه گرفته می شود و به وسـیله کـدامیک هر کودکی متولـد می شود و کـدام، بـد فرجام و کدام نیک سـرشت است و هر کدام از ستارگان، چنـد ساعت پشت زمین مخفی میماننـد و در کـدام ساعت پنهان می شوند و در کدام ساعت طلوع می کند و چند ساعت آشـکار است و در کـدام ساعت غروب می کنـد و به نظر تو چه مقـدار برای یک حکیم از مردم دنیا امکان دارد که به علم آسمان که با حواس قابل درک نیست و به فکر و تصوّر نیز نمی گنجد، آگاهی باید؟

و چگونه فهمیده است که خورشید را مقایسه کند تا بداند که در کدام برج است و یا ماه در کدام برج است و این هفت ستاره در کدام برج نیک یا بد فرجام از آسمان قرار دارند و کدام ستاره طلوع کرده یا پنهان است؟ در حالی که این دانش به آسمان وابسـته است و این شـخص از زمینیان می باشـد، که هرگاه سـتارگان در نور خورشـید پنهان می شونـد نمی تواند آنها را ببیند مگر اینکه ادعـا کنی حکیمی که این علم را ایجـاد کرده به آسـمان بالاـ رفته، ولی من شـهادت می دهم که این عـالم، توانا بر چنین علمی نیست مگر از طریق کسی که در آسمان است، زیرا این علم از علوم زمینیان نیست.

گفت: نشنیده ام کسی از مردم زمین به آسمان بالا رفته باشد.

گفتم: شاید این حکیم بالا رفته ولی شما خبر نداری؟

گفت: اگر به من هم بگویند قبول نمی کنم.

گفتم: من نیز عقیدهٔ تو را دارم، فرض کن به آسمان بالا رفته باشد، آیا چاره ای دارد جز اینکه با هر یک از بروج و ستارگان حرکت کرده باشد، از جایی که طلوع می کند تا جایی که غروب می کند سپس به دیگری رفته و همین کار را انجام دهد تا به آخرین برسد؟ در حالی که بعضی از آنها در مدّت سی سال آسمان را دور می زنند و برخی کمتر از این مدت را طی می کنند و آیا او چاره ای دارد جز اینکه به اطراف آسمان سیر کند تا محل طلوع سعود و نحوس و کند و تند بودن را بشناسد تا آنها را محاسبه نماید؟

ص:۱۷۲

یا فرض کن بتواند این کار را بکند تا تمام آسمان را محاسبه نماید ولی آیا می تواند حساب آسمان را به گونه ای انجام دهد که با حساب موجودات زمینی یا پشت زمین هماهنگ نماید و آنها را مشاهده نماید، مانند آنچه که در آسمان مشاهده نمود؟ زیرا مدارهای سیارگان پشت زمین غیر از مدارهای آسمان است، پس توانا بر اجرای محاسبات و دقیقه ها و ساعتها نیست مگر با شناخت آنچه در پشت زمین از چشم وی پنهان می شود. زیرا برای وی شایسته است که بداند در کدام ساعت شب، ستاره طلوع کننده، طلوع می کند و چه مقدار پشت زمین درنگ می کند و چه مقدار ساعت از روز ستاره های پنهان شدنی، پنهان می شوند در حالی که آنها را نمی تواند ببیند و نمی داند کدام طلوع و کدام غروب می کند پس به ناچار باید عالم به آنها یکی باشد و در غیر این صورت محاسبات سودی نخواهد داد.

مگر گمان کنی که این حکیم در تاریکی های خشکی ها و دریاها وارد شده و به همراه ستارگان و خورشید و ماه در مدارهایشان به همان اندازه که در آسمان سیر نموده اند، گردش کرده تا علوم غیبی آنها را شناخته و دانسته که چه چیزی در پشت زمین است همان قدر که در آسمان مشاهده نموده است.

گفت: به نظر تو من می توانم این جواب را دهم که یکی از اهالی زمین به آسمان بالا- رفته و بر این امور دست یافته تا اینکه بگویم او حتی در تاریکی های خشکی و دریاها نیز وارد شده است؟

گفتم: پس این علم که تو گمان می کنی انسانهای حکیم آن را ایجاد کرده اند، چگونه به وجود آمده در حالی که همه مردم بر اساس علم نجوم آفریده شده اند و

چگونه محاسبات این علم را شناخته اند در حالی که علم نجوم پیش از آنها بوده است؟

مؤلف: در نسخه سید بن طاووس اینجا این قسمت زیر را اضافه دارد:

گفت: اگر بگویم این ستاره ها همیشه بوده اند و آنها خودشان را بر اساس این محاسبات ایجاد کرده اند، در جواب من چه می گویی؟

گفتم: از تو سؤالی می پرسم: پس چرا بعضی از این ستاره ها سعد و بعضی نحس و برخی روشن و برخی تاریک و بعضی کوچک و بعضی بزرگ هستند؟

گفت: اینگونه اراده کرده اند، مانند انسانها که بعضی زیبا، بعضی زشت، بعضی کوتاه و برخی بلند برخی سفید و برخی سیاه و برخی نیک کردار و برخی بدکردار هستند.

گفتم: از تو تعجب دارم، من امروز تلاش کردم که به خالق اقرار کنی و حرف مرا قبول نمی کنی تا اینکه اکنون اقرار می کنی که میمون ها و خوک ها، خودشان را خلق کرده اند!

گفت: مرا اکنون محکوم کردی که هیچ کس نکرده بود.

گفتم: مگر تو منکر این مطلب هستی؟

گفت: بسیار منکر هستم.

ص:۱۷۳

گفتم: پس چه کسی میمون ها و خوک ها را خلق کرده، اگر انسانها و ستارگان خودشان را خلق کرده اند، ناچاری که بگویی آنها از مخلوقات انسانها هستند یا خودشان، خود را خلق کرده اند. آیا تو معتقدی که آنها از مخلوقات انسان هستند؟

گفت: خیر.

گفتم: پس به ناچار یا خالقی داشته یا خودشان، خودشان را خلق کرده اند. اگر بگویی آنها از مخلوقات انسانها هستند پس اقرار کردی که خالقی دارند و اگر بگویی ناچارا باید خالقی داشته باشند پس حرف مرا تأیید کرده و من نیز به همین اعتقاد هستم. و اگر بگویی: آنها خودشان، خودشان را خلق کرده اند پس دلیلی بیش از آنچه من از شما خواسته ام در اقرار به خالق، آورده ای.

سپس گفتم: به من بگو آیا بعضی پیش از بعضی دیگر خود را خلق کرده اند یا همگی در یک روز خود را خلق کرده اند؟

اگر بگویی: برخی پیش از دیگران، پس به من بگو که آسمانها و محتویاتش و ستارگان، پیش از زمین و انسانها و مخلوقاتش خلق شده اند یا بعد از آنها؟

اگر بگویی: زمین پیش بوده است پس آیا تو نگفتی که اشیاء ازلی بوده اند پس این حرف باطل است زیرا آسمان پس از زمین خلق شده است.

گفت: البته، ولی من می گویم: همگی با هم خلق شده اند.

گفتم: در این صورت آیا اقرار نکردی که آنها پیش از آنکه خلق شوند چیزی نبودند، پس استدلال خودت را در ازلی بودن از بین بردی؟

گفت: من اطّلاع دارم، اما نمی دانم چه جوابی دهم، زیرا من می دانم که خالق از این جهت خالق نامیده می شود که، چیزی را خلق کرده و مخلوق غیر از خالق است و خالق نیز غیر از مخلوق است زیرا وقتی به کسی گفته می شود بنّاء، برای این است که بنائی ساخته و بِناء غیر از بَنّاء و بَنّاء نیز غیر از بِناء است و همچنین کشاورز غیر از کشت و کشت غیر از کشاورز است.

گفتم: اینکه می گویی مردم خودشان، خود را خلق کرده اند، آیا با کمال خودشان خود را خلق کرده اند؛ یعنی ارواح و اجساد و صورتها و جانهای خود را ایجاد کرده اند یا برخی از آنها را دیگری خلق کرده است؟

گفت: آنها با کمال خویش خود خلق کرده اند و آنها یا برخی از اجزائشان توسط دیگری ساخته نشده است.

گفت: به من بگو که، زندگی برای انسانها مطلوب تر است یا مرگ؟

گفت: آیا تردید داری که چیزی برای انسانها مطلوب تر از زندگی نیست؟

گفتم: پس به من بگو چه کسی مرگی را به وجود آورده که جانها را بیرون می کشد، در حالی که تو گمان می کنی آنها خودشان جانشان را به وجود آورده اند؟ اگر بگویی دیگری مرگ را خلق کرده در این صورت آن که مرگ را خلق کرده همان کسی است که زندگی را خلق کرده است. و اگر بگویی، آنها خودشان مرگ را برای خودشان خلق کرده اند، چنین سخنی محال است، زیرا چگونه برای خودشان چیزی

را که نمی پسندند خلق کرده اند، البته اگر واقعا معتقد هستی خودشان، خودشان را خلق نموده اند؟!

این از اشتباه غیر قابل قبول توست که فکر کنی مردم با کمال خود بر خلقت خویش توانا هستند و زندگی نیز برای آنها مطلوب تر از مرگ است، ولی آنچه را که دوست ندارند برای خویش خلق کرده اند.

ص:۱۷۴

گفت: گمان نمی کنم هیچ یک از این دو نظر برای من فایده ای داشته باشد در واقع تو پیش از رسیدن به هدفی که داشتم، دلیل مرا محکوم نمودی.

گفتم: مهم نیست، وارد شدن در میدان جهالت انسان را در سخن محکوم می نماید من در واقع از تو سؤال کردم این معلمی که حساب علم نجوم را که به آسمان تعلق دارد و به زمین آموزش داده کیست؟

مؤلف: به نسخه مشهور باز می گردیم:

گفت: گمان نمی کنم بتوانم بگویم که کسی از مردم زمین این علم نجوم که متعلق به آسمان است را ایجاد کرده باشد.

گفتم: پس ناچاری بگویی، فقط حکیم آگاهی که گردانندهٔ جهان است او را به مسائل آسمان و زمین آگاه نموده است.

گفت: اگر چنین بگویم در حقیقت به خدای تو اقرار کرده ام که گمان می کنی در آسمان است.

گفتم: تو به من گفتی که حساب این ستارگان حق است و همه مردم بر اساس آنها ساخته شده اند.

گفت: هیچ شکی در این مورد ندارم.

گفتم: و نیز به من گفتی که هیچ کس از مردم زمین نمی تواند با این ستارگان و خورشید و ماه در مغرب پنهان شود تا محل حرکت آنها را بشناسد و با آنها از مشرق طلوع کند.

گفت: صعود به آسمان به این ترتیب غیرممکن است.

گفتم: گمان نمی کنم چاره ای داشته باشی جز اینکه قبول کنی معلم این علم از آسمان است.

گفت: اگر بگویم این محاسبات معلمی ندارد در این صورت درست نگفته ام و اگر بگویم کسی از مردم زمین آنچه را در آسمان و زیر زمین می باشد آموزش می دهد که در این صورت اشتباه گفته ام زیرا مردم زمین توانایی کسب چنین علمی را که در باره نجوم و بروج گفتم، با مشاهده مستقیم و از نزدیک ندارند پس آنها قدرت بر چنین علمی ندارند، چون علم مردم دنیا از نظر من جز از طریق حواس به دست نمی آید و چنین علم نجومی با حواس ظاهری بدست نمی آید زیرا این علم به آسمان تعلق دارد و حواس توانایی اشراف بر آنها از جهت طلوع و غروب ندارد و اما محاسبات و اندازهٔ دقیقه ها و نیز نحس و نیک، کند و سریع و رفت و برگشت آنها را چگونه با حواس درک نموده یا با مقایسه به آن رسیده است؟

گفتم: به من بگو، اگر تو این محاسبات را از مردم زمین یاد بگیری برایت مطلوب تر است یا اینکه از اهل آسمان یاد بگیری؟

گفت: البته از اهل آسمان، زیرا علم نجوم به آسمان تعلق دارد و مردم زمین اطلاعی از آن ندارند.

ص:۱۷۵

گفتم: پس بدان و دقت کن و خیرخواه خودت باش؛ آیا نمی دانی اگر آن گونه که گفتی تمامی مردم دنیا بر اساس این ستارگان نحس یا نیک متولد شده اند در نتیجه این ستارگان پیش از مردم بوده اند؟

گفت: مخالف چنین سخنی نیستم.

گفتم: آیا برای تو سزاوار نیست که بدانی این سخن تو که مردم همواره بوده و خواهند بود بر خلاف نظر تو خواهد بود، زیرا ستارگان پیش از انسانها بوده اند و مردم بعد از ستارگان به وجود آمده اند و اگر ستارگان پیش از مردم به وجود آمده باشند،

ناچار هستی بپذیری که زمین نیز پیش از انسانها ایجاد شده است.

گفت: چرا گمان می کنی زمین پیش از انسانها ایجاد شده است؟

گفتم: آیا نمی دانی اگر خداوند زمین را برای مخلوقاتش آرام نمی گستراند، هیچکدام از مردم و دیگر موجودات دوام نمی آوردند و در هوا نیز که نمی توانستند قرار بگیرند، مگر با داشتن بالهایی؟

گفت: بال ها به چه درد آنها می خورد اگر زندگی نمی کردند؟

گفتم: آیا تو در شک هستی در اینکه مردم بعد از زمین و ستارگان ساخته شده اند؟

گفت: خیر، بلکه می خواهم در این مورد یقین یابم.

گفتم: من مطلبی را برای تو می آوردم که در این مورد نیز بینا شوی.

گفت: یه این ترتیب شک را بهتر می توانم از خودم دفع نمایم.

گفتم: آیا تو نمی دانی آنچه که این ستارگان، خورشید و ماه بر گِردش می چرخند همین فلک است؟

گفت: بله.

گفتم: آیا پس فلک اساس این ستارگان نیست؟

گفت: بله

گفتم: من گمان نمی کنم این ستارگانی که تو خیال می کنی آنها علت تولّد انسانها هستند، جز پس از این فلک قرار داده شده باشند، زیرا به وسیلهٔ فلک است که برجها می گردند و گاهی نزول کرده و گاهی صعود می کنند.

گفت: مطلبی گفتی که واضح است و اینکه بر هر صاحب عقلی پنهان نیست، فلکی که ستارگان با آن گردش می کنند اساس ستارگان بوده که برای آنها قرار داده شده و با آن حرکت می کنند.

گفتم: پس اقرار کردی خالق ستارگانی که با آنها مردم، متولد می شوند خواه سعید یا نحس باشند، همانا خالق زمین است، زیرا اگر ستارگان را خلق نکرده باشد در این صورت انسانها و مخلوقاتی نیز وجود نداشتند.

گفت: چاره ای جز پاسخ مثبت به تو ندارم.

گفتم: آیا برای تو شایسته نیست عقلت تو را راهنمایی کند که کسی توانا بر آفرینش آسمان نیست مگر آفریننده ای که زمین و مخلوقات و خورشید و ماه و ستارگان را آفریده و اگر آسمان و آنچه درون آن است نبود مخلوقات زمین نیز از بین می

رفتند.

**[ترجمه]

أن یکون لبعض الناس أی هذا العلم اعلم أن کلامه و احتجاجه ع

ص:۱۷۶

۱- و فی نسخه:قد أنکر علیک.

۲- و فی نسخه:قال:ذلک أنقی للشک عنی.

مبنیّ علی أحد أمرین الأول ما یحکم به الوجدان من أن العلم بدقائق حرکات هذه الکواکب و خواص آثارها و المناسبه بینها و بین ما هی علامه لحدوثها لا یتأتّی إلا لخالقها الذی جعلها کذلک أو من ینتهی علمه إلیه و معلوم أن ما هو الحق من هذه العلوم إنما وصل إلی الخلق من الأنبیاء کما اعترفوا به و لما لم یحیطوا بجمیع ذلک و ضاع عنهم بعض ما استفادوا من الأنبیاء علیهم السلام أیضا فلذا تری الریاضیین یتحیرون فی بعض الحرکات التی لا تستقیم علی أصولهم و یسمونها ما لا ینحل و تری المنجمین یخطئون فی کثیر من أحکامهم لذلک ثم ذکر علیه السلام علی سبیل التنزل أنه لو سلمنا أنه یمکن أن یتیسر ذلک لمخلوق من البشر فلا یتأتّی ذلک إلا لمن کان معها فی حرکاتها و یعاشرها مده طویله لیعلم کیفیه حرکاتها و جرب بکثره المعاشره خواصها و آثارها.

و الثانی أن یکون المراد أنک إذا اعترفت أن کل الخلق یولدون بهذه النجوم فلا یکون أحد منهم عله لها و لآثارها لتقدمها علیهم و لا شک فی أنه لا بد من حکیم عالم بجمیع الأمور قادر علیها أسّس ذلک الأساس و بنی علیها تلک الآثار و الأحکام التی أمکن للخلق بها استعلام ما لم یأت من الأمور فقد أقررت بالصانع فهو أول عالم بهذا العلم لا الحکیم الذی تزعم أنه یولد بتلک النجوم (۱)و یحتمل أن یکون المقصود من الکلام الإشاره إلی کلا الدلیلین کما لا یخفی بعد التأمّل قوله علیه السلام: مواضعها من السماء أی عند کونها فوق الأرض و مواضعها تحت الأرض أی بعد غروبها و استتارها عنا بالأرض قوله علیه السلام: إلا بمن فی السماء أی بمن أحاط علمه و قدرته و حکمه بالسماء و ما فیها قوله علیه السلام: فأنا أقول قولک أی أنا أعتقد ما قلت من أن الحکماء الذین تزعمهم عالمین به لم یرقوا إلی السماء أو أعتقد أنه لا یمکنهم أن یرقوا إلی السماء بأنفسهم بدون تعلق إراده الرب تعالی به و مع ذلک فإن سلمناه فلا یکفی محض الصعود للإحاطه بذلک قوله علیه السلام: مع کل برج أی فیه أو بالحرکه السریعه قوله علیه السلام: فی ثلاثین سنه و هو زحل و هو أبطأ السیارات و إنما لم یتعرض علیه السلام للثوابت مع

۱- و بعباره اخری إنک بعد ما اعترفت بأن جمیع الناس یولدون بهذه النجوم و لم یمکن أن یولد أحد من أهل الأرض الا بهذه النجوم لأنّها علته،فقد اعترفت بأن واضع هذه النجوم غیر أهل الدنیا لانهم معلولون لها،و هذا تسلیم و اذعان منک بالصانع تعالی.

كونها أبطأ لأن مبنى أحكامهم على السيارات قوله عليه السلام: لأن مجاريها تحت الأرض لما ذكر عليه السلام سابقا سيره مع الكواكب من الطلوع إلى الغروب أشار عليه السلام هاهنا إلى أنه لا يكفى ذلك للعلم بجميع الحركات حتى يسير معها بعد الغروب فيحاذى ما تحت الأرض من البحار و المواضع المظلمه بالبخارات أو يسير مع سائر الكواكب عند كون الشمس فوق الأرض حتى يحاذى ما تحتها الظلمه ثم بيّن عليه السلام الحاجه إلى ذلك بأنه لا تكفى الإحاطه ببعض مسيرها للعلم بحركاتها لأن حركاتها الخاصه عندهم مختلفه بالنسبه إلى مركز العالم بسبب التداوير و الأفلاك الخارجه المراكز و غيرها فتاره تسرع و تاره تبطئ فلا تتأتى مقايسه بعض حركاتها ببعض.

قوله عليه السلام: كيف يكون بعضها سعدا أى يرجع قولك إلى أنها مع صفاتها وجدت من غير صانع فكيف صار بعضها هكذا و بعضها هكذا فترجح هذه الأحوال الممكنه و حصولها من غير عله مما يحكم العقل باستحالته أو المراد أنها لو كانت خالقه لأنفسها لكان كل منها يختار لنفسه أفضل الأحوال و أشرفها فكان جميعها على حاله واحده هى أفضل الأحوال و هذا أظهر ثم لما لم يفهم السائل ذلك غير الكلام و صرفه إلى ما هو أوضح و قوله عليه السلام: قد أقررت أنها لم تكن شيئا إما مبنى على أن الصنع و الخلق لا يتعلقان إلا بالحادث أو على ما كان ظاهر كلام السائل أن لوجودها مبدأ ثم إن السائل لما تفطن بفساد كون الشىء صانعا لنفسه رجع و أقر بأن العقل يحكم بديهه بأن المصنوع غير الصانع و البانى غير البناء و ما ذكره عليه السلام من أن خالق الحياه و الموت لا بد أن يكون واحدا مما يحكم به الوجدان مع أن الظاهر من أن خالق الحياه من يكون مستقلا فيه و الموت ليس إلا رفع الحياه فلو كان مستندا إلى غيره لم يكن خالق الحياه مستقلا فيه.

قوله عليه السلام: دون هذا أى أنا أنكر الصعود إلى السماء الذى هو أسهل مما ذكرت فكيف أقر به أو المراد أن الصعود إلى السماء أسهل على من الإقرار بما ذكرت قوله عليه السلام: إنهن كن قبل الناس أى بالعليه و السببيه كما ظن السائل أو بالزمان أى تقدمها على كل شخص أو على الجميع بناء على لزوم التقدم على كل

من الأشخاص التقدم على الجميع كما قيل أو على أنه عليه السلام كان يعلم أن السائل كان قائلا بذلك فذكره عليه السلام إلزاما عليه كما اعترف به و على الأول يكون المراد بقوله لم يزالوا و لا يزالون عدم استنادهم إلى عله و على الثانى فالمراد إما قدم مادتهم أو صورهم أيضا بناء على القول بالكمون و على الثالث فالمراد قدم نوعهم قوله عليه السلام: بعد هذا الفلك أى هى محتاجه إلى الفلك و الفلك متقدمه عليها بالعليه فلا يصح كون النجوم عله لها للزوم الدور قوله عليه السلام: لم يكن ذرء أى مذروء و مخلوق من الإنس.

ثم اعلم أن حاصل استدلاله على ما ظهر لهذا القاصر هو أنه عليه السلام لما قرر السائل سالفا على أن النجوم ليست خالقه لأنفسها و آنفا على أنها ليست مخلوقه للناس و غيرها مما يحدث بزعمه بتأثيرها لتأخرها عنها و على أن الأرض أيضا متقدمه على ما عليها من الخلق فلا تكون مخلوقه لما عليها و على أن الفلك لتقدمه على النجوم المتقدمه على الناس لا يجوز كونه مخلوقا لشىء منها استدل عليه السلام هاهنا على أنه لا بد أن يكون خالق السماء و الأرض و ما فى السماء من الشمس و القمر و النجوم و ما على الأرض من الخلق واحدا.

أما اتحاد خالق الأرض و النجوم فيمكن تقريره بوجهين الأول أن الناس محتاجون إلى الأرض كما عرفت و ظاهر أنها من أعظم مصالحهم فالوجدان الصحيح يحكم بأن من خلق شيئا يعد له ما يصلحه و يهيئ له ما سيحتاج إليه فظهر أنه لا بد أن يكون خالق الناس و خالق الأرض واحدا و الناس بزعمك مخلوقون للنجوم و لزمك القول بوجود خالق للنجوم فلا بد من القول بكون الأرض منسوبه إلى خالق النجوم إما بلا واسطه أو بواسطه النجوم أو غيرها فثبت المطلوب.

الثانى أنا نرى التلازم بين الناس و الأرض لحكم العقل بأن كلا منهما يرتفع عند ارتفاع الآخر إذ الظاهر أن غايه خلق الأرض هو الإنسان و نحوه و هم محتاجون فى أمورهم إليها و قد تقرر أن المتلازمين إما أن يكون أحدهما عله للآخر أو كل منهما معلول عله ثالثه و لا يجوز أن يكون الناس عللا للأرض لما عرفت و لا معلوله

لها لانتسابها عندک إلی النجوم فلا بد من أن یکونا معلولی عله واحده و بأحد هذین التقریرین یثبت اتحاد خالق السماء و خالق هذه الأمور السابقه لاحتیاج ما علی الأرض من الخلق إلی السماء و ما فیها من النجوم و إلیه أشار علیه السلام بقوله و إنه لو لا السماء و ما فیها لهلک ذره الأرض هذا ما أحاط به نظری العاثر و سیأتی فی تضاعیف کلامه علیه السلام توضیح ما قلناه و التصریح ببعض ما قررناه و الله یعلم و حججه علیه السلام حقائق کلامهم و دقائق مرامهم ثم لا یتوهم متوهم من کلامه علیه السلام أن للنجوم تأثیرا فإنه ظاهر أنه علیه السلام إنما ذکرها إلزاما علیه و مماشاه معه لإتمام الحجه علیه (۱)بل لا یمکن الاستدلال علی سعودها و نحوسها و کونها علامات للکائنات أیضا بهذا الوجه لکن ظاهره أن لها سعاده و نحوسه و أنها علامات و سیأتی القول فی ذلک مفصلا فی کتاب السماء و العالم.

متن: قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ الْخَالِقَ وَاحِدٌ مِنْ غَیْرِ شَکٍّ لِأَنَّکَ قَدْ أَتَیْتَنِی بِحُجَّهٍ ظَهَرَتْ لِعَقْلِی وَ انْقَطَعَتْ بِهَا حُجَّتِی وَ مَا أَرَی یَسْتَقِیمُ أَنْ یَکُونَ وَاضِعُ هَذَا الْحِسَابِ وَ مُعَلِّمُ هَذِهِ النُّجُوم وَاحِداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَنَّهَا فِی السَّمَاءِ وَ لَا مَعَ ذَلِکَ یَعْرِفُ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ مِنْهَا إِلَّا مُعَلِّمُ مَا فِی السَّمَاءِ مِنْهَا وَ لَکِنْ لَسْتُ أَدْرِی کَیْفَ سَقَطَ أَهْلُ الْأَرْضِ عَلَی هَذَا الْعِلْمِ الَّذِی هُوَ فِی السَّمَاءِ حَتَّی اتَّفَقَ حِسَابُهُمْ عَلَی مَا رَأَیْتَ مِنَ الدِّقَّهِ وَ الصَّوَابِ فَإِنِّی لَوْ لَمْ أَعْرِفْ مِنْ هَذَا الْحِسَابِ مَا أَعْرِفُهُ لَأَنْکَرْتُهُ وَ لَأَخْبَرْتُکَ أَنَّهُ بَاطِلٌ فِی بَدْءِ الْأَمْرِ فَکَانَ أَهْوَنَ عَلَیَّ قُلْتُ فَأَعْطِنِی مَوْثِقاً إِنْ أَنَا أَعْطَیْتُکَ مِنْ قِبَلِ هَذِهِ الْإِهْلِیلَجَهِ الَّتِی فِی یَدِکَ وَ مَا تَدَّعِی مِنَ اَلطِّبِّ الَّذِی هُوَ صِنَاعَتُکَ وَ صِنَاعَهُ آبَائِکَ حَتَّی یَتَّصِلَ الْإِهْلِیلَجَهُ وَ مَا یُشْبِهُهَا مِنَ الْأَدْوِیَهِ بِالسَّمَاءِ لَتُذْعِنَنَّ بِالْحَقِّ وَ لَتُنْصِفَنَّ مِنْ نَفْسِکَ قَالَ ذَلِکَ لَکَ قُلْتُ هَلْ کَانَ النَّاسُ عَلَی حَالٍ وَ هُمْ لَا یَعْرِفُونَ اَلطِّبَّ وَ مَنَافِعَهُ مِنْ هَذِهِ الْإِهْلِیلَجَهِ وَ أَشْبَاهِهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمِنْ أَیْنَ اهْتَدَوْا لَهُ قَالَ بِالتَّجْرِبَهِ وَ طُولِ الْمُقَایَسَهِ قُلْتُ فَکَیْفَ خَطَرَ

۱- ما ذکره رحمه اللّه بمعنی التأثیر بنحو الاستقلال حق،و أمّا أصل التأثیر بمعنی وجود رابطه السببیه و المسببیه بین هذه الأشیاء فهو ممّا بنی علیه کلامه علیه السلام من أوله إلی آخره کما هو ظاهر.ط.

عَلَى أَوْهَامِهِمْ حَتَّى هَمُّوا بِتَجْرِبَتِهِ وَ كَيْفَ ظَنُّوا أَنَّهُ مَصْلَحَةٌ لِلْأَجْسَادِ وَ هُمْ لاَ يَرَوْنَ فِيهِ إِلاَّ الْمَضَرَّةَ أَوْ كَيْفَ عَزَمُوا عَلَى طَلَبِ مَا لاَ يَعْرِفُونَ مِمَّا لاَ تَدُلُّهُمْ عَلَيْهِ الْحَوَاسُّ قَالَ بِالتَّجَارِبِ قُلْتُ أَخْبِرْنِی عَنْ وَاضِعِ هَذَا اَلطِّبِّ وَ وَاصِفِ هَذِهِ الْعَقَاقِيرِ الْمُتَفَرِّقَهِ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ هَلْ كَانَ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَكُونَ الَّذِی وَضَعَ ذَلِكَ وَ دَلَّ عَلَى هَذِهِ الْعَقَاقِيرِ رجل حكيم [رَجُلاً حَكِيماً] مِنْ بَعْضِ أَهْلِ هَذِهِ الْبُلْدَانِ قَالَ لاَ بُدَّ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ وَ أَنْ يَكُونَ رَجُلاً حَكِيماً وَضَعَ ذَلِكَ وَ جَمَعَ عَلَيْهِ الْحُكَمَاءُ فَنَظَرُوا فِی ذَلِكَ وَ فَكَّرُوا فِيهِ بِعُقُولِهِمْ قُلْتُ كَأَنَّكَ تُرِيدُ الْإِنْصَافَ مِنْ نَفْسِكَ وَ الْوَفَاءَ بِمَا أُعْطِيتَ مِنْ مِيثَاقِكَ فَأَعْلِمْنِی كَيْفَ عَرَفَ الْحَكِيمُ ذَلِكَ وَ هَبْهُ قَدْ عَرَفَ بِمَا فِی بِلاَدِهِ مِنَ الدَّوَاءِ وَ الزَّعْفَرَانِ الَّذِی بِأَرْضِ فَارِسَ أَ تَرَاهُ اتَّبَعَ جَمِيعَ نَبَاتِ الْأَرْضِ فَذَاقَهُ شَجَرَةً شَجَرَةً حَتَّى ظَهَرَ عَلَى جَمِيعِ ذَلِكَ وَ هَلْ يَدُلُّكَ عَقْلُكَ عَلَى أَنَّ رِجَالاً حُكَمَاءَ قَدَرُوا عَلَى أَنْ يَتَّبِعُوا جَمِيعَ بِلاَدِ فَارِسَ وَ نَبَاتِهَا شَجَرَةً شَجَرَةً حَتَّى عَرَفُوا ذَلِكَ بِحَوَاسِّهِمْ وَ ظَهَرُوا عَلَى تِلْكَ الشَّجَرَهِ الَّتِی يَكُونُ فِيهَا خِلْطُ بَعْضِ هَذِهِ الْأَدْوِيَهِ الَّتِی لَمْ تُدْرِكْ حَوَاسُّهُمْ شَيْئاً مِنْهَا وَ هَبْهُ أَصَابَ تِلْكَ الشَّجَرَهَ بَعْدَ بَحْثِهِ عَنْهَا وَ تَتَبُّعِهِ جَمِيعَ شَجَرِ فَارِسَ وَ نَبَاتِهَا كَيْفَ عَرَفَ أَنَّهُ لاَ يَكُونُ دَوَاءٌ حَتَّى يَضُمَّ إِلَيْهِ الْإِهْلِيلَجَ مِنَ اَلْهِنْدِ وَ الْمَصْطَكَى مِنَ اَلرُّومِ وَ الْمِسْكَ مِنَ اَلتُّبَّتِ وَ الدَّارْصِينِيَّ مِنَ اَلصِّينِ وَ خُصَى بِيدَسْتَرَ مِنَ اَلتُّرْكِ وَ الْأَفْيُونَ مِنْ مِصْرَ وَ الصَّبِرَ مِنَ اَلْيَمَنِ (١)وَ الْبُورَقَ مِنْ إرمنيه (٢)[إِرْمِينِيَّهَ] وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ أَخْلاَطِ الْأَدْوِيَهِ الَّتِی تَكُونُ فِی أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ كَيْفَ عَرَفَ أَنَّ بَعْضَ تِلْكَ الْأَدْوِيَهِ وَ هِیَ عَقَاقِيرُ مُخْتَلِفَهٌ يَكُونُ الْمَنْفَعَهُ بِاجْتِمَاعِهَا وَ لاَ يَكُونُ مَنْفَعَتُهَا فِی الْحَالاَتِ بِغَيْرِ اجْتِمَاعٍ أَمْ كَيْفَ اهْتَدَى لِمَنَابِتِ هَذِهِ الْأَدْوِيَهِ وَ هِیَ أَلْوَانٌ مُخْتَلِفَهٌ وَ عَقَاقِيرُ مُتَبَايِنَهٌ فِی بُلْدَانٍ مُتَفَرِّقَهٍ فَمِنْهَا عُرُوقٌ وَ مِنْهَا لِحَاءٌ (٣)وَ مِنْهَا وَرَقٌ وَ مِنْهَا ثَمَرٌ وَ مِنْهَا عَصِيرٌ وَ مِنْهَا مَائِعٌ وَ مِنْهَا صَمْغٌ وَ مِنْهَا دُهْنٌ وَ مِنْهَا

١- الصبر وزان كتف:عصاره شجر مر.

٢- البورق بالفتح معرب بوره:شیء يتكون مثل الملح فی شطوط الأنهار و المياه.

٣- اللحاء:قشر العود أو الشجر.

مَا یُعْصَـرُ وَ یُطْبَخُ وَ مِنْهَا مَا یُعْصَـرُ وَ لاَ یُطْبَخُ مِمَّا سُمِّیَ بِلُغَاتٍ شَتَّی لاَ یُصْلَحُ بَعْضُهَا إِلاَّ بِبَعْضٍ وَ لاَ یَصِیرُ دَوَاءً إِلاَّ بِاجْتِمَاعِهَا وَ مِنْهَا مَرَائِرُ السِّبَاعِ وَ الـدَّوَابِّ الْبَرِّیَّهِ وَ الْبَحْرِیَّهِ وَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُلْدَانِ مَعَ ذَلِکَ مُتَعَادُونَ مُخْتَلِفُونَ مُتَفَرِّقُونَ بِاللُّغَاتِ مُتَغَالِبُونَ بِالْمُنَاصَـبَهِ (۱)وَ مُتَحَارِبُونَ بِالْقَتْلِ وَ السَّبْیِ أَ فَتَرَی ذَلِکَ الْحَکِیمَ تَتَبَّعَ هَـذِهِ الْبُلْدَانَ حَتَّی عَرَفَ کُلَّ لُغَهٍ وَ طَافَ کُلَّ وَجْهٍ وَ تَتَبَّعَ هَذِهِ الْعَقَاقِیرَ مَشْـرِقاً وَ مَغْرِباً آمِناً صَحِیحاً لاَ یَخَافُ وَ لاَ یَمْرَضُ سَلِیماً لاَ یَعْطَبُ حَیّاً لاَ یَمُوتُ هَادِیاً لاَ یَضِلُّ قَاصِداً لاَ یَجُورُ (۲)حَافِظاً لاَ یَنْسَی نَشِیطاً لاَ یَمَـلُّ حَتَّی عَرَفَ وَقْتَ أَزْمِنَتِهَـا وَ مَوَاضِعَ مَنَابِتِهَـا مَعَ اخْتِلاَطِهَـا وَ اخْتِلاَفِ صِـفَاتِهَا وَ تَبَایُنِ أَلْوَانِهَا وَ تَفَرُّقِ أَسْـمَائِهَا ثُمَّ وَضَعَ مِثَالَهَا عَلَی شِـبْهِهَا وَ صِـفَتِهَا ثُمَّ وَصَفَ کُـلَّ شَـجَرَهٍ بِنَبَاتِهَـا وَ وَرَقِهَـا وَ ثَمَرِهَا وَ رِیحِهَا وَ طَعْمِهَا أَمْ هَلْ کَانَ لِهَـذَا الْحَکِیمِ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَتَّبِعَ جَمِیعَ أَشْجَارِ الدُّنْیَا وَ بُقُولِهَا وَ عُرُوقِهَا شَجَرَهً شَجَرَهً وَ وَرَقَهً وَرَقَهً شَیْئاً شَیْئاً فَهَبْهُ وَقَعَ عَلَی الشَّجَرَهِ الَّتِی أَرَادَ فَکَیْفَ دَلَّتْهُ حَوَاسُّهُ عَلَی أَنَّهَا تَصْـلُحُ لِـدَوَاءٍ وَ الشَّجَرُ مُخْتَلِفٌ مِنْهُ الْحُلْوُ وَ الْحَامِضُ وَ الْمُرُّ وَ الْمَالِـحُ وَ إِنْ قُلْتَ یَسْـتَوْصِفُ فِی هَـذِهِ الْبُلْدَانِ وَ یَعْمَلُ بِالسُّؤَالِ فَأَنَّی یَسْأَلُ عَمَّا لَمْ یُعَایِنْ وَ لَمْ یُـدْرِکْهُ بِحَوَاسِّهِ أَمْ کَیْفَ یَهْتَدِی إِلَی مَنْ یَسْأَلُهُ عَنْ تِلْکَ الشَّجَرَهِ وَ هُوَ یُکَلِّمُهُ بِغَیْرِ لِسَانِهِ وَ بِغَیْرِ لُغَتِهِ وَ الْأَشْیَاءُ کَثِیرَهٌ فَهَبْهُ فَعَلَ کَیْفَ عَرَفَ مَنَافِعَهَا وَ مَضَارَّهَا وَ تَسْکِینَهَا وَ تَهْیِیجَهَا وَ بَارِدَهَا وَ حَارَّهَا وَ حُلْوَهَا وَ مَرَارَتَهَا وَ حَرَافَتَهَا (۳)وَ لَیِّنَهَا وَ شَدِیدَهَا (۴)فَلَئِنْ قُلْتَ بِالظَّنِّ إِنَّ ذَلِکَ مِمَّا لاَ یُدْرَکُ وَ لاَ یُعْرَفُ بِالطَّبَائِعِ وَ الْحَوَاسِّ وَ لَئِنْ قُلْتَ بِالتَّجْرِبَهِ وَ الشُّرْبِ لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَمُوتَ فِی أَوَّلِ مَا شَرِبَ وَ جَرَّبَ تِلْکَ الْأَدْوِیَهَ بِجَهَالَتِهِ بِهَا وَ قِلَّهِ مَعْرِفَتِهِ بِمَنَافِعِهَا وَ مَضَارِّهَا وَ أَکْثَرُهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ وَ لَئِنْ قُلْتَ بَـلْ طَـافَ فِی کُـلِّ بَلَـدٍ وَ أَقَامَ فِی کُـلِّ أُمَّهٍ یَتَعَلَّمُ لُغَـاتِهِمْ وَ یُجَرِّبُ بِهِمْ أَدْوِیَتَهُمْ تُقْتَلُ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ مِنْهُمْ مَا کَانَ لِتَبْلُغَ مَعْرِفَتُهُ الدَّوَاءَ الْوَاحِدَ إِلاَّ بَعْدَ قَتْلِ قَوْمٍ کَثِیرٍ فَمَا کَانَ أَهْلُ تِلْکَ الْبُلْدَانِ

۱- فی نسخه:متقلبون بالمناصبه.

۲- فی نسخه:قاصدا لا یجوز.

۳- الحرافه:طعم یلذع اللسان بحرارته.

۴- فی نسخه:و لینها و یابسها.

الَّذِینَ قُتِلَ مِنْهُمْ مَنْ قُتِلَ بِتَجْرِبَتِهِ بِالَّذِینَ یَنْقَادُونَهُ بِالْقَتْلِ وَ لاَ یَدْعُونَهُ أَنْ یُجَاوِرَهُمْ وَ هَبْهُ تَرَکُوهُ وَ سَلَّمُوا لِأَمْرِهِ وَ لَمْ یَنْهَوْهُ کَیْفَ قَوِیَ عَلَی خَلْطِهَا وَ عَرَفَ قَدْرَهَا وَ وَزْنَهَا وَ أَخَذَ مَثَاقِیلَهَا وَ قَرَطَ قَرَارِیطَهَا وَ هَبْهُ تَتَبَّعَ هَذَا کُلَّهُ وَ أَکْثَرُهُ سَمٌّ قَاتِلٌ إِنْ زِیدَ عَلَی قَدْرِهَا قَتَلَ وَ إِنْ نَقَصَ عَنْ قَدْرِهَا بَطَلَ وَ هَبْهُ تَتَبَّعَ هَذَا کُلَّهُ وَ جَالَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ طَالَ عُمُرُهُ فِیهَا تَتَبَّعَهُ شَجَرَةً شَجَرَةً وَ بُقْعَةً بُقْعَةً کَیْفَ کَانَ لَهُ تَتَبُّعُ مَا لَمْ یَدْخُلْ فِی ذَلِکَ مِنْ مَرَارَهِ الطَّیْرِ وَ السِّبَاعِ وَ دَوَابِّ الْبَحْرِ هَلْ کَانَ بُدٌّ حَیْثُ زَعَمْتَ أَنَّ ذَلِکَ الْحَکِیمَ تَتَبَّعَ عَقَاقِیرَ الدُّنْیَا شَجَرَةً شَجَرَةً وَ ثَمَرَةً ثَمَرَةً حَتَّی جَمَعَهَا کُلَّهَا فَمِنْهَا مَا لاَ یُصْلِحُ وَ لاَ یَکُونُ دَوَاءً إِلاَّ بِالْمَرَارِ هَلْ کَانَ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَتَّبِعَ جَمِیعَ طَیْرِ الدُّنْیَا وَ سِبَاعِهَا وَ دَوَابِّهَا دَابَّةً دَابَّةً وَ طَائِراً طَائِراً یَقْتُلُهَا وَ یُجَرِّبُ مَرَارَتَهَا کَمَا بَحَثَ عَنْ تِلْکَ الْعَقَاقِیرِ عَلَی مَا زَعَمْتَ بِالتَّجَارِبِ وَ لَوْ کَانَ ذَلِکَ فَکَیْفَ بَقِیَتِ الدَّوَابُّ وَ تَنَاسَلَتْ وَ لَیْسَتْ بِمَنْزِلَهِ الشَّجَرِهِ إِذَا قُطِعَتْ شَجَرَةٌ نَبَتَتْ أُخْرَی وَ هَبْهُ أَتَی عَلَی طَیْرِ الدُّنْیَا کَیْفَ یَصْنَعُ بِمَا فِی الْبَحْرِ مِنَ الدَّوَابِّ الَّتِی کَانَ یَنْبَغِی أَنْ یَتَّبِعَهَا بَحْراً بَحْراً وَ دَابَّةً دَابَّةً حَتَّی أَحَاطَ بِهِ کَمَا أَحَاطَ بِجَمِیعِ عَقَاقِیرِ الدُّنْیَا الَّتِی بَحَثَ عَنْهَا حَتَّی عَرَفَهَا وَ طَلَبَ ذَلِکَ فِی غَمَرَاتِ الْمَاءِ فَإِنَّکَ مَهْمَا جَهِلْتَ شَیْئاً مِنْ هَذَا فَإِنَّکَ لاَ تَجْهَلُ أَنَّ دَوَابَّ الْبَحْرِ کُلَّهَا تَحْتَ الْمَاءِ فَهَلْ یَدُلُّ الْعَقْلُ وَ الْحَوَاسُّ عَلَی أَنَّ هَذَا یُدْرَکُ بِالْبَحْثِ وَ التَّجَارِبِ قَالَ لَقَدْ ضَیَّقْتَ عَلَیَّ الْمَذَاهِبَ فَمَا أَدْرِی مَا أُجِیبُکَ بِهِ قُلْتُ فَإِنِّی آتِیکَ بِغَیْرِ ذَلِکَ مِمَّا هُوَ أَوْضَحُ وَ أَبْیَنُ مِمَّا اقْتَصَصْتُ عَلَیْکَ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْعَقَاقِیرَ الَّتِی مِنْهَا الْأَدْوِیَهُ وَ الْمَرَارَ مِنَ الطَّیْرِ وَ السِّبَاعِ لاَ یَکُونُ دَوَاءً إِلاَّ بَعْدَ الاِجْتِمَاعِ قَالَ هُوَ کَذَلِکَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی کَیْفَ حَوَاسُّ هَذَا الْحَکِیمِ وَضَعَتْ هَذِهِ الْأَدْوِیَهَ مَثَاقِیلَهَا وَ قَرَارِیطَهَا فَإِنَّکَ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِذَلِکَ لِأَنَّ صِنَاعَتَکَ الطِّبُّ وَ أَنْتَ تُدْخِلُ فِی الدَّوَاءِ الْوَاحِدِ مِنَ اللَّوْنِ الْوَاحِدِ زِنَهَ أَرْبَعِمِائَهِ مِثْقَالٍ وَ مِنَ الْآخَرِ مَثَاقِیلَ وَ قَرَارِیطَ فَمَا فَوْقَ ذَلِکَ وَ دُونَهُ حَتَّی یَجِیءَ بِقَدْرٍ وَاحِدٍ مَعْلُومٍ إِذَا سَقَیْتَ مِنْهُ صَاحِبَ الْبِطْنَهِ بِمِقْدَارٍ عَقَدَ بَطْنَهُ وَ إِنْ سَقَیْتَ صَاحِبَ الْقُولَنْجِ أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ اسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ وَ أَلاَنَ (1)فَکَیْفَ أَدْرَکَتْ حَوَاسُّهُ عَلَی هَذَا

۱- استطلق البطن:مشی.و ألان ای جعله لینا.

أَمْ كَيْفَ عَرَفَتْ حَوَاسُّهُ أَنَّ الَّذِی یُسْقَی لِوَجَعِ الرَّأْسِ لَا یَنْحَدِرُ إِلَی الرِّجْلَیْنِ وَ الِانْحِدَارُ أَهْوَنُ عَلَیْهِ مِنَ الصُّعُودِ وَ الَّذِی یُسْقَی لِوَجَعِ الْقَدَمَیْنِ لَا یَصْعَدُ إِلَی الرَّأْسِ وَ هُوَ إِلَی الرَّأْسِ عِنْدَ السُّلُوكِ أَقْرَبُ مِنْهُ وَ كَذَلِكَ كُلُّ دَوَاءٍ یُسْقَی صَاحِبُهُ لِكُلِّ عُضْوٍ لَا یَأْخُذُ إِلَّا طَرِیقَهُ فِی الْعُرُوقِ الَّتِی تُسْقَی لَهُ وَ كُلُّ ذَلِكَ یَصِیرُ إِلَی الْمَعِدَهِ وَ مِنْهَا یَتَفَرَّقُ أَمْ كَیْفَ لَا یَسْفُلُ مِنْهُ مَا صَعِدَ وَ لَا یَصْعَدُ مِنْهُ مَا انْحَدَرَ أَمْ كَیْفَ عَرَفَتِ الْحَوَاسُّ هَذَا حَتَّی عَلِمَ أَنَّ الَّذِی یَنْبَغِی لِلْأُذُنِ لَا یَنْفَعُ الْعَیْنَ وَ مَا یَنْتَفِعُ بِهِ الْعَیْنُ لَا یُغْنِی مِنْ وَجَعِ الْأُذُنِ وَ كَذَلِكَ جَمِیعُ الْأَعْضَاءِ یَصِیرُ كُلُّ دَاءٍ مِنْهَا إِلَی ذَلِكَ الدَّوَاءِ (۱)الَّذِی یَنْبَغِی لَهُ بِعَیْنِهِ فَكَیْفَ أَدْرَكَتِ الْعُقُولُ وَ الْحِكْمَةُ وَ الْحَوَاسُّ هَذَا وَ هُوَ غَائِبٌ فِی الْجَوْفِ وَ الْعُرُوقُ فِی اللَّحْمِ وَ فَوْقَهُ الْجِلْدُ لَا یُدْرَكُ بِسَمْعٍ وَ لَا بِبَصَرٍ وَ لَا بِشَمٍّ وَ لَا بِلَمْسٍ وَ لَا بِذَوْقٍ قَالَ لَقَدْ جِئْتَ بِمَا أَعْرِفُهُ (۲)إِلَّا أَنَّنَا نَقُولُ إِنَّ الْحَكِیمَ الَّذِی وَضَعَ هَذِهِ الْأَدْوِیَهَ وَ أَخْلَاطَهَا كَانَ إِذَا سَقَی أَحَداً شَیْئاً مِنْ هَذِهِ الْأَدْوِیَهِ فَمَاتَ شَقَّ بَطْنَهُ وَ تَتَبَّعَ عُرُوقَهُ وَ نَظَرَ مَجَارِیَ تِلْكَ الْأَدْوِیَهِ وَ أَتَی الْمَوَاضِعَ الَّتِی تِلْكَ الْأَدْوِیَهُ فِیهَا قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّوَاءَ كُلَّهُ إِذَا وَقَعَ فِی الْعُرُوقِ اخْتَلَطَ بِالدَّمِ فَصَارَ شَیْئاً وَاحِداً قَالَ بَلَی قُلْتُ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا خَرَجَتْ نَفْسُهُ بَرَدَ دَمُهُ وَ جَمَدَ قَالَ بَلَی قُلْتُ فَكَیْفَ عَرَفَ ذَلِكَ الْحَكِیمُ دَوَاءَهُ الَّذِی سَقَاهُ لِلْمَرِیضِ بَعْدَ مَا صَارَ غَلِیظاً عَبِیطاً لَیْسَ بِأَمْشَاجٍ یُسْتَدَلُّ عَلَیْهِ بِلَوْنٍ فِیهِ غَیْرِ لَوْنِ الدَّمِ قَالَ لَقَدْ حَمَلْتَنِی عَلَی مَطِیَّهٍ صَعْبَهٍ مَا حُمِلْتُ عَلَی مِثْلِهَا قَطُّ وَ لَقَدْ جِئْتَ بِأَشْیَاءَ لَا أَقْدِرُ عَلَی رَدِّهَا .

**[ترجمه]«أن یكون لبعض الناس» یعنی این علم.

بدان كه كلام و احتجاج امام مبنی بر دو امر است؛ اول: چیزی كه وجدان به آن حكم می كند به اینكه علم به ظرائف حركات ستارگان و خواص آثار آنها و مناسبت بین آنها و بین چیزی كه نشانه حدوث آنهاست ممكن نمی شود مگر برای خالقشان كه آنها را چنین قرار داده است، یا برای كسی كه علمش به او منتهی شود. و روشن است كه آنچه از این علوم حق است تنها توسط پیامبران به مردم رسیده است چنانچه بدان اعتراف شده است. و از آنجا كه مردم به جمیع آن علم احاطه نیافتند و نیز بعضی از آنچه كه از پیامبران گرفته بودند از دستشان رفت لذا می بینی كه دانشمندان ریاضی در بعضی حركاتی كه طبق اصول آنها جور در نمی آید متحیرند و آنها را مسائل لا ینحل می نامند و نیز به همین دلیل می بینی كه منجمین در اكثر احكامشان خطا می كنند. سپس امام علیه السلام از مطلب خود تنزل كرده و می فرماید: فرض كنیم كه برای بشرِ مخلوق دست یافتن به این علم ممكن باشد اما تنها برای كسی كه همراه ستارگان در حركاتشان باشد و مدتی طولانی با آنها زندگی كند تا كیفیت حركاتشان را بفهمد و با كثرت معاشرت خواص و آثارشان را تجربه كند، ممكن می شود.

و دوم اینكه منظور این باشد كه وقتی تو اعتراف كردی تمام مردم با این نجوم متولد می شوند پس به علت تقدم آنها هیچ یك از مردم نمی تواند علت نجوم و آثار آنها باشد و شكی نیست كه باید حكیم عالم و قادر بر همه امور باشد كه این اساس را ایجاد كرده باشد و آن آثار و احكامی را بر آن بنا نموده باشد كه برای خلق آگاهی یافتن از اموری كه هنوز نیامده ممكن شود. پس تو به صانع اقرار كردی و او است كه اولین عالم به این علم است نه آن حكیمی كه گمان می كنی خودش به آن نجوم متولد شده است. و ممكن است مقصود از كلام، اشاره به هر دو دلیل باشد چنانچه بعد از تأمل روشن می شود.

«مواضعها من السماء»: هنگامِ بودن آنها بالای زمین. «و مواضعها تحت الأرض»: بعد از غروب و مخفی شدن آنها از ما توسط زمین. «إلا بمن فی السماء»: كسی كه علم و قدرت و حكمش به آسمان و آنچه در آن است، احاطه دارد. «فأنا أقول قولك»:

من هم معتقد به قول تو هستم که گفتی حکمایی که به گمان تو عالم به نجوم هستند به آسمان بالا نرفته اند. یا اینکه اعتقاد دارم برای آنها رفتن مستقل به آسمان وبدون تعلق اراده خداوند به آن ممکن نیست و با این حال اگر این را هم بپذیریم اما صرف بالا رفتن به آسمان برای احاطه به نجوم کافی نیست. «مع کل برج»: در آن، یا با حرکت سریع. «فی ثلاثین سنه»: منظور زحل است که کندترین سیارات است و تنها به این دلیل متعرض ستارگان ثابت نشد با اینکه

ص:۱۷۷

کندتر هستند، زیرا مبنای احکام منجمان بر سیارات است.

«لأن مجاریها تحت الأرض»: از آنجا که سابقا سیر زمین همراه ستارگان از طلوع تا غروب ذکر شد امام علیه السلام اینجا اشاره فرمود که این برای علم به جمیع حرکات کافی نیست مگر اینکه همراه ستارگان بعد از غروب سیر کند تا مقابل دریاها و مواضع تاریک پوشیده از بخارات در زیر زمین قرار گیرد یا با سایر ستارگان هنگام بودن خورشید در زیر زمین حرکت کند تا اینکه مقابل آنجایی که زیرش ظلمت است قرار گیرد. سپس نیاز به آن را این گونه بیان فرمود که برای علم به حرکات ستارگان احاطه به بعضی از مسیرهای آنها کافی نیست زیرا از نظر منجمان حرکات خاص آنها نسبت به مرکز عالم، به سبب مدارها و افلاک با مراکز خارج و غیر آنها، مختلف می شود پس گاهی سریع و گاهی تند می روند پس مقایسه حرکات بعضی با بعض دیگر صحیح نیست.

«کیف یکون بعضها سعدا»: قول تو به این بر می گردد که این ستارگان با این ویژگیها بدون صانع به وجود آمده اند، پس چگونه بعضی این گونه و بعضی آن گونه شده اند؟! پس ترجّح این گونه حالات امکانی و حصول آنها بدون علت، چیزی است که عقل به محال بودنش حکم می کند. یا منظور این است که اگر آنها خالق خود بودند، هر یک از آنها بهترین و شریف‌ترین حالات را برای خود انتخاب می کرد پس همه آنها در یک حالت واحد که بهترین حالات است قرار داشتند. این احتمال ظاهر تر است.

سپس از آنجا که سائل این را نفهمید امام کلام را به مطلبی واضح‌تر تغییر داد. «قد أقررت أنها لم تکن شیئا»: یا مبنی بر این است که صنع و خلق جز به حادث تعلق نمی گیرد، و یا مبنی بر ظاهر کلام سائل دال بر مبدأ داشتن وجود آنها می باشد. سپس وقتی سائل به فساد صانع بودن یک چیز برای خودش پی برد، از سخنش بازگشت و اقرار کرد که عقل به بداهت حکم می کند که مصنوع غیر از صانع است و بانی غیر از بناء است. و آنچه که امام علیه السلام در باره یکی بودن خالق مرگ و حیات بیان فرمود، چیزی است که وجدان به آن حکم می کند. علاوه بر اینکه روشن است که خالق حیات کسی است که در آن مستقل باشد و مرگ هم جز برداشتن حیات نیست پس اگر مرگ مستند به غیر خالقِ حیات باشد پس خالق حیات در خلق حیات مستقل نیست.

«دون هذا»: یعنی من صعود به آسمان را که آسان‌تر از این است که گفتی، انکار کردم پس چگونه به این اقرار کنم؟! یا منظور این است که صعود به آسمان آسان‌تر از اقرار به چیزی است که گفتی. «إنهن کن قبل الناس» یعنی به علیت و سببیت، چنانچه سائل می پنداشت. یا به زمان، یعنی تقدم آنها بر هر شخص یا بر مجموع، بنا بر اینکه از تقدم بر هر یک از اشخاص،

ص:۱۷۸

تقدم بر مجموع لازم آید - چنانچه گفته شده - . یا چون امام علیه السلام می دانست که سائل، معتقد به آن است، آن را برای الزام بر وی ذکر کرد، چنانچه خود وی بدان اعتراف کرد. و بنا بر احتمال اول منظور از «لم یزالوا و لا یزالون» عدم استناد آنها به علتی است و بنا بر احتمال دوم، منظور یا قدم ماده آنها و یا قدم صورتشان نیز می باشد بنا بر قول به کمون. و بنا بر احتمال سوم منظور قدم نوع آنها می باشد. «بعد هذا الفلک» یعنی آن محتاج به فلک است و فلک به علیت متقدم بر آن است پس صحیح نیست که نجوم علت فلک باشند زیرا که دور لازم می آید. «لم یکن ذرء»: مخلوقی از انسان نبود.

حال بدان که حاصل استدلال حضرت آن گونه که به نظر این حقیر می رسد آن است که: هنگامی که سائل قبلا اقرار کرد که ستارگان خالق خودشان نیستند و بعدا اقرار کرد که آنها مخلوق انسان نیز نیستند و مخلوقِ غیر از اینها از چیزهایی که نجوم با تأثیرشان - به گمان وی - آنها را ایجاد می کنند نیز نیستند زیرا متأخر از نجوم هستند، و نیز بعد از اقرار وی به مقدّم بودن زمین بر موجوداتِ روی آن و اینکه مخلوق آن موجودات نیست و بعد از اقرار وی به اینکه فلک به دلیل تقدمش بر ستارگانی که خود مقدّم بر مردم هستند نمی تواند مخلوق آن ستارگان باشد، امام علیه السلام در اینجا استدلال کرد بر اینکه ناچار خالق آسمان و زمین و آنچه در آسمان است مثل خورشید و ماه و ستارگان، و آنچه بر زمین است، یکی است.

اما اتحاد خالق زمین و ستارگان را می توان به دو گونه تقریر کرد:

اول اینکه مردم - چنانچه دانستی - محتاج به زمین هستند و مشخص است که زمین از بزرگترین مصلحت‌های آنها می باشد. پس وجدان صحیح حکم می کند به اینکه کسی که چیزی را خلق کند مصالح مورد نیاز و احتیاج او را نیز آماده می کند. پس معلوم می شود که ناچار، خالق مردم و خالق زمین یکی است و مردم نیز که به گمان تو مخلوق ستارگان هستند، بنا بر این ناچار باید به وجود خالقی برای ستارگان قائل شوی پس چاره ای نداری جز اینکه زمین را منسوب به خالق ستارگان بدانی حال یا بدون واسطه و یا با واسطه ستارگان و یا با واسطه غیر ستارگان. پس مطلوب ما ثابت شد.

دوم: ما بین مردم و زمین تلازم می بینیم به دلیل حکم عقل به اینکه هر کدام از آنها هنگام برداشته شدن دیگری، برداشته می شود زیرا روشن است که هدف از خلقت زمین، انسان و مانند آن است و آنها در امور خود به زمین محتاجند و بیان شد که دو چیز متلازم با هم، از دو حال خارج نیست؛ یا اینکه یکی، علت دیگری است و یا هر دو، معلول علت سومی هستند. و جایز نیست که مردم علت زمین باشند به آن دلیل که دانستی و نیز نمی شود که معلول آن باشند

ص:۱۷۹

زیرا تو آنها را منسوب به ستارگان می دانی. پس به ناچار باید هر دو، معلولِ علت واحدی باشند. و به یکی از این دو تقریر، اتحاد خالق آسمان، و خالق این امور گذشته اثبات می شود به دلیل احتیاج خلقِ روی زمین به آسمان و ستارگانی که در آن است. و حضرت با این جمله «و إنه لو لا السماء و ما فیها لهلک ذرء الأرض» به این مطلب اشاره فرمود.

این آن چیزی است که به نظر خطاکار من می رسد. و در لابلای کلام امام علیه السلام توضیح آنچه گفتیم و تصریح به بعضی

از آن خواهد آمد. و خدا و حجتهایش حقیقت کلام و ظرائف مرام آنها را می دانند.

سپس کسی نباید از سخن امام علیه السلام گمان کند که برای ستارگان تأثیری هست زیرا که روشن است امام علیه السلام تنها برای الزام بر وی و از روی مماشات با او آن مطالب را فرمود تا حجت را بر او تمام کند. و نیز نمی توان از این کلام بر سعد و نحس ستارگان و نشانه بودنشان برای حوادث استدلال کرد. ولی ظاهر کلام آن است که برای ستارگان، سعادت و نحوستی هست و آنها نشانه هایی هستند، که سخن مفصل در این باره در کتاب آسمان و جهان خواهد آمد.

گفت: شهادت می دهم که آفریننده یکتاست بدون هیچ شکی، زیرا شما برای من دلیلی آوردی که برای عقلم آشکار شد و دلیل من از بین رفت، و گمان نمی کنم صحیح باشد که قرار دهندهٔ این حساب و معلم این نجوم یکی از ساکنین زمین باشد زیرا در آسمان است و علاوه بر آن کسی از زیر زمین آگاهی ندارد مگر همان معلمی که در آسمان است. ولی نمی دانم چگونه مردم زمین بر این علمی که در آسمان است دست یافتند تا اینکه حساب نجومی آنها یکسان شد با آن دقت و درستی که در آن می بینم. زیرا اگر من این علم حساب را که یاد دارم، آگاه نبودم، آن را انکار نموده و در ابتدا به تو می گفتم که باطل است، و این کار برای من آسان‌تر بود.

گفتم: به من قول بده اگر من از ناحیهٔ این دانه هلیله ای که در دستت است و آن مقدار علم طب که مدعی داشتنش هستی در حالی که مهارت تو و پدرانت همین علم طب است، برای تو دلیل بیاورم تا اینکه این هلیله و آنچه شبیه آن از ادویه جات است مرتبط به آسمان شود، آیا به حق اقرار می کنی و از درون به آن با انصاف می نگری؟

گفت: به تو قول می دهم.

گفتم: آیا قبول داری زمانی بوده که مردم علم طب و فوائد آن در این دانه هلیله و مشابهات آن را نمی شناختند؟

گفت: بله.

گفتم: پس از کجا به آن رسیدند؟

گفت: با تجربه و آزمایشات طولانی.

ص:۱۸۰

گفتم: پس چگونه به تصورات آنها خطور کرده تا اینکه تصمیم به آزمایش آن بزنند؟ و چگونه گمان کردند که این برای بدنشان مفید است و آنها فقط با دیدهٔ مضرّ بودن به آن ننگریستند؟ یا چگونه تصمیم گرفتند دنبال چیزی بگردند که آن را نمی شناسند در حالی که هیچ یک از حواس آنها نیز برایشان راهنمایی نکرده بود؟

گفت: با تجربه و آزمایش.

گفتم: به من از سازندهٔ این علم طب و تجویز کننده این داروهای گیاهی پراکنده در شرق و غرب بگو، آیا آن که طب را ساخته و به این گیاهان راهنمایی کرده، ناگزیر، مردی طبیب از یکی از این شهرها نبوده است؟

گفت: حتما چنین بوده و مردی حکیم آن را ساخته و طبیبان با هم جمع شده و پیرامون آن دقت کرده و با عقل خویش در باره آن تفکر نموده اند.

گفتم: مثل اینکه منصفانه برخورد کردی و به پیمانی که به من دادی وفا نمودی پس به من بگو چگونه آن طبیب این را شناخته است؟ فرض کن داروهای گیاهی شهر خودش را شناخته است و زعفرانی را که در سرزمین ایران است می شناسد، اما آیا گمان می کنی به دنبال تمام گیاهان زمین راه افتاده و درخت به درخت آنها را چشیده تا اینکه تمام این داروها برای وی کشف شده است؟ و آیا عقل تو قبول می کند که مردان طبیب بتوانند تمام سرزمین ایران و گیاهان آن را درخت به درخت دنبال کنند تا با حواس ظاهری خود آنها را شناخته و به این درختی دست یابند که در آن مخلوطی از این ادویه مطلوب است، به طوری که حوّاس آنها به هیچ چیزی از این دارو نمی رسید؟

فر ض کن بعد از جستجوی بسیار و دنبال نمودن تمام درختان و گیاهان ایران به آن درخت دست یابد، چگونه دانست که این درخت به تنهایی دارو نیست بلکه باید به آن، هلیله از هند و مصطکی از روم و مشک از تبّت و دارچینی از چین و «خُصی بیدَستر» از سرزمین ترک و تریاک از مصر و صَبِر از یمن و بورق از ارمنستان و دیگر داروهایی که با ادویه جاتی که در اطراف زمین قرار دارد مخلوط است، اضافه شود؟ و چگونه دانست که برخی از این ادویه جات، در حالی که دانه های مختلفی هستند، در جمع شدنشان منفعت هست و در حالتهای دیگر که جمع نیستند منفعتی ندارند؟ یا چگونه پی به محل رستن آنها برد در حالی که این گیاهان در رنگ های مختلفی بوده و دانه های دور افتاده در شهرهای پراکنده ای هستند؟ برخی از این گیاهان دارویی ریشه و برخی پوست و برخی برگ و برخی میوه و برخی عصاره و برخی مایع و برخی شیره و برخی روغن هستند

ص:۱۸۱

و برخی جوشانده و پخته شده و برخی جوشانده ولی پخته نشده مصرف می شوند، که با اسامی مختلفی نامیده می شود که برخی از آنها سودمند نیست مگر به وسیله برخی دیگر و تبدیل به دارو نمی شوند مگر با جمع شدن با یکدیگر. و برخی از آن در کیسهٔ صفراء درندگان و حیوانات خشکی و دریایی هستند و علاوه بر همه اینها مردم این سرزمین ها دشمن یکدیگر و دارای زبآنهای متفاوت می باشند، و در حال نزاع و جنگ و کشتار و اسیری هستند، آیا گمان می کنی این طبیب همه این سرزمین ها را گشته تا اینکه تمام زبآنها را یاد گرفته و به هر سو سرکشی کرده و دنبال این گیاهان شرق و غرب را با امنیت و سلامتی بدون ترس و بیماری طی کرده، سالم مانده بدون رنج و زنده بوده و فوت نکرده، راه را بدون گم شدن پیدا کرده، به هدف رسیده بدون آنکه اشتباه کند، همه چیز را بدون فراموشی حفظ کرده، بدون کسالت سرزنده بوده، تا اینکه زمان خودش را داشته و محل رویش گیاهان را به همراه مخلوط نمودن آنها و اختلاف صفاتشان و گوناگونی رنگ هایشان و متعدد بودن اسمهایشان شناخته است، سپس مثال و خصوصیاتشان را بر روی گیاهان شبیه آنها و هم صفتشان قرار داده است و سپس هر درختی را با ساقه و برگ و میوه و بو و طعم آن توصیف کرده است؟

آیا این طبیب چاره ای جز این داشته که تمام درختان دنیا و حبوبات و ریشه های آنها را درخت به درخت و برگ به برگ و دانه به دانه بررسی کند؟ فرض کن او به درختی که می خواسته رسیده باشد، چگونه حواس وی او را کمک کرده تا بداند که این درخت برای دارو مفید است در حالی که درختان در شیرینی و ترشی و تلخی و شوری مختلف هستند؟

و اگر بگویی توصیف داروها را در آن شهرها با پرسش نمودن از اهالی کسب کرده، چگونه از چیزی پرسش کرده که هرگز ندیده و با حواسش آن را درک نکرده

است؟ یا چگونه به کسی رسیده که از آن درخت خاص پرسش کند در حالی که به زبان و لهجهٔ او سخن نمی گوید و پرسش ها در این باره بسیار است؟

فرض کن این کارها را کرده امّا چگونه منافع و ضررها، موارد تسکین دهندگی یا برافروختگی و سردی و گرمی و شیرینی و تلخی و تندی و نرمی و سختی را دانسته است؟

اگر بگویی: با گمان دانسته، این چیزی است که قابل درک نمی باشد و در طبیعت افراد و حواس ظاهری قابل قبول نیست. و اگر بگویی با تجربه نمودن و نوشیدن دانسته، شایسته است که او در اولین مرتبه که دارویی را نوشید و آن را تجربه نمود، در اثر نادانی به خواص آن دارو، فوت کند، زیرا آگاهی وی از منافع و ضررهای آن داروی گیاهی کم بوده و اکثریت این داروهای گیاهی سموم کشنده ای هستند.

و اگر بگویی: بلکه در تمام سرزمین ها گشته و در هر ملّتی درنگ نموده تا زبان آنها را بیاموزد و با ساکنین آنجا داروها را آزمایش نموده و هر دارویی را که کشنده بوده به ترتیب روی آنان امتحان کرده است در این صورت چنین کسی به مقصدش نمی رسد مگر بعد از کشتار بسیار و در این حالت مردم چنین سرزمینی

ص:۱۸۲

که مردمش در اثر تجربه او کشته شده اند تسلیم کشتار وی نشده و او را میان خود رها نمی کنند و بر فرض او را رها سازند و تسلیم فرامین وی شوند و او را باز ندارند، اما چگونه توانسته اختلاط داروها را کشف کند و به مقدار و وزن، ترکیب ها را شناخته و اندازهٔ مثقال و قیراط آنها را پیدا نموده است؟

بر فرض همهٔ اینها را بررسی کرده اما در حالی که اکثریت این گیاهان سمّی و کشنده هستند به طوری که اگر کمی از آنها افزوده شود می کشد و اگر کمی کمتر شود بی فایده می شود و بر فرض همه این امور را با بررسی به دست آورده و شرق و غرب زمین را گشته و عمرش طولانی گردیده و درخت به درخت و آبادی به آبادی را مشاهده کرده است، امّا چگونه در باره چیزی تحقیق کرده که در حیطهٔ او نیست، مانند صفراء پرندگان و درندگان و حیوانات دریایی؟

آیا آن گونه که تو تصور می کنی، چنین طبیبی چاره ای دارد جز اینکه تمام گیاهان دنیا را درخت به درخت و میوه به میوه بررسی کند تا همگی را جمع نموده در حالی که برخی از آنها بی فایده بوده و دارو نیست مگر به همراه صفرا، که در این

صورت آیا این طبیب چاره ای دارد جز اینکه تمام پرندگان دنیا و درندگان آن و جنبندگان را تک تک و پرنده به پرنده کشته و صفراء شان را بررسی کند همان طور که در گیاهان به تصور تو با تجربه این کار را کرده است؟

اگر این گونه باشد، پس چگونه این حیوانات باقی مانده و زاد ولد کردند و می دانیم که حیوانات مانند درخت نیستند که اگر درختی قطع شد، دیگری می روید. و بر فرض این طبیب بر تمام پرندگان دنیا دسترسی داشته است چگونه با حیوانات دریایی رفتار کرده که در این صورت باید دریا به دریا و حیوان به حیوان جستجو کند تا بر آنها احاطه یافته همان طور که بر تمام گیاهان دنیا که جستجو کرده احاطه یافته است تا اینکه آنها را شناخته و در اعماق دریا آنها را بدست آورد. تو اگر اینها را نمی دانی، حتما می دانی که حیوانات دریایی همگی زیر آب هستند آیا عقل و حواس تأیید می کند که این مطالب با جستجو و آزمایش درک می شود؟

گفت: راهها را بر روی من بستی، نمی دانم چه جوابی بدهم.

گفتم: من دلیل دیگری برای تو می آورم که واضح تر و روشن تر از آنچه گفتم است، آیا تو نمی دانی این دانه های گیاهی که از جمله آنها ادویه و صفراء پرندگان و درندگان است، و دارو نمی شوند مگر بعد از ترکیب نمودن؟

گفت: این چنین است.

گفتم: به من بگو چگونه حواس این طبیب میزان مثقال و قیراط این داروها را تعیین کرده است؟

تو از داناترین مردم به این مطلب هستی زیرا طبابت حرفهٔ توست، و در یک ترکیب دارویی با یک رنگ خاص چهارصد مثقال وارد می کنی و در داروی دیگر چند مثقال و قیراط یا بیشتر و یا کمتر وارد می کنی تا به اندازهٔ مقدار مطلوب برسد به طوری که اگر مریض با درد شکم به اندازه درد خویش بخورد و یا مریض قولنج گرفته بیشتر بخورد گرفتگی شکمش باز شده و نرم می گردد، پس چگونه حواسش

بر این مطالب آگاه شده است؟

ص:۱۸۳

یا چگونه حواسش دانسته آنچه برای سر درد می آشامند به پاها سرازیر نمی شود، زیرا پایین آمدن راحت تر از بالا رفتن می باشد؟ و کسی که برای درد پا دارو می آشامد به سوی سر بالا نمی رود زیرا به سر نزدیک‌تر است تا پاها؟ و همچنین تمام داروهایی که مریض می آشامد برای تمام اعضاء راهی را در پیش نمی گیرند مگر رگ هایی که به آن عضو ختم می شود، و تمام این داروها به سوی معده سرازیر می شوند و از آنجا تقسیم می شوند؟ یا چگونه آنچه باید بالا رود پایین نمی آید و آنچه باید پایین آید، بالا نمی رود؟

یا چگونه حوّاس این را دانسته که آنچه برای گوش ها مفید است برای چشم فایده ای ندارد و آنچه چشم از آن بهره می برد درد گوش را درمان نمی سازد و همین طور تمامی اعضاء بدن، هر دردی از این اعضاء نیازمند دواء مخصوص است که فقط

برای او مفید است؟

پس چگونه عقل و حکمت و حواس این را می دانـد در حالی که در درون بدن پنهان است و رگ ها درون گوشت بوده و بر آنها پوست قرار دارد که با گوش و چشم و بینی و لمس و چشیدن قابل درک نیستند؟

گفت: تو مطـالبی را بیـان کردی که متوجه می شوم، لیکن مـا می گوییم: این طبیبی که داروهـا و ترکیبـات را قرار داده به این گونه کسب کرده که هرگاه کسی یکی از داروها را می خورده شکم او را پاره می کرده و رگهایش را وارسی می نموده و به محل جریان این دارو توجه می کرده تا به محلی برسد که این دارو در آن استقرار یافته است.

گفتم: به من بگو آیـا نمی دانی که تمـام داروهـا هرگـاه در رگ ها قرار گیرنـد با خون مخلوط شـده و تبـدیل به یک ترکیب واحد می شوند؟

گفت: بله.

گفتم: آیا نمی دانی که هرگاه انسان فوت کند خونش سرد و منجمد می شود؟

گفت: بله.

گفتـم: پس چگـونه ایـن طـبیب دارویی را که به مریض خورانـده بعـد از آنکه غلیـظ و سـخت شـده و ترکیـبی شـده که دیگر اجزاءش آن گونه نیست که بتوان با رنگی غیر از رنگ خون برآن استدلال کرد، شناخته است؟

گفت: تو مرا بر اسبی سـرکش سوار کرده ای که تـا کنون ماننـد آن را سوار نشـده بودم، و چیزهایی را می آوری که من توان رد کردنش را ندارم.

**[ترجمه]

قوله علیه السـلام: خلط بعض هذه الأدویه الخلط بالکسـر ما یخلط بالشـیء أی ما یدخل فی بعض هذه الأدویه المرکّبه قوله علیه السـلام: ثم وضع مثالها علی شـبهها أی ضـمّ کلما وجد من کل نوع إلی مثله لأنه یشـبهه و یوافقه فی الصفه أو ترک الأشیاء التی تشبه مـا یریـده و إن کـانت موافقه له فی الصـفات فـإن کثیرا من العقاقیر تشـتبه بغیرها لاتفاقهما فی کثیر من الصـفات قوله علیه السلام: فکیف بقیت لعل المفروض أن ذلک کان

ص:۱۸۴

۱- فی نسخه:یصیر کل دواء منها إلی ذلک الداء.

۲- فی نسخه:لقد جئت بما أعرف.

فی مبادی خلق العالم لقدم ذلک العلم فیلزم من التجارب الکثیره فناء الحیوانات لقلّتها فی تلک الأزمنه قوله علیه السلام: لیس بأمشاج أی أشیاء مختلطه متمایزه.

**[ترجمه]«خلط بعض هذه الأدویه»: «الخلط» با کسره آنچه که با چیزی مخلوط شود. یعنی آنچه که در بعضی از این داروهای مرکب داخل می شود. «ثم وضع مثالها علی شبهها»: هر چه که از هر نوعی یافت با همانندش مخلوط کرد زیرا آن شبیه او و موافق او در صفتش بود یا اشیائی را که شبیه آنچه می خواست بود ترک کرد اگر چه در صفات با آن موافق بود زیرا چه بسا داروهایی که با مشابهات خود به دلیل اشتراک در بسیاری از صفات، اشتباه می شوند. «فکیف بقیت»: شاید فرض این باشد

ص:۱۸۴

که به دلیل قدمت این علم، این کار در ابتدای خلقت عالم بوده ، پس به دلیل کم بودن تعداد آنها در آن زمانها، از تجارب بسیار، فنای حیوانات لازم می آید. «لیس بأمشاج»: اشیاء مخلوط شده قابل تشخیص از یکدیگر.

**[ترجمه]

أقول

کلامه علیه السلام یدلّ علی أن خواصّ الأدویه و أجناسها و منافعها و مناسبتها للأمراض إنما وصل إلی الخلق بإخبار الرسل علیهم الصلاه و السلام و لم یصل الخلق إلیها بعقولهم و تجاربهم.

متن: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی مِنْ أَیْنَ عَلِمَ الْعِبَادُ مَا وَصَفْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَدْوِیَهِ الَّتِی فِیهَا الْمَنَافِعُ لَهُمْ حَتَّی خَلَطُوهَا وَ تَتَبَّعُوا عَقَاقِیرَهَا فِی هَذِهِ الْبُلْدَانِ الْمُتَفَرِّقَهِ وَ عَرَفُوا مَوَاضِعَهَا وَ مَعَادِنَهَا فِی الْأَمَاکِنِ الْمُتَبَایِنَهِ وَ مَا یَصْلُحُ مِنْ عُرُوقِهَا وَ زِنَتَهَا مِنْ مَثَاقِیلِهَا وَ قَرَارِیطِهَا وَ مَا یَدْخُلُهَا مِنَ الْحِجَارَهِ وَ مِرَارِ السِّبَاعِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ قَالَ قَدْ أَعْیَیْتُ عَنْ إِجَابَتِکَ (۱)لِغُمُوضِ مَسَائِلِکَ وَ إِلْجَائِکَ إِیَّایَ إِلَی أَمْرٍ لَا یُدْرَکُ عِلْمُهُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا بِالتَّشْبِیهِ وَ الْقِیَاسِ وَ لَا بُدَّ أَنْ یَکُونَ وَضَعَ هَذِهِ الْأَدْوِیَهَ وَاضِعٌ لِأَنَّهَا لَمْ تَضَعْ هِیَ أَنْفُسَهَا وَ لَا اجْتَمَعَتْ حَتَّی جَمَعَهَا غَیْرُهَا بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِیَّاهَا فَأَخْبِرْنِی کَیْفَ عَلِمَ الْعِبَادُ هَذِهِ الْأَدْوِیَهَ الَّتِی فِیهَا الْمَنَافِعُ حَتَّی خَلَطُوهَا وَ طَلَبُوا عَقَاقِیرَهَا فِی هَذِهِ الْبُلْدَانِ الْمُتَفَرِّقَهِ قُلْتُ إِنِّی ضَارِبٌ لَکَ مَثَلًا وَ نَاصِبٌ لَکَ دَلِیلًا تَعْرِفُ بِهِ وَاضِعَ هَذِهِ الْأَدْوِیَهِ وَ الدَّالَّ عَلَی هَذِهِ الْعَقَاقِیرِ الْمُخْتَلِفَهِ وَ بَانِیَ الْجَسَدِ وَ وَاضِعَ الْعُرُوقِ الَّتِی یَأْخُذُ فِیهَا الدَّوَاءُ إِلَی الدَّاءِ قَالَ فَإِنْ قُلْتَ ذَلِکَ لَمْ أَجِدْ بُدّاً مِنَ الِانْقِیَادِ إِلَی ذَلِکَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی عَنْ رَجُلٍ أَنْشَأَ حَدِیقَهً عَظِیمَهً وَ بَنَی عَلَیْهَا حَائِطاً وَثِیقاً ثُمَّ غَرَسَ فِیهَا الْأَشْجَارَ وَ الْأَثْمَارَ وَ الرَّیَاحِینَ وَ الْبُقُولَ وَ تَعَاهَدَ سَقْیَهَا وَ تَرْبِیَتَهَا وَ وَقَاهَا مَا یَضُرُّهَا حَتَّی لَا یَخْفَی عَلَیْهِ مَوْضِعُ کُلِّ صِنْفٍ مِنْهَا فَإِذَا أَدْرَکَتْ أَشْجَارُهَا وَ أَیْنَعَتْ أَثْمَارُهَا (۲)وَ اهْتَزَّتْ بُقُولُهَا دَفَعْتَ إِلَیْهِ (۳)فَسَأَلْتَهُ أَنْ یُطْعِمَکَ لَوْناً مِنَ الثِّمَارِ وَ الْبُقُولِ سَمَّیْتَهُ لَهُ أَ تَرَاهُ کَانَ قَادِراً عَلَی

ص:۱۸۵

۱- أی قد اعجزت عن إجابتک.

۲- اينع الثمر:أدرك و طاب و حان قطافه.و فى بعض النسخ:ايفع أثمارها.فهو من أيفع الغلام:ترعرع و ناهز البلوغ.
۳- فى نسخه:ذهبت إليه.

أَنْ يَنْطَلِقَ قَاصِداً مُسْتَمِرّاً لاَ يَرْجِعُ وَ لاَ يَهْوِی إِلَی شَیْءٍ یَمُرُّ بِهِ مِنَ الشَّجَرِهِ وَ الْبُقُولِ حَتَّی یَأْتِیَ الشَّجَرَهَ الَّتِی سَأَلْتَهُ أَنْ یَأْتِیَکَ بِثَمَرِهَا وَ الْبَقْلَهَ الَّتِی طَلَبْتَهَا حَیْثُ کَانَتْ مِنْ أَدْنَی الْحَدِیقَهِ أَوْ أَقْصَاهَا فَیَأْتِیَکَ بِهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ قَالَ لَکَ صَاحِبُ الْحَدِیقَهِ حَیْثُ سَأَلْتَهُ الثَّمَرَهَ ادْخُلِ الْحَدِیقَهَ فَخُذْ حَاجَتَکَ فَإِنِّی لاَ أَقْدِرُ عَلَی ذَلِکَ هَلْ کُنْتَ تَقْدِرُ أَنْ تَنْطَلِقَ قَاصِداً لاَ تَأْخُذُ یَمِیناً وَ لاَ شِمَالاً حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی الشَّجَرِهِ فَتَجْتَنِیَ مِنْهَا قَالَ وَ کَیْفَ أَقْدِرُ عَلَی ذَلِکَ وَ لاَ عِلْمَ لِی فِی أَیِّ مَوَاضِعِ الْحَدِیقَهِ هِیَ قُلْتُ أَ فَلَیْسَ تَعْلَمُ أَنَّکَ لَمْ تَکُنْ لِتُصِیبَهَا دُونَ أَنْ تَهْجُمَ عَلَیْهَا بِتَعَسُّفٍ وَ جَوَلاَنٍ فِی جَمِیعِ الْحَدِیقَهِ حَتَّی تَسْتَدِلَّ عَلَیْهَا بِبَعْضِ حَوَاسِّکَ بَعْدَ مَا تَتَصَفَّحُ فِیهَا مِنَ الشَّجَرِهِ شَجَرَهً شَجَرَهً وَ ثَمَرَهً ثَمَرَهً حَتَّی تَسْقُطَ عَلَی الشَّجَرِهِ الَّتِی تَطْلُبُ بِبَعْضِ حَوَاسِّکَ أَنْ تَأْتِیَهَا وَ إِنْ لَمْ تَرَهَا انْصَرَفْتَ قَالَ وَ کَیْفَ أَقْدِرُ عَلَی ذَلِکَ وَ لَمْ أُعَایِنْ مَغْرِسَهَا حَیْثُ غُرِسَتْ وَ لاَ مَنْبِتَهَا حَیْثُ نَبَتَتْ وَ لاَ ثَمَرَتَهَا حَیْثُ طَلَعَتْ قُلْتُ فَإِنَّهُ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ یَدُلَّکَ عَقْلُکَ حَیْثُ عَجَزَتْ حَوَاسُّکَ عَنْ إِدْرَاکِ ذَلِکَ أَنَّ الَّذِی غَرَسَ هَذَا الْبُسْتَانَ الْعَظِیمَ فِیمَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ غَرَسَ فِیهِ هَذِهِ الْأَشْجَارَ وَ الْبُقُولَ هُوَ الَّذِی دَلَّ الْحَکِیمَ الَّذِی زَعَمْتَ أَنَّهُ وَضَعَ الطِّبَّ عَلَی تِلْکَ الْعَقَاقِیرِ وَ مَوَاضِعِهَا فِی الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ کَذَلِکَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَسْتَدِلَّ بِعَقْلِکَ عَلَی أَنَّهُ هُوَ الَّذِی سَمَّاهَا وَ سَمَّی بَلْدَتَهَا وَ عَرَفَ مَوَاضِعَهَا کَمَعْرِفَهِ صَاحِبِ الْحَدِیقَهِ الَّذِی سَأَلْتَهُ الثَّمَرَهَ وَ کَذَلِکَ لاَ یَسْتَقِیمُ وَ لاَ یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْغَارِسُ وَ الدَّالُّ عَلَیْهَا إِلاَّ الدَّالَّ عَلَی مَنَافِعِهَا وَ مَضَارِّهَا وَ قَرَارِیطِهَا وَ مَثَاقِیلِهَا قَالَ إِنَّ هَذَا لَکَمَا تَقُولُ قُلْتُ أَ فَرَأَیْتَ لَوْ کَانَ خَالِقُ الْجَسَدِ وَ مَا فِیهِ مِنَ الْعَصَبِ وَ اللَّحْمِ وَ الْأَمْعَاءِ وَ الْعُرُوقِ الَّتِی یَأْخُذُ فِیهَا الْأَدْوِیَهُ إِلَی الرَّأْسِ وَ إِلَی الْقَدَمَیْنِ وَ إِلَی مَا سِوَی ذَلِکَ غَیْرَ خَالِقِ الْحَدِیقَهِ وَ غَارِسِ الْعَقَاقِیرِ هَلْ کَانَ یَعْرِفُ زِنَتَهَا وَ مَثَاقِیلَهَا وَ قَرَارِیطَهَا وَ مَا یَصْلُحُ لِکُلِّ دَاءٍ مِنْهَا وَ مَا کَانَ یَأْخُذُ فِی کُلِّ عِرْقٍ قَالَ وَ کَیْفَ یَعْرِفُ ذَلِکَ أَوْ یَقْدِرُ عَلَیْهِ وَ هَذَا لاَ یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ مَا یَنْبَغِی أَنْ یَعْرِفَ هَذَا إِلاَّ الَّذِی غَرَسَ الْحَدِیقَهَ وَ عَرَفَ کُلَّ شَجَرِهِ وَ بَقْلِهِ وَ مَا فِیهَا مِنَ الْمَنَافِعِ وَ الْمَضَارِّ قُلْتُ أَ فَلَیْسَ کَذَلِکَ یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْخَالِقُ وَاحِداً لِأَنَّهُ لَوْ کَانَ اثْنَیْنِ أَحَدُهُمَا خَالِقُ

الـدَّوَاءِ وَ الْآخَرُ خَالِقُ الْجَسَـدِ وَ الـدَّاءِ لَمْ يَهْتَـدِ غَارِسُ الْعَقَاقِيرِ لِإِيصَالِ دَوَائِهِ إِلَى الـدَّاءِ الَّذِى بِالْجَسَـدِ مِمَّا لاَ عِلْمَ لَهُ بِهِ وَ لاَ اهْتَدَى خَالِقُ الْجَسَـدِ إِلَى عِلْمِ مَا يُصْـلِحُ ذَلِكَ الدَّاءَ مِنْ تِلْكَ الْعَقَاقِيرِ فَلَمَّا كَانَ خَالِقُ الدَّاءِ وَ الدَّوَاءِ وَاحِداً أَمْضَـى الدَّوَاءَ فِى الْعُرُوقِ الَّتِى بَرَأَ وَ صَـوَّرَ إِلَى الـدَّاءِ الَّذِى عَرَفَ وَ وَضَعَ فَعَلِمَ مِزَاجَهَـا مِنْ حَرِّهَـا وَ بَرْدِهَـا وَ لَيِّنِهَـا وَ شَدِيـدِهَا وَ مَـا يَـدْخُلُ فِى كُـلِّ دَوَاءٍ مِنْهُ مِنَ الْقَرَارِيطِ وَ الْمَثَاقِيلِ وَ مَا يَصْعَدُ إِلَى الرَّأْسِ مِنْهَا وَ مَا يَهْبِطُ إِلَى الْقَدَمَيْنِ مِنْهَا وَ مَا يَتَفَرَّقُ مِنْهُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ قَالَ لاَ أَشُكُّ فِى هَذَا لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ خَالِقُ الْجَسَدِ غَيْرَ خَالِقِ الْعَقَاقِيرِ لَمْ يَهْتَدِ وَاحِدٌ مِنْهُمَا إِلَى مَا وَصَـفْتَ قُلْتُ فَإِنَّ الَّذِى دَلَّ الْحَكِيمَ الَّذِى وَصَـفْتَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ خَلَطَ هَذِهِ الْأَدْوِيَهَ وَ دَلَّ عَلَى عَقَاقِيرِهَا الْمُتَفَرِّقَهِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ هَذَا الطِّبَّ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ هُوَ صَاحِبُ الْحَدِيقَهِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ هُوَ بَانِى الْجَسَدِ وَ هُوَ دَلَّ الْحَكِيمَ بِوَحْيٍ مِنْهُ عَلَى صِـفَهِ كُلِّ شَجَرَهٍ وَ بَلَدِهَا وَ مَا يَصْلُحُ مِنْهَا مِنَ الْعُرُوقِ وَ الثِّمَارِ وَ الـدُّهْنِ وَ الْوَرَقِ وَ الْخَشَبِ وَ اللِّحَاءِ وَ كَـذَلِكَ دَلَّهُ عَلَى أَوْزَانِهَا مِنْ مَثَاقِيلِهَا وَ قَرَارِيطِهَا وَ مَا يَصْـلُحُ لِكُلِّ دَاءٍ مِنْهَا وَ كَـذَلِكَ هُوَ خَالِقُ السِّبَاعِ وَ الطَّيْرِ وَ الـدَّوَابِّ الَّتِى فِى مِرَارِهَا الْمَنَافِعُ مِمَّا يَـدْخُلُ فِى تِلْكَ الْأَدْوِيَهِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ غَيْرَ خَالِقِهَا لَمْ يَـدْرِ مَـا يُنْتَفَعُ بِهِ مِنْ مِرَارِهَـا وَ مَـا يَضُـرُّ وَ مَـا يَـدْخُلُ مِنْهَا فِى الْعَقَاقِيرِ فَلَمَّا كَانَ الْخَالِقُ سُـبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَاحِـداً دَلَّ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الْمَنَافِعِ مِنْهَا فَسَـمَّاهُ بِاسْـمِهِ حَتَّى عُرِفَ وَ تُرِكَ مَا لاَ مَنْفَعَهَ فِيهِ مِنْهَا فَمِنْ ثَمَّ عَلِمَ الْحَكِيمُ أَيُّ السِّبَاعِ وَ الـدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ فِيهِ الْمَنَافِعُ وَ أَيُّهَا لاَ مَنْفَعَهَ فِيهِ وَ لَوْ لاَ أَنَّ خَالِقَ هَـذِهِ الْأَشْـيَاءِ دَلَّهُ عَلَيْهَا مَا اهْتَدَى بِهَا قَالَ إِنَّ هَذَا لَكَمَا تَقُولُ وَ قَدْ بَطَلَتِ الْحَوَاسُّ وَ التَّجَارِبُ عِنْدَ هَذِهِ الصِّفَاتِ قُلْتُ أَمَّا إِذَا صَـحَّتْ نَفْسُكَ فَتَعَالَ نَنْظُرْ بِعُقُولِنَا وَ نَسْتَدِلَّ بِحَوَاسِّنَا هَلْ كَانَ يَسْتَقِيمُ لِخَالِقِ هَذِهِ الْحَدِيقَهِ وَ غَارِسِ هَذِهِ الْأَشْـجَارِ وَ خَالِقِ هَذِهِ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ وَ النَّاسِ الَّذِى خَلَقَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لِمَنَافِعِهِمْ أَنْ يَخْلُقَ هَذَا الْخَلْقَ وَ يَغْرِسَ هَذَا الْغَرْسَ فِى أَرْضِ غَيْرِهِ مِمَّا إِذَا شَاءَ مَنَعَهُ ذَلِكَ قَالَ مَا يَنْبَغِى أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ الَّتِى خُلِقَتْ فِيهَا الْحَدِيقَهُ الْعَظِيمَهُ وَ غُرِسَتْ فِيهِ

الْأَشْجَارُ إِلَّا لِخَالِقِ هَذَا الْخَلْقِ وَ مِلْكَ يَدِهِ قُلْتُ فَقَدْ أَرَى الْأَرْضَ أَيْضاً لِصَاحِبِ الْحَدِيقَهِ لِاتِّصَالِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ قَالَ مَا فِي هَذَا شَكٌّ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي وَ نَاصِحْ نَفْسَكَ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْحَدِيقَهَ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْخِلْقَهِ الْعَظِيمَهِ مِنَ الْإِنْسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ وَ الشَّجَرِ وَ الْعَقَاقِيرِ وَ الثِّمَارِ وَ غَيْرِهَا لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا شُرْبُهَا وَ رِيُّهَا مِنَ الْمَاءِ الَّذِي لَا حَيَاةَ لِشَيْءٍ إِلَّا بِهِ قَالَ بَلَى قُلْتُ أَ فَتَرَى الْحَدِيقَهَ وَ مَا فِيهَا مِنَ الذَّرْءِ خَالِقُهَا وَاحِدٌ وَ خَالِقَ الْمَاءِ غَيْرُهُ يَحْبِسُهُ عَنْ هَذِهِ الْحَدِيقَهِ إِذَا شَاءَ وَ يُرْسِلُهُ إِذَا شَاءَ فَيُفْسِدُ عَلَى خَالِقِ الْحَدِيقَهِ قَالَ مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ خَالِقُ هَذِهِ الْحَدِيقَهِ وَ ذَارِئُ هَذَا الذَّرْءِ الْكَثِيرِ وَ غَارِسُ هَذِهِ الْأَشْجَارِ إِلَّا الْمُدَبِّرَ الْأَوَّلَ وَ مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَاءُ لِغَيْرِهِ وَ إِنَّ الْيَقِينَ عِنْدِي لَهُوَ إِنَّ الَّذِي يُجْرِي هَذِهِ الْمِيَاهَ مِنْ أَرْضِهِ وَ جِبَالِهِ لَغَارِسُ هَذِهِ الْحَدِيقَهِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْخَلِيقَهِ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ الْمَاءُ لِغَيْرِ صَاحِبِ الْحَدِيقَهِ لَهَلَكَ الْحَدِيقَهُ وَ مَا فِيهَا وَ لَكِنَّهُ خَالِقُ الْمَاءِ قَبْلَ الْغَرْسِ وَ الذَّرْءِ وَ بِهِ اسْتَقَامَتِ الْأَشْيَاءُ وَ صَلَحَتْ قُلْتُ أَ فَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِهَذِهِ الْمِيَاهِ الْمُنْفَجِرَهِ فِي الْحَدِيقَهِ مَغِيضٌ (۱)لِمَا يَفْضُلُ مِنْ شُرْبِهَا يَحْبِسُهُ عَنِ الْحَدِيقَهِ أَنْ يَفِيضَ عَلَيْهَا أَ لَيْسَ كَانَ يَهْلِكُ مَا فِيهَا مِنَ الْخَلْقِ عَلَى حَسَبِ مَا كَانُوا يَهْلِكُونَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَاءٌ قَالَ بَلَى وَ لَكِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلَّ هَذَا الْبَحْرَ لَيْسَ لَهُ حَابِسٌ وَ أَنَّهُ شَيْءٌ لَمْ يَزَلْ قُلْتُ أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ أَعْطَيْتَنِي أَنَّهُ لَوْ لَا الْبَحْرُ وَ مَغِيضُ الْمِيَاهِ إِلَيْهِ لَهَلَكَتِ الْحَدِيقَهُ قَالَ أَجَلْ قُلْتُ فَإِنِّي أُخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ بِمَا تَسْتَيْقِنُ بِأَنَّ خَالِقَ الْبَحْرِ هُوَ خَالِقُ الْحَدِيقَهِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْخَلِيقَهِ وَ أَنَّهُ جَعَلَهُ مَغِيضاً لِمِيَاهِ الْحَدِيقَهِ مَعَ مَا جَعَلَ فِيهِ مِنَ الْمَنَافِعِ لِلنَّاسِ قَالَ فَاجْعَلْنِي مِنْ ذَلِكَ عَلَى يَقِينٍ كَمَا جَعَلْتَنِي مِنْ غَيْرِهِ قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فُضُولَ مَاءِ الدُّنْيَا يَصِيرُ فِي الْبَحْرِ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَهَلْ رَأَيْتَهُ زَائِداً قَطُّ فِي كَثْرَهِ الْمَاءِ وَ تَتَابُعِ الْأَمْطَارِ عَلَى الْحَدِّ الَّذِي لَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ أَوْ هَلْ رَأَيْتَهُ نَاقِصاً فِي قِلَّهِ الْمِيَاهِ وَ شِدَّهِ الْحَرِّ وَ شِدَّهِ الْقَحْطِ قَالَ لَا قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يَدُلَّكَ عَقْلُكَ عَلَى أَنَّ خَالِقَهُ وَ خَالِقَ الْحَدِيقَهِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْخَلِيقَهِ وَاحِدٌ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي وَضَعَ لَهُ حَدّاً لَا يُجَاوِزُهُ لِكَثْرَهِ الْمَاءِ وَ لَا لِقِلَّتِهِ وَ أَنَّ مِمَّا يُسْتَدَلُّ عَلَى مَا أَقُولُ أَنَّهُ يُقْبِلُ بِالْأَمْوَاجِ أَمْثَالَ الْجِبَالِ يُشْرِفُ عَلَى

۱- المغيض:مجتمع الماء و مدخله فى الأرض و فى نسخه:المفيض بالفاء و كذا فيما يأتى بعده.

السَّهْلِ وَ الْجَبَلِ فَلَوْ لَمْ تُقْبَضْ أَمْوَاجُهُ وَ لَمْ تُحْبَسْ فِي الْمَوَاضِعِ الَّتِي أَمِرَتْ بِالاحْتِبَاسِ فِيهَا لَأَطْبَقَتْ عَلَى الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ عَلَى تِلْكَ الْمَوَاضِعِ الَّتِي لَمْ تَزَلْ تَنْتَهِي إِلَيْهَا ذَلَّتْ أَمْوَاجُهُ وَ خَضَعَ إِشْرَافُهُ قَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَمَا وَصَفْتَ وَ لَقَدْ عَايَنْتُ مِنْهُ كُلَّ الَّذِي ذَكَرْتَ وَ لَقَدْ أَتَيْتَنِي بِبُرْهَانٍ وَ دَلَالاتٍ وَ مَا أَقْدِرُ عَلَى إِنْكَارِهَا وَ لَا جُحُودِهَا لِبَيَانِهَا قُلْتُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ سَآتِيكَ بِهِ مِمَّا تَعْرِفُ اتِّصَالَ الْخَلْقِ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ عَالِمٍ قَدِيرٍ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عَامَّةَ الْحَدِيقَةِ لَيْسَ شُرْبُهَا مِنَ الْأَنْهَارِ وَ الْعُيُونِ وَ أَنَّ أَعْظَمَ مَا يَنْبُتُ فِيهَا مِنَ الْعَقَاقِيرِ وَ الْبُقُولِ الَّتِي فِي الْحَدِيقَةِ وَ مَعَاشَ مَا فِيهَا مِنَ الدَّوَابِّ وَ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ مِنَ الْبَرَارِي الَّتِي لَا عُيُونَ لَهَا وَ لَا أَنْهَارَ إِنَّمَا يَسْقِيهِ السَّحَابُ قَالَ بَلَى قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يَدُلَّكَ عَقْلُكَ وَ مَا أَدْرَكْتَ بِالْحَوَاسِّ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِهَا أَنَّهُ لَوْ كَانَ السَّحَابُ الَّذِي يَحْتَمِلُ مِنَ الْمِيَاهِ إِلَى الْبُلْدَانِ وَ الْمَوَاضِعِ الَّتِي لَا تَنَالُهَا مَاءُ الْعُيُونِ وَ الْأَنْهَارِ وَ فِيهَا الْعَقَاقِيرُ وَ الْبُقُولُ وَ الشَّجَرُ وَ الْأَنْعَامُ لِغَيْرِ صَاحِبِ الْحَدِيقَةِ لَأَمْسَكَهُ عَنِ الْحَدِيقَةِ إِذَا شَاءَ وَ لَكَانَ خَالِقُ الْحَدِيقَةِ مِنْ بَقَاءِ خَلِيقَتِهِ الَّتِي ذَرَأَ وَ بَرَأَ عَلَى غَرُورٍ وَ وَجَلٍ خَائِفاً عَلَى خَلِيقَتِهِ أَنْ يَحْبِسَ صَاحِبُ الْمَطَرِ الْمَاءَ الَّذِي لَا حَيَاةَ لِلْخَلِيقَةِ إِلَّا بِهِ قَالَ إِنَّ الَّذِي جِئْتَ بِهِ لَوَاضِحٌ مُتَّصِلٌ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الَّذِي خَلَقَ هَذِهِ الْحَدِيقَةَ وَ هَذِهِ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا الْخَلِيقَةَ وَ خَلَقَ لَهَا هَذَا الْمَغِيضَ وَ أَنْبَتَ فِيهَا هَذِهِ الثِّمَارَ الْمُخْتَلِفَةَ إِلَّا خَالِقَ السَّمَاءِ وَ السَّحَابِ يُرْسِلُ مِنْهَا مَا شَاءَ مِنَ الْمَاءِ إِذَا شَاءَ أَنْ يَسْقِيَ الْحَدِيقَةَ وَ يُحْيِيَ مَا فِي الْحَدِيقَةِ مِنَ الْخَلِيقَةِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْبُقُولِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَنِي بِحُجَّةٍ أَزْدَادُ بِهَا يَقِيناً وَ أَخْرُجُ بِهَا مِنَ الشَّكِّ قُلْتُ فَإِنِّي آتِيكَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ قِبَلِ إِهْلِيلَجَتِكَ وَ اتِّصَالِهَا بِالْحَدِيقَةِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ الْمُتَّصِلَهِ بِأَسْبَابِ السَّمَاءِ لِتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ بِتَدْبِيرِ عَلِيمٍ حَكِيمٍ قَالَ وَ كَيْفَ تَأْتِينِي بِمَا يُذْهِبُ عَنِّي الشَّكَّ مِنْ قِبَلِ الْإِهْلِيلَجَةِ قُلْتُ فِيمَا أُرِيكَ فِيهَا مِنْ إِتْقَانِ الصُّنْعِ وَ أَثَرِ التَّرْكِيبِ الْمُؤَلَّفِ وَ اتِّصَالِ مَا بَيْنَ عُرُوقِهَا إِلَى فُرُوعِهَا وَ احْتِيَاجِ بَعْضِ ذَلِكَ إِلَى بَعْضٍ حَتَّى يَتَّصِلَ بِالسَّمَاءِ قَالَ إِنْ أَرَيْتَنِي ذَلِكَ لَمْ أَشُكَّ قُلْتُ أَ لَسْتَ

تَعْلَمُ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَهَ نَابِتَهٌ فِی الْأَرْضِ وَ أَنَّ عُرُوقَهَا مُؤَلَّفَهٌ إِلَی أَصْلٍ وَ أَنَّ الْأَصْلَ مُتَعَلِّقٌ بِسَاقٍ مُتَّصِلٍ بِالْغُصُونِ وَ الْغُصُونُ مُتَّصِلَهٌ بِالْفُرُوعِ وَ الْفُرُوعُ مَنْظُومَهٌ بِالْأَكْمَامِ وَ الْوَرَقِ وَ مَلْبَسُ ذَلِکَ کُلِّهِ الْوَرَقُ وَ یَتَّصِلُ جَمِیعُهُ بِظِلٍّ یَقِیهِ حَرَّ الزَّمَانِ وَ بَرْدَهُ قَالَ أَمَّا الْإِهْلِیلَجَهُ فَقَدْ تَبَیَّنَ لِیَ اتِّصَالُ لِحَائِهَا وَ مَا بَیْنَ عُرُوقِهَا وَ بَیْنَ وَرَقِهَا وَ مَنْبِتِهَا مِنَ الْأَرْضِ فَأَشْهَدُ أَنَّ خَالِقَهَا وَاحِدٌ لَا یَشْرَکُهُ فِی خَلْقِهَا غَیْرُهُ لِإِتْقَانِ الصُّنْعِ وَ اتِّصَالِ الْخَلْقِ وَ ائْتِلَافِ التَّدْبِیرِ وَ إِحْکَامِ التَّقْدِیرِ قُلْتُ إِنْ أَرَیْتُکَ التَّدْبِیرَ مُؤْتَلِفاً بِالْحِکْمَهِ وَ الْإِتْقَانَ مُعْتَدِلاً بِالصَّنْعَهِ مُحْتَاجاً بَعْضُهُ إِلَی بَعْضٍ مُتَّصِلاً بِالْأَرْضِ الَّتِی خَرَجَتْ مِنْهُ الْإِهْلِیلَجَهُ فِی الْحَالَاتِ کُلِّهَا أَ تُقِرُّ بِخَالِقِ ذَلِکَ قَالَ إِذْنْ لَا أَشُکَّ فِی الْوَحْدَانِیَّهِ قُلْتُ فَافْهَمْ وَ افْقَهْ مَا أَصِفُ لَکَ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَرْضَ مُتَّصِلَهٌ بِإِهْلِیلَجَتِکَ وَ إِهْلِیلَجَتَکَ مُتَّصِلَهٌ بِالتُّرَابِ وَ التُّرَابَ مُتَّصِلٌ بِالْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ مُتَّصِلَانِ بِالْهَوَاءِ وَ الْهَوَاءَ مُتَّصِلٌ بِالرِّیحِ وَ الرِّیحَ مُتَّصِلَهٌ بِالسَّحَابِ وَ السَّحَابَ مُتَّصِلٌ بِالْمَطَرِ وَ الْمَطَرَ مُتَّصِلٌ بِالْأَزْمِنَهِ وَ الْأَزْمِنَهَ مُتَّصِلَهٌ بِالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ مُتَّصِلَتَانِ بِدَوَرَانِ الْفَلَکِ وَ الْفَلَکَ مُتَّصِلٌ بِمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ صَنْعَهً ظَاهِرَهً وَ حِکْمَهً بَالِغَهً وَ تَأْلِیفٌ مُتْقِنٍ وَ تَدْبِیرَ مُحْکَمٍ مُتَّصِلٌ کُلُّ هَذَا مَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا یَقُومُ بَعْضُهُ إِلَّا بِبَعْضٍ وَ لَا یَتَأَخَّرُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَنْ وَقْتِهِ وَ لَوْ تَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِهِ لَهَلَکَ جَمِیعُ مَنْ فِی الْأَرْضِ مِنَ الْأَنَامِ وَ النَّبَاتَاتِ قَالَ إِنَّ هَذِهِ لَهِیَ الْعَلَامَاتُ الْبَیِّنَاتُ وَ الدَّلَالَاتُ الْوَاضِحَاتُ الَّتِی یَجْرِی مَعَهَا أَثَرُ التَّدْبِیرِ بِإِتْقَانِ الْخَلْقِ وَ التَّأْلِیفِ مَعَ إِتْقَانِ الصُّنْعِ لَکِنِّی لَسْتُ أَدْرِی لَعَلَّ مَا تَرَکْتَ غَیْرُ مُتَّصِلٍ بِمَا ذَکَرْتَ قُلْتُ وَ مَا تَرَکْتُ قَالَ النَّاسَ قُلْتُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا کُلَّهُ مُتَّصِلٌ بِالنَّاسِ سَخَّرَهُ لَهَا الْمُدَبِّرُ الَّذِی أَعْلَمْتُکَ أَنَّهُ إِنْ تَأَخَّرَ شَیْءٌ مِمَّا عَدَّدْتُ عَلَیْکَ هَلَکَتِ الْخَلِیقَهُ وَ بَادَ جَمِیعُ مَا فِی الْحَدِیقَهِ وَ ذَهَبَتِ الْإِهْلِیلَجَهُ الَّتِی تَزْعُمُ أَنَّ فِیهَا مَنَافِعَ النَّاسِ قَالَ فَهَلْ تَقْدِرُ أَنْ تُفَسِّرَ لِی هَذَا الْبَابَ عَلَی مَا لَخَّصْتَ لِی غَیْرَهُ قُلْتُ نَعَمْ أُبَیِّنُ لَکَ ذَلِکَ مِنْ قِبَلِ إِهْلِیلَجَتِکَ حَتَّی تَشْهَدَ أَنَّ ذَلِکَ کُلَّهُ مُسَخَّرٌ لِبَنِی آدَمَ قَالَ وَ کَیْفَ ذَلِکَ قُلْتُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاءَ سَقْفاً مَرْفُوعاً وَ لَوْ لَا ذَلِکَ اغْتَمَّ خَلْقُهُ لِقُرْبِهَا وَ أَحْرَقَتْهُمْ

الشَّمْسُ لِتُدُنِّوَهَا وَ خَلَقَ لَهُمْ شُهُباً وَ نُجُوماً يُهْتَدَى بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لِمَنَافِعِ النَّاسِ وَ نُجُوماً يُعْرَفُ بِهَا أَصْلُ الْحِسَابِ فِيهَا الدَّلَالاتُ عَلَى إِبْطَالِ الْحَوَاسِّ وَ وُجُودِ مُعَلِّمِهَا الَّذِي عَلَّمَهَا عِبَادَهُ مِمَّا لَا يُدْرَكُ عِلْمُهَا بِالْعُقُولِ فَضْلًا عَنِ الْحَوَاسِّ وَ لَا يَقَعُ عَلَيْهَا الْأَوْهَامُ وَ لَا يَبْلُغُهَا الْعُقُولُ إِلَّا بِهِ لِأَنَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الَّذِي دَبَّرَهَا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُنِيراً يَسْبَحَانِ (۱) فِي فَلَكٍ يَدُورُ بِهِمَا دَائِبَيْنِ (۲) يُطْلِعُهُمَا تَارَةً وَ يُؤْفِلُهُمَا أُخْرَى فَبَنَى عَلَيْهِ الْأَيَّامَ وَ الشُّهُورَ وَ السِّنِينَ الَّتِي هِيَ مِنْ سَبَبِ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ وَ الرَّبِيعِ وَ الْخَرِيفِ أَزْمِنَةً مُخْتَلِفَةَ الْأَعْمَالِ أَصْلُهَا اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اللَّذَيْنِ لَوْ كَانَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا سَرْمَداً عَلَى الْعِبَادِ لَمَا قَامَتْ لَهُمْ مَعَايِشُ أَبَداً فَجَعَلَ مُدَبِّرُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا النَّهَارَ مُبْصِراً وَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ أَهْبَطَ فِيهِمَا الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ مُتَبَايِنَيْنِ لَوْ دَامَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا بِغَيْرِ صَاحِبِهِ مَا نَبَتَتْ شَجَرَةٌ وَ لَا طَلَعَتْ ثَمَرَةٌ وَ لَهَلَكَتِ الْخَلِيقَةُ لِأَنَّ ذَلِكَ مُتَّصِلٌ بِالرِّيحِ الْمُصَرَّفَهِ فِي الْجِهَاتِ الْأَرْبَعِ بَارِدَةً تُبَرِّدُ أَنْفَاسَهُمْ وَ حَارَّةً تَلْقَحُ أَجْسَادَهُمْ وَ تَدْفَعُ الْأَذَى عَنْ أَبْدَانِهِمْ وَ مَعَايِشِهِمْ وَ رُطُوبَةً تُرَطِّبُ طَبَائِعَهُمْ وَ يُبُوسَةً تُنَشِّفُ رُطُوبَاتِهِمْ وَ بِهَا يَأْتَلِفُ الْمُفْتَرِقُ وَ بِهَا يَتَفَرَّقُ الْغَمَامُ الْمُطَبِّقُ حَتَّى يَنْبَسِطَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ مُدَبِّرُهُ فَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ لِمَعَاشٍ مَفْهُومٍ وَ أَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ وَ آجَالٍ مَكْتُوبَةٍ وَ لَوِ احْتُبِسَ عَنْ أَزْمِنَتِهِ وَ وَقْتِهِ هَلَكَتِ الْخَلِيقَةُ وَ يَبِسَتِ الْحَدِيقَةُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ فِي أَيَّامِهِ وَ وَقْتِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي خَلَقَهَا لِبَنِي آدَمَ وَ جَعَلَهَا فَرْشاً وَ مِهَاداً وَ حَبَسَهَا أَنْ تَزُولَ بِهِمْ وَ جَعَلَ الْجِبَالَ لَهَا أَوْتَاداً وَ جَعَلَ فِيهَا يَنَابِيعَ تَجْرِي فِي الْأَرْضِ بِمَا تُنْبِتُ فِيهَا لَا تَقُومُ الْحَدِيقَةُ وَ الْخَلِيقَةُ إِلَّا بِهَا وَ لَا يُصْلِحُونَ إِلَّا عَلَيْهَا مَعَ الْبِحَارِ الَّتِي يَرْكَبُونَهَا وَ يَسْتَخْرِجُونَ مِنْهَا حِلْيَةً يَلْبَسُونَهَا وَ لَحْماً طَرِيّاً وَ غَيْرَهُ يَأْكُلُونَهُ فَعُلِمَ أَنَّ إِلَهَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَاحِدٌ حَيٌّ قَيُّومٌ مُدَبِّرٌ حَكِيمٌ وَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ غَيْرَهُ لَاخْتَلَفَتِ الْأَشْيَاءُ وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ نَظِيرُ الْأَرْضِ الَّتِي أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا حَبّاً وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيْتُوناً

۱- سبح في الماء و بالماء: عام و انبسط فيه. و يستعار لمر النجوم و جرى الفرس و ما شاكل.

۲- أي مستمرين.

وَ نَخْلًا وَ حَدائِقَ غُلْباً وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا بِتَدْبِيرٍ مُؤَلِّفٍ مُبَيِّنٍ بِتَصْوِيرِ الزَّهْرَهِ وَ الثَّمَرَهِ حَيَاةً لِبَنِي آدَمَ وَ مَعَاشاً يَقُومُ بِهِ أَجْسَادُهُمْ وَ تَعِيشُ بِهَا أَنْعَامُهُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ فِي أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ وَ الِانْتِفَاعِ بِهَا وَ الْبَلَاغِ عَلَى ظُهُورِهَا مَعَاشاً لَهُمْ لَا يَحْيَوْنَ إِلَّا بِهِ وَ صَلَاحاً لَا يَقُومُونَ إِلَّا عَلَيْهِ وَ كَذَلِكَ مَا جَهِلْتَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَا تَجْهَلْ أَنَّ جَمِيعَ مَا فِي الْأَرْضِ شَيْئَانِ شَيْ ءٌ يُولَدُ وَ شَيْ ءٌ يَنْبُتُ أَحَدُهُمَا آكِلٌ وَ الْآخَرُ مَأْكُولٌ وَ مِمَّا يَدُلُّكَ عَقْلُكَ أَنَّهُ خَالِقُهُمْ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَ تَهْيِئَهِ جَسَدِهِ لِشَهْوَهِ الطَّعَامِ وَ الْمَعِدَهِ لِتَطْحَنَ الْمَأْكُولَ وَ مَجَارِي الْعُرُوقِ لِصَفْوَهِ الطَّعَامِ وَ هَيَّأَ لَهَا الْأَمْعَاءَ وَ لَوْ كَانَ خَالِقُ الْمَأْكُولِ غَيْرَهُ لَمَا خَلَقَ الْأَجْسَادَ مُشْتَهِيَهً لِلْمَأْكُولِ وَ لَيْسَ لَهُ قُدْرَهٌ عَلَيْهِ قَالَ لَقَدْ وَصَفْتَ صِفَهً أَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ لَطِيفٍ قَدِيرٍ عَلِيمٍ قَدْ آمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ أَنَّ الْخَالِقَ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ غَيْرَ أَنِّي أَشُكُّ فِي هَذِهِ السَّمَائِمِ الْقَاتِلَهِ أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهَا لِأَنَّهَا ضَارَّهٌ غَيْرُ نَافِعَهٍ قُلْتُ أَ لَيْسَ قَدْ صَارَ عِنْدَكَ أَنَّهَا مِنْ غَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ لِأَنَّ الْخَلْقَ عَبِيدُهُ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَخْلُقَ مَا يَضُرُّهُمْ قُلْتُ سَأُبَصِّرُكَ مِنْ هَذَا شَيْئاً تَعْرِفُهُ وَ لَا أُنَبِّئُكَ إِلَّا مِنْ قِبَلِ إِهْلِيلَجَتِكَ هَذِهِ وَ عِلْمِكَ بِالطِّبِّ قَالَ هَاتِ قُلْتُ هَلْ تَعْرِفُ شَيْئاً مِنَ النَّبْتِ لَيْسَ فِيهِ مَضَرَّهٌ لِلْخَلْقِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَا هُوَ قَالَ هَذِهِ الْأَطْعِمَهُ قُلْتُ أَ لَيْسَ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي وَصَفْتَ يُغَيِّرُ أَلْوَانَهُمْ وَ يُهَيِّجُ أَوْجَاعَهُمْ حَتَّى يَكُونَ مِنْهَا الْجُذَامُ وَ الْبَرَصُ وَ السِّلَالُ (۱) وَ الْمَاءُ الْأَصْفَرُ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْأَوْجَاعِ قَالَ هُوَ كَذَلِكَ قُلْتُ أَمَّا هَذَا الْبَابُ فَقَدِ انْكَسَرَ عَلَيْكَ قَالَ أَجَلْ قُلْتُ هَلْ تَعْرِفُ شَيْئاً مِنَ النَّبْتِ لَيْسَ فِيهِ مَنْفَعَهٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي الْأَدْوِيَهِ الَّتِي يُدْفَعُ بِهَا الْأَوْجَاعُ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ السِّلَالِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ يَدْفَعُ الدَّاءَ وَ يُذْهِبُ السُّقْمَ مِمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ لِطُولِ مُعَالَجَتِكَ قَالَ إِنَّهُ كَذَلِكَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَدْوِيَهِ عِنْدَكُمْ أَعْظَمُ فِي السَّمَائِمِ الْقَاتِلَهِ أَ لَيْسَ التِّرْيَاقُ

۱- السل بالكسر فى اللغه الهزال، و فى الطبّ القديم قرحه فى الريه، و انما سمى المرض به لان من لوازمه هزال البدن، و لان الحمى الدقيه لازمه لهذه القرحه.

قَالَ نَعَمْ هُوَ رَأْسُهَا وَ أَوَّلُ مَا يُفْزَعُ إِلَيْهِ عِنْدَ نَهْشِ الْحَيَّاتِ (۱) وَ لَسْعِ الْهَوَامِّ وَ شُرْبِ السَّمَائِمِ قُلْتُ أَ لَيْسَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْأَدْوِيَهِ الْمُرْتَفِعَهِ وَ الْأَدْوِيَهِ الْمُحْرِقَهِ فِي أَخْلَاطِ التِّرْيَاقِ إِلَّا أَنْ تُطْبَخَ بِالْأَفَاعِي الْقَاتِلَهِ قَالَ نَعَمْ هُوَ كَذَلِكَ وَ لَا يَكُونُ التِّرْيَاقُ الْمُنْتَفَعُ بِهِ الدَّافِعُ لِلسَّمَائِمِ الْقَاتِلَهِ إِلَّا بِذَلِكَ وَ لَقَدِ انْكَسَرَ عَلَيَّ هَذَا الْبَابُ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّهُ خَالِقُ السَّمَائِمِ الْقَاتِلَهِ وَ الْهَوَامِّ الْعَادِيَهِ وَ جَمِيعِ النَّبْتِ وَ الْأَشْجَارِ وَ غَارِسُهَا وَ مُنْبِتُهَا وَ بَارِئُ الْأَجْسَادِ وَ سَائِقُ الرِّيَاحِ وَ مُسَخِّرُ السَّحَابِ وَ أَنَّهُ خَالِقُ الْأَدْوَاءِ الَّتِي تُهَيِّجُ بِالْإِنْسَانِ كَالسَّمَائِمِ الْقَاتِلَهِ الَّتِي تَجْرِي فِي أَعْضَائِهِ وَ عِظَامِهِ وَ مُسْتَقَرِّ الْأَدْوَاءِ وَ مَا يُصْلِحُهَا مِنَ الدَّوَاءِ الْعَارِفُ بِالرُّوحِ وَ مَجْرَى الدَّمِ وَ أَقْسَامِهِ فِي الْعُرُوقِ وَ اتِّصَالِهِ بِالْعَصَبِ وَ الْأَعْضَاءِ وَ الْعَصَبِ وَ الْجَسَدِ وَ أَنَّهُ عَارِفٌ بِمَا يُصْلِحُهُ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ عَالِمٌ بِكُلِّ عُضْوٍ بِمَا فِيهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي وَضَعَ هَذِهِ النُّجُومَ وَ حِسَابَهَا وَ الْعَالِمُ بِهَا وَ الدَّالُّ عَلَى نُحُوسِهَا وَ سُعُودِهَا وَ مَا يَكُونُ مِنَ الْمَوَالِيدِ وَ أَنَّ التَّدْبِيرَ وَاحِدٌ لَمْ يَخْتَلِفْ مُتَّصِلٌ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهَا فَبَيِّنْ لِي كَيْفَ قُلْتَ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ قُلْتُ هُوَ الْأَوَّلُ بِلَا كَيْفٍ وَ هُوَ الْآخِرُ بِلَا نِهَايَهٍ لَيْسَ لَهُ مِثْلٌ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْ ءٍ وَ لَا كَيْفٍ بِلَا عِلَاجٍ وَ لَا مُعَانَاهٍ وَ لَا فِكْرٍ وَ لَا كَيْفٍ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ وَ إِنَّمَا الْكَيْفُ بِكَيْفِيَّهِ الْمَخْلُوقِ لِأَنَّهُ الْأَوَّلُ لَا بَدْءَ لَهُ وَ لَا شِبْهَ وَ لَا مِثْلَ وَ لَا ضِدَّ وَ لَا نِدَّ لَا يُدْرَكُ بِبَصَرٍ وَ لَا يُحَسُّ بِلَمْسٍ وَ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِخَلْقِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ فَصِفْ لِي قُوَّتَهُ قُلْتُ إِنَّمَا سُمِّيَ رَبُّنَا جَلَّ جَلَالُهُ قَوِيّاً لِلْخَلْقِ الْعَظِيمِ الْقَوِيِّ الَّذِي خَلَقَ مِثْلَ الْأَرْضِ وَ مَا عَلَيْهَا مِنْ جِبَالِهَا وَ بِحَارِهَا وَ رِمَالِهَا وَ أَشْجَارِهَا وَ مَا عَلَيْهَا مِنَ الْخَلْقِ الْمُتَحَرِّكِ مِنَ الْإِنْسِ وَ مِنَ الْحَيَوَانِ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ الْمُثَقَّلِ بِالْمَاءِ الْكَثِيرِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ عِظَمِهِمَا وَ عِظَمِ نُورِهِمَا الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ بُلُوغاً وَ لَا مُنْتَهًى وَ النُّجُومِ الْجَارِيَهِ وَ دَوَرَانِ الْفَلَكِ وَ غِلَظِ السَّمَاءِ وَ عِظَمِ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ

۱- نهش الحيه: تناوله بفمه ليعضّه فيؤثر فيه و لا يجرحه.

وَ السَّمَاءِ الْمُسَقَّفَهِ فَوْقَنَا رَاكِدَهً فِی الْهَوَاءِ وَ مَا دُونَهَا مِنَ الْأَرْضِ الْمَبْسُوطَهِ وَ مَا عَلَیْهَا مِنَ الْخَلْقِ الثَّقِیلِ وَ هِیَ رَاکِدَهٌ لَا تَتَحَرَّکُ غَیْرَ أَنَّهُ رُبَّمَا حُرِّکَ فِیهَا نَاحِیَهٌ وَ النَّاحِیَهُ الْأُخْرَی ثَابِتَهٌ وَ رُبَّمَا خَسَفَ مِنْهَا نَاحِیَهٌ وَ النَّاحِیَهُ الْأُخْرَی قَائِمَهٌ یُرِینَا قُدْرَتَهُ وَ یَدُلُّنَا بِفِعْلِهِ عَلَی مَعْرِفَتِهِ فَلِهَذَا سُمِّیَ قَوِیّاً لَا لِقُوَّهِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفَهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ لَوْ کَانَتْ قُوَّتُهُ تُشْبِهُ قُوَّهَ الْخَلْقِ لَوَقَعَ عَلَیْهِ التَّشْبِیهُ وَ کَانَ مُحْتَمِلًا لِلزِّیَادَهِ وَ مَا احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ کَانَ نَاقِصاً وَ مَا کَانَ نَاقِصاً لَمْ یَکُنْ تَامّاً وَ مَا لَمْ یَکُنْ تَامّاً کَانَ عَاجِزاً ضَعِیفاً وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُشَبَّهُ بِشَیْ ءٍ وَ إِنَّمَا قُلْنَا إِنَّهُ قَوِیٌّ لِلْخَلْقِ الْقَوِیِّ وَ کَذَلِکَ قَوْلُنَا الْعَظِیمُ وَ الْکَبِیرُ وَ لَا یُشَبَّهُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَالَ أَ فَرَأَیْتَ قَوْلَهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ عَالِمٌ قُلْتُ إِنَّمَا یُسَمَّی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ لِأَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ مِمَّا لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ مِنْ شَخْصٍ صَغِیرٍ أَوْ کَبِیرٍ أَوْ دَقِیقٍ أَوْ جَلِیلٍ وَ لَا نَصِفُهُ بَصِیراً بِلَحْظِ عَیْنٍ کَالْمَخْلُوقِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَ سَمِیعاً لِأَنَّهُ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا یَسْمَعُ النَّجْوَی وَ دَبِیبَ النَّمْلِ عَلَی الصَّفَا (۱) وَ خَفَقَانَ الطَّیْرِ فِی الْهَوَاءِ (۲)لَا تَخْفَی عَلَیْهِ خَافِیَهٌ وَ لَا شَیْ ءٌ مِمَّا أَدْرَکَتْهُ الْأَسْمَاعُ وَ الْأَبْصَارُ وَ مَا لَا تُدْرِکُهُ الْأَسْمَاعُ وَ الْأَبْصَارُ مَا جَلَّ مِنْ ذَلِکَ وَ مَا دَقَّ وَ مَا صَغُرَ وَ مَا کَبُرَ وَ لَمْ نَقُلْ سَمِیعاً بَصِیراً کَالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ مِنَ الْخَلْقِ وَ کَذَلِکَ إِنَّمَا سُمِّیَ عَلِیماً لِأَنَّهُ لَا یَجْهَلُ شَیْئاً مِنَ الْأَشْیَاءِ لَا تَخْفَی عَلَیْهِ خَافِیَهٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ عَلِمَ مَا یَکُونُ وَ مَا لَا یَکُونُ وَ مَا لَوْ کَانَ کَیْفَ یَکُونُ وَ لَمْ نَصِفْ عَلِیماً بِمَعْنَی غَرِیزَهٍ یَعْلَمُ بِهَا کَمَا أَنَّ لِلْخَلْقِ غَرِیزَهً یَعْلَمُونَ بِهَا فَهَذَا مَا أَرَادَ مِنْ قَوْلِهِ عَلِیمٌ فَعَزَّ مَنْ جَلَّ عَنِ الصِّفَاتِ وَ مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنْ أَفْعَالِ خَلْقِهِ فَهَذَا هُوَ الْمَعْنَی وَ لَوْ لَا ذَلِکَ مَا فَصَلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ فَسُبْحَانَهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ قَالَ إِنَّ هَذَا لَکَمَا تَقُولُ وَ لَقَدْ عَلِمْتُ إِنَّمَا غَرَضِی أَنْ أَسْأَلَ عَنْ رَدِّ الْجَوَابِ فِیهِ عِنْدَ مُصَرِّفٍ یَسْنَحُ عَنِّی فَأَخْبِرْنِی لَعَلِّی أُحْکِمُهُ فَیَکُونَ الْحُجَّهُ قَدِ انْشَرَحَتْ لِلْمُتَعَنِّتِ الْمُخَالِفِ أَوِ السَّائِلِ الْمُرْتَابِ أَوِ الطَّالِبِ الْمُرْتَادِ مَعَ مَا فِیهِ لِأَهْلِ الْمُوَافَقَهِ مِنَ الِازْدِیَادِ فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِهِ لَطِیفٌ وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ لِلْفِعْلِ وَ لَکِنْ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ تَشْرَحَ لِی ذَلِکَ بِوَصْفِکَ قُلْتُ إِنَّمَا

۱- الصفا: الحجر الصلد الضخم.

۲- خفق الطیر: ضرب بجناحیه.

سَمَّيْنَاهُ لَطِيفاً لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْ ءِ اللَّطِيفِ مِمَّا خَلَقَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الذَّرَّهِ (١) وَ مِمَّا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُمَا لَا يَكَادُ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ الْعُقُولُ لِصِغَرِ خَلْقِهِ مِنْ عَيْنِهِ وَ سَمْعِهِ وَ صُورَتِهِ لَا يُعْرَفُ مِنْ ذَلِكَ لِصِغَرِهِ الذَّكَرُ مِنَ الْأُنْثَى وَ لَا الْحَدِيثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ الْوَالِدِ (٢) فَلَمَّا رَأَيْنَا لُطْفَ ذَلِكَ فِي صِغَرِهِ وَ مَوْضِعَ الْعَقْلِ فِيهِ وَ الشَّهْوَهَ لِلسِّفَادِ(٣) وَ الْهَرَبَ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْحَدَبَ عَلَى نَسْلِهِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَعْرِفَهَ بَعْضِهَا بَعْضاً وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ أَغْنَانِ السَّمَاءِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ مَا هُوَ مَعَنَا فِي مَنْزِلِنَا وَ يَفْهَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً مِنْ مَنْطِقِهِمْ وَ مَا يَفْهَمُ مِنْ أَوْلَادِهَا وَ نَقْلَهَا الطَّعَامَ إِلَيْهَا وَ الْمَاءَ عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ وَ أَنَّهُ لَطِيفٌ بِخَلْقِ اللَّطِيفِ (۴)كَمَا سَمَّيْنَاهُ قَوِيّاً بِخَلْقِ الْقَوِيِّ قَالَ إِنَّ الَّذِي جِئْتَ بِهِ لَوَاضِحٌ فَكَيْفَ جَازَ لِلْخَلْقِ أَنْ يَتَسَمَّوْا بِأَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْتُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَبَاحَ لِلنَّاسِ الْأَسْمَاءَ وَ وَهَبَهَا لَهُمْ وَ قَدْ قَالَ الْقَائِلُ مِنَ النَّاسِ لِلْوَاحِدِ وَاحِدٌ وَ يَقُولُ لِلَّهِ وَاحِدٌ وَ يَقُولُ قَوِيٌّ وَ اللَّهُ تَعَالَى قَوِيٌّ وَ يَقُولُ صَانِعٌ وَ اللَّهُ صَانِعٌ وَ يَقُولُ رَازِقٌ وَ اللَّهُ رَازِقٌ وَ يَقُولُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَمَنْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ وَاحِدٌ فَهَذَا لَهُ اسْمٌ وَ لَهُ شَبِيهٌ وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ هُوَ لَهُ اسْمٌ وَ لَا شَيْ ءَ لَهُ شَبِيهٌ وَ لَيْسَ الْمَعْنَى وَاحِداً وَ أَمَّا الْأَسْمَاءُ فَهِيَ دَلَالَتُنَا عَلَى الْمُسَمَّى لِأَنَّا قَدْ نَرَى الْإِنْسَانَ وَاحِداً وَ إِنَّمَا نُخْبِرُ وَاحِداً إِذَا كَانَ مُفْرَداً فَعُلِمَ أَنَّ الْإِنْسَانَ فِي نَفْسِهِ لَيْسَ بِوَاحِدٍ فِي الْمَعْنَى لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَهٌ وَ أَجْزَاءَهُ لَيْسَتْ سَوَاءً وَ لَحْمَهُ غَيْرُ دَمِهِ وَ عَظْمَهُ غَيْرُ عَصَبِهِ وَ شَعْرَهُ غَيْرُ ظُفُرِهِ وَ سَوَادَهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْخَلْقِ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِي

١- الذر: صغار النمل.

٢- هذا تنبيه منه عليه السلام على وجود الحيوانات الحيه و الميكروبات المخفيه عن الانظار و العقول، قبل وجود المكبرات و اختراع الميكروسكوب و المنظار بقرون، و غير خفى أن العلم بذلك فى أحد عشر قرنا قبل زماننا لم يك يحصل إلّا لذوى النفوس الكامله و الانظار الثاقبه، الذين خصهم اللّه من بريته بفضله، و أيدهم بحكمته، و انتجبهم لولايته من بين خلقه، و علمهم ما لا يعلم غيرهم من عبيده.

٣- و فى نسخه: و الشهوه للبقاء.

۴- و فى نسخه: لطيف بخلق اللطيف.

الِاسْمِ وَ لَيْسَ بِوَاحِدٍ فِي الِاسْمِ وَ الْمَعْنَى وَ الْخَلْقِ فَإِذَا قِيلَ لِلَّهِ فَهُوَ الْوَاحِدُ الَّذِي لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ لِأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَمِيعٌ وَ بَصِيرٌ وَ قَوِيٌّ وَ عَزِيزٌ وَ حَكِيمٌ وَ عَلِيمٌ فَتَعَالَى اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ رَءُوفٌ رَحِيمٌ وَ عَنْ رِضَاهُ وَ مَحَبَّتِهِ وَ غَضَبِهِ وَ سَخَطِهِ قُلْتُ إِنَّ الرَّحْمَةَ وَ مَا يَحْدُثُ لَنَا مِنْهَا شَفَقَةٌ وَ مِنْهَا جُودٌ وَ إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ ثَوَابُهُ لِخَلْقِهِ وَ الرَّحْمَةَ مِنَ الْعِبَادِ شَيْئَانِ أَحَدُهُمَا يَحْدُثُ فِي الْقَلْبِ الرَّأْفَهُ وَ الرِّقَّهُ لِمَا يُرَى بِالْمَرْحُومِ مِنَ الضُّرِّ وَ الْحَاجَهِ وَ ضُرُوبِ الْبَلَاءِ وَ الْآخَرُ مَا يَحْدُثُ مِنَّا مِنْ بَعْدِ الرَّأْفَهِ وَ اللُّطْفِ عَلَى الْمَرْحُومِ وَ الرَّحْمَهُ مِنَّا مَا نَزَلَ بِهِ وَ قَدْ يَقُولُ الْقَائِلُ انْظُرْ إِلَى رَحْمَهِ فُلَانٍ وَ إِنَّمَا يُرِيدُ الْفِعْلَ الَّذِي حَدَثَ عَنِ الرِّقَّهِ الَّتِي فِي قَلْبِ فُلَانٍ وَ إِنَّمَا يُضَافُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ فِعْلِ مَا حَدَثَ عَنَّا مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ وَ أَمَّا الْمَعْنَى الَّذِي هُوَ فِي الْقَلْبِ فَهُوَ مَنْفِيٌّ عَنِ اللَّهِ كَمَا وَصَفَ عَنْ نَفْسِهِ فَهُوَ رَحِيمٌ لَا رَحْمَهَ رِقَّهٍ وَ أَمَّا الْغَضَبُ فَهُوَ مِنَّا إِذَا غَضِبْنَا تَغَيَّرَتْ طَبَائِعُنَا وَ تَرْتَعِدُ أَحْيَاناً مَفَاصِلُنَا وَ حَالَتْ أَلْوَانُنَا ثُمَّ نَجِي ءُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِالْعُقُوبَاتِ فَسُمِّيَ غَضَباً فَهَذَا كَلَامُ النَّاسِ الْمَعْرُوفُ وَ الْغَضَبُ شَيْئَانِ أَحَدُهُمَا فِي الْقَلْبِ وَ أَمَّا الْمَعْنَى الَّذِي هُوَ فِي الْقَلْبِ فَهُوَ مَنْفِيٌّ عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ كَذَلِكَ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ وَ رَحْمَتُهُ عَلَى هَذِهِ الصِّفَهِ جَلَّ وَ عَزَّ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثْلَ فِي شَيْ ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ إِرَادَتِهِ قُلْتُ إِنَّ الْإِرَادَهَ مِنَ الْعِبَادِ الضَّمِيرُ وَ مَا يَبْدُو بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَالْإِرَادَهُ لِلْفِعْلِ إِحْدَاثُهُ إِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا تَعَبٍ وَ لَا كَيْفٍ قَالَ قَدْ بَلَّغْتَ حَسْبُكَ فَهَذِهِ كَافِيَهٌ لِمَنْ عَقَلَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي هَدَانَا مِنَ الضَّلَالِ وَ عَصَمَنَا مِنْ أَنْ نُشَبِّهَهُ بِشَيْ ءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ أَنْ نَشُكَّ فِي عَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ لَطِيفِ صُنْعِهِ وَ جَبَرُوتِهِ جَلَّ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ وَ تَكَبَّرَ عَنِ الشُّرَكَاءِ وَ الْأَنْدَادِ.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السلام بر این مطلب دلالت دارد که خواصّ داروها و جنس آنها و منافع و مناسبت آنها برای بیماریها تنها با آگاهی دادن انبیاء علیهم السلام از آنها برای بشر حاصل شده و مردم با عقل و تجربه خودشان بدان نرسیده اند.

گفتم: به من بگو، مردم چگونه اوصاف این داروهایی را که منافعی برای آنان دارند شناخته اند، تا اینکه آنها را ترکیب نموده و به دنبال دانه های آن در شهرهای پراکنده جستجو کرده و به محل و معدن آنها در جاهای مختلف پی برده، و به میزان مفید بودن ریشه ها و وزن مثقال یا قیراطش و به آنچه از سنگ های طبی و صفراء درندگان که باید در آن داخل شود، آگاهی یافته اند؟

گفت: من از جواب دادن به تو ناتوان شده ام چون پرسش های تو مشکل است و مرا به چیزی کشانده ای که با حواسّ یا تشبیه و تجربه، از آنها آگاهی نمی توان یافت و به ناچار باید این داروها را کسی قرار داده باشد زیرا داروها خودشان

این کار را نکرده اند و نیز با یکدیگر جمع نشده اند بلکه دیگری پس از شناختش از داروها، آنها را جمع نموده است.

حال به من بگو، مردم چگونه این داروهایی را که در آن منافعی است، شناخته اند تا اینکه آنها را ترکیب کرده و دانه های گیاهی را در این شهرهای پراکنده به دست آورده اند؟

گفتم: من برای تو یک مثال و دلیلی بیان می کنم که با آن دلیل، با قرار دهندهٔ این داروها و کسی که به این دانه های گیاهی مختلف راهنمایی کرده و با سازنده بدن و رگ هایی که دارو را به درد می رسانند، آشنا شوی.

گفت: اگر آن را بگویی چاره ای ندارم جز سرسپردگی و پذیرفتن آن.

گفتم: به من بگو، در باره مردی که باغ بزرگی را ایجاد کرده و اطراف آن را دیوار محکمی ساخته و سپس در آن باغ درخت ها و میوه و گلها و حبوبات کاشته است، و خودش متولی آبیاری و پرورش و نگهداری از آفت های آن شده است، تا جایی که محل هیچ نمونه ای از این گیاهان بر وی پنهان نیست.

هنگامی که درخت ها رسیدند و میوه دادند و حبوبات بلند شدند، شما نزد آن می روی و از وی می خواهی یکی از این میوه ها و حبوبات را به تو بدهد و نامش را بیان می کنی،

ص:۱۸۵

آیا گمان می کنی او بتواند به سوی هدفی معین رفته بدون گم شدن، بازگردد و سوی هیچ درخت یا دانه حبوباتی نرود جز آن درختی که از او خواسته ای و برای تو میوه اش را بیاورد، و آن حبوباتی که از وی درخواست نموده ای، خواه از نزدیکترین جای این باغ یا دورترین نقطه اش باشد آن را برای تو بیاورد؟

گفت: بله.

گفتم: اگر صاحب این باغ هنگامی که از وی درخواست میوه ای را کردی به تو بگوید: خودت برو داخل باغ آنچه می خواهی بردار، زیرا من نمی توانم، آیا تو می توانی به سوی هدف معینی رفته، بدون آنکه به چپ یا راست بروی تا به آن درخت برسی و آن میوه را بچینی؟

گفت: من چگونه می توانم این کار را انجام دهم در حالی که نمی دانم آن درخت در کدام جای باغ قرار دارد؟

گفتم: آیا نمی دانی تو نمی توانی به آن برسی بدون اینکه راه را گم نموده، و تمام باغ را بگردی و به برخی از حواسّت استدلال نمائی، به طوری که تمام درخت های آن باغ را درخت به درخت و میوه به میوه بررسی کنی تا اینکه بر درختی دست یابی که با بعضی از حواسّ خودت به آن رسیده ای، و اگر آن را هم ندیدی بر می گردی؟

گفت: من چگونه می توانم آن را بیابم در حالی که محل کاشت آن را ندیده ام که کجا کاشته شده و یا در کجا روییده و یا میوه اش را ندیده ام که چگونه آشکار شده است؟

گفتم: پس سزاوار است هنگامی که حواسّ ظاهری تو از شناخت آن ناتوان گشت، عقلت به تو بفهماند، آن که این باغ بزرگ از شرق تا غرب را ساخته و درختان و حبوبات را در آن کاشته، همان طبیبی است که گمان می کردی او علم طب را بر این گیاهان و محلشان در شرق و غرب قرار داده است. و همچنین شایسته است که با عقلت هدایت شوی به اینکه او است که داروها را نامگذاری نموده و شهرهایش را نامگذاری کرده و جایگاه آنها را می داند، همانند آگاهی صاحب آن باغ که از او درخواست میوه ای کردی. و به این ترتیب درست و شایسته نیست که باغبان و راهنمای بر درخت کسی باشد جز آن که به منافع و ضررها و قیراط ها و مثقال های داروها راهنمایی کرده است.

گفت: اینها همانطور است که می گویی.

گفتم: به گمان تو اگر سازنده بدن و آنچه در آن است از عصب و گوشت و اجزاء درونی و رگهایی که دارو را به سر یا پاها و دیگر اعضاء می رسانند غیر از ساندهٔ آن باغ و باغبان آن گیاهان دارویی باشد آیا او وزن و مثقال و قیراط آنها و آنچه برای هر دردی مناسب است و آنچه در هر رگی جذب می شود را می شناسد؟

گفت: چگونه این را می داند یا می تواند بداند در حالی که اینها با حواس قابل درک نیستند، تنها کسی اینها را می داند که باغ را ساخته و هر درخت و حبوباتی را همراه با آنچه که از منافع و ضررها در آن است، می شناسد.

گفتم: آیا به این ترتیب شایسته نیست که خالق یکی باشد؟ زیرا اگر دو تا بود و یکی خالق دواء می شد

ص:۱۸۶

و دیگری خالق بدن و درد، در این صورت خالق داروهای گیاهی قادر به رساندن دوایش به دردی که در جسد است نبود زیرا اطلاعی از آن نداشت، و همچنین خالق بدن به علمی که این درد را به وسیله فلان داروی گیاهی درمان می کند، نمی رسید.

پس، از آنجا که خالق درد و دارو یکی است، دارو را در رگهایی که خودش ساخته و مناسب نموده حرکت داده تا به دردی که می شناسد و خودش قرار داده برساند، پس می داند که مزاج آن دارو چیست؛ اعم از گرمی یا سردی، و می داند ملیّن یا سخت کننده آن چیست، و نیز آنچه درون هر دارو از وزن اعم از قیراط و مثقال است و نیز و دارویی که به طرف سر، بالا می رود و یا به سوی پاها می رود و یا در بقیه اعضاء پراکنده می شود همه را می داند.

گفت: شکی در این مورد ندارم زیرا اگر آفرینندهٔ بدن غیر از آفریننده داروهای گیاهی بود، هیچکدام از آن دو به آنچه توضیح دادی، آگاه نمی شد.

گفتم: آن کسی که آن طبیبی را که گفتی اولین کسی بوده که این داروها را مخلوط نموده راهنمایی کرده و به گیاهان پراکنده در شرق و غرب آگاهی داده و این طبی را که توصیف کردم، قرار داده، همان صاحب باغی است که ما بین مشرق و مغرب است و او همان سازنده بدن انسان است. و اوست که با وحی خود طبیب را هدایت کرده بر صفات تمام درختان و شهرها و آنچه از آنها سودمند است از قبیل ریشه ها و میوه ها و روغن و برگ و چوب و پوستشان آگاه ساخته و همچنین او را بر وزنها از مثقال و قیراط آن گیاهان و آنچه برای هر درد سودمند است، راهنمائی کرده است.

و همچنین او آفریننده درندگان و پرندگان و چرندگانی است که در صفراء آنها منافعی وجود دارد و در زمره این داروها است، زیرا اگر آفریننده این موجودات غیر از آفریننده داروها باشد، نمی فهمید که کدام عضو از این موجودات مفید است و کدام زیان دارد و کدام دارو در زمره گیاهان دارویی است.

پس از آنجا که آفریننده هستی که منزه و برتر می باشد، یکتاست، بر وجود منافع درون این موجودات راهنمایی نموده، آن داروها را با اسم هایی نامیده تا شناخته شوند و آنچه را منفعتی ندارد رها نموده است.

از این جهت طبیب می داند کدامیک از درندگان و پرندگان دارای منافع است و کدامیک منفعتی ندارد، و اگر آفرینندهٔ این

امور او را بر این داروها راهنمایی نکرده بود، به آنها دست نمی یافت.

گفت: حق همین است که می گویی، در این امور حواس و آزمایش باطل شد.

گفتم: حال که درونت پاک شد، بیا به عقل خویش نگاه کرده و با حواس استدلال کنیم، که آیا برای آفریننده این باغ و باغبان این درختان و آفریننده این جانوران و پرندگان و انسانها که این موجودات را برای منافع آنها ساخته است، شایسته است که این موجودات را ایجاد کند و این گیاهان را در زمین شخصی دیگر به وجود آورد که آن شخص هر وقت خواست بتواند جلوی او را بگیرد؟

گفت: شایسته نیست زمینی که این باغ بزرگ در آن ساخته و درختان کاشته شده است

ص:۱۸۷

مگر آنکه متعلق به آفریننده این مخلوقات و در اختیار او باشد.

گفتم: من معتقدم زمین نیز متعلق به مالک این باغ است، زیرا این پدیده ها به یکدیگر ارتباط دارند.

گفت: در این مطلب شکّی نیست.

گفتم: پس به من بگو و صادقانه بگو، آیا نمی دانی که این باغ و آنچه از خلقت بزرگ در آن، شامل انسانها و جانوران و پرندگان و درختان و گیاهان و میوه ها و دیگر موجودات، ایجاد شده سامان نمی یابد مگر، آبیاری و سیراب شود با آبی که هیچ چیزی حیات و زندگی ندارد، مگر به کمک آن آب؟

گفت: بله.

گفتم: آیا به گمان تو، این باغ و آنچه از مخلوقات در آن است، دارای یک آفریننده است، و آفریننده آب غیر از او بوده، تا هر وقت خواست، بتواند آب را قطع کند، یا زمانی دیگر نازل کند، تا در نتیجه مخلوقات این باغ از بین بروند؟

گفت: شایسته نیست که آفریننده این باغ و سازنده این مخلوقات بسیار و باغبان این درختان کسی جز تدبیر کننده اولی باشد و سزاوار نیست که مالک این آب نیز غیر از او باشد بلکه من یقین دارم آن که این آبها را در زمین و کوهها جاری کرده آفریننده همین باغ و مخلوقات در آن، می باشد. زیرا اگر این آب متعلق به کسی غیر از مالک باغ بود، تمام باغ و آنچه در آن است نابود می شد، امّا او همانا آفریننده آب بوده پیش از اینکه درختی و موجودی را بیافریند و با اوست که تمام اشیاء پایدار و سالم باقی مانده است.

گفتم: به نظر تو اگر این آبهای جاری در باغ، آب انباری نداشته باشند که آنچه از آبیاری باغ اضافه می‌آید در آن بریزد تا آن آبها را از سرازیر شدن بر باغ باز دارد، آیا در این صورت موجودات داخل باغ هلاک نمی شدند همان گونه که اگر آن

باغ آب نداشت، هلاک می شدند؟

گفت: البته ولی من نمی دانم، شاید این دریا(محل تجمع آب دنیا) نگهبان و خالقی نداشته باشد، و ازلی بوده است.

گفتم: تو که به من گفتی اگر دریا و آب انبار نبود، باغ از بین می رفت؟

گفت: البته.

گفتم: من به تو چیزی خواهم گفت، تا یقین پیدا کنی که آفریننده دریا، همان آفریننده باغ (دنیا) و موجودات درون آن است و اوست که دریا را منبع آب باغ (دنیا) قرار داده، علاوه بر آنکه منافع بسیاری برای مردم در آن قرار داده است.

گفت: پس مرا صاحب یقین کن، همان گونه در مسائل دیگر نمودی.

گفتم: آیا تو نمی دانی اضافی آب جهان به دریاها می ریزد؟

گفت: بله.

گفتم: آیا هرگز تاکنون دیده ای که آب دریا با آن بسیاری و افزایش باران، بیشتر از حجم همیشگی اش باشد، یا آن را دیده ای که در اثر کم آبی و خشکسالی و شدت گرما از حد معمولی کمتر باشد؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا سزاوار نیست، عقلت، تو را راهنمایی کند که آفریننده دریا و باغ(دنیا) و مخلوقات درون آن یکی است، و همانا اوست که برای دریا حدودی قرار داده که با زیادی یا کمی از آن تجاوز نمی کند؟

از جمله مطالبی که بر آنچه گفتم دلالت می کند، این است که دریا، امواجی به راه می اندازد، مانند کوهها، که بر دشت و تپه مسلط می شود،

ص:۱۸۸

اگر امواجش را نگه ندارد و در محلی که فرمان داده شده حفظ نکند بر دنیا مسلّط می شد، اما این گونه است که وقتی این امواج به جایی معین شده می رسند آرام شده و ارتفاع امواج کاهش می یابد.

گفت: این گونه است که می گویی و من همه آنچه را که گفتی دیده ام، و تو برهانها و دلایلی می آوری که من قدرت انکار و نفی آنها را ندارم.

گفتم: و همچنین دلایل دیگر خواهم آورد تا ارتباط مخلوقات با یکدیگر را بشناسی و بدانی که اینها از تدبیر کننده ای حکیم و آگاه و قدرتمند است.

آیا نمی دانی آب تمام باغ، از رودخانه ها و چشـمه ها نیست و اینکه بیشترین چیزی که در آن می روید از دانه های گیاهان و حبوبات و غذای جانداران و درندگان و پرندگان مناطق خشـکی که در آنجا چشـمه و رودخانه ای وجود ندارد، تنها از بارش ابرهاست؟

گفت: بله.

گفتم: آیـا سـزاوار نیست، عقلت و آنچه را بـا حـواس درک کرده ای - که گمـان می کردی امـور را جز بـا حـواس نمی توان درک کرد - تو را راهنمایی کننـد به اینکه اگر این ابری که آب را درون خود نگه داشـته و به شـهرها و جاهایی که چشـمه و رودخانه ندارند و در آنجا گیاهان و حبوبات و درختان و انسانهایی وجود دارند، می رسانَد، متعلق به کسی جز مالک باغ بود، در این صورت هر وقت می خواست آن را از بـاغ منع می کرد و آفریننـده بـاغ همواره از ادامه حیـات مخلوقاتی که در این باغ ساخته و پرورانده، در ترس و نگرانی و وحشت بود که مبادا مالک باران، آب را که رمز بقاء مخلوقات است، منع کند؟

گفت: آنچه بیان کردی کاملا واضح است و با یکدیگر ارتباط دارند و سـزاوار نیست، آنکه این باغ و زمین را به وجود آورده و در آن مخلوقات را قرار داده و برای آنها دریاها را آفریده و این درختان مختلف میوه را به وجود آورده کسـی جز آفریدگار آسـمان و ابر باشد، که به هر مقدار آب که خواست از آن فرو می فرسـتد تا باغ را آبیاری کرده و آنچه از مخلوقات و درختان و جـانوران و حبوبات و دیگر موجودات در آن است را زنـده سازد. امّا من دوست دارم، دلیلی بیاوری تا یقین من زیاد شـده و از شک خارج شوم.

گفتم: إن شاء الله دلیلی از ناحیه همین دانه هلیله و ارتباط آن با آن باغ و با آنچه در آن از امور متصل به اسـباب آسمان وجود دارد، خواهم آورد تا بدانی که این مطالب به وسیله تدبیر دانا و حکیم است.

گفت: چگونه دلیلی از این دانه هلیله می آوری تا شک را از من بیرون کند؟

گفتم: نشانه هایی از استحکام خلقت و تأثیر ترکیب آن و ارتباط میان ریشه ها و ساقه ها و احتیاج هر یک به یکدیگر و ارتباط آنها با آسمان در این دانه به تو نشان خواهم داد.

گفت: اگر این را به من نشان دهی دیگر شک نخواهم کرد.

ص:۱۸۹

گفتم: آیـا تو نمی دانی که این دانه هلیله از زمین روئیـده و ریشه های آن با تنه درخت اتصال دارد و تنـۀ درخت نیز متصل به سـاقه و آن نیز به خوشه هـا و خوشه ها هم به دانه ها وصل است. دانه نیز مرکب از هسـته و برگ بوده و برگها آن را پوشانـده اند و همگی این موارد مرتبط به سایه بانی است که دانه را از حرارت و سرمای روزگار حفظ نماید؟

گفت: امّـا دانه هلیله برایم روشن است که پوست تـا ریشه آن و برگهـا و محل رستنش با یکـدیگر در ارتباط می باشـند، پس شهادت می دهم که آفریننـده این دانه هلیله یکتاست، کسـی در خلقت شـریک او نیست، به دلیل پیچیـدگی خلقتش و ارتباط

میان مخلوقات و هماهنگی تدبیر و استحکام مقدّراتش.

گفتم: اگر من به تو تـدبیر همراه با حکمت و پیچیـدگی، با ساختمانی معتـدل، که برخی به دیگری نیازمند بوده نشان دهم، در حالی که همگی مرتبط به زمینی است

که هلیله در حالات مختلفش از آن سر بر آورده است، آیا به آفرینندهٔ آن اقرار می کنی؟

گفت: به این ترتیب شکّی در وحدانیت او نخواهم داشت.

گفتم: پس دقت کن و آنچه برای تو می گویم را به خـاطر بسپار آیـا تو نمی دانی زمین با این دانه هلیله تو، آن نیز با خاک و خاک با گرما و سرما، گرما و سرما با هوا و هوا نیز به باد و باد با ابر و ابر با باران و باران با گذر زمان و گذر زمان با خورشید و ماه، آنها نیز به حرکت افلاک و افلاک نیز با آسـمان و زمین و آنچه درون آنهاست ارتباط دارند، خلقت آشکار، و حکمت بی نهایت، و هماهنگی شـگفت آور، و تدبیری مستحکم، وجود دارد، و همه اینها مرتبط با آنچه در آسمانها و زمین است، می باشـد. هیـچ کدام جز به دیگری دوام نمی یابد و هیچ یک از زمان خودش عقب نمی افتد و اگر از زمان خودشان تأخیر یابند، تمام کسانی که در زمین هستند، اعم از انسانها و گیاهان از بین می رفتند؟

گفت: در حقیقت اینهـا نشـانه‌هـای روشن و دلایـل آشـکاری است که در اثر تـدبیر با پیچیـدگی مخلوقات و هماهنگی توأم با استحکام خلقت، جاری می شود. لیکن من نمی دانم شاید آنچه را بیان نکردی ارتباطی با آنچه گفتی نداشته باشد.

گفتم: من چه چیزی را نگفتم؟

گفت: مردم.

گفتم: آیـا نمی دانی تمـام اینهـا بـا مردم ارتباط دارد؟ آن کسـی که همگی را درتصـرف انسانها در آورده، که همان طور که گفتم، اگر یکی از آنچه شمردم تأخیر افتد مخلوقات از میان می رفت و تمام موجوداتی که در باغ است نابود می شد، این دانه هلیله ای که گمان می کنی منافع مردم در آن است نیز از بین می رفت.

گفت: آیا می توانی این مطالب را بیان کنی همان طور که مطالب قبل را خلاصه کردی؟

گفتم: البته برای تو از ناحیهٔ همین دانه هلیله‌ات آن چنان روشن کنم که شهادت دهی همهٔ این امور مسخَّر بنی آدم است.

گفت: چگونه این طور است؟

گفتم: خداوند آسـمان را سـقفی بلند مرتبه ساخت، و اگر اینگونه نبود مخلوقاتش به دلیل نزدیکی آسمان به زمین غمگین می شدند،

و خورشید به دلیل نزدیکی با زمین آنان را می سوزاند. و برای منافع انسانها ستارگان و شهاب سنگ ها قرار داد که با آنها در تاریکی های خشکی و دریا راهنمایی می شدند و ستارگانی قرار داد تا با آنها حساب محاسبه کنند.

در این نشانه ها دلیلی است بر بطلان حواس و وجود معلمی برای آنها، معلمی که علم به چیزهایی را به بندگانش آموخته که حتی با عقل بدانها نمی رسیدند چه رسد با حواس و هیچ تخیّلی بر آنها آگاه نشده و هیچ عقلی نمی تواند آنها را بشناسد مگر به کمک خداوند متعال، زیرا او بزرگ مرتبه و حکم کننده است که این هستی را تدبیر نموده و در آن خورشید و ماه نورانی قرار داده که در مداری غوطه ورند و هر دو در آن مدارها همواره حرکت می کنند، گاهی آنها را آشکار و گاهی پنهان می سازد، و بر اساس آن، روزها و ماهها و سالهایی که خود موجب پیدایش زمستان و تابستان و بهار و پاییز می شوند پدید آورد، دورانهایی که کارشان متفاوت است.

اساس این تحولات در گردش روز و شب است که اگر یکی از آن دو برای انسان ابدی می شد، هرگز زندگی برای آنها بر پا نمی گشت.

پس تدبیر کننده این امور و آفریننده آنها، روز را روشن و شب را آرام بخش قرار داد و در آنها گرمی و سردی را به طور مجزا قرار داد که اگر یکی از آنها بدون دیگری دائمی می شد، هیچ درختی نروییده یا میوه ای آشکار نمی شد و تمام مخلوقات نابود می شدند، زیرا آنها مرتبط به باد هستند که در چهار جهت حرکت می کند سرد است که جانها را خنک می کند و گرم است که مایه لقاح می شود و رنج را از بدن و زندگی آنها می زداید و مرطوب است که طبیعت آنان را مرطوب می سازد و خشک است که رطوبتهای آنها را خشک می سازد و به وسیله آن پراکنده ها را جمع نموده و ابرهای سنگین را پراکنده می سازد تا اینکه در آسمان پخش می شوند آن گونه که تدبیر کننده آنها می خواهد.

پس ابرها را پاره ای می گرداند، باران را می بینید که به اندازه معلوم برای زندگی مردم و روزی خوردن آنها معین شده و تا زمان معینی که برای آنها قرار داده

شده، از آن ابرها جاری می شود. و اگر در زمان و هنگام خودش نبارد، مخلوقات نابود شده و باغ دنیا خشک می شود، پس خداوند متعال، باران را در هنگام خودش به زمینی نازل می کند که برای فرزندان آدم خلق نموده است و آن را فرش و گهواره قرار داده است و مانع از این شده که آنان را به یک باره نابود کند. و کوهها را میخ قرار داده است و در آنها چشمه هایی قرار داد تا در زمین جاری شده و رستنی ها را برویاند، و این باغ و مخلوقاتش جز با آن زنده نمی ماند، و امور آنها سامان نمی گیرد مگر به وسیله آنها، علاوه بر آنکه دریاهایی را آفرید تا بر آنها شناور شده و از آن زیور آلات برای پوشیدن و گوشت تازه و چیزهای خوراکی دیگر به دست آورد. پس معلوم شد که خدای خشکی و دریا و آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست، یکتا و زنده پایدار، تدبیر کننده و حکیم است و اگر کسی غیر از او نیز بود امور دچار اختلاف می شد. و همچنین آسمان مانند زمینی است که خداوند از آن دانه و انگور و انار و زیتون

و نخـل و باغهـای پر درخت و میوه و چراگـاه آفریـده است، با تـدبیری هماهنگ و آشـکار، با تصویر نگاری گل ها و میوه ها برای زنـدگی انسانها و معیشتی که بـدنشان با آنها زنده بماند، و مایه تغذیه چهارپایانشان نیز باشد. خداوند پشم ها و کرک ها و موهایشان را اثاثیه و وسـیله زندگی تا زمانی معین قرار داده است و از آنها بهره مند شده و باربری می کنند تا با آنها زندگی داشـته باشند و اگر آنها نبودند نمی توانستند زندگی نمایند و نیز مایه راحتی آنها شود که بدون آنها تأمین نمی شد و همچنین حتما دیگر این را می دانی که تمامی آنچه در زمین است دو دسـته می باشـند: دسـته ای که متولد می شود و دسـته ای که می رویند.

یکی از آنهـا می خـورد و دیگری خورده می شود. و از جمله چیزهـایی که عقلت می توانـد تو را راهنمـایی کنـد به این که او آفریننـدهٔ این موجودات است، این چیزهایی است که از خلقت انسان و از آماده کردن بـدن او و برای میل به غـذا، و معـده برای خورد کردن غـذا و مجـاری رگها برای انتقال غـذای خالص، می بینی. و اینکه برای او اعضاء مختلف آماده کرده است، و اگر آفریننده غذا غیر از خدای یکتا بود هیچگاه بدنهایی با تمایل به غذا خلق نمی کرد و انسان قدرت بر تغذیه نداشت.

گفت: تو صـفاتی را برای من بیان کردی که دانسـته ام آنها از جانب تـدبیر کننـده ای حکیم و با دقت و توانا و بزرگ و آگاه می باشـد و من نیز ایمان آورده و قبول می کنم که خالق هستی واحـد است و منزه است و او را سـتایش می کنم، لیکن من در مورد خلقت این سـمومات کشـنده، شـک دارم که آنهـا توسـط این خـالق خلق شـده باشـد، زیرا فقط مضـر بوده و هیـچ نفعی ندارند.

گفتم: آیا گمان می کنی که خلقت اینها از جانب غیر خداوند باشد؟

گفت: بله، زیرا مخلوقات، بندگان خدا هستند و خدا چیزی را خلق نمی کند که به ضرر بندگانش باشد.

گفتم: در این مورد تو را به چیزی آگاه می کنم که آن را قبول کنی و من چیزی نمی گویم مگر از جانب این دانه هلیله و علم طبی که می شناسی.

گفت: بگو.

گفتم: آیا گیاهی را می شناسی که هیچ ضرری برای مخلوقات نداشته باشد؟

گفت: بله.

گفتم: چیست؟

گفت: این گیاهان خوردنی.

گفتم: آیا این گیاهان خوردنی که گفتی می توانـد رنگشان تغییر کرده و فاسـد شده و باعث بیماری شوند، تا جایی که در اثر آنها جذام و پیسی و سل و یرقان و دیگر مرض ها به وجود آید؟

گفت: همین طور است.

گفتم: این مطلب که بر علیه نظر توست.

گفت: البته.

گفتم: حال آیا گیاهی را می شناسی که هیچ منفعتی نداشته باشد؟

گفت: بله.

گفتم: آیا همان گیاه جزء داروهایی نیست که به وسیله آن بیماریهایی مانند جذام و پیسی و سل و غیره درمان شده و درد و مرض را دفع می کند، که تو خودت به جهت طبابت طولانی آنها را می شناسی؟

گفت: چنین است.

گفتم: پس به من بگو کدام گیاه دارویی نزد شما بالاتر از این سموم کشنده است؟ آیا آن گیاه تریاک نیست؟

ص: ۱۹۲

گفت: البته این گیاه دارویی در رأس داروهاست و اولین دارویی است که هنگام گزیدگی مار و دیگر حشرات و آشامیدن سموم تجویز می شود.

گفتم: آیا نمی دانی داروهای قوی و تند موجود در تریاک حتما باید با سم مارهای کشنده ترکیب و پخته شوند؟

گفت: البته همین طور است که می گویی و تریاک، برای دفع سموم کشنده، مفید نیست مگر به این ترتیب و تو نظر مرا محکوم نمودی، پس من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و اوست که خالق سموم کشنده و حشرات خطرناک و تمامی گیاهان و درختان است و اوست که آنها را کاشته و رویانده و او به وجود آورنده بدنها و به حرکت درآورنده بادها و کنترل کننده ابرهاست و اوست خالق بیماریهایی که انسان را از پا درمی آورد، مانند سموم کشنده ای که در اندام ها و استخوانها وارد می شوند و مرضها را ایجاد نموده و داروهای مناسب نیز ساخته است.

او آگاه به روح و محل جریان خون و انواع آن در رگ ها و اتصال آن به عصب و اندامها و عصب و بدن می باشد، و او آگاه است به آنچه از گرما و سرما برای بدن مفید است و آگاه است به تمامی اعضاء آن، و اوست که این محاسبات نجومی را ایجاد کرده و به آنها آگاه است و به نحس یا خیر و آنچه در موالید موثر است، راهنمایی نموده و تدبیر او واحد است و هیچ اختلافی در آن نیست و همگی پیوسته است، از آسمان تا زمین و آنچه در آنهاست. پس برایم توضیح بده چگونه گفتی: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیر» -. انعام / ۱۰۳ - او اول و آخر است، لطیف و خبیر است و مانند این صفات؟

گفتم: او اول است، بدون کیفیت و آخر است، بدون نهایت، برای او مثلی نیست، مخلوقات و اشیاء را از هیچ چیز و از هیچ

حالت خلق نموده است، بدون آنکه چاره اندیشی کرده یا رنجی برده یا فکر کند و یا کیفیتی به کار گرفته باشد،

همان طور که خودش نیز کیفیتی ندارد. زیرا در حقیقت، کیفیت نیز از جملهٔ مخلوقات اوست، زیرا او اولی است که شروعی و شباهتی و مانند و ضدی یا همزادی ندارد، با چشم شناخته نمی شود، با لمس احساس نمی شود و جز به وسیلهٔ مخلوقاتش شناخته نمی شود و مبارک و متعالی است.

گفت: پس قدرتش را برایم شرح بده.

گفتم: پروردگار بزرگ مرتبهٔ ما قوّی نامیده شده به جهت خلقت بزرگ و قوی، مانند زمین و آنچه از کوهها و دریاها و ریگزارها و درخت ها و مخلوقات جنبنده ای مانند انسان و حیوان که بر سطح آن است. و نیز به جهت حرکت دادن بادها و ابرها که کنترل شده و با آب بسیار سنگین شده اند و نیز خلق خورشید و ماه و عظمت آنها و عظمت نورشان که به چشم ها نمی رسد، خواه باطن و یا پایانشان، و ستارگان متحرک و حرکت ستارگان و عظمت آسمان و عظمت مخلوقات بزرگ

ص: ۱۹۳

و آسمان بسته بالای سر ما در فضای ثابت و پایین تر از آن سطح زمین که گسترده است، و آنچه از مخلوقات سنگین که بر آن است که گاهی بخشی از آن فرو می ریزد ولی از ناحیهٔ دیگر ثابت است، با همه این امور قدرت خویش را به ما نشان می دهد. و با افعال خود ما را به شناخت خودش راهنمایی می کند، پس از این جهت او را قوی می نامند نه به جهت قوت و نیروی تهاجمی که در میان مخلوقات شناخته شده، که اگر نیروی او شبیه مخلوقات بود در این صورت، تشبیه بر او واقع می گشت و در این صورت قابل زیادتر شدن بود و چیزی که قابل زیادتر شدن باشد، ناقص است و چیزی که ناقص است پس تمام و کامل نباشد، در این صورت ضعیف و ناتوان است.

بنابراین خداوند بلند مرتبه به هیچ چیزی شبیه نیست. پس ما تنها از این جهت می گوییم او قوی است، زیرا خلقش قوی است، و همین طور این سخن ما که می گوییم خداوند، بزرگ و کبیر است، و خداوند تبارک و تعالی نباید به این اسامی آن گونه که در مخلوقات است تشبیه شود.

گفت: پس نظر تو راجع به سمیع و بصیر و عالم چیست؟

گفتم: خداوند مبارک به این اسامی نامیده شده، زیرا هیچ چیز از اموری که حتی به چشم نمی آید نیز از او پنهان نیست، خواه کوچک یا بزرگ، ریز یا درشت

باشد، نه اینکه او را همچون مخلوقات به دیدن با چشم وصف کنیم. و از این جهت سمیع می گوییم زیرا: «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا» - . مجادله / ۷ - : هیچ سه نفری با هم در گوشی صحبت نکنند، مگر اینکه او چهارمی است و نیز پنج نفر با هم نیستند، مگر آنکه او ششمی است و نه کمتر از این تعداد یا بیشتر، مگر آنکه او همراهشان است، هر جا که باشند.

سخن آهسته، حرکت مورچه بر تخته سنگ ، بال زدن پرندگان در آسمان را نیز می شنود هیچ مخفی بر او مخفی نیست. و هر چیزی که گوش ها و چشم ها آن را درک کننـد یا درک نکنند از آنچه بزرگ یا کوچک یا ریز یا درشت باشد، بر او مخفی نیست و ما نمی گوییم سـمیع و بصـیری مانند شـنوایی که از مخلوقات دانسـته ایم. و همین طور خداوند متعال علیم نامیده شد، زیرا هر چیزی را می دانـد. هیـچ پنهانی در زمین و آسـمان از او پنهان نیست و می داند آنچه خواهد شد و آنچه نخواهد شد و نیز می دانـد آنچه را که اگر بود، چگونه می بود، ولی او را عـالم، به معنـای داشـتن غریزه که بـا آن می دانـد، همـان طور که مخلوقات غریزه دارنـد و با آن علم پیـدا می کنند نمی دانیم، ، پس منظور از علیم این چنین است. پس بزرگ است کسـی که برتر از صفات بوده و کسی که خودش را از رفتار مخلوقاتش، پاک شمرده است. پس این معنی صحیح است، و اگر این چنین نبود تفاوتی میان او و مخلوقاتش نبود. پس منزه است و مقدس است اسامی او.

گفت: این مطالب همان طور است که می گویی اکنون حقیقت را دانسـتم، اما می خواهم جواب سؤالی را که به ذهنم رسـیده است، به من بگویی شاید آن را کامل دانسـته و در نتیجه حجتی باشد تا برای مخالفین خرده گیر یا پرسش کنندگان مشکوک یا طالبان حقیقت جو منتشـر شود، علاوه بر اینکه برای معتقدین نیز مزیدی بر آگاهی و ایمانشان است؛ در باره صفت «لطیف»، سخن بگو زیرا من دانستم که در فعل به کار می آید ولی امیدوارم برای من با بیان خودت آن را توضیح دهی.

ص: ۱۹۴

گفتم: از این جهت خداونـد متعـال را لطیف می نـامیم که خلقِ لطیف دارد و نیز به جهت علم و آگاهی خداونـد به مخلوقاتی لطیفماننـد پشه و مورچه و کوچکـتر از آنهـا، که نمی توان بـا چشم هـا و حتی عقـل آنهـا را شـناخت به دلیـل خلقت بسـیار کوچک آنها در ساختمان چشم و گوش و صورت با این کوچکی که دارند معلوم نمی شود که نر یا ماده بوده و یا کم سال یا بزرگسال هستند.

پس وقتی لطـافت این موجود را در کوچکی جثه اش و جایگـاه عقلش و تمایلش برای بقاء، و فرارش از مرگ، و مهربانیش بر فرزندانش و شناختشان نسبت به یکدیگر می بینیم و نیز اینکه برخی از آنها در اعماق دریا یا بلندای آسمان و شکاف کوهها و بیابانها و یا همراه ما در خانه هایمان هستند، به گونه ای که هر یک از آنها به وسیله زبان، یکدیگر را می شناسند و فرزندانشان را تشـخیص می دهنـد و آب و غـذا برایشـان فراهم می نماینـد از همه اینها می فهمیم که آفریننـدهٔ آنها لطیف است و به خاطر خلق موجودات لطیفش، لطیف نامیده شده همان طور که او را قوی نامیدیم به سبب خلقت موجودات قوی.

گفت: چیزی که می گویی واضح است، امّا چگونه برای مردم جایز است که خود را به نام های خداوند بنامند؟

گفتم: خداوند که مدحش والا و اسـماءش مقدس است برای مردم اسم را مباح نموده و به آنها هدیه داده است. کسی از مردم به دیگری می گویـد: واحـد و به خداونـد نیز می گویـد: واحد، و یا به کسـی می گوید: قوی و خداوند تعالی قوی است. و به کسـی می گویـد: صانع، و خداونـد صانع است و یا می گویـد: رازق، و خداونـد رازق است و یا می گویـد: سـمیع و بصـیر، و خداوند سمیع و بصیر است و مانند اینها.

پس اگر به انسانی گفته شود واحد، برای او یک اسم است و آن شخص شبیه و مانندی دارد در حالی که خداوند، واحد است و برای او اسم است، ولی چیزی شبیه او نیست و معنای واحد برای آنها یکسان نیست.

اما اسامی، راهنمای ما هستند برای مسمّی زیرا گاهی انسان را واحد می بینیم و خبر می دهیم که واحد است، البته هر گاه تنها باشد. پس می دانیم که انسان در ذات خودش واحد به معنای واقعی نیست زیرا اعضاء او مختلف و اجزائش یکسان نیست. خونش غیر از گوشتش و استخوان غیر از عصب، و موی او غیر از ناخن بوده، و سیاهی او غیر از سفیدیش است و همین طور دیگر مخلوقات.

ص: ۱۹۵

پس انسان در اسم واحد است و در اسم و معنا و خلقت - با هم - واحد نیست، و اگر گفته شود خداوند واحدی است که غیر از او احدی نیست، به دلیل این است که اختلاف در او نمی باشد و او تبارک و تعالی، سمیع و بصیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم است. پس خداوند برتر است که بهترین آفرینندگان است. بدلیل این است که اختلاف در او نمی باش و او تبارک و تعالی، سمیع و بصیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم است. پس خداوند برتر است که بهترین آفرینندگان است.

گفت: به من بگو از این گفته که: او مهربان و رحیم است و از رضایت و محبتش و خشم و نفرتش:

گفتم: مهربانی که برای ما حاصل می شود، گاهی شفقت و یا بخشش است، ولی رحمت خداوند، پاداش او برای مخلوقاتش است.

رحمت از بندگان در دو چیز است: یکی آن که در قلب انسان، مهربانی و رقت قلب نسبت به شخص مورد نظر، در اثر زیان و یا دیگر بلاها واقع می شود، و دیگری چیزی است که از ما پس از مهربانی به وجود می آید و شامل لطف نمودن بر آن شخص، و مهربانی است که از ناحیهٔ ما بر وی فرود می آید.

از این جهت ممکن است کسی بگوید: نگاه کن به رحمت فلانی، که در واقع منظورش عملی است که در اثر مهربانی و رقت قلبی آن شخص ایجاد شده است.

و رحمت تنها از جهت فعلی[همچون بخشش و نعمت] که از خداوند صادر می شود به خداوند نسبت داده می شود همان گونه که افعالی از ما [بعد از آن حالت رقت قلبی] بروز می کند ولی این حالت رقت قلبی از خداوند دور است. پس خداوند که خود را به رحیم بودن توصیف نموده به معنای رحمت از روی رقّت قلبی نیست.

و امّا خشم نیز از جانب ما به گونه ای است که اگر خشمگین شویم طبیعت ما تغییر یافته و گاهی مفاصل ما به لرزش درآمده و رنگمان عوض می شود، سپس بعد از این حالت، مرتکب تنبیه می شویم که آن را خشم می گویند، این سخن مردم، معروف است و خشم دو نوع است، یکی در قلب، که این معنای قلبی از خداوند دور است. [و تنها به معنای افعالی چون عذاب و مجازات صحیح است.]

و همچنین رضایت و انتقام و رحمت به همین گونه در مورد خدا صحیح هستند.

گفت: از ارادهٔ خداوند برایم بگو.

گفتم: اراده از بندگان باطنی است و آنچه بعد از آن آشکار می شود عمل است، ولی از جانب خداوند اراده نسبت به عملی همان ایجاد آن است و در حقیقت خداوند به آن عمل می فرماید: باش پس آن نیز می باشد بدون رنج یا چگونگی.

گفت: متشکرم، رسیدم به آنچه که می خواستم. همین مقدار برای کسی که تعقل کند، کافی است.

و حمد برای خدای پروردگار جهانیان است، آن که ما را از گمراهی، هدایت کرد و ما را از اینکه او را به مخلوقی تشبیه کنیم و از اینکه در عظمت و قدرتش و در لطیف بودن مخلوقات و در جبروتش شک کنیم، نگه داشت. برتر است از شبیه و ضد داشتن، و بزرگتر است از شریک و مانند داشتن.

**[ترجمه]

شرح

قوله علیه السلام: دفعت إلیه علی بناء المجهول أی دفعتک الحاجه و الضروره إلیه و فی الأساس دفع فلان إلی فلان انتهی إلیه قوله علیه السلام: مغیض هو بفتح المیم و کسر الغین المعجمه موضع یجری إلیه الماء و یغیب أو یجتمع فیه و فی الثانی مصدر میمی

ص: ۱۹۶

قوله عليه السلام: فى الجهات الأربع أى الشمال و الجنوب و الصبا و الدبور و يحتمل أن يكون المراد المتغيره بسبب الصفات الأربعه التى فسرها عليه السلام قوله عليه السلام: تلقح أجسادهم أى تنميها مستعارا من لقاح الشجر كما قال تعالى وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فى أكثر النسخ بالفاء و هو بمعنى الإحراق فيكون كنايه عن نضجها و الودق المطر قوله وَ قَضْباً يعنى الرطبه سميت بمصدر قضبه إذا قطعه لأنها تقضب مره بعد أخرى وَ حَدائِقَ غُلْباً أى عظاما وصفت به الحدائق لتكاثفها و كثره أشجارها أو لأنها ذات أشجار غلاظ مستعار من وصف الرقاب وَ أَبًّا مرعى من أب إذا أم لأنه يؤم و ينتجع أو من أب لكذا إذا تهيأ له لأنه متهيأ للرعى و فاكهه يابسه تؤب للشتاء و قال الجوهرى الأثاث متاع البيت قال الفراء لا واحد له و قال أبو زيد الأثاث المال أجمع الإبل و الغنم و العبيد و المتاع الواحده أثاثه انتهى وَ مَتاعاً أى شيئا ينتفع به إِلى حِينٍ إلى أن تقضوا منه أوطاركم أو إلى أن يبلى و يفنى أو إلى أن تموتوا قوله عليه السلام: و الانتفاع عطف على أصوافها أو فى أصوافها قوله عليه السلام: و مستقر اسم مكان معطوف على الأدواء قوله عليه السلام: هو الأول بلا كيف أى كان أزليا من غير اتصاف بكيفيه أو من غير أن تعرف كيفيه أوليته بمقارنه زمان قديم بل بلا زمان قوله عليه السلام: لا من شى ء و لا كيف أى لا من ماده و لا من شبه و مثال و تصور و خيال تمثل فيه كيفيه الخلق ثم خلق على مثال ذلك كما فى المخلوقين قوله عليه السلام: ثانيا و لا كيف أى ليس لخلقه و إيجاده كيفيه كما فى المخلوقين من حركه و مزاوله عمل فكما أنه لا كيف لذاته لا كيف لإيجاده و إذا وصف خلقه و إيجاده بالكيف فهو يرجع إلى كيفيه مخلوقه فإذا قيل كيف خلق الأشياء فالمعنى الصحيح له كيف مخلوقاته لا أنه كيف كان فعله و إيجاده و إليه أشار عليه السلام بقوله و إنما الكيف بكيفيه المخلوق ثم علل ذلك بأن هذه صفات المحدثين و هو الأول لا بدء له و لا شبه فكيف يتصف بها قوله عليه السلام: الذى خلق خبر مبتدإ محذوف أى هو الذى و قوله عليه السلام: و تصريف الرياح عطف على الخلق العظيم و يحتمل العطف على قوله مثل الأرض قوله عليه السلام: بلوغا و لا منتهى لعل المراد أنه لا يبلغ الأبصار إليهما و لا إلى منتهى نورهما أو منتهى جسمهما

قوله علیه السلام: و عظم الخلق العظیم أی السماء أو ما علیها من الملائکه قوله و لا یشبه بهذه الأسماء علی بناء المجهول من باب التفعیل أی لا یصیر إطلاق هذه الأسماء علیه سببا لأن یظن أنه شبیه بخلقه قوله إنما غرضی أی غرضی من السؤال أن تجیب عما یعرض لی من إشکال یصرّفنی عن الحق یسنح و یظهر عنی و فی بعض النسخ عن رد الجواب فیه عند متعرف غبی أی إنی قد آمنت و أیقنت و إنما المقصود من السؤال أن أقدر علی أن أجیب عن سؤال متعرف غبی جاهل أحمق لأهدیه إلی الحق و هو أظهر و الحدب العطف و الشفقه و لعل المراد بما فی أعنان السماء ما یطیر فی الهواء و قد مر تفسیر بعض الفقرات و سیأتی تفسیر بعضها. ت و سیأتی تفسیر بعضها.

**[ترجمه]«دفعت إلیه» به صیغه مجهول، یعنی ضرورت و حاجت، تو را به آن طرف کشاند. در کتاب الأساس گفته: «دفع فلان إلی فلان»: به او رسید. «مغیض» با فتحه میم و کسره غین: جایی که آب به آنجا می ریزد و ناپیدا می شود و یا در آن جمع می شود. که در معنای دوم مصدر میمی است.

ص: ۱۹۶

«فی الجهات الأربع» یعنی شمال و جنوب و صبا و دبور. و ممکن است منظور بادهای متغیر به لحاظ صفات چهارگانه ای باشد که امام علیه السلام تفسیر نمود. «تلقح أجسادهم»: رشدشان می دهد، که استعاره از لقاح درخت می باشد. چنانچه خداوند می فرماید: «وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ» - . حجر / ۲۲ - {بادها را باردار کننده فرستادیم.} و در اکثر نسخه ها با فاء آمده که به معنای سوزاندن است و کنایه از رسیدن آنها می باشد.

«الودق»: باران. «وَ قَضْباً» یعنی تَر که به نام مصدرِ «قضبه» یعنی قطع کردن نامیده شده، زیرا آن پشت سر هم بریده می شود. «وَ حَدائِقَ غُلْباً»: بزرگ، که باغها به دلیل در هم تنیده بودن و کثرت درختان به آن وصف شده اند. یا به این دلیل که آنها دارای شاخه های کلفتی می باشند که از وصف گردن استعاره گرفته شده است. «وَ أَبًّا»: چراگاه که از «أبّ» به معنای قصد کرد گرفته شده زیرا چراگاه مورد قصد و طلب واقع می شود. یا از «أبّ لکذا» به معنای آماده شدن برای کاری گرفته شده، زیرا چراگاه برای چرا مهیا شده است. یا به معنای میوه خشکی است که برای زمستان آماده می کنند. جوهری گفته: «الأثاث»: وسایل خانه. فرّاء گفته: این لفظ مفرد ندارد. أبو زید گفته: «الأثاث»: تمام اموال است؛ شتر و گوسفند و برده ها. و یک متاع، «أثاثه» است. «مَتاعاً»: چیزی که تا زمانی از آن استفاده شود. «إلی حینٍ»: تا اینکه حاجتتان به آن برطرف شود یا تا وقتی که بپوسد و از بین برود یا تا وقتی که بمیرید. «الانتفاع»: عطف بر «أصوافها» یا بر «فی أصوافها» است. «و مستقرّ»: اسم مکان معطوف بر «الأدواء» است. «هو الأول بلا کیف»: ازلی است بدون اتصاف به کیفیتی یا بدون اینکه کیفیت اول بودنش به گونه مقارنت با زمان قدیمی شناخته شود، بلکه اول بودنش بدون زمان است. «لا من شی ء و لا کیف»: نه از ماده ای و نه از شبیه و مثال و تصور و خیالی که کیفیت خلق برایش متمثل شود تا بعد از روی آن بتواند بسازد، چنانچه در مخلوقات این گونه است. «و لا کیف»: برای خلق کردن و ایجاد کردنش کیفیتی همچون حرکت و انجام عملی که در مخلوقات است، وجود ندارد. پس همان گونه که ذاتش کیفیت ندارد، ایجادش هم کیفیت ندارد. اما اینکه خلق و ایجادش به کیفیت موصوف می شود پس آن به کیفیتِ مخلوق بر می گردد، پس وقتی گفته می شود: چگونه اشیاء را خلق می کند؟ معنای صحیحش این است که: مخلوقاتش چگونه اند، نه اینکه فعل و ایجاد او چگونه است. و امام علیه السلام با عبارت «و إنما الکیف بکیفیه المخلوق» به

این مطلب اشاره فرمود. سپس برای مطلب دلیل آورد که اینها از صفات حادثها می باشد در حالی که او اولی است که آغازی و شبیهی ندارد پس چگونه به این صفات متصف شود. «الذی خلق»: خبر مبتدای محذوف است. یعنی «هو الذی» و «تصریف الریاح» عطف بر «الخلق العظیم» است و ممکن است عطف بر «مثل الأرض» باشد.

«بلوغا و لا منتهی»: شاید منظور این باشد که چشمها به آن دو و به انتهای نورشان یا انتهای جسمشان نمی رسند.

ص: ۱۹۷

«و عظم الخلق العظیم»: یعنی آسمان و چیزهایی چون ملائکه که در آن است. «و لا یشبه بهذه الأسماء»: به صیغه مجهول از باب تفعیل، یعنی نباید اطلاق این اسامی بر او سبب این گمان شود که او به خلقش شبیه است. «إنما غرضی»: غرض من از سؤال این است که به اشکالاتی که به ذهنم می رسد و مرا از حق باز می دارد جوابی بدهی که اشکالم برطرف شود. و در بعضی نسخه ها «عن رد الجواب فیه عند متعرف غبی» آمده، یعنی من ایمان آوردم و یقین کردم و اکنون مقصودم از سؤال تنها این است که قادر به پاسخگویی به سؤال شخص جاهل، کم هوش و احمقی باشم تا آن را به حق هدایت کنم. این نسخه ظاهرتر است. «الحدب»: توجه و مهربانی. «بما فی أعنان السماء»: شاید مراد از آن در اینجا آنچه باشد که در هوا پرواز می کند.

تفسیر بعضی از این فرازها گذشت و تفسیر بعضی دیگر خواهد آمد.

**[ترجمه]

باب ۶ التوحید و نفی الشریک و معنی الواحد و الأحد و الصمد و تفسیر سوره التوحید

الآیات؛

البقره: «وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ»(۱۶۳) (و قال تعالی): «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً (۱) یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»(۱۶۵) (و قال سبحانه): «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ»(۲۵۵) (و قال تعالی): «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ»(۲۸۴)

آل عمران: «وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ»(۶۲) (و قال تعالی): «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ(۲) أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»(۶۵) (۳)

ص: ۱۹۸

۱- أی من الأصنام أو الرؤساء أو الأعمّ. یحبونهم أو یعظمونهم و یصفونهم کتعظیمه تعالی و المیل إلی طاعته. قوله: أشدّ حبا للّه أی لا تنقطع محبتهم للّه، بخلاف محبه الانداد فانها لاغراض فاسده تزول بأدنی سبب. منه رحمه اللّه.

۲- أی لا یختلف فیها الرسل و الکتب. منه رحمه اللّه.

٣- أى الزمتكم الحجه فاعترفوا بأنا مسلمون دونكم، و اعترفوا بأنكم كافرون بما نطقت به الكتب و تطابقت عليه الرسل. منه رحمه اللّه.

النساء: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيماً»(۴۸) (و قال تعالى): «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً* إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيداً»(۱۱۷) (و قال): «وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا»(۱۳۲)

أنعام: «قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ»(۴۰-۴۱) (و قال تعالى): «قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»(۵۶)

الأعراف: «ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ» (في مواضع) (۵۹، ۶۵، ۷۳)

يونس: «وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»(۶۶) (و قال تعالى): «قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِينَ»(۱۰۴-۱۰۶)

هود: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ»(۲)

يوسف: «ما كانَ لَنا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْ‌ءٍ»(۳۸) (و قال): «يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ* ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»(۳۹-۴۰) (و قال): «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»(۱۰۶)

الرعد: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْ‌ءٍ إِلَّا كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ* وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ* قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ

فَتشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»(۱۴-۱۶) (و قال): «قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ»(۳۰) (و قال): «أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ»(۳۳) (و قال): «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ»(۳۶)

إبراهيم: «وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ»(۵۲)

النحل: «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ* خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۲-۳) (و قال تعالى): «وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِيَّایَ فَارْهَبُونِ* وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ واصِباً أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ* وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ* ثُمَّ إِذا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ *لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ* وَ يَجْعَلُونَ لِما لا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ *وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ وَ لَهُمْ ما يَشْتَهُونَ»(۵۱-۵۷)

الإسراء: «لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا* وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»(۲۲ ، ۳۲) (و قال تعالى): «وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقى فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً»(۳۹) (و قال تعالى): «قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِی الْعَرْشِ سَبِيلًا* سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً»(۴۲-۴۳) (و قال تعالى): «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لا تَحْوِيلًا *أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً»(۵۶-۵۷)

الكهف: «فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً* هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً»(۱۴-۱۵) (و قال الله تعالى): «لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِكُ

بِرَبِّي أَحداً»(۳۸) (و قال تعالى): «وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً»(۴۲) (و قال تعالى): «أَ فَحَسِبَ (۱) الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادِي مِنْ دُونِي أَوْلِياءَ»(۱۰۲) (و قال تعالى): «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ (۲) فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»(۱۱۰)

مريم: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا»(۸۱-۸۲)

الأنبياء: «وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ * أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ(۳)* لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ* لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ* أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هـذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ* وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»(۱۹-۲۵) (و قال تعالى): «وَ إِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَ هـذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كافِرُونَ»(۳۶) (و قال تعالى): «قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ *أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَ لا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ»(۴۲-۴۳)(۴) (و قال تعالى): «إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ* لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ* لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ* إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ»(۹۸-۱۰۱) (و قال تعالى): «قُلْ إِنَّما يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(۱۰۸)

۱- مفعول الثانی «لحسب» مقدر أی نافعهم أو لا اعذبهم، أو سد «أن یتخذوا» مسد المفعولین. منه رحمه اللّٰه

۲- أی یأمل حسن لقائه یخاف سوء لقائه. منه رحمه اللّٰه

۳- قوله: هم ینشرون أی الموتی، و هم و إن لم یقروا بذلک لکن یلزم ذلک من ادعائهم کونها آلهه. منه رحمه اللّٰه.

۴- أی من عذابه ، وقوله : لا یستطیعون استینافی لابطال ما اعتقدوه. ولا هم منا یصحبون أی لا یجأرون من عذابنا ولا یصحبهم منا نصر. منه رحمه الله.

الحج: «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّيحُ فِی مَكانٍ سَحِيقٍ»(۳۱) (و قال): «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»(۷۱)

المؤمنون: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ فَتَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۹۱-۹۲) (و قال عز و جل): «فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ* وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ»(۱۱۶-۱۱۷)

الفرقان: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَهً لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياهً وَ لا نُشُوراً»(۳)

الشعراء: «فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ»(۲۱۳)

النمل: «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»(۲۶) (و قال تعالى): «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ* أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَهٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ* (۱) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ(۲) وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ* أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ* أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ (۳) فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(۵۹-۶۴)

القصص: «وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِیَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ* قالَ الَّذِينَ

۱- أی يعدلون عن الحق. منه رحمه اللّه.

۲- أی جبالا ثابته. و البحران: العذب و المالح و بحرا فارس و الروم. منه رحمه اللّه.

۳- أی بالنجوم و علامات الأرض. بين يدی رحمته أی المطر من السماء و الأرض أی باسبابها.منه رحمه اللّه.

حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ (۱) رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيَّانا يَعْبُدُونَ* (۲)وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ»(۶۲-۶۴) (و قال تعالى): «وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(۸۷-۸۸)

العنكبوت: «وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(۸) (و قال عز و جل): «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ* إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ‌ءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ»(۴۱-۴۳)

الروم: «وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ *مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ(۳) وَ كانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ* وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ* لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ* أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ»(۳۱-۳۵) (و قال تعالى): «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۴۰)

لقمان: «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»(۱۳) (و قال): «وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما»(۱۵)

سبأ: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا

۱- أى حقّ عليهم الوعيد بالعذاب من الجن و الشياطين و الذين أغووا الخلق من الانس. ربنا هؤلاء الذين أغوينا يعنون اتباعهم. ما كانوا إيانا يعبدون أى لم يكونوا يعبدوننا، بل كانوا يعبدون الشياطين الذين زيفوا عبادتنا، أو لم يعبدونا باستحقاق. منه رحمه اللّه.

۲- أى بحيله لدفع العذاب أو إلى الحق، و قيل: «لو» للتمنى أى تمنوا أنهم كانوا مهتدين. منه رحمه اللّه.

۳- أى الشياطين حيث أطاعوهم، و قيل: كانوا يتمثلون و يتخيلون أنهم الملائكه فيعبدونهم. منه رحمه اللّه.

فِی الْأَرْضِ وَ ما لَهُمْ فِیهِما مِنْ شِرْکٍ وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ»(۲۲) (و قال تعالی): «قُلْ أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکاءَ کَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(۲۷) (و قال سبحانه): «وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَهِ أَ هؤُلاءِ إِیَّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ* قالُوا سُبْحانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ»(۴۰-۴۱)

فاطر: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ»(۳) (و قال سبحانه): «وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ (۱) سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَهً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ *یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی (۲) ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ* إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَکُمْ(۳)وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَ لا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ»(۱۲-۱۴) (و قال تعالی): «قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً فَهُمْ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَّا غُرُوراً»(۴۰)

یس: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَهً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ* لا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ»(۷۴-۷۵)

الصافات: «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا* فَالزَّاجِراتِ زَجْراً *فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً* (۴)

۱- قیل: الفرات هو الذی ینکسر به العطش، و السائغ: الذی یسهل انحداره، و الاجاج: الذی یحرق بملوحته. و المراد بالحلیه اللئالی. مواخر أی تشق الماء بجریها. منه رحمه اللّه.

۲- الأجل المسمی مده دوره أی منتهاه، أو یوم القیامه. القطمیر لفافه النواه. منه رحمه اللّه.

۳- أی علی فرض المحال ما استجابوا لکم لعدم قدرتهم علی الانفاع، أو لتبریهم منکم مما تدعون لهم. منه رحمه اللّه.

۴- اقسم بالملائکه الصافین فی مقام العبودیه، الزاجرین لاجرام العلویه و السفلیه بالتدبیر المأمور فیها، أو الناس عن المعاصی و الشیاطین عن التعرض لهم، التالین آیات اللّه تعالی و أسراره علی أنبیائه و أصفیائه. أو بطوائف العلماء الصافین فی العبادات، الزاجرین عن الکفر و المعاصی، التالین آیات اللّه و شرائعه. او بنفوس الغزاه الصافین فی الجهاد، الزاجرین الخیل او العدو، و التالین ذکر اللّه لا یشغلهم عنه مجاهده الاعداء. منه قدّس سرّه.

إِنَّ إِلهَكُمْ لَواحِدٌ* رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ»(۱-۵)

ص: «وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ * رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ»(۶۵-۶۶)

الزمر: «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ»(۶) (و قال تعالى): «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ»(۸) (و قال تعالى): «قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي* فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ»(۱۴-۱۵) (و قال سبحانه): «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ»(۲۹) (و قال تعالى): «قُلْ أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ* وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ* بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»(۶۴-۶۶)

المؤمن: «ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا»(۱۲) (و قال): «وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَيْ ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»(۲۰) (و قال تعالى): «وَ يا قَوْمِ ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ *تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ ما لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ»(۴۱-۴۲) (و قال تعالى): «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»(۶۲) (إلى قوله تعالى): «هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(۶۵) (إلى قوله تعالى): «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»(۸۴)

السجده: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ»(۶) (إلى قوله تعالى): «قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ»(۹) (و قال تعالى): «إِذْ جاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»(۱۴) (و قال تعالى): «وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكائِي قالُوا آذَنَّاكَ ما مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ* وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ»(۴۷-۴۸) (و قال تعالى): «وَ مِنْ آياتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لا

تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ* فَإِنِ اسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا یَسْأَمُونَ»(۳۷-۳۸)

حمعسق: «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»(۹) (و قال تعالی): «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ»(۱۳)

الزخرف: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ *إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ»(۲۶-۲۷) (و قال تعالی): «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ»(۴۵) (و قال تعالی): «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ* وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَیْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ»(۵۷-۵۸)

الجاثیه: «وَ لا یُغْنِی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ»(۱۰)

محمد: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»(۱۹)

ق: «الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِیاهُ فِی الْعَذابِ الشَّدِیدِ»(۲)

الذاریات: «وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ»(۵۱)

الطور: «أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ»(۴۳)

الممتحنه: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»(۴)

الجن: «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً»(۲۰)

المزمل: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلًا»(۹)

التوحید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ *لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ* وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ»(۱-۴)

lt;meta info="- وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ - . بقره / ۱۶۳ -

{و معبود شما، معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست، [و اوست] بخشایشگر مهربان.}

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً

یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه - . بقره / ۱۶۵ -

{و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می دارند ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که [با برگزیدن بتها، به خود] ستم نموده اند اگر می دانستند

هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آنِ خداست، و خدا سخت کیفر است.}

- اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوم - . بقره / ۲۵۵ -

{خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است.}

- لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْض - . بقره / ۲۸۴ -

{آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست.}

- وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّه - . آل عمران / ۶۲ -

{و معبودی جز خدا نیست.}

- قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ - . آل عمران / ۶۴ -

{بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].»}

ص: ۱۹۸

- إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيم - . نساء / ۴۸ -

{مسلّماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بربافته است.}

-

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً*إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيدا - . نساء / ۱۱۶- ۱۱۷ -

{و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهیِ دور و درازی شده است.

[مشرکان]، به جای او، جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطانِ سرکش را نمی خوانند.}

- وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلا - . نساء / ۱۳۲ -

{و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست، و خدا بس کارساز است.}

- قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ*بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُون - . انعام / ۴۰- ۴۱ -

{بگو: «به نظر شما، اگر عذاب خدا شما را دررسد یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راستگویید، کسی غیر از خدا را می خوانید؟» [نه،] بلکه تنها او را می خوانید، و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می گرداند، و آنچه را شریک [او] می گردانید فراموش می کنید.؟}

- قُلْ إِنِّی نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّه - . انعام / ۵۶ -

{بگو: «من نهی شده ام که کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم.»}

- ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ - . اعراف / ۵۹ -

{ برای شما معبودی جز او نیست.}

-

وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُون - . يونس / ۶۶ -

{ و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می خوانند، [از آنها] پیروی نمی کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی کنند و جز گمان نمی برند.}

- قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِی شَكٍّ مِنْ دِينِی فَلا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی يَتَوَفَّاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ*وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِين - ۴. يونس / ۱۰۴- ۱۰۶ -

{بگو: «ای مردم، اگر در دین من تردید دارید، پس [بدانید که من] کسانی را که به جای خدا می پرستید نمی پرستم، بلکه خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند، و دستور یافته ام که از مؤمنان باشم.» و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور، و زنهار از مشرکان مباش. و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند، مخوان که اگر چنین کنی، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی.}

- أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِير - . هود / ۲ -

{که جز خدا را نپرستید. به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارتگرم.}

- ما كانَ لَنا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ -. يوسف / ۳۸ -

{برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم.}

-

يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون -. يوسف / ۳۹ - ۴۰ -

{ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ (۳۹)

شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دینِ درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.}

- وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُون -. يوسف / ۱۰۶ -

{و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند.}

- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْ ءٍ إِلَّا كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ*وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ*قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّار -. رعد / ۱۴- ۱۶ -

{دعوت حق برای اوست. و کسانی که [مشرکان] جز او می خوانند، هیچ جوابی به آنان نمی دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا [آب] به دهانش برسد، در حالی که [آب] به [دهان] او نخواهد رسید، و دعای کافران جز بر هدر نباشد. و هر که در آسمانها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه هایشان، بامدادان و شامگاهان، برای خدا سجده می کنند. بگو: «پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» بگو: «خدا!» بگو: «پس آیا جز او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکیها و روشنایی برابرند؟ یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او آفریده اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟» بگو: «خدا آفریننده هر چیزی است، و اوست یگانه قهار.»}

ص: ۱۹۹:

- قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ -. رعد / ۳۰ -

{ بگو: «اوست پروردگار من. معبودی بجز او نیست. بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.»}

- أَ فَمَنْ هُوَ قـائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا یَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِیل - . رعد / ۳۳ -

{آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است مراقب است [مانند کسی است که از همه جا بی خبر است]؟ و برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: «نامشان را ببرید» آیا او را به آنچه در زمین است و او نمی داند خبر می دهید، یا سخنی سطحی [و میان تهی] می گویید؟ [چنین نیست] بلکه برای کسانی که کافر شده اند نیرنگشان آراسته شده و از راه [حق] بازداشته شده اند و هر که را خدا بی راه گذارد رهبری نخواهد داشت}

- قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآب - . رعد / ۳۶ -

{بگو: «جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم. به سوی او می خوانم و بازگشتم به سوی اوست.»}

- وَ لِیَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِد - . ابراهیم / ۵۲ -

{ و بدانند که او معبودی یگانه است، و تا صاحبان خرد پند گیرند.}

- یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ - .نحل / ۲-۳ -

{فرشتگان را با «روح»، به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند، که بیم دهید که معبودی جز من نیست. پس، از من پروا کنید. آسمانها و زمین را به حق آفریده است. او فراتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند.}

- وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ*وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّینُ واصِباً أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ*وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ*ثُمَّ إِذا کَشَفَ الضُّرَّ عَنْکُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ*لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ*وَ یَجْعَلُونَ لِما لا یَعْلَمُونَ نَصِیباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ*وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ وَ لَهُمْ ما یَشْتَهُونَ - . نحل / ۵۱ - ۵۷ -

{و خدا فرمود: «دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید.» و آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست، و آیین پایدار [نیز] از آنِ اوست. پس آیا از غیر خدا پروا دارید؟ و هر نعمتی که دارید از خداست، سپس چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید [و می نالید]. و چون آن آسیب را از شما برطرف کرد، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می ورزند. [بگذار] تا آنچه را به ایشان عطا کرده ایم ناسپاسی کنند. اکنون برخوردار شوید، و [لی] زودا که بدانید. و از آنچه به ایشان روزی دادیم، نصیبی برای آن [خدایانی] که نمی دانند [چیست] می نهند. به خدا سوگند که از آنچه به دروغ برمی بافتید، حتما سؤال خواهید شد. و برای خدا دخترانی می پندارند. منزّه است او. و برای خودشان آنچه را میل دارند [قرار می دهند].}

- لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا*وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاه - . اسراء / ۲۲- ۲۳ -

{معبود دیگری با خدا قرار مده تا نکوهیده و وامانده بنشینی. و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید.}

- وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُورا - . اسراء / ۳۹ -

{و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده، و گرنه حسرت زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد.}

- قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا*سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرا - . اسراء / ۴۲- ۴۳ -

{بگو: «اگر - چنان که می گویند - با او خدایانی [دیگر] بود، در آن صورت حتما در صدد جستن راهی به سوی [خداوند،] صاحب عرش، برمی آمدند.» او [پاک و] منزّه است و از آنچه می گویند بسی والاتر است.}

- قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لا تَحْوِيلًا*أُولئِکَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ كانَ مَحْذُورا - . إسراء / ۵۶ -

{بگو: «کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید، بخوانید. [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند. آن کسانی را که ایشان می خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیکترند، و به رحمت وی امیدوارند، و از عذابش می ترسند، چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است.}

- فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً*هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِبا - . کهف / ۱۴- ۱۵ -

{و گفتند: «پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند، که در این صورت قطعاً ناصواب گفته ایم.» این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده اند. چرا بر [حقانیت] آنها برهانی آشکار نمی آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟}

- لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِکُ بِرَبِّي أَحَدا - . کهف / ۳۸ -

{اما من [می گویم:] اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی سازم.}

ص: ۲۰۰

- وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِکْ بِرَبِّي أَحَدا - . کهف / ۴۲ -

{و [به حسرت] می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی ساختم.»}

- أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادِي مِنْ دُونِي أَوْلِياء - . كهف / ۱۰۲ -

{آیا کسانی که کفر ورزیده اند، پنداشته اند که [می توانند] به جای من، بندگانم را سرپرست بگیرند؟}

-

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَدا - . كهف / ۱۱۰ -

{بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»}

- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا*كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا - . مريم / ۸۱ - ۸۲ -

{و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه] عزت باشد. نه چنین است. به زودی [آن معبودان] عبادت ایشان را انکار می کنند و دشمن آنان می گردند.}

- وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ*يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ*أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ*لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ*لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ*أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ*وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ - . انبياء / ۱۹- ۲۵ -

{و هر که در آسمانها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده نمی شوند. شبانه روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند. آیا برای خود خدایانی از زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می کنند؟ اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند. در آنچه [خدا] انجام می دهد چون و چرا راه ندارد، و [لی] آنان [انسانها] سؤال خواهند شد. آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید.» این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده. [نه!] بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند. و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید.»}

- وَ إِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كافِرُون - . انبياء / ۳۶ -

{و کسانی که کافر شدند، چون تو را ببینند فقط به مسخره ات می گیرند [و می گویند:] «آیا این همان کس است که خدایانتان را [به بدی] یاد می کند؟» در حالی که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را منکرند.}

- قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ*أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ

أَنْفُسِهِمْ وَ لا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُون – . انبياء / ۴۲-۴۳ –

{بگو: «چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می کند؟» [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. آیا برای آنان خدایانی غیر از ماست که از ایشان حمایت کنند؟ [آن خدایان] نه می توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما یاری شوند.}

– إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ*لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ*لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ*إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ – . انبياء / ۹۸- ۱۰۱ –

{در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد. اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی شدند، و حال آنکه جملگی در آن ماندگارند. برای آنها در آنجا ناله ای زار است و در آنجا [چیزی]

نمی شنوند. بی گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد.}

– قُلْ إِنَّما يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُون – . انبياء / ۱۰۸ –

{بگو: «جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس آیا مسلمان می شوید؟»}

ص: ۲۰۱

– حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيق – . حج / ۳۱ –

{در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان [برای] او! و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است.}

– وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِير – . حج / ۷۱ –

{و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تأیید] آن حجّتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند، و برای ستمکاران یاوری نخواهد بود.}

– مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالى عَمَّا يُشْرِكُون – . مومنون / ۹۱- ۹۲ –

{خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می برد، و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می جستند. منزه است خدا از آنچه وصف می کنند.*دانای نهان و آشکار، و برتر است از آنچه [با او] شریک می گردانند.}

- فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكَ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيم*وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُون - . مومنون / ۱۱۶- ۱۱۷ -

{پس والاـست خـدا، فرمـانروای بر حـق، خـدایی جز او نیسـت. [اوست] پروردگـار عرش گرانمـایه. و هر کس بـا خـدا معبـود دیگری بخوانـد، که برای آن برهانی نخواهـد داشت، حسابش فقط با پروردگارش می باشد، در حقیقت، کافران رسـتگار نمی شوند.}

- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لاـ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لاـ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا نُشُورا - . فرقان / ۳ -

{و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.}

- فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِين - . شعراء / ۲۱۳ -

{پس با خدا، خدای دیگر مخوان که از عذاب شدگان خواهی شد.}

- اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيم - . نمل / ۲۶ -

{خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرشِ بزرگ است.»}

- قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ*أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ*أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ*أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ*أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ*أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين - . نمل / ۵۹ - ۶۴ -

{بگو: «سپاس برای خـداست، و درود بر آن بندگانش که [آنان را] برگزیده است.» آیا خدا بهتر است یا آنچه [با او] شـریک می گردانند؟ [آیا آنچه شـریک می پندارند بهتر است] یا آن کس که آسمانها و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، باغهای بهجت انگیز رویانیدیم. کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خداست؟ [نه،] بلکه آنـان قومی منحرفنـد. [آیـا شـریکانی که می پندارنـد بهتر است] یـا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدیـد آورد و برای آن، کوه ها را [ماننـد لنگر] قرار داد، و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ [نه،] بلکه بیشترشان نمی داننـد. یا [کیست] آن کس که درمانـده را - چون وی را بخوانـد - اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید. یا آن کس که شما را

در تاریکیهای خشکی و دریا راه می نماید و آن کس که بادها [یِ باران زا] را پیشاپیش رحمتش بشارتگر می فرستد؟ آیا معبودی با خداست؟ خدا برتر [و بزرگتر] است از آنچه [با او] شریک می گردانند. یا آن کس که خلق را آغاز می کند و سپس آن را بازمی آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر راست می گویید، برهان خویش را بیاورید.»}

ص: ۲۰۲

- وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ*قالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيَّانا

يَعْبُدُونَ*وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُون - . قصص / ۶۲ - ۶۴ -

{و [به یاد آور] روزی را که آنان را ندا می دهد و می فرماید: «آن شریکان من، که می پنداشتید کجایند؟» آنان که حکم [عذاب] بر ایشان واجب آمده، می گویند: «پروردگارا، اینانند کسانی که گمراه کردیم گمراهشان کردیم هم چنان که خود گمراه شدیم، [از آنان] به سوی تو بیزاری می جوییم ما را نمی پرستیدند [بلکه پندار خود را دنبال می کردند].» و [به آنان] گفته می شود: «شریکان خود را فرا خوانید.» [پس آنها را می خوانند] ولی پاسخشان نمی دهند و عذاب را می بینند [و آرزو می کنند که] ای کاش هدایت یافته بودند.}

- وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُون - . قصص / ۸۷ - ۸۸ -

{و زنهار از مشرکان مباش. و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آنِ اوست. و به سوی او بازگردانیده می شوید.}

- وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - . عنكبوت / ۸ -

{و [لی] اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان به سوی من است، و شما را از [حقیقت] آنچه انجام می دادید با خبر خواهم کرد.}

- مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ*إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ ءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُون - . عنكبوت / ۴۱ - ۴۳ -

{داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای خویش ساخته، و در حقیقت - اگر می دانستند - سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است. هر آنچه را که جز او می خوانند خدا می داند، و هم اوست شکست ناپذیرِ سنجیده کار. و این مَثَلها را برای مردم می زنیم و [لی] جز دانشوران آنها را

درنیابند.}

- وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ*مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ*وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ*لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ*أَمْ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِما کانُوا بِهِ یُشْرِکُون - . روم / ۳۱ - ۳۵ -

{و از مشرکان مباشید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی بدانچه پیش آنهاست دلخوش شدند. و چون مردم را زیانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند، و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشانید، بناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند. بگذار تا به آنچه بدانها عطا کرده ایم کفران ورزند. [بگو:] برخوردار شوید، زودا که خواهید دانست. یا [مگر] حجّتی بر آنان نازل کرده ایم که آن [حجّت] در باره آنچه با [خدا] شریک می گردانیده اند سخن می گوید؟}

-

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْ ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُون - . روم / ۴۰ -

{خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آن گاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این [قبیل] کند؟ منزّه است او، و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند.}

- یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیم - . لقمان / ۱۳ -

{«ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.»}

- وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما - . لقمان / ۱۵ -

{و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر.}

- قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ ما لَهُمْ فِیهِما مِنْ شِرْکٍ وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیر - . سبأ / ۲۲ -

{بگو: «کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته اید بخوانید هموزن ذرّه ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند، و در آن دو شرکتی ندارند، و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست.»}

- قُلْ أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکاءَ کَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ - . سبأ / ۲۷ -

{بگو: «کسانی را که [به عنوان] شریک به او ملحق گردانیده اید، به من نشان دهید.» چنین نیست، بلکه اوست خدای عزیز حکیم.}

-

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَهِ أَ هؤُلاءِ إِیَّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ*قالُوا سُبْحانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُون - . سبأ /۴۰- ۴۱ -

{و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کند، آن گاه به فرشتگان می فرماید: «آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند؟» می گویند: «منزّهی تو، سرپرست ما تویی نه آنها! بلکه جنّیان را می پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند.»}

- یا أَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُؤْفَکُون - . فاطر / ۳ -

{ای مردم، نعمتِ خدا را بر خود یاد کنید. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست. پس چگونه [از حق] انحراف می یابید؟}

- وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَهً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ*یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ*إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَکُمْ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَ لا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیر - . فاطر / ۱۲- ۱۴ -

{و دو دریا یکسان نیستند: این یک، شیرینِ تشنگی زدا [و] نوشیدنش گواراست و آن یک، شورِ تلخ مزه است و از هر یک گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را بر خود می پوشید بیرون می آورید و کشتی را در آن، موج شکاف می بینی تا از فضلِ او [روزی خود را] جستجو کنید، و امید که سپاس بگزارید. شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا هنگامی معیّن روانند این است خدا پروردگار شما فرمانروایی از آنِ اوست. و کسانی را که بجز او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی [هم] نیستند. اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند، و اگر [فرضاً] بشنوند اجابتتان نمی کنند، و روز قیامت شرکِ شما را انکار می کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه، تو را خبردار نمی کند.}

- قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً فَهُمْ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَّا غُرُورا - . فاطر / ۴۰ -

{بگو: «به من خبر دهید از شریکان خودتان که به جای خدا می خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده اند؟

یا آنان در [کارِ] آسمانها همکاری داشته اند؟ یا به ایشان کتابی داده ایم که دلیلی بر [حقّانیت] خود از آن دارند؟» [نه،] بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی دهند.}

- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ*لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ - . یس / ۷۴- ۷۵ -

{و غیر از خدا [یِ یگانه] خدایانی به پرستش گرفتند، تا مگر یاری شوند. [ولی بتان] نمی توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای [بتان] چون سپاهی احضار شده اند.}

- وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا*فَالزَّاجِراتِ زَجْراً*فَالتَّالِياتِ ذِكْراً*إِنَّ إِلهَكُمْ لَواحِدٌ*رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِق - . صافات / ۱- ۵ -

{سوگند به صف بستگان - که صفی [با شکوه] بسته اند - و به زجرکنندگان - که به سختی زجر می کنند - و به تلاوت کنندگان [آیات الهی]، که قطعاً معبود شما یگانه است. پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، و پروردگار خاورها}

ص: ۲۰۴

- وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّار - . ص / ۶۵ - ۶۶ -

{بگو: «من فقط هشداردهنده ای هستم، و جز خدای یگانه قهّار معبودی دیگر نیست. پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، همان شکست ناپذیر آمرزنده.}

- ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُون - . زمر / ۶ -

{این است خدا، پروردگار شما، فرمانروایی [و حکومت مطلق] از آنِ اوست. خدایی جز او نیست، پس چگونه [و کجا از حقّ] برگردانیده می شوید؟}

- وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النَّار - . زمر / ۸ -

{و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را - در حالی که به سوی او بازگشت کننده است - می خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن [مصیبتی] را که در رفعِ آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گرداند. بگو: «به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.»}

- قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي*فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِه - . زمر / ۱۴- ۱۵ -

{بگو: «خدا را می پرستم در حالی که دینم را برای او بی آلایش می گردانم. پس هر چه را غیر از او می خواهید، بپرستید.}

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُون - . زمر / ۲۹ -

{خدا مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ سپاس خدای را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی دانند.}

- قُلْ أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ*وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ*بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِين - . زمر / ۶۴ - ۶۶ -

{بگو: «ای نادانان، آیا مرا وادار می کنید که جز خدا را بپرستم؟» و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد.» بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.}

- ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا - . غافر / ۱۲ -

{این [کیفر] از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می شد، کفر می ورزیدید و چون به او شرک آورده می شد، [آن را] باور می کردید.}

- وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَيْ ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - . غافر / ۲۰ -

{و خداست که به حقّ داوری می کند، و کسانی را که در برابر او می خوانند [عاجزند و] به چیزی داوری نمی کنند در حقیقت، خداست که خود شنوای بیناست.}

- وَ يا قَوْمِ ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ*تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ ما لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّار - . غافر / ۴۱ - ۴۲ -

{و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرامی خوانم و [شما] مرا به آتش فرامی خوانید؟ مرا فرامی خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم و من شما را به سوی آن ارجمند آمرزنده دعوت می کنم.}

- ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ - . غافر / ۶۲ -

إلى قوله تعالى: هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ - . غافر / ۶۵ -

إلى قوله تعالى: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِين - . غافر / ۸۴ -

{این است خدا، پروردگار شما [که] آفریننده هر چیزی است: خدایی جز او نیست. پس چگونه [از او] بازگردانیده می شوید؟}تا این آیه: {اوست [همان] زنده ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی آلایش گردانیده اید بخوانید. سپاس [ها همه] ویژه خدا پروردگار جهانیان است.}تا این آیه: {پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم.»}

-

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِين - . فصلت / ۶ -

[إلی قوله تعالی] قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ - . فصلت / ۹ -

{بگو: «من، بشری چون شمایم، جز اینکه به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید. و وای بر مشرکان.»}تا این آیه {بگو: «آیا این شمایید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو هنگام آفرید، کفر می ورزید و برای او همتایانی قرار می دهید؟ این است پروردگار جهانیان.»}

- إِذْ جاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّه - . فصلت / ۱۴ -

{چون فرستادگان [ما] از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند [و گفتند:] «زنهار، جز خدا را مپرستید»}

ص: ۲۰۵

- وَ مِنْ آياتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُون - . فصلت / ۳۷- ۳۸ -

{و از نشانه های [حضورِ] او شب و روز و خورشید و ماه است نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است اگر تنها او را می پرستید. پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگارِ تواند شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند.}

- وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكائِی قالُوا آذَنَّاكَ ما مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ*وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيص - . فصلت / ۴۷- ۴۸ -

{و روزی که [خدا] آنان را ندا می دهد: «شریکان من کجایند؟» می گویند: «با بانگ رسا به تو می گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست.» و آنچه از پیش می خواندند، از [نظرِ] آنان ناپدید می شود و می دانند که آنان را روی گریز نیست.}

- أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ - . شوری / ۹ -

{آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته اند؟ خداست که دوست راستین است، و اوست که مردگان را زنده می کند، و

هموست که بر هر چیزی تواناست.}

- كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ - . شوری / ۱۳ -

{ بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید.}

- وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ*إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِين - . زخرف / ۲۶ - ۲۷ -

{و چون ابراهیم به [نا] پدری خود و قومش گفت: «من واقعا از آنچه می پرستید بیزارم، مگر [از] آن کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد.»}

- وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُون - . زخرف / ۴۵ -

{و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟}

-

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ*وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُون - . زخرف / ۵۷ - ۵۸ -

{و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله درانداختند [و اعراض کردند]، و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند.}

- وَ لا يُغْنِي عَنْهُمْ ما كَسَبُوا شَيْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ - . جاثیه / ۱۰ -

{پیشاپیش آنها دوزخ است، و نه آنچه را اندوخته و نه آن دوستانی را که غیر از خدا اختیار کرده اند، به کارشان می آید، و عذابی بزرگ خواهند داشت.}

- فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إله إلا الله - . محمد / ۱۹ -

{پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست.}

- الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ الشَّدِيد - . ق / ۲۶ -

{که با خداوند، خدایی دیگر قرار داد. [ای دو فرشته،] او را در عذاب شدید فروافکنید.}

- وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِين - . ذاریات / ۵۱ -

{و با خدا معبودی دیگر قرار مدهید که من از جانب او هشداردهنده ای آشکارم.}

- أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُون - . طور / ۴۳ -

{آیا ایشان را جز خدا معبودی است؟ منزّه است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند.}

- قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّه - . ممتحنه / ۴ -

{قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم.}

- قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدا - . جن / ۲۰ -

{بگو: «من تنها پروردگار خود را می خوانم و کسی را با او شریک نمی گردانم.»}

- رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - . مزمل / ۹ -

{ [اوست] پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن.}

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم*قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ*اللَّهُ الصَّمَدُ*لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَد - . اخلاص / ۱- ۴ -

{به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو: «او خدایی است یکتا، خدای صمد. نه کس را زاده، نه زاییده از کَس، و او را هیچ همتایی نباشد.»}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

يد، التوحيد ل، الخصال الطَّالَقَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْهَيْثَمِ الْبَلَدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُعَافَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمِقْدَام بْنِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۰۶

مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ (١) فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِی یُرِیدُهُ الْأَعْرَابِیُّ هُوَ الَّذِی نُرِیدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ یَا أَعْرَابِیُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِی أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَی أَرْبَعَهِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا یَجُوزُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجْهَانِ یَثْبُتَانِ فِیهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا یَجُوزَانِ عَلَیْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ یَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا یَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِیَ لَهُ لَا یَدْخُلُ فِی بَابِ الْأَعْدَادِ أَ مَا تَرَی أَنَّهُ کَفَرَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَهٍ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ یُرِیدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا یَجُوزُ لِأَنَّهُ تَشْبِیهٌ وَ جَلَّ رَبُّنَا وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ وَ أَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ یَثْبُتَانِ فِیهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَیْسَ لَهُ فِی الْأَشْیَاءِ شِبْهٌ کَذَلِکَ رَبُّنَا وَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدِیُّ الْمَعْنَی یَعْنِی بِهِ أَنَّهُ لَا یَنْقَسِمُ فِی وُجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ کَذَلِکَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ.

مع، معانی الأخبار، عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بن نصر بن عبد الوهاب بن عطاء بن واصل السنجری عن أبی الحسن أحمد بن محمد بن عبد الله بن حمزه الشعرانی العماری من ولد عمار بن یاسر عن أبی محمد عبید الله بن یحیی بن عبد الباقی الآذنی عن أبی المقدام بن شریح بن هانی عن أبیه مثله.

**[ترجمه]توحید، خصال: شریح بن هانی گفت: در جنگ جمل یک نفر اعرابی بلند شد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا می گویی خداوند واحد است؟ مردم به او حمله کردند و گفتند: ای اعرابی آیا نمی بینی که امیر المؤمنین در چه حالی از دل مشغولی

است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رهایش کنید، آنچه این اعرابی می خواهد همان است که ما از این قوم می خواهیم. سپس گفت: ای اعرابی! سخن گفتن از اینکه خدا یکی است چهار قسم است، دو قسم آن بر خدا جایز نیست، ولی دو قسم آن را می توان بر خدا ثابت نمود، آن دو قسمی که جایز نیست این است که شخص بگوید: خدا یکی است و منظور از لحاظ شمارش و عدد باشد، این جایز نیست، چون چیزی که دوّمی ندارد داخل در باب اعداد نیست، آیا نمی بینی که هر کس بگوید: خداوند سوّمی از سه تاست کافر شده است؟ همچنین اگر بگوید: خدا یکی از مردم است و منظور او نوعی از جنس باشد این نیز روا نیست، چون تشبیه است و پروردگار، برتر از آن است. و اما دو وجهی که جایز است، سخن شخص است که بگوید: خدا یکی است و در میان موجودات مانند ندارد، پروردگار ما چنین است و نیز سخن شخص که بگوید: خداوند از نظر معنا یکی است و منظورش این باشد: خدا نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم قابل قسمت نیست، پروردگار ما چنین است. - . التوحید: ۸۳، الخصال: ۲ -

این حدیث در کتاب معانی الأخبار هم روایت شده است. - . معانی الأخبار: ۵ -

**[ترجمه]

بیان

التقسم التفرق و المعنی الأول المنفی هو الوحده العددیه بمعنی أن یکون له ثان من نوعه و الثانی أن یکون المراد به صنفا من نوع فإن النوع یطلق فی اللغه علی الصنف و کذا الجنس علی النوع فإذا قیل لرومی مثلا هذا واحد من الناس بهذا المعنی یکون

المعنى أن صنف هذا صنف من أصناف الناس أو هذا من صنف من أصنافهم و يحتمل أن يكون المراد بالأول الذى له ثان فى الإلهيه و بالثانى الواحد من نوع داخل تحت جنس فالمراد أنه يريد به أى بالناس أنه نوع لهذا الشخص و يكون ذكر الجنس لبيان أن النوع يستلزم الجنس غالبا فيلزم التركيب من الأجزاء العقليه و المعنيان المثبتان الأول منهما إشاره إلى نفى الشريك و الثانى منهما إلى نفى التركيب و قوله فى وجود أى فى الخارج.

ص: ۲۰۷

۱- تقسم الشى ء: فرقه. تقسمته الهموم أى وزعت خواطره.

**[ترجمه]«التقسّم»: پراکندگی.

معنای نفی شده اول وحدت عددی است به این معنا که خداوند دومی از نوع خود داشته باشد. منظور از معنای دوم صنفی از نوع است. چرا که لفظ نوع در لغت بر صنف اطلاق می شود همچنین لفظ جنس بر نوع اطلاق می گردد. پس اگر مثلا به یک رومی گفته شود: او یکی از مردم - به این معنا - است یعنی صنف او، صنفی از اصناف مردم است. یا او جزء صنفی از اصناف مردم است.

و ممکن است منظور از معنای اول کسی باشد که در الوهیت دومی داشته باشد و مراد از معنای دوم، یک شخص از نوعی باشد که داخل در ذیل یک جنس است. «یرید به» یعنی از «الناس» نوع برای آن شخص را اراده می کند و ذکر جنس برای بیان این مطلب است که نوع غالباً مستلزم جنس است پس ترکیب از اجزاء عقلیه لازم می آید.

دو معنای اثبات شده یکی اشاره به نفی شریک و دومی به نفی ترکیب دارد. «فی وجود»: یعنی در خارج.

ص: ۲۰۷

**[ترجمه]

«۲»

ید، التوحید مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ (۱)قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِیَ علیه السلام مَا مَعْنَی الْوَاحِدِ قَالَ الْمُجْتَمَعُ عَلَیْهِ بِجَمِیعِ الْأَلْسُنِ بِالْوَحْدَانِیَّهِ.

سن، المحاسن أبی عن داود بن القاسم مثله.

**[ترجمه]توحید، معانی الأخبار: ابو هاشم جعفری گفت: از حضرت ابو جعفر ثانی محمد بن علی(امام جواد) علیهما السلام سؤال کردم: معنی واحد چیست؟ فرمود: آن کس که به همه زبانها بر او به یگانگی اجتماع شده است. - . التوحید: ۸۲، معانی الأخبار: ۵ -

این حدیث در کتاب محاسن هم روایت شده است.

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَا مَعْنَی الْأَحَدِ قَالَ الْمُجْمَعُ عَلَیْهِ بِالْوَحْدَانِیَّهِ أَ مَا سَمِعْتَهُ یَقُولُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِکَ لَهُ شَرِیکٌ وَ

صَاحِبَهٌ.

**[ترجمه]احتجاج: أبو هاشم جعفری گوید: از حضرت جواد علیه السّلام پرسیدم: «أحد» در آیه مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به چه معنا است؟ فرمود: یعنی اتّفاق همگان بر یکتایی او، چنان که خود فرموده: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّه» - . عنکبوت / ۶۱ - {و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتما خواهند گفت: «اللّه»}سپس برای او شریک و صاحبی قائل می شوند. - . الاحتجاج: ۴۴۱ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: بعد ذلک استفهام علی الإنکار أی کیف یکون له شریک و صاحبه بعد إجماع القول علی خلافه.

**[ترجمه]«بعد ذلک» استفهام إنکاری است. یعنی چگونه شریک و همسر داشته باشد بعد از اتفاق همگان بر خلاف آن.

**[ترجمه]

«۴»

ید، التوحید ابْنُ عِصَامٍ وَ الدَّقَّاقُ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ سَهْلٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ علیه السلام مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ قَالَ الَّذِي اجْتِمَاعُ الْأَلْسُنِ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (۲).

۱- هو داود بن القاسم بن إسحاق بن عبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب رحمه اللّه، کان جلیل القدر عظیم المنزله عند الأئمّه علیهم السلام، وثقه النجاشیّ، و قد شاهد جماعه من الأئمّه، منهم الرضا، و الجواد، و الهادی و العسکریّ، و صاحب الامر علیهم السلام، و روی عنهم، و له أخبار و مسائل، و له شعر جید فیهم، و کان مقدما عند السلطان، و له کتاب روی عنه أحمد بن أبی عبد اللّه. و عده ابن طاوس «علی ما حکی» فی ربیع الشیعه من سفراء الصاحب علیه السلام و الأبواب المعروفین الذین لا تختلف الاثنا عشریه فیهم.

۲- الظاهر من مضامین الأحادیث الثلاثه أنّها متحده، و أن أبا هاشم الجعفری سئل مره واحده عن موضوع واحد، و الاختلاف الذی یتراءی فیها جاء من قبل الرواه بعد النقل بالمعنی و نقلها بالتفصیل و الاجمال. کما أن الظاهر من الحدیث الثانی الذی نقل فیها ألفاظ السائل بتمامها أن المسئول عنه هو معنی الاحد الواقع فی سوره الإخلاص- بل هو صریح فی ذلک- لا المعنی الواحد کما فی الحدیث الأول و الثالث المنقولین بالمعنی؟ و حاصل السؤال استفهام معنی الاحد، و کانه أراد فهم الفرق بینه و بین

معنى الواحد، فأجابه عليه السلام بأن الاحد هو الذى لا يرى ذوى الألسن و العقول له شريك فى وحدته، و اجتمعوا باتصافه بالوحدانيه دون غيره، ثمّ استشهد عليه السلام لكونه تعالى كذلك بالآيه و أن طوائف الناس بأجمعها مذعنه باتصافه بأنّه خالق السماوات و الأرض و أنّه إلههما دون غيره. و الحاصل كل ما يراه الناس بطوائفه و أصنافه أنّه واحد فى ذاته أو فى صفاته و لم يروا فى ذلك له شبيه و نظير فهو المسمى بالاحد، بخلاف الواحد فانه يحتمله و غيره و الأول يسمى بالفارسيه «يكتا» و الثانى «يك» و الأول لا يقع فى مراتب الاعداد بخلاف الثانى.

**[ترجمه]توحید: ابوهاشم جعفری گفت: از امام جواد علیه السلام معنای واحد را پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی اینکه تمام زبان ها قائل به وحدانیت او باشند به مانند سخن خداوند که فرمود: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّه» - . لقمان / ۲۵ - {و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده حتما خواهند گفت: «اللَّه» } - . التوحید: ۸۳ -

ص: ۲۰۸

**[ترجمه]

بيان

يحتمل تلك الأخبار وجوها الأول أن يكون عليه السلام أحال معنى الواحد على ما هو المعروف بين الناس و أعرض عنه و استدل عليه بما جبل عليه جميع العقول من الإذعان بتوحيده.

الثاني أن يكون المراد به أن معنى الواحد هو الذى أقر به كل ذى عقل إذا صرف عنه الأغراض النفسانيه.

الثالث أن يكون هذا اللفظ بحسب الشرع موضوعا لهذا المعنى مأخوذا فيه إجماع الألسن.(۱)ثم الظاهر أن يكون الآيه احتجاجا على مشركى قريش حيث كانوا يقرون بأن الخالق لجميع المخلوقات هو الله تعالى و مع ذلك كانوا يعبدون الأصنام وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ و يحتمل أن يكون المراد أن غرائز الخلق كلها مجبوله على الإذعان بتوحيده فإذا رجعوا إلى أنفسهم و تركوا العصبيه و العناد يرون أنفسهم مذعنه بذلك و ينبه على ذلك أنهم عند اضطرارهم فى المهالك و المخاوف لا يلجئون إلا إليه كما نبه تعالى عليه فى مواضع من القرآن المجيد و الأول أظهر فإن للتوحيد ثلاثه معان الأول توحيد واجب الوجود و الثانى توحيد صانع العالم و مدبر النظام و الثالث توحيد الإله و هو المستحق للعباده و كان مشركو القريش مخالفين فى المعنى الثالث.

**[ترجمه]این روایات محتمل چند وجه هستند:

اول: اینکه امام علیه السلام معنای واحد را به آنچه بین مردم معروف است احاله داده و از [معنای دقیقِ]آن اعراض کرده است و بر آن به آنچه که جمیع عقول بر آن سرشته شده اند در اقرار به توحید خدا، استدلال کرده است.

دوم: اینکه معنای واحد آن چیزی است که هر صاحب عقلی اگر اغراض نفسانی از آن دور شود به آن اقرار می کند.

سوم: اینکه این لفظ از نظر شرع برای این معنا وضع شده و در آن اجماع همه زبانها لحاظ شده است.

و ظاهر آن است که آیه احتجاج علیه مشرکان قریش باشد که اقرار می کردند به اینکه الله خالق جمیع مخلوقات است با این حال بت ها را پرستش می کردند و می گفتند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.

و ممکن است منظور این باشد که غرایز جمیع مردم بر اقرار به توحید خداوند سرشته شده است پس اگر به خودشان رجوع کنند و تعصب و عناد را کنار بگذارند خودشان را مقرّ به آن می بینند و آنچه که بر این مطلب گواهی می دهد آن است که

مردم در هنگـام اضـطرارشان در مهلکه هـا و سـختی هـا جز به خـدا پنـاه نمی برنـد. چنانچه خداونـد در جاهایی از قرآن مجید فرموده است. و احتمال اول ظاهر تر است. پس برای توحیـد سه معنا هست؛ اول، توحید واجب الوجود، دوم، توحید صانع عالم و مدبّر نظام خلقت، سوم، توحید معبود و کسی که شایسته عبادت است و مشرکین قریشی در معنای سوم مخالف بودند.

**[ترجمه]

«۵»

ج، الإحتجـاج عَنْ هِشَـام بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَـأَلَ الزِّنْـدِيقُ الصَّادِقَ علیه السـلام عَنْ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ طِينَهٌ مُوذِيَهٌ فَلَمْ يَسْتَطِعِ التَّفَصِّيَ (۲)مِنْهَا إِلَّا بِامْتِزَاجِهِ بِهَا وَ دُخُولِهِ فِيهَا فَمِنْ تِلْكَ الطِّينَهِ خَلَقَ الْأَشْـيَاءَ قَالَ سُـبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى مَا أَعْجَزَ إِلَهاً يُوصَفُ بِالْقُدْرَهِ لَا يَسْتَطِيعُ التَّفَصِّيَ مِنَ الطِّينَهِ إِنْ كَانَتِ الطِّينَهُ حَيَّهً أَزَلِيَّهً فَكَانَا إِلَهَيْنِ قَدِيمَيْنِ فَامْتَزَجَا

۱- امـا المعنیـان الاولان فهما بحسب الـدقه واحـد و هو الـذی جبل علیه العقول و لا تأثیر للشـهره العرفیه فی هـذه المعانی؛ و اما الثالث فاحتمال فاسد من اصـله لا یحمل علیه الاخبار اذ لا معنی لدعوه القرآن الی الحقیقه الشرعیه من غیر بیان و لا إشاره إلغازا و تعمیه. ط.

۲- التفصی: التخلص.

وَ دَبَّرَا الْعَالَمَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ وَ الْفَنَاءُ وَ إِنْ كَانَتِ الطِّينَهُ مَيِّتَهً فَلَا بَقَاءَ لِلْمَيِّتِ مَعَ الْأَزَلِيِّ الْقَدِيمِ وَ الْمَيِّتُ لَا يَجِی ءُ مِنْهُ حَیٌّ (١) هَذِهِ مَقَالَهُ الدَّيَصَانِيَّهِ أَشَدِّ الزَّنَادِقَهِ قَوْلًا وَ أَهْمَلِهِمْ مَثَلًا نَظَرُوا فِی كُتُبٍ قَدْ صَنَّفَتْهَا أَوَائِلُهُمْ وَ حَبَّرُوهَا (٢) لَهُمْ بِأَلْفَاظٍ مُزَخْرَفَهٍ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ ثَابِتٍ وَ لَا حُجَّهٍ تُوجِبُ إِثْبَاتَ مَا ادَّعَوْا كُلُّ ذَلِكَ خِلَافاً عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رُسُلِهِ وَ تَكْذِيباً بِمَا جَاءُوا بِهِ عَنِ اللَّهِ فَأَمَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْأَبْدَانَ ظُلْمَهٌ وَ الْأَرْوَاحَ نُورٌ وَ أَنَّ النُّورَ لَا يَعْمَلُ الشَّرَّ وَ الظُّلْمَهَ لَا تَعْمَلُ الْخَيْرَ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَلُومُوا أَحَداً عَلَى مَعْصِيَهٍ وَ لَا رُكُوبِ حُرْمَهٍ وَ لَا إِتْيَانِ فَاحِشَهٍ وَ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى الظُّلْمَهِ غَيْرُ مُسْتَنْكَرٍ لِأَنَّ ذَلِكَ فِعْلُهَا وَ لَا لَهُ أَنْ يَدْعُوَ رَبّاً وَ لَا يَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ لِأَنَّ النُّورَ رَبٌّ وَ الرَّبُّ لَا يَتَضَرَّعُ إِلَى نَفْسِهِ وَ لَا يَسْتَعِيذُ بِغَيْرِهِ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَهِ أَنْ يَقُولَ أَحْسَنْتُ وَ أَسَأْتُ لِأَنَّ الْإِسَاءَهَ مِنْ فِعْلِ الظُّلْمَهِ وَ ذَلِكَ فِعْلُهَا وَ الْإِحْسَانُ مِنَ النُّورِ وَ لَا يَقُولُ النُّورُ لِنَفْسِهِ أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنُ وَ لَيْسَ هُنَاكَ ثَالِثٌ فَكَانَتِ الظُّلْمَهُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَحْكَمَ فِعْلًا وَ أَتْقَنَ تَدْبِيراً وَ أَعَزَّ أَرْكَاناً مِنَ النُّورِ لِأَنَّ الْأَبْدَانَ مُحْكَمَهٌ فَمَنْ صَوَّرَ هَذَا الْخَلْقَ صُورَهً وَاحِدَهً عَلَى نُعُوتٍ مُخْتَلِفَهٍ وَ كُلَّ شَیْ ءٍ يُرَى ظَاهِراً مِنَ الظَّهْرِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الثِّمَارِ وَ الطَّيْرِ وَ الدَّوَابِّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَهاً ثُمَّ حَبَسَتِ النُّورَ فِی حَبْسِهَا وَ الدَّوْلَهُ لَهَا وَ مَا ادَّعَوْا بِأَنَّ الْعَاقِبَهَ سَوْفَ تَكُونُ لِلنُّورِ فَدَعْوَى وَ يَنْبَغِی عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لِلنُّورِ فِعْلٌ لِأَنَّهُ أَسِيرٌ وَ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ فَلَا فِعْلَ لَهُ وَ لَا تَدْبِيرَ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مَعَ الظُّلْمَهِ تَدْبِيرٌ فَمَا هُوَ بِأَسِيرٍ بَلْ هُوَ مُطْلَقٌ عَزِيزٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ وَ كَانَ أَسِيرَ الظُّلْمَهِ فَإِنَّهُ يَظْهَرُ فِی هَذَا الْعَالَمِ إِحْسَانٌ وَ خَيْرٌ مَعَ فَسَادٍ وَ شَرٍّ فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الظُّلْمَهَ تُحْسِنُ الْخَيْرَ وَ تَفْعَلُهُ كَمَا تُحْسِنُ الشَّرَّ وَ تَفْعَلُهُ فَإِنْ قَالُوا مُحَالٌ ذَلِكَ فَلَا نُورَ يُثْبَتُ وَ لَا ظُلْمَهَ وَ بَطَلَتْ دَعْوَاهُمْ وَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَ مَا سِوَاهُ بَاطِلٌ فَهَذِهِ مَقَالَهُ مَانِی الزِّنْدِيقِ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَمَّا مَنْ قَالَ النُّورُ وَ الظُّلْمَهُ بَيْنَهُمَا حَكَمٌ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ الثَّلَاثَهِ

١- و فی نسخه: و الميت لا يحيى منه حی.

٢- أی زينوها و حسنوها بألفاظ أباطيل مموهه.

الْحَکَمُ لِأَنَّهُ لَا یَحْتَاجُ إِلَی الْحَاکِمِ إِلَّا مَغْلُوبٌ أَوْ جَاهِلٌ أَوْ مَظْلُومٌ وَ هَذِهِ مَقَالَهُ الْمَدْقُونِیَّهِ (۱) وَ الْحِکَایَهُ عَنْهُمْ تَطُولُ قَالَ فَمَا قِصَّهُ مَانِی قَالَ مُتَفَحِّصٌ أَخَذَ بَعْضَ الْمَجُوسِیَّهِ فَشَابَهَا بِبَعْضِ النَّصْرَانِیَّهِ (۲) فَأَخْطَأَ الْمِلَّتَیْنِ وَ لَمْ یُصِبْ مَذْهَباً وَاحِداً مِنْهُمَا وَ زَعَمَ أَنَّ الْعَالَمَ دُبِّرَ مِنْ إِلَهَیْنِ نُورٍ وَ ظُلْمَهٍ وَ أَنَّ النُّورَ فِی حِصَارٍ مِنَ الظُّلْمَهِ عَلَی مَا حَکَیْنَا مِنْهُ فَکَذَّبَتْهُ النَّصَارَی وَ قَبِلَتْهُ الْمَجُوسُ الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]احتجاج: فرد زندیق پرسید: و گروهی معتقدند: خداوند ازلی است و با او طینتی موذی بوده که ناگزیر با آن آمیخته و داخل شده، و از همین طینت اشیاء را خلق کرده! فرمود: پاک و منزه و متعالی است خدا! این عاجزترین معبودی است که به قدرت وصف شده، که قادر به رهایی از آن طینت نیست! اگر طینت زنده است و ازلی، پس هر دو خدایی قدیمی بوده و با هم آمیخته شده

ص: ۲۰۹

و عالم را از جانب خودشان تدبیر کرده اند، و اگر این گونه باشد پس دیگر از کجا مرگ و فنا آمده؟ و اگر طینت مرده و بی جان است، میّت را با ازلیّ قدیم بقایی نیست، و از میّت زنده نمی آید، و این مقاله و گفتار دیصانیّه است، گروهی که در گفتار از تمام زنادقه بدتر و در مثال از همه ضعیفتر و خوارترند، کتابهایی را مطالعه می کنند که اوائل ایشان نگاشته اند، در آنها الفاظی را بر ایشان آراسته اند که نه اصل ثابتی دارد و نه حجّتی برای اثبات ادّعایشان، اینها همه از سر مخالفت با خدا و رسول او، و تکذیب چیزهایی است که پیامبران از جانب خدا آورده اند.

امّا گروهی که معتقدند: جسم ظلمت است و روح نور، و نور مرتکب بدی نمی شود و ظلمت خیری نمی کند، با این حساب دیگر نباید کسی را بر معصیت و ارتکاب حرامی و انجام وقاحتی ملامت و سرزنش کنند، چون اینها همه ریشه در ظلمتی دارد که بی اطّلاع بوده و آن فعلش می باشد، و دیگر اینکه او نباید خدایی را خوانده و نزدش تضرّع کند، زیرا نور ربّ است، و ربّ تضرّع به خود نمی کند و به جز خودش به دیگری پناهنده نمی شود، و قائلین به این عقیده نباید بگویند: «کار خوبی کردی ای نیکوکار»، یا «کار بدی کردی»، زیرا بدی از فعل ظلمت است، و نیکوکاری از نور، و هرگز نور به خود نمی گوید: «کار خوبی کردی ای نیکوکار». و مطلب سومی دیگر اینجا نیست. پس ظلمت - با قیاس به اعتقادشان - در فعل محکمتر و در تدبیر بهتر و در ارکان محکمتر از نور است، زیرا بدن و جسم محکم است، پس دیگر چه کسی این خلق را به صورتی واحد و صفاتی مختلف درآورده است؟ و هر چیزی که در ظاهر دیده می شود، مانند: گل و درخت و میوه و پرندگان و جانوران هر کدام می تواند خدایی باشد، سپس نور در حصر خود حبس شده با اینکه دولت و اقبال با او است، و اینکه ادّعا کرده اند «عاقبت در آینده با نور است»

در حدّ یک ادّعا است، و سزاوار است که بنا به قیاس گفتار خودشان که نور فعلی ندارد گفت که نور اسیر بوده و هیچ سلطانی ندارد، فعل و تدبیری ندارد، اگر نور با ظلمت (تاریکی) تدبیر دارد پس دیگر اسیر نیست بلکه آزاد است و عزیز، و اگر آن گونه نیست پس اسیر دست ظلمت است، زیرا در این عالم احسان و خیر با فساد و شرّ ظاهر می شود، پس این مطلب دلیل است بر اینکه ظلمت خیر را دوست داشته و آن را انجام می دهد، همان طور که بدی و انجام آن را نیکو می دارد، پس اگر بگویند این امر محال است نه نوری می ماند و نه ظلمتی، و ادّعایشان باطل می شود، و کار بدان جا برمی گردد که خداوند واحد است و جز آن باطل است، پس این همان عقیده مانی زندیق و أصحاب او بود.

و امّا عقیده کسانی که قائلند میان نور و ظلمت حَکَم و داوری است، ناگزیر از این است که آن سومی بزرگتر از آن دو باشد،

ص: ۲۱۰

زیرا جز فرد مغلوب یـا جاهـل یـا مظلوم نیـاز به حـاکم و داور نـدارد، و این عقیـده مـانویّه است و حکایت حالشان به درازا می کشد. زندیق پرسید: پس حکایت مانی چیست؟ فرمود: فردی محقّق بود که مجموع عقایدش را از مجوس و دین مسیح گرفته بود، و از هر دو مـذهب تخطی کرد و نتوانست به یک مـذهب واحـد برسـد. مانی معتقـد بود که جهان از تدبیر دو خدا شـکل گرفته، خـدای نور و خـدای ظلمت، و اینکه نور در حصاری از ظلمت است - بنا بر آنچه از او به ما رسـیده -، این عقیده مورد تکذیب نصاری و پذیرش مجوس قرار گرفت. - . الاحتجاج: ۳۴۵ -

**[ترجمه]

توضیح و تحقیق

اعلم أنه علیه السـلام أشار فی هـذا الخبر إلی إبطال مـذاهب ثلاث فرق من الثنویه و لنحقق أصل مـذاهبهم لیتضـح ما أفاده علیه السلام فی الرد علیهم.

الأول مذهب الدیصانیه و هم أصـحاب دیصان و هم أثبتوا أصـلین نورا و ظلاما فالنور یفعل الخیر قصدا و اختیارا و الظلام یفعل الشـر طبعا و اضـطرارا فما کان من خیر و نفع و طیب و حسن فمن النور و ما کان من شر و ضر و نتن و قبح فمن الظلام و زعموا أن النور حی عـالم قادر حساس دراک و منه تکون الحرکه و الحیاه و الظلام میت جاهل عاجز جماد موات لا فعل لها و لا تمییز و زعموا أن الشـر یقع منه طباعا و زعموا أن النور جنس واحـد و کـذلک الظلام جنس واحد و أن إدراک النور إدراک متفق و أن سمعه و بصره هو حواسه و إنما قیل سمیع بصیر لاختلاف الترکیب لا لأنهما فی نفسهما شیئان مختلفان.

و زعموا أن اللون هو الطعم و هو الرائحه و هو المجسّه (۴) و إنما وجده لونا لأن الظلمه خالطته ضربا من المخالطه و وجده طعما لأنها خالطته بخلاف ذلک الضـرب و کـذلک یقول فی لون الظلمه و طعمها و رائحتها و مجسـتها و زعموا أن النور بیاض کله و أن الظلمه سواد کلها و زعموا أن النور لم یزل یلقی الظلمه بأسفل صفیحه منه و أن الظلمه لم تزل تلقاه بأعلی صفیحه منها.

ص: ۲۱۱

۱- و فی نسخه: و هذه مقاله المرقوبیه.

۲- أی زادها ببعض النصرانیه.

۳- قال الفیروزآبادی: مجوس کصبور رجل صغیر الأذنین وضع دینا و دعا إلیه؛ معرب «میج کوش».

۴- المجس و المجسه: موضع اللمس.

و اختلفوا فی المزاج و الخلاص فزعم بعضـهم أن النور دخل الظلمه و الظلمه تلقاه بخشونه و غلظ فتأذی بها و أحب أن یرققها و یلینها ثم یتخلص منها و لیس ذلک لاختلاف جسـمها و لکن کما أن المنشار جنسه حدید و صـفیحته لینه و أسـنانه خشنه فاللین فی النـور و الخشـونه فی الظلمه و همـا جنس واحـد فیلطـف النور بلینه حـتی یـدخل فیمـا بین تلـک الفرج فمـا أمکنه إلاـ بتلک الخشونه فلا یتصور الوصول إلی کمال و وجود إلا بلین و خشونه.

و قال بعضـهم بل الظلام لما احتال حتی تشـبث بالنور من أسـفل صـفیحته و درجه فاجتهـد النور حتی یتخلص منه و یـدفعها عن نفسه اعتمـد علیه فلجـج فیه و ذلک بمنزله الإنسان الـذی یریـد الخروج من وحل وقع فیه فیعتمد علی رجله لیخرج فیزداد لجوجا فیه فاحتاج النور إلی زمان لیعالج التخلص منه و التفرد بعالمه.

و قـال بعضـهم إن النور إنمـا دخـل الظلام اختیارا لیصـلحها و یسـتخرج منه أجزاء صالحه لعالمه فلما دخل تشـبث به زمانا فصار یفعـل الجور و القبیـح اضـطرارا لاـ اختیارا و لو انفرد فی عالمه ما کان یحصل منه إلا الخیر المحض و الحسن البحت (۱) و فرق بین الفعل الضروری و بین الفعل الاختیاری.

الثانی مذهب المانویه أصـحاب مانی الحکیم الذی ظهر فی زمان سابور بن أردشـیر و ذلک بعد عیسی علیه السلام أخذ دینا بین المجوسیه و النصرانیه و کان یقول بنبوه المسیح علیه السلام و لا یقول بنبوه موسی علیه السلام حکی محمد بن هارون المعروف بأبی عیسـی الوراق أن الحکیم مانی زعم أن العالم مصـنوع مرکب من أصـلین قدیمین أحدهما نور و الآخر ظلمه و أنهما أزلیان لم یزالا و لن یزالا و أنکر وجود شی ء لا من الأصل قدیما و زعم أنهما لم یزالا قویین حساسین سمیعین بصیرین و هما مع ذلک فی النفس و الصوره و الفعـل و التـدبیر متضـادان و الخیر و الشـر متحاذیان تحاذی الشـخص و الظل و النور جوهره حسن فاضـل کریم صـاف نقی طیب الریـح حسن المنظر و نفسه خیره کریمه حلیمه نـافعه عـالمه و فعله الخیر و الصـلاح و النفع و السـرور و الترتیب

۱- البحت: الصرف الخالص.

و النظام و الاتفاق و جهته فوق و أكثرهم على أنه مرتفع من ناحيه الشمال.

و زعم بعضهم أنه بجنب الظلمه و أجناسه خمسه أربعه منها أبدان و الخامسه روحها فالأبدان النار و الريح و النور و الماء و روحها النسيم و هى تتحرك فى هذه الأبدان و صفاته حسنه خيره طاهره زكيه.

و قال بعضهم كون النور لم يزل على مثال هذا العالم له أرض و جو و أرض النور لم تزل لطيفه على غير صوره هذه الأرض بل على صوره جرم الشمس و شعاعها كشعاع الشمس و رائحتها طيبه أطيب رائحه و ألوانها ألوان قوس قزح.

و قال بعضهم و لا شى ء إلا الجسم و الأجسام على ثلاثه أنواع أرض النور و هى خمسه و هناك جسم آخر ألطف منه و هو الجو و هو نفس النور و جسم آخر ألطف منه و هو النسيم و هو روح النور قال و لم يزل يولد ملائكه و آلهه أولياء ليس على سبيل المناكحه بل كما يتولد الحكمه من الحكيم و النطق الطيب من الناطق و ملك ذلك العالم هو روحه و يجمع عالمه الخير و الحمد و النور.

و أما الظلمه فجوهرها قبيح ناقص لئيم كدر خبيث منتن الريح قبيح المنظر و نفسها شريره لئيمه سفيهه ضاره جاهله و فعلها الشر و الفساد و الضرر و الغم و التشويش و الاختلاف و جهتها تحت و أكثرهم على أنها منحطه من جانب الجنوب.

و زعم بعضهم أنها بجنب النور و أجناسها خمسه أربعه منها أبدان و الخامسه روحها فالأبدان هى الحريق و الظلمه و السموم و الضباب و روحها الدخان و هو يتحرك فى هذه الأبدان و أما صفاتها فهى خبيثه شريره نجسه دنسه.

و قال بعضهم كون الظلمه لم يزل على مثال هذا العالم له أرض و جو فأرض الظلمه لم تزل كثيفه على غير صوره هذه الأرض بل هى أكثف و أصلب و رائحتها كريهه أنتن الروائح و ألوانها السواد.

و قال بعضهم و لا شى ء إلا الجسم و الأجسام على ثلاثه أنواع أرض الظلمه و جسم آخر أظلم منه و هو الدخان و جسم آخر أظلم منه و هو السموم و قال و لم يزل تولد الظلمه شياطين و عفاريت لا على سبيل المناكحه بل كما يتولد الحشرات من

العفونات القذره قال و ملک ذلک العالم هو روحه و یجمع عالمه الشر و الذمیمه و الظلمه.

ثم اختلفت المانویه فی المزاج و سببه و الخلاص و سببه قال بعضهم إن النور و الظلام امتزجا بالخبط و الاتفاق لا بالقصد و الاختیار و قال أکثرهم إن سبب الامتزاج أن أبدان الظلمه تشاغلت عن روحها بعض التشاغل فنظرت الروح فرأت الأبدان علی ممازجه النور فأجابتها لإسراعها إلی الشر فلما رأی ذلک ملک النور وجه إلیها ملکا من ملائکته فی خمسه أجزاء من أجناسها الخمسه فاختلطت الخمسه النوریه بالخمس الظلامیه فخالط الدخان النسیم و إنما الحیاه و الروح فی هذا العالم من النسیم و الهلاک و الآفات من الدخان و خالط الحریق النار و النور الظلمه و السموم الریح و الضباب الماء فما فی العالم من منفعه و خیر و برکه فمن أجناس النور و ما فیه من مضره و شر و فساد فمن أجناس الظلمه فلما رأی ملک النور هذه الامتزاج أمر ملکا من ملائکته فخلق هذا العالم علی هذه الهیئه لیخلص أجناس النور من أجناس الظلمه و إنما سارت الشمس و النجوم و القمر لاستصفاء أجزاء النور من أجزاء الظلمه هذا ما ذکر الشهرستانی من تحقیق مذهبهم مع خرافات آخر نقلها عنهم.

و قال ابن أبی الحدید قالت المانویه إن النور لا نهایه له من جهه فوق و أما من جهه تحت فله نهایه و الظلمه لا نهایه لها من جهه أسفل و أما من جهه فوق فلها نهایه و کان النور و الظلمه هکذا قبل خلق العالم و بینهما فرجه و إن بعض أجزاء النور اقتحم تلک الفرجه لینظر إلی الظلمه فأشرقت الظلمه فأقبل عالم کثیر من النور فجاءت الظلمه لیستخلص المأمورین [المأسورین من تلک الأجزاء (۱)و طالت الحرب و اختلط کثیر من أجزاء النور بکثیر من أجزاء الظلمه فاقتضی حکمه نور الأنوار و هو الباریٔ سبحانه عندهم أن عمل الأرض من لحوم القتلی و الجبال من عظامهم و البحار من صدیدهم(۲) و دمائهم و السماء من جلودهم و خلق الشمس و القمر و سیرهما لاستصفاء ما فی العالم

ص: ۲۱۴

۱- و فی نسخه: لیتخلص المأمورین من تلک الاجزاء.

۲- الصدید: القیح المختلط بالدم.

من أجزاء النور المختلطه بأجزاء الظلمه و جعل حول العالم خندقا خارج الفلك الأعلى يطرح فيه الظلام المستصفى فهو لا يزال يزيد و يتضاعف و يكثر فى ذلك الخندق و هو ظلام صرف قد استصفى نوره.

و أما النور المستخلص فيلحق بعد الاستصفاء بعالم الأنوار فلا تزال الأفلاك متحركه و العالم مستمرا إلى أن يتم استصفاء النور الممتزج و حينئذ يبقى من النور الممتزج شى ء منعقد باطل لا تقدر النيران على استصفائه فعند ذلك تسقط الأجسام العاليه و هى الأفلاك على الأجسام السافله و هى الأرضون و تفور نار تضطرم فى تلك الأسافل و هى المسماه بجهنم و يكون الاضطرام مقدار ألف و أربعمائه سنه فتحلل بتلك النار تلك الأجزاء المنعقده من النور الممتزجه بأجزاء الظلمه التى عجز الشمس و القمر عن استصفائها فيرتفع إلى عالم الأنوار و يبطل حينئذ و يعود النور كله إلى حاله الأولى قبل الامتزاج و كذلك الظلمه الثالث المرقوبيّه أثبتوا أصلين متضادين أحدهما النور و الثانى الظلمه و أثبتوا أصلا ثالثا هو المعدل الجامع و هو سبب المزاج فإن المتنافرين المتضادين لا يمتزجان إلا بجامع و قالوا الجامع دون النور فى الرتبه و فوق الظلمه و حصل من الاجتماع و الامتزاج هذا العالم.

و منهم من يقول الامتزاج إنما يحصل بين الظلمه و المعدل إذ هو قريب منها فامتزج به ليتطيب به و يلتذ ملاذه فبعث النور إلى العالم الممتزج روحا مسيحيه و هو روح الله و ابنه تحننا على المعدل السليم الواقع فى شبكه الظلام الرجيم حتى يخلصه من حبائل الشياطين فمن اتبعه فلم يلامس النساء و لم يقرب الزهومات أفلت و نجا و من خالفه خسر و هلك قالوا و إنما أثبتنا المعدل لأن النور الذى هو الله تعالى لا تجوز عليه مخالطه الشيطان فإن الضدين يتنافران طبعا و يتمانعان ذاتا و نفسا فكيف يجوز اجتماعهما و امتزاجهما فلا بد من معدل تكون منزلته دون النور و فوق الظلام فيقع المزاج معه كذا ذكره الشهرستانى.

و قال ابن أبى الحديد قول المجوس هو أن الغرض من خلق العالم أن يتحصن

الخالق جل اسمه من العدو(۱)و أن يجعل العالم شبكه له ليوقع العدو فيه و يجعله فی ربط و وثاق و العدو عندهم هو الشيطان و بعضهم يعتقد قدمه و بعضهم حدوثه.

قال قوم منهم إن البارئ عز و جل استوحش ففكر فكره رديه فتولد منها الشيطان و قال آخرون بل شك شكا رديا فتولد الشيطان من شكه و قال آخرون بل تولد من عفونه رديه قديمه.

و زعموا أن الشيطان حارب البارئ سبحانه و كان فی الظلمه لم يزل بعيدا عن سلطان البارئ سبحانه فلم يزل يزحف حتی رأی النور فوثب وثبه عظيمه فصار فی سلطان الله تعالی فی النور و أدخل معه البلايا و الشرور فبنی الله سبحانه هذه الأفلاك و الأرض و العناصر شبكه له و هو فيها محبوس لا يمكنه الرجوع إلی سلطانه الأول و الظلمه فهو أبدا يضطرب و يرمی الآفات علی خلق الله سبحانه فمن أحياه الله رماه الشيطان بالموت و من أصحه رماه الشيطان بالسقم و من سره رماه الشيطان بالحزن و الكأبه فلا يزال كذلك و كل يوم ينتقص سلطانه و قوته لأن الله تعالی يحتال له كل يوم و يضعفه إلی أن تذهب قوته كلها و يخمد و يصير جمادا جامدا هوائيا و يجمع الله تعالی أهل الأديان فيعذبهم بقدر ما يطهرهم و يصفيهم من طاعه الشيطان و يغسلهم من الأدناس ثم يدخلهم الجنه و هی لا أكل فيها و لا شرب و لا تمتع و لكنها موضع لذه و سرور.

أقول: لما عرفت هذه المذاهب السخيفه المزخرفه التی يغنی تقريرها عن التعرض لإبطالها و تزييفها فلنرجع إلی توضيح الخبر.

فنقول يظهر من كلامه عليه السلام أن الديصانيه قالوا بقدم الطينه أی الظلمه و بحدوث الامتزاج و يحتمل أن يكون إشاره إلی ما نسبه الشهرستانی إلی الزروانيه حيث قال زعم بعضهم أنه كان لم يزل مع الله شی ء ردی إما فكره رديه و إما عفونه رديه و ذلك هو مصدر الشيطان و زعموا أن الدنيا كانت سليمه من الشرور و الآفات و كان أهلها فی خير محض و نعيم خالص فلما حدث أهرمن حدثت الشرور و الآفات و الفتن (۲) و كان بمعزل من السماء فاحتال حتی خرق السماء و صعد.

۱- و فی نسخه: أن ينحصر الخالق جل اسمه من العدو.

۲- و فی نسخه: و الآفات و المحن.

ثم إنه استدل عليه السلام على إبطال مذهبهم بوجهين الأول أن قولكم إنه تعالى كان لم يزل متأذيا من تلك الطينه و لم يستطع التفصی منها يستلزم عجزه تعالى و العجز نقص يحكم العقل ببراءه صانع مثل هذا النظام عنه و أيضا يوجب الاحتياج إلى من يرفع و يدفع ذلک عنه و هو ينافی وجوب الوجود الذی قام البرهان على اتصاف الصانع تعالى به.

و الثانی أنه لا يخلو إما أن تكون تلک الطينه الأزليه حيه عالمه قادره فيكون كل منهما إلها واجبا بالذات لما قد ثبت بالعقل و النقل أن الممكن لا يكون قديما فإذا حصل العالم من امتزاجها فلا يجوز على شی ء من أجزاء العالم الموت و الفناء إذ انتفاء المركب إنما يكون بانتفاء أحد أجزائه و الجزءان هنا قديمان و يحتمل أن يكون هذا إلزاما عليهم حيث أثبتوا الظلمه و جعلوها ميته جاهله عاجزه جمادا لينسبوا إليها الموت و الفناء زعما منهم أن مثل هذه الأمور لا يصدر عن النور الحی العالم القادر و إما أن تكون ميته أی عادمه للقدره و العلم و الإراده و هذا محال إذ القدم يستلزم وجوب الوجود و هو يستلزم الاتصاف بالعلم و القدره و سائر الكمالات و إليه أشار عليه السلام بقوله فلا بقاء للميت مع الأزلی القديم ثم أبطل عليه السلام ذلک بوجه آخر و هو أنهم ينسبون خلق الموذيات كالحيات و العقارب و السباع إلى الظلمه و لو كانت ميته لا يجوز نسبه خلقها إليها إذ العقل يحكم بديهه أنه يجب أن يكون الصانع أشرف من المصنوع من جميع الجهات و كيف يفيض الحياه و العلم و القدره ممن لم يكن له حظ منها.

و أما المانويه فيظهر من كلامه عليه السلام فی تقرير مذهبهم غير ما مر من نقل الناقلين لمذهبهم و لا عبره بنقلهم فإنهم كثيرا ما ينسبون أشياء إلى جماعه من الشيعه و غيرهم مما قد نعلم خلافها مع أنه يحتمل أن يكون كلامهم مرموزا و علم عليه السلام أن مرادهم بالنور الروح و بالظلمه الجسد و النور هو الرب تعالى و يؤيده أنه كان الملعون نصرانيا و مذهب النصارى فی المسيح عليه السلام قريب من ذلک و يحتمل أن يكون ما ذكره عليه السلام مذهبا لجماعه من قدمائهم ثم غيروه إلى ما نقل عنهم و كون النور أسيرا

للظلمه يحتمل أن يكون كنايه عن عدم استقلاله فى التدبير و معارضه أهرمن له فى كثير مما يريده و قد استدل عليه السلام على بطلان مذهبهم بوجوه الأول أن لا يكون الناس قادرين على ترك الشرور و المساوى و المعاصى لأنها من فعل الجسد الذى هو الظلمه و لا يتأتى منه الخير و لا يستحق أحد الملامه على الشر لكونه مجبورا عليه و قد نراهم يلومون الناس على الشرور و المساوى فهذا دليل على بطلان مذهبهم.

الثانى أنهم يستحسنون التضرع إلى الرب تعالى و عبادته و الاستعانه به و أمثال تلك الأعمال فعل الروح الذى هو الرب بزعمهم فيكف يعبد نفسه و يستعين بنفسه و يتضرع إليها و إن قالوا إنه يتضرع إلى الظلمه فكيف يليق بالرب أن يستعيذ بغيره.

الثالث أنه يلزم أن لا يجوز أن يقول أحد لأحد أحسنت و لا أسأت و هذا باطل اتفاقا و بديهه و أما بيان الملازمه فلأن الحاكم بذلك إما النور أو الظلمه إذ المفروض أنه لا شى ء غيرهما و كلاهما باطلان أما الأول فلأن الظاهر من هذا الكلام المغايره بين المادح و الممدوح و المفروض اتحادهما و يحتمل أن يكون هذا منبها على ما يحكم به العقل بديهه من المغايره بين الأشخاص مع أنهم يقولون بأن أرواح جميع الخلق شخص واحد هو النور و هو الرب تعالى و هذا قريب من الوحده التى قالت به الصوفيه و أما الثانى فلأن الظلمه فعلها الإساءه و تعدها حسنه فكيف تحكم بقبحها.

و يمكن تقرير الملازمه بوجه آخر بأن يقال ظاهر أن التحسين و التشنيع من فعل النور و لا يتصور منه شى ء منهما لأن المخاطب فى أسأت هو الظلمه و هو مجبور على فعل القبيح بزعمهم فلا يستحق اللوم و هو المراد بقوله و ذلك فعلها و المخاطب فى أحسنت هو النور لأن الحسن فعله فيتحد المادح و الممدوح.

الرابع أنهم يحكمون بأن النور هو الرب تعالى و يجب على هذا أن يكون أقوى و أحكم و أتقن من الظلمه التى هى مخلوقه و يلزمهم بمقتضى أقوالهم الفاسده

عکس ذلک لأن الأبدان عندهم من فعل الظلمه و لا نحکم بقدره الرب و علمه و حکمته إلا بما نشاهد من تلک الأبدان المختلفه و الأشجار و الثمار و الطیور و الدواب و لا نشاهد مما یقولون من الأرواح شیئا فیلزمهم علی قیاس ذلک أن تکون الظلمه إلها قادرا حکیما علیما فقوله علیه السلام: من صور مبتدأ و قوله یجب أن یکون إلها خبره و قوله کل شی ء معطوف علی قوله هذا الخلق.

الخامس قولهم بأن النور فی حبس الظلمه ینافی القول بربوبیته لأن کونه محبوسا یستلزم عجزه و نقصه و کل منهما ینافی الربوبیه کما مر و ما ادعوا من أنه فی القیامه یغلب النور علیها فمع أنه لا ینفع فی دفع الفساد فهو دعوی من غیر حجه و أیضا یلزمهم أن لا یکون للنور فعل لأنه أسیر و إن قالوا بأن له أیضا فعلا من الخلق و التدبیر فلیس بأسیر لأن العقل یحکم بأن الخالق المدبر لا بد من أن یکون عزیزا منیعا قادرا قاهرا علی کل من سواه فلما ثبت علی قیاس قولهم إنه أسیر فیلزمهم بما قررنا أن یکون ما فی العالم من الإحسان و الخیر أیضا من فعل الظلمه فإن حکموا باستحاله ذلک أی کون الخیر من الظلمه فقد بطل أصل کلامهم و هو الحکم بتوزیع الخلق و ثبت ما قلناه من أن الرب تعالی واحد لا یشارکه و لا یضاده فی ملکه أحد.

و أما مذهب المرقوبیه فقد بیّن علیه السلام بطلانه بأن القول بالحکم ینافی القول بربوبیه النور لأن الحکم یکون قاهرا و النور مقهورا و بدیهه العقل حاکمه ببطلان کون الرب مقهورا و أیضا یلزم أن یکون الحکم أعلم بالحکمه من النور الذی حکمتم أنه رب و الضروره قاضیه بأن الرب الخالق لمثل هذا الخلق المدبر لهذا النظام لا یکون جاهلا هذا جمله القول فی هذا الخبر علی ما ناله فهمی القاصر و بسط القول فیه یحتاج إلی کتاب مفرد معمول لذلک و الله الموفق لکل خیر.

**[ترجمه]بدان که امام علیه السلام در این روایت اشاره به ابطال مذهب سه فرقه از ثنویّه نموده است و ما باید اصل مذاهب آنها را روشن کنیم تا آنچه امام علیه السلام در ردّ آنها فرموده روشن شود.

اول: مذهب دیصانیه که اصحاب دیصان هستند و آنها دو اصل اثبات می کنند: نور و ظلمت. نور با قصد و اختیار خیر انجام می دهد و ظلمت از روی طبیعت و اضطرار شر انجام می دهد. پس آنچه خیر و نفع و پاکی و نیکویی است از نور و آنچه بدی و ضرر و بدبویی و زشتی است از ظلمت می باشد. و گمان کردند که نور، زنده، عالم، قادر، حسّاس و درک کننده است و حرکت و حیات از او می باشد و ظلمت، مرده، جاهل، عاجز و جمادی مرده است که نه فعلی دارد و نه تشخیصی. و گمان کردند که شرّ بصورت طبعی از آن واقع شود. و گمان کردند که نور جنسی واحد است و همچنین ظلمت جنسی واحد است و ادراک نور ادراکی متحد است و سمع و بصرش حواس او است. و تنها به دلیل اختلاف ترکیب گفته می شود سمیع و بصیر نه اینکه آنها فی نفسه دو چیز مختلف باشند.

و گمان کردند که رنگ همان طعم و همان بو و همان لمس است و تنها به این دلیل آن را رنگ می یابند که ظلمت به گونه ای از اختلاط با آن مخلوط شود و آن را طعم می یابند زیرا ظلمت به گونه ای دیگر با آن مخلوط شده است. و به همین گونه در رنگ، طعم، بو و لمسِ ظلمت سخن گویند. و گمان کردند که نور تماماً سفیدی و ظلمت تماماً سیاهی است. و گمان کردند که نور دائما با پایین ترین وجه خود با ظلمت برخورد می کند و ظلمت دائما با بالاترین وجه خود با نور برخورد می کند.

ص: ۲۱۱

و در مزاج و خلاص اختلاف کردند. پس بعضی شان گمان کردند که نور داخل ظلمت می شود و ظلمت با خشونت و غلظت به آن برخورد می کند پس نور به ظلمت اذیت می شود و دوست دارد که آن را رقیق و نرم کرده، سپس از آن خلاص شود. و این به دلیل اختلاف با جسم ظلمت نیست ولی چنانچه ارّه جنسش آهن، رویش نرم و دندانه هایش خشن است، نرمی در نور و خشونت در ظلمت است با آنکه هر دو از یک جنس هستند. پس نور به نرمیش لطیف می شود تا اینکه داخل آن روزنه ها شود و این برایش ممکن نمی شود مگر به آن خشونت. پس وصول به کمال و وجودی تصور نمی شود مگر به نرمی و خشونتی.

و بعضی شان گفتند: از آنجا که تاریکی نقشه کشید تا از پایین ترین وجهش به نور بچسبد، نور تلاش کرد تا از آن خلاص شود و از خود دورش کند پس به آن تکیه کرد پس در آن فرو رفت مثل انسانی که بخواهد از باتلاقی خارج شود و بر پاهایش تکیه کند که باعث بیشتر فرو رفتنش می شود. پس نور محتاج به زمانی شد تا علاجی برای خلاصی از آن بیابد و دوباره در عالم خود تنها شود.

و بعضی شان گفتند: نور، تنها از روی اختیار داخل ظلمت شد تا آن را اصلاح کند و از آن اجزائی صالح برای عالم خود استخراج کند. پس وقتی داخل شد زمانی به آن می چسبد پس از روی اضطرار و نه اختیار جور و زشتی انجام می دهد. و اگر در عالم خود تنها بود جز خیر محض و نیکی صرف حاصل نمی شود و بین فعل ضروری و اختیاری فرق است.

دوم: مذهب مانوی ها، اصحاب مانی است که وی حکیمی بود که در زمان سابور بن اردشیر ظاهر شد و این بعد از عیسی علیه السلام بود و دینی مخلوط از مجوسیت و نصرانیت درست کرد. او قائل به نبوت عیسی بود ولی نبوت موسی را منکر بود. محمد بن هارون معروف به ابی عیسی ورّاق حکایت کرده که مانی گمان می کرده عالم از دو اصل قدیم ترکیب شده؛ یکی نور و دیگری ظلمت. و این دو ازلی بوده فانی نشده و نخواهند شد. و وجودِ چیزی را که از اصل قدیمی نباشد انکار کرده است. و گمان کرده که این دو اصل دائما قوی و حسّاس و سمیع و بصیر هستند و با این حال این دو در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد هستند. و خیر و شر همچون شخص و سایه اش کنار هم هستند. جوهر نور، نیکو، فاضل، کریم، صاف، پاک، خوشبو و خوش رو است و نفسش خیرخواه ، کریم، بردبار، سودمند و عالم است و فعلش خیر، صلاح، نفع، سرور، ترتیب،

ص: ۲۱۲

نظم و اتحاد است و جهت آن بالا بوده و اکثر آنها معتقدند که از ناحیه شمال مرتفع است.

و بعضی از آنها گمان می کنند نور در کنار ظلمت است و پنج جنس دارد: چهار تا بدن و پنجمی روح این بدنها است. پس بدنها، آتش، باد، نور و آب و روحِ آنها نسیم و بعضی شان گفتند: نور دائما مثال این عالم است که زمینی و هوایی دارد. زمین نور دائما لطیف و بر غیر صورت این زمین است بلکه به صورت جرم خورشید

است و شعاع آن همچون شعاع خورشید است و بوی آن پاک و بهترین بوهاست و رنگش، رنگ رنگین کمان است.

و بعضی شان گفتند: هیچ چیزی جز جسم [در عالم نور] وجود ندارد و اجسام سه نوعند؛ زمینِ نور که پنج تا هستند و جسمی دیگر لطیف تر از آن، که جوّ است و آن نفس نور است و جسمی دیگر لطیف تر از آن، که آن نسیم است و روحِ نور است. و آن دائما ملائکه و معبودهایی متولد می کند نه از راه نکاح بلکه آنچنان که حکمت از حکیم و سخن پاک از سخنگو متولد می شود.

و پادشاه آن عالم، روح نور است و آن عالم خیر و حمد و نور را جمع کرده است.

و اما ظلمت جوهرش زشت، ناقص، پست، تیره، خبیث، بدبو و زشت منظر است و نفسش بدکار، پست، نادان، مضرّ و جاهل است و فعلش، شر، فساد، ضرر، غم، تشویش و اختلاف است و جهتش پایین است و اکثر آنها عقیده دارند که از جانب جنوب پایین آمده است.

و بعضی شان گمان کرده اند: ظلمت، کنار نور است و پنج جنس دارد که چهارتای آن بدن و پنجمی روحِ آن است. بدنها عبارتند از: سوزش، تاریکی، باد گرم و بیماری و روحِ آن دود است که در این بدنها حرکت می کند و صفات ظلمت، خباثت، بدکاری، نجاست و پلیدی است. و بعضی شان گفته اند: ظلمت دائما مثال این عالم است که زمین و هوایی دارد. زمین ظلمت دائما غلیظ و به غیر از صورت این زمین است بلکه غلیظ تر و سخت تر است و بوی آن بد و بدترین بوهاست و رنگش سیاه است.

و بعضی شان گفته اند: هیچ چیزی جز جسم [در عالم ظلمت] وجود ندارد. و اجسام سه نوع هستند: زمین ظلمت و جسمی دیگر تاریک تر از آن، که دود است و جسمی دیگر تاریک تر از آن، که باد گرم است. و دائما شیاطین و عفریت ها از ظلمت متولد می شوند نه از راه نکاح بلکه چنانچه حشرات

ص: ۲۱۳

از کثیفی ها متولد شوند. و گفتند: پادشاه این عالم روح آن است. و این عالم بدی و پستی و ظلمت را در خود جمع کرده است.

آنگاه مانوی ها در مزاج و خلاص و علت آن دو اختلاف کرده اند. بعضی شان گفته اند: نور و ظلمت بطور ناگهانی و اتفاقی با هم مخلوط شدند و نه اختیاری. اکثر آنها گفته اند: علت اختلاط این بود که بدنهای ظلمت مقداری از روحشان غافل شدند پس روح نگاه کرد و دید بدنها مایل به اختلاط با نور هستند پس آنها را اجابت کرد به علت شتابش به سوی بدی. پس وقتی پادشاه نور این را دید فرشته ای از فرشتگانش را در پنج جزء از اجناس پنجگانه اش به سوی ظلمت فرستاد پس پنج جزء نورانی با پنج جزء ظلمانی مخلوط شدند. دود با نسیم مخلوط شد و آنچه حیات و روح در عالم است از نسیم و هلاکت و آفات از دود است. و نیز سوزش با آتش، نور با ظلمت و باد گرم با باد و بیماری با آب مخلوط شد. پس آنچه منفعت و خیر و برکت در عالم هست از اجناس نور و آنچه ضرر و بدی و فساد است از اجناس ظلمت می باشد. پس وقتی پادشاه نور این اختلاط را دید به فرشته ای از فرشتگانش امر کرد پس این عالم را به این شکل خلق کرد تا اجناس نور از اجناس ظلمت

رهایی یابند و خورشید و ستارگان و ماه تنها به این دلیل به حرکت افتادند تا اجزاء نور را از اجزاء ظلمت پاک کنند.

این چیزی بود که شهرستانی در باره مذهب ایشان گفته همراه با خرافات دیگری که از آنها نقل کرده است.

ابن ابی الحدید گفته: مانوی ها معتقدند: نور از جهت بالا ـ نهایتی ندارد و اما از جهت پایین نهایت دارد و ظلمت از جهت پایین نهایت نداشته و از جهت بالا دارد و بین نور و ظلمت قبل از خلق عالم فاصله بود؛ بعضی اجزاء نور به این فاصله وارد شد تا به ظلمت نگاه کند پس ظلمت درخشید و عالم زیادی از نور جلو آمد پس ظلمت آمد تا مأمورین را از آن اجزاء [نور] خلاص کند. جنگ طولانی شد و بسیاری از اجزاء نور با بسیاری از اجزاء ظلمت مخلوط شد. پس حکمت نورالأنوار - که همان خدا به عقیده آنهاست - اقتضا کرد زمین را از گوشت کشته ها و کوهها را از استخوانهایشان و دریاها را از چرک و خونشان و آسمان را از پوستشان بسازد. و خورشید و ماه را آفرید و آنها را جاری ساخت تا آنچه را که در عالم از اجزاء نور با

ص: ۲۱۴

اجزاء ظلمت مخلوط شده است تصفیه کند و در اطراف عالم خارج از فلکِ بالایی خندقی قرار داد که ظلمت های جدا شده را در آن می ریزد.

پس دائما ظلمت در این خندق زیاد می شود و آن ظلمتی است که نورش گرفته شده است. و اما نور خالص شده پس از تصفیه به عالم انوار ملحق می شود. پس دائما افلاک متحرکند و عالم ادامه دارد تا تصفیه نور مخلوط شده تمام شود و در این هنگام از نور مخلوط شده، چیزی باطل و منعقد باقی می ماند که ماه و خورشید قادر به تصفیه آن نیستند و در این هنگام اجسام بالا یعنی افلاک بر اجسام پایین یعنی زمینها سقوط می کنند و آتشی برافروخته شود و در این اجسام پایین شعله کشد که جهنم نام دارد. این شعله افروزی هزار و چهارصد سال طول می کشد و با این آتش آن اجزاء نور مخلوط شده با اجزاء ظلمت که خوشید و ماه نتوانستند تصفیه اش کنند، آزاد شده به سوی عالم انوار بالا می روند و در این هنگام باطل می شوند و تمام نور به حالت اولش قبل از مخلوط شدن برمی گردد و ظلمت نیز چنین شود.

سوم: مرقوبی ها که دو اصل متضاد قرار دادند: یکی نور و دیگری ظلمت و اصل سومی قرار دادند که آن معدّل و جامع و سبب مزاج است. پس دو اصل متضاد جز با یک جامع با هم مخلوط نشوند. و گفتند: اصل جامع از نظر رتبه پایین نور و بالای ظلمت است و از اجتماع و امتزاج، این عالم پدید آید.

و بعضی از آنها می گویند: امتزاج تنها بین معدّل و ظلمت رخ می دهد زیرا معدّل نزدیک آن است پس با آن مخلوط شود تا توسط آن خوش گردد و لذت برد. در این هنگام نور روحی پاک را که روح الله و پسرش است به سوی این عالم مخلوط می فرستند - از روی ترحم به معدّل سلیمی که در شبکه ظلمت رجیم واقع شده - تا معدّل را از چنگال شیاطین رهایی بخشد. پس هر کس از آن پیروی کند و با زنان نزدیکی نکند و به بوهای بد نزدیک نشود، سود می کند و نجات می یابد و هر کس با آن مخالفت کند زیان کرده هلاک شود.

می گوینـد: تنها به این دلیل اصل معـدّل را قرار دادیم زیرا نور که خداونـد متعال است جایز نیست که با شـیطان مخلوط شود. زیرا دو امر متضاد، طبیعتا متنافر هستند

و از نظر ذات و نفس همـدیگر را دفع می کننـد پس امـتزاج و اجتمـاع آنهـا چگـونه ممکن است. پس بایـد معـدّلی باشـد که مقامش پایین تر از نور و بالاتر از ظلمت باشد که مخلوط شدن به وسیله آن واقع شود.

اینها را شهرستانی ذکر کرده است.

ابن ابی الحدید گفته است: عقیده مجوس آن است که هدف از خلق عالم این بوده که

ص: ۲۱۵

خالق از دشـمن در امان ماند و عالم را توری قرار داده تا دشـمن در آن بیفتد و آن را به بند کشد. و دشـمن در نظر آنها همان شیطان است که بعضی از آنها به قدم آن و بعضی به حدوثش معتقد هستند.

گروهی از آنها گفته انـد: خـدا احساس تنهایی کرد پس فکر بـدی نمود که شـیطان از آن متولد شد و گروهی گفته اند: بلکه خدا شک بدی نمود و شیطان از آن شک متولد شد و گروهی گفته اند: شیطان از ماده گندیدهٔ پست قدیمی متولد شد.

و گمان کردنـد که شـیطان با خداونـد جنگیـده و قبلا همیشه در ظلمت و دور از سـلطنت خـدا بود پس آهسـته نزدیک شد تا اینکه نور را دیـد پس جستی بزرگ زد و وارد سـلطنت خدا در نور شد و بلاها و بدی ها را همراه خود وارد کرد پس خداوند این افلاـک و زمین و عناصـر را تـوری برای او قرار داد که او در آن زنـدانی است و نمی توانـد به ظلمت و سـلطنت اول خـود بازگردد پس دائما می جنبـد و آفات را بر خلق خدا می پراکند پس هر کس را خدا زنده کند شـیطان می میراند و هر کس را سـالم کنـد مریض می سـازد و هر کس را خوشـحال نمایـد، شـیطان غمگیـن سـازد پس دائمـا چنیـن است و هر روز قـدرت و فرمـانرواییش کم می شود زیرا خداونـد هر روز او را فریب دهـد و ضـعیفش کنـد تـا اینکه تمـام قوتش برود و خاموش شود و جمـاد بی حرکت هوائی شود. و خـدا تمـام اهـل ادیان را جمع می کنـد پس به انـدازه ای که آنها را از اطاعت شـیطان پاک و خالص کند، عذابشان نماید و آنها را از آلودگیها می شوید و آنگاه داخل بهشتشان سازد. بهشتی که هیچ خوردن و نوشیدن و نکاحی در آن نیست اما جایگاه لذت و سرور است.

مؤلف: حـال که این مـذاهب سـخیف و مزخرف را شـناختی. مـذاهبی که بیانش انسان را از ابطالش بی نیاز می سازد به شـرح روایت باز می گردیم و می گوییم:

از کلاـم امـام علیه السـلام معلوم می شود که دیصانیه قائل به قِـدَم طینت یعنی ظلمت و حـدوث امتزاج هسـتند. و ممکن اسـت اشاره به نسـبتی باشـد که شهرسـتانی به زروانیه داده که گفته: بعضـی شان گمان کرده انـد چیزی بـد همیشه همراه خـدا بوده، فکری بـد یا ماده گندیـده پستی و آن مصـدر شـیطان بوده است. و گمان کردند که دنیا از بدیها و آفات پاک بوده و اهل دنیا در خیر و نعمت خالص بوده اند اما وقتی اهرمن به وجود آمده بدیها و آفات و فتنه ها رخ داده است. و او از آسـمان جدا بوده

پس حیله ای زده و آسمان را شکافته و بالا رفته است.

ص: ۲۱۶

سپس امام علیه السلام با دو وجه بر بطلان مذهب آنها استدلال فرموده است:

اول: این سخن شما که گویید خداوند دائما از آن طینت اذیت می کشیده و نمی توانسته از آن نجات یابد مستلزم عجز خداوند است. و عجز نقصی است که عقل، سازنده چنین نظامی را از آن بری می داند. و همچنین مستلزم احتیاج به کسی است که آن اذیت را از خدا بردارد و این با وجوب وجود - که برهان بر اتصاف خداوند به آن اقامه شده است - منافات دارد.

دوم: از دو حال خارج نیست: یا آن طینت ازلی، زنده و عالم و قادر است که در این صورت هر دو معبود واجب بالذات می شوند زیرا با عقل و نقل ثابت شده که ممکن، قدیم نیست پس وقتی عالم از امتزاج آن دو حاصل شده باشد، پس بر هیچ چیزی از اجزاء عالم مرگ و فناء جایز نیست زیرا انتفاء مرکب تنها به انتفای یکی از اجزایش می باشد حال آنکه هر دو جزء در اینجا قدیم هستند.

و ممکن است این الزامی بر آنها باشد از آن جهت که ظلمت را قرار دادند و آن را جمادی مرده جاهل و عاجز دانستند تا مرگ و فنا را به آن نسبت دهند به خاطر این توهم که چنین اموری از نور زندهٔ عالم و قادر صادر نمی شود.

و یا آن طینت ازلی، مرده و بدون قدرت و علم و اراده است و این محال است زیرا قِدَم مستلزم وجوب وجود است و آن مستلزم اتصاف به علم و قدرت و سایر کمالات است. و امام علیه السلام به این مطلب اشاره کرده و فرموده است: هیچ بقایی برای مرده به همراه ازلی قدیم نیست. پس امام علیه السلام به وجهی دیگر آن مطلب را باطل فرموده است و آن اینکه آنها خلق حیوانات موذی همچون مارها و عقرب ها و وحوش را به ظلمت نسبت می دهند و اگر ظلمت مرده بود این نسبت جایز نبود زیرا عقل به بداهت حکم می کند که صانع باید از جمیع جهات أشرف از مصنوع باشد و چگونه حیات و علم و قدرت از موجودی که حظی از آنها ندارد افاضه می شود.

و اما در باره مانوی ها آن چیزی که از کلام امام علیه السلام در تقریر مذهبشان روشن می شود غیر از نقلهایی است که از دیگران در باره مذهب آنها ذکر شد و اعتباری به نقل آنها نیست چرا که آنها بسا چیزهایی که به جماعتی از شیعه و غیر شیعه نسبت می دهند در حالی که ما علم به نادرستی آن داریم. ضمن اینکه احتمال دارد کلام آنها رمزگونه باشد که امام علیه السلام علم به آن دارد و می داند منظورشان از نور، روح و از ظلمت جسد بوده است. و نور، همان پروردگار است. و این مطلب تأیید می شود به اینکه مانی ملعون نصرانی بوده و عقیده نصرانی ها در باره مسیح نزدیک به این عقیده است. و ممکن است آنچه امام فرموده مذهب جماعتی از قدمای آنها باشد که بعدا آن عقیده را به آنچه نقل شد تغییر داده باشند. و اسیر بودن نور برای ظلمت ممکن است

ص: ۲۱۷

کنایه از عدم استقلالش در تدبیر و معارضه اهرمن با او در بسیاری از چیزهایی باشد که اراده می کند.

امام علیه السلام به چند وجه بر بطلان مذهب آنها استدلال کرده است:

اول: اگر چنین باشد، مردم نباید قادر به ترک بدیها و گناهان باشند چرا که آن از فعل جسدی به نام ظلمت است و از آن خیر صادر نشود و نباید هیچ کس مستحق ملامت بر شرّ باشد زیرا که بر آن مجبور است در حالی که می بینیم ایشان، مردم را بر بدیها و گناهان ملامت کنند و این دلیلی بر بطلان مذهب آنهاست.

دوم: آنها تضرع به سوی خداوند و عبادت او و استعانت از او را تحسین می کنند در حالی که این اعمال به گمان آنها، فعل روح است که آن خداوند است پس چگونه خداوند خودش را عبادت می کند و از خودش کمک می جوید و به درگاه خودش تضرع می کند؟! و اگر بگویند: خدا به سوی ظلمت تضرع می کند، چگونه به خداوند سزاست که به دیگری پناه برد؟!

سوم: لازم می آید که جایز نباشد کسی به دیگری بگوید: خوب کردی یا بد کردی در حالی که همه این را بداهتا باطل می دانند. شرح این ملازمه اینگونه است که از دو حال خارج نیست: یا حکم کننده به خوبی و بدیِ فعلی، نور است یا ظلمت است زیرا فرض آن است که غیر از این دو، چیزی وجود ندارد و هر دو احتمال باطل است زیرا حکم کننده نمی تواند نور باشد زیرا از آن کلام روشن است که مدح کننده و مدح شده غیرهم هستند در حالی فرض، اتحاد مادح و ممدوح است. و ممکن است این اشاره به حکم بدیهی عقل به مغایرت بین اشخاص باشد در حالی که آنها می گویند ارواح جمیع مردم شخص واحدی است که آن نور است و آن خداوند است و این نزدیک به همان وحدتی است که صوفیه قائل به آن هستند. و اما فرض دوم هم [که حکم کننده، ظلمت باشد] باطل است زیرا کار ظلمت، بدی و نیکو شمردن آن است. پس چگونه حکم به قبح بدی می کند؟!

و ممکن است این ملازمه را به گونه ای دیگر تقریر کرد و آن اینکه: ظاهر آن است که تحسین و تقبیح کار نور است در حالی که هیچ یک از این دو فعل از نور قابل تصور نیست زیرا مخاطب در کلام «بد کردی» ظلمت است و او به گمان آنها مجبور به فعل قبیح است پس مستحق ملامت نیست و این منظور امام از «ذلک فعلها» است و مخاطب در «خوب کردی» نور است زیرا خوبی فعل آن است پس مدح کننده و مدح شده متحد می شوند.

چهارم: آنها می گویند نور همان پروردگار است. بنا بر این باید قوی تر و محکم تر از ظلمتی باشد که مخلوق است. در حالی که مقتضای عقاید فاسد آنها

ص: ۲۱۸

غیر از این است زیرا بدنها - به گمان آنها - از فعل ظلمتند در حالی که ما به قدرت و علم و حکمت پروردگار حکم نمی کنیم مگر به آنچه که از این بدنهای مختلف و درختان و میوه ها و پرندگان و جنبندگان مشاهده می کنیم و از ارواحی که می گویند، چیزی نمی بینیم پس بنابر قیاس آنها لازم می آید که ظلمت، معبود قادر حکیم دانا باشد. پس کلام امام علیه السلام

«من صوّر» مبتدا و «يجب أن يكون الهاً» خبر آن است و «كلّ شيء» معطوف بر «هذا الخلق» است.

پنجم: عقیده آنها به اینکه نور در زندان ظلمت است با عقیده به ربوبیت او منافات دارد زیرا محبوس بودن او مستلزم عجز و نقصش است و هر دوی اینها با ربوبیت منافات دارد. و ادعای ایشان که در قیامت نور بر ظلمت غلبه می کند ادعایی بی دلیل است و هیچ نفعی در دفع این اشکال ندارد و همچنین لازم می آید که نور، فعلی نداشته باشد چون اسیر است. و اگر بگویند نور نیز افعالی چون خلق و تدبیر دارد، پس دیگر اسیر نیست زیرا خالق مدبّر حتما باید شکست ناپذیر و قادر و غالب بر هر چیز باشد بنا بر این اگر بنا به عقیده ایشان خدا اسیر باشد لازم می آید که آنچه خیر و احسان در عالم هست نیز از فعل ظلمت باشد پس اگر به استحالهٔ بودن خیر از ظلمت حکم می کنند اصل کلامشان یعنی حکم به توزیع خلقت (میان نور و ظلمت) باطل می شود و عقیده ما اثبات می شود که پروردگار متعال واحد است و هیچ کس در ملك او شریک و مزاحمش نیست.

و اما در مورد مذهب مرقوبیه امام علیه السلام بطلانش را روشن کرد به اینکه قول به حَکَم با قول به ربوبیت نور منافات دارد زیرا حَکَم قاهر و نور مقهور است و حکم بدیهی عقل، مقهور بودن رب را باطل می داند. و همچنین لازم می آید که حَکَم آگاه تر از نور به حکمت باشد حال آنکه ضرورت عقلی می گوید پروردگار خالق این خلقت و مدبّر این نظام جاهل نیست.

این بود خلاصه کلام در باره این روایت آن قدر که فهم قاصر من می رسد. و بسط سخن در این باره احتیاج به کتابی جداگانه دارد. و خدا توفیق دهنده هر خیری است.

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی ثُمَّ رَدَّ عَلَى الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا بِإِلَهَيْنِ فَقَالَ تَعَالَى مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ قَالَ لَوْ كَانَ إِلَهَيْنِ كَمَا زَعَمْتُمْ لَكَانَا يَخْلُقَانِ فَيَخْلُقُ هَذَا وَ لَا يَخْلُقُ هَذَا وَ يُرِيدُ هَذَا وَ لَا يُرِيدُ هَذَا وَ لَطَلَبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْغَلَبَةَ وَ إِذَا أَرَادَ أَحَدُهُمَا خَلْقَ إِنْسَانٍ وَ أَرَادَ الْآخَرُ

خَلْقَ بَهِيمَهٍ فَيَكُونُ إِنْسَاناً وَ بَهِيمَهً فِى حَالَهٍ وَاحِدَهٍ وَ هَذَا غَيْرُ مَوْجُودٍ فَلَمَّا بَطَلَ هَذَا ثَبَتَ التَّدْبِيرُ وَ الصُّنْعُ لِوَاحِدٍ وَ دَلَّ أَيْضاً التَّدْبِيرُ وَ ثَبَاتُهُ وَ قِوَامُ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ عَلَى أَنَّ الصَّانِعَ وَاحِدٌ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ الْآيَهَ ثُمَّ قَالَ أَنَفاً سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: خداوند پاسخی به پیروان ثنویه می‌دهد، همانهایی که معتقد به وجود دو خدا هستند، و می‌فرماید: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ» - . مؤمنون / ۹۱ - {خدا

فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می برد، و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می جستند.} خداوند می‌فرماید: اگر آن طور که شما می‌پندارید، دو خدا وجود داشت، قطعا دچار اختلاف می‌شدند، یکی خلق می‌کرد و دیگری نمی‌کرد، یکی می‌خواست و دیگری نمی خواست و هر یک سعی می‌کرد بر دیگری غلبه کند. اگر یکی اراده می کرد انسانی بیافریند و دیگری

ص: ۲۱۹

خلق چهارپایی را اراده می کرد، انسان و چهارپایی در قالب واحدی آفریده می شد که چنین چیزی در جهان خلقت موجود نیست. پس حال که چنین فرضی محال است و باطل، درمی یابیم که آفرینش و تدبیر هستی به دست یک خدای واحد است و ثبات و قوام یافتن هر یک از ارکان هستی به وسیله رکن دیگر، بهترین دلیل است برای اثبات احدیت خداوند. و این است معنای این سخن خداوند متعال: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ...» و سپس از روی تنزه و دوری از قول ایشان فرمود: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ» {منزه است خدا از آنچه وصف می کنند} - . تفسیر القمی۲: ۶۸ -

**[ترجمه]

بیان

أنفا بالتحریک أی استنکافا و تنزها.

**[ترجمه]«أنفا» از روی استنکاف و دوری.

**[ترجمه]

«۷»

ید، التوحید مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ.

**[ترجمه]توحید: از امام کاظم علیه السلام در باره صمد سؤال شد که فرمود: صمد آن است که اندرون ندارد. - . التوحید:

**[ترجمه]

«۸»

یـد، التوحیـد مع، معانی الأخبار الـدَّقَّاقُ عَنِ الْکُلَیْنِیِّ عَنْ عَلَّانٍ عَنْ سَـهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَلِیـدٍ وَ لَقَبُهُ شَـبَابٌ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا الصَّمَدُ قَالَ السَّیِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَیْهِ (۱) فِی الْقَلِیلِ وَ الْکَثِیرِ.

**[ترجمه]توحید: داود بن قاسم جعفری گفت: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: فدای تو گردم معنی صمد چیست؟ فرمود: سید و بزرگی که تمام خلق به سوی او قصد کنند در اندک و بسیار. - . التوحید: ۹۴ -

**[ترجمه]

«۹»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْـعَرِیِّ عَنِ الْمِیثَمِیِّ عَنْ صَـفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ الْیَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله فَقَالُوا انْسُبْ لَنَا رَبَّکَ فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا یُجِیبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَهُ إِلَی آخِرِهَا فَقُلْتُ مَا الصَّمَدُ فَقَالَ الَّذِی لَیْسَ بِمُجَوَّفٍ.

**[ترجمه]توحیـد: امام صادق علیه السـلام فرمود: یهود از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سؤال کردند: نسب پروردگارت را برای مابیان کن. پس سه روز درنگ نمود و ایشان را جواب نمی فرمود بعد از آن این سوره(توحید) تا آخرش نازل شد. راوی گوید: به آن حضرت گفتم: صمد چیست؟ فرمود: که آنکه اندرون ندارد. - . التوحید: ۹۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ید، التوحید أَبِی عَنْ سَـعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السـلام عَنْ شَـیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیـدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَتْ أَسْـمَاؤُهُ الَّتِی یُـدْعَی بِهَا وَ تَعَالَی فِی عُلُوِّ کُنْهِهِ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِیدِ فِی عُلُوِّ تَوْحِیدِهِ(۲) ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَی خَلْقِهِ فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ یَعْبُدُهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ یَصْمِدُ إِلَیْهِ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً.

**[ترجمه]توحیـد: جابر بن یزیـد گفت: از حضـرت باقر علیه السـلام از مطلبی از توحیـد سؤال کردم که فرمود: به درستی که خـدا که نامهایش که به آنها خوانـده می شود مبارک و در علو کنهش برتری دارد یکی است که در توحیـد خویش به توحید یگـانه شـده پس آن را بر خلقش جـاری سـاخته پس او یگانه و صـمد و بسـیار مقـدس است و هر چیزی او را می پرسـتد و هر چیزی به سوی او قصد می کند و علمش هر چیزی را فرا گرفته است. - . التوحید: ۹۳ -

**[ترجمه]

إيضاح

واحد خبر إن و الجملتان معترضـتان أى تطهرت أسماؤه عن النقائص أو كثرت صفات جلاله و عظمته أو ثبت و لا يعتريها التغير و كلمه فى فى قوله فى علو كنهه تعليليه و قوله عليه السلام: توحد بالتوحيد أى لم يكن فى الأزل أحد يوحده

ص: ۲۲۰

۱- صمد إليه: قصده.

۲- و فى نسخه: فى علو توحده.

فهو كـان يوحـد نفسه فكان متفردا بالوجود متوحـدا بتوحيـد نفسه ثم بعـد الخلق عرفهم نفسه و أمرهم أن يوحـدوه أو المراد أن توحده لا يشبه توحد غيره فهو متفرد بالتوحيد (۱)أو كان قبل الخلق كـذلك و أجرى سائر أنواع التوحيـد على خلقه إذ الوحده تساوق الوجود أو تستلزمه لكن وحداتهم مشوبه بأنواع الكثره.

**[ترجمه]«واحدٌ» خبر «إنّ» و دو جمله معترضه هستند يعنى اسماء او از نقص ها پاك است يا اينكه صفات جلال و عظمتش زياد است يا ثابت است و تغيير در آن راه نـدارد. «فی» در «فی علو كنهه» براى تعليل است. «توحّد بالتوحيد» يعنى دائما در ازل كسى او را يگانه مى دانست

پس او خـودش را يگـانه مى دانست پس او در وجـود تـك بـود و به توحيـد خودش متوحـد بود. پس بعـد از خلق، خود را به ايشـان شـناساند و به آنهـا امر كرد كه يگـانه اش داننـد. يا منظور آن است كه يگانه دانسـتن او [خودش را] شبيه يگانه دانسـتن ديگران [او را] نيست پس او در توحيـد تـك است. يـا اينكه قبـل از خلـق چنين بـود و سـاير انـواع توحيـد را بر خلقش جـارى ساخت زيرا وحدت او مساوق وجود يا مستلزم آن است ولى وحدتهاى آنها به انواع كثرت آميخته است.

**[ترجمه]

«۱۱»

يـد، التوحيـد ابْنُ الْوَلِيـدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَـى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَـيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ لِی قُلْ لِلْعَبَّاسِ (۲)يَكُفُّ عَنِ الْكَلَامِ فِی التَّوْحِيدِ وَ غَيْرِهِ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ يَكُفُّ عَمَّا يُنْكِرُونَ وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ التَّوْحِيـدِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحِـدٌ اللَّهُ الصَّمَـدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ الْكَيْفِيَّهِ فَقُـلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ السَّمْعِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ كَلِّمِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ.

**[ترجمه]توحيد: محمد بن عبيد گفت: بر امام رضا عليه السـلام داخل شدم حضـرت به من فرمود: به عباسـى بگو تا از سخن گفتن در توحيـد و غير آن بـاز ايسـتد و با مردم به آنچه مى شناسـند سـخن گويـد و از آنچه انكار مى نماينـد و نمى داننـد باز ايسـتد و چون تو را از توحيد سؤال كنند بگو چنان كه خداى عزّ و جلّ فرموده: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَـدٌ» { بگو: «او خـدايى است يكتـا، خـداى صـمد. نه كس را زاده، نه زاييـده از كَس، و او را هيـچ همتـايى نباشـد.»} و چون تو را از كيفيت سؤال كنند بگو چنان كه خداى عزّ و جلّ فرموده: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» يعنى چيزى در ذات و صفات مانند او نيست و چون تو را از شنيدن خدا سؤال كنند بگو چنان كه خداى عزّ و جلّ فرموده: «هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» يعنى او است شنواى دانا و با مردمان به آنچه مى شناسند سخن بگو. - . التوحيد: ۹۵ -

**[ترجمه]

«۱۲»

يـد، التوحيـد حَـدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَـدَ الْفَقِيهُ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْإِيلَاقِيُّ رَضِـيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَـدَّثَنَا أَبُو سَـعِيدٍ عَبْـدَانُ بْنُ الْفَضْـلِ قَـالَ حَـدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُـوبَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَـدِينَةِ خُجَنْـدَهَ قَالَ حَـدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَـدَ بْنِ شُـجَاعٍ الْفَرْغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الْعَـنْبَرِيُّ بِمِصْـرَ قَـالَ حَـدَّثَنِي إِسْـمَاعِيلُ بْنُ عَبْـدِ الْجَلِيـلِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِـيِّ عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَـاقِرِ عليهمـا السـلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ قَالَ قُلْ أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ نَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَـهِيدٌ وَ هُوَ اسْمٌ مُشَارٌ وَ مَكْنِيٌّ إِلَى غَـائِبٍ فَالْهَـاءُ تَنْبِيهٌ عَنْ مَعْنًى ثَـابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ هَـذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِـدِ عِنْـدَ الْحَوَاسِّ وَ ذَلِكَ أَنَ

ص: ۲۲۱

۱- و فى نسخه: فهو متفرد بالتوحيد.

۲- العباسيّ لقب جمع كثير مشترك بين الثقه و الضعيف منهم إبراهيم بن هاشم، و هشام بن إبراهيم الراشدى الهمدانيّ، و هشام بن إبراهيم البغداديّ المشرقى و غيرهم، و الظاهر من الوحيد البهبهانى أن الواقع فى الحديث هو المشرقى، و أنّه ثقه

الْكُفَّارَ تَنَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَهِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَكِ فَقَالُوا هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَهُ الْمُدْرَكَهُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِی تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ وَ الْوَاوُ إِشَارَهٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ وَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ (۱) بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ.

حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُ الْخَضِرَ عليه السلام فِی الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ بِلَيْلَهٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِی شَيْئاً أُنْصَرْ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَقَالَ لِی يَا عَلِیُّ عُلِّمْتَ الِاسْمَ الْأَعْظَمَ وَ كَانَ عَلَى لِسَانِی يَوْمَ بَدْرٍ وَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۲) فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِی وَ انْصُرْنِی عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَ كَانَ عَلِیٌّ عليه السلام يَقُولُ ذَلِكَ يَوْمَ صِفِّينَ وَ هُوَ يُطَارِدُ (۳) فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْكِنَايَاتُ قَالَ اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِيدِ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثُمَّ قَرَأَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ أَوَاخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الزَّوَالِ قَالَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِی يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ (۴)وَ يُؤْلَهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.

قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِی أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَهِ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ يَقُولُ الْعَرَبُ أَلِهَ الرَّجُلُ إِذَا تَحَيَّرَ فِی الشَّیْ ءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْماً وَ وَلِهَ إِذَا فَزِعَ إِلَى شَیْ ءٍ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَ يَخَافُهُ فَالْإِلَهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام الْأَحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ وَ الْأَحَدُ وَ الْوَاحِدُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ (۵) وَ هُوَ

۱- و فی نسخه: و أنّه تعالی عن ذلک.

۲- و فی نسخه: قرأ يوم بدر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

۳- طارد الاقران: حمل بعضهم علی بعض.

۴- و فی نسخه: تأله فيه الخلق.

۵- لعل المراد أن الاحد و الواحد اللذان يتصف بهما اللّه تعالی معناهما واحد، لا مطلقهما حيث يستعمل. أو أن الواحد الذی يستعمل فی غير باب الاعداد و الاجناس مترادف مع الواحد فی المعنی. كما تقدم تفصيل ذلک فی الحديث الأول فتامل

الْمُتَفَرِّدُ الَّذِی لَا نَظِیرَ لَهُ وَ التَّوْحِیدُ الْإِقْرَارُ بِالْوَحْدَهِ وَ هُوَ الِانْفِرَادُ وَ الْوَاحِدُ الْمُتَبَایِنُ الَّذِی لَا یَنْبَعِثُ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَا یَتَّحِدُ بِشَیْ ءٍ وَ مِنْ ثَمَّ قَالُوا إِنَّ بِنَاءَ الْعَدَدِ مِنَ الْوَاحِدِ وَ لَیْسَ الْوَاحِدُ مِنَ الْعَدَدِ لِأَنَّ الْعَدَدَ لَا یَقَعُ عَلَی الْوَاحِدِ بَلْ یَقَعُ عَلَی الِاثْنَیْنِ فَمَعْنَی قَوْلِهِ اللَّهُ أَحَدٌ أَیِ الْمَعْبُودُ الَّذِی یَأْلَهُ الْخَلْقُ عَنْ إِدْرَاکِهِ وَ الْإِحَاطَهِ بِکَیْفِیَّتِهِ فَرْدٌ بِإِلَهِیَّتِهِ مُتَعَالٍ عَنْ صِفَاتِ خَلْقِهِ.

قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام وَ حَدَّثَنِی أَبِی زَیْنُ الْعَابِدِینَ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی قَدِ انْتَهَی سُؤْدُدُهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یَأْکُلُ وَ لَا یَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِی لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ.

قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِیُّ عَنْ غَیْرِهِ وَ قَالَ غَیْرُهُ الصَّمَدُ الْمُتَعَالِی عَنِ الْکَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یُوصَفُ بِالتَّغَایُرِ.

قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام الصَّمَدُ السَّیِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِی لَیْسَ فَوْقَهُ آمِرٌ وَ نَاهٍ.

قَالَ: وَ سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ زَیْنُ الْعَابِدِینَ علیه السلام عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا شَرِیکَ لَهُ وَ لَا یَئُودُهُ حِفْظُ شَیْ ءٍ (۱) وَ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْ ءٌ (۲).

**[ترجمه]توحید: امام صادق از پدرش امام باقر علیهما السلام روایت کرده که در باره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فرمود: «قُل» یعنی اظهار کن آنچه را که وحی کردیم به تو و تو را به آن خبر دادیم به تألیف و ترکیب حروفی که آنها را از برایت خواندیم تا آنکه بدان هدایت شود کسی که گوش بدهد و او حاضر باشد. «هو» یعنی او اسمی است اشاره شده به سوی غایبی، که هاء خبردهنده است از معنایی ثابت و واو اشاره است به غایب از حواس، چنان که هذا اشاره به حاضر در نزد حواس است.

ص: ۲۲۱

و ماجرا آن بود که کفار به حرف اشاره حاضر قابل درکی به خدایان خود اشاره کردند و گفتند که اینها خدایان مایند که به دیده ها محسوس‌اند. پس تو ای محمد اشاره نما به سوی خدایت که به او دعوت می کنی تا او را ببینیم و دریابیم و در او سرگردان نباشیم. پس خدای تبارک و تعالی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود. پس هاء ثابت کردن ثابت است و واو اشاره است به غائب از دریافت دیده ها و لمس حواس و خدا از این برتر است بلکه او دریابنده دیده ها و پدید آورنده حواس است.
- . التوحید: ۸۸ -

پدرم از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام برایم روایت کرد که آن حضرت فرمود: یک شب پیش از جنگ بدر خضر را در خواب دیدم و به او گفتم: مرا چیزی تعلیم کن که به آن بر دشمنان نصرت یابم. گفت: بگو «یا هو یا من لا هو إلّا هو» : ای او، ای کسی که اوئی نیست مگر او. و چون صبح کردم این خواب را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کردم. به من فرمود: ای علی اسم اعظم به تو تعلیم شده و در روز بدر این بر زبانم جاری بود. و امیر المؤمنین علیه السلام سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را خواند و چون فارغ شد فرمود: «یا هو یا من لا هو إلّا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین»: ای او، ای کسی که اوئی نیست مگر او، بیامرز مرا و یاری کن مرا بر گروه کافران. و علی علیه السلام در روز جنگ صفین این را می فرمود و حمله می برد. عمار بن یاسر به آن حضرت گفت: ای امیر المؤمنین این کنایه‌ها چیست؟ فرمود: اسم اعظم خدا و عماد توحید از برای

خدا است که خدایی نیست جز او. سپس «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» و اواخر سوره حشر را خواند پس فرود آمد و پیش از زوال چهار رکعت نماز به جا آورد.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: معنای اللّه معبودی است که خلق در او متحیرند و به او پناه برده می شود و خدا همان است که از دریافتن دیده ها مستور و از خیالها و اندیشه ها محجوب است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: معنای اللّه معبودی است که خلق از دریافتن ماهیت او و احاطه نمودن به کیفیتش حیران شده اند و عرب می گوید: أَلِه الرجل وقتی آن مرد در چیزی متحیر شود علمش به آن احاطه نیابد. و می گوید: «وله» وقتی به چیزی پناه برد از آنچه حذر می کند و می ترسد. پس إله یعنی مستور از حواس خلق.

و امام باقر علیه السلام فرمود: أحد به معنای فرد و متفرد است یعنی تنها. واحد و أحد به یک معنا است

ص: ۲۲۲

و آن تکی است که او را نظیری نیست. و توحید اقرار به وحدت و انفراد است. و واحد، متباینی است که از چیزی برانگیخته نمی شود و با چیزی یکی نمی گردد و از این جهت گفته اند که بنای عدد از واحد است و خود واحد از جمله عدد نیست زیرا که عدد و شماره بر یکی واقع نمیشود بلکه بر دو[و بعد از آن] واقع می شود پس معنای «اللّه احد» یعنی معبودی که خلق از دریافتنش و احاطه به کیفیتش حیرانند، به الوهیت خود تنها و از صفات خلقش برتر است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش حسین بن علی علیهما السلام روایت فرمود: صمد آن است که او را اندرونی نیست و صمد آن است که بزرگواریش به نهایت رسیده و صمد آن است که نمی خورد و نمی آشامد و صمد آن است که نمی خوابد و صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه می باشد.

و امام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن حنیفه می گفت: صمد آن است که به خودی خود بر پا و از غیرش بی نیاز است و غیر او گفته است که صمد آن است که از کون و فساد برتری دارد و صمد آن است که به تغایر وصف نمی شود.

و امام باقر علیه السلام فرمود: صمد سید مطاعی است که ما فوق او امرکننده و نهی کننده‌ای نیست.

و فرمود که از زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد. فرمود: صمد آن است که او را شریکی نیست و نگاه داشتن چیزی او را سنگین نیاید و چیزی از او مخفی نباشد. - . التوحید: ۸۹ -۹۰ -

**[ترجمه]

«۱۳»

قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام الصَّمَدُ الَّذِي إِذَا أَرَادَ شَيْئاً قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي أَبْدَعَ

الْأَشْيَاءَ فَخَلَقَهَا أَضْدَاداً وَ أَشْكَالًا وَ أَزْوَاجاً وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَهِ بِلَا ضِدٍّ وَ لَا شَكْلٍ وَ لَا مِثْلٍ وَ لَا نِدٍّ.

**[ترجمه]زید بن علی گفت: صمد آن است که چون چیزی را خواهد به آن گوید: باش! پس می باشد و صمد آن است که چیزها را پدید آورده و آنها را اضداد و اشکال و ازواج آفریده که بعضی را ضد بعضی و برخی را مثل برخی و بعضی را جفت بعضی گردانیده و به وحدت متفرد و تنها شده بدون ضد و بی شکل و مثل و همتا. - . التوحید: ۹۰ -

**[ترجمه]

«۱۴»

قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ وَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّهُ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ (۳)فَقَالَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ

۱- أی لا یضنکه و لا یثقل علیه حفظ شی ء.

۲- أی لا یغیب و لا یخفی عنه شی ء.

۳- و فی نسخه: و أن اللّه سبحانه قد فسر الصمد.

ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ لَمْ یَلِدْ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ کَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْیَاءِ الْکَثِیفَهِ الَّتِی تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَا شَیْ ءٌ لَطِیفٌ کَالنَّفْسِ وَ لَا یَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَاوَاتُ (۱)کَالسِّنَهِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَهِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَهِ وَ الضَّحِکِ وَ الْبُکَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَهِ وَ السَّأْمَهِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَی أَنْ یَخْرُجَ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ أَنْ یَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ أَوْ لَطِیفٌ وَ لَمْ یُولَدْ لَمْ یَتَوَلَّدْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْ شَیْ ءٍ کَمَا تَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ الْکَثِیفَهُ مِنْ عَنَاصِرِهَا کَالشَّیْ ءِ مِنَ الشَّیْ ءِ وَ الدَّابَّهِ مِنَ الدَّابَّهِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْیَنَابِیعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا کَمَا تَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ اللَّطِیفَهُ مِنْ مَرَاکِزِهَا کَالْبَصَرِ مِنَ الْعَیْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْکَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ التَّمْیِیزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ کَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِی لَا مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ وَ لَا عَلَی شَیْ ءٍ مُبْدِعُ الْأَشْیَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْیَاءِ بِقُدْرَتِهِ یَتَلَاشَی مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِیَّتِهِ وَ یَبْقَی مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِکُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ

**[ترجمه]امام صادق از پدرش امام باقر از پدرش امام سجاد علیهم السلام روایت کرده که: اهل بصره عریضه به حضرت حسین بن علی علیهما السلام نوشتند و او را از معنای صمد سؤال کردند. پس حضرت به ایشان نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اما بعد پس در قرآن فرو مروید و در آن مجادله نکنید و بدون علم در آن سخن مگوئید چرا که از جدم رسول خدا شنیدم که می فرمود هر که در قرآن بدون علم چیزی بگوید جای خود را در آتش دوزخ مهیا گرداند و به درستی که خدای سبحانه صمد را تفسیر نموده و فرموده: «اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ»

ص: ۲۲۳

و بعد آن را تفسیر نموده و فرموده: «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ»، «لَمْ یَلِدْ» یعنی چیز غلیظی از او بیرون نیامده چون فرزند و سائر چیزهای غلیظی که از آفریدگان بیرون می آید و نه چیز لطیفی چون نفس و عوارضات مختلف از او منشعب نمی شوند چون چرت و خواب و اندیشه و غم و اندوه و خوشحالی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری. و خدا از آن برتر است که چیزی از او بیرون آید و آنکه چیز غلیظ یا لطیفی از او متولد شود. «وَ لَمْ یُولَدْ» یعنی از چیزی متولد نشده و از چیزی بیرون نیامده چنان که چیزهای غلیظ از اصلهای خود بیرون می آیند چون چیزی از چیزی و حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از چشمه ها و میوه ها از درختها و نه چنان که چیزهای لطیف از مرکزهای خود بیرون می آیند همانند دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوئیدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و شناختن و تمیز از دل و نه چون آتش از سنگ. بلکه او خدای صمدی است که نه از چیزی است و نه در چیزی و مخترع چیزها است و آفریننده آنها و پدید آورنده چیزها است آنچه از برای فنا آفریده به قدرتش از هم می پاشند و آنچه برای بقا خلق کرده به علمش باقی می ماند. پس این خدای صمدی است که نزاده و زاده نشده و دانای نهان و آشکار و بزرگی است صاحب برتری و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. - . التوحید: ۹۰ -

**[ترجمه]

قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ فِلَسْطِينَ(۲) عَلَى الْبَاقِرِ علیه السلام فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ فَالْأَلِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ ذَلِکَ تَنْبِيهٌ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ مُدْغَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَهِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ لَطِيفَهٌ خَافِيَهٌ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَ لَا أُذُنِ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحِسٍّ أَوْ بِوَهْمٍ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِکَ عِنْدَ الْكِتَابَهِ فَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَهِ

۱- البداوات: الآراء المختلفه. و لعله أراد به الحالات المختلفه؛ و فى بعض النسخ: البدوات.

۲- الوفد بفتح الواو و سكون الفاء: قوم يجتمعون فيردون البلاد.

فِی أَجْسَادِهِمُ الْكَثِیفَهِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَی نَفْسِهِ لَمْ یَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَتَبَیَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِی حَاسَّهٍ مِنْ حَوَاسِّهِ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَی الْكِتَابَهِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِیَ وَ لَطُفَ فَمَتَی تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِی مائیه [مَاهِیَّهِ] الْبَارِئِ وَ كَیْفِیَّتِهِ أَلِهَ فِیهِ وَ تَحَیَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَیْ ءٍ یَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَی خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكِّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِی أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِیلٌ عَلَی أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلُهُ صِدْقٌ وَ كَلَامُهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَی اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِیمُ فَدَلِیلٌ عَلَی مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ وَ لَا یَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَلِیلٌ عَلَی دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَی عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِی كَانَ بِتَكْوِینِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِیَ الَّذِی آتَانِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَهً لَنَشَرْتُ التَّوْحِیدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِیمَانَ وَ الدِّینَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَیْفَ لِی بِذَلِكَ وَ لَمْ یَجِدْ جَدِّی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَمَلَهً لِعِلْمِهِ حَتَّی كَانَ یَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ (۱) وَ یَقُولُ عَلَی الْمِنْبَرِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَإِنَّ بَیْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّی عِلْماً جَمّاً هَاهْ هَاهْ أَلَا لَا أَجِدُ مَنْ یَحْمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّی عَلَیْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ فَ لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ كَما یَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَهَ الْأَوْثَانِ حَمْداً سَرْمَداً وَ شُكْراً وَاصِباً وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَلِدْ فَیَكُونَ لَهُ وَلَدٌ یَرِثُهُ مُلْكَهُ وَ لَمْ یُولَدْ فَیَكُونَ لَهُ وَالِدٌ یَشْرَكُهُ فِی رُبُوبِیَّتِهِ وَ مُلْكِهِ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ فَیُعَازَّهُ فِی سُلْطَانِهِ (۲)

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی از اهل فلسطین بر امام باقر علیه السلام وارد شدند و او را از مسائلی چند سؤال كردند و ایشان جواب داد. بعد از آن او را سؤال كردند از معنای صمد. حضرت فرمود: تفسیرش در خود آن است و «الصمد» پنج حرف است؛ الف دلیل است بر انّیّت و تحقق او و آن قول خداوند است كه فرمود: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» یعنی گواهی داد خدا به اینكه نیست خدایی مگر او. و آن تنبیه و اشاره است بسوی غائب از دریافتن حواس.

و لام دلیل بر الهیت و خدایی او است به اینكه او خدا است. و الف و لام مدغم اند كه در یكدیگر داخل شده اند و بر زبان ظاهر نمی شوند و در گوش واقع نمی شوند و در نوشتن ظهور دارند و دلیل اند بر اینكه خدائیش به لطفی كه دارد نهان است كه نه بحواس دریافته می شود و نه در زبان وصف كننده واقع می شود و نه در گوش شنونده زیرا كه تفسیر اللّه همان كسی است كه خلق از دریافتن ماهیت و كیفیتش حیران شده اند به حس یا به خیال. بلكه او مخترع خیالها و آفریننده حواس است و جز این نیست كه آن در نزد نوشتن ظاهر می شود و این دلیل است بر اینكه خدای سبحان پروردگاری خود را در اختراع خلق و تركیب ارواح لطیفه ایشان

ص: ۲۲۴

در جسدهای غلیظ ایشان آشكار فرموده پس چون بنده به سوی نفس خود نظر كند روحش را نبیند چنان كه لام الصمد ظاهر نمیشود و در یك حس از حواس پنجگانه در نمی آید و چون به نوشته نظر كند آنچه پنهان و لطیف بوده از برایش ظاهر گردد پس در هر زمان كه بنده در ماهیت آفریدگار و كیفیت او اندیشه كند در او متحیر شود و اندیشه اش به چیزی كه از برایش متصور شود راه نیابد. زیرا كه او عزّ و جلّ آفریننده صورتها است و چون به آفرینش خود نظر كند از برایش ثابت شود كه آن جناب عزّ و جلّ آفریننده ایشان و تركیب دهنده ارواح و اجساد ایشان است.

و اما صاد دلیل است بر اینکه آن جناب عزّ و جلّ صادق است و گفتارش صدق و سخنش صدق است و بندگانش را بسوی پیروی کردن صدق با صداقت خوانده و با صداقت به سرای صدق ایشان را وعده فرموده. و اما میم دلیل است بر ملک و پادشاهی او و آنکه او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش برطرف نخواهد شد.

و اما دال دلیل است بر دوام و همیشگی پادشاهیش و آنکه آن جناب عزّ و جلّ دائم و همیشه است و برتر است از بودن و زوال بلکه آن جناب عزّ و جلّ هستی دهنده صاحبان هستی است که به هستی دادنش هر موجودی هستی به هم رسانیده. بعد از آن امام علیه السلام فرمود: اگر حاملانی چند را از برای علم خویش که خدای عزّ و جلّ به من عطاء فرموده می یافتم هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعتها را از لفظ الصمد نشر می دادم و چگونه این امر مرا میسر شود حال آنکه جدم امیر المؤمنین حاملانی از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر می کشید و بر سر منبر می فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس به درستی که در میان دنده های من علم بسیاری است. آه آه! آگاه باشید که کسی را نمی یابم که آن را بردارد و آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجت رسایم پس دوست مدارید گروهی را که خدا بر ایشان خشم کرده به حقیقت که از آخرت نومید شده اند چنان که کافران از صاحبان قبرها که مردگانند نومید شده اند.

بعد از آن حضرت باقر علیه السلام فرمود: حمد از برای خدائی است که بر ما منت نهاده و ما را از برای پرستش خود توفیق داده؛ یگانه صمدی که نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود و ما را از پرستش بتان دور گردانیده، حمدی دائمی و شکری واجب.

و قول خداوند «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» یعنی که خدای عزّ و جلّ نزاده تا او را فرزندی باشد که پادشاهیش را از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت کند و کسی او را همتا نبوده تا او را در سلطنتش یاری دهد. - . التوحید: ۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

روی فی معانی الأخبار ما یتعلق بتأویل الصمد من هذا الخبر بهذا الإسناد ثم اعلم أن تحقیق معنی هو بهذا الوجه غیر معروف و لا یبعد أن یکون فی أصل الوضع

۱- الصعداء: التنفس الطویل من هم أو تعب.

۲- و فی نسخه: فیعاونه فی سلطانه.

كذلك و قوله و لا نأله صيغه المتكلم من أله بمعنى تحير و اختلف فى لفظ الجلاله فالمشهور أنه عربى مشتق إما من أله بمعنى عبد أو من أله إذا تحير إذ العقول تتحير فى معرفته أو من ألهت إلى فلان أى سكنت إليه لأن القلوب تطمئن بذكره و الأرواح تسكن إلى معرفته أو من أله إذا فزع من أمر نزل عليه و ألهه غيره أجاره إذ العابد يفزع إليه و هو يجيره أو من أله الفصيل إذا ولع بأمه إذ العباد يولعون بالتضرع إليه فى الشدائد أو من وله إذا تحير و تخبط عقله و كان أصله ولاه فقلبت الواو همزه لاستثقال الكسره عليها أو من لاه مصدر لاه يليه ليها و لاها إذا احتجب و ارتفع لأنه تعالى محجوب عن إدراك الأبصار و مرتفع على كل شى ء و عما لا يليق به و قيل إنه غير مشتق و هو علم للذات المخصوصه وضع لها ابتداء و قيل أصله لاها بالسريانيه فعرب بحذف الألف الأخيره و إدخال اللام عليه.

و قال الرازى ذكروا فى الفرق بين الواحد و الأحد وجوها أحدها أن الواحد يدخل فى العدد و الأحد لا يدخل فيه و ثانيها أنك إذا قلت فلان لا يقاومه واحد جاز أن يقال لكنه يقاومه اثنان بخلاف الأحد و ثالثها أن الواحد يستعمل فى الإثبات و الأحد فى النفى انتهى.

و قوله عليه السلام: و من ثم لبيان أن الواحد الحقيقى هو الذى لا يكون فيه شى ء من أنحاء التعدد لأن الوحده تقابل العدد.

ثم اعلم أنهم اختلفوا فى معنى الصمد فقيل إنه فعل بمعنى المفعول من صمد إليه إذا قصده و هو السيد المقصود إليه فى الحوائج

وَ رَوَتِ الْعَامَّهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَهُ قَالُوا مَا الصَّمَدُ قَالَ صلى الله عليه و آله هُوَ السَّيِّدُ الَّذِى يُصْمَدُ إِلَيْهِ فِى الْحَوَائِجِ.

و قيل إن الصمد هو الذى لا جوف له و قال ابن قتيبه الدال فيه مبدله من التاء و هو الصمت (۱) و قال بعض اللغويين الصَّمَدُ هو الأملس من الحجر لا يقبل الغبار و لا يدخله و لا يخرج منه شى ء.

۱- قال الشيخ قدّس سرّه فى كتابه التبيان: و من قال: الصمد بمعنى المصمت فقد جهل اللّه، لان المصمت هو المتضاغط الاجزاء، و هذا تشبيه و كفر باللّه تعالى.

فعلی الأول عباره عن وجوب الوجود و الاستغناء المطلق و احتیاج کل شی ء فی جمیع أموره إلیه أی الذی یکون عنده ما یحتاج إلیه کل شی ء و یکون رفع حاجه الکل إلیه و لم یفقد فی ذاته شیئا مما یحتاج إلیه الکل و إلیه یتوجه کل شی ء بالعباده و الخضوع و هو المستحق لذلک و إلیه یومئ خبر الجعفری.

و أما علی الثانی فهو مجاز عن أنه تعالی أحدی الذات أحدی المعنی لیست له أجزاء لیکون بین الأجزاء جوف و لا صفات زائده فیکون بینها و بین الذات جوف أو عن أنه الکامل بالذات لیس فیه جهه استعداد و إمکان و لا خلو له عما یلیق به فلا یکون له جوف یصلح أن یدخله ما لیس له فی ذاته فیستکمل به فالجوف کنایه عن الخلو عما لا یصح اتصافه به.

و أما علی الثالث فیکون کنایه عن عدم الانفعال و التأثر عن الغیر و کونه محلا للحوادث کما سیأتی فی جواب من

سَأَلَ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطِهِ فَقَالَ: لَیْسَ ذَلِکَ عَلَی مَا یُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّ الرِّضَا دِخَالٌ یَدْخُلُ عَلَیْهِ فَیَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجْوَفُ مُعْتَمِلٌ مُرَکَّبٌ لِلْأَشْیَاءِ فِیهِ مَدْخَلٌ وَ خَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْیَاءِ فِیهِ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ وَ أَحَدِیُّ الذَّاتِ وَ أَحَدِیُّ الْمَعْنَی.

و هذا الخبر یؤید بعض المعانی السابقه أیضا.

و قد نقل بعض المفسرین عن الصحابه و التابعین و الأئمه و اللغویین قریبا من عشرین معنی (۱) و یمکن إدخال جمیعها فیما ذکرنا منالمعنی الأول لأنه لاشتماله علی

۱- تقدمت جمله من المعانی المرویه عن الأئمّه علیهم السلام فی الخبر ۱۳ و ۱۴. و أمّا ما نقل من المعنی عن غیرهم فقد نقل عن سعید بن جبیر أن المعنی: هو الکامل فی جمیع صفاته و أفعاله. و عن قتاده: هو الباقی بعد فناء خلقه. و عن ربیع: هو الذی لا یعتریه الآفات. و عن مقاتل بن حیان: هو الذی لا عیب فیه. و عن الأصمّ: هو الخالق للأشیاء. و عن السدی: هو المقصود فی الرغائب، المستغاث به عند المصائب. و عن الحسین بن الفضل البجلیّ: هو الذی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه. و عن أبی بن کعب: هو الذی لا یموت و لا یورث و له میراث السماوات و الأرض و عن یمان و أبی مالک: هو الذی لا ینام و لا یسهو. و عن ابن کیسان: هو الذی لا یوصف بصفه أحد. و عن أبی بکر الوراق: انه الذی آیس الخلائق من الاطلاع علی کیفیته. و عن غیرهم: انه السیّد المعظم، و انه العالم بجمیع المعلومات، و انه الحلیم، و انه الفرد الماجد لا یقضی فی امر دونه، و انه الذی لا تدرکه الابصار، و انه المنزه عن قبول النقصانات و الزیادات، و عن أن یکون موردا للتغیرات و التبدلات، و عن احاطه الأزمنه و الامکنه و الآنات و الجهات. و سیأتی فی الحدیث ۲۰ و ۲۱ معنی آخر.

الوجوب الذاتی یدل علی جمیع السلوب و لدلالته علی کونه مبدأ للکل یدل علی اتصافه بجمیع الصفات الکمالیه و بهذا الوجه یمکن الجمع بین الأخبار المختلفه الوارده فی هذا المعنی.

و قوله علیه السلام: لا ـ یوصف بالتغایر أی بالصفات الموجوده المغایره للذات و یحتمل علی بعد أن یکون مأخوذا من الغیره کنایه عن أنه لیس له ضد و لا ند و فیما رواه الطبرسی رحمه الله لا یوصف بالنظائر و البدوات بالفتحات ما یبدو و یسنح و یظهر من الحوادث و الحالات المتغیره و الآراء المتبدله یقال بدا أی ظهر و بدا له فی الأمر نشأ له فیه رأی و هو ذو بدوات و الإنیه التحقق و الوجود و الصعداء بضم الصاد و فتح العین تنفس طویل و الجوانح الضلوع تحت الترائب مما یلی الصدر و الواصب الدائم و الثابت و المعازه المغالبه.

**[ترجمه]در معانی الأخبار آنچه در این خبر مربوط به تأویل صمد است با همین سند روایت شده است.

بدان که بیان معنای «هو» به این صورت غیرمعروف است و بعید نیست که در اصل وضع لغت چنین باشد.

ص: ۲۲۵

«لاأله» صیغه متکلم از أله به معنای سرگردان شد.

در لفظ جلاله اختلاف شده است؛ مشهور آن است که عربی مشتق است یا از أله به معنای پرستش کرد یا از أله به معنای سرگردان شد زیرا عقول در معرفتش سرگردانند. یا از «ألهت إلی فلان» یعنی به او آرامش یافتم زیرا قلوب به ذکر خدا و أرواح با معرفتش آرام می شوند. یا از «أله» به معنای ترسیدن از چیزی که بر او رخ دهد. و «ألهه غیره» یعنی پناهش داد زیرا عابد به سوی او پناه برده او پناهش می دهد. یا از «أله الفصیل» یعنی ناقه مشتاق مادرش شد، زیرا بندگان در سختیها به او مشتاق شوند. یا از «وله» یعنی سرگردان شد و عقلش بیراهه رفت و اصل آن «ولاه» بوده که واو به همزه تبدیل شده زیرا کسره بر آن ثقیل بوده. یا از «لاه» مصدر «لاه یلیه لیهاً و لاهاً» یعنی در حجاب شد و رفعت یافت زیرا خدا از ادراک أبصار (چشم و عقل) محجوب است و بر هر چیزی برتری دارد و از هر چیزی که سزاوارش نیست منزّه است. و گفته شده: لفظ جلاله غیرمشتق است و عَلَم برای ذات مخصوص است که ابتدائا برای آن وضع شده است. و گفته شده اصل آن «لاها» به سریانی است که با حذف الف آخر و دخول لام بر آن معرّب شده است.

رازی گفته است: برای فرق بین واحد و أحد وجوهی ذکر کرده اند:

اول: واحد داخل در عدد است و أحد نیست. دوم: اگر بگویی «یک نفر(واحد) در مقابل فلانی نمی تواند مقاومت کند» جایز است که گفته شود: «ولی دو نفر می توانند» بر خلاف أحد که نمی توان چنین گفت.[یعنی وقتی گفته شود: «احدی در مقابل فلانی نتواند مقاومت کند» دیگر نمی توان گفت: اما دو نفر یا بیشتر می توانند]. سوم: واحد در اثبات و أحد در نفی به کار می رود. پایان سخن.

سخن امام «و من ثمّ» برای بیان این است که واحد حقیقی آنی است که هیچ نوعی از تعدّد در آن راه ندارد زیرا وحدت مقابل

عدد است.

بدان که در معنای صمد اختلاف کرده اند:

گفته شده فعلی به معنای مفعول از «صمد إلیه»: او را قصد کرد، می باشد یعنی سروری که در حوائج او را قصد می کنند. عامّه از ابن عباس نقل کرده اند که وقتی این آیه نازل شد گفتند: صـمد چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سروری که در حوائج او را قصد می کنند.

و گفته شده: صـمد یعنی چیزی که داخل ندارد. ابن قتیبه گفته: دال بدل از تاء است و آن الصـمت بوده است. بعضی لغوی ها گفته اند: صمد سنگ سخت و صاف است که غبار برنمی دارد و چیزی به آن داخل یا از آن خارج نمی شود.

ص: ۲۲۶

بنا بر معنای اول، عبارت از وجوب وجود و استغناء مطلق و احتیاج هر چیزی در امورش به او است یعنی کسی که نزد او و هر چه که دیگران نیاز دارنـد هست و برآوردن حاجت همه با اوست و هیـچ چیزی که دیگران به آن نیاز دارنـد در او مفقود نیست و هر چیزی با عبادت و خضوع به او توجه کند و او مستحق آن است. و خبر جعفری به این معنا اشاره دارد.

و اما بنابر معنای دوم مجاز از این معناست که او احـدی الـذات و احدی المعنی می باشد. اجزائی ندارد تا بین این اجزاء فاصـله ای باشـد و صـفاتی زائـده [بر ذات] نـدارد تا بین آن صـفات و ذات فاصـله باشد. یا اینکه مجاز از این معناست که وی بالذات کامـل است و جهت اسـتعداد و امکـانی و خـالی بـودن از آنچه لایـق آن است در او نیست پس هیـچ نقصـی نـدارد که چیزی بخواهد او را کامل کند. پس جوف (فاصله) کنایه از خالی بودن او از آنچه اتصافش به آن صحیح نیست، می باشد.

و اما بنابر معنای سوم کنایه از عـدم انفعال و تأثر از غیر و عـدم محل بودنش برای حوادث است چنانچه در جواب کسـی که از امام صادق علیه السـلام در باره رضا و غضب خداونـد پرسـید، خواهـد آمد که امام علیه السـلام فرمود: این به آن گونه که در مخلوقـات وجود دارد نیست زیرا رضـا چیزی است که بر مخلوق داخـل شود و او را از حـالی به حـال دیگر منتقـل سـازد. زیرا مخلوق تودار(أجوف)، به کار برده شـده و مرکب است و اشـیاء می توانند به او داخل شوند ولی در خالق ما هیچ مدخلی برای اشیاء نیست. زیرا او واحد و احدی الذات و احدی المعنی است.

این روایت بعضی معانی سابق را نیز تأیید می کند.

بعضی مفسران از صحابه و تابعین و ائمه و لغوی ها نزدیک بیست معنا نقل کرده اند که ممکن است همه آنها را در معنای اول داخل کرد زیرا آن

ص: ۲۲۷

معنـا به دلیـل دربرداشـتن وجوب ذاتی بر تمـام سـلب هـا دلالـت دارد و به خـاطر دلالتش بر مبـدأ کلّ بودن، دلالت بر اتصاف

خداوند به جميع صفات كماليه دارد. و با اين وجه، جمع بين اخبار مختلف وارد در اين معنا ممكن مى شود.

«لا يوصف بالتغاير» يعنى صفات موجودِ مغاير باذات و به احتمالى ضعيف ممكن است از غيرت گرفته شده باشد و كنايه ازشريك و متضاد نداشتن باشد. و آنچه كه طبرسى روايت كرده «لا يوصف بالنظائر» است. «البدوات» آنچه از حوادث و حالات متغير و آراء متبدّل ظاهر مى شود و رخ مى دهد. گفته مى شود «بدأ» يعنى آشكار شد و «بدا له فى الأمر» براى او در آن چيز، نظرى پديد آمد و «هو ذو بدوات». «الإنّيّه» تحقق و وجود. «الصُعداء» نفس عميق كشيد. «الجوانح» استخوانهاى پهلو نزديك سينه. «الواصب» دائم و ثابت «المعازّه» بر همديگر چيرگى جستن.

**[ترجمه]

«۱۶»

يد، التوحيد ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ أَحَدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي تَوَحُّدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ أَحَدٌ صَمَدٌ مَلِكٌ قُدُّوسٌ يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْ ءٍ وَ يَصْمِدُ إِلَيْهِ وَ فَوْقَ الَّذِي عَسَيْنَا أَنْ نَبْلُغَ رَبُّنَا وَسِعَ كُلَّ شَيْ ءٍ عِلْماً

سن، المحاسن اليقطينى عن يونس عن الحسن بن السرى مثله.

**[ترجمه]توحيد: امام باقر عليه السلام فرمود: خداى عزّ و جلّ كه نامهايش مبارك بوده و در علو كنه خويش برترى داشته، يگانه ايست كه در توحيدش به يگانگى متوحد شده، سپس آن را بر خلقش جارى گردانيده، پس او يگانه اى است صمد و پادشاهى قدوس است كه هر چيزى او را مى پرستد و به سوى او قصد مى كند و بالاتر است از آنچه ما شايد به آن برسيم و پروردگار ما هر چيزى را از جهت علم فرا گرفته است. - . التوحيد: ۱۳۶ -

اين حديث در كتاب محاسن هم روايت شده است. - . المحاسن: ۲۴۱ -

**[ترجمه]

«۱۷»

يد، التوحيد أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَصْرٌ وَ تَأْيِيدٌ وَ قُوَّةٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِينَ.

**[ترجمه]توحيد: امام صادق عليه السلام كه فرمود خداى تبارك و تعالى يگانه و صمدى است كه او را اندرونى نيست و جز اين نيست كه روح آفريده‌اى است از آفريدگان او و يارى و تأييد و قوتى است كه خدا آن را در دلهاى پيغمبران و مؤمنان قرار ميدهد. - . التوحيد: ۱۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۸»

يد، التوحيد ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الثَّنَوِيَّةِ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ إِنِّی أَقُولُ إِنَّ صَانِعَ الْعَالَمِ اثْنَانِ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ فَقَالَ قَوْلُكَ إِنَّهُ اثْنَانِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ لِأَنَّكَ لَمْ تَدَّعِ الثَّانِیَ إِلَّا بَعْدَ إِثْبَاتِكَ الْوَاحِدَ فَالْوَاحِدُ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ وَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ مُخْتَلَفٌ فِيهِ.

ص: ۲۲۸

قال الصدوق رحمه الله: الدليل على أن الصانع واحد لا أكثر من ذلك أنهما لو كانا اثنين لم يخل الأمر فيهما من أن يكون كل واحد منهما قادرا على منع صاحبه مما يريد أو غير قادر فإن كانا كذلك فقد جاز عليهما المنع و من جاز عليه ذلك فمحدث كما أن المصنوع محدث و إن لم يكونا قادرين لزمهما العجز و النقص و هما من دلالات الحدث فصح أن القديم واحد.

و دليل آخر و هو أن كل واحد منهما لا يخلو من أن يكون قادرا على أن يكتم الآخر شيئا فإن كان كذلك فالذى جاز الكتمان عليه حادث و إن لم يكن قادرا فهو عاجز و العاجز حادث بما بيناه (۱) و هذا الكلام يحتج به فى إبطال قديمين صفه كل واحد منهما صفه القديم الذى أثبتناه فأما ما ذهب إليه مانی و ابن ديصان من خرافاتهما فى الامتزاج و دانت به المجوس من حماقاتها فى أهرمن ففاسد بما به يفسد قدم الأجسام و لدخولهما فى تلك الجمله اقتصرت على الكلام فيهما و لم أفرد كلا منهما بما يسأل عنه منه.

**[ترجمه]توحيد: از فضل بن شاذان شنيدم كه مى‌گفت مردى از فرقه ثنويه از اما رضا عليه السلام سؤال نمود و من حاضر بودم و گفت: من مى گويم كه صانع عالم دو تا است پس دليل بر آنكه صانع يكى است چيست؟ حضرت فرمود: قول تو كه صانع دو تا است دليل بر اين است كه صانع يكى است زيرا كه تو دوم را ادعا نكردى مگر بعد از آنكه يكى را اثبات كردى پس يكى مورد توافق است كه ما و تو بر آن اجماع داريم و بيشتر از يكى مورد اختلاف است كه در آن اختلاف شده. - . التوحيد: ۲۶۹ -

ص: ۲۲۸

صدوق رحمه الله گفته است: دليل بر اينكه صانع يكى است نه بيشتر از آن اين است كه ايشان اگر دو باشند جز اين نباشد كه يا هر يك از ايشان قادر باشد بر منع صاحبش از آنچه مى خواهد يا قادر نباشد پس اگر هم چنين باشند منع بر ايشان روا باشد و هر كه اين امر بر او روا باشد محدث است كه ديگرى او را احداث كرده چنان كه مصنوع است. و اگر هر دو قادر نباشند عجز و نقص بر ايشان لازم آيد و اين دو امر از دلالتهاى حدوثند پس ثابت شد كه قديم يكى است.

و دليلى ديگر و آن اين است كه هر يک از ايشان جز اين نباشد كه قادر باشد بر اينكه چيزى را از ديگرى بپوشد پس اگر هم چنين باشد آن كس كه كتمان بر او جايز باشد حادث است و اگر قادر نباشد عاجز است و عاجز، حادث است به آن دليل كه بيان كرديم و در باطل كردن دو قديم كه صفت هر يک از آنها صفت قديمى است كه ما آن را اثبات كرديم به اين كلام استدلال مى شود.

و اما آنچه مانى و پسر ديصان به سوى آن رفته اند از سخنان پريشان خويش در باب امتزاج، و مجوس از حماقتهاى خويش در باب اهرمن كه شيطان است به آن دينداری و اعتقاد كرده اند، باطل است به دليل ادله بطلان قدم اجسام.

و به جهت اينكه بحث مانى و ابن ديصان در بحث بطلان قدمت اجسام مى گنجد در باره آن دو به همين بحث بسنده كرده و براى هر كدام در باره پرسش هايى كه در خصوص آنهاست بحث مستقل نكردم.

**[ترجمه]

«۱۹»

یـد، التوحیـد ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام مَا الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ اتِّصَالُ التَّدْبِیرِ وَ تَمَامُ الصُّنْعِ کَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا.

**[ترجمه]توحید: هشام بن حکم گفت به امام صادق علیه السـلام گفتم: دلیل بر اینکه خدا یکی است چیست؟ فرمود: اتصال تـدبیر و تمامیت صـنع چنان که خدای عزّ و جلّ فرمود: «لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا.» { اگر در آنها [زمین و آسـمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد.} - . التوحید: ۲۶۹ -

**[ترجمه]

بیان

إما إشاره إلی برهان التمانع أو إلی التلازم و سیأتی بعض تقریراتهما.

**[ترجمه]اشاره به برهان تمانع یا تلازم است. و به زودی بعضی تقریرات این دو خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۲۰»

ف، تحف العقول عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السـلام عَنِ الصَّمَـدِ فَقَالَ الَّذِی لَا سُـرَّهَ لَهُ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّهُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ فَقَالَ کُلُّ ذِی جَوْفٍ لَهُ سُرَّهٌ.

**[ترجمه]تحـف العقول: داود بن قـاسم گویـد: از امـام جواد علیه السّـلام پرسـیدم: معنـای «صـمد» چیست؟ فرمود: چیزی که عاری از میانه و ناف است. گفتم: دیگران گویند: چیزی است که درون ندارد. فرمود: هر چه درون دارد دارای میانه و ناف نیز هست. - . تحف العقول: ۳۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

الغرض أنه لیس فیه تعالی صـفات البشـر و سائر الحیوانات و هو أحد أجزاء معنی الصـمد کما عرفت و هو لا یستلزم کونه تعالی جسما مصمتا.

١- الحجتان مدخولتان لان عموم القدره فى الواجب لا يستلزم تعلقها بكل امر؛ فمن الجائز أن يكون المنع المفروض و الكتمان المفروض محالين لا تتعلق بهما القدره؛ فلا يلزمه نقص الواجب و حدوثه. ط.

**[ترجمه]منظور آن است که در خداونـد صـفات بشـر و سـایر حیوانات نیست و این یکی از اجزاء معنای صـمد است چنانچه دانستی. و این مستلزم جسم تو پر بودن خدا نیست.

ص: ۲۲۹

**[ترجمه]

«۲۱»

جع، جامع الأخبار سُئِلَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام تَأْوِيلُ الصَّمَدِ لَا اسْمٌ وَ لَا جِسْمٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا شِبْهٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا تِمْثَالٌ وَ لَا حَدٌّ وَ لَا حُدُودٌ وَ لَا مَوْضِعٌ وَ لَا مَكَانٌ وَ لَا كَيْفٌ وَ لَا أَيْنٌ وَ لَا هُنَا وَ لَا ثَمَّهَ وَ لَا مَلَأٌ وَ لَا خَلَأٌ وَ لَا قِيَامٌ وَ لَا قُعُودٌ وَ لَا سُكُونٌ وَ لَا حَرَكَةٌ وَ لَا ظُلْمَانِيٌّ وَ لَا نُورَانِيٌّ وَ لَا رُوحَانِيٌّ وَ لَا نَفْسَانِيٌّ وَ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَوْضِعٌ وَ لَا يَسَعُهُ مَوْضِعٌ وَ لَا عَلَى لَوْنٍ وَ لَا عَلَى خَطَرِ قَلْبٍ وَ لَا عَلَى شَمِّ رَائِحَةٍ مَنْفِيٌّ عَنْهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ.

**[ترجمه]جامع الأخبار: از محمد بن حنفیه معنای صـمد را پرسیدند. گفت: علی علیه السّلام فرمود: معنای صمد آن است که او را اسمی نیست و نه جسمی و نه مثلی و نه شبهی و نه صورتی و نه مثالی و نه حدّی و نه تعریفی و نه جایگاهی و نه مکانی و نه کیفیـتی و نه جـایی، و نه اینجـاست و نه آنجـا، نه پر است و نه خـالی، نه ایسـتادنی دارد و نه نشسـتنی، نه سـکونی دارد و نه حرکتی، نه ظلمانی است و نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، نه جایی از او خالی می شود و نه جایی او را در برگیرد، نه بر رنگی است و نه بر دلی می گذرد و نه به بویی بوئیده شود. از جمیع این چیزها مبرا است. - . جامع الأخبار: ۹ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ج، الإحتجاج عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ: مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنْ قَالَ لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ صَانِعُ الْعَالَمِ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَا يَخْلُو قَوْلُكَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ أَوْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا قَوِيّاً وَ الْآخَرُ ضَعِيفاً فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَتَفَرَّدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ (۱) وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَ الْآخَرَ ضَعِيفٌ ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً وَ الْفَلَكَ جَارِياً (۲)وَ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ دَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ ائْتِلَافُ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ.

يد، التوحيد الدَّقَّاقُ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ الْقُمِّيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِيهِ ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنِ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثاً بَيْنَهُمَا قَدِيماً مَعَهُمَا فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ وَ إِنِ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْنَا فِي الِاثْنَيْنِ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَتَانِ فَيَكُونُوا خَمْسَةً ثُمَّ يَتَنَاهَى فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ فِي الْكَثْرَةِ.

- کا، الکافی علی عن أبیه مثله

**[ترجمه]احتجاج: هشام بن حکم گوید: از پرسشهای یک زندیق این بود که: چرا جایز نیست که خالق عالم بیش از یک نفر باشد؟

فرمود: سخن تو از چند حال خارج نیست: یا هر دو قدیم باشند و قوی، یا هر دو ضعیف باشند و یا اینکه یکی قوی و دیگری ضعیف باشد، پس اگر هر دو قوی باشند چرا یکی از آنها دیگری را دفع نمی کند، تا در ربوبیتش تک باشد، و اگر فکر می کنی یکی از آنها قوی و دیگری ضعیف است؛ ثابت می شود خالق یکی است - چنانچه ما می گوییم - زیرا در یکی از آن دو - که فرض کردی - عجز ظاهر شد.

و اینکه می گویی خدا دو تا است پس یا هر دوی آنها از هر جهت متّفق می باشند، یا از هر لحاظ با هم تفاوت دارند، ولی وقتی آفرینش منظّم، افلاک جاری، آمد و شد شب و روز و خورشید و ماه را می بینیم؛ صحّت امر و تدبیر و هماهنگی امر دلالت دارد بر اینکه مدبّر یکی است. - . الاحتجاج: ۳۳۳ -

این حدیث در کتاب توحید نیز روایت شده است و این قسمت را اضافه دارد: بعد از آن بر تو لازم آید اگر دو خدا را ادعا کنی که سه خدا باشند زیرا چاره نیست از فرجه که در میان ایشان باشد تا آنکه دو تا باشند پس این فرجه در میانه ایشان سیو می شود که قدیم است با این دو خدا و او نیز باید که خدا باشد پس بر تو لازم می آید که به سه خدا قائل شوی با آنکه دو خدا را ادعا داری و اگر سه خدا را ادعا کنی آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم آید و آن صورت نبندد تا آنکه در میانه ایشان دو فرجه باشد و به واسطه دو فرجه سه خدا را که ادعا می کنی پنج خدا می شود پس سخن به بی نهایت خدا منتهی می شود. - . التوحید: ۲۴۳ -

این حدیث در کتاب کافی هم روایت شده است. - . الکافی ۱: ۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

و لنشر هاهنا إلی بعض براهین التوحید علی وجه الاختصار ثم لنذکر ما یمکن أن یقال فی حل هذا الخبر الذی هو من غوامض الأخبار.

۱- و فی نسخه: و یتفرد بالتدبیر.

۲- و فی نسخه بعد قوله: و الفلک جاریا: و التدبیر واحدا.

**[ترجمه]در اینجا بطور خلاصه به بعضی برهانهای توحید اشاره می کنیم پس آنچه که در شرح این خبر می توان گفت ذکر می کنیم که این روایت از روایات مشکل است.

ص: ۲۳۰

**[ترجمه]

فأما البراهین

فالأول

أنه لما ثبت کون الوجود عین حقیقه الواجب فلو تعدد لکان امتیاز کل منهما عن الآخر بأمر خارج عن الذات فیکونان محتاجین فی تشخصهما إلی أمر خارج و کل محتاج ممکن.

**[ترجمه]وقتی ثابت شد وجود عین حقیقت واجب است پس اگر واجب، متعدد باشد امتیاز هر یک از آنها از دیگری به امری خارج از ذات است پس هر دوی آنها در تشخّصشان به امری خارجی محتاج می شوند و هر محتاجی ممکن است.

**[ترجمه]

و الثانی

أنه لو تعدد الواجب لذاته فإما أن یکون امتیاز کل منهما عن الآخر بذاته فیکون مفهوم واجب الوجود محمولا علیهما بالحمل العرضی و العارض معلول للمعروض فیرجع إلی کون کل منهما عله لوجوب وجوده و قد ثبت بطلانه و إما أن یکون ذلک الامتیاز بالأمر الزائد علی ذاتهما و هو أفحش فإنه إما أن یکون معلولا لماهیتهما أو لغیرهما و علی الأول إن اتحد ماهیتهما کان التعین مشترکا و هذا خلف و إن تعددت الماهیه کان کل منهما شیئا عرض له وجوب الوجود أعنی الوجود المتأکد للواجب و قد تبین بدلائل عینیه الوجود بطلانه و علی الثانی یلزم الاحتیاج إلی الغیر و الإمکان و بالجمله لو کان الواجب متعددا لکان نسبه الوجوب إلیهما نسبه العوارض فکان ممکنا لا واجبا.

**[ترجمه]اگر واجب بالذات متعدّد باشد یا امتیاز هر یک از آنها از دیگری به ذاتش است که در اینصورت مفهوم واجب الوجود به حمل عرضی بر آنها حمل می شود. عارض هم معلول برای معروض است پس هر یک از آنها علت وجوب وجودش می شود که بطلان این مطلب اثبات شده است. و یا اینکه آن امتیاز به امری زائد بر ذات آن دو است و این بدتر است زیرا این امر زائد بر ذات یا معلول ماهیت آن دو است یا معلول غیر آن. بنابر فرض اول اگر ماهیت آن دو مشترک باشد، تعیّن مشترک می شود و این خُلف است. و اگر ماهیت، متعدد باشد هر یک از آنها چیزی می شود که وجوب وجود یعنی وجود متأکد برای واجب، بر آن عارض شده است در حالی که با ادله عینیت وجود، بطلان این مطلب روشن شده است. و بنابر فرض دوم احتیاج به غیر و امکان لازم می آید. و خلاصه اگر واجب متعدد باشد نسبت وجوب به هر دو، نسبت عوارض می باشد

پس ممکن می شود نه واجب.

**[ترجمه]

الثالث

أنه لو كـان لله سبحانه شريك لكان لمجموع الواجبين وجود غير وجود الآحاد سواء كان ذلك الوجود عين مجموع الوجودين أو أمرا زائدا عليه و لكان هذا الوجود محتاجا إلى وجود الأجزاء و المحتاج إلى الغير ممكن محتاج إلى مؤثر و المؤثر فى الشى ء يجب أن يكون مؤثرا فى واحد من أجزائه و إلا لم يكن مؤثرا فى ذلك الشى ء و قد ادعوا الضروره فيه و لا يمكن التأثير فيما نحن فيه فى شى ء من الأجزاء لكون كل من الجزءين واجبا فالشريك يستلزم التأثير فيما لا يمكن التأثير فيه أو إمكان ما فرض وجوبه إلى غير ذلك من المفاسد.

**[ترجمه]اگر برای خدای سبحان شریکی باشد. برای مجموع دو واجب، وجودی غیر از وجود تک تک آنهاست چه این وجود عین مجموع دو وجود باشد چه امری زائد بر آن. و این وجود محتاج به وجود اجزاء است و محتاج به غیر، ممکن و محتاج به مؤثری است و مؤثر در شیء باید در یکی از اجزایش مؤثر باشد وگر نه در آن شیء مؤثر نیست - بر این مطلب ادعای ضرورت شده است - در حالی که در بحث ما تأثیر در هیچ یک از اجزاء ممکن نیست زیرا هر دو جزء واجب هستند. پس شریک، مستلزم تأثیر در چیزی می باشد که تأثیر در آن ممکن نیست یا مستلزم ممکن دانستن چیزی است که واجب فرض شده است. و سایر مفاسدی که لازم آید.

**[ترجمه]

الرابع برهان التمانع

و أظهر تقريراته أن وجوب الوجود يستلزم القدره و القوه على جميع الممكنات قوه كامله بحيث يقدر على إيجاده و دفع ما يضاده مطلقا و عدم القدره على هذا الوجه نقص و النقص عليه تعالى محال ضروره بدليل إجماع العقلاء عليه و من المحال عاده إجماعهم على نظرى و لئن لم يكن ضروريا فنظرى ظاهر متسق الطريق واضح الدليل و استحاله إجماعهم على نظرى لا يكون كذلك أظهر فنقول

حینئذ لو کان فی الوجود واجبان لکانا قویین و قوتهما یستلزم عدم قوتهما لأن قوه کل منهما علی هذا الوجه یستلزم قوته علی دفع الآخر عن إراده ضد ما یریده نفسه من الممکنات و المدفوع غیر قوی بهذا المعنی الذی زعمنا أنه لازم لسلب النقص.

فإن قلت هذا إنما یتم لو کان إراده کل منهما للممکن بشرط إراده الآخر لضده ممکنا و بالعکس و لیس کذلک بل إراده کل منهما له بشرط إراده الآخر لضده ممتنع و نظیر ذلک أن إراده الواجب للممکن بشرط وجود ضده محال و لا یلزم منه نقص قلت امتناع الإراده بشرط إراده الآخر هو الامتناع بالغیر و امتناعه بالغیر تحقق النقص و العجز تعالی عن ذلک و أما امتناع إراده الشیء بشرط وجود ضده فمن باب امتناع إراده المحال الذاتی و إن کان امتناع الإراده امتناعا بالغیر و مثله غیر ملزوم للنقص بخلاف ما نحن فیه فإن المراد ممتنع بالغیر.

فإن قلت وجود الشیء کما یمتنع بشرط ضده و نقیضه کذلک یمتنع بشرط ملزوم ضده و نقیضه و الأول امتناع بالذات و الثانی امتناع بالغیر و کما أن إراده الأول منه تعالی محال و لا نقص فیه کذلک إراده الثانی و ظاهر أن إراده إیجاد الممکن بشرط إراده الآخر له من قبل الثانی فینبغی أن لا یکون فیه نقص قلت فرق بین الأمرین فإن وجود الممکن إذا قید و اشترط بملزوم نقیضه کان ممتنعا و لو بالغیر و لم یتعلق به إراده ضروره و أما إذا لم یقید الوجود به بل أطلق فغیر ممتنع فیمکن تعلق الإراده به و لو فی زمان وجود ملزوم النقیض بأن یدفع الملزوم و إن لم یندفع هو من قبل نفسه أو من دافع آخر بخلاف إراده الآخر له فإنه لو لم یندفع من قبل نفسه و لم یدفعه دافع آخر لم یتعلق به الإراده ضروره فهو مدفوع و إلا فالآخر مدفوع فصار حاصل الفرق حینئذ أن الصانع تعالی قادر علی إیجاد أحد الضدین فی زمان الضد الآخر بدون حاجه إلی واسطه غیر مستنده إلیه تعالی و هو أی الحاجه إلی الواسطه المستنده إلی الفاعل لا ینافی الاستقلال و القدره کما لا ینافی الاحتیاج إلی الواسطه المستنده إلی الذات الوجوب الذاتی بخلاف ما نحن فیه فإنه احتیاج إلی واسطه غیر مستنده إلی الذات.

لا یقال لعل انتفاء إراده الآخر واجب بنفسه و لا نسلم منافاه توسط الواجب بالذات بین الفاعل و فعله لاستقلاله و استلزامه النقص لأنا نقول الأول بین البطلان فإن تحقق إراده الآخر و انتفاعها ممکن فی نفسه لکنه ینتفی فیما نحن فیه من قبل ذی الإراده لو انتفی فیکون واسطه ممکنه غیر صادره عن الفاعل و لا مستنده إلیه و أما الثانی فربما تدعی البداهه فی استلزامه النقص و هو غیر بعید و بهذا التقریر یندفع کثیر من الشکوک و الشبه.

**[ترجمه]برهان تمانع و روشن ترین تقریراتش این است که وجوب وجود مستلزم قدرت و قوت بر جمیع ممکنات است؛ قوت کاملی که بتواند آن را ایجاد و متضادش را دفع کند به طور مطلق و عدم قدرتی اینگونه نقص است و نقص بر خدا

به دلیل اجماع عقلاـ محال است. در حالی که اجماع عقلا بر مطلبی نظری عادتا محال است و اگر ضروری نباشد پس نظری آشکار و یک راه و واضح الدلیل است و استحاله اجماع عقلا بر امری نظری که چنین نباشد ظاهرتر است.

ص: ۲۳۱

پس در این موقع می گوییم: اگر در وجود، دو واجب باشد هر دو قوی هستند و قوتشان مستلزم عدم قوتشان است زیرا قوت هر یک از آنها به این گونه، مستلزم قوتش بر دفع دیگری است از اراده کردن او، ضدّ آن چیزی را که وی از ممکنات اراده کرده است، و دفع شده، قوی نیست به این معنایی از قوت که گفتیم لازمه سلبِ نقص است.

اگر بگویی: این دلیل وقتی تمام است که اراده هر یک از آنها به موجود ممکنی به شرط اراده دیگری به ضدّ آن، امکان داشته باشد و برعکس، در حالی که چنین نیست بلکه ارادهٔ هر یک از آنها به آن ممکن به شرط اراده دیگری به ضدش، ممتنع است. و نظیر این مطلب آن است که اراده واجب به ممکنی به شرط وجود ضد آن محال است و از این نقصی لازم نیاید.

می گویم: امتناع اراده به شرط اراده دیگری، امتناع به غیر است و امتناع به غیر اثبات نقص و عجز است که خداوند از آن مبرّاست. اما امتناع ارادهٔ شیء به شرط وجود ضد آن از باب ارادهٔ محال ذاتی است اگر چه امتناع اراده [در ظاهر] امتناع به غیر است. و چنین چیزی نقص را لازم نیاورد برخلاف بحث ما که منظور ممتنع به غیر است [که مستلزم تقص است].

پس اگر بگویی: چنانچه وجود شیء به شرط ضد و نقیضش ممتنع است همانطور به شرط ملزوم ضد و نقیضش نیز محال است و اولی امتناع به ذات و دومی امتناع به غیر است و همانطور که اراده کردن اولی از سوی خدا محال است و نقصی لازم نیاید، اراده کردن دومی هم چنین است. و روشن است که اراده ایجاد ممکن به شرط اراده دیگری به آن از قبیل دومی است پس نباید نقصی لازم آید.

می گویم: بین این دو امر فرق است. زیرا وجود ممکن وقتی مقید و مشروط به ملزوم نقیضش شود ممتنع می شود ولو به غیر و اراده ای به آن تعلّق نمی گیرد - ضرورتا - ولی وقتی که مقید به آن نشود و مطلق گذاشته شود پس غیر ممتنع است پس تعلق اراده به آن ولو در زمان وجود ملزومِ نقیض، ممکن است به اینکه ملزوم را دفع کند - اگر خودش دفع نشود یا دافع دیگری دفعش نکند -، به خلاف اراده دیگری به آن چرا که در این صورت اگر این اراده دیگری خودش دفع نشود یا دیگری دفعش

نکند اراده [اولی] به آن ممکن تعلق نمی گیرد - ضرورتاً - پس اراده [اولی] دفع می شود واگر نشود اراده آن دیگری دفع می شود. پس حاصل فرق این شد که خدای تعالی قادر بر ایجاد یکی از دو ضدّ در زمان ضدّ دیگر است بدون احتیاج به واسطه ای که غیرمستند بر خودش باشد. و احتیاج به واسطهٔ مستند به خودِ فاعل با استقلال و قدرت منافات ندارد چنانچه با وجوب ذاتی هم منافات ندارد برخلاف بحث ما که احتیاج به واسطهٔ غیر مستند به ذات است [و مستلزم نقص و عجز است].

ص: ۲۳۲

اگر گفته شود: شاید انتفای ارادهٔ دیگری واجب بنفسه است و ما تنافی واسطه شدن واجب بالذات بین فاعل و فعلش را با استقلال واجب و اینکه مستلزم نقص باشد را قبول نداریم.

می گوییم: اولی بطلانش واضح است زیرا تحقق اراده دیگری و انتفاء آن فی نفسه امر ممکنی است ولی در بحث ما از سوی یک صاحب اراده منتفی می شود پس این می شود واسطهٔ ممکنِ صادر نشده و غیرمستند به فاعل. و اما دومی چه بسا ادعای بداهت در مستلزم بودن آن برای نقص شده و این بعید نیست.

با این بیان بسیاری از شک و شبهه ها برطرف می شود.

**[ترجمه]

الخامس تقریر آخر لبرهان التمانع ذکره المحقق الدوانی

و هو أنه لا یخلو أن یکون قدره کل واحد منهما و إرادته کافیه فی وجود العالم أو لا شی ء منهما کاف أو أحدهما کاف فقط و علی الأول یلزم اجتماع المؤثرین التامین علی معلول واحد و علی الثانی یلزم عجزهما لأنهما لا یمکن لهما التأثیر إلا باشتراک الآخر و علی الثالث لا یکون الآخر خالقا فلا یکون إلها أ فمن یخلق کمن لا یخلق.

لا- یقال إنما یلزم العجز إذا انتفت القدره علی الإیجاد بالاستقلال أما إذا کان کل منهما قادرا علی الإیجاد بالاستقلال و لکن اتفقا علی الإیجاد باشتراک فلا یلزم العجز کما أن القادرین علی حمل خشبه بالانفراد قد یشترکان فی حملها و ذلک لا یستلزم عجزهما لأن إرادتهما تعلقت بالاشتراک و إنما یلزم العجز لو أرادا الاستقلال و لم یحصل لأنا نقول تعلق إراده کل منهما إن کان کافیا لزم المحذور الأول و إن لم یکن کافیا لزم المحذور الثانی و الملازمتان بینتان لا تقبلان المنع و ما أوردتم من المثال فی سند المنع لا یصلح للسندیه إذ فی هذه الصوره ینقص میل کل واحد منهما من المیل الذی یستقل فی الحمل قدر ما یتم المیل الصادر من الآخر حتی تنقل الخشبه بمجموع المیلین و لیس کل واحد منهما بهذا القدر من المیل فاعلا مستقلا و فی مبحثنا هذا لیس المؤثر إلا تعلق القدره و الإراده و لا یتصور الزیاده و النقصان فی شی ء منهما.

**[ترجمه]تقریری دیگر برای برهان تمانع که محقق دوانی گفته و آن این است که: از چند حال خارج نیست یا قدرت و اراده هر یک از آن دو در ایجاد عالم کافی هست یا هیچ یک از آن دو کافی نیست یا فقط یکی از آنها کافی است. بنا بر اول اجتماع دو مؤثر تام بر معلولی واحد لازم می آید و بنا بر دوم عجز آن لازم می آید زیرا تأثیر برای آنها ممکن نیست مگر با

اشتراک دیگری و بنا بر سوم دیگری خالق نیست پس إله نیست. «أفمن یخلق کمن لایخلق»!

اگر گفته شود: تنها وقتی عجز لازم می آید که قدرت مستقل بر ایجاد منتفی باشد اما وقتی هر دو قادر بر ایجاد مستقل باشند ولی با هم قرار گذاشته باشند تا مشترکا ایجاد کنند دیگر عجز لازم نمی آید چنانچه دو نفر که توانایی حمل چوبی را دارند گاهی در حمل آن با هم مشترک می شوند و این مستلزم عجز آنها نیست زیرا ارادهٔ آنها به اشتراک تعلق گرفته و عجز تنها وقتی لازم می آید که ارادهٔ استقلال کنند و حاصل نشود.

می گوییم: اگر تعلق اراده هر یک از آنها کافی باشد؛ محذور اول و اگر کافی نباشد محذور دوم پیش می آید.

این دو ملازمه روشن اند و رد نمی شوند و آن مثالی که آوردید برای رد این مطلب شایسته نیست زیرا در صورت حمل اشتراکی میل هر یک از آن دو از میلی که در هنگام حمل مستقل دارد، مقداری کم می شود تا میل دیگری آن را کامل کند و چوب با مجموع دو میل منتقل شود و هر یک از آن دو به این مقدار از میل، فاعل مستقل نیستند و در بحث ما مؤثر جز تعلق قدرت و اراده نیست و زیاده و نقصان در قدرت و اراده متصوّر نیست.

**[ترجمه]

السادس

أن كل من جاء من الأنبياء و أصحاب الكتب المنزله إنما ادعى الاستناد إلى واحد أسند إليه الآخر و لو كان فى الوجود واجبان لكان يخبر مخبر من قبله بوجوده و حكمه و احتمال أن يكون فى الوجود واجب لا يرسل إلى هذا العالم أو لا يؤثر و لا

يدبر أيضا فيه مع تدبيره و وجود خبره فى عالم آخر أو عدمه مما لا يذهب إليه وهم واهم فإن الوجوب يقتضى العلم و القدره و غيرهما من الصفات و مع هذه الصفات الكماليه يمتنع عدم الإعلام و نشر الآثار بحيث يبلغ إلينا وجوده و أما ما زعمت الثنويه من الإله الثانى فليس بهذه المشابه و مما يرسل و يحكم فيهم و إن قالوا بوجود الواجب الآخر فقد نفوا لازمه فهو باطل بحكم العقل.

و قد أثبتنا فى كتاب الروضه فيما أوصى به أمير المؤمنين ابنه الحسن صلوات الله عليهما ما يومئ إلى هذا الدليل حيث

قَالَ عليه السلام وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ صِفَتَهُ وَ فِعَالَهُ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي ذَلِكَ أَحَدٌ وَ لَا يُحَاجُّهُ وَ أَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ

**[ترجمه]هر يك از انبياء و اصحاب كتب نازل شده كه آمده تنها به واحدى استناد كرده كه ديگرى هم چنان كرده است و اگر دو واجب الوجود بود، بايد خبردهنده اى از سوى او به وجود و حكم او خبر مى داد. و احتمال اينكه واجب الوجودى باشد كه كسى را به اين عالم نفرستد يا در اين عالم تأثير و تدبير نيز نداشته باشد

ص: ۲۳۳

با وجود تدبير و وجود خبرش در عالمى ديگر و يا عدم آن، چيزى است كه وهم هيچ متوهّمى نبايد به سوى آن رود زيرا وجوب وجود، اقتضاى علم و قدرت و صفات ديگر را دارد و با وجود اين صفات كماليه، عدم اعلام و نشر آثار به گونه اى كه خبر وجودش به ما برسد محال است. واما آنچه كه ثنويه در باره إله دوم گمان كرده اند به اين گونه نيست و از قبيل كسى است كه ارسال و حكم در آنها دارد اگر چه به وجود واجبى ديگر معتقدند پس لازم آن را (عدم إرسال از سوى إله) نفى كرده اند پس آن به حكم عقل باطل است.

و ما در كتاب «الروضه» در ضمن وصاياى اميرالمؤمنين به فرزندش حسن عليه السلام مطلبى نقل كرديم كه اشاره به اين دليل دارد؛ آنجا كه حضرت فرمود: بدان كه اگر براى پروردگارت شريكى بود رسولان او به سوى تو مى آمدند و آثار ملك و سلطنت او را مى ديدى و صفت و فعلش را مى شناختى. ولى او معبودى واحد است چنانچه خودش وصف فرموده و هيچكس در الوهيت با او تضاد و محاجّه نكند و او خالق هر چيزى است.

**[ترجمه]

السابع الأدله السمعيه

من الكتاب و السنه و هى أكثر من أن تحصى و قد مر بعضها و لا محذور فى التمسك بالأدله السمعيه فى باب التوحيد و هذه هى المعتمد عليها عندى و بسط الكلام فى تلك الأدله و ما سواها مما لم نشر إليها موكول إلى مظانها.

**[ترجمه]دلايل نقلى از كتاب و سنت كه قابل شمارش نيست. و بعضى از آنها گذشت. و هيچ محذورى در تمسك به ادله

نقلی در باب توحید نیست و این ادله است که نزد من مورد اعتماد است. و بسط سخن در باره این ادله و ادله ای که به آن اشاره نکردیم به جای خود موکول می شود.

**[ترجمه]

و لنرجع إلى حل الخبر و شرحه و قد قيل فيه وجوه

الأول

أن المراد بالقوى القوى على فعل الكل بالإراده مع إراده استبداده به و المراد بالضعيف الذى لا يقوى على فعل الكل و لا يستبد به و لا- يقاوم القوى فإن كانا قويين فلم لا يدفع كل منهما صاحبه و يتفرد به أى يلزم من قوتهما انفراد كل بالتدبير و يلزم منه عدم وقوع الفعل و إن زعمت أن أحدهما قوى و الآخر ضعيف ثبت أنه واحد أى المبدأ للعالم واحد لعجز الضعيف عن المقاومه و التأثير و ثبت احتياج الضعيف إلى العله الموجده لأن القوى أقوى وجودا من الضعيف و ضعف الوجود لا يتصور إلا بجواز خلو الماهيه عن الوجود و يلزم منه الاحتياج إلى المبدإ المباين الموجد له.

و إن قلت إنهما اثنان أى المبدأ اثنان و هذا هو الشق الثانى أى كونهما ضعيفين بأن يقدر و يقوى كل منهما على بعض أو يفعل بعضا دون بعض بالإراده و إن كان يقدر على الكل و فى هذا الشق لا يخلو من أن يكونا متفقين أى فى الحقيقه من كل جهه و يلزم من هذا عدم الامتياز بالتعين للزوم المغايره بين الحقيقه و التعينين المختلفين و استحاله

ص: ۲۳۴

استنادهما إلى الحقيقه و استحاله استنادهما إلى الغير فيكون لهما مبدأ أو مختلفين مفترقين من كل جهه و ذلك معلوم الانتفاء فإنا لما رأينا الخلق منتظما و الفلك جاريا و التدبير واحدا و الليل و النهار و الشمس و القمر دل صحه الأمر و التدبير و ائتلاف الأمر على أن المدبر واحد لا اثنان مختلفان من كل جهه ثم ذلك المدبر الواحد لا يجوز أن يكون واحدا بجهه من حيث الحقيقه مختلفا بجهه أخرى فيكون المدبر اثنين و يلزمك إن ادعيت اثنين فرجه ما بينهما لأن لهما وحده فلا يتمايزان إلا بمميز فاصل بينهما حتى يكونا اثنين لامتناع الاثنينيه بلا مميز بينهما و عبر عن الفاصل المميز بالفرجه حيث إن الفاصل بين الأجسام يعبر عنه بالفرجه و أولئك الزنادقه لم يكونوا يدركون غير المحسوسات تنبيها على أنكم لا تستحقون أن تخاطبوا إلا بما يليق استعماله فى المحسوسات و ذلك المميز لا بد أن يكون وجوديا داخلا فى حقيقه أحدهما إذ لا يجوز التعدد مع الاتفاق فى تمام الحقيقه كما ذكرنا و لا يجوز أن يكون ذلك المميز ذا حقيقه يصح انفكاكها عن الوجود و خلوها عنه و لو عقلا و إلا لكان معلولا محتاجا إلى المبدإ فلا يكون مبدأ و لا داخلا فيه فيكون المميز الفاصل بينهما قديما موجودا بذاته كالمتفق فيه فيكون الواحد المشتمل على المميز الوجودى اثنين لا واحدا و يكون الاثنان اللذان ادعيتهما ثلاثه فإن قلت به و ادعيت ثلاثه لزمك ما قلت فى الاثنين من تحقق المميز بين الثلاثه و لا بد من مميزين وجوديين حتى تكون بين الثلاثه فرجتان و لا بد من كونهما قديمين كما مر فيكونوا خمسه و هكذا ثم يتناهى فى العدد إلى ما لا نهايه له فى الكثره أى يتناهى الكلام فى التعدد إلى القول بما لا نهايه له فى الكثره أو يبلغ عدده إلى كثره غير متناهيه أو المراد أنه يلزمك أن يتناهى المعدود المنتهى ضروره بمعروض ما ينتهى إليه العدد أى الواحد إلى كثير لا نهايه له فى الكثره فيكون عددا بلا واحد و كثره بلا وحده و على هذا يكون الكلام برهانيا لا يحتاج إلى ضميمه و على الأولين يصير بضم ما ذكرناه من ثالث الاحتمالات برهانيا.

**[ترجمه]مراد از قوى، قوى بر فعل كل با اراده همراه با ارادۀ تک بودن در آن و مراد از ضعيف كسى است كه بر فعل كلّ او قوى نيست و در آن تک نيست و در مقابل قوى مقاومت ندارد. «فإن كانا قويّين فلم لا يدفع كل منهما صاحبه و يتفرّد به» يعنى از قوت آنها، انفرادشان به تدبير لازم مى آيد و از اين، عدم وقوع فعل لازم آيد. «وإن زعمت أنّ أحدهما قويّ و الآخر ضعيف ثبت أنه واحد» يعنى ثابت مى شود مبدأ عالم واحد است. زيرا به دليل عجز ضعيف از مقاومت و تأثير، احتياج ضعيف به علت موجده ثابت مى شود زيرا قوى، وجودش قوى تر از ضعيف است و ضعف وجود جز به جواز خالى بودن ماهيت از وجود تصور نشود كه از آن، احتياج به مبدأ مباين به وجود آورنده آن لازم مى آيد.

«و إن قلت إنهما اثنان» يعنى مبدأ دو تا باشد و اين همان فرض دوم است يعنى ضعيف بودن هر دو به اينكه هر يک از آنها بر بعضى كارها قادر باشد يا اينكه تنها بعضى كارها را با اراده خود انجام دهد اگر چه بر همه قادر باشد. كه در اين فرض از دو حال خارج نيست:

يا هر دو از هر جهت در حقيقت يكى هستند كه عدم امتياز به تعيّن لازم مى آيد به دليل لزوم مغايرت بين حقيقت و دو تعيّن مختلفش

ص: ۲۳۴

و به دليل استحاله استناد هر دو به حقيقت و استحاله استنادشان به غير تا برايشان مبدئى باشد [كه اين خلاف فرض است.]

یا اینکه هر دو از هر جهت مختلف و جدا باشند که منتفی بودن این فرض معلوم است زیرا ما وقتی خلق منظم و فلک جاری و تدبیر واحد و شب و روز و خورشید و ماه را می بینیم، صحت امر و تدبیر و به هم پیوستگی آن دلالت می کند که مدبّر یکی است نه دو تای مختلف از هر جهت.

همچنین جایز نیست که این مدبّر به جهتی از حیث حقیقت واحد و از جهتی دیگر مختلف باشد تا دو مدبّر شوند چرا که اگر دو تا ادعا کنی لازم می آید بین آن دو فرجه ای لحاظ کنی زیرا برای آن دو وحدتی است که جز با ممیّزِ جدا کننده ای بینشان که دو تایشان کند، متمایز نمی شوند زیرا دو تا شدن بدون ممیّز محال است.

امام از این ممیّزِ جدا کننده به فرجه تعبیر نمود زیرا از جدا کننده بین اجسام به فرجه تعبیر می شود و چون آن زندیقها غیرمحسوسات را درک نمی کردند این تعبیر اشاره به آن است که شما جز با اموری که در محسوسات استعمال می شود لایق بحث نیستید.

آن ممیّز حتما باید وجودی داخل در حقیقت هر دوی آنها باشد زیرا تعدد با وجود اتحاد در تمام حقیقت جایز نیست و جایز نیست که آن ممیّز حقیقتی باشد که بتوان از وجود، منفکّش کرد و او را ولو عقلاـ خالی از وجود دانست زیرا در غیر این صورت، معلولی محتاج به مبدأ می شود پس خود، دیگر مبدأ و داخل در مبدأ نیست بنا بر این آن ممیّز جدا کنندهٔ بین آن دو، موجود قدیم بالذاتی همچون آن موجودی است که داخل آن شده بنا بر این آن واحدی که مشتمل بر ممیّزِ وجودی می باشد دوتاست و نه یکی و آن دو تایی که تو ادعا کردی سه تا می شود پس اگر قائل به آن شدی و سه تا ادعا کردی لازم می آید بین آن سه تا، ممیّز باشد و لازم می آید که دو ممیّزِ وجودی باشد تا بین سه تا، دو فرجه باشد و آن دو فرجه حتما باید قدیم باشند پس می شوند پنج تا و همینطور. «ثمّ یتناهی فی العدد إلی مالا نهایه له فی الکثره» یعنی کلام در تعدد [مبدأ] منجر به کثرت نامتناهی می شود یا تعداد اینها به کثرتی نامتناهی می رسد یا منظور این است که در این صورت لازم می آید معدودی که ضرورتا باید به معروضِ آنچه عدد به آن منتهی می شود، یعنی واحد، منتهی شود، به کثیری برسد که در کثرت نهایتی ندارد پس عددی بدون واحد و کثرتی بدون وحدت می شود. بنا بر این فرض کلام برهانی است و احتیاج به ضمیمه دیگری ندارد ولی بنابر دو احتمال اول با ضمیمه احتمال سوم برهانی می شود.

**[ترجمه]

الثانی

أن یکون إشاره إلی ثلاثه براهین و تقریر الأول بعد ما تقرر أن ما لاـ یکون قویا علی إیجاد أی ممکن کان لا یکون واجبا بالذات أن یقال لا یصح أن یکون الواجب بالذات اثنین و إلا کان کل منهما قویا علی إیجاد أی ممکن کان

و کـل ممكن بحيث يكون اسـتناده إلى أى منهما كافيا فى تصـحح خروجه من القوه إلى الفعل و حينئـذ لم يكن محيص إما من لزوم استناد كل معلول شخصى إلى علتين مستبدتين بالإفاضه و ذلك محال أو من لزوم الترجح بلا مرجح و هو فطرى الاستحاله أو من كون أحدهما غير واجب بالذات و هو خلاف المفروض و هذا البرهان يتم عند قوله عليه السلام: للعجز الظاهر فى الثانى.

و قوله عليه السـلام: و إن قلت إلى قوله على أن المـدبر واحد إشاره إلى برهان ثان و هو أحد الوجوه البرهانيه فى قوله تعالى: لَوْ كـانَ فِيهِمـا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَـدَتا و تلخيص تقريره أن التلازم بين أجزاء النظام الجملى المنتظم المتسق كما بين السـماء و الأرض مثلا ـ على ما قـد أحقته القوانين الحكميه لا يسـتتب إلا بالاسـتناد إلى فاعل واحـد يصـنع الجميع بحكمته و قـدرته إذ التلازم بين شيئين لا يتصحح إلا بعليه أحدهما للآخر أو بمعلوليتهما لعله واحده موجبه فلو تعدد اختل الأمر و فسد النظام.

و تقرير الثـالث هو أنك لو ادعيت اثنين كان لا محاله بينهما انفصال فى الوجود و افتراق فى الهويه و يكون هناک موجود ثالث هو المركب من مجموع الاـثنين و هو المراد بـالفرجه لأـنه منفصل الـذات و الهويه و هـذا المركب لتركبه عن الواجبات بالـذات المسـتغنيات عن الجاعـل موجود لاـ من تلقـاء الصانع إذ افتقار المركب إلى الجاعل بحسب افتقار أجزائه فإذا لم تفتقر أجزاؤه لم يفتقر هو بالضـروره فإذن قـد لزمک أن يكون هـذا الموجود الثالث أيضا قـديما فيلزمک ثلاثه و قـد ادعيت اثنين و هكذا و يرد عليه مع بعد إطلاق الفرجه بهذا المعنى أنه يلزم فى الفرض الثانى سبعه لا خمسه.

**[ترجمه]اشاره به سه برهان باشد:

تقریر اولی: بعـد از آنکه بیان شـد که آنچه بر ایجاد هر ممکنی قوی نیست واجب بالـذات نیست گفته می شود: واجب بالذات نمی تواند دو تا باشد وگرنه هر یک از آنها قادر بر ایجاد هر ممکنی خواهند بود

ص: ۲۳۵

و هر ممکنی از حیث اسـتنادش به هر یـک از آنهـا برای خروجش از قوه به فعـل کـافی خواهـد بود و در این هنگـام چـاره ای نیست که یا هر معلول شخصـی، مستند به دو علّتِ تک در افاضه باشد که این محال است و یا ترجّح بدون مرجّح باشد که آن هم فطرتـا محال است و یا یکی از آنها واجب بالـذات نباشـد که خلاف فرض است. این برهان با سـخن امام «للعجز الظاهر فی الثانی» تمام می شود.

و سـخن امام «و إن قلت» تا «علی أنّ المـدبّر واحـد» اشاره به برهان دوم است و آن یکی از وجوه برهان در سـخن خدای متعال است که فرمود: «لو کـان فیهمـا آلهه إلاـ الله لفسـدتا» و خلاـصه تقریرش آن است که: تلاـزم بین اجزاء و نظـام یکپـارچه منظم چنانچه مثلا بین زمین و آسمان است – و قوانین حِکمی آن را اثبات کرده – برقرار نمی شود مگر با استناد به فاعل واحدی که جمیع آنهـا را به حکمت و قـدرتش سـاخته است زیرا تلاـزم بین دو شـیء واقع نمی شـود مگر به علیت یکی برای دیگری یا معلولیت هر دو برای علت واحد موجبه ای، پس اگر علت متعدد بود امر، مختل و نظام، فاسد می شد.

و تقریر سومی آن است که: اگر دو مبـدأ ادعـا کنی ناچـار بین آنها فاصـله ای در وجود هست و در هویت فرقی دارنـد و آنجا موجـود سـومی مرکـب از مجمـوع آن دو می شـود – و مراد از فرجـه همین است زیر ذات و هـویتش جـدا شـده است – و این

مرکّب به دلیل ترکیبش از موجودات واجب بالـذات و غنی از جاعل، موجودی است که از جانب صانع نیست زیرا نیاز مرکب به جاعل و صانع به حسب نیاز اجزایش است پس وقتی اجزایش نیاز نـدارد خودش نیز بی نیاز است پس لازم می آیـد که این موجود سومی نیز قدیم باشد پس سه قدیم لازم می آید در حالی که تو دو تا ادعا کردی و همچنین پیش می رود.

بر این تقریر اشـکال می شود که اولا اطلاق فرجه به این معنا بعیـد است و ثانیا در فرض دوم هفت قدیم لازم می آید نه پنج تا [که در روایت فرموده].

**[ترجمه]

الثالث

أن یکون إشـاره إلی حجتین إحـداهما عـامیه مشـهوریه و الأـخری خاصـیه برهـانیه أما الأولی فقوله لا یخلو قولک إلی قوله فی الثانی و معناه أنه لو فرض قدیمان فلا یخلو أن یکون کلاهما قویین أو کلاهما ضـعیفین أو أحدهما قویا و الآخر ضعیفا و الثلاثه بأسـرها بـاطله أما الأول فلأنه إذا کانا قویین و کل منهما فی غایه القوه من غیر ضـعف و عجز کما هو المفروض و القوه یقتضـی الغلبه و القهر علی کل شی ء سواه فما السبب المانع لأن یدفع کل واحد منهما صاحبه حتی یتفرد بالتدبیر و القهر علی

غيره إذ اقتضاء الغلبه و الاستعلاء مركوزه فی كل ذی قوه علی قدر قوته و المفروض أن كلا منهما فی غايه القوه و أما فساد الشق الثانی فهو ظاهر عند جمهور الناس لما حكموا بالفطره من أن الضعف ينافی الإلهيه و لظهوره لم يذكره عليه السلام و أيضا يعلم فساده بفساد الشق الثالث و هو قوله و إن زعمت أن أحدهما قوی و الآخر ضعيف ثبت أنه أی الإله واحد كما نحن نقول للعجز الظاهر فی المفروض ثانيا لأن الضعف منشأ العجز و العاجز لا يكون إلها بل مخلوقا محتاجا لأنه محتاج إلی من يعطيه القوه و الكمال و الخيريه و أما الحجه البرهانيه فأشار إليها بقوله و إن قلت إنهما اثنان و بيانه أنه لو فرض موجودان قديمان فإما أن يتفقا من كل جهه أو يختلفا من كل جهه أو يتفقا بجهه و يختلفا بأخری و الكل محال أما بطلان الأول فلأن الاثنينيه لا تتحقق إلا بامتياز أحد الاثنين عن صاحبه و لو بوجه من الوجوه و أما بطلان الثانی فلما نبه عليه بقوله فلما رأينا الخلق منتظما و تقريره أن العالم كله كشخص واحد كثير الأجزاء و الأعضاء مثل الإنسان فإنا نجد أجزاء العالم مع اختلاف طبائعها الخاصه و تباين صفاتها و أفعالها المخصوصه يرتبط بعضها ببعض و يفتقر بعضها إلی بعض و كل منها يعين بطبعه صاحبه و هكذا نشاهد الأجرام العاليه و ما ارتكز فيها من الكواكب النيره فی حركاتها الدوريه و أضوائها الواقعه منها نافعه للسفليات محصله لأمزجه المركبات التی يتوقف عليها صور الأنواع و نفوسها و حياه الكائنات و نشوء الحيوان و النبات فإذا تحقق ما ذكرنا من وحده العالم لوحده النظام و اتصال التدبير دل علی أن إلهه واحد و إليه أشار بقوله دل صحه الأمر و التدبير و ائتلاف الأمر علی أن المدبر واحد.

و أما بطلان الشق الثالث و هو أنهما متفقان من وجه و مختلفان من وجه آخر فبأن يقال كما أشار إليه عليه السلام بقوله ثم يلزمك أنه لا بد فيهما من شی ء يمتاز به أحدهما عن صاحبه و صاحبه عنه و ذلك الشی ء يجب أن يكون أمرا وجوديا يوجد فی أحدهما و لم يوجد فی الآخر أو أمران وجوديان يختص كل منهما بواحد فقط و أما كون الفارق المميز لكل منهما عن صاحبه أمرا عدميا فهو ممتنع بالضروره إذ الأعدام

بما هی أعدام لا تمایز بینها و لا تمییز بها فإذا فرض قدیمان فلا أقل من وجود أمر ثالث یوجد لأحدهما و یسلب عن الآخر و هو المراد بالفرجه إذ به یحصل الانفراج أی الافتراق بینهما لوجوده فی أحدهما و عدمه فی الآخر و هو أیضا لا محاله قدیم موجود معهما و إلا لم یکونا اثنین قدیمین فیلزم أن یکون القدماء ثلاثه و قد فرض اثنان و هذا خلف ثم یلزم من فرض کونهم ثلاثه أن یکونوا خمسه و هکذا إلی أن یبلغ عددهم إلی ما لا نهایه له و هو محال.

أقول: الأظهر علی هذا التقریر أن تحمل الوحده فی قوله علیه السلام: علی أن المدبر واحد علی الأعم من الوحده النوعیه و الشخصیه و لو حملت علی الشخصیه یمکن أن یستخرج منه ثلاث حجج بهذا التقریر و لا یخفی توجیهها.

**[ترجمه]اینکه روایت اشاره به دو حجت باشد؛ اولی حجتی عامیانه و مشهور و دومی خاص و برهانی است.

و اما حجت اول: از سخن امام «لا یخلو قولک» تا «فی الثانی» می باشد و معنایش آنکه: اگر دو قدیم فرض شود از سه حال خارج نیست: یا هر دو قوی و یا هر دو ضعیف و یا یکی قوی و یکی ضعیف هستند که هر سه فرض باطل است؛ زیرا اگر هر دو قوی باشند و هر یک از آن دو در نهایت قوت و بدون ضعف و عجز باشند - چنانچه فرض همین است - و قوت نیز مقتضی قهر و غلبه بر هر چیز غیر از خود است، چه چیزی مانع از آن است که هر یک از آنها دیگری را دفع کند تا در تدبیر و غلبه تنها شود؟

ص: ۲۳۶

زیرا اقتضاء غلبه و برتری جویی در هر صاحب قدرتی به اندازه قدرتش وجود دارد و فرض این است که هر دو در نهایت قوتند. و اما بطلان فرض دوم نزد جمیع مردم روشن است زیرا حکم می کنند که ضعف با الوهیت منافات دارد و به دلیل ظهورش امام آن را بیان نفرمود. و نیز این مطلب، بطلان فرض سوم را نیز روشن می کند و آن کلام امام است که فرمود: اگر گمان کنی که یکی قوی و دیگری ضعیف است ثابت می شود که إله یکی است - چنانچه ما می گوییم - زیرا دومی که فرض کردی عجز دارد زیرا ضعف، منشأ عجز است و عاجز نمی تواند خدا باشد بلکه مخلوقِ محتاجی است زیرا محتاج به کسی است که قوت و کمال و خیر به او عطا کند.

و اما حجت برهانی: آن است که امام با سخن خود «و إن قلت أنّهما اثنان» به آن اشاره فرمود و شرحش این گونه است که: اگر دو موجود قدیم فرض شود از سه حال خارج نیست: یا از هر جهت یکی هستند و یا از هر جهت مختلفند و یا از جهتی متفق و از جهتی مختلفند و تمام اینها محال است. بطلان اول به این دلیل که دوئیت جز به امتیاز یکی از دیگری ولو به وجهی از وجوه، محقق نمی شود. و بطلان دوم به آنچه که امام با سخنش «فلما رأینا الخلق منتظما» به آن آگاهی داد یعنی همه عالم مانند شخص واحدی چون انسان با اعضا و اجزای بسیاری است و ما می بینیم

که اجزای عالم با همۀ اختلاف طبایع و جدایی صفات و افعال مخصوصشان با یکدیگر مرتبط اند و به هم نیاز دارند و هر یک با طبعش همتای خود را یاری می کند و این چنین است که اجرام سماوی و ستارگان نورانی را در حرکات دورانی و در انوارشان می بینیم که برای عوالم پایین مفید هستند و باعث پدید آمدن مزاجهای مرکبی هستند که صورتها و نفوس انواع و

حیات کائنات و رشد حیوان و نبات به آن وابسته است. پس وقتی وحدت عالم به دلیل وحدت نظام و اتصال تدبیر معلوم شد، دلالت می کند بر اینکه خدای آن واحد است و امام علیه السلام به این مطلب اشاره فرمود: «دلّ صحه الأمر و التدبیر و ائتلاف الأمر علی أن المدبّر واحد».

و اما بطلان فرض سوم یعنی اینکه آن دو از جهتی متفق و از جهتی مختلف باشند به این است که گفته شود – چنانچه امام با «ثم یلزمک» اشاره فرموده – : ناگزیر باید در آن دو، چیزی باشد که توسط آن هر یک از دیگری متمایز شود و لازم است که این چیز امری وجودی باشد که در یکی باشد و در دیگری نباشد یا اینکه دو امر وجودی باشند که هر یک از آنها فقط یکی از آنها را داشته باشد و اما اینکه این امرِ فارقِ ممیّز، عدمی باشد ضرورتاً ممتنع است زیرا اعدام

ص: ۲۳۷

از آن جهت که عدمند نه تمایزی با هم دارند و نه به وسیله آنها تمایزی به وجود آید. پس وقتی دو قدیم فرض شود لااقل باید امر سومی در یکی از آنها وجود داشته باشد و در دیگری نباشد. و منظور از فرجه این است زیرا توسط آن انفراج یعنی افتراق بین آن دو حاصل می شود چرا که در یکی هست و در دیگری نیست. و این فرجه ناچار باید قدیم و همراه آنها باشد و گرنه دو قدیم نبودند، پس لازم آید که قدماء سه تا باشند در حالی که فرض این بود که دو تا هستند و این خُلف است. آنگاه از فرض سه تا بودن آنها لازم آید که پنج تا باشند و همینطور ادامه می یابد تا عددشان تا بی نهایت برود و این محال است.

می گویم: بنا بر این تقریر، ظاهرتر آن است که وحدت در سخن امام «علی أنّ المدبّر واحد» بر اعم از وحدت نوعیه و شخصیه حمل شود. و اگر بر وحدت شخصیه حمل شود می توان سه حجت به این تقریر از آن استخراج کرد و توجیه آن پوشیده نیست.

**[ترجمه]

الرابع

أن یکون إشاره إلی ثلاث حجج لکن علی وجه آخر و تقریر الأول أنه لو کان اثنین فإما أن یکونا قویین أی مستقلین بالقدره علی کل ممکن فی نفسه سواء کان موافقا للمصلحه أو مخالفا و هو إنما یتصور بکونهما قدیمین و إما أن یکونا ضعیفین أی غیر مستقلین بالقدره علی ممکن ما فی نفسه و إما أن یکون أحدهما قویا و الآخر ضعیفا و الأول محال لاشتماله علی التناقض لأن کون کل منهما قویا بهذا المعنی یستلزم أن یکون قویا علی دفع الآخر عن أن یصدر عنه مراد الأول بعینه أو مثله أو ضده فی محله لأن عدم المنافی شرط فی صدور کل ممکن و عدم القوه علی الشرط ینافی القوه علی المشروط و لا شک أن المدفوع کذلک ضعیف مسخر فقوه کل منهما فی فعل صدر عنه یستلزم دفعه الآخر فیه و ضعف ذلک الآخر و فی فعل ترکه حتی فعل الآخر ضده یستلزم تمکینه الآخر فی فعله و هذا تفرد بالتدبیر فالاستفهام فی لم لا یدفع إنکاری أی معلوم ضروره أنه یدفع کل منهما الآخر و یتفرد بالتدبیر و بطلان الشق الثالث لکونه مستلزما لعجز أحدهما أی ضعفه و عدم کونه ممن ینتهی إلیه شی ء من تدبیر العالم یستلزم بطلان الشق الثانی بطریق أولی و تقریر الثانی هو أنه لو کان المدبر اثنین فنسبه معلول معلول إلیهما إما

متساویه من جمیع الوجوه بأن لا یکون فی واحد منهما و لا فی کل منهما ما یختص به و یرجح صدوره عنه علی صدوره عن الآخر من الداعی و المصلحه

ص: ۲۳۸

و نحوهما و إما غير متساويه من جميع الوجوه و كلاهما باطل.

أما الأول فلأنه إما أن يكون ترك كل منهما لذلك المعلول مستلزما لفعل الآخر إياه لحكمه كل منهما أم لا فعلى الأول إحداث أحدهما ذلك المعلول يستلزم الترجيح بلا مرجح لأن إحداث كل منهما ذلك المعلول ليس أولى بوجه من تركه إياه و إحداث الآخر إياه و على الثانى إما أن يكون ترك التارك له مع تجويزه الترك على الآخر قبيحا و خلاف الحكمه أم لا و الأول يستلزم النقص و الثانى يستلزم عدم إمكان رعايه المصالح التى لا تحصى فى خلق العالم لأنه اتفاقى حينئذ و معلوم بديهه أن الاتفاقى لا يكون منتظما فى أمر سهل كصدور مثل قصيده من قصائد البلغاء المشهورين عمن لم يمارس البلاغه و إن كان يمكن أن يصدر عنه اتفاقا مصراع بليغ أو مصراعان فضلا عما نحن فيه.

و أما بطلان الثانى فلأنه يستلزم أن يكون مختلفه من جميع الوجوه بأن لا يكون أحدهما قادرا عليه أصلا لأن اختلاف نسبه قادرين إلى معلول واحد شخصى إنما يتصور فيما يمكن أن يكون صدوره عن أحدهما أصلح و أنفع من صدوره عن الآخر و هذا إنما يتصور فيما كان نفع فعله راجعا إليه كالعباد و أما إذا كان القادران بريئين من الانتفاع كما فيما نحن فيه فلا يتصور ذلك فيه بديهه و ينبه عليه أن الغنى المطلق إنما يفعل ما هو الخير فى نفسه من غير أن يكون له فيه نفع سواء كان لغيره فيه نفع كما فى ثواب المطيع أو لم يكن و مثاله عقاب الكافر إن لم يكن للمطيعين فيه نفع.

و تقرير الثالث أنه إن كان المدبر اثنين فنسبه معلول معلول إليهما إما متساويه من جميع الوجوه أو لا و كلاهما باطل أما الأول فلان صدور بعض المعلولات عن أحدهما و بعض آخر منها عن الآخر منهما حينئذ يحتاج إلى ثالث هو الفرجه بينهما أى ما يميز و يعين كل معلول معلول لواحد معين منهما حتى يكون المدبران اثنين لامتناع الترجيح من جهه الفاعلين بلا مرجح أى بلا داع أصلا كما هو المفروض فيلزم خلاف الفرض و هو أن يكون المدبر ثلاثه ثم ننقل الكلام إلى الثلاثه و هكذا إلى ما لا نهايه له فى الكثره و يلزم التسلسل و إنما لم يكتف عليه السلام بعد نقل الكلام إلى الثلاثه بالاحتياج إلى فرجه

واحده للتميزين حتى يكون المجموع أربعه لا- خمسه و إن كان المطلوب و هو لزوم التسلسل حاصلا به أيضا لأن هناك ثلاثه تمييزات و تخصيص واحد منهما بمميز كما هو المفروض و اشتراك اثنين منهما بواحد مع اتحاد النسبه تحكم و أما بطلان الثانی فلما مر فی بيان بطلان الشق الثانی من الدليل الثانی.

أقول: لا يخفی بعد هذا التقرير عن الأفهام و احتياجه إلی تقدير كثير من المقدمات فی الكلام.

**[ترجمه]اشاره به سه حجت بر وجهی دیگر باشد. تقریر اولی آنکه: اگر دو تا باشند از سه حال خارج نیست یا هر دو قوی هستند یعنی در قدرت بر هر ممکن مستقل می باشند چه موافق مصلحت باشد و چه مخالف. و این تنها در صورت قدیم بودن آن دو تصور می شود. و یا هر دو ضعیف هستند یعنی در قدرت بر ممکنی، مستقل نیستند. و یا اینکه یکی از آن دو قوی و دیگری ضعیف است.

فرض اول محال است زیرا مشتمل بر تناقض است زیرا قوی بودن هر یک از آنها به آن معنی مستلزم آن است که بر دفع دیگری از اینکه از آن، عین مراد وی یا مثل و یا ضدّ آن در محلش صادر شود، قوی باشد. زیرا عدم منافی در صدور هر ممکنی شرط است و عدم قوت بر شرط با قوت بر مشروط منافات دارد و شکی نیست که دفع شده به این گونه، ضعیف و مسخّر است پس قوت هر یک از آنها در فعلی که از آن صادر شود مستلزم دفع دیگری در آن فعل و ضعف آن دیگری است و قوت در فعلی که ترکش می کند تا اینکه دیگری ضدش را انجام دهد مستلزم قبول آن دیگری در فعلش است و این تفرّد در تدبیر است.

و فرض سوم باطل است زیرا مستلزم عجز یکی از آن دو یعنی ضعفش است. و اینکه او کسی نیست که امری از تدبیر عالم به آن منتهی نشود، بطلان فرض دوم به طریق أولی است.

تقریر حجت دوم اینکه: اگر مدبّر دو تا باشد نسبت تک تک معلول ها به آن دو از دو حال خارج نیست: یا از جمیع جهات مساوی است به اینکه در یکی از آن دو یا در هر یک از آن دو چیزی از قبیل داعی و مصلحت نباشد که آن را تخصیص زند و باعث ترجیح صدور آن از یکی بر خلاف دیگری شود،

ص: ۲۳۸

و یا از جمیع جهات مساوی نیست، و هر دو فرض باطل است.

اما بطلان فرض اول به این دلیل که از دو حال خارج نیست: یا ترک هر یک از آن دو نسبت به آن معلول مستلزم فعل دیگری بر آن به دلیل حکمت هر یک از آن دو است یا اینکه این گونه نیست. بنا به فرض اول احداث هر یک از آنها نسبت به آن معلول مستلزم ترجیح بدون مرجّح است زیرا احداث هر یک از آن دو نسبت به آن معلول به هیچ وجه أولی از ترک آن و احداث دیگری نسبت به آن معلول

نیست. و بنا به فرض دوم یا ترکِ ترک کننده آن معلول با وجود تجویزِ ترک برای دیگری، قبیح و خلاف حکمت است یا

نیست. که اولی نقص است و دومی مستلزم عدم امکان رعایت مصالح بی شمار در خلق عالم است زیرا در این صورت اتفاقی است و بداهتاً معلوم است که امر اتفاقی حتی در چیزهای کوچک نیز نظم نمی گیرد مثل صادر شدن قصیده ای از قصاید ادبای مشهور از کسی که تمرین بلاغت نکرده - اگر چه صدور یک یا دو مصراع ممکن باشد - چه رسد به بحث ما(خلقت عالم).

و اما بطلان فرض دوم به این دلیل است که مستلزم مختلف بودن نسبت معلول به آن دو از جمیع جهات است به اینکه یکی از آنها اصلا قادر بر آن معلول نباشد. زیرا اختلاف نسبتِ دو قادر به یک معلول شخصی واحد تنها در جایی متصور است که صدورش از یکی از آن دو شایسته تر و نافع تر از صدورش از دیگری باشد و این تنها در جایی تصور می شود که نفع فعلش به خودش برگردد مثل افعال بندگان و اما در جایی که دو قادر از انتفاع مبرّا باشند - مثل بحث ما - بداهتاً این فرض در آن تصور ندارد.

بر این مطلب دلالت دارد اینکه غنی مطلق تنها آنچه را که فی نفسه خیر است انجام می دهد بدون اینکه برای خودش نفعی در آن باشد چه برای دیگری نفعی داشته باشد مثل ثواب دادن به مطیعان و چه نداشته باشد مثل عقاب کفار - اگر برای مطیعان نفعی در این عقاب نباشد. -

تقریر برهان سوم: اگر مدبّر دو تا باشد نسبت تک تک معلول ها به آن دو از دو حال خارج نیست: یا از جمیع جهات مساوی است یا نیست و هر دو فرض باطل است. فرض اول به این دلیل که صدور بعضی معلولات از یکی از آن دو و بعضی دیگر از دیگری احتیاج به سوّمی دارد که فرجه بین آن دو باشد یعنی چیزی که تک تک معلول ها را برای هر یک از آنها معین کند تا مدبّرها دو تا باشند زیرا ترجیح، از جهت دو فاعلِ بدون مرجّح یعنی بدون داعی - چنانچه مفروض است -، ممتنع است پس خلاف فرض (دو تا بودن مدبّر) لازم می آید و مدبّرها سه تا می شوند سپس همین کلام را در باره آن سه می گوییم و همینطور تا بی نهایت می رود و تسلسل لازم آید. و اینکه امام بعد از نقل کلام به سه تا به یک فرجه برای دو تمیّز اکتفا نکرد

ص: ۲۳۹

تا مجموع چهار تا شود و نه پنج تا، با اینکه در این فرض نیز تسلسل لازم می آید، به این دلیل است که آنجا سه تمیز وجود دارد و تخصیص یکی از آنها به یک ممیّز و اشتراک دو تای دیگر به یک ممیّزِ دیگر با اینکه اتحاد نسبت وجود دارد تحکّم است.

و بطلان فرض دوم به همان دلیلی است که در بیان بطلان فرض دوم از دلیل دوم گذشت.

می گویم: مخفی نیست که این تقریر از فهم ها دور است و احتیاج به تقدیر گرفتن مقدمات زیادی در کلام دارد.

**[ترجمه]

الخامس

أن يكون الأول إشاره إلى برهان التمانع بأحد تقريراته المشهوره و الثانى إلى التلازم كما مر و الثالث يكون إلزاما على المجسمه المشركه القائلين بإلهين مجسمين متباعدين فى المكان كما هو الظاهر من كلام المجوس لعنهم الله و يكون الفرجه محموله على معناها المتبادر من جسم يملأ البعد بينهما لبطلان الخلاإ أو سطح فاصل بينهما لتحقق الاثنينيه هذا ما قيل أو يمكن أن يقال فى حل هذا الخبر الذى تحيرت فيه الأفهام و الفكر و لم نتعرض لبسط الكلام فى كل وجه و لا لإيراد ما يرد على كل منها من الإشكالات و الاعتراضات احترازا عن الإسهاب و الإطناب و الله الموفق للصواب.

**[ترجمه]اینکه اولی اشاره به برهان تمانع با یکی از تقریرات مشهورش باشد و دومی اشاره به برهان تلازم - چنانچه گذشت - و سومی الزام بر مشرکین اهل تجسیم باشد که قائل به دو خدای جسمانی در دو مکان دور از هم بوده اند چنانچه از کلام مجوس - لعنه الله - ظاهر است، و فرجه، محمول بر معنای متبادر از آن است یعنی جسمی که بین آن دو را پر کند - به دلیل بطلان خلأ - و یا سطحی که بین آن دو فاصل باشد تا دوئیت محقق شود.

این چیزی است که در حل این روایت - که فکر و فهم ها در آن متحیر شده اند - گفته شده یا می توان گفت. و ما برای گریز از طولانی شدن مطلب متعرض به بسط کلام در هر یک از وجوه و نیز ایراد اشکالات و اعتراضات نشدیم. والله الموفّق للصواب.

**[ترجمه]

«۲۳»

يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ هُوَ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

**[ترجمه]توحید: سعد بن سعد گفت از امام رضا علیه السلام از توحید سؤال کردم. فرمود: همان است که شما بر آن هستید.
- . التوحید: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

يد، التوحيد أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالَ هُوَ تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً» - . آل عمران / ۸۳ - {هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است}فرمود: آن اقرار ایشان است به

یگانگی خدای عزّ و جلّ . - . التوحید: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ید، التوحید الْأُشْنَانِيُّ عَنِ ابْنِ مَهْرَوَيْهِ عَنِ الْفَرَّاءِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ وَ اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَهِ.

قال الصدوق فی کتاب التوحید بعد نقل خبر أعرابی سمعت من أثق بدینه و معرفته باللغه و الکلام یقول إن قول القائل واحد و اثنان و ثلاثه إلی آخره إنما وضع فی أصل اللغه للإبانه عن کمیه ما یقال علیه لا لأن له مسمّی یتسمّی به بعینه أو لأن

ص: ۲۴۰

له معنى سوى ما يتعلّمه الإنسان لمعرفه الحساب و يـدور عليه عقـد الأصابع عنـد ضـبط الآحاد و العشـرات و المئات و الألوف و لذلك متى أراد مريد أن يخبر غيره عن كميه شـى ء بعينه سـمّاه باسـمه الأخصّ ثم قرن لفظه الواحد به و علّقه عليه يدلّ به على كميه لا ـ على مـا عـدا ذلـك من أوصافه و من أجله يقول القائل درهم واحـد و إنما يعنى به أنه درهم فقط و قـد يكون الـدرهم درهمـا بـالوزن و درهمـا بالضـرب فـإذا أراد المخبر أن يخبر عن وزنه قـال درهم واحـد بالوزن و إذا أراد أن يخبر عن عـدده أو ضربه قال درهم واحـد بالعـدد و درهم واحـد بالضـرب و على هـذا الأصل يقول القائل هو رجل واحد و قد يكون الرجل واحدا بمعنى أنه إنسان و ليس بإنسانين و رجل ليس برجلين و شخص ليس بشخصين و يكون واحدا فى الفضل واحدا فى العلم واحدا فى السـخاء واحـدا فى الشـجاعه فإذا أراد القائل أن يخبر عن كميته قال هو رجل واحد فدل ذلك من قوله على أنه رجل و ليس هو برجلين و إذا أراد أن يخبر عن فضـله قال هـذا واحد عصـره فدلّ ذلك على أنه لا ثانى له فى الفضل و إذا أراد أن يدل على علمه قال إنه واحد فى علمه فلو دلّ قوله واحد بمجرده على الفضل و العلم كما دل بمجرده على الكميه لكان كل من أطلق عليه لفظه واحـد أراد فاضـلا لا ثانى له فى فضـله و عالما لا ثانى له فى علمه و جوادا لا ثانى له فى جوده فلما لم يكن كـذلك صـح (١) أنه بمجرده لا يدل إلا على كميه الشـى ء دون غيره و إلا لم يكن لما أضيف إليه من قول القائل واحد عصره و دهره فائده و لا ـ كـان لتقييـده بـالعلم و الشـجاعه معنى لأـنه كـان يـدل بغير تلـك الزياده و بغير ذلك التقييـد على غايه الفضل و غايه العلم و الشجاعه فلما احتيج معه إلى زياده لفظ و احتيج إلى التقييد بشى ء صح ما قلناه فقد تقرر أن لفظه القائل واحد إذا قيل على الشى ء دل بمجرده على كميه فى اسـمه الأخص و يدل بما يقترن به على فضل المقول عليه و على كماله و على توحده بفضله و علمه و جوده و تبين أن الـدرهم الواحـد قـد يكون درهما واحـدا بالوزن و درهما واحـدا بالعدد و درهما واحدا بالضـرب و قد يكون بالوزن درهمين و بالضرب درهما واحدا و يكون بالدوانيق سته دوانيق و بالفلوس

ص: ۲۴۱

۱- فى نسخه: فلما لم يكن كذلك وضح.

ستين فلسا و يكون بالأجزاء كثيرا و كـذلك يكون العبـد عبـدا واحدا و لا يكون عبدين بوجه و يكون شـخصا واحدا و لا يكون شخصـين بوجه و يكون أجزاء كثيره و أبعاضـا كثيره و كـل بعض من أبعاضه يكون جواهر كثيره متحـده اتحـد بعضـها ببعض و تركب بعضـها مع بعض و لا يكون العبـد واحـدا و إن كان كل واحد منه فى نفسه إنما هو عبد واحد و إنما لم يكن العبد واحدا لأنه ما من عبـد إلا و له مثل فى الوجود أو فى المقـدور و إنما صـح أن يكون للعبـد مثل لأنه لم يتوحـد بأوصافه التى من أجلها صار عبدا مملوكا و وجب لذلك أن يكون الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى ليكون إلها واحدا فلا يكون له مثل و يكون واحـدا لا شـريك له و لا إله غيره فالله تبارك و تعالى إله واحد لا إله إلا هو و قديم واحد لا قديم إلا هو و موجود واحد ليس بحال و لا محل و لا موجود كذلك إلا هو و شـى ء واحد لا يجانسه و لا يشاكله شـى ء و لا يشبهه شى ء و لا شى ء كذلك إلا هو فهو كذلك موجود غير منقسم فى الوجود و لا فى الوهم و شـى ء لا يشـبهه شى ء بوجه و إله لا إله غيره بوجه و صار قولنا يا واحـد يا أحـد فى الشـريعه اسـما خاصا له دون غيره لا يسـمى به إلا هو عز و جل كما أن قولنا الله اسم لا يسـمى به غيره.

و فصل آخر فى ذلك و هو أن الشـى ء قد يعد مع ما جانسه و شاكله و ماثله يقال هذا رجل و هذان رجلان و ثلاثه رجال و هذا عبد و هذا سواد و هذان عبدان و هذان سوادان و لا يجوز على هذا الأصل أن يقال هذان إلهان إذ لا إله إلا إله واحد فالله لا يعد على هـذا الوجه و لا يدخل فى العدد من هذا الوجه بوجه و قد يعد الشـى ء مع ما لا يجانسه و لا يشاكله يقال هذا بياض و هذان بياض و سواد و هـذا محدث و هـذان محدثان و هذان ليسا بمحدثين و لا بمخلوقين بل أحدهما قديم و الآخر محدث و أحدهما رب و الآخر مربوب فعلى هـذا الوجه يصـح دخوله فى العـدد و على هذا النحو قال الله تبارك و تعالى: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا الآيه (١) و كما أن قولنا فلان إنما هو رجل واحد لا يدل على فضـله بمجرده كذلك قولنا فلان ثانى فلان لا يدل بمجرده إلا على كونه و إنما يدل على فضله متى قيل إنه ثانيه فى الفضل أو فى الكمال أو العلم.

١- المجادله: ٧.

فأما توحيد الله تعالى ذكره فهو توحيده بصفاته العلى(١) و أسمائه الحسنى و لذلك كان إلها واحدا لا شريك له و لا شبيه و الموحد هو من أقر به على ما هو عليه عز و جل من أوصافه العلى و أسمائه الحسنى على بصيره منه و معرفه و إيقان و إخلاص و إذا كان ذلك كذلك فمن لم يعرف الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى و لم يقر بتوحيده بأوصافه العلى فهو غير موحد و ربما قال جاهل من الناس إن من وحد الله و أقر أنه واحد فهو موحد و إن لم يصفه بصفاته التى توحد بها لأن من وحد الشى ء فهو موحد فى أصل اللغه فيقال له أنكرنا ذلك لأن من زعم أن ربه إله واحد و شى ء واحد ثم أثبت معه موصوفا آخر بصفاته التى توحد بها فهو عند جميع الأمه و سائر أهل الملل ثنوى غير موحد و مشرك مشبه غير مسلم و إن زعم أن ربه إله واحد و شى ء واحد و موجود واحد و إذا كان كذلك وجب أن يكون الله تبارك و تعالى متوحدا بصفاته التى تفرد بالإلهيه من أجلها و توحد بالوحدانيه لتوحده بها ليستحيل أن يكون إله آخر و يكون الله واحدا و الإله واحدا لا شريك له و لا شبيه لأنه إن لم يتوحد بها كان له شريك و شبيه كما أن العبد لما لم يتوحد بأوصافه التى من أجلها كان عبدا كان له شبيه و لم يكن العبد واحدا و إن كان كل واحد منا عبدا واحدا و إذا كان كذلك فمن عرفه متوحدا بصفاته و أقر بما عرفه و اعتقد ذلك كان موحدا و بتوحيد ربه عارفا و الأوصاف التى توحد الله تعالى بها و توحد بربوبيته لتفرده بها فى الأوصاف التى يقتضى كل واحد منها أن لا يكون الموصوف بها إلا واحدا لا يشاركه فيه غيره و لا يوصف به إلا هو و تلك الأوصاف هى كوصفنا له بأنه موجود واحد لا يصح أن يكون حالا فى شى ء و لا يجوز أن يحله شى ء و لا يجوز عليه العدم و الفناء و الزوال مستحق للوصف بذلك بأنه أول الأولين و آخر الآخرين قادر يفعل ما يشاء لا يجوز عليه ضعف و لا عجز مستحق للوصف بذلك لأنه أقدر القادرين و أقهر القاهرين عالم لا يخفى عليه شى ء و لا يعزب عنه شى ء لا يجوز عليه جهل و لا سهو و لا شك و لا نسيان مستحق للوصف بذلك بأنه أعلم العالمين حى لا يجوز عليه موت و لا نوم

١- فى نسخه: فهو توحده بصفاته العلى.

و لا ترجع إليه منفعه و لا تناله مضره مستحق للوصف بذلک بأنه أبقی الباقین و أکمل الکاملین فاعل لا یشغله شی ء عن شی ء و لا یعجزه شی ء و لا یفوته شی ء مستحق للوصف بذلک بأنه إله الأولین و الآخرین و أحسن الخالقین و أسرع الحاسبین غنی لا یکون له قله مستغن لا یکون له حاجه عدل لا تلحقه مذمه و لا ترجع إلیه منقصه حکیم لا یقع منه سفاهه رحیم لا یکون له رقه و یکون فی رحمته سعه حلیم لا یلحقه موجده (۱) و لا یقع منه عجله مستحق للوصف بذلک بأنه أعدل العادلین و أحکم الحاکمین و أسرع الحاسبین و ذلک لأن أول الأولین لا یکون إلا واحدا و کذلک أقدر القادرین و أعلم العالمین و أحکم الحاکمین و أحسن الخالقین و کل ما جاء علی هذا الوزن فصح بذلک ما قلناه و بالله التوفیق و منه العصمه و التسدید.

**[ترجمه]توحید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: توحید و اقرار به یگانگی خداوند نیمی از دین است، و روزی خود را با دادن صدقه فرود آرید. - . التوحید: ۶۸ -

مؤلف: صدوق رحمه الله در کتاب توحید پس از نقل حدیث اعرابی گفته است: شنیدم از کسی که به دین و معرفتش به لغت و کلام وثوق و اعتماد دارم که می گفت: قول قائل یک و دو و سه تا آخر در اصل وضع لغت وضع نشده است مگر از برای اظهار از کمیت و مقدار آنچه بر آن منقول و محمول می شود نه از برای آنکه آن را مسمّائی است بعینه که به آن نامیده شود

ص: ۲۴۰

یا از برای آنکه آن را معنی دیگر باشد غیر از آنچه آدمی آن را می آموزد از برای شناختن حساب و عقد انگشتان بر آن دور میزنند نزد ضبط اعداد و عشرات و مئات و الوف و از برای همین در هر زمان که کسی اراده کند که غیر خود را از کمیت چیزی خبر دهد بعینه آن را بنام اخصّی که دارد نام برد بعد از آن لفظ یکی را به آن بپیوندد و آن را بر آن بیاویزد که به واسطه آن او را بر کمیت دلالت کند نه بر آنچه غیر از این است از اوصافش و از این جهت قائل می گوید که یک درهم و از آن قصد نمی کند مگر آنکه درهم است و بس و گاه است که درهم به وزن یک درهم می باشد و به ضرب سکه نیز یک درهم می باشد پس هر گاه خبر دهنده خواهد که از وزن آن خبر دهد می گوید که یک درهم به حسب وزن و چون خواهد که از ضرب آن خبر دهد می گوید که یک درهم به حسب شماره و یک درهم به حسب ضرب. و بنا بر این اصل قائل می گوید که او یک مرد است و گاه است که مرد یکی می باشد به این معنی که او یک آدمی است و دو آدمی نیست و یک مرد است و دو مرد نیست و یک شخص است و دو شخص نیست و گاهی است که به حسب فضل یکی می باشد و در علم نیز یکی و در سخاء یکی و در شجاعت یکی و چون قائل خواهد که از کمیتش خبر دهد می گوید که او یک مرد است پس این گفتارش دلالت دارد بر اینکه او یک مرد است و دو مرد نیست و چون خواهد که از فضلش خبر دهد می گوید که او یکتا و یگانه عصر خود است و این دلالت دارد بر آنکه او را در فضل دومی نیست و چون خواهد که بر علمش دلالت کند می گوید که او در علمش یکتا و یگانه است پس اگر قول او که می گوید یکی به مجرد همین و به خودی خود بر فضل و علم دلالت داشته باشد چنان که به خودی خود بر کمیت دلالت دارد هر آینه چنان باشد که هر کس لفظ یکی را بر کسی اطلاق کند اراده داشته باشد فاضلی را که از برایش دومی نیست در فضلی که دارد و عالمی را که از برایش دومی نیست در علمی که دارد و جوادی را که از برایش دومی نیست در جودی که دارد و چون چنین نیست درست شد که آن به خودی خود دلالت ندارد مگر بر کمیت چیزی نه غیر آن و گر نه از برای آن قسمتی که به سخن اضافه می شود مثل قول قائل که گوید: او یکتا و

یگانه عصر و روزگار خود است، هیچ معنی نباشد و نه از برای تقییدش به علم و شجاعت. زیرا که آن بدون این زیادتی و بی این تقیید بر نهایت فضل و غایت علم و شجاعت دلالت می کرد و چون با وجود آن به زیادتی لفظی محتاج شد به تقییدش به چیزی دیگر، آنچه ما گفتیم درست شد پس ثابت گردید که لفظ قائل که می گوید: یکی، چون بر چیزی گفته شود به مجرد همین بر کمیتش دلالت می کند در نام اخصّی که دارد و به واسطه آنچه به آن وابسته می شود بر فضل و افزونی چیزی که بر او گفته می شود و بر کمال او و بر یگانه شدنش به فضل و علم و جودش دلالت می کند. و آشکار شد که درهمی که یکی... ست گاه است که به وزن یک درهم و به شماره یک درهم و به ضرب یک درهم می باشد و گاه است که به وزن دو درهم می باشد و به ضرب یک درهم و گاه است که به حساب دانگ ها شش دانگ و به حساب فلوس

ص: ۲۴۱

شصت فلس و به اجزاء بسیار می باشد و همچنین بنده یک بنده می باشد و به هیچ وجه دو بنده نمی باشد و یک شخص می باشد و به هیچ وجه دو شخص نمی باشد و اجزای بسیار و ابعاض بسیار می باشد و هر بعضی از ابعاض آن جوهرهای بسیار می باشد که اتحاد دارند و بعضی از آنها با بعضی متحد شده و بعضی از آنها با بعضی ترکیب یافته و به هم بر نشسته. و بنده یکی نمی باشد و هر چند که هر یک از ما فی نفسه و در حال خودی خودش یک بنده است و جز این نیست که بنده یکی نمی باشد زیرا که هیچ بنده نیست مگر آنکه او را مانندی است در وجود که هستی دارد یا در مقدور که اندازه شده و صحیح باشد که بنده را مانندی باشد زیرا که او یگانه نشده به وصفهایش که از جهت آن بنده مملوک گردیده و از برای همین واجب شد که خدای عز و جل متوحد و یگانه باشد به اوصاف برتر خویش و نامهای نیکوتری که دارد تا آنکه خدایی باشد یگانه پس او را مانندی نباشد و یکی باشد که او را شریکی نه و خدایی غیر از او نیست پس خدای تبارک و تعالی یکتائی... است که خدایی نیست مگر او و قدیم و یکتائی است که قدیمی نیست مگر او و موجود یکتائی است که نه در چیزی حلول کرده و نه جای حلول چیزی است. و هیچ موجودی چنین نیست مگر او و چیز یکتائی است که چیزی با او مجانست نمی کند و چیزی به او نمی ماند و هیچ چیز به او شباهت ندارد و چیزی چنین نیست مگر او پس او همچنین موجودیست که در وجود قسمت بردار نیست و نه در وهم و خیال و چیزیست که چیزی به هیچ وجه به او شباهت ندارد و خدائیست که به هیچ وجه خدایی غیر از او نیست و قول ما که گوییم: ای واحد! واحد که به معنای یکی و یگانه است در شریعت نام مخصوصی شده از برای او نه غیر او و کسی غیر از آن جناب عز و جل به آن نامیده نمی شود چنان که قول ما اللّٰه نامی است که غیر از او به آن نامیده نمی شود.

فصلی دیگر در این باب: و آن این است که چیز معین گاه است که شمرده می شود به آنچه مجانس و مشاکل و مماثل آن باشد. مثلا گفته می شود که این مردی است و اینها دو مرد و سه مردند و این بنده ای است و این سیاهی است و اینها دو بنده و اینها دو سیاهند. و بنا بر این اصل روا نباشد که گفته شود که اینها دو خدایند زیرا که خدایی نیست مگر خدای یکی پس خدا بنا بر این وجه شمرده نمی شود و از این وجه به وجهی در شماره در نیاید.

و گاه است که چیزی با آنچه با آن مجانست و مشاکلت ندارد شمرده می شود گفته می شود که این سفیدی است و اینها سفید و سیاهند و این حادث است و اینها دو حادث و اینها دو حادث نیستند و نه دو مخلوق بلکه یکی از اینها قدیم و دیگری

حادث است و یکی از اینها رب است و آن دیگر مربوب. پس بنا بر این وجه دخولش در عدد صحیح باشد و بر این نحو خدای تبارک و تعالی فرموده که: «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا» - . مجادله / ۷ - {هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست.} تا آخر آیه.

و چنان که قول ما که: فلانی یک مرد است، به مجرد همین بر فضیلتش دلالت نمی کند همچنین قول ما که: فلانی دومِ فلانی است، به مجرد همین دلالت نمی کند مگر بر بودنش و جز این نیست که تنها وقتی بر فضیلتش دلالت می کند که گفته شود: او دوم او است در فضل یا در کمال یا در علم.

ص: ۲۴۲

و اما توحید خدای تعالی ذکره متوحد بودن او است به صفتهای برترش و نامهای نیکو که دارد و این گونه او خدای واحد باشد که او را شریکی نیست و مانندی از برایش نه و موحد کسی است که به او اقرار کرده باشد بر آنچه آن جناب عز و جل بر آن است از اوصاف برتری که دارد و نامهای نیکویش، از روی بصیرت و معرفت و یقین و اخلاص. و هر گاه این امر همچنین باشد پس هر که خدای عز و جل را نشناسد در حالتی که یگانه است به اوصاف برتر و نامهای نیکویش و به یگانه بودنش به اوصاف برتری که دارد اقرار نکند چنین کسی موحد نیست. و بسا است که جاهلی از مردمان گفته است که هر که خدا را توحید نماید و اقرار کند که او یکی است چنین کسی موحد است و هر چند که او را وصف نکند به صفاتی که به آنها یگانه شده زیرا که هر که چیزی را یکی داند در اصل لغت موحد است، پس به او گفته می شود که ما این را انکار کردیم به جهت آنکه کسی که گمان کند که پروردگارش یک خدا و یک چیز است بعد از آن موصوف دیگری را با او ثابت گرداند با صفاتش که به آنها یگانه شده در نزد همه امت و سایر اهل ملتها ثنوی است که به دو خدا قائل باشد و موحد نیست و مشرکی است که خدا را مانند چیزی می داند و مسلمان نیست و اگر چه گمان کند که پروردگارش خدای واحد و یک چیز و یک موجود است و چون چنین باشد واجب است که خدای تبارک و تعالی متوحد باشد به صفاتش که از جهت آنها که به الهیت متفرد و به جهت توحدش به آنها به وحدانیت متوحد شده تا آنکه محال باشد که خدای دیگری باشد و خدا یکی باشد و اله یکی باشد که او را شریکی نیست و نه شبیهی زیرا که آن جناب اگر به آنها متوحد نباشد او را شریک و شبیهی خواهد بود چنان که بنده چون به اوصافش که از جهت آنها بنده شده متوحد نشده او را شبیهی باشد و بنده یکی نباشد و هر چند که هر یک از ما یک بنده باشد. و هر گاه چنین باشد پس هر که او را متوحد به صفاتش شناخت و به آنچه آن را شناخته اقرار نمود و این را اعتقاد کرد موحد و به توحید پروردگارش عارف باشد و اوصافی که خدای عز و جل به آنها یگانه و به جهت تفردش به آنها به پروردگاریش متوجه شده همان اوصافی است که هر یک از آنها اقتضاء می کند که کسی که موصوف به آنها باشد نباشد مگر یکی که غیرش با او در آن شرکت نکند و غیر از او کسی به آن وصف نشود و این اوصاف مثل آنکه ما او را وصف کنیم به اینکه یک موجود است که درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روا نباشد که چیزی در او حلول کند و نیستی و فناء و زوال بر او روا نیست و وصف به این را استحقاق دارد زیرا که او اول اولها و آخر آخرها است و توانائی است که آنچه خواهد می کند و ناتوانی و درماندگی بر او جایز نیست و وصف به این را استحقاق دارد زیرا که او از

همه توانایان تواناتر است و از همه غالبان غالب‌تر و دانایی‌ست که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمی شود و نادانی و سهو و شک و فراموشی بر او جایز نباشد و وصف به این را استحقاق دارد به واسطه آنکه از همه دانایان داناتر است و زنده ای است که مردن و خواب بر او روا نباشد

ص: ۲۴۳

و نفعی به سوی او بر نگردد و ضرری به او نرسد و وصف به این را استحقاق دارد به اینکه از همه باقی ماندگان باقی تر و از تمام کاملان کامل‌تر است و فاعلی‌ست که چیزی او را از چیزی مشغول نمی کند و چیزی او را درمانده نمی گرداند و هیچ چیز از او فوت نمی شود و وصف به این را استحقاق دارد به اینکه خدای اولین و آخرین است و نیکوتر آفرینندگان و شتابنده ترین حساب کنندگان و بی نیازی‌ست که او را پریشانی نباشد و صاحب استغنائی است که او را حاجتی نباشد و عدلی است که مذمتی به او ملحق نشود و منقصتی به سوی او برنگردد و حکیمی است که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی است که او را دل‌نرمی نباشد و در مهربانیش وسعتی باشد و بردباریست که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتابی از او واقع نشود و وصف به این را استحقاق دارد به اینکه از همه عادل ها عادل تر و از همه حاکم ها حاکم‌تر و از همه حساب کنندگان شتابان... تر است و این به جهت آن است که اول اولها نمی باشد مگر یکی و همچنین تواناترین توانایان و داناترین دانایان و حاکم‌ترین حاکمان و نیکوترین آفرینندگان و هر چه بر این وزن آمده باشد پس با این مطلب، آنچه ما گفتیم اثبات شد. و بالله التوفیق و منه العصمه و التسدید.

**[ترجمه]

باب ۷ عباده الأصنام و الکواکب و الأشجار و النیرین و عله حدوثها و عقاب من عبدها أو قرب إلیها قربانا

الآیات؛

الأنعام: «قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا»(۷۱)

الأعراف: «أَ يُشْرِكُونَ ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ* وَ لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ* وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَتَّبِعُوكُمْ سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ* إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ* إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ* وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ* وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ»(۱۹۱-۱۹۸)

يونس: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۱۸)

ص: ۲۴۴

١- الموجده بفتح الميم و سكون الواو: الغضب.

(و قال تعالى): «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ* قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»(۳۴-۳۵)

هود: «فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هؤُلاءِ ما يَعْبُدُونَ إِلَّا كَما يَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ»(۱۰۹)

النحل: «أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ»(۱۷) (و قال تعالى): «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ* شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ* إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»(۲۰-۲۲) (و قال تعالى): «وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»(۷۱) (و قال تعالى): «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ* فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»(۷۳-۷۶)

مريم: «يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً»(۴۲)

الحج: «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ* يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ»(۱۲-۱۳) (و قال): «يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ* ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»(۷۳-۷۴)

الفرقان: «وَ إِذا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا* إِنْ كادَ لَيُضِلُّنا عَنْ آلِهَتِنا لَوْ لا أَنْ صَبَرْنا عَلَيْها وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا*

أ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا»(۴۱-۴۳) (و قال الله تعالى): «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُهُمْ وَ لا يَضُرُّهُمْ وَ كانَ الْكافِرُ عَلى رَبِّهِ ظَهِيراً»(۵۵)

الشعراء: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ *إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ *قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ *قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ* قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ *قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ* (إلى قوله تعالى) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ* وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ *مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ* فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ *وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ* قالُوا وَ هُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ* تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ* إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ* وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ* فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ*وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ *فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»(۶۹-۱۰۲)

النمل: «وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ* أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ* اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»(۲۴-۲۶)

العنكبوت: «إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(۱۷) (إلى قوله تعالى): «وَ قالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ»(۱۷-۲۵)

الروم: «وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ *وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعاءُ وَ كانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ (إلى قوله تعالى): ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِي ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»(۱۲-۲۸)

يس: «أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونِ* إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ»(۲۳-۲۴)

الصافات: «إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ* وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ »(۳۵-۳۶) (و قال تعالی): «أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ* فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ (إلی قوله): «أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ *وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ»(۸۶-۹۶) (و قال تعالی): «أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِينَ*اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»(۱۲۵-۱۲۶)

ص: «أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عُجابٌ *وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ يُرادُ* ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ»(۵-۷)

الزمر: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ* أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»(۲-۳) (و قال عز و جل): «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»(۳۸) (و قال تعالی): «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ *قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»(۴۳-۴۵)

المؤمن: «قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِيَ الْبَيِّناتُ مِنْ رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ»(۶۶) (إلی قوله تعالی): «إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ *فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ*ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكافِرِينَ»(۷۱-۷۴)

السجده: «لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»(۳۷)

حمعسق: «وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ»(۶)

الزخرف: «وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ

يَعْلَمُونَ* وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ»(۸۶-۸۷)

الجاثيه: «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ»(۲۳)

الأحقاف: «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماواتِ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ* وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ»(۴-۶) (و قال تعالى): «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ *قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (إلى قوله تعالى): «فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُونَ»(۲۱-۲۸)

النجم: «أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى* وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى* أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى* تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى *إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ»(۱۹-۲۳)

الجحد: «قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ *لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ (إلى آخر السوره).

أقول: سيأتي الآيات الكثيره في ذلك في كتاب النبوه و كتاب الاحتجاج و كتاب المعاد.

lt;meta info="- قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا - . انعام / ۷۱ -

{بگو: «آيا به جاى خدا چيزى را بخوانيم كه نه سودى به ما مى رساند و نه زيانى.}

-

أَ يُشْرِكُونَ ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ*وَ لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ*وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَتَّبِعُوكُمْ سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ*إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ*أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ* إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ*وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ*وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُون - . اعراف / ۱۹۱- ۱۹۸ -

{آيا موجوداتى را [با او] شريك مى گردانند كه چيزى را نمى آفرينند و خودشان مخلوقند؟ و نمى توانند آنان را يارى كنند و نه خويشتن را يارى دهند. و اگر آنها را به [راه] هدايت فراخوانيد، از شما پيروى نمى كنند. چه آنها را بخوانيد يا خاموش بمانيد، براى شما يكسان است. در حقيقت، كسانى را كه به جاى خدا مى خوانيد، بندگانى امثال شما هستند. پس آنها را [در گرفتاريها] بخوانيد، اگر راست مى گوييد بايد شما را اجابت كنند. آيا آنها پاهايى دارند كه با آن راه بروند، يا دستهايى دارند كه با آن كارى انجام دهند، يا چشمهايى دارند كه با آن بنگرند، يا گوشهايى دارند كه با آن بشنوند؟ بگو: «شريكان خود را بخوانيد سپس در باره من حيله به كار بريد و مرا مَهلت مدهيد.» بى ترديد، سرور من آن خدايى است كه قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شايستگان است. و كسانى را كه به جاى او مى خوانيد، نمى توانند شما را يارى كنند و نه خويشتن را يارى

دهند. و اگر آنها را به [راه] هدایت فرا خوانید، نمی شنوند، و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.}

- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُون - . يونس / ۱۸ -

{و به جای خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد. و می گویند: «اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی که در آسمانها و در زمین نمی داند، آگاه می گردانید؟» او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می سازند.}

ص: ۲۴۴

- قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ*قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون - . يونس / ۳۴ - ۳۵ -

{بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و سپس آن را برگرداند؟» بگو: «خداست که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را برمی گرداند. پس چگونه [از حقّ] بازگردانیده می شوید؟» بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حقّ رهبری کند؟» بگو: «خداست که به سوی حقّ رهبری می کند» پس، آیا کسی که به سوی حقّ رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟}

- فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هؤُلاءِ ما يَعْبُدُونَ إِلَّا كَما يَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوص - . هود / ۱۰۹ -

{پس در باره آنچه آنان [مشرکان] می پرستند در تردید مباش. آنان جز همان گونه که قبلا پدرانشان می پرستیدند، نمی پرستند. و ما بهره ایشان را تمام و ناکاسته خواهیم داد}

- أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُون - . نحل / ۱۷ -

{پس آیا کسی که می آفریند چون کسی است که نمی آفریند؟ آیا پند نمی گیرید؟}

-

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ*أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ*إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُون - . نحل / ۲۰- ۲۲ -

{و کسانی را که جز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند در حالی که خود آفریده می شوند. مردگانند نه زندگان، و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد. معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان انکارکننده [حق] است و خودشان متکبرند.}

- وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُون - . نحل / ۷۱ -

{و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و [لی] کسانی که فزونی یافته اند، روزیِ خود را به بندگان خود نمی دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می کنند؟}

- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ*فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ*ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ*وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيم - . نحل / ۷۳- ۷۶ -

{و به جای خدا چیزهایی را می پرستند که در آسمانها و زمین به هیچ وجه اختیار روزی آنان را ندارند و [به کاری] توانایی ندارند. پس برای خدا مثل نزنید، که خدا می داند و شما نمی دانید. خدا مَثَلی می زند: بنده ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی آید. آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزیِ نیکو داده ایم، و او از آن در نهان و آشکار انفاق می کند یکسان است؟ سپاس خدای راست. [نه،] بلکه بیشترشان نمی دانند. و خدا مثلی [دیگر] می زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی آید و او سربار خداوندگارش می باشد. هر جا که او را می فرستد خیری به همراه نمی آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست است یکسان است.}

- يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً - . مریم / ۴۲ -

{چون به پدرش گفت: «پدرجان، چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی؟}

- يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ*يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِير - . حج / ۱۲- ۱۳ -

{به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد. این است همان گمراهی دور و دراز. کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه چه بد مولایی و چه بد دمسازی!}

- يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ*ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيز - . حج / ۷۳- ۷۴ -

{ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر

چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست ناپذیر است.}

- وَ إِذا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِى بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا*إِنْ كادَ لَيُضِلُّنا عَنْ آلِهَتِنا لَوْ لا أَنْ صَبَرْنا عَلَيْها وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا*أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلا - . فرقان / ۴۱- ۴۳ -

{و چون تو را ببینند، جز به ریشخندت نگیرند، [که:] «آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت فرستاده است؟ چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان - اگر بر آن ایستادگی نمی کردیم - منحرف کند. «و هنگامی که عذاب را می بینند به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. آیا آن کس که هوایِ [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا [می توانی] ضامنِ او باشی؟}

ص: ۲۴۵

- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُهُمْ وَ لا يَضُرُّهُمْ وَ كانَ الْكافِرُ عَلى رَبِّهِ ظَهِيراً - . فرقان / ۵۵ -

{و غیر از خدا چیزی را می پرستند که نه سودشان می دهد و نه زیانشان می رساند و کافر همواره در برابر پروردگار خود همپشت [شیطان] است.}

- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ*إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ*قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ*قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ*أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ*قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ*قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ*أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِى إِلَّا رَبَّ الْعالَمِين - . شعراء / ۶۹ - ۷۷ -

{و بر آنان گزارش ابراهیم را بخوان. آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: «چه می پرستید؟» گفتند: «بتانی را می پرستیم و همواره ملازم آنهاییم.» گفت: «آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می رسانند؟» گفتند: «نه، بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند.» گفت: «آیا در آنچه می پرستیده اید

تأمّل کرده اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها - جز پروردگار جهانیان - دشمن منند}

- وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ*وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ*مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ*فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ*وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ*قالُوا وَ هُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ*تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ*إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ*وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ*فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ*وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ*فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِين - . شعراء / ۹۱- ۱۰۲ -

{و جهنّم برای گمراهان نمودار می شود. و به آنان گفته می شود: «آنچه جز خدا می پرستیدید کجایند؟ آیا یاریتان می کنند یا خود را یاری می دهند؟» پس آنها و همه گمراهان در آن [آتش] افکنده می شوند، و [نیز] همه سپاهیان ابلیس. آنها در آنجا با یکدیگر ستیزه می کنند [و] می گویند: «سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم، آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می کردیم، و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند، در نتیجه شفاعتگرانی نداریم، و نه دوستی نزدیک. و

ای کاش که بازگشتی برایِ ما بود و از مؤمنان می شدیم.}

- وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ*أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِى يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ*اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيم - . نمل / ۲۴- ۲۶ -

{او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند، و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] بازداشته بود، در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند. [آری، شیطان چنین کرده بود] تا برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می آورد و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می نمایید می داند، سجده نکنند. خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرشِ بزرگ است.»}

- إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - . عنكبوت / ۱۷ -

إلى قوله تعالى

وَ قالَ إِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّهَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِين - . عنكبوت / ۲۵ -

{واقعا آنچه را که شما سوای خدا می پرستید جز بتانی [بیش] نیستند و دروغی برمی سازید. در حقیقت، کسانی را که جز خدا می پرستید اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید، که به سوی او بازگردانیده می شوید.}

تا این آیه:

{و [ابراهیم] گفت: «جز خدا، فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.»}

- وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ*وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعاءُ وَ كانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ - . روم / ۱۲- ۱۳ -

إلى قوله تعالى

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِى ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُون - . روم / ۲۸ -

{و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند. و برای آنان از شریکانشان شفیعانی نیست، و خود منکر شریکان خود می شوند.}

تا این آیه:

{[خداوند] برای شما از خودتان مَثَلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان طور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه، آیات خود را برای مردمی که می اندیشند، به تفصیل بیان می کنیم.}

- أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونِ*إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلالٍ مُبِينٍ - . يس / ۲۳- ۲۴ -

{آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟ در آن صورت، من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود.}

ص: ۲۴۶

- إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إله إلا الله يَسْتَكْبِرُونَ*وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ - . صافات / ۳۵ - ۳۶ -

{چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می شد: «خدایی جز خدای یگانه نیست»، تکبر می ورزیدند. و می گفتند: «آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!»}

- أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ*فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ - . صافات / ۸۶ - ۸۷ - إلی قوله

أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ*وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ - . صافات / ۹۵- ۹۶ -

{آیا غیر از خدا، به دروغ، خدایانی [دیگر] می خواهید؟! پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟»} تا این آیات: {[ابراهیم] گفت: «آیا آنچه را می تراشید، می پرستید؟ با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی سازید آفریده است.»}

- أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِينَ*اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ - . صافات / ۱۲۵- ۱۲۶ -

{آیا «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟!

[یعنی:] خدا را که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست؟!»}

- أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ*وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْءٌ يُرادُ*ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ - . ص / ۵ - ۷ -

{آیا خدایان [متعدّد] را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعا چیز عجیبی است.» و بزرگانشان روان شدند [و گفتند:] «بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف [ما] ست. [از طرفی] این [مطلب] را در آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده ایم این [ادّعا] جز دروغ بافی نیست}

- فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ*أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُون - . زمر / ۲- ۳ -

{پس خدا را - در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص کننده ای - عبادت کن. آگاه باشید: آیینِ پاک از آنِ خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند [به این بهانه که:] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم، البتّه خدا میان آنان در باره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد.}

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُون - . زمر / ۳۸ -

{و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟» قطعاً خواهند گفت: «خدا.» بگو: « [هان] چه تصور می کنید، اگر خدا بخواهد صدمه ای به من برساند آیا آنچه را به جای خدا می خوانید، می توانند صدمه او را برطرف کنند یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می توانند رحمتش را بازدارند؟» بگو: «خدا مرا بس است. اهل توکّل تنها بر او توکّل می کنند.»}

- أَم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُون - . زمر / ۴۳- ۴۵ -

{آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته اند؟ بگو: «آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند؟» بگو: «شفاعت، یکسره از آنِ خداست. فرمانروایی آسمانها و زمین خاصّ اوست سپس به سوی او باز گردانیده می شوید.» و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.}

- قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِي الْبَيِّناتُ مِنْ رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ - . غافر / ۶۶ -

- إلى قوله تعالى - إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ*فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ* ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكافِرِين - . غافر / ۷۱ - ۷۴ -

{بگو: «من نهی شده ام از اینکه جز خدا کسانی را که [شما] می خوانید پرستش کنم [آن هم] هنگامی که از جانب پروردگارم مرا دلایل روشن رسیده باشد، و مأمورم که فرمانبر پروردگار جهانیان باشم.»} تا این آیه: {هنگامی که غُلها در

گردنهایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشانیده می شوند، در میان جوشاب. [و] آن گاه در آتش برافروخته می شوند. آن گاه به آنان گفته می شود: «آنچه را در برابر خدا [با او] شریک می ساختید کجایند؟» می گویند: «گمشان کردیم، بلکه پیشتر [هم] ما چیزی را نمی خواندیم.» این گونه خدا کافران را بی راه می گذارد.}

- لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُون - . فصلت / ۳۷ -

{ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است اگر تنها او را می پرستید.}

- وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِم - . شوری / ۶ -

{و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند، خدا بر ایشان نگهبان است و تو بر آنان گمارده نیستی.}

- وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ* وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ - . زخرف / ۸۶ - ۸۷ -

{و کسانی که به جای او می خوانند [و می پرستند] اختیار شفاعت ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حقّ گواهی داده باشند. و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی آنان را خلق کرده؟» مسلّماً خواهند گفت: «خدا.» پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می شوند؟}

ص: ۲۴۷

- أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواه - . جاثیه / ۲۳ -

{پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده؟}

- قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماواتِ ائْتُونِی بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ*وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ*وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِين - . احقاف / ۴- ۶ -

{بگو: «به من خبر دهید، آنچه را به جای خدا فرامی خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمانها مشارکتی است؟ اگر راست می گویید، کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید.» و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد، و آنها از دعایشان بی خبرند؟ و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.}

- أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ*قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ - .

احقاف / ۲۱- ۲۲ -

إلى قوله تعالى

- فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُون - . احقاف / ۲۸ -

{«جز خدا را مپرستید واقعا من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم.» گفتند: «آیا آمده ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راست می گویی، آنچه به ما وعده می دهی [بر سرمان] بیاور.»}

تا این آیه:

{پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا، به منزله معبودانی، برای تقرّب [به خدا] اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند بلکه از دستشان دادند؟ و این بود دروغ آنان و آنچه برمی بافتند.}

- أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى*وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى*أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى*تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى* إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطان - . نجم / ۱۹- ۲۳ -

{به من خبر دهید از لات و عزّی، و منات آن سوّمینِ دیگر، آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیمِ نادرستی است.

[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقّانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است.}

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*قُلْ يَأَيهَُّا الْكَفِرُونَ*لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ*وَ لَا أَنتُمْ عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ*وَ لَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتمُ *وَ لَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ*لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ - . كافرون / ۱- ۶ -

{به نام خداوند رحمتگر مهربان بگو: «ای کافران، آنچه می پرستید، نمی پرستم. و آنچه می پرستم، شما نمی پرستید. و نه آنچه پرستیدید من می پرستم. و نه آنچه می پرستم شما می پرستید. دین شما برای خودتان، و دینِ من برای خودم.»}

مؤلف: بسیاری از آیات در این باره در کتاب نبوت، احتجاجات و معاد خواهد آمد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسير القمي قَوْلُهُ: وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً قَالَ كَانَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ قَبْلَ

نُوحٍ علیه السلام فَمَاتُوا فَحَزِنَ عَلَيْهِمُ النَّاسُ فَجَاءَ إِبْلِيسُ فَاتَّخَذَ لَهُمْ صُوَرَهُمْ لِيَأْنَسُوا بِهَا فَأَنِسُوا بِهَا فَلَمَّا جَاءَهُمُ الشِّتَاءُ أَدْخَلُوهُمُ الْبُيُوتَ فَمَضَى ذَلِكَ الْقَرْنُ وَ جَاءَ الْقَرْنُ الْآخَرُ فَجَاءَهُمْ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ هَؤُلَاءِ آلِهَةٌ كَانُوا آبَاؤُكُمْ يَعْبُدُونَهَا فَعَبَدُوهُمْ وَ ضَلَّ مِنْهُمْ بَشَرٌ كَثِيرٌ فَدَعَا عَلَيْهِمْ نُوحٌ فَأَهْلَكَهُمُ اللَّهُ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: قوم مؤمنی قبل از حضرت نوح علیه السلام زندگی می کردند و پس از مدتی مردند. مردم برای آنها خیلی ناراحت شدند. ابلیس مجسمه ها و صورت هایی از آن قوم درست کرد تا این که مردم به آن مجسمه ها خو گرفتند و هنگامی که زمستان فرا رسید، آن مجسمه ها را وارد منزل خویش کردند. آن قرن سپری شد و قرن دیگر فرا رسید. ابلیس نزد آنان آمد و به آنان گفت: پدران شما این مجسمه ها را پرستش می کردند. پس آن مجسمه ها را پرستیدند و بسیاری از آنان گمراه شدند. لذا نوح علیه السلام علیه آنان دعا کرد تا این که خداوند آنان را نابود کرد. -. تفسیر القمی ۲: ۳۷۶ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً قَالَ كَانَتْ وَدٌّ صَنَماً لِكَلْبٍ (۱) وَ كَانَتْ سُوَاعٌ لِهُذَيْلٍ (۲) وَ يَغُوثُ لِمُرَادٍ (۳) وَ كَانَتْ يَعُوقُ لِهَمْدَانَ وَ كَانَتْ

۱- بدومه الجندل.

۲- كانت لهم برهاط من أرض ينبع- و ينبع عرض من أعراض المدينه- و كان سدنتها بنو لحيان.

۳- ثم لبنى غطيف بالجرف عند سبا.

نَسْرٌ لِحُصَيْنٍ (۱).

**[ترجمه]تفسیر قمی: «وَ لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» - . نوح / ۲۳ - {و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدّ» را واگذارید و نه «سُواع» و نه «يَغُوث» و نه «يَعُوق» و نه «نَسْر» را.}: ودّ، بت قبیله کلب بود. سُواع بت قبیله هُذَیل بود و یغوث، بت قبیله مراد بود و یعوق، بت قبیله هَمْدان، و نَسْر بت قبیله حصین بود. - . تفسیر القمی ۲: ۳۷۷ -

ص: ۲۴۸

**[ترجمه]

«۳»

ب، قرب الإسناد هَارُونُ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سُئِلَ عَنْ أَسَافٍ وَ نَائِلَةَ وَ عِبَادَةِ قُرَيْشٍ لَهُمَا فَقَالَ نَعَمْ كَانَا شَابَّيْنِ صَبِيحَيْنِ وَ كَانَ بِأَحَدِهِمَا تَأْنِيثٌ وَ كَانَا يَطُوفَانِ بِالْبَيْتِ فَصَادَفَا مِنَ الْبَيْتِ خَلْوَةً فَأَرَادَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَفَعَلَ فَمَسَخَهُمَا اللَّهُ حَجَرَيْنِ فَقَالَتْ قُرَيْشٌ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَضِيَ أَنْ يُعْبَدَا مَعَهُ مَا حَوَّلَهُمَا عَنْ حَالِهِمَا (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره «أساف» و «نائله» و عبادت قریش نسبت به آن دو پرسیده شد. پس فرمود: بله آنها دو جوان زیبا بودند و در یکی از آنها حالت تأنیث (میل به مفعول شدن) وجود داشت و روزی در حال طواف کعبه بودند که خلوتی پیش آمد پس یکی ارادۀ دیگری کرد و انجام داد (لواط کرد) پس خداوند آنها را به شکل دو سنگ مسخ نمود پس قریش گفتند اگر خداوند راضی به پرستش آن دو همراه با خود نبود آنها را از حالت اصلی شان نمی گرداند! - . قرب الإسناد: ۵۰ -

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع فِي أَسْئِلَةِ الشَّامِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَوَّلِ مَنْ كَفَرَ وَ أَنْشَأَ الْكُفْرَ فَقَالَ علیه السلام إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ.

**[ترجمه]علل الشرایع: مرد شامی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: اوّلین کسی که کفر ورزید و آن را شروع کرد چه کسی بود؟ حضرت فرمود: ابلیس لعنت خدا بر او باد. - . علل الشرایع ۲: ۳۱۹ -

**[ترجمه]

«۵»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ وَ کَرَّام بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ أَبِی الدَّیْلَم عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ قَابِیلَ لَمَّا رَأَی النَّارَ قَدْ قَبِلَتْ قُرْبَانَ هَابِیلَ قَالَ لَهُ إِبْلِیسُ إِنَّ هَابِیلَ کَانَ یَعْبُدُ تِلْکَ النَّارَ فَقَالَ قَابِیلُ لَا أَعْبُدُ النَّارَ الَّتِی عَبَدَهَا هَابِیلُ وَ لَکِنْ أَعْبُدُ نَاراً أُخْرَی وَ أُقَرِّبُ قُرْبَاناً لَهَا فَتَقَبَّلُ قُرْبَانِی فَبَنَی بُیُوتَ النَّارِ فَقَرَّبَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ عِلْمٌ بِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ یَرِثْ مِنْهُ وُلْدُهُ إِلَّا عِبَادَهَ النِّیرَانِ.

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بالإسناد إلی الصدوق عن ابن الولید عن الصفار عن ابن أبی الخطاب عن ابن سنان مثله.

**[ترجمه]علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قابیل دید آتش، قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی او را اعتنا نکرد شیطان به وی گفت: علّت پذیرفته شدن قربانی هابیل آن است که او این آتش را می پرستد پس تو نیز آن را عبادت کن. قابیل در جواب شیطان گفت: آتشی را که هابیل پرستیده عبادت نمی کنم ولی نسبت به آتش دیگر حرفی ندارم و قربانی برایش می برم.

این بار آتش جدید قربانی وی را پذیرفت از این رو قابیل آتش خانه ای بنا کرد و در آن آتش افروخت و به آن تقرّب می جست و عبادتش می کرد و بدین ترتیب از پروردگار عزّ و جلّ به طور کلّی غافل گردید و همین سبب شد که آتش پرستی در دودمانش به میراث باقی ماند. - . علل الشرایع ۱: ۱۳ -

این حدیث در کتاب قصص الأنبیاء نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۶»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ النُّعْمَانِ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّمَا سُمِّیَ الْعُوْدُ خِلَافاً لِأَنَّ إِبْلِیسَ عَمِلَ صُورَهَ سُوَاعٍ عَلَی خِلَافِ صُورَهِ وَدٍّ فَسُمِّیَ الْعُودُ خِلَافاً.

و هذا فی حدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه

**[ترجمه]علل الشرایع: امام باقر علیه السّلام فرمود: علّت نامیده شدن عود به «خلاف»، آن است که ابلیس از این درخت بر خلاف هیئت «وُدّ» صورت سُواع را درست نمود. - . علل الشرایع ۱: ۱۴ -

**[ترجمه]

بیان

إنما سمی العود أی الشجره المعهوده خلافا لأن إبلیس عمل سواعا منها علی خلاف ود فلذلک سمیت بها.

۱- كذا فى النسخ و لكن الصحيح «لحمير» عبدوه بأرض يقال لها: بلخع، و كان لحمير أيضا بيت بصنعاء يقال له: رئام، يعظمونه و يتقربون عنده بالذبائح. و فى القاموس النسر: صنم كان لذى الكلاع بأرض حمير.

۲- الحديث موضوع و هو قصه تاريخيه خرافيه ط.

**[ترجمه]«انما سمّی العود» یعنی آن درخت معروف تنها به این دلیل، «خلاف» نامیده شد که ابلیس بت سواع را از آن برخلاف شکل بت «ودّ» ساخت. به همین دلیل اینگونه نامیده شد.

ص: ۲۴۹

**[ترجمه]

«۷»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ (۱) عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً قَالَ کَانُوا یَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَاتُوا فَضَجَّ قَوْمُهُمْ وَ شَقَّ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ فَجَاءَهُمْ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ أَتَّخِذُ لَکُمْ أَصْنَاماً عَلَی صُوَرِهِمْ فَتَنْظُرُونَ إِلَیْهِمْ وَ تَأْنِسُونَ بِهِمْ وَ تَعْبُدُونَ اللَّهَ فَأَعَدَّ لَهُمْ أَصْنَاماً عَلَی مِثَالِهِمْ فَکَانُوا یَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَنْظُرُونَ إِلَی تِلْکَ الْأَصْنَام فَلَمَّا جَاءَهُمُ الشِّتَاءُ وَ الْأَمْطَارُ أَدْخَلُوا الْأَصْنَامَ الْبُیُوتَ فَلَمْ یَزَالُوا یَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی هَلَکَ ذَلِکَ الْقَرْنُ وَ نَشَأَ أَوْلَادُهُمْ فَقَالُوا إِنَّ آبَاءَنَا کَانُوا یَعْبُدُونَ هَؤُلَاءِ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً الْآیَةَ.

**[ترجمه]علل الشرایع: امام صادق علیه السّلام در باره سخن خدای متعال «وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً» -. نوح / ۲۳ -

{و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدّ» را واگذارید و نه «سُواع» و نه «یَغُوث» و نه «یَعُوق» و نه «نَسْر» را.} فرمود: [صلحای] قوم پیوسته خداوند عزّ و جلّ را می پرستیدند تا آن که مردند، فقدان ایشان بر مردم گران آمد و شیون کردند، در این وقت ابلیس ملعون فرصت غنیمت شمرد و نزدشان آمد و گفت: در نظر گرفتم سنگهایی را به صورت ایشان بسازم تا به آنها نگریسته و انس پیدا کرده و خدا را عبادت نمایید، پس بت هایی چند به صورت آن مردان آماده کرد، مردم به آن بت ها نظر کرده و خداوند عزّ و جلّ را عبادت می کردند. آن زمان گذشت و فصل زمستان و بارندگی فرا رسید مردم بت ها را به داخل خانه ها آوردند و در آنجا مستقر کردند، پس از آن پیوسته خداوند عزّ و جلّ را پرستش می کردند تا عصرشان منقضی شد و اولاد ایشان بزرگ شدند و گفتند: پدران ما این بت ها را می پرستیدند لا جرم ایشان نیز به عبادت همان بت ها پرداخته و این است سخن خدای متعال که فرمود: «وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً». -. علل الشرایع ۱: ۱۳ -

**[ترجمه]

«۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ فِی مَسْجِدِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إِنَّ إِبْلِیسَ اللَّعِینَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَلَی مِثَالِ آدَمَ علیه السلام لِیَفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ یُضِلَّهُمْ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَی وَ کَانَ وَدٌّ فِی وُلْدِ قَابِیلَ وَ کَانَ

خَلِيفَهَ قَابِيلَ عَلَى وُلْدِهِ وَ عَلَى مَنْ بِحَضْرَتِهِمْ فِی سَفْحِ الْجَبَلِ یُعَظِّمُونَهُ وَ یُسَوِّدُونَهُ فَلَمَّا أَنْ مَاتَ وَدٌّ جَزِعَ عَلَیْهِ إِخْوَتُهُ وَ خَلَّفَ عَلَیْهِمُ ابْناً یُقَالُ لَهُ سُوَاعٌ فَلَمْ یُغْنِ غَنَاءَ أَبِیهِ مِنْهُمْ فَأَتَاهُمْ إِبْلِیسُ فِی صُورَهِ شَیْخٍ فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِی مَا أُصِبْتُمْ بِهِ مِنْ مَوْتِ وَدٍّ عَظِیمِکُمْ فَهَلْ لَکُمْ فِی أَنْ أُصَوِّرَ لَکُمْ عَلَی مِثَالِ وَدٍّ صُورَهً تَسْتَرِیحُونَ إِلَیْهَا وَ تَأْنِسُونَ بِهَا قَالُوا افْعَلْ فَعَمَدَ الْخَبِیثُ إِلَی الْآنُکِ (۲) فَأَذَابَهُ حَتَّی صَارَ مِثْلَ الْمَاءِ ثُمَّ صَوَّرَ لَهُمْ صُورَهً مِثَالَ وَدٍّ فِی بَیْتِهِ فَتَدَافَعُوا عَلَی الصُّورَهِ یَلْثِمُونَهَا وَ یَضَعُونَ خُدُودَهُمْ عَلَیْهَا وَ یَسْجُدُونَ لَهَا وَ أَحَبَّ سُوَاعٌ أَنْ یَکُونَ التَّعْظِیمُ وَ السُّجُودُ لَهُ فَوَثَبَ عَلَی صُورَهِ وَدٍّ فَحَکَّهَا حَتَّی لَمْ یَدَعْ مِنْهَا

۱- لا یخلو الحدیث عن احتمال ارسال، لان الکشّیّ روی عن ابن مسعود، عن محمّد ابن نصیر، عن محمّد بن قیس، عن یونس قال: لم یسمع حریز بن عبد اللّه من أبی عبد اللّه علیه السلام إلّا حدیثا أو حدیثین. انتهی. مع أنا نری عنه أحادیث کثیره.

۲- الآنک بالمد و ضم النون: الاسرب أو أبیضه أو أسوده أو خالصه.

شَيْئاً وَ هَمُّوا بِقَتْلِ سُوَاعٍ فَوَعَظَهُمْ وَ قَالَ أَنَا أَقُومُ لَكُمْ بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ وَدٌّ وَ أَنَا ابْنُهُ فَإِنْ قَتَلْتُمُونِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَئِيسٌ فَمَالُوا إِلَى السُّوَاعِ بِالطَّاعَهِ وَ التَّعْظِيمِ فَلَمْ يَلْبَثْ سُوَاعٌ أَنْ مَاتَ وَ خَلَّفَ ابْناً يُقَالُ لَهُ يَغُوثُ فَجَزِعُوا عَلَى سُوَاعٍ فَأَتَاهُمْ إِبْلِيسُ وَ قَالَ أَنَا الَّذِي صَوَّرْتُ لَكُمْ صُورَهَ وَدٍّ فَهَلْ لَكُمْ أَنْ أَجْعَلَ لَكُمْ مِثَالَ سُوَاعٍ عَلَى وَجْهٍ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يُغَيِّرَهُ قَالُوا فَافْعَلْ فَعَمَدَ إِلَى عُودٍ فَنَجَرَهُ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ فِي مَنْزِلِ سُوَاعٍ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ ذَلِكَ الْعُوْدُ خِلَافاً لِأَنَّ إِبْلِيسَ عَمِلَ صُورَهَ سُوَاعٍ عَلَى خِلَافِ صُورَهِ وَدٍّ قَالَ فَسَجَدُوا لَهُ وَ عَظَّمُوهُ وَ قَالُوا لِيَغُوثَ مَا نَأْمَنُكَ عَلَى هَذَا الصَّنَمِ أَنْ تَكِيدَهُ كَمَا كَادَ أَبُوكَ مِثَالَ وَدٍّ فَوَضَعُوا عَلَى الْبَيْتِ حُرَّاساً وَ حُجَّاباً ثُمَّ كَانُوا يَأْتُونَ الصَّنَمَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ يُعَظِّمُونَهُ أَشَدَّ مَا كَانُوا يُعَظِّمُونَ سُوَاعاً فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ يَغُوثُ قَتَلَ الْحَرَسَهَ وَ الْحُجَّابَ لَيْلًا وَ جَعَلَ الصَّنَمَ رَمِيماً فَلَمَّا بَلَغَهُمْ ذَلِكَ أَقْبَلُوا لِيَقْتُلُوهُ فَتَوَارَى مِنْهُمْ إِلَى أَنْ طَلَبُوهُ وَ رَأَّسُوهُ وَ عَظَّمُوهُ ثُمَّ مَاتَ وَ خَلَّفَ ابْناً يُقَالُ لَهُ يَعُوقُ فَأَتَاهُمْ إِبْلِيسُ فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي مَوْتُ يَغُوثَ وَ أَنَا جَاعِلٌ لَكُمْ مِثَالَهُ فِي شَيْ‌ءٍ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يُغَيِّرَهُ قَالُوا فَافْعَلْ فَعَمَدَ الْخَبِيثُ إِلَى حَجَرٍ أَبْيَضَ فَنَقَرَهُ بِالْحَدِيدِ حَتَّى صَوَّرَ لَهُمْ مِثَالَ يَغُوثَ فَعَظَّمُوهُ أَشَدَّ مِمَّا مَضَى وَ بَنَوْا عَلَيْهِ بَيْتاً مِنْ حَجَرٍ وَ تَبَايَعُوا أَنْ لَا يَفْتَحُوا بَابَ ذَلِكَ الْبَيْتِ إِلَّا فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَهٍ وَ سُمِّيَتِ الْبَيْعَهَ يَوْمَئِذٍ لِأَنَّهُمْ تَبَايَعُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى يَعُوقَ فَعَمَدَ إِلَى رَيْطَهٍ وَ خَلَقٍ فَأَلْقَاهَا فِي الْحَائِرِ ثُمَّ رَمَاهَا بِالنَّارِ لَيْلًا فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَ قَدِ احْتَرَقَ الْبَيْتُ وَ الصَّنَمُ وَ الْحَرَسُ وَ ارْفَضَّ الصَّنَمُ مُلْقًى فَجَزِعُوا وَ هَمُّوا بِقَتْلِ يَعُوقَ فَقَالَ لَهُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ رَئِيسَكُمْ فَسَدَتْ أُمُورُكُمْ فَكَفُّوا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَاتَ يَعُوقُ وَ خَلَّفَ ابْناً يُقَالُ لَهُ نَسْرٌ فَأَتَاهُمْ إِبْلِيسُ فَقَالَ بَلَغَنِي مَوْتُ عَظِيمِكُمْ فَأَنَا جَاعِلٌ لَكُمْ مِثَالَ يَعُوقَ فِي شَيْ‌ءٍ لَا يَبْلَى فَقَالُوا افْعَلْ فَعَمَدَ إِلَى الذَّهَبِ وَ أَوْقَدَ عَلَيْهِ النَّارَ حَتَّى صَارَ كَالْمَاءِ وَ عَمِلَ مِثَالًا مِنَ الطِّينِ عَلَى صُورَهِ يَعُوقَ ثُمَّ أَفْرَغَ الذَّهَبَ فِيهِ ثُمَّ نَصَبَهُ لَهُمْ فِي دَيْرِهِمْ وَ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى نَسْرٍ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى دُخُولِ تِلْكَ الدَّيْرِ فَانْحَازَ عَنْهُمْ فِي فِرْقَهٍ قَلِيلَهٍ مِنْ إِخْوَتِهِ يَعْبُدُونَ نَسْراً وَ الْآخَرُونَ يَعْبُدُونَ الصَّنَمَ حَتَّى مَاتَ نَسْرٌ وَ ظَهَرَتْ نُبُوَّهُ إِدْرِيسَ فَبَلَغَهُ حَالُ الْقَوْمِ وَ أَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ جِسْماً عَلَى مِثَالِ يَعُوقَ وَ أَنَّ نَسْراً كَانَ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَسَارَ إِلَيْهِمْ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى نَزَلَ مَدِينَهَ

نَسْرٍ وَ هُمْ فِيهَا فَهَزَمَهُمْ (۱) وَ قُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَ هَرَبَ مَنْ هَرَبَ فَتَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ وَ أَمَرَ بِالصَّنَمِ فَحُمِلَ وَ أُلْقِيَ فِي الْبَحْرِ فَاتَّخَذَتْ كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ صَنَماً وَ سَمَّوْهَا بِأَسْمَائِهَا فَلَمْ يَزَالُوا بَعْدَ ذَلِكَ قَرْناً بَعْدَ قَرْنٍ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ ثُمَّ ظَهَرَتْ نُبُوَّةُ نُوحٍ علیه السلام (۲)فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ وَ تَرْكِ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنَ الْأَصْنَامِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: برید بن معاویه گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام در مسجد النبی می فرمود: ابلیس ملعون اولین کسی بود که مجسمه ای به شکل آدمی ساخت تا مردم را گمراه کند و از عبادت خدا دور گرداند. «ودّ» از فرزندان قابیل و جانشین او در میان ایشان و ساکنان دامنه کوه بود. آنها او را بزرگ می داشتند و سرور خود می دانستند. هنگامی که ودّ مرد برادرانش برای او جزع کردند و پسر او را که سواع نام داشت جانشین او ساختند. اما او جای خالی پدرش را برایشان پر نکرد. پس ابلیس به صورت پیرمردی نزد ایشان آمد و گفت: خبر مصیبت شما در مرگ بزرگتان ودّ به من رسیده است آیا می خواهید تمثالی به شکل او برایتان بسازم تا با آن انس گیرید و آرامش یابید؟ گفتند: بله چنین کن. پس آن خبیث سرب را ذوب کرد تا مثل آب شد آنگاه از آن تمثالی به شکل ودّ در خانه او ساخت. آنها به سوی تمثال هجوم آوردند او را می بوسیدند و چهره هایشان را بر او می گذاشتند و برایش سجده می کردند. اما سواع دوست داشت که این احترام و سجده برای او باشد پس به تمثال ودّ حمله کرد و آن را سائید آنقدر که چیزی از آن باقی نگذاشت.

ص: ۲۵۰

آنها تصمیم به قتل وی گرفتند پس او نصیحتشان کرد و گفت: آنچه را ودّ برای شما انجام می داد من انجام می دهم و من پسر او هستم اگر مرا بکشید رئیسی نخواهید داشت. پس به اطاعت و بزرگداشت او مایل شدند. دیری نگذشت که سواع هم مرد و پسرش یغوث را جانشین خود گذاشت. آنها برای سواع جزع کردند. ابلیس دوباره نزد ایشان آمد و گفت: من همانی هستم که تمثالی به شکل ودّ برایتان ساختم آیا می خواهید تمثالی به شکل سواع برایتان بسازم به گونه ای که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد؟ گفتند: چنین کن. پس چوب عودی گرفت و آن را تراشید و در منزل سواع نصبش کرد. و عود به این جهت «خلاف» نامیده شد که ابلیس تمثال سواع را برخلاف تمثال ودّ از آن ساخت. پس مردم برای تمثال سواع سجده و تعظیم می کردند و به یغوث گفتند: در باره این بت به تو اطمینانی نداریم که علیه آن مکر نکنی چنانچه پدرت با تمثال ودّ کرد. پس نگهبانهایی برای خانه گذاشتند و آنها در یک روز مشخص پیش بت می آمدند و آن را بیشتر از سواع بزرگ می داشتند. وقتی یغوث این را دید یک شبی نگهبانها را کشت و بت را تبدیل به خاکستر کرد. وقتی خبر به آنها رسید خواستند او را بکشند که او فرار کرد اما بعدا او را خواستند و رئیس کردند و بزرگ داشتند تا اینکه مرد و پسرش یعوق جانشین او شد. پس ابلیس آمد و گفت: خبر مرگ یغوث به من رسیده و من تمثالی از او می سازم که هیچ کس نتواند تغییرش دهد. گفتند: چنین کن. پس آن خبیث سنگ سفیدی را با آهن تراشید و تمثالی به شکل یغوث برایشان ساخت. پس آنها به شدت آن را تعظیم کردند و خانه ای از سنگ برایش ساختند و عهد کردند که درب این خانه را باز نکنند مگر در آغاز هر سال. و «بیعت» از آن روز نامیده شد زیرا آنها بر آن عهد و قرار گذاشتند. این مسأله بر یعوق گران آمد پس پارچه کهنه هایی جمع کرد و در آن خانه انداخت و شب هنگام آنها را آتش زد وقتی که صبح شد مردم دیدند خانه و بت و نگهبانها سوخته اند و بت به رو بر زمین افتاده پس ناراحت شدند و تصمیم به قتل یعوق گرفتند. او گفت: اگر رئیس خود را بکشید اوضاعتان خراب می شود

پس دست نگه داشتند تا اینکه یعوق مرد و پسرش نسر جانشین او شد. ابلیس آمد و گفت: خبر مرگ بزرگتان به من رسیده و من می خواهم تمثال یعوق را از چیزی بسازم که کهنه نشود. گفتند: چنین کن. پس طلا آورد و در آن آتش انداخت تا اینکه ذوب شد و تمثالی از گِل به شکل یعوق ساخت و طلا را در آن ریخت و در دِیر آنها قرار داد این مطلب بر نسر گران آمد ولی نتوانست وارد دِیر شود. پس با گروهی اندک از برادرانش از آنها کناره گرفت و آن گروه، نسر را عبادت می کردند و دیگران بت می پرستیدند تا اینکه نسر مرد و نبوت ادریس ظاهر شد و خبر آن قوم و اینکه تمثالی به شکل یعوق و نیز نسر را می پرستند، به وی رسید پس با گروهی به سوی ایشان روانه شد و وارد شهر نسر شد و آنها را شکست داد

ص: ۲۵۱

و عده ای کشته شده و عده ای فرار کرده در شهرها پراکنده شدند. پس دستور داد که بت را بیاورند و در دریا اندازند. پس هر گروهی از ایشان برای خود بتی قرار داد و اسمهایی برایش گذاشت و در طی قرنها بر این حال بودند و غیر از این اسمها نمی شناختند تا اینکه نبوت نوح ظاهر شد و آنها را به عبادت خدای واحد و ترک عبادت بتها دعوت کرد. پس بعضی شان گفتند: « لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً» - . نوح / ۲۳ - {و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدّ» را واگذارید و نه «سُواع» و نه «يَغُوث» و نه «يَعُوق» و نه «نَسْر» را.} - . قصص الأنبياء: ۶۷ -

**[ترجمه]

بيان

ارفضاض الشی ء تفرّقه و ترفّض تكسّر و انحاز عنه عدل.

**[ترجمه]«ارفضاض الشیء»: پراكنده شدنش. «ترفّض»: شکست. «انحاز عنه»: جدا شد.

**[ترجمه]

«۹»

ثو، ثواب الأعمال أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ مُنْذِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ أَنَّ سَلْمَانَ قَالَ إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْجَنَّةَ فِی ذُبَابٍ وَ آخَرَ دَخَلَ النَّارَ فِی ذُبَابٍ فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَرَّا عَلَى قَوْمٍ فِی عِيدٍ لَهُمْ وَ قَدْ وَضَعُوا أَصْنَاماً لَهُمْ لَا يَجُوزُ بِهِمْ أَحَدٌ حَتَّى يُقَرِّبَ إِلَى أَصْنَامِهِمْ قُرْبَاناً قَلَّ أَمْ كَثُرَ فَقَالُوا لَهُمَا لَا تَجُوزَا حَتَّى تُقَرِّبَا كَمَا يُقَرِّبُ كُلُّ مَنْ مَرَّ فَقَالَ أَحَدُهُمَا مَا مَعِی شَیْ ءٌ أُقَرِّبُهُ وَ أَخَذَ أَحَدُهُمَا ذُبَاباً فَقَرَّبَهُ وَ لَمْ يُقَرِّبِ الْآخَرُ فَقَالَ لَا أُقَرِّبُ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ شَيْئاً فَقَتَلُوهُ فَدَخَلَ الْجَنَّةَ وَ دَخَلَ الْآخَرُ النَّارَ.

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام صادق عليه السّلام فرمود: گویند که سلمان گفت: همانا مردی به سبب یک مگس به بهشت درآمد و مرد دیگری راهی دوزخ شد. به او گفته شد: این کار چگونه باشد؟ فرمود: این دو مرد روزی بر قومی گذر کردند

که آن روز عیدشان بود و بت های خویش را قرار داده بودند و کسی را اجازه نمی دادند که از آنجا بگذرد مگر اینکه برای بت هایشان قربانی کند؛ خواه قربانی اندک باشد یا بسیار. به این دو مرد نیز گفتند: اجازه عبور نمی دهیم تا این که شما هم همچون دیگران که قربانی کردند، قربانی کنید. یکی از آن دو گفت: من چیزی به همراه ندارم که قربانی کنم و مگسی را گرفت و قربانی کرد ولی دیگری قربانی نکرد و گفت: من چیزی را برای غیر خدای گرامی و بزرگ قربانی نمی کنم. پس او را کشتند و به بهشت درآمد و دیگری راهی دوزخ شد. - . ثواب الأعمال: ۲۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: أَتَی رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ شَیْ ءٍ فَلَمْ یُجِبْهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَإِنْ کُنْتَ ابْنَ أَبِیکَ فَإِنَّکَ مِنْ أَبْنَاءِ عَبَدَهِ الْأَصْنَام فَقَالَ لَهُ کَذَبْتَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ إِبْرَاهِیمَ أَنْ یُنْزِلَ إِسْمَاعِیلَ بِمَکَّهَ فَفَعَلَ فَ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ فَلَمْ یَعْبُدْ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِیلَ صَنَماً قَطُّ وَ لَکِنَّ الْعَرَبَ عَبَدَهُ الْأَصْنَام وَ قَالَتْ بَنُو إِسْمَاعِیلَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ فَکَفَرَتْ وَ لَمْ تَعْبُدِ الْأَصْنَامَ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: کسی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از ایشان در باره موضوعی سؤال کرد. امام به او پاسخی نداد. آن مرد به امام عرض کرد: اگر تو فرزند پدرانت باشی، از نسل بت پرستان هستی. امام فرمود: دروغ گفتی، پروردگار متعال به ابراهیم دستور داد که اسماعیل را در مکه سکونت دهد، او نیز چنان کرد. ابراهیم چنین دعا نمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَـٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» - . ابراهیم / ۳۵ - {و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا، این شهر را ایمن گردان، و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.} بنابراین آیه، هیچ کدام از فرزندان اسماعیل هرگز بت پرست نبوده اند، اما این عرب ها بوده اند که بت پرستیدند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان شفیعان ما در درگاه خداوند هستند. پس کفر ورزیدند، ولی بت ها را نپرستیدند. - . تفسیر العیاشی ۲: ۲۴۸ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد أنهم أقرّوا بوحدانیّه الصانع و إن أشرکوا من جهه العباده و السجود لها فنفی علیه السلام عنهم أعظم أنواع الشرک و هو الشرک فی الربوبیّه و قد مرّت الإشاره إلی الفرق بینهما فی الباب السابق (۳).

ص: ۲۵۲

۱- و فی نسخه: فهزموهم.

۲- و فی نسخه: فظهرت نبوه نوح علیه السلام.

۳- و الروایه مع ذلک لا تخلو عن شی ء؛ فان توحید الصانع بهذا المعنی أساس الثنویه؛ و اتخاذ الأصنام آلهه و عبادتها لیس الا

القول بكونهم شفعاء. ط.

**[ترجمه]شاید منظور این است که آنها به وحدانیت صانع اقرار کردند اگر چه از جهت عبادت و سجده برای بتها شرک ورزیدند. پس امام علیه السلام بزرگترین نوع شرک یعنی شرک در ربوبیت را از آنها نفی فرمود. در باب سابق فرق بین این دو نوع شرک گذشت.

ص: ۲۵۲

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشَانِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَشَلِّ بَیَّاعِ الْأَنْمَاطِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَتْ قُرَیْشٌ تُلَطِّخُ الْأَصْنَامَ الَّتِی کَانَتْ حَوْلَ الْکَعْبَهِ بِالْمِسْکِ وَ الْعَنْبَرِ وَ کَانَ یَغُوثُ قُبَالَهَ الْبَابِ وَ کَانَ یَعُوقُ عَنْ یَمِینِ الْکَعْبَهِ وَ کَانَ نَسْرٌ عَنْ یَسَارِهَا وَ کَانُوا إِذَا دَخَلُوا خَرُّوا سُجَّداً لِیَغُوثَ وَ لَا یَنْحَنُونَ (۱) ثُمَّ یَسْتَدِیرُونَ بِحِیَالِهِمْ إِلَی یَعُوقَ ثُمَّ یَسْتَدِیرُونَ بِحِیَالِهِمْ إِلَی نَسْرٍ ثُمَّ یُلَبُّونَ فَیَقُولُونَ لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ إِلَّا شَرِیکٌ هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ مَا مَلَکَ قَالَ فَبَعَثَ اللَّهُ ذُبَاباً أَخْضَرَ لَهُ أَرْبَعَهُ أَجْنِحَهٍ فَلَمْ یَبْقَ مِنْ ذَلِکَ الْمِسْکِ وَ الْعَنْبَرِ شَیْئاً إِلَّا أَکَلَهُ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قریش بر بت های خود در اطراف کعبه مشک و عنبر می مالیدند. یغوث روبروی درب کعبه قرار داشت و یعوق در سمت راست کعبه بود و نسر هم در سمت چپ کعبه. هرگاه که قریش وارد می شدند، در مقابل یغوث به علامت سجده به خاک می افتادند و خم نمی شدند و بعد روی خود را به طرف یعوق نموده و بعد هم روی خود را به طرف نسر می کردند و آن گاه این شعار را سر می دادند: «لبیک خدایا لبیک، لبیک که شریکی نداری، مگر شریکی که مالک او و ملکش هستی». پس خداوند مگسی سبز رنگ که چهار بال داشت را فرستاد و آن مگس همه آن مشک و عنبر را خورد و خداوند این آیه را نازل کرد: «یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» - . حج / ۷۳ - {ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.} - . الکافی ۴: ۵۴۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ قَالَ نَزَلَتْ فِی قُرَیْشٍ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ ضَاقَ عَلَیْهِمُ الْمَعَاشُ

فَخَرَجُوا مِنْ مَکّهَ وَ تَفَرَّقُوا وَ کَانَ الرَّجُلُ إِذَا رَأَی شَجَرَهً حَسَنَهً أَوْ حَجَراً حَسَناً هَوَاهُ فَعَبَدَهُ وَ کَانُوا یَنْحَرُونَ لَهَا النَّعَمَ وَ یُلَطِّخُونَهَا بِالدَّمِ وَ یُسَمُّونَهَا سَعْدَ صَخْرَهٍ وَ کَانَ إِذَا أَصَابَهُمْ دَاءٌ فِی إِبِلِهِمْ وَ أَغْنَامِهِمْ جَاءُوا إِلَی الصَّخْرَهِ فَیَتَمَسَّحُونَ بِهَا الْغَنَمَ وَ الْإِبِلَ فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ بِإِبِلٍ لَهُ یُرِیدُ أَنْ یَتَمَسَّحَ بِالصَّخْرَهِ إِبِلَهُ وَ یُبَارِکَ عَلَیْهَا فَنَفَرَتْ إِبِلُهُ وَ تَفَرَّقَتْ فَقَالَ الرَّجُلُ شِعْراً

أَتَیْتُ إِلَی سَعْدٍ لِیَجْمَعَ شَمْلَنَا***فَشَتَّتَنَا سَعْدٌ فَمَا نَحْنُ مِنْ سَعْدٍ

وَ مَا سَعْدٌ إِلَّا صَخْرَهٌ مُسَوَدَّهٌ ***مِنَ الْأَرْضِ لَا تَهْدِی لِغَیٍّ وَ لَا رُشْدٍ

وَ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ وَ الثَّعْلَبُ یَبُولُ عَلَیْهِ فَقَالَ شِعْراً:

أَ رَبٌّ یَبُولُ الثُّعْلُبَانُ بِرَأْسِهِ***لَقَدْ ذَلَّ مَنْ بَالَتْ عَلَیْهِ الثَّعَالِبُ

ص: ۲۵۳

۱- و فی نسخه: و لا یحبّون.

**[ترجمه]تفسیر قمی: علی بن ابراهیم گفته است که این آیه در مورد قریش نازل شده است، و این بدین خاطر بود که عرصه زندگی بر آنها تنگ شد، پس از مکه خارج شدند و پراکنده می گشتند و هنگامی که فردی درخت یا سنگی خوش منظر را می دید، از آن خوشش می آمد و آن را می پرستید، و برایش قربانی ذبح می کردند و خونش را به آن می مالیدند و آن را «سَعدَ صَخرَهٍ» (سنگ شانس) می نامیدند و هرگاه مرضی در شتران و گوسفندانشان می افتاد، نزد سنگ می آمدند و گوسفند و شترشان را به آن می کشیدند. یک بار یکی از اعراب با شترش نزد سنگ آمد و می خواست شترش را به آن بکِشد، اما شتر رم کرد و گریخت، سپس آن مرد این شعر را سرود:

ما نزد سعد آمدیم تا پراکندگی ما را جمع کند اما ما را پراکند

و دیگر ما از دوستداران سعد نیستیم.

و سعد چیزی جز تکه سنگی در صحرا نیست

که نه می تواند انسان را به بیراهه کشاند و نه هدایت کند.

و فردی از اعراب از کنار آن رد شد و دید که روباهی بر روی آن ادرار می کند، سپس این شعر را گفت:

آیا خداست کسی که روبهان بر سرش ادرار می کنند؟!

به راستی کسی که روبهان بر سرش ادرار کنند، خوار و ذلیل است. - . تفسیر القمی ۲: ۹۰ -

ص: ۲۵۳

**[ترجمه]

باب ۸ نفی الولد و الصاحبه

الآیات؛

النساء: «یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلًا* لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ»(۱۷۱-۱۷۲)

المائده: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ* وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ»(۱۷-۱۸)

أقول: سيأتی كثير من الآيات المتعلقه بعيسی عليه السلام فی كتاب النبوه و كثير منها فی أبواب الاحتجاجات.

التوبه: «وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصارى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ* اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلَّا هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»(٣٠-٣١)

يونس: «قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»(٦٨)

الإسراء: «أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَهِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً»(٤٠)

الكهف: «وَ يُنْذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً *ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً»(٤-٥)

مریم: «ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(۳۵) (و قال تعالى): «وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً *لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا* تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا* أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً* وَ ما يَنْبَغِي لِلرَّحْمنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً* إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً* لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا»(۸۸-۹۴)

الأنبياء: «وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ *يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ* وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»(۲۶-۲۹)

الصافات: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّكَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ* أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِكَةَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدُونَ *أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ *وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ* أَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ* ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ *أَ فَلا تَذَكَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ سُلْطانٌ مُبِينٌ* فَأْتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ *وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ* سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ *إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ* فَإِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ* ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ* إِلَّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ* وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ *وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ *وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»(۱۴۹-۱۶۶)

الزمر: «لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفى مِمَّا يَخْلُقُ ما يَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»(۴)

الزخرف: «وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ* أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ *وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ *أَ وَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ مُبِينٍ *وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ *وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ *أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ* بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ»(۱۵-۲۲)

(و قال تعالی): «قُلْ إِنْ کانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِینَ* سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ»(۸۱-۸۲)

الطور: «أَمْ لَهُ الْبَناتُ وَ لَکُمُ الْبَنُونَ»(۳۹)

النجم: «أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الْأُنْثی *تِلْکَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِیزی»(۲۱-۲۲) (و قال تعالی): «إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَةَ تَسْمِیَةَ الْأُنْثی* وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً»(۲۷-۲۸)

الجن: «وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً»(۳)

lt;meta info="- یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلًا*لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُون - . نساء / ۱۷۱- ۱۷۲ -

{ای اهل کتاب، در دین خود غلوّ مکنید، و در باره خدا جز [سخنِ] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است. منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست، و خداوند بس کارساز است. مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد، و فرشتگان مقرّب [نیز ابا ندارند] و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می آورد.}

- لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ*وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ الْمَصِیر - . مائده / ۱۷- ۱۸ -

{کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» مسلّماً کافر شده اند. بگو: اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟ فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست. هر چه بخواهد می آفریند، و خدا بر هر چیزی تواناست. و یهودان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می کند؟ نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است. هر که را بخواهد می آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو می باشد از آن خداست، و بازگشت [همه] به سوی اوست.»}

مؤلف: بسیاری از آیات مربوط به عیسی در کتاب نبوت و بسیاری دیگر در ابواب احتجاجات خواهد آمد.

– وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصارى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ*اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلَّا هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُون – . توبه / ۳۰ – ۳۱ –

{و یهود گفتند: «عُزَیر، پسر خداست.» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست.» این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد. خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند.}

– قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون – [۱]. یونس / ۶۸ –

{گفتند: «خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است.» منزّه است او. او بی نیاز است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. شما را بر این [ادّعا] حجّتی نیست. آیا چیزی را که نمی دانید، به دروغ بر خدا می بندید؟}

– أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَهِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيما – . اسراء / ۴۰ –

{آیا [پنداشتید که] پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده، و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حقّاً که شما سخنی بس بزرگ می گویید.}

– وَ يُنْذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً*ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَهً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبا – . کهف / ۴ – ۵ –

{و تا کسانی را که گفته اند: خداوند فرزندی گرفته است، هشدار دهد. نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی آید. [آنان] جز دروغ نمی گویند.}

ص: ۲۵۴

– ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ – . مریم / ۳۵ –

{خدا را نسزد که فرزندی برگیرد. منزّه است او چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می گوید: «موجود شو»، پس بی درنگ موجود می شود.}

– وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً*لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا*تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا*أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً*وَ ما يَنْبَغِي لِلرَّحْمنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً*إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً*لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا – . مریم / ۸۸ – ۹۴ –

{و گفتند: « [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است.» واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. چیزی نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورَد و کوه ها به شدت فرو ریزند. از اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند.

[خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند. هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار به سوی [خدای] رحمان نمی آید. و یقیناً آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است.}

– وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ*لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ*يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ*وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ – . انبياء / ۲۶ – ۲۹ –

{و گفتند: « [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده.» منزّه است او. بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند، که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند. آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند، و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند. و هر کس از آنان بگوید: «من [نیز] جز او خدایی هستم»، او را به دوزخ کیفر می دهیم. [آری] سزای ستمکاران را این گونه می دهیم.}

– فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّكَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ*أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِكَةَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدُونَ*أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ*وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ*أَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ*ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ*أَ فَلا تَذَكَّرُونَ*أَمْ لَكُمْ سُلْطانٌ مُبِينٌ*فَأْتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ*وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ*سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ*إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ*فَإِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ*ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ*إِلَّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ*وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ*وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ*وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. – . صافات / ۱۴۹– ۱۶۶ –

{پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟! یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟ هش دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت: «خدا فرزند آورده.» در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند. آیا [خدا] دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ آیا سَرِ پندگرفتن ندارید؟! یا دلیلی آشکار [در دست] دارید؟ پس اگر راست می گویید کتابتان را بیاورید. و میان خدا و جنّ ها پیوندی انگاشتند و حال آنکه جنّیان نیک دانسته اند که [برای حساب پس دادن،] خودشان احضار خواهند شد. خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند. به استثنای بندگان پاکدل خدا. در حقیقت، شما و آنچه [که شما آن را] می پرستید، بر ضدّ او گمراه گر نیستید، مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است. و هیچ یک از ما [فرشتگان] نیست مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه ای معیّن است. و در حقیقت، ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. و ماییم که خود تسبیح گویانیم.}

– لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفى مِمَّا يَخْلُقُ ما يَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّار – . زمر / ۴ –

{اگر خدا می خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از [میان] آنچه خلق می کند، آنچه را می خواست برمی گزید. منزّه است او، اوست خدای یگانه قهار.}

- وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ*أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ*وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ*أَ وَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ مُبِينٍ*وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ

هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ*وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ*أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ*بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ - . زخرف / ۱۵- ۲۲ -

{و برای او بعضی از بندگان [خدا] را جزئی [چون فرزند و شریک] قرار دادند. به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است. آیا از آنچه می آفریند، خود، دخترانی برگرفته و به شما پسران را اختصاص داده است؟ و چون یکی از آنان را به آنچه به [خدای] رحمان نسبت می دهد خبر دهند، چهره او سیاه می گردد، در حالی که خشم و تأسف خود را فرومی خورد. آیا کسی [را شریک خدا می کنند] که در زر و زیور پرورش یافته و در [هنگام] مجادله، بیانش غیر روشن است؟ و فرشتگانی را که خود، بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد. و می گویند: «اگر [خدای] رحمان می خواست، آنها را نمی پرستیدیم.» آنان به این [دعوی] دانشی ندارند [و] جز حدس نمی زنند. آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسک می جویند؟ [نه،] بلکه گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پی گیری از آنان، راه یافتگانیم.»}

ص: ۲۵۵

- قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ*سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُون - . زخرف / ۸۱ - ۸۲ -

{بگو: «اگر برای [خدایِ] رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.» پروردگار آسمانها و زمین [و] پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند منزّه است.}

-

أَمْ لَهُ الْبَناتُ وَ لَكُمُ الْبَنُون - . طور / ۳۹ -

{آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟}

- أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى* تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى - . نجم / ۲۱- ۲۲ -

{آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیمِ نادرستی است.}

- إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثى* وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئا - . نجم / ۲۷- ۲۸ -

{در حقیقت، کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به صورت مؤنّث نام می نهند. و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست. جز گمانِ [خود] را پیروی نمی کنند، و در واقع، گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی رساند.}

- وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَهً وَ لا وَلَدا - . جن / ۳ -

{و اینکه او، پروردگار والای ما، همسر و فرزندی اختیار نکرده است.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَی وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً قَالَ هَذَا حَیْثُ قَالَتْ قُرَیْشٌ إِنَّ لِلَّهِ وَلَداً وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ إِنَاثٌ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی رَدّاً عَلَیْهِمْ لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدًّا أَیْ عَظِیماً تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ مِمَّا قَالُوا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ ما یَنْبَغِی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا وَ کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَرْداً وَاحِداً وَاحِداً.

**[ترجمه]تفسیر قمی: ابی بصیر گوید به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: نظرتان راجع به آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» - . مریم / ۸۸ - {و گفتند: « [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است.»}چیست؟ ایشان فرمود: این سخن قریش است که گفته اند: خداوند فرزند دارد و فرشتگان از جنس زنان اند. خداوند تبارک و تعالی نیز در رد آنان فرموده است: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئًا إِدًّا» - . مریم / ۸۹ - {واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید.} یعنی چیز بزرگی. «تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» - . مریم / ۹۰ - {چیزی

نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند}در اثر سخنی که گفتند: «أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» - . مریم / ۹۱ - {از

اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند.}. پس خدای تعالی فرمود: «وَمَا یَنبَغِی لِلرَّحْمَنِ أَن یَتَّخِذَ وَلَدًا * إِن کُلُّ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْدًا» - . مریم / ۹۲ - ۹۵ - {[خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند. هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار به سوی [خدای] رحمان نمی آید. و یقیناً آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است. و روز قیامت همه آنها تنها، به سوی او خواهند آمد.} یعنی تک تک. - . تفسیر القمی ۲: ۳۱ -

**[ترجمه]

«۲»

يد، التوحيد مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيُورَثَ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ.

**[ترجمه]توحيد: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: حمد از براى خدايى است كه نزاد تا از او ارث برده شود و زاده نشد تا مورد شراكت واقع شود. - . التوحيد: ۴۸ -

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسير القمى قَوْلُهُ قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ يَعْنِي أَوَّلَ الْآنِفِينَ لَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ (۱).

**[ترجمه]تفسير قمى: «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِين» - . زخرف / ۸۱ -

يعنى اولين انكار كنندگان و غضب كنندگان هستم كه او فرزندى داشته باشد. - . تفسير القمى ۲: ۲۶۳ -

**[ترجمه]

بيان

هذا أحد الوجوه فى تأويل هذه الآيه قال الجوهرى قال أبو زيد العبد بالتحريک الغضب و الأنف و الاسم العبده مثل الأنفه و قد عبد أى أنف و قال أبو عمرو قوله تعالى فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ من الأنف و الغضب انتهى و ثانيها أن يكون من قبيل

ص: ۲۵۶

۱- أنف من العار: ترفع و تنزّه عنه. كرهه. و فى الاحتجاج عن أمير المؤمنين عليه السلام: أنا أول العابدين أى الجاحدين

تعليق المحال بالمحال أى ليس له ولـد إذ لو كان له ولـد لكنت أول العابـدين له فإن النبى يكون أعلم بالله و بما يصح له و ما لا يصـح و أولى بتعظيم ما يجب تعظيمه و من حق تعظيم الوالـد تعظيم ولده و ثالثها أن المعنى إن كان له ولد فى زعمكم فأنا أول العابـدين لله الموحـدين له المنكرين لقولكم و رابعهـا أن إن بمعنى ما للنفى و المعنى ما كان للرحمن ولـد فأنا أول العابـدين لله المقرين بذلك.

أقول: سيأتى ما يتضـمن نفى الصاحبه و الولد فى باب جوامع التوحيد و سـنذكر احتجاج النبى صـلى الله عليه و آله على القائلين بالولد فى المجلد الرابع.

**[ترجمه]این یکی از وجوه تأویل این آیه است. جوهری از ابوزیـد نقل کرده که: «العَبَـد» یعنی غضب و عار دانسـتن، و اسـم آن «العبده» مثل الأنفه است و «قد عبد» یعنی عار دانست. ابوعمرو گفته: «فأنا أول العابدين» از عار دانستن و غضب است.

ص: ۲۵۶

تأویـل دوم این است که آیه از قبیـل تعلیق محـال به محال است یعنی برای او فرزنـدی نیست چرا که اگر بود من اولین عبادت کننـده آن بـودم. زیرا پیـامبر آگـاه‌تر از همـه به خـدا و آنچه بر آن روا است و آنچه روا نیست می باشـد و سـزاوارتر از همه به تعظیم چیزی است که تعظیمش واجب است و از حق تعظیم پدر، تعظیم فرزندش است.

تأویل سوم: معنای آیه این است که اگر به گمان شـما خدا فرزند دارد من اولین عبادت کننده خداوند و موحّد برای او و منکر اعتقاد شما هستم.

تأویل چهارم: «إن» به معنای مای نافیه باشد یعنی برای خداوند فرزندی نیست پس من اولین عبادت کننده خدا و اقرار کننده به این مطلب هستم.

مؤلف: روایات در نفی همسـر و فرزنـد از خـدا در باب «جوامع التوحیـد» خواهـد آمـد. و احتجاج پیامبر صـلی الله علیه و آله با قائلین به فرزند خدا را در جلد چهارم نقل می کنیم.

**[ترجمه]

باب ۹ النهى عن التفكر فى ذات الله تعالى و الخوض فى مسائل التوحيد و إطلاق القول بأنه شى ء

الآيات؛

الزمر: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»(۶۷)

lt;meta info="-وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - . زمر / ۶۷ -

{و خدا را آن چنان که باید به بزرگی نشناخته اند.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام هَلْ تَصِفُ رَبَّنَا نَزْدَادُ لَهُ حُبّاً وَ بِهِ مَعْرِفَهً فَغَضِبَ وَ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ فِیمَا قَالَ عَلَیْکَ یَا عَبْدَ اللَّهِ بِمَا دَلَّکَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَتِهِ وَ تَقَدَّمَکَ فِیهِ الرَّسُولُ مِنْ مَعْرِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَایَتِهِ فَإِنَّمَا هِیَ نِعْمَهٌ وَ حِکْمَهٌ أُوتِیتَهَا فَخُذْ مَا أُوتِیتَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ مَا کَلَّفَکَ الشَّیْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَیْسَ عَلَیْکَ فِی الْکِتَابِ فَرْضُهُ وَ لَا فِی سُنَّهِ الرَّسُولِ وَ أَئِمَّهِ الْهُدَاهِ أَثَرُهُ فَکِلْ عِلْمَهُ إِلَی اللَّهِ وَ لَا تُقَدِّرْ عَلَیْهِ عَظَمَهَ اللَّهِ (۱)وَ اعْلَمْ یَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِینَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الِاقْتِحَامِ عَلَی السُّدَدِ الْمَضْرُوبَهِ دُونَ الْغُیُوبِ إِقْرَاراً بِجَهْلِ مَا جَهِلُوا تَفْسِیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الْمَحْجُوبِ فَقَالُوا آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ یُحِیطُوا بِهِ عِلْماً وَ سَمَّی تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیمَا لَمْ یُکَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخاً.

ص: ۲۵۷

۱- و فی نسخه: و لا تقدر عظمه اللّه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: آیا ممکن است پروردگار ما را طوری وصف کنی که محبت ما به او بیشتر و شناخت ما نسبت به او افزون تر شود؟ امام خشمگین شد و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن سخنان خویش فرمود: ای بنده خدا! تو باید صفاتی را بجویی که قرآن، تو را به آنها راهنمایی کرده است و نیز صفات و ویژگی هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشتر ذکر کرده است؛ پس او را امام و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنایی بجو؛ زیرا آن نعمت و حکمتی است که به تو داده شده است، پس آن چه را به تو اعطا شده است درک کن و سپاسگزار باش. چیزهایی که شیطان تو را مجبور کرده است بدانی، ولی قرآن دانستن آنها را بر تو واجب نکرده و در سنت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و ائمه هُدی علیهم السلام نیز اثری از آن وجود ندارد، علم آنها را به خداوند سبحان واگذار کن و بزرگی خداوند را با عقل خود اندازه نگیر که در آن صورت نابود خواهی شد. ای بنده خدا! بدان که راسخین در علم، آنهایی هستند که خداوند آنها را از وارد شدن در پرده های پنهان غیب، بی نیاز گردانیده است.

بنابراین، آن اموری که پشت پرده های غیب نهان است و ایشان تفسیر آن را نمی دانند، جملگی می پذیرند و می گویند «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» - . آل عمران / ۷ - {ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست} خداوند هم اعتراف آنها را به ناتوانی از پرداختن به چیزهایی که بر آن احاطه علمی ندارند، ستوده است و عدم تعمق آنان در اموری که آنها را مکلّف به تحقیق در آن نکرده است، «رسوخ» نامیده است. - . تفسیر العیاشی ۱: ۱۸۶ -

ص: ۲۵۷

**[ترجمه]

بیان

الاقتحام الهجوم و الدخول مغالبه و السدد جمع السده و هی الباب المغلق و فیه إشکال لدلالته علی أن الراسخین فی العلم فی الآیه غیر معطوف علی المستثنی کما دلت علیه الأخبار الکثیره و سیأتی القول فیه فی کتاب الإمامه (۱) إلا أن یقال إن هذا إلزام علی من یفسر الآیه کذلک أو یقال بالجمع بین التفسیرین علی وجهین مختلفین و سیأتی تمام القول فی ذلک فی محله إن شاء الله تعالی.

**[ترجمه]«الاقتحام»: هجوم و وارد شدن به زور. «السدد» جمع «السدّه» یعنی باب بسته.

در این روایت اشکالی هست و آن اینکه دلالت دارد بر این مطلب که راسخان در علم - در آیه - عطف بر مستثنی نیست در حالی که روایات زیادی [بر عطف] دلالت دارد که سخن در این باره در کتاب امامت خواهد آمد. مگر آنکه گفته شود این روایت الزام بر کسانی است که آیه را آنگونه تفسیر می کنند یا گفته شود: بین دو تفسیر بنا بر دو وجه مختلف جمع شود. و تمام سخن در این باره در جای خود خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

**[ترجمه]

«۲»

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنْ هِشَام أَنَّهُ سَأَلَ الزِّنْدِیقُ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی مَا هُوَ فَقَالَ علیه السلام هُوَ شَیْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ (۲) أَرْجِعُ بِقَوْلِی شَیْ ءٌ إِلَی شَیْ ءٍ بِحَقِیقَهِ الشَّیْئِیَّهِ غَیْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ(۳)وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا تُغَیِّرُهُ الْأَزْمَانُ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]احتجاج: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: حقیقت ذات خداوند متعال چیست؟ حضرت فرمود: او چیزی است بر خلاف همه چیزها، از اینکه می گویم او \\"شی ء\\" است اثبات معنایی واقعی را بفهم، و نتیجه بگیر که او دارای شیئیت حقیقی است، ولی نه جسم است و نه صورت، نه محسوس می شود و نه با حواس پنجگانه ادراک می گردد، نه اوهام او را درمی یابند و نه زمان ها از او می کاهند و دگرگونش می سازند. - . الاحتجاج : ۳۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن الشی ء مساو للموجود إذا أخذ الوجود أعم من الذهنی و الخارجی و المخلوط بالوجود من حیث الخلط شی ء و شیئیته کونه ماهیه قابله له و قیل إن الوجود عین الشیئیه فإذا عرفت هذا فالمراد بقوله بحقیقه الشیئیه أی بالشیئیه الحقه الثابته له فی حد ذاته لأنه تعالی هو الذی یحقّ أن یقال له شی ء أو موجود لکون وجوده بذاته ممتنع الانفکاک عنه و غیره تعالی فی معرض العدم و الفناء و لیس وجودهم إلا من غیرهم أو المراد أنه یجب معرفته بمحض أنه شی ء لا أن یثبت له حقیقه معلومه مفهومه یتصدی لمعرفتها فإنه یمتنع معرفه کنه ذاته و صفاته و قیل إنه إشاره إلی أن الوجود عین ذاته تعالی.

۱- قد بینا فی تفسیر «المیزان» انه هو المتیقن فی الآیه، و تکلمنا فی الاخبار الکثیره التی یشیر إلیها. ط.

۲- أی هو موجود یخالف سائر الموجودات، فان سائر الموجودات لها وجود و ماهیه زائده علی وجودها، و لکن اللّه تعالی حقیقته صرف الوجود، و عین الوجود، و له حقیقه الشیئیه و هی الوجود. ثم بین علیه السلام وجه اختلافه تعالی مع سائر الأشیاء بقوله: غیر أنّه لا جسم إلخ. و لعله علیه السلام أشار بقوله: هو شی ء بخلاف الأشیاء إلی أنّه لا یعرف أحد حقیقه ذاته و صفاته، و إنّما یعرف بمفهوم سلبی و هو أنه موجود مغایر لخلقه فی الذات و الصفات، مثل الإمکان و الحدوث و الجسمیه و غیرها.

۳- بالجیم إمّا من جسه بیده أی مسه بیده لیتعرفه، أو بعینه أی أحد النظر إلیه لیتبینه، و إمّا من جس الاخبار و الأمور أی بحث و تفحص عنها

**[ترجمه]بـدان که شـیء مسـاوی بـا موجود است وقتی که وجود اعم از ذهنی و خارجی در نظر گرفته شود و چیزِ مخلوط با وجود از حیث خلط، شـیء است و شـیئیت آن، این است که مـاهیتی قابلِ وجود است. و گفته شـده: وجود عین شـیئیت است. حـال که این را دانستی پس منظور امام از «بحقیقه الشـیئیه» یعنی شـیئیت حقه و ثابت برای او در حـد ذاتش. زیرا خـدای متعال کسی است که سزاوار است گفته شود: شیء یا موجود است زیرا انفکاک وجود بالذاتش از او ممتنع است. و غیر خداوند در معرض عدم و فنا هستند و وجودشان جز از غیرشان نیست. یا منظور این است که واجب است معرفت خدا تنها به اینکه او شیء و موجود است نه اینکه برای خـدا حقیقت معلـوم و مفهـومی در نظر بگیرد که بخواهـد آن را بشـناسد زیرا معرفت کنه ذات و صفات خدا ممتنع است. و گفته شده: اشاره به این است که وجود، عین ذات خداوند است.

ص: ۲۵۸

**[ترجمه]

«۳»

لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَا زِیَادُ إِیَّاکَ وَ الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّکَّ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِی صَاحِبَهَا وَ عَسَی أَنْ یَتَکَلَّمَ الرَّجُلُ بِالشَّیْ ءِ لَا یُغْفَرُ لَهُ یَا زِیَادُ إِنَّهُ کَانَ فِیمَا مَضَی قَوْمٌ تَرَکُوا عِلْمَ مَا وُکِّلُوا بِهِ (۱) وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا کُفُّوهُ (۲) حَتَّی انْتَهَی بِهِمُ الْکَلَامُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحَیَّرُوا فَإِنْ کَانَ الرَّجُلُ لَیُدْعَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ أَوْ یُدْعَی مِنْ خَلْفِهِ فَیُجِیبُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ.

سن، المحاسن أبی عن ابن أبی عمیر مثله.

**[ترجمه]أمالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: ای زیاد مبادا وارد خصومت شوی که شک آورد و عمل را بی اجر کند و صاحبش را هلاک سازد و بسا باشد مرد سخنی گوید که آمرزیده نشود. ای زیاد در دوران گذشته مردمی بودند که علمی را که بدان مکلف بودند ترک کردند و دنبال دانستن چیزی رفتند که از آن معاف بودند تا جایی که سخن را به بحث در خدا کشاندند و در نتیجه گیج شدند تا جائی که مردی از ایشان را از جلو ندا می دادند ولی او از پشت سر پاسخ می داد یا از پشت سرش می خواندند، از جلو پاسخ می داد! - ۱. أمالی صدوق: ۳۴۰ -

این حدیث در کتاب محاسن نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۴»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی الْیَسَعِ (۳) عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِیَّاکُمْ وَ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ لَا یَزِیدُ إِلَّا تَیْهاً (۴) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا

يُوصَفُ بِمِقْدَارٍ.

**[ترجمه]أمالی: امام صادق علیه السلام فرمود: مبادا در باره خدا اندیشه کنید که اندیشه در خدا جز گمراهی نیفزاید به راستی أبصار خدای عزّ و جلّ را در نیابند و خداوند به مقدار وصف نشود. - . أمالی صدوق: ۳۴۰ -

**[ترجمه]

«۵»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ بُنْدَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام هَلْ يُقَالُ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْ ءٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ قَدْ سَمَّى نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ قُلْ أَيُّ شَيْ ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ شَيْ ءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: خادم امام رضا علیه السّلام گوید: زندیقی از امام رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا می توان در باره خدا گفت: او «شی ء» است؟ حضرت فرمود: آری، او خود را در قرآن «شی ء» نامیده است آنجا که می فرماید: «قُلْ أَيُّ شَيْ ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» - . انعام / ۱۹ -

{بگو: «گواهی چه چیزی از همه برتر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواه است.} او «شی ء» ای است که هیچ چیز مثل او نیست. - . عیون أخبار الرضا ۱: ۱۲۲ -

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْماً تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَتَاهَتْ عُقُولُهُمْ حَتَّى

ص: ۲۵۹

۱- أی علم ما کلفوا به، و هو العلم بما أمر اللّه به و نهاه عنه، و العلم بمحبوباته و مبغوضاته.

۲- أی علم ما کفاهم اللّه مئونته- ان کان من الکفایه- أو علم ما صرفه اللّه عنهم- ان کان من الکف و المراد التفحص عما کانت أفهام البشر عن درکه قاصره، کالکلام فی العرش و ما فوقه، و الکلام فی کنه الذات و الصفات.

۳- الظاهر هو عیسی بن السری أبو الیسع الکرخی البغدادیّ، وثقه ثقه النجاشیّ و غیره، روی عن أبی عبد اللّه علیه السلام، له کتاب.

۴- أی تحیرا و ضلالا.

كَانَ الرَّجُلُ يُنَادَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ يُنَادَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام در باره «وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی» - . نجم / ۴۲ - { و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست.} فرمود: وقتی صحبت به خدا رسید، دست بردارید و در باره پایین عرش صحبت کنید. زیرا گروهی در باره آن چه در بالای عرش قرار دارد، سخن گفتند که عقل هایشان سرگردان شد،

ص: ۲۵۹

تا آن جا که از مقابل مورد خطاب قرار می گرفتند اما از پشت سر جواب می دادند و از پشت سر مورد خطاب قرار می گرفتند، اما از مقابل جواب می دادند. - . تفسیر القمی ۲: ۳۱۶ -

**[ترجمه]

بيان

التكلم فيما فوق العرش كناية عن التفكر في كنه ذاته و صفاته تعالى فالمراد إما الفوقية المعنوية أو بناء على زعمهم حيث قالوا بالجسم و الصورة و يحتمل على بعد أن يكون المراد التفكر في الخلإ البحت بعد انتهاء الأبعاد.

**[ترجمه]تکلم در آنچه بالای عرش است کنایه از تفکر در کنه ذات و صفات خداوند است. پس منظور یا تفوّق معنوی است و یا بنابر گمان آنهاست که قائل به جسم و صورت بودند. و بنابر احتمال بعیدی ممکن است و یا بنابر گمان آنهاست که

قائل به جسم و صورت بودند. و بنابر احتمال بعیدی ممکن است منظور تفکر در خلأ محض بعد از انتهای ابعاد باشد.

**[ترجمه]

«۷»

شی، تفسير العياشي عَنْ رِبْعِيٍّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا قَالَ الْكَلَامُ فِي اللَّهِ وَ الْجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ قَالَ مِنْهُمُ الْقُصَّاصُ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» - . انعام / ۶۸ - {و چون ببینی کسانی در آیات ما فرو می روند} فرمود: یعنی سخن در باره خدا و جدال در باره قرآن. و در باره «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» {از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند.} فرمود: و از جمله اینها قصه گویان هستند. - . تفسیر العیاشی ۱: ۳۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

القصاص علماء المخالفين فإنهم كرواه القصص و الأكاذيب فيما يبنون عليه علومهم و هم يخوضون فى تفاسير الآيات و تحقيق صفات الذات بالظنون و الأوهام لانحرافهم عن أهل البيت عليهم السلام.

**[ترجمه]قصه پردازان، علمای مخالفین هستند زیرا آنها در مبانی علومشان همچون راویان قصه ها و افسانه ها هستند و به دلیل انحرافشان از اهل بیت در تفسیر آیات و تحقیق صفات ذات با گمان و وهم، غور می کنند.

**[ترجمه]

«۸»

يد، التوحيد مع، معانى الأخبار أَبِي عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ (۱) عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ حِينَ سَأَلَهُ عَنِ اللَّهِ مَا هُوَ قَالَ هُوَ شَيْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ أَرْجِعُ بِقَوْلِي شَيْ ءٌ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنًى وَ أَنَّهُ شَيْ ءٌ بِحَقِيقَهِ الشَّيْئِيَّهِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ.

**[ترجمه]توحید: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: حقیقت ذات خداوند متعال چیست؟ حضرت فرمود: او چیزی است بر خلاف همه چیزها؛ از اینکه می گویم: او شی ء(چیزی) است، اثبات معنایی واقعی را بفهم، و نتیجه بگیر که او دارای شیئیت حقیقی است، ولی نه جسم است و نه صورت. - . التوحید: ۱۰۴، معانی الأخبار: ۸ -

**[ترجمه]

«۹»

يد، التوحيد مع، معانى الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ أَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْ ءٌ قَالَ نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.

ج، الإحتجاج مرسلا مثله

**[ترجمه]توحید: از امام جواد علیه السلام سؤال شد: آیا جایز است گفته شود: خدا شیء(چیزی) است. فرمود: آری او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه بیرون می برد. - . التوحید: ۱۰۴، معانی الأخبار: ۸ -

این حدیث در کتاب احتجاج نیز روایت شده است. - . الاحتجاج: ۴۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

حد التعطیل هو عدم إثبات الوجود و الصفات الکمالیه و الفعلیه و الإضافیه له تعالی و حد التشبیه الحکم بالاشتراک مع الممکنات فی حقیقه الصفات و عوارض الممکنات.

**[ترجمه]حدّ تعطیل، عدم اثبات وجود و صفات کمالیه و فعلیه و اضافیه برای خداوند است. و حد تشبیه حکم به اشتراک با ممکنات در حقیقت صفات و عوارض ممکنات است.

**[ترجمه]

«۱۰»

ید، التوحید الْعَطَّارُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام سَنَهَ خَمْسٍ

ص: ۲۶۰

۱- نسبه إلی فقیم- وزان هذیل- بطن من دارم و هم بنو فقیم بن جریر بن دارم، و أمّا النسبه إلی فقیم کنانه «فقمی» کعربی، نص علی ذلک فی القاموس و غیره.

وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ صُورَةٌ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَ لَا أَجُوزُهُ فَعَلْتَ مُتَطَوِّلًا عَلَى عَبْدِكَ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عليه السلام سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ هَذَا عَنْكُمْ مَعْزُولٌ اللَّهُ تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ خَالِقٌ وَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ يُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَ لَيْسَ بِمُصَوَّرٍ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ شِبْهٌ هُوَ لَا غَيْرُهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

**[ترجمه]توحید: سهل بن زیاد گفت در سال دویست و پنجاه و پنج به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم:

ای آقای من اصحاب ما در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان می گوید خدا جسم است و بعضی از ایشان می گوید صورت است پس اگر ای آقای من صلاح می دانی در این باره چیزی به من تعلیم کن که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم که بر بنده خود تفضل و انعام فرموده‌ای. امام علیه السلام به خط خود نوشت: از توحید سؤال کردی در حالی که این امر از شما باز داشته شده است. خدا یکی و یگانه و صمد است نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود آفریننده است و آفریده شده نیست که کسی او را آفریده باشد. می آفریند آنچه را که خواسته باشد از اجسام و غیر آن و خود جسم نیست و تصویر می کند و می نگارد هر چه را که میخواهد و خود صورت نیست. ثنایش از آن بزرگوارتر و نامهایش از آن پاکتر است که او را همتائی باشد. او چنین است نه غیر او. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» - . شوری / ۱۱ - { چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.} - . التوحید: ۱۰۱ -

**[ترجمه]

بيان

و هذا عنكم معزول أي لا يجب عليكم التفكر في الذات و الصفات بل عليكم التصديق بما وصف تعالى به نفسه.

**[ترجمه]«و هکذا عنکم معزول» یعنی تفکر در ذات و صفات خدا بر شما واجب نیست بلکه شما تنها باید آنچه را خداوند، خودش را به آن وصف نموده تصدیق نمائید.

**[ترجمه]

«11»

سر، السرائر السَّيَّارِيُّ (1)قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ.

**[ترجمه]سرائر: امام رضا علیه السلام فرمود: عبادت، بسیار بودن روزه و نماز نیست بلکه عبادت، تفکر در باره خداست. - . السرائر۳: ۵۶۸ -

**[ترجمه]

بیان

أی التفکر فی قدرته و عظمته بالتفکر فی عظمه خلقه کما فسر به فی الأخبار الأخر أو بالتفکر فیما جاء عن الله و حججه علیهم السلام فی ذلک.

**[ترجمه]یعنی تفکر در قدرت و عظمتش یا تفکر در عظمت خلقش چنانچه در روایات دیگر تفسیر شده است یا تفکر در آنچه از جانب خدا و حجتهای او در این باره آمده است.

**[ترجمه]

«۱۲»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ الْقَصِیرِ قَالَ: کَتَبْتُ عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمَسَائِلَ فِیهَا أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ یُوصَفُ بِالصُّورَهِ وَ بِالتَّخْطِیطِ فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَنْ تَکْتُبَ إِلَیَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِیحِ مِنَ التَّوْحِیدِ فَکَتَبَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ سَأَلْتَ رَحِمَکَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِیدِ وَ مَا ذَهَبَ فِیهِ مَنْ قِبَلَکَ فَتَعَالَی اللَّهُ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ وَ اعْلَمْ رَحِمَکَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِیحَ فِی التَّوْحِیدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْفِ

ص: ۲۶۱

۱- هو أحمد بن محمّد بن سیار أبو عبد اللّه الکاتب، بصری، کان من کتاب آل طاهر فی زمن أبی عبد اللّه علیه السلام، ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، نص علی ذلک النجاشیّ.

عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَ التَّشْبِيهَ فَلَا نَفْيَ وَ لَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا تَعْدُ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ.

**[ترجمه]توحید: عبد الرحیم قصیر گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام در باب مسائلی چند نامه نوشتم و به دست عبد الملک بن اعین دادم که به آن حضرت برساند. از جمله آنها پرسیده بودم: مرا خبر ده که آیا خدای عزّ و جلّ به صورت و شکل و مرز بندی وصف می شود؟ پس اگر صلاح می دانی - خدا مرا فدای تو گرداند - مذهب درست از توحید را برایم بنویس که بسیار به جا است. امام علیه السلام به من نوشت و به دست عبد الملک بن اعین داد که به من برساند به این عبارت که: خدا تو را رحمت کند. از توحید سؤال کردی و از عقایدی که کسانی نزد تو به سوی آن رفته اند. برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست و او شنوای بینا است و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدای تبارک و تعالی را به خلقش تشبیه می کنند آن را وصف می نمایند و بر خدا افترا می بندند. بدان - خدا تو را رحمت کند - که مذهب صحیح در توحید آن چیزی است که قرآن به آن نازل شده از صفات خدا

ص: ۲۶۱

پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه روا نیست. او خدای ثابت موجود است و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف می کنند، و از قرآن در مگذر که بعد از بیان گمراه میشوی. - . التوحید: ۱۰۲ -

**[ترجمه]

بیان

علی یدی عبد الملک أی کان هو الرسول و الحامل للکتاب و الجواب.

**[ترجمه]«علی یدی عبدالملک» یعنی او عامل نامه و جواب بود.

**[ترجمه]

«۱۳»

ضا، فقه الرضا علیه السلام إِيَّاكَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِي صَاحِبَهَا(۱)وَ عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْ ءٍ لَا يُغْفَرُ لَهُ (۲).

**[ترجمه]فقه الرضا: از خصومت و نزاع [در مسائل اعتقادی] بپرهیز که آن موجب شک می شود و عمل را باطل نماید و صاحبش را پست سازد و چه بسا به چیزی تکلم کند که بخشیده نشود. - . فقه الرضا: ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ نَرْوِی أَنَّهُ کَانَ فِیمَا مَضَی قَوْمٌ انْتَهَی بِهِمُ الْکَلَامُ إِلَی اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَتَحَیَّرُوا فَإِنْ کَانَ الرَّجُلُ لَیُدْعَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ (۳)

**[ترجمه]و روایت شده: در گذشته قومی بودند که کلام [و بحث در عقاید] آنها را به سخن در باره [ذات] خدا کشاند پس گیج شدند به گونه ای که اگر شخصی را از روبرو ندا می دادی از پشت سر جواب می داد! - . فقه الرضا: ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ أَرْوِی تَکَلَّمُوا فِیمَا دُونَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْماً تَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَتَاهُوا.

**[ترجمه]و روایت شده: در باره پایین عرش سخن بگویید زیرا گروهی در باره ذات خدا بحث کردند پس سرگردان شدند. - . فقه الرضا: ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ أَرْوِی عَنِ الْعَالِمِ علیه السلام وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ الصِّفَاتِ فَقَالَ لَا تَتَجَاوَزْ مِمَّا فِی الْقُرْآنِ.

**[ترجمه]و از امام علیه السلام روایت می کنم که وقتی از او در باره مطلبی از صفات خدا پرسیدم فرمود: از آنچه در قرآن آمده فراتر مرو. - . فقه الرضا: ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ أَرْوِی أَنَّهُ قُرِئَ بَیْنَ یَدَیِ الْعَالِمِ علیه السلام قَوْلُهُ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ فَقَالَ إِنَّمَا عَنَی أَبْصَارَ الْقُلُوبِ وَ هِیَ الْأَوْهَامُ فَقَالَ لَا تُدْرِکُ الْأَوْهَامُ کَیْفِیَّتَهُ وَ هُوَ یُدْرِکُ کُلَّ وَهْمٍ وَ أَمَّا عُیُونُ الْبَشَرِ فَلَا تَلْحَقُهُ لِأَنَّهُ لَا یُحَدُّ فَلَا یُوصَفُ هَذَا مَا نَحْنُ عَلَیْهِ کُلُّنَا.

**[ترجمه]و روایت می کنم که وقتی آیه «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصار» - . انعام / ۱۰۳ -

برای امام خوانده شد، فرمود: منظور تنها ابصار قلبها یعنی اوهام است. پس فرمود: اوهام کیفیت او را درک نمی کنند در حالی

که او هر وهمی را درک کند و اما چشمهای بشر به او نرسد زیرا او حدّ (تعریف) ندارد پس وصف نمی شود.

این عقیده همه ما می باشد. - . فقه الرضا: ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۸»

يد، التوحيد الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْ ءٌ فَقَالَ نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ (۴).

**[ترجمه]توحید: از امام جواد علیه السلام سؤال شد: آیا جایز است که گفته شود: خدا شیء(چیزی) است؟ فرمود: آری او را از دو حد تعطیل و تشبیه بیرون می بری. - . التوحید: ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۱۹»

يد، التوحيد ابْنُ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ بُطَّةَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا تَقُولُ إِذَا قِيلَ لَكَ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ شَيْ ءٌ هُوَ أَمْ لَا شَيْ ءٌ هُوَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَثْبَتَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ شَيْئاً حَيْثُ يَقُولُ قُلْ أَيُّ شَيْ ءٍ أَكْبَرُ

۱- أی تهلک صاحبها و تضلها.

۲- تقدم الحدیث مسندا تحت رقم ۳.

۳- الظاهر أنّه قطعه من الحدیث السادس.

۴- الظاهر اتّحاده مع ما تقدم تحت رقم ۹.

شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكَمْ فَأَقُولُ إِنَّهُ شَيْ ءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ إِذْ فِي نَفْيِ الشَّيْئِيَّةِ عَنْهُ إِبْطَالُهُ وَ نَفْيُهُ قَالَ لِي صَدَقْتَ وَ أَصَبْتَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةُ مَذَاهِبَ نَفْيٌ وَ تَشْبِيهٌ وَ إِثْبَاتٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ فَمَذْهَبُ النَّفْيِ لَا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَهِ الثَّالِثَهِ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِيهٍ.

شي، تفسير العياشي عَنْ هِشَامٍ الْمَشْرِقِيِّ عَنْهُ عليه السلام مِثْلَهُ وَ زَادَ فِي آخِرِهِ وَ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ أَحَدٌ صَمَدٌ نُورٌ

**[ترجمه]توحيد: محمد بن عيسى بن عبيد گفت: امام رضا عليه السلام به من فرمود: اگر به تو گفته شود آيا خداى عزّ و جلّ شى‌ء(چيزى) است يا شى‌ء(چيزى) نيست، تو چه مى گويى؟ به آن حضرت گفتم: خداى عزّ و جلّ خودش را به عنوان شى‌ء(چيزى) ثابت نموده در آنجا كه مى فرمايد: «قُلْ أَيُّ شَيْ ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ

شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» - . انعام / ۱۹ - {بگو: «گواهى چه كسى از همه برتر است؟» بگو: «خدا ميان من و شما گواه است.}و مى گويم كه خدا چيزى است نه چون چيزها زيرا كه در نفى شى‌ء بودن از او ابطال و نفى او است. حضرت به من فرمود: راست گفتى و درست يافتى. بعد از آن امام رضا عليه السلام فرمود: مردم را در توحيد سه مذهب است؛ يكى نفى و ديگرى تشبيه و سوم اثبات بدون تشبيه. پس مذهب نفى جايز نيست و مذهب تشبيه روا نباشد زيرا كه خداى تبارک وتعالى چيزى به او شباهت ندارد و راه درست در طريقه سوم باشد كه اثبات بدون تشبيه است. - . التوحيد: ۱۰۷ -

اين حديث در تفسير عياشى نيز روايت شده است و در آخر آن اضافه شده است: و او همچنان كه خود را وصف فرموده احد، صمد و نور است. - . تفسير العياشى ۱: ۳۸۵ -

**[ترجمه]

«۲۰»

يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْ ءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ

يد، التوحيد حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ

يد، التوحيد مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْمِعْزَى رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

**[ترجمه]توحيد: امام صادق عليه السلام فرمود: خداى تبارک و تعالى از خلق خود خالى است و خلقش از او خالى اند و هر

چه نام چیز بر آن واقع شود غیر از خدای عزّ و جلّ، مخلوق است. و خدا خالق هر چیزی است. برتر است آن خدایی که چیزی مانند او نیست. - . التوحید: ۱۰۵ -

این حدیث با دو سند دیگر نیز در کتاب توحید روایت شده است. - . التوحید: ۱۰۵ -

**[ترجمه]

ایضاح

الخلو بکسر الخاء و سکون اللام الخالی و قوله علیه السلام: خلو من خلقه أی من صفات خلقه أو من مخلوقاته فیدل علی نفی الصفات الموجوده الزائده لأنها لا بد أن تکون مخلوقه لله تعالی بانضمام المقدمتین الأخیرتین المبنیتین علی التوحید و اتصافه بمخلوقه مستحیل لما تقرر من أن الشی ء لا یکون فاعلا و قابلا لشی ء واحد و یدل أیضا علی بطلان ما ذهب إلیه جماعه من کونه تعالی معروضا لماهیات الممکنات و قوله علیه السلام: و خلقه خلو منه أی من صفاته أو المراد أنه لا یحل فی شی ء بوجه من الوجوه فینفی کونه عارضا لشی ء أو حالا فیه أو متمکنا فیه إذ ما من شی ء إلا و هو مخلوق له بحکم المقدمتین الأخیرتین.

**[ترجمه]«الخِلو»: خالی. «خِلو من خلقه» یعنی از صفات خلقش و یا از مخلوقاتش خالی است پس بر نفی صفات موجوده زائده دلالت می کند زیرا آن صفات حتما باید مخلوق خداوند متعال باشند - به انضمام دو مقدمه اخیر مبنی بر توحید - و اتصاف خدا به مخلوقش محال است زیرا بیان شد که شیء نمی تواند فاعل و قابل برای شیئ واحد باشد. و نیز دلالت می کند بر بطلان آن مطلبی که جماعتی در باره معروض بودن خداوند برای ماهیات ممکنات گفته اند.

«و خلقه خلو منه» یعنی از صفاتش خالی اند یا منظور این است که در هیچ چیزی به هیچ وجهی حلول نمی کند پس این را که عارضی بر چیزی باشد یا در آن حلول کند و یا در آن جای گیرد، نفی می کند زیرا هیچ چیزی نیست مگر آنکه - به حکم دو مقدمه اخیر - مخلوق او می باشد.

ص: ۲۶۳

**[ترجمه]

«۲۱»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ

ص: ۲۶۳

النَّضْرِ عَنِ ابْنِ حُمَيْدٍ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَهِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

**[ترجمه]توحید: از امام سجاد علیه السلام راجع به توحید پرسش شد، فرمود: به راستی خدای عزّ و جلّ می دانست در آخر الزمان مردمی متعمّق آیند و به خاطر آنها سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل کرد و آیاتی از سوره حدید تا آنجا که فرماید: «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» - . حدید / ۶ - . پس هر کس ما ورای اینها را بجوید هلاک می شود. - . التوحید: ۲۸۳ -

**[ترجمه]

بيان

ظاهره المنع عن التفكّر و الخوض فی مسائل التوحید و الوقوف مع النصوص و قیل المراد أنه تعالی بین لهم صفاته لیتفكروا فیها و لا یخفی بعده.

**[ترجمه]ظاهر روایت، منع از تفکر و غور در مسائل توحید و امر به توقف در نصوص در این باره است. و گفته شده: منظور آن است که خدا صفاتش را برایشان روشن کرده تا در آن تفکر کنند. و بعید بودن این احتمال پوشیده نیست.

**[ترجمه]

«۲۲»

سن، المحاسن أَبِی عَنْ صَفْوَانَ وَ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ مَعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى» - . نجم / ۴۲ - {و اینكه پایان [كار] به سوی پروردگار توست.} فرمود: چون سخن به خدای عزّ و جلّ منتهی شود از آن باز ایستید. - . المحاسن: ۲۳۷ -

**[ترجمه]

«۲۳»

سن، المحاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ شَيْ ءٍ مِنَ الصِّفَهِ فَقَالَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى اللَّهُ الْجَبَّارُ إِنَّهُ مَنْ تَعَاطَى مَا ثَمَّ هَلَكَ يَقُولُهَا مَرَّتَيْنِ.

**[ترجمه]محاسن: عبد الرحمن بن قصير گويد: راجع به موردى از صفت از امام باقر عليه السلام پرسش كردم؛ امام عليه السلام دست به سوى آسمان برداشت و

فرمود: والاست خداى جبّار، والاست خداى جبّار! هر كس در مقام فهم آنچه آنجاست بر آيد هلاك گردد. - . المحاسن: - ۲۳۷

**[ترجمه]

بيان

تعالى الله الجبار أى عن أن يكون له جسم أو صوره أو يوصف بصفه زائده على ذاته و أن يكون لصفاته الحقيقيه بيان حقيقى من تعاطى أى تناول بيان ما ثم من صفاته الحقيقيه هلك و ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً

**[ترجمه]«تعالى الله الجبار» يعنى خدا متعالى از آن است كه جسمى يا صورتى داشته باشد يا به صفتى زائد بر ذاتش موصوف شود و اينكه براى صفات حقيقيش بيانى حقيقى باشد. «من تعاطى» يعنى هر كس بخواهد به بيان صفات حقيقى او برسد هلاك و گمراه مى شود. گمراهى دورى.

**[ترجمه]

«۲۴»

سن، المحاسن بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ (۱) عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ نَظَرَ فِی اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق عليه السلام مى فرمود: هر كه در خدا بينديشد كه چگونه است هلاك گردد. - . المحاسن: - ۲۳۷

**[ترجمه]

«۲۵»

سن، المحاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ لَهُمُ الْمَنْطِقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ

۱- قـال العلامه فی القسم الثانی من الخلاصه: الحسـين بن مياح- بالياء المنقطه تحتها نقطتين المشـدده بعـد الميم، و الحاء غير المعجمه بعـد الالف- المـدائنی، روی عن أبيه، قال ابن الغضائری: إنّه ضـعيف غال. انتهی. و قال النجاشـیّ فی ترجمه أبيه: مياح المدائنی ضعيف جدا له كتاب يعرف برساله مياح، و طريقها أضعف منها و هو محمّد بن سنان.

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد مردم همیشه و از هر دری سخن گویند تا آنجا که در باره خدا هم سخن گویند چون شما آن را شنیدید، بگوئید: خدایی جز خدای یکتایی که چیزی شبیه او نمی باشد، نیست. - [۳]. المحاسن: ۲۳۷ -

ص: ۲۶۴

**[ترجمه]

بیان

أی إذا سمعتم الکلام فی الله فاقتصروا علی التوحید و نفی الشریک منبها علی أنه لا یجوز الکلام فیه و تبیین معرفته إلا بسلب التشابه و التشارک بینه و بین غیره أو إذا أجروا الکلام فی الجسم و الصوره فقولوا ذلک تنزیها له عما یقولون.

**[ترجمه]یعنی وقتی تکلم در باره خدا را شنیدند بر توحید و نفی شریک بسنده کنید. اشاره به این مطلب که تکلم در ذات او جایز نیست و بیان معرفت او جز با سلب تشابه و مشارکت بین او و غیر او جایز نیست. یا اینکه وقتی دیگران سخن را به قائل شدن جسم و صورت برای خدا رساندند شما آن جمله را برای تنزیه خدا از آنچه می گویند، بگویید.

**[ترجمه]

«۲۶»

سن، المحاسن ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: تَکَلَّمُوا فِیمَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَکَلَّمُوا فِیمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْماً تَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَتَاهُوا حَتَّی کَانَ الرَّجُلُ یُنَادَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ.

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السلام: در باره پایین عرش سخن بگویید و در باره بالای عرش سخن نگویید زیرا تولی در باره خدا (ذات خدا) سخن گفتند پس

گیج شدند آنچنانکه اگر یکی را از روبرو ندا می دادی از پشن سرش جواب می داد. - . المحاسن: ۲۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

سن، المحاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصٍ أَخِی مُرَازِمٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ یَحْیَی قَالَ: سَأَلَ أَبِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ الصِّفَهِ فَقَالَ لَا تَجَاوَزْ عَمَّا فِی الْقُرْآنِ.

**[ترجمه]محاسن: فضل بن یحیی گوید: پدرم از اباالحسن موسی بن جعفر علیه السلام از مطلبی در باره صفت خدا پرسید.

امام فرمود: از آنچه در قرآن است فراتر مرو. - . المحاسن: ۲۳۹ -

**[ترجمه]

«۲۸»

سن، المحاسن أَبُو أَيُّوبَ الْمَدَنِيُّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مَلِكاً كَانَ فِي مَجْلِسِهِ فَتَنَاوَلَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَفُقِدَ فَمَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: پادشاهی در مجلس خود به [سخنی در ذات] خدا پرداخت پس غیب شد و معلوم نشد کجا رفت. - . المحاسن: ۲۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

أی فُقِدَ من مكانه سخطاً من الله علیه أو تحیّر و سار فی الأرض فلم یعرف له خبر و قیل هو علی المعلوم أی ففقد ما كان یعرف و كان لا یدری فی أی مكان هو من الحیره و لا یخفی ما فیه.

**[ترجمه]یعنی از جای خود غیب شد به دلیل غضب خدا بر او یا اینكه سرگردان شد و در زمین راه افتاد و خبری از او نشد. و گفته شده: به صیغه معلوم است یعنی شناخت خود را از دست داد و از فرط حیرت نمی دانست در كجا هست. بعید بودن این احتمال پوشیده نیست.

**[ترجمه]

«۲۹»

سن، المحاسن مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ مَوْجُودٌ قَالَ نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.

**[ترجمه]محاسن: از امام جواد علیه السلام سؤال شد: آیا جایز است كه گفته شود: خدا موجودی است؟ فرمود: آری او را از دو حد تعطیل و تشبیه بیرون می بری. - . المحاسن: ۲۴۰ -

**[ترجمه]

«۳۰»

م، تفسیر الإمام علیه السلام لَقَدْ مَرَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَلَی قَوْمٍ مِنْ أَخْلَاطِ الْمُسْلِمِینَ لَیْسَ فِیهِمْ مُهَاجِرِیٌّ وَ لَا أَنْصَارِیٌّ وَ هُمْ قُعُودٌ فِی بَعْضِ الْمَسَاجِدِ فِی أَوَّلِ یَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ وَ إِذَا هُمْ یَخُوضُونَ فِی أَمْرِ الْقَدَرِ وَ غَیْرِهِ مِمَّا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِیهِ قَدِ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ وَ اشْتَدَّ فِیهِ جِدَالُهُمْ فَوَقَفَ عَلَیْهِمْ وَ سَلَّمَ فَرَدُّوا عَلَیْهِ وَ وَسَّعُوا لَهُ وَ قَامُوا إِلَیْهِ یَسْأَلُونَهُ الْقُعُودَ إِلَیْهِمْ فَلَمْ یَحْفِلْ بِهِمْ (۱) ثُمَّ قَالَ لَهُمْ وَ نَادَاهُمْ یَا مَعَاشِرَ الْمُتَکَلِّمِینَ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ عِبَاداً قَدْ أَسْکَتَتْهُمْ خَشْیَتُهُ مِنْ غَیْرِ عِیٍّ وَ لَا بَکَمٍ وَ أَنَّهُمْ هُمُ الْفُصَحَاءُ الْبُلَغَاءُ الْأَلِبَّاءُ (۲) الْعَالِمُونَ بِاللَّهِ وَ أَیَّامِهِ

۱- أی فلم یبال بهم و لم یهتم لهم.

۲- الالباء جمع اللبیب: العاقل.

وَ لَكِنَّهُمْ إِذَا ذَكَرُوا عَظَمَهَ اللَّهِ انْكَسَرَتْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَفْئِدَتُهُمْ وَ طَاشَتْ عُقُولُهُمْ وَ تَاهَتْ حُلُومُهُمْ إِعْزَازاً لِلَّهِ وَ إِعْظَاماً وَ إِجْلَالًا فَإِذَا أَفَاقُوا مِنْ ذَلِكَ اسْتَبَقُوا إِلَى اللَّهِ بِالْأَعْمَالِ الزَّاكِيَهِ يَعُدُّونَ أَنْفُسَهُمْ مَعَ الظَّالِمِينَ وَ الْخَاطِئِينَ وَ أَنَّهُمْ بُرَآءُ مِنَ الْمُقَصِّرِينَ وَ الْمُفَرِّطِينَ أَلَا إِنَّهُمْ لَا يَرْضَوْنَ اللَّهَ بِالْقَلِيلِ وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ لِلَّهِ الْكَثِيرَ وَ لَا يُدِلُّونَ عَلَيْهِ بِالْأَعْمَالِ فَهُمْ إِذَا رَأَيْتَهُمْ مُهَيَّمُونَ مُرَوَّعُونَ خَائِفُونَ مُشْفِقُونَ وَجِلُونَ فَأَيْنَ أَنْتُمْ مِنْهُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُبْتَدِعِينَ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالضَّرَرِ أَسْكَتُهُمْ عَنْهُ وَ أَنَّ أَجْهَلَ النَّاسِ بِالضَّرَرِ أَنْطَقُهُمْ فِيهِ.

**[ترجمه]تفسیر منسوب: امیرالمؤمنین علیه السلام روز اول شعبان به گروهی از مسلمانان به هم آمیخته که هیچ مهاجر و انصاری در آنها نبود گذر کرد در حالی که در مسجدی نشسته بودند و در امر قَدَر و سایر مسائل اعتقادی مورد اختلاف بحث و غور می کردند به گونه ای که صدایشان بلند شده و جدالشان شدت یافته بود. پس حضرت بالای سرشان ایستاد و سلام کرد آنها جواب سلام دادند و برای حضرت جا باز کردند و بلند شدند و در خواست کردند با ایشان بنشیند اما امام به ایشان اعتنا نکرد. سپس ایشان را ندا داد و فرمود: ای گروه متکلمان آیا نمی دانید خداوند بندگانی دارد که ترس از خدا آنها را خاموش ساخته بدون اینکه عاجز و لال باشند و آنها فصیح و بلیغ و خردمندند و به خدا و ایام او عالمند ولی

ص: ۲۶۵

وقتی عظمت خدا را یاد می کنند زبانشان می شکند و قلوبشان می ایستد و عقولشان پریشان می شود و حلمشان سرگردان می شود به جهت بزرگداشت و والا دانستن خدا. پس وقتی از این حال بازگردند با اعمال پاک به سوی رضای خدا سبقت جویند در حالی که خود را از ظالمین و خطاکاران می شمارند و از مقصّران و مفرطان بیزارند و آنها برای خدا به عمل کم راضی نشوند و عمل زیاد را برای خدا زیاد نشمارند و با اعمالشان برای خدا ناز نکنند پس وقتی ایشان را می بینی مجنون و ترسان و لرزان هستند. پس شما در مقایسه با ایشان چه جایگاهی دارید؟! ای گروه بدعت گذار! آیا نمی دانید آگاهترین مردم به ضرر، نسبت به آن، ساکت ترین مردم است و جاهل ترین مردم به ضرر، نسبت به آن، پرحرف ترین است. - . تفسیر منسوب: ۶۳۵ -

**[ترجمه]

بيان

لا يدلون من قولهم أدلّ عليه أی أوثق بمحبته فأفرط عليه و الهيام الجنون من العشق.

**[ترجمه]«لایدلّون» از سخن عرب که گوید: «أدّل علیه» یعنی به محبت او اعتماد کرد پس بر او افراط کرد. «الهیام» جنون ناشی از عشق.

**[ترجمه]

«۳۱»

کش، رجال الکشی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ غَیْرِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ الْخَثْعَمِیِّ قَالَ: اجْتَمَعَ ابْنُ سَالِمٍ وَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ وَ جَمِیلُ بْنُ دَرَّاجٍ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ وَ سَعِیدُ بْنُ غَزْوَانَ وَ نَحْوٌ مِنْ خَمْسَهَ عَشَرَ مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَأَلُوا هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ أَنْ یُنَاظِرَ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ التَّوْحِیدِ وَ صِفَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَنْ غَیْرِ ذَلِکَ لِیَنْظُرُوا أَیُّهُمْ أَقْوَی حُجَّهً فَرَضِیَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ یَتَکَلَّمَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ رَضِیَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ أَنْ یَتَکَلَّمَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ فَتَکَالَمَا وَ سَاقَا مَا جَرَی بَیْنَهُمَا وَ قَالَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَجَّاجٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ کَفَرْتَ وَ اللَّهِ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ وَ أَلْحَدْتَ فِیهِ وَیْحَکَ مَا قَدَرْتَ أَنْ تُشَبِّهَ بِکَلَامِ رَبِّکَ إِلَّا الْعُودَ یُضْرَبُ بِهِ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ فَکَتَبَ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام یَحْکِی لَهُ مُخَاطَبَتَهُمْ وَ کَلَامَهُمْ وَ یَسْأَلُهُ أَنْ یُعَلِّمَهُمْ مَا الْقَوْلُ الَّذِی یَنْبَغِی أَنْ یَدِینَ اللَّهَ بِهِ مِنْ صِفَهِ الْجَبَّارِ فَأَجَابَهُ فِی عَرْضِ کِتَابِهِ فَهِمْتُ رَحِمَکَ اللَّهُ وَ اعْلَمْ رَحِمَکَ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَعْلَی وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُبْلَغَ کُنْهُ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ کُفُّوا عَمَّا سِوَی ذَلِکَ.

**[ترجمه]رجال کشی: جعفر بن محمدبن حکیم خثعمی گوید: هشام بن سالم، هشام بن حکم، جمیل بن درّاج، عبدالرحمان بن حجاج، محمد بن حمران، سعید بن غزوان و حدود پانزده نفر از اصحاب ما دور هم جمع بودند که از هشام بن حکم خواستند با هشام بن سالم در باره مسأله ای از توحید و صفت خدا و غیر آن که اختلاف داشتند، مناظره کند تا ببینند دلیل کدام یک قوی تر است. پس هشام بن سالم راضی شد که نزد محمد بن ابی عمیر و هشام بن حکم رضایت داد که نزد محمد بن هشام بحث کنند. پس بحث را شروع کردند و ادامه دادند تا اینکه عبدالرحمن بن حجاج به هشام بن حکم گفت به خدا سوگند به خدای عظیم کافر شدی و الحاد ورزیدی. وای بر تو!

نتوانستی چیزی را شبیه به کلام پروردگارت کنی مگر عودی که با آن نواخته می شود!

پس وی نامه ای به امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و جریان مناظره و کلام آنها را گزارش کرد و از حضرت در باره عقیده ای که در باب صفت خداوند جبار، دینداری به آن شایسته است سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ نامه اش نوشت: خدا رحمتت کند جریان را دانستم. بدان - خدا رحمتت کند - خداوند والاتر و بالاتر و عظیم تر از آن است که به کنه صفتش دست یابند پس او را به آنچه که خودش در باره خودش وصف فرموده، توصیف کنید و از غیر آن دست بردارید. - . رجال الکشی: ۵۶۴ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِیَ علیه السلام عَنِ التَّوْحِیدِ فَقُلْتُ أَتَوَهَّمُ شَیْئاً فَقَالَ نَعَمْ غَیْرَ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُکَ عَلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ کَیْفَ تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا یُعْقَلُ وَ خِلَافُ مَا یُتَصَوَّرُ فِی الْأَوْهَامِ إِنَّمَا یُتَوَهَّمُ شَیْ ءٌ غَیْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ.

**[ترجمه]توحیـد: از امـام جواد علیه السـلام راجع به توحیـد سؤال کردم و گفتم: می توانم خـدا را چیزی تصور کنم؟ فرمود: آری ولی چیزی که حقیقتش درک نمی شود و حـدی ندارد زیرا هر چیز که در خاطرت در آید خدا غیر او باشد، چیزی مانند او نیست و خاطرهـا او را درک نکننـد، چگونه خاطرهـا درکش کننـد در صورتی که او بر خلاـف آنچه تعقل شود و در خاطر نقش بنـدد می باشـد، در بـاره خـدا تنهـا همین انـدازه به خـاطر گـذرد: «چیزی که حقیقتش درک نشـود و حـدی نـدارد». - . التوحید: ۱۰۶ -

ص: ۲۶۶

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن من المفهومـات مفهومـات عـامه شـامله لا یخرج منها شـی ء من الأشـیاء لا ذهنا و لا عینا کمفهوم الشـی ء و الموجود و المخبر عنه و هـذه معان اعتباریه یعتبرها العقل لکل شـی ء إذا تقرر هذا فاعلم أن جماعه من المتکلمین ذهبوا إلی مجرد التعطیل و منعـوا من إطلاـق الشـی ء و الموجـود و أشـباههما علیه محتجین بـأنه لو کـان شـیئا شـارک الأشـیاء فی مفهوم الشـیئیه و کـذا الموجود و غیره و ذهب إلی مثل هـذا بعض معاصـرینا فحکم بعدم اشتراک مفهوم من المفهومات بین الواجب و الممکن و بأنه لا یمکن تعقل ذاته و صـفاته تعالی بوجه من الوجوه و بکـذب جمیع الأحکام الإیجابیه علیه تعالی و یرد قولهم الأخبار السالفه و بناء غلطهم علی عـدم الفرق بین مفهوم الأمر و ما صدق علیه و بین الحمل الذاتی و الحمل العرضـی و بین المفهومات الاعتباریه و الحقائق الموجوده.

فأجاب علیه السـلام بأن ذاته تعالی و إن لم یکن معقولا لغیره و لا محدودا بحد إلا أنه مما یصدق علیه مفهوم شی ء لکن کل ما یتصور من الأشـیاء فهو بخلافه لأن کل ما یقع فی الأوهام و العقول فصورها الإدراکیه کیفیات نفسانیه و أعراض قائمه بالـذهن و معانیها مهیات کلیه قابله للاشتراک و الانقسام فهو بخلاف الأشیاء(۱)

**[ترجمه]بـدان که از جمله مفـاهیم، مفـاهیم عام شاملی هسـتند که چیزی از اشـیاء از آنها خارج نیست نه ذهناً و نه عیناً مانند مفهوم شـیء، موجود و مخبرعنه (خبر داده شـده از آن). و اینهـا معانی اعتباری هسـتند که عقل برای هر چیزی اعتبار می کنـد. حال که این مطلب بیان شـد بدان که گروهی از متکلمین قائل به تعطیل شده اند و از اطلاق «شـیء» ، «موجود» و مشابه اینها بر خداوند منع کرده اند و دلیل آورده اند که اگر خدا شـیء باشد با اشـیاء در مفهوم شیئیت و موجود و غیره مشترک می شود. و بعضـی از معاصـرین ما به نظری شبیه این قائل شـده است و حکم به عـدم اشتراک هیچ مفهومی از مفاهیم بین واجب و ممکن نموده است و گفته: تعقـل ذات و صـفات خـدا به هیـچ وجهی از وجوه ممکن نیست و جمیع احکام ایجابی بر خداونـد کـذب است.

روایـات گذشــته قـول ایـن گروه را رد می کنــد و مبنـای اشــتباه آنهـا عــدم فرق بیـن مفهـوم چیزی و آنچـه بر آن صـادق است(مصـداق) و بین حمل ذاتی و حمل عرضـی و بین مفهومات اعتباری و حقایق موجود است. پس امام علیه السـلام اینگونه

پاسخ فرمود که گر چه ذات خدای متعال برای کسی تعقل نمی شود و محدود به حدّ و تعریفی نمی گردد ولی مفهوم شیء بر آن صادق است. البته هر چه از اشیاء تصور شود خداوند به خلاف آن است زیرا آنچه در اوهام و عقول واقع می شود صورتهای ادراکیشان کیفیات نفسانی و اعراضی قائم به ذهن است و معانی آنها ماهیاتی کلّی و قابل اشتراک و انقسام هستند پس خدا به خلاف اشیاء است.

**[ترجمه]

باب ۱۰ أدنی ما یجزی من المعرفه فی التوحید و أنه لا یعرف الله إلا به

الأخبار

«۱»

یـد، التوحیـد ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُخْتَارٍ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ یَزِیدَ الْجُرْجَانِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَی الْمَعْرِفَهِ فَقَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَیْرُهُ وَ لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا نَظِیرَ لَهُ وَ أَنَّهُ قَدِیمٌ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ غَیْرُ فَقِیدٍ وَ أَنَّهُ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ.

۱- اعلم أن هذا الخبر و ما یساوقه فی البیان من اخبار التوحید من غرر الاخبار الوارده عن معادن العلم و الحکمه- علیهم السلام- و ما ذکره المصنّف فی هذا البیان و ما یشابهه من البیانات متألفه من مقدمات کلامیه أو فلسفیه عامیّه غیر وافیه لإیضاح تمام المراد منها و إن لم تکن أجنبیه عنها بالکلیه، و لبیان لب المراد منها مقام آخر. ط.

**[ترجمه]توحید، عیون اخبار الرضا: فتح بن یزید جرجانیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: کمترین معرفت و شناخت چیست؟ حضرت فرمود: اقرار به اینکه معبودی جز خدا نیست، شبیه و نظیری ندارد، ثابت است، قدیم است، موجود است، گم نگشته هیچ چیز مثل او نیست. -[۱]. عیون أخبار الرضا ۱: ۱۲۲، التوحید: ۲۸۳ -

ص: ۲۶۷

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام: موجود إما من الوجود أو من الوجدان أی معلوم و کذا قوله غیر فقید أی غیر مفقود زائل الوجود أو لا یفقده الطالب و قیل أی غیر مطلوب عند الغیبه حیث لا غیبه له.

**[ترجمه]«موجود» یا از وجود و یا از وجدان است به معنای معلوم. و همچنین «غیرفقید» یعنی مفقود و بدون وجود(معدوم) نیست یا اینکه یعنی کسی که او را طلب کند از دستش ندهد. و گفته شده یعنی در غیبت طلب نشود زیرا او غیبتی ندارد.

**[ترجمه]

«۲»

ید، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَکْرِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْتَدِی قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ کُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِیدَ قُلْتُ کَیْفَ یَقْرَؤُهَا قَالَ کَمَا یَقْرَؤُهَا النَّاسُ وَ زَادَ فِیهِ کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی.

**[ترجمه]توحید: عبد العزیز بن مهتدی گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره توحید سؤال کردم. حضرت فرمود: هر کس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، گفتم: چگونه باید خواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و این جمله را نیز اضافه فرمود: «کذلک اللّه ربّی» «پروردگار من چنین است» سه مرتبه. -. التوحید: ۲۸۴، عیون أخبار الرضا ۱: ۱۲۲ -

**[ترجمه]

«۳»

ید، التوحید الدَّقَّاقُ وَ الْوَرَّاقُ مَعاً عَنِ الصُّوفِیِّ عَنِ الرُّویَانِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ الْحَسَنِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِی قَالَ لِی مَرْحَباً بِکَ یَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِیُّنَا حَقّاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینِی فَإِنْ کَانَ مَرْضِیّاً ثبتت [ثَبَتُ عَلَیْهِ حَتَّی أَلْقَی

اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَاتِهَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّی أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَاحِدٌ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ خَارِجٌ مِنَ الْحَدَّیْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ وَ إِنَّهُ لَیْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَهٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مَالِکُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ فَلَا نَبِیَّ بَعْدَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِیفَهَ وَ وَلِیَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ أَنْتَ یَا مَوْلَایَ فَقَالَ علیه السلام وَ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ ابْنِی فَکَیْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ ذَلِکَ یَا مَوْلَایَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا یُرَی شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً قَالَ فَقُلْتُ أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِیَّهُمْ وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَهُ اللَّهِ وَ مَعْصِیَتَهُمْ مَعْصِیَهُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَهَ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَ

الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَهَ بَعْدَ الْوَلَايَهِ الصَّلَاهُ وَ الزَّكَاهُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَهِ.

**[ترجمه]توحيد: عبد العظيم حسنى گفت: بر آقا و سيّدم، علىّ بن محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السّلام وارد شدم. هنگامى كه آن حضرت مرا ديد فرمود: آفرين بر تو اى ابا القاسم، تو از اولياى حقيقى ما هستى. گفتم: اى پسر رسول خدا، مى خواهم دينم را بر شما عرضه كنم كه اگر پسنديديد بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزّ و جلّ را ملاقات نمايم.

امام عليه السّلام فرمود: اى ابا القاسم، [عقايدت را] عرضه بدار. گفتم: عقيده دارم كه خدا يكى است و مثل و مانندى ندارد، بيرون از حدّ ابطال و حدّ تشبيه است، جسم نيست و صورت و عرض و جوهر ندارد، بلكه او ايجادكننده اجسام، صورتگر صورتها، آفريننده عرضها و جوهرهاست، او پروردگار همه چيز است و مالك و خالق و پديد آورنده آنهاست، حكيمى است كه كار زشت انجام نمى دهد و در آنچه بايد انجام دهد، اخلال نمى كند.

عقيده دارم كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله بنده و فرستاده او و خاتم پيامبران است و بعد از او تا روز قيامت، هيچ پيامبرى نخواهد آمد. معتقدم شريعت (دين) او پايان دهنده تمام اديان و شرايع است و بعد از آن تا روز قيامت هيچ دينى نخواهد بود. عقيده دارم امام و جانشين و صاحب اختيار بعد از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام است. سپس حسن و حسين، على پسر حسين، محمّد پسر على، جعفر پسر محمّد، موسى پسر جعفر، على پسر موسى، محمّد پسر على عليهم السّلام و آنگاه تو، اى آقاى من. امام هادى عليه السّلام فرمود: و بعد از من، حسن پسرم. و چه [بد] حالى مردم با جانشين بعد از او خواهند داشت؟! گفتم: چرا حال مردم اين گونه خواهد بود؟ فرمود: زيرا او را نمى بينند و جايز نيست نامش را بر زبان آورند تا زمانى كه خروج كند و زمين را از عدل و داد پر كند، همان گونه كه از ظلم و جور پر شده است. گفتم: اقرار مى كنم و عقيده دارم كه دوست آنها، دوست خدا و دشمن آنها، دشمن خدا، و اطاعت از آنها، اطاعت از خدا، و نافرمانى آنها، نافرمانى خداست. و معتقدم معراج، حقّ است. سؤال در قبر، حقّ است.

ص: ٢٦٨

بهشت و دوزخ، حقّ است. صراط و ميزان، حقّ است. عقيده دارم قيامت، كه شكّى در آن نيست، خواهد آمد و خداوند مردگان را از گورها برمى انگيزد. نيز معتقدم كه واجبات بعد از ولايت، نماز، زكات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهى از منكر، و [رعايت] حقوق پدر و مادر است. و [در خاتمه] نيز گفتم: اين [عقايد] دين و مذهب و باورهاى من است كه شما را بر آن آگاه كردم. سپس حضرت علىّ بن محمّد عليهما السّلام فرمود: اى ابا القاسم، به خدا سوگند، اين [عقايد] دين خداست كه آن را براى بندگانش پسنديده است، پس بر آن ثابت قدم باش. خداوند تو را در دنيا و آخرت به سخن حقّ [عقيده بر ولايت اهل بيت عليهم السّلام] ثابت بدارد. - . التوحيد: ٨١ -

**[ترجمه]

«۴»

يـد، التوحيـد مَـاجِيلَوَيْهِ عَـنْ عَمِّهِ عَـنْ مُحَمَّدِ بْـنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِـيِّ عَـنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِـنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْلَى الْكُوفِيِّ عَنْ جُوَيْـبِرٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صـلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شِبْهٍ وَ لَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.

**[ترجمه]توحیـد: ابن عباس گفت: یکی از بادیه نشـینان خدمت پیغمبر صـلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّٰه چیزی از عجـایب علـم را به من تعلیم کن. حضـرت فرمـود: در رأس علم چه کردی که از غرائب آن سـؤال می کنی؟ آن مرد گفت: رأس علم چیست یـا رسـول اللّٰه؟ فرمـود: معرفت خـدا حق معرفتش. اعرابی گفت: معرفت خـدا حق معرفتش چیست؟ فرمـود: اینکه او را بشناسـی بی مثـل و مانـند و همسـان و اینکه او یکی است و یگـانه و اول و بـاطن و اول و آخر که نه همتا دارد و نه نظیر و این حق معرفت او است. - . التوحید: ۲۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

النّد بالكسر المثل.

**[ترجمه]«نِد» با کسره یعنی مثل و مانند.

**[ترجمه]

«۵»

يـد، التوحيـد أَبِي وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ مَعاً عَنِ الْأَشْـعَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْـحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الطـاحن [الطَّاحِي عَنْ طَـاهِرِ بْنِ حَـاتِمِ بْنِ مَـاهَوَيْهِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الطَّيِّبِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السـلام مَا الَّذِي لَا يُجْتَزَأُ فِي مَعْرِفَهِ الْخَالِقِ جَلَّ جَلَالُهُ بِدُونِهِ فَكَتَبَ عليه السلام لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً وَ عَلِيماً وَ بَصِيراً وَ هُوَ الْفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ (۱).

۱- رواه الكلينی فی الكافی فی باب أدنی المعرفه عن علیّ بن محمّـد، عن سـهل بن زياد، عن طاهر بن حاتم فی حال اسـتقامته. اقول: قوله: فی حـال اسـتقامته إشـاره إلی تغير حـاله، لأنـه كان مسـتقيما ثمّ تغير و أظهر القول بالغلو، نص علی ذلک الشـيخ فی الفهرست حيث قـال: طـاهر بن حـاتم بن مـاهويه كـان مسـتقيما ثمّ تغير و أظهر القول بـالغلو، و له روايـات، أخبرنا برواياته حال

استقامته جماعه عن محمّد بن على بن الحسين، عن أبيه، و محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن جعفر الحميرى، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن طاهر بن حاتم فى حال استقامته. انتهى. و قال النجاشىّ: طاهر بن حاتم بن ماهويه القزوينى أخو فارس بن حاتم كان صحيحا ثمّ خلط عليه إلخ.

**[ترجمه]توحید: طاهر بن حاتم بن ماهویه گفت: به خدمت طیّب یعنی أبو الحسن امام کاظم علیه السلام نوشتم که: آنچه در معرفت آفریدگار به کمتر از آن اکتفاء نمی شود چیست؟ حضرت در جواب نوشت: اعتقاد به اینکه چیزی مثل او نیست و همیشه شنوا و دانا و بینا بوده و می باشد و او است که آنچه را خواهد به فعل می آورد. - . التوحید: ۲۸۴ -

ص: ۲۶۹

**[ترجمه]

بیان

المشهور أن الکاف زائده و قیل أی لیس مثل مثله شی ء فیدل علی نفی مثله بالکنایه التی هی أبلغ لأنه مع وجود المثل یکون هو مثل مثله أو المعنی أنه لیس ما یشبه أن یکون مثلا له فکیف مثله حقیقه.

**[ترجمه]مشهور آن است که کاف زائده است و گفته شده یعنی: چیزی مانندِ مثل او نیست که با کنایه ای رساتر دلالت بر نفیِ مانندِ او کند. زیرا با وجود مثل، او مانند مثلش می شود. یا معنا این است که: چیزی نیست که شبیه باشد به اینکه مثل او باشد چه رسد به اینکه حقیقتاً مثل او باشد.

**[ترجمه]

«۶»

ید، التوحید الدَّقَّاقُ عَنِ الْکُلَیْنِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّی نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ أَکْرَمُ وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ یُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ یُعْرَفُونَ بِاللَّهِ (۱) فَقَالَ رَحِمَکَ اللَّهُ.

**[ترجمه]توحید: منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من با مردمی بحث کردم و به آنها گفتم: به راستی خدای جل جلاله والاتر و عزیزتر و گرامی تر است از آنکه به خلق خود شناخته شود بلکه بندگان به او شناخته شوند، فرمود: خدایت رحمت کناد. - . التوحید: ۲۸۵ -

**[ترجمه]

«۷»

ید، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّکَنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَهِ وَ أُولِی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ (۲).

**[ترجمه]توحید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش و اولی الأمر را به امر به معروف و دادگری و نیکوکاری. - . التوحید: ۲۸۵ -

**[ترجمه]

«۸»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ فَقَالَ بِمَا عَرَّفَنِي نَفْسَهُ قِيلَ

ص: ۲۷۰

۱- على صيغه المعلوم أى العباد يعرفون اللّه باللّه، أى يعرفون اللّه بتوفيقه و هدايته، أو بما وصف نفسه و عرفهم من الصفات اللائقه بجماله و جلاله، أو يكون الإشاره إلى البرهان المسمى ببرهان الصديقين الذى هو أشرف البراهين و أسدها، و هو الاستدلال به تعالى عليه، و الاستشهاد بذاته تعالى على صفاته، و بصفاته على أفعاله «أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ». و لعله إليه أشار الامام زين العابدين عليه السلام بقوله: بك عرفتك و أنت دللتنى عليك، و دعوتنى إليك، و لو لا أنت لم أدر ما أنت. و بقوله: يا غفار بنورك اهتدينا. و تأتى هذه الاحتمالات فى قوله: اعرفوا اللّه باللّه. أو على صيغه المجهول و يكون المراد- على ما قيل- أنه تعالى لا يعرف حقّ المعرفه إلى خلقه و الاستدلال بهم عليه، بل الخلق يعرفون بنور ربهم، كما تعرف الذرات بنور الشمس دون العكس، و ليس نور اللّه فى آفاق النفوس بأقل من نور الشمس فى آفاق السماء، قال عزّ من قائل: «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها» فضوؤه قاطع لرين أرباب الضمائر، و نوره ساطع فى أبصار أصحاب البصائر.

۲- رواه الكلينى فى الكافى- فى باب أنّه لا يعرف إلّا به- عن علىّ بن محمّد، عمن ذكره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن حمران، عن الفضل بن السكن، عن أبى عبد اللّه عليه السلام. و قال فى ذيله: يعنى ان اللّه خلق الاشخاص و الأنوار و الجواهر و الأعيان. إلى آخر ما يأتى ذيل الخبر الآتى من الصدوق، و ظاهره أن المعنى من الكلينى لا من الإمام عليه السلام.

وَ كَيْفَ عَرَّفَكَ نَفْسَهُ فَقَالَ لَا تُشْبِهُهُ صُورَةٌ (۱) وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْ ءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْ ءٍ فِي شَيْ ءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْ ءٍ مِنْ شَيْ ءٍ خَارِجٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْ ءٍ مَبْدَأٌ (۲).

سن، المحاسن بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ عَنْ أَبِي رُبَيْحَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله (۳) رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]توحید: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به آن چه خود را به من شناسانیده. عرض شد:

ص: ۲۷۰

چگونه خود را به تو شناسانیده؟ فرمود: هیچ صورت به او شباهت ندارد و به حواس او را در نتوان یافت و به مردمان قیاس نمی شود و با وجود دوری که از همه دارد نزدیک است و با نزدیکی که به همه دارد دور است. و بالای هر چیزی است به قدرت و غلبه بر آن و نمی توان گفت که چیزی بالای او است. جلوی هر چیزی است و نمی توان گفت که چیزی بر او پیشی گرفته. در چیزها داخل است اما نه چون چیزی که در چیز دیگر داخل باشد و از چیزها خارج است نه مانند چیزی که از چیز دیگر خارج باشد. پاک و منزه است آنکه همین او است که همچنین است و غیر او چنین نیست و مبدأ هر چیزی است. - . التوحید: ۲۸۵ -

این حدیث در کتاب محاسن نیز روایت شده است. - . المحاسن: ۲۳۹ -

**[ترجمه]

بيان

قريب من حيث إحاطه علمه و قدرته بالكل في بعده أي مع بعده عن الكل من حيث المباينه في الذات و الصفات فظهر أن قربه ليس بالمكان بعيد عن إحاطه العقول و الأوهام و الأفهام به مع قربه حفظا و تربيه و لطفا و رحمه و قد مرّ أنه يحتمل أن يكون إشاره إلى أن جهه قربه أي بالعليه و احتياج الكل إليه هي جهه بعده عن مشابهه مخلوقاته إذ الخالق لا يشابه المخلوق و كذا العكس فوق كل شي ء أي بالقدره و القهر و الغلبه و بالكمال و الاتصاف بالصفات الحسنه و لا يقال شي ء فوقه في الأمرين و فيه إشعار بأنه ليس المراد به الفوقيه بحسب المكان و إلا لأمكن أن يكون شي ء فوقه أمام كل شي ء أي عله كل شي ء و مقدم عليها و يحتاج إليه كل موجود و يتضرع إليه و يعبده كل مكلف أو كل شي ء متوجه نحوه في الاستكمال و التشبه به في صفاته الكماليه و

ص: ۲۷۱

۱- و فی نسخه: لا یشبه صوره.

۲- و فی نسخه: و لکل شی ء مبتدأ.

۳- هکذا فی البحار و المحاسن المطبوعین. و الصحیح- کما فی الکافی-: علی بن عقبه بن قیس بن سمعان بن أبی ربیحه مولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. فالسند مصحف بتبدیل «ابن» «بعن» فی موضعین و تبدیل «علی» «بصالح». و ضبط عقبه بضم العین المهمله، و سکون القاف، و فتح الباء ثمّ الهاء. و اختلف فی ضبط ربیحه. قال الفاضل المامقانی فی رجاله: ربیحه بالراء المهمله المضمومه، و الباء الموحده المفتوحه، و المثناه الساکنه، و الحاء المهمله المفتوحه، و الهاء. و فی بعض النسخ: زنحه بالزای و النون و الحاء المهمله، و عن بعض کتب الرجال: بریحه بالباء الموحده ثمّ الراء المهمله، و قیل: إن نسخ الکافی فی کتاب التوحید: أبو بریحه بالباء الموحده المضمومه، و الراء المفتوحه و الیاء المثناه من تحت بعدها حاء مهمله، و کذا ضبطه فی الإیضاح و قال: کذا وجدناها معربه فی کتاب البرقی. انتهی.

الکلام فی قوله و لا يقال له أمام كما مر داخل فی الأشياء أی لا يخلو شی ء من الأشياء و لا جزء من الأجزاء عن تصرفه و حضوره العلمی و إفاضه فيضه و جوده عليه لا كدخول الجزء فی الكل و لا كدخول العارض فی المعروض و لا كدخول المتمكن فی المكان خارج من الأشياء بتعالی ذاته عن ملابستها و مقارنتها و الاتصاف بصفتها و الايتلاف منها لا كخروج شی ء من شی ء بالبعد المكانی أو المحلی و قوله و لكل شی ء مبدأ أی عله فی ذواتها و صفاتها كالتعليل لما سبق.

**[ترجمه]«قريب»: نزديک از جهت احاطه علم و قدرتش به همه. «فی بعده»: در عين دور بودنش از همه از جهت مباينت در ذات و صفات. پس نزديكی او مكانی نيست. «بعيد» دور از احاطه عقول و اوهام و افهام به اوست «مع قربه» با وجود نزديكيش از جهت حفظ و تربيت و لطف و رحمت. و قبلاً بيان شد كه شايد اشاره به اين باشد كه جهت نزديكيش با عليت و احتياج همه به او همان جهت دوريش از شباهت به مخلوقاتش است زيرا خالق مشابه مخلوق نيست و همچنين برعكس.

«فوق كل شیء» بالای هر چيزی با قدرت و تسلط و غلبه و با كمال و اتصاف به صفات نيكو است. «ولايقال شیء فوقه» گفته نشود كه چيزی مافوق او و در آن دو مطلب (قدرت و كمال) است. و اين جمله نشان می دهد كه منظور، بالا بودن مكانی نيست كه اگر چنين بود امكان اينكه چيزی بالای او باشد وجود داشت. «أمام كلّ شیء» علت هر چيز و مقدّم بر آن و اينكه هر موجودی به آن محتاج است و به سويش تضرع كند و هر مكلفی عبادتش كند يا هر چيزی برای كامل شدن و تشبّه به او در صفات كماليه اش متوجه اوست.

ص: ۲۷۱

و سخن در باره «ولا يقال له أمام» مثل فراز قبلی است. «داخل فی الأشياء» هيچ شيئی از اشياء و هيچ جزئی از اجزاء از تصرف و حضور علمی و افاضه فيض وجود او خالی نيست نه مانند دخول جزء در كل يا عارض در معروض يا شیءِ مكاندار در مكان. «خارج من الأشياء» خارج از اشياء است با تعالی ذاتش از تقارن با آنها و اتصاف به صفات آنها و تركيب با آنها نه مانند خروج چيزی از چيزی با فاصله مكانی يا محلّی. «و لكل شیء مبدأ» يعنی علت ذوات و صفاتشان است و اين جمله همچون تعليلی برای جملات قبل است.

**[ترجمه]

«۹»

يد، التوحيد مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ النَّسَوِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيِّ بِمَرْوَ (۱)عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيِّ وَ أَخِيهِ مُعَاذِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ (۲) عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى وَ مَا سَأَلَ عَنْهُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ عَنْهَا وَ كَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَرَفْتَ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ أَمْ عَرَفْتَ مُحَمَّداً بِاللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام مَا عَرَفْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّداً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَ

أَحْدَثَ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدلَالٍ وَ إِلْهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَهٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَهَ طَاعَتَهُ وَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ بِلَا شِبْهٍ وَ لَا كَيْفٍ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه و حدثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال سمعت محمد بن يعقوب يقول معنى قوله اعرفوا الله بالله يعنى أن الله عز و جل خلق الأشخاص و الألوان و الجواهر و الأعيان فالأعيان الأبدان و الجواهر الأرواح و هو جل و عز لا يشبه

١- قال الفيروزآبادى: صغد بالضم: موضع بسمرقند، و موضع ببخارا.
٢- بالزاى المعجمه و الالف و الذال المعجمه و الالف و النون، عده الشيخ من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و قال: يكنى أبا عمره الفارسىّ. و عدّه العلامه فى خاتمه القسم الأوّل من الخلاصه من خواص أمير المؤمنين عليه السلام من مضر، و لكن كناه بأبى عمرو الفارسىّ.

جسما و لا روحا و ليس لأحد فى خلق الروح الحساس الدراك أثر و لا سبب هو المتفرّد بخلق الأرواح و الأجسام فمن نفى عنه الشبهين شبه الأبدان و شبه الأرواح فقد عرف الله بالله و من شبهه بالروح أو البدن أو النور فلم يعرف الله بالله.

أقول: قال الصدوق رحمه الله فى كتاب التوحيد القول الصواب فى هذا الباب هو أن يقال عرفنا الله بالله (۱) لأنا إن عرفناه بعقولنا فهو عز و جل واهبها و إن عرفناه عز و جل بأنبيائه و رسله و حججه عليهم السلام فهو عز و جل باعثهم و مرسلهم و متخذهم حججا و إن عرفناه بأنفسنا فهو عز و جل محدثنا فبه عرفناه

وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام لَوْ لَا اللَّهُ مَا عَرَفْنَاهُ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ.

و معناه لو لا الحجج ما عرف الله حق معرفته و لو لا الله ما عرف الحجج و قد سمعت بعض أهل الكلام يقول لو أن رجلا ولد فى فلاه من الأرض و لم ير أحدا يهديه و يرشده حتى كبر و عقل و نظر إلى السماء و الأرض لدله ذلك على أن لهما صانعا و محدثا فقلت إن هذا شى ء لم يكن و هو إخبار بما لم يكن أن لو كان كيف كان يكون و لو كان ذلك لكان لا يكون ذلك الرجل إلا حجه الله تعالى ذكره على نفسه كما فى الأنبياء عليهم السلام منهم من بعث إلى نفسه و منهم من بعث إلى أهله و ولده و منهم من بعث إلى أهل محلته و منهم من بعث إلى أهل بلده و منهم من بعث إلى الناس كافه.

و أما استدلال إبراهيم الخليل عليه السلام بنظره إلى الزهره ثم إلى القمر ثم إلى الشمس و قوله فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ فإنه عليه السلام كان نبيا ملهما مبعوثا مرسلا و كان جميع قوله إلى آخره بإلهام الله عز و جل إياه و ذلك قوله عز و جل وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ و ليس كل أحد كإبراهيم عليه السلام و لو استغنى فى معرفه التوحيد بالنظر عن تعليم الله عز و جل و تعريفه لما أنزل الله عز و جل ما أنزل من قوله فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و من قوله قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إلى آخره و من قوله بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ إلى قوله وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و آخر الحشر و غيرها من آيات التوحيد.

۱- سيجى ء حقّ معنى معرفه اللّه باللّه فى روايه عبد الأعلى على نحو الإشاره، و أمّا ما ذكره رحمه اللّه زعما منه أن المعرفه مستنده إلى اللّه و ليست بمكتسبه فبمعزل عن مراد الروايه. ط.

**[ترجمه]توحید: سلمان فارسی رضی الله عنه در حدیث طویلی ورود جاثلیق را با صد نفر از نصاری به مدینه ذکر می کند و اینکه جاثلیق چیزهایی از ابو بکر پرسید و او جواب نداد و بعد از آن به سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام راهنمائی شد و از آن حضرت چند مسأله پرسید که حضرت جواب فرمود. و از جمله آنچه از آن حضرت پرسید این بود که گفت: مرا خبر ده که خدا را به واسطه محمد شناختی یا محمد را به خدا شناختی؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من خدا را به محمد صلی الله علیه و آله نشناختم و لیکن محمد را به خدای عزّ و جلّ شناختم در هنگامی که او را آفرید و اندازه ها را از طول و عرض در او احداث فرمود، پس به استدلال و الهامی از خدا شناختم که محمد تدبیر شده و مصنوعی است که خدا او را با اراده خویش تدبیر فرموده و ساخته، چنان که طاعت خود را به فرشتگان الهام نموده و خود را به ایشان شناسانیده بی مانند و چگونگی. - . التوحید: ۲۸۶ -

[صدوق رحمه الله گوید]: این حدیث طولانی است و ما تنها قسمت مورد نیاز را ذکر کردیم. و حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفت که شنیدم از محمد بن یعقوب که می گفت: معنی قول آن حضرت که خدا را بخدا بشناسید آن است که یعنی خدا شخصها و رنگها و جوهرها و ذاتها را آفریده پس ذاتها بدنها است و جوهرها، روحها و خدا به جسم و روحی شباهت ندارد

ص: ۲۷۲

و کسی را در آفریدن روح که نهایت حس و دریافت را دارد اثر و سببی نیست و به آفریدن روحها و جسمها تنها و یگانه است که شریکی ندارد پس هر که دو شباهت را که یکی شباهت به بدنها است و دیگری شباهت به روحها از او نفی کند خدا را به خدا شناخته و کسی که او را به روح یا بدن یا نور تشبیه کند خدا را به خدا نشناخته.

مؤلف: صدوق - رحمه الله - در کتاب توحید گفته است: قول صواب در این باب همان است که گفته شود که ما خدا را به خدا شناختیم زیرا که ما اگر او را به عقول خویش بشناسیم خدا بخشنده آنها است و اگر خدای عز و جل را به پیغمبران و رسولان و حجتهای او صلوات اللّٰه علیهم بشناسیم خدا برانگیزنده و فرستنده ایشان است و او است که ایشان را حجتها گردانیده و اگر او را به نفسهای خود بشناسیم آن جناب مُحدِث آنها است که آنها را احداث فرموده پس او را به خود آن جناب شناختیم. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر خدا نبود ما شناخته نمی شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد و معنیش آن است که اگر حجتهای خدا نبودند خدا شناخته نمی شد حق شناختنش و اگر خدا نبود حجتها شناخته نمی شدند.

و از بعضی از اهل کلام شنیدم که می گفت اگر مردی در بیابانی از زمین متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت و ارشاد کند تا بزرگ و عاقل شود و به آسمان و زمین نظر کند همین او را دلالت کند بر آنکه اینها را صانع و محدثی است. من گفتم که این چیزی است که نبوده و این خبر دادن است به آنچه واقع نشده که اگر باشد چگونه خواهد بود و اگر چنین چیزی باشد این مرد نیست مگر حجتی از جانب خدا - تعالی ذکره - بر نفس خود چنان که در پیغمبران علیهم السلام بود زیرا که بعضی از ایشان به سوی خود مبعوث بود و بعضی به سوی اهل و فرزندانش مبعوث بود و بعضی به سوی اهل محله اش مبعوث بود و بعضی به سوی مردم شهرش مبعوث بود و بعضی به سوی عامه مردمان مبعوث بود.

و اما استدلال ابراهیم خلیل به نظر کردنش به زهره بعد از آن به ماه بعد از آن به آفتاب و قول او در هنگامی که آفتاب غروب نمود: « فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ» - . انعام / ۷۸ - {و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم.»} پس به درستی که آن حضرت پیغمبر مورد الهام بود که مبعوث و مرسل بود و خدا او را برانگیخته و بسوی خلق فرستاده بود و همین قول خدای عز و جل بود: «وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ» - . انعام / ۸۳ - {و

آن حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم.} و هر کسی چون ابراهیم نیست و اگر در باب معرفت توحید خدا به نظر و فکر استغناء و بی نیازی از تعلیم خدای عز و جل حاصل می شد خدای عز و جل فرو نمی فرستاد آنچه را که فرو فرستاده از قول خویش که: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» - . محمد / ۱۹ -

{پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست} و قول خویش که: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تا آخر سوره و از قول خویش: «بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَةٌ» {پدیدآورنده آسمانها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نبوده،} تا «وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» - . انعام / ۱۰۱ - ۱۰۳ - و آیات آخر حشر و غیر اینها از آیات توحیدی.

ص: ۲۷۳

**[ترجمه]

تبیین و تحقیق

اعلم أن هذه الأخبار لا سیما خبر ابن السکن تحتمل وجوها:

**[ترجمه]تحقیق : بدان که این روایات خصوصا روایت ابن السکن احتمال چند وجه دارد:

**[ترجمه]

الأول

أن یکون المراد بالمعرّف به ما یعرف الشی ء به بأنه هو هو فمعنی اعرفوا الله بالله اعرفوه بأنه هو الله مسلوبا عنه جمیع ما یعرف به الخلق من الجواهر و الأعراض و مشابهته شی ء منها و هذا هو الذی ذکره الکلینی رحمه الله و علی هذا فمعنی قوله و الرسول بالرساله معرفه الرسول بأنه أرسل بهذه الشریعه و هذه الأحکام و هذا الدین و هذا الکتاب و معرفه کل من أولی الأمر بأنه الآمر بالمعروف و العالم العامل به و بالعدل أی لزوم الطریقه الوسطی فی کل شی ء و الإحسان أی الشفقه علی خلق الله و التفضل علیهم و دفع الظلم عنهم أو المعنی اعرفوا الله بالله أی بما یناسب ألوهیته من التنزیه و التقدیس و الرسول بما یناسب رسالته من العصمه و الفضل و الکمال و أولی الأمر بما یناسب درجتهم العالیه التی هی الرئاسه العامه للدنیا و الدین و بما یحکم العقل به

من اتصاف صاحب تلک الدرجه القصوی به من العلم و العصمه و الفضل و المزیه علی من سواه و یحتمل أن یکون الغرض عدم الخوض فی معرفته تعالی و رسوله و حججه بالعقول الناقصه فینتهی إلی نسبه ما لا یلیق به تعالی إلیه و إلی الغلو فی أمر الرسول و الأئمه صلوات الله علیهم.

و علی هذا یحتمل وجهین الأول أن یکون المراد اعرفوا الله بعقولکم بمحض أنه خالق إله و الرسول بأنه رسول أرسله الله إلی الخلق و أولی الأمر بأنه المحتاج إلیه لإقامه المعروف و العدل و الإحسان ثم عولوا فی صفاته تعالی و صفات حججه علیهم السلام علی ما بینوا و وصفوا لکم من ذلک و لا تخوضوا فیها بعقولکم و الثانی أن یکون المعنی اعرفوا الله بما وصف لکم فی کتابه و علی لسان نبیه و الرسول بما أوضح لکم من وصفه فی رسالته إلیکم و الإمام بما بین لکم من المعروف و العدل و الإحسان کیف اتصف بتلک الأوصاف و الأخلاق الحسنه و یحتمل الأخیرین [الأخیران وجها ثالثا و هو أن یکون المراد لا تعرفوا الرسول بما یخرج به عن الرساله إلی درجه الألوهیه و کذا الإمام.

**[ترجمه]منظور از «المعرَّف به» چیزی باشد که شیء به آن شناخته شود به اینکه او، او است. پس معنای «خدا را به خدا بشناسید» یعنی او را بشناسید به اینکه او الله است و جمیع چیزهایی که خلق بدان شناخته شوند از جواهر و اعراض از او سلب می شود و مشابه هیچ یک از آنها نیست و این چیزی است که کلینی ذکر کرده و بنا بر این معنا اینکه فرمود: رسول را با رسالتش بشناسید یعنی معرفت رسول به اینکه وی به این شریعت و احکام و دین و کتاب ارسال شده است و معرفت هر یک از أولی الأمر به اینکه آمر به معروف و آگاه و عامل به آن هستند. «بالعدل»: پیروی از راه درست در هر چیز. «الإحسان»: دلسوزی برای خلق خدا و لطف به آنها و دفع ظلم از آنها.

یا اینکه منظور از خدا را به خدا بشناسید یعنی به آنچه به الوهیتش از قبیل تنزیه و تقدیس سازگار است. و رسول را به آنچه با رسالتش مناسب است از قبیل عصمت و فضل و کمال. و أولی الأمر را به آنچه مناسب درجه والای آنان که ریاست دین و دنیاست و به آنچه عقل حکم می کند که صاحب آن درجه والا متصف به آن باشد از قبیل علم و عصمت و فضل و برتری بر دیگران.

و ممکن است منظور عدم غور در معرفت خدای متعال و رسول و حجتهای او با عقول ناقص باشد که منتهی می شود به نسبت دادن چیزی به خدا که سزاوارش نیست و به غلو در امر رسول و ائمه علیهم السلام.

و بنا بر این معنا دو احتمال می رود:

اول اینکه منظور آن باشد که خدا را با عقول خود تنها به این بشناسید که او خالق و معبود است و رسول را به اینکه رسولی است که خدا به سوی خلق فرستاده و اولی الأمر را به اینکه برای اقامه معروف و عدل و احسان به آنها نیاز است و سپس در صفات خدا و حجتهای خدا به آنچه که خودشان وصف فرموده اند اعتماد کنید و با عقول خود در آن غور نکنید.

**[ترجمه]

الثانی

أن يكون المراد بمـا يعرف به مـا يعرف باسـتعانته من قوى النفس العـاقله و المـدركه و مـا يكون بمنزلتهـا و يقوم مقامها فمعنى اعرفوا الله بالله اعرفوه بنور الله المشرق پ

ص: ۲۷۴

على القلوب بالتوسل إليه و التقرب به فإن العقول لا تهتدى إليه إلا بأنوار فيضه تعالى و اعرفوا الرسول بتكميله إياكم برسالته و بمتابعته فيما يؤدى إليكم من طاعه ربكم فإنها توجب الروابط المعنويه بينكم و بينه و على قدر ذلك يتيسر لكم من معرفته و كذا معرفه أولى الأمر إنما تحصل بمتابعتهم فى المعروف و العدل و الإحسان و باستكمال العقل بها.

**[ترجمه]اینکه منظور آن باشد که خدا را به آنچه در کتابش و بر زبان رسولش برایتان وصف کرده بشناسید و رسول را به آنچه که از وصفش در رسالت او به سوی شما برایتان آشکار ساخته و امام را به آنچه که برایتان روشن کرده از معروف و عدل و احسان که چگونه به این اوصاف و اخلاق نیکو متصف شده، بشناسید. و در این دو مطلب اخیر (شناخت رسول و امام) وجه سومی نیز احتمال می رود و آن اینکه رسول را چنان نشناسید که از درجه رسالت خارجش کرده به الوهیت برساند و نیز در مورد امام چنین نکنید.

دوم: منظور از «ما یعرف به» چیزی باشد که به کمک آن می شناسند مثل قوای عاقله و مدرکه نفس و آنچه که به منزله آنها و جانشین آنها می باشد. پس معنای «خدا را به خدا بشناسید» یعنی خدا را با نور الهی که بر

ص: ۲۷۴

قلبها در اثر توسل و تقرب به او می تابد بشناسید زیرا عقول جز با انوار فیض الهی به خدا هدایت نمی شوند. و رسول را با تکمیل شما با رسالتش و با متابعت از او در آنچه که از طاعت پروردگار به شما می گوید بشناسید زیرا اطاعت از او موجب روابط معنوی بین شما و او می گردد و به اندازه آن، معرفت او برایتان حاصل می شود و همچنین معرفت اولی الأمر تنها با پیروی از ایشان در خوبی و عدل و احسان و کامل شدن عقل با این پیروی، حاصل می شود.

**[ترجمه]

الثالث

أن يكون المراد ما يعرف بها من الأدله و الحجج فمعنى اعرفوا الله بالله أنه إنما تتأتى معرفته لكم بالتفكر فيما أظهر لكم من آثار صنعه و قدرته و حكمته بتوفيقه و هدايته لا بما أرسل به الرسول من الآيات و المعجزات فإن معرفتها إنما تحصل بعد معرفته تعالى و اعرفوا الرسول بالرساله أى بما أرسل به من المعجزات و الدلائل أو بالشريعه المستقيمه التى بعث بها فإنها لانطباقها على قانون العدل و الحكمه يحكم العقل بحقيه من أرسل بها و اعرفوا أولى الأمر بعلمهم بالمعروف و إقامه العدل و الإحسان و إتيانهم بها على وجهها و هذا أقرب الوجوه و يؤيده خبر سلمان و كذا خبر ابن حازم إذ الظاهر أن المراد به أن وجوده تعالى أظهر الأشياء و به ظهر كل شى ء و قد أظهر الآيات للخلق على وجوده و علمه و قدرته و أظهر المعجزات حتى علم بذلك حقيه حججه عليهم السلام فالعباد معروفون به و لا يحتاج فى معرفه وجوده إلى بيان أحد من خلقه و يمكن أن يقرأ يعرفون على بناء المعلوم أيضا.

و أما ما ذكره الصدوق رحمه الله فيرجع إلى أن المعنى أن جميع ما يعرف الله به ينتهى إليه سبحانه و يرد عليه أنه على هذا تكون معرفه الرسول و أولى الأمر أيضا بالله فما الفرق بينهما و بين معرفه الله فى ذلك و أيضا لا يلائمه قوله اعرفوا الله بالله إلا أن

يقال الفرق باعتبار أصناف المعرفه فالمعرفه بالرساله صنف من المعرفه بالله و المعرفه بالمعروف صنف آخر منها و معرفه الله فيها أصـناف لا اختصاص لها بصنف و المراد باعرفوا الله بالله حصلوا معرفه الله التى تحصل بالله هكذا حققه بعض الأفاضل ثم إن فى كلامه تشويشـا و تناقضـا و لعل مراده أخيرا نفى معرفه صـفاته الكماليه حق معرفتها بـدون إرسال الرسل و نصب الحجـج إلا أن التصديق بوجوده تعالى يتوقف على ذلك و إن كان بعض كلماته يدل عليه.

ص: ٢٧٥

**[ترجمه]منظور از «ما یعرف به» ادله و براهینی باشد که از آنها شناخت حاصل شود. پس «خدا را بشناسید» یعنی معرفت خدا تنها با تفکر در آثار صنع و قدرت و حکمت خدا که خودش برایتان آشکار ساخته و با توفیق و هدایت خودش به دست می آید نه به آیات و معجزاتی که به رسولان داده چرا که معرفت آن معجزات تنها بعد از معرفت خدا حاصل می شود. و «رسول را به رسالت بشناسید» یعنی به آن معجزات و دلایلی که بدان ارسال شده یا به شریعت مستقیمی که مبعوث شده زیرا عقل به دلیل انطباق این دلایل بر قانون عدل و حکمت به حقانیت شخص ارسال شده به آن حکم می کند. و أولی الأمر را به خاطر علمشان به معروف و اقامه عدل و احسان و عمل به آن به گونه شایسته، بشناسید. و این نزدیک‌ترین وجه است. و روایت سلمان و نیز روایت ابن حازم آن را تأیید می کند زیرا ظاهر از روایت ابن حازم آن است که وجود خدای متعال آشکارترین چیزهاست و هر چیزی به او آشکار شود و او نشانه های بر وجود و علم و قدرتش را برای خلق ظاهر کرده و نیز معجزات را ظاهر کرده تا حقانیت حجتهایش به آن ظاهر شود. بنا بر این بندگان به خدا شناخته می شوند و برای معرفت وجود خدا به بیان هیچ یک از خلقش نیازی نیست. و ممکن است «یعرفون» به صیغه معلوم خوانده شود.

و اما آنچه صدوق - رحمه الله - ذکر کرده به این معنا برمی گردد که هر آنچه خدا بدان شناخته شود منتهی به او - که پاک و منزه است - می شود.

اشکال این سخن آن است که بنا بر این معنا معرفت رسول و أولی الأمر نیز به خدا (بالله) است پس چه فرقی از این جهت بین این دو معرفت و معرفت خدا می باشد؟ و همچنین این معنا با جمله «خدا را به خدا بشناسید» جور در نمی آید مگر آنکه گفته شود فرق به اعتبار انواع معرفت است. یعنی معرفت به رسالت نوعی از معرفت به خدا و معرفت به معروف، نوعی دیگر از آن است و در معرفت خدا انواعی است و اختصاصی به نوع خاصی ندارد. پس منظور از «خدا را به خدا بشناسید» یعنی معرفتی از خدا به دست آورید که به کمک خدا حاصل می شود. این را بعضی از أفاضل - در باره بیان صدوق - گفته است. ضمنا در کلام صدوق تشویش و تناقضی وجود دارد و شاید منظور او در آخر کلامش نفی معرفت صفات کمالیه خدا آنچنان که حق معرفت است بدون ارسال رسولان و نصب حجتها باشد وگرنه تصدیق به وجود خداوند متوقف بر آن نیست هر چند بعضی کلمات صدوق بر آن (توقف تصدیق به وجود خدا بر ارسال رسولان) دلالت می کند.

ص: ۲۷۵

**[ترجمه]

باب ۱۱ الدین الحنیف و الفطره و صبغه الله و التعریف فی المیثاق

الآیات؛

البقره: «صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»(۱۳۸)

الروم: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»(۳۰)

lt;meta info="- صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُون - . بقره / ۱۳۸ -

{این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.}

- فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُون - . روم / ۳۰ -

{ پس روی خود را با گرایش تمام به حقّ، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ فَقُلْتُ مَا الْحَنِیفِیَّهُ قَالَ هِیَ الْفِطْرَهُ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره فرموده خدای عزّ و جلّ «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» - . حج / ۳۱ - {در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان [برای] او} پرسیدم و گفتم: حنیفیّت چیست؟ فرمود: فطرت. - . معانی الأخبار: ۲۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

أی الملّه الحنیفیه هی التوحید الذی فطر الله الخلق علیه و یومئ إلیه قوله تعالی فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ و اختلف فی معنی ذلک الفطره فقیل المعنی أنه خلقهم علی نوع من الجبله و الطبع المتهیأ لقبول الدین فلو ترک علیها لاستمرّ علی لزومها و لم یفارقها إلی غیرها و إنما یعدل عنه من یعدل لآفه من الآفات و تقلید الآباء و الأمهات و قیل کلهم مفطورون علی معرفه الله و الإقرار به فلا تجد أحدا إلا و هو یقرّ بأن الله تعالی صانع له و إن سماه بغیر اسمه أو عبد معه غیره و قیل المعنی أنه خلقهم لها لأنه خلق کل الخلق لأن یوحدوه و یعبدوه قال الجزری فیه خلقت عبادی حنفاء أی طاهری الأعضاء من المعاصی لا أنه خلقهم کلهم مسلمین لقوله تعالی هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ و قیل أراد خلقهم حنفاء مؤمنین لما أخذ علیهم المیثاق أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی فلا یوجد أحد إلا و هو مقرّ بأن له ربّا و إن أشرک به و الحنفاء جمع

۱- الظاهر أنّه متحد مع الحديث الآتی تحت الرقم ۱۱ و ۱۲.

حنيف و هو المائل إلى الإسلام الثابت عليه و الحنيف عند العرب من كان على دين إبراهيم و أصل الحنف الميل انتهى.

أقول: الـذى يظهر من الأخبار هو أن الله تعالى قرر عقول الخلق على التوحيـد و الإقرار بالصانع فى بدء الخلق عند الميثاق فقلوب جميع الخلق مذعنه بذلک و إن جحدوه معانده و سيأتى تمام الكلام فى ذلک فى كتاب العدل إن شاء الله تعالى.

**[ترجمه]يعنى آيين حنفيت همان توحيـد است كه خداوند خلق را بر آن سرشـته است و اين سـخن خدا «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّم» - . روم / ۳۰ - {پس روى خود را با گرايش تمام به حقّ، به سوى اين دين كن، با همان سـرشتى كه خدا مردم را بر آن سرشـته است. آفرينش خداى تغييرپذير نيست. اين اسـت همان دين پايدار، ولى بيشتر مردم نمى دانند.} به آن اشاره دارد.

و اما در معناى فطرت اختلاف شـده است: گفته شـده يعنى خـدا آنها را بر گونه اى از سـرشت و طبع آفريده كه آماده پذيرش دين باشـند و اگر بر اين سـرشت رهـا شونـد به پايبنـدى به دين ادامه مى دهنـد و از آن به چيز ديگر منحرف نمى شونـد و آن كس كه از آن منحرف مى شـود تنهـا به دليـل آفـتى از آفـات و تقليـد از پـدران و مـادران است. و گفته شـده يعنى همگى بر معرفت خدا و اقرار به او سرشته شده اند پس كسى را نمى يابى مگر آنكه اقرار مى كند كه خدا سازنده اوست اگر چه او را به اسـمى غير از اسم خـدا بنامـد و يا ديگرى را همراه خـدا عبادت كنـد. و گفته شده يعنى خدا همه را براى معرفتش آفريده زيرا تمـام خلق را براى اين آفريـده كه او را يگـانه بداننـد و عبـادتش كننـد. جزرى گفته: بنـدگانم را ضـعيف خلـق كردم يعنى با اعضايى پاک از معاصى نه اينكه همه را اهل تسليم خلق كرده باشد. زيرا فرموده: «هُوَ الَّذِى خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِن» - . تغابن / ۲ - { اوست آن كس كه شـما را آفريـد برخى از شـما كافرند و برخى مؤمن}. و گفته شده يعنى آنها را حنيف و مؤمن خلق كرد هنگامى كه بر ايشان ميثاق گرفت كه: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» - . اعراف / ۱۷۲ - {آيا پروردگار شما نيستم. گفتند: بله} پس احدى يافت نشود جز آنكه معترف است كه پروردگار دارد اگر چه به آن شرک ورزد.

ص: ۲۷۶

«الحنفـاء» جمع حنيف يعنى كسـى كه مايل به اسـلام و بر آن ثابت است و حنيف نزد عرب كسـى بود كه بر دين ابراهيم بود و أصل «الحنف» ميل است.

مؤلف: آنچه از روايـات ظاهر مى شود آن است كه خداونـد عقول خلق را در ابتـداى خلقت هنگام ميثاق، بر توحيـد و اقرار به صـانع قرار داد. پس قلوب جميع خلق معترف به خـدا هسـتند اگر چه از روى عناد انكارش كننـد. و تمام سـخن در اين باره در كتاب عدل خواهد آمد. ان شاء اله تعالى

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسـير القمى الْحُسَـيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُـورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِـيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ عَنْ

أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً قَالَ الْوَلَایَهُ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام محمد باقر علیه السلام در باره«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفا» -. روم / ۳۰ -

فرمود: یعنی ولایت. -. تفسیر القمی ۲: ۱۳۲ -

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ زَکَرِیَّا عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَّانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فِی قَوْلِهِ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی هَاهُنَا التَّوْحِیدُ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام رضا، از پدرش، از جدّش محمد بن علی علیهم السلام روایت فرموده که آن حضرت در معنی آیه «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» -. روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است}فرمود: یعنی[اعتقاد به اینکه]خدایی جز الله نیست، محمد رسول خدا و علیّ امیر مؤمنان است و توحید همین جا است.(نزد اهل بیت). -. تفسیر القمی ۲: ۱۳۲ -

**[ترجمه]

«۴»

ید، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ التَّوْحِیدُ.

**[ترجمه]توحید: علاء بن فضیل گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» -. روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است} پرسیدم، فرمود: آن، توحید است. -. التوحید: ۳۲۸ -

**[ترجمه]

«۵»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ التَّوْحِیدُ.

**[ترجمه]توحید: هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» -. روم / ۳۰

- {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است}چیست؟ فرمود: آن توحید است. - . التوحید: ۳۲۸ -

**[ترجمه]

«۶»

یـد، التوحیـد بِالْإِسْـنَادِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ وَ ابْنِ یَزِیدَ مَعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ (۱) عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ (۲)

ید، التوحید أبی عن علی عن أبیه عن ابن فضال عن أبی جمیله عن محمد الحلبی عن أبی عبد الله علیه السلام مثله

ص: ۲۷۷

۱- فی التوحید المطبوع: بکیر عن زراره، و الظاهر أنّه غیر صحیح.
۲- الظاهر اتّحاده مع ما یأتی تحت رقم ۸ و ۱۰ و ۱۳.

سن، المحاسن ابن فضال عن ابن بکیر عن زراره مثله.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السّلام در باره سخن خدای عزّ و جلّ «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» - . روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است}فرمود: آنها را بر توحید آفریده. - . التوحید: ۳۲۸ -

این حدیث با سند دیگری نیز در کتاب توحید و هم چنین در کتاب محاسن روایت شده است. - . التوحید: ۳۲۸، المحاسن: ۲۴۱ -

ص: ۲۷۷

**[ترجمه]

«۷»

ید، التوحید ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنْ یُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها مَا تِلْکَ الْفِطْرَهُ قَالَ هِیَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِینَ أَخَذَ مِیثَاقَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ فِیهِمُ الْمُؤْمِنُ وَ الْکَافِرُ.

**[ترجمه]توحید: عبد اللّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره سخن خدای عزّ و جلّ «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» - . روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است} پرسیدم، و گفتم این فطرت چیست؟ فرمود: فطرت اسلام است که خدا مردم را هنگامی که از آنها پیمان گرفت بر توحید آفرید و فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُم» {آیا من پروردگار شما نیستم؟} و در آن مؤمن و کافر هر دو بودند. - . التوحید: ۳۲۹ -

**[ترجمه]

«۸»

ید، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِیعاً عَلَی التَّوْحِیدِ.

**[ترجمه]توحید: زراره گوید از امام صادق علیه السّلام در باره سخن خدای عزّ و جلّ «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» - . روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است} پرسیدم، فرمود: همه را بر توحید آفرید. - . التوحید: ۳۲۹ -

**[ترجمه]

«۹»

یـد، التوحیـد ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حصان [حَسَّانَ (۱) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ یُونُسَ (۲) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ (۳) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ التَّوْحِیدُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ.

یر، بصائر الدرجات أحمد بن موسی عن الخشاب عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن کثیر مثله.

**[ترجمه]توحیـد: امـام صـادق علیه السـلام در بـاره سـخن خـدای عزّ و جلّ «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» -. روم / ۳۰ - {فطرت خـدا که مردم را بر آن خلق کرده است}فرمود: توحیـد و اقرار به اینکه محمد رسول خدا و علی امیر مؤمنان است. -. التوحید: ۳۲۹ -

این حدیث در بصائر الدرجات نیز روایت شده است. -. بصائر الدرجات ۲: ۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۰»

یـد، التوحیـد أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام أَصْلَحَکَ اللَّهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ عِنْدَ الْمِیثَاقِ عَلَی مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَ خَاطَبُوهُ قَالَ فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ.

ص: ۲۷۸

۱- هو علیّ بن حسـان الواسـطی کمـا فی التوحیـد المطبوع، و سیأتی الحـدیث عنه عن عبـد الرحمن بن کـثیر تحت رقم ۱۹. و ستأتی ترجمته هاهنا.

۲- عده الشیخ فی رجاله من أصحاب الصادق علیه السلام و ظاهره کونه إمامیا.

۳- مولی عبّاس بن محمّد بن علیّ بن عبد اللّه بن العباس، کان ضـعیفا، غمز أصـحابنا علیه، و قالوا: کان یضع الحدیث، له کتاب فضائل سوره إنا أنزلناه، و کتاب صـلح الحسن علیه السـلام. و کتاب فدک، و کتاب الاظله کتاب فاسد مختلط. قاله النجاشـیّ. و استظهر الوحید البهبهانی وثاقته من روایه الثقاه کتبه و ایراد المشایخ روایاته فی کتب الاخبار و اعتناؤهم بها فتأمل.

**[ترجمه]توحید: زراره گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: - أصلحک الله - سخن خدای عزّ و جلّ در کتابش که می فرماید: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» - . روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است} چه معنی دارد؟ فرمود: ایشان را بر توحید آفرید هنگام پیمان بر معرفتش که او پروردگار ایشان است. گفتم: با خدا گفتگو کردند؟ حضرت سر خود را به زیر افکند و بعد از آن فرمود: اگر این نبود نمی دانستند که پروردگارشان و روزی دهنده شان کیست. - . التوحید: ۳۳۰ -

ص: ۲۷۸

**[ترجمه]

«۱۱»

ید، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ وَ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ ابْنِ یَزِیدَ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ وَ عَنِ الْحَنِیفِیَّهِ فَقَالَ هِیَ الْفِطْرَهُ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَی الْمَعْرِفَهِ قَالَ زُرَارَهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآیَهَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ یَعْنِی عَلَی الْمَعْرِفَهِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ فَذَلِکَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ.

**[ترجمه]توحید: زراره گوید از امام باقر علیه السلام در باره سخن خدای عزّ و جلّ «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» - . حج / ۳۱ - {در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان [برای] او} و از حنیفیت پرسیدم. فرمود: آن فطرتی است که خدا مردم را بر آن آفریده، «لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» - . روم / ۳۰ - {آفرینش خدای تغییرپذیر نیست.} فرمود: خدا ایشان را بر معرفت آفرید. زراره گوید در باره سخن خدای عزّ و جلّ «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...» - . اعراف / ۱۷۲ -

پرسیدم؛ فرمود: خدا از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورد پس ایشان چون مورچگان بیرون آمدند و خدا خود را به ایشان شناسانید و صنع خود را به ایشان نشان داد و اگر این نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت. و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر فرزندی بر فطرت متولد می شود یعنی بر معرفت به اینکه خدای عزّ و جلّ آفریننده او است و این معنی سخن خداوند است که می فرماید: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ» - . لقمان / ۲۵ - {و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ مسلّماً خواهند گفت: «خدا.»} - . التوحید: ۳۳۰ -

**[ترجمه]

«۱۲»

سن، المحاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام مِنْ قَوْلِ اللَّهِ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ مَا الْحَنِیفِیَّهُ قَالَ هِیَ الْفِطْرَهُ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَی مَعْرِفَتِهِ (۱).

**[ترجمه]محاسن: زراره گوید از أباجعفر امام محمد باقر علیه السلام در باره سخن خدا «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ به» - . حج / ۳۱ - پرسیدم که حنیفیت چیست؟ فرمود: فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده. آنها را بر معرفت خودش آفریده است. . - . المحاسن: ۲۴۱ -

**[ترجمه]

«۱۳»

سن، المحاسن أَبِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ نُعْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَی مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَعْلَمُوا إِذَا سُئِلُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ (۲).

**[ترجمه]محاسن: زُراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فِطْرَهَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» - . روم / ۳۰ - {فطرت خدا که مردم را بر آن خلق کرده است} پرسیدم؛ فرمود: آنان بر این سرشت که بدانند پروردگارشان اوست آفرید، و اگر چنین نبود، چنانچه از ایشان پرسیده می شد: پروردگارتان کیست؟ نمی دانستند و روزی دهنده خود را نمی شناختند. - . المحاسن: ۲۴۱ -

**[ترجمه]

«۱۴»

سن، المحاسن الْمُحَسِّنُ بْنُ أَحْمَدَ(۳) عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ (۴) عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: عُرْوَهُ اللَّهِ الْوُثْقَی التَّوْحِیدُ وَ الصِّبْغَهُ الْإِسْلَامُ.

ص: ۲۷۹

۱- الظاهر اتّحاده مع صدر الحدیث المتقدم.

۲- الظاهر اتّحاد ذلک مع ما تقدم تحت رقم ۶ و ۸ و ۱۰.

۳- محسن بفتح السین المشدده کما فی المحکی من الإیضاح، و بکسرها کما فی المحکی عن تاج العروس هو محسن بن أحمد البجلیّ یکنی أبا محمد؛ أورده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الرضا علیه السلام، و قال النجاشیّ: محسن بن أحمد القیسی من موالی قیس عیلان، روی عن الرضا علیه السلام، أخبرنا محمّد بن محمّد قال: حدّثنا أحمد بن محمّد الزراری، عن علیّ بن الحسن السعدآبادی، عن أحمد بن محمّد ابن خالد، عن محسن بن أحمد بکتابه. انتهی. و ظاهرهما کون الرجل إمامیا.

۴- هو أبان بن عثمان الأحمر البجلیّ أبو عبد اللّه، عده الکشّیّ من الذین اجتمعت العصابه علی تصحیح ما یصحّ عنهم.

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: «عروه الله الوثقی»، توحید و «الصبغه» اسلام است. - . المحاسن: ۲۴۱ -

ص: ۲۷۹

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی فی قوله تعالی صِبْغَهَ اللَّهِ أی صبغنا الله صبغته و هی فطره الله التی فطر الناس علیها فإنها حلیه الإنسان کما أن الصبغه حلیه المصبوغ أو هدانا هدایته و أرشدنا حجته أو طهر قلوبنا بالإیمان تطهیره و سماه صبغه لأنه ظهر أثره علیهم ظهور الصبغ علی المصبوغ و تداخل قلوبهم تداخل الصبغ الثوب أو للمشاکله فإن النصاری کانوا یغمسون أولادهم فی ماء أصفر یسمونه العمودیه و یقولون هو تطهیر لهم و به تحقق نصرانیتهم (۱).

**[ترجمه]بیضاوی در باره سخن خداوند متعال «صِبْغَهَ اللَّهِ» گفته: یعنی خدا ما را به رنگ خود که همان فطرت خدایی باشد که مردم را بر آن خلق کرده، رنگ کرده است. زیرا این فطرت زیور انسان است چنانچه رنگ زینت رنگ شده است. یا به این معناست که خداوند ما را به هدایت خود، هدایت فرموده و به حجت خود ارشاد نموده است. یا به این معناست که خداوند قلوب ما را با ایمان پاک ساخته و این را رنگ نامیده به این دلیل که اثر آن بر قلبها ظاهر می شود مانند ظهور رنگ بر جسم رنگ شده و ایمان در قلبها داخل می شود چنانچه رنگ در لباس. یا برای همانند سازی چنین تشبیه فرموده زیرا نصاری فرزندان خود را در آبی زرد رنگ به نام عمودیه غوطه ور می سازند و می گویند این مایه تطهیر ایشان بوده و نصرانیت آنها با آن تحقق می یابد.

**[ترجمه]

«۱۵»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً قَالَ هِیَ الْإِسْلَام.

**[ترجمه]معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام در باره سخن خدای عزّ و جلّ «صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً» - . بقره / ۱۳۸ - {این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟} فرمود: «صبغه اللّه»، اسلام است. - . معانی الأخبار: ۱۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

سن، المحاسن ابْنُ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَهُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَیَذْکُرُونَهُ یَوْماً وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُ.

**[ترجمه]محاسن: زراره گوید: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» - . اعراف / ۱۷۲ - {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری}، پرسیدم. فرمود: معرفت در دل آنان ثابت شد و صحنه را فراموش کردند و روزی آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن صحنه نبود، کسی آفریدگار و رازق خود را نمی شناخت. - . المحاسن: ۲۴۱ -

**[ترجمه]

«۱۷»

سن، المحاسن الْبَزَنْطِیُّ عَنْ رِفَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی قَالَ نَعَمْ لِلَّهِ الْحُجَّهُ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ أَخَذَهُمْ یَوْمَ أَخَذَ الْمِیثَاقَ هَکَذَا وَ قَبَضَ یَدَهُ.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عزّ و جلّ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» - . اعراف / ۱۷۲ - {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری} فرمود: آری، خداوند متعال حجت را بر همه آفریدگان خود تمام کرده است. خداوند در روز گرفتن پیمان، از آنان پیمان گرفت - دستش را مشت کرد - و فرمود: این چنین. - . المحاسن: ۲۴۲ -

**[ترجمه]

«۱۸»

شف، کشف الیقین مِنْ کِتَابِ الْقَاضِی الْقَزْوِینِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَی التَّلَّعُکْبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ (۲) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

ص: ۲۸۰

۱- قال الشیخ الطوسیّ فی کتابه التبیان- بعد ذکر ذلک المعنی من الفراء-: و قال قتاده: الیهود تصبغ أبناءها یهودا، و النصاری تصبغ أبناءها نصاری. فهذا غیر المعنی الأول، و انما معناه أنهم یلقنون أولادهم الیهودیه و النصرانیه فیصبغونهم بذلک لما یشربون قلوبهم منه، فقیل: صبغه اللّه التی أمر بها و رضیها یعنی الشریعه لا صبغتکم. و قال الجبّائیّ: سمی الدین صبغه لانه هیئه

تظهر بالمشاهده من أثر الطهاره و الصلاه و غير ذلک من الآثار الجميله التى هى كالصبغه.

٢- هو علىّ بن حسان بن كثير الهاشمى مولى عبّاس بن محمّد بن علىّ بن عبد اللّه بن العباس ابن أخى عبد الرحمن بن كثير، قال النجاشىّ: ضعيف جدا، ذكره بعض أصحابنا فى الغلاه، فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن تخليط كله. انتهى. و حكى عن ابن الغضائرى أنّه لا يروى إلّا عن عمه. أقول: الظاهر اتّحاد الحديث مع ما تقدم فى الباب تحت الرقم ١٠ و تقدم ترجمه عبد الرحمن هاهنا.

كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها قَالَ هِیَ التَّوْحِیدُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام.

**[ترجمه]کشف الیقین:

ص: ۲۸۰

امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند عزوجل «فطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» - . روم / ۳۰ - فرمود: آن توحید است و اینکه محمد رسول خدا و علی امیرمؤمنان است.

**[ترجمه]

«۱۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الصِّبْغَهُ الْإِسْلَامُ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: «الصبغه» یعنی اسلام. - . تفسیر العیاشی ۱: ۸۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً قَالَ الصِّبْغَهُ مَعْرِفَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْوَلَایَهِ فِی الْمِیثَاقِ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند عزوجل «صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَه» - . بقره / ۱۳۸ - فرمود: صبغه، معرفت امیرمؤمنان به ولایت هنگام میثاق است. - . تفسیر العیاشی ۱: ۸۱ -

**[ترجمه]

«۲۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحَنِیفِیَّهَ هِیَ الْإِسْلَامُ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام: حنیفیت همان اسلام است. - . تفسیر العیاشی ۱: ۸۱ -

**[ترجمه]

غو، غوالی اللئالی قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ حَتَّی یَکُونَ أَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهِ وَ یُنَصِّرَانِهِ (۱).

**[ترجمه]غوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر نوزادی با فطرتی پاک متولد می شود و این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی بار می آورند. - . غوالی اللئالی ۱: ۳۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال السید المرتضی رحمه الله فی کتاب الغرر و الدرر بعد نقل بعض التأویلات عن المخالفین فی هذا الخبر و الصحیح فی تأویله أن قوله یولد علی الفطره یحتمل أمرین أحدهما أن تکون الفطره هاهنا الدین و یکون علی بمعنی اللام فکأنه قال کل مولود یولد للدین و من أجل الدین لأن الله تعالی لم یخلق من یبلغه مبلغ المکلفین إلا لیعبده فینتفع بعبادته یشهد بذلک قوله تعالی وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ و الدلیل علی أن علی یقوم مقام اللام ما حکاه یعقوب بن السکیت عن أبی یزید عن العرب أنهم یقولون صف علی کذا و کذا حتی أعرفه بمعنی صف لی و یقولون ما أغبطک علی یریدون ما أغبطک لی و العرب تقیم بعض الصفات مقام بعض و إنما ساغ أن یرید بالفطره التی هی الخلقه فی اللغه الدین من حیث کان هو المقصود بها و قد یجری علی الشی ء اسم ما له به هذا الضرب من التعلق و الاختصاص و علی هذا یتأول قوله تعالی فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها أراد دین الله

ص: ۲۸۱

۱- رواه السیّد المرتضی فی أول الجزء الرابع من أمالیه مرسلا عن أبی هریره عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله. و رواه أبو یعلی فی مسنده و الطبرانی فی الکبیر و البیهقیّ فی السنن عن الأسود بن سریع و اللفظ هکذا: کل مولود یولد علی الفطره حتّی یعرب عنه لسانه فأبواه یهودانه إلخ قاله السیوطی فی ج ۲ ص ۹۴ من الجامع الصغیر.

الـذى خلق الخلق له و قوله تعالى لا تَبْـدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ أراد به أن ما خلق الله العباد له من العباده و الطاعه ليس مما يتغير و يختلف حتى يخلق قومـا للطـاعه و آخرين للمعصـيه و يجوز أن يريـد بـذلك الأـمر و إن كـان ظـاهره ظاهر الخبر فكأنه قال لا تبـدلوا ما خلقكم الله له من الدين و الطاعه بأن تعصوا و تخالفوا.

و الوجه الآـخر فى تأويـل قوله عليه السـلام: الفطره أن يكون المراد به الخلقه و تكون لفظه على على ظاهرهـا لم يرد بهـا غيره و يكون المعنى كـل مولود يولـد على الخلقه الـداله على وحـدانيه الله تعالى و عبادته و الإيمان به لأنه جل و عز قـد صور الخلق و خلقهم على وجه يقتضـى النظر فيه معرفته و الإيمـان به و إن لم ينظروا و يعرفوا فكـأنه عليه السـلام قـال كل مخلوق و مولود فهو يدل بخلقته و صورته على عباده الله تعالى و إن عدل بعضهم فصار يهوديا أو نصرانيا و هذا الوجه أيضا يحتمله قوله تعالى فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهـا و إذا ثبت مـا ذكرناه فى معنى الفطره فقوله عليه الصـلاه و السـلام حتى يكون أبواه يهودانه و ينصـرانه يحتمل وجهين أحدهما أن من كان يهوديا أو نصـرانيا ممن خلقته لعبادتى و دينى فإنما جعله أبواه كذلك أو من جرى مجراهما ممن أوقع له الشـبهه و قلـده الضـلال عن الدين و إنما خص الأبوين لأن الأولاد فى الأكثر ينشـئون على مذاهب آبائهم و يألفون أديـانهم و نحلهم و يكـون الغرض بالكلاـم تنزيه الله تعـالى عن ضـلال العبـاد و كفرهم و أنه إنمـا خلقهم للإيمـان فصـدهم عنه آبـاؤهم أو من جرى مجراهم و الوجه الآخر أن يكون معنى يهودانه و ينصـرانه أى يلحقانه بأحكامهما لأن أطفال أهل الـذمه قد ألحق الشـرع أحكـامهم بأحكـامهم فكـأنه عليه السـلام قـال لاـ تتوهموا من حيث لحقت أحكـام اليهود و النصارى أطفالهم أنهم خلقوا لـدينهم بل لم يخلقوا إلا للإيمان و الدين الصـحيح لكن آباؤهم هم الذين أدخلوهم فى أحكامهم و عبر عن إدخالهم فى أحكامهم بقوله يهودانه و ينصرانه

**[ترجمه]سید مرتضی در کتاب «الغرر و الدرر» بعد از نقل بعضی تأویلات از مخالفین در باره این روایت می گوید: و تأویل صحیح آن است که «بر فطرت زاده می شود» محتمل دو معنا است: یکی اینکه فطرت به معنای دین باشد و «علی» به معنای لام. گویا فرموده: هر مولودی برای دین و به خاطر دین زاده می شود. زیرا خداوند متعال هیچ کس را که به حد مکلّفین برساند نیافریده مگر برای اینکه خدا را عبادت کند و در نتیجه از عبادت خدا نفع ببرد که آیه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» - . ذاریات / ۵۶ - {و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.} به این مطلب شهادت می دهد. و دلیل بر اینکه «علی» به جای لام می نشیند آن است که یعقوب بن سکّیت از ابی یزید نقل کرده که عرب می گویند: «صف علیّ کذا و کذا حتی أعرفه» یعنی برایم وصف کن. و می گویند: «ما أغبطك علیّ» و منظورشان این است که «چقدر برایم غبطه می خوری». و عرب گاهی بعضی صفات را جای بعضی دیگر می نشاند پس جایز است که از فطرتی که در لغت به معنای خلقت است، معنای دین را اراده کند از این جهت که دین، مقصود از خلقت است و گاهی اسمی بر شیء اطلاق می شود که نوعی تعلق و اختصاص به آن و بر همین مبنا کلام خدای متعال «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» تأویل می شود به اینکه منظور دین خداست که خلق را برای آن خلق کرده است.

ص: ۲۸۱

و سخن خداوند «لا تبدیل لخلق الله» یعنی آن هدفی که خداوند بندگان را برای آن خلق کرده یعنی عبادت و طاعت، تغییر نمی یابد و مختلف نمی شود به اینکه قومی را برای طاعت بیافریند و قومی را برای معصیت. و ممکن است از این جمله أمر، اراده کند گر چه ظاهرش خبر است. گویا فرموده: آنچه را که خداوند شما را برایش آفریده یعنی دین و طاعت، تبدیل نکنید به اینکه عصیان و مخالفت بورزید.

و وجه دیگر در تأویل فطرت این است که منظور از آن خلقت باشد و لفظ «علی» به معنای ظاهر خود باقی باشد و معنا این باشد که: هر مولودی بر خلقتی متولد می شود که بر وحدانیت خدای متعال و عبادت و ایمان به او دلالت می کند زیرا خداوند عزوجل خلق را صورت داد و آنها را به گونه ای آفرید که نظر در آن باعث معرفت و ایمان به او شود اگر چه آنان نظر نکنند و معرفت نیابند پس گویا فرموده است: هر مخلوق و مولودی با خلقت و صورت خود بر عبادت خدای متعال دلالت می کند اگر چه بعضی منحرف شوند و یهودی و نصرانی گردند. و این وجه در آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» نیز محتمل است. حال که معنای فطرت در بیان ما معلوم شد معنای سخن پیامبر - درود و سلام بر او - که فرمود: «تا اینکه پدر و مادرش یهودی و نصرانی اش می کنند» محتمل دو معنا است: اول اینکه آن کسی که یهودی و نصرانی هست در حالی که من او را برای عبادت و دین خودم خلق کردم، تنها پدر و مادرش او را چنین کردند یا کسانی چون پدر و مادر که شبهه بر او وارد ساخته و گمراهی از دین را به گردنش آویختند. و تنها به این دلیل فقط پدر و مادر را ذکر کرد زیرا فرزندان اکثرا به دین والدینشان بزرگ می شوند و با دین و مذهب آنها انس می گیرند. و هدف از این سخن تنزیه خدا از گمراهی و کفر بندگان می باشد. یعنی خدا آنها را برای ایمان آفرید اما پدرانشان از آن بازشان داشتند. احتمال دوم اینکه معنای «یهودی و نصرانی اش می کنند» این باشد که او را به احکام یهودیت و نصرانیت ملحق می سازند زیرا شرع احکام اطفال اهل ذمّه را به احکام پدرانشان ملحق می سازد. پس گویا فرموده: به خاطر الحاق احکام یهود و نصاری به اطفالشان گمان نکنید که آنها برای این دین ها آفریده شدند بلکه جز برای ایمان و دین صحیح آفریده نشدند ولی این پدرانشان بودند که آنها را در احکام دین خود داخل

کردند. و از داخل کردن آنها در احکام دینشان به «یهودی کردن و نصرانی کردن» تعبیر فرموده است. - . امالی المرتضی ۴: ۳ -

ص: ۲۸۲

**[ترجمه]

باب ۱۲ إثبات قدمه تعالی و امتناع الزوال علیه

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ (۱) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَتَی کَانَ رَبُّکَ فَقَالَ لَهُ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ وَ مَتَی لَمْ یَکُنْ حَتَّی یُقَالَ مَتَی کَانَ کَانَ رَبِّی قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ یَکُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ وَ لَا غَایَهَ وَ لَا مُنْتَهَی لِغَایَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَایَاتُ عَنْهُ فَهُوَ مُنْتَهَی کُلِّ غَایَهٍ.

ج، الإحتجاج مُرْسَلًا بِزِیَادَهِ قَوْلِهِ فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ فَنَبِیٌّ أَنْتَ فَقَالَ وَیْلَکَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.

ید، التوحید بالإسناد المتقدم مع تلک الزیاده و قال الصدوق بعده یعنی بذلک عبد طاعه لا غیر ذلک.

**[ترجمه]أمالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود یکی از دانشمندان یهود حضور امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر المؤمنین پروردگار تو از کِی بوده است؟ حضرت فرمود: مادرت بر تو بگرید! کِی نبوده است تا گفته شود او کِی بوده؟!، پروردگار من قبل از قبل بود بدون قبلیّت و بعد از بعد خواهد بود بدون بعدیّت. و هیچ غایت و پایانی برای او نیست. پایان و نهایت از او منقطع است و او منتهای هر انتهایی است. - . أمالی صدوق: ۵۳۴ -

این حدیث در کتاب احتجاج و توحید نیز روایت شده است و این قسمت را اضافه دارد: پس گفت: ای امیر مؤمنان آیا تو پیامبر هستی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! همانا من تنها بنده ای از بندگان محمدم! - . الاحتجاج: ۲۱۰، التوحید: ۱۷۴ -

شیخ صدوق در باره این قسمت گفته: منظور حضرت از بندگی پیامبر، بندگی اطاعت است نه چیز دیگر.

**[ترجمه]

بیان

لما کان متی کان سؤالا عن الزمان المخصوص من بین الأزمنه لوجوده و لا یصح فیما لا اختصاص لزمان به أجابه علیه السلام

بقوله متی لم یکن حتی یقال متی کان و نبه علی بطلان الاختصاص الذی أخذ فی السؤال ثم بیّن علیه السلام سرمدیته فقال کان ربی قبل القبل أی هو قبل کل ما هو قبل شی ء و لا قبل بالنسبه إلیه و بعد کل ما هو بعد شی ء و لا شی ء بعده أو هو قبل الموصوف بالقبلیه و البعدیه لذاته أی الزمان و بعده بلا زمان إذ هو مبدأ کل شی ء و غایه له و الغایه نهایه الامتداد و قد یطلق علی نفس الامتداد و المعنی أنه لا غایه لوجوده و سائر کمالاته أزلا و أبدا و لعل المراد بها ثانیا نفس الامتداد أی لیس لما یتوهم له من الامتداد نهایه.

[(۲)](#)ص: ۲۸۴

و یحتمل أن یکون المراد بها أولا أیضا الامتداد فیکون مجرورا أی بلا امتداد زمانی و یحتمل أن یکون المراد بها ثانیا أیضا النهایه أی کل ما توهمت أنه غایه له فهو موجود بعده و لا ینتهی إلیه وجوده فکل غایه أی امتداد أو نهایه ینقطع عنه لوجوده تعالی قبله و بعده فهو منتهی کل غایه أی بعدها أو هو عله لها و إلیه ینتهی وجودها فکیف تکون غایه له و یحتمل أن یکون المراد بالغایات نهایات أفکار العارفین فإنها منقطعه عنه لا تصل إلیه و بکونه منتهی کل غایه أنه منتهی رغبات الخلائق و حاجاتهم و یمکن أن یحمل الغایه فی الأخیرتین علی العله الغائیه أیضا و الله یعلم.

**[ترجمه]از آنجا که «چه وقت بود؟» سوال از زمانی خاص از زمانها برای وجود خدا بود و این سؤال در باره موجودی که به زمانی اختصاص ندارد صحیح نیست امام علیه السلام جواب فرمود: «چه وقتی نبود تا گفته شود چه وقت بود؟!»

که اشاره به بطلان اختصاصی نمود که در سؤال وجود داشت. سپس امام علیه السلام سرمدیّت خداوند را بیان کرده فرمود: پروردگار من قبل از قبل بود یعنی او قبل از هر چیزی است که او قبل از چیزی است و هیچ قبلی نسبت به خدا نیست و بعد از هر چیزی است که او بعد از چیزی است و هیچ چیزی بعد از خدا نیست یا اینکه او قبل از موصوف ذاتی به قبلیّت و بعدیّت یعنی زمان است و بعد از آن است بدون هیچ زمانی زیرا او مبدأ هر چیز و غایت هر چیز است.

«الغایه» یعنی نهایت امتداد و گاهی بر خود امتداد نیز اطلاق می شود و معنا آن است که نهایتی برای وجود خدا و سایر کمالاتش نیست ازلاً و ابداً. و شاید منظور از غایت، در دفعه دوم، خود امتداد باشد یعنی برای امتدادی که در مورد او توهم می شود نهایتی نیست.

ص: ۲۸۳

و ممکن است منظور از غایت در دفعه اول نیز، امتداد باشد پس مجرور باشد یعنی بدون امتداد زمانی. و ممکن است منظور از آن در دفعه دوم نیز نهایت باشد یعنی هر چیزی را که تو انتهای او فرض کنی، او بعد از آن، موجود است و وجود او به آن منتهی نمی شود پس هر غایتی یعنی امتداد یا نهایتی از او منقطع می شود زیرا وجود خدا قبل و بعدش است پس او منتهای هر غایتی یعنی بعد از هر غایتی است. یا اینکه او علت هر غایتی است و وجود آن به او منتهی می شود. پس چگونه می توان غایت خدا باشد؟!

و ممکن است منظور از غایات، نهایت افکار عارفین باشد که از او منقطع است و به او نمی رسد و منظور از بودن خدا انتهای

هر غـایت، این باشـد که او انتهـای رغبت و حاجـات خلاـیق است. و ممکن است که غـایت در دو جمله آخر بر علت غائی نیز حمل شود. والله یعلم.

**[ترجمه]

«۲»

مع، معـانی الأخبـار ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنْ مَیْمُونٍ الْبَانِ (۳) قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام وَ قَـدْ سُـئِلَ عَنْ قَوْلِهِ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ فَقَالَ الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ وَ لَا عَنْ بَـدْءٍ سَـبَقَهُ وَ آخِرٌ لَا عَنْ نِهَایَهٍ کَمَا یُعْقَلُ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَکِنْ قَدِیمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ بِلَا بَدْءٍ وَ لَا نِهَایَهٍ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْحُدُوثُ وَ لَا یُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ.

**[ترجمه]معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام در جواب سؤال از معنای «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ» - . حدید / ۳ -

فرمود: اول یعنی آغازی که پیش از او آغازی نبوده و نخستی بر او پیشـی نجسته و آخری است نه همراه نهایتی، چنانچه از این کلمه در وصف مخلوق فهم شود. ولی قدیم است و اول است و آخر، همیشه بوده و همیشه خواهد بود، او را نه آغازی است و نه انجامی، حدوث بر او واقع نشود و از حالی به حالی نگردد، آفریننده هر چیزی است. - . معانی الأخبار: ۱۲ -

**[ترجمه]

بیان

لا عن أول قبله أی لا مبتـدأ عن أول یکون قبله زمانا و لا عن بـدء علی وزن فعل أو بـدی ء علی وزن فعیل أی مبتدإ سـبقه رتبه بالعلیه و قوله لا عن نهایه أی لا معها مجازا و یحتمل أن تکون عن تعلیلیه أی لیست آخریته بسـبب أن له نهایه بعـد نهایه غیره و قوله لا یقع علیه الحـدوث ناظر إلی الأول و قوله علیه السـلام: و لا یحول من حال إلی حال ناظر إلی الآخر أی آخریته بأنه أبدی بجمیع صفاته لا یعتریه تغیر فی شی ء من ذلک و سیأتی تحقیقه فی باب الأسماء.

**[ترجمه]«لاـ عن اوّل قبله» یعنی نه اینکه از اولی که زماناً قبل از او باشـد شـروع شـده باشـد. «و لا عن بـدء» بر وزن فعل یا بر وزن فعیـل یعنی و نه از مبـدأی که به خاطر علیت از نظر رتبه بر او سـبقت جویـد. «لا عن نهایه» یعنی نه همراه با آن، که مجازا بیان شده. و ممکن است «عن» تعلیلیه باشد یعنی آخر بودن او به سـبب این نیست که نهایتی برای او بعد از نهایت غیر اوست. و جمله «لاـ یقع علیه الحـدوث» نـاظر به «الأـول» است. و جمله «لاـ یحول من حال» ناظر به «الآخر» است یعنی آخر بودن او به این است که به جمیع صفاتش ابدی است و هیچ تغییری در آن رخ نمی دهد. و تحقیق این مطلب در باب اسماء خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَتَی کَانَ فَقَالَ لَهُ وَیْلَکَ أَخْبِرْنِی أَنْتَ مَتَی لَمْ یَکُنْ حَتَّی أُخْبِرَکَ مَتَی کَانَ (۴) سُبْحَانَ مَنْ

ص: ۲۸۳

۱- فی بعض نسخ الکافی: عن أبی إبراهیم، عن أبی الحسن الموصلی. و لعله کان بدلا عن أبی الحسن، لان المکرر فی أسناد الکافی روایه البزنطی عن أبی الحسن الموصلی بدون واسطه، و لم نعرف لابی الحسن هذا اسما، و احتمال کونه کنیه لعبد العزیز بن عبد اللّه بن یونس الموصلی لا یلائم روایه التلعکبری عنه، و سماعه منه فی سنه ست و عشرین و ثلاثمائه، مع کون الرجل راویا عن أبی عبد اللّه علیه السلام.

۲- فی بعض نسخ الکافی: عن أبی إبراهیم، عن أبی الحسن الموصلی. و لعله کان بدلا عن أبی الحسن، لان المکرر فی أسناد الکافی روایه البزنطی عن أبی الحسن الموصلی بدون واسطه، و لم نعرف لابی الحسن هذا اسما، و احتمال کونه کنیه لعبد العزیز بن عبد اللّه بن یونس الموصلی لا یلائم روایه التلعکبری عنه، و سماعه منه فی سنه ست و عشرین و ثلاثمائه، مع کون الرجل راویا عن أبی عبد اللّه علیه السلام.

۳- بالباء الموحده و الالف و النون المخففه، عده الشیخ فی رجاله من أصحاب السجّاد و الصادقین علیهم السلام، و ظاهره کونه امامیا الا أنّه مجهول.

۴- لان ما یصحّ أن یسأل عن وجوده «بمتی» یصح أن یسأل عن عدمه أیضا بذلک، فما لا یصحّ أن یسأل عن عدمه بمتی، لا یصحّ أن یسأل عن وجوده أیضا بذلک. و اللّه تبارک و تعالی حیث لم یکن زمانیا- بل یکون وجوده أزلیا غیر مسبوق بالعدم و أبدیا غیر ملحوق به- فلا یصحّ أن یسأل عن وجوده أو عدمه بمتی.

لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ فَرْداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً.

يد، التوحيد أبی عن سعد عن ابن عيسی عن ابن محبوب عن الثمالی مثله- فس، تفسير القمی أبی عن ابن محبوب عن الثمالی عن أبی الربيع مثله.

**[ترجمه]احتجاج: نافع بن ازرق از امام باقر علیه السلام سؤال نمود و گفت: مرا از خدا خبر ده كه در چه زمان بود؟ فرمود: وای بر تو! مرا خبر ده كه در چه زمان نبود تا من تو را خبر دهم كه در چه زمان بود؟!

پاك و منزه است كسی كه هميشه بوده و خواهد بود در حالتی كه تنها و بی نياز است و زن و فرزندی نگرفته. - . الاحتجاج: ۳۲۱ -

اين حديث در كتاب توحيد و تفسير قمی نيز روايت شده است. - . التوحيد: ۱۷۳ -

**[ترجمه]

«۴»

يد، التوحيد أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَارِثٍ (۱)عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: أَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حُقّاً (۲)فَأَخْرَجَ مِنْهُ وَرَقَةً فَإِذَا فِيهَا سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِی لَا إِلَهَ غَيْرُهُ (۳) الْقَدِيمُ الْمُبْدِئُ الَّذِی لَا بَدْءَ لَهُ الدَّائِمُ الَّذِی لَا نَفَادَ لَهُ الْحَیُّ الَّذِی لَا يَمُوتُ الْخَالِقُ مَا يُرَی وَ مَا لَا يُرَی الْعَالِمُ كُلَّ شَیْ ءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِی لَا شَرِيكَ لَهُ.

**[ترجمه]توحيد: ابو بصير گفت: امام جعفر صادق علیه السلام جعبه‌ای را آورد و از آن جعبه پارچه‌ای كاغذی را بيرون آورد پس ديديم كه در آن نوشته بود: پاك و منزه است خدای يگانه‌ای كه غير از او خدايی نيست. قديمی كه چيزها را آغاز كرده و او را آغازی نيست و دائمی كه او را نيستی نباشد و زنده‌ای كه نمی ميرد و آفريننده آنچه ديده می شود و آنچه ديده نميشود و آن كس كه هر چيزی را بدون آموختن می داند اين است خدايی كه او را شريكی نيست. - . التوحيد: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۵»

يد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی رَجُلٍ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ فِی دُعَاءٍ كَتَبَ بِهِ أَنْ يَقُولَ يَا ذَا الَّذِی كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ ثُمَّ يَبْقَی وَ يَفْنَی كُلُّ شَیْ ءٍ وَ يَا ذَا الَّذِی لَيْسَ فِی السَّمَاوَاتِ الْعُلَی وَ لَا فِی الْأَرَضِينَ السُّفْلَی وَ لَا فَوْقَهُنَّ وَ لَا بَيْنَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ إِلَهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ.

**[ترجمه]توحید: علی بن مهزیار گوید: امام جواد علیه السلام به خط خویش به مردی دعایی نوشته بود که بخواند و من آن را دیدم؛ دعا چنین بود: ای کسی که پیش از هر چیز بود، سپس هر چیزی را آفرید، سپس باقی می ماند و هر چیزی نابود می شود. و ای کسی که نه در آسمانهای بالا و نه در زمینهای پست و نه در بالای آنها و نه در میان آنها و نه در زیر آنها خدایی جز او نیست که پرستیده شود. - . التوحید: ۴۷ -

**[ترجمه]

«۶»

يد، التوحيد مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُفْيَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَلَمَةَ اللبقى (۴) [اللِّيفِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سِنَانٍ (۵) عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِشَيْ ءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ وَ رَبُّنَا هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونَةِ كَائِنٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ كَانَ لَمْ

۱- لم نجد له ذكرا فی كتب التراجم.

۲- فی القاموس الحقه- بالضم-: وعاء من خشب.

۳- فی القاموس الحقه- بالضم-: وعاء من خشب.

۴- فی التوحید المطبوع: علی بن سلمه اللیفی.

۵- الاسناد فی التوحید المطبوع هكذا: إسماعیل بن یحیی بن عبد اللّه، عن عبد اللّه بن طلحه بن هجیم قال: حدّثنا ابن أبو سنان أبو سفیان الشیبانی سعید بن سنان إلخ أقول: رجال الحدیث كلها من العامّه

يَزَلْ بِلَا لَمْ يَزَلْ وَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ بِلَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَ لَا غَايَةٍ إِلَيْهَا غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ.

**[ترجمه]توحید: یکی از یهود به خدمت امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیر المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بوده؟ علی علیه السلام فرمود: تنها به چیزی گفته می شود: در چه زمان بوده، که نبوده و بعد از آن بود شده است در حالی که پروردگار ما بوده بدون بودنی که حادث باشد و بی چگونگی بوده و همیشه بوده بی همیشگی

ص: ۲۸۵

و بدون کیفیتی که باشد و او برتر و والاتر است. او را قبلی نیست و او قبل از قبل است بدون قبلیت و بی آخر و بی پایان آخر و بی آخری که تا آن آخر باشد. همه آخرها از او بریده شده پس او آخر هر آخری است. - . التوحید: ۷۷ -

**[ترجمه]

بيان

بلا كينونه كائن أى كان و لم يحدث حادث بعد أو لا على نحو حدوث الحوادث قال الفيروزآبادى الكون الحدث كالكينونه قوله بلا كيف يكون أى صفه موجوده زائده و لعل الوصف بقوله يكون للإشعار بأنه إذا كان له كيف يكون حادثا لا محاله قوله عليه السلام: بلا لم يزل أى بلا زمان قديم موجود يسمى بلم يزل ليكون معه قديما ثانيا و قوله عليه السلام: ثانيا بلا كيف يكون تأكيد لما سبق و يحتمل أن يكون الأول لنفى الكيفيات الجسمانيه أو الحادثه و الثانى لنفى الصفات الحقيقيه الزائده أو القديمه و يحتمل أن يكون المراد بالأخير أنه ليس لوجوده فى الأزل و اتصافه بها كيف فيكون إشاره إلى نفى معلوليه الوجود أو زيادته و فى الكافى بسند آخر كيف يكون له قبل و هو أظهر كما سيأتى أيضا قوله عليه السلام: بلا غايه أى امتداد و زمان موجود و لا منتهى غايه أى فى الأزل و لا غايه أى منتهى ينتهى إليها غايه أى امتداد فى لا يزال.

**[ترجمه]«بلا كينونه كائن» یعنی بود در حالی که هنوز حادثی وجود نداشت یا نه به نحو حدوث حوادث. فیروزآبادی گفته: «الكون» مثل «الكينونه» یعنی واقع شدن. «بلا كيف يكون» یعنی صفت موجودِ زائد بر ذات. و شاید وصف به لفظ «يكون» اشاره به این باشد که اگر خدا کیفیت داشته باشد ناچار حادث خواهد بود. «بلا لم يزل» بدون زمان قدیم و موجودی مسمّی به «لم يزل» که در نتیجه قدیم دومی همراه او باشد. «بلا كيف يكون» تأکید بر جمله مشابه سابق است. و احتمال دارد اولی برای نفی کیفیات جسمانی یا حادث و دومی برای نفی صفات حقیقی زائد یا قدیم باشد. و ممکن است منظور از دومی این باشد که برای وجود خدا در ازل و اتصافش به وجود کیفیتی نیست که اشاره باشد به نفی معلولیت وجود یا زیادت آن و در کتاب کافی به سندی دیگر به صورت «كيف يكون له قبل» روایت شده که ظاهرتر است چنانچه خواهد آمد. «بلا غايه» یعنی امتداد و زمانی موجود. «و لا منتهى غايه» یعنی در ازل. «و لا غايه» یعنی پایانی که غایتی - یعنی امتدادی در لا یزال - به آن منتهی شود.

**[ترجمه]

«۷»

يـد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيّاً مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ اذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ أُخَطِّئُهُ فِيهَا فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا قَالَ يَا يَهُودِيُّ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونَةِ كَائِنٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ (1) يَا يَهُودِيُّ كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلٌ وَ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَ لَا غَايَةٍ إِلَيْهَا غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.

أقول: قد أثبتنا خبر محمد بن عبد الله الخراساني في باب إثبات الصانع و سيأتي كثير من الأخبار في باب نفي الزمان و المكان و سائر الأبواب مشحونه بما يناسب الباب من الأخبار.

ص: ۲۸۶

۱- في الكافي: بلى يا يهودى ثمّ بلى يا يهودى كيف يكون إلخ.

**[ترجمه]توحیـد: امام صادق علیه السـلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسـلمانان گمان کنند علی بیشتر از همه مردم اهل بحث و داناتر است، مرا نزدش ببرید، شاید از او چیزی بپرسم و خطایش را ثابت کنم. خدمت حضـرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنـان می خواهم از شـما مسأله ای بـپرسم. فرمود: هر چه خواهی بـپرس گفت: ای امیر مؤمنـان پروردگـار مـا از کی بوده؟ فرمود: ای یهودی «از کی بوده» را به کسـی گوینـد که زمانی نبوده سـپس بود شـده است، ولی خـدا موجود است بدون بودن پدیـد آمـده ای؛ بوده است بـدون هیـچ کیفیـتی. آری ای یهودی چگونه برای او قبلی باشـد، در حـالی که او قبـل از قبل است، بـدون پایان، و پایانش نهایت نـدارد، پایان به او نرسـد، پایانها نزد او منقطع شونـد، اوست پایان هر پایان. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آن است باطل. - . التوحید: ۱۷۵ -

مؤلف: ما حـدیث محمـد بن عبد الله خراسانی را در باب اثبات صانع آوردیم. و بسـیاری از احادیث در باب نفی مکان و زمان خواهد آمد. و سایر ابواب نیز سرشار از احادیثی مناسب این باب است.

ص: ۲۸۶

**[ترجمه]

باب ۱۳ نفی الجسم و الصوره و التشبیه و الحلول و الاتحاد و أنه لا یدرک بالحواس و الأوهام و العقول و الأفهام

الآیات؛

الأنعام:(۹۱) و الحج: (۷۴) و الزمر: (۶۷) :«ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»

حمعسق: «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ»(۱۱)

lt;meta info="- ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - . انعام/۹۱، حج/۷۴، زمر/۶۷ -

{ بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند.}

- لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیر - [۲]. شوری /۱۱ -

{ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ما، الأمالی للشیـخ الطوسـی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَـدَ بْنِ شَاذَانَ الْقُمِّیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَـعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی عَنْ

عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ (۱) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ (۲) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا الصَّادِقَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ تَوْحِیدُکَ لِرَبِّکَ قَالَ فَمَا أَعْظَمُ الذُّنُوبِ قَالَ تَشْبِیهُکَ لِخَالِقِکَ.

**[ترجمه]امالی طوسی: یکی از اصحاب از امام صادق علیه السلام پرسید: کدام اعمال افضل است؟ فرمود: اینکه پروردگارت را یگانه بدانی. پرسید: بزرگترین گناه کدام است؟ فرمود: اینکه خالقت را تشبیه کنی. -. امالی طوسی: ۶۹۷ -

**[ترجمه]

«۲»

نص، کفایه الأثر عَلِيُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبْدِیِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ الرَّقِّیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی دَخَلْتُ عَلَی مَالِکٍ (۳) وَ أَصْحَابِهِ فَسَمِعْتُ بَعْضَهُمْ یَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ وَجْهاً کَالْوُجُوهِ وَ بَعْضُهُمْ یَقُولُ لَهُ یَدَانِ وَ احْتَجُّوا لِذَلِکَ بِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ وَ بَعْضُهُمْ یَقُولُ هُوَ کَالشَّابِّ مِنْ أَبْنَاءِ ثَلَاثِینَ سَنَةً فَمَا عِنْدَکَ فِی هَذَا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ وَ کَانَ مُتَّکِئاً فَاسْتَوَی جَالِساً وَ قَالَ اللَّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ ثُمَّ قَالَ یَا یُونُسُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهاً کَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَکَ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ کَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِینَ فَهُوَ کَافِرٌ بِاللَّهِ فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَ لَا تَأْکُلُوا

۱- البغدادیّ الثقه، عده الشیخ فی رجاله من أصحاب الجواد و الهادی و العسکریّ علیهم السلام.

۲- لم نجده فی التراجم بهذا العنوان.

۳- أحد الأئمّه الأربعه للعامه، حکی عن ابن الندیم فی فهرسه أنّه قال: مالک بن أنس بن أبی عامر من حمیر، و عداده فی بنی تمیم بن مره من قریش، و حمل به ثلاثین سنین! و کان شدید البیاض إلی الشقره، طویلا عظیم الهامّه أصلع الرأس، یلبس الثیاب العدنیّه الجیاد و یکثر حلق شاربه و لا یغیر شیبه، و کان یأتی المسجد و یشهد الصلوات و یعود المرضی و یقضی الحقوق، ثمّ ترک الجلوس فی المسجد و کان یصلّی فی منزله و ترک اتباع الجنائز فکان یعاتب علی ذلک، و کان یقول: لیس یقدر کل أحد یقول عذره، و کان فقیه الحجاز و سیدها فی وقته، توفّی سنه تسع و سبعین و مائه، و هو ابن خمس و ثمانین و دفن بالبقیع.

ذَبِيحَتَهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ فَوَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ (۱) وَ قَوْلُهُ خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ الْيَدُ الْقُدْرَهُ كَقَوْلِهِ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْ ءٍ أَوْ عَلَى شَيْ ءٍ أَوْ يَحُولُ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَى شَيْ ءٍ أَوْ يَخْلُو مِنْهُ شَيْ ءٌ أَوْ يَشْتَغِلُ بِهِ شَيْ ءٌ فَقَدْ وَصَفَهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَهِ فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ وَ مَنْ أَحَبَّهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الصِّفَهِ فَاللَّهُ مِنْهُ بَرِي ءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَءَاءُ.

**[ترجمه]کفایه الأثر: یونس بن ظَبیان گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نزد مالک و یارانش رفتم و شنیدم یکی از آنان می گفت: خداوند چهره ای همچون همه چهره ها دارد، یکی دیگر از آنان می گفت: او دو دست دارد. آنها در این باره، کلام خداوند متعال: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» - ۴. ص / ۷۵ - {به دستان خویش خلق کردم} را حجّت می گرفتند. یکی دیگر از آنان می گفت: او همچون جوانی سی ساله است. ای پسر رسول خدا! نظر شما چیست؟ ایشان تکیه زده بود، ناگاه راست شد و نشست و فرمود: خدایا! ببخش. سپس فرمود: ای یونس! هر کس بپندارد خداوند چهره ای همچون چهره ها دارد، شرک ورزیده است و هر کس بپندارد خداوند اندامی همچون اندام آفریدگان دارد، او به خدا کفر ورزیده است. پس گواهی او را نپذیرید و از حیوانی که او سر بریده، نخورید.

ص: ۲۸۷

خداوند از صفات آفریدگانی که تشبیه کنندگان او را به آنها وصف می کنند، منزّه است. چهره(وجه) خداوند پیامبران و دوستداران اویند و در کلام خداوند متعال: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» منظور، دست قدرت است. همچون آن جا که فرمود: «وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ» - . انفال / ۲۶ - {و شما را به یاری خود نیرومند گردانید}، بنابراین هر کس بپندارد خداوند درون چیزی یا روی چیزی است یا از چیزی به چیزی دگرگون می شود یا از چیزی تهی است یا از چیزی پر شده است، او را به صفت آفریدگان وصف کرده، حال آنکه خداوند همه چیز را آفریده و با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی شود و به مردم همانند نمی شود و هیچ جایی از او تهی نیست و هیچ جایی از او پر نشده است. در دوری اش نزدیک است و در نزدیکی اش دور است. او خداوند و پروردگار ماست که هیچ خدایی جز او نیست، پس هر کس خدا را با این صفت بخواند و بخواهد، او در شمار موحّدان است و هر کس او را به غیر این صفت بخواهد، خداوند از او بیزار است و ما هم از او بیزاریم. - . کفایه الأثر: ۲۵۵ -

**[ترجمه]

«۳»

لی، الأمالی للصدوق مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلَّانٍ(۲) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرُّخَّجِيِّ(۳) قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَهِ فَكَتَبَ علیه السلام دَعْ عَنْكَ حَيْرَهَ الْحَيْرَانِ وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ.

ید، التوحید الدقاق عن الکلینی عن علی بن محمد رفعه عن الرخجی مثله

**[ترجمه]أمالی صدوق: محمد بن فرج رخجی گوید: به امام هادی علیه السلام نوشتم و از او پرسیدم از آنچه هشام بن حکم راجع به جسم و هشام بن سالم راجع به صورت گفته؛ امام در پاسخ نوشت: سرگردانی حیران را از سر بگذار و پناه ببر به خدا از شیطان رجیم. قول درست آن نیست که دو هشام گفته اند. - . أمالی صدوق: ۲۲۸ -

این حدیث در کتاب توحید نیز روایت شده است. - . التوحید: ۹۷ -

**[ترجمه]

بیان

لا ریب فی جلاله قدر الهشامین و براءتهما عن هذین القولین و قد بالغ السید المرتضی قدس الله روحه فی براءه ساحتهما عما نسب إلیهما فی کتاب الشافی مستدلا علیها بدلائل شافیه و لعل المخالفین نسبوا إلیهما هذین القولین معانده کما نسبوا المذاهب الشنیعه إلی زراره و غیره من أکابر المحدثین أو لعدم فهم کلامهما فقد قیل إنهما قالا بجسم لا کالأجسام و بصوره لا کالصور فلعل مرادهما بالجسم الحقیقه القائمه بالذات و بالصوره الماهیه و إن أخطئا فی إطلاق هذین اللفظین علیه تعالی.

ص: ۲۸۸

۱- لان العباد یتوجهون بهم إلی اللّه تعالی و اللّه تعالی یخاطب العباد و یواجههم بهم علیهم السلام.
۲- الظاهر أنّه هو علیّ بن محمّد بن إبراهیم بن أبان الرازیّ الکلینی، أستاد محمّد بن یعقوب الکلینی و خاله. قال النجاشیّ: یکنی أبا الحسن ثقه، عین. أقول: علان بالعین المهمله المفتوحه ثمّ اللام المشدده و حکی عن الشهید الثانی رحمه اللّه فی تعلیقته علی الخلاصه أن علان مخفف اللام.
۳- بالراء المهمله المضمومه و الخاء المعجمه المفتوحه و الجیم و الیاء نسبه إمّا إلی «رخج» کوره و مدینه من نواحی کابل، و قد یشدد الخاء، أو إلی الرخجه أو الرخجیه بتشدید الخاء فیهما، قریه علی نحو فراسخ من بکلواذی

قال المحقق الدوانی المشبهه منهم من قال إنه جسم حقیقه ثم افترقوا فقال بعضهم إنه مرکب من لحم و دم و قال بعضهم هو نور متلألئ کالسبیکه البیضاء طوله سبعه أشبار بشبر نفسه و منهم من قال إنه علی صوره إنسان فمنهم من یقول إنه شاب أمرد جعد قطط (۱) و منهم من قال إنه شیخ أشمط الرأس و اللحیه (۲) و منهم من قال هو فی جهه الفوق مماس للصفحه العلیا من العرش و یجوز علیه الحرکه و الانتقال و تبدل الجهات و تئط العرش تحته أطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل و هو یفضل عن العرش بقدر أربع أصابع و منهم من قال هو محاذ للعرش غیر مماس له و بعده عنه بمسافه متناهیه و قیل بمسافه غیر متناهیه و لم یستنکف هذا القائل عن جعل غیر المتناهی محصورا بین حاصرین و منهم من تستر بالکفه (۳)فقال هو جسم لا کالأجسام و له حیز لا کالأحیاز و نسبته إلی حیزه لیس کنسبه الأجسام إلی أحیازها و هکذا ینفی جمیع خواص الجسم عنه حتی لا یبقی إلا اسم الجسم و هؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین بالجسمیه انتهی.

و قال الشهرستانی حکی الکعبی عن هشام بن الحکم أنه قال هو جسم ذو أبعاض له قدر من الأقدار و لکن لا یشبه شیئا من المخلوقات و لا تشبهه و نقل عنه أنه قال هو سبعه أشبار بشبر نفسه و أنه فی مکان مخصوص و جهه مخصوصه و أنه یتحرک و حرکته فعله و لیست من مکان إلی مکان و قال هو متناه بالذات غیر متناه بالقدر.

و حکی عنه أبو عیسی الوراق أنه قال إن الله تعالی مماس لعرشه لا یفضل منه شی ء من العرش و لا یفضل عنه شی ء.

و قال هشام بن سالم إنه تعالی علی صوره إنسان أعلاه مجوف و أسفله مصمت و هو نور ساطع یتلألأ و له حواس خمس و ید و رجل و أنف و أذن و عین و فم و له وفره سوداء (۴) و هو نور أسود لکنه لیس بلحم و لا دم.

۱- الجعد من الشعر: خلاف الاسترسال. و قط الشعر: کان قصیرا جعدا فهو قطط.

۲- شمط شمطا: خالط بیاض رأسه سواد فهو [أشمط].

۳- الکفّه- بضم الکاف- حاشیه الشی ء، و کفّه القمیص ما استدار حول الذیل. و فی نسخه: «البلفکه» و لم نجد له معنی.

۴- الوفره: ما سال من الشعر علی الأذنین.

ثم قـال و غلاـ هشام بن الحكم فی حق علی علیه السـلام حتی قال إنه إله واجب الطاعه و هـذا هشام بن الحكم صاحب غور فی الأصول لا یجوز أن یغفل عن إلزاماته علی المعتزله فإن الرجل وراء ما یلزمه علی الخصم و دون ما یظهره من التشبیه و ذلک أنه ألزم العلاف فقال إنک تقول إن الباریٔ تعالی عالم بعلم و علمه ذاته فیشارک المحـدثات فی أنه عالم بعلم و یباینها فی أن علمه ذاته فیکون عالما لا کالعالمین فلم لا تقول هو جسم لا کالأجسام و صوره لا کالصور و له قدر لا کالأقدار إلی غیر ذلک انتهی.

أقـول: فظهر أن نسبه هـذین القـولین إلیهمـا إمـا لتخطئـه رواه الشـیعه و علمـائهم لبیـان سـفاهه آرائهم أو أنهم لمـا ألزمـوهم فی الاحتجاج أشیاء إسکاتا لهم نسبوها إلیهم و الأئمه علیهم السلام لم ینفوها عنهم إما للتبری عنهم إبقاء علیهم أو لمصالح أخر و یمکن أن یحمـل هـذا الخبر علی أن المراد لیس هـذا القول الـذی تقول مـا قـال الهشامـان بل قولهما مباین لـذلک و یحتمل أن یکون هـذان مـذهبهما قبـل الرجوع إلی الأـئمه علیهم السـلام و الأخـذ بقولهم فقـد قیـل إن هشـام بن الحکم کـان قبل أن یلقی الصادق علیه السـلام علی رأی جهم بن صـفوان فلما تبعه علیه السلام تاب و رجع إلی الحق و یؤیده ما ذکره الکراجکی فی کنز الفوائد فی الرد علی القائلین بالجسم بمعنییه حیث قال و أما موالاتنا هشاما رحمه الله فهی لما شاع عنه و استفاض من ترکه للقول بالجسم الـذی کان ینصـره و رجوعه عنه و إقراره بخطائه فیه و توبته منه و ذلک حین قصد الإمام جعفر بن محمد علیهما السـلام إلی المـدینه فحجبه و قیـل له إنه أمرنـا أن لاـ نوصـلک إلیه مـا دمت قائلاـ بالجسم فقال و الله ما قلت به إلا لأنی ظننت أنه وفاق لقول إمامی فأما إذا أنکره علی فإننی تائب إلی الله منه فأوصله الإمام علیه السلام إلیه و دعا له بخیر و حفظ.

**[ترجمه]شـکی در جلالت مقام دو هشام و برائتشان از این دو قول نیست. و سید مرتضی – قدس الله روحه – در کتاب شافی در برائت ساحت این دو نفر از آنچه به آنها نسـبت داده شده، سـخن بسـیار گفته و با دلایل قاطع بر آن اسـتدلال کرده است. و شاید مخالفین از روی دشـمنی این دو قول را به ایشان نسـبت داده باشـند چنانچه عقاید شـنیعی به زراره و بزرگانی از محدثین غیر از او نسـبت داده اند. و یا به دلیل عدم فهم کلام آن دو نفر چنین نسـبتی داده اند چنانچه گفته شده آن دو قائل به جسـمی نه ماننـد اجسـام و صورتی نه ماننـد صورتها بوده انـد پس شایـد منظورشان از جسم، حقیقت قائم بالـذات و از صورت، ماهیت بوده است هر چند که در اطلاق این دو لفظ بر خدای متعال خطا کردند.

ص: ۲۸۸

محقق دوانی گفته است: گروهی از مشبّهه گفته انـد: او حقیقتاً جسم است. سـپس چنـد گروه شـده انـد پس بعضـی گفته اند: مرکب از گوشت و خون است. بعضـی گفته انـد: نوری درخشان همچون نقره ای سـفید است که طولش هفت وجب به وجب خودش است. و گروهی گفته انـد: به صورت انسـان است پس بعضـی شان گفته انـد: جوانی نورس با موهای پیچیـده است. و بعضـی گفته انـد: پیرمردی با موهای سـیاه و سـفید سـر و ریش است. گروهی گفته انـد: او در جهت بالا مماس با روی فوقانی عرش است و حرکت و انتقال و تغییر جهات بر او جایز است و عرش زیر او است و همچون مرکب لاغری زیر سوار سـنگینی صـدا می کند و او به قد چهار انگشت از عرش بالاتر است. و گروهی گفته اند: او روبروی عرش و غیرمماس با اوست و فاصله اش از او مسـافتی متناهی است. و گفته شـده: مسافتی غیرمتناهی. و این قائل ابائی نـدارد که غیرمتناهی را بین دو حصار محصور کنـد. و گروهی از ایشان در حاشیه پنهان شده و گفته: او جسمی نه مانند اجسام است و برای او مکانی است نه مانند مکانها و نسبت او به مکـانشماننـد نسبت اجسـام به مکانهایشـان نیست و همچنین جمیع خواص جسم را از او نفی کرده تا اینکه جز اسم جسم

چیزی باقی نمی ماند. و این گروه کافر نمی شوند به خلاف کسانی که تصریح به جسمیت می کنند. پایان.

و شهرستانی گفته: کعبی از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفته: خدا جسمی دارای ابعاض است او اندازه ای از اندازه ها را دارد ولی شبیه چیزی از مخلوقات نیست و مخلوقات شبیه او نیستند. و از او نقل کرده که خدا هفت وجب به وجب خودش است و او در مکانی مخصوص و جهتی مخصوص است و او حرکت می کند و حرکتش فعل اوست و از مکانی به مکان دیگر نیست و گفته او بالذات متناهی و به اندازه، غیر متناهی است!

و ابوعیسی وراق از او نقل کرده که گفته: خدای متعال مماس با عرش است نه او از عرش زیادی دارد و نه عرش از او. و هشام بن سالم گفته: او به صورت انسانی است که بالایش توخالی و پایینش توپُر است و نور درخشانی است که می تابد و حواس پنجگانه و دست و پا و بینی و گوش و چشم و دهان و موی جمع شده ای مشکی دارد. و او نور سیاهی است ولی گوشت و خون نیست.

ص: ۲۸۹

سپس گفته: و هشام بن حکم در حق علی غلو کرده و گفته او معبودی واجب الاطاعه است. و این هشام بن حکم صاحب غور در اصول است که نباید از الزاماتش بر معتزله غافل شد. زیرا این شخص فراتر از الزاماتش بر خصم و فروتر از آن چیزی است که در تشبیه اظهار می کند. چنانچه علاف را الزام کرد و گفت: تو می گویی خداوند عالم به علمی است و علم او ذات اوست پس با محدثات در این جهت که عالم به علمی است مشترک شد و از این جهت که علمش ذات اوست از آنها جدا شد پس او عالمی نه چون عالم هاست پس به چه دلیل نمی گویی: او جسمی نه چون اجسام است و صورتی نه چون صورتهاست؟! و برایش اندازه ای نه چون اندازه هاست و اینگونه چیزها؟! پایان سخن.

مؤلف: پس معلوم شد که نسبت این دو قول به آن دو نفر یا برای تخطئه راویان و علمای شیعه است که سفاهت نظریاتشان را نشان دهند یا اینکه آنها در مناظره با مخالفین برای الزام آنها چیزهایی گفتند [که اعتقاد واقعی خودشان نبوده] و مخالفین آن چیزها را به ایشان نسبت داده اند. و اینکه ائمه نسبت این اقوال را به ایشان، نفی نکردند یا برای بیزاری جستن از آنها [از روی تقیه] بوده که باعث بقای آنها می شد و یا به خاطر مصالحی دیگر بوده است.

و ممکن است منظور روایت این باشد که این چیزی که تو می گویی آن قولی نیست که دو هشام می گویند بلکه با قول آنها متفاوت است. و ممکن است این دو قول، عقیده آنها قبل از رجوع به ائمه علیهم السلام و اعتقاد به آنها بوده باشد.

چنانچه گفته شده: هشام بن حکم قبل از ملاقات با امام صادق علیه السلام به رأی جهم بن صفوان بوده پس وقتی پیرو امام شد توبه کرد و به حق بازگشت. و سخن کراجکی در کنزالفوائد در ردّ بر قائلین به جسم - به هر دو معنایش - این مطلب را تأیید می کند آنجا که گوید: و اما دوستی ما با هشام به دلیل خبری شایع و مستفیض است که گوید وی قول به جسمیت را ترک کرده و از آن رجوع نموده و اقرار به خطا بودن آن کرده و توبه نموده است. و توبه اش وقتی بوده که به قصد زیارت امام به مدینه رفت ولی او را راه ندادند و گفتند به ما امر شده که مادامی که تو قائل به جسم هستی اجازه ملاقات با امام را

نـدهیم. او گفت به خـدا سوگند من قائل به این قول نشدم مگر با این گمان که قول امام من نیز همین است و اما حال که او بر من این قول را ناپسند می داند از آن به درگاه خدا توبه می کنم. پس امام او را راه داد و برایش دعای به خیر نمود.

**[ترجمه]

«۴»

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِهِشَامٍ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَا یُشْبِهُ شَیْئاً وَ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ کُلُّ مَا وَقَعَ فِی الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السـلام فرمود: هر که خدا را را به آفریده اش تشبیه کند مشرک است. به درستی که خدای تبارک و تعالی به چیزی شـباهت نـدارد و چیزی به او نمی مانـد و هر چه در وهم و خیال واقع شود خدا بر خلاف آن است. - [۱]. التوحید: ۸۰ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ رُوِیَ عَنْهُ أَیْضاً أَنَّهُ قَالَ: سُبْحَانَ مَنْ لَا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ لَا یُحَدُّ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا یُحِیطُ بِهِ شَیْ ءٌ وَ لَا هُوَ جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا بِذِی تَخْطِیطٍ وَ لَا تَحْدِیدٍ.

ص: ۲۹۰

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: منزه است آن خدا که کسی نداند چگونه است جز خود او. «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیر» - . شوری / ۱۱ -

{ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا}. نه حدی دارد و نه احساس شود. دیده ها او را نیابند و چیزی او را فرا نگیرد. نه جسم است و نه صورت و نه خط خط و نه مرز بندی شده. - . کنز الفوائد ۲: ۴۱ -

ص: ۲۹۰

**[ترجمه]

«۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام یَا جَابِرُ مَا أَعْظَمَ فِرْیَهَ أَهْلِ الشَّام عَلَی اللَّهِ یَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی حَیْثُ صَعِدَ إِلَی السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَی صَخْرَهِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَی حَجَرٍ فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ نَتَّخِذَهَا مُصَلًّی یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا نَظِیرَ لَهُ وَ لَا شَبِیهَ تَعَالَی عَنْ صِفَهِ الْوَاصِفِینَ وَ جَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِینَ وَ احْتَجَبَ عَنْ عَیْنِ النَّاظِرِینَ وَ لَا یَزُولُ مَعَ الزَّائِلِینَ وَ لَا یَأْفِلُ مَعَ الْآفِلِینَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: جابر جُعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! چه بزرگ است افترای مردم شام بر خدا! چرا که آنان ادعا می کنند خداوند تبارک و تعالی هنگامی که به آسمان صعود کرد، بر صخره بیت المقدس پا نهاد و بنده ای از بندگان خداوند بر سنگی قدم گذاشت و خداوند تبارک و تعالی به ما امر فرمود تا آن را نمازگاه (مصلّی) قرار دهیم. ای جابر! خداوند تبارک و تعالی مثل و مانندی ندارد و از توصیف توصیف کنندگان برتر و در پندار خیال کنندگان نمی گنجد و از چشم بینندگان پوشیده است. با نابود شوندگان، نابود نمی شود و با افول کنندگان، غروب نمی کند. هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است. - . تفسیر العیاشی ۱: ۷۸ -

**[ترجمه]

«۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامٍ الْمَشْرِقِیِّ (۱) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْخُرَاسَانِیِّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ أَحَدٌ صَمَدٌ نُورٌ ثُمَّ قَالَ بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ فَقُلْتُ لَهُ أَ فَلَهُ یَدَانِ هَکَذَا وَ أَشَرْتُ بِیَدِی إِلَی یَدِهِ فَقَالَ لَوْ کَانَ هَکَذَا کَانَ مَخْلُوقاً.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال آن گونه است که خودش را وصف کرده، یگانه است و بی نیاز و نور، و سپس فرمود: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» - . مائده / ۶۴ - {بلکه هر دو دست او گشاده است}، به امام گفتم: آیا خداوند، دو دست مانند این دارد؟ و با دستانم به دست او اشاره کردم. فرمود: اگر این گونه بود که او مخلوق بود. - . تفسیر العیاشی ۱: ۳۵۸ -

**[ترجمه]

«۸»

ج، الإحتجاج فِی سُؤَالِ الزِّنْدِیقِ بِرِوَایَهِ هِشَامٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا تُغَیِّرُهُ الْأَزْمَانُ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]احتجاج: امام صادق علیه السلام در پاسخ زندیق فرمود: خدا نه جسم است و نه صورت و محسوس نمی شود و لمس نشود و به حواس او را در نتوان یافت و خیالها او را در نیابند و روزگارها او را ناقص نکنند و زمان او را تغییر ندهد. - . الاحتجاج: ۳۳۲ -

**[ترجمه]

«۹»

ج، الإحتجاج قَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا آمَنَ بِی مَنْ فَسَّرَ بِرَأْیِهِ کَلَامِی وَ مَا عَرَفَنِی مَنْ شَبَّهَنِی بِخَلْقِی وَ لَا عَلَی دِینِی مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِیَاسَ فِی دِینِی.

ید، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام لی، الأمالی للصدوق ابن المتوکل عن علی عن أبیه عن الریان بن الصلت عن علی بن موسی الرضا علیهما السلام عن أبیه عن آبائه عن أمیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله مثله.

**[ترجمه]احتجاج: امام رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده: هر که کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده و کسی که مرا به مخلوقم تشبیه کند مرا نشناخته و هر که در دینم، قیاس به کار برد، بر دین من نیست. - . الاحتجاج: ۴۱۰ -

این حدیث در کتاب توحید، عیون أخبار الرضا و أمالی صدوق نیز روایت شده است. - . التوحید: ۶۸، عیون أخبار الرضا ۱: ۱۰۶، أمالی صدوق: ۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ید، التوحید لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ دُلَفَ (۲)قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام عَنِ التَّوْحِیدِ وَ قُلْتُ لَهُ إِنِّی أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فَغَضِبَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ مَا لَکُمْ وَ لِقَوْلِ هِشَامٍ إِنَّهُ لَیْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ

۱- ضبطه الاکثر بالقاف و جزم المحقق الداماد أنّه بالفاء.

۲- الموجود فی التوحید المطبوع و البحار: الصـقر بن دلف؛ و الموجود فی التراجم: الصـقر ابن أبی دلف. و ضبط الصقر بالصاد المهمله المفتوحه و القاف الساکنه، و دلف بالدال المهمله و اللام المفتوحتین و الفاء.

جِسْمٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَءَاءُ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا ابْنَ دُلَفَ إِنَّ الْجِسْمَ مُحْدَثٌ وَ اللَّهُ مُحْدِثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ.

**[ترجمه]توحید، أمالی صدوق: صقر بن دلف گوید: از امام هادی علیه السلام در باره توحید پرسیدم و گفتم: من معتقد به قول هشام بن حکم هستم؛ امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: تو را به گفته هشام چکار؟! او از ما نیست.

ص: ۲۹۱

هر که معتقد است خدا جسم است ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم. ای پسر دلف جسم حادث است و خدا او را پدید کرده و جسم ساخته. - . التوحید: ۱۰۴، أمالی صدوق: ۲۲۸ -

**[ترجمه]

«۱۱»

کش، رجال الکشی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ بَهْمَنَ(۱)قَالَ: قَالَ لِی یُونُسُ اکْتُبْ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَاسْأَلْهُ عَنْ آدَمَ هَلْ فِیهِ مِنْ جَوْهَرِیَّهِ اللَّهِ شَیْ ءٌ قَالَ فَکَتَبْتُ إِلَیْهِ فَأَجَابَ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ مَسْأَلَهُ رَجُلٍ عَلَی غَیْرِ السُّنَّهِ فَقُلْتُ لِیُونُسَ فَقَالَ لَا یَسْمَعُ ذَا أَصْحَابُنَا فَیَبْرَءُونَ مِنْکَ قَالَ قُلْتُ لِیُونُسَ یَتَبَرَّءُونَ مِنِّی أَوْ مِنْکَ.

**[ترجمه]رجال کشی: یونس بن بهمن گوید: یونس بن عبدالرحمان به من گفت به امام رضا علیه السلام نامه بنویس و بپرس که آیا چیزی از جوهر خدا در آدم هست؟ پس من نامه را نوشتم و امام علیه السلام پاسخ داد: این سؤال، سؤال مردی است که

بر غیر سنت ماست. پس جواب را به یونس گفتم و او گفت: این را اصحاب ما نشنوند که از تو برائت جویند. گفتم: از من برائت جویند یا از تو؟! - . رجال الکشی: ۷۸۵ -

**[ترجمه]

«۱۲»

کش، رجال الکشی طَاهِرُ بْنُ عِیسَی (۲) عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الشُّجَاعِیِّ (۳) عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ بَشَّارٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ یُونُسَ بْنِ بَهْمَنَ قَالَ قَالَ یُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام سَأَلْتُهُ عَنْ آدَمَ هَلْ کَانَ فِیهِ مِنْ جَوْهَرِیَّهِ الرَّبِّ شَیْ ءٌ فَکَتَبَ إِلَیَّ جَوَابَ کِتَابِی لَیْسَ صَاحِبُ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ عَلَی شَیْ ءٍ مِنَ السُّنَّهِ زِنْدِیقٌ.

**[ترجمه]رجال کشی: یونس بن عبدالرحمن گوید به امام رضا علیه السلام نوشتم و پرسیدم آیا از جوهر خدا چیزی در آدم هست؟ در جوابم نوشت: صاحب این سؤال هیچ عقیده ای به سنت ندارد و زندیق است. - . رجال الکشی: ۷۸۷ -

**[ترجمه]

بيان

الكلام فی یونس و ما نسب إلیه أیضا کما مر فی الهشامین و قال الشهرستانی إنه زعم أن الملائکه تحمل العرش و العرش یحمل الرب و هو من مشبهه الشیعه انتهی.

**[ترجمه]سخن در باره یونس و آنچه بدان منسوب شده همانند آنچه است که در باره دو هشام گذشت. شهرستانی گفته: یونس می پنداشت که ملائکه عرش را حمل می کنند و عرش، خدا را حمل می کند. و او از مشبّهه شیعه است.

**[ترجمه]

«۱۳»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ أُصَلِّی خَلْفَ مَنْ یَقُولُ بِالْجِسْمِ وَ مَنْ یَقُولُ بِقَوْلِ یُونُسَ یَعْنِی ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَکَتَبَ علیه السلام لَا تُصَلُّوا خَلْفَهُمْ وَ لَا تُعْطُوهُمْ مِنَ الزَّکَاهِ وَ ابْرَءُوا مِنْهُمْ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُمْ.

ص: ۲۹۲

۱- بفتح الباء الموحده و سکون الهاء و فتح المیم بعدها نون. حکی عن الغضائری أنّه قال: یونس بن بهمن غال خطابی کوفیّ یضع الحدیث روی عن أبی عبد اللّه علیه السلام.

۲- أورده الشیخ فی رجاله فی باب من لم یرو عنهم علیهم السلام قال: طاهر بن عیسی الوراق یکنی أبا محمّد من أهل کش، صاحب کتب، روی عنه الکشّیّ، و روی هو عن جعفر بن أحمد الخزاعیّ، عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب. انتهی. أقول: لیس فی کتب التراجم ما یلحق الرجل و راویه جعفر بن أحمد الخزاعیّ بالموثقین

۳- قال التفرشی فی نقد الرجال: اسمه علیّ بن الشجاع کما یظهر من الکشّیّ، و یحتمل أن یطلق علی الحسن بن الطیب أیضا، و یظهر من النجاشیّ- عند ترجمه محمّد بن إبراهیم بن جعفر- أنه یطلق علی محمّد بن علی أیضا. انتهی.

**[ترجمه]امـالی صـدوق: علی بن مهزیـار گویـد به امام جواد علیه السـلام نوشـتم: فـدایت شوم آیا پشت سرکسـی که قائل به جسم است و یـا قائـل به قول یونس بن عبـدالرحمن است نمـاز بخوانم؟! فرمود: پشت سـر آنهـا نمـاز نخوانیـد و به آنها زکات ندهید و از آنها بیزاری جویید که خدا از ایشان بیزار است. - . امالی صدوق: ۲۲۹ -

ص: ۲۹۲

**[ترجمه]

«۱۴»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا علیهما السـلام یَقُولُ إِلَهِی بَدَتْ قُدْرَتُکَ وَ لَمْ تَبْدُ هَیْئَتُهُ فَجَهِلُوکَ وَ بِهِ قَدَّرُوکَ وَ التَّقْدِیرُ عَلَی غَیْرِ مَا بِهِ وَصَفُوکَ وَ إِنِّی بَرِیءٌ یَا إِلَهِی مِنَ الَّذِینَ بِالتَّشْبِیهِ طَلَبُوکَ لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْءٌ إِلَهِی وَ لَنْ یُدْرِکُوکَ وَ ظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعَمِکَ دَلِیلُهُمْ عَلَیْکَ لَوْ عَرَفُوکَ وَ فِی خَلْقِکَ یَا إِلَهِی مَنْدُوحَهٌ أَنْ یَتَنَاوَلُوکَ بَلْ سَوَّوْکَ بِخَلْقِکَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ یَعْرِفُوکَ وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آیَاتِکَ رَبّاً فَبِذَلِکَ وَصَفُوکَ تَعَالَیْتَ رَبِّی عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعَتُوکَ.

**[ترجمه]أمالی صدوق: امام رضا علیه السلام فرمود: خدایا توانائیت عیان شد و هیبت تو نهان ماند و تو را ندانستند و با جهل اندازه گرفتند در حالی که اندازه گیری تو با ربوبیتی که بدان وصفت می کردند منافات داشت. و من ای معبودم بیزارم از آنها که تو را با تشبیه جسـتند و تو را درک نکردند. و اگر تو را شناسـند آنچه از نعمتت بر آنها عیان است رهنمای به تو است و در خلق تو راه چاره هست که در تو تفکر نکنند، بلکه تو را با خلق تو برابر ساختند و از این جهت تو را نشـناختند و پاره ای نشانه هایت را پروردگار گرفتنـد و تو را بدان وصف کردند، برتری ای پروردگارم از آنچه تشبیه کنندگان تو را سـتودند. - . أمالی صدوق: ۴۸۷ -

**[ترجمه]

بیان

و به أی و بالجهل قوله و التقـدیر علی غیر ما به وصـفوک أی التقدیر بما قدروا به من المقادیر الجسـمانیه ینافی ما وصـفوک به من الربوبیه و یحتمل أن یکون المراد بالتقدیر مطلق التوصیف أی ینبغی و یجب توصیفک علی غیر ما وصفوک به من الجسم و الصوره و المنـدوحه السعه أی فی التفکر فی خلقک و الاسـتدلال به علی عظمتک و تقـدسک عن صـفات المخلوقین مندوحه عن أن یتفکروا فی ذاتـک فینسـبوا إلیـک مـا لا یلیق بجنابک أو المعنی أن التفکر فی الخلق یکفی فی أن لا ینسـبوا إلیک هـذه الأشیاء.

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (۱) قَالَ: مَرَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام بِقَبْرٍ مِنْ قُبُورِ أَهْلِ بَیْتِهِ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَهِی بَدَتْ قُدْرَتُکَ.

و ذکر نحوه.

**[ترجمه]«و به» یعنی به آن جاهل شد. «والتقدیر علی غیر ما به وصفوک» یعنی اندازه گیری تو با مقادیر جسمانی منافات با ربوبیتی است که بدان وصفت کردند. و ممکن است منظور از تقدیر، مطلق توصیف باشد یعنی سزاوار و واجب است توصیف تو بر غیر آنچه آنها در قول به جسم و صورت وصف کردند. «المندوحه»: گشایش. یعنی در تفکر در خلق تو و استدلال به آن بر عظمت تو و تقدیس تو از صفات مخلوقین راه و گشایشی است که در ذاتت تفکر نکنند تا آنچه لایق تو نیست به ساحتت نسبت دهند. یا معنا این است که تفکر در خلق کافی است که اینگونه امور را به تو نسبت ندهند.

این حدیث در کتاب توحید نیز روایت شده و در ابتدای آن آمده است: امام رضا علیه السلام بر قبری از قبور خانواده اش گذر کرد پس دستش را بر قبر گذاشت و فرمود: خدایا توانائیت عیان شد. تا آخر حدیث. - ۲. التوحید: ۱۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۵»

شا، الإرشاد جَاءَتِ الرِّوَایَهُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام کَانَ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ إِذْ سَمِعَ قَوْماً یُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَفَزِعَ لِذَلِکَ وَ ارْتَاعَ لَهُ وَ نَهَضَ حَتَّی أَتَی قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَوَقَفَ عِنْدَهُ وَ دفع [رَفَعَ صَوْتَهُ یُنَاجِی رَبَّهُ فَقَالَ فِی مُنَاجَاتِهِ لَهُ إِلَهِی بَدَتْ قُدْرَتُکَ وَ لَمْ تَبْدُ هَیْئَتُهُ فَجَهِلُوکَ وَ قَدَّرُوکَ بِالتَّقْدِیرِ عَلَی غَیْرِ مَا بِهِ أَنْتَ شَبَّهُوکَ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ.

**[ترجمه]ارشاد: در روایت آمده که روزی علی بن الحسین علیه السّلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که شنید مردمی خدا را به بندگانش شبیه سازند، آن جناب از سخن ایشان به هراس افتاده به خود لرزید و برخاسته نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آنجا ایستاده صدای خویش بلند کرد و با پروردگار خویش به مناجات پرداخت و در مناجات با خدا فرمود: «بار خدایا قدرت تو آشکار گشته ولی هیئت جلال تو پدیدار نگشته از این رو تو را نشناخته و به اندازه ات اندازه گیرند و بدانچه تو آن چنان نیستی تو را شبیه سازند. تا آخر حدیث قبلی. - . الإرشاد: ۲۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ دُلَفَ (۲)عَنْ یَاسِرٍ

ص: ۲۹۳

۱- لعله هو أبو هاشم الجعفری، و الظاهر اتّحاد الخبر مع ما تقدم.

٢- قد مر ذيل الخبر العاشر أن الموجود فى التراجم الصقر بن أبى دلف.

الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ.

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: یاسر، خادم امام رضا علیه السّلام

ص: ۲۹۳

گید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است. - . عیون أخبار الرضا ۱: ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۷»

يد، التوحيد الدَّقَّاقُ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلَّانٍ عَنْ سَهْلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ صُورَةٌ فَكَتَبَ علیه السلام بِخَطِّهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ أَوْ قَالَ الْبَصِيرُ.

**[ترجمه]توحید: ابراهیم بن محمد همدانی گفت: به آن مرد یعنی أبو الحسن حضرت امام علی النقی علیه السلام نوشتم: کسانی از موالیان شما که نزد ما هستند در باب توحید اختلاف کرده اند؛ بعضی از ایشان می گوید خدا جسم است و بعضی از ایشان می گوید صورت است. امام علیه السلام به خط مبارک خود در جواب نوشت: پاک و منزه است آن کس که به اندازه در نیاید و او را وصف نتوان نمود و چیزی مانند او نیست و او شنوای دانا است . یا بجای «دانا»، «بینا» فرمود. - . التوحید: ۱۰۰ -

**[ترجمه]

«۱۸»

يد، التوحيد ن، عيون أخبار الرضا علیه السلام الْفَامِيُّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ (۱)عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَّا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام فَقَالَ يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِيَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ أَكْثَرُ أَمِ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ قَالَ فَلْيَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ إِذاً فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ قَالَ فَلْيَقُولُوا فِي آبَائِيَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَ

الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَءَاءُ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا ابْنَ خَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِی التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ الْغُلَاهُ الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَهَ اللَّهِ تَعَالَی فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالانَا وَ مَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَنَا وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَ مَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَ مَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَ مَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا وَ مَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبِلَنَا وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَ مَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا وَ مَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمَنَا وَ مَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً.

ص: ۲۹۴

۱- وزان مسكن أو منبر.

ج، الإحتجاج عن الحسين بن خالد عنه علیه السلام مثله.

**[ترجمه]توحید، عیون أخبار الرضا: حسین بن خالد گوید: به ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا مردم به ما اعتقاد به تشبیه و جبر را نسبت می دهند به جهت اخباری که در این باب از پدرانت ائمه هدی علیهم السلام روایت شده. حضرت فرمود: ای پسر خالد به من بگو آیا اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم ائمه هدی علیهم السلام روایت شده بیشتر است یا اخباری که در این باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده؟ گفتم: آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باب روایت شده بیشتر است. فرمود: پس در این هنگام باید بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تشبیه و جبر قائل بوده! به آن حضرت گفتم: ایشان می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی از اینها را نفرموده و جز این نیست که بر آن حضرت دروغ بسته اند. فرمود: پس در حق پدران من هم باید بگویند که ایشان از این مطالب چیزی را نگفته اند و جز این نیست که دروغ بر ایشان بسته اند. بعد از آن فرمود: هر کس به تشبیه و جبر قائل باشد کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر خالد جز این نیست که غالیانی که بزرگی خدا را کوچک شمرده اند این اخبار را نسبت به ما جعل کرده اند پس هر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که ایشان را دشمن دارد ما را دوست داشته و هر که با ایشان دوستی ورزد با ما دشمنی ورزیده و هر که با ایشان دشمنی ورزد با ما دوستی ورزیده و هر که ایشان را پیوند کند از ما بریده و هر که از ایشان ببرد ما را پیوند کرده و هر که با ایشان جفا کند با ما نیکی کرده و هر که با ایشان نیکی کند با ما جفا کرده و هر که ایشان را بنوازد ما را خوار گردانیده و هر که ایشان را خوار گرداند ما را نواخته و هر که ایشان را قبول کند ما را رد کرده و هر که ایشان را رد کند ما را قبول کرده و هر که به ایشان احسان کند با ما بدی کرده و هر که به ایشان بدی کند به ما احسان کرده و هر که ایشان را تصدیق کند ما را تکذیب نموده و هر که ایشان را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و هر که به ایشان عطا کند ما را محروم ساخته و هر که ایشان را محروم سازد به ما عطا کرده. ای پسر خالد هر که از شیعیان ما باشد نباید که از ایشان دوست و یاری دهنده بگیرد. - . التوحید: ۳۶۳، عیون أخبارالرضا ۱: ۱۳۰ -

ص: ۲۹۴

این حدیث در کتاب احتجاج نیز روایت شده است. - . الاحتجاج: ۴۱۴ -

**[ترجمه]

«۱۹»

ج، الإحتجاج الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحِمَّانِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ عَالِمٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ قَادِرٌ مُتَكَلِّمٌ نَاطِقٌ وَ الْكَلَامُ وَ الْقُدْرَةُ وَ الْعِلْمُ يَجْرِي مَجْرًى وَاحِدٍ لَيْسَ شَيْ ءٌ مِنْهَا مَخْلُوقاً فَقَالَ قَاتَلَهُ اللَّهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَ الْكَلَامَ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ مَعَاذَ اللَّهِ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا تَحْدِيدٌ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ إِنَّمَا تَكُونُ الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَ مَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ وَ لَا تَرَدُّدٍ فِي نَفَسٍ وَ لَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ.

يد، التوحيد الدقاق عن محمد الأسدی عن البرمکی عن علی بن العباس عن الحسین بن عبد الرحمن الحمانی مثله (۱)

**[ترجمه]احتجاج: حسن بن عبد الرّحمن حمّانی گوید: به امام موسی بن جعفر علیهما السّلام گفتم: هشام بن حکم عقیده دارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست، و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلّم و ناطق است، و کلام و قدرت و علم یک گونه می باشند هیچ کدام از آنها مخلوق نیست. امام علیه السلام فرمود: گوینده این کلام از رحمت خدا دور باد! مگر نمی داند که جسم محدود است و کلام، غیر متکلّم است، پناه بر خدا و از این سخن به درگاه خدا بیزاری جویم. خدا نه جسم است و نه صورت، و نه دارای حد، و هر چیز جز او مخلوق است که به محض اراده و مشیت او موجود شود، بدون کلام و حرکت خاطر و سخن زبانی. - . الاحتجاج: ۳۸۵ -

این حدیث در کتاب توحید نیز روایت شده است. - . التوحید: ۱۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

قوله لیس کمثله شی ء یومئ إلی أنه لم یقل بالجسمیه الحقیقیه بل أطلق علیه لفظ الجسم و نفی عنه صفات الأجسام و یحتمل أن یکون مراده أنه لا یشبهه شی ء من الأجسام بل هو نوع مباین لسائر أنواع الأجسام فعلی الأول نفی علیه السلام إطلاق هذا اللفظ علیه تعالی بأن الجسم إنما یطلق علی الحقیقه التی یلزمها التقدیر و التحدید فکیف یطلق علیه تعالی.

و قوله یجری مجری واحد إشاره إلی عینیه الصفات و کون الذات قائمه مقامها فنفی علیه السلام کون الکلام کذلک ثم نبه علی بطلان ما یوهم کلامه من کون الکلام من أسباب وجود الأشیاء فلفظه کُنْ* فی الآیه الکریمه کنایه عن تسخیره للأشیاء و انقیادها له من غیر توقف علی التکلم بها ثم نفی علیه السلام کون الإراده علی نحو إراده المخلوقین من خطور بال أو تردد فی نفس و یحتمل أن یکون المقصود بما نسب إلی هشام کون الصفات کلها مع زیادتها مشترکه فی عدم الحدوث و المخلوقیه فنفاه علیه السلام بإثبات المغایره أولا ثم بیان أن کل شی ء سواه مخلوق و الأول أظهر و لفظه تکون یمکن أن تقرأ علی المعلوم و علی المجهول من باب التفعیل.

**[ترجمه]«لیس کمثله شیء»: اشاره به این است که وی قائل به جسمیّت حقیقی نبوده است بلکه لفظ جسم را بر خدا اطلاق و صفات اجسام را از او نفی می کرده است. و ممکن است منظورش این باشد که چیزی از اجسام شبیه او نیست بلکه او نوعی مباین با همه انواع اجسام است. پس بنا بر احتمال اول امام علیه السلام اطلاق این لفظ را بر خداوند نفی کرد به اینکه لفظ جسم بر حقیقتی اطلاق می شود که تقدیر و حدّ داشتن لازمه آن است پس چگونه بر خداوند اطلاق شود؟!

«یجری مجری واحد»: اشاره به عینیت صفات و قائم مقام بودن ذات برای آنهاست. پس امام علیه السلام بودن کلام را از این قبیل، نفی نمود سپس اشاره به بطلان چیزی نمود که سخن حضرت موهِم آن است و آن اینکه: کلام از اسباب وجود اشیاء باشد زیرا لفظ «کُن» در آیه کریمه کنایه از تسخیر اشیاء توسط خداوند و اطاعت آنها از او بدون نیاز به تکلم بدان است. سپس امام علیه السلام همانند بودن اراده خدا با ارادۀ مخلوقات در اموری مانند خطور ذهنی و تردید نفسی را نفی فرمود. و

ممکن است مقصود از آنچه به هشام نسبت داده شده، عدم حدوث و مخلوقیت همه صفات به همراه زیادتشان باشد که امام علیه السلام این عقیده را با دو مطلب رد فرمود: اول، اثبات مغایرت [بین صفات ذات و فعل] و دوم بیان مخلوقیت ما سوی الله. ولی احتمال اول ظاهرتر است. ولفظ «تکون» ممکن است معلوم و یا به صیغه مجهول از باب تفعیل خوانده شود.

**[ترجمه]

«۲۰»

ج، الإحتجاج عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ فَأُزِیلَهُ عَنْ مَکَانٍ وَ لَا أَحُدُّهُ بِمَکَانٍ یَکُونُ فِیهِ وَ لَا أَحُدُّهُ أَنْ یَتَحَرَّکَ فِی شَیْ ءٍ مِنَ

۱- الموجود فی التوحید المطبوع: الحسن بن الحسین بن عبد اللّه.

الْأَرْكَانِ وَ الْجَوَارِحِ وَ لَا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقِّ فَمٍ وَ لَكِنْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفَسٍ صَمَداً فَرْداً لَمْ يَحْتَجْ إِلَى شَرِيكٍ يُدَبِّرُ لَهُ مُلْكَهُ وَ لَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ.

**[ترجمه]احتجاج: امام موسی کاظم علیه السّلام فرمود: نمی گویم خدا قائم است به این معنا که او را از مکانی جدا سازم، و نیز او را به مکان معیّنی که در آن باشد محدود نسازم، و به حرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم،

و به تلفّظ از شکاف دهان محدود نسازم، ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - . یس / ۸۲ - {چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: «باش» پس [بی درنگ] موجود می شود.} بنا به مشیّت او بدون تردّد خاطر. او صمد است و یگانه، به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنت او را تدبیر کند و درهای علمش را به رویش گشاید. - ۳. الاحتجاج: ۳۸۶ -

**[ترجمه]

بیان

فأزيله عن مكانه أى فأقول إنه يجوز أن يزول و يتحرك من مكان إلى آخر فيلزم مع كونه تعالى جسما محتاجا تبدل الأحوال عليه أو المعنى أن القيام نسبه إلى المكان يخلو بعض المكان عن بعض القائم عنه و شغل بعضه ببعضه مع أن نسبته تعالى إلى جميع الأمكنه على السواء و لا يشتغل به مكان و قوله فى شى ء من الأركان أى بشى ء من الأعضاء و الجوارح و يحتمل أن يكون فى بمعناه و يكون المراد بها الحركه الكميه و قوله عليه السلام: بلفظ شقّ فم أى بكلمه تخرج من فلقه الفم عند تكلّمه بها.

**[ترجمه]«فأزيله عن مكانه» یعنی پس بگویم جایز است خدا از مکانی به مکان دیگر جابجا شود که علاوه بر جسم بودن خدا، احتیاج او به خاطر رخ دادن حالات گوناگون بر وی، لازم می آید. یا معنا آن است که حالت قیام نسبتی به مکان است همراه با خالی بودن بخشی از مکان از شخص قائم، و اشتغال بخشی از مکان به وی، در حالی که نسبت خداوند به همه مکانها یکسان است و هیچ مکانی توسط خداوند اشغال نمی شود. «فی شیء من الأرکان» یعنی به چیزی از اعضا و جوارح و ممکن است «فی» به معنای اصلی خود (در) باقی باشد و منظور حرکت کمّی باشد. «بلفظ شق فم» یعنی به کلمه ای که از شکاف دهان هنگام تکلم خارج می شود.

**[ترجمه]

«۲۱»

فس، تفسير القمى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أُسَيْدٍ

(۱) عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ يُسَمَّى بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَتَاهَتْ هُنَالِكَ عُقُولُهُمْ وَ اسْتَخَفَّتْ حُلُومُهُمْ فَضَرَبُوا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ جَعَلُوا لَهُ أَنْدَاداً وَ شَبَّهُوهُ بِالْأَمْثَالِ وَ مَثَّلُوهُ أَشْبَاهاً وَ جَعَلُوهُ يَزُولُ وَ يَحُولُ فَتَاهُوا فِي بَحْرٍ عَمِيقٍ لَا يَدْرُونَ مَا غَوْرُهُ وَ لَا يُدْرِكُونَ كَمِّيَّةَ بُعْدِهِ (۳)

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بر بنده اش محمد نازل فرمود که همانا هیچ معبودی جز او نیست که حیّ و قیوم است و به اسماء رحمان، رحیم، عزیز، جبار، علیّ و عظیم نامیده شده است. پس عقول آنها در آنجا حیران شد و بردباریشان کم شد پی برای خدا مثلها زدند و شریکها قرار دادند و به مثلها تشبیهش کردند و او را قابل تغییر و تحول دانستند. پس در دریایی عمیق که نه عمقش را دانستند و نه بعدش را درک کردند، سرگردان شدند. - . - تفسير القمی ۲: ۳۴۱ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ب، قرب الإسناد ابْنُ عِيسَى عَنِ الْبَزَنْطِي قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هُمْ يَقُولُونَ فِي الصِّفَةِ فَقَالَ لِي هُوَ ابْتِدَاءً إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ أَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ علیه السلام مَوْقِفاً لَمْ يَطَأْهُ أَحَدٌ قَطُّ فَمَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَأَرَاهُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ فَوَقَّفْتُهُ عَلَى

۱- أقول: الصحيح كما فی نسخه من «فس» الحسن بن أسد، و فی نسخه اخری منه الحسين بن اسيد، و لعلّ كلمه «اسيد» تصحيف لاسد، أورد الشيخ فی رجاله الحسن بن اسد البصری فی أصحاب الرضا عليه السلام، و الحسين بن أسد فی أصحاب الجواد و الهادی عليهما السلام، و حكی عن ابن الغضائری تضعيف الحسن، و احتمل الميرزا و غيره اتّحادهما.

۲- و فی نسخه: و سمی بهذه الأسماء

۳- و فی نسخه: و لا يدركون كنه بعده.

التَّشْبِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ دَعْ ذَا لَا يَنْفَتِحُ عَلَيْکَ مِنْهُ أَمْرٌ عَظِیمٌ.

**[ترجمه]قرب الإسناد: بزنطی گوید به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم آنها در صفت چیزهایی می گویند، که امام خود شروع فرمود: هنگامی که رسول خدا بالا برده شد جبرئیل او را در مکانی که هیچ کس پا نگذاشته بود متوقف ساخت پس رسول خدا خود از آنجا عبور کرد و خداوند از نور عظمتش آنچه را دوست داشت به وی نشان داد. بزنطی گوید به امام در باره تشبیهی که گویند سخن گفتم که فرمود: پاک و منزه است خدا. این سخنان را رها کن تا مبادا بابی خطرناک و عظیم بر تو گشوده شود. - . قرب الإسناد: ۳۵۷ -

ص: ۲۹۶

**[ترجمه]

بیان

فقال لی هو ابتداء أی من غیر أن أذکر ما وصفوه من التشبیه فوقّفته علی التشبیه أی فذکرت له ما یقولون فی التشبیه فأجابه علیه السلام بتنزیهه تعالی عن ذلک و نهاه عن القول بذلک و التفکر فیه لئلا ینفتح علیه من ذلک أمر عظیم هو الکفر و الخروج عن الدین.

**[ترجمه]«فقال لی هو ابتدائا» یعنی بدون اینکه چیزی از تشبیهات آنها را ذکر کنم. «فوقّفته علی التشبیه» یعنی تشبیهات آنها را برای امام گفتم. پس امام علیه السلام خدا را از آن تشبیهات منزه دانست و راوی را از عقیده به آن و تفکر در آن نهی فرمود تا مبادا امری عظیم چون کفر و خروج از دین برایش رخ دهد.

**[ترجمه]

«۲۳»

ید، التوحید الْمُفَسِّرُ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَی الرِّضَا علیه السلام قَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لَنَا رَبَّکَ فَإِنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَیْنَا فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّهُ مَنْ یَصِفُ رَبَّهُ بِالْقِیَاسِ لَا یَزَالُ الدَّهْرَ فِی الِالْتِبَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِناً فِی الِاعْوِجَاجِ ضَالًّا عَنِ السَّبِیلِ قَائِلًا غَیْرَ الْجَمِیلِ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَیْرِ رَوِیَّةٍ وَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَیْرِ صُورَةٍ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا یُقَاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ بِغَیْرِ تَشْبِیهٍ (۱) وَ مُتَدَانٍ فِی بُعْدِهِ لَا بِنَظِیرٍ لَا یُمَثَّلُ بِخَلِیقَتِهِ وَ لَا یَجُوزُ فِی قَضِیَّتِهِ الْخَلْقُ إِلَی مَا عَلِمَ مُنْقَادُونَ وَ عَلَی مَا سَطَرَ فِی الْمَکْنُونِ مِنْ کِتَابِهِ مَاضُونَ لَا یَعْمَلُونَ خِلَافَ مَا عَلِمَ مِنْهُمْ وَ لَا غَیْرَهُ یُرِیدُونَ فَهُوَ قَرِیبٌ غَیْرُ مُلْتَزِقٍ وَ بَعِیدٌ غَیْرُ مُتَقَصٍّ یُحَقَّقُ وَ لَا یُمَثَّلُ وَ یُوَحَّدُ وَ لَا یُبَعَّضُ یُعْرَفُ بِالْآیَاتِ وَ یُثْبَتُ بِالْعَلَامَاتِ فَلَا إِلَهَ غَیْرُهُ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام بَعْدَ کَلَام آخَرَ تَکَلَّمَ بِهِ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَ لَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَیْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ.

**[ترجمه]توحید: امام حسن عسکری از پدرش از جدش علیهم السلام روایت فرموده: مردی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را از برای ما وصف کن زیرا که کسانی که نزد ما هستند بر ما اختلاف کرده اند امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس پروردگارش را به قیاس وصف کند در همه روزگار پیوسته در اشتباه باشد و از راه راست مایل و در کجی رونده و از راه حق گمراه باشد و آنچه بگوید زیبا نباشد. من خدا را به آنچه خودش را بدان شناسانیده می شناسم بدون دیدن، و او را به آنچه خودش را با آن وصف فرموده وصف می کنم بدون صورت. خداوند به حواس دریافته نمیشود و او را به مردم قیاس نمی توان کرد. شناخته شده است نه به تشبیه، و نزدیک است با وجود دوریش بدون مانند، و به آفریده خود مانند نمی شود و در حکمش ستم نمی کند. خلق مطابق آنچه خدا دانسته(علم خدا) منقاد هستند و بر آنچه در مکنون از کتابش نوشته شده در جریانند. نه خلاف آنچه از ایشان دانسته عمل می کنند و نه غیر آن را می خواهند. - . این یعنی خدا به علمش می داند که هر کسی با اختیار خویش چه خواهد کرد و حتما آنچه خدا می داند همان خواهد شد. پس منافاتی با اختیار انسان ندارد. چنانچه در آخر حدیث امام علیه السلام صراحتا جبر را رد می فرماید.(مترجم) -

پس او نزدیکی است که نچسبیده و دوری است که دوری مکانی ندارد، اثبات می شود ولی برایش مثال نمی توان آورد، و به یگانگی پرستش می شود و او را دارای ابعاض فرض نمی توان نمود. شناخته می شود به آیات و ثابت می شود به علامات. پس خدایی نیست غیر از او که بزرگوار و بلند و مرتبه و برتر است. سپس آن حضرت علیه السلام بعد از کلامی دیگر که به آن تکلم نمود فرمود: پدرم مرا حدیث کرد از پدرش از جدش از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: خدا را نشناخته هر کس او را به آفریدگانش تشبیه کرده و او را به عدالت وصف ننموده هر کس گناهان بندگانش را به او نسبت داده. - . التوحید: ۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

الظعن السیر و التقصّی البعد و بلوغ الغایه یحقق علی المجهول أی یثبت وجوده و لا یمثل أی لا یوجد کنهه فی الذهن.

**[ترجمه]«الظعن»: رفتن. «التقصّی»: دوری و رسیدن به نهایت. «یحقق» به صیغه مجهول، یعنی وجودش ثابت می شود. «ولایمثّل» یعنی کنه او در ذهن نمی آید.

**[ترجمه]

«۲۴»

ضه، روضه الواعظین رُوِیَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَیْنَ الْمَعْبُودُ فَقَالَ علیه السلام لَا یُقَالُ لَهُ أَیْنَ لِأَنَّهُ أَیَّنَ الْأَیْنِیَّهَ وَ لَا یُقَالُ لَهُ کَیْفَ لِأَنَّهُ کَیَّفَ الْکَیْفِیَّهَ وَ لَا یُقَالُ لَهُ مَا هُوَ لِأَنَّهُ خَلَقَ الْمَاهِیَّهَ سُبْحَانَهُ مِنْ عَظِیمٍ تَاهَتِ الْفِطَنُ فِی تَیَّارِ أَمْوَاجِ عَظَمَتِهِ (۲)

۱- فی نسخه: معروف بغیر شبیه، و فی أخری: معروف بغیر تنبیه.

۲- التیار: موج البحر الهائج.

وَ حَصِرَتِ الْأَلْبَابُ عِنْدَ ذِكْرِ أَزَلِيَّتِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الْعُقُولُ فِی أَفْلَاكِ مَلَكُوتِهِ.

**[ترجمه]روضه الواعظین: مردی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: معبود کجاست؟ فرمود: کجا بودن برای خداوند گفته نمی شود، زیرا او خود مکان را آفریده است و برای خدا گفته نمی شود: چگونه است؟ که خود چگونگی را آفریده است و در باره او گفته نمی شود: چیست؟ که خود ماهیت را آفریده است. منزه است پروردگاری که عظمتش چنان است که هوش در گرداب امواج بزرگی او سرگردان است

ص: ۲۹۷

و خرد از ذکر ازلی بودنش درمانده است و عقل در افلاک ملکوتش حیران است. - . روضه الواعظین: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

وَ رُوِیَ عَنْهُ أَیْضاً علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: اتَّقُوا أَنْ تُمَثِّلُوا بِالرَّبِّ الَّذِی لَا مِثْلَ لَهُ أَوْ تُشَبِّهُوهُ مِنْ خَلْقِهِ أَوْ تُلْقُوا عَلَیْهِ الْأَوْهَامَ أَوْ تُعْمِلُوا فِیهِ الْفِكَرَ وَ تَضْرِبُوا لَهُ الْأَمْثَالَ أَوْ تَنْعَتُوهُ بِنُعُوتِ الْمَخْلُوقِینَ فَإِنَّ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاراً.

**[ترجمه]روضه الواعظین: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از خدا بترسید و پرهیز کنید از اینکه برای خداوندی که مثل و مانند ندارد چیزی را مثل و مانند قرار دهید، یا آنکه او را به چیزی از آفریده هایش تشبیه کنید، یا آنکه پرده اوهام خویش را بر او در افکنید، یا آنکه فکر خود را در باره او به کار بندید، یا آنکه مثال بزنید یا آنکه

او را به صفات آفریده شدگان وصف کنید که بهره هر کس که چنین کند، آتش خواهد بود. - . روضه الواعظین: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۶»

ید، التوحید الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِیرٍ الْعَبْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ كَانَ یَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ وَ لَا یُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ فَكُلُّ شَیْ ءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ جَسَّتْهُ الْجَوَاسُّ (۱) أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ هُوَ الْعَلِیُّ حَیْثُ مَا یُبْتَغَی یُوجَدُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی كَانَ قَبْلَ أَنْ یَكُونَ كَانَ لَمْ یُوجَدْ لِوَصْفِهِ كَانَ (۲) بَلْ كَانَ أَزَلًا كَانَ كَائِناً (۳) لَمْ یُكَوِّنْهُ مُكَوِّنٌ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَلْ كَوَّنَ الْأَشْیَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ كَانَ إِذْ لَمْ یَكُنْ شَیْ ءٌ وَ لَمْ یَنْطِقْ فِیهِ نَاطِقٌ فَكَانَ إِذْ لَا كَانَ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: حمد از برای خدائی است که به حس در نمی آید و جسته نمی شود و او را

مس نمی توان نمود و به حواس پنجگـانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتواننـد کرد پس هر چیزی که حواس آن را بیابنـد، یا مشاعر باطنی آن را دریابنـد و یا دسـتها آن را لمس نماینـد مخلوق است و خدا است که بلند مرتبه است و هر وقت که جسته شود یافت شود. و حمد از برای خدایی است که بود پیش از آنکه بودی باشد و برای وصفش بودی یافت نمی شود، بلکه اولی بود باشـنده که صاحب هستی بود و هیـچ هستی دهنـده او را هستی نـداده بود، بلکه چیزها را هستی داد پیش از بودن آنها، پس موجود شدنـد چنان که آنها را هستی داد، و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست، و بود در هنگامی که چیزی نبود و گویایی به آن نطق نمی نمود، پس بود در هنگامی که بودی، نبود. - . التوحید: ۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

نفی کـان إمـا لإشـعاره بالحـدوث کمـا مر أو لعـدم کونه زمانیا بناء علی أن الزمان یخص المتغیرات و یـدل الخبر علی حـدوث العالم.

**[ترجمه]نفی کـان، یـا برای اشـاره به حـدوث است - چنانچه گـذشت - و یا به دلیل زمانی نبودن خداونـد است بنا بر اینکه زمان، مختصّ امور متغیّر است. و این روایت بر حدوث عالم دلالت دارد.

**[ترجمه]

«۲۷»

یـد، التوحیـد الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ سَهْلٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: إِلَهِی تَاهَتْ أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِینَ وَ قَصُرَ طُرَفُ الطَّارِفِینَ وَ تَلَاشَتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِینَ وَ اضْمَحَلَّتْ أَقَاوِیلُ الْمُبْطِلِینَ عَنِ الدَّرْکِ لِعَجِیبِ شَأْنِکَ أَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ إِلَی عُلُوِّکَ فَأَنْتَ الَّذِی لَا تَتَنَاهَی وَ لَمْ یَقَعْ عَلَیْکَ عُیُونٌ بِإِشَارَهٍ وَ لَا عِبَارَهٍ هَیْهَاتَ ثُمَّ هَیْهَاتَ یَا أَوَّلِیُّ یَا وَحْدَانِیُّ یَا فَرْدَانِیُّ شَمَخْتَ فِی الْعُلُوِّ بِعِزِّ الْکِبْرِ وَ ارْتَفَعْتَ مِنْ وَرَاءِ کُلِّ غَوْرَهٍ وَ نِهَایَهٍ بِجَبَرُوتِ الْفَخْرِ.

**[ترجمه]توحیـد: امام هادی علیه السـلام فرمود: ای خـدای من خیالهای خیال کننـدگان حیران شـده و نظر نگرنـدگان کوتاه گردیـده و وصـفهای وصف کننـدگان از هم پاشـیده و گفتارهـای پوچ بیهوده گویـان نـابود گشته از آنکه شـأن عجیب تو را دریابند یا به رسـیدن به سوی بلندیت واقع شوند و فرود آیند پس تو کسـی هستی که نهایت برنمی داری - . باید توجه داشـت در تمام احادیثی که حد و نهایت داشـتن از خدا نفی گردیده منظور این است که خداوند چون از مقوله کمیت و مقدار نیست بنا بر این اصـلا حد و نهایت داشتن در باره اش معنا ندارد. نه اینکه این احادیث بخواهد خدا را به وصف موهوم \\"نامتناهی/ نامحـدود/بی نهایت\\" وصف کننـد. چرا که نامتناهی/ نامحدود/ بی نهایت بودن در مورد موجودی که اساسا مقداری نیسـت بی معناست. گذشـته از اینکه در باره همان موجودات مقـداری نیز نامتناهی/ نامحـدود/ بی نهایت بودن امری محال است و هر موجـود مقـداری حتمـا متنـاهی/ محـدود/ بانهـایت است. برای اطلاع از تفصـیل این مطلب رجـوع شـود به کتـاب \\"فراتر از

عرفان\\" نوشته حسن میلانی. (مترجم) -

و چشـمها بر تو واقع نشود به اشاره و عبارت. هیهات بعـد از آن هیهات. ای آنکه منسوبی به اول و ای آنکه منسوبی به وحدت و یگـانگی و ای آنکه منسوبی به تـک بودن، بلنـد شـدی در بلنـدی به عزت بزرگی، و بر آمـدی از پس هر نشـیب و پایانی به جبروت فخری که داری. - . التوحید: ۶۶ -

**[ترجمه]

بیان

أو الوقوع أی علیک و یحتمل تعلق قوله بالبلوغ بالوقوع بأن تکون

ص: ۲۹۸

۱- جس الاخبار و الأمور: بحث عنها. الجواس: هی الحواس الخمس.

۲- و فی نسخه: کان لا یوجد لوصفه کان.

۳- و فی نسخه: بل کان اولا کان کائنا.

الباء ظرفيه و يحتمل أيضا تنازع الوقوع و البلوغ فى قوله إلى علوك فأنت الذى لا تتناهى أى ليس لمعرفتك و معرفه صفاتك حدود تنتهى إليها أو لعلمك و قدرتك و رحمتك و غيرها نهايه تقف عندها و المراد بالعيون الجواسيس أو بالفتح بمعنى حديد البصر إن ساعده الاستعمال و إذا حمل على العيون جمع العين بمعنى الباصره فإسناد العباره إليها مجازى و يحتمل أن تكون العباره متعلقه بقوله لا تتناهى على اللف و النشر غير المرتب و شمخ علا و طال و الغور القعر من كل شى ء أى ارتفعت عن أن يدرك كنه ذاتك و صفاتك بالوصول إلى غور الأفكار و نهايتها بسبب جبروت و عظمه ذاتيه توجب الفخر.

**[ترجمه]«أو الوقوع» يعنى بر تو. و ممكن است «بالبلوغ» متعلّق به «الوقوع» باشد يعنى باء ظرفيت باشد.

ص: ۲۹۸

و نيز ممكن است «الوقوع» و «البلوغ» در «إلى قولك» تنازع كنند. «فأنت الذى لاتتناهى» يعنى براى معرفتت و معرفت صفات تو، حدودى كه به آن تمام شود نيست يا اينكه براى علم و قدرت و رحمت و ساير صفات تو نهايتى نيست كه نزد آن توقف شود.

و منظور از «العيون» جاسوس ها مى باشد. يا اينكه با فتحه به معناى تيزى بينايى باشد البته اگر چنين استعمالى داشته باشيم. و اگر بر عيون به معناى چشمها حمل شود إسناد عبارت به آن مجازى مى باشد. و ممكن است عبارت متعلق به «لا تتناهى» باشد بنا بر لفّ و نشر غيرمرتّب. «شمخ»: بلند شد و برترى يافت. «الغور» ته هر چيزى يعنى از اينكه كنه ذات و صفاتت با نهايت افكار درك شود، برتر هستى به علت جبروت و عظمت ذاتت كه باعث فخر است.

**[ترجمه]

«۲۸»

يد، التوحيد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ

**[ترجمه]توحيد: امام رضا عليه السلام فرمود: هر كس خدا را به آفريده اش تشبيه كند مشرك است و هر كه او را به مكان وصف كند كافر است و هر كس آنچه را كه از آن نهى فرموده به او نسبت دهد دروغگو است. بعد از آن اين آيه را تلاوت فرمود: «إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ» - . نحل / ۱۰۵ - {تنها كسانى دروغ پردازى مى كنند كه به آيات خدا ايمان ندارند و آنان خود دروغگويانند.} - . التوحيد: ۶۸ -

**[ترجمه]

«۲۹»

يد، التوحيد الْفَامِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه

السلام قَالَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ أَنْكَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ كَافِرٌ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خدا را به آفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر کس قدرتش را انکار کند کافر است. - . التوحید: ۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۰»

يد، التوحيد الْفَامِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُ شَيْئاً وَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

قال الصدوق رحمه الله الدليل على أن الله سبحانه لا يشبه شيئا من خلقه من جهه من الجهات أنه لا جهه لشی ء من أفعاله إلا محدثه و لا جهه محدثه إلا و هی تدلّ على حدوث من هی له فلو كان الله جل ثناؤه يشبه شيئا منها لدلت على حدوثه من حيث دلت على حدوث من هی له إذ المتماثلان فی العقول يقتضيان حكما واحدا من حيث تماثلا منها و قد قام الدليل على أن الله عز و جل قديم و محال أن يكون قديما من جهه حادثا من أخرى و من الدليل على أن الله تبارك و تعالى قديم أنه لو كان حادثا لوجب

أن يكون له محدث لأن الفعل لا يكون إلا بفاعل و لكان القول فی محدثه كالقول فيه و فی هذا وجود حادث قبل حادث لا إلى أول و هو محال فيصح أنه لا بد من صانع قديم و إذا كان ذلک كذلک فالذی يوجب قدم ذلک الصانع و يدل عليه يوجب قدم صانعنا و يدل عليه.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خدا را را به آفریده اش تشبیه کند مشرک است. به درستی که خدای تبارک و تعالی به چیزی شباهت ندارد و چیزی به او نمی ماند و هر چه در وهم و خیال واقع شود خدا بر خلاف آن است. - . التوحید: ۸۰ -

صدوق - رحمه الله - گفته است: دلیل بر اینکه خدای سبحانه به هیچ جهتی از جهات به چیزی از آفریده اش شباهت ندارد آن است که از برای چیزی از افعالش جهتی نیست مگر آنکه محدث و موجود است که دیگری آن را پدید آورده و هیچ جهت محدثه نیست مگر آنکه دلالت می کند بر حدوث کسی که این جهت از برای اوست پس اگر خدای - جل ثناؤه - به چیزی از آنها شبیه بود هر آینه آن جهت بر حدوثش دلالت می کرد از آنجا که بر حدوث کسی که این جهت از برای او است دلالت می کرد زیرا که دو چیز که مانند یکدیگر باشند در عقول یک حکم را اقتضاء می کنند از آن جهت که به یکدیگر شبیه شده اند و دلیل بر این مطلب اقامه شده که خدای عز و جل قدیم است و محال است که از جهتی قدیم باشد و از جهتی دیگر حادث و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی قدیم است آن است که آن جناب اگر حادث باشد هر آینه واجب است

ص: ۲۹۹

که او را مُحدِثی باشد که پدید آورنده اش باشد زیرا که فعل، موجود نمی باشد مگر به فاعل و هر آینه گفتار در مُحدِثش چون گفتار در او باشد و از این لازم می آید وجود حادثی پیش از حادثی دیگر بدون اولی(تسلسل) و این محال است. پس اثبات شد که چاره نیست از صانعی که قدیم باشد و هر گاه اینچنین باشد پس آنچه موجب قدیم بودن آن صانع است و بر او دلالت دارد بر قدیم بودن صانع ما دلالت می کند.

**[ترجمه]

«۳۱»

يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ (۱) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُوَيْنٍ الْعَبْدِيِّ (۲) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُمَسُّ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ وَ كُلُّ شَيْءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا وَ عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: حمد از برای خدایی است که به حس در نمی آید و با مشاعر باطنی درک نمی شود و او را لمس نمی توان نمود و به حواس پنجگانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف

نتوانند کرد پس هر چیزی که حواس آن را بیابند یا مشاعر باطنی آن را بجویند یا دستها آن را لمس نمایند مخلوق است. حمد از برای خدایی است که بود وقتی که چیزی جز او نبود و اشیاء را ایجاد کرد پس موجود شدند همان طور که آنها را هستی داد. و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست. - . التوحید: ۷۵ -

**[ترجمه]

«۳۲»

یـد، التوحید الْهَمَذَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْقَاسِمِ (۳) عَنْ جَدِّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام وَ هُوَ یُکَلِّمُ رَاهِباً مِنَ النَّصَارَی فَقَالَ لَهُ فِی بَعْضِ مَا نَاظَرَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُحَدَّ بِیَدٍ أَوْ رِجْلٍ أَوْ حَرَکَةٍ أَوْ سُکُونٍ أَوْ یُوصَفَ بِطُولٍ أَوْ قِصَرٍ أَوْ تَبْلُغَهُ الْأَوْهَامُ أَوْ تُحِیطَ بِصِفَتِهِ الْعُقُولُ أَنْزَلَ مَوَاعِظَهُ وَ وَعْدَهُ وَ وَعِیدَهُ أَمَرَ بِلَا شَفَةٍ وَ لَا لِسَانٍ وَ لَکِنْ کَمَا شَاءَ أَنْ یَقُولَ کُنْ فَکَانَ خَیْراً کَمَا أَرَادَ فِی اللَّوْحِ.

**[ترجمه]توحید: امام موسی کاظم علیه السلام در مناظره ای با راهبی نصرانی فرمود: خدای تبارک و تعالی از آن جلیل تر و عظیم تر است که به دست یا پا یا حرکت یا سکون محدود و اندازه شود، یا به درازی یا کوتاهی به وصف درآید یا خیالها به او برسند یا عقلها به صفتش احاطه کنند. پندها و وعده و وعید خود را فرو فرستاد و بدون لب و زبان فرمان داد و لیکن چنان که چیزی خواست می گوید: باش پس بود می شود چنان که در لوح محفوظ اراده فرموده. - . التوحید: ۷۵ -

**[ترجمه]

«۳۳»

ید، التوحید حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِیقِیِّ وَ مَا یَقُولُ فِی الشَّابِّ الْمُوفِقِ وَ وَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ(۴)

۱- ظهیر وزان زبیر، أورد النجاشیّ ترجمته فی ص ۱۱ من رجاله، قال: إبراهیم بن الحکم ابن ظهیر الفزاری، أبو إسحاق صاحب التفسیر عن السدی، له کتب منها کتاب الملاحم و کتاب الخطب الخ. أقول: ظاهره کون الرجل اماميا.

۲- فی نسخه من التوحید «جون» بدلا عن «جوین». و تقدم الحدیث بإسناد آخر تحت رقم ۲۶، و فیه: عبد اللّه بن جریر العبدی. و الرجل لیس مذکورا فی کتب رجالنا.

۳- هو قاسم بن یحیی و جده الحسن بن راشد.

۴- یأتی الحدیث بإسناد آخر مفصلا تحت رقم ۳۷.

**[ترجمه]توحید: محمد بن حکیم گفت: قول هشام جوالیقی و آنچه در باره جوان مستوی الخلقه می گوید برای امام موسی کاظم علیه السلام وصف کردم و قول هشام بن حکم را نیز از برایش وصف کردم فرمود: چیزی به خدای عزّ و جلّ شباهت ندارد. -. التوحید: ۹۷ -

ص: ۳۰۰

**[ترجمه]

بیان

المُوفِقُ هو الذی أعضاؤه موافقه لحسن الخلقه أو المستوی من قولهم أوفقت الإبل إذا اصطفت و استوت و قیل إنه تصحیف الریق أی ذا البهجه و البهاء و قیل هو تصحیف الموقّف بتقدیم القاف بمعنی المزیّن فإن الوقف سوار من عاج و وقّفت یدیها بالحناء نقّطتها و یحتمل أن یکون تصحیف المُونِق (۱).

**[ترجمه]«الموفق» کسی که اعضایش به خاطر نیکویی خلقت متناسب است یا به معنای راست است از این سخن عرب که گوید: «أوفقت الإبل» شتر صاف شد و راست ایستاد. و گفته شده تصحیف «الریق» است یعنی دارای شادی و درخشندگی و گفته شده تصحیف «الموقّف» یعنی زینت شده است زیرا «الوقف» به معنای دستبندی از عاج است. «وقّفت یدیها بالحنّاء» یعنی دستانش را با حنا منقوش کرد. و ممکن است تصحیف «المونق» باشد.

**[ترجمه]

«۳۴»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَهِ فَکَتَبَ علیه السلام سُبْحَانَ مَنْ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ.

ید، التوحید العطار عن أبیه عن سهل عن بعض أصحابه مثله- ید، التوحید العطار عن أبیه عن سهل عن حمزه بن محمد إلی قوله شی ء- أقول رواه الکراجکی عن الحسین بن عبید الله الواسطی عن التلعکبری عن الکلینی عن محمد بن الحسن عن سهل.

**[ترجمه]توحید: حمزه بن محمد گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام نامه نوشتم و از او در باره جسم و صورت سؤال نمودم. حضرت در جواب نوشت: پاک و منزه است آن کس که چیزی مانند او نیست نه جسم است و نه صورت. -. التوحید: ۹۷ -

این حدیث در کتاب توحید با دو سند دیگر روایت شده و کراجکی نیز آن را روایت کرده است. -. التوحید: ۱۰۲ -

**[ترجمه]

«۳۵»

يد، التوحيد أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ (۲) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِی عَنْكُمْ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ جِسْمٌ صَمَدِیٌّ نُورِیٌّ مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَهٌ يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ علیه السلام سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۳)لَا يُحَدُّ وَ لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُمَسُّ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ شَیْ ءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا تَخْطِيطٌ وَ لَا تَحْدِيدٌ.

**[ترجمه]توحید: علی بن أبی حمزه گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت کرده است، خدا جسمی است، تو پر و نورانی، و شناختن او بدیهی است و خدا به هر کدام بندگانش که بخواهد بدان منت می نهد، فرمود: منزه باد کسی که هیچ کس نداند او چگونه است جز ذات او، چیزی به مانندش نیست و او شنوا و آگاه است، نه تعریف می شود و نه محسوس گردد و نه درک شود و نه لمس گردد و نه حواس او را دریابند، نه چیزی او را احاطه کند، نه جسم است و نه صورت، نه در معرض مرز بندی است و نه محدودیت. -. التوحید: ۹۸ -

**[ترجمه]

بيان

معرفته ضروره أی تقذف فی القلب من غير اكتساب أو تحصل بالرويه تعالى الله عن ذلك و قد يؤول كلامه بأن مراده بالجسم الحقيقه العينيه القائمه بذاتها لا بغيرها و بالصمدی ما لا يكون خاليا فی ذاته عن شی ء فيستعد أن يدخل هو فيه أو مشتملا على شی ء يصح عليه خروجه عنه و بالنوری ما يكون صافيا عن ظلم المواد و قابلياتها بل عن الماهيه المغايره للوجود و قابلياتها له.

ص: ۳۰۱

۱- المونق: الحسن المعجب.

۲- هو البطائنی الواقفی الضعيف، و قد ورد أحاديث كثير فی ذمه.

۳- و فی نسخه: و هو السميع العليم

**[ترجمه]«معرفته ضروره» یعنی بدون اکتساب در قلب القا می شود یا با رؤیت حاصل می شود که خدا متعالی از آن است. و گاهی کلام هشام اینگونه تأویل می شود که منظورش از جسم، حقیقت عینی قائم به ذات و نه قائم به غیر بوده است و منظورش از صمدی آن چیزی است که در ذاتش از چیزی خالی نیست تا مستعد دخول آن باشد یا اینکه مشتمل بر چیزی نیست که خروجش از او صحیح باشد و منظورش از نوری، آن چیزی است که از ظلمت مواد و قابلیت آنها و بلکه از ماهیت مغایر با وجود و قابلیت آن برای وجود، پاک است.

ص: ۳۰۱

**[ترجمه]

«۳۶»

یـد، التوحید الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ (۱) عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ (۲) عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ قَالَ سَمِعْتُ یُونُسَ بْنَ ظَبْیَانَ (۳) یَقُولُ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ یَقُولُ قَوْلًا عَظِیماً إِلَّا أَنِّی أَخْتَصِرُ لَکَ مِنْهُ أَحْرُفاً یَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لِأَنَّ الْأَشْیَاءَ شَیْئَانِ جِسْمٌ وَ فِعْلُ الْجِسْمِ فَلَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ الصَّانِعُ بِمَعْنَی الْفِعْلِ وَ یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ بِمَعْنَی الْفَاعِلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَیْلَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ وَ الصُّورَهَ مَحْدُودَهٌ مُتَنَاهِیَهٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ وَ النُّقْصَانَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ وَ النُّقْصَانَ کَانَ مَخْلُوقاً قَالَ قُلْتُ فَمَا أَقُولُ قَالَ علیه السلام لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَمْ یَتَجَزَّأْ وَ لَمْ یَتَنَاهَ وَ لَمْ یَتَزَایَدْ وَ لَمْ یَتَنَاقَصْ لَوْ کَانَ کَمَا یَقُولُ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَ لَا بَیْنَ الْمُنْشِئِ وَ الْمُنْشَإِ لَکِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَیْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ إِذْ کَانَ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا یُشْبِهُ هُوَ شَیْئاً.

**[ترجمه]توحید: یونس بن ظبیان می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: هشام بن حکم گفتار ناهنجار مفصلی دارد و من چند کلمه اش را برای شما مختصر می کنم؛ او معتقد است که خدا جسم است زیرا چیزها دو قسم باشند: جسم، و فعل جسم، و نمی شود که صانع، فعل و اثر باشد ولی جایز است که فاعل باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر او، نمی داند که جسم محدود است و نهایت دارد و صورت هم محدود است و نهایت دارد، اگر دارای حد شد در معرض فزونی و کاستی است و هر چه در معرض فزونی و کاستی است مخلوق است. گفتم: پس من در این باره چه بگویم؟ فرمود: خدا نه جسم است و نه صورت، او جسم آفرین همه اجسام و صورتگر صور است، جزء ندارد، نهایت ندارد، فزون نشود و نکاهد، اگر چنان باشد که آنها گویند میان خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده فرقی نماند، ولی او پدید آورنده است و فرق است بین او با کسی که جسمش آفریده و صورتگریش کرده و پدیدش آورده، زیرا چیزی شبیه او نیست و او هم به چیزی شبیه نیست. - . التوحید: ۹۹ -

**[ترجمه]

إیضاح

استدل علیه السلام علی نفی جسمیته تعالی بأنه لو کان جسما لکان محدودا بحدود متناهیا إلیها لاستحاله لا تناهی الأبعاد و کل محتمل للحد قابل للانقسام بأجزاء متشارکه فی الاسم و الحد فله حقیقه کلیه غیر متشخصه بذاتها و لا موجوده بذاتها

ص: ۳۰۲

۱- قال النجاشیّ فی ص ۱۴۰ من رجاله: صالح بن أبی حمّاد أبو الخیر الرازیّ، و اسم أبی الخیر زاذویه، لقی أبا الحسن العسکریّ علیه السلام و کان أمره ملبسا، یعرف و ینکر إلخ أقول: و حکی عن ابن الغضائری تضعیفه

۲- ضعفه النجاشیّ و ابن الغضائری و العلامه و غیرهم.

۳- قال العلامه فی القسم الثانی من الخلاصه: یونس ظبیان- بالظاء المعجمه المفتوحه، و الباء المنقطه تحتها نقطه، قبل الیاء و النون أخیرا- قال أبو عمرو الکشّیّ: قال الفضل بن شاذان فی بعض کتبه: الکذابون المشهورون: أبو الخطاب، و یونس بن ظبیان، و یزید الصائغ، و محمّد بن سنان، و أبو سمینه أشهرهم؛ و قال النجاشیّ: انه مولی، ضعیف جدا، لا یلتفت إلی ما رواه، کل کتبه تخلیط؛ قال ابن الغضائری: یونس بن ظبیان کوفیّ غال کذاب وضاع للحدیث، روی عن أبی عبد اللّه علیه السلام، فانا لا أعتمد علی روایته لقول هؤلاء المشایخ العظماء فیه.

أو هو مركب من أجزاء حال كل واحد منها ما ذكر فيكون مخلوقا أو بأن كل قابل للحد و النهايه قابل للزياده و النقصان لا يتأبى عنهما في حد ذاته و إن استقر على حد معين فإنما استقر عليه من جهه جاعل ثم استدل عليه السلام بوجه آخر و هو ما يحكم به الوجدان من كون الموجد أعلى شأنا و أرفع قدرا من الموجد و عدم المشابهه و المشاركه بينهما و إلا فكيف يحتاج أحدهما إلى العله دون الآخر و كيف صار هذا موجدا لهذا بدون العكس و يحتمل أن يكون المراد عدم المشاركه و المشابهه فيما يوجب الاحتياج إلى العله فيحتاج إلى عله أخرى قوله فرق بصيغه المصدر أي الفرق حاصل بينه و بين من صوره و يمكن أن يقرأ على الماضي المعلوم.

**[ترجمه]امام عليه السلام براى نفى جسميت خدا اين چنين استدلال فرموده كه اگر خدا جسم بود محدود به حدود متناهى مى شد به دليل استحاله نامتناهى. و هر چيزى كه حدّ بردارد قابل انقسام به اجزاء مشترك در اسم و حد خواهد بود پس داراى حقيقت كلى غير متشخص بالذات و غير موجود بالذات مى شود

ص: ۳۰۲

يا اينكه مركب از اجزائى مى شود كه هر يک از آنها چنان هستند و بنا بر اين مخلوقى مى شود. يا استدلال اين چنين است كه هر چيز قابل حدّ و نهايت، قابل زياده و نقصان خواهد بود و در حد ذاتش از زياده و نقصان ابا ندارد گر چه بالفعل در حدّ معينى قرار گيرد كه در اين صورت از جهت يک جاعل در آن حد قرار گرفته است. سپس امام عليه السلام به گونه اى ديگر استدلال فرمود و آن، حكم وجدان به والاتر بودن و با ارزش تر بودن ايجاد كننده از ايجاد شده و عدم مشابهت و مشاركت بين اين دو مى باشد كه اگر چنين نبود چگونه فقط يكى را محتاج به علت مى دانيم و چگونه آن (علت) را ايجاد كننده اين (معلول) مى دانيم و نه برعكس؟! و ممكن است منظور عدم مشابهت خدا و مخلوق در چيزى باشد كه باعث احتياج خدا به علت مى گردد كه در اين صورت خود محتاج به علت ديگرى مى شد. «فرق» به صيغه مصدر يعنى بين او و كسى كه خلقش كرده فرق است. و ممكن است به صيغه ماضى معلوم خوانده شود.

**[ترجمه]

«۳۷»

يد، التوحيد عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ وَ حَكَيْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ إِنَّهُ جِسْمٌ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَنًا أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخِلْقَةٍ أَوْ بِتَحْدِيدٍ وَ أَعْضَاءٍ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.

**[ترجمه]توحيد: محمد بن حكيم گفت: قول هشام جواليقى را براى امام موسى كاظم عليه السلام وصف كردم و قول هشام بن حكم را كه خدا جسم است از برايش حكايت نمودم. امام عليه السلام فرمود: چيزى به خداى تعالى شبيه نيست. كدام سخن زشت و ناسزا بدتر است از گفتار كسى كه آفريننده همه چيز را به جسم يا صورت، يا به يكى از آفريدگانش، يا به

تحدیـد و انـدازه نمـودن، یـا به اعضـاء وصـف می کنـد؟! خـدا از این عیب که ایشـان می گوینـد برتر است برتری بزرگ. - . التوحید: ۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

الخنا الفحش فی القول و یحتمل أن یکون الترديد من الراوی.

**[ترجمه]«الخناء» سخن زشت. و ممکن است تردید از راوی باشد.

**[ترجمه]

«۳۸»

یـد، التوحیـد ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ سَـهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَـانِيِّ قَـالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ علیه السـلام أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِیـدِ قَالَ فَكَتَبَ علیه السـلام سُـبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ وَ لَا يُشْـبِهُهُ شَـیْ ءٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَـیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

**[ترجمه]توحید: محمد بن علی قاسانی گوید: به آن حضـرت نوشـتم: کسانی که نزد ما هستند در باب توحید اختلاف کرده انـد. حضـرت علیه السـلام نوشت: پـاک و منزه است آنکه محـدود و موصوف نمی شود و چیزی به او شـباهت نـدارد و چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا. - . التوحید: ۱۰۱ -

**[ترجمه]

«۳۹»

یـد، التوحید مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْـعَرِیِّ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَـى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَرِيشٍ الرَّازِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الطَّيِّبِ يَعْنِی عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُمَا قَالا مَنْ قَالَ بِالْجِسْمِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ لَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ.

**[ترجمه]توحیـد: امام جواد و امام هادی علیهما السـلام فرموده‌اند: هر کس به جسم [بودن خدا]قائل باشد چیزی از زکات را به او ندهید و در پشت سرش نماز نخوانید. - . التوحید: ۱۰۱ -

**[ترجمه]

«۴۰»

نص، كفـايه الأـثر أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَـانِيُّ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُطَوَّقِ بْنِ سَوَّارٍ عَنِ الْمُغِيرَهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ عَنْ عَبْـدِ الْغَفَّارِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ يَهُودِیٌّ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُقَالُ لَهُ نَعْثَلٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّی سَائِلُکَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلَجْلَجُ فِی صَدْرِی مُنْذُ حِينٍ فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِی عَنْهَا أَسْلَمْتُ عَلَی يَدِکَ ب

ص: ۳۰۳

قَالَ سَلْ يَا أَبَا عُمَارَهَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ صِفْ لِی رَبَّکَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ الْخَالِقَ لَا یُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ کَیْفَ یُوصَفُ الْخَالِقُ الَّذِی یَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِکَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَهِ بِهِ جَلَّ عَمَّا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ نَأَی فِی قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِی نَأْیِهِ کَیَّفَ الْکَیْفِیَّهَ فَلَا یُقَالُ لَهُ کَیْفَ وَ أَیَّنَ الْأَیْنَ فَلَا یُقَالُ لَهُ أَیْنَ هُوَ مُنْقَطِعُ الْکَیْفُوفِیَّهِ وَ الْأَیْنُونِیَّهِ فَهُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْوَاصِفُونَ لَا یَبْلُغُونَ نَعْتَهُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ قَالَ صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِکَ إِنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَبِیهَ لَهُ أَ لَیْسَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فَوَحْدَانِیَّتُهُ أَشْبَهَتْ وَحْدَانِیَّهَ الْإِنْسَانِ فَقَالَ علیه السلام اللَّهُ وَاحِدٌ وَ أَحَدِیُّ الْمَعْنَی وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ ثَنَوِیُّ الْمَعْنَی جِسْمٌ وَ عَرَضٌ وَ بَدَنٌ وَ رُوحٌ فَإِنَّمَا التَّشْبِیهُ فِی الْمَعَانِی لَا غَیْرُ قَالَ صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ.

**[ترجمه]کفایه الأثر: از ابن عباس روایت شده که یک یهودی به نام نعثل محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد از تو سؤالاتی می پرسم که مدتهاست در سینه ام جولان می کند که اگر به من پاسخ آنها را بگویی به دست تو اسلام می آورم.

ص: ۳۰۳

فرمود: بپرس ای اباعماره - کنیه او بود -. گفت: ای محمد پروردگارت را برایم وصف کن. فرمود: همانا خالق جز به آنچه خودش وصف فرموده وصف نشود و چگونه وصف شود خالقی که حواس از درکش و اوهام از رسیدن به او و خطورات ذهنی از محدود کردنش و دیدگان از احاطه به او عاجزند. والاتر از وصف وصف کنندگان است. در عین نزدیکی دور و در عین دوری نزدیک است. کیفیت را او چگونگی داد پس به او گفته نشود که چگونه است؟ و او به مکان، مکانیّت داده است پس به خودش گفته نشود که کجاست. او از کیفیت و مکان داشتن منزه است. پس او احد و صمد است چنانچه خودش را وصف فرموده و وصف کنندگان به وصفش نرسند. نه زاده و نه زاده شده و هیچ کس همانند او نیست. یهودی گفت: راست گفتی ای محمد. به من بگو اینکه می گویی: واحدی است که شبیهی ندارد، به چه معناست؟ مگر نه این است که خدا واحد است و انسان نیز واحد است؟ پس وحدانیت او شبیه وحدانیت انسان است. فرمود: خدا واحد و از نظر معنا یگانه است ولی انسان واحد و از نظر معنا غیریگانه است. زیرا جسم و عرَض و بدن و روح است. و تشبیه تنها در معانی است نه در غیر معانی (اسماء). یهودی گفت: راست گفتی ای محمد. -. کفایه الأثر: ۲ -

**[ترجمه]

«۴۱»

ید، التوحید ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْعَبَّاسِیِّ قَالَ: قُلْتُ لَهُ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ أَمَرَنِی بَعْضُ مَوَالِیکَ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ قَالَ وَ مَنْ هُوَ قُلْتُ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ وَ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ الْمَسْأَلَهُ قُلْتُ فِی التَّوْحِیدِ قَالَ وَ أَیُّ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ قَالَ یَسْأَلُکَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ فَقَالَ لِی إِنَّ لِلنَّاسِ فِی التَّوْحِیدِ ثَلَاثَهَ مَذَاهِبَ إِثْبَاتٌ بِتَشْبِیهٍ وَ مَذْهَبُ النَّفْیِ وَ مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِلَا تَشْبِیهٍ فَمَذْهَبُ الْإِثْبَاتِ بِتَشْبِیهٍ لَا یَجُوزُ وَ مَذْهَبُ النَّفْیِ لَا یَجُوزُ وَ الطَّرِیقُ فِی الْمَذْهَبِ الثَّالِثِ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِیهٍ.

**[ترجمه]توحید: ابراهیم بن هاشم گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: فدای تو شوم بعضی از موالیانت مرا امر کرده که ترا از مسأله‌ای سؤال کنم فرمود: او کیست؟

گفتم: حسن بن سهل. فرمود: مسأله در چه موردی است؟ گفتم: در توحید. فرمود: چه چیز از توحید؟ گفتم: از تو سؤال کرده از خدا که آیا جسم است یا جسم نیست؟ حضرت فرمود: مردم را در توحید سه مذهب است؛ یکی مذهب اثبات با تشبیه و دیگری مذهب نفی و سوم مذهب اثبات بدون تشبیه. پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جایز نیست و طریق درست در مذهب سوم باشد که اثبات است بدون تشبیه. -. التوحید: ۱۰۰ -

**[ترجمه]

«۴۲»

ید، التوحید ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَزْعُمُ أَنَّ لِلَّهِ صُورَةً مِثْلَ الْإِنْسَانِ وَ قَالَ آخَرُ إِنَّهُ فِي صُورَةِ أَمْرَدَ جَعْدٍ قَطَطٍ فَخَرَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سَاجِداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ عِلْمٌ لَمْ يَلِدْ لِأَنَّ الْوَلَدَ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشْبِهَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ كُفُواً أَحَدٌ تَعَالَى عَنْ صِفَهِ مَنْ سِوَاهُ عُلُوّاً كَبِيراً.

**[ترجمه]توحید: یعقوب سراج گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: بعضی از اصحاب ما می پندارند خدا را صورتی است مثل انسان و دیگری گفته که در شکل پسر ساده روی پیچیده موئی است! امام صادق علیه السلام بر رو در افتاد و به سجده رفت بعد از آن سرش را برداشت و فرمود: پاک و منزه است خدایی که چیزی مثل او نیست و دیده ها و اوهام او را در نیابد و دانشی به او احاطه نکند. نزاده زیرا که فرزند به پدرش می ماند و زاده نشده که شباهت داشته باشد به کسی که پیش از او بوده و هیچ کس از خلقش او را همتا نبوده و نخواهد بود و برتر است از صفت غیر خودش، برتری بزرگ. -. التوحید: ۱۰۲ -

**[ترجمه]

بیان

الجعد ضد السبط قال الجزری فی صفه شعره علیه السلام لیس بالسبط

ص: ۳۰۴

و لا الجعد القطط السبط من الشعر المنبسط المسترسل و القطط الشديده الجعوده.

**[ترجمه]«الجعد» ضد صاف است. جزری در وصف موی پیامبر گفته: نه صاف و نه خیلی پیچیده بود.

ص: ۳۰۴

«السبط من الشعر»: موی صاف و رها. «القطط»: بسیار درهم پیچیده.

**[ترجمه]

«۴۳»

كش، رجال الكشي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عِيسَى (۱) عَنْ إِسْكِيبِ بْنِ أَحْمَدَ الْكَيْسَانِيِّ (۲) عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هِشَامٍ الْخَيَّاطِ (۳) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَسْأَلُكَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ سَلْ يَا جَبَلِيُّ عَمَّا ذَا تَسْأَلُنِي فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زَعَمَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ صُورَةً وَ أَنَّ آدَمَ خُلِقَ عَلَى مِثَالِ الرَّبِّ فَيَصِفُ هَذَا وَ يَصِفُ هَذَا وَ أَوْمَأْتُ إِلَى جَانِبِي وَ شَعْرِ رَأْسِي وَ زَعَمَ يُونُسُ مَوْلَى آلِ يَقْطِينٍ وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنَّ اللَّهَ شَيْ ءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ وَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ بَائِنَةٌ مِنْهُ وَ أَنَّهُ بَائِنٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ زَعَمَا أَنَّ إِثْبَاتَ الشَّيْ ءِ أَنْ يُقَالَ جِسْمٌ فَهُوَ جِسْمٌ لَا كَالْأَجْسَامِ شَيْ ءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ ثَابِتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ مَفْقُودٍ وَ لَا مَعْدُومٍ خَارِجٌ عَنِ الْحَدَّيْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ فَبِأَيِّ الْقَوْلَيْنِ أَقُولُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَرَادَ هَذَا الْإِثْبَاتَ وَ هَذَا شَبَّهَ رَبَّهُ تَعَالَى بِمَخْلُوقٍ تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عِدْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ وَ لَا هُوَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ لَا تَقُلْ بِمِثْلِ مَا قَالَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ قُلْ بِمَا قَالَ مَوْلَى آلِ يَقْطِينٍ وَ صَاحِبُهُ قَالَ فَقُلْتُ يُعْطَى الزَّكَاةَ مَنْ خَالَفَ هِشَاماً فِي التَّوْحِيدِ فَقَالَ بِرَأْسِهِ لَا.

**[ترجمه]رجال کشی: عبدالملک بن هاشم گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا می توانم از شما سؤالی بپرسم؟ فرمود: بپرس ای مرد کوهی، سؤالت چیست؟ گفتم: فدایت شوم هشام بن سالم می پندارد خدا صورتی دارد و آدم به شکل پروردگار خلق شده پس اینها را وصف می کند - و اشاره کردم به دو طرفم و به موی سرم -. یونس مولی آل یقطین و هشام بن حکم می پندارند خدا شیء است نه مانند اشیاء و اشیاء از او جدایند و او از اشیاء جداست و می پندارند اثبات شیء بر این است که گفته شود: جسم است. پس او جسم است نه مانند اجسام و شیء است نه مانند اشیاء، ثابت و موجود است نه مفقود و معدوم، از دو حد ابطال و تشبیه خارج است. پس به کدام یک از این دو قول، معتقد شوم. امام صادق علیه السلام فرمود: این یکی (هشام بن حکم) خواسته خدا را اثبات کند و آن دیگری (هشام بن سالم) پروردگارش را به مخلوقی تشبیه کرده است. والا مرتبه است خدایی که برای او شبیه و مثل و همتا و نظیری نیست و به صفت مخلوقات نیست. به آنچه هشام بن سالم گفته عقیده مورز و همان را که یونس و هشام بن حکم گفته اند، بگو. پرسیدم: آیا به کسی که در توحید با هشام مخالف باشد زکات بدهیم. با سرش اشاره فرمود: نه.

**[ترجمه]

بیان

أراد هـذا الإثبـات أی یونس و هشـام بن الحکم و لعله علیه السـلام إنمـا صوب قولهما فی المعنی لا فی إطلاق لفظ الجسم علیه تعالی و یظهر مما زعما من أن إثبات الشی ء أن یقال جسم أن مرادهم بالجسم أعم من المعنی المصطلح کما مر.

ص: ۳۰۵

۱- الظاهر هو أبو جعفر السمان الهمدانیّ الذی قال النجاشیّ فی حقه: ضعفه القمیون بالغلو و کان ابن الولید یقول: إنّه کان یضع الحـدیث و اللّه أعلم. أقـول: حکی عن ابن الغضـائری أیضـا. تضـعیفه و أنّه یروی عن الضـعفاء، و یجوز أن یخرج شاهـدا، تکلم القمیون فیه بالردّ. و استثنوا من نوادر الحکمه ما رواه.

۲- لم نجد له ذکرا فی التراجم، و الموجود فی الکشّیّ: اسکیب بن عبدک الکیسانی.

۳- لم نجد له ذکرا فی التراجم، نعم قال صاحب تنقیح المقال: عبد الملک بن هشام الحناط الجبلی روی عنه الکشّـیّ مسندا عنه عن أبی الحسن الرضـا علیه السـلام روایه تـأتی فی هشام بن سالم یظهر منها کونه من الشـیعه المتـدینین، بل یسـتشم من مجموع الروایه کونه مورد لطف الرضا علیه السلام فلاحظ و تدبر. انتهی. أقول: و أنت تری أن الروایه خالیه عما ذکره رحمه اللّه.

**[ترجمه]«أراد هـذا الاثبـات» يعنى يونس و هشـام بن حكم. و شايـد امـام عليه السـلام قول آنهـا را تنها از جهت معنا درسـت دانسـته و نه اطلاـق لفظ جسم را بر خـداى متعال. و از قول آن دو نفر كه گفته انـد: اثبات شـىء آن است كه گفته شود جسـم است، معلوم مى شود كه منظور آنها از جسم اعمّ از معناى مصطلح آن است - چنانچه گذشت -. - . رجال الكشى: ۵۶۷ -

ص: ۳۰۵

**[ترجمه]

«۴۴»

يـد، التوحيد مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُقْدَرُ قُدْرَتُهُ وَ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عِلْمِهِ وَ لَا مَبْلَغَ عَظَمَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْ ءٌ غَيْرَهُ وَ هُوَ نُورٌ لَيْسَ فِيهِ ظُلْمَةٌ وَ صِدْقٌ لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَ عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْرٌ وَ حَقٌّ لَيْسَ فِيهِ بَاطِلٌ كَذَلِكَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ كَذَلِكَ كَانَ إِذْ لَمْ تَكُنْ أَرْضٌ وَ لَا سَمَاءٌ وَ لَا لَيْلٌ وَ لَا نَهَارٌ وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا قَمَرٌ وَ لَا نُجُومٌ وَ لَا سَحَابٌ وَ لَا مَطَرٌ وَ لَا رِيَاحٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً يُعَظِّمُونَ عَظَمَتَهُ وَ يُكَبِّرُونَ كِبْرِيَاءَهُ وَ يُجِلُّونَ جَلَالَهُ فَقَالَ كُونَا ظِلَّيْنِ فَكَانَا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

قال الصدوق رحمه الله معنى قوله هو نور أى هو منير و هاد و معنى قوله كونا ظلين الروح المقدس و الملك المقرب و المراد به أن الله كان و لا شى ء معه فأراد أن يخلق أنبياءه و حججه و شهداءه فخلق قبلهم الروح المقدس و هو الذى يؤيد الله عز و جل به أنبياءه و شهداءه و حججه صلوات الله عليهم و هو الذى يحرسهم به من كيد الشيطان و وسواسه و يسددهم و يوفقهم و يمدهم بالخواطر الصادقه ثم خلق الروح الأمين الذى نزل على أنبيائه بالوحى منه عز و جل و قال لهما كونا ظلين ظليلين لأنبيائى و رسلى و حججى و شهدائى فكانا كما قال الله عز و جل ظلين ظليلين لأنبيائه و رسله و حججه و شهدائه يعينهم بهما و ينصرهم على أيديهما و يحرسهم بهما و على هذا المعنى قيل للسلطان العادل إنه ظل الله فى أرضه لعباده يأوى إليه المظلوم و يأمن به الخائف الوجل و يأمن به السبل و ينتصر به الضعيف من القوى (۱) و هذا هو سلطان الله و حجته التى لا تخلو الأرض منه إلى أن تقوم الساعه. (۲)

ص: ۳۰۶

۱- و فى نسخه: و ينتصف به الضعيف من القوى.

۲- ما ذكره الصدوق رحمه اللّه و ما أورده المصنّف فى البيان لا ينطبق شى ء منهما على فقرات الروايه، و الذى يظهر من الروايات الوارده فى هذا اللسان أن المراد بقوله: ليس شى ء غيره: انّه الشى ء بحقيقه الشيئيه و الوجود كما يؤيده الفقرات التاليات. و المراد بالظلين: العالمين العلوى و السفلى و هو المعنى المناسب لقوله: ليس شى ء غيره. ط.

**[ترجمه]توحیـد: امام صادق علیه السـلام فرمود: به درستی که خـدای تبارک و تعالی قـدرتش اندازه نمی شود و بندگان بر وصف کردنش قـادر نیسـتند و به کنه علم و نهـایت عظمتش نمی رسـند و چیزی غیر از او این چنین نیست و او نوری است که ظلمتی در آن نیست و راستی که دروغی در آن نیست و عدلی که ستمی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست. پیوسته همچنین بوده و همواره همچنین خواهـد بود در ابد الآباد و این چنین بود در وقتی که نه زمینی بود و نه آسـمانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی و نه ستارگانی و نه ابری و نه بارانی و نه بادهائی، بعد از آن خدای تبارک و تعالی دوست داشت که خلقی را بیافرینـد که عظمتش را تعظیم نماینـد و بزرگیش را بزرگ داننـد و بزرگواریش را تجلیل کننـد، بعد از آن فرمود که دو ظلّ(سایه) باشید پس بودند چنان که خدای تبارک و تعالی فرمود. - . التوحید: ۱۲۸ -

صدوق - رحمه الله - گفته است: معنی قول آن حضـرت که آن جناب نور است یعنی نور بخش و رهنما است و معنی قول آن حضـرت که دو سـایه باشـید روح مقـدس و فرشـته مقرب است و مراد از آن این است که خـدا بود و هیـچ چیز بـا او نبود پس خواست که پیغمبران و حجتهـای خویش - صـلوات اللّٰه علیهم - و شاهـدهای خود را بیافرینـد و پیش از ایشان روح مقـدس را آفرید و روح مقدس همان است که خدای عز و جل به واسطه او پیغمبران و شاهدان و حجتهای خود را - صلوات اللّٰه علیهم - تأییـد و تقویت می کنـد و او همـان است که ایشان را از مکر شیطان و وسوسه های او حراست و پاسبانی می کنـد و ایشان را راست و درست می سازد و توفیق میدهـد و به اندیشه های راست که در دل سـر زند امداد و کمک می نماید. بعد از آن روح الامین را آفرید که بر پیغمبران خدا با وحی از آن جناب عز و جل فرود آمد و خدا به ایشان فرمود که دو سایه باشـید سایه دار از برای پیغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان من پس دو سایه بودند سایه دار از برای پیغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان خـدا چنـان که خـدای عز و جـل فرموده بود و ایشـان را به این دو سـایه اعـانت می نمود و بر دسـتهای این دو فرشـته ایشان را نصـرت می داد و به این دو، خلـق ایشـان را حراست می فرمـود و بنـا بر این معنی پادشـاه عـادل را ظـل اللّٰه گفته انـد که سـایه خـداست در زمینش از برای بنـدگانش که مظلوم به سوی او جا می گیرد و ترسان لرزان به او ایمن می گردد و راه به او امنیت به هم می رساند و ضـعیف به یاری او از قوی داد خود را می سـتاند و این پادشاه عادل که ظل اللّٰه باشد همان پادشاه و سلطان خدا و حجت او است که زمین از او خالی نباشد تا آنکه قیامت برپا شود.

ص: ۳۰۶

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام: و لیس شـی ء غیره أی کـذلک أو کان کذلک حین لا شـی ء غیره و یحتمل اتصاله بما بعده أی هو متصـف بتلـک الأوصـاف المـذکوره بعـد ذلـک لاـ شـی ء غیره و قوله علیه السـلام: کونـا ظلین یحتمل أن یکون إشاره إلی خلق أرواح الثقلین فـإن الظلاـل تطلق علی عـالم الأـرواح فی الأخبـار کمـا سـیأتی أو إلی الملائکه و أرواح البشـر أو إلی نور محمـد و علی صلوات الله علیهما أو نور محمد و نور أهل بیته علیهم السلام

وَ یُؤَیِّدُهُ مَا سَـیَأْتِی فِی بَابِ بَدْءِ خَلْقِ أَرْوَاحِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ

فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَكَانَ وَ لَا لَيْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ الْخَبَرَ.

وَ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ فَأَمَرَ نُورَيْنِ مِنْ نُورِهِ فَطَافَا حَوْلَ الْعَرْشِ سَبْعِينَ مَرَّةً فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَانِ نُورَانِ لِي مُطِيعَانِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ الْأَصْفِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ عليه السلام.

وَ عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: دَخَلَتْ حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ (۱) عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَتْ أَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيَّ شَيْءٍ كُنْتُمْ فِي الْأَظِلَّةِ فَقَالَ عليه السلام كُنَّا نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قَبْلَ خَلْقِ خَلْقِهِ الْخَبَرَ.

و يحتمل أن يكون المراد بهما مادتی السماء و الأرض.

**[ترجمه]«وليس شیء غيره» يعنی آن چنان نيست يا اينكه خدا وقتی كه كسی غير او نبود، آنچنان بود. و ممكن است اين جمله به جملات بعد متصل باشد يعنی خدا متصف به اوصافی است كه بعد از آن ذكر شده و غير او كسی متصف به آنها نيست. «كونا ظلّين» ممكن است اشاره به خلق ارواح جن و انس باشد، زيرا در روايات - چنانچه خواهد آمد - ظلال (سايه ها) به عالم ارواح اطلاق می شود. و يا شايد اشاره به ملائكه و ارواح بشر و يا نور محمد و علی و يا نور محمد و نور اهل بيتش باشد. و روايت جابر از امام باقر عليه السلام در باب «آغاز خلقت ارواح ائمه» اين احتمال را تأييد می كند زيرا در آن روايت می فرمايد: خدا بود و چيزی غير او نبود پس اولين چيزی كه آفريد محمد بود و ما اهل بيت را همراه او از نور عظمتش آفريد پس ما را به صورت سايه های سبز رنگی نزد درگاه خود قرار داد آن زمانی كه نه آسمانی بود و نه زمين و مكانی و نه شب و روز و خورشيد و ماهی. تا پايان روايت.

و از صفوان از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: وقتی خداوند آسمانها و زمين ها را آفريد بر عرش تدبير قرار گرفت پس به دو نور از نورش امر كرد كه هفتاد بار دور عرش طواف كنند پس خداوند فرمود: اينها دو نور مطيع من هستند پس از آن نور محمد و علی و فرزندان برگزيده او را آفريد. و از ثمالی روايت شده كه حبابه والبيه بر امام باقر عليه السلام وارد شد و گفت: ای فرزند رسول خدا شما در عالم اظلّه چه بوديد؟ فرمود: نوری بوديم به درگاه خدا قبل از هر خلقی كه خدا خلقش كند.

و ممكن است منظور از «ظلّين» ماده آسمان و زمين باشد.

**[ترجمه]

«۴۵»

فس، تفسير القمی أَبِي عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا أَحْمَدُ مَا الْخِلَافُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قُلْنَا نَحْنُ بِالصُّورَةِ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَأَى رَبَّهُ فِي صُورَةِ

شَـابٍّ فَقَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِالنَّفْيِ بِالْجِسْمِ فَقَالَ يَا أَحْمَـدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله لَمَّا أَسْـرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ بَلَغَ عِنْدَ سِـدْرَهِ الْمُنْتَهَى خُرِقَ لَهُ فِي الْحُجُبِ مِثْلُ سَمِّ الْإِبْرَهِ فَرَأَى مِنْ نُورِ الْعَظَمَهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَى وَ أَرَدْتُمْ أَنْتُمُ التَّشْبِيهَ دَعْ هَـذَا يَا أَحْمَدُ لَا يَنْفَتِحُ عَلَيْكَ مِنْهُ أَمْرٌ عَظِيمٌ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: احمد بزنطی گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: ای احمد! اختلاف بین شما و بین اصحاب هشام بن حکم در توحیـد چیست؟ گفتم: جانم به فـدایت. ما قائل به صورتیم به خاطر حـدیثی که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت شـده است، مبنی بر اینکه پروردگـارش را به صورت یـک جوان دیـد؛ ولی هشـام بن حکم، قائـل به نفی جسم از خـدا است. حضـرت فرمود: ای احمد، زمانی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله به معراج رفت و به سدره المنتهی رسید، حجاب ها به انـدازه سوراخ سوزنی برای او شـکافته شـد و او پس از نور عظمت الهی، آن چه را که خداونـد می خواست ببیند، دید ولی شما از آن تشبیه برداشت کردیـد. ای احمد، این موضوع را رها کن که باعث نشود باب عظیمی [از کفر] بر تو گشوده شود. - . تفسیر القمی ۱: ۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

بـالنفی أی نفی الصـوره مـع القول بـالجسم و المراد بـالحجب إمـا الحجب المعنویه و بـالرؤیه الرؤیه القلـبیه أو الحجب الصوریه فالمراد بنور العظمه آثار عظمته برؤیه عجائب خلقه.

۱- الحبابه بفتح الحاء و تخفیف الباء.

**[ترجمه]«بالنفی» یعنی نفی صورت همراه با قول به جسم. و منظور از حجب یا حجابهای معنوی و مراد از رؤیت، رؤیت قلبی است و یا منظور حجابهای ظاهری است که منظور از نور عظمتش آثار عظمت خدا با مشاهده عجائب خلقتش می باشد.

ص: ۳۰۷

**[ترجمه]

«۴۶»

سن، المحاسن مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ أَخْبَرَنِی الْأَشْعَثُ بْنُ حَاتِمٍ أَنَّهُ سَأَلَ الرِّضَا علیه السلام عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ فَقَالَ أَ لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اقْرَأْ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ فَقَرَأْتُ فَقَالَ وَ مَا الْأَبْصَارُ قُلْتُ أَبْصَارُ الْعَیْنِ قَالَ لَا إِنَّمَا عَنَی الْأَوْهَامَ لَا تُدْرِکُ الْأَوْهَامُ کَیْفِیَّتَهُ وَ هُوَ یُدْرِکُ کُلَّ فَهْمٍ.

سن، المحاسن مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ الْأَبْصَارُ هَاهُنَا أَوْهَامُ الْعِبَادِ وَ الْأَوْهَامُ أَکْثَرُ مِنَ الْأَبْصَارِ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَوْهَامَ وَ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ.

**[ترجمه]محاسن: راوی گوید: از امام رضا علیه السلام در باره توحید پرسیدم: فرمود: آیا قرآن نخوانده ای؟ گفتم: بله. فرمود: بخوان: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصار» - . انعام / ۱۰۳ - پس خواندم. فرمود: أبصار چیست؟ گفتم: بینایی چشم. فرمود: نه. منظور فقط اوهام است. یعنی اوهام کیفیت خدا را درک نمی کنند در حالی که خدا هر فهمی را درک می کند. - . المحاسن: ۲۳۹ -

محاسن: مانند این را از امام باقر علیه السلام روایت کرده با این تفاوت که در آن آمده: ابصار در اینجا اوهام بندگان است و اوهام بیشتر از رؤیت چشمهاست و خداوند اوهام را درک کند ولی اوهام او را درک نکنند.

**[ترجمه]

بیان

کون الأوهام أکثر لأن البصر فی الشخص متحد و له واهمه و متفکره و متخیله و عاقله و کثیرا ما یسلب عن الشخص البصر و تکون له تلک القوی و یحتمل أن یکون المراد بها أکثریه مدرکاتها فإنها تدرک ما لا یدرکه البصر أیضا.

**[ترجمه]بیشتر بودن اوهام به این دلیل است که چشم در شخص یکی است ولی قوه وهم، فکر، خیال و عقل متحدند و چه بسا شخصی بینایی اش را از دست می دهد ولی این قوا را دارد. و ممکن است منظور از آن بیشتر بودن مدرَکات اینها باشد زیرا چیزهایی را درک می کنند که چشم درک نمی کند.

**[ترجمه]

«۴۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ لَا یُوصَفُ اللَّهُ بِمُحْکَمِ وَحْیِهِ عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَهِ وَ کَیْفَ یُوصَفُ مَنْ لَا یُحَدُّ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام سجاد علیه السلام می فرمود: به دلالت آیات محکم قرآن، خداوند توصیف نمی شود و پروردگار ما بزرگتر از آن است که توصیف شود و چگونه آن کس که تعریفی برای آن نمی توان قائل شد، توصیف شود. اوست که أبصار را درک می کند ولی ابصار او را درک نکنند. «لَّا تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» - . انعام / ۱۰۳ - . - . تفسیر العیاشی ۱: ۴۰۳ -

**[ترجمه]

بیان

أی دل محکم الآیات علی أنه لا یوصف کقوله تعالی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ و قوله لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ أقول قد مرّ کثیر من الأخبار المناسبه لهذا الباب فی باب إثبات الصانع و باب النهی عن التفکر و سیأتی بعضها فی باب جوامع التوحید و باب احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام علی النصاری و باب الرؤیه.

ص: ۳۰۸

**[ترجمه]یعنی آیات محکم دلالت می کند که خداوند وصف نشود مثل «لیس کمثله شیء» و «لاتدرکه الأبصار»

مؤلف: بسیاری از روایات مناسب این باب در باب اثبات صانع و باب آنها از تفکر گذشت. و بعضی دیگر در باب جوامع توحید و باب احتجاج امیرمؤمنان بر نصاری و باب رؤیت خواهد آمد.

ص: ۳۰۸

**[ترجمه]

باب ۱۴ نفی الزمان و المکان و الحرکه و الانتقال عنه تعالی و تأویل الآیات و الأخبار فی ذلک

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق السِّنَانِیُّ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنْ عَمِّهِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُوصَفُ بِزَمَانٍ وَ لَا مَکَانٍ وَ لَا حَرَکَهٍ وَ لَا انْتِقَالٍ وَ لَا سُکُونٍ بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَ الْمَکَانِ وَ الْحَرَکَهِ وَ السُّکُونِ وَ الِانْتِقَالِ تَعَالَی عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً.

**[ترجمه]أمالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی متصف به زمان و مکان و حرکت، و انتقال و سکون نیست بلکه او است خالق زمان و مکان و حرکت و سکون و انتقال. و او برتر است از آنچه ظالمان گویند برتری بزرگی. - . أمالی صدوق: ۲۳۰ -

**[ترجمه]

«۲»

شا، الإرشاد ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّ بَعْضَ أَحْبَارِ الْیَهُودِ جَاءَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ خَلِیفَهُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَی الْأُمَّهِ (۱) فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ إِنَّا نَجِدُ فِی التَّوْرَاهِ أَنَّ خُلَفَاءَ الْأَنْبِیَاءِ أَعْلَمُ أُمَمِهِمْ فَخَبِّرْنِی عَنِ اللَّهِ أَیْنَ هُوَ فِی السَّمَاءِ هُوَ أَمْ فِی الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ فِی السَّمَاءِ عَلَی الْعَرْشِ قَالَ الْیَهُودِیُّ فَأَرَی الْأَرْضَ خَالِیَهً مِنْهُ فَأَرَاهُ عَلَی هَذَا الْقَوْلِ فِی مَکَانٍ دُونَ مَکَانٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ هَذَا کَلَامُ الزَّنَادِقَهِ اعْزُبْ عَنِّی وَ إِلَّا قَتَلْتُکَ فَوَلَّی الرَّجُلُ مُتَعَجِّباً یَسْتَهْزِئُ بِالْإِسْلَامِ فَاسْتَقْبَلَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا یَهُودِیُّ قَدْ عَرَفْتُ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَ مَا أُجِبْتَ بِهِ وَ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَیَّنَ الْأَیْنَ فَلَا أَیْنَ لَهُ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ یَحْوِیَهُ مَکَانٌ وَ هُوَ فِی کُلِّ مَکَانٍ بِغَیْرِ مُمَاسَّهٍ وَ لَا مُجَاوَرَهٍ یُحِیطُ عِلْماً بِمَا فِیهَا وَ لَا یَخْلُو شَیْ ءٌ مِنْ تَدْبِیرِهِ تَعَالَی وَ إِنِّی مُخْبِرُکَ بِمَا جَاءَ فِی کِتَابٍ مِنْ کُتُبِکُمْ یُصَدِّقُ بِمَا ذَکَرْتُهُ لَکَ فَإِنْ عَرَفْتَهُ أَ تُؤْمِنُ بِهِ قَالَ الْیَهُودِیُّ نَعَمْ قَالَ أَ لَسْتُمْ تَجِدُونَ فِی بَعْضِ کُتُبِکُمْ أَنَّ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ کَانَ ذَاتَ یَوْمٍ جَالِساً إِذْ جَاءَهُ مَلَکٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَالَ لَهُ مِنْ أَیْنَ جِئْتَ قَالَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَاءَهُ مَلَکٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَقَالَ لَهُ مِنْ أَیْنَ جِئْتَ قَالَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَاءَهُ مَلَکٌ آخَرُ فَقَالَ لَهُ مِنْ أَیْنَ جِئْتَ قَالَ قَدْ جِئْتُکَ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ وَ جَاءَهُ مَلَکٌ آخَرُ فَقَالَ مِنْ أَیْنَ جِئْتَ قَالَ قَدْ جِئْتُکَ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ مُوسَی علیه السلام سُبْحَانَ

ص: ۳۰۹

۱- فی نسخه: أنت خلیفه رسول هذه الأمه.

مَنْ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْ مَكَانٍ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ أَنَّكَ أَحَقُّ بِمَقَامِ نَبِيِّكَ مِمَّنِ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ.

**[ترجمه]ارشاد، احتجاج: برخی از پیشوایان روحانی یهود نزد ابوبکر آمده به او گفت: تو جانشین پیغمبر این امت هستی؟ گفت: آری، گفت: ما در تورات دیده ایم که جانشینان پیمبران دانشمندترین مردمان از امتهای آنان هستند، پس مرا آگاه کن که خدای تعالی کجا است، آیا در آسمان است یا در زمین؟ أبوبکر گفت: او در آسمان و در عرش است، یهودی گفت: پس بنا بر این زمین از وجود خداوند خالی است، و بنا به گفته تو در جایی هست و در جایی نیست؟ أبوبکر گفت: این سخن کافران و زندیقها است از پیش من دور شو و گر نه تو را می کشم! مرد یهودی با شگفت (از این سخن أبو بکر) دور شد و دین اسلام را به باد مسخره گرفته بود، پس امیر المؤمنین علیه السّلام از مقابل او در آمده فرمود: ای یهودی دانستم آنچه پرسیده ای و آنچه در پاسخ شنیده ای، ما می گوئیم خدای عزّ و جلّ آفریننده جا و مکان است، پس جایی برای او نیست و بالاتر از این است که جایی او را در بر گیرد، و او در همه جا است نه به اینسان که تماس و نزدیکی با مکان داشته باشد، بلکه یعنی علم او همه آنچه را در مکان است فرا گرفته، و هیچ چیزی نیست که از تدبیر او بیرون باشد، و من اکنون تو را آگاه کنم به آنچه در کتابی از کتابهای خود شما است که به صحت آنچه گفتم گواهی دهد، پس اگر آن را شناختی (و دانستی که درست است) بدان ایمان می آوری؟ یهودی گفت: آری، فرمود: آیا در برخی از کتابهای شما نیست که روزی موسی بن عمران نشسته بود ناگاه فرشته از سمت مشرق نزد او آمد، موسی بدو فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای عزّ و جلّ، سپس فرشته دیگری از سمت مغرب آمد موسی بدو فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای عزّ و جلّ، سپس فرشته دیگری به نزدش آمد، موسی بدو فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از آسمان هفتم از نزد خدای عزّ و جلّ آمده ام، سپس فرشته دیگری به نزدش آمد، موسی بدو فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از زمین هفتم از نزد خدای عزّ و جلّ موسی علیه السلام فرمود:

ص: ۳۰۹

منزه است آن خدایی که مکانی از او خالی نشود، و به هیچ جا نزدیک‌تر از جای دیگر نیست! یهودی گفت: گواهی می دهم که این گفتار حق است، و گواهی می دهم که تو سزاوارتری به جانشینی پیغمبر از آن کس که بر آن مسلط شده است. - . الإرشاد: ۱۰۸، الاحتجاج: ۲۰۹ -

**[ترجمه]

بیان

عَزَبَ عنه یعزُبُ و یعزِبُ أی بعد و غاب و فسّر علیه السلام قوله و هو فی کل مکان بما ذکره بعده لیظهر أن المراد به الإحاطه بالعلم و التدبیر.

**[ترجمه]«عزب عنه یعزِب و یعزُب»: دور شد و پنهان شد. و امام علیه السلام جمله «و او در هر مکانی است» را با جملات بعد تفسیر نمود تا معلوم شود که منظور از آن احاطهٔ با علم و تدبیر است.

**[ترجمه]

«۳»

شا، الإرشاد ج، الإحتجاج رَوَى الشَّعْبِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام رَجُلًا يَقُولُ وَ الَّذِى احْتَجَبَ بِسَبْعِ طِبَاقٍ فَعَلَاهُ بِالدِّرَّهِ (۱) ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا وَيْلَکَ إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَحْتَجِبَ عَنْ شَيْ ءٍ أَوْ يَحْتَجِبَ عَنْهُ شَيْ ءٌ سُبْحَانَ الَّذِى لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْ ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ أَ فَأُكَفِّرُ عَنْ يَمِينِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا لَمْ تَحْلِفْ بِاللَّهِ فَيَلْزَمَکَ الْكَفَّارَهُ (۲) وَ إِنَّمَا حَلَفْتَ بِغَيْرِهِ.

**[ترجمه]ارشاد، احتجاج: امیر المؤمنین علیه السّلام از مردی شنید که می گوید: سوگند به آن کس که در پس هفت پرده آسمانها در پرده شده. پس آن حضرت تازیانه را بالا برده فرمود: وای بر تو همانا خداوند والاتر است از اینکه از چیزی در پرده شود یا چیزی از او در پرده رود، منزه است آن خدایی که فرا نمی گیرد او را مکان و جایی، و نه در زمین و نه در آسمان چیزی بر او پوشیده نیست، مرد گفت: آیا از آن سوگندی که یاد کردم کفاره بدهم؟ فرمود: نه، زیرا تو به خدا سوگند یاد نکرده ای که کفاره آن را بدهی و به دیگری سوگند خورده ای!. - . الإرشاد: ۱۲۰، الاحتجاج: ۲۱۰ -

**[ترجمه]

«۴»

ج، الإحتجاج فِي جَوَابِ أَسْئِلَهِ الزِّنْدِيقِ الْمُنْكِرِ لِلْقُرْآنِ- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ مَعْنَى قَوْلِهِ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَهُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّکَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ فَإِنَّمَا خَاطَبَ نَبِيَّنَا صلی الله علیه و آله هَلْ يَنْتَظِرُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُشْرِكُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَهُ فَيُعَايِنُوهُمْ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّکَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ يَعْنِي بِذَلِکَ أَمْرَ رَبِّکَ وَ الْآيَهُ هِيَ الْعَذَابُ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْأُمَمَ السَّالِفَهَ وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَهَ وَ قَالَ أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها يَعْنِي بِذَلِکَ مَا يَهْلِکُ مِنَ الْقُرُونَ فَسَمَّاهُ إِتْيَاناً وَ قَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى يَعْنِي اسْتَوَى تَدْبِيرُهُ وَ عَلَا أَمْرُهُ وَ قَوْلُهُ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ وَ قَوْلُهُ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ قَوْلُهُ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ فَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِکَ اسْتِيلَاءَ أُمَنَائِهِ بِالْقُدْرَهِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَنَّ فِعْلَهُمْ فِعْلُهُ الْخَبَرَ.

يد، التوحيد فِي هَذَا الْخَبَرِ وَ قَالَ فِي آيَهٍ أُخْرَى فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا يَعْنِي أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذَاباً وَ كَذَلِکَ إِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَإِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ إِرْسَالُ الْعَذَابِ.

۱- الدره بكسر الدال و تشديد الراء: السوط.

۲- فی شا: فيلزمک الكفّاره كفّاره الحنث.

**[ترجمه]احتجاج: امیر مؤمنان علیه السلام در جواب سؤالات زندیقی که منکر قرآن بود فرمود: و مخاطب در آیه: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ» - . انعام / ۱۵۸ -

حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله است، و می فرماید: آیا أهل نفاق و شرک منتظر آمدن ملائکه و رؤیت ایشان، یا آمدن پروردگارت یا برخی از آیات او هستند. و مراد از امر پروردگارت همان عذابهای دنیوی است که مشمول امّتهای پیشین نیز گردید، و در آیه: أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها همان هلاک اقوام گذشته بود که با فعل اتیان آورده شده.

و همچنین است آیه: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» - . طه / ۵ - {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} یعنی تدبیرش مستقرّ و کارش بالا گرفت، و آیه: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» - . زخرف / ۸۴ - {و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست} و «وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ» - . حدید / ۴ - {و هر کجا باشید او با شماست} و «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ» - . مجادله / ۷ - {هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست.} هر آینه با این آیات قصد دارد به تمام خلایق بفهماند که قدرتی که به امنای دین و والیان شرع عطا فرموده مستولی بر همه ایشان است و اینکه فعل او همان فعل ایشان است. - . الاحتجاج: ۲۵۰ -

توحید: در این حدیث آورده: و در آیه دیگر فرموده: «فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا» - . حشر / ۲ - {و [لی] خدا از آنجایی که تصوّر نمی کردند بر آنان درآمد} یعنی عذاب را برایشان فرستاد. و همچنین در باره آمدنش بناهای ایشان را چنانچه فرموده: «فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ» - . نحل / ۲۶ - {و [لی] خدا از جانب ستونها بر بناهایشان آمد} پس آمدن خدا بناهای ایشان را از جانب ستونها یعنی فرستادن عذاب.

ص: ۳۱۰

**[ترجمه]

تبیان

قال البیضاوی هَلْ یَنْظُرُونَ أی ما ینتظرون یعنی أهل مکه و هم ما کانوا منتظرین لذلک و لکن لما کان یلحقهم لحوق المنتظر شبهوا بالمنتظرین إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ ملائکه الموت أو العذاب أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أی أمره بالعذاب أو کل آیه یعنی آیات القیامه و الهلاک الکلی لقوله أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یعنی أشراط الساعه.(۱) أقول لعله علیه السلام فسّر إتیان الرب بالقیامه و إتیان أمره تعالی بقیامها و إتیان بعض الآیات بنزول العذاب فی الدنیا و إتیان الملائکه بظهورهم عند الموت أو الأعم منه و من غیره.

و قال الطبرسی رحمه الله أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ أی نقصد نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها اختلف فی معناه علی أقوال أحدها أ و لم یر هؤلاء الکفار أنا ننقص أطراف الأرض بإماته أهلها و ثانیها ننقصها بذهاب علمائها و فقهائها و خیار أهلها و ثالثها أن المراد نقصد الأرض ننقصها من أطرافها بالفتوح علی المسلمین منها فننقص من أهل الکفر و نزید فی المسلمین یعنی ما دخل فی الإسلام من بلاد الشرک و رابعها أن معناه أ و لم یروا ما یحدث فی الدنیا من الخراب بعد العماره و الموت بعد الحیاه و النقصان بعد الزیاده انتهی.

و أما ما ذكره علیه السلام أخیرا فی الخبر الأول فالظاهر تعلقه بالثلاثه الأخیره فالمراد بالأولی نفوذ أمره تعالی فی السماء و الأرض و خلقه الملائکه و الحجج فیهما و إنفاذهم أمره تعالی فیهما و بالثانیه کون الملائکه و الحجج معهم شاهدین علیهم و کذا الثالثه.

**[ترجمه]بیضاوی گفته: «هل ینتظرون» یعنی متظر نمی شوند. یعنی اهل مکه و آنها منتظر این امر نبودند ولی از آنجا که آن امر به آنها می رسید همانطور که به منتظر آن می رسید به منتظران تشبیه شدند. «إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَه» یعنی ملائکه مرگ یا عذاب «أَوْ یَأْتِیَ رَبُّک» یعنی امر پروردگارت به عذاب یا هر نشانه ای یعنی آیات قیامت و هلاک کلّی، به دلیل این قول خداوند:«أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّک» یعنی نشانه های قیامت.

مؤلف: شاید امام علیه السلام آمدن پروردگار را به قیامت و آمدن امرش را به قیام قیامت و آمدن بعضی نشانه ها را به نزول عذاب در دنیا و آمدن ملائکه را به آشکار شدن آنها هنگام مرگ یا اعم از آن وقت، تفسیر فرموده است.

طبرسی گفته: «أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْض» یعنی قصد آن کنیم. در معنای «نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» اختلاف شده: قول اول اینکه آیا کفار نمی بینند که اطراف زمین را با مرگ اهالی آن کاهش می دهیم. قول دوم: با رفتن علما و فقها و خوبان زمین آن را کم می کنیم. قول سوم: قصد زمین می کنیم و با پیروز کردن مسلمانان در فتوحات از اهل کفر کم می کنیم و به مسلمانان اضافه می کنیم یعنی آنچه از بلاد شرک که داخل در بلاد اسلام می شود. قول چهارم: آیا خرابی را که بعد از آبادانی در دنیا رخ می دهد و مرگ بعد از زندگی و نقصان بعد از زیادت را نمی بینند. پایان.

و اما آنچه امام علیه السلام در آخر روایت اول فرمود ظاهر آن است که به سه آیۀ اخیر در آنجا برمی گردد. پس منظور از آیه اول نفوذ امر خداوند در آسمان و زمین و خلقت ملائکه و حجت ها در آنها و جاری کردن اوامر خدا در آسمان و زمین توسط آنها می باشد و منظور از آیه دوم و نیز سوم، شاهد بودن ملائکه و حجت بر آنها می باشد.

**[ترجمه]

«۵»

ج، الإحتجاج عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی علیه السلام قَالَ: ذُکِرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَنْزِلُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَنْزِلُ وَ لَا یَحْتَاجُ إِلَی أَنْ یَنْزِلَ إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِی الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ سَوَاءٌ لَمْ یَبْعُدْ مِنْهُ قَرِیبٌ وَ لَمْ یَقْرُبْ مِنْهُ بَعِیدٌ وَ لَمْ یَحْتَجْ إِلَی شَیْ ءٍ بَلْ یُحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ هُوَ ذُو الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِینَ إِنَّهُ یَنْزِلُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ فَإِنَّمَا یَقُولُ ذَلِکَ مَنْ یَنْسُبُهُ إِلَی نَقْصٍ أَوْ زِیَادَهٍ وَ کُلُّ مُتَحَرِّکٍ مُحْتَاجٌ إِلَی مَنْ یُحَرِّکُهُ أَوْ یَتَحَرَّکُ بِهِ فَمَنْ ظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنُونَ

۱- أشراط الساعه: علائمها.

فَقَدْ هَلَکَ وَ أَهْلَکَ فَاحْذَرُوا فِی صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَی حَدٍّ مِنْ نَقْصٍ أَوْ زِیَادَهٍ أَوْ تَحْرِیکٍ أَوْ تَحَرُّکٍ أَوْ زَوَالٍ أَوِ اسْتِنْزَالٍ أَوْ نُهُوضٍ أَوْ قُعُودٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ صِفَهِ الْوَاصِفِینَ وَ نَعْتِ النَّاعِتِینَ وَ تَوَهُّمِ الْمُتَوَهِّمِینَ.

ید، التوحید الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَیَّاشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ

**[ترجمه]احتجاج: در خدمت امام کاظم علیه السّلام گفته شد: مردمی عقیده دارند که خدای تبارک و تعالی به آسمان پایین فرود آید، امام کاظم علیه السّلام فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته، او به چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه به اوست، او عطاکننده است، شایسته پرستشی جز او نیست، عزیز و حکیم است. امّا گفته وصف کنندگانی که گویند: خدای تبارک و تعالی فرود آید، این سخن کسی است که خدا را به کاهش و فزونی نسبت دهد، افزون بر آنکه هر متحرّکی احتیاج به محرّک یا وسیله حرکت دارد، کسی که این گمانها را به خدا برد هلاک گردد،

ص: ۳۱۱

و بپرهیزید از اینکه راجع به صفات خدا، حدّ و اندازه ای برایش جستجو کنید و او را به کاهش یا فزونی یا تحریک یا تحرّک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید، خداوند از وصف واصفان و ستایش ستایندگان و توهّم متوهّمان والا و گرامی است. - . الاحتجاج: ۳۸۶ -

این حدیث در کتاب توحید نیز روایت شده و در آخر آن افزوده است: «وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِین» - . شعراء / ۲۱۷- ۲۱۹ - {و بر [خدای] عزیزِ مهربان توکّل کن، آن کس که چون [به نماز] برمی خیزی تو را می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد].} - . التوحید: ۱۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

إنما منظره أی نظره و علمه و إحاطته بأن یکون مصدرا میمیا أو ما ینظر إلیه فی القرب و البعد منه سواء أی لا یختلف اطلاعه علی الأشیاء بالقرب و البعد لأن القرب و البعد إنما یجریان فی المکانی بالنسبه إلی المکان و هو سبحانه متعال عن المکان و الطول الفضل و الإنعام.

قوله فإنما یقول ذلک من ینسبه إلی نقص أی النزول المکانی إنما یتصور فی المتحیز و کل متحیز موصوف بالتقدر و کل متقدر متصف بالنقص عما هو أزید منه و بالزیاده علی ما هو أنقص منه أو یکون فی نفسه قابلا للزیاده و النقصان و الوجوب الذاتی ینافی ذلک لاستلزامه التجزؤ و الانقسام المستلزمین للإمکان و أیضا کل متحرک محتاج إلی من یحرکه أو یتحرک به لأن المتحرک إما جسم أو متعلق بالجسم و الجسم المتحرک لا بد له من محرک لأنه لیس یتحرک بجسمیته و المتعلق بالجسم

لاـ بـد له فی تحرکه من جسم یتحرک به و هـو سـبحانه منزه عن الاحتیـاج إلی المتحرک و عن التغیر بمغیر و عن التعلق بجسـم یتحرک به و یحتمـل أن یکون المراد بالأـول الحرکه القسـریه و بالثـانی مـا یشـمل الإرادیه و الطبیعیه بأن یکون المراد بقوله من یتحرک به ما یتحرک به من طبیعه أو نفس.

و قوله من أن تقفوا من وقف یقف أی أن تقوموا فی الوصف له و توصیفه علی حد فتحدونه بنقص أو زیاده و یحتمل أن یکون من قفـا یقفو أی أن تتبعوا له فی البحث عن صـفاته تتبعا علی حـد تحـدونه بنقص أو زیاده و قوله حین تقوم أی إلی التهجـد أو إلی الخیرات أو إلی الأمور کلها و تقلبک فی الساجدین أی ترددک و حرکاتک فیما بین المصـلین بالقیام و القعود و الرکوع و السجود.

ص: ۳۱۲

**[ترجمه]«إنما منظره» یعنی نظر و علم و احاطه او، بنا بر اینکه مصدر میمی باشد. یا اینکه به آنچه می نگرد از نظر دوری و نزدیکی نسبت به او یکسان است. یعنی آگاهی او از اشیاء با دوری و نزدیکی، مختلف نمی شود زیرا دوری و نزدیکی تنها در باره موجود مکانی در نسبت به مکان راه دارد حال آنکه خداوند منزه از مکان است.

«الطول»: فضل و انعام. «فانما یقول ذلک من ینسبه إلی نقص» یعنی نزول مکانی تنها در باره موجود مکاندار (متحیّز) تصور می شود و هر مکانداری به اندازه موصوف می گردد و هر اندازه داری به کمتر بودن از بزرگتر خود و به بیشتر بودن از کوچکتر خود وصف می شود یا اینکه فی نفسه قابل زیاده و نقصان است و وجوب ذاتی با آن منافات دارد زیرا مستلزم تجزی و انقسام است که این دو خود مستلزم امکان هستند. و نیز هر متحرکی نیاز به چیزی دارد که حرکتش دهد و یا به وسیله آن حرکت کند زیرا متحرک یا جسم و یا متعلق به جسم است و جسم متحرک ناگزیر محرّکی می خواهد زیرا او به جسمیتش حرکت نمیکند. و متعلق به جسم در حرکت خود ناگزیر محتاج به جسمی است که توسط او حرکت کند. و خدای سبحان، از احتیاج به تحرک و تغییر به متغیّری و تعلق به جسمی که به توسطش حرکت کند منزه است. و ممکن است منظور از اولی حرکت قسری و از دومی حرکت شامل ارادی و طبیعی باشد، بنا بر اینکه منظور از «من یتحرک به» چیزی باشد که توسط آن حرکت می کند مثل طبیعت یا نفس. «من أن تقفوا» از «وقف یقف» یعنی از اینکه در توصیف خدا بر حدی قرار گیرید که خدا را به نقصان و زیاده ای تعریف کنید. و ممکن است از «قفا یقفوا» باشد یعنی در بحث از صفات او راهی را پیروی کنید که به تعریف او به زیاده و نقصان برسد. «حین تقوم» یعنی برای شب زنده داری یا خیرات یا تمام امور. «و تقلّبک فی الساجدین» یعنی حرکات تو در میان نمازگزاران با قیام و قعود و رکوع و سجود.

ص: ۳۱۲

**[ترجمه]

«۶»

ج، الإحتجاج عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْغَفَّارِ السُّلَمِیُّ أَبَا إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی فَقَالَ أَرَی هَاهُنَا خُرُوجاً مِنْ حُجُبٍ وَ تَدَلِّیاً إِلَی الْأَرْضِ وَ أَرَی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله رَأَی رَبَّهُ بِقَلْبِهِ وَ نُسِبَ إِلَی بَصَرِهِ وَ کَیْفَ هَذَا فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام دَنا فَتَدَلَّی فَإِنَّهُ لَمْ یدل [یَتَدَلَ عَنْ مَوْضِعٍ وَ لَمْ یَتَدَلَّ بِبَدَنٍ فَقَالَ عَبْدُ الْغَفَّارِ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ حَیْثُ قَالَ دَنا فَتَدَلَّی فَلَمْ یَتَدَلَّ عَنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا قَدْ زَالَ عَنْهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَصِفْ بِذَلِکَ نَفْسَهُ فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام إِنَّ هَذِهِ لُغَةٌ فِی قُرَیْشٍ إِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ أَنْ یَقُولَ قَدْ سَمِعْتُ یَقُولُ قَدْ تَدَلَّیْتُ وَ إِنَّمَا التَّدَلِّی الْفَهْمُ.

**[ترجمه]احتجاج: مردی بنام عبد الغفّار سلمی از امام موسی کاظم علیه السّلام در باره این آیات «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» - . نجم / ۸ - ۹ - {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد} آیا در آنجا که پیامبر اقامت نمود خدا از حجاب بیرون آمده و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله او را به چشم دید یا آنکه به قلب مشاهده نموده و نسبت رؤیت به بصر داد، این چگونه است؟ حضرت فرمود: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی» از مکانی پایین

نیامد و با بدن حرکت نکرد. او گفت: من همچون آیه او را وصف نمودم که گوید: «دَنا فَتَدَلَّى»، و کسی از جای خود پایین نیامد جز آنکه از آن زایل شد، و إلّا این گونه وصف نمی فرمود. حضرت فرمود: استعمال این لغت در قریش این گونه است که هر وقت کسی بخواهد بگوید: شنیدم، می گوید: «تدلّیت»، و معنی «تدلّی» همان فهم است. - . الاحتجاج: ۳۸۶ -

**[ترجمه]

بیان

التدلی القرب و النزول من علو و الامتداد إلی جهه السفل و یکون من التدلل بمعنی الغنج و ما ذکره علیه السلام أن المراد به الفهم فهو علی المجاز لأن من یرید فهم شی ء یتدلی إلی القائل لیسمعه و یفهمه ثم اعلم أنه قد اختلف فی تفسیر هذه الآیه علی وجوه.

الأول أن تکون الضمائر راجعه إلی جبرئیل علیه السلام فالمعنی وَ هُوَ أی جبرئیل بِالْأُفُقِ الْأَعْلی أفق السماء ثُمَّ دَنا من النبی صلی الله علیه و آله فَتَدَلَّی أی تعلق به و هو تمثیل لعروجه بالرسول صلی الله علیه و آله أو تدلی من الأفق الأعلی فدنا من الرسول فیکون إشعارا بأنه عرج به غیر منفصل عن محله و تقریرا لشده قوته و قیل المعنی قرب فاشتد قربه فَکانَ البعد بینهما قابَ قَوْسَیْنِ أی قدرهما أَوْ أَدْنی و المقصود تمثیل ملکه الاتصال و تحقیق استماعه لما أوحی إلیه بنفی البعد الملبس.

الثانی أن تکون الضمائر راجعه إلی محمد صلی الله علیه و آله أی ثُمَّ دَنا محمد من الخلق و الأمه و صار کواحد منهم فَتَدَلَّی إلیهم بالقول اللین و الدعاء الرفیق فالحاصل أنه صلی الله علیه و آله استوی و کمل فدنا من الخلق بعد علوه و تدلی إلیهم و بلغ الرساله.

الثالث أن تکون الضمائر راجعه إلی الله تعالی فیکون دنوه کنایه عن رفع مکانته و تدلیه عن جذبه بشراشره إلی جناب القدس و الحاصل أنه مؤول بالدنو المعنوی و التقرب و المعرفه و اللطف علی ما یؤول حدیث من تقرب إلی شبرا تقربت

إليه ذراعا و قيل الدنو منه صلى الله عليه و آله و هو كنايه عن عظم قدره حيث انتهى إلى حيث لم ينته إليه أحد و التدلى منه تعالى كنايه عن غايه لطفه و رحمته.

**[ترجمه]«التدّلی»: نزدیکی، نزول از بالا، امتداد رو به پایین و از التدلّل به معنای ناز و کرشمه گرفته شده. و آنچه امام فرمود که مظور از تدلّی، فهم است بنا بر مجاز می باشد. زیرا کسی که بخواهد چیزی را بفهمد به گوینده نزدیک می شود تا آن را بشنود و بفهمد.

بدان که در تفسیر این آیه اختلاف شده و وجوهی گفته اند:

اول: اینکه ضمائر بر جبرئیل برگردد و معنا چنین شود که: جبرئیل در افق اعلی یعنی افق آسمان بود پس به پیامبر نزدیک شد و به او پیوست. و این تمثیلی برای بالا بردن پیامبر توسط جبرئیل است. یا اینکه از افق بالا پایین آمد و پیامبر خود نزدیک شد که اشاره به این داشته باشد که جبرئیل برای بالا بردن پیامبر، از جای خود جدا نشد که شدت قوت او را می رساند. و گفته شده یعنی: نزدیک شد و نزدیکیش بیشتر شد تا اینکه فاصله او تا پیامبر به اندازه دو تیر پرتاب یا کمتر شد و منظور تمثیل ملکهٔ اتصال و بیان استماع پیامبر به آنچه که وحی می شد با نفی فاصلهٔ مانع استماع می باشد.

دوم: اینکه ضمایر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله برگردد یعنی حضرت به خلق و امت نزدیک گشته یکی از آنها شد پس با کلام نرم و دعوت آرام به سوی آنها پایین آمد. حاصل آنکه پیامبر کامل شد و پس از بلندی رتبه اش به خلق نزدیک شد و به سوی ایشان پایین آمد و رسالت را ابلاغ کرد.

سوم: اینکه ضمائر به خدای متعال برگردد پس نزدیکی خدا کنایه از بالا بردن مقام پیامبر و پایین آمدن خدا کنایه از جذب پیامبر با محبت خود، به عالم قدس است. و حاصل آنکه به نزدیکی و تقرب معنوی و معرفت و لطف تأویل می شود. چنانچه حدیث «هر کس قدمی به سوی من نزدیک

ص: ۳۱۳

شود من به اندازه زراعی به او نزدیک می شوم» تأویل به آن شده است. و گفته شده: نزدیکی از سوی پیامبر است و کنایه از عظمت قدر اوست به گونه ای که به جایی رسید که هیچ کس نرسید و تدلّی (پایین آمدن) از سوی خداوند است و کنایه از نهایت لطف و رحمت اوست.

**[ترجمه]

«۷»

لی، الأمالی للصدوق ید، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الدَّقَّاقُ عَنِ الصُّوفِیِّ عَنِ الرُّویَانِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ الْحَسَنِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِی الْحَدِیثِ الَّذِی یَرْوِیهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی

الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَنْزِلُ کُلَّ لَیْلَهٍ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَقَالَ علیه السلام لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِینَ لِلْکَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ اللَّهِ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَذَلِکَ إِنَّمَا قَالَ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُنْزِلُ مَلَکاً إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا کُلَّ لَیْلَهٍ فِی الثُّلُثِ الْأَخِیرِ وَ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ فِی أَوَّلِ اللَّیْلِ فَیَأْمُرُهُ فَیُنَادِی هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِیَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَیْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ یَا طَالِبَ الْخَیْرِ أَقْبِلْ یَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلَا یَزَالُ یُنَادِی بِهَذَا إِلَی أَنْ یَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَی مَحَلِّهِ مِنْ مَلَکُوتِ السَّمَاءِ(۱) حَدَّثَنِی بِذَلِکَ أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

ج، الإحتجاج مرسلا مثله

**[ترجمه]أمالی صدوق، توحید، عیون اخبار الرضا: ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا چه می فرمائی در حدیثی که مردم از رسول خدا باز گویند که فرمود: خدای تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا نازل شود؟ فرمود: خدا آنان که سخن را از جای خود تحریف کنند لعنت کند!؛ رسول خدا چنین نفرموده، همانا فرموده: خدای تعالی هر شب در ثلث آخر شب و شب جمعه از اول شب، فرشته‌ای را به آسمان دنیا می فرستد و به او دستور دهد که ندا دهد: آیا سائلی هست که به او عطا کنم؟ تائبی هست که از او بپذیرم؟ آمرزش خواهی هست که برایش بیامرزم؟ ای خیرخواه بیا! ای بد خواه کوتاه کن! و این ندا را تا سپیده دم ادامه دهد و چون سپیده دمد به جای خود در ملکوت آسمان برگردد. پدرم از جدم از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این را روایت کردند. - . أمالی صدوق: ۳۳۵، التوحید: ۱۷۶، عیون أخبار الرضا ۱: ۱۱۶ -

این حدیث در کتاب احتجاج و علل الشرایع نیز روایت شده است. -[۲]. الاحتجاج: ۴۱۰ -

**[ترجمه]

بیان

الظاهر أن مراده علیه السلام تحریفهم لفظ الخبر و یحتمل أن یکون المراد تحریفهم معناه بأن یکون المراد بنزوله تعالی إنزال ملائکته مجازا– ع، علل الشرائع السنانی و الدقاق و المکتب و الوراق عن الأسدی مثله.

**[ترجمه]ظاهر آن است که مراد امام تحریف لفظ روایت از سوی ایشان است. و ممکن است منظور تحریف معنوی باشد، به اینکه مراد از نزول خداوند، مجازا فرستادن فرشتگانش است.

**[ترجمه]

«۸»

لی، الأمالی للصدوق السِّنَانِیُّ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِینَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ زَیْنَ الْعَابِدِینَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ هَلْ یُوصَفُ بِمَکَانٍ فَقَالَ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ

قُلْتُ فَلِمَ أَسْرَىٰ نَبِيَّهُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِيُرِيَهُ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ وَ مَا فِيهَا مِنْ عَجَائِبِ صُنْعِهِ وَ بَدَائِعِ خَلْقِهِ قُلْتُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَنَا مِنْ حُجُبِ النُّورِ فَرَأَى مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ ثُمَّ تَدَلَّى صلی الله علیه و آله فَنَظَرَ مِنْ تَحْتِهِ إِلَى مَلَكُوتِ الْأَرْضِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ فِي الْقُرْبِ مِنَ الْأَرْضِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

ص: ۳۱۴

۱- الملکوت: الملک العظیم، العز و السلطان. و الملکوت السماوی: هو محل القدیسین فی السماء.

**[ترجمه]أمالی صدوق: ثابت بن دینار گوید: از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: آیا خدای جل جلاله به مکان وصف می شود؟ فرمود: خدا از آن برتر است. گفتم: پس چرا پیغمبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان و آنچه از عجایب و بدایع آفرینش وی در آن است به وی بنماید. گفتم: گفتار خدای عزّ و جلّ «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى» - . نجم / ۸ - ۹ - {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} چه معنی دارد؟ فرمود: مقصود از آن رسول خدا است که نزدیک پرده های نور شد و ملکوت آسمان ها را دید و سپس پایین آمد و در زیر پای خود ملکوت زمین را نگریست تا به نظر آورد که فاصله اش تا زمین به اندازه فاصله دو سر کمان است. - . أمالی صدوق: ۱۲۸ -

ص: ۳۱۴

**[ترجمه]

«۹»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَنْزِلُ کُلَّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ إِلَی سَمَاءِ الدُّنْیَا مِنْ أَوَّلِ اللَّیْلِ وَ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ فِی الثُّلُثِ الْأَخِیرِ وَ أَمَامَهُ مَلَکٌ یُنَادِی هَلْ مِنْ تَائِبٍ یُتَابُ عَلَیْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَیُغْفَرَ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَیُعْطَی سُؤْلَهُ اللَّهُمَّ أَعْطِ کُلَّ مُنْفِقٍ خَلَفاً (۱) وَ کُلَّ مُمْسِکٍ تَلَفاً فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ الرَّبُّ إِلَی عَرْشِهِ فَیُقَسِّمُ الْأَرْزَاقَ بَیْنَ الْعِبَادِ ثُمَّ قَالَ لِلْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ یَا فُضَیْلُ نَصِیبَکَ مِنْ ذَلِکَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ إِلَی قَوْلِهِ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار تبارک و تعالی، هرشب جمعه از ابتدای شب و در یک سوم پایانی هر شب، امر خود را به سوی آسمان دنیا نازل می کند، در حالی که روبه روی آن، دو فرشته هستند که فریاد می زنند: آیا توبه کننده ای هست که توبه اش پذیرفته شود؟ آیا استغفار کننده ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا تقاضامندی هست تا تقاضایش برآورده شود؟ خدایا! به هر انفاق کننده، عوضی، و به هر آزمند، زیانی ارزانی دار. پس به هنگام طلوع فجر امر الهی به سوی عرش خداوند باز می گردد و روزی ها را میان بندگان قسمت می کند. سپس حضرت به فُضیل بن یسار گفت: ای فضیل! سعی کن سهم بیشتری از این روزی ها ببری و منظور از این آیه نیز همین است: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» - . سبأ / ۳۹ - {و

هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد}. - . تفسیر القمی ۲: ۱۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

نزوله تعالی کنایه عن تنزله عن عرش العظمه و الجلال و أنه مع غنائه عنهم من جمیع الوجوه یخاطبهم بما یخاطب به من یحتاج

إلی غيره تلطفا و تكرما و عوده إلی عرشه عن توجهه تعالی إلی شئون أخر يفعله الملوك إذا تمكنوا علی عرشهم قوله عليه السلام: نصيبك أی خذ نصيبك من هذا الخير و لا تغفل عنه.

**[ترجمه]نزول خداونـد كنايه از تنزّل او از عرش عظمت و جلالت اوست و اينكه با وجود بی نيازی تمام از بندگانش آنها را از روی لطف و كرمش همچون مخاطبۀ شخص محتاج به ديگران مورد خطاب قرار می دهد. و بازگشت خدا به عرش خود كنايه از توجه او به شؤون ديگری است كه پادشاهان هنگام قرار گرفتن بر تختشان به آن می پردازند. «نصيبك» يعنی بهره خود را ازا ين خير بگير و از آن غافل مباش.

**[ترجمه]

«۱۰»

ع، علل الشرائع الْمُكَتِّبُ وَ الْوَرَّاقُ وَ الْهَمَذَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِی عِمْرَانَ وَ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ صلی الله عليه و آله إِلَی السَّمَاءِ وَ مِنْهَا إِلَی سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی وَ مِنْهَا إِلَی حُجُبِ النُّورِ وَ خَاطَبَهُ وَ نَاجَاهُ هُنَاكَ وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يَجْرِی عَلَيْهِ زَمَانٌ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَی مَا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَی عَمَّا يَصِفُونَ.

يد، التوحيد علی بن الحسين بن الصلت عن محمد بن أحمد بن علی بن الصلت عن عمه عبد الله بن الصلت عن يونس مثله.

**[ترجمه]علل الشرايع: يونس بن عبد الرحمن گفت: به امام موسی كاظم عليه السلام گفتم: چرا علت خدا پيغمبرش صلی الله عليه و آله را به سوی آسمان بالا برد و از آن به سوی سدره المنتهی و از آن به سوی حجاب های نور و با او خطاب و گفتگو نمود و در آنجا با او راز گفت در حالی كه خدا به مكان وصف نمی شود؟ امام عليه السلام فرمود: خدای تبارك و تعالی به مكان وصف نمی شود و زمان بر او جاری نمی گردد و ليكن خدای عزّ و جلّ خواست كه فرشتگان و ساكنان آسمانهای خود را به او تشريف دهد و ايشان را به مشاهده كردن آن حضرت گرامی دارد و از عجائب عظمت خويش به او بنمايد، آنچه را كه بعد از فرود آمدنش به آن خبر دهد، و اين امر بر آن وضع نيست كه مشبّهه می گويند و پاك و منزه است خدا و برتری دارد از آنچه شرك می آورند. - . علل الشرايع ۱: ۱۶۰ -

اين حديث در كتاب توحيد نيز روايت شده است. - . التوحيد: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عُيَيْنَهَ (۲)عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ

عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى فَقَالَ لِی يَا حَبِيبُ لَا تَقْرَأْ هَكَذَا

ص: ٣١٥

١- الخلف: البدل و العوض.

٢- لم نجد له ذكرا فی التراجم.

اقْرَأْ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى عَبْدِهِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ما أَوْحى يَا حَبِيبُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا فَتَحَ مَكَّهَ أَتْعَبَ نَفْسَهُ فِي عِبَادَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الشُّكْرِ لِنِعَمِهِ فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام مَعَهُ فَلَمَّا غَشِيَهُمُ اللَّيْلُ انْطَلَقَا إِلَى الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ يُرِيدَانِ السَّعْيَ قَالَ فَلَمَّا هَبَطَا مِنَ الصَّفَا إِلَى الْمَرْوَهِ وَ صَارَا فِي الْوَادِي دُونَ الْعَلَمِ الَّذِي رَأَيْتَ غَشِيَهُمَا مِنَ السَّمَاءِ نُورٌ فَأَضَاءَتْ لَهُمَا جِبَالُ مَكَّهَ وَ خَسَأَتْ أَبْصَارُهُمَا (۱) قال ففزعا لِذَلِكَ فَزَعاً شَدِيداً قَالَ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى ارْتَفَعَ مِنَ الْوَادِي وَ تَبِعَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِذَا هُوَ بِرُمَّانَتَيْنِ عَلَى رَأْسِهِ قَالَ فَتَنَاوَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُحَمَّدٍ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهَا مِنْ قِطْفِ الْجَنَّهِ فَلَا يَأْكُلْ مِنْهَا إِلَّا أَنْتَ وَ وَصِيُّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَالَ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِحْدَاهُمَا وَ أَكَلَ عَلِيٌّ عليه السلام الْأُخْرَى ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مَا أَوْحَى قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا حَبِيبُ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى يَعْنِي عِنْدَهَا وَافَى بِهِ جَبْرَئِيلُ حِينَ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى مَحَلِّ السِّدْرَهِ وَقَفَ جَبْرَئِيلُ دُونَهَا وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا مَوْقِفِيَ الَّذِي وَضَعَنِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ وَ لَنْ أَقْدِرَ عَلَى أَنْ أَتَقَدَّمَهُ وَ لَكِنِ امْضِ أَنْتَ أَمَامَكَ إِلَى السِّدْرَهِ فَوَقَفَ عِنْدَهَا قَالَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى السِّدْرَهِ وَ تَخَلَّفَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّمَا سُمِّيَتْ سِدْرَهَ الْمُنْتَهَى لِأَنَّ أَعْمَالَ أَهْلِ الْأَرْضِ تَصْعَدُ بِهَا الْمَلَائِكَهُ الْحَفَظَهُ إِلَى مَحَلِّ السِّدْرَهِ وَ الْحَفَظَهُ الْكِرَامُ الْبَرَرَهُ دُونَ السِّدْرَهِ يَكْتُبُونَ مَا تَرْفَعُ إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَهُ مِنْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ فِي الْأَرْضِ قَالَ فَيَنْتَهُونَ بِهَا إِلَى مَحَلِّ السِّدْرَهِ قَالَ فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَرَأَى أَغْصَانَهَا تَحْتَ الْعَرْشِ وَ حَوْلَهُ قَالَ فَتَجَلَّى لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله نُورُ الْجَبَّارِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا غَشِيَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله النُّورُ شَخَصَ بِبَصَرِهِ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ قَالَ فَشَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُحَمَّدٍ قَلْبَهُ وَ قَوَّى لَهُ بَصَرَهُ حَتَّى رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ مَا رَأَى وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى قَالَ يَعْنِي الْمُوَافَاهَ قَالَ فَرَأَى مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله مَا رَأَى بِبَصَرِهِ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرى يَعْنِي أَكْبَرَ الْآيَاتِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ إِنَّ غِلَظَ السِّدْرَهِ بِمَسِيرَهِ مِائَهِ عَامٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَ إِنَ

۱- خسأ البصر: كل و أعيا.

الْوَرَقَهَ مِنْهَا تُغَطِّی أَهْلَ الدُّنْیَا وَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَائِکَهً وَکَّلَهُمْ بِنَبَاتِ الْأَرْضِ مِنَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ فَلَیْسَ مِنْ شَجَرَهٍ وَ لَا نَخْلَهٍ إِلَّا وَ مَعَهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَکٌ یَحْفَظُهَا وَ مَا کَانَ فِیهَا وَ لَوْ لَا أَنَّ مَعَهَا مَنْ یَمْنَعُهَا لَأَکَلَهَا السِّبَاعُ وَ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِذَا کَانَ فِیهَا ثَمَرُهَا قَالَ وَ إِنَّمَا نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ یَضْرِبَ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ خَلَاهُ تَحْتَ شَجَرَهٍ أَوْ نَخْلَهٍ قَدْ أَثْمَرَتْ لِمَکَانِ الْمَلَائِکَهِ الْمُوَکَّلِینَ بِهَا قَالَ وَ لِذَلِکَ یَکُونُ الشَّجَرُ وَ النَّخْلُ أُنْساً إِذَا کَانَ فِیهِ حَمْلُهُ (۱) لِأَنَّ الْمَلَائِکَهَ تَحْضُرُهُ.

**[ترجمه]علل الشرایع: حبیب سجستانی گفت: از امام باقر علیه السّلام راجع به سخن خدای عزّ و جلّ «ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» -. نجم / ۸ - ۱۰ - {سپس

نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد، آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود}، پرسیدم. فرمود: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن،

ص: ۳۱۵

بلکه بخوان: «ثمّ دنا فتدانا» پس در نزدیکی به اندازه دو انتهای کمان یا کمتر بود پس خدا به بنده اش یعنی رسول الله آنچه را می خواست وحی فرمود. ای حبیب، رسول خدا هنگامی که مکّه را فتح نمود نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداخت و امیر المؤمنین نیز با آن حضرت همراه بود. زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا و امیر المؤمنین به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه ای - که او را دیده ای - قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکّه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده سپس رسول خدا سر به سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارك دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمود، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصیّ تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یکی از آن دو را خورده و علی علیه السّلام دیگری را تناول فرمود، سپس خداوند به پیامبر اکرم وحی فرمود آنچه را که وحی نمود.

ای حبیب! «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی» -. نجم / ۱۳ - ۱۵ - {و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی در همان جا که جنّه المأوی است.}یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدره المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر جبرئیل به محل سدره منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا گفت: ای محمد این جا محلّ توقف من و جایی است که خدای عزّ و جلّ مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی تو بگذر و به جلو برو به سمت سدره برو. پس در آنجا ایستاد و رسول خدا به طرف سدره جلو رفت و جبرئیل ماند.

امام علیه السّلام فرمود: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین را به محلّ سدره بالا برده و آنجا می نهند این مکان به سدره المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آنجا برده شد فرشتگان نگهبان که جملگی گرامی و نیک هستند آنها را می نویسند. فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می رسانند.

پس رسول خدا نظر انداخت و شاخه های این درخت (سدره) را دید که زیر عرش و اطراف آن می باشند. پس نور خدای جبّار عزّ و جلّ به رسول خدا تجلّی کرده و آن حضرت را فرا گرفت در این هنگام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه ای به هم نیامده و شانه های مبارکش به لرزه آمد. پس خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آنچه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى» منظور رسیدن آن حضرت است به سدره المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دید آنچه را که با چشم ملاحظه کرد یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ ترین آیات پروردگار می باشد با چشم دید. امام علیه السّلام فرمود: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از

ص: ۳۱۶

ایّام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آنها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آنکه با آن فرشته ای است که او را نگهداری می کند و اگر چنین نمی بود وحشی ها و حشرات زمین تمام آنها را در حالی که میوه داشتند می خوردند. سپس امام علیه السّلام فرمود: و سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمود آن است که فرشتگان موکّل آنجا هستند. و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مورد انس می باشند چه آن که فرشتگان در آنجا حاضر هستند. -. علل الشرایع ۱: ۳۲۱ -

**[ترجمه]

ایضاح

القطف بالکسر اسم للثمار المقطوعه من أصولها و شخوص البصر فتحه بحیث لا یطرف و الفریصه ودج العنق و اللحمه بین الجنب و الکتف لا تزال ترعد.

**[ترجمه]«القطف» میوه چیده شده. «شخوص البصر» گشودن چشم به گونه ای که پلک نزند. «الفریصه» رگ گردن و گوشتی بیم پهلو و کتف که دائما می لرزد.

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ دَنا يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَدَلَّى قَالَ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ ثُمَّ دَنَا فَتَدَانَى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ قَالَ كَانَ مِنَ اللَّهِ كَمَا بَيْنَ مَقْبِضِ الْقَوْسِ إِلَى رَأْسِ السِّيَةِ أَوْ أَدْنى (۲) قَالَ بَلْ أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى قَالَ وَحْيَ الْمُشَافَهَةِ.

**[ترجمه]تفسیر قمی: «و هو بالأفق الأعلی» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «ثم دنا» یعنی رسول الله به پروردگار «فتدلّی» فرمود: اینگونه نازل شد: «ثم دنا فتدانی» تا اینکه فاصله اش مثل فاصله دسته کمان تا سر آن بود. فرمود: بلکه نزدیکتر از آن پس به بنده اش وحی کرد آنچه وحی کرد. فرمود: یعنی وحی شفاهی. - . تفسیر القمی ۲: ۲۱۱ -

**[ترجمه]

تبیین

قال الجوهری تقول بینهما قاب قوس و قیب قوس و قاد قوس و قید قوس أی قدر قوس و القاب ما بین المقبض و السیه و لکل قوس قابان و قال بعضهم فی قوله تعالی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أراد قابی قوس فغلبه.

**[ترجمه]جوهری گفته: «بینهما قاب قوس و قیب قوس و قاد قوس و قید قوس» یعنی اندازه یک کمان. و قاب یعنی بین دسته و سر کمان. و هر کمانی دو قاب دارد. و بعضی در آن آیه گفته اند: «فکان قاب قوسین» یعنی فاصله دو قاب کمان بود، پس بر آن غلبه کرد.

**[ترجمه]

«۱۳»

ل، الخصال فِی مَسَائِلِ الْیَهُودِیِّ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ لَهُ فَرَبُّکَ یَحْمِلُ أَوْ یُحْمَلُ قَالَ إِنَّ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ یَحْمِلُ کُلَّ شَیْ ءٍ بِقُدْرَتِهِ وَ لَا یَحْمِلُهُ شَیْ ءٌ قَالَ فَکَیْفَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ قَالَ یَا یَهُودِیُّ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری فَکُلُّ شَیْ ءٍ عَلَی الثَّرَی وَ الثَّرَی عَلَی الْقُدْرَهِ وَ الْقُدْرَهُ تَحْمِلُ کُلَّ شَیْ ءٍ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]خصال: امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به شخص یهودی که پرسید: پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ فرمود: پروردگار من همه چیز را به توانائی خود حمل می کند و هیچ چیز تاب تحمل عظمت او را ندارد. گفت: پس چگونه خدا می فرماید: «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ» - . حاقه / ۱۷ - {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند}. فرمود: ای یهودی مگر نمی دانی آنچه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن خداست هر چیز بر خاک استوار است و خاک به توانائی خدا بر قرار است و توانائی حق هر چیزی را تحمل می کند. - . الخصال: ۵۹۷ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ید، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام تَمِیمٌ الْقُرَشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَنْصَارِیِّ عَنِ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ

أَبَـا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُوسَـی الرِّضَـا علیهما السـلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

۱- و فی نسخه: و لذلک یکون للشجر و النخل انسا إذا کان فیه حمله.

۲- سیه القوس بکسر السین: ما عطف من طرفیها.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْمَاءَ وَ الْمَلَائِکَهَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ کَانَتِ الْمَلَائِکَهُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا وَ بِالْعَرْشِ وَ الْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُظْهِرَ بِذَلِکَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِکَهِ فَتَعْلَمَ أَنَّهُ عَلَى کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَقَلَهُ وَ جَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَى عَرْشِهِ وَ کَانَ قَادِراً عَلَى أَنْ یَخْلُقَهَا فِی طَرْفَهِ عَیْنٍ وَ لَکِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ لِیُظْهِرَ لِلْمَلَائِکَهِ مَا یَخْلُقُهُ مِنْهَا شَیْئاً بَعْدَ شَیْ ءٍ فَیُسْتَدَلَّ بِحُدُوثِ مَا یَحْدُثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِکْرُهُ مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ وَ لَمْ یَخْلُقِ اللَّهُ الْعَرْشَ لِحَاجَهٍ بِهِ إِلَیْهِ لِأَنَّهُ غَنِیٌّ عَنِ الْعَرْشِ وَ عَنْ جَمِیعِ مَا خَلَقَ لَا یُوصَفُ بِالْکَوْنِ عَلَى الْعَرْشِ لِأَنَّهُ لَیْسَ بِجِسْمٍ تَعَالَى عَنْ صِفَهِ خَلْقِهِ عُلُوّاً کَبِیراً.

**[ترجمه]توحید, عیون اخبار الرضا: ابو الصّلت هروی گوید: روزی مأمون در باره این آیه از امام رضا علیه السّلام سؤال کرد: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» - . هود / ۷ - {و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.}

حضرت فرمود: خداوند تبارك و تعالی، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید و ملائکه با توجّه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داد، آنگاه در حالی که بر عرش خود تسلّط و استیلاء داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یك چشم بر هم زدن این کار را انجام دهد، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که از آسمانها و زمین می آفریند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا به وجود آمدن هر یك از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشد بر (قدرت) خداوند، و خداوند، عرش را به خاطر نیاز، نیافریده است زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی نیاز است. در مورد ذات اقدس او نمی توان گفت که: بر روی عرش نشسته است زیرا او جسم نیست. خداوند بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است. - . التوحید: ۳۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ید، التوحید مع، معانی الأخبار ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْمُعَاذِیُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ (۱)عَنْ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ (۲)عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لَا یُوصَفُ بِمَکَانٍ یَحُلُّ فِیهِ فَیُحْجَبَ عَنْهُ فِیهِ عِبَادُهُ وَ لَکِنَّهُ یَعْنِی أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُوصَفُ بِالْمَجِی ءِ وَ الذَّهَابِ تَعَالَى عَنِ الِانْتِقَالِ إِنَّمَا یَعْنِی بِذَلِکَ وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ الْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً

۱- هو أحمد بن محمّد بن سعيد السبيعى الهمدانىّ الحافظ، المكنى بأبى العباس، المعروف بابن عقده، كان كوفيا زيديا جاروديا ثقه، تقدم ترجمته مفصلا

۲- هو علىّ بن الحسن بن علىّ بن فضال بن عمر بن أيمن مولى عكرمه بن ربعى الفياض أبو الحسن كان فقيه أصحابنا بالكوفه، و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه، سمع منه شيئا كثيرا و لم يعثر له على زله فيه و لا ما يشينه، و قل ما روى عن ضعيف، و كان فطحيا، و لم يرو عن أبيه شيئا، و قال: كنت اقابله- و سنى ثمان عشره سنه- بكتبه، و لا أفهم إذ ذاك الروايات، و لا أستحل أن أرويها عنه، و روى عن أخويه عن أبيهما، و ذكر أحمد بن الحسين رحمه اللّه أنّه رأى نسخه أخرجها أبو جعفر بن بابويه، و قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى، قال: حدّثنا أحمد بن سعيد، قال: حدّثنا علىّ بن الحسن بن فضال، عن أبيه، عن الرضا عليه السلام، و لا يعرف الكوفيون هذه النسخه، و لا رويت من غير هذا الطريق. قاله النجاشىّ و عدّ له كتبا كثيره.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ قَالَ يَقُولُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِالْمَلَائِكَهِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْخَرُ وَ لَا يَسْتَهْزِئُ وَ لَا يَمْكُرُ وَ لَا يُخَادِعُ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّهِ وَ جَزَاءَ الِاسْتِهْزَاءِ وَ جَزَاءَ الْمَكْرِ وَ الْخَدِيعَهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

ج، الإحتجاج مرسلا عنه عليه السلام

**[ترجمه]توحيد، معانى الأخبار، عيون أخبار الرضا: ابن فضّال از پدرش چنين نقل كرده است: كه از امام هشتم در باره اين آيه سؤال كردم: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» - . مطففين / ۱۵ - {زهى پندار، كه آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند.} حضرت فرمود: نمى توان و صحيح نيست كه خداوند را اين طور وصف نمائيم كه در جايى قرار مى گيرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمى بينند، بلكه معنى آيه اين است كه از ثواب پروردگار خويش محرومند. و نيز راوى گويد: در باره اين آيه سؤال كردم: «وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» - . فجر / ۲۲ - {پروردگارت و فرشتگان صفّ به صفّ، آمدند.}

ص: ۳۱۸

حضرت فرمود: خداوند با «رفتن و آمدن» وصف نمى شود، خدا برتر از انتقال و جابجايى است، بلكه معنى آيه اين است كه فرمان پروردگار آمد در حالى كه فرشتگان صفّ به صفّ بودند، و در باره اين آيه سؤال كردم: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ» - . بقره / ۲۱۰ -

{آيا منتظرند كه خداوند در پاره هاى ابرها و نيز ملائكه به نزدشان بيايند؟} فرمود: يعنى «آيا منتظرند كه خداوند ملائكه را در ميان ابرها به سراغشان بفرستد» و همين گونه نيز اين آيه نازل شده است. راوى گويد: در باره اين آيات سؤال كردم: «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» - . توبه / ۷۹ - {خدا آنها را مسخره كرد.}و «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» - . بقره / ۱۵ - {خداوند آنها را استهزاء مى كند.} و « و مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ» - . بقره / ۵۴ - {آنها مكر كردند، خدا نيز مكر كرد.} و «يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ» - . نساء / ۱۴۲ - {مى خواهند

در مورد خدا خدعه كنند، در حالى كه خدا به آنها خدعه مى زند.} حضرت فرمود: خداوند نه مسخره مى كند، نه استهزاء، و نه نيرنگ و فريب بكار مى برد، بلكه مطابق عمل مسخره و استهزاء و نيرنگ و فريب آنان به آنها جزا مى دهد، خداوند بسيار بسيار برتر از آن چيزهايى است كه ظالمين مى گويند و مى پندارند. - . التوحيد: ۱۶۳ -

اين حديث در كتاب احتجاج نيز روايت شده است. - . الاحتجاج: ۴۱۱ -

**[ترجمه]

بیان

قال الزمخشری فی الآیه الأولی کونهم محجوبین عنه تمثیل للاستخفاف بهم و إهانتهم لأنه لا یؤذن علی الملوک إلا للمکرمین لـدیهم و لا یحجب عنهم إلا المهانون عندهم و قال الرازی فی الآیه الثانیه اعلم أنه ثبت بالدلیل العقلی أن الحرکه علی الله محال لأن کـل مـا کـان کـذلک کـان جسـما و الجسم مسـتحیل أن یکون أزلیـا فلا بـد فیه من التأویل و هو أن هـذا من باب حـذف المضاف و إقامه المضاف إلیه مقامه ثم ذلک المضاف ما هو فیه وجوه.

أحدها و جاء أمر ربک للمحاسبه و المجازات و ثانیها و جاء قهر ربک کما یقال جاءتنا بنو أمیه أی قهرهم و ثالثها و جاء جلائل آیـات ربک لأن هـذا یکون یوم القیامه و فی ذلک الیوم تظهر العظام و جلائل الآیات فجعل مجیئها مجیئا له تفخیما لشأن تلک الآیـات و رابعهـا و جاء ظهوره و ذلک لأن معرفه الله تصیر ذلک الیوم ضـروریه فصار ذلک کظهوره و تجلیه للخلق فقال و جاء ربک أی زالت الشـبه و ارتفعت الشـکوک و خامسـها أن هذا تمثیل لظهور آیات الله و تبیین آثار قهره و سـلطانه مثلت حاله فی ذلک بحال الملک إذا ظهر بنفسه فإنه یظهر بمجرد حضوره من آثار الهیبه و السیاسه ما لا یظهر بحضور عساکره کلها و سادسها أن الرب المربی فلعـل ملکـا هو أعظم الملائکه هو مرب للنبی صـلی الله علیه و آله جـدا فکان هو المراد من قوله وَ جاءَ رَبُّکَ و قال الطبرسی رحمه الله فی الآیه الثالثه أی هل ینتظر هؤلاء المکذبون بآیات الله

إلا أن يأتيهم أمر الله أى عـذاب الله و ما توعـدهم به على معصـيته فى ستر من السـحاب و قيل قطع من السـحاب و هذا كما يقال قتل الأمير فلانا و ضـربه و أعطاه و إن لم يتول شيئا من ذلك بنفسه بل فعل بأمره فأسـند إليه لأمره به و قيل معناه ما ينتظرون إلا أن تـأتيهم جلائل آيات الله غير أنه ذكر نفسه تفخيما للآيات كما يقال دخل الأمير البلـد و يراد بـذلك جنـده و إنما ذكر الغمام ليكون أهول فإن الأهوال تشبه بظلل الغمام كما قال سبحانه وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ و قال الزجاج معناه يأتيهم الله بما وعدهم من العذاب و الحساب كما قال فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا أى أتاهم بخذلانه إياهم و الأقوال متقاربه و قد يقال أتى و جاء فيما لا يجوز عليه المجى ء و الـذهاب يقال أتانى وعيـد فلان و جاءنى كلام فلان و أتانى حديثه و لا يراد به الإتيان الحقيقى ثم قـال و قرأ أبو جعفر الملاـئكه بـالجر قـال و قيـل معنى الآيه إلا أن يأتيهم الله بظلل من الغمام أى بجلائل آياته و بالملائكه انتهى أقول على قراءته عليه السلام لا يحتاج إلى شى ء من هذه التأويلات.

**[ترجمه]زمخشرى در بـاره آيه اول گفته: محجوب بودن آنهـا از خـدا تمثيلى است براى خوارى و پست كردن آنهـا زيرا به درگاه پادشاهان جز محترمان نزد آنها را راه ندهند و جز از انسانهاى خوار نزد آنها براى ورود به درگاه ايشان مانع نشوند.

رازى در بـاره آيه دوم گفته: بـدان كه محـال بودن حركت بر خداونـد به دليـل عقلى ثابت شـده است زيرا هر چيزى كه چنان باشد جسم است و محال است كه جسم ازلى باشد پس چاره اى جز تأويل آيه نيست و آن اينكه بگوييم از باب حذف مضاف و قرار گرفتن مضـاف اليه به جـاى آن است. امـا اين كه آن مضـاف چيست چنـد احتمال دارد: يكى اينكه: امر پروردگارت به محاسـبه و مجازات آمـد. دوم اينكه: غلبه پروردگارت آمد و سوم اينكه آيات بزرگ پروردگارت آمد زيرا اين در روز قيامت مى باشـد و در آن روز آيات بزرگ و باشـكوه ظاهر مى شود. پى آمـدن اين آيات را به خاطر بزرگ داشـتن آنها، آمدن خدا ناميد. چهارم اينكه ظهورش آمد زيرا معرفت خدا در آن روز ضرورى و قطعى مى شود پس گويا خود خدا بر مردم ظاهر شده است. پس پروردگـارت آمـد يعنى شـك و شـبهه ها از بين رفت. پنجم اينكه: اين تمثيلى براى ظهور آيات خـدا و آثار غلبه و سلطنت خـداست كه براى حال او در آن موقعيت به حال پادشاهى مثل زده شده كه خودش ظاهر مى شود زيرا او با حضورش آثـارى از هيبت و سـياست را ظاهر مى كنـد كه در هنگام حضور كل لشـكريانش نيز ظاهر نشود. شـشم اينكه: رب يعنى مربّى پس شايد مَلَكى كه بزرگترين ملائكه است و مربّى پيامبر بوده منظور از اين آيه باشد.

طبرسى در آيه سوم گفته: آيا اين تكذيب كنندگان آيات خدا منتظرند

ص: ۳۱۹

تا امر خدا يعنى عذاب خدا و آنچه كه به خاطر معصيتشان وعده داده در پوششى از ابر به سويشان آيد؟! و گفته شده: قطعه اى از ابر.

و اينماننـد آن است كه گفته شود: امير، فلانى را كشت، زد و يا احسان كرد اگر چه خودش هيـچ يك از اين اعمال را انجام نداده باشد بلكه با دسـتور او انجام شده باشد كه به همين دليل به او نسبت داده مى شوند. و گفته شده يعنى: منتظر نيستند مگر آنكه آيـات بزرگ خـدا به سويشان بيايـد جز آنكه براى بزرگـداشت آن آيات خودش را ذكر فرموده است. چنانچه گفته مى شود امير وارد شد و منظور لشـكر امير است. و تنها به اين دليل ابر را ذكر كرد كه ترسناك تر باشد. زيرا امور ترسناك به سايه

های ابر تشبیه می شوند چنانچه خداوند فرمود: «وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ» - . لقمان / ۳۲ -

زجاج گفته: یعنی خدا آنچه از عذاب و حساب که وعده شان داده برایشان می آورد. چنانچه فرموده: «فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» - . حشر / ۲ -

یعنی عذاب آنها را آورد و این اقوال نزدیک به هم هستند. فعل آمدن گاهی در اموری که آمدن و رفتن در آنها نیست به کار می رود. مثلا تهدید فلانی به من رسید. سخن و حدیث فلانی به سویم آمد. و از اینها آمدن حقیقی اراده نمی شود. و أبوجعفر علیه السلام ملائکه را به جرّ خوانده و گفته شده معنای آیه این است که خدا آیات بزرگ و ملائکه را برایشان بیاورد.

مؤلف: بنابر قرائت امام علیه السلام احتیاجی به هیچ یک از این تأویلات نیست.

**[ترجمه]

«۱۶»

ج، الإحتجاج عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ فِي جَوَابِ الْيَهُودِيِّ الَّذِي سَأَلَ عَنْ مُعْجِزَاتِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عُرِجَ بِهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي أَقَلَّ مِنْ ثُلُثِ لَيْلَةٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَدَنَا بِالْعِلْمِ فَتَدَلَّى فَدُلِّيَ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ رَفْرَفٌ أَخْضَرُ وَ غَشِيَ النُّورُ بَصَرَهُ فَرَأَى عَظَمَةَ رَبِّهِ بِفُؤَادِهِ وَ لَمْ يَرَهَا بِعَيْنِهِ فَكَانَ كَقَابِ قَوْسَيْنِ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَوْ أَدْنَى الْخَبَرَ.

**[ترجمه]احتجاج: أمیر مؤمنان علیه السّلام خطاب به یهودی که از معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده بود، فرمود: حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله مسیر یک ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی سیر داده شد، و از آنجا در ملکوت آسمانها مسیر پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و این همه در کمتر از سه شب بود، تا اینکه به ساق عرش رسید، تا اینکه به علم نزدیک شد و به آن چسبیده و رفرف سبز از بهشت برای او آویخته شد، که نور چشمان حضرت را خیره کرده پس عظمت پروردگارش را با قلبش و نه با چشمش دید، و فاصله میان او و آن نور به مقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. - . الاحتجاج: ۲۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

الضمیر فی قوله بینها راجع إلی الجنه و رجوعه إلی العظمه بعید.

**[ترجمه]ضمیر در «بینهما» به بهشت می گردد و رجوع آن به عظمت بعید است.

**[ترجمه]

«۱۷»

يد، التوحيد ع، علل الشرائع ابْنُ عِصَامٍ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ أَخْبِرْنِی عَنْ جَدِّنَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَمَرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كَيْفَ لَمْ يَسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ عَنْ أُمَّتِهِ حَتَّى قَالَ لَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ

ص: ۳۲۰

فَاسْأَلِ التَّخْفِيفَ(۱) فَإِنَّ أُمَّتَکَ لَا تُطِيقُ ذَلِکَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ لَا يَقْتَرِحُ (۲) عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يُرَاجِعُهُ فِي شَيْ ءٍ يَأْمُرُهُ بِهِ فَلَمَّا سَأَلَهُ مُوسَى علیه السلام ذَلِکَ فَکَانَ شَفِيعاً لِأُمَّتِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَجُزْ لَهُ رَدُّ شَفَاعَهِ أَخِيهِ مُوسَى فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ فَسَأَلَهُ التَّخْفِيفَ إِلَى أَنْ رَدَّهَا إِلَى خَمْسِ صَلَوَاتٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ فَلِمَ لَا يَرْجِعُ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۳) وَ يَسْأَلُهُ التَّخْفِيفَ عَنْ خَمْسِ صَلَوَاتٍ وَ قَدْ سَأَلَهُ مُوسَى علیه السلام أَنْ يَرْجِعَ إِلَى رَبِّهِ وَ يَسْأَلَهُ التَّخْفِيفَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَرَادَ صلی الله علیه و آله أَنْ يُحَصِّلَ لِأُمَّتِهِ التَّخْفِيفَ مَعَ أَجْرِ خَمْسِينَ صَلَاةً يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها أَ لَا تَرَى أَنَّهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنَّهَا خَمْسٌ بِخَمْسِينَ ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ أَ لَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يُوصَفُ بِمَکَانٍ قَالَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِيراً قُلْتُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى علیه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ارْجِعْ إِلَى رَبِّکَ فَقَالَ مَعْنَاهُ مَعْنَى قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ وَ مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى علیه السلام وَ عَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضى وَ مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ يَعْنِي حُجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْکَعْبَهَ بَيْتُ اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَى اللَّهِ وَ الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ اللَّهِ فَمَنْ سَعَى إِلَيْهَا فَقَدْ سَعَى إِلَى اللَّهِ وَ قَصَدَ إِلَيْهِ وَ الْمُصَلِّي مَا دَامَ فِي صَلَاتِهِ فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَهْلُ مَوْقِفِ عَرَفَاتٍ هُمْ وُقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى بِقَاعاً فِي سَمَاوَاتِهِ فَمَنْ عُرِجَ بِهِ إِلَى بُقْعَهٍ مِنْهَا فَقَدْ عُرِجَ بِهِ إِلَيْهِ أَ لَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ فِي قِصَّهِ عِيسَى علیه السلام بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.

**[ترجمه]توحید، علل الشرایع: زید بن علی گفت از پدرم سید العابدین علیه السلام سؤال نمودم ای پدر بزرگوار مرا خبر ده از جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون او را به سوی آسمان بالا بردند و پروردگار عزّ و جلّ او را به پنجاه نماز امر کرد چگونه از خدا سؤال ننمود که برای امتش تخفیف دهد تا آنکه موسی بن عمران علیه السلام به آن حضرت گفت که به سوی پروردگارت برگرد

ص: ۳۲۰

و تخفیف را از او بخواه زیرا که امت تو این را طاقت ندارند؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای فرزندم به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پروردگار در باب خواستن تحکیم نمی نمود و در چیزی که او را به آن امر می فرمود به خدا بازگشت نمی کرد و چون موسی علیه السلام این را از او سؤال کرد و در نزد او از برای امتش شفیع شد او را روا نبود که شفاعت برادرش موسی علیه السلام را رد کند پس به این جهت به سوی پروردگارش برگشت و تخفیف را از او سؤال کرد تا آنکه آنها را بسوی پنج نماز برگردانید. زید گفت:ای پدر پس چرا به سوی پروردگار عزّ و جلّ برنگشت و بعد از پنج نماز تخفیف را از او سؤال نکرد در حالی که موسی از او خواست برگردد و دوباره تخفیف بخواهد؟ امام علیه السلام فرمود: ای فرزندم خواست که همان تخفیف[اول] از برای امتش باشد با اجر پنجاه نماز زیرا خدای عزّ و جلّ فرموده: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» - . انعام / ۱۶۰ - { هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت.} آیا نمی بینی که آن حضرت چون به زمین فرود آمد جبرئیل بر او نازل شد و گفت که یا محمد پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که پنج نماز به پنجاه نماز حساب می شود و «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» - . ق / ۲۹ - {پیش من حکم دگرگون نمی شود، و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم.»}. زید گفت: ای پدرم مگر نه این است که خدای تعالی ذکره به مکانی

وصف نشود؟ فرمود: بلی چنین است، خدا از این برتر است. گفتم: پس معنی قول موسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله که به سوی پروردگارت برگرد چیست؟ فرمود: معنی آن همان معنی قول ابراهیم علیه السلام است که «إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ» - . صافات / ۹۹ -

{«من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.»} و همان معنی قول موسی علیه السلام است که «وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی» - . طه / ۸۴ - {و من ای پروردگارم به سویت شتافتم تا خشنود شوی.} و معنی قول خدای عزّ و جلّ که فرمود: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ» - . ذاریات / ۵۰ -

{پس بگریزد به سوی خدا} یعنی حج کنید به سوی خانه خدا. ای فرزندم به درستی که خانه کعبه خانه خدا است پس هر که خانه خدا را حج کند به حقیقت که به سوی خدا قصد نموده و مسجدها خانه های خدا است پس هر که به سوی آنها سعی کند به حقیقت به سوی خدا سعی کرده و به سوی او قصد نموده و نمازگزارنده مادام که در نماز است در پیش رو یعنی در حضور خدای عزّ و جلّ ایستاده و اهل موقف عرفات در حضور خدای عزّ و جلّ ایستاده اند و به درستی که خدای تبارک و تعالی را در آسمانهایش بقعه هایی است پس هر که را به سوی بقعه ای بالا۔برد به حقیقت او را به سوی خود بالا۔برده. آیا نمی شنوی که خدا می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ» - . معارج / ۴ - {بالا می روند فرشتگان و روح به سوی او} و در قصه عیسی علیه السلام می فرماید: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ» - . نساء / ۱۵۸ - {بلکه او را به سوی خود بالا برد.} و می فرماید: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» - . فاطر / ۱۰ -

{سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.} - . التوحید: ۱۷۶، علل الشرایع ۱: ۱۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

الغرض من ذکر هذه الاستشهادات بیان شیوع تلک الاستعمالات و التجوزات فی لسان أهل الشرع و العرف.

ص: ۳۲۱

۱- و فی نسخه: فاسأله التخفیف.

۲- اقترح علیه کذا أو بکذا: تحکم و سأله إیّاه بالعنف و من غیر رویه.

۳- و فی نسخه: فلم لم یرجع إلی ربّه عزّ و جلّ.

**[ترجمه]هدف از ذکر این شواهد نشان دادن شیوع این استعمالات و مجازات در زبان اهل شرع و عرف است.

ص: ۳۲۱

**[ترجمه]

«۱۸»

یـد، التوحید مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ کُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْ ءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

ید، التوحید حمزه العلوی عن علی عن أبیه عن علی بن عطیه عن خثیمه عن أبی جعفر علیه السلام و ابن الولید عن الصفار عن البرقی عن أبیه عن النضر عن یحیی الحلبی عن ابن مسکان عن زراره عن أبی عبد الله علیه السلام مثله بزیاده.

**[ترجمه]توحید: امام باقر علیه السلام فرمود: ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام «شیء»(چیز) بر او صادق باشد جز خدا مخلوق است. - . التوحید: ۱۰۵ -

این حدیث با سند دیگری و با قسمتی اضافه در کتاب توحید روایت شده است. - . التوحید: ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۹»

یـد، التوحید حَمْزَهُ الْعَلَوِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا فَقَالَ هُوَ وَاحِدٌ أَحَدِیُّ الذَّاتِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِذَلِکَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ بِالْإِشْرَافِ وَ الْإِحَاطَهِ وَ الْقُدْرَهِ لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ بِالْإِحَاطَهِ وَ الْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ لِأَنَّ الْأَمَاکِنَ مَحْدُودَهٌ تَحْوِیهَا حُدُودٌ أَرْبَعَهٌ فَإِذَا کَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهُ الْحَوَایَهُ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا» - . مجادله / ۷ -

{هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست.} فرمود: خدا یگانه واحدی الذات است که شائبه ترکیب و تعدد در آن نیست و از خلقش جدا است و خود را به این وصف فرموده و او به هر چیزی احاطه دارد به اشراف و احاطه و قدرت، «لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ» - . سبأ / ۳ -

{هم وزن ذره ای، نه در آسمانها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن} یعنی به احاطه و علم نه به ذات، زیرا که مکانها محدود است که حدود چهارگانه آنها را فراهم آورده و گرداگرد آنها را فرا گرفته پس هر گاه به ذات باشد فراگرفتنِ او لازم آید. -. التوحید: ۱۲۱ -

**[ترجمه]

بیان

ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ أی ما يقع من تناجی ثلاثه و يجوز أن يقدر مضاف أو يؤول نجوى بمتناجين و يجعل ثلاثه صفه لها إِلَّا و هُوَ رابِعُهُمْ أی إلا الله يجعلهم أربعه من حيث إنه يشاركهم فی الاطلاع عليها وَ لا خَمْسَةٍ أی و لا نجوى خمسه و تخصيص العددين إما لخصوص الواقعه أو لأن الله وتر يحب الوتر و الثلاثه أول الأوتار أو لأن التشاور لا بد له من اثنين يكونان كالمتنازعين و ثالث يتوسط بينهم.

ثم اعلم أنه لما كان القدام و الخلف و اليمين و الشمال غير متميزه إلا بالاعتبار عد الجميع حدين و الفوق و التحت حدين فصارت أربعه و المعنى أنه ليست إحاطته سبحانه بالذات لأن الأماكن محدوده فإذا كانت إحاطته بالذات بأن كانت بالدخول فی الأمكنه لزم كونه محاطا بالمكان كالمتمكن و إن كانت بالانطباق على المكان لزم كونه محيطا بالمتمكن كالمكان.

**[ترجمه]«ما یکون من نجوی ثلاثه»: آنچه از نجوای سه نفر واقع می شود و جایز است که معنای «فی» در تقدیر گرفته شود یا نجوی به نجوا کنندگان تأویل شود و ثلاثه صفت آن باشد. «إلا و هو رابعهم» یعنی جز آنکه خدا آنها را چهار نفر می کند از آن جهت که خداوند در اطلاع بر آن نجوا با آنها شریک است. «و لا خمسه» یعنی و نه نجوای پنج نفر و تخصیص این دو عدد یا به خاطر واقعه خاصی است یا به این خاطر است که خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد و عدد سه اولین عدد فرد است، یا به این دلیل که در مشورت ناگزیر باید دو نفر باشند که همچون دو منازعه کننده باشند و نفر سومی که میان آنها وساطت کند.

بدان از آنجا که جلو و عقب و راست و چپ جز به اعتبار از هم متمایز نمی شوند امام علیه السلام همه را دو جهت قرار داد و بالا و پایین را نیز دو جهت که در نتیجه چهار جهت شد. و معنا این است که احاطهٔ خدای سبحان با ذاتش نیست زیرا اماکن محدودند پس اگر احاطه او با ذاتش به اینگونه بود که داخل در مکانها شود محاط بودن او در مکان لازم می آمد و همچون جسم مکاندار و اگر به اینگونه بود که بر مکان منطبق شود محیط بودنش به جسم مکاندار لازم می آمد همچون مکان.

ص: ۳۲۲

**[ترجمه]

«۲۰»

یل، التوحید الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزَّازِ عَنْ مُثَنًّی الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَظُنُّهُ مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ فِی كُلِّ مَكَانٍ قُلْتُ بِذَاتِهِ قَالَ وَیْحَكَ إِنَّ الْأَمَاكِنَ أَقْدَارٌ فَإِذَا قُلْتَ فِی مَكَانٍ بِذَاتِهِ لَزِمَكَ أَنْ تَقُولَ فِی أَقْدَارٍ وَ غَیْرِ ذَلِكَ وَ لَكِنْ هُوَ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مُحِیطٌ بِمَا خَلَقَ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ إِحَاطَةً وَ سُلْطَاناً وَ لَیْسَ عِلْمُهُ بِمَا فِی الْأَرْضِ بِأَقَلَّ مِمَّا فِی السَّمَاءِ لَا یَبْعُدُ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ الْأَشْیَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ سُلْطَاناً وَ مُلْكاً وَ إِحَاطَةً.

**[ترجمه]توحید: محمد بن نعمان گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزّ و جلّ «وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ» - . انعام / ۳ -

{و او در آسمانها و زمین خداست.} پرسیدم. حضرت فرمود: او همچنین است در هر جایی. گفتم: به ذات خویش؟(با ذات خویش در هر جاست؟) فرمود: وای بر تو! به درستی که مکانها اندازه ها ست و اگر بگویی که خدا با ذات خود در مکانی است، لازم آید که بگویی خدا در اندازه ها وغیر آن است. و لیکن خدا از خلقش جدا است(ذات او شباهتی به خلقش ندارد) و احاطه اش از روی علم و قدرت و تسلط و سلطنت است به آنچه آفریده (نه احاطه ذاتی، مثل جسمی بزرگ که جسمی کوچك را در درونش احاطه می کند) و علمش به آنچه در زمین است نسبت به آنچه در آسمان است کمتر نیست و چیزی از او دور نمی شود و چیزها از جهت علم و قدرت و سلطنت و ملك و احاطه برایش یکسان است. - . التوحید: ۱۳۲ -

**[ترجمه]

تفسير

قال البيضاوى وَ هُوَ اللَّهُ الضمير لله و الله خبره فِى السَّماواتِ وَ فِى الْأَرْضِ متعلق باسم الله و المعنى هو المستحق للعباده فيهما لا غير كقوله هُوَ الَّذِى فِى السَّماءِ إِلهٌ وَ فِى الْأَرْضِ إِلهٌ أو بقوله يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ و الجمله خبر ثان أو هى الخبر و الله بدل و يكفى لصحه الظرفيه كون المعلوم فيهما كقولك رميت الصيد فى الحرم إذا كنت خارجه و الصيد فيه أو ظرف مستقر وقع خبرا بمعنى أنه تعالى لكمال علمه بما فيهما كأنه فيهما و يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ بيان و تقرير له.

**[ترجمه]بیضاوی گفته: «و هو الله» ضمیر برای خداست و «الله» خبرش است.

«فی السماوات و فی الأرض» متعلق به اسم الله هستند و معنا آن است که: او در آسمان و زمین مستحق عبادت است نه غیر این معنا، مثل این آیه: « هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِله» یا اینکه متعلّق به جمله «یعلم سرّکم و جهرکم» است و جمله، خبر دوم است یا خبر است و «الله» بدل آن است و برای تصحیح ظرفیت، بودن معلوم در آن دو کافی‌ست مانند اینکه می گویی: صید را در حرم شکار کردم وقتی که خودت خارج از حرم و صید داخل حرم باشد. یا اینکه جمله، ظرف مستقری است که خبر واقع شده یعنی خداوند به دلیل کمال علمش به آنچه در آسمان و زمین است گویا خودش در آنهاست. «و یعلم سرّکم و جهرکم» بیان و تقریری برای این مطلب است.

**[ترجمه]

«۲۱»

يد، التوحيد أَبِی عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ إِنَّ فِی الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قُوَّةٌ لَنَا قُلْتُ وَ مَا هِيَ فَقَالَ وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُجِيبُهُ فَحَجَجْتُ فَخَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ هَذَا كَلَامُ زِنْدِيقٍ خَبِيثٍ إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ مَا اسْمُكَ بِالْكُوفَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلَانٌ فَقُلْ مَا اسْمُكَ بِالْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلَانٌ فَقُلْ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ فِی الْبِحَارِ إِلَهٌ وَ فِی كُلِّ مَكَانٍ إِلَهٌ قَالَ فَقَدِمْتُ فَأَتَيْتُ أَبَا شَاكِرٍ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ.

**[ترجمه]توحید: هشام بن حکم گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای هست که موافق اعتقاد ما است که خدا را دو تا می دانیم. گفتم: آن آیه کدام است؟ گفت: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» - . زخرف / ۸۴ - {و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست،}. هشام می گوید که من ندانستم چه جواب گویم. بعد از آن به حج رفتم و امام صادق علیه السلام را به این خبر دادم. فرمود: این سخن زندیق خبیث است چون به سوی او برگردی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او خواهد گفت: فلانی، بعد از آن بگو: نام تو در بصره چیست؟ خواهد گفت: فلانی، پس بگو: همچنین است خدا که پروردگار ما است در آسمان خدا و در زمین خدا و در دریاها خدا و در هر جا خدا است. هشام می گوید: پس از سفر بازگشتم و در نزد ابو شاکر آمدم و او را خبر دادم. گفت: این گفته از حجاز به اینجا آمده!. - . التوحید: ۱۳۳ -

**[ترجمه]

بیان

لعل هـذا الـدیصانی لما کان قائلا بإلهین نور ملکه السـماء و ظلمه ملکها الأرض أول الآیه بما یوافق مـذهبه بأن جعل قوله وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ جمله تامه معطوفه علی مجموع الجمله السابقه أی و فی الأرض إله آخر و یظهر من بعض الأخبار أنه کان

من الدهريين فيمكن أن يكون استدلاله بما يوهم ظاهر الآيه (۱) من كونه بنفسه حاصلا فی السماء و الأرض فيوافق ما ذهبوا إليه من كون المبدإ الطبيعه فإنها حاصله فی الأجرام السماويه و الأجسام الأرضيه معا فأجاب عليه السلام بأن المراد أنه تعالی مسمی بهذا الاسم فی السماء و فی الأرض و الأكثرون علی أن الظرف متعلق بالإله لأنه بمعنی المعبود أو مضمن معناه كقولك هو حاتم فی البلد.

**[ترجمه]شاید این دیصانی از آنجا که قائل به دو اله بوده است؛ نوری که مُلک آن آسمان و ظلمتی که مُلک آن زمین است، آیه را موافق مذهب خود تأویل می کرده است به اینگونه که جملهٔ «و فی الأرض إله» را جمله تامّی معطوف بر مجموع جمله سابق می گرفته است، یعنی در زمین خدایی دیگر است. و از بعضی اخبار ظاهر می شود که

او از دهریون بوده است. پس ممکن است استدلال او به آن چیزی بوده که ظاهر آیه موهِم آن است یعنی بودن خدا به نفس خود در آسمان و زمین که موافق مذهب آنها شود که می گویند طبیعت مبدأ است و هم در اجرام آسمانی و هم زمینی وجود دارد. پس امام علیه السلام پاسخ فرمود که منظور آیه آن است که خداوند در آسمان و زمین به این اسم(إله) نامیده شده است. و اکثر مفسرین گفته اند ظرف متعلق به إله است زیرا به معنای معبود یا متضمن آن معناست مثل اینکه بگویی: او حاتمی در شهر است.

**[ترجمه]

«۲۲»

يد، التوحيد الْقَطَّانُ وَ الدَّقَّاقُ مَعاً عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانِ عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَسْوَدَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَدِيقَانِ يَهُودِيَّانِ قَدْ آمَنَا بِمُوسَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَتَيَا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ سَمِعَا مِنْهُ وَ قَدْ كَانَا قَرَءَا التَّوْرَاةَ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ عَلِمَا عِلْمَ الْكُتُبِ الْأُولَى فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله أَقْبَلَا يَسْأَلَانِ عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ بَعْدَهُ وَ قَالا إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا وَ لَهُ خَلِيفَةٌ يَقُومُ بِالْأَمْرِ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَرِيبُ الْقَرَابَهِ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَظِيمُ الْقَدْرِ (۲) جَلِيلُ الشَّأْنِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ هَلْ تَعْرِفُ صَاحِبَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ هَذَا النَّبِيِّ قَالَ الْآخَرُ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا بِالصِّفَهِ الَّتِي أَجِدُهَا فِي التَّوْرَاهِ هُوَ الْأَصْلَعُ (۳) الْمُصَفَّرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا دَخَلَا الْمَدِينَهَ وَ سَأَلَا عَنِ الْخَلِيفَهِ أُرْشِدَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيْهِ قَالا لَيْسَ هَذَا صَاحِبَنَا ثُمَّ قَالا لَهُ مَا قَرَابَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنِّي رَجُلٌ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي عَائِشَهَ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا لَيْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَهٍ فَأَخْبِرْنَا أَيْنَ رَبُّكَ قَالَ فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا دُلَّنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَإِنَّكَ أَنْتَ لَسْتَ بِالرَّجُلِ الَّذِي نَجِدُ فِي التَّوْرَاهِ أَنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَ خَلِيفَتُهُ قَالَ فَتَغَيَّظَ مِنْ قَوْلِهِمَا وَ هَمَّ بِهِمَا (۴) ثُمَّ أَرْشَدَهُمَا إِلَى عُمَرَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَرَفَ مِنْ عُمَرَ أَنَّهُمَا إِنِ

۱- أو يكون استدلاله بظاهرها على وقوع التناقض فی القرآن فيكون صادرا من غير حكيم فيكون فيها قوه له من إنكاره الصانع و بطلان الشرائع.

۲- و فی نسخه: عظيم الخطر.

۳- الاصلع: من سقط شعر مقدم رأسه.

۴- أی عزم على قتلهما.

اسْتَقْبَلَاهُ بِشَيْ ءٍ بَطَشَ بِهِمَا (۱) فَلَمَّا أَتَيَاهُ قَالا مَا قَرَابَتُکَ مِنْ هَذَا النَّبِيِّ قَالَ أَنَا مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِی حَفْصَهَ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا لَيْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَهٍ وَ لَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَهَ الَّتِی نَجِدُهَا فِی التَّوْرَاهِ ثُمَّ قَالا لَهُ فَأَيْنَ رَبُّکَ قَالَ فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالَ دُلَّنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ فَأَرْشَدَهُمَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا جَاءَاهُ فَنَظَرَا إِلَيْهِ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِی صِفَتُهُ فِی التَّوْرَاهِ إِنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَ خَلِيفَتُهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ وَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ قَالا لِعَلِيٍّ عليه السلام أَيُّهَا الرَّجُلُ مَا قَرَابَتُکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ هُوَ أَخِی وَ أَنَا وَارِثُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَنَا زَوْجُ ابْنَتِهِ قَالا هَذِهِ الْقَرَابَهُ الْفَاخِرَهُ وَ الْمَنْزِلَهُ الْقَرِيبَهُ وَ هَذِهِ الصِّفَهُ الَّتِی نَجِدُهَا فِی التَّوْرَاهِ فَأَيْنَ رَبُّکَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَهُمَا عَلِيٌّ عليه السلام إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُکُمَا بِالَّذِی کَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّکُمَا مُوسَى عليه السلام وَ إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُکُمَا بِالَّذِی کَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قَالا أَنْبِئْنَا بِالَّذِی کَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا مُوسَى عليه السلام قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَقْبَلَ أَرْبَعَهُ أَمْلَاکٍ مَلَکٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ مَلَکٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ مَلَکٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَلَکٌ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ صَاحِبُ الْمَشْرِقِ لِصَاحِبِ الْمَغْرِبِ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ لِصَاحِبِ الْمَشْرِقِ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ النَّازِلُ مِنَ السَّمَاءِ لِلْخَارِجِ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ الْخَارِجُ مِنَ الْأَرْضِ لِلنَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی فَهَذَا مَا کَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّکُمَا مُوسَى عليه السلام وَ أَمَّا مَا کَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا فَذَلِکَ قَوْلُهُ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ ما يَکُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما کانُوا الْآيَهَ

۱- أی فتک بهما و أخذهما بصوله و شده.

قَالَ الْيَهُودِيَّانِ فَمَا مَنَعَ صَاحِبَيْکَ أَنْ يَكُونَا جَعَلَاکَ فِي مَوْضِعِکَ الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ فَوَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى إِنَّکَ لَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ حَقّاً نَجِدُ صِفَتَکَ فِي كُتُبِنَا وَ نَقْرَؤُهُ فِي كَنَائِسِنَا وَ إِنَّکَ لَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَوْلَى بِهِ مِمَّنْ قَدْ غَلَبَکَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام قَدَّمَا وَ أَخَّرَا وَ حِسَابُهُمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُوقَفَانِ وَ يُسْأَلَانِ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دو آشنای یهود بود که به موسی ایمان آورده بودند و به خدمت حضرت آمده و از او شنیده بودند و تورات و صحف ابراهیم و موسی را خوانده بودند و علم کتابهای نخستین را دانسته بودند و چون خدای تبارک و تعالی روح مطهر رسول خود را قبض کرد آن دو یهود از صاحب امر خلافت بعد از آن حضرت سؤال می کردند و گفتند که هرگز هیچ پیغمبری نمرده مگر آن که او را خلیفه و جانشینی بوده که در میان امتش بعد از او به امر خلافت قیام می نموده و قرابتش به او نزدیک و از خاندان او بوده و قدرش بزرگ و شأنش عظیم بوده پس یکی از آنها به یار خود گفت: آیا صاحب این امر را بعد از این پیغمبر می شناسی؟ آن دیگر گفت: او را نمی شناسم مگر به صفتی که آن را در تورات می یابم؛ او است آن که پیش سرش مو ندارد و رنگش زرد است پس به درستی که او نسبت به رسول صلی الله علیه و آله از همه قوم نزدیکتر است. چون داخل مدینه شدند و از خلیفه رسول سؤال کردند ایشان را به سوی ابو بکر راهنمایی نمودند و چون به سویش نظر کردند گفتند که این صاحب ما نیست. بعد از آن به ابو بکر گفتند که خویشیت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ گفت: من مردی از خویشان اویم و او شوهر دخترم عایشه است. گفتند: آیا غیر از این امر خویشی دیگری داری؟ ابو بکر گفت: نه. گفتند که این خویشی خویشی نیست، پس ما را خبر ده که پروردگارت در کجا است؟ گفت: که در بالای هفت آسمان. گفتند: آیا غیر از این می دانی؟ گفت: نه. گفتند: ما را دلالت کن بر کسی که از تو داناتر است زیرا که تو آن مردی نیستی که ما صفتش را در تورات می یابیم که او وصی این پیغمبر و خلیفه او است. ابو بکر از گفتار ایشان به خشم آمد و قصد کرد که ایشان را بکشد بعد از آن ایشان را به سوی عمر ارشاد کرد و این به جهت آن بود که می دانست اگر آنها چیز ناخوشایندی

ص: ۳۲۴

پیش عمر بگویند او بر ایشان سخت می گیرد. چون نزد عمر آمدند گفتند: خویشیت نسبت به این پیغمبر چیست؟ گفت: من از قبیله و خویشان اویم و او شوهر دختر من حفصه است. گفتند: آیا غیر از این امر خویشی دیگری داری؟ گفت: نه. گفتند: این خویشی خویشی نیست و این صفت صفتی نیست که ما آن را در تورات می یابیم. بعد از آن به عمر گفتند: پروردگارت در کجا است؟ گفت: در بالای هفت آسمان. گفتند: آیا غیر از این می دانی؟ گفت: نه. گفتند: ما را دلالت کن بر کسی که از تو داناتر است. پس عمر ایشان را به سوی علی علیه السلام ارشاد کرد و چون به نزد آن حضرت آمدند و به سویش نظر کردند یکی از آنها به رفیق خود گفت: او همان مردی ست که ما در تورات صفتش را می شناسیم که او وصی این پیغمبر و خلیفه او است و شوهر دخترش و پدر دو نبیره اش و قائم به حق بعد از اوست. پس به علی علیه السلام گفتند: ای مرد خویشیت نسبت به رسول خدا چیست؟ فرمود: آن حضرت برادر من است و منم وارث و وصی او و اول کسی که به او ایمان آورده و منم شوهر دخترش فاطمه. به آن حضرت گفتند: این همان خویشی فاخر و منزله نزدیک است و این صفت همان صفتی است که ما آن را در تورات می یابیم. پس بگو: پروردگار والای تو در کجا است؟ علی علیه السلام به ایشان فرمود: اگر خواهید شما را خبر دهم به آنچه در زمان پیغمبر شما موسی بوده و اگر خواهید شما را خبر دهم به آنچه در عهد پیغمبر ما

محمد بوده. گفتند: ما را خبر ده به آنچه در عهد پیغمبر ما موسی بوده. حضرت فرمود: چهار فرشته رو آوردند و آمدند یک فرشته از مشرق و یکی از مغرب ویکی از آسمان و یکی از زمین، پس آن مشرقی به مغربی گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگار خود آمده ام. و آن که از آسمان فرود آمده بود به آن که از زمین بیرون آمده بود گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگارم آمده ام. و آن که از زمین بیرون آمده بود به آن که از آسمان فرود آمده بود گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگارم آمده ام. پس این آن چیزی است که در عهد پیغمبر شما موسی بوده و اما آنچه در زمان پیغمبر ما محمد بود همان قول خدا است در کتاب محکمش که «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا» - . مجادله / ۷ -

{هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست.}.

ص: ۳۲۵

یهودیها گفتند: پس چه چیز مانع شد که آن دو نفر تو را در جایگاهی که سزاوار آن هستی قرار دهند، که قسم به آن کسی که تورات را بر موسی فرو فرستاده که تویی خلیفه حقی که ما صفت تو را در کتابهای خود می یابیم و آن را در کنشتهای خود می خوانیم و به درستی که تو به این امر سزاوارتر و شایسته تری از کسی که در آن بر تو غالب شده؟ علی علیه السلام فرمود: مقدم داشتند و به تأخیر انداختند و حساب ایشان بر خدای عزّ و جلّ است و در موقف حساب باز داشته میشوند و از ایشان سؤال خواهد شد. - . التوحید: ۱۸۰ -

**[ترجمه]

«۲۳»

یدً، التوحید الْعَطَّارُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ أَخْبِرْنِی عَنْ رَبِّکَ مَتَی کَانَ فَقَالَ وَیْلَکَ إِنَّمَا یُقَالُ لِشَیْ ءٍ لَمْ یَکُنْ فَکَانَ مَتَی کَانَ إِنَّ رَبِّی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَانَ لَمْ یَزَلْ حَیّاً بِلَا کَیْفٍ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کَانَ وَ لَا کَانَ لِکَوْنِهِ کَیْفٌ وَ لَا کَانَ لَهُ أَیْنٌ وَ لَا کَانَ فِی شَیْ ءٍ وَ لَا کَانَ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِکَانَهُ مَکَاناً (۱) الْخَبَرَ.

**[ترجمه]توحید: مردی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: ای ابا جعفر مرا خبر ده از پروردگارت که چه وقت بود؟ حضرت فرمود: وای بر تو! تنها به چیزی که نبوده و سپس بود شده، گفته می شود: چه وقت بود. در حالی که پروردگار من همیشه زنده بود بی چگونگی و برای او بودی[بعد از نبودی] نبود و برای بودنش چگونگی نبود و برایش جایی نبود و در چیزی نبود و بر چیزی نبود و از برای بودنش مکانی را اختراع نفرمود. - . التوحید: ۱۷۳ -

**[ترجمه]

«۲۴»

يد، التوحيد وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضاً فَقَالَ عليه السلام أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا مَكَانَ.

**[ترجمه]توحيد: از امير مؤمنان عليه السلام سؤال شد: پروردگار ما پيش از آنكه آسمان و زمين را بيافريند در كجا بود؟ فرمود: «كجا»، سؤال از مكان است و خدا بود و هيچ مكانى نبود. - . التوحيد: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ (۲) عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَسَدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْ ءٍ أَوْ مِنْ شَيْ ءٍ أَوْ عَلَى شَيْ ءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ لَوْ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى شَيْ ءٍ لَكَانَ مَحْمُولًا (۳) وَ لَوْ كَانَ فِي شَيْ ءٍ لَكَانَ مَحْصُوراً وَ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْ ءٍ لَكَانَ مُحْدَثاً(۴).

۱- كذا فيما عندنا من النسخ، و في التوحيد المطبوع: و لا ابتدع لكونه مكانا. و في نسخه اخرى منه: و لا ابتدع لمكانه مكانا.

۲- بضم الهمزه و إسكان الواو و فتح الراء المهمله، كذا في الخلاصه. و أورد النجاشيّ و غيره ترجمته في كتبهم، قال النجاشيّ في ص ۲۳۱ من رجاله: محمّد بن اورمه أبو جعفر القمّيّ ذكره القميون و غمزوا عليه و رموه بالغلو، حتى دس عليه من يفتك به فوجدوه يصلى من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه، و حكى جماعه من شيوخ القميين، عن ابن الوليد أنّه قال: محمّد بن اورمه طعن عليه بالغلو، فكل ما كان في كتبه ممّا وجد في كتاب الحسين بن سعيد و غيره فقل به، و ما تفرد به فلا تعتمده، و قال بعض أصحابنا: إنّه رأى توقيعات أبي الحسن الثالث عليه السلام إلى أهل قم في معنى محمّد بن اورمه و براءته ممّا قذف به، و كتبه صحاح إلّا كتابا ينسب إليه ترجمته تفسير الباطن فانه مختلط.

۳- و لازمه جسميته، تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

۴- يأتي الحديث بطريق آخر عن المفضل تحت الرقم ۳۹.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که گمان کند که خدا در چیزی است یا از چیزی یا بر چیزی است همانا شرک ورزیده، اگر خدای عزّ و جلّ بر چیزی باشد هر آینه محمول باشد که چیزی او را برداشته باشد و اگر در چیزی باشد محصور باشد که چیزی دور او را گرفته باشد و اگر از چیزی باشد محدث باشد که دیگری او را پدید آورده باشد. - . التوحید: ۱۷۸ -

ص: ۳۲۶

**[ترجمه]

بیان

لکان محمولا أی محتاجا إلی ما یحمله قوله علیه السلام: محصورا أی عاجزا ممنوعا عن الخروج عن المکان أو محصورا بذلک الشی ء و محویا به فیکون له انقطاع و انتهاء فیکون ذا حدود و أجزاء.

**[ترجمه]«لکان محمولا»: محتاج به چیزی می شد که حملش کند. «محصوراً»: عاجز و ممنوع از خروج از مکان یا محصور به آن چیز و احاطه شده توسط او که در نتیجه دارای انتهایی می شد پس دارای حدود و أجزاء می شد.

**[ترجمه]

«۲۶»

ید، التوحید أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی شَیْ ءٍ أَوْ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ عَلَی شَیْ ءٍ.

قال الصدوق رحمه الله الدلیل علی أن الله عز و جل لا فی مکان أن الأماکن کلها حادثه و قد قام الدلیل علی أن الله عز و جل قدیم سابق للأماکن و لیس یجوز أن یحتاج الغنی القدیم إلی ما کان غنیا عنه و لا أن یتغیر عما لم یزل موجودا علیه فصح الیوم أنه لا فی مکان کما أنه لم یزل کذلک و تصدیق ذلک

مَا حَدَّثَنَا بِهِ الْقَطَّانُ عَنِ ابْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانِ عَنِ ابْنِ حَبِیبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ الْمَرْوَزِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام هَلْ یَجُوزُ أَنْ نَقُولَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی مَکَانٍ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ إِنَّهُ لَوْ کَانَ فِی مَکَانٍ لَکَانَ مُحْدَثاً لِأَنَّ الْکَائِنَ فِی مَکَانٍ مُحْتَاجٌ إِلَی الْمَکَانِ وَ الِاحْتِیَاجُ مِنْ صِفَاتِ الْحَدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِیمِ

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام که فرمود دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عزّ و جلّ در چیزی یا از چیزی یا بر چیزی است.

شیخ صدوق - رحمه الله - می گوید: دلیل بر آنکه خدای تعالی نه در مکانی است آن است که همه مکانها حادث است و

دلیل بر این برپا شده که خدای عزّ و جلّ قدیم است و مکانها را پیش گرفته(مکان ندارد) و جایز نیست که غنی قدیم محتاج باشد به مکان که از آن غنی و بی نیاز بوده و نه آنکه متغیر شود از آنچه پیوسته بر آن موجود بوده پس ثابت شد که امروز آن جناب در مکانی نیست چنان که پیوسته همچنین بوده و تصدیق این خبری است از سلیمان بن مهران که گفت به حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام گفتم: آیا جایز است که کسی بگوید خدای عزّ و جلّ در مکانی است؟ فرمود: پاک و منزه می شمارم خدا را و خدا از این برتر است. به درستی که خدا اگر در مکانی باشد حادث باشد زیرا که موجود در مکان احتیاج به مکان دارد و احتیاج از صفات حادث است نه از صفات قدیم. - . التوحید: ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

یـد، التوحیـد الـدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَـدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبَّاسٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِـدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَـی بْنِ جَعْفَرٍ علیهمـا السـلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَانَ لَمْ یَزَلْ بِلَا زَمَانٍ وَ لَا مَکَانٍ وَ هُوَ الْآنَ کَمَا کَانَ لَا یَخْلُو مِنْهُ مَکَانٌ وَ لَا یَشْـتَغِلُ بِهِ مَکَانٌ وَ لَا یَحِلُّ فِی مَکَانٍ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُـهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَیْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَیْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْـتَتَرَ بِغَیْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ (۱)

ص: ۳۲۷

۱- من غرر الأحـادیث؛ و کون الخلق حجابـا بأنفسـهم نظیر قول الرضا علیه السـلام فی خطبته الآتیه تحت رقم ۳ من باب جوامع التوحیـد: «حجب بعضـها عن بعض لیعلم أن لا حجـاب بینه و بینهـا غیرهـا» الخطبه. معناه اسـتحاله المعاینه بالإحاطه اذ لا یمکن ذلـک إلّا بارتفاع الحجاب و مع ارتفاع الحجاب الـذی هو نفس الخلق لا یبقی موضوع الخلق هـذا. و هـذا الکلام إذا انضم إلی قول أمیر المؤمنین.

**[ترجمه]توحید: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی پیوسته بود بدون زمان و مکانی و آن جناب اکنون چنان است که بوده و هیچ مکانی از او خالی نشود و هیچ جا به او اشغال نشود و در مکانی حلول نکند. «ما یَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا» - . مجادله / ٧ - {هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست.} و در میانه او و خلقش حجابی نیست غیر از خلقش، در پرده رفته بدون حجابی که محجوب باشد و پنهان شده بی پرده ای که مستور باشد و نیست خدایی مگر او که بزرگی‌ست بلند مرتبه و برتر. - . التوحید: ١٧٨ -

ص: ٣٢٧

**[ترجمه]

بیان

قوله غير خلقه أی ليس الحجاب بينه و بين خلقه إلا عجز المخلوق عن الإحاطه به و قوله محجوب إما نعت لحجاب أو خبر مبتدإ محذوف فعلى الأول فهو إما بمعنى حاجب إذ كثيرا ما يجی ء صيغه المفعول بمعنى الفاعل كما قيل فی قوله تعالى حِجاباً مَسْتُوراً أو بمعناه و يكون المراد أنه ليس له تعالى حجاب مستور بل حجابه ظاهر و هو تجرده و تقدسه و علوه عن أن يصل إليه عقل أو وهم و يحتمل على هذا أن يكون المراد بالحجاب الحجه الذی أقامه بينه و بين خلقه فهو ظاهر غير مخفی و يحتمل أيضا أن يكون المراد به أنه لم يحتجب بحجاب مخفی فكيف الظاهر و أما على الثانی فالظرف متعلق بقوله محجوب أی هو محجوب بغير حجاب و هاهنا احتمال ثالث و هو أن يكون محجوب مضاف إليه بتقدير اللام و إجراء الاحتمالات فی الفقره الثانيه ظاهر و هی إما تأكيد للأولى أو الأولى إشاره إلى الاحتجاب عن الحواس و الثانيه إلى الاستتار عن العقول و الأفهام.

**[ترجمه]«غیر خلقه» یعنی حجاب بین او و خلقش جز عجز خلق از احاطه به او نیست. «محجوب» یا وصف برای حجاب یا خبر برای مبتدای محذوف است، پس بنا بر احتمال اول یا به معنای حاجب است زیرا بسیار شود که صیغه مفعول به معنای فاعل آید چنانچه در باره سخن خدا «حجابا مستورا» گفته شده و یا به معنایی هم معنای حاجب است و منظور این است که خدای متعال حجاب پوشیده ای ندارد بلکه حجاب او ظاهر است که عبارت است از تجرّد و تقدّس و علوّ او از اینکه عقل و وهم به او برسد. و ممکن است بنا بر این احتمال منظور از حجاب، حجتی باشد که خدا بین خود و خلقش قرار داده که او ظاهر و غیرمخفی است و نیز ممکن است معنا این باشد که خدا به حجابی مخفی پوشیده نشده چه رسد به حجاب ظاهر. و اما بنا بر احتمال دوم ظرف متعلّق به «محجوب» است یعنی او بدون هیچ حجابی محجوب است. و در اینجا احتمال سومی وجود دارد و آن اینکه محجوب مضاف الیه به تقدیر لام باشد. و جریان این احتمالات در فقره دوم ظاهر است و آن یا تأکید برای اولی است و یا اولی اشاره به پوشیده بودن از حواس و دومی به پنهان بودن از عقول و فهمها است.

**[ترجمه]

يـد، التوحيـد مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّشَوِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّفَدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْعَسْكَرِيِّ وَ أَخِيهِ مُعَاذٍ مَعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَهَ مَعَ مِائَهٍ مِنَ النَّصَارَى بَعْدَ وَفَاهِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَكْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ يُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ وَجْهِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَدَعَا عَلِيٌّ عليه السلام بِنَارٍ وَ حَطَبٍ فَأَضْرَمَهُ فَلَمَّا اشْتَعَلَتْ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَيْنَ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ قَالَ النَّصْرَانِيُّ هِيَ وَجْهٌ مِنْ جَمِيعِ حُدُودِهَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَذِهِ النَّارُ مُدَبَّرَهٌ مَصْنُوعَهٌ لَا تَعْرِفُ وَجْهَهَا وَ خَالِقُهَا لَا يُشْبِهُهَا وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ

عليه السلام فى خطبته الآتيه تحت رقم ۳۴ من باب جوامع التوحيد: «حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بين خلقه غير خلقه» الخطبه أفاد أن العباد لو انصرفوا عن الاشتغال بأنفسهم و اتباع هواهم و توجهوا إلى ربهم لاشرقت عليهم أنوار العظمه الإلهيه، و هذا هو الذى يعبر عنه برؤيه القلب كما مر فى عده من الاخبار فى باب نفى الرؤيه. ط.

ص: ۳۲۸

فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَى رَبِّنَا خَافِيَهٌ وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَهِ.

**[ترجمه]توحید: از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق در مدینه با صد نفر از نصاری را بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر می کند که جاثلیق از ابو بکر از مسائلی چند سؤال کرد و او جواب نداد و بعد از آن به سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ارشاد شد و حضرت را از آنها سؤال کرد و او را جواب فرمود و از جمله سؤالاتش این بود که گفت: مرا خبر ده از وجه پروردگار تبارک و تعالی. علی علیه السلام آتشی و هیزمی را طلبید و آن را افروخت و چون افروخته شد فرمود: روی این آتش در کجا است؟ نصرانی گفت: این آتش از همه اطراف و جوانبش رو است. علی علیه السلام فرمود: این آتش تدبیر شده ای مصنوع است و رویش شناخته نمی شود و [چه رسد به] آفریننده اش که به آن شبیه نیست. «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ

ص: ۳۲۸

فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» - . بقره / ۱۱۵ -

{و مشرق و مغرب از آنِ خداست پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست.}و هیچ پوشیده و پنهانی بر پروردگار ما پنهان نباشد و این حدیث طول دارد و ما قسمت مورد نیاز را ذکر کردیم. - . التوحید: ۱۸۲ -

**[ترجمه]

«۲۹»

يد، التوحيد الْأُشْنَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَوَيْهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيَکَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيَکَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجِلُّكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا فَقَالَ يَا مُوسَى اذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ.

**[ترجمه]توحید: امام رضا از پدرانش از علی علیهم السلام روایت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی بن عمران چون با پروردگارش مناجات کرد گفت: ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا من تو را ندا کنم یا نزدیکی که با تو راز گویم؟ خدای جل جلاله وحی فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی گفت: ای پروردگار من، گاهی در حالی باشم که تو را از این بزرگتر می شمارم که در آن حال تو را یاد کنم. فرمود: ای موسی مرا بر هر حالی یاد کن. - . التوحید: ۱۸۲ -

**[ترجمه]

«۳۰»

یـد، التوحید مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْفَارِسِیُّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الرُّمْحِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَکَرِیَّا الْمَکِّیِّ قَالَ أَخْبَرَنِی مُنِیفٌ مَوْلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی سَیِّدِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام (۱) یُصَلِّی فَمَرَّ بَیْنَ یَدَیْهِ رَجُلٌ فَنَهَاهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ لَهُ لِمَ نَهَیْتَ الرَّجُلَ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَظَرَ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الْمِحْرَابِ فَقَالَ وَیْحَکَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ أَنْ یَحْظُرَ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ أَحَدٌ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت فرمود که: حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نماز می کرد که مردی در پیش رویش گذشت بعضی از همنشینان آن حضرت او را نهی کردند چون حضرت از نماز فارغ شد به آن نهی کننده فرمود: چرا آن مرد را نهی کردی؟ گفت: ای فرزند رسول خدا در میان تو و محراب مانع شد. حضرت فرمود: وای بر تو به درستی که خدای عزّ و جلّ به من از آن نزدیکتر است که کسی در میانه من و او مانع شود. -. التوحید: ۱۸۴ -

**[ترجمه]

«۳۱»

یـد، التوحید الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِیُّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِشْکِیبَ (۲) عَنْ هَارُونَ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَسَدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام یَا جَابِرُ مَا أَعْظَمَ فِرْیَةَ أَهْلِ الشَّامِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی حَیْثُ صَعِدَ إِلَی السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَی صَخْرَةِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَی حَجَرٍ (۳) فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ نَتَّخِذَهُ مُصَلًّی یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا نَظِیرَ لَهُ وَ لَا شَبِیهَ تَعَالَی عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِینَ وَ جَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِینَ وَ احْتَجَبَ عَنْ أَعْیُنِ النَّاظِرِینَ لَا یَزُولُ مَعَ الزَّائِلِینَ وَ لَا یَأْفِلُ مَعَ الْآفِلِینَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

۱- و فی نسخه: کان الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهما السلام.

۲- بکسر الهمزه و سکون الشین المعجمه أو السین المهمله، و الکاف و الیاء المثناه من تحت و الباء الموحده.

۳- و فی نسخه: علی صخره.

**[ترجمه]توحید: امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: ای جابر چه بزرگ است دروغ مردم شام بر خدای عزّ و جلّ! که گمان می کنند خدای تبارک و تعالی در زمانی که به سوی آسمان بالا رفت پایش را بر بالای سنگی که در بیت المقدس است گذاشت و هر آینه بنده ای از بندگان خدا پای خود را بر بالای سنگی گذاشت و خدای تبارک و تعالی ما را امر فرمود که آن را مصلی قرار دهیم. ای جابر به درستی که خدای تبارک و تعالی نه نظیر دارد و نه مانند و برتر است از وصف وصف کنندگان و جلالت دارد از اوهام متوهمان و از چشمهای نظرکنندگان محتجب شده و با نیست شوندگان نیست نمی شود و با غروب کنندگان فرو نمی رود و هیچ چیز مانند او نیست و او است شنوای دانا. - . التوحید: ۱۷۹ -

ص: ۳۲۹

**[ترجمه]

«۳۲»

یـد، التوحید الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَیَّاشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ فَأُزِیلَهُ عَنْ مَکَانِهِ وَ لَا أَحُدُّهُ بِمَکَانٍ یَکُونُ فِیهِ وَ لَا أَحُدُّهُ أَنْ یَتَحَرَّکَ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَرْکَانِ وَ الْجَوَارِحِ وَ لَا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقِّ فَمٍ وَ لَکِنْ کَمَا قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کُنْ فَیَکُونُ بِمَشِیئَتِهِ مِنْ غَیْرِ تَرَدُّدٍ فِی نَفَسٍ فَرْدٌ صَمَدٌ لَمْ یَحْتَجْ إِلَی شَرِیکٍ یَکُونُ لَهُ فِی مُلْکِهِ وَ لَا یَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ.

ج، الإحتجاج عن یعقوب مثله.

**[ترجمه]توحید: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: نمی گویم که خدا ایستاده است که او را از مکانش زائل کنم و او را به مکانی که در آن باشد تعریف نمی کنم و او را به اینکه در چیزی از ارکان و جوارح حرکت کند تعریف نمی کنم و او را به لفظی که از شکاف دهان باشد تعریف نمی کنم و لیکن چنان است که خدای تبارک و تعالی فرموده: «کن فیکون»: باش! پس می باشد، به خواست او بدون ترددی در نفس. تنهائی است صمد که به شریکی که در ملکش از برایش باشد و درهای علمش از برایش بگشاید احتیاج ندارد. - . التوحید: ۱۸۳ -

این حدیث در کتاب احتجاج نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۳۳»

یـد، التوحید السِّنَانِیُّ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُوصَفُ بِزَمَانٍ وَ لَا مَکَانٍ وَ لَا حَرَکَهٍ وَ لَا انْتِقَالٍ وَ لَا سُکُونٍ بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَ الْمَکَانِ وَ الْحَرَکَهِ وَ السُّکُونِ تَعَالَی عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی نه به زمان وصف می شود و نه به مکان و نه به حرکت و نه به انتقال و نه به سکون، بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است و برتر است از آنچه ستمکاران می گویند، برتری بزرگ. - . التوحید: ۱۸۴ -

**[ترجمه]

«۳۴»

یـد، التوحیـد مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَزَائِمِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَیْحٍ (۱) عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ عَنْ بِشْرِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ الْقُدُّوسِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُوَلِّیهِ ظَهْرَهُ یَقُولُ لَا وَ الَّذِی احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ فَضَرَبَ عَلِیٌّ علیه السلام ظَهْرَهُ ثُمَّ قَالَ مَنِ الَّذِی احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ قَالَ اللَّهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ أَخْطَأْتَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لِأَنَّهُ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا قَالَ مَا کَفَّارَهُ مَا قُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَکَ حَیْثُ کُنْتَ قَالَ أُطْعِمُ الْمَسَاکِینَ قَالَ لَا إِنَّمَا حَلَفْتَ بِغَیْرِ رَبِّکَ.

**[ترجمه]توحید: حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السلام داخل بازار شد و دید که مردی پشت خود را به او گردانیده می گوید: به حق آن کسی که به آسمان هفتگانه در پرده رفته! علی علیه السلام بر پشتش زد و فرمود: کیست آن که هفت آسمان را حجاب قرار داده؟ گفت: خدا، ای امیر المؤمنین. حضرت فرمود: خطا کردی مادرت به عزایت نشیند! به درستی که در میانه خدای عزّ و جلّ و خلقش حجابی نیست زیرا که او با ایشان است در هر جا که باشند. گفت: ای امیر المؤمنین کفاره آنچه گفتم چه چیز است؟ فرمود: آن است که بدانی که خدا با تو است در هر جا که باشی. گفت: یعنی نباید مساکین را طعام دهم؟ فرمود: نه، زیرا به غیر پروردگارت قسم خوردی. - . التوحید: ۱۸۴ -

**[ترجمه]

«۳۵»

ید، التوحید الدَّقَّاقُ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْعَلَوِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ الْقُمِّیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فِی حَدِیثِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی أَتَی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِهِ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی

ص: ۳۳۰

۱- فی نسخه من التوحید: عن أحمد بن محمّد بن وضیح.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِذَلِکَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ کَذَلِکَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَی الْعَرْشِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ حَامِلًا لَهُ وَ لَا أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ حَاوِیاً لَهُ وَ لَا أَنَّ الْعَرْشَ مُحْتَازٌ لَهُ وَ لَکِنَّا نَقُولُ هُوَ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ مُمْسِکُ الْعَرْشِ وَ نَقُولُ مِنْ ذَلِکَ مَا قَالَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فَثَبَّتْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ مَا ثَبَّتَهُ وَ نَفَیْنَا أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ أَوِ الْکُرْسِیُّ حَاوِیاً لَهُ وَ أَنْ یَکُونَ عَزَّ وَ جَلَّ مُحْتَاجاً إِلَی مَکَانٍ أَوْ إِلَی شَیْءٍ مِمَّا خَلَقَ بَلْ خَلْقُهُ مُحْتَاجُونَ إِلَیْهِ قَالَ السَّائِلُ فَمَا الْفَرْقُ بَیْنَ أَنْ تَرْفَعُوا أَیْدِیَکُمْ إِلَی السَّمَاءِ وَ بَیْنَ أَنْ تَخْفِضُوهَا نَحْوَ الْأَرْضِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَلِکَ فِی عِلْمِهِ وَ إِحَاطَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ سَوَاءٌ وَ لَکِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ أَوْلِیَاءَهُ وَ عِبَادَهُ بِرَفْعِ أَیْدِیهِمْ إِلَی السَّمَاءِ نَحْوَ الْعَرْشِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرِّزْقِ فَثَبَّتْنَا مَا ثَبَّتَهُ الْقُرْآنُ وَ الْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله حِینَ قَالَ ارْفَعُوا أَیْدِیَکُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هَذَا یُجْمِعُ عَلَیْهِ فِرَقُ الْأُمَّهِ کُلُّهَا قَالَ السَّائِلُ فَتَقُولُ إِنَّهُ یَنْزِلُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَقُولُ ذَلِکَ لِأَنَّ الرِّوَایَاتِ قَدْ صَحَّتْ بِهِ وَ الْأَخْبَارَ قَالَ السَّائِلُ وَ إِذَا نَزَلَ أَ لَیْسَ قَدْ حَالَ عَنِ الْعَرْشِ وَ حَوْلُهُ عَنِ الْعَرْشِ انْتِقَالٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَیْسَ ذَلِکَ عَلَی مَا یُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الَّذِی یَنْتَقِلُ بِاخْتِلَافِ الْحَالِ عَلَیْهِ وَ الْمَلَالَهِ وَ السَّأْمَهِ وَ نَاقِلٍ یَنْقُلُهُ وَ یُحَوِّلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ بَلْ هُوَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَحْدُثُ عَلَیْهِ الْحَالُ وَ لَا یَجْرِی عَلَیْهِ الْحُدُوثُ فَلَا یَکُونُ نُزُولُهُ کَنُزُولِ الْمَخْلُوقِ الَّذِی مَتَی تَنَحَّی عَنْ مَکَانٍ خَلَا مِنْهُ الْمَکَانُ الْأَوَّلُ وَ لَکِنَّهُ یَنْزِلُ إِلَی سَمَاءِ الدُّنْیَا بِغَیْرِ مُعَانَاهٍ وَ لَا حَرَکَهٍ فَیَکُونُ هُوَ کَمَا فِی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ عَلَی الْعَرْشِ کَذَلِکَ هُوَ فِی سَمَاءِ الدُّنْیَا إِنَّمَا یَکْشِفُ عَنْ عَظَمَتِهِ وَ یُرِی أَوْلِیَاءَهُ نَفْسَهُ حَیْثُ شَاءَ وَ یَکْشِفُ مَا شَاءَ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ مَنْظَرُهُ فِی الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ سَوَاءٌ.

**[ترجمه]توحید: هشام بن حکم گوید: یکی از پرسش های زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، این بود که: نظرت راجع به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» - . الرحمن / ۵ -

{خدای رحمان بر عرش قرار گرفته} چیست؟

ص: ۳۳۰

حضرت فرمود: خداوند با این آیه خود را وصف کرده است و این چنین او بر عرش استیلا دارد و از آفریده هایش جداست، بی آن که عرش او را حمل کند و یا در برگیرد و یا جایگاه او باشد بلکه ما می گوییم: او خود حامل عرش و نگه دارنده آن است و دلیلمان همان چیزی است که خدا فرموده: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض» - . بقره / ۲۵۵ -

{کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته}، و ما آن چه را که خداوند خود از عرش و کرسی محقق کرده، اثبات می کنیم، اما قبول نداریم که عرش و کرسی در برگیرنده او باشند و ذات باری تعالی محتاج مکان یا چیزی از میان آفریدگانش باشد؛ بلکه تمامی آفریدگانش محتاج اویند. سئوال کننده پرسید: حال چه تفاوتی است بین این که دستانتان را به آسمان بلند کنید یا به سمت زمین متمایل گردانید؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این در علم و احاطه و قدرت خداوند یکسان است، اما او به اولیا و بندگانش دستور داده است که دستان خود را به سوی آسمان و به طرف عرش بگیرند زیرا عرش را معدن رزق و روزی قرار داده است. پس ما به همان چیزی عمل کرده ایم که قرآن و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله به آن دستور داده اند؛ چرا که آن حضرت می فرماید: دستانتان را به سوی خدای عزّ و جلّ بالا ببرید؛ و همه فرقه های امت اسلام بر این موضوع اتفاق نظر دارند. سئوال کننده گفت: پس می گویی که خدا به آسمان دنیا نزول می کند؟ - . از این قسمت حدیث تا پایان توضیح صدوق بنا به گفته مجلسی در اکثر نسخه های کتاب توحید نیآمده و در ظاهر عباراتش اضطراب و اشکالاتی هست که

بر فرد بصیر پوشیده نیست، هر چند توضیحات شیخ صدوق بعضی عبارات آن را تصحیح کرده و با اصول مسلم اعتقادی مطابق کرده است.(مترجم) – حضرت فرمود: بله این را می گوییم چون روایات صحیح بر آن وارد شده است. سئوال کننده گفت: وقتی خدا نازل شود جز این است که از عرش جدا شده و جدا شدنش از عرش انتقال است؟ حضرت فرمود: این به آن معنایی که در مخلوق است نیست که به اختلاف حالات و ملالت و خستگی منتقل شود و ناقلی او را انتقال دهد و از حالی به حال دیگر می گرداند بلکه حال بر خدای تبارک و تعالی پدید نمی آید و حدوث بر او جریان نیابد. پس نزول او مانند نزول خلقش نیست که وقتی از مکانی دور شود آن مکان اول از او خالی شود، ولی او به آسمان دنیا نزول می کند بدون کمک گرفتن و بدون حرکت پس همانگونه که در آسمان هفتم بر عرش است در آسمان دنیا هم چنین است. او از عظمتش پرده بر می دارد و نفسش را هر جا که بخواهد به اولیائش نشان می دهد و آنچه را از قدرتش که بخواهد آشکار می کند و منظر او در دوری و نزدیکی یکسان است. – . التوحید: ۲۴۸ –

**[ترجمه]

بیان

ثم قال قال مصنف هذا الکتاب قوله علیه السلام: إنه علی العرش إنه لیس بمعنی التمکن فیه و لکنه بمعنی التعالی علیه بالقدره یقال فلان علی خیر و استعانه علی عمل کذا و کذا لیس بمعنی التمکن فیه و الاستقرار علیه و لکن ذلک بمعنی التمکن منه و القدره علیه و قوله فی النزول لیس بمعنی الانتقال و قطع المسافه و لکنه علی معنی

ص: ۳۳۱

إنزال الأمر منه إلى سماء الدنيا لأن العرش هو المكان الذی ينتهی إليه بأعمال العباد من السدره المنتهی إليه و قد يجعل الله عز و جل السماء الدنيا فی الثلث الأخير من الليل و فی ليالی الجمعه مسافه الأعمال فی ارتفاعها أقرب منها فی سائر الأوقات إلی العرش و قوله يری أولياءه نفسه فإنه يعنی بإظهار بدائع فطرته فقد جرت العاده بأن يقال للسلطان إذا أظهر قوه و قدره و خيلا و رجلا قد أظهر نفسه و علی ذلک دل الكلام و مجاز اللفظ.

أقول: من قوله قال السائل إلی آخر كلامه لم يكن فی أكثر النسخ و ليس فی الإحتجاج أيضا.

**[ترجمه]صدوق - رحمه الله - گفته: سخن امام كه «او بر عرش است» به معنای جای گرفتن در آن نيست بلكه به معنای تسلط با قدرت بر آن است. گفته می شود: فلانی بر خير و راه راست است و بر فلان عمل است و اينها به معنای جای گيری و قرار گرفتن نيست بلكه به معنای تمكّن و قدرت است. و سخن امام در باره نزول خدا به معنای انتقال و قطع مسافت نيست بلكه به معنای

ص: ۳۳۱

نازل كردن فرمان از سوی خدا به آسمان دنياست زيرا عرش مكانی است كه اعمال بندگان از سدره المنتهی به آن می رسد و خداوند آسمان دنيا را در يک سوم آخر شب و در شبهای جمعه مسافت نزديک تری نسبت به ساير اوقات برای ارتفاع اعمال به سوی عرش قرار داده است. واين سخن امام عليه السلام كه: «خودش را به اوليائش نشان می دهد» يعنی با اظهار عجايب خلقتش، چرا كه عادت بر اين جاری شده كه وقتی سلطانی قوت و قدرت و سپاه و لشگری از خود نشان می دهد گفته می شود: خودش را نشان داد. و اين بنا بر استعاره و مجاز در كلام است.

مؤلف: از «قال السائل» تا آخر كلام صدوق در اكثر نسخه ها و نيز در احتجاج نبود.

**[ترجمه]

«۳۶»

يد، التوحيد أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَی وَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ الْيَعْقُوبِيِّ (۱) عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَتَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ سبحت (۲) [سُبَّخْتُ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنْ أَجَبْتَنِی عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ وَ إِلَّا رَجَعْتُ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ أَيْنَ رَبُّكَ فَقَالَ هُوَ فِی كُلِّ مَكَانٍ (۳) وَ لَيْسَ هُوَ فِی شَيْ ءٍ مِنَ الْمَكَانِ بِمَحْدُودٍ قَالَ فَكَيْفَ هُوَ فَقَالَ وَ كَيْفَ أَصِفُ رَبِّی بِالْكَيْفِ وَ الْكَيْفُ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ قَالَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّكَ نَبِيٌّ قَالَ فَمَا بَقِيَ حَوْلَهُ حَجَرٌ وَ لَا مَدَرٌ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ يَا شَيْخُ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (۴)

ص: ۳۳۲

۱- بالياء المثناه كما هو المحكى عن الإيضاح أو بالباء الموحده نسبه إلى بعقوبا قريه من قرى البغداد على ما حكى عن الشهيد الثانى رحمه اللّه، و هو داود بن على الهاشمى المترجم فى ص ۱۱۵ من رجال النجاشىّ بقوله: داود بن على اليعقوبى الهاشمى أبو علىّ بن داود، روى عن أبى الحسن موسى عليه السلام، و قيل: روى عن الرضا عليه السلام، له كتاب يرويه جماعه، منهم عيسى بن عبد اللّه العمرى.

۲- اختلفت النسخ فى ضبطه ففى بعضها «سبحت» بالباء الموحده ثمّ الحاء المهمله، و فى بعض آخر بالباء و الخاء المعجمه، و فى البحار المطبوع شجت «شبخت خ ل» و ضبط بضم السين و الباء و سكون الحاء المهمله، و بضم السين و سكون الباء و فتح الحاء، و بضم السين و سكون الباء و ضم الخاء المعجمه، و على أى حال كان رجلا من ملوك فارس، و كان ذربا، كما يأتى فى حديث آخر.

۳- فى حديث آخر له: فقال: هو فى كل مكان موجود بآياته.

۴- و فى نسخه: يا سبحت إنّه رسول اللّه.

فَقَالَ سبحت [سُبَّخْتُ بِاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَبْيَنَ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: یک یهودی که به او «سبخت» می گفتند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا محمد آمده ام که تو را از پروردگارت سؤال کنم پس اگر سؤالم را جواب دادی [ایمان می آورم] و اگر نه بر می گردم. حضرت فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن. گفت: پروردگارت در کجا است؟ فرمود: در هر مکانی هست - . در نقل دیگری از این حدیث آمده: او در هر مکانی با آیات خویش موجود است. (توحید: باب ۴۴، حدیث اول) یعنی بودن خدا در هر مکان نه به معنای بودن با ذات خویش بلکه به معنایی مجازی یعنی ظاهر بودن آیات او در هر مکان است.(مترجم) - و در جای معینی از مکان نیست که محدود باشد گفت: او چگونه است؟ فرمود: چگونه پروردگار خود را وصف کنم به چگونگی و حال آنکه چگونگی مخلوق است که خدا آن را آفریده و خدا به آفریده خود موصوف نمی شود. گفت: پس از کجا دانسته شود که تو پیغمبری؟ امام صادق علیه السلام فرمود: در گرداگرد آن حضرت هیچ سنگ و کلوخی و غیر آن نماند مگر آنکه به زبان عربی روشن و فصیح گفت: ای پیرمرد به درستی که او رسول خدا است.

ص: ۳۳۲

سبخت گفت: به خدا سوگند که من در هیچ زمانی چون امروز امری را از این روشنتر ندیدم. بعد از آن گفت: شهادت می دهم به اینکه خدایی نیست مگر الله و به اینکه تو رسول خدایی. - . التوحید: ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۳۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَیْحٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ مِثْلَهُ- یر، بصائر الدرجات إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء ، بصائر الدرجات: همان حدیث بالا. - . قصص الأنبیاء: ۲۸۳ -

**[ترجمه]

«۳۸»

ید، التوحید ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ فِی شَیْ ءٍ أَوْ عَلَی شَیْ ءٍ.

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عزّ و جلّ از چیزی یا در چیزی و یا بر چیزی است. - . التوحید: ۳۱۷ -

**[ترجمه]

«۳۹»

يد، التوحيد مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْ ءٍ أَوْ فِی شَيْ ءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِی شَيْ ءٍ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّهُ مَحْصُورٌ وَ مَنْزَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا

**[ترجمه]توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که گمان کند که خدا از چیزی یا در چیزی است به حقیقت که شرک آورده بعد از آن فرمود: هر که گمان کند که خدا از چیزی است او را حادث قرار داده و هر که گمان کند که خدا در چیزی است او را محصور گمان کرده و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی است او را محمول ساخته است. - . التوحید: ۳۱۷ -

**[ترجمه]

«۴۰»

يد، التوحيد ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْ ءٍ أَوْ فِی شَيْ ءٍ أَوْ عَلَى شَيْ ءٍ فَقَدْ كَفَرَ قُلْتُ فَسِّرْ لِی قَالَ أَعْنِی بِالْحَوَايَةِ مِنَ الشَّيْ ءِ لَهُ أَوْ بِإِمْسَاكٍ لَهُ أَوْ مِنْ شَيْ ءٍ سَبَقَهُ.

**[ترجمه]توحید: ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که گمان کند که خدای عزّ و جلّ از چیزی یا در چیزی یا بر چیزی است به حقیقت کافر شده. گفتم:

آنچه را فرمودی برایم تفسیر فرما. فرمود: مقصود من آن است که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد خدا را فرا گرفته یا او را نگاه داشته یا از چیزی قبل از او پدید آمده باشد. - . التوحید: ۳۱۷ -

**[ترجمه]

«۴۱»

وَ فِی رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِی شَيْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا.

**[ترجمه]توحید: و در روایت دیگر فرمود: هر که گمان کند که خدا از چیزی پدید آمده او را حادث قرار داده و هر که گمان کند که خدا در چیزی می باشد او را محصور گردانیده و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد او را

محمول ساخته است. - . التوحيد: ٣١٧ -

**[ترجمه]

بيان

قوله بالحوايه من الشـى ء له تفسـير لقوله فى شى ء و قوله أو بإمساك له تفسير لقوله على شى ء و قوله أو من شى ء سبقه تفسير لقوله من شى ء.

**[ترجمه]«بالحوايه من الشـىء له» تفسـير «فى شـىء» و «أو بإمساك له» تفسـير «على شـىء » و «أو من شـىء سـبقه» تفسير «من شىء» است.

**[ترجمه]

«۴۲»

يـد، التوحيـد الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَحْمَـدَ الْهَمْـدَانِيِّ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْعَسْـكَرِيِّ وَ أَخِيهِ مُعَاذٍ مَعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

ص: ٣٣٣

عَاصِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الرُّمَّانِیِّ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ یَذْکُرُ فِیهِ قُدُومَ الْجَاثَلِیقِ الْمَدِینَهَ مَعَ مِائَهٍ مِنَ النَّصَارَی بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَکْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ یُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَسَأَلَهُ فَأَجَابَهُ فَکَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ أَیْنَ هُوَ وَ أَیْنَ کَانَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَا یُوصَفُ الرَّبُّ جَلَّ جَلَالُهُ بِمَکَانٍ هُوَ کَمَا کَانَ وَ کَانَ کَمَا هُوَ لَمْ یَکُنْ فِی مَکَانٍ وَ لَمْ یَزُلْ مِنْ مَکَانٍ إِلَی مَکَانٍ وَ لَا أَحَاطَ بِهِ مَکَانٌ بَلْ کَانَ لَمْ یَزَلْ بِلَا حَدٍّ وَ لَا کَیْفٍ قَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ أَ فِی الدُّنْیَا هُوَ أَوْ فِی الْآخِرَهِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَمْ یَزَلْ رَبُّنَا قَبْلَ الدُّنْیَا هُوَ مُدَبِّرُ الدُّنْیَا وَ عَالِمٌ بِالْآخِرَهِ فَأَمَّا أَنْ یُحِیطَ بِهِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهُ فَلَا وَ لَکِنْ یَعْلَمُ مَا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ قَالَ صَدَقْتَ یَرْحَمُکَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ رَبِّکَ أَ یَحْمِلُ أَوْ یُحْمَلُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّ رَبَّنَا جَلَّ جَلَالُهُ یَحْمِلُ وَ لَا یُحْمَلُ قَالَ النَّصْرَانِیُّ وَ کَیْفَ ذَلِکَ وَ نَحْنُ نَجِدُ فِی الْإِنْجِیلِ وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّ الْمَلَائِکَهَ تَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ لَیْسَ الْعَرْشُ کَمَا تَظُنُّ کَهَیْئَهِ السَّرِیرِ وَ لَکِنَّهُ شَیْ ءٌ مَحْدُودٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ وَ رَبُّکَ عَزَّ وَ جَلَّ مَالِکُهُ لَا أَنَّهُ عَلَیْهِ کَکَوْنِ الشَّیْ ءِ عَلَی الشَّیْ ءِ وَ أَمَرَ الْمَلَائِکَهَ بِحَمْلِهِ فَهُمْ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ بِمَا أَقْدَرَهُمْ عَلَیْهِ قَالَ النَّصْرَانِیُّ صَدَقْتَ رَحِمَکَ اللَّهُ وَ الْحَدِیثُ طَوِیلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَهِ.

**[ترجمه]توحید:

ص: ۳۳۳

سلمان فارسی رضی الله عنه در حدیث طویلی ورود جاثلیق را با صد نفر از نصاری به مدینه ذکر می کند و اینکه جاثلیق چیزهایی از ابو بکر پرسید و او جواب نداد و بعد از آن به سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام راهنمائی شد و از آن حضرت چند مسأله پرسید که حضرت جواب فرمود و از جمله آنچه از آن حضرت پرسید این بود که گفت: مرا از پروردگار خبر ده که آن جناب در کجا است و در کجا بود؟ حضرت فرمود: پروردگار جل جلاله به مکانی وصف نمی شود و چنان است که بود و بود چنان که هست در هیچ مکانی نبود و از مکانی به مکانی دیگر زائل نشد و هیچ مکانی به او احاطه نکرد بلکه پیوسته بود بی اندازه و چگونگی. جاثلیق گفت: راست گفتی. پس مرا خبر ده از پروردگار که آیا در دنیا است یا در آخرت؟ حضرت علیه السلام فرمود: پروردگار ما پیوسته پیش از دنیا بوده و او مدبر دنیا و عالم به آخرت است و اما آنکه دنیا و آخرت به او احاطه کنند پس نه چنان است و لیکن آنچه را که در دنیا و آخرت است می داند. جاثلیق گفت: راست گفتی خدا تو را رحمت کند. بعد از آن گفت: مرا خبر ده از پروردگار خویش که آیا چیزها را برمی دارد یا برداشته می شود به اینکه عرش او را برمی دارد؟ علی علیه السلام فرمود: پروردگار ما جل جلاله برمی دارد و برداشته نمی شود. نصرانی گفت: این چگونه می شود در حالی که ما در انجیل می یابیم که عرش پروردگار تو را روز قیامت هشت فرشته بر می دارند؟ علی علیه السلام فرمود: به درستی که فرشتگان عرش را بر می دارند و عرش چنان نیست که تو گمان می کنی به شکل تخت و لیکن آن چیزی‌ست محدود که به اندازه در می آید و آفریده ای‌ست که خدا آن را تدبیر می فرماید و پروردگار عزّ و جلّ تو مالک آن است نه آنکه بر روی آن باشد مانند بودن چیزی بر بالای چیزی و فرشتگان را به برداشتن آن امر فرموده و ایشان عرش را بر می دارند به قدرتی که به ایشان داده. نصرانی گفت: راست گفتی خدا تو را رحمت کند. مؤلف(صدوق) می گوید که این حدیث طولانی است و ما قسمت مرود نیاز را ذکر کردیم. - . التوحید: ۳۱۶ -

**[ترجمه]

«۴۳»

یـد، التوحید الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ جُذْعَانَ بْنِ نَصْرٍ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ فَقَالَ لِی مَا یَقُولُونَ قُلْتُ یَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ کَانَ عَلَی الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ فَقَالَ فَقَدْ کَذَبُوا مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَیَّرَ اللَّهَ مَحْمُولًا وَ وَصَفَهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ وَ أَلْزَمَهُ أَنَّ الشَّیْ ءَ الَّذِی یَحْمِلُهُ أَقْوَی مِنْهُ قُلْتُ بَیِّنْ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَّلَ دِینَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ تَکُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّکُمْ فَکَانَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّینَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِکَهِ هَؤُلَاءِ حَمَلَهُ عِلْمِی وَ دِینِی وَ أُمَنَائِی فِی خَلْقِی وَ

ص: ۳۳۴

هُمُ الْمَسْـئُولُونَ ثُمَّ قِيلَ لِبَنِی آدَمَ أَقِرُّوا لِلَّهِ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ لِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالطَّاعَهِ فَقَالُوا رَبَّنَا أَقْرَرْنَا فَقَالَ لِلْمَلَائِکَهِ اشْـهَدُوا فَقَالَتِ الْمَلَائِکَهُ شَهِدْنَا عَلَی أَنْ لَا یَقُولُوا إِنَّا کُنَّا عَنْ هـذا غـافِلِینَ أَوْ یَقُولُوا إِنَّمـا أَشْـرَکَ آباؤُنـا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ یَا دَاوُدُ وَلَایَتُنَا مُؤَکَّدَهٌ عَلَیْهِمْ فِی الْمِیثَاقِ.

**[ترجمه]توحید: داود رقی گفت از امام صادق علیه السـلام از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ «وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ» - . هود / ۷ - {و عرش او بر آب بود} پرسیدم: فرمود: مردم(سنّی ها) چه می گوینـد؟ گفتم: می گویند: عرش بر آب بود و پروردگار بالای آن بود. فرمود: هر که این را گمان کنـد خـدا را محمول گردانیـده و او را به صـفت مخلوقات وصف کرده و بر او لازم آید که آنچه خدا را برداشـته از او قوی تر باشد. گفتم فدای تو گردم این مطلب را برایم بیان فرما. فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ علم و دین خود را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو چیز گردانید پیش از آنکه زمین یا آسـمان یا جن یا انسان یا آفتاب یا ماه وجود داشـته باشد و چون خواست که خلق را بیافریند ایشان را نزد خویش پراکنده نمود و فرمود: پروردگار شـما کیست؟ اول کسـی که گویا شـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه هـدی علیهم السـلام بودنـد که عرض نمودند: تویی پروردگار ما. پس ایشان را حامل علم و دین خویش نمود بعد از آن به فرشتگان فرمود: این گروه حاملان علم و دین من و امینان منند در باب خلق من و ایشانند که

ص: ۳۳۴

در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد. بعد از آن به فرزندان آدم گفته شد: اقرار کنید از برای خدا به پروردگاری و از برای این جمـاعت به فرمـان برداری. فرزنـدان آدم گفتنـد: آری ای پروردگار ما اقرار کردیم. پس به فرشـتگان فرمود: گواه باشـید. فرشـتگان گفتنـد: گواه شـدیم بر اقرار ایشان تا در فردای قیامت نگوینـد به درستی که ما از این اقرار بی خبر بودیم یا نگوینـد: «إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُون» - . اعراف / ۱۷۳ -

{پدران ما پیش از این مشـرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟}. ای داود ولایت و صاحب اختیاری ما در وقت پیمان گرفتن خـدا بر ایشان اسـتوار شـده است. - . التوحیـد: ۳۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال الصـدوق رحمه الله فی التوحیـد إن المشـبهه تتعلق بقوله عز و جل إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ و لا حجه لها فی ذلک لأنه عز و جل عنی بقوله اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ أی ثم نقل العرش إلی فوق السـماوات و هو مستول علیه و مالک له فقوله عز و جل ثُمَّ إنما هو لدفع العرش إلی مکانه الذی هو فیه و نقله للاستواء و لا یجوز أن یکون معنی قوله استوی استولی لأن الاستیلاء لله تعالی (۱)علی الملک و علی الأشیاء لیس هو بأمر حادث بل کان لم یزل مالکا لکل شی ء و مستولیا علی کل شی ء و إنما ذکر عز و جل الاستواء بعد قوله ثم و هو یعنی الرفع مجازا و هو کقوله

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصّابِرِينَ فذكر نعلم مع قوله حتى و هو عز و جل يعنى حتى يجاهد المجاهدون و نحن نعلم ذلك لأن حتى لا يقع إلا على فعل حادث و علم الله عز و جل بالأشياء لا يكون حادثا و كذلك ذكر قوله عز و جل اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ بعد قوله ثُمَّ و هو يعنى بذلك ثم رفع العرش لاستيلائه عليه و لم يعن بذلك الجلوس و اعتدال البدن لأن الله لا يجوز أن يكون جسما و لا ذا بدن تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا (٢).

ص: ٣٣٥

١- فى نسخه: لان استيلاء اللّه تعالى.

٢- قال السيّد الرضىّ قدس اللّه روحه فى كتابه تلخيص البيان بعد قوله تعالى: «ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ»*: و هذه استعاره، لان حقيقه الاستواء إنّما توصف بها الاجسام التى تعلو و تهبط و تميل و تعتدل و المراد بالاستواء هاهنا الاستيلاء بالقدره و السلطان، لا بحلول القرار و المكان، كما يقال: استوى فلان الملك على سرير ملكه بمعنى استولى على تدبير الملك، و ملك معقد الامر و النهى، و يحسن صفته بذلك و إن لم يكن له فى الحقيقه سرير يقعد عليه، و لا مكان عال يشار إليه، و إنّما المراد نفاذ أمره فى مملكته، و استيلاء سلطانه على رعيته. فان قيل: فاللّه سبحانه مستول على كل شى ء بقهره و غلبته و نفاذ أمره و قدرته، فما معنى اختصاص العرش بالذكر هاهنا؟ قيل: كما ثبت أنّه تعالى ربّ لكل شى ء، و قد قال فى صفه نفسه: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»* و قال: «رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» فان قيل: فما معنى قولنا: عرش اللّه إن لم يرد بذلك كونه عليه؟ قيل: كما يقال: بيت اللّه و ان لم يرد كونه فيه، و العرش تطوف به الملائكه تعبدا، كما أن البيت فى الأرض تطوف به الخلائق تعبدا.

**[ترجمه]صدوق - رحمه الله - گفته: فرقه مشبهه تمسک می جویند به قول خدای عز و جل «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ» - . اعراف / ۵۴ -

{در حقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب می پوشاند} و ایشان را در این قول حجتی نیست زیرا که خدای عز و جل به قول خویش «ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» این را قصد فرمود که عرش را به سوی بالای آسمانها انتقال داد در حالی که بر عرش مستولی و آن را مالك بود پس معنای «ثمّ» تنها برداشتن عرش به سوی مکانی که عرش در آن است و نقل کردن آن به جهت استواء می باشد. و جائز نیست که معنی«إستوی»، «إستولی»(مسلط شدن) باشد زیرا که استیلا و مسلط بودن خدای تبارك و تعالی بر ملك و بر همه چیزها امر حادثی نیست بلکه پیوسته هر چیزی را مالك و بر هر چیزی مستولی بوده و جز این نیست که خدای عز و جل استواء را بعد از «ثُمّ» ذکر کرده و آن مجازا به معنای بلند کردن است همچون قول او که فرمود: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ» - . محمد / ۳۱ - {و البتّه شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایانِ شما را باز شناسانیم} پس «نعلم» را با «حتّی» ذکر کرده و این معنا را اراده کرده که: تا جهادکنندگان جهاد کنند و ما آن را می دانیم. زیرا که «حتّی» واقع نمی شود مگر بر فعل حادث و علم خدای عز و جل حادث نمی باشد و همچنین ذکر کردن «اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» بعد از «ثُمّ» به این معناست که: عرش را بلند کرد به جهت استیلایش بر آن. و منظورش نشستن و اعتدال بدن نیست زیرا که روا نباشد که خدای عز و جل جسم و صاحب بدن باشد و خدا از این برتری دارد، برتری بزرگ.

ص: ۳۳۵

**[ترجمه]

«۴۴»

سن، المحاسن أَبِی عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالُوا إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ يَعْنُونَ بِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ لِنَسْأَلَهُ فَأَتَوْهُ فَقِيلَ لَهُ هُوَ فِی الْقَصْرِ فَانْتَظَرُوهُ حَتَّى خَرَجَ فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جِئْنَا نَسْأَلُكَ قَالَ سَلْ يَا يَهُودِيُّ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّنَا مَتَى كَانَ فَقَالَ كَانَ بِلَا كَيْنُونِيَّةٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا كَمٍّ وَ بِلَا كَيْفٍ كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ لَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَ لَا غَايَةَ إِلَيْهَا انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَاتُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ قَالَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ امْضُوا بِنَا (۱)فَهَذَا أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ (۲).

**[ترجمه]محاسن: یهود گرد رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) اجتماع کرده به او گفتند: این مرد عالم است، و مقصودشان امیر المؤمنین علیه السلام بود، ما را نزد او ببر تا از او سؤال کنیم، نزدش آمدند، به آنها گفتند: حضرت در خانه خویش است، به انتظار نشستند تا بیرون آمد؛ رأس الجالوت گفت: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی بپرس از هر چه به خاطرت گذرد، گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده؟ فرمود: خدا بوده است بدون پدید آمدن و بدون چگونگی. همیشگی است بدون کمّیت و کیفیّت. برای او قبلی نیست. او قبل از قبل است بدون قبلی. او پایان و نهایتی ندارد، پایان از او منقطع است و او پایان هر پایان است. رأس الجالوت گفت: بیائید برویم که او از آنچه هم در باره اش گویند

دانشمندتر است. - . المحاسن: ۲۳۷ -

**[ترجمه]

بیان

و لا غایه إلیها أی ینتهی إلیها.

lt;meta info="\\"لا غایه إلیها\\" یعنی به آن منتهی شود.

**[ترجمه]

«۴۵»

سن، المحاسن الْقَاسِمُ بْنُ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ سُئِلَ عَنْ مَعْنَی قَوْلِ اللَّهِ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوْلَی عَلَی مَا دَقَّ وَ جَلَّ.

ج، الإحتجاج عن الحسن مثله.

**[ترجمه]محاسن: حسن بن راشد گوید: از امام موسی کاظم علیه السّلام در باره «عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» - . طه / ۵ -

سؤال شد؛ فرمود: بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلّط دارد. - . المحاسن: ۲۳۷ -

این حدیث در کتاب احتجاج نیز روایت شده است.

**[ترجمه]

«۴۶»

ید، التوحید مع، معانی الأخبار ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی قَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

**[ترجمه]توحید: مقاتل بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» - . طه / ۵ - پرسیدم. فرمود: خدا نسبت به هر چیزی برابر است [و بر همه استیلاء دارد] پس چیزی نسبت به او از چیزی دیگر نزدیکتر نیست. - [۴]. التوحید: ۳۱۷، معانی الأخبار: ۳۹ -

**[ترجمه]

«۴۷»

فس، تفسیر القمی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سُئِلَ عَنْ مَعْنَی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

ید، التوحید ماجیلویه عن محمد العطار عن سهل مثله

ص: ۳۳۶

۱- و فی نسخه: مروا بنا.

۲- و فی الروایه دلاله علی کونه تعالی هو المطلوب المطلق لکل شی ء.

يد، التوحيد ابن الوليد عن محمد العطار عن سهل عن الخشاب رفعه عن أبی عبد الله علیه السلام مثله.

**[ترجمه]تفسیر قمی: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزّ و جلّ «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» سؤال شد. فرمود: خدا نسبت به هر چیزی برابر است [و بر همه استیلاء دارد] پس چیزی نسبت به او از چیزی دیگر نزدیکتر نیست. - . تفسیر القمی ۲: ۳۲ -

ص: ۳۳۶

این حدیث با دو سند در کتاب توحید روایت شده است. - . التوحید: ۳۱۵ -

**[ترجمه]

«۴۸»

يد، التوحید أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ لَمْ یَبْعُدْ مِنْهُ بَعِیدٌ وَ لَمْ یَقْرُبْ مِنْهُ قَرِیبٌ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ.

**[ترجمه]توحید، معانی الأخبار: عبد الرحمن بن حجاج گفت: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزّ و جلّ «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» سؤال کردم. فرمود: خدا نسبت به هر چیزی برابر است پس چیزی به او از چیز دیگر نزدیکتر نیست.

هیچ دوری از او دور نباشد و هیچ نزدیکی به او نزدیک نباشد و نسبت به هر چیزی برابر باشد. - . التوحید: ۳۱۵ -

**[ترجمه]

بيان

اعلم أن الاستواء یطلق علی معان الأول الاستقرار و التمکن علی الشی ء الثانی قصد الشی ء و الإقبال إلیه الثالث الاستیلاء علی الشی ء قال الشاعر.

قد استوی بشر علی العراق. من غیر سیف و دم مهراق.

الرابع الاعتدال یقال سویت الشی ء فاستوی الخامس المساواه فی النسبه.

فأما المعنی الأول فیستحیل علی الله تعالی لما ثبت بالبراهین العقلیه و النقلیه من استحاله کونه تعالی مکانیا فمن المفسرین من حمل الاستواء فی هذه الآیه علی الثانی أی أقبل علی خلقه و قصد إلی ذلک و قد رووا أنه سئل أبو العباس أحمد بن یحیی عن هذه الآیه فقال الاستواء الإقبال علی الشی ء و نحو هذا قال الفراء و الزجاج فی قوله عز و جل ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ و الأکثرون

منهم حملوها على الثالث أى استولى عليه و ملكه و دبره قال الزمخشرى لما كان الاستواء على العرش و هو سرير الملك لا يحصل إلا مع الملك جعلوه كنايه عن الملك فقالوا استوى فلان على السرير يريدون ملكه و إن لم يقعد على السرير البته و إنما عبروا عن حصول الملك بذلك لأنه أصرح و أقوى فى الدلاله من أن يقال فلان ملك و نحوه قولك يد فلان مبسوطه و يد فلان مغلوله بمعنى أنه جواد أو بخيل لا فرق بين العبارتين إلا فيما قلت حتى أن من لم يبسط يده قط بالنوال أو لم يكن له يد رأسا و هو جواد قيل فيه يده مبسوطه لأنه لا فرق عندهم بينه و بين قولهم جواد انتهى و يحتمل أن يكون المراد المعنى الرابع بأن يكون كنايه عن نفى النقص عنه تعالى من جميع الوجوه فيكون قوله تعالى عَلَى الْعَرْشِ

حالیه و سیأتی توجیهه و لکنه بعید و أما المعنی الخامس فهو الظاهر مما مر من الأخبار.

فاعلم أن العرش قد یطلق علی الجسم العظیم الذی أحاط بسائر الجسمانیات و قد یطلق علی جمیع المخلوقات و قد یطلق علی العلم أیضا کما وردت به الأخبار الکثیره (۱) و سیأتی تحقیقه فی کتاب السماء و العالم.

فإذا عرفت هذا فإما أن یکون علیه السلام فسر العرش بمجموع الأشیاء و ضمن الاستواء ما یتعدی بعلی کالاستیلاء و الاستعلاء و الإشراف فالمعنی استوت نسبته إلی کل شی ء حال کونه مستولیا علیها أو فسره بالعلم و یکون متعلق الاستواء مقدرا أی تساوت نسبته من کل شی ء حال کونه متمکنا علی عرش العلم فیکون إشاره إلی بیان نسبته تعالی و أنها بالعلم و الإحاطه أو المراد بالعرش عرش العظمه و الجلال و القدره کما فسر بها أیضا فی بعض الأخبار أی استوی من کل شی ء مع کونه فی غایه العظمه و متمکنا علی عرش التقدس و الجلاله و الحاصل أن علو قدره لیس مانعا من دونه بالحفظ و التربیه و الإحاطه و کذا العکس و علی التقادیر فقوله اسْتَوی خبر و قوله عَلَی الْعَرْشِ حال و یحتمل أن یکونا خبرین علی بعض التقادیر و لا یبعد علی الاحتمال الأول جعل قوله عَلَی الْعَرْشِ متعلقا بالاستواء بأن تکون کلمه علی بمعنی إلی و یحتمل علی تقدیر حمل العرش علی العلم أن یکون قوله عَلَی الْعَرْشِ خبرا و قوله اسْتَوی حالا عن العرش لکنه بعید و علی التقادیر یمکن أن یقال إن النکته فی إیراد الرحمن بیان أن رحمانیته توجب استواء نسبته إیجادا و حفظا و تربیه و علما إلی الجمیع بخلاف الرحیمیه فإنها تقتضی إفاضه الهدایات الخاصه علی المؤمنین فقط و کذا کثیر من أسمائه الحسنی تخص جماعه کما سیأتی تحقیقها و یؤید بعض الوجوه التی ذکرنا ما ذکره الصدوق رحمه الله فی کتاب العقائد حیث قال اعتقادنا فی العرش أنه جمله جمیع الخلق و العرش

۱- قال الشیخ الطوسیّ قدّس سرّه فی کتابه التبیان ذیل قوله تعالی: «ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ»* فی سوره یونس: قیل: إن العرش المذکور هاهنا هو السماوات و الأرض، لانهن من بنائه، و العرش: البناء، و منه قوله: «یَعْرِشُونَ»* أی یبنون، و أمّا العرش المعظم الذی تعبد اللّه الملائکه بالحفوف به و الاعظام له و عناه بقوله: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ» فهو غیر هذا.

فی وجه آخر هو العلم و

سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

انتهی و إنما بسطنا الکلام فی هذا المقام لصعوبه فهم تلک الأخبار علی أکثر الأفهام.

أقول: قد مرت الأخبار المناسبه لهذا الباب فی باب إثبات الصانع و باب نفی الجسم و الصوره و سیأتی فی باب احتجاج أمیر المؤمنین صلوات الله علیه علی النصاری و باب العرش و الکرسی و باب جوامع التوحید.

إلی هنا تمّ الجزء الثالث من بحار الأنوار من هذه الطبعه المزدانه بتعالیق نفیسه قیّمه و فوائد جمّه ثمینه؛ و یساوی هذا الجلد مع ۱۰۴ صفحه من ثانی أجزاء الطبع الکمپانی و یحوی ۲۷۶ حدیثاً و ۱۴ باباً و اللّه الموفّق للخیر و الرشاد جمادی الثانیه ۱۳۷۶ ه

ص: ۳۳۹

**[ترجمه]بدان که استواء بر چند معنا اطلاق می شود؛ اول: استقرار و جاگیری بر چیزی؛ دوم: قصد چیزی و توجه به او؛ سوم: تسلط بر چیزی؛ شاعر گفته: همانا بشری بر عراق تسلط یافت بدون شمشیری و خون ریخته شده ای؛ چهارم: اعتدال، گفته می شود: «سویت الشی فاستوی» یعنی آن چیز را منظم ساختم پس نظم گرفت؛ پنجم: مساوات در نسبت.

و اما معنای اول بر خداوند محال است زیرا به دلایل عقلی و نقلی مکانی بودن او نفی شده است. پس گروهی از مفسرین استواء را در آیه بر معنای دوم حمل کرده اند یعنی قصد خلقت او کرد. و روایت کرده اند که از أبوالعباس احمد بن یحیی در باره این آیه سؤال کردند که او گفت: استواء یعنی رو آوردن به چیزی و مشابه این سخن را فرّاء و زجّاج در آیه «ثم استوی إلی السماء» گفته اند. و اکثر مفسرین آن را بر معنای سوم حمل کرده اند یعنی بر آن مسلط شد و فرمانروایش شد و تدبیرش کرد. زمخشری گفته: از آنجا که قرار گرفتن بر عرش یعنی تخت سلطنت جز با فرمانروایی حاصل نشود آن را کنایه از فرمانروایی گرفته اند پس گفتند فلانی بر تخت قرار گرفت و منظورشان فرمانروایی او است اگر چه بر تخت ننشیند. و تنها به این دلیل از فرمانروایی این گونه تعبیر کردند که در دلالت، صریح تر و قوی تر از تعابیری چون : «او فرمانروا شد»، است. و این مثل آن است که می گویی: دست فلانی باز است و دست فلانی بسته است و منظورت بخشنده بودن و بخیل بودن است. و فرق بین دو تعبیر همان است که گفتم. حتی اگر انسان بخشنده ای که هیچ گاه دستش را برای بخشش باز نکرده باشد یا اصلا دست نداشته باشد باز هم به او گویند: دستش باز است. زیرا فرقی بین این تعبیر و لفظ بخشنده وجود ندارد.

و ممکن است منظور، معنای چهارم باشد به اینکه کنایه از نفی جمیع نقائص از خدای متعال باشد. پس «علی العرش»

ص: ۳۳۷

حال باشد. توجیه این احتمال خواهد آمد ولی بعید است. و اما معنای پنجم از روایاتی که گذشت ظاهر است.

بدان که عرش گاهی بر جسم عظیمی که سایر اجسام را احاطه کرده و گاهی بر جمیع مخلوقات و گاهی بر علم اطلاق می شود چنانچه روایات زیادی در این باره آمده و تحقیق آن در کتاب آسمان و جهان خواهد آمد.

حال که این را دانستی، یا اینکه امام علیه السلام عرش را به مجموع اشیاء تفسیر فرمود و استواء را متضمن معنایی دانست که به «علی» متعدی می شود مثل تسلط و برتری و اشراف؛ پس معنا چنین می شود که نسبت خداوند به هر چیزی در حال تسلط بر او یکسان است، یا اینکه به علم، تفسیر فرمود و متعلق استواء در تقدیر می باشد یعنی نسبت خدا به هر چیزی در حالی که بر عرش علم قرار دارد یکسان است که در این صورت اشاره به بیان نسبت خداوند با اشیاء و اینکه آن با علم و احاطه است، می باشد، یا اینکه منظور از عرش، عرش عظمت وجلال و قدرت می باشد - چنانچه در بعضی روایات آمده - یعنی نسبتش با هر چیزی یکسان است اگر چه در نهایت عظمت و بر عرش تقدس و جلال است. و حاصل آنکه بلندی مرتبه خدا مانع از نزدیکی به مخلوقات از جهت حفظ و تربیت و احاطه نیست و برعکس.

و بنا بر همهٔ احتمالات، «استوی» خبر و «علی العرش» حال است و بنا بر بعضی وجوه ممکن است دو خبر باشند. و بنا بر احتمال اول بعید نیست «علی العرش» متعلق به استواء باشد به اینگونه که کلمه «علی» به معنای «إلی» باشد و ممکن است بنا بر حمل

عرش برعلم، «على العرش» خبر و «استوى» حال از عرش باشد ولی بعید است.

و بنا بر همهٔ احتمالات ممکن است گفته شود: نکته درآوردن کلمهٔ الرحمن بیان آن است که رحمانیت موجب یکسان بودن نسبت خدا از نظر ایجاد و حفظ و تربیت و علم با همه مخلوقات می باشد، به خلاف رحیمیت که تنها مقتضی هدایات خاص بر مؤمنین است، همچون بسیاری از اسمای نیکوی خداوند که مخصوص جماعتی است - چنانچه بیانش خواهد آمد -

و کلام صدوق در اعتقاداتش بعضی وجوه ذکر شده ما را تأیید می کند آنجا که گوید: اعتقاد ما در باره عرش آن است که آن مجموع تمام خلق است

ص: ۳۳۸

و در وجه دیگری عرش، علم است. و از امام صادق علیه السلام در باره «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» - . طه / ۵ -

سؤال شد که فرمود: نسبتش با هر چیزی مساوی است پس چیزی نزدیکتر از چیزی دیگر به او نیست. پایان سخن صدوق.

ما تنها به دلیل مشکل بودن فهم این روایات بر اکثر فهم ها سخن را در اینجا بسط دادیم.

مؤلف: روایاتی مناسب این باب در باب اثبات صانع و باب نفی جسم و صورت گذشت و در باب احتجاج امیرالمؤمنین بر نصاری و باب عرش و کرسی و باب جوامع توحید نیز روایاتی مناسب این باب خواهد آمد.

ص: ۳۳۹

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

فهرست ما فی هذا الجزء

الموضوع/ الصفحه

ص: ۳۴۰

**[ترجمه]ص: ۳۴۰

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم
هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
الزمر: ٩

المقدمة:
تأسّس مركز القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان بإشراف آية الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامى عام ١۴٢۶ الهجرى فى المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً على النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فى الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:
نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فى العلوم الإسلامية وتبعثرها فى أنحاء البلاد وصعوبة الحصول على مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان إلى التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلى الباحثين فى العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهى منظمة فى برامج إلكترونية وجاهزة فى مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.
وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة على النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلى أساس خطة تنوى تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:
نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبىّ عليهم السلام
تحفيز الناس خصوصا الشباب على دراسة أدقّ فى المسائل الدينية
تنزيل البرامج المفيدة فى الهواتف والحاسوبات واللابتوب
الخدمة للباحثين والمحققين فى الحوازت العلمية والجامعات
توسيع عام لفكرة المطالعة
تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب على تقديم آثارهم لتنظيمها فى ملفات الكترونية

السياسات:
مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية
إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة
الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة
العرض العلمى البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات
من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:
طبع الكتب والملزمات والدوريات
إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب
إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية
إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية
افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com
إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...
الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها
تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms
إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس
إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين
إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛
١.JAVA
٢.ANDROID
٣.EPUB
٤.CHM
٥.PDF
٦.HTML
٧.CHM
٨.GHB
إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية
١.ANDROID
٢.IOS
٣.WINDOWS PHONE
٤.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ۱۲۹، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

هاتف المكتب فی طهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

قسم البيع ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹شؤون المستخدمين ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹.



مركز القائمية اصفهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
www
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
وللايصاء من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹